۷۳ع

احوال شاہزادگی
شاہجہان مہ
بادشاہ نامہ

احوال شاهزادگی شاهجهان پادشاه
مولفه معتمد خان مولف اقبالنامه جهانگیری

شاهجهان نامه
دور اول
بخط مفتی غلام حسین خان
جونپوری طباطبائی
مصنف سیر المتاخرین

دوره اول شاهجهان نامه

فهرست مطالب احوال خجسته اشتمال ایام پادشاهزادگی صاحب قران ثانی شاهجهان پادشاه غازی تصنیف معتمد خان مصنف اقبال نامه جهانگیری موافق اوراق مسند

ولادت با سعادت از شبستان دختر بلند اختر راجه اودی سنگه پسر راولدیو	حضرت عرش آشیانی تحفه رجب حواله عمه خود رقیه سلطان بیگم صبیه میرزا هندال فرمودند
تفصیل القاب از صاحبقران تا صاحبقران ثانی	حسن کتب و معلمی مولانا قاسم تبریزی و ابو الخیر برادر علامی ابو الفضل و اسم نویسی و ذکر اتالیقها
سوانح توجه مغفرت حضرت بجمال صاحبقران ثانی	حقیقت جنگ فیلان حضرت جنت مکانی و خسرو و غیره
ذکر انتقال حضرت [illegible] از جهان فانی و غیره	تمهید جلوس حضرت جهانگیر پادشاه در اگره

تفصیل تعیین سلطان پرویز و غیره باستیصال او

گریختن بادشاهزاده خسرو

شکست یافتن شاهزاده صدر بر دریای سیاه از سعی مرتضی خان و گرفتار شدن آن بدخت به خیانت

تعیین منصب صاحبقران ثانی به هشت هزاری بهمراه سوار و غیره عنایات

سوانح توجه حضرت جنت مکانی به شکار شیر و امداد حسن سعی صاحبقرانی بر شیر

و کدخدایی ازدواج ممتاز الزمانی صبیه یمین الدوله آصف خان با صاحبقرانی

نهضت موکب جنت مکانی باجمیر و ذکر فتوحاتی که بسعی صاحبقران ثانی بوقوع آمد

رخصت شاهزاده پرویز و دیگر امرا بدکن

وصول رایات اجمیر و اوقع سال هشتم جهانگیری

روانه شدن رخصت اعلیحضرت بمهم رانا

از اصل و اضافه منصب اعلیحضرت دوازده هزاری ششهزار سوار و تفصیل دیگر عنایات و تعیناتی دیگر امرا

تعداد و اجداد رانا و تفصیل تعیین تنبیه ساحت

سوانح محمل آوردن نور محل و ذرور رایات شاهی در انجا و بنیان عمارت و غیره

رسیدن خان اعظم ناظم صوبه مالوا در جناب شاهی و بزندان ادب نشاندن او

ذکر آوردن عنایات خان خان اعظم مسطور را

نقل فرمان که بخط خاص در جلدوی فتح ملک رانا قلمی شد

تول جهان آباد اسکم

بمتهد و تفصیل تنبیه ساحت در ملک رانا

شجاعتهای سندرداس مخاطب به راجه بکرماجیت میر سامان سرکار اعلیحضرت

حقیقت جلادت محمد شاه بدخشی مخاطب به ذوالفقار خان

متعهد ملازمت رانا به وساطت راجه بکرماجیت میرزا شکرالله

سوانح وقوف ملازمت رانا و عنایات اعلیحضرت به حال او

ملازمت کنور کرن پسر کلان رانا و عنایت به حال او

معاودت موکب اعلیحضرت با جمیر و ملازمت و عنایت حضرت

منصب از اصل و اضافه پانزده هزاری ذات هزار سوار

ملازمت کنور کرن و بعضی منصب پنجهزاری ذات و سوار و دیگر عنایات

تولد داراشکوه

جشن سالگره بیست و چهار سالگی

مرتحت سرا شدن اعلیحضرت

دو بیت مشحون بحکمت تمام

تولد شاهزاده شجاع

رخصت صاحبقران ثانی بر مهم دکن

خطاب شاه خرم

سوانح ملازمت رانا با مکام منازل دکن سر بلک خود

رخصت باجه [illegible] و افضلخان نزد عنو

بعد عبور نربده شاه خرم سوانح ملازمت خانخانان وغیره بعضا بستان دکن

نزول شاه خرم به برهانپور

شاه خرم با مروالدما حادصه شاهنوازخان خلف خانخانان در عقد ازدواج آوردند

رسیدن مژده مهم ساختن شاه خرم نزد عادلخان

عنایت لعل قیمتی یک لک روپیه به شاهزاده خرم

مراجعت اعلیحضرت بعد تسلیه از ظفر دکن

ملازمت شاه خرم در مندو

عنایت خطاب شاهجهانی و حکم نشستن بر صندلی متصل تخت

تفصیل گذرانیدن پیشکش شاهجهان بحضرت و نورجهان بیگم و دیگر بیگمان

توجه حضرت به سیر دریای شور طرف گجرات

سوانح سیر دریای شور و بندر کنبایت

از عمر ابد پیوند شاهجهان هشت سالگی آغاز شد

مراجعت رایات عالی بمستقر خلافت

وصول رایات عالیات در حدود و عیادت شاهجهان باحمدآباد و تعیین فوج در تنبیه گراسیه و مواس آنجا

فرستادن راجه بکرماجیت به تسخیر قلعه کانگره

مرخص شدن شاهجهان از احمدآباد و ملازمت حضرت در دایره دوحد

تولد شاهزاده اورنگ زیب در دوحد

تعداد پیشکش شاهجهان

وصول رایات حضرت به فتحپور

واقعه ناگزیر والده ماجده شاه خرم و تولد شاهزاده

تولد شاهزاده امید بخش

سوانح سیر و شکار همیشه بهار کشمیر

فتح قلعه کانگره بسعی راجه بکرماجیت

سوانح رسیدن عرایض ناظمان دکن
شعر بر زیاده سری دنیاداران آنجا

رخصت شاهجهان بار دوم بصوب دکن

سپردن بادشاهزاده خسرو بشاهجهان

تمهید فرستادن ارمغان با جارت بدر والاقدر
شاه عباس قیمت دو لک و پنجاه هزار روپیه

سوانح استغفار از شرب شراب متصل دریای چناب

ذکر توبه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از
شراب پیش از جنگ رانا سانگا

رسیدن شاهجهان و جشن دست برد خواجه
ابوالحسن و برقم نسخه شاهی

شوخی غنیم اطراف قلعه مندو

جرات شاهجهان با وصف قلت فوج خود و کثرت غنیم

وصول نامه‌های نیور و کیکالمس جانجانان بعزیمت نصرت افواج

شرح عهد و قول عنبر حبشی و نقض شکستن دنیاداران دکن

شروع شورش و ناسازی شاهجهان بسبب اراده قندهار از نورجهان بیگم

ذکر ازدواج شهریار با صبیه نورجهان بیگم
که از شیر افکن ترکمان داشت

خبر عزم دارای ایران بعزم تسخیر قندهار
و کار طلبی شاهجهان

مراجعت شاهجهان بسمت دار الخلافه

رسیدن فرمان مشعر بر سپردن قلعه قندهار از طرف
عبدالعزیز خان قلعه دار و دیگر سوانح عزم شاهجهان

عدم استجابت ملتمسات شاهجهان بسبب مناقضت نورجهان بیگم

تهیهٔ تعیناتی پادشاهزاده شهریار بمهم قندهار

رسیدن عرضداشت عبدالله خان بشاهجهان مشتمل بر شرایط آوردن حضور

رسیدن شاهجهان بصحرا [illegible] فوج سوار و رسیدن از حضور [illegible]

سوانح معسکر گردیدن کوتله که داخل تیول است از راه متعارف جانب [illegible]

قصهٔ نظم گجرات کشته شدن کنبر داس برادرزاده راجه بکرماجیت که طرف شاهجهان بود از دست اصفهان دیوان پادشاهی

فرستادن حضرت لشکر بسرداری پادشاهزاده پرویز با چهل هزار سوار بمقابل شاهجهان و تولد فرزند شاهجهان

عبور لشکر شاهی از نربده و نظر بستن خانخانان با لشکرش

نهضت ایشان به برهانپور

رسیدن ایشان در محلی که از آنجا تا [illegible] مراحل از کنار دریای [illegible]

نقل حالات شاهجهان از نواح آگره و لاهور و [illegible] بخواه در دکن و بقربت حضور طلبی امرای التعینات آنجا

سوانح طلب شدن مهابت خان از کابل [illegible] ایام [illegible] افغان وغیره رویداد

مراجعت شاهجهان بسمت مستقر سریر آگره و جلال

رسیدن [illegible] لشکر بمسافت ده کروهی [illegible] متصل متهرا

تعیین افواج شاهی [illegible] راه آمد و شد [illegible] شدن افواج در عقب سرداری اصفهان [illegible] کشته شدن راجه [illegible] جنگ وغیره

[illegible] مهابت خان دایره [illegible] شد

عبور لشکر شاهی از کتل چانده و فرستادن فوج بمقابل افواج پادشاهی

رسیدن شاهجهان آسیر برهانپور

رکضت شاهجهان بصوب بنگاله

در ملازمت شاه [illegible] آمدن [illegible]

بعد فرار از دلیه رسیدن احمد خان در بنگاله نزد ابراهیم خان ناظم آنجا

تصرف در آمدن شاه جهان بردوان و بنجواره بنگاله بعزم نیک بختی لشکر خود

ذکر رسیدن شاهجهان براج محل و تهیه جنگ ابراهیم خان ناظم و کشته شدن او و رسیدن دریا خان افغان

ثبات قدمی دریا خان که در فوج شاهی بود در بنگاله محاصره معسکره پسر ابراهیم خان که در جهانگیرنگر محصن شده بود

ورود موکب شاهی در ثاکه و ملازمت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان مرحوم و غیره و تفصیل و ضبط منسوبات او و انعام به همراهان

نهضت موکب شاهی بتسخیر صوبه بهار و فرار مخلص و فعل پادشاهی از آنجا و تصرف آن

انهضات الویه شاهی بتسخیر اله آباد و رسیدن دریا خان در مانکپور

بدبرواری دریا خان و غیره امرای شاهی و رسیدن شاهزاده پرویز با افواج پادشاهی در کالپی

ورود موکب شاهی در بنارس بعد معاودت از طرف اله آباد

اقامت مقابله و مجادله با افواج پادشاهی شاهزاده پرویز بر ناله تونس

بردن میداران بنگاله کشتی نوار که در رکاب بود همراه خویش

جنگ با افواج پادشاهی از جهالت راجه بهیم و کشته شدن او و شرح فوج شاهی و غیره

بعد از جدا شدن عبد الله خان رسیدن بجانب کوچ برتاس که شاهزاده‌ها آنجا بودند و معاودت به بنگاله با شاهزاده‌ها و تولد شاهزاده مراد بخش

رسیدن بگدهی که فی الحقیقه دروازه بنگاله است و روگردانی داراب خان و کل منصبداران آنجا به نهضت بدکن

سوانح [illegible] ملک عنبر در محاصره [illegible] که در [illegible] ناظم بود

فرستادن شاهزاده داراشکوه و اورنگ زیب در خدمت اعلی حضرت

انضمام فوج شاهی جلیله بجانب ناسک

وصول خبر شوخی مهابت خان که بجناب خلد آشیان نمود بعرض رسید و کوچ از ناسک

رسیدن رایت شاهی باجمیر و فوت کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار در ملازم رکاب بود

کوچ شاهی از اجمیر بسمت تته

[illegible]

کیفیت جیسلمیر	بعد ششم نزول بروفق در امرکوت
ورود موکب شاهی بنواح تته و اقامت قلعه دار انجا	ملازمت حاجی مرحمه سردار مهدار رتبه و بهم رسانیده دادن گشتن و غیره
رسیدن رایات به تته هفتاد کوچ و پنجاه مقام مسافت این راه چهار صد و پانزده کروه اکبری و مولد سلطان لطف الله که وصلت محمود توی محل	ارتسته عزیمت دکن و وصول از راه گجرات بپاس تیاب و عرض فوت و ثبوت و اوارگی مهابت خان و ملازمت میرزا بخش و السرافراز مودن بخبیر
لاهور تا اجمیر دوازده کروه — از اجمیر تا جیسلمیر شصت و چهار کروه	
از جیسلمیر تا امرکوت پنجاه و هشت کروه — از امرکوت تا تته هفتاد کروه	
رسیدن عرضداشت مهابت خان در سوانح که از حضور آورده بودند	نوازش فرمان بمهابت خان مستصحب طلب و رسیدن جانعم کوثر در خیر ملازمت
ارتحال حضرت مکانی و احوال شهریار و بولاقی	سوانح مرسل جاطر نورجهان بیگم بدواج امور سلطنت از زبان روبه پی
سوانح الحاق یمین الدوله اصفهان بسحاب شاهی	فرستادن آصف الدوله یارنسی به اصحاب پادشاهی از منزل بهنبهر و دست اوپزه ملک زانی کردن باقی را
آوردن نورجهان بیگم از خانه خود آصف الدوله و نگاهداشتن بطریق نظربند	سوانح فراهم آوردن لشکر و جمعیت ناشدنی در لاهور و خرج کردن مقتدار لک روپیه
سوانح حکایات ارباب سعی پسر شاهزاده دانیال و شاهزاده بایسنغر بالای پل و کمک شاهزاده یا مولاقی که یمین الدوله او را کرده بود و بعد از دستگاه درحسن و لعفل فوج بندی	بعد بر گشتن شاهزاده با استعجال رسیدن بار دولت پادشاهی موجوی کردن شد ثانی
رسیدن پادشاهی الفور در خبر دوست موکب پادشاهی از انجا	فرستادن جان نثار خان بزد حاکم خان لودی با ظلم برهانپور

فرستادن شیرخان بطلب احمدآباد و وصول عرضداشت شیرخان متضمن فتح یمین الدوله	رسیدن اردوی شاهی در ظاهر احمدآباد
نشاندن میرزا دو پائی را در جامی و خطبه و سکه بنام اعلیحضرت	کشته شدن باشندنی مشا و بولاقی بار کرده در شش دو دسال
نهضت یمین الدوله از لاهور بجانب آگره و رسیدن عرایض امرا از طرف مشتمل بر اطاعت و بندگی	ملازمت عساکر بمقام گوکنده در رسیدن اعلیحضرت باجمیر و زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین قدس سره
رسیدن اعلیحضرت باکره	تفصیل کوچها و مقامها از اجمیر تا اکره

دور اول شاهجهان نامه

از منشی محمد معتمد خان بهادر

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر سطوع نیر جاه و جلال و طلوع کوکب دولت و اقبال ولادت با سعادت شاهزاده فیروزمند گیتی
اورنگ کامرانی چراغ افروز دودمان گورکانی شاه جوانبخت بلند اقبال صاحبقران ثانی

چون مشیت ایزد عز شانه و اراده حق جل سبحانه بانتظام سلسلهٔ صوری و معنوی
و ترتیب مصالح دینی و دنیوی و ترویج احکام شرع و سنت و تجدید مراسم عدل و
رافت که خلافت کبری اشارت از آنست تعلق پذیرد و تخت بلند اختری را که انوار آسمانی
و فروغ گیتی ستانی از جبههٔ عالم افروزش مهر روز [illegible] بر لوامع تخلعت وجود آرا
آن نور پرور حقیقی را بزینتهای خاص الخاص اختصاص بخشیده سایه حسن حمایت حراست ارباب
جوهر گردانند ظهور نیر دولت و اقبال و طلوع کوکب امانی و آمال از مطلع
ازلی و مشرق عنایت لم یزلی بعینه ولادت کثیر السعادت حضرت شاهنشاهی
ظل الهی شمع فروغ دودمان گورکانی چراغ دولت صاحبقرانی ثانی [illegible]

اشارت بشارت مشحون است بالجمله سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری مطابق ششم
کانون آخر ماه رومی هزار و نود و سه نوزدهم خرداد ماه قدیمی نهصد و شصت
و یک مرتب و ششم دی ماه الهی سنه سی و شش اکبرشاهی بعد از انقضای پنج ساعت
و دوازده دقیقه شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارک شنبه اشتهار یافته
بطالع میزان بحساب اخترشناسان فرس و سنبله بشمار منجمان هند در دار الخلافه
لاهور عمرها الله بالامن والسرور که از بلاد اقلیم سوم است طولش صد و نه درجه
و بیست دقیقه و عرضش سی و یک درجه و پنجاه و پنج دقیقه آن اختر برج خلافت
گوهر درج سعادت قدم اقبال توام براورنگ وجود نهاد و تاریخ ولادت اشرف
حامله چندین بشارات بدیعه و اشارات غریبه است از جمله درین ماه مبارک ولادت
حضرت خیر البشر اتفاق افتاد و این موافقت از مساعدت اقبال است و با بشارت
کلام گوهر نثار مصطفوی و حدیث نبوی که ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل
مائة سنة من یجدد لها دینها وجود فائض الجود و از مبادی مائه حادی عشر جهان آرا
منور و مزین ساخته مجدد مائه عاشره گشت و بمقتضای سنت الهی که بهر هزار
سال از عالم جهانبانی توجه نماید که بمعاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت
از عرصه جهان براندازد و بشمع هدایت سرمدی سرگشتگان بادیه کفر و عدوان را
راه نماید چنانچه قبل از این چهار صد و پنجاه و شش سال رموز شناس اسرار یزدانی
افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب اقبال خبر داده و از محرومی دریافت این
سعادت و حسرت بایافت این وقت قطعه بر صفحه روزگار یادگار گذاشته شعر
گویند که هر هزار سال از عالم آید بجهان اهل کمال محرم آمد زین پیش و ما نزاده

بعد هم آمد پس از ان و ما فرو رفته نعم ولادت اشرف بر سر دو ده هزار فروغ
بخش دیده منتظران صبح سعادت است والده ماجده آنحضرت دختر بلند اختر
راجه اودی سنگه پسر راو مالدیو است که از راجهای معتبر صاحب شوکت بوده
و شمار لشکر او بهشتاد هزار سوار رسیده اگرچه رانا سانکا که با حضرت فردوس مکانی
بابر پادشاه انار الله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راو مالدیو
بوده لیکن بحسب وسعت ملک و کثرت لشکر راو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر
سران لشکر او را با رانا سانکا مبارزتها اتفاق افتاده و هر بار آثار غلبه و تسلط از
آنجانب روی نمود بالجمله روز سیوم از ولادت اشرف حضرت عرش آشیانی
بدولت سرای شاهزاده بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی فرموده دیده امید را
بفروغ جمال جهان افروز قرة العین خلافت روشنی افزودند و در آن محفل قدسی
جشنی بزینت یافت که چشم روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید اگرچه کاربردازان
عالم بالا بفرمان گیتی مطاع قضا دعا در خدمتکاری و پرستاری آن والاگهر بلند
اختر گوی مسارعت از یکدیگر می ربودند تا بحکم عارف اسرار ربانی حضرت عرش آشیانی
تربیت و پرورش ظاهری بعصمت قباب عفت نقاب ملکه دهر بانوی عصر
رقیه سلطان بیگم صبیه قدسیه میرزا هندال عم آنحضرت که مسند نشین حرم سرای
خلافت بود حواله شد و آن سعادت منش عفت سرشت این موهبت را از جلایل عطایای
ایزدی شمرده پیوسته چشم دل را بتماشای آن منتخب مجموعه صنعت الهی سیراب میداشت
چون قدوم مسرت لزوم سبب نشاط و انبساط خاطر جهانبان بود جد بزرگوار بالهام
حضرت آفریدگار خلعت نعماء آن برگزیده دین و دولت را سلطان خرم موسوم

تفصیل القاب ابنه صاحبقران تا صاحبقران ثانی

گردانیده‌اند مصرع تا جهان است جهان باد بنامش خرم ... و نسخهٔ حضرت از رضاع آن
مهد پرورد و جواهرست الهی ثمرهٔ شجرهٔ سعادت شاهی آنکه سعادت پذیر گشت
و نشو و نما از آن نونهال جویبار خلافت از چشمه‌سار خاندان نبوت اتفاق افتاد اگرچه
بیان این سلسله علیه علامة الدهر شیخ ابوالفضل در اکبرنامه و دیگر مورخین مشروح و مبسوط
نوشته‌اند مجملاً بجهت شادابی سخن رقم‌زده کلک بیان میگردد و القاب مستطاب
و اسامی گرامی آبای عظام و اجداد کرام حضرت جهانبانی صاحبقران ثانی حضرت
صاحبقرانی برین منوال است ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان
پادشاه غازی بن نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن
نصیرالدین محمد همایون پادشاه بن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا
بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه میرزا بن قطب الدنیا
والدین صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله براهینه و در بعضی محررات نامهٔ اجلال
مراد از صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و مقصود از فردوس مکانی ظهیرالدین محمد
بابر پادشاه و مطلوب از جنت آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه و غرض از
عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه و مدعا از جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر
پادشاه صاحبقران ثانی عبارت از ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه
عبارت است و چون عمر ابد قرین بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون استوار
باستانی و آئین دقیقه‌شناسان آسمانی در ساعت فیض اشاعت آن آغوش پرورد
عنایت لطف سبحانی را مکتب‌نشین دبستان دانش ساختند شعر دانش کل گوهر هم
او در فلک خط تعلیم او سر الهی دل ربا غنچه خط شاهی خط پیشانیش عالم

عالم اسرار بدین ضمیرش علم الهی بتعمیر انگارش از ذوق غیب مشحون باقیه هم ادب ارتب
خو باقیه سحر اندر اکبر بش توامان علم ازلی آمختش رحمان و جشنهای کامبخش و
بزمهای دلکش ترتیب فرموده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و بخدمت
معلمی انسواد خوان صفحهٔ هستی نقاوهٔ دودمان فضل و کمال صدر نشین محفل اصحاب و افضال
نقاد جوهر معانی حلال عقود مضامین یونانی مولانا قاسم بیگ تبریزی سالک رشد علامة الزمان
وحید الدوران مولانا میرزا جان شیرازی بعوض یافت و بتحصیل فن رسیدن معقول
و منقول و دقایق فروع و اصول مجموعه رموز آرائی حکیم دوانی و فضایل و کمالات دستگاه
شیخ ابوالخیر برادر علامی شیخ ابوالفضل و حاوی کمالات صوری و معنوی شیخ صوفی که
به مبارکی قدم و میمنت نفس موصوف بود باین سعادت شرف اختصاص یافتند و آن
درة التاج خلافت بر اکتساب مطالب و مآربی که لازمهٔ صغر سن شمه کاردانی و انوار سلطنت
جهانبانی از لوحهٔ جبین مبین آن غرة الوجه جلالت و قرة العین خلافت روز بروز در افزا
دیدند حضرت جنت مکانی فرمودند که بابا خرم را مرتبه رسید و بلند همتی هایم که
خسرو و پرویز را که از وی بسال کلان تراند در حقیقت چنین پایه فرزند ایم در
هنگام که حضرت عرش آشیانی حضرت جنت مکانی را به تنبیه و تادیب رانا مامور ساخته رخصت
منفر نمودند التماس همراهی یکی از شاهزاده های والاقدر نمودند و مکنون خاطر ملکوت ناظر
مرافقت آن رفیع طریق دار الملک جهانگشائی بود حضرت عرش آشیانی بر مفارقت آن
جلیس محفل انس راضی نشده بر زبان الهام بیان [illegible] گذشت که الفت و موانست
با این نخل بند حدایق جهاندانی و گلدستهٔ بهارستان خرمی بابا خرم که دمساز بزم عرفان
سرشت بمرتبه ایست که یک لحظه از خود جدا نتوانیم ساخت و خرد که به عقل و دانش دارد

نه دل اخلاص گزین لایق مراقبت شناخت و چون وجود و عدم پرورش آنحضرت مساوی
بود فرمودند که پرورده را همراه خود ببرند و درین ایام قرة العین خلافت را عارضه آبله
که ناگزیر اطفال است اتفاق افتاد حضرت عرش آشیانی باطبای مسیحا دم و حکمای مسیحا قدم
حکم فرمودند که علاجات مناسبه بکار برند و خود بدولت دست دعا بر آسمان اجابت
داشته روی نیاز بر زمین عبودیت گذاشته صحت ذات قدسی صفات آن نونهال گلستان
اقبال از درگاه واهب العطایا بدین گونه مسألت نمودند که گرامی گوهری را محض لطف و
کرم باین نیازمند ارزانی داشته در کنف حمایت و ظل حراست خویش نگاهدار و مرا بمرگش
مرادمند مساز ایزد متعال مسألت آنحضرت را بغر اجابت مقرون ساخته ذات والا
صفات را که خطش متضمن هزاران هزار حکم ربانی است شفاء عاجل و صحت کامل کرامت
فرمود حضرت عرش آشیانی بسپاس این موهبت کبری شهنشاهی عالی مرتبت را آورده بدست
مبارک خود گلهای طلا و نقره بر فرق مبارک آنمسند [illegible] چهار بالش خلافت نثار فرمودند
و ارباب استحقاق بنذر و تصدقات کلام دل برگرفتند و درین ایام سعادت فرجام بسبب
توجه حضرت عرش آشیانی نونهال ریاض خلافت و جهانبانی چراغ افروز دودمان گورکانی
صاحبقرانی تا بحدی رسیده بود که از مصاحبان روحانی شمرده یک نفس از پیش چشم و دل
دور نمیداشتند و آن فروغ افزای دانش از فرط سعادتمندی بحدی شیفته صحبت جلیل
بزرگوار بود که تا دو پهر شب در خدمت بسر میبرد و باین وسیله کسب فنون جهانگیری و
فرمان روائی مینمود و بیرون خاطر آنحضرت را بسبب حصول مرادات دینی و دنیوی مسرور گرد
و از غرایب سوانحی که درین ایام روداد آنکه حضرت جنت مکانی گرانبار نام فیلی داشته
که در جنگ فیل بغایت قوی دل و شدید العداوت بود و فیلی که مقاومت صدمات

او نوازند نمود و در فیلخانه پادشاهی نشان مبدا اوند و نخستین خسرو آب روپ نام فیلی

داشت که او نیز در جنگ فیل برآمده بود حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران

سنگ را با هم جنگ اندازند و رن متهن نام فیلی را از حلقه خاصه بکومک مقرر فرمودند که هرگاه

یکی از اینها بر دیگری غالب آید و زبون سازد و فیلبانان نتوانند نگاه داشت این فیل بدو که از کمین

برآمده کومک کند و این فیل را باصطلاح فیلبانان طپانچه می‌نامند و این از تصرفات

حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ چمته جدا ساختن فیلان بر کشت نشاط آورده اند

هرج و مرج و لوله لشکر داخل جاری نیز از اختراعات آنحضرت است و گاهی چنان شده که فیلی بر فیلی غالب

آمده او را پیش انداخته دمش را بدندان خایند و ضایع ساخت حضرت جنت مکانی علاجی از عالم

خوش اختراع فرمودند تا از آن آسیب محفوظ ماند بالجمله حضرت جنت مکانی و خسرو التماس

نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته

شاه والاقدر را نزدیک خود جای نشستن و تماشا دیدن مقرر فرمودند دو کوه آهنین از جای

جنبیدند زمین کیفیتی رستخیزهای جنبید بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار غلبه و تسلط ظاهر

ساخت و حریف خود را عاجز و زبون کرد و در توقف موجب فرار داد و چون فیل رن متهن

را بکومک آوردند جمعی از بندهای جنت مکانی فیلبانان را از پیش آوردن فیل مانع آمده

کلوخ و سنگی چند بجانب فیلبانان انداختند داد و بموجب حکم بی محابا و ملاحظه فیل را

پیشتر رانده روبرو ساخت اتفاقا سنگی بر شقیقه فیلبانان رسید و قطره خون برروی

دوید او بکلک جمعی از شهزادگان بخدمت آنحضرت رفته گستاخی مردم جنت مکانی و مجروح

شدن فیلبان به مبالغه معروض داشته اند کی را بسیار وانمودند حضرت عرش آشیانی از این

گستاخی و بی باکی متغیر و متوحش گشته مظهر مکارم سبحانی صاحبقران ثانی فرمودند که نزد شاه

بهائی خود رفته بگوئی که شاه بابا مقرر باشند که در حقیقت این فیل هم از سماجت سبب عنف و
بی اعتدالی جهت شاه گردون وقار بحکم جد بزرگوار ایستاده بلطف بیان و حسن ادا بلیغ رسالت
نمودند حضرت جنت مکانی در جواب فرموده اند که ما را از مقدمه علم و آگاهی نیست و اصلا از
فیل و فیلبان راضی بوده ایم و حکم نکرده ایم آنحضرت فرموده اند که اگر چنین است حکم شود که ما
خود توجه ... ساری و مکرر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازند حضرت جنت مکانی شگفتگی
شانی اظهار نموده باز آنحضرت حکم کنند آتش چرخی و بان فرموده هر چند تدبیرات بکار بردند
اثری بران مترتب نگشت تا آنکه فیل رن متهس بر زبون شده رو بهزیمت نهاد و هر دو با همه
در آب زدند و فیل گران بار بر پل رسیده بود و دست پا زده است الغافا کشتی کلان در میان پل حایل شد
دیگر افتادن آن نشد تا باز آمد شاه حقایق آگاه بخدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس
داشته عرض کردند که شاه بهائی با این جرات و گستاخی رضا نداده اند و بد راستگی لسان واقع
شده در اصل سخن را تفاوت عرض کرده باید محملا بلطف بیان و الکاری اصلاح غبار وحشت
و آشوب را القدر فرو نشانیدند درین وقت خسرو رسیده بهرزه درائی و ارتجالی شورش
افزای ... قدسی ظاهر گردیده نیست ... و الاقدر حرفهای نالایق معروض داشت و نایره غضب آن
حضرت شدتی تمام اشتعال پذیرفت که همان شب مزاج اشرف بر است از مرکز اعتدال انحراف
نموده و بکمال ... از ترتیب مناسب گشت و بحالت یاس الرحمانی بحکم علی فرمودند که هرزه درائی
خسرو طبیعت ما را بشوراند و آن شفیقه حرد اصلا رعایت حقوق پدر نکرده باعث آزار خاطر
او و سبب شورش مزاج ما گشت و بابا خرم از سعادتمندی و حق شناسی هم به جراحت خاطر
باشد ایزد تعالی او را از عمر و دولت متمتع و بهره ور گرداناد ذکر انتقال حضرت
عرش آشیانی از جهان فانی به نزهت سرای جاودانی [illegible] لقای ایزدی شتافت

جاوید سزاوار جهان آفرین است جلت شانه و عظمت برهانه و آفریده را درین صفت با او خداوند
مشارکت نیست و آنکه ایجاد عالم طفیل وجود مسعود او بست در جهان جاوید نماند تا بدیگر پیغمبران
اولی العزم و سلاطین نافذ الحکم چه رسد لیکن عزیز کرده او همه جا عزیز است و برگزیده او در هر شان
ممتاز ز درج بحر درّ را از کسوت خاکی چه شرف و جان پاک را ملابس عاریت چه تعلق با بجان چون
خاطر قدسی مآثر از سکطری خسرو و بهزاده و رای او بسوزش و آشوب [illegible] مزاج اعتدال
سرشت از مرکز صحت انحراف نمود و عارضه تب استیلا داد [illegible] قدرت الحکیم علی
که سرآمد اطبای وقت بود بحکم اشرف متصدی علاج شد و صاحبقران ثانی از کمال سعادتمندی
و مهربانی متکفل خدمت و شرایط تیمارداری گردیدند و چون زمان ناگزیر در رسید ساعی در
معالجه و مداوا در جهت و تدبیرات کارگر نیامد اثری بران مترتب نشد و روز بروز
بیشتر درآن زمینه حال مریض میشد و چون خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم
و درین دولت خصوص در توقف حل و عقد امور سلطنت با این دو کس تعلق داشت بخاطر حق
ناشناس قرار دادند که با وجود حضرت مکانی چنین با خلفی را سلطنت برداشته برتبت اساس
فتنه و فساد برداریند و آنحضرت از غدر معاندان اندیشیده بنابران حزم و احتیاط که از
شرایط جهانداریست درچنین وقتی خود را از سعادت خدمت پدر عالیقدر محروم داشته
برگ آقدرت درون قلعه فرمودند و صاحبقران ثانی با دل قوی و عزم درست در میان
دشمنان و بداندیشان پای همت افشرده سعادت خدمت جد بزرگوار از مغتنمات شمرده
چنین توکل عنان الوداع تفرقه نساخت و هرچند پدر عالیقدر بان قرة العین خلافت پیغام
میفرستادند که درین آشوبگاه بی میزبانی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست
قطب وار قدم همت برجا داشته تا نفس واپسین جد اعلی احضار نفرمودند تا آنکه آید

غایت تعلق و گرانی خاطر والد ماجد آنحضرت را طلب فرستاده تاکید بسیار

آمدن فرموده‌اند هر چند آن ملکه ملکی صفات در مبالغه و اغراق افزوده و برفتن راضی نشده

در جواب معروض داشتند که تا آنحضرت [illegible] حیات جد بزرگوار شاه جهان میرسد امکان

جدائی در لاهور ممکن نه و از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حارس [illegible] دین و دولت

[illegible] آن [illegible] از آسیب عین الکمال چنانچه باید حراست و حمایت نموده

چون قضا [illegible] قدر [illegible] عادل کریم بر [illegible] رفته بود که حق بمرکز قرار گیرد و خلافت این

سلسله علیه که [illegible] بسته باد بحضرت خلیفة الرحمانی صاحبقران ثانی و اولاد

و اخوان او رواج پذیرد این گروه حق ناشناس از اراده باطل ندامت کشیده شرمنده و [illegible]

بحکم حضرت جنت مکانی شتافتند و آنحضرت روز دیگر بملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف

برده در حالت نزع بدولت دیدار سعادت جاوید اندوختند و بر حسن استعدادات

آن سرو جویبار خلافت آفرین و تحسین فرموده همرکاب اقبال [illegible] دولت سرای سلطنت

بر تو جمال جهان افروز خویش منور ساختند و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه هزار و چهارده

هجری آن جهانبان اوج خلافت منظور شده بتربت سرای جاودانی شتافت ذکر

جلوس جهان افروز سریر آرای خلافت نور الدین محمد جهانگیر پادشاه بر اورنگ سلطنت در اکبرآباد

نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد وابسته بوجود مسعود بلند اقبالی است که پایه

رحمت و رافت جاری چمن ملک را سرسبز و شاداب دارد و بند [illegible] شعاری عدالت و نصفت

جاری نسبه و ابواب [illegible] بر [illegible] استعداد این موهبت عظمی و استحقاق این کرم

والا در ذات مقدس حضرت جنت مکانی ودیعت نهاده دست قدرت بود سعی باطل

ستیزان حق ناشناس و کوشش فتنه جویان واقعه طلب بجائی نرسید و چون در اول قمر ده

کلک [illegible] تقدیر نشده بود که خلاصهٔ ربع مسکون که زمان زمانی و جهانگشائی صاحبقران ثانی

رونق آسمان و فروغ جاودانی یابد و همچنانکه این سلسلهٔ جاوید طراز را آغاز چهرهٔ جهانگشائی

دولت صاحبقران گیتی‌ستان بخت مکانی بوسیلهٔ مجدد آثار صاحبقران ثانی داد و لادت عالی

را داد صبح شعور بود و حق مرکز قرار گرفت و تاریخ روز مبارک شنبه سیم جمادی الثانی هزار و چهارده

هجری بساعت مسعود [illegible] ان مجموعه که مختار انجم شناسان وقت بود در دولتخانهٔ اکبرآباد

اکبرآباد حرسها الله عن الآفات جشن عالی از آسمانی یافت و آن سریرآرای دولت و اقبال تخت

سلطنت و اورنگ خلافت را جلوس عالم افروز ارتفاع آسمانی بخشید [illegible] جهانگیری [illegible] نام نامی القاب

گرامی بامع افروز گشت سکه عدالت باسم همایون چهره نشاط افروخت نقود شمار برسم نثار

در دامن روزگار ریخته آمد بعد از جلوس همایون خطاب مستطاب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر

بادشاه بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاد و چون حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تکرار آن سپهر پیمای

خلافت را با عساکر نصرت قرین باستقبال را تعین فرموده بودند بحسب تقدیر آن مهم

نه سال سته باقیه در عقدهٔ تعویق و توقف مانده بود لاجرم بعد از جلوس آن عزیمت را

بر جمیع مقاصد مقدم داشته سلطان پرویز را با لشکر گران و لوازم آن بدان صوب رخصت

فرمودند و چون در ازل افتتاح این عقدهٔ دشوار که هیچ یک از سلاطین والا شکوه میسر

نشده بکلک همت صاحبقران ثانی حواله بود بازار کار پیشرفت نیافت چنانچه بعد ازین

رقمزدهٔ کلک بیان خواهد گشت مقارن این حال جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت شب

پنجشنبه یازدهم ذیقعده سنه هزار و چهارده هجری تحویل شده و باین حضرت عرش آشیانی

دولتخانه آئین بندی فرموده انجمن آرای نشاط گردیدند و حکم شد که از آغاز سال حال تاریخ جلوس

اشرف نیز در مناشیر و احکام و جمیع دفاتر ثبت نموده باشند و از سوانحی که در مبادی این

سال بظهور پیوست که رنجش جسم و جهت اراده ولیت صوری و معنوی و تفرج این داستان عرقت
او را بر سلک اختیار و اختصار آنکه چون دماغش از مالیخولیای سلطنت موهوم آشفته بود پیوسته خود را
با مدیهنای ناصواب و خیالات فاسد از راه برده داشت تا آنکه او همه بر غرض استیلا یافته قرار
بر قرار داده و شب تخشینه ستم ذی حجه سنه مذکور با مجهولی چند او از که قلعه اگر بر آمده راه
او بار نشکر [illegible] مکان از معنی آگاهی یافته اول بلحاظ او رسیده که صاحبقران ثانی را
تعاقب او [illegible] و در آخر رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که خود بسعادت و اقبال
تعاقب [illegible] شاه مظفر لوا را بجای خویش زیب آرای سلطنت سازند و باین
عزیمت [illegible] صاحب مرتضی خان را طریق منقلا تعیین فرموده خود نیز همان شب باستشاره بخت
بیدار بر خلاف استعجال رایات اقبال بدان صوب مرتفع ساخته و حضرت جهانبانی صاحبقران
ثانی جو تعاقب او نهضت فرموده شاه مظفر لوا را بجای خویش زیب آرای سلطنت سازند و باین عزیمت
صاحب مرتضی خان را طریق منقلا تعیین فرموده خود نیز همان شب باستشاره بخت بیدار بر خلاف استعجال
رایات اقبال بدان صوب مرتفع ساخته و حضرت جهانبانی صاحبقران ثانی را بجای خویش
جلسه آرای تخت خلافت فرموده محافظت ایوان و پاس حرم سرای عزت [illegible] افضال
حواله نموده بالجمله در حوالی متهره حسن بیک شیخ عمری که از حکومت کابل معزول گشته متوجه درگاه
[illegible] بان سرگشته وادی ضلالت پیش آمد و تملق او از راه برده رفیق طریق بغی و ادبار گشت
و بسرعت هرچه تمامتر خود را بلاهور رسانید [illegible] نهانی با [illegible] شرایط تحصن
فراهم قلعه داری باستحکام برج و باره کماهی بوده و او در دولت را بر روی خویش مسدود
یافته بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر [illegible] و ترتیب اسباب ضلالت پرداخت و چون
مرتضی خان نزدیک رسید از گرد قلعه برخاسته در کنار آب بیاه بمقابل فوج پادشاهی پای ادبار

افغنه و باندک زد و خوردی شکست یافته بحال تباه آوارهٔ دشت ادبار شده در وادی
خذلان اسیر سرپنجه مکافات گشت و موکب اقبال در باغ کامرانی نزول اجلال فرمود
و بحکم اشرف امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته سر خسران زده و حسن بیگ مردود را
با جمعی از نفاق پیشگان بدرگاه جهانبان جلال حاضر ساخت او را مسلسل بزندان ادب سپرده جمعی
از مفسدان سیاه بخت را که با او رفیق طریق بغی و ضلالت بودند بر دار
زده بانواع و اقسام زجر و شدت سیاست فرمودند چون پیش آرای بوستان سرای
ملک خواهد که همین شجره جویبار سلطنت را بآبیاری تربیت و پرورش بسلامت و
سایه گستر و بارور گرداند نخست شاخهای زبون بیجا را بازرش نماید تا نتاج اصل برابش
بر آمده قوت گیرد و جهانی در سایه رحمت او آرام گرفته از ثمر مواهب او کام دل
برگیرند ● صدهزاران طفل سر بریده شد ※ تا کلیم الله صاحب دیده شد ※
صدهزاران و دل تاراج یافت ※ تا محمد یکشبی معراج یافت ※ بالجمله چون
خاطر اشرف از جدایی آن سریرآرای خلافت غایت نگرانی داشت و مفارقت
صوری از حوصله محبت بیرون بود و هوای کابل نیز در فضای خاطر قدسی مظاهر
سیر منیر مود لاجرم منشور عاطفت طراز ارسال داشته بحضور موفور السرور
طلب فرمودند انقره العین خلافت در خدمت حضرت رقیه سلطان بیگم و مریم
مکانی و تمامی بیگمان با جواهر خانه و خزانه و سایر کارخانجات بیوتات عالی متوجه
درگاه والا شدند و بتاریخ دوازدهم ربیع الآخر سنه هزار و یازده در دار السلطنه
لاهور حرسها الله عن الآفات والشرور قران سعدین اتفاق افتاد و خاطر قدسی مآثر
حضرت جنت مکانی بلقای جهان آرای آن شاهسوار عرصه فرمانروایی چمن چمن شگفت

تعین منصب صاحبقران ثانی

شگفت هشتم نوروز دویم از جلوس جهانگیری در دار السلطنه لاهور آراستگی یافت
و درین نوروز گیتی افروز که آغاز بهار [illegible]لت شاه جوانبخت بود حضرت جنت مکانی
منصب هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار [illegible] بضابطه دو اسپه سه اسپه و علم و نقاره و تمن
طوغ و سراپرده سرخ که مخصوص فرمانروایانست بآن خلف صدق ارزانی داشته
[illegible] به تیول آنحضرت عنایت فرمودند و بزبان الهام ترجمان گذارش
[illegible] فردوس مکانی فتح سواد اعظم هندوستان نمودند نخست جاگیری
عنایت کردند سرکار حصار است و باین مناسبت جنت آشیانی بجاگیر
عرش آشیانی بخواه دادند و حضرت عرش آشیانی همان نسبت باین نیازمند درگاه
سبحانی بلطف فرمودند و ما نیز پاس آن تربیت داشته و شگون مبارک گرفته بشاه
تجویز نمودیم و مهر اشرف اوزک را بآن سرپیرای خلافت سپرده تمشیت احکام
سلطنه و فرمانروائی و انتظام مهام جهانداری و کشورکشائی برای رزین آن دانای رموز
آفرینش حواله نموده حکم فرمودند که جمیع احکام و امثله برساله صاحبقران ثانی شرف
نفاذ پذیرد و خواجه ویسی را که در سیاق دانی و کار آگاهی علم بود بخدمت دیوانی
سرکار عالی سرافرازی بخشیدند مقارن اینحال رایات بسیر نزهت آباد کابل ارتفاع
یافت و شاه ظفر لوا در خدمت پدر والاقدر منزل بمنزل بنشاط سیر و شکار خوشوقت
گشته در ساعت فیض اشاعت بآن شهر کرامت بهر نزول و وقت نزول سعادت
ارزانی داشت فرمودند و دولتخانه بادشاهی بباغ شهرآرا که در بهار دولت حضرت فردوس
مکانی آراستگی یافته مقرر شد و اورته باغ که قرین باغ مذکور بود بنزول انجمن آرای
خلافت محسود ریاض خلد گردید بتاریخ روز هشتم ربیع الاخر سنه مذکور در دولتخانه

شاهی چنین وزن مبارک آن حضرت با قسمی یافت و حضرت شاهنشاهی با آن محفل قدس
تشریف قدوم ارزانی فرموده آن گرانبار دین و دولت را بزر و سیم و اقسام
نفایس سنجیده حوصله امید نیازمندان را بفور وافر لبریز مراد ساختند و آنحضرت
[illegible] و ترقی مراتب جاه و جلال شاه جوانبخت بلند اقبال از درگاه
واهب متعال مسالت نموده چاشنی بخش کام امید گردیدند و [illegible]
شرایط نیاز و پیشکش پرداخته از اقسام نفایس بنظر اشرف [illegible] آورد
سیر و شکار گلزار همیشه بهار کابل رایت مراجعت بمستقر خلافت [illegible]
و چون عزیمت دار الخلافه اگره وجهه همت عالی بود در روزی چند در لاهور توقف فرموده
رایات عالیات را بدانصوب ارتفاع بخشیدند و در حوالی دار الخلافه جشن نوروز
آراستگی پذیرفت و بتاریخ دوم ذی حجه سنه هزار و شانزده هجری تحویل آفتاب
به برج حمل اتفاق افتاد و [illegible] مقر اورنگ خلافت بود و سراوقات جاه و
جلال مهبط انوار جاودانی گشت و دولتخانه شاهی متصل منازل بادشاهی مقرر شد
و معمار همت والا در آن سرزمین دلنشین طرح عمارت بادشاهانه افکنده منازل
قدسی هوا و نشیمنهای روحانی فضا در غایت موزونی اساس نهاده بود اندک
فرصت نگارپردازی سامانان نادره فن و معماران چابک دست حسن انجام
یافته سحرپردازی مصوران بدایع نگار و نقاشان جادوکار نظر فریب دیده وران
تزیین گردید صاحبقران ثانی در آن محفل روحانی جشن عالی ترتیب فرموده
بلوازم ضیافت پدر والاقدر پرداخته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار برسم
نثار و پاینداز و پیشکش بنظر درآوردند و آنحضرت چشم و دل را بفروغ ناصیه قرة العین

الثقلین سلافت رونقی افزوده مقیاس [illegible] را پایه برتر نهادند و در سال چهارم از جلوس
جهانگیرای دره فاخره لجه سیادت [illegible] نجابت گوهر معدن رسالت و امانت صبیه قدسیه
مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا صفوی برادرزاده علیین آشیانی شاه طهماسب
را بجهه حضرت جهانبانی صاحبقران ثانی خواستگاری فرمودند و در هفدهم آبان [illegible] سال
[illegible] جلوس جهانگیری [illegible] نوزده هجری در دولتخانه مریم الزمانی والده حقیقی
حضرت جنت مکانی [illegible] طوی آراستگی یافت در خلال اینحال خاطر قدسی مظاهر
[illegible] فرموده و بمرافقت شاه جوانبخت بجانب پرگنه باری که از

شکار شیر جنت مکانی و انداختن شمشیر بر شیر صاحبقرانی

شکارگاه‌های [illegible] بود نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد روزی در اثنای شکار
یوزقراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری دیده شده بغایت قوی بازو
[illegible] در قبی نشسته گاوی را شکار کرده نیمی را از آن خورده از فرط رغبتی که آنحضرت
را بشکار بود بفراهم آوردن مردم و جمع ساختن فیلان التفات نفرموده بهمعنانی
شاه شیرشکار جلوریز متوجه آنصوب گشتند چون در شکارها بغیر از قراولان و معدودی
از خدمتکاران نزدیک هیچکس را یارای آن نیست که بحکم قدم جرات پیش نهد
رامداس کچهواهه و انوپرای خواص و اعتماد رای و حیات خان و یکه دوی دیگر همراهی
کردند آنحضرت خواستند که بر پشت اسب تفنگ اندازند اسب از بیم شیر
آرام نمیگرفت ناگزیر پیاده شده بندوق انداختند تیر اول بشیر نرسید و
تیر دوم اگرچه رسید کاری نیفتاد و شیر غضب آلود برخاسته حمله کرد یکی از میر
شکاران شاهین در دست نزدیک استاده بود او را مجروح ساخته برگشته
بجای خود نشست باز آنحضرت بندوق بر سه پایه نهاده خواستند که بیندازند

انوپ رای خواص پایه [illegible] ستوار گرفته بود و شمشیری خنجر و کلیچوبی در دست داشت
و شاه جوانبخت شیر شکار برای [illegible] آنحضرت جانب دست چپ با اندک فاصله
استاده و راجه رامداس نزدیک الت[illegible] و حیات خان و اعتماد رای بطرف
[illegible] ست و کمال قراول از عقب بندوق را پر ساخته میرساند در وقت
پاشته ریز کردن شیر خشمناک برخاسته بجانب آنحضرت [illegible]
درین حوالی شیر گذشت و از هیبت شیر و هول جان بی[illegible]
که در گرد و پیش آنحضرت بودند تاب نیاورده نتوانستند [illegible] ضرب زده
بدر زدند و آن کوه وقار بر زمین نقش بست انوپ رای که پایه تفنگ در دست
داشت شیر متوجه او شد درینوقت شاه جوانبخت شیر شکار تیری بشیر زد
چون شیر با انوپ رای رسید چوبی که در دست داشت بر سر شیر محکم کو[illegible]
شیر هر دو پنجه بر سینه خنا[illegible] بر نشست اعضا دو دستش را بدندان گرفته و بتعدی
فرو خایید که سر دندانها از پشت دستش برآمد و درینحال شاه زبر صولت از
روی غیرت و شجاعت بقصد جانبخشی انوپ رای خواست که تیغ صاعقه بار بر
شانهای شیر زده از پا در آورد و در وقت فرود آوردن شمشیر دست
انوپ رای بنظر باریک بین در آمد که بر شانه شیر حایل شده لاجرم در اثنای
طبیعت عنان غضب پیچیده تیغ موی شکاف بر کمر شیر فرود آورد و راجه
رامداس نیز بهت برای خود زخمی رسانید و حیاتخان هم چوبی چند زد شیر سست
شده انوپ رای را گذاشته قدمی چند پس نشست چون وقت شام بود و
صالح نام چراغچی مضطرب می آمد در تاریکی شیر را ندیده از پیش او گذشت با انکه

[illegible] می نبض ندانست بضرب طپانچه پای او را [illegible] ست و بعد از چند روز [illegible] ان در گذشت و بر

در لحظه جان داد [illegible] بر قوی صولت از [illegible] عت چو کاهیست که از تف آذر بلرزد و [illegible] از نهیب

نشان تو پاره پاره دشمن چو سیماب در بطن [illegible] در بلرزد چون شاه کامکار [illegible] ر اظهار

این جرات و جلادت دون پایه همت خویش میدانست کشیدن شمشیر و [illegible] را اغاز [illegible]

[illegible] ون [illegible] را کار فرموده ولادت اسب و حیا تخاف که از تیر فرستی

آگاهی داشت [illegible] بعرض رسانیدند و آنحضرت بدست مبارک خویش شمشیر خون آلود

[illegible] عرض [illegible] بر شکسته ستی آن گرانبار دولت و داشتن فرموده زبان آیه

[illegible] شاهان حقیقی چاشنی تازه بخشیدند در وقت که حاضران بساط قرب از این کار نادره [illegible]

تمام [illegible] بر زبان سحرآفرین گذرانیدند تا نیت که رسانیدن شمشیر بر جاتشاکه [illegible] همت

[illegible] ند در درگاه بی تیار در آید لیکن از ین که در وقت فرود آوردن شمشیر حرکت

آنو برای [illegible] زخم پایس [illegible] مشهور است [illegible] فراغ سیر و شکار رایات

فیروزی نصوب دار الملک اگره انعطاف یافت و در این مصر سعادت از

[illegible] م خاص حضرت مواهب العطایا جلب شمایه در مشکوی اقبال شاه جوان بخت

[illegible] دختر بلند اختر مظفر حسین میرزای صفوی صدف قدسیه قدم بعالم وجود نهاد و حضرت

[illegible] ت مکانی بهجت این نوباوه گلبن خلافت ابواب عیش و سرور بر روی

روزگار گشاده خود سعادت و میمنت با مخدرات سراپرده دولت و پرستاران

حرم سرای عزت با آن محفل مراد تشریف برده داد عشرت و [illegible] داده

ولی شاه فیروز بخت لوازم نثار و پا انداز و پیشکش پرداخته مسرت افزای

خاطر قدسی مظاهر گردید و در سال ششم از جلوس منصب ده هزاری ذات بلند اقبال

ارزانی داشتند و چون ... اعتضاد السلطنه مؤتمن الخلافت اعتماد الدوله در عقد
ازدواج حضرت جنت مکانی بودند در شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک
هجری مطابق خورداد ماه سال هفتم از جلوس جهانگیری کریمه قدسیه امین الدوله یمین
... بلند مکان آصف خان خلف الصدق اعتماد الدوله تشریف
پرده انجمن آرای نشاط گردید بندی اغراق محفلی رونق ... پذیرفت ...
تماشای آن سرمه حیرت میکشند در مبادی سال هشتم از جلوس جهانگیری مطابق سال هزار
و بیست و دو هجری که عنوان دولت و کامرانی و سرآغاز جهان ...
بود نخل امید بار آورد و در مشکوی خلافت از صبیه قدسیه قدوه خواتین بلند ...
اصفهان کوکب مسعود ناصیه افروز مراد گردید اگرچه بظاهر چهره دولت از اقبال یک پرده
از اقبال یک پرده از جمال شاهد مراد برگرفت لیکن در معنی نقاب آرای ... باطن
عصمت چندین پرده از نوساز گردید حضرت جنت مکانی با برگزیدگان حرم سرای
عفت مجرای صاحبقرانی تشریف قدوم ارزانی فرموده انجمن نشاط آراستند سریر
آرای خلافت جنتی عالی ترتیب داده بسیاری از نفایس روزگار و نوادر هر دیار
بر رسم نثار نمایانید از زمینکش معروض ... است

چون حضرت عرش آشیانی ... با قوت ... حیات بوسعت
آباد جهانبانی ساختند و بناداران دکن خصوص عنبر حبشی که سرگروه سیاه
بختان روزگار بود از کم فرصتی و فتنه جویی قدم جرات به جسارات پیش نهاده

رخصت شاهزاده پرویز و دیگر امرا بدکن

[…]اده بسیاری از محال بالاکهات را […] حل حدود و متعلقه […]ی بود تصرف در آورده
و خانخانان از هنگامه سازی و شورش […] و آغاز فتنه پردازی چنانچه باید باطفای
نایره فساد نپرداخت و گذشت با آتش […] بالا گرفت و بکرد های خویش در […] چون
حقیقت حال بمسامع جلال رسید شاهزاده پرویز را با لشکر گران و فیلان نامی و خزانه […]
بدین مهم […] فرمودند […] آصف خان را اتالیق ساخته امیر الامرا و بسیاری
از سران […] عزیز داشتند و او از کم رشدی و بی نفسی و ارتکاب […]
[…] ترتیب تعبیات نفسانی پرداخته لشکرها را کار نتوانست فرمود و غنیم خیره تر شد
تا اینکه […] اعاظم امرا که هر یک بتنفیذ تسخیر ملکی کافی باشند مثل خانخانان و راجه مانسنگه و
خانجهان و خان اعظم و مهابتخان و عبد الله خان از پی یکدیگر بکومک او دستوری
یافتند در حقیقت تمام لشکر هندوستان بدان صوب تعین شد و مهندا از بیخردی و
بی رشدی او کاریش نرفت و آن مهم نسق سال […] و امرا از و حساب
دیگر فتنه بر آمد کار صاحب رابطه اخلاص در رشیا و رده نفاق و بد اندیشی را شعار خود
ساختند و هر بار که لشکر بالاکهات کشید در غایت زبونی و رسوائی بر گشت
و سبب از دیاد جرات و جسارت و فزونی قدرت و قوت غنیم شد و همچنین
مهم رانا که در زمان حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با وجود امتداد
[…] ایام سلطنه هر چند عساکر منصوره باستیصال او تعین فرمودند سامان پذیر نشد
[…]ضی حضرت جنت مکانی را با بسیاری از امرا فرستادند کاری پیش نرفت
و این نگرانی پیوسته ملازم خاطر اشرف بود تا اینکه بعد از جلوس بر اورنگ خلافت
تخت شاهزاده پرویز را با لشکر گران نامزد فرمودند و چون سامان انگار را از

متوصل بیرون یافتند در شورش خسرو بملازمت طلب داشته بار دیگر مهابت خان را با
فوج گیهان شکوه فرستادند و او نیز کاری نتوانست ساخت و یک چندی عبدالله خان
تک و دو کرده فرو نشست و مدتی راجه باسو بطالت روزگار بسر برد و فصلی خان اعظم
[illegible] وقت بزبان داد و آن سرگشته وادی ضلالت بشبهات خیال و
کریوهای دشوار گذار و جاهای قلب پناه جبه بانواع و اقسام [illegible] قرار داده بود
لوازم اطاعت و فرمان پذیری ظاهر نمیساخت آمدن و ملازمت نمودن موقوف
بفرستادن فرزند جانشین راضی نمیشد چه تفوق او بر دیگر رایان و راجهای هند و [illegible]
جز این نیست که درین مدت هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان سر اطاعت [illegible]
نیاورده و جانشین خود را که باصطلاح اهل هند تیکه گویند بخدمت نفرستاده [illegible]
پای ضلالت و جهالت افشرده از قرار داد خویش تخلف نورزید سخن [illegible] بود
که مایه الامتیازی که سلسله [illegible] دیگر زمینداران است در وقت من فوت نشود من تاریخ
شکستن این سند نباشم بالجمله چون افتتاح این دو عقده دشوار پیش نهاد همت جهان گشای
نور رای عالم آرا چنین تقاضا فرمود که خود بدولت و سعادت تا دار البرکه
که اجمیر است نخست مهم رانا را نسق شایسته داده آنگاه رایات اقبال به
تسخیر ملک دکن و تادیب آن گروه وخیم العاقبت بر افرازند و باین عزیمت صواب
دوم ماه شعبان سال هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور
سال هشتم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بدار السعادت اجمیر
اتفاق افتاد و از جایی که گنبذ روضه متبرکه خواجه معین الحق والدین قدس الله
سره العزیز محسوس گشت نسبت والد بزرگوار خویش پیاده شده بزیارت آن

آن آسمان ملایک مطاف شرایط نیازمندی تقدیم رسانیده ادراک سعادت
صوری و معنوی نمودند چون در دیوان ازل طغرای جهانگیری و منشور کشورستانی به
توقیع صاحبقران ثانی موشح و محلی شده بود حضرت جنت مکانی با الهام آسمانی
در آن مصر سعادت توقف گزیده شاه جوانبخت بلند اقبال را با لشکر آراسته
بر سر رانا [illegible] متعلقه [illegible] تعیین فرمودند و بتاریخ ششم دیماه الهی سال هشتم جلوس
مطابق [illegible] ذی [illegible] سنه هزار و بیست و دو هجری که مختار انجم شناسان رصد
بند بود [illegible] مسعود فتح و نصرت رایات جهانگشا برافراشت و حضرت جنت
مکانی خلعت خاصه با چارقب مرصع و دو اسب از طویله خاصه یکی کوه پاره نام با زین
مرصع دوم راهواری که در تیزروی از باد صبا سبقت میجست و فتح گنج نام فیل خاصه
[illegible] ماده که شاه بلند اقبال خود بدولت از حلقه خاصه انتخاب فرموده بود نیز
لطف فرمودند و منصب دوازده هزاری و شش هزار سوار مقرر شد آسامی امرای
عظام که درین یورش ملازم رکاب منصور بودند برین تفصیل است خان اعظم کوکلتاش
عبدالله خان راجه سورجسنگه پسر راجه اودیسنگه نبیره رای مالدیو راجه نرسنگدیو
بندیله سیفخان بارهه پسر سید محمود خان بارهه دلاورخان راناساگر پسر رانا اودیسنگه
میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ نوازشخان پسر سعید خان کشن سنگه برادر
راجه سورجسنگه فریدون خان برلاس پسر محمد قلیج خان راو رتن هاده راجه بکرماجیت
بهدوریه ناهر خان ابو الفتح دکنی حاجی بی اوزبک تربیت خان صلابت خان
بارهه پسر سید قاسم بارهه خسروی اوزبک علیقلی بی درمن همتخان شرزه خان
و بسیاری از امرا و منصبدار که اگر بتفصیل نگاشته آید بطول میکشد و درین سفر خجسته

آغاز فرخنده انجام را [illegible] اقبالنامه محمد شریف [illegible] تب معتمد خان بخدمت بخشیگری
شرف اختصاص داشت و شاه ظفر لوا تا با بر [illegible] دبهیتار رایت کشور کشا برافراشته
همگی همت والانهمت بانتظام مصالح جهانگیری و ترتیب افواج و تسویه صفوف مصروف
و معطوف فرموده و چون موکب کیهان شکوه بحوالی کوهستان رانا پیوست محمد
محمد تقی بخشی را که بحسن اخلاص و نیکو خدمتی بخطاب شاه قلی خان [illegible] افراخته
و خاتمت کاران عاقبت بخیر درین اقبالنامه بجای خود [illegible]
که با یکهزار سوار کار طلب بکوه درآمده بر اراذل و اوباش مردم کوهستان
و بیخ فرو کند اشت نماید در خلال این حال دولتخواهان صلاح اندیش در [illegible]
و دریافت خویش خصوص راجه سورجسنگه که ماهیت داران آن سرزمین بود بعرض
اشرف رسانیدند که اگر در بیرون نزول اجلال کرده افواج قاهره تعاقب [illegible]
آن سرگشته وادی ضلالت [illegible] و او بار تعیین فرمایند باحتیاط قریب تر است چه با
این جمعیت و کثرت اگر بدرون کوه درآیند مبادا غنیم کمین گاهها را استحکام
داده به اردو بازاری و متردّدین مزاحمت رساند و رسید غله و آذوقه
بصعوبت رسد و باعث پریشانی و نگرانی خاطر لشکر شود و با آنکه هنوز نصفی از مردم
تعیناتی بموکب اقبال ملحق نشده بودند انمودید تاییدات الهی التفات بحرف
ظاهر پرستان کوتاه بین نفرموده باقتضاء کار فرمای حقیقی توسل جسته [illegible]
توفیق و توکل بی توقف و تامل بدرون کوه درآمده در اودیپور که جای
بودن راناهاست و رانا اودی سنگه در ایام سابق ساخته عمارات نیک اساس
نهاده رایات جهانگشا ارتفاع یافت نام این رانا امر سنگه است پدرش رانا

تعیین تهانجات

[illegible] امر سنگه است پدرش رانا پرتاب [illegible] و جدش رانا اودی سنگه و جد کلانش
رانا سانکا که با حضرت فردوس مکانی در مقام خانوه جنگ صف نموده شکست یافته
بود با جمله جهة رفاهیت مترددین و رسیدن آذوقه و رسد غله و ضبط محال بیرون کوه
نشین تهانه مقرر شد در ماندل جمال خان با فوجی و در [illegible] اسن دوست بیگ و خواجه محسن
با جمعی و [illegible] با [illegible] و در منهار عرب خوافی با بعضی از منصبداران و در
پوک [illegible] در کوتل دیباری سید شهاب الدین باره که اکنون مجملی از
[illegible] نزهت تماشا و ای سخن نگاشته کلک وقایع نگار میگردد درین مقام
رانا اودی سنگه جد رانا امر سنگه در ازاء تال ساخته عمارات نیک اساس نهاده است
و [illegible] سمت مشرق بجانب مغرب کشیده و بر فراز آن نشیمنها و منازل برسم هنود
[illegible] داده و بر [illegible] ال کوه کولابی است در غایت نزاهت و تماشا دلی
و در سمت جنوب میدان چوگان ساخته و بر دور آن دیواری از سنگ و آهک
کشیده و دولتخانه همایون درین مقام قرار یافت امرای عظام و بندهای نزدیک در
اطراف آن منزل گزیدند و چون عمارات قدیم لیاقت دولتخانه شاهی نداشت
و ظاهرش مانند باطن ارباب شقاوت افسرده و بی صفا شده بود حکم بتاسیس
مبانی عالی و منازل دلنشین فرمودند و در اندک فرصت بکار فرمائی و
اهتمام حکیم علم الدین دیوان بیوتات که بجواهر اخلاص و کاردانی در اول منصب
وزارت و خطاب وزیرخانی فرق عزت بر افراخته عمارات [illegible] و نشیمنهای
دلفریب مشرف بر تال حسن انجام پذیرفت و در میان تال رانا اودی [illegible]
عمارتی مختصر بطرز هنود و اساس نهاده و از کنار تال تا عمارات پل بسته

که فراز آن تردد نتوان کرد و بر سه طرف آن کولاب کوهیست با نواع اشجار و سبزه

و ریاحین نظر فریب و دار او دیپور بفاصله یک کروه کولابی واقعشده سه جانب آن را کوه

احاطه نموده و یک طرف که راه بدر رود آب بود را نا اودی سنگه نبدی عریض طویل

در غایت ارتفاع و استحکام بسته و یک جانب آن لختی از کوه بریده آبشار ساخته

که فاضل آب از آن راه میریزد و این آبشار از نوادر [illegible] در غایت

ارتفاع بر جوش و خروش مستانه و کف زنان میریزد و غریبست این جا که واقعشده

بسبزه و ریاحین و اشجار موزون چون را نا اودی سنگه بانی [illegible]

موسوم گشته بالجمله چون او دیپور محل ورود بارگاه اقبال گردید محمد تقی را که [illegible]

کیاس با سه هزار سوار همراه فرستاده بودند بجانب جهان که پنجاه و شش محل [illegible]

و هر محلی مشتمل پنجاه و شش قریه و زبان هندی پنجاه و [illegible] را جهان میگویند و این

جهت بجهان اشتهار [illegible] دارد نوبت معمورترین محال کوهستان را [illegible] عمارات

عالی و بتخانهای عظیم واست شتافته و نهب و غارت و کشتن و بستن کار پرداز

نمود و بسیاری از راجپوتان نامی داد شجاعت و جلادت داده بر خاک هلاک

افتادند خصوص بر در بتخانهای بقصد ثواب پای ضلالت افشرده با غازیان

لشکر اسلام مصاف داده مردانه فرو شدند و در بوقت رانای مقهور بهیم نام پسر

رشید خود را که در شجاعت و جسارت گوی بوده اهل اساس با فوجی [illegible]

شبخون تعین نمود و محمد تقی در آن ایشو دگاه مردانه پای همت افشرده به

[illegible] و مقابله پرداخت و از آنجا که حصانت ایزدی همواره قرین حال دولتخواهان

است از چشم زخم محفوظ ماند متقارن آن حال عبد الله خان صاحب صوبه گجرات

بجرات حسب الحکم بخدمت شاهزاده دولت آستان بوس دریافت و از نفایس
آنچه یار بر سم پیشکش گذرانیده سرمایهٔ سعادت اندوخت و چون حکیم خوشحال
پسر او با خان اعظم که در صوبهٔ مالوه جاگیر داشت تعین شده بود پس از کیفیت و
نشنیده باشد که خلاف آئین نوکریست جریده بخدمت پیوست با آنکه درین دولت
ابد قرین بهوار [illegible] سامان و دستگاه عظیم بوده جاگیرهای معمور آنقدر داشته
همیشه بد نوکر و کم نوکر بوده و در چنین وقتی که به چندین وجه بایستی جمعیت نیک سامان
نموده کشاده پیشانی بخدمت شتافتی اول آدای حقوق که بر همه مقدم است دیگر حلال
ساختن وجهی که از دیوان اعلی بجهة نگاهداشت سپاه تنخواه شده دیگر پاس غیرت
و ننگ نامی دیگر غرابا کنار جرگی اینهمه موقوف دریافت دولت ملازمت چنین
[illegible] بابی که خدمت او تحصیل [illegible] دنیوی و تکمیل سعادت اخرویست چشم انصاف
از همه پوشیده بجای لشکر و سپاه جهان جهان نفاق [illegible] فساد در [illegible] گرفته [illegible] آن
مجبول و مفطور بود با خویشتن آورد و در روز ملازمت آنقدر پیوست و گرختی بکار
برد و آوازهای سمج خارج ظاهر ساخت که با کمال حلم و بردباری بجهة نظام کارخانهٔ
سلطنت و بیداری سایر غنوده بختان نشاد خواب غفلت تا دامن افعال زشت
او بر ذمت غیرت شاه اقلیم گشا لازم آمد و حکم قضا مثال از مکمن جلال صادر شد
که بنیزم بیک بخشی او را مقید دارد و صورت حال بخدمت والد بزرگوار نگاشته
مصحوب مسرعی ارسال داشتند و حضرت جنت مکانی که از اعمال پسندیده
و اقوال ناستوده او ذخیرها در خاطر ودیعت نهاده مکافات آن را بوقتش
حواله فرموده در آنها رخصت بودند مهابتخان را تعین فرمودند که بخدمت آن

مهر سپهر خلافت شتافته خان اعظم را بعتبهٔ بارگاه جلال حاضر ساختند و بسر کرد در دام هوای
جاگیر سابق و اضافه حال در محال اتقه مانوه از تغیر خان اعظم بطریق انعام عنایت نمودند
صاحبقران ثانی بموجب حکم جنت مکانی خان اعظم را با دو پسر وه روانه درگاه والا
ساختند و چون بدرگاه پیوست حسب الحکم در قلعه گوالیار محبوس گشت بالجمله شاه کشور کشا
چهار فوج از غازیان عرصه وغا بسرداری چهار امرا جدا [illegible] اخذ نه [illegible] رهبا خان را
و نهب و تاراج بدرون کوه فرستادند یکی بسرداری عبدالله [illegible] دوم بیاسلیقی
سفیجان بار به ویرم بیگ بخشی سوم بسرکردگی دلاور خان [illegible] بسرداری
شاه علیخان و بهر کدام در خور شایستگی خلعتهای فاخر و شمشیر و خنجر مرصع و اسپان
تپچاق و فیلان صف شکن عنایت شد و او از فرط بیم و هراس یکجا قرار نمیگرفت
هر روز در کریوه و هر شب در بیغوله بسر میبرد اگر از تحرک باد آواز برگ
شنیدی صدای برق تیغ بگوش رسیدی و آن سرگشته وادی ادبار فیلی در دست
مشهور بنام کمان بغایت خوش بست و قوی هیکل و بدان فیل مباهات نمودی
و گرامی داشتی جاسوسی بعبدالله خان خبر رسانید که فیل مذکور را با چند زنجیر فیل
دیگر در یکی از شعاب جبال مخفی دارد و او گرم و بیرا اغلاخته بمیامن اقبال روز
افزون شاه اقلیم کشا آن فیل را با پنج فیل دیگر بدست آورد درینوقت که مبشران
اقبال و منهیان دولت از اطراف نوید فتح و فیروزی بگوش منتظران صبح
مراد میرسانیدند و خورشید دولت شاه جوانبخت جهان افروزی مینمود و نسیم
نوبهاری مژده نشاط و کامکاری در داد غنچه دلها شگفتن آغاز نهاد کوکبه لشکر
نوروزی باردستگی و فیروزی در رسید نیر اعظم عطیه بخش ایام بعد از انقضای دو

دو پهر و یک گهری از شب جمعه نهم [illegible] سال هزار و بیست و سه از هجرت خیر البشر
به بیت الشرف حمل تحویل نمود سریر آرای خلافت بر تخت کامرانی و سرور و اورنگ
عشرت و حضور جلوس فرموده سران سپاه را در خور پایه و مرتبه بانواع و اقسام مراحم
و نوازش فرق عزت برافراخته کوس کامبختی بلند آوازه ساخت و درین جشن همایون
عبدالله خان [illegible] زنجیر فیلی و دیگر بدرگاه والا آورده جبین عبودیت را بسجده
قدسی آستان [illegible] تازه بخشید و دلاور خان نرکرده نام فیلی با چند ماده فیل بدست
آورده درین جشن [illegible] نموده و همچنین دیگر سران سپاه ترددات شایسته ظاهر ساخته باستلام
عتبه اقبال سرافرازی یافتند و شاه جم جاه بخت بلند اقبال فیلها را با عرضداشت مشتمل بر
نوشتجات مصحوب جانور رای دیوان بیوتات بخدمت والد بزرگوار ارسال
فرموده [illegible] جشن جهان افروز عرضداشت صاحبقران ثانی با فیلان کوه شکوه بنظر
اشرف حضرت جنت مکانی در آمد آیین عقیدت و سر [illegible]
زبان حقیقت طراز را بدعای ازدیاد عمر و دولت و فزونی جاه و حشمت فرزند
اقبالمند چاشنی بخشیدند ملاطفه که در جواب عریضه شاه جم جاه بخط خاص مرقوم
گوهربار شده سواد آن عینا درین اقبالنامه ثبت افتاد
بابای [illegible] من الله تعالی این نوروز عالم افروز را مبارک و خیر گرداناد
ان شاء الله تعالی بعد ازین فتحهای نو تازه خدا نصیب آن فرزند جگربند کناد
و فیل عالم گمان که با فیلان دیگر فرستاده بود بنظر اشرف در آمد و فیل عالم
گمان از اتفاقات خوش کردیم و قابله هم فیل خوبی است هر دو را خاصه گردانیدیم
و بر عالم گمان سواری نموده شد بسیار جلد است و [illegible] جامع فضایل صوری

و معنوی دانای رموز حقیقی و مجازی ملا شکر الله شیرازی که با کمال فضیلت و دانش
در کاردانی و معامله فهمی پایه بلند داشت از تغیر میر معصوم بخدمت دیوانی کل شرف
اختصاص یافت و در عنفوان این سال همایون فال نخل امید ثمره تازه داد و غنچه مراد
از بوستان سرای خلافت شگفت در مشکوی اقبال از صبیه قدسیه قدوه خواتین
عالمیان یمین الدوله امین اعمله اصفهان مولود زهره جبین [illegible] حرم سرای
دولت گردید حضرت جنت مکانی بالهام آسمانی آن نوباوه حدیقه قدس را به
جهان آرا بیگم موسوم ساخته مسرت بخش خاطر قدسی مظاهر گشتند و درینجا
از آن سرگشته بادیه ضلالت و متعلقان او خبری و اثری ظاهر نشد فوجی سپه
گردکی یکی از بندهای کارطلب جدا ساخته برسم الغار گسیل فرمودند و بهادر را
زدم جو غازیان آتش خوگرم و گرد آشفته برق تیغ صاعقه بار تر [illegible]
ملکیان سوخته ساکنان و غارتگران مراجعت معطوف میداشتند و او با معدودی
از متعلقان خویش هر روز در سفوله و هر شب در غاری تباه بسر برده جهان را بر خود
تنگ داشتی چون همگی همت والا و توجه اقلیم گشا مصروف برین بود که آن سرگشته
وادی ادبار اسیر سرپنجه اقبال گردد رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که در
تنگنای جبال و محکمهای که گریزگاه دولت تهانجات هر جا ازو اثری ظاهر شود
افواج بگرفتن او تعین نمایند لاجرم تهانه ساغوری بضبط راجپوتان عمده السلطنه
راجه سورجسنگه مقرر گشت و در گوکلمیر میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ
[illegible] هت انتقرد تهانه جهاردل باهتمام سید سیفخان بارهه استحکام پذیرفت
و در گوکنده رانا سنگه پسر رانا امرسنگه و در انده ولا و رتن [illegible] کاکر و جز [illegible]

اکنه فرودون خان بر یلس مراورتن نموده ودر تهانه جاوندشاه قلیخان که شمه از احوال او پیش

ازین سمت گذارش یافته مقرر گشت ودر تهانه سنجاپور بیرم بیگ بخت شاه بلند اقبال که بحسن

اخلاص وجانفشانی بخطاب خانی وزرانی سرافراز شده بود وخاتمت احوال او در جای خود

رقم زده کلک سوانح نگار خواهد شد رزم طلب گردید ودر جاورص که کان نقره است ابراهیم

خان مهمندار بندهای پادشاهی قرار یافت ودر ماده‌ی میرزا مراد پسر میرزا رستم صفوی

ودریا نوره [illegible] خان برادر عبدالله خان ودر گیوره زاهد خان پسر مقیم خان تعین شدند

ونام بردها هامجات خویش حصارها ساخته بجوانان کاری وبرق انداز آن قلعه‌ها

استحکام داده ابواب مداخل ومخارج بر و مسدود ساختند ودرین انغارها وتا ظهار الحوت

سپاه خلافت تیغ خون آشام گردید ونهب وغارت وقتل وبند بحد شمار شد وبتخانها

را [illegible] کرده بجای آن مساجد اساس نهادند وعوض صدای ناقوس نوای الله اکبر

بلندی گرفت ودر خلال اینحال محمدشاه را که از بندهای [illegible] تربیت کرده شاهنشاه

گیتی ستان بود با فوجی از بندهای خاص بجانب بیک لنگ تعین فرمودند داد گرم گرا

تاخته بسیاری از راجپوتان را بخاک هلاک انداخت وهمین رای شد [illegible] سامان

که از فدویان با اخلاص وتربیت کردهای خاص بود با فوجی از بندهای جان نثار بصوب

سروهی که زن وفرزندان مقهور را در آنجا ودیعت میداشتند رخصت فرمودند اگرچه پیش از

رسیدن افواج شاهی لشکر او را بمحکمه دیگر نقل وتحویل نموده بودند لیکن در قتل وبند بهادرت

کوششی بکار رفت وراجپوتان جان بناموس داده اهل وعیال خود را کشته بسیاری کرده در

بتخانه فراهم آمده بمقابله ومدافعه پای اوبار افشردند وبهادران جان نثار داد مردانگی

وجلادت داده وکشتند وکشته کارنامه رستم واسفندیار ظاهر ساختند تا رمقی از

آن خون هر که فرقه‌ها باقی بود دست و پا زده مردانه فرو نشستند و رای نکوهیدت خانه را با خاک برابر ساخت

سربلندی و سعادتمند خدمت صاحبقران ثانی فرق عزت برافراخت — نظم — جهان رونق

گرفت از عدل او و دین — که هندو میرند شمشیر اسلام — اکنون مجملی از کیفیت حال هریک

از بندها نگاشته کلک بیان میگردد تا بعد ازین هر جا اسامی آنها بتقریبات ثبت افتد

مستمع آن نشده معرفت نباشد محمد شاه جوانی بود در بدخشان [illegible] و اطوارش در رعایت

آراستگی با فطنت با کمال شایستگی در فنون سپاهگری و لوازم آن تمام مهارت در اندک

فرصت بیمن توجه و تربیت شاه کیوان مرتبت بوالا پایه امارت ارتقا نموده بخطاب

ذوالفقار خان سربلندی یافت لیکن بکمال نارسیده نخل حیاتش به تند باد از پا افتاده و در

عنفوان جوانی دولت مانند شعله حسن فرو نشست رای سندر داس بخت ور در زمره اهل علم اعظام

وراثت در بر نشسته و کارطلبی از علم شمشیر فراز دستی نموده بخطاب رای رایان بلند پایگی

گرامی و والا [illegible] باقتضای اقبال روز افزون و رین دولت ابدقرین

مصدر کارهای بزرگ و فتوحات سترگ گشته بوالا خطاب راجه بکرماجیت و منصب

پنجهزاری ذات و سوار و علم و نقاره و صاحب صوبگی گجرات فرق عزت برافراخت

و از دور اندیشی و اقبال خواهی جمال شاهد مراد در آئینه جمع دیده جوهر ذاتی

خود را در دستور ظاهر ساخت و خاتمت کار آن عاقبت محمود بجای خود بکلک نگاشته

کلک بیان خواهد شد بالجمله در اندک مدت کار را با بدشواری کشیده

ملک معموره او بی سپر عساکر اقبال گردید از زراعت و عمارت اثری باقی

نماند دست بیاسیری رفت خویشان جدائی گزیدند نوکران راه بیوفائی سپردند آنچه

از برق تیغ غازیان لشکر اسلام جان بردند ابهای مسموم آتش بخرمن حیات شان در زدند

حقیقت جلادت ذوالفقار خان محمد شاه بدخشی

ورزیده و اسپ و فیل و یراق سپاهگری و سامان خانه بتاراج حادثات رفته دولت
نیست داده ادبار روی نهاد روزگار بکینه وری برخاست و نزدیک آن شد که با اهل
و عیال اسیر کمند اقبال گردد ناگزیر نجات خود را منحصر در بندگی و فرمانبرداری یافته
ندامت و خجالت را شفیع جرایم خویش ساخته دست امید بدامن کرم شاه بسیار
بخش انداخت پیر پرورش ده [illegible] نام طعامی خود را با پرورش جهاله که از عمده‌های او بودند
بدرگاه سلیمان جاه فرستاده توسل بشفاعت مقربان بساط اقبال جست و نام برده مابوساطت
راجه بکرماجیت سعادت آستان بوس دریافته از جانب رانا اظهار عجز و فروتنی بسیار
نمودند خلاصه ملتمسات آنکه یکی از عمده‌های دولت ابد قرین بجهت تسلی خاطر وحشت دیده
و اطمینان دل رمیده او شتافته آن سرگشته بادیه ناکامی را از حضیض مذلت و خواری
باوج عزت و کامکاری رساند صاحبقران والا احسان ذوق عفو بر لذت انتقام ترجیح
داده آن گسسته امید را از خزانه کرم خویش نقد جان بر رحمت فرموده راجه بکرماجیت و میرزا
شکرالله دیوان بجهت تسلی و اطمینان خاطر آن آواره وادی ضلالت و طغیانی دستوری
یافته فرمان عاطفت عنوان را که براة حیات و منشور نجات او بود رسانیده نوید
بخشش و مژده عفو رسانیده دل ساختند و رانا بسجدات شکر این موهبت عظمی تقدیم رسانیده
روی امید بقدسی آستان نهاده و بموجب حکم اشرف محفل آرایان سراپرده
جاه و جلال در مقام گوکنده جشن عالی ترتیب داده قبه بارگاه اقبال را باوج
مهر و ماه رسانیدند چون رانا بحوالی اردوی کیهان پوی پیوست عبدالله خان
و راجه سورجسنگه و راجه نرسنگدیو و سفیان را باستقبال فرستاده پایه اعتبارش
باوج افزودند و حکم شد که راجه بکرماجیت و افضلخان بقانونی که معمول این درگاه است

رانا را ملازمت فرمایند و در روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن سال نهم از جلوس جهانگیری
صاحب‌قران ثانی بر تخت دولت و کامرانی نشسته حکم باحضار او فرمودند و از جای
که دیده امیدش بفروغ جمال جهان آرا روشنی پذیرفت جبین اخلاص بر زمین ادب
سوده تسلیمات و سجدات تقدیم رسانید و هر چند از منتظرگاه بارگاه خلافت باشارت
مبشران اقبال قدم فراتر می‌نهاد افتادگی و فروتنی بیشتر ظاهر میساخت. چون بسجده سریر
خلافت فرق عزت برافراخت بدست مبارک خویش سر او را برداشته پایه دولتش
افزودند و بعد از تقدیم مراسم بندگی بموجب عبدالله خان و راجه سورجسنگه را بر
یمین نصرت قرین حکم ایستادن شد و او را بسیار میمنت آباد اشاره رفت و بانواع
و اقسام پرسش و دلجوئی تسلی بخش خاطر رمیده او گشته حیات تازه بخشیدند و رانا
لعلی وراثت مشهور با تمام فیلان که از تاراج افواج منصور باقی مانده بود و دوازده سر
اسپ برسم پیشکش معروض شد. نخست انگاه پسران و اقربای او بسعادت استانبوس
سرافرازی یافتند خلعت گرانبها با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل
کوه شکوه خاصه با ساز نقره بر انام مرحمت شد و همچنین پسران و اقربای او بعنایات
اسپ و خلعت و خنجر مرصع کام دل برگرفتند و پنجاه کس از ملازمان عمده او بخلعت و اسپ
سرافرازی یافتند و پنجاه نفر دیگر بخلعت ممتاز گشتند بده نفر دیگر کهپوه مرصع عنایت شد
و رانا امرسنگه با دل اخلاص‌مند و خاطر خورسند رخصت معاودت یافت مجدداً دارا
نشاه دریا دل والا همت ملک و دولت بآن گسسته امید ارزانی داشت امنیت
و عافیت که در مدت حیات بخواب ندیده بلکه حقیقتش بخواب راحت نغنوده بود
نصیب شد رانا از روی تخمین در سن شصت و پنج باشد مردی بلند ... قوی هیکل با ...

عدم قبول ظاهری و رعایت شان و شکوه در محاورات و مکالمات سنجیده و معقول در
معارک و مهالک متحمل و متوکل با طلبه بجهة مزید غیرت و حشمت آن مقرر گشت که رانا جی
بکرماجیت و علامی شکر الله دیوان طریق متابعت نموده پسر جانشین او را بملازمت
حاضر سازند آخر همانروز کنور کرن بغز بساط بوس مفتخر گشته جبین اخلاص بسجده سده خلافت
نورانی ساخت و بجمیع مراحم و مکارم حضرت سلیمان مکانی صاحب قران ثانی کامیاب
مراد گشته بخلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقی با زین طلا و فیل خاصه سرافرازی
یافت و چون مقرر شده بود که کنور کرن در رکاب منصور بدرگاه والا شتافته باستیلام
پای سعادت پذیر گردد پنجاه هزار روپیه در وجه انعام او مرحمت شد که سامان ضرور
سفر نموده در ظل موکب کیهان شکوه روانه درگاه گردد و بعد از انصرام این خدمت
حسب التماس اعلیحضرت صاحبقران ثانی جنت مکانی رای سندر را که بخطاب
رای رایان و علامی شکر الله دیوان را بخطاب افضلخان فرق عزت برافراختند و چون
خاطر قدسی مآثر از ضبط و نسق این مهم واپرداخت رایات جهانگشا بصوب اجمیر ارتفاع
یافت و آن مؤید بتاییدات یزدانی بعنان اقبال و کامرانی منزل بمنزل انبساط شکار
اندوخته بتاریخ دهم ماه [illegible] سال نهم جلوس در ظاهر دار البرکه اجمیر نزول اجلال
ارزانی فرمود ارکان دولت و اعیان سلطنت بسعادت استقبال مبادرت
نموده غبار موکب اقبال را توتیای دیده مراد ساختند و متصدیان کارخانه سلطنت
بحکم حضرت جنت مکانی دولتخانه پادشاهی را با نواع و اقسام تکلفات از اسکی
[illegible] پیش عالی ترتیب دادند و روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور مطابق هفتم [illegible]
هزار و بیست و چهار هجری قرة العین خلافت فروغ افزای دیده امید پدر والاقدر

آمدن کنور کرن پسر رانا ... و عنایات ...

سعادت موکب اعلی حضرت با جمیر و ملازمت و عنایات حضرت

رسید و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم آنحضرت از غلبه شوق و تعطش بیم خیر شده تنگ
تنگ در آغوش محبت کشیدند هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه
بطریق تصدق و صندوقچه بلورین مملو از جواهر با لعلی که رانا در روز ملازمت گذرانیده بود در
رسم پیشکش معروض داشتند لعل را مبصران شصت هزار روپیه قیمت کردند خلعت
مشتمل بر چارقب مرصع بشاه بلند اقبال لطف نمودند مقرر [illegible] که دیوانیان عظام جاگیر آن
حضرت را موافق پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار از محال نیک تنخواه دهند
و فیل خاصه بجی کنجر نام با ساز نقره ضمیمه مراحم گشت و در وقت بیان حال این قطعه را انشا
نمود

این مراتب که دیدی جزویست ⁂ کار کلی هنوز در قدر است
باشد صبح دولت بدمد ⁂ کین اثر با نتیجه سحر است

آنگاه بخشیان عظام حکم شد که کنور کرن
پسر رانا را ملازمت فرمایند خلعت فاخره با شمشیر مرصع باو عنایت کردند بعد از آن
امرای پادشاهی [illegible] شاهی بترتیب منصب [illegible] دولت
زمین بوس دریافتند و بمیامن و بمیامن توجه و تربیت شاه جوانبخت جهان آرا
هر روز مرحمت تازه و عنایات بی شمار نسبت بکنور کرن ظاهر ساخته است و فیل و خنجر
مرصع و تسبیح مروارید و انگشترهای مکلل بجواهر و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق انعام
عنایت فرمودند و باستصواب رای جهان آرای شاه گیتی گشا منصب پنج هزاری
ذات و سوار مرحمت نمودند و محال متعلقه او که بیرون کوه واقع شده و قریب
پنجاه سال است که از تصرف او برآمده بجاگیر بندهای درگاه تنخواه می شد با تمامی ملک
او که بمیامن اقبال شاهی بتصرف اولیای دولت درآمده باو مرحمت فرمودند
در بیستم صفر سال هزار و بیست و چهار هجری جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت

[illegible] منصب اعلیحضرت [illegible] از اصل و اضافه

ملازمت کنور کرن و تقرر منصب و دیگر عنایات

یافت و سال نوزدهم از جلوس جهانگیری بمبارکی و فرخی آغاز شد و در بیست و نهم شهر مذکور
اختر مسعود از افق دولت طلوع نموده و کوکب اقبال از برج خلافت ساطع گشت و در
محفل قدس از کریمهٔ قدوهٔ خواتین بلند مکان یمین الدوله و امین الملة آصفخان فرزند اقبالمند
قدم سعادت بر اورنگ وجود نهاد جهان از روزبازار نشاط پدید آمد جشنهای عالی و
بزمهای دلکش ترتیب یافت کوس شادی و صلای عشرت بلند آوازه گشت نقد
مراد و زر و امن روزگار ریخته آمد شاه بلند اقبال هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانیده التماس نام
کردند حضرت جنت مکانی آن فروغ بخش دودهٔ خلافت را سلطان دارا شکوه موسوم
ساخته تهنیت این مولود مسعود بدولتخانهٔ صاحبقران ثانی تشریف قدوم ارزانی
فرموده داد عشرت و کامرانی دادند سریرآرای خلافت بلوازم نثار و پاانداز و رسم
پیشکش عالی از نفایس روزگار و نوادر هر دیار بنظر اشرف درآوردند و از هر جنس موازی
دو لک روپیه بپایهٔ قبول یافت و در بیست و نهم ماه دی جشن وزن مبارک آرایش
یافت و آن گرانبار دولت را بزر و سیم سنجیده وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودند
تا حال که سنین عمر ابد قرین تا سی و چهار پیوسته آن سرمست نشاء الهی بمیامن
توفیقات نامتناهی دامن آن بادهٔ هوش ربا نیالوده بلکه توجه خاطر بهیچ یک از
مسکرات نفرموده حضرت جنت مکانی درین انجمن کامرانی بدست مبارک
خویش پیاله داده فرمودند که اگر بطریق ندرت در چنین جشنهای عالی و بزمهای
دلکش دو سه پیاله نوشیده شود ناپسندیده و ممنوع نیست چنانچه بوعلی در سلک نظم کشیده

می دشمن مست و دوست هشیار است — اندک تریاک و بیش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست — در اندکش منفعتی بسیار است

وبجهة استرضای خاطر اشرف تکلیف و مبالغه ارتکاب نمودند و چون درین ولا از
عمر ابد قرین صاحبقران ثانی بانجام رسید و قرن دوم مبارکی و فرخی آغاز گشت
بتوفیق ایزد جل سبحانه نایب گشتند بجای خویش رقمزده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی
در غره ربیع الاول سنه هزار و سی و پنج هجری مطابق سال یازدهم از جلوس جهانگیری
جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت و در روز شرف صاحبقران ثانی پیشکشهای
عالی کشیدند از جمله لعلی بود در رعایت صفا و لطافت و ترجیح بطبوع خاطر اشرف افتاد
که اکثر اوقات در بازوی مبارک می بستند و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت و در روز
یکشنبه دوازدهم خورداد ماه الهی مطابق چهاردهم جمادی الاول سال هزار و سی و پنج
هجری حضرت واهب العطایا بآن برگزیده دین و دولت گرامی فرزندی اقبالمند
فرموده شاه والاشکوه بضابطه معهود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند و
حضرت جنت مکانی بتهنیت این مولود مسعود بدولتسرای شاهجهان جهانکشا
تشریف قدوم ارزانی داشته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار مفتوح ساخته
آن والاگوهر بلند اختر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند

ذکر توجه رایات جهانکشای [illegible]
حضرت [illegible] شاه [illegible] صاحبقران ثانی [illegible]

در اوراق گذشته مجملی از کیفیت حال صاحب صوبه دکن نگاشته کلک بیان گشته
که از بی لیاقتی و نارسائی او تمام ولایات بالاگهات حتی قلعه احمدنگر که دار الملک
دکن است بتصرف غنیم در آمده سررشته آن صوبه از نظام افتاد و چون بمیامن اقبال
روز افزون حضرت گیتی ستانی صاحبقران ثانی مهم را بانسق شایسته [illegible]
خاطر اشرف از آنجهت با تکفل [illegible] گشت رای جهان آرای چنین تقاضا نمود که

موکب منصور شاه اقلیم گشا بطریق منقلا بدان صوب نهضت فرماید و چون مهم نهایت کلان
گرانست و غنیم سخت خیره و دلیر شده خود نزد ما مانده بتشریف برند و باین عزیمت صایب
روز جمعه سیم شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق هشتم آبان ماه الهی سنه
یازده جلوس جهانگیری نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و از توجهات
خاص و عنایات نمایانی که نسبت بآن خلف صدق خلافت بظهور پیوست خطاب سلطانی
که جزو اسم شاهی آنحضرت ساخته شاه خرم نامور گردانیدند و درین مدت هیچ پادشاهی
فرزند خود خطاب شاهی نداده و در وقت رخصت جاگیر آنحضرت را بیست هزاری
ذات و ده هزار سوار مقرر نموده چهار قب مرصع و در گریبان و دامن و سر آستین مروارید
کشیده و اسب خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دوم راهوار و فیل خاصه مبنی بدین نام و خنجر
قیمتی مرصع با پردله که انبها که از غنایم فتح قلعه احمدنگر بود و حضرت عرش آشیانی بجنت
مکانی عنایت نموده بودند بشاه جوانبخت بلند اقبال ارزانی داشتند و بهر یک از امرا
و منصبداران درخور پایه و مرتبه لطفها فرمودند و کمترین فدویان باز درین یورش بخدمت
نخست بکری سعادت پذیر گشت و حکم شد که دیوانیان عظام جاگیر پیور نیز را در
صوبه اله باس تنخواه دهند و مهابتخان سزاولی نموده او را از برهانپور بصوب اله باس
راهی سازد و چون عبور موکب منصور شاه ظفر پرتو از حوالی سرحد ملک رانا راه
اتفاق افتاد رانا از رسوخ اعتقاد و حق شناسی با دل قوی و خاطر خورسند به
دریافت سعادت ملازمت مبادرت نموده در مقام اودن توله باردوی
کیهان پوی پیوست و آنمظهر مکارم سبحانی بر تخت دولت و کامرانی جلوس فرموده
دست گرفته خود را بدولت پابوس سرافرازی بخشید و بعد از تقدیم مراسم

کورنش و تسلیم و آداب بندگی و فروتنی در پایهٔ سریر اقبال [illegible] [illegible] فیل

و [illegible] و پنج راس اسب و نمونه از جواهر و مرصع آلات بصیغهٔ پیشکش معروض [illegible]

یک فیل و سه راس اسب بجهت سرافرازی و دلنوازی او برگزیده تتمه را بخشیدند

انعام خلعت خاص قبا با خنجر و شمشیر مرصع و دو اسب خاصه یکی عراقی و دوم راهوار

و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند [illegible] را نا

نبیره پسر خود جگت سنگه را با هزار سوار مقرر نمود که درین یورش در رکاب منصور سعادت

پذیر باشند و بعد از رخصت رانا راجه بکرماجیت و [illegible] خان میر بخشی و وکلای عادلخان

که قبل ازین بدرگاه آمده بودند نزد او دستوری یافتند و فرمان شد که اگر عنبر بداختر

دست از حدود و متعلقه پادشاهی باز داشته ملکی را که در زمان حضرت عرش آشیانی

انار الله برهانه بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمده و در اول سال جلوس حضرت

جنت مکانی هم در تصرف بندها نهان دستور واگذارد و دنیاداران دکن بندگی و

فرمان پذیری را شعار خود ساخته پیشکش لایق بدرگاه فرستند استشفاع جرایم گذشته

آنها نموده از صدمات افواج قاهره مصون خواهند داشت والا عنقریب بسزای کردار

ناهنجار و افعال ناپسندیده خویش مبتلا خواهند گشت و موکب اقبال منزل بمنزل به

نشاط شکار پرداخته تا برهانپور نهضت فرمود چون از آب نربده عبور واقع شد امرای

عظام و سایر منصبداران و بندهایی که در آن صوبه تعین بودند مثل خانخانان و خانجهان

و شاه نواز خان و مهابت خان و راجه سورجسنگه وغیره بسعادت استقبال شتافته

غبار موکب خلافت را توتیای دیدهٔ امید ساختند و هر یک در خور شایستگی [illegible]

بعواطف بیکران و مراحم بی پایان فرق عزت برافراختند و از سطوت شکوه

لشکره موکب ... چنگیز حضرت خاقانی صاحبقران ثانی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفت
و از ساحل دریای شور غبار شورش ... و آشوب مرتفع گشت و در روز دوشنبه پنجم شهر
ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مطابق بیست و سوم اسفندارمذ سنه یازده
جلوس جهانگیری نزول رایات فتح و فیروزی ببلده برهانپور اتفاق افتاد و بهمدرین
ساعت مسعود حضرت جنت مکانی نیز بمنید و ورود اقبال ارزانی فرمودند و بتاریخ
روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاولی آفتاب جهانتاب بعشرت سرای حمل پرتو
سعادت افکنده و از سال دوازدهم از جلوس جهانگیری بمبارکی آغاز شد و
در صحن دولتخانه برهانپور جشن آیین بندی آراستگی یافت و حکم شد که چون بسیاق
[illegible] نسبت امرای عظام ترتیب پیشکش پردازند و بهمین موهبت شاه دریانوال
[illegible] شاهی باضافه منصب و ازدیاد مراتب کام دل بر
گرفتند و حضرت جنت مکانی نیز این ادا را از نغایت مستحسن و پسندیده داشتند
و درین ایام سعادت انجام بامر والد بزرگوار صبیه کریمه شاهنوازخان خلف خانخانان را
بمبارکی و فرخی در عقد ازدواج خود در آوردند و بجهت سرافرازی العمده دودمان
خلافت بمنزل او [illegible] قدوم ارزانی فرموده جشن طوی را آراستگی بخشیدند
جهان را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت جهان از غنچه مراد شکفت اهل بیان بانعامات
وادرارات کام دل برگرفتند چون وکلای شاه جهان پناه بحوالی بیجاپور رسیدند
عادل خان با یکگروه بسعادت استقبال شتافته آداب بندگی و زمین بوسی
بتقدیم رسانیده و فرمان قضانشان را بر افسر فرق عزت ساخته با حکام
مطاوعه گردن نهاد و قرار داد که ملک پادشاهی را با مقالید قلعها و حصنهای

خصوص قلعه احمدنگر تسلیم بندهای بادشاهی نموده پیشکش لائق از خود و دیگر [illegible]

دکن سامان داده بدرگاه والا فرستند و بعد ازین قدم از جاده اطاعت و فرمان [illegible]

بیرون ننهاده شرایط بندگی و دولتخواهی را پاس دارند چون عرایض راجه بکرماجیت و افضلخان

مضمون مسطور معروض عتبه اقبال گشت حضرت خاقانی صاحبقران ثانی سید عبدالله ولد سید قاسم

ابن سید محمود بارهه را که از تربیت کردهای آنحضرت بود با عریضه مشتمل نوید فتح [illegible]

بخدمت پدر والاقدر ارسال داشت و حضرت جنت مکانی بشکر این موهبت عظمی و

عطیه کبری جبین نیاز بسجود ایزد بی نیاز نورانی ساخته زبان از ادای [illegible] سپاس [illegible]

و ازین مژده که بیمن اقبال شاه جوانبخت والاهمت ملک از دست رفته بی [illegible]

تردد و محنت بتصرف اولیای دولت درآمد و مفسدانی که سالها دم سرکشی [illegible]

استکبار زده مغرور گستاخ شده بودند بعجز و ناتوانی اعتراف آورده مال بسیار

و خراج گذار گشتند حکم نواختن نقارهای شادیانه شد و سید عبدالله را بخطاب سیف خان

سرافراز ساخته بخلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع لطف نموده رخصت انعطاف

ارزانی داشتند و لعلی در غایت نفاست که سالها زینت افزای [illegible] بود

همایون مبارک وابسته بجهه آن سریرآرای خلافت فرستادند بالجمله راجه بکرماجیت

و افضلخان با وکلای عادلخان پیشکش لایق از جواهر نفیس و مرصع آلات گرانبها

و فیلان نامی و اسپان نادر و چینی فغفوری و اقسام نفایس که مبلغ کلی قیمت

آنها میشد همراه گرفته بسعادت زمین بوس حضرت خاقانی صاحبقران ثانی

سربلندی یافتند عادلخان سوای فیل و اسپان دو لک روپیه [illegible]

و دو لک روپیه براجه تکلیف نموده بود راجه چون شنید [illegible]

نموده است و این نفیس تعال ... زوه تا نانک میشود و بیست و یک لک زر قیمت آن
رسیده مبلغ مذکور را او ... لعل را بدست آورد و بعد از دریافت دولت
استلام درسته پیشکش عالی سامان نموده بنظر اشرف در آورد و لعل مذکور از انجمله
بود و برای جا دوند ... و یکی را که الحال بخطاب معتقد خانی سرافراز است و بجهة
آوردن پیشکش نزد قطب الملک فرستاده بودند و نیز پیشکش عالی از جواهر و مرصع
آلات و فیلان نامی قوی هیکل و اسپان تحاق سامان نموده مصحوب نام برده تا در
این سال در تست و دوم تاریخ بتقبیل بساط بوس سرافرازی یافتند چون خاطر قدسی مظاهر
از انتظام صوبه دکن بجمعیت گرایید صاحب صوبگی چاندیس و برار و احمدنگر بخانخانان تفویض
نموده فرزند خلف او شاهنواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت
مفتوحه مقرر داشته بر سرکار دیرالعهده یکی از امرای درخوری شوکت نموده موازی سی هزار
سوار و هفت هزار پیاده برق انداز بکومک خانخانان نامزد فرموده کوس مراجعت
بلند آوازه ساختند و بتاریخ هشتم ماه مهر الهی موافق یازدهم شوال سال هزار و بیست
و ... که مختار انجم شناسان ... وقت نزول شاه گیتی پناه در قلعه شادی آباد
مندو عبد ربار یافت دولت ملازمت پدر والاقدر سعادت جاوید اندوخته آداب
نیازمندی و حق پسندی و شرایط کورنش و تسلیم بتقدیم رسانیده و چون دیده امید
آنحضرت بجمال جهان افروز قرة العین خلافت روشنی پذیرفت شوق مسعت
بی‌اختیار ... که طلبیده فی الاختیار از جای خود برخاسته قدمی چند پیش نهاده تنگ تنگ
در آغوش محبت گرفته ... چند انکه شاه جوانبخت در آداب و فروتنی اغراق
بکار برد آنحضرت در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود جای نشستن فرمودند

هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه بر سبیل تصدق معروض داشتند و

فرصت مقتضی آن نبود که تمام پیشکشها را درین روز [illegible] نذیل سرناک [illegible]

فیلان پیشکش عادلخان بود با خنجر صندوقچه از جواهر نفیس در نوبت گذرانیدند بعد از آن

امرای که در موکب منصور سعادت پذیر بود بترتیب مناصب زمین بوس نموده در [illegible]

استعداد خویش پیشکشها گذرانیدند آنگاه خلعت با چارقب [illegible] نفت دوزی [illegible] و

دامن و سر آستین مروارید کشیده که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع که قیمت

آن هم پنجاه هزار روپیه بود با خنجر مرصع لشاه والاقدر لطف موده بجلدوی این فتح

خطاب شاهجهان و منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار ارزانی داشتند و مقرر

فرموده که بعد ازین در مجالس و محافل بجهه نشستن حضرت [illegible]

صندلی متصل تخت می نهاده باشند و آنحضرت در واقعات خویش [illegible]

که این عنایتیست خاص و لطفی ممتاز که نسبت بآن فرزند بظهور آمده و از زمان

صاحبقرانی تا حال درین سلسله ابد قرین هیچ پادشاهی بفرزند شایسته خویش این قسم

عنایتی نکرده بجهت ازدیاد عزت و شوکت آن سریر آرای سلطنت خود از صدر [illegible]

فرود آمده صوانی از جواهر و چند خوان دیگر از زر و سیم بر فرق همایون زیب

افزای تاج خلافت نثار فرموده سلامتی ذات قدسی نهاد و ازدیاد دولت

و اقبال شاه بلند بخت جهانگشا از درگاه ایزد توانا مسالت نمودند این

دعائیست که بر اوج فلک نارفته کند نقش لطف الهی بقبول استعجال

آنگاه بر فیل سرناک که در کلانی و شکوه و قبول صورت و حسن سیرت تمام

عیار بود و عدیل و نظیر آن در فیلخانه پادشاهان نشان نمیدادند خود بسعادت

سعادت بدرون دولتخانهٔ خاص بردند و زرها بر سر او نثار کردند و مقرر شد که
درون دولتخانه می‌آیند [illegible] باشند و باین نسبت نور تخت نام نهادند یک لک
و [illegible] روپیه قیمت قرار یافت و بعد از روزی چند تمام پیشکشها را در صحن دولتخانه
[illegible] عام ترتیب داده بنظر مبارک در آوردند آنحضرت از فراز جهروکه پایان
آمده بتفصیل تماشا کردند از جمله لعلی بود بوزن نوزده تانک که راجه بکرماجیت از شاه والا قدر
پیشکش نموده بود و در سرکار بادشاهی وزن لعل از دوازده تانک زیاده نیست
و نیلم بود و نجابت کلان [illegible] خوش رنگ و تمام عیار که مثل آن بالک نر و یک یا آن در
سرکار نبود حضرت جنت مکانی را بسیار خوش آمد و یک لک روپیه قیمت مقرر گشت
[illegible] تختی [illegible] از الماس در کمال نفاست آن نیز پسند خاطر اشرف شد و اقسام
جواهر نفیس و مرصع آلات با در صد و ده زنجیر فیل که سه فیل از آن با ساز طلا و نه
فیل با ساز نقره بود و یکصد اسب عربی و عراقی که [illegible] اسپ زینهای مرصع داشت مجلا
مجموع پیشکشی که بحضرت جنت مکانی گذرانید موازی بست لک روپیه قیمت شد و
دو لک روپیه سوای نورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان که در کل بست
و دو لک و شصت هزار روپیه [illegible] باشد موافق هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و نود
لک خانی رایج توران و چون بمیامن اقبال روز افزون حضرت خاقانی صاحبقران
ثانی باطن قدسی مواطن حضرت جنت مکانی از ضبط و نسق صوبه دکن بجمعیت
گرائید خاطر اشرف بسیر ولایات گجرات و تماشای دریای شور رغبت فرمود
[illegible] همعنان شاه جوان بخت منزل بمنزل بنشاط شکار پرداخته رایات
نصرت آیات [illegible] انصوب مرتفع ساختند و درین سفر میمنت اثر رای رایان بخطاب

راجه بکرماجیت که در هندوستان راجه بزرگ و نشانه [illegible] باخت و
در حوالی اجین فوجی که از برهانپور به تنبیه رسیده از آن [illegible] شده بود به زیر
دولت شاه اقلیم گشا او ب بر اصل نموده و عهده [illegible] دیگر یک لک و بیست و
پنجهزار روپیه پیشکش گرفته بقدسی آستان پیوست و از آنجمله هم [illegible] زنجیر فیل پیشکش [illegible]
حضرت نمودند حضرت جنت مکانی لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت و [illegible] مکانی
والد ماجده حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در زمان ولادت حضرت جنت مکانی
برسم رونما التفات فرموده بودند و سالها زینت افزای [illegible] مبارک آنحضرت بود
و حضرت جنت مکانی نیز بتمادی ایام تبرکا در سرپیچ خاصه خود داشتند با دو
مراورید گرانبها اشتباه والاقدر عنایت کردند و در جمعه هشتم [illegible] ماه ساحل دریای [illegible]
محل نزول بارگاه اقبال گشت و بعد از فراغ سیر و تماشای بندر کهنبایت [illegible]
غراب رایات عالیات بصوب دارالملک احمدآباد ارتفاع یافت و روز ورود [illegible]
بیست و پنجم ورود موکب مسعود در آن شهر سعادت بهر اتفاق افتاد و در همین روز
جهان افروز سال بیست و هفتم بحساب ماههای شمسی از عمر ابد پیوند شاه اقبالمند بمبارکی
و فرخندگی آغاز شد حضرت جنت مکانی برسم معهود آن برگزیده دین و دولت را
بطلا و نقره و اقسام نفایس وزن فرموده زبان به شکر موهبت ایزد متعال چاشنی
تازه بخشیدند بقای ابدی و دولت سرمدی آن نونهال چمن اقبال از درگاه بخشنده
بی منت مسئلت نمودند هزار سال هلالی بقای عمر تو باد شهور آن همه اردی
بهشت و فروردی باد و صوبه گجرات را که از اعاظم ممالک محروسه است بتیول
ملازمان شاهی ارزانی داشتند و خاقان گیتی ستان حکم فرمودند بساط سور و ترتیب

تربیت مخفی سرور فرموده و والانژاد بزرگوار را انصاف فرصت استسعاد عنایت نمودند و آنحضرت بر سمت
مرحمت شاهی نسبت [illegible] به دل محبت گزین را بکام بخشی فرزند
اقبالمند گرامی مراد و ماحصه داد [illegible] انبساط داد و شاه جوانبخت بلوازم نیاز پرداخته و
پیشکشها از روز ولادت [illegible] شاهی آباد دولتخانه خود خواهند اخیه پیشکش عالی از نفایس روزگار
[illegible] بنظر در آورد و در آن روز حضرت جنت مکانی فیل سندر متهن را
که از فیلان خاصه حسن صورت و قبول سیرت و خوشخوئی و شکیبائی امتیاز داشت
با ساز طلا بآنحضرت [illegible] فرمودند غره اسفندارمذ ماه الهی رایت مراجعت بمستقر
خلافت ارتفاع یافت و مقرر شد که در پرگنه دوحد شکار فیل کرده متوجه دارالخلافه
شوند شاه گردون احتشام خاطر قدسی مظاهر از ضبط و نسق صوبه گجرات مطلق ساخته
هر کاری را بعهده یکی از مردم کاردان نموده در خدمت پدر عالی قدر عنان معاودت
معطوف داشت روزی چند در مقام دوحد بنشاط شکار فیل پرداختند و تا انصرام شکار
شدت هوا و حدوث گرما بکمال رسید و نیز از عرائض منهیان دارالخلافت مکرر
معروض گردید که در آنحدود علت وبا و طاعون اشتداد و بپیرفت بنابر آن بخاطر دریا
مقاطر پرتو افکند که ایام [illegible] و موسم برسات در احمدآباد گذرانیده رایات
اقبال بصوب دارالخلافه آگره برافرازند شب چهارشنبه سیوم ربیع الاول سال هزار و
بیست و هفت هجری در مقام دوحد جشن نوروز آراستگی یافت و بعد از فراغ جشن
عنان معاودت بدارالملک احمدآباد معطوف گشت شاه اقلیم گشا سه فوج از بهادران
نبرد آزما و دلاوران عرصه وغا ترتیب داده تقلع و قمع گراسیان و مواس نشینان مقرر نمودند
و فوجی بسرداری رکن الدوله راجه بکرماجیت به تنبیه جام و بهاره و فوجی بسرکردگی

راجه بهم تا دیب قصبه جوبان کامه مهی و فوجی با سلیقی [illegible] ان با بهر [illegible]
کنار دریای سابرمتی و چون راجه بکرماجیت بحدود ملک جام و بهاره که درین
مدت هیچ یک از سلاطین نیامده بودند پیوست انبوهی سطوت افواج نصرت قرین
و مهابت کارپردازیهای راجه ارکان ثبات ایشان تزلزل پذیرفته نجات خود
منحصر در آستان بوسی دانسته باستشفاع راجه توسل جسته روی امید بقدس آستان
نهادند و بوسیله راجه ادراک سعادت زمین بوس نموده هر کدام یکصد راس
اسپ برسم پیشکش گذرانیده مشمول عواطف شاهی گردیدند جام و بهاره از زمینداران
عمده صوبه گجرات اند و در وسعت ملک و جمعیت و سامان مرتبه یکدیگر ملک جام از کنار
بولایت سورته و از طرف دیگر بدریای شور پیوسته و ملک بهاره نیز از ساحل
شور بر سمت ولایت سه واقعست و هر کدام پنج و شش هزار نوکر دارند و در روز
کارزار ده و دوازده هزار سوار سامان مقید دانند نمود و جام و بهاره لقب است هر کس که بحکومت
میرسد او را جام و بهاره میگویند و در ملک اینها اسپ بسیار بهم میرسد و بغایت
خوب میباشند چنانچه یا دو هزار سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و همچنین دیگر
انواع نیز میوه و ناو و سایر متمردان نموده سالما [illegible] باشند

چون همگی توجه جهان آرا و تمامی همت اقلیم گشای
حضرت خاقانی صاحبقران ثانی بتسخیر بلاد و ترفیه عباد و رواج اسلام و رونق دین
خیر الانام نبیا علیه الصلوة والسلام مصروف و معطوف است همواره [illegible] ی
فرمودن چهار چمن هندوستان و بر انداختن خار بن فتنه ازین بوستان در پیشگاه خاطر

خاطر قدسی ... ما بر جلوه ظهور داده و مهمات عظیمه چه بلاد بیگانه و چه دور از کار سخن

مهکیتم وسعت و ... ورحمت ... عالیست که حاصیت بس مختصر با عرصه هندوستان

چه رسد و در عهد خلافت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه با وجود امتداد

زمان و تردد وانی که آن حضرت را در باب ساختن سواد اعظم هندوستان پیش آمد

و ملک ... خدیو پادشاه قوی شوکت و راجهای قوی دولت را و اهب متعال

ارزانی فرموده است بجهت بعضی از ولایت را نام و قلعه کانگره که در میانه ملک واقعست

بکلید همت اولیای دولت مفتوح نشد و در نیولا که بمیامن اقبال شاهنشاهی جو انجمن

انکشاف مهم را با صورت پسندیده یافت و صوبه دکن نسق شایسته پذیرفت

فتح قلعه کانگره بر ضمیر الهام پذیر پرتو افکنده بتاریخ بیست و یکم شهریور سنه شانزده مطابق

[پنجم] شعبان سال هزار و بیست و هفت هجری راجه بکرماجیت با فوجی از بهادران

قلعه کشا و غازیان عرصه وغا بدان صوب دستوری یافت تا قلعه کانگره در کوهستان

شمالی پنجاب واقعست از غایت استحکام و متانت و از تاریخ اساس این قلعه

خدا ... آدم ... دیگری آگاه نیست معتقد ... زمیندار آن صوبه پنجاب آنکه قلعه مذکور از

... بقومی دیگر انتقال ننموده و بیگانه دست تسلط برو نیافته و بیرون قلعه تجارت

عظیم پیوسته خلق و انبوه راه ضلالت و گمراهی پیموده از اقصای بلاد هند روی نیاز

بدان مطاف می نهند و بسیاری از بی سعادتان با سمت مسلمانی وادی تقلید

سپرده نذورات می برند بالجمله از روزی که سواد اعظم هندوستان بفروغ

نور اسلام رونق و ضیا پذیرفته کنند تسخیر هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان

بر بسته خار ... آن نرسیده و سلطان فیروز شاه با آنهمه شوکت و استعداد

و لشکر گران و آلات و ادوات قلعه [illegible] اخت دایه از تر و در بسیار
چون دانست که تسخیر آن از محالات است ... راجه حرسند شد
سعی باز کشید و بتاریخ بیست و پنجم شهریور ماه الهی مطابق بیست و دویم رمضان سنه هزار
و بیست و هفت هجری رایات عالیات از دار الملک ماندو بمستقر خلافت
ارتفاع یافت و شب یک شنبه دوازدهم آبان ماه الهی مطابق یازدهم ذی قعده سنه
هزار و بیست و هفت هجری در مقام دوحد بطالع نور وهم درجه میزان کوکب اقبال
از برج خلافت طالع گشت و در شبستان دولت از صبیه مقدسه قدوه خواتین عظیم
الشان یمین الدوله یمین الله و آصف خان شاهزاده بلند اختر فروغ بخش اورنگ سلطنت
گردید نوید شادی و نوای مبارکبادی از شش جهت برخاست و آنحضرت رسم
معهود هزار اشرفی نذر بحضرت جنت مکانی گذرانیدند و چون در مقام دوحد ترتیبی
که لایق جشن و ضیافت باشد بسط در نیامد و صوبه مالوه به تیول آنحضرت مقرر بود
لاجرم بیست و پنجم ماه مذکور جشن ولادت قرة العین خلافت در اوجین آراسته
التماس قدوم حضرت جنت مکانی نمودند و آنحضرت با جهان جهان نشاط
کامرانی بدولت سرای حضرت خاقانی صاحبقران ثانی تشریف برده ابواب
عیش و انبساط بر روی روزگار گشوده آن اختر برج سلطنت را سلطان اورنگ زیب
موسوم ساختند و شاه جوانبخت بلند اقبال از نفایس جواهر و نوادر امتعه با
پنجاه زنجیر فیل که بندهای شاهی در نواحی سلطان پور و راج پیپله شکار کرده بودند
و انجمن فیلی چند نادر موجود برسم پیشکش معروض داشتند و بیست و هشتم دیماه الهی موافق
غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری ورود موکب منصور بمعموره محمود آباد

در خدمت شاه جهان از احمدآباد و ملازمت حضرت ...

ولادت شاهزاده محمد اورنگ زیب

تعداد پیشکش شاه جهان

وصول رایات جنت مکانی [illegible]

[illegible] میمنت افروز جشن وزن مبارک آذین آراستگی یافت

و [illegible] بیست و هشتم از عمر [illegible] بفرخی و فیروزی آغاز شد و آن گرانبار دولت را

بزر و طلا و اقسام اجناس وزن نموده بوجه ارباب استحقاق مقرر فرمودند صبح روز مبارک

سه شنبه چهاردهم ربیع الاول سال هزار و سی و هشت هجری تحویل نیر اعظم به بیت الشرف

حمل [illegible] افتاد و جشن آذین بندی نوروز دار السرور فتحپور آراستگی یافت نسیم نوبهاری

وزید جهان افروزی غنچه دلهای منتظران صبح سعادت را طراوت شگفتن بخشیده

بلبل چمن تهنیت نوروز عالم افروز مبارکبادی وزن همایون قدر صدای بزم دولت را

چون گل همه تن گوش ساخت حضرت جنت مکانی محفل عیش و کامرانی که مقصد یاران

روزگار حضرت خاقانی صاحبقران ثانی باقسام تکلفات آیین بسته بودند تشریف

قدوم ارزانی فرموده جشن مراد آراستند و سریرآرای خلافت پیشکش عالی از

نفایس روزگار و منتخب تحف هر دیار ترتیب داده بنظر اشرف درآوردند و از جمله

لعلی قطبی بود بسی و شش مثقال در آب و رنگ و اندام تمام عیار و یاقوت بیست و دو

[illegible] در غایت نفاست و پردله مرصع با قبضه خنجر که در زرگرخانه شاهی

بدست [illegible] به اتمام رسیده بود با دیگر جواهر و مرصع آلات نفیس

و یک جفت نقاره مرسل از طلا و همه آلات و ادوات نقارخانه از کورکه و کرنا و

سرنا و آنچه لوازم کارخانه پادشاهان ذی شوکت باشد از نقره و هودج فیل

از طلا با قبه‌های مرصع و دو فیل در کمال عظمت و شکوه یکی با ساز طلا و دوم با ساز

[illegible] پنج ماده فیل و دیگر نفایس امتعه از ولایت عراق و گجرات که اگر بتفصیل

نگاشته آید بتطویل می‌انجامد بالجمله موازی پنج لک روپیه قیمت پیشکشهای نوروزی

تند حضرت جنت مکانی دست از عالم رنگ ... بسته بزبان حال

مضمون این قطعه مسالت بموجه ... گو تا ... هر گفت زر ...

ابر بهار باغ را ز باد خزان دهد بگذار صد هزار بهار و خزان بکام تا هر چه کام تست
ترا از آن دهد و در همین ایام که فتحپور مقر اورنگ سلطنت بود مزاج ... شید
حضرت عصمت قباب عفت نقاب بلقیس الزمانی والده ماجده صاحبقران ثانی
از مرکز اعتدال انحراف ورزید و چون زمان ناگزیر در رسیده بود هر چند اطبا بمعالجات
و تدبیرات پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت و بتاریخ سیوم جمادی الاول سنه
هزار و بیست و هشت هجری بباغ مظفرخان که در سواد دار الخلافت اکبرآباد واقعست
آن صدر نشین شبستان عصمت نقاب آرای نهانخانه عالم بقا گردید حضرت جنت
مکانی با آن محفل قدس نشین تشریف برده بانواع و اقسام پرستش و دلجوئی
خاطر شاه جوانبخت بلند اقبال گشتند حضرات سرادقات عفت و شاهزادهای
والا شکوه عزای بسر داشته بلوازم خیرات و مبرات پرداختند غره اردی بهشت
ماه الهی مطابق چهارم جمادی الاول سنه مذکور ورود موکب مسعود بمقر الخلافه
اتفاق افتاد و روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم ماه رجب المرجب
سنه هزار و بیست و هشت هجری از صبیه شاهنواز خان ولد عبد الرحیم خانخانان فرزند
اقبالمند قدم بعالم وجود نهاد آنحضرت برسم معهود پانصد مهر نذر بخدمت پدر
بزرگوار گذرانیدند و چون خاطر قدسی مظاهر حضرت جنت مکانی بسیر گلگشت ...
همیشه بهار کشمیر بغایت مایل و راغب بود و شاه جوانبخت بلند اقبال ...
تا آن گلشن فردوس مانند را سیر نفرموده بودند بهم شهر شوال رایات اقبال بصوب

لشکر بادشاهی از کثرت غنیم اندیشیده قلیجخان خود را بدر زده به
[illegible] ماند مستظهر نشده محروم رزق و روزی و قهر روزی آفرین در آمده و کهی
در صف انبهار گذشته باشند که نایره خنک تیر و تفنگ شعله افروز گشت تیر و توب
و بندوق در هوای معرکه بارش گرفت و در عین هنگامه جانستانی و جانفشانی غنیم بر
نظر بهادری هجوم آورد داد بهادرانه ثبات قدم ورزیده توبخانه فدوی را طلب داشت
بلا توقف با حیات میر آتش خود تعین نمود و برق اندازان مغل و راجپوتان بیاده
و شتران شتر نال نشانده جانفشان را آنجنیان و در زیر تفنگ و [illegible] رفتند که آنها
از آنطرف پیشرفت کار ندیده فوج فوج بدست راست بنده در آمدند [illegible]
دایره کار [illegible] سال بسته اول بدست اندازی شتران و کشتن نوکران پیشکر
نشوخی [illegible] و چون کثرت اعدا از اعداد غنیمها تفاوت [illegible] بسیار
بمقتضای وقت خبرگیری این و باز مصلحت ندیده توکل بر کرم کریم کارساز
نموده قرار داد که اگر فتح و نصرت نصیب بندهای درگاه است تدارک آن
بآسانی توان کرد و اگر بکار می آییم چه جای اندیشه بهیر و نگاه یکقدم پیشتر رفته باشند
در توقفت [illegible] امر حقیقی چهره کشای اقبال عدو مال آمده مخالفان را [illegible] عرصه ادبار
و پرترس [illegible] ست چنانچه دسته فوج گران مشتفق شده بر بیسال میمنه ریختند لکهراو واکثری
از بندها را پای استحکام بر جا نمانده الا [illegible] از خان و سید فیروز خان که زخم تیر و
بندوق برداشته ثبات قدم نمودند و [illegible] [illegible] بیای [illegible] تا [illegible]
و سید شاه علی و جبار قلی و روح الله که زخم تیر [illegible] بر چهره [illegible] [illegible] گرفته
[illegible] را نگذاشتند [illegible] کار بجان آنها رسیده نزدیک بود که بازی

برهم خورد و غیرت سپاهگری و فدویت نگذاشت که عمل بر قانون

[illegible]ن علاج ندید که خود را سپاهیانه در انداز دشمن کهن [illegible]

و در کل [illegible] پس هراول و دست چپ مانده بود سید فیروز وکیل خود را با دو چوکی [illegible]

نموده به تکیه عنایت سبحانی و اعانت اقبال حضرت صاحبقران ثانی با ناجیان و چندی

از زمره منصبداران در غنیم نیم راست آمد [illegible] برای آنکه مردم لشکر ظفر اثر بیجا شده بودند

در آن زد و خورد روی کمالایان گشته کار با سلسله کوتاه رسید جمعی از سادات و افاغنه و

راجپوتیه همراه سید فیروز در هراولی داد جان سپاری و خدمتگاری داده اکثری بکار

آمدند و بعضی زخمها برداشتند و در بندهای درگاه یوسف برادر بهادرخان مرحوم و

سید امجد و سید جعفر و سرمست نبیره مبارزخان تردد شایسته به تقدیم رسانیدند باقر

محمد دارخان و منصور و ظاهر و رفعت خانه‌زادان درگاه والا ضربهای [illegible]

و حلقه برداشته یک دو قزلباش مذلت معاشش را به خاک و خون غلطانیدند

و رتن مراد نیز مصدر خدمت و جانفشانی گشتند بعد از تلاش تمام غنیم مقابل برداشته

شده بود که فوج اعدا از دست راست فدوی هجوم نموده و با عانت لشکر اقبال

منهزم گردید مرتبه سیوم جوقی عظیم از دست چپ در رسید و بطرز پیشینیان

شکست یافت دفعه چهارم هر سه فوج یکجا شده به هیأت مجموعی هجوم آوردند

و بعنایات الهی و دست برد اقبال [illegible] شاهی پس از مدافعه و مقابله عظیم راه

هزیمت پیش گرفتند و فدوی [illegible] جلو ریز شد بعد از عنان گشائی [illegible] فدوی

[illegible] برادر [illegible] و تعیناتیان هراول غنیم مقابل خود را تعاقب

هراول و ملتمس و طرح مخالف [illegible] برداشته سر رشته نمود [illegible] بر

... به دور مدور رشته بود چنانچه یک دوران بود الف ...

... چهار صد و هشت و چهار جریب به پیمایش در آمده و در ...

تخمیناً بیشتر از سی هزار سوار نمودار بود و از اسد معتبر چه ... [illegible] ...

کوشش نمود و غیر ذلک متحقق شد که مرتضی قلیخان سپهسالار و مرتضی قلیخان قورچی باشی

و سیاوش خان قوللر آقاسی و [illegible] خان حاکم تبریز و حسن خان [illegible] و آقا خان مقدم

و [illegible] علیخان حاکم اردبیل و ابراهیم خان حاکم گنجه و علیقلی خان حاکم [illegible] و [illegible] خان

بیات حاکم نیشابور و اوتار خان حاکم [illegible] و نصر خان حاکم [illegible] و جمشید خان

حاکم [illegible] و عباسقلیخان حاکم [illegible] و نجف قلی بیک [illegible] میر آخور باشی و حسن سلطان

حاکم جام و علیخان سلطان حاکم شقاقی و [illegible] سلطان [illegible] و شاه [illegible]

[illegible] سلطان حاکم [illegible] و مهدی قلی سلطان سیاه منصور و خلف سلطان حاکم [illegible]

و منوچهر سلطان حاکم [illegible] و [illegible] علی سلطان [illegible] حاکم ساوه و [illegible] خان حاکم

شوشتان و ارسلان سلطان حاکم عباسیه و محمد سلطان [illegible] حاکم [illegible] و بابا خان

سلطان [illegible] حاکم میانه و امام قلی سلطان حاکم اسفراین و [illegible] خان سلطان [illegible]

[illegible] و بدیع صفی قلی سلطان [illegible] حاکم سلطانیه و نوروز سلطان حاکم [illegible]

و [illegible] سلطان [illegible] حاکم [illegible] و احسن سلطان حاکم تربت و [illegible]

حاکم غور و دوست علی تهانه دار قلعه بست و محمد تهانه دار زمین داور و قلات و

[illegible]

در [illegible] صف بودند و [illegible] باشی و [illegible] علیه

[illegible] سپهسالار با توپخانه و [illegible] به پیش رسیدند [illegible]

[illegible] طعام [illegible] کرده بود [illegible]

ری بریده است و قلمدان و سلاح فراوان غنیمت لشکر اسلام و نصرت

موری یا نصیب [illegible] اولیای دولت ابدمدت شد از عرضداشت شاهزاده والاگهر بلند

اختر و وزیر پروانشور بعرض اشرف اقدس اظهر رسیده باشد بعد از آن چون بکوچ متواتر

حصار پایین [illegible] قلیچخان نیز بفدوی ملحق شد بالاتفاق [illegible] هرمند کوچ

کوچ نموده بسنگ حصار بالا منزل گزید [illegible] برای ایام فیروزی در پیش

با جمیع [illegible] امرای مجلس کنکاش منعقد نموده بامداد با امداد دولت ابدبنیاد

مصلحت فدویان جانسپار [illegible] که متصل قلعه شهیر که شش کروه [illegible]

بخود واقع است بجهة تعب بر کنار از عنداب دایره نماید و فردای آن راه چول

دور [illegible] قطع نموده بر سر غنیم رسد اما کارکنان پیشگاه اقبال ظفر مآل

روز [illegible] آگاهی میگذرانند یک پهر و شش گهری از روز شنبه بیست و ششم

گذشته بود که بمنزل موعود رسید هنوز دایره برپا نشده و مردم جابجا در انحطاط

نزول بودند و فدوی بر طریق آگاهی غنیم رو به یار رفقا سوار استاده بود که دول

دول سیه رویان سیاهی نمود و زمانی نگذشته که غبار [illegible] ظلمت از

نگاران بر فرق شان بلندی گرا گشت فی الفور قلیچخان را از دایره طلبیده

او [illegible] سال و تونکی تعینات فوج میسره مقرر نمود و نظر بهادر با همراهانش بجای

هراول و [illegible] خان و [illegible] سنگه و افتخار خان قیامخانی و سید

شهاب الدین خان و سید شاه علی [illegible] و از فوج [illegible]

میمنه قرار گرفتند در این اثنا فوج افغان [illegible] تمام [illegible]

[illegible] ی فر [illegible] نهاد خیره التماس نماید که [illegible] ظفر اثر [illegible]

و گذشته تا وم و باشند [illegible] شده اند و حکم فرمودند که تیراندازان را در روز خانه

جنبل ... ظروف طلا و نقره و جمیع آلات و ادوات بزم را در حضور اشرف

شکسته بفقرا ... بحسب استحقاق قسمت نمودند بالجمله چون حوالی اجین بور و بارگاه

اقبال از آراستگی یافت عرایض محمد تقی که در قلعه مانده بود رسید که فوجی از مقهوران

وخیم العاقبت قدم جرأت و بی باکی پیش نهاده و از آب نربده گذشته مواضع

اطراف قلعه را دستخوش نهب و تاراج مشغول است بنابرین رکن السلطنه خواجه ابوالحسن

را با فوجی از بندهای بادشاهی و مرم بیگ بخشی را با جمعی از بندهای شاهی برسم منقلا

رخصت فرمودند که گرم گرا شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار اشقیاء

نهادن شیره کاری نهند بهادران عرصه شهامت شتاب ایلغار نموده هنگام طلوع

صبح که شام ادبار ارباب ضلالت و گمراهی بود در کنار آب نربده بمفسدان علی عاقبت

رسیده بودند و محمد تقی هم حسب الحکم از مندو آمده بخواجه ابوالحسن ملحق شده و بانگ زدن

و خود روی مقهوران راه هزیمت سپرده تا نواحی برهانپور عنان فرار عنان باز کشیدند

و چون این خبر بمسامع جلال رسید فرمان شد که بهادران رزم جوی تا وصول موکب

منصور ... از طرف آب توقف کرده باشند مقارن اینحال عرایض ... و دیگر

دولتخواهان ظاهر بین متواتر رسید که چون اکثری از امرای و عمده که با فرداین

خدمت اند هنوز بموکب کیهان شکوه نپیوسته اند و جمعیت غنیم قریب بشصت هزار

سوار موجود است اگر روزی چند بر فراز قلعه مندو توقف اتفاق افتد تا جمعیت نیک

در ظل رایت گیتی گشا فراهم آید و بعد از آن متوجه آن صوب شوند بصلاح و صواب

نزدیکتر خواهد بود و همچنین جمیع بندها که در رکاب سعادت بودند برین گمانیش

اتفاق داشتند آن مؤید بتاییدات الهی فوج های لشکر مخالف را از هر جهت در هم ورده
بجمعی از بهادران کارطلب که در موکب اقبال سعادت ... بودند حیله قسمت در هم
بسرعت هر چه تمامتر رایات منصور بصوب برهانپور ارتفاع بخشیدند. شنبه بیست و
هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی و یکی هجری نیر اعظم بشرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده
و جشن روز نوروز در ... منعقد گشت بر لب نربده خبر ... انعطاف جهان افروز
آن دستگی یافت و بتاریخ مبارک شنبه بیست و ششم ماه فروردین سواد برهانپور بر
وصول رایات جهان گشا آبروی تازه پذیرفت و چون غنیم بجدی خیره شده بود
که با وصول رایات جلال پای ادبار و ضلال برقرار داشتند از حوالی شهر بر جانب
خانخانان تمام لشکر مقابل غنیم گذاشته خود بسعادت استقبال شتافته کورنش
معلی را توتیای دیده امید ساخت و چون بدولتخانه ارک برهانپور نزول اجلال و بخت
شاه اقلیم گشا خانخانان و دیگر بندهای عمده را بملازمت اشرف حاضر ساخته در
افتتاح این عقده دشوار کنکاش خواستند خانخانان که مدار این معامله بر او بود
معروض داشت که چون غنیم قوت تمام دارد اگر افواج بادشاهی غنیم را از ... گذرانیده
گذرانیده ... نمایند و سال دیگر بالاگهات بر آمده تسخیر ملک پیش ... ند
بصلاح و صواب مقرون خواهد بود شاه جوانبخت بلند اقبال که در مراسم جهانگشا
فنون رزم آرای آیتی بود برعزم الملوک کار بسته در عرض سه روز مبلغ سی
لک روپیه نقد که صد هزار تومان رایج ایران باشد که بمردم ایشان به که خیل ...
بجاگیری کشیده و رعایت عسرت و صعوبت گذرانیده کمال ...
بمرحمت فرموده اسب بسیار و فیلان بیشمار و خلعت و جیغه ... برامرا

وصول ... برهانپور

کنکاش خانخانان وغیره

تقرر افواج

برابر آن سمت نموده کارفرمای عساکر منصور بمقتضای اختیار راجه بکرماجیت گذاشته نسق فوج
مرتب ساخت سر فوج سرداری امرای بادشاهی را به انجان و عبدالله خان و خواجه
ابوالحسن و دو فوج با سیفی عمدهای دولت شاهی راجه بکرماجیت و راجه بهیم ترتیب
داده در هر فوجی شش هزار سوار مقرر داشته که مجموع سی هزار سوار باشند توزک
شایسته رخصت فرمود اگرچه بظاهر سمت سرداری کل بدار انجان بود لیکن بمعنی سردار
و کارفرمای جمیع افواج براجه بکرماجیت تفویض یافت بهادران جان نثار و دلیر خان
عرصه کارزار صفوف بر آراسته بنیروی تایید الهی و اقبال شاهی کثرت غنیم را منظر
همت در نیاورده بی محابا بر فوج مخالفت تاخته و بزخم تیغ صاعقه بار آتش در خرمن
حیات بسیاری از سیاه بختان برافروخته روزگار زده رایت فتح و فیروزی برافراشتند
مهوران بی عاقبت بسبب صدمات افواج قاهره تاب نیاورده بناکامی راه هزیمت سپردند
و بهادران عرصه شهامت فرصت نداده زده و کشته در عرض هشت روز تا از
برهانپور تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک شوریده بخت و عنبر تیره روزگار
مدار علیه او است شتافتند و آن مقهور یک روز پیشتر از رسیدن افواج منصور
از نزدیکی اقبال شاهی آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال
بفراز قلعه دولت آباد بر آورده خود در پای قلعه مذکور نشیب بجوه جا داده و در
زمینی که مشتمل آن جهله و جهمه و دشت پناه گرفته بود افواج نصرت اعتصام سه روز در
کهرکی توقف نموده عمارات آن شهر را که در مدت بیست سال رونق پذیرفته بود
از بیخ بر کندند و چون فوجی از مخالفان سیاه بخت قلعه احمدنگر را محاصره داشت
و کار بر محصوران بدشواری و اضطرار کشیده بود و داعی فرو نمودامان بهران قرار گرفت

که تا احمدنگر خسته‌اند مفسدان بداندیش اهانت نشده اراده اظهار دولت‌خواهی بر
سازند و از نو سامان آذوقه و لوازم قلعه‌داری نموده و ملک لمد انستند تا باخت و تاراج
ملک محروسه متعهد شده و از نیز از این عزیمت توقف یافته چهره ادبار در آیینه حال
مشاهده نموده و چاره کار منحصر در بازگشت و اظهار مراتب بی‌جالت و عجز و فروتنی
یافتند و بکلای زبان‌دان آن زر و عمده و وقیحا آن راجه بکرامحاجت فرستاده معروض داشته
که مرتبه اول آنحضرت پایه اعتبار رعا دل خان را بجلایل توجهات و [illegible] التفات
افزوده اعتماد بر قول و فعل او نموده بودند اگر درین نوبت چنین اعتبار این غلام
خاکسار را بسدانع عبودیت آن‌داشتگی بخشید بخدایی جهان‌آفرین و سطوت قهرمان
شاهی عهد میکنند که تا رمقی از حیات مجهول الکمیت باقی باشد سر و طن بندگی
از خط اطاعت و فرمان‌پذیری بر ندارد و طوق این احسان را غمد کردن جان ابدا
زیور سعادت دارین خود سازد و ملک بادشاهی را بتصرف اولیای دولت
واگذاشته فوجی را که بمحاصره احمدنگر مقرر است بناکامی باز گردانند و بتنبیهش لایق
از خود و دیگر دنیا دلیران دکن سامان نموده خدمتها بجا آرد که باعث بهار [illegible]
گونه مجرای این پیر غلام باشد راجه خلاصه ملتمس او را بپایه سریر خلافت مصیره
عرضداشت نموده همت بر اصلاح کار او مصروف داشت از انجا که شیوه جرم
بخشی و عذرپذیری شیمه رضیه ذات قدسی صفات بود و ذوق عفو را بر لذت
انتقام مرجح داشته و دست رد بر ملتمسات او ننهادند و نیز از تاییدات طالع
عنبر انکه پیوسته اخبار نا ملایم اندو اشتداد کوفت حضرت جنت مکانی [illegible] بسمع
عارض شده میرسید و خاطر حق‌پسند از آنجانب نگرانی داشت لاجرم اهم

مهم را بر مهم مقدم داشته فرمان شد که چون در محال صوبجات دکن که تصرف اولیای
دولت ابد قرین در آمده از قدیم موازی چهارده کرور دام بطریق اشتراک در
تصرف دنیادارانست اگر آن محال مشترک را بی شرکت اشتراک با سایر حدود
متعلقه بادشاهی بتصرف منصبداران و تنخواه داران واگذارد و مبلغ پنجاه لک روپیه از عادلخان
و نظام الملک و قطب الملک بصیغه پیشکش و جرمانه سامان نموده بدرگاه والا فرستد
رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده خواهد شد بشرطی که بعد ازین قدم از حد و اندازه خویش
بیرون ننهاده شرایط اطاعت و بندگی را پاس دارد و غیر بود و فرمان مرحمت عنوان
که طغرای حیات و منشور نجات او بود باستظهار تمام یافته منت بر جان گذاشته
او عالی احکام مطاعه نمود و در اجرای آن با جمعیت خاطر از سامان انقیاد و ادای احترام با
بیان منصور متوجه تمرنی شد و نزدیک تمرنی بر فراز رودخانه سرزمینی پسندیده
اختیار نموده حسب الحکم قلعه در غایت استحکام از سنگ و آهک اساس
نهاد و بعد از اتمام بظفرنگر موسوم گشت و عساکر اقبال ایام برشکال و باریدگی
را در آن محروسه گذرانیدند بسامان دولت جهانگشا تمام ممالک مفتوحه بتصرف
و تنخواه داران در آمد و تهانجات بادشاهی جابجا قرار گرفت جاگیرداران
محال متعلقه خویش را متصرف شدند و پنجاه لک پیشکش دنیاداران دکن نصف
نقد و نصف جنس برین موجب مقرر گشت عادلخان هژده لک روپیه نظام
الملک دوازده لک روپیه قطب الملک بیست لک روپیه و بجهت آوردن پیشکش
ها بدرگاه دستوری یافتند و چون خاطر از تنخواه داران از ضبط و نسق بالاگهات
مطمئن گشت رایات منصور متوجه برهانپور شد و حکام دکن وکلای خود را مصحوب

فرستادهای درگاه پایه پیشکش مقرری ارزانی [illegible] داشته [illegible] بود [illegible] شاه جوان بخت جرأت
عرضداشتی مشتمل بر نوید این فتح که عنوان فتوحات روزافزون بود بصحوب وزیر خان [illegible]
والد بزرگوار ارسال داشتند و این کارنامه اقبال که سزای هزاران هزار تحسین و آفرین
بود از نیرنگی تقدیر نتیجه بر عکس داد تفصیل این اجمال آنکه چون قدرت و مکنت نور جهان بیگم
درین دولت ابد قرین از حد تصور و امکان درگذشت و حضرت جنت مکانی حل
و عقد امور سلطنت و قبض و بسط مهام خلافت بقبضه اختیار او قرار داده و سپرده
از بادشاهی جز اسم بی مسمی قسمت خویش بر نگرفتند چاشنی باده خوش گوار
سلطنت در مذاقش جا کرده و مستی دولت با کوتاهی خرد که مخصوص اناث است
منضم گردیده گونه فتنه و فساد گشت با روزگار در آویخت با قضا و قدر افتاد اراده
باطل پیش نهاد خاطر ساخت اندیشههای فاسد و نشستن خویش کرد در وقت
که بیماری حضرت جنت مکانی باشتداد و امتداد انجامید با آنکه حضرت خاقانی
صاحبقران ثانی رعایت نسبت نور جهان بیگم بواجبی میفرمودند بخاطر کوتاه اندیش
خود رسانیده که اگر بحسب تقدیر سانحه ناگزیر اتفاق افتد و سریر خلافت بجلوس
جهان افروز شاهی رونق پذیرد و یقین که صاحب این اقتدار و اختیار نخواهم ماند
سلوکی که طبیعت بدان خو گرده از پیش نخواهد رفت لاجرم دختر را که از شیر
افگن ترکمان داشت و با خود بحرم سرای سلطنت آورده بود بشهریار که خلف
که از کنیز مجهولی بوجود آمده نسبت کرده در مقام تربیت او شد و مطمح نظر کوتاه
بین آنکه برگاه امری سانح شود او را مانند تبی در دولت داشته بدستیاری
خزانه و فیلخانه و سایر اسباب ریاست کاری از پیش برد و باین عزیمت

شروع شورش و ناسازی شاهجهان بسبب اقتدار و درازدستی نور جهان بیگم

نهمت ناصواب و اندیشه باطل ترغیب [illegible] اسباب شورش پرداخت و به رهنمونی ادبار
[illegible] شاه جوانبخت بلند اقبال خصومت و عداوت را صریح ساخت غافل از آنکه
[illegible] بی روزی این فتنه آب خود در روی دوست و باغ بر گرده خدا و در آمیختن خرابی خویشتن
و توطیه برباد دادن دودمانی است که از آن دولت بجهان دوست رسیده بالجمله درین
ایام که موکب شاهی متوجه تسخیر دکن بود و حضرت جنت مکانی در کشمیر فردوس
نظیر تشریف [illegible] داشتند بمسامع جلال رسید که دارای ایران با تمام لشکر عراق و
خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته خاطر قدسی مظاهر از وصول این خبر وحشت اثر
تشویش و آشوب گرایید مقارن اینحال نوید فتح دکن و نسق آنصوبه که بمساعی جلایل و
توجهات شاهی حسب دلخواه صورت یافته بود رسید آنحضرت راجه بسارنگ دیو
[illegible] را [illegible] آنحضرت [illegible] خلافت فرستاده پیغام نمودند که از جانب شاه حرکات
نالایم بگوش ما رسید بدست خدای اجل سبحانه که فتح دکن و انتظام آنصوبه بیمن همت عقده
کشای آنفرزند نسق شایسته یافت باید که پیش از برآمدن برسات متوجه این صوب
شده بسامان یورش قندهار [illegible] انگار همت مصروف دارد و مقارن
اینحال راجه بکرماجیت و امرای [illegible] جات بالاگهات را استحکام داده با پیشکش
دنیاداران دکن بخدمت پیوستند جشن نوروز جهان افروز در دولتخانه
برهانپور منعقد گشت نیر اعظم فروغ بخش عالم شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول
سنه هزار و سی و یک هجری بعد از گذشتن یک پهر و پنج گهری از شب بخانه حمل سعادت
تحویل ارزانی فرمود و بحکم اشرف متصدیان کارخانه سلطنت دولتخانه خاص
و عام را در غایت تکلف و آراستگی آیین بستند مجلسهای عالی و بزمهای دلکش

رسیدن فرمان شعور فتن
قلعه قندهار از تصرف قلعه دار
سوانح خرم شاهجهان

ترببیت فرموده بندهای شایسته خدمت را بانواع مراحم و اقسام نوازش پایه عزت
افزودند روز ترف که ساعت مسعود مختار بود رایات مسعود از برهانپور بصوب
دار الخلافه انعطاف یافت و بر کنار آب بربده زین العابدین بخشی احدیان
با فرمان عاطفت عنوان بخدمت پیوست مرقوم بود که شاه عباس موالات چندین
ساله را برهم زده چشم مروت از نسبتهای سابق و حال پوشیده با لشکر ایران
بقصد تسخیر قندهار آمده قلعه را محاصره نمود عبد العزیز خان که با اندک مایه مردم در
قلعه بود روزی چند متحصن گشت و بجهت بعد مسافت و دیر رسیدن کومک عاجز شده
قلعه را سپرد چون پاس ناموس بر ذمت عزت پادشاهان ذی شوکت لازم و متحتم
است و هر چند زودتر آنفرزند بسامان این یورش همت مصروف دارد به صلاح و دولت
قریب تر خواهد بود و اگر شدت گرما و موسم باران مانع سواری و تردد باشد روزی
چند در مندو یا اجمیر توقف نموده بعد از طلوع سهیل بمبارکی و فیروزی متوجه مقصد
گردد شاه جوانبخت بلند اقبال که همت والا نهمتش ترصد تسخیر هفت اقلیم است
شوق خاطر و خواهش دل تعهد این مهم فرموده عریضه مصحوب زین العابدین
ارسال داشتند محتوی بر آنکه از برهانپور متوجه درگاه گشته بمندو پیوست و چون
عساکر ظفر قرین نبود زحمت سواری و قطع مسافت رسته نساخته بودند و راجه بهیم
با پیشکش گوندوانه که یکلک و پنجاه هزار روپیه و دو زنجیر فیل قرار یافته مراجعت
نموده و در طغیان باران سواری و سفر خصوص حرکت ارابهای توپخانه
در زمین مالوه دشوار بود با انقضای ایام برسات در مندو توقف صلاح
افتاد انشاء الله تعالی بعد از طلوع سهیل با انتظام آراسته و تزک شایسته

شایسته رایت جهانگشا بفتح قندهار برافراشته متوجه آن صوب خواهد گشت لیکن چون
طرح مقابله با پادشاه ذی شوکت والا همت اتفاق افتاده سامان کار در خور کار باید
کرد و بحمد الله از لشکر و خزانه و توپخانه و فیلان مست صف شکن کمی نیست التماس دارد که
تا اینمهم بر وفق خواهش اولیای دولت حسن انجام پذیرد برافراختن و انداختن و ریاست
و سیاست جمعی که درین یورش ملازم رکاب سعادت باشند بقبضهٔ اختیار و اقتدار
این نیازمند [illegible] شود تا از اثر اهتمام و امید نظام کارها پدید آید و چون قندهار بر سمت صوبه
پنجاب واقعست آن صوبه بتیول ملازمان شاهی تعلق پذیرد تا بسبب رفاهیت سپاه
شود و سامان آذوقه و دیگر ضروریات بسهولت میسر گردد و قلعهٔ رهتاس نیز باین
نیازمند لطف نماید تا پردگیان حرم سرای خلافت و نسای امرا در آنجا گذاشته
بی نگرانی خاطر متوجه مقصد گردد و چون نورمحل در مقام بدخویی و بهانه جویی و ترتیب
اسباب شورش و فساد بود هر یک ازین ملتمسات و مدعیات را لباس
ناملایم پوشانیده در نظر آنحضرت بصورت زشت جلوه داد و خیال دلنشین
ساخت که مقصود شاه جهان از ترتیب این مقدمات آنست که حل و عقد مهام سلطنت
و انتظام امور خلافت بقبضهٔ اقتدار خویش درآورده بجهت رواج کار خود دستگاهی
فرو چیند و وزیر دوران جمعی از مفسدان خانه برانداز نیز از خنده بزم کشی میکردند
تا آتش فتنه بالا گرفت و هر روز مقدمه تازه ساخته و پرداخته مزاج اشرف را به
شورش درآورده و خود متصدی سامان یورش قندهار و تدارک آن کار شده
و داماد ناخلف خود را که برادری است نسبت اثر التماس نمود و بعرض رسانید
که میرزا رستم پسر عم شاه عباس را که در قندهار رفته و نمایانده و چندین سال حکومت

آنجا کرده و از حقیقت آنکه زمین و رقبه [illegible] تیول او سازند و از خزانه دستگاه ... نیز تحت

زرهای که از پدرم مانده و آنچه من در مدت [illegible] و ختام همه صرف انبهم کرده و دیگر

جدید بکار آید سخنه نگاری بکمیت و کیفیت شایان نمایم که دیده روزگار از مشاهده

آن سرمه حیرت کشید نظر بطلبی که شاه جهان در همان صوبه توقف گزیده عوض جاگیرهای

هندوستان را که در نواحی دار الخلافه اکره و لاهور و اجمیر دارند از محال دکن و گجرات

و مالوه متصرف شوند و جمعی را که بجهت خدمت دکن همراه برده بودند روانه درگاه

والا سازند و آن بدسگال از غایت تباه اندیشی خلاصه جاگیرهای شاه بلند اقبال را

تغیر نموده نباشد نیز از ما بخود تنخواه داد حقیقت مکانی صورت مجلس را بیمین الدوله آصفخان

اظهار فرموده در نیابت کفالت خواستند آن دانای رموز سلطنت که ... و در ...

جز اصلاح کار نفقه و منظور خاطر صواب اندیش غیر از اصلاح فساد نباشد معروض داشت

که همانان کارهای بزرگ حوصله بزرگی برنتابد و انتظام امور کل از هر سبکباری

نیاید انتظام انگار و انفتاح انعقاده و شوار بی حشمت شاه جهان صورت نبندد

آنحضرت منطوق آصف خان را به بیگم اظهار فرموده او بشورش در آمده گفت

که چون آصفخان بخدمت شاهجهان رابطه قوی دارد [illegible] و تنخواهی و انعقاد

... بی اختیار دست صریح جانب داری ننماید حقیقت مکانی که سلب اختیار

از خود کرده زمام سلطنت بقبضه اقتدار بیگم سپرده بودند این سخن ناصواب را

که غلط بدیهی بود بسمع رضا جا داده مستر رانده و او را اسکه قبول برزوند و فرمان

شد که موکب منصور شاهی در همان صوبه توقف گزیده مردمی را [illegible] در رکاب

ملکوت منک بشتافته بودند روانه حضور سازند و اولاد بجهه آوردن آنها مقرر

تغیر جاگیرات شاهجهان از نواح اکره و لاهور و اجمیر عوض شش تنخواه در دکن و و مقصد بطلبی امرا و لعنت آنها

مقرر گشتند و میر عبد اسلام وکیل درگاه را که از سادات صحیح النسب مشهد است
در این تاریخ بوسیلهٔ خدمات شایسته بمنصب بخشیگری سرکار عالی سربلندی یافته بخطاب
اسلام خانی اختصاص دارد و از دربار وکیل گردند شهریار ناشدنی را تسلیم خدمات فرزندها
و منصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار فرموده و بعد از این هر جا ناشدنی مذکور
شود اشارت از آن محدود بوده است بالجمله چون این مقدمات وحشت افزای
بمسامع قدس حضرت رسید افضل خان دیوان را بخدمت حضرت جنت مکانی فرستادند
که بر آیین عقلی دلنشین آنحضرت سازد که این منصوبه که ارباب فساد ترتیب داده
محض غلطست و پیش نهاد خاطر بیگم غیر از نقاصت من و بد اندیشی این دولت نیست
و از بودنهای آنحضرت بوجود می‌آید که صلاح و فساد کارها را بنظر دوربین سنجیده
در مصالح ملکی و امور کلی بقول زنان و رای ایشان که میمنت آن ظاهر است
و بخیر نزدیک است و پشیمانی نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد عمل میفرمایند درین فرزند
صلاح اندیش و مرید وفاکیش که مجدداً مصدر چنین فتح عظیمی شده و در خور آن
امید وار از انواع مراحم و اقسام عواطف بود فی الحقیقه بتقصیر خاطر مبارک را
گران ساخته بحرف بد اندیشان کار میکنند و بتحریک بیگم جاگیرهای این نیازمند را
تغیر نموده بچنین ناخلفی مسند مینهند خود بدولت انصاف فرمایند که با این وضع در میان
دوست و دشمن چون تواند بسر برد هرگاه بی عنایتی و عدم استقلال حضرت
بدین مرتبه باشد التماس دارد که سوای سورتهه که در مبلغی دروازه خامه مبارکست
تمام محال را اگر این مرید را تغیر فرموده بهر کس که مرضی بیگم باشد تنخواه دهند و این
نیازمند را اجازت بخشند که در سورتهه گوشه انزوا اختیار نموده بدعا مشغول باشد

طلب داشتن مهابتخان از کابل بحضور برای انتظام این فساد وغیره

هرچند حضرت جنت مکانی به بیگم فرمودند که این جاگیر شاهجهان بهیچ وجه و بسبب مناسب
نیست و آنچه او عرضداشت نموده سراسر معقول و مسلک است چون استقلال بیگم بکمال
رسیده و عجز حضرت جنت مکانی بنهایت انجامیده بود اثری بر آن گفت و شنود
مترتب نگشت بالجمله چون افضلخان بدرگاه پیوست بیگم از کمال قدرت و استقلال راه
سخن نداده بیشتر از بیشتر ترتیب اسباب فتنه و فساد در ساخت و همگی همت علیا نهمت
آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آن که غبار شورشی که باغوای مفسدان جاه
برانداز مرتفع گشته با بیاری مدارا و اصلاح فرو نشیند و پرده آزرم و ادب از
میان برداشته نشود و اراده فاسد بداندیشان واقعه طلب که مزاج اشرف را
بشورش در آورده اشتعال نایره فتنه و آشوب نماید القصه افضلخان را برای این مقصود
رخصت معاودت فرمودند و چون بیگم پرده مدارا و آزرم از میان برگرفته ابواب
مخاصمت و منازعت مفتوح گردانید مفسدان تباه اندیش خاطرنشین او ساختند
که مهابتخان را که از شاهجهان متوهم و متنفر و دوست همواره با آصفخان طریقه بغض و
حسد مسلوک میدارد و از اعاظم مصالح انیطال است بدرگاه باید طلبید تا متصدی
انتظام این فساد و متکفل اسباب شورش و غبار گردد و درین باب فرامین
و نوشتهای بیگم پی در پی صادر میشد و او از غایت بیم و هراس اعتماد نمیکرد
و جرات بر آمدن نمی نمود در جواب می نوشت که تا آصفخان در درگاه باشد
آمدن من امکان ندارد و وا داده که پیش نهاد خاطر شده در تصور نمیکنید اگر
در واقع تصمیم این عزیمت در خاطر نقش بسته آصفخان را بصوب بنگاله رخصت
فرمایند تا بی مظنه آنحضرت در دلها سرایت کند و مردم را از آنجانب بیم و امید

بع متصدی این شغل خط کرده بیکم راکه پرده عرض فرار و بی عقل

[illegible] بود از [illegible] این برادری که ستون دولت جهانگیری توان گفت

بر کنده بهانه آوردن خزانه روانه دارالخلافه اگره ساخت چون عرض آمد بشر

پرسیده شد صد حجاب از دل لبوی دیده شد مقارن اینحال مهابتخان از

کابل آمده بانتظام اسباب فتنه و فساد و استحکام مواد خصومت و عناد پرداخت و

چون اوصاف حمیده در خدمت شاه جوان بخت بلند اقبال سویت نقوش باطن ارباب غلا

را از صفحه تقریر نگاشته حرفهای ناملایم از پی اتفاقی حضرت جنت مکانی و ارادهای

فاسد بیکم و فتنه پردازی مفسدان باطل ستیز معروض داشت و ظاهر شد که هر چند مسامحه

نکار [illegible] و این نتیجه بر آن مترتب نخواهد شد بلکه حمل بر عجز و زبونی نموده در تحکم و تسلط

خواهد افزود چنانچه جاگیرهای هندوستان را تغیر نموده اند رفته رفته جاگیرهای حصون به

مالوه و گجرات و دکن [illegible] خواهند فرمود از بیکم اینهمه تحکم و تعدی چون توان برداشت

درخلال اینحال عرایض عبدالله خان که بر نمونی سعادت نسبت بندگی و اخلاص

بخدمت آنحضرت ظاهر میساخت متواتر رسید که ضعف و بیماری بر مزاج اشرف

بمرتبه استیلا یافته که علاج تدبر نیست و بیکم کارها را از پیش گرفته بهانه مهم سازی پار

قندهار در فراهم آوردن لشکر و حشم سعی دارد و در چنین وقتی اگر سانحه ناگزیر

چهره گشای تقدیر گردد و موکب جهانگشا دور دست باشد مبادا مفسدان تارا

بعد مسافت دستگاه فتنه پیدا آید صلاح دولت در آنست که رایات

عالیات [illegible] هر چه تمامتر متوجه این سوب گردد تا فرصت از دست نرود

لاجرم بصوابدید دولتخواهان نهضت موکب اقبال بصوب مستقر سریر

رسیدن عرضداشت

عبدالله خان [illegible]

متضمن التماس تشریف حضور

جاه و جلال اتفاق افتاد فتنه جویان واقعه طلب این آمدن ر
ناپسندیده معروض داشته مزاج اشرف را بشورش در آورد
استعمال نایره فتنه و آشوب با نورمحل همداستان شده شریف وکیل
پرویز را طلب او فرستاد و موسوی‌خان را که از باریافتگان بزم حضور بود و نجابت
شاه والاقدر رخصت فرمودند که بر منویات باطن قرارداد خاطر اشرف
وقوف حاصل نموده بملازمت شتابد تا هرچه مقتضای حال باشد بعمل آید و
قرار یافت که آنحضرت برسم سیر و شکار تا آب سلطانپور تشریف برند اگر طریق
آمدن ایشان گستاخانه و از روش بیگانه باشد شرایط حزم و احتیاط را پاس
داشته از آب مذکور عبور باید فرمود و اگر طور دیگر صورت بندد در خور آن بعمل آید
و باین عزیمت هفدهم ماه بهمن از لاهور کوچ واقع شده جهانی بشورش گرائید فتنه پیدا
گردید عاقبت از میان برخاست سلسله جمعیت پراگندگی پذیرفت نظام سلطنت
نماند و پیوسته عرایض اعتبارخان حاکم دارالخلافه آگره میرسید که شاهجهان با لشکر
گران متوجه آنصوب اند و بکیم تربیت اسباب شورش و فساد نیز در اخص مزاج
اشرف را بشورش میساخت و قصد آن باطل ستیز این بود که سانحه روی نماید
که خاطر قدسی مظاهر صاحبقران ثانی بشورش در آید و پرده آزرم از میان برخیزد
شود و از جانبین ابواب صلح و صفا مسدود گردد و آن کوه حلم و وقار بهمه جا سر رشته
مدارا از دست نداده شرایط آداب را پاس میداشت و ضبط خود مینمود که
مبادا بی اختیار امری روی نماید که پیش خدا و مقبولان درگاه او ناپسندیده باشد
بالجمله چون تحویل مخیم سرادقات جاه و جلال گردید موسوی‌خان سعادت اندوز ملازمت

[illegible] را او حواله شده بود معروض داشت و شاه فرید و [illegible] بارگاه

خطاب فرموده قاضی عبدالعزیز را مصحوب مشار الیه بدرگاه

فرستادند و تا رسیدن جواب روزی چند در فتحپور توقف اتفاق افتاد و درین

تاریخ مخبران عظام شان لشکر دیدند بیست و پنج هزار سوار که اکثر ان مسلح و خوش

اسپه بودند شمار در آمده [illegible] قطار انجال معروض گردید که آصفخان که بجهت بردن

خزانه باگره آمده بود از طنطنه موکب اقبال و نزدیک رسیدن افواج قاهره

صلاح در بر آوردن خزانه ندیده روانه درگاه شده بحوالی متهره پیوسته است دولت

خواهان براغراق و مبالغه اغراض نمودند که درین وقت قتل آصفخان سرداری را که

رکن [illegible] این دولت است از دست دادن و چنین قابو فوت کردن خلاف آیین حزم

و احتیاط است چون مطمح نظر دوربین شاه ستوده خصال غیر از رضاجویی و دلجویی

خاطر اشرف امر دیگر نبود بقبول جا نداده مسامحه فرمودند تا مرفه الحال به

دولت آنحضرت پیوندد و چون قاضی عبدالعزیز بدرگاه رسید مهابتخان ابواب

[illegible] و تند را مسدود ساخته او را در قید کرد و در موکب پادشاهی بی محابا

[illegible] بقصد جنگ روانه شد تا آنکه رایات حضرت جنت مکانی از دهلی عبور

نموده بموکب اقبال شاه والاقدر بمقام بلوچپور رسید و مسافت مابین

گروه [illegible] نهاده شدند [illegible] خدمت که در ظل رافت جلال سعادت پذیر

[illegible] معروض داشتند که از مقید ساختن قاضی و چهره پردازی احوال چنین معلوم

که [illegible] از صلاح و صواب گذشته و معامله بجای نازک رسیده مصرع جهانگیری

بر نتابد [illegible] لشکر [illegible] بحسب کثرت و کیفیت بر لشکر پادشاهی فزونی

رسیدن هر دو لشکر
بمسافت ده کروهی
بلوچپور متصل متهرا

دار و صلاح دولت در آنست که ترک مسامحه نموده نزد بابدا
فتنه جویان واقعه طلب خجلت زده ادبار زنند و [illegible] همراه
نشود و آن برگزیده دین و دولت حقوق تربیت والد بزرگوار را بخاطر حق بین
گذرانیده فرمود که معاذ الله از ارتکاب چنین گستاخی که نزد خدا و خلق ناستوده
و ممنوع باشد و بغیر از ندامت و پشیمانی نتیجه بر آن مترتب نگردد و قضا را
اگر در اثنای جنگ چشم زخمی بآنحضرت رسید یا اگر فتح از اینجانب باشد ما را
ازین دولت و سلطنت چه بهره و دل خوشی خواهد بود و مرکوز خاطر حقیقت گزین
و منظور نظر دوربین غیر آن نیست که بداندیشان فتنه ساز و باطل سگالان خانه
برانداز که محرک سلسله شورش و فساد شده اند پاداش سزا داده باز داشتی کردار
ناهنجار در دامن روزگار ایشان نهاده شود و بحال جایگیر [illegible] سابق بصرف در آید
بالجمله آنمظهر مکارم سبحانی بحرف دور اندیشان ظاهربین التفات نفرموده از غایت
سعادتمندی و حق بینی چهارده کروه از راه متعارف میل بجانب دست
چپ نموده در مقام کوتله که داخل ولایت میوات است معسکر آراست و چهار
پنج هزار سوار در رکاب منصور نگاشته سر فوج [illegible] دارانجان و راجه
بکرماجیت و راجه بهم مقرر فرمود که بر سر اردوی پادشاهی یلغار آورده تاخت
و تاراج پرداخته راه آمد و شد غله وارد و قدر را مسدود دارند تا مفسدان بداندیش
ستوه آمده غبار شورشی که مرتفع ساخته اند فرو نشانند و دست از محال جا
گیر باز دارند و پرده آزرم و ادب از میان برداشته نشود اگر چه سمت سر
کل دارانجان در آنست لیکن در حقیقت مغز سرداری براجه بکرماجیت

[illegible marginal note]

تعین نمودن فوج شاهی یلغار آتی و تاراج راه آمد و شد [illegible] فوج [illegible] [illegible]

...ن سپهداری آصف خان تربیت فرموده عبدالله خان
... هراول قرار داده در برابر لشکر شاهی فرستادند و چون عبدالله خان
پیوسته بخدمت آنحضرت عرضداشت مینمود که هرگاه تلاقی طرفین اتفاق افتد فوج هراول
را ویران ساخته بدولتخواهان خواهم پیوست و ازین معتقد میرزا شاه والاقدر
و راجه بکرماجیت و دیگری توقف نداشت قضا را وقتی که لشکرها در برابر یکدیگر صف
کشیدند عبدالله خان بموجب قرارداد کس نزد راجه فرستاده از آمدن خود آگاه
ساخت راجه با معدودی از فوج خود جدا شده نزد او بدانجانب شتافت تا بر کیفیت
حال اطلاع بخشیده در آنچه صلاح وقت باشد بعمل آرد و اتفاقا عبدالله خان بقصد ملاقات
راجه اسپ برانگیخته از طرف راست درآمد و نوازش خان پسر سعید خان و جمعی
دیگر که از اراده عبدالله خان وقوف نداشتند پنداشتند که بقصد جنگ تاخته است
آنها بر فوج مقابل خود اسپ انگیختند و در زمانی که راجه با چهار پنج سوار از پیش
و ارادت خان مراجعت نموده بجانب فوج می آمد روبرو رسیدند و او را
غیرت شجاعت سلسله‌پای عزیمت گشت بمدافعه و مقابله پرداخته مردم
بطلب فوج خود فرستاده و از برهم خوردن افواج گرد و غبار بحدی شد
که تشخیص دوست و دشمن از میان برخاست و بحسب سرنوشت تیر تفنگ
از شست قضا بر پیشانی راجه خورد و جان بجان آفرین سپرد و از افتادن
راجه سررشته انتظام افواج از هم گسیخت و اختلال تمام بحال مردم راه یافت
راجه بهیم مشاهده این حال بیمحابا بجانب نوازش خان و فوجی که در برابر
آمده بود تاخته و نوازش خان را شکست داده جمع کثیر از سادات بارهه

پسر سید هاشم بارهه با چندی دیگر کشته شد و از مردم اعیان
میر توزک و محمد حسین برادر خواجه جهان و شیخ [illegible] با سه زخم منصور
گردیدند و در جلدوی این فتح راجه بهیم بخطاب مهاراج و منصب پنجهزاری ذات
و سوار سرافرازی یافت و چنانکه عبدالله خان فوج هراول را ویران ساخته
بانطرف آمده بود اگر از گزند زمانه امان یافتی و اجل او را مهلت دادی کار
بدشواری کشیدی لیکن از رفتن راجه بهتهیار رفت و از افتادن او دست و دل
از کار افتاده و سران لشکر نیارستند که قدم جرات پیش نهاده کار را تمام
سازند عبدالله خان با امرای عظام ملاقات نموده بخدمت شاهزاده ستوده خصائل
شتافت و مشمول عواطف بیکران گردیده بانعام بیست هزار مهر نقد و خلعت
خاصه و شمشیر مرصع و فیل و اسپ خاصه فرق عزت برافراخت عبدالعزیز خان
و پسران خاندوران و جمعی که بموافقت او سعادت زمین بوس دریافته بودند
در خور شایستگی خویش بانعام نقد و اسپ و خلعت سرافراز شدند و چون
خبر رفتن عبدالله خان بعرض جنت مکانی رسید از آصفخان و خواجه ابو الحسن
بدگمان شده باضطراب تمام نزد خود طلب فرمودند و اعتماد از میان برخاست
و شورش عظیم در لشکر افتاد و مهابت خان چون آثار غلبه و تسلط از افواج
شاهی مشاهده نموده از استیلای خوف و هراس بی دست و دل شد
و دریافت که بجنگ کاری از پیش نمیرود ناگزیر بر دولت تخلیه و گریز زد
بحرفهای ملایم و سوگند آن مغلطه و تمکین قاضی عبدالعزیز ساخت که از قصور
سابق و لاحق نادم و خجالت زده ام و میخواهم که بوسیله خدمات پسندیده خاطر اشرف را بخود

ملازم اگر بر ولایت جرائم این بنده گناهکار بعفو مقرون گردد و خاطر متردد
امیدوار این مطلب [دا]رند خدمات شایسته بتقدیم رسانیم اکنون صلاح
دولت در آنست که رفع منازعت و مجادلت نموده جنگ و عناد را بصلح و
صفا مبدل سازند و لشکر ظفر اثر را بملازمت اشرف طلب داشته رایت مراجعت
بصوب هند برافرازند محال جاگیر را بدستور سابق متصرف شوند و بنده تعهد مینماید که
متعاقب آن محال را بمهر اشرف اورنگ رسانیده روانه خدمت سازد و نجابتخان
نیز راه مراسلات گشوده بمقدمات بیم و امید او را بر آن داشت که سعی در حصول این مقصد
نموده بهر طریق که داند و تواند عنان عزیمت آنحضرت را بصوب هند معطوف گرداند
چون مضامین این حال از عرضداشت قاضی عبدالعزیز که مصحوب شیخ محمود ارسال داشته بود
بمسامع جلال رسید و خانخانان نیز بر طبق آن ترغیب و تکلیف نمود از آنجا که
مطمح نظر دوربین حضرت خاقانی صاحبقران ثانی تحری رضاجوئی و پیروی خاطر پدر عالیقدر
بود و همواره پاس نسبت ادب فرموده سعی در آن داشتند که کار بجای ناخوش نرسد
و فتنه جویان آشوب طلب خجلت زده گرد و از رخت خود گردند با آنکه سخن مهابتخان از فروغ
صدق بهره نداشت و قول و فعل او سزای اعتماد نبود از نیکو سرشتی آموز عذری بهم رسید
مسامحه فرموده رایت مراجعت بصوب ولایت مالوه برافراشتند در اثنای راه عبدالرحمن
بوسیله مقربان بارگاه جاه و جلال خصوص اصفهان و شاه قلیخان التماس صوبه گجرات نمود
این خواهش بی هنگام مستحسن نیفتاد چه در آنوقت کنهرداس برادر راجه بکرماجیت
با [illegible] عمده او بحراست آن صوبه قیام داشت و راجه ملک گجرات را نسق
شایسته داده شد ابواب فتنه و فساد نموده بود در چنین وقتی او را

از انتظام افگندن و منصوبهٔ ... از فروغ رای و حسن تدبیر

لیکن چون لجاجت و ابرام را از حد گذرانید پاس خاطر او ... نواز

شناخته دیده و دانسته بمشار الیه عنایت فرمودند و او دعاوی از نام خواجه

سرای را با معدودی از ملازمان خود بحکومت و حراست آن ملک رخصت کرده

فرمان شد که شهر و رس شهر را باو حواله نموده متوجه درگاه گردد چون خواجه سرای

مذکور باحمدآباد پیوست مشار الیه خزانه را با زیور مرصع و دیگر نفائس که حسب الحکم

تیار ساخته بود همراه گرفته بخدمت شتافت و تخت مرصع را که سریر آرای خلافت

بجهه والد بزرگوار ترتیب فرموده بود و قریب شش لک روپیه آن صرف شده و

تمکن که بنده لک روپیه صورت اتمام یافتی در احمدآباد گذاشت بمجرد برآمدن [illegible]

صفیخان دیوان گجرات به نیرنگسازی و فتنه پردازی با باهر خان و وزیر خان و صید ...

از بندهای پادشاهی فی الفور [illegible] در آمده آن خواجه سرای سفیه بیخرد و بیهوش را

مقید و محبوس ساخته مفت و رایگان شهر احمدآباد را بتصرف خود در آورده و

تخت را شکسته بجاهای [illegible] نوکر و فراهم آوردن لشکر و حشم پرداخت و چون

بند و معسکر اقبال گشت عبدالله خان از شنیدن این خبر و [illegible] اثر تنبور [illegible]

در آمده التماس رخصت احمدآباد نمود و هر چند وقت مقتضی آن بود که احدی را

از موکب منصور جدا سازند بنابر ابرام او تجویز فرمودند و چندی از امرا و منصبدار

بکومک منصور جدا و مقرر گشتند عبدالله خان از فرط غرور و تکبر صفی خان را

بنظر اعتبار در نیاورده برسیدن کومک و فراهم آوردن جمعیت مقید

نشده بسرعت شتافت و تا احمدآباد عنان مسارعت باز نکشید صفی خان

خان و ناهر خان و دیرخان و دیگر کومکیان صوبه گجرات نجات خود را منحصر در

باقی [illegible] دیده با ده یازده هزار سوار از مردم قدیم و جدید بقصد جنگ از

بشهر بر آمدند و عبدالله خان با چهار پنجهزار سوار که همراه داشت مراعات حزم

و احتیاط نموده بی قابو و بی روش غرصه مبادرت آورده است و ممکن که از نفاق

بی نفاقی و کوتاهی باشد [illegible] مجملا بحسب سرنوشت شکست خورده بجانب بندر

سورت [illegible] حوالیه در محل صفی و مردم گجرات خطر نکرده بود چهره کشای

تقدیر [illegible] و چون موکب اقبال حضرت خاقانی صاحبقران ثانی بصوب هند و

نهضت فرمودند شاهزاده پرویز از اله‌آباد آمده بخدمت حضرت جنت

مکانی توجه با طلا سپتیزان و اقوطلب خصوص مهابتخان که همواره آتش افروز

این فساد بود از حرار صلح برگشته حضرت جنت مکانی را بر آن داشت که تا اجمیر

تشریف برده فوجی بیاساقی شاهزاده پرویز بمقابل شاهجهان باید فرستاد

تا سلسله نظام و سررشته جمعیت ایشان گسیخته گردد لاجرم پرویز را سر دار

ساخته مدار انتظام افواج و کار فرمای لشکر بقبضه اختیار و اقتدار مهابتخان

حواله نموده از امرای عظام و سران سپاه و منصبداران و احدی و برقنداز مهابتخان

موازی چهل هزار سوار موجود با توپخانه عظیم و فیلان مست جنگی و بیست لک روپیه

خزانه همراه داده بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت رخصت فرمودند و چون

افواج بادشاهی بحدود کهای چانده پیوست از صولت و سطوت عساکر اقبال

جرأت عبور کرده چانده باید دستند نمود و قرار دادند که در آنطرف کهاتی

شهر نعدی کرده ایام برسات را بگذرانند و بعد از انقضای موسم برسات براجه

دایره در هند و بعد معاودت از گجرات مهابتخان

[illegible] فرستادن حضرت [illegible] شاهزاده پرویز را با جمعی از امرا [illegible] بمقابل شاهجهان

صلاح وقت باشد بعمل آید مقارن این حال خبر شکست عبد الله خان [illegible]

شغالی که بمیامن تربیت و ذره پروری حضرت از پایه تابینگری و احدی [illegible]

امارت و منصب پنجهزاری رسیده صاحب طبل و نقاره شده خطاب

رستم خانی یافته بود و بهاء الدین توپچی که خطاب برقنداز خانی و منصب [illegible]

و رشت از حق ناشناسی و حرام نمکی بمهابتخان پیوستند که بی تامل و توقف

روانه آنجانب باید شد که چون افواج طرفین قریب بلدیار رسند فوج خود را

برهم زده بشما ملحق خواهیم شد و نوشتهای خانخانان نیز محرک سلسله فساد گردید

و بتاریخ [illegible] در مشکوی اقبال از صبیه یمین الدوله امین الملک

آصفخان فرخنده شاهزاده گرامی قدم مسعود برادر زنگ وجود نهاد با جمله مهابتخان از

خبر شکست عبد الله خان و تحریک مفسدان سیاه باطن ویرخته بدید و بهر

و تمام لشکر بادشاهی از کریوه چاند اعبور نموده و شاه بلند اقبال ستوده خصال

خالی الذهن از نفاق و بواطن تیره اهل روزگار یوسف بیگ سلطانی را سردار

لشکر ساخته لب یاری از امرا و منصبداران کومکی او مقرر و دسته به

رسم منقلا رخصت فرموده بودند و فوجی از لشکر دکن که روش قزاقی و

طرق ترکی گری را خوب ورزش رسانیده بودند نیز فرستادند که بر دولو[illegible]

و قزاقی و تاخت و تاراج پردازند روز اول سران سیاه دکن حقیقتش نمایان کرده

منصور خان فرنگی را که از اردوی گیهان پوی گریخته بلشکر بادشاهی ملحق شده رعایت

یافته بود بقتل رسانیدند و روز دیگر زیرجره دستی نموده جنگ سنگر سیر بهادری که

عمدهای مهابتخان بود با دوست راجپوت نهم اصل ساخته و کار اهل لشکر [illegible]

عبور آن [illegible] نمایند و فرستادن فوج باید [illegible] بادشاهی

[illegible] روز سیوم موکب جهانگشا به [illegible] اقبال پیوسته رایات فتح و نصرت برافراز[illegible]
[illegible]ت یوسف [illegible] تعالی حقوق تربیت فراموش کرده خود را بدنام ازل و ابد ساخته از طعن ابنای
[illegible] عن آفریدگار [illegible] سند انشسته با محمد مراد قوربیکی و بهاء الدین برقنداز و جمعی کثیر از منصبداران
راه بغی و کافرنعمتی سپرده نزد مهابت خان رفت و از گریختن بعضی از سر رشته انتظام افواج
از هم گسیخت و ظن بیوفائی عام شد و اعتماد از میان برخاست مردم بیش سراسیمه بخدمت آنحضرت
پیوستند ناگزیر قرار یافت که از دریای نربده عبور فرموده کنار آب را استحکام باید داد و درین وقت
یکی از بندهای شاهی مراسله خانخانان را که از روی بی اخلاصی بدستخط خویش بمهابتخان نوشته این
بیت را در عنوان مکتوب ثبت نموده بود بیت صد کس بنظر نگاه میدارندم ورنی بپریدی ز بی آرامی
با قاصد او گرفته بملازمت اشرف آورد و شاه سکندر شکوه ارسطو دانش صلاح در اظهار آن ندیده
حکم فرمود که دو کس [illegible] رقیمه را از بار سر سبک سازند تا افشای این سر نشود و از دریای نربده
پایاب عبور فرموده کشتیها بجانب خود کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی از سوار و پیاده در کنار آب
گذاشته گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده متوجه قلعه آسیر که شاهزادهای عالیمقدار آنجا بودند گشتند
و بعد از عبور موکب منصور آب بحدی طغیان نمود که جای گذر نماند مقارن این حال خانخانان بی
حقیقت را با اولاد بدنهاد بحضور طلب فرموده نوشته را نمودند و آن خجلت زده کردار زشت
ولیش گشته جواب پسندیده سامان نتوانست کرد او را با داراب و دیگر فرزندان بسید مظفرخان
که از تربیت کردهای شاه والاقدرست حواله فرمودند که نظربند دارد و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر
نگاه میدارندم مصرع چو اختر میگذشت آن فال شد راست و چون موکب کیهان شکوه بظاهر قلعه آسیر
پیوست شاهزادهای که در قلعه مذکور تشریف داشتند با راجه گوپال داس که عهده دار قلعه بود بدولت
زمین بوس فرق عزت برافراختند و آنحضرت سه روز بیرون از قلعه گذرانیده از آذوقه و سایر

حق ناشناس

نظربند داشتن خانخانان

مصلحت قلعه داری خاطر مبارک مطمئن [illegible] بوده اسباب زیادتی را با گروهی از نبیرهای صاحبقران

خلافت در آنجا گذاشته حراست و حصانت قلعه را بدستور سابق بعهده راجا تو بال داس گور که از

معتبره و از بندهای معتمد بود حواله نمودند خانخانان را با پسرش در قلعه آسیر در قید گذاشتند و ملا خواجه

دیوان بیوتات را که نسبت قدم خدمت داشت بمحافظت بازماندهای اهل حرم گذاشته بادشاه

زادهای والاقدر رایت عزیمت بصوب برهانپور برافراشتند [illegible] وقت عبد الله خان از سورت

آمده سعادت زمین بوس دریافت و لشکر بادشاهی به کنار آب دریای نربده رسیده در روی

بروی بیرم بیگ رزم طلب گردید و پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد و بی محابا از آب

عبور نمیتوانستند نمود چون از داراب خان بی اخلاصی نشده بود و گناهی که [illegible] موجب قید باشد

بفعل نیامده محبوس داشتن او بی تقصیر پسند خاطر ملکوت ناظر نیفتاد و هم چنین کنار گذاشتن پسر و

نگاهداشتن پدر از مصلحت دور بود لاجرم به عهد و قول و سوگندان غلاظ و شداد او خاطر اشرف

از خانخانان مطمئن ساخته به عنایات گوناگون دلنوازی فرموده پدر و پسر را از قلعه طلب نموده از

قید برآوردند مقارن این حال مهابتخان بوساطت سربلندرای که از امرای عمده و راجپوتان صاحب

ناموس است سلسله جنبان مصالحت گردید و خانخانان نیز التماس نمود که خدمت صلح بعهده این

پیر غلام مقرر شود اگر بطریق مرضی خاطر مبارک صورت پذیر گردد و خلاف دولتخواهی بظهور رسد

فرزندان مرا که در بند گی خواهند بود سیاست فرمایند و بعد از گفت و شنود قرار یافت که خانخانان

بمیان در آمده از طرفین ارکان صلح را به قسمهای مغلظه استحکام بخشد و معهذا خاقان والا قدر

الاحسان بخت خانخانان را قسم مصحف داده سوگندنامه بخط او گرفتند که درین شغل نفاقی که طبیعی

پیران مجبول است ظاهر نسازد و بهمه جا صلاح طرفین در نظر داشته کار کند و داراب خان را با اولاد

و احفاد بدستور سابق در خدمت نگاهداشته او را حضرت [illegible] وند اتفاقاً مهابت خان پیش از رسیدن

نهضت [illegible] به برهانپور

رسید [illegible] خانخانان فابو یافته از آب گذشت و با خانخانان راه مراسلات گشوده دام فریب
نموده آن حق ناشناس شرایط عهد و سوگند را بر طاق نسیان گذاشته نقوش مروت و آزرم
از صفحهٔ دل زدوده خود را مطعون ازل و ابد ساخته به لشکر بادشاهی پیوست و چون خبر گذشتن
لشکر بادشاهی از آب نربده و پیوستن خانخانان بمخالفان و برهم خوردن صلح بمسامع جلال
رسید عزیمت یورش بنگاله که پیش ازین در خاطر ملکوت ناظر پرتو افگنده بود بتصمیم یافت بادشاه
زادهای والا قدر و پرستاران حرم سرای عزت و فیلخانه وغیره از آب تپتی عبور فرمودند و براه
ملک برار و بولکنده نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد درین وقت که هنگام عیار گرفتن مردی
و وفا بود بسیاری از بندهای بادشاهی بنابر عدم توفیق راه بی حقیقتی سپرده خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیختند و مقارن این حال لشکر بادشاهی به برهانپور پیوسته از آب تپتی عبور نمود و خانخانان
ببرده آزرم و ادب از پیش روی برگرفته براجه بهیم نوشت که اگر آن حضرت دست از فرزندان من باز
داشته نزد بنده رخصت فرمایند لشکر بادشاهی را به لطایف الحیل باز گردانم و الا کار بصعوبت و دشواری
خواهد کشید راجه نوشته آن منافق را بنظر اشرف در آورد و بموجب حکم در جواب قلمی نمود که هنوز پنج
شش هزار سوار فدوی جان نثار در رکاب فیروزی آثار موجودند و از فیلان مست سبک خیز که هر یک
فوجی را توانند برهم زد کمی نیست هرگاه لشکر تمام مسافت بعید طی نموده کوفته و مانده نزدیک برسد نخست اولاد
بدنهاد آن فتنه ساز را بقتل آورده بجهت عبرت سایر منافقان حق ناشناس بر خرطومهای که در سر راه
واقعست آویخته فیلان سبک خرام را پیش کرده باستقبال خواهیم شتافت تا هر چه رقم زدهٔ کلک
تقدیر است بظهور رسد بالجمله چون این نوشته بلشکر بادشاهی رسید مفسدان تیره روزگار صرفه
خود در پیش رفتن ندیده عنان معاودت معطوف داشتند و موکب اقبال شاهی در قلعه ماهو نزول
سعادت فرموده اودارام و دیگر امرای دکن را که حریف یورش بنگاله و رفیق طریق توفیق نبودند

به خشنودی رخصت انعطاف ارزانی داشته و از مقام مذکور بسرحد تلنگانه که از حدود ممتد تا اعمال
است درآمده کوچ بر کوچ متوجه مقصد گردیدند و درین راه نیز جمعی از کم فرصتان ننگ جوهر
بر فرار داده راه ادبار سپردند و چون موکب کیهان شکوه بسرحد سلطان محمد قطب الملک در آمد
اسلام خان را نزد او فرستاده و لاسا و استمالت بسیار نمودند تا معلوم شود که پیش نهاد همت
جهان کشا یورش بنگاله است و ملک او از آسیب تعرض محفوظ خواهد بود و صاحبقران ثانی بادل
قوی و عزم درست طی مسافت فرموده در بندر مچهلی پتن رایات اقبال برافراخت و قطب الملک
یکی از معتمدان خود را با پیشکشی از نقد و جنس مصحوب اسلام خان بخدمت فرستاده بمحافظان سرحد
خویش نوشت که شرایط بندگی و مراسم خدمتگاری به تقدیم رسانیده منزل بمنزل سامان آذوقه و رسد
غله نموده اردوی کیهان پوی را از حدود متعلقه خویش آسوده بگذرانند و موکب جهان نورد از مچهلی پتن
تا اوڈیسه اکثر بر کنار دریای شور طی مسافت فرموده از تنگی که مابین سرحد گولکنده و اوڈیسه واقع است
و یکطرف بکوه متصل و جانب دیگر بدریای شور پیوسته و در آنجا حاکم گولکنده دربندی ساخته جمعی
را بمحافظت و محارست گذاشته عبور فرموده بولایت اوڈیسه ظلال اقبال انداخت درینوقت
قریب سه هزار سوار فدوی ملازم رکاب منصور بود و راجه بیرسنگه دیو که از زمینداران عمده ملک اوڈیسه
است در بانپور به سعادت زمین بوس مبادرت نموده مشمول مراحم بیکران گردید احمد بیگ خان
برادرزاده ابراهیم خان که ضبط صوبه اوڈیسه بعهده او مقرر بود از صیت وصول موکب جهان کشا
که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد روی بوادی فرار نهاده سراسیمه و حیران با فرزندان و متعلقان
نزد ابراهیم خان شتافت و حضرت خاقانی صاحبقران ثانی شاه قلی خان را با فوجی بحکومت و حراست
صوبه اوڈیسه گذاشته رایت منصور بصوب ولایت بنگاله برافراشتند و چون حوالی بردوان مخیم
بارگاه جلال گشت صالح برادرزاده جعفر بیگ از سنجر [illegible] خامی در حصار خام بردوان متحصن گردید

رفتن شاه جهان بصوب بنگاله

رسیدن شاه جهان در مچهلی پتن

ملازمت بیرسنگه دیو

بعد فرار احمد بیگ خان از اوڈیسه در بنگاله نزد ابراهیم خان [illegible]

متصرف درآمدن بردوان و [illegible] بخشی لشکر خود

گردید و حسب الحکم عبدالله خان بلوازم محاصره پرداخته در سر سواری کار بر و تنگ ساخت و
... بی عاقبت تاب مقاومت نیاورده از حصار برآمده عبدالله خان را دید و بحکم اشرف
... بس زندان ادب گردید و سرکار هرده ان بجاگیر بیرم بیگ میر بخشی عنایت نموده او را
آنجا گذاشته متوجه پیش شدند و درین وقت ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله که در دهاکه بود از صیت
سطوت رایات جهانگشا بترتیب افواج و تهیه رزم و پیکار پرداخته با فیلان و سایر توپخانه
و نواره باکبرنگر شتافت نخست نام این مقام اکمحل بود بعد از آنکه راجه مان سنگه قلعه اساس نهاده
عالم سنین ساخت و براج محل شهرت گرفت و اکنون باکبرنگر موسوم شده و احمد بیگ خان نیز
در اکبرنگر بعزم خویش پیوست و در هنگامیکه راجه مان سنگه قلعه میساخت دریای گنگ متصل به قلعه
جاری بود بعد از مدتی دریا جای خود گذاشته قریب بیک کروه دورتر افتاده ابراهیم خان
مقبره پسر خود را برابر آب اساس نهاده حصاری از سنگ و چونه در غایت استحکام ترتیب
داده بود درین هنگام بخاطر آورد که اگر در قلعه اکبرنگر متحصن شود عساکر اقبال از چار طرف بلوازم
محاصره پرداخته کار بر و تنگ خواهند ساخت چون حصار مقبره مستحکم است و از راه دریا کومک
نواره و آذوقه میرسد بهمه جهت در حصار مقبره تحصن جستن اصلاح قریب تر است للعزم قلعه اکبرنگر را
خالی گذاشته باستحکام مقبره پرداخت و جمعی از فرنگیان را که در توپ اندازی و شرایط قلعه داری
وقوف تمام داشتند با بسیاری از بندهای پادشاهی و مردم معتمد خود قریب چار هزار کس
بحصار مقبره در آورد و بقیه لشکر در آنطرف آب معسکر آراسته‌اند در خلال این حال حوالی اکبرنگر
... سرادقات جاه و جلال گردید شاه بلند اقبال ستوده خصال کمال الدین حسین را که از
قدم خدمت و ترددات فدویانه بخطاب جان نثار خانی سربلندی یافته با خواجه ادراک
خواجه سرا که نسبت محرمیت به سلسله اعتمادالدوله و ابراهیم خان داشت و بخطاب اعتماد خانی

ذکر کمال الدین حسین جان نثار خان

سرافرازی یافته نزد او فرستاده پیغام فرستادند که چون بعد از عبور موکب جهان [پناه] به صوب
اتفاق افتاد اگر او اختیار بندگی نموده بخدمت بشتابد از این تنگ هر جا خواهد بجاگیر او عنایت
دست تعرض از جان و مال و عرض و ناموس او کوتاه داریم و اگر اراده رفتن درگاه نماید نیز حکم میفرماییم
که با فرزندان و متعلقان و اموال و اشیای خود در پناه حمایت ما محفوظ و مصون بدرگاه بشتابد
ابراهیم خان در جواب معروض داشت که فرموده حضرت ترجمه الهامی است و جان و مال و ملک بندها
بحکم فرمانروای زمین و آسمان تعلق بان حضرت دارد ولیکن آیین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی
سد راه این پیر غلام شده نه بدریافت سعادت رکاب بوسی میتوانم شتافت و نه قرار فرار خود داده
روی خجلت زده با امثال و اقران خود میتوانم نمود سر خود را پایبند از سم ستوران موکب اقبال میخواهم
بعد از قبل من انهماک به بندهای درگاه ارزانی باد صاحبقران ثانی به الهام آسمانی هم از قول او که حرف
قلعه خود بر زبان رانده و هم از فعل او که معموره اکبرنگر را خالی ساخته به پای خویش مقبره در آمده بود شگون
گرفته به عزم تسخیر رایات جهان‌گشا برافراختند و خود به دولت و اقبال در قلعه اکبرنگر نزول اجلال ارزانی
داشته بدلاوران جان‌نثار و بهادران عرصه کارزار فرمودند که به لوازم محاصره و شرایط این کار همت گمارند و
بیرومی خان میر آتش که در فنون قلعه‌گیری ید طولی داشت حکم نقب زدن شد و چون نواره در دست
ابراهیم خان بود عبور لشکر منصور از دریای گنگ بی کشتی میسر نمیگشت درین اثنا بیامن اقبال بی زوال
تیلیه راجه نام زمینداری بوسیله مقربان بساط عزت شرف آستانه بوس دریافته معروض داشت
که اگر فوجی به رهنمونی این بنده تعیین شود در طرف بالای آب نزدیک بحدود متعلقه خویش چند مرکب
کشتی بدست آورده عساکر منصوره را به سلامت از آب بگذراند چون ملتمس او به فروغ صدق آراستگی
داشت عبدالله خان و دریا خان را با هزار و پانصد سوار جرار کارطلب نامزد فرمودند تا از گذری که
او راهبری کند عبور نموده بر سر اردوی مخالف تاخت برند و به راجه بهیم و داراب خان و شجاعت‌خان

شجاع‌خان رسید بظفرخان حکم شد که در لوازم محاصره شرایط تردد و جانفشانی تقدیم رسانند اما

بنی تیلیه راجه بابا آب رسیده شروع در گذشتن کردند نخست دریاخان و دلاورخان و محمدخان

و کمد یارخان و بهادرخان با چهارصد و پانصد افغان دوده دوازده اسب گرم و کیرا از آب گذشتند و

دیگران در گذشتن و گذرانیدن اسب سعی داشتند که درین وقت جاسوس به ابراهیم خان خبر میرساند

و او میر شمس نام ملازم عمده خود را با تمام نواره و توپخانه بر سر آنها میفرستد و او بسرعت هرچه تمامتر

خود را رسانیده بندهای بادشاهی را بباد توپ و تفنگ گرفته از عبور مانع آمد و دریاخان با افغانان

پیاده را از آب گذشته بود بنیای همراه رسانیده پای همت برجا داشت و عبدالله خان چند گروه برگشته

بکمک بی آمد ابراهیم خان از حقیقت حال و ثبات قدم دریاخان وقوف یافته احمد بیگ میرزا با فوجی تعین

نمود که این گروه پیاده را که پای جهالت افشرده اند دستگیر سازد و چون این ماجرا بوسیله منهیان

باعرض معروض گردید راجه بهیم را با پانصد سوار رخصت فرمودند که بر جناح استعجال شتافته عبدالله

خان را از جائی که هست همراه گرفته بکومک دریاخان و دلاورخان و غیره شتابد قضا را پیشتر از رسیدن

کومک احمد بیگ خان دو مرتبه بعزم رزم شتافت و بهادران کارطلب داد شجاعت و جلادت داده

حالف را اداره دشت هزیمت گردانیدند و چون پیاده بودند تعاقب نیارستند کرد و بسیاری

از خون گرفتها را علف تیغ انتقام ساخته عرصه مبارزت را به ثبات قدم آراستگی بخشیدند

و احمد بیگ خان نیم جانی بیک پا بیرون برد بالجمله راجه کرم و کیرا شتافته عبدالله خان را از مقام

کدهی همراه گرفته بکنار آب رسید و چون از عبدالله خان چنین سبکی بظهور آمده بود بجهة تدارک آن

راجه درخواست که پیشتر از آب بگذرد راجه دولتخواهی و برآمد کار صاحب را منظور داشته بمقتضای

دمعا تجویز عزوه بندهای جان نثار بتعصب یکدیگر از آب عبور نمودند ابراهیم خان ازین آگاهی سراسیمه

بعزم رزم شتافته نورالله را با هزار سوار هراول قرار داد و احمد بیگ میرزا با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار

هموار ور غول الهیت ایستاده در باخان وو لاور خان رای جا [illegible] تیغ برادران تاخته عرصه هبارزت را بجلادت
زیب وافر بخشیدند و لوز افتد تاب صدمات بهادران جان نثار نیاورده روی ادبار بوادی
فرار نهادند و بهادر خان هراول غنیم را ویران ساخته بر فوج ابراهیم خان حمله آورد و ذوالفقار بیگ و
غازان از دست داده راه هزیمت سپردند و با معدودی پای همت افشرده جان نثار
شد مقارن این حال رومی خان نقب را آتش داده بخمینا [illegible] دیوار حصار را منهدم ساخت
و فدویان جان سپار که در انتهاز فرصت و کمین قابو بودند مانند شیران زنجیر گسل خود را اندرون
قلعه انداخته داد جرأت و جلادت دادند درین داروگیر بسیاری از فدویان تیر جبهه بضرب
تیر و تفنگ سرخروی ازل و ابد گشته حیات جاوید یافتند و چون حقیقت حال بمسامع جلال
رسید حکم اشرف به آراستن فیلان صف شکن و خواستن جلو خاصه شد متحصنان قلعه را از هیبت
موکب جهان گشا همت برجا نماند و از هول برق تیغ دل از حیات برگرفته دست از جان شسته
گروه گروه خود را بدریا می انداختند و اگر احیاناً کسی بدست افتادی چندان هجوم میکردند که باکشتی
غریق بحر فنا میگشتند القصه آنچه از آتش تیغ جان بردند رخت حیات به سیلاب فنا سپردند و
میرک جلایر که از عمدهای آن صوبه بود دستگیر شد و از بندهای شاهی عابد خان دیوان و شیر افگن خان
بخشی و سید عبدالسلام بارهه و حسن بیگ بدخشی با چندی جان نثار گشته حیات جاوید یافتند
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزید غنچه مراد از گلبن امید شکفت نقاره شادی بلند
آوازه ساخته بازماندهها را بنوید جان بخشی زنده دل گردانیدند درین وقت سر ابراهیم خان بدرگاه
آوردند حکم شد که با پیکرش در همین مقبره بخاک سپارند و چون احمد بیگ خان و جمعی از منصبداران
آن صوبه خس و خاشاک وجود خود را بجاروب هزیمت از میدان نبرد و پیکار رفته بسوی پتنه
که دار الملک بنگاله است شتافته بودند و اهل و عیال و دختهای ابراهیم خان نیز در آنجا بود نهضت

نهضت [illegible] مواکب منصوره بصوب صلاح اندیش تا کمند فرمان سرداری در بر کردن این گروه منهزم افکنده

ند و خصمهای ابراهیم [illegible]ن را که [illegible] شرف در آورده ولایت مفتوحه الغ بشایسته واده آمید و باین عزیمت

[illegible]ب راجه بهیم پاباد و دیگر راجپوتان هند اکبرنگر گذاشته از راه خشکی رایت اقبال ارتفاع یافت جشن

نوروز جهان افروز در مقام مالده [illegible] آراسته گردید و بتاریخ آفتاب عالمتاب [illegible] بشرف خانه حمل پرتو سعادت

افکنده بود چون دهلکه مخیم سرادقات جاه و جلال گردید احمد بیگ خان و دیگر بندهای کام و ناکام باوراک

شرف زمینبوس مستسعد گشته بجان و مال امان یافتند تمام ملک بنگاله بحوزه تسخیر و حیطه التصرف

اولیای دولت ابد قرین در آمد بیست و پنج لکه روپیه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لکه روپیه از میرک

جلایر و غیره داخل خزانه عامره شد پانصد زنجیر فیل و چهار صد راس تانگهن که در ان ولایت بهم میرسد

از ضمائم غنائم گشت اقمشه و امتعه و اکثر فراوان بقید ضبط در آمد توپ زره و توپخانه چندانکه در تصور پادشاهان

ذی شوکت باشند بسرکار عالی رسید شاه دریا دل بسپاس این موهبت کبری سحاب کرم ببارش

آورده ده لکه روپیه نقد بعبد الله خان و دو لکه روپیه به راجه بهیم و یک لکه روپیه بداراب خان و یک لک

روپیه بدریا خان و پنجاه هزار روپیه بنوزیر خان و پنجاه هزار روپیه به شجاعت خان عنایت فرمودند و پنجاه

هزار روپیه به شاه قلیخان و پنجاه هزار روپیه بخانزمان مرحمت نموده فرستادند و همچنین دیگر

امرا و بندهای شایسته خدمت در خور منصب و پایه خویش بجزایل عطایای شاهنشاهی کام دل برگرفتند

بالجمله نصف خزانه را به بندهای قدردی قسمت نموده فیلان را نیز انبوه زنجیر تا یک زنجیر فرا خور مرتبه و جاه

بامرا مرحمت فرمودند و چون خاطر قدسی مظاهر از ضبط و نسق ممالک مفتوحه وا پرداخت داراب خان را

بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز ساخته بانواع مراحم و اقسام نوازش بلند پایگی بخشیدند و از جمله سه هزار

سوار که درین یورش به سعادت رکاب بوس اختصاص داشتند هزار سوار را در اوریسه و بنگاله مقرر

فرموده اکثری منصبداران بنگاله را نیز بکومک او گذاشته رایات اقبال العزم تسخیر ولایت بهار برافراشتند

واز راه دریا نهضت موکب جهان کشا اتفاق افتاد و بیرم با فوجی بر سبیل منقلا بجونپور با

مخلص خان دیوان پرویز که بحکومت و حراست آنجا متعین بود با پسر افتخار خان و شیر خان

افغان که قلیچ فرزند او بودند تاب مقاومت نیاورده پیش از رسیدن راه بهزیمت سپرده

تا الهاباس عنان متابعت باز نکشیدند و راجه بهیم بی منازع و مخاصم بشهر پتنه درآمده آن ملک را متصرف

گشت و مقارن این حال رایات اقبال به پتنه درآمده آن ملک را بنزول سعادت ارزانی فرمود و جمیعی

از کومکیان صوبه بهار بخدمت پیوسته غبار توسن جهان نورد را توتیای دیده مراد ساختند

و از خارج نیز پنج شش هزار سوار به سعادت زمین بوس مبادرت نموده در سلک بندهای

درگاه منتظم گردیدند سید مبارک که بحراست قلعه رهتاس متعین بود با وجود استحکام قلعه و استعداد

قلعداری انقیاد توفیق و رهنمونی سعادت شرف آستانبوس دریافته مورد عواطف و مراحم

بیکران شد زمینداران و حینه و دیگر زمینداران آن حدود نیز به سجود قدسی آستان فرق عزت

برافراختند حضرت خاقانی صاحبقران ثانی بیرم بیگ بخشی را که بخطاب خانی و زانی اختصاص

داشت و درهمین ایام حسب الحکم از بردوان آمده شرف آستانبوسی دریافته بود بضابطه و حراست

صوبه بهار گذاشته عبدالله خان و راجه بهیم را با عساکر منصوره بطریق منقلا بصوب الهاباس

دریا خان را با فوجی بجانب مانکپور نامزد فرموده خود نیز بعنان دولت و اقبال بدانصوب رایات جلال

برافراشتند و چون عبدالله خان بکنار جوسا پیوست جهانگیر قلیخان پسر خان اعظم که بحکومت

و حراست جونپور اختصاص داشت تاب مقاومت نیاورده منهزم از راه سیتم به الهاباس رفت و

عبدالله خان گرم و کیرا از پی شتافته در قصبه جوسی که بدانطرف آب گنگ در مقابل الهاباس

واقعست معسکر آراسته و دریا خان در مانکپور بر لب آب گنگ فرود آمده در این بهیم ... پنجگره

ازاله باس صف آرا گردید و موکب منصور براه دریا و جونپور سعادت نزول ارزانی فرموده القصه

ذکر بیرم بیگ مخاطب گاه بدر ان

انتهاض الویه بنشانی بتسخیر الله آباد

الغرض میرزا رستم از نهضت سطوت رایات جهان کشا در قلعه اله آباس تحصن جست و چون عبدالله خان
نواره مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته و نظاهر اله آباس معسکر آراست و
دریاخان را به کومک و مدد طلبیده متارالیه از مستی باده ناگوار و بدمستی شراب نخوت و پندار
به سخن او التفات نفرموده در رفتن تساهل نمود و از طرفین نقار در خاطر و کدورت باطن طاری
شد معارض این حال متواتر رسید که تمام شاهزاده پرویز بحوالی کالپی
پیوسته با آنکه رومی خان میر آتش تعهد می نمود که در اندک فرصت قلعه را مفتوح سازد و مدت
نگاه بابیستی تا لشکر پادشاهی بحدود اله آباس رسد عبدالله خان صلاح در توقف ندیده از
اضطراب بیجا بار بجوسی مراجعت نمود و چون افواج پادشاهی به کنار آب گنگ پیوست
دریاخان از عبدالله خان نواره و توپخانه خواست تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهی را
عبور مانع آید عبدالله خان از کینه که در دل داشت پاداش کومک نکردن دریاخان بخاطر آورده
در فرستادن نواره و توپخانه خواست تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهی را از عبور مانع آید
عبدالله خان از کینه که در دل داشت پاداش کومک نکردن دریاخان بخاطر آورده در فرستادن
نواره و توپخانه تقاعد نمود و معهذا دریاخان از بدمستی غرور فتح ابراهیم خان و ادمان شرب به شرایط
حزم و احتیاط و لوازم کار آگاهی و هوشیاری ضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت تا آنکه زمینداران
پیش که در آن حدود اعتبار و استقلال تمام دارند سی منزل کشتی از اطراف بدست آورده چند
گروه بالای آب گذری بهم رسانیده راه بری کردند تا دریاخان آگاهی یافته بمدافعه و مقاتله پردازد
لشکر پادشاهی از آب گذشت ناگزیر صلاح در توقف ندیده بجانب جونپور شتافت و از رسیدن
این خبر عبدالله خان در راه بهم تیز بجانب جونپور روان شدند و دولتخواهان باتفاق عرضداشت
نمودند که از غفلت و ناهنجاری دریاخان لشکر پادشاهی که در حقیقت تمام لشکر هندوستان است از

آب گذشتنیست اکنون صلاح دولت ابد قرین در آنست که موکب کیهان شکوه از آب بنارس
عبور فرموده گذرها را بنواره و توپ و تفنگ استحکام بخشند تا غنیم از آب نتواند گذشت و نیز بای
جان نثار در ظل رایت اقبال فراهم آمده بدانچه مقتضی وقت و مناسب حال باشد لوازم نمکحلالی
و شرایط جان سپاری به تقدیم رسانند حسب الالتماس دولتخواهان بصوب بنارس نهضت فرموده
از آب گنگ عبور اتفاق افتاد اسلام خان در خدمت شاهزادهای کامکار عالیمقدار بقلعه رهتاس
دستوری یافت و حصانت قلعه به عهده سید مظفر خان بارهه مقرر شد و وزیر خان را به ضبط پتنه
و صوبه بهار رخصت فرموده خانه وران را بملازمت اشرف طلب فرمودند و درین منزل عبدالله خان

[...]و موکب شاهی در بنارس
[...]عاودت از طرف الهاباد

و راجه بهیم و دریا خان بموکب اقبال پیوستند بالجمله چون بنارس مخیم سرادقات جاه و جلال گردید
رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون نواره و توپخانه عظیم در ظل رایت اقبال فراهم آمده درین
زمین گذشت که هر جاگه خالی از استحکام نیست ناله تونس را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست و
باطن قدسی مواطن که مهبط انوار غیبی است پرتو افکند که چون عساکر پادشاهی بحسب کمیت و کیفیت
از لشکر ما فزونی دارد بلکه از روی حساب به ثبت نمیکشد و همگی دو هزار سوار از مردم قدیم در
موکب منصور موجوداند و از مردم جدید هفت هشت هزار سوار جمع شده صلاح دولت در منا
حال آنکه جوانان خونخوار سپه انتخاب نموده بر اطراف لشکر بقزاقی و تاخت و تاراج مقرر فرمائیم
یمکن که باین روش غنیم را عاجز و زبون توان ساخت راجه بهیم که رکن اعظم دولت ابد قرین بود
از فرط تهور و شورش طبیعت بشوق دیگر بغیر از جنگ صف راضی نمیشد و هر چند آن حضرت بوجوه
معقول و دلایل خرد پسند ان خاطر نشان او میفرمودند از جهالتی که سرشت راجپوتان بدان
مجبول است تسلی نمیگشت و قرار داد این بود که هرگاه غنیم نمایان شود با مردم خود پای جهالت فشرده
کارنامه شجاعت و جانفشانی ظاهر سازد و چون تنها گذاشتن او از آیین مروت و بنده پروری

[illegible] و مقابله و محاربه با فوج [illegible]
[illegible] تونس

پیروزی دور بود ناگزیر بر نخلک صف قرار گرفت و با عزیمت بر کنار ناله تونس قبه بارگاه اقبال
فلک فرسای کردند دولت خواهان به استقلال و استقرار ناله را پل بسته عرصه نبرد آراستند درین وقت
خاندوران از پتنه آمده شرف رکاب بوس فرق عزت برافراخت و مقارن این خبر رسید
که شاهزاده پرویز محمد زمان نام بخشی خود را با جمعی از دریا گذ[illegible] میدان حضرت خاندوران را
تعین فرمودند که اگر قابو دهد [illegible] بر او تاخته دست برد پیروی ظاهر سازد خاندوران از
فرط غرور و نخوت سررشته حزم و احتیاط از دست داده محمد زمان را از نظر اعتبار در نیاورده با اندک
مردم بر سر او تاخت و محمد زمان با جمعیت تنک ایستاده بمدافعه و مقابله پرداخت و بحسب
سرنوشت خاندوران زخمهای کاری برداشته سرخروئی ازل و ابد گشته حیات جاوید یافت
و پسرش نیز از عرصه نبرد زخمی برآمده بعد از روزی چند جان نثار شد بالجمله مدت پانزده
شانزده روز افواج طرفین در برابر یکدیگر نشسته بتوپ و تفنگ نقش حیات از صفحه روزگار
می‌ستردند و نواره شاهی از راه دریا که بناله تونس پیوسته لشکر مخالف را توپ کاری
میکرد در خلال این حال عساکر پادشاهی برهنمونی زمینداران بالای آب شتافته خواستند
که از گذر بیت پیر عبور نمایند دولت خواهان از قصد آنها آگاهی یافته چنین صلاح دیدند که لشکر نیز
به مقابل شتافته در هنگامیکه جمعی از ناله گذشته و گروهی در گذشتن باشند باید تاخت شاید
کاری توان ساخت با این رایها برگشت و مقرر شد که از همین پل گرم و گیرا از عقب باید در آمد و در
عین گذشتن خود را رسانند شاید دستبردی توان نمود و چون پل تنگ بود در گذشتن توقف
بسیار شد و قابو از دست رفت ناگزیر از آن عزیمت عنان تافته مقابل شتافتند و از نیرنگی
تقدیر [illegible] چند روز وقت زمینداران بنگاله اتفاق نموده قرار بر فرار داده تمام نواره را بجانب بنگاله
گریزانیدند و آن شیر بیشه توکل و تحمل دامن عزیمت غبارآلود توقف ناخته پای همت بر جاده ثبات

[illegible] زمینداران بنگاله [illegible]
نواره [illegible]

جنگ راجه بهیم با فوج پادشاهی و کشته شدن او و فتح

و چون راجه بهیم غیر از جنگ صف بهیچ شق دیگر راه فتح ندید به اندک مایه مردم قرار بمحاربه داده
با چنان لشکری که از چهل هزار بیش و از پنجاه هزار کم نبود رزم طلب گردید و مقرر گشت که در وقت
شام توپخانه گرانه ظاهرا روی مخالف رسانیده تمام شب بضرب توپ و تفنگ رخنه در جمعیت
آنها باید انداخت و هنگام صبح پیشتر از توزک افواج و فراهم آمدن لشکر بافندیان جان نثار تیغ
شهامت از نیام همت کشیده بر قلب اعدا باید تاخت بحکم آنکه تدبیر موافق تقدیر نیفتد قضا را اول
روز لشکر پادشاهی قدم جرات و جلادت پیش نهاده بفاصله یک کروه معسکر آراسته و آن
قابو فوت شد ناگزیر مقرر گشت که در وقتی که به لشکر فرود آمده باشند بی سابقه آگاهی و توطئه
برق آسا آتش بخرمن حیات مخالفان زده تا خبردار شدن و جبه پوشیدن و خود را جمع ساختن
نشاید کاری توان از پیش برد و باین عزیمت سه فوج قرار داده علم سواری شد غول بوجود شرف
آراستگی یافت و بر یمین نصرت قرین عبدالله خان با جمعی پای همت افشرد و بر یسار محمد زکی
آثار نصیر خان با گروهی مقرر گشت و در هراول راجه بهیم که بخطاب مهاراج اختصاص داشت رزم طلب
گردید و بر دست راست راجه دریا خان با طایفه افغان جا گرفت و بر دست چپ راجه بهادر سنگه
وغیره پسران راجه بر سنگه دیو موج بستند و در التمش شجاعت خان و شیر خواجه صف آراستند و حکم شد
که رومی خان توپخانه را از اردو برآورده پیشتر روانه سازد و خود بدولت و سعادت بترتیب صفوف
و تهیه سواری توجه فرمودند قضا را هر چند بتوزک افواج بیشتر توجه بکار رفت سلسله انتظام صفوف
لشکر شایسته نیافت و از امتداد زمان غنیم را فرصت جبه پوشیدن و سواری شده بخاطر جمع صفوف
نبرد آراسته بعرصه کارزار شتافت و در زمانی که افواج طرفین مقابل گشته و در برابر هم آمدند کثرت سپاه
پادشاهی بمثابه بود که سه طرف لشکر شاهی را فرو گرفته حلقه سان در میان داشت و تا نظر کار میکرد جمع
کوههای آهنین محسوس میگشت که اطراف لشکر را احاطه نموده رومی خان میر آتش بکومک نیز و اخته توپ

توپ زده زده ارابه را بسیار پیش برده بمکانی که هزار گوله توپ انداخته باشند و از غرایب اتفاقات
یک گوله بر کسی نخورد و توپها گرم شده از کار باز ماند و فاصله میان توپخانه و فوج هراول بسیار
شد هراول مخالف مطمئن خاطر بجانب توپخانه تاخت و مردم توپخانه تاب نیاورده راه هزیمت
سپردند و توپها بتصرف غنیم درآمد چون کارها در گرو وقت بود و تدبیرها بخلاف خواهش نتیجه
میداد بالجمله از مشاهده این حال نوکران جدید دریا خان که از سلوک او آزرده خاطر بودند بی
جنگ آواره دشت هزیمت گردیدند و او نیز خود را بگوشه کشید و از ویران شدن فوج دست راست
فوج دست چپ هراول نیز خود بخود ویران شد ناگزیر مهاراج قدم همت و جلادت پیش نهاده
با معدودی از قدیمیان و فدویان خویش بر قلب مخالف تاخته کارنامه شجاعت ظاهر ساخته
جان نثار گشت بهیم راتهور و بیرتهیراج و اکهیراج راتهور با چندی از مشهوران رزم دوست در
[illegible] کارزار زخمی افتادند و از کشته شدن مهاراج و برهم خوردن فوج هراول شجاعخان
که سردار فوج التمش بود بی جنگ راه هزیمت سپرد و شیر خواجه که رفیق او بود قدم ثبات افشرده
آبروی شهادت یافت و فیلان شاهی که بفوج مخالف پیوستند از سینه تیر و ضرب تفنگ
[illegible] زنبورخانه شدند و چون فوج هراول و التمش از پیش برخاست جنگ بغول رسید فوج دست
چپ که سرکرده آن نصرت خان بود نیز تاب نیاورده راه فرار پیش گرفت آن شهسوار عرصه
همت با عبدالله خان که در جانب دست چپ راست بود و جمعی از بندها که در موکب اقبال استقرار
داشتند و مجموع پانصد سوار میکشید پای توکل و تحمل افشرده بندهای جان نثار را بمدافعه و مقاتله
ترغیب و تحریص میفرمودند چنانچه اکثری زخمی شدند و کار بجای کشید که تیری بجبهه خاصه رسید
و ایزد سبحانه ذات مقدس را بجهت مصلحتی که آفریده بود نگاهداشت و محافظت نمود شیخ تاج الدین
را که از خلفای خواجه باقی است و در زهد و سلوک از پیش قدمان این طایفه بود آن گفت و برهنمونی سعادت

در آن معرکه مردانه با همعنان شاه والا قدر بوده [illegible] بسیار رسید و از بنا کوچ سر بر گرد
در همین وقت آن حضرت تخت سردار خان و باز یوسف خان را نزد عبدالله خان فرستاده بودند
که کار بجای نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما آنست که با معدودی که در ملازمت مانده اند
توکل بکرم الهی نموده بر قلب مخالف بتازیم تا بدانچه رقم زده کلک تقدیر است بظهور رسد عبدالله خان
بخدمت شتافته معروض داشت که کار از آن گذشته که بتازش [illegible] و تردد دلاوری منتج [illegible] جز
دشمن کامی ثمره نخواهد داشت و چون چتر اقبال بر سر دولتخواهان سایه گستر باشد تلافی و تدارک
بر وجه دلخواه متصور است صاحبقران گیتی ستان را که دستور العمل سلاطین روزگار اند و فردوس مکانی
را که در فنون جهانگیری و رزم آرائی آیتی بودند در مبادی سلطنت گرچنین سوانح اتفاق افتاده
و از فروغ دانش و وسعت حوصله ضبط احوال خود فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته به تشمیم
کامی قرار نداده اند لهذا آخر بدولتی که بالاتر از آن نباشد کامروای مقصود گردیده راه روان بادیه طلب
را چه از پیغمبران اولی العزم و چه از سلاطین والا شکوه در طی مسافت فراز و نشیب بسیار پیش آمده گریوه‌ها
دشوار پیموده ناکامیها دیده اند تا بسر منزل مراد رسیده اند مصرع در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر
اوست لایق دولت آنست که بنسبت سنه انبیای عظام و اجداد کرام عمل نموده سلامتی ذات
مقدس را جهت نظام کارخانه ایجاد بر جمیع مقاصد مقدم دارند و بطریق آن شیخ تاج الدین خزانچی
موثر معروض داشت و چندی از فدویان که در رکاب بودند گستاخانه بر جلو آنحضرت دست خضوع
زده از عرصه کارزار بر آوردند اگرچه ظهور این سوانح ناملایم در چشم ظاهر بینان بی دانش جلوه شاهد
مراد است لیکن در نظر دوربین اهل خرد پسندیده دولتیست که کاربردازان نهانخانه تقدیر در شامل
آن کوی سبقت از یکدیگر ربوده انتظار طلوع کوکب مراد دارند زمانه بر منزلک سانحه‌های فلک
لب به تبسم نکشند و مرخاصمت کار حریفان توجه سگال نبازیم و وسعت ظرف و فسحت حوصله را که در این

درین مدت هرچند روزگار برخلاف خواهش جلوه نمود چین شکایت بر ناصیهٔ خاطر مبارک
نیفکنده و دامن عزیمت غبارآلود نفرمودند اخت باری که کوه بر تشابد بر دوش همتش گران نبود و به
نیرنگهای تقدیر و نظر حقیقت بین مکدر نه نمود و در معارک و مهالک عروة الوثقی توکل از دست نداده
رضا و تسلیم را شعار پسندیدهٔ خویش ساخت القصه موکب اقبال از عرصهٔ کارزار بهار کوچ بر قلعه
رهتاس نزول فرمود شاهزادهای والاشکوه دیدهٔ امید بغبار موکب مسعود نورانی ساخته بر سلامتی
ذات قدسی صفات آدای شکر و سپاس نموده تصدقات و نذورات در دامن اهل استحقاق
ریختند و آن حضرت سه روز در قلعه توقف فرموده خاطر اشرف از آذوقه و لوازم قلعه داری وا پرداخته
شاهزادهٔ مرادبخش را که در همین ایام قدم اقبال توام بعالم وجود نهاده بود با دایه ها و انگه ها و سایر
پرستاران حرم سرای عزت در آنجا گذاشته بدارندهٔ حقیقی سپردند و سید مظفر خان بارهه که از
امرای عمده است و رضا بهادر که از غلامان دست اخلاص پسندیدهٔ خدمت بود و بخطاب خدمت
پرست خانی سرفرازی داشت بحراست و حصانت قلعه مقرر گشتند و نهضت موکب جلال با شاهزادهها
[illegible] اقبال بصوب بنگاله اتفاق افتاد و در پتنه وزیر خان به سعادت خدمت پیوست دو سه روز
آنجا مقام نموده سامان بعضی ضروریات فرموده متوجه پیش شدند و چون مقام گدهی که فی الحقیقه
دروازهٔ بنگاله است مورد [illegible] دولت گردید بخاطر اشرف چنین قرار گرفت که گدهی را استحکام داده
روزی چند در بنگاله توقف فرمایند و باین عزیمت داراب خان را از دهاکه طلب فرمودند و آن زشت
عاقبت از عدم سعادتمندی بجهة نیامدن خود عذرها نوشت کلیه آنکه جمیع منصبداران بادشاهی ازین
جانب روگردان شده اند و زمینداران را بهار امید و ساخته مراقبل کرده نمیگذارند که بملازمت
[illegible] لاجرم [illegible] بنا همت والا شده بود صورت نه بست قریب بیست روز در اکبرنگر
توقف نموده از راهی که تشریف آورده بودند باز بصوب دکن عنان عزیمت معطوف ساختند

و در اکبرنگر عرضداشت عنبر رسید و سبب تصمیم عزیمت دکن شد مشتمل بر آنکه از تقصیرات گذشته
غایت خجالت و ندامت دارم اگر درین مرتبه رایات عالیات بصوب دکن نهضت فرمایند در زمره
بندگی و نثار جان سپاری بتقدیم رسانیده تدارک تقصیرات سابق نمایم و مقارن این حال
اکثر بندها که حسب الحکم جابجا تعین بودند بادراک سعادت زمین بوس مبادرت نموده سر در راه اخلاص
نهادند مگر داراب خان که دست اجل دامن حیاتش را محکم گرفته بود در دهها که توقف کردند فرمایند جهان
بجهة بعد مسافت در کوچ ماند و براه عدم کوچ کرد و بتاریخ سی ام ماه الهی مطابق سیم شهر ربیع الاول
سنه هزار و سی و چار هجری در کنار آب گنجور وزن مبارک شد و از آنجا از بندر [illegible] عبور اتفاق
افتاد و بعد از گذشتن از ملک قطب الملک و داخل شدن بملک عنبر نوروز جهان افروز آرایشگی
یافت در خلال این حال مکرر عرایض عنبر رسید نوشته بود که پیش از وصول اعلام ظفر نگار شروع در
خدمتگاری نموده فوجی بسرکردگی یاقوت خان بحوالی برهانپور فرستاده ام که تا آنحضرت والا
بپردازد اگر موکب گیهان شکوه بدانصوب نهضت فرماید بصلاح دولت قریب تر خواهد بود خاقان
کشورگیر ملتمس او را بپایهٔ قبول بخشیده احمال و اثقال و مردم زیادتی را در جالناپور گذاشته لوای عزیمت
بدان سمت برافراشته عرصه دیولگانو را مخیم بارگاه جاه و جلال ساختند عبدالله خان و [illegible] که تعینات
با فوجی دستوری یافتند که باتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پردازند
عبدالله خان بظاهر شهر پیوسته مداخل و مخارج آنرا بتعمق نظر سنجیده و فهمیده عرضداشت نمود
که راو رتن با دیگر امرا و بندهای بادشاهی در استحکام شهر و حصار شرائط اهتمام و لوازم کارآگهی
بتقدیم رسانیده بحدی ضبط و مستحکم ساخته که کمند تسخیر بر شرفات کنگره آن نتواند رسید
اگر بنشر اقبال آنحضرت بر فرق دولتخواهان پرتو وصول اندازد [illegible] مفتوح گردد لاجرم
به التماس دولتخواهان رایت عزیمت بدانصوب برافراشته در لعل باغ که بحصار شهر پیوسته است

وصول موکب شاهی در ملک عنبر

است معسکر آراستند و روز دیگر علم شد [illegible] به قلعه نجشید یکطرف علمبرداری عبدالله خان
و جانب دیگر بیاشلیقی شاه قلیخان [illegible] قشار را در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم آورده جنگ
صعب پیوست و شاه قلیخان کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر ساخته با فداییان جان نثار
و دلیران عرصه کارزار گرم و گیرا دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود [illegible] برداشته بحصار در آمد و یاقوت خان
حکم شد [illegible] که از هر طرف که کمک باشد و راه یابد با فوج جنگیان خود در آنجا کومک رساند مشار الیه
از همین راه که ازشان [illegible] جا [illegible] در آمده بود قصد نمودند و به اندرون [illegible] زد و چون زد و تاب نیاورده روگردان
شدند و براورتن [illegible] عبدالله خان و یاقوت خان خا[illegible] ساخته جمعی از مردم کاری را در آن
همت گذاشته خود بر سر شاه قلیخان تاخت و چون اکثر از نوکران زمینده بطمع نهب و غارت
در کوچه و بازار متفرق شده بودند او با معدودی در میدان پیش ارک پای همت افشرده بمدافعه و
[illegible] ساخت تا آنکه چندی از بنده های کارآمدنی که با او بودند جان نثار گشتند شاه [illegible] شاه قلیخان
به ارک در آمده و زخم برداشته در قلعه ارک را بست محاصره راورتن نموده کار بر او تنگ ساخت چون
شاه قلیخان از همه جانب راه نجات مسدود یافت اضطرار اقول گرفته [illegible] مرتبه دیگر با افواج
ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هر چند بنده های جان سپار و دلیران عرصه کارزار شرایط سعی و
کوشش بجا آوردند [illegible] بر آن مترتب نگشت و از مردم روشناس کارآمدنی شاه بیک خان [illegible]
و سرانداز خان [illegible] سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار دوم چون دید دولت و سعادت سوار شده
حکم یورش کرد و از اطراف بهادران رزم آرا و دلاوران قلعه گشا بی محابا قدم جرأت و جلادت
پیش نهاده کارنامه شجاعت ظاهر ساختند از اعیان اهل قلعه لودی خان با جمع از برادران و
بابا میرک خویش لشکرخان و بسیاری از راجپوتان راورتن علف تیغ انتقام گردیدند و در نوبت
که کار بر متحصنان [illegible] دشوار گشت [illegible] تا آن شد که قلعه مفتوح گردد هنوز وقتی نرسید جعفر رسید

شهر راورتن

بواز [illegible] حروف متصل بگردن پیوست ما [illegible] گذشت با آنکه [illegible] گزند محفوظ مانده بود پای
همتر [illegible] بر جا نماند و در بر گشتن اضطراب کرد و از غنان [illegible] او تمام دکنیان حصار نشیمه راه فرار پیشگرفته
بسیاری از [illegible] لاهرا با خود بردند چون کارها در گرو وقت است و تا جهان افروزی کوکب مراد و
طلوع صبح صادق مقصود مطلبی از [illegible] ناکامی باقی نا گزیر عنان سعی و کوشش باز کشیده به قبضه [illegible]
رضا دادند [illegible] امید بند و گوبال داس کهل که بحراست و صیانت قلعه اختصاص داشت [illegible]
را حسب امر منی اشرف بتقدیم رسانا علاوه ملازمت طلب فرموده [illegible] المحارست حلقه مذکور
مقرر نموده مقارن این حال متواتر خبر رسید که لشکر پادشاهی از بنگاله [illegible] یکبارگی اب
گذرنده پیوسته بنابرین صلاح در توقف ندیده لوای مراجعت بصوب دکن بر افراشتند در اثنای
راه ضعف قوی بر مزاج اعتدال سرشت استیلا یافت و دارنده حقیقی ذات قدسی نهاد را جهت
نظام کارخانه ایجاد در کنف حمایت و حراست خویش نگاهبانی فرموده شفای عاجل کامل ارزانی
و روزی چند در جالناپور توقف اتفاق افتاد و عنبر غبار موکب اقبال را آبروی عزت خود دانسته
به لوازم خدمتکاری و رضاجوئی سعادت پذیر گردید در ایام تکسر مزاج باطن حق شناس مهبط
انوار غیبی است پیوسته آن می‌کوشند که غبار نفاری که از فتنه پردازی [illegible] مفسدان باطل ستیز بر حواشی خاطر قدسی
مظاهر حضرت جنت مکانی جا گرفته با بسیاری استغفار و رضاجوئی [illegible] عذر تقصیرات گذشته
که بحسب سرنوشت از نهان خانه تقدیر بعالم ظهور آمده باید خواست شاید آن حضرت را جانب نمود
متمایل توان ساخت و باین اراده [illegible] مشتمل بر اظهار ندامت و انفعال و استغفا
از تقصیرات گذشته و حال ارسال داشتند و حضرت [illegible] منشوری بخط مبارک خویش
قلمی فرمودند که اگر قرة العین خلافت سلطان دارا شکوه و اورنگ زیب [illegible]
را بملازمت اشرف فرستاده قلعه رهتاس و قلعه [illegible] که در [illegible] بندهای او هست باز گذارد رقم

باعث رفتن شاه [illegible] دارا شکوه
و محمد اورنگ زیب به حضور جنت مکانی

رقم عفو بر جرائد تقصیرات او کشیده ملک بالاگهات را با وعنایت [illegible] بعد از ورود منشور
عاطفت شاه ستوده خصال آداب [illegible] ل و شرائط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده بکمال [illegible] و دوی
[illegible] شاهزاده های والا شکوه داشتند رضاجوئی علی الرغم را بر دلنوازی خویش مقدم [illegible] آن حکم گوشهای
[illegible] رضای خاطر آن حضرت بانفالیس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی
[illegible] قیمت داشت روانه درگاه ساختند ملا خواجه جان و خواجه ادراک که بسبقت خدمت
الصاف داشتند [illegible] شاهزاده ها اختصاص یافتند و فرمان شد که سید مظفر خان و خدمت پرست خان
که بحراست [illegible] عز اند هر که فرمان بادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده در موکب شاهزاده مراد بخش
بخدمت شتابند و هم چنین لشکر دار خان نیز بحکم شد که قلعه اسیر را به بندهای بادشاهی حواله نمود
متوجه حضور گردد و موکب مسعود از جالنا پور بصوب ناسک نهضت فرمود درین هنگام فدائی خان
[illegible] نزد شاهزاده پرویز آمده مهابتخان را که مانند بتی او را در دست داشت بحکم اشرف جدا
[illegible] باطل آن تباه اندیش را بر هم زد و خانجهان از گجرات آمده [illegible] گشت
مقارن این حال بمسامع جلال رسید که مهابت خان بخدمت حضرت جنت مکانی پیوست و از
[illegible] قوالی و شقاوت جبلی حقوق تربیت و ذره پروری آنحضرت را بر طاق نسیان گذاشته
[illegible] افعال ناپسندیده [illegible] شنیعه که [illegible] جا داده و حقیقت آن چنانچه در جهانگیرنامه بشرح و بسط
[illegible] تاده [illegible] تکرار نیست و آن بدسگال تباه اندیش دیده عاقبت پوشیده بمظفر خان معموری
نوشت که چون شاهزاده های والا شکوه بحوالی آگره پیوسته اند از آنجا همراه شده بدرگاه حاضر سازد
از استماع این سانحه عبرت بخش غریب آشوبی بر مزاج اشرف استیلا یافت غیرت صاعقه
بار شد [illegible] چون آن گیتی ستان بان خلف دودمان خلافت بطریق ارث رسید
بشورش [illegible] جهان جمعیتی دلتنگی که بی محابا رایت نخوت برافراشته سزای کردار

عرض رسیدن شنوتی مهابتخان بحضرت جنت مکانی

... خانه در دورین ... کار راتی تباه کار نهاده اید و نه اتفاق هندوستان همه دستگاه که به نگاه داشتن نوکر

جدید و ... اهم اوردن لشکر [illegible] نایره فتنه و فساد توان نمود ناگزیر آن شهسوار عرصه همت و حل

بتائید ایزدی لسته و عنان بدست قائد توکل سپرده با آنکه پرویز با تمام لشکر بادشاهی در [illegible] بود

اقامت داشت کثرت مخالف [illegible] بنظر اعتبار در نیاورده روز مبارک شنبه بیست و سیوم [illegible] رمضان

سنه هزار و سی و پنج هجری با هزار سوار از فدویان جان سپار و بندهای وفادار از ...

بتربنگ رایت اقبال برافراشت به گمان آنکه شاید درین [illegible] جمعیتی فراهم آید در

حوالی مندو از آب نربده عبور اتفاق افتاد چون اجمیر مخیم سرادقات جاه [illegible] گردید راجه [illegible]

پسر بهار راج که با پانصد سوار در موکب منصور سعادت پذیر بود باجل طبیعی مسافر راه [illegible] گردید و جمعیت

او متفرق شد و همگی پانصد سوار از مردم قدیم در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماندند و عزیمت [illegible]

چنانچه وجه عالی [illegible] سامان پذیر نشد ناگزیر برای عقده کشای چنین تقاضا فرمود [illegible]

در آن [illegible] خمول بسر گذرانید تا هرچه مقتضی شان و مناسب وقت باشد در خور آن

و به این عزیمت از اجمیر بناگور و از ناگور بجدود سرداران راه جیسلمیر نهضت علی الاتصال [illegible]

جیسلمیر بغایت خشک [illegible] قوت بهم نمی‌رسد [illegible] حاصل واقعشد و معتمد راجپوتی با مردم اینجا کمتر است بنا

[illegible] جواری و باجره بهم رسد قناعت نموده در کار بسر میبرند قلعه [illegible] واقعشده که از ریگ

و سنگ تیره منتج گشته ظاهرش خالی از بی‌نمودی نیست بیرون قلعه کولابی دارد [illegible] مقام [illegible]

اگرچه راول جیسلمیر از عدم توفیق و [illegible] که لازمه زمینداران است خود را بدریافت سعادت زمینبوس

مبادرت ننموده پسر تنگیه را نفرستاده اما وکلای خود را با پیشکش که لایق او بود فرستاده اظهار

بندگی نموده معذرتهای زمیندارانه معروض داشت و متعهد شد که تا [illegible] خدمتکاری.

تبقدیم رسانند حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه انار الله برهانه از [illegible] ایام [illegible]

هرج مرج از ولایت اجودپور عبور نمود [illegible] از همین راه بولایت سند و ملک [illegible] سیب [illegible] ند

و بهین واقفت باجد بزرگوار از بند [illegible] روزگار است بالجمله دوروز [illegible] جا مان بعضی ضرور یات

مقام فرموده متوجه مقصد کردیدند [illegible] بپیش آمد یکی تقفیده دشتی که از [illegible] کش نکه از راه

[illegible] هی رهی چون سینهٔ عاشق جگرتاب بجو چشم دلبران بیرخاب [illegible] ب [illegible] و آن تقفیده دشتی

[illegible] نیارد کرد مرغ آهنگ پرواز [illegible] شدی اشیمه سر مردی خردکیش خزیدی در پناه

[illegible] یس و این [illegible] همین راه باصطلاح اهنمک تهل کویند تمام اهنمک درخت شتهای ریک

[illegible] علوم نمیشود و آب و آبادانی و سبزه و درخت مرئی نیست کاه جنگ وجود

عنقی دارد و [illegible] منزل [illegible] نا بابت است در بعضی منازل یکچاه و در بعضی دو چاه واقع شد

و تا این چاه میگویند زیاد و دکم باشد و از بسکه عمقش بسیار است و پای گاو آب کش در رنگ [illegible] مرد و

[illegible] که [illegible] لو بالا میرسد یکجفت تا نصف مسافت میکشند و جفت دیگر دلو را بالا میرساند و از دو دری

[illegible] باواز و سیل خبر دار میسازند که دلو بالا بر آمد آبش شور و تلخ [illegible] بعضی جاها التعفن نیز

[illegible] با اینکه همگی بالفرد [illegible] سوار و [illegible] زنجیر فیل در موکب سعادت بود فرمودند که پنج فوج شده از

[illegible] یکدیگر طی این مسافت جانکزا نمایند و معین اسپی زنجیر فیل [illegible] خاصه [illegible] زنجیر از امرای عظیم

[illegible] بی ای درین راه [illegible] چون آنحضرت [illegible] سر چاه میرسیدند دو پیر و سه پیر خود بدولت و سعادت

[illegible] نمودند [illegible] از قرار عدالت و سویت بر بندها قسمت میکردند و بعد از آنکه مردم و

چارواهای مردم سیراب میشدند فیلان سرکار را آب [illegible] میدادند چون فیلان دریافته بودند

که آب ازین سوراخ بر می آید از غایت تشنگی و هول جان تلاش مینمودند که بخرطوم آب از

جای [illegible] در زیر دهن فیل میداشتند که هرچه از دهن او بیرون چکد قطره بر

زمین [illegible] ظرف خاصه آب [illegible] شب [illegible] بر شتر ها بار کرده ذخیره برداشته بودند و باین

یکصد و ربع

... [illegible] ت فرموده روز ششم از تهلی براده در سر زمینی که از مضافات کوه امر است [illegible] آب وارد نزول سعادت اتفاق افتاد و بجهة رسیدن مردم از عقب و آسوده شدن

چاروا یاد دو روز مقام فرموده انا بهکوان و رانا جود هار زمینداران امرکوث بخدمت پیوسته

دولت آستانبوس دریافته [illegible] به عنایت خلعت و فیل و اسپ و خنجر مرصع و اقسام مراحم

عزت برافراختند ولادت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی

بر هانه در حصار سعادت اساس امرکوث اتفاق افتاده و [illegible] ده منزل بمنزل کوچ

بر کوچ شکار کنان تا قصبه [illegible] که از کنارات جنوب ته است نهضت [illegible]

[illegible] زمینداران ناحیه سای سندگی گشته لوازم خدمتکاری تتقدیم رسانیدند [illegible] مملک کور

ظاهر کور باطن سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده بر دور

آن خندقهای عمیق زده با آب دریا لبریز ساخته قدم ادبار پیش نهاده بتقابل [illegible]

[illegible] بود کلانی آب از دریای رنباری که مابین قصبه [illegible] و شهر ته

موکب منصور عبور فرمود و چون وقت طغیان آب بود اصلا جاده [illegible]

سیزده روز در [illegible] توقف افتاد و آن مردم دلها و مکروه نظرها بر [illegible]

بسته در برابر لشکر منصور نشسته بود [illegible] رسید [illegible]

افتد و باین عزیمت از آنجا کوچ کرده یک کروه پیشتر فرود آمدند و ازین [illegible] و حرکت [illegible]

کور باطن متردد و متوهم گشته از بیم آنکه مبادا از راه دیگر خود را بشهر رسانند بجانب هم [illegible] جناح

استعجال عنان ادبار معطوف داشته [illegible] شهر درآمد و جام [illegible] که در ولایت ته عمده تر از و

زمینداری نیست بر همنونی سعادت از و جدا شده بخدمت پیوست [illegible] رسانیدند تا

موکب اقبال از معبر گذر عبور فرموده در [illegible] رایات جهان گشا بر [illegible] جمعی از [illegible]

خون گرفتهای [illegible] شتیز از [illegible] ده قدم جرات بیش نهادند [illegible]

ساعقه بار آتش در خرمن حیات اهل ادبار افکنده [illegible] جان زده و کشته [illegible]

رایات عالیات از ناسک [illegible] کوچ و پنجاه مقام که چهار ماه کامل میشد [illegible] ظاهر تته نزول سعادت

مسافت این راه چهار [illegible] کروه اگر است بدین [illegible] بهکر تا احمد دو صد

[illegible] و شش کوچ و هفت مقام طی شد و از احمد تا جیسلمیر هشتاد و چهار کروه و از جیسلمیر

امرکوت پنجاه و نه [illegible] از امرکوت تا تته هفتاد کروه این مسافت بچهل و چهار کوچ و سه

[illegible] بالجمله تمام ملک تته سوای چهار دیواری شهر بتصرف اولیای دولت

قاهره در آمد تا آنکه جائی که در آنطرف سند واقع بود درین خلال یکی از جاسوسان

خبر آورد که راهی یافته‌ام که آب خندق از آن بالاتر نیست و به سهولت میتوان حصار را

[illegible] ساخت بنابرین جمعیت جوانان کارطلب سوار شده بجانب حصار شتافتند قضا را [illegible] یکی راه

غلط افتاده و چون بکنار خندق پیوستند قلیچ خان یکی از مردم [illegible] احتیاط بدر

[illegible] تا بر حقیقت عمقش وقوف حاصل نماید بمجرد در آمدن غریق گرداب فنا شد

[illegible] و عجب اتفاق و در آن ضلع برجی واقع [illegible] غایب استواری

[illegible] و تفنگ و ضربزن [illegible] داده درین حال صبح دمید و از هیچ

طرف پناهی که جوانان خود را از گزند توپ و تفنگ محافظت توانند نمود نبود اهل ادبار

[illegible] بالا غلوله ضربزن و تفنگ مانند ژاله فرو ریختند از مردمی که بطریق هراول

پیشتر شتافته بودند چندی که عار برگشتن نیاورده [illegible] بخود قرار داد مثل راجه کوپال داس

گور و بلرام [illegible] و علیخان ترین و غیره مرگ با نام و ننگ را بر حیات مستعار ترجیح

نهاده در فضای بی‌پناه ایستاده جان نثار [illegible] و در حقیقت حیات جاوید یافتند و جمعی

[illegible] بنه فوج گولی و دریا خان و سید جعفر [illegible] رسانیده [illegible] رخصت نمودند و چون

[illegible] ده روز ظاهر [illegible] مخیم سپهر اوقات جاه و جلال [illegible] از تغیر آب و اختلال [illegible] ضعف

قوی بر مزاج اعتدال [illegible] مستولی گشت و اکثر بندها [illegible] ملازمت سعادت پذیر بودند

بیمار شده بر بستر ناتوانی افتادند در چهاردهم ماه [illegible] سنه هزار و سی و شش هجری [illegible]

فرزندی از صبیه علاء الدین امین الملک آصف خان قدم بعالم وجود نهاد و به الها[م]

به سلطان لطف الله موسوم گشت مقارن این حال مکتوب [illegible] محل [illegible] [illegible] نمود

که مهابتخان از صیت نهضت موکب اقبال بدان صوب [illegible] اسیمه گشته

و شور [illegible] مزاج اندیشه فاسدی بخاطر حق نشناس راه داده [illegible] هزار [illegible]

وال[illegible] شکوه رساند صلاح دولت در آن است که بان صوب و دکن عنان عطف نموده روزی [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] تا خود [illegible] فلک از پرده چه آرد بیرون چون [illegible] الحق

[illegible] [illegible] روز جز بیماری و ضعف پیری [illegible] علاج [illegible] [illegible]

[illegible] که فوت [illegible] ترک محاصره فرموده صبح روز یکشنبه [illegible] سنه [illegible]

و شش هجری [illegible] راه گجرات بصوب دکن ارتفاع یافت و از غایت ضعف

طاقت سواری اسپ نبود بر پالکی [illegible] مسافت [illegible] نمودند اهل قلعه [illegible]

را از مواهب غیبی و اسباب نجات خود شمرده قدم جرأت از شهر بیرون [illegible] و مدد [illegible]

[illegible] شکوه بخت کوچ [illegible] [illegible] دشمنی را [illegible] وقتی

دریای شور از روی آن گذشته و سپاه [illegible] رسید دوازده کروه مسافت [illegible]

ازین سر دو کروه از آن سر مجموع سیزده کروه باشد چون آب [illegible] منزل [illegible]

لا علاج یک پهر از روز مانده کوچ شد و تمام شب [illegible] روز دیگر یک پهر [illegible]

تولد سلطان لطف الله

[illegible]

رن برآمده دایره گردید و درین منزل از وکلای رای بهاره بدرگاه پیوست [illegible] رسید پیش [illegible]
باپیشکش دولت استانبوس [illegible] یافته تا حدود متعلقه خویش ورزکاب سعادت [illegible] بود الکا
[illegible] خلعت وغیره سرافراز ساخته رخصت فرمودند و موکب جهان [illegible] بیست کروهی
[illegible] قی مسافت نموده از آب های [illegible] اب گذشته بگذر بابنیه [illegible] از دریای نربده پایاب
[illegible] از حوالی [illegible] گذشته از گریوه خیبائی که براجه بکلانه تعلق دارد بر آمده
[illegible] نزول اجلال [illegible] ارزانی داشت مسافت این راه دو صد و شصت کروه است تحمل
[illegible] ند و درین راه خبر تحقیق [illegible] نرده و خبر آورد که مهابتخان از درگاه
[illegible] برهم خورده چون [illegible] نامه باطل او مع علیه رسید و تفصیل این اجمال آنکه و مانع او از دریت
[illegible] تن منسوبه که هرگز در مخلیه متخیله او نه گذشته ملکه در خیال هیچکس پرتو نیفکنده بود اشه رتش
[illegible] حصله اش سبکی کرد با اعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود
[illegible] خاطرها را متنفر [illegible] انیده وآن حضرت نیز از طرز سلوک وکت [illegible] او [illegible] تمام
[illegible] ندیدن موکب اقبال بحدود رهتاس پیوست او را از درگاه راند [illegible] تفصیل این وقایع
[illegible] نامه مضبوط و مشروح است منشی بالجمله چون موکب گیهان شکوه بناسک نزول
[illegible] ارزانی فرمود [illegible] ید مطلوخان در خدمت پرویز خان در رکاب قرة العین خلافت
[illegible] ده مراد بخش از قلعه رهتاس آمده بدولت زمینبوس سرافرازی یافتند و چون شاهزادهای
والاشکوه [illegible] حاجهزه گوارشتافته بودند خاطر قدسی مظاهر از لقای بهجت افزای آن
روشنی بخش دیده امید جهان جهان نشاط و حوز می اندوخت و بسبب مشغولی خاطر محبت گزین
گشت [illegible] منازل و عمارات دلنشین موده هوا نیز گرم شد بالتماس نظام الملک
بخیر که آب و هوای گوارا داشت تشریف برده [illegible] عماراتی که عنبر [illegible] ساس نهاده بنزول اقبال ارزانی

وصول موکب [illegible]
نزول [illegible]
عرض [illegible] مهابت
[illegible] نزول [illegible] نجیب
تشریف فرمودن [illegible]

بود [illegible] با جمعی [illegible] خانه‌زاد از درگاه سپهر [illegible] دیگر [illegible] شاهی به [illegible] او تعیین شد

[illegible]ی هند بجال تباه در کوهستان رانا و دیولیه گذرا[illegible] سوراه خلاصی و[illegible] بدید

نماند با جهان جهان تقصیر [illegible] گناه نجات خود را منحصر در رشته [illegible] مظهر مکارم سبحانی دانسته

عرضداشتی مشتمل بر [illegible] ذنب و خجالت مصحوب [illegible] سونکرا که از معتمدان [illegible]

و بجای فرزند خود مسید الست بدرگاه فرستاده معروض داشت که اگر رقم عفو بر جراید جرایم این

گناهکار کشند روی امید بقدسی آستان پناه و خاک درگاه [illegible] خود [illegible] آن

حضرت بمقتضای کرم جبلی از تقصیرات گذشته او درگذشت سیاه [illegible] عفو

شست و شو بخشیده فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت [illegible] فرستاده

بجهت [illegible] شرف طلب فرمودند و آن سرگشته بادیه ناکامی با قریب دو هزار سوار از راه باج [illegible]

و ملک [illegible] متوجه درگاه فلک اشتباه شد بتاریخ بیست و یکم صفر سنه هزار [illegible]

در جنت [illegible] ملایک آشیان مفتخر گشته بعنایت خنجر مرصع و شمشیر مرصع و [illegible]

[illegible] خاصه سرافرازی یافته چهره غبار آلود خود را آبروی تازه بخشید [illegible]

عذرپذیران [illegible] عواطف و مراحم بیکران ساخته مجدد [illegible]

و خواری باوج عزت و کامکاری رسانیدند و او هزار اشرفی [illegible] الماس کلان [illegible]

هزار روپیه قیمت آن شد با دیگر نفایس پیشکش گذرانید ارتحال حضرت جنت مکانی [illegible]

جهانگیر بادشاه از جهان فانی بقدسی سرای جاودانی در سال هزار و سی و [illegible] هجری که موجب

مسعود بر سبیل معهود بسیر و تماشای کشمیر جاوید بهار تشریف داشت ضعف تنگی نفس که مدت [illegible] سال

هم نفس آن حضرت بود استیلا ظاهر ساخت و از تسلط ضعف و تند درد [illegible] جمع قوی شاید بتحلیل رفت

و اشتها در کل مفقود گشت و با اینحال از کشمیر متوجه لاهور شدند و چون منزل [illegible] مخیم سرادق

[illegible] مهابت خان

[illegible] مهابت خان

سر اوقات حا[illegible] [illegible]شته به مرض و ضعف کار بدشواری کشید و تا رسیدن
[illegible] او مرض و ضعف کار به [illegible] کشید و تا رسیدن به منزل [illegible] حال متغیر گشت و در
یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و [illegible] و هفت هجری آن [illegible] اوج سلطنت [illegible] شده
[illegible] رباض قدس آشیان ساخت غریب شورشی در [illegible] چون زمان جهان
[illegible] دولت حضرت خاقانی و هنگام فروغ افزائی صبح اقبال صاحبقران ثانی نزدیک رسیده بود
قضا خواست که موانع و [illegible] از پیش بر گرفته فضای عرصه جهان را از خس و خاشاک وجود [illegible]
عصبی [illegible] پاک [illegible] سریر سلطنت و تخت خلافت را بجلوس همایون فروغ آسمانی و رونق جاودانی
بخشد لاجرم [illegible] نهضت موکب مسعود از کشمیر پاسندنی بی نام و ننگ بمرض داء الثعلب و آبله جرب
مبتلا شده و موی های ریشش فرو ریخت و هر چند اطبا بمداوا پرداختند بکسیر مو اثر نکرد و با انفعال [illegible] بیرون
[illegible] رفتن نداشت با ابرام و مبالغه اجازت گرفت که روزی چند پیشتر بلاهور
[illegible] مداوا و معالجه بپردازد غافل از آنکه زمانه را درین نیرنگی مصلحت ها و غریب تر آنکه از
اوا[illegible] دوستی [illegible] دشمنی بعواقب امور نظر نفکنده بلاقی پسر خسرو را که بجز محل بجهة نظام کار آن
[illegible] و نگاه [illegible] شرایط حزم و احتیاط حواله او نموده بود که معتقد و از [illegible] انتظام [illegible] بالحاح و اغراق
[illegible] بد بکری [illegible] از و گرفته حواله ارادتخان فرمودند و آن بی سعادت روزی چند
پیشتر از حضرت جنت مکانی روانه لاهور شده بود بالجمله که بیگم به نخوست و اماد خود باعث
چندین فتنه و فساد گشته عالمی را شورانیده بود درینوقت خواست که مخالفان خود را مقید ساخته
متصدی تمشیت احکام سلطنت و انتظام احوال ناشدنی گشته ضبط مهمات نماید و کارها را
استحکام بخشد یمین الدوله امین الملة آصف خان که پیوسته همت بر بقای این دولت و نظام
کارخانه سلطنت مصروف داشت و از حق شناسی و خیر سگالی شیفته اخلاص شاه جوان بخت و

حقیقت بولاقی

[illegible] اقتدار بود و یقین مبین آنست که ارادهٔ فاسدی که با بیش [illegible] یم شده چشم زخم این
[illegible] ابد قرین [illegible] و میمنت جهانبانی جلوس [illegible] صورت پذیر نشده و موکب کیهان
شکوه دو روز [illegible] واقع [illegible] و تا رسیدن بمرکز خلافت عالی [illegible] فساد مبرود و شاه
و الا گهر در محل نیز خوابیده [illegible] بدست آوردن متعذر [illegible] تا [illegible] ابد [illegible] خان که همه
وقت و در روزگار با خود موافق یافته و از اتفاقات حسنه بلاقی پسر خسرو حواله بود [illegible]
قرار داد که او را باسم بی مسمی سلطنت بدنام ازل و ابد گردانیده بجهت استیصال [illegible]
برهم زدن هنگامهٔ باطل ستیزان حق ناشناس و دست نشان باید ساخت و با
پیش دستی نموده تا بیگم بکار خود بپردازد و بلاقی را بدست آورده [illegible] گرد و جمعی از بندهای
بادشاهی که اعتماد موافقت و همراهی با بهادر داشت روانه منزل پیش شده بیگم ازین خبر یکی وقوف
یافته بتشتت حیرت افتاد و از روی اضطرار نعش حضرت جنت مکانی را [illegible]
[illegible]ت و همان روز یمین الدوله آصف خان شهریار را که در تیز روی از همکنان گوی
[illegible] بطریق ایلچی کی بملازمت حضرت شاهنشاهی رخصت فرمود و چون [illegible]
عرضداشت [illegible] احوال وفا نمیکرد مهر خود را حواله او نمود که بنظر اشرف آورده تمام
کرده و التماس نماید که حضرت بدولت و اقبال بر جناح استعجال [illegible] اورنگ خلافت
و چون در بهنبهر نزول اتفاق افتاد خان عالیشان نعش حضرت جنت مکانی را تجهیز و تکفین نموده
به آیین لایق روانه لاهور ساختند اگرچه آن دانای رموز سلطنت اکثری از مردم را استمالت
داده بظاهر با خود متفق نموده بلاقی را دست نشان ساخته هنگامه آرائی میفرمود اما بیگم از بد
تعلق و بیتابی که داشت مخفی نوشتها نزد داماد فرستاده آتش افروز فتنه و فساد بود و همین الحق
صلاح دولت و بهبود خلق بلکه حیرت بیگم منحصر در آن دانست که او را از محل بادشاهی بخانه خود

آوردن او از محل عسل خود

ورده نگاهدارد تا باشد ... بیت ... دو کارها دیگر و به شود مفسدان خانه برانداز از ...
...ست باز داوند لاجرم بحکم ... ببندان خود آورده ابواب مداخل و مخارج را چنانچه مناسب
... بود ضبط فرمود ... دولت و خواص مردم سایه اقبال حضرت ... بر سر خود دیده
... کام موافقت و مصاحبت ... الناس بلاقی ... اطوار متصور نموده چندی متکاری
... بالجمله ناشنفی ابواب خزاین لاهور مفتوح ساخته فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت
... ن بناموس و اموال امرای دراز کرده فرزندان مرحوم را بمنزل خود برده محبوس و مقید
... و از اموال و اشیا و اسپ و فیل و سایر جهات از هر کس هر جا یافت ضبط نمود
... بغ بمرد ... مجهول بی اعتماد داده کرفت اسپان طوایل خاصه بادشاهی را بنوکران ش
از بیش خود منکر فتند از خزانه بادشاهی و اموال امرا قریب هفتاد لکه روپیه نقد صرف للطایلات
... مجهول خود را بخطابهای بی نسبت و مناصب نامناسب بدنام ازل و ابد ساخته
ترتیب افواج پرداخت بالیستغر پسر شاهزاده دانیال را که در روز واقعه حضرت جنت مکانی
... ورفته بود سردار عساکر ادبار آثار قرار داده با بسیاری از نوکران قدیم و جدید
... دولتخواهان پیر وحشت فرستاد و خود با سلوحه منحوسه ... جمعی از
... در شهر لاهور توقف گزید روز شنبه بیست و دوم ربیع الاول ... شهر بالای
پل ... تلاقی فریقین اتفاق افتاد و آن دانای رموز جهانگشایی فهرست فنون رزم آرایی
بتائید ایزد ذوالجلال و اعتضاد اقبال بی زوال به آراستن عرصه رزم و پیکار و ترتیب صفوف
... دو کارزار ... سمت متصرف داشته خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله ویردی خان را با دیگر
بهادران رزم جوی در فوج هراول باز داشت و شایسته خان خلف خود را با ... خواجه
و خواص خان و ... خان و سید جعفر و سید عالم در التمش مقرر نمود و ارادت خان با دیگر

بمقابله شفیع خان ... بالیستغر

[illegible] بداران و تمام اعدی در حرب افغان عرصه پیکار بر ایشان [illegible] زمان و شاهنواز خان
خان و چندی دیگر به حمله های جان نثار در جوانغار [illegible] کارزار گشتند و یمین الدوله هم نشان
دولت و اقبال [illegible] بر فیل [illegible] تلافی بار بر فیل دیگر سوار ساخته در غول بای همت استوار پی
نشانه هزاوهای عالی [illegible] دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب [illegible] تخت [illegible] نقه
همراه گرفت اگرچه صادق خان بخدمت ظاهری آن برگزیدهای دین و دولت حفظ و
حراست لیکن در باطن کارپردازان عالم بالا را در محافظت و پاسبانی گوی مسا[illegible] از یکدیگر
می ربودند و یمین الدوله افواج را تورک شایسته و ترتیب پسندیده داده [illegible]
فرموده شیران بیشه همت هزبران [illegible] صامت را سرگرم کارزار ساخت جمعیت دولتخواهان از
روی تخمین قریب به ده هزار سوار باشند و کمیت مخالفان از چهارده یا پانزده هزار متجاوز بود
بالجمله بمیامن اقبال بیزوال حضرت صاحبقران ثانی به اندک زد و خوردی منا[illegible]
باطن مانند بنات النعش از هم پاشیده راه هزیمت سپردند و دولتخواهان مظفر و منصور
[illegible] وعاما در عرصه فتح منزل گزیدند و نوکران او بحال تباه هر کدام بطرفی بدر رفتند
[illegible] معدودی در شهر ماندند اغراض سخن گذاری تدبیر و ابه بردباری و رزم [illegible] چار
که درین جنگ از یمین الدوله لمعه ظهور پذیرفت جنبات روزگار تافته مطالعه کنند کمان [illegible]
خوانان صفحه هستی تنگ شناسند که از ابتدای آفرینش تا حال از هیچ قراجو [illegible] سپهسالار
بنیامده و افضل خان نیز که پیشتر به لاهور شتافته بود در دولتخواهی تقصیر ننمود بالجمله روز دیگر
دولتخواهان بیرون حصار لاهور بطرف باغ مهدی قاسم خان معسکر آراستند و همان
شب یمین الدوله فرزند خلف خود شایسته خان را با ارادت خان بدرون حصار فرستاد
تا قلعه را متصرف شوند و ناشدنی را از درون محل بر آورده مقید ساختند و صباح آن روز دولت

دولت خواهان بیرون حصار درآمده ضبط کارخانجات بادشاهی پرداختند و نثار شی [illegible]

که در اندرون محل بادشاهی رفته پنهان شده بود از آنجا برآورده پیشکار گردانیده در [illegible]

دیار حبوس ساختند و خان [illegible] قدر [illegible] بید دلها کم و آوری خاطرها [illegible] ات مصروف داشته قصد

[illegible] رایات اقبال صاحبقران ثانی گشت و عرضداشتی مشتمل بر نوید [illegible] فتح [illegible] به یمین اقبال [illegible]

[illegible] صاحبقران ثانی چهره گشای مراد گشته بدرگاه والا ارسال داشته التماس نهضت رایات

اقبال بسبیل استعجال نموده بالجمله بنارسی که خبر شتقار شدن حضرت جنت مکانی برده بود

[illegible] ثبت روز قطع مسافت نموده روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سال هزار و سی و

هفت هجری [illegible] پیوست و از گرد راه نخست بمنزل مهابتخان رفته این حقیقت را ظاهر ساخت

وا فی الفور سوار شده بملازمت اشرف شتافت آن حضرت بدرون محل تشریف داشتند

[illegible] شنیده برآمدند و بنارسی صورت واقعه را معروض داشته مهر یمین الدوله بنظر

مبارک [illegible] رآورده صاحبقران ثانی بدقیقه شناسان صناعت تنجیم که در رکاب سعادت

[illegible] ابد و خدمت بودند حکم فرمودند که ساعت توجه موکب اقبال بصوب ممالک موروثی

[illegible] نمایند در ساعت مختار بیست و سیوم ماه مذکور روز پنجشنبه از جنیر رایات اقبال ارتفاع

[illegible] و بهمان راه که از تته مراجعت نموده بودند لوای جهان آرا بصوب مستقر خلافت برافراشتند

امان اعتقاد و بانیز بدرا که از خدمتکاران زبان فهم بودند با فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر خبر رسیدن

بنارسی و ارتفاع رایات اقبال از راه گجرات نزد یمین الدوله فرستادند و جان نثار خان را

که از بندهای نزدیک و فدویان قدیم بود با فرمان مرحمت عنوان محتوی بر اقسام عنایات

و استمالت صاحب صوبه دکن نزد خانجهان رخصت فرمودند تا بمراحم بیدریغ شاهی مستمال

ساخته به منویات باطن نماید و توقف حاصل نماید و جوابهای که بوی بی اخلاصی از آن می آمد معروض داشت

با انجام المهام تعهد و سعی کنند همیان آورده تمام ملک [illegible] دار اماره [illegible] قلعه احمدنگر گجرات
[illegible] خان مقرر بود چون [illegible] آن بی سعادت قلعه [illegible] خود دیگر تمام جاگیرداران بنوشته او ملک
جاگیر خود را از دست داده [illegible] برهانپور آمدند و چنین ملک [illegible] یکان متصرف بی نظام
فرزندان خود [illegible] جمعی [illegible] و افغانان که با او بکمال [illegible] رسیدند [illegible] برهانپور گذار
بماند و شتافت و از این حرکت بیوجه بمو قع ظاهر بود که مطمح خاطر فاسد اندیش او چیست القصه چون [illegible]
اقبال به سرحد گجرات سایه گستر شد عرضداشت ناهرخان که از عمده های آن صوبه و بخطاب شیرخانی سرفرازی
داشت مشتمل بر اظهار دولتخواهی رسید چون سیف خان صاحب صوبه گجرات با وجود تقصیرات [illegible]
غایت بی توفیقی و حق ناشناسی عرضداشت نفرستاده بود شیرخان را بانواع مراحم و احسان نوازش
سرفراز فرموده بصاحب صوبگی گجرات پایه اعتبارش برافراختند فرمان شد که شهر احمدآباد را بتصرف
درآورده سیف خان را مقید سازد و موکب منصور بدریای نربده پیوسته از گذر بابا پیاره عبور فرموده
بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و ششم آذر در مقام کنار دریای نربده جشن وزن قمری
[illegible] ازین آراستگی یافت و در روز جشن دلیرخان که از سادات بارهه است به سعادت کورنش [illegible]
گشته گرد موکب منصور را توتیای دیده امید خود ساخت و به عنایات پادشاهانه سرافرازی
بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرفراز گشت و در همین [illegible] عرضداشت شیرخان [illegible]
بخش خاطر دولتخواهان گردید مضمون عرضداشته بود که از نوشته مهابتخان ظاهر شد که یمین الدوله آصف
پادشاهزاده های والاقدر و دولتخواهان در سواد لاهور بناشدنی جنگ کرده او را شکست داده رایات
فیروزی برافراشت و در قلعه لاهور ناشدنی مقید و محبوس گشت و باین مژده حکم شد که نقاره شادمانی
نوازند بالجمله منزل بمنزل بندهائی که در آن صوبه بودند بهره مندی سعادت خود را بر رکاب بوس سرفراز
میساختند چون شیرخان به ورود آیت رحمت و نزول مایده دولت سرفراز گردید بسعی او این سپاه

سپاس گوناگون بنیابت شهنشاهی بجا آورده اطاعت احکام مطاعه نموده و خدمت میر محمد خان

بجا آوردن صفتی نامزد گشته بود بچهار کروهی احمدآباد رسیده بفرمان و اعتضاد اولاغ خان ... و باجی

شیرخان را سرافرازی بخشیده خانند کوکلتاش را استقبال و سجدات بجا آورده باین سعادت

موهبت کبری سربلند گردیده صنفی را که بیاری صعب در گذشت هیهات هیهات کدام

بیچاره ی هم خوش لی اخلاصی مبتلا بود و خدمت میر محمد خان نظر بند با خود بدرگاه والا آورده و چون

همشیره اعیانی نواب مهد علیا قرابه خود و ازدواج او بود باستشفاع آن سریر آرای حرم سرای خلافت

و رحمه بهداکت رخت حیات بساحل نجات رسانیدند بنازم این دریای کرم را که در هنگام تلاطم

امواج کوه گناه را به کاهی برنگیرد الغصه شیرخان محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است بار دولت

گیهان پوی رسیده گرد موکب معلی را سرمه چشم امید ساخت و نزار اشرفی نذر گذرانید و بعد

چند روز پیشکش از نفایس گجرات بنظر اشرف درآورد و دیگر بندهای بادشاهی نیز دولت

ملازمت دریافته سعادتمند انزل وامد گردیدند و بتاریخ هفدهم ربیع الثانی مطابق پنجم دی ماه

الهی سنه بیست و دو حوالی شهر احمدآباد فرازه کنار تالاب کانکریه مخیم سراپردهای جاه و جلال

بود آن حضرت بهفت روز در ظاهر معموره احمدآباد مقام فرموده ولایت گجرات را نسق

انتظام داده شیرخان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار امتیاز داده بصاحب صوبگی گجرات بلند

پایگی بخشیدند و مرزا عیسی بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بصاحب صوبگی پتن

سرافرازی یافت و بهذا الصوب رخصت شد و دلیرخان را با چندی از بندهها قرین رکاب سعادت

ساخته بتاریخ بیست و پنجم شهر ربیع الثانی مطابق سیزدهم دی ماه الهی متوجه سریر خلافت گردید

و از نواحی شهر شیرخان الغایت خلعت و جیغه مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل سرافراز ساخته رخصت

فرمودند و در اثنای طریق خدمت میر محمد خان را با فرمان جهان مطاع بخط خاص و جیغه خاصه مرصع و شمشیر خاصه

وصول اعلیحضرت بظاهر احمدآباد

هر صوبه نزد یمین الدوله فرستادند مشتمل بر آنکه جهانی از لوث وجود چندی که ماده فساد اند پاک
ساخته آواره دشت عدم گردانند تا سبب آرام خلایق شود بالجمله چون امان و بانیر به
به رسانیدن مژده توجه رایات جهان کشای تسلی بخش خاطر دولتخواهان گشتند و نیز ...
فرامین بخط خاص ... نسبت وحی منزل بود به یمین الدوله رسید دل ... بر بود ...
خطبه بنام نامی و القاب گرامی شاه ظفر لوا صاحبقران ثانی خوانده بلاقی را بجائی که مناسب
او بود نشانیده مقید و محبوس ساختند و چون خدمت پرست خان با فرمان جهان مطاع ظفر لوا
رسید حسب الحکم ناشدنی نابینا و بلاقی با برادرش و دو پسر دانیال را حواله او نمودند
حکم آواره دشت عدم گردانید نگرانی خاطرها بالکل رفع شد یمین الدوله آصف خان و سایر امرای
عظام در موکب شاهزادهای والاشکوه متوجه دریافت سعادت آستانبوس شده از لاهور بجانب
دار الخلافه آگره روانه گشتند و موکب اقبال نیز کوچ بکوچ طی مسافت نموده متوجه مستقر سریر
گردید و چون بحدود متعلقه راناکرن نزول اجلال اتفاق افتاد بتاریخ چهارم جمادی الاول مطابق
بیست و دوم دیماه الهی آن عقیدت کیش غبار موکب شاهی را کحل دیده عزت خود ساخته منها
گوکنده که رانا امر سنگه پدر او سعادت ملازمت دریافته بود بدولت آستانبوس فائق عز
و پیشکش در خور خود بنظر اشرف در آورد صاحبقران ثانی آن درست اخلاص را بعنایت خلعت
و هیکلی لعل قطبی چهل هزار روپیه قیمت و شمشیر مرصع و کمر خنجر مرصع و فیل خاصه با ساز نقره و اسپ خاصه
با زین طلا پایه عزت بر افراخته جاگیر او را بدستوری که سابق مرحمت شده بود مقرر فرمودند و
بتاریخ نهم شهر مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه الهی بر کنار تال ماندل جشن وزن شمسی آراستگی
یافت و در این راه پیوسته عرایض دولتخواهان از هر طرف مشتمل بر اطاعت و بندگی میرسید و
عرایض قاسم خان که بحکومت پای تخت دار الخلافه آگره و حراست خزاین پادشاهی اختصاص داشت

داشت مکرر معروض [illegible] ضوابط و [illegible] فرامین نوازش عنایت او تشریف [illegible] یافت و بتاریخ

شانزدهم مطابق غایت بهمن ماه الهی موکب منصور بدار البرکة اجمیر [illegible] اقبال ارزانی فرمود و

عمارتی که بر کنار تال اناساگر [illegible] اساس یافته منزل گزیده پیاده بروضه خواجه معین الدین چشتی

[illegible]یف برده [illegible] آن بقعه شریف را [illegible] زیارات سیراب امید

وصول اعلیحضرت باجمیر

زیارت مزار حضرت خواجه معین الدین قدس سره

گردانیدند عمارة الملک [illegible] مهابت خان [illegible] خانان سپه سالار را بمنصب هفت هزاری ذات و سوار سرفراز

نموده جاگیر در صوبه اجمیر و پرگنات نواحی آن مرحمت فرمودند و چون موکب اقبال از اجمیر متوجه

دار الخلافه شد در اثنای راه اکثری از امرای عظام و بندهای درگاه مثل خان عالم و [illegible] خان

امیرالامرا و راجه بهارت و بهادرخان اوزبک وغیره بفرق اخلاص ره نورد گشته سعادت پای

بوس دریافتند و تا [illegible] شب چهاردهم بهمن ماه الهی مطابق بیست و ششم جمادی الاول سنه هزار و

سی و هفت هجری باغ دهره که حضرت جنت مکانی نور منزل نام نهاده اند و در ظاهر دار الخلافه اکره

واقعست به نزول سرادقات جاه و جلال آب و رنگ تازه یافت قاسم خان بشرف آستانبوس

وصول اعلیحضرت باکره

مستسعد گشته ناصیه عزت برافروخت و روز مبارک شنبه چهاردهم ماه مذکور بمبارکی [illegible] عنان هم عنان

اقبال [illegible] همرکاب حشمت و اجلال آن شهسوار عرصه جهانبانی و گیتی ستانی بآیین صاحبقرانی

و شکوه آسمانی جهان آرائی متوجه بر تخت فیل سوار دولت شده متوجه دار الخلافت گردیدند

فیلان مست شکوه مسلسل بزنجیرهای زرین و سیمین و مزین بپوششهای زربفت خطا و دیبای چین

پیش پیش و اسپان عربی و عراقی مسرج بزینهای مرصع جنیبت در جنیبت و خیل در خیل و بهادران

شیردل مخلع باکرزهای زرین و سیمین و کمر خنجرهای مرصع پیاده در جلو و قورچیان خاصه مزین

باقسام تکلفات در پس و پشت و خلق انبوه از یمین و یسار بتماشای جمال جهان آرا دیده وقف

نظاره ساخته دست نیاز بدعا برافراخته دوام عمر و دولت و نظام ملک و ملت از درگاه ایزدی مسالت

بموجود همبار کباد جلوس عالم افروز شکفتند نواحیان سپهر انبهت بیاواز بوریا بش فتنه و ظلم

را از عرصهٔ آفاق بیرون کرانند و بسا و لان موکب خلافت بهوای معدلت و امنیت نو عافیت

را به پرستاری نخواندند و آن خورشید سپهر جود و کرم انجمن آراسته بانثار زرافشان و نثار

کنان بدولتخانه همایون که در زمان شاهزادگی اساس یافته بود از غرایب عمارتیست بغایت عالی

و دلکش مشرف بر ساحل رودخانه جمنه نزول سعادت ارزانی فرمودند و چون ارباب تنجیم

و اصحاب تقویم از یونانی و هندی ساعت دخول بدرون ارک و جلوس بر اورنگ خلافت

بیست و پنجم بهمن ماه الهی موافق هشتم جمادی الثانی بمبارکی اختیار نموده بودند در بیرون بر

عمارات دلنشین توقف اتفاق افتاد قطعه اقبال رساند مژدگانی کامد صاحبقران ثانی

یعنی که شهاب دین و دولت اورنگ طراز ملک و ملت شاهنشاهی بلند اقبال خورشید سپهر

عز و اجلال ای آیت رحمت الهی روشن بتو چشم پادشاهی اندیشهٔ توفیق بخش جاه بر تو

عطای بخش از امید صد باغ شکفته جبینت صد فتح شکست آستینت تاج از تو گرفت سربلندی

دولت ز تو یافت ارجمندی شد عهد تو پایهٔ مژده ایام آغاز ترا مباد انجام و موکب کیهان شکوه

تفصیل کوچ و مقام از جنیر تا به اکره

از جنیر به نه کوچ بجلانه شد و از بجلانه به پانزده منزل و یک مقام بظاهر احمدآباد پیوست و از احمدآباد به

کوچ و هفت مقام به دار البرکة اجمیر نزول اجلال اتفاق افتاد و از اجمیر بهشت کوچ و یک مقام ظاهر

دار الخلافه اکره مخیم سرادقات جاه و جلال گردید بالجمله رایات عالیات از جنیر به پنجاه و پنج کوچ

و نه مقام بال اقبال بظاهر دار الخلافه اکبرآباد گشود فقط

تمت تمام شد

دور دوم تاریخ شاهجهانی نامه تصنیف مولانا حمید الدین لاهوری مشتمل بر وقایع شاه جهان پادشاه موسوم به شاه جهان نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

نگارین کلامی که گذارش آن دامن سامعه را جواهر آگین کند و نگارش آن جیب نامه را عبیرین
سپاس والا اساس آفریننده آسمان و زمین است رنگین مقالی که دیباچه صحیفه دانش
و سرلوح صفحه بینش نثر و ستایش بی قیاس دارنده مکان و مکین قیومی که سایبان انجم را
بی طناب و اساطین برافراخت و بساط زمین را بی پایه و ناورد گسترده محل سکون
و آرام ساخت صانعی که همگی مصنوعات بمضمون هدایت مشحون و ان من شیء الا یسبح
بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بزبان حال و لسان مقال حمد گذار ذات مقدس و ثنا
پرداز وجود منزه اویند منشی که خامه را دنش بمداد لیالی و بیاض ایام سجلی بر وحدت
ذات و کثرت صفات نگاشت قادری که بنیرنگ سازی قدرت او گوناگون
آفریدگان را بی دستیاری از نشیب جای نیستی بر فراز گاه هستی برآورد مقدری که
شگفت پردازی تقدیر او پیوند جان آسمانی را با جسم زمینی مصدر امور عجیبه و مظهر

آثار عز بر [...] د حکیمی که حکمت بالغهٔ او بایجاد نعمات مختلفه و احداث الفهٔ متنوعه تا هر کس آنچه خواهد

چنانچه خواهد ادا نماید بوانائی گذارش مقاصد تخصیص متنعمی گرداند [...] نامش بر دور و نزدیک

باران است و فیض فضلش بر دوست و دشمن ریزان لطیفی که از غایت لطف و کرم انبیا

و رسل را که رهنمایان دین و پیشوایان اهل یقین اند برای هدایت نامزد ساخت تجرد از پیشگاه

الوهیت که عقل دوربین و وهم تیزرو در تور دیدن ساحت ادراک آن عاجز اند استغاثه

نموده بعلاقهٔ تعلق بر نهج نوع افاضه نمایند و چون اظهار صفات کمال آن ذات بی همتا که عقول

عالیه لسان از بیان سافله در بیدای عظمت و جلال او هایم و واله اند مقدور نشده و نعمت

عامش مسطاس بی شمار بر تابد و رحمت تامش بمقیاس تخمین در نیاید لاجرم حمد او جز اعتراف

بعجز و تقصیر از ادای آن نتواند بود و شکر او جز اقرار بقصور و تقصیر در گذارش آن نباشد

هر گاه بجز و نهادن پاشتمانی را دست ادراک خردی که از دامن عروج کبریای او کوتاه باشد

محبوسان تنگنای زمین را چه یارای دم زدن از ستایش والای اوست خردی که از

بدایع مکنونات تن که آیات البینت اوست چنانچه باید آگاه نباشد از مدارج کمالات

ذات بی شبه و نمودن که در مضمار شناسائی آن تیز شتهب [...]

در راهش فرهنگ در فرهنگ چگونه کامیاب دانائی شود [...] بی داد اربی نیاز

سپاسی را که در خور عتبهٔ شمار اوست منبع مزید نعمت ساخت و نیایشی را که تمیز

حضرت علیای او منتج فزونی قرب است گردکار شده نواز که نجدای خیابان نعمی افز

نشکری چنین قاصر خرسند است و به ازای قربت خیابان شایسته بنیایش چنین نارو

رضامند تمهید نعت حضرت محمد رسول الله و صلوات صلوات سامیات و تحف

تا [...] نامیات گر رایحهٔ آن عرصهٔ بهنا و رخاک را السان طبلهٔ عطار عنبرین گرداند

گرداند و نکهت آن در [illegible] فراهای آسمان را چون ناف آهوی چین مشک آگین ساخت و ارواح
انبیا خصوصاً ذات مطهر و شخص مقدس فلک خورشید هدایت و خورشید فلک
ولایت همای اوج جلالت و اوج همای رسالت گره گشای کار فروبستگان مرهم
ناسور دل خستگان رهنمای آسمان [illegible] اوّل زمین گزامهتر اصفیا بهتر انبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و سلم که [illegible] رضا از فریش در درج ثمره دانش و بینش است و مفتاح و مغلاق باب
نبوت [illegible] سباح کارگاه نبوت مثنوی انبیا گرچه محتشم بودند هر یکی صفر این رقم
بودند اگرچه پیش اند و پیش از من چه غم است منتهی صفر عیسی رقم است [illegible] و تحیات
و لطایف درود بر اهل بیت طهارت که درراری فلک رسالت اند و لآلی
صدف ولایت سیما قرة عین الرسول و بضعة کبد البتول و بر اصحاب و احباب که
بحدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوایت
اند خصوصاً خلفای اربعه که چهار رکن کعبه دین اند و چهار عنصر شخص تعین متواتر و متوالی
باد بر متفحصان اسرار و متتبعان آثار پوشیده نیست که نور الانوار و عالم الخفایا
والاسرار که بعنایت بی‌غایت افتادگان را از خاک مذلت بردارد و طفیلان را
بر فراز عزت برآرد آدم خاکی را نسخهٔ جامعهٔ تجرد و تجسم گردانیده پایهٔ اعتبار برافزود
و زبان گویا و دل دانا امتیاز بخشیده جامعیت کمال و کمال جامعیت بر مسند خلافت
متمکن ساخت و فرشتگان را بار نامهٔ عصمت بسجود انداخت و چون اجل موعود
او در رسید و آمد معهودش منصرم شد برخی از اولاد و احفادش به نیروی حکمت
و شجاعت بار خلافت کبری و صغری که از آن به نبوت و از این به سلطنت
[illegible] اند بر دوش [illegible] متحمل شد و در رهنمونی پرستش خالق بیچون و حسن معاش [illegible] اخلاق

گوناگون [illegible] زبان‌ها واگردند و از دو نگرفت زبان تیغ و [illegible] رشته موجب سرانجام اسباب
معاش و معاد گشتند و در ترتیب که توانائی این دو بار گران نبود این دو خطیب خطیر
از هم جدای گزیدند حاملان خلافت کبری یا انبیا و رسل معتبر [illegible]ند و متحملان خلافت صغری
سلاطین و ملوک و چون نوبت ظهور اکمل کاینات و [illegible] موجودات وز ور
فضایل و کمالات ذوات قدسی سمات انبیا پیش از پیش و کم از افرید کار
که مجمع خلافتین بود در رسید از آنجا که وجود همه سود [illegible] ذات بود در بر
خلافت کبری با وج کمال مرتقی گردید و جهانی از دریا بار عنایتش که باران عنایت
دریا بار عام است به لآلی اهتدا برامود با فتاب ظهورش که مانند ظهور آفتاب عام
از ظلمات کفر و ضلال رهای یافت و چون ناکامی زمینیان و کامیابی آسمانیان
ازین خاکدان فانی به نزهتگاه جاودانی انتقال فرموده لعادت مستمره الهی که هر کمالی
مستعقب زوالی است خلافت کبری را انقطاع نمود و بیمن صحبت آن ذات ذات
الکمالات اعنا و بدایت را که ثمره خلافت کبری است با ریاست عباد و سیاست
بلاد خلفای اربعه بدوش همت برداشتند و همگی نیت حق گزین و طویت [illegible] تمامی
بر اعلای کلمة الله گماشتند و آنچه در زمان صدیق نشان صدیق از اقامت [illegible]م
دین و رسالت امور مسلمین خصوصا قتل اهل رده و در روزگار حق آیات فاروق
از عدالت و داد گستری و ظالم گدازی و مظلوم پروری و کشایش بلاد و اهل
عناد و فرو بستن درهای فتنه و فساد و در ایام سعادت انتظام ذی النورین
از رفع امصار و تجهیز عساکر اسلام شعار و در دوران شجاعت عنوان حیدر کرار
از گسستن پیوند اوران باطل گرا و جستن و الا و رزیدن عداوت اما بروی کار آمده از

از کثرت [illegible] انتشار محتاج نگارش نیست تمهید تعریف پادشاه [illegible] چون
کار از خلافت به سلطنت محض و مملکت صرف افتاد [illegible] سلاطین بزور و آز و ستیز
و ظلم پرستی و غرور و کند [illegible]ستان حقوق معبود و عباد و اندوختن لذات جسمانی می [illegible] شد
چنانچه [illegible] تاریخها مهاتق [illegible] گذارشته با فیه که نگارش آن خبر فرسودن زبان خامه
و فرسودن روی نامه فایده [illegible] و از رسمی سلطنت خبر اسمی و از حقیقت
فرمانده‌ی جز رسمی نماند [illegible] این امر عظیم و مراسم این شان جسیم مختل گشت و عدالت
سویت که میزان انتظام اسباب معا[illegible] و معیار التیام مواد معاد است مهمل باقتضای
[illegible]م و مصالح ارادت کامله ایزدی و مشیت شامله سرمدی بر آن رفت که دعایم این مرتبت
جلیل و قوایم این منزلت جمیل باز سر برافرازد و از آن روکه شایستگی این کار گران اعتبار
در دولت و دولت السعادات فرمان گذاران این دودمان قدسی نژاد خصوصا
ذات ملکی ملکات فرازنده رایات جلال برآزنده اورنگ [illegible] بال ناهج مناهج
جهانگشایی بانی مبانی عالم آرای قطب دایره عظمت مرکز محیط ابهت خدیو هفت کشور
فرمان فرمای بحر و بر سلطان السلاطین خاقان المغرب مالک الخافقین ثالث
القمرین معد[illegible] الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین مورد عنایات ایزد منان
حضرت امیر تیمور صاحبقران که تاییدات ایزدی اساسی و بحباله بر تخت اقبال جلوس نمودند
و بتیسیر سرمدی آنچه از بلاد و امصار بهمت آسمانی رفعتش در عرض سی و شش سال
بر بود تا انقراض عالم زینت افزای تاریخها خواهد بود چنانچه باید با فیه اعد مبانی
این بنای عالی باسم سامی این گروه والا شکوه بلندی گرای شد و چون استعداد
این کار بزرگ و قابلیت این شان سترگ در نفس نفیس و شخص [illegible] این [illegible]

جهانبانی مدار ان دودمان کشورستانی سرمایهٔ عدالت و نصفت [illegible] رحمت و رافت
مطلع انوار خلافت الهی منشیء اسرار ظل اللهی مفخر معالی و مکارم مرجع اعالی و اکارم
مجد و مایهٔ عاشره مکرره فیه الکاسره پایه افزای همت بلندان نشیب انداز خود پسندان
ایزدی نکهت عرش مکان گردون شوکت [illegible] روان روشن دل جهت [illegible] پرور
سپهر سریر آسمانی از رفعت و رنگ افسر جهانی از خرد و هوش یکی سر بسیار رحمت با کم
زود عفو دیر گیر نظام ملک و دولت قوام شرع و ملت صفا و [illegible] مزاج ادوار زمان گون
[illegible]ج عناصر و ارکان غرض اصلی از اختلاف لیالی و ایام مقصد کلی از ائتلاف
عناصر و اجرام منبع معارف حکم منشاء محاسن شیم فروغ بخش گوهر آدم مظهر اسرار
اسم اعظم رحمت اعم آفریدگار سایهٔ اتم پروردگار دوربین و دور اندیش صواب
گزین حق پیوند عنوان جریده قدر و قضا سالک منهج تسلیم و رضا فهرست کرایم اخلاق ملجاء
اعاظم آفاق برافروزنده چراغ بنیای برافرازنده پایه دانای مفتاح کنوز آسمانی کشاف
سرایر معانی رافع الویه تحقیق ناصب اعلام تدقیق چهره گشای اسرار تقیید و اطلاق
دانای رموز انفس و آفاق زبانش با حق و دلش با حق و دانش [illegible] ملکوت [illegible] مطلق
ظاهرش با زمینیان دمساز باطنش با آسمانیان همراز صورت روح [illegible] صورت
معنی جان و جان معنی اسوه برافروزندگان چراغ سبل قدوه نوزوندگان [illegible]
نظام محل مظهر عظایم کرامات منشاء دسته لطیف ابیات آب گوهر بختیاری جوهر شمشیر
جهانداری رخش رایت فیروزی نقش رایت بهروزی آرایش روی آینه مصالح
جمهور رونق آینه روی صوالح امور کاه بخشش از میان [illegible] کوششش زر بر
باد در بزم همه دست و در رزم همه دل تاج [illegible] عرش گرایش [illegible] بخت

تخت آزمای [illegible] ان ستایش و ثبات پایهٔ تختش بر گردون شده [illegible] کاه چرخش زیر
پایه گردون تاجداران بخدمت گذاریش آرزومند خدمت گذاریش تاجداری
ناخورسند همتش ملک سلیمان به پای موری نستاند عدالتش دل موری سلیمانی
نرنجاند فرمانش آب آتش بود نشانش جهان بیاخرم و زنگ گرفتش چون عهدش پای
برجا لمعطف رعنائی جهانی مسخر گرداند بر همت رکابی سلطانی فرمان بر ترکتاب قیصر
جلال می زد و اتش سر باسمان بر افراخته اقبال مهمانش بلکلونه دوام رنج بر افروخته
نوجهات پادشاهانه اش قاعده موافقت دین و دولت استوار و تبدیر [illegible]
ملکانه اش رابطه ملک و ملت پایدار اوراق اخلاق از صحیفه مکارمش خروی خط
دستوار صفحه مفاخرش سطری تا خوشاهی را با دوام آگاهی انبار ساخته تحریر ورا تعلی
و مسائل گردانیده جنبش در عالم افروزی خورشید ظلمت زدا و بنشش در جود گستری ید بیضا نسیم
کرمش انتساب مهرگان زرد را بجواهر ثمین آئین کند ابر افضالش از سموم [illegible] مهرگیا رو ماند در
زمانش بخر آمال روی و بال نپوشید در اوانش زنگ ناامیدی بر آینهٔ امانی ننشیند بساط
جاه و جلالش فرا فضای شش جهت را در گرفته صدای [illegible] نوبت جهانگشایش گوش
هفت فلک را کر ده [illegible] دادگستری کتار رایات عدل ایالتش بر بساط زمین سر افراشته
هر برهان تنک چون شیر علم نجوم [illegible] در ساخته و با دو فران در احیای اموات
نبات خاصیت دم مسیح بر وی روز انداخته فتنه بیدار که زمانه را آشوب خانه
ساخته بود بر بالین خواب گذاشته سبب امن و آرام عالمیان است روزگار
خطاکار که جهانی را به بی آرامی انداخته بود در سلک بندگانش منسلک گشته هواخواه
جهانبانان گوی کی [illegible] سرو بن چرخ در خم چوگان او ابلق سرکش زمانه زیر ران اوست

روی عباد [illegible] معابد بجای رسانیده که در منکدها بجای عربده [illegible] تکبیر خداپرستی

است و عوض نعرهٔ میخواران نغمهٔ مناجات شب زنده‌داران فرقدرنگ پرده‌ها از رخ

برانداخته در کوچه و بازار جلوه‌گر بود از خمخانهٔ عدم سر بر نمی‌آرد و دستی که تمام را بر

معانقهٔ بنت العنب به بام میرسانیده جز سبحه‌گردانی کاری دیگر ندارد و [illegible] اعلیحضرت

ورافرازی ملک ترکی و ملت تازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران

ثانی شاهجهان پادشاه غازی که همواره جباه خواقین گردون اقتدار بسجود عتبهٔ سپهر

ابا و شفاه خواقین والا اقتدار بتقبیل سدهٔ سنیهٔ او مجد چنانچه شاید جلوهٔ ظهور داد

کوس این دولت سامی باسم گرامی او بلند آوازه شد و اوراق این سعادت نامه

بنام نامی او در شیرازه بندد این است باعث نگارش این نگارین نامه از آنجا که درین

حضرت آسمان رتبت نیک پیمی عام است و خیر سگالی تام و رخاطر قدسی مآثر پرتو افکند

که چنانچه سوانح نگاران باستانی صحیفه‌ها بذکر محامد خاقانی زرین نموده گوش و گردن

روزگار را بقلاید مناقب او مخلد و مقلد ساخته‌اند اگر تدبیرات صائبه و افکار یافته

برای استقامت فرمانروای از قریحهٔ صواب اندوز این نیازمند درگاه بی‌نیاز حقیقی

و مقدمات بیداری و مقالات هوشیاری که بجهت استناد وقت اورنگ آرای

از فکر دانش اثر و رای مستمند کارساز بتحقیق جلوهٔ ظهور یافته بتحریر درآید هم موجب

انتشار محامد جلیلهٔ این دولت بلند صولت و اشتهار مکارم جمیلهٔ این سلطنت والا

مرتبت گردد و هم لآلی دریابار ملک داری و رازهای سمای فرمان گذاری را

دستور العمل جهانبانی باشد و هم دیگر سلاطین سعادت آیین را قانون ملک

رانی و چون برای این کار والا آثار طرز گران اثر اگر نامه که در تلفیق مضامین نو

نو آیین و تنسیق عبارات دلنشین نظر از رنگینی و تازگی مسطر راست ... پسند خدیو
دانش نواز دانا پرور افتاد حبذا وجود کسی که بدین طریقه انیقه مقاصد را ترتیب دهد
و مطالب را تهذیب نماید تا آنکه بمضمون نظم هر آنکو مهیا بود دولتی را اگر او نجوید
بجویدش دولت بوشیده بعضی از بازماندن بساط قرب بعرض اشرف اقدس رسید
که عبدالحمید لاهوری المولد والمنشا که دل رمیده را از اختلاط این و آن و خاطر شوریده را
از ارتباط فلان و بهمان وا پرداخته در معموره تنزه زاویه تنهایی و مفوله بینوایی در ساحت [illegible]
روش سخن پردازی و طرز انشا طرازی شیخ ابوالفضل فرا گرفته اگر نگارش معانی و قایع
این دولت والا و گذارش محامد و مآثر این سلطنت بالا بدو بازگذاشته آید هر آینه
این تالیف منیف و این تصنیف شریف بر نهجی که در خاطر دوربین صواب گزین هرگونه
است نگاشته شود از آنجا که روزگارم مجسته بود ناکامی از عزلت خانه ام برگشته منشور سعادت
گنجور که نقوش معنبر و سطور منور آن بر انامل فیض شوامل جهانداری تحریر و تحبیر یافته بود در
هر کلمه این سواد دیده بینا و سویدای دل دانا برای طلب این گمنام ناظم آن صوبه عز
صدور یافت بعد از رسیدن این مثال دولت مثال مثنوی بعزم خدمت شتافته
جستم از جای بپای یاد گشتم راه پیمای همه ره سجده میکردم قلم وار ز بسیار
راه میرفتم چو پرگار و چون بدر بارگاه فلک دستگاه که منتهای امانی است
و ملتقای سعادات جاودانی رسیدم بعرض رسید که آن مرید و غلام نوخرید بر
عتبه فلک رتبه منتظر دریافت دولت بار است بحکم معلی قرین بخت مسعود
و روزگار محمود درون شده نظم عرصه دیدم چون جان و جوانی بخوشی
شادی افزای چو جان و چو جوانی غم کاه و بسعادت زمین بوس رسیدم خوش

گوییم که ره آسمان ... بعد از عرش کشیده ام نیک بنگر چه مرد ناداریم آسمان را
زمین همی خوانیم از آنجا با اشاره مقدس پیش گاه توایم و از نکت جهانبانی برونند
مصراع بخت آنجا یمن و پایه من گردد گاه و پس از آنکه از مشاهده طلعت خورشید
اسمانه مشتری سیما و استماع محاوره گوهر افروز و الکتا دیده را نور و دل را ... و در
در گرفت حکم اقدس نگارش مفاخر و ماثر این دولت متعالی شرف صدور رسید
اگرچه ... حسب الامتناع این امر جلیل و شان جلیل که نه درخور دانای و توانای این
قلیل الاستطاعت ضعیف الاستطاعت بود پذیرفته آمد اما دل در دهن زبان ملامت گشوده
و خاطر از انجام گرفتن راه سلامت نمود که این عبارت بکند مگر رنج ناتوانی یا گنجور گنج معانی
شکر مر خدای را که از این رنج تندرستی است و رضا مر قضا را که از این رنج تهی دستیم
و درین قدسی محفل که مجمع فضلای اعجاز آثار و فصحای عطارد کار است از توجه آید
که تحسین را تنها ... چه بر آید که بنظر در آید لبی دریا و آنکه قطره آب رخی خورشید
و آنکه کرم شب تاب و درین اثنا همت صواب اندیش که همین فرمان پذیری جاوید
و دانش نوادر آورد از در خیرخواهی در آمده گذارش نمود که گشایش هر دشواری
در بند اشاره پادشاه فلک گاه است و نمایش هر کار دور گرد و رضای خدیو سلیمان
جاه که زمانه نیکوخواه او کار گذار است و فرخ بفرمان او در گردش دوار
کار نه این گنبد گردان کند هر چه کند همت مردان کند عقیدت راسخ در نتیجه
این و وصول امنیت است و ارادت صادق وسیله حصول این ... اگر بعد از
تحصیل این کام و تیسیر این مرام از امداد بخت موافق و اسعاد روزگار مساعد شهنشاه
کامبخش تحسین عنایت نظر فرماید و بگوش رعایت اصغا نماید چرخ سرکش غاشیه خدمت

خدمت گذاریست بر دوش کشند و روزگار جفاکار حلقه منت گذاریست در گوش [illegible] لاجرم
تحریر این نامه نامی که باسم سامی پادشاه نامور موسوم گردیده بر ذمت چون نگارش زایچه
ولادت مقدس که مبنی است از دلایل فیروزی و کامروائی و شواهد بهروزی و جهان
گشائی و امارت مطابقت تقدیرات این مظهر فیوض نامتناهی با تقدیرات الهی و آیات
آنکه آسمان عرش مکانش قبله گاه پادشاهان [illegible] در پایه جای تخت الکامان گردون ناگزیر مقام بود
بفضایل و شکاه [illegible] عبد الملک تونی که از فن نجوم و دیگر علوم منقوله و معقوله نصیب وافی
دارد و از پیشگاه نوازش پادشاه دانش نواز بخطاب فاضلخانی و خدمت [illegible]
سرافراز است فرمان شد که زایچه گرامی ولادت را باتفاق منجمان یونانی و هندوستانی
که باوراک دولت حضور سعادت اند و رند انبساط نموده رقم پذیر گردانند و با براهین
این تذکره برکات آسمانی و تبصره سعادات جاودانی نگارش نمود و نگارنده مفاخر
و معانی این دولت مرتبت داخل این رقیمه کریمه ساخت مطلع نیر اعظم و طلوع
سعید کریمینی ولادت با سعادت خاقان هفت اقلیم خدیو تخت و دیهیم نظام بخش کارخانه
ایجاد که بحکمت کامله و قدرت شامله مناط ادانجم و افلاک را واسطه التیام و ازدواج
اضداد گردانیده و کیفیت متوسط مزاج را شتیمه قابله افتتاح موالید و مرکبات ساخته
گوناگون نقوش بدیعه و صور عجیبه از پرده تواری عدم بصحرای فراخنای وجود آورده است
صلاح معاش و معاد معشر بشر را که از ترتب آبای علوی و امهات سفلی به تشریف
منشور خلعت بوجود شمول اشیا و ملوک منوط و مربوط ساخته
حفظ نظام کل را امر و نهی صاحب ناموسی موید بوحی و الهام و آیات و معجزات
برانگیخته تا باقتضای ایام او مصطلح انام شریعتی خاص و عام طریقتی مخصوص گردانیده

بر وفق [illegible] و زواجر روح و بابین خلایق را دعوت کند و در ظاهر [illegible] عبادات

و احکام عادات را به نحوی که مودی باصلاح معاش و معاد بود تلقین نماید و محافظت

قواعد شریعت را او رهبر قرآن پادشاهی صاحب شوکت بعرصه وجود آورده به تر حلافت

اقامت او برآراسته جد در اقامت امر و نهی و حل و عقد دست او را قوی ساخته فرمان

پذیریش را در کلام اعجاز نظام اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم با طاعت

خویش و صاحب شریعت قرین گردانید تا احکام شرع شکوه و شوکت او نافذ و او

امر و نواهی شارع بصولت و هیبت او دایر باشد چه استقامت مصالح دین بی شکوه

و شوکت پادشاهان متعذر است و نشستن آتش فتنه بی شمشیر آبدار ایشان قال الله

تعالی شانه لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط

و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس نظم مکن خیال که بی نور شمع شرع رسل بعقل

خویشتن کسی ره برد بکوی نجات اگر نه هیبت سلطان کند حمایت ملک بدین جهان نبود کس بسان امن و ثبات

مصدق این سیاق و مصداق این سیاق است ولادت سرور انبیا و درج اصفیا چراغ فروز

شبستان اهل بینش طراز کارگاه آفرینش محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله نزدیک بعثت سمت

عظمی و انتقال انتها با بعث ساعت قریب باغاز دور قمر و تولد پادشاه اسلام عبدالله آنام برآرنده

اورنگ خلافت الهی فرازنده و سهیم ظل اللهی خورشید سپهر معدلت طرازی

ابو المظفر محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی مقارن انتقال انتها با بعث

تامن و تبدل قسمت عظمی و انتهای دور قمر چه بخیان [illegible] آغاز که سابقه عنایت ازلی مقتضی

تأسیس اساس شریعت و تمهید قواعد دین و ملت و اقامت مراسم دعوت و حجت

و ارتفاع اعلام ارشاد و هدایت بود کوکب ولادت سرور انبیا صدرنشین بارگاه

بارگاه اصطفا خورشید سپهر [illegible]ت ماه فلک جلالت مشتری برج سعادت قطب [illegible]ی

سعادت با فر ایام التقویمی در ماه ربیع الاول موافق نیسان ماه رومی سال [illegible] و ثمانین و

روز افکندی از مطلع ارادت سبحانی و مشرق عنایت یزدانی طالع گردید و بفروغ

انوار سعادت دیده جهانیان روشن ساخت و به پرتو اشعه هدایت عرصه جهان از

ظلمت ضلالت وا پرداخت [illegible] الدین والاقبال فی الدنیا والدین

[illegible] و در انجام که حکمت بالغه [illegible] و

کر اساس شریعت تازگی تشیید یابد و قواعد ملک و ملت از سر نو تجدید عرصه روزگار [illegible]

داد و آراسته شود و تخم ظلم و ستم از ساحت سرا بوستان گیتی برانداخته تکیه گاه هستی را

بر بسط بساط امن و امان زیب و زینت افزاید و کارگاه دنیا را به نقش و نگار عدل و

احسان رواج و رونق ضوابط و قواعد پسندیده بر روی کار آید و وضع زمانه از لباس

اندراس برآید بر طبق حدیث ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد [illegible]

بر سر مایه عاشره در شب پنجشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه الف من الهجرة که به

اصطلاح اهل تنجیم که شب موخر آن تابع روز انگارند شب بیست و نهم بود از دی ماه الهی و

باعتبار شرع و عرف که شب مقدم تابع روز دارند شب بیست و ششم دی از شهور سال سی و

ششم جلوس مجد و مراسم دولت مجد و جد و سلطنت برافرازنده لوای جهانبانی

برافروزنده شمع کامرانی آفتاب سپهر جلال سپهر آفتاب اقبال رونق افزای دیهیم

و کلاه پادشاه آسمانجاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی در دار السلطنه لاهور که از اعاظم

بلاد اقلیم ثالث است و طولش از جزایر خالدات یکصد و نه درجه و بیست دقیقه و عرضش

از خط استوا سی و یک درجه و پنجاه دقیقه بعد از گذشتن پنج ساعت و چهار ده دقیقه و بیست

تا نکته [illegible] از این شب مذکور مقارن خروج الشعاع که مقتضی وقوع سهم الغیب است در طالع
و دلیل روشنی ضمیر و حسن تدبیر و متانت رای و رجاحت عقل و نفس و قوت حدس
و ذهن است که آنچه بر زبان حقیقت گذار گذرد بوقوع آید طلیعهٔ طلعت پادشاه فلک
بارگاه و اورنگ عدالت گستر بطالع میزان از افق ولادت و مشرق سعادت طلوع نمود و ترق[illegible]
انوار مولد همایونش دیدهٔ آبای علوی و امهات سفلی ضیا آگین ساخت و فروغ طلعت
مبارکش بر وجنات کائنات پرتو سعادت انداخت و برکت قدوم میمنت لزومش
[illegible] زمینیان با آسمانیان رسید و طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت
ز نور طلعت این گوهر سپهر کرم	چو بوستان ارم شد ریاض جهان خرم	از فر
جبین خجسته آثش چون خورشید پیدا که بر سپهر سریر سلطنت هر چه زودتر آفتابی شود گیتی افروز
و از امارات طالع مسعودش چون صبح هویدا که شب تار عالم عنقریب از طلوع نیر دولتش
روزی گردد خرم تر از عید و نوروز فی المشتری [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
مسعود که کارنامهٔ اوراد هیکل بارزوی ثابت و سیار است با خبار رصدان وقت
ولادت و ترصدان طلوع آفتاب برج سعادت و تصحیح نمودارات مقرره معتبره
و شهادت دلایل و امارات ظاهره ایراد دلایل سعادت و تعداد امارات
و شواهد میمنت طالع خجسته آثش درین وقت [illegible]
[illegible] اوضاع فلکی اتفاقی وعد و سعود آسمانی انجاز عهد نموده و مبادی
عالیهٔ متعالیه امر و نهی و حل و عقد بقبضهٔ اقتدارش داده و امهات سافله اماده
بحر و کان را بار منت در کنارش نهاده و دستان فلک نشانش بوسه جای [illegible]

انگاره روزگار و سجده‌گاه جباب[ره] روزگار گردیده و سرادقات جاه و جلالش [illegible] بنیاد

روان شوکت و احتیاطش عرصه ربع مسکون را فرا گرفته اگرچه در ظاهر از مقوله تحصیل

حاصل است و لیس یصح فی الاذهان شیء اذا احتاج النهار الی دلیل لیکن بجهت

آنکه جهانیان بدانند که مساعی جمیله و مآثر جلیله این پادشاه سلیمان جاه در کار ملک

و ملت و نظام دین و دولت بمعاضدت عنایات یزدانی است نه بموافقت

تدبیرات انسانی و قضایای عظیمه و وقایع جسیمه که بفر دولت روزافزونش انجام یافته

بمساعدت تاییدات آسمانی است نه نیروی [illegible] زمینی و اتفاقات زمانی

از دلایل و شواهد سعادت این رایحه بخت و نمودجی از انتظام این طالع فرخنده سمت

نگارش می‌یابد تا آگاهان کیفیت ارتباط عالم عناصر و افلاک دریابند و سیاحان عالم

بالا را غرض از تکاپوی وحدت وجودی تا صفحه ضمیر را تصویر [illegible] تقدیر العزیز

العلیم [illegible] آرایند و زبان بیان را بتقریر ربنا ما خلقت هذا باطلا برگشایند چون در رفع

مبانی شریعت و وضع قواعد سلطنت وجود مسعود این پادشاه گردون بارگاه

نایب ذات اقدس پیغمبر آخرالزمان و ثانی پادشاه آسمان توان حضرت صاحبقران

آمده [illegible] کارگاه اختراع طالع خجسته‌اش برج میزان نگاشته‌اند خانه زهره شرف

زحل موافق طالع خاتم الانبیا مطابق عاشر طالع صاحبقران کشورگشا صاحب طالع زهره

کوکب اسلام صاحب عاشر قمر صاحب [illegible] مستولی بر طالع کوکب زحل و زهره هر دو

ناظر بطالع زحل در عاشر با صاحب طالع مناظر صاحب طالع در خانه سعد اکبر با صاحب

خانه خود بیک خانه تا به نیروی موافقت طالع مراسم شریعت سید المرسلین را احیا

نماید مراسم دولت صاحبقران را تجدید بطلمیوس گوید العمل فی قطع الرحل من

اهل بیت سعادت عاجل فیما ذکره مولده المقیمة الفلک فی الوقت الذی قام فیه خوانک ملک

بودن زحل در عاشر طالع و شمس و عطارد در رابع و زهره در ثالث که جهات مسالمت
با طالع صاحبقران است مقتضی آنست که چنانچه آن حضرت بعلو قدر و رفعت منزلت
بر سلاطین روزگار و خواقین کامکار غالب و فایق آمده و صورت هر مراد که بفلک
امید بر بوج اندیشه کشیده بر حسب دلخواه اقدس بوجه سؤال پیوسته و هنگام طلوع آفتاب سلطنت
در تمام اصلی ظهور نموده و همان نجار اقتصار سریر سلطنت و پادشاهی گردانیده و آن
مملکت را در زیب و زینت و رونق و معموری و عظمت از سایر بلاد عالم گذرانیده
این پادشاه جهان پناه را این مرتبه طابق النعل بالنعل والقذه بالقذه محصل و
میسر گردد و نهال امانی ثمر انجام سعادات نشو و نما و نقش هر مراد که بر صفحه ضمیر کشیده بی
توقف با حسن صور و ایسر وجوه بر منصه ظهور جلوه گر آید سبحان الله گمان نمی افتد که در
هیچ وقت اهل احکام بر درستی قواعد خویش اینچنین دلیلی بدین یافته باشند و این ثبت
نشانهای ثبت نموده هرگز او در همین تشبیه بوده باشد و واقعات و حالات
این پادشاه را که درین سپاس نامه نعم ایزدی حامل آنست مطالعه نماید و صورت
تقاین را مشاهده [illegible]

بودن طالع خجسته و تد طالع سال قران علویین که قبل از ولادت همایون چهار ماه ربیع الآخر
سنه نهصد و نود و یک در بیست و دوم درجه و پانزده دقیقه برج حوت اتفاق افتاده
با فق دار السلطنه لاهور که مکان تولد است و طلوع کوکب ولادت در سال هجم
مقارن وصول تسییر طالع بجزو قران که وقت ظهور معظم اثر قران است برهانی
قاطع و دلیلی ساطع بر اینکه صاحبقران ذات اقدس و شخص مقدس این پادشاه

شاه فلک بارگاه باشند بطلمیوس گوید انظر الی موضع القران الاصغر من طالع السنة
التی یکون فیها [illegible] وقران
حوتی که قران اکبر است استعداد و شایستگی قبول خلعت خلافت را صورت تمامی دهد
و قران اسدی طالع عالم را مطرح اشعه سعود گردانید تخت دولت و مسند خلافت را
بوجود مسعودش بیار آید و عرصه جهان را از خار تعرض اهل فساد و عناد بپیراید و
نهال آمال خلایق را بر ترشحات سحاب عدل و احسان بپرورد و کشت زار امانی خاص و
عام را بقطرات عام انعام سرسبز و شاداب گرداند و در مدت قران حوتی رایت
اقبالش افراخته گردد و ابواب فتوحات بر روی روزگارش گشاده ملوک اقالیم گردن
طاعت بطوق اطاعتش در آورند و گردنکشان صاحب تاج و دیهیم عنان اختیار بقبضه اقتدارش
سازند بودن طالع فرخنده وتد طالع وقت قران حوتی و بودن طالع سال قران
اسدی که قران جلوس همون است برج حوت به افق دار السلطنه لاهور و وقوع سهم السعادت
طالع سال مذکور بر درجه عاشر ولادت و بودن برج حوت برج قران متقدم بر ولادت
و طالع جلوس میمنت مانوس و وقوع جلوس در سال منعطف ناظر قران و موافقت طالع
سال قران حوتی با طالع اشرف و وقوع قران قریب بدرجه سابع و بودن طالع از
اوتاد طالع وقت قران نوید میدهد که سایه چتر فلک فرسایش اکثر اقالیم عالم را
فرو گیرد و مقالید بیشتر ممالک ربع مسکون بقبضه اختیارش در آید انوار مرحمتش بسان
آفتاب جهانتاب بر مشرق و مغرب تابد و در بسیط بلاد بساط عدل و داد بگستر و
سلاطین اطراف غاشیه هواخواهش بر دوش ارادت نهند و خواقین اکناف حلقه
انقیادش در گوش اطاعت کشند بودن طالع جلوس که از مبادی معتبر و امهات و

اصول زهره است برج قران مقدم بر ولادت سال قران در دولت ایام خلافت از
نوادر اتفاقات و غرایب واقعات است و عقل دوربین را از درک دقایق این نظر کوتاه
همانا فلک کجرفتار به راستی آراییده این نقش بدیع بر روی کار آورده تا بتایید اقبال بر
نیروی بخت بیدار باین وضع نادر رهنمای گردد آری [illegible]
[illegible] هر گاه مشیت الهی بر
تمشیت کاری تعلق گیرد اسباب آن سلسله وار دست در یکدیگر دهد و مواد و اعداد
آن ذخیره نیز بعرصه ظهور آید کثرت هیلاج و تعدد کدخدا در زایچه سعادت انتمای قمر و
شمس و جزو مقدم و درجه طالع صلاحیت هیلاجیت دارد و چنانچه زهره و مریخ و زحل
نشانیست که کدخدائی دلیل است بر درازی عمر و طول حیات و امتداد ایام دولت
و جهانبانی و استقامت روزگار خلافت و گیتی ستانی و شمول صحت و قوت
طبیعت و اعتدال مزاج و استقامت طبع و جودت ذهن و حدت فهم و ذکاء
حواس و قوی صاحب کتاب الاصول گوید [illegible]
[illegible] تدل علی طول العمر [illegible]
بودن موضع نیر اعظم در صمیم برج میزان برغم احکامیان مدرش کوکب زهره هم
اوتش کوکب زحل که در طالع اقدس یکی صاحب طالع و دیگری دلیل دولت
دلیلی است قوی بر آنکه ذات مطهر این پادشاه دین پرور مظهر آثار بزرگ و مآثر
سترگ گردد که سالها ذکر آن بر السنه و افواه جاری و قرنها صیت آن بر صفحه
روزگار ساری باشد و بر حکم راویان نامور و فرمان دهان بزرگ قدر غالب
و مستولی باشند و جبابره دهر و قیاصره عصر و سروران آنجا و گردن کشان از جا را

ثمار الطاف و عنفت مطیع و منقاد گردانند و بر بروز قوایم سلطنت و عظمتش ارتفاع یابد
و قواعد جاه و شوکتش استحکام پذیرد و پنجه قهرش دست متغلبان را تاب دهد و آوازه پاس
زهره متمردان را آب سازد و بودن برج طالع مبارک به برج منتهای الوف بعقیده اسلامیان
و بودن برج اسد که برج منتهای الوف است برغم احکامیان برج قران دولت دلیل است
بر آنکه دست تغلب روزگار از دامن این دولت خداداد و راسخ بنیاد کوتاه باشد
و تا انقراض زمان اهل جهان را این درگاه آسمان جاه قرناً بعد قرن ملجا و پناه [illegible]
و تقدس کافه اهل اسلام را از میامن نصفت و عدالت این خاقان ممالک ستان
تا صبح را عداد و ارض را قرار باشد ممتع و برخوردار دارد بالنبی و آله الاطهار و
واصحابه الابرار کشف استار این نهان خانه اسرار و شرح رموز این کارنامه ادوار
خاطری میخواهد آتش نهاد آب نژاد از الایش تفرقه دور و از بند تعلق آزاد و تا بلطافت
جوهر بمبادی مفارقه تواند پیوست و بصفای طبع پذیرای صور منطبعه الواح افلاک
تواند گشت افسرده طبع خاک نشین حصار علایق را از روی وصول بدان مقام
خیال خام است و تیره مرده خاطر بادیه پیمای بادیه عوایق را هوس حصول این مرام از
اندیشه ناتمام لیس هان به که ازین وادی درگذرد و باقتضای مصلحت را مقصد بوده
شرح آثار و خصوصیاتی که درین مرآه حق نما مشاهده میکند بمساعده وقت حواله نماید
و بدستور معهود و رسم مرسوم مراکز بیوت دوازده گانه و نبذی از احکام آن بنگارد
خانه اول مرکز این خانه بموازات مقرره دقیقه چهاردهم است از درجه دوم
از برج میزان که خانه زهره شرف زحل و هبوط شمس و وبال مریخ است و حد زحل
و وجه قمر و ریحان زهره از وجهان عطارد و اثنی عشریه و نه بهر و هفت بهر زهره درجه

نذکر صاحب مثلثه عطارد و شرکت زحل و مشتری مستولی بر درجه طالع و حل و زهره و استدلال

از بن خانه و خداوندش و زین و سهم الحیوة و سهم الهیلاج و سهم السعاده و سهم الغیب و هیلاج

و کدخدا و ارباب مثلثات طالع و زین بر احوال تن و جان و کیفیت عمر و زندگانی

و چگونگی قوای جسمانی و نفسانی نماید بودن سهم الغیب و سهم الهیلاج در طالع محفوف

با تسعه سعدین و انوار زین و بودن سهم الحیوه در حوت و تدبیر سعد اکبر و تعود هیلاج

و کد [illegible] بودن صاحب طالع در خانه سعد اکبر و قوت ارباب مثلثات طالع و بیرون

دلیل است بر طول عمر و زندگانی و امتداد ایام عیش و کامرانی و خوبی صورت و نیکویی

سیرت و حسن ترکیب و تناسب اعضا و حدت فهم و جودت ذهن و قوت حس

و صدق وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت طبع و [illegible] روشنی ضمیر و راستی

اندیشه بودن همه کواکب ناظر بطالع دلیل است بر آنکه ذات اقدس بصفت

جامعیت موصوف بوده مظهر صفات جمال و جلال و مجمع جلایل نعوت کمال باشد

حلمش با سیاست [illegible] قرین تواضعش با مهابت همعنان عصبیتش با رحمت توام [illegible]

همدم از عطیه بر اعظم بعلو مکان و رفعت شان و کمال خرد و دانش و عقل و [illegible] و

نهایت شکوه و شوکت و غایت اقتدار و عظمت منفرد باشد و از ناظر کواکب

علویه بحلم و حیا و وقار و کتمان اسرار و زهد و عدل و عفاف و سخاوت و بلندی

همت و علو فطرت و سعی در کار عمارت و امر بمعروف و نهی از منکر و رعایت

ابرار و قهر اشرار و شجاعت و جلادت و سطوت و صولت موصوف و از

نظر کواکب سفلیه بلطافت و ظرافت و لطافت طبع و خوشخویی و عیش جویی

و تحمل و تجمل و مرحمت و شفقت و رموز دانی و نکته سنجی و دینداری و حق طلبی و

وسخن گوی و حاضر جوابی و دور اندیشی و کارشناسی و کشف اسرار و رفع استار و بذل مال
و عموم عطا و نوال معروف باشند و کارهای خطیر بعقل قوی و رای متین سرانجام دهد و در
رتق و فتق امور بتدبیر وزیر محتاج نباشند و مهمات ملکی و مالی را بنفس نفیس صورت پذیر گردانند
و عقده‌های دین و دولت بسرانگشت خرد بگشاید و ارباب فضل و دانش و اصحاب
عقل و بینش را تربیت نماید و عالم را بنور عدل و داد بیاراید و قوانین پسندیده و ضوابط
شایسته بارشاد عقل دوربین بروی کار آورد و ضمیر خورشید نظیرش مرآة صور علمیه و
مجلاء معانی کونیه بوده هرچه در پیشگاه خاطر ملکوت ناظرش پرتو ظهور افکند موافق واقع
و نفس الامر باشد چون زحل در عاشر است مستولی بر طالع و سهم الغیب محفوف بانظار
کواکب و زحل با صاحب طالع مناظر و عطارد در خانه زحل دلیل است بر آنکه در احداث
عمارات عالیه و ابنیه رفیعه که مهندس روزگار را امثال آن در آینه ضمیر نگذشته باشد
و در همتش دست صنعت بگشاید و حاصل بحر و کان را صرف نموده به انواع خوشحالی
و خرمی در آن روزگار گذراند خانه دوم مرکز این خانه بطرتو [illegible] اگر مخصه یکدرجه
و بیست و هفت دقیقه است از برج عقرب که خانه مریخ و هبوط قمر و وبال زهره
است حدود درجه و دریجان وارد جان و اثنی عشریه و هفت بهر مریخ نه بهر قمر و دوم
قسمه مذکر صاحب مثلثه مریخ بشرکت زهره و قمر مستولی کوکب قمر این خانه منسوب
است بمال و معاش و اعوان و انصار ازین خانه و خداوندش و سهم السعادت
و خداوندش و مشتری و سهم الامال و خداوندش و خداوند مثلثه بنوبت و
مثلثه خانه مال و مثلثه مستولی و سهم السعادت برین امور استدلال نمایند
بودن مریخ قابل تدبیر عطارد که مستولی بر سهم السعادت است و نظر تسدیس که خداوند

بیت الرجا است بمریخ و بودن سهم الملک والسلطان در بیت المال دلیل است برآنکه
این پادشاه روشن دل بحسن تدبیر و ضرب شمشیر و جرهٔ بحر و کان اندوخته سلاطین جهان را
مالک و متصرف شود و در قبضه کردنکشان دوران را بربقهٔ اخراج پذیری و باج گذاری آورده
خزاین موفوره و ذخایر غیر محصوره که محاسب عقل از حصر و احصای آن عاجز و قاصر آید بحوزهٔ
تصرف و تملک در آورد و بودن سهم المال در خانهٔ زهره و درجهٔ شرف قمر مستولی بودن
قمر و قوهٔ ارباب مثلثات نیز نوبت و مشتری و سهم السعادت و بیت المال دلیل
است بر وفور اسباب زیب و زینت و افراط مواد عیش و عشرت و وصول پیشکشهای
لایق و تحفه‌های موافق از اطراف و اکناف عالم بپایهٔ سریر اعلی و رسیدن نوادر دیار
و طرایف بلدان و امصار بدرگاه معلی اتصال شمس و عطارد و زهره بمریخ و بودن کوکب
زحل در عاشر طالع و قابل تدبیر مریخ دلیل است برآنکه مطمح نظر کیمیا اثر در جمع خزاین و انبار
ذخایر خراج و رونق امور سلطنت و توسعهٔ دایرهٔ ملک و دولت و نظام و نسق کارخانه‌ها
جهانگشا و حفظ و حراست اطراف ممالک از نکایت اعدا و قضای حوایج زیردستان و انجاح
مطالب حاجتمندان و افاضت خیرات و مبرات باشد و دست دریانوال را همواره
بداد و دهش گشاده دارد و اسباب معیشت و فراغت جهانیان را آماده و صیت
بر و احسانش و آوازهٔ جود و امتنانش بر مسرع جهان پیمای صبا مسابقت جوید و از
بنک دریا نورد شمال گوی سرعت رباید اموال فراوان و نقد و جنس بیکران در مسالک
رضای ایزدی صرف نماید و در انجاز مثوبات و ادخار خیرات سعی بلیغ و جد
بلیغ نماید و قضای حوایج را غنیمتی بزرگ و فوزی سترگ ساخته بضاعت سفر آخرت
و زاد راه معاد سازد و بودن صاحب بیت الاعوان والانصار که مریخ است در خانهٔ خود

نود قوی حال دلیل است برآنکه سپاه گران و لشکر بیکران چون حرکات گردون بی‌نهایت
و چون ذرات آفتاب فزون از حد و غایت با عدت بسیار و اهبت بیشمار در ظلال رایات
نصرت آیاتش که مطالع طوالع آفتاب سعادت و اقبال و مشارق شوارق جاه و جلال
است مجتمع شوند و بمظاهرت بخت بیدارش و معاضدت شمشیر آبدارش بساط ابهت
ولاة زمان و سلاطین با عدّ فرمان را در نوردند و قلاع و حصونی که از غایت رفعت
سر تیز فالش با آسمان ساید و کنگره زبانه از فراز فصیلش کمتر از ذره نماید مفتوح و مسـ[illegible]ند
اتصال زهره بمریخ و مقابله مریخ با طالع دلیلست برآنکه همت والا بر رعایت و تربیت
اعوان و انصار معطوف و مصروف باشند و ایشان بیشتر از پایه استعداد و استهال مورد
مراحم و وجوه لطف پادشاهانه گردند و باندازه تربیت و رعایت و عطوفت و مرحمت
صدور خدمتی شایسته که موقع قبول یابد و در پایه سریر خلافت مستحسن و پسندیده آید
شوند و هفوات و زلات را عفو و صفح از مکارم اخلاق پادشاهی امیدوار باشند
مرکز این خانه یکدرجه و سی و چهار دقیقه است از برج قوس که خانه مشتری
و وبال عطارد و هبوط راس و شرف ذنب است حد و دریجان اثنی عشریه و نه
بهر مشتری و صبه عطارد دارد و حال قمر نه بهر مریخ در صبه زهره مذکر صاحب مثلثه مشتری با
شرکت آفتاب و زحل متولی کوکب مشتری این خانه منسوب است ببرادران
و خواهران و خویشان و دوستان و سفر نزدیک از این خانه و خداوندش و سهم
الاخوه و خداوندش و شمس و قمر و زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد بر منسوبات
این خانه استدلال نمایند شمس و زحل دلیل برادران مهتر و عطارد دلیل برادران
کهتر قمر دلیل خواهران مهتر و زهره دلیل خواهران کهتر و مشتری و مریخ دلیل برادران

بدخواهان میانه بودن شمس و زحل بر برج طالع و مریخ بمقابله و عطارد و مشتری بر تسدیس
مریخ و تثلیث بر آنکه برادران از نادانی و کوتاه بینی در مقام یکجهتی و ارادت نباشند و نشوه
غرور شوکت و حشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرت ایشان پوشانده و سودای
محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه دهند غافل از آنکه برگزیده درگاه ذو الجلال را
نکال و وبال بدسگالان طراز آستین اقبال است و ادبار و نگونساری بداندیشان و لی
اخلاصان تمیمهٔ بازوی جاه و جلال بوخامت عاقبت و سوی خاتمه که نتیجه سوی نیت و خبث
سریرت است گرفتار آیند از ایام ظهور صبح دولت تا طلوع آفتاب خلافت بچاه نیستی و دوریه
هلاکت فرو رفته و بر صفحهٔ روزگار از ایشان اثر نماند نظم هر که سر بر قدم او بار ادب ننهاد
تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد بودن قمر و زهره ناظر بطالع از تثلیث و تسدیس دلیل
است بر آنکه خواهران را پیرایه عصمت زیب و زینت روز باشند و بعنایات و مراحم سرافراز
باشند و در ظل دولت ابد طراز آسوده خاطر و فارغبال روزگار بسر آورند وقوع سعدین
درین خانه دلیل است بر آنکه مخلصان و دوستان بر بساط یکرنگی و جانسپاری بوده
مراسم دولتخواهی ثابت قدم باشند و از نوازش و مراحم پادشاهی بهره مند گردند و
بمراتب بلند و درجات والا فائز شوند وقوع صاحب طالع درین خانه با صاحب ط
دلیل است بر آنکه خاطر ملکوت ناظر بسفرهای دور و دراز و نیک مایل و راغب باشند و
نقل و حرکت بسیار روی دهد و مسرت افزای خاطر اقدس و متضمن فواید و منافع باشد
خانهٔ چهارم مرکز این خانه یک درجه و شصت دقیقه است از برج جدی که خانهٔ زحل و
شرف مریخ و هبوط مشتری و وبال قمر است حد عطارد و وجه مشتری در [illegible] و اتی
عشریه و نه بهر و هفت بهر زحل [illegible] شمس صاحب مثلثه قمر نتیجه کت زهره و

زهره و مریخ و زحل از این خانه و خداوندش و شمش و زحل و زهره و قمر و قابل تدبیر خداوند خانه
و صاحب بیت او استدلال بر حال پدر و مادر و ملک و ضیاع و عقار و عواقب امور و انجام
کارها نماید بودن زحل در عاشر محاسد راس با زهره متناظر قابل تدبیر مریخ و بودن مریخ قابل
آفتاب و تثلیث بر آنکه مقدمه اقبال دولتش بر دودمان معلی و اروغ والا و مبارک و
فرخنده باشند و بواسطه آنکه ذات اقدسش جناب شکوه و شوکت خاندان جلال استان
اعلیحضرت صاحبقران تاج تیرف رسد و از فروغ پرتوش عرصه جهان روشن کرده از
حضرت جد نامدار سپهر اقتدارش برابطه وجود مسعود و راهنمای قاید اقبالش دولت و
مملکت بحضرت والد ماجد عالیمقدار خورشید اشتهارش استقلال نماید و از آن حضرت به
نیروی شمشیر و لطف تدبیر بمقتضای [illegible] در مرکز اصلی و مکان طبیعی قرار
گیرد و ممالک بسیار و قلاع متینه بیشمار تا بارگی بحیز تسخیر در آید و با ملک موروثی منضم گردد و
[illegible] ها و سالها در تحت تصرف بندگان درگاهش باشند بودن عواقب الامور محفوف
باسعه سعدین قریب بمطرح نور مشتری و بودن قمر که صاحب بیت کوکب عاقبت است
متصل بمشتری با قبل نور آفتاب و تثلیث بر آنکه عاقبت کارها بر وفق اراده و مدعی باشند و
توجه بر هر کار که مصروف شود موافق خواهش بحصول انجامد و آخر هر امر بهتر از اول باشد
و لطایف غیبی و اموری که مرکوز خاطر ملکوت ناظر باشند بر منصه ظهور جلوه گر آید و هر امر
صعب و کار دشوار که پیش آید در ضمن آن لطیفه باشند و بر وفق اراده صورت حصول
یابد و از آن مسرت و خوشحالی روی نماید [illegible] مرکز این خانه یکدرجه و دو دقیقه
است از برج دلو که خانه زحل و وبال آفتاب است حد عطارد و وجه زهره در رجحان
وارد جان و هفت بهر و اثنی عشریه زحل نه بهر زهره صاحب مثلثه عطارد و شتر گشت

زحل و مشتری مستولی کوکب عطارد و این خانه منسوب است بفرزندان و تحف و هدایا و
انفاذ رسل و ذخایر اسلاف و شادی و نشاط از این خانه و خداوندش و مستولی بر این خانه
و از سهم الولد و خداوندش و اشباب زهره و ارباب مثلثات این خانه و از کوکبی که
درین خانه باشد استدلال بر احوال منسوبات این خانه نمایند بودن سهم الاولاد در
برج حوت در حد زهره و تدبیر علویین و بودن قمر درین خانه متصل بمشتری دلیل است بر
تعدد اولاد و احفاد و رضاجوئی و اخلاص خوئی برخوردار فرمان بردار شایسته و بایسته
و مزید عنایت و کمال توجه اقدس برعایت و تربیت ایشان و رسیدن ایشان بمیامن تاثیر
تربیت و وساطت رضاجوئی و اخلاص و ارادت بمراتب بلند و درجات ارجمند
بودن صاحب نهم در عاشر محاسد راس با صاحب طالع متناظر دلیل است بر آنکه
فرزندان عالیمقدار از پرتو التفات و عنایت اقدس و نظر محبت و عطوفت [illegible]
بهره مند و کامیاب باشند و بعلو قدر و مرتبه و ارتفاع شان و رتبه امتیاز یافته [illegible]
کمر خدمت [illegible] سیر طریق قوایم اخلاص و مطاوعت و ارادت بوده [illegible]
خلافت را قوه [illegible] و بازوی سلطنت را سرپنجه لطف و قهر باشند نظر مریخ و زحل
مقتضی آنست که فرزندان عالیمقدار از خوانین بزرگوار [illegible] تا [illegible]
جلیل الحسب بعرصه وجود آیند و بودن قمر و عطارد به مثلثیت طالع و زحل قابل تدبیر مریخ
دلیل است بر آنکه تحف و هدایا بسیار و نفایس و طرایف هر دیار بعضی برسبیل پیشکش
و ارمغان و برخی برسم باج و خراج بخزانه عامره عاید گردد و نظر زهره بر زحل دلیل است
بر آنکه طبیعت مبارک باستماع اصوات خوش و نغمات دلکش مایل و راغب باشند
و در اکثر اوقات بوصول اخبار بشارت از اطراف و اکناف و رسولان [illegible] خاطر ملکوت ناظر

ناظر قرین و بهجت و نشاط ثانی باشند [خانهٔ ششم] مرکز این خانه دقیقهٔ پنجاه و نهم برج حوت است
و خانهٔ مشتری و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد است حدود در جان زهره و حد زحل و دریجان
جان و هفت بهر و اثنی عشریه مشتری و نه بهر قمر صاحب مثلثه و مریخ شریک زهره و قمر مستولی
کوکب مشتری و زهره در رجعت مذکر این خانه منسوب است و خشم و خدم و امراض و علل و عبید
و اما ازین خانه خداوند ششم و مستولی و سهم مرض و سهم العبید و خداوند یک از ارباب
مثلثات و قمر و کوکبی که درین خانه باشند بر احوال منسوبات این خانه استدلال نمایند بودن
سعدین مستولی برین خانه و نظر تسدیس ششم و عطارد دلیل است بر قوت طبع و اعتدال
مزاج و استدامت صحت و استمرار عاقبت و سلامت قوی و اعضا از علل و آفات
و عاهات بودن صاحب طالع در خانهٔ مشتری در خانهٔ خود و قوی حال دلیل است بر آنکه
اگر احیاناً عارضه پیرامون ذات اقدس گردد بی شایبهٔ امتداد به صحت مبدل شود و
عمدهٔ اصحاب حفظ صحت و ازالهٔ مرض سلوک اقدس باشند بر طبق قوانین حکمت و
استیلا و قوت مدبرهٔ طبیعت و حسن تدبیر و اصابت رای و قوت اقدس تقدس بودن
سهم العبید در طالع و در تدبیر مشتری و بودن مشتری که صاحب خانهٔ ششم است به
تسدیس طالع دلیل است بر [illegible] ی غلامان و خادمان و خدمتکاران جان سپار که بحسن
اخلاص و یک جهتی مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شوند و امور عظیمه
و مهمات جسیمه را کفایت نمایند و از مراحم الطاف بیکران بادشاهی نوازش و تربیت
یابند و جمعیت خاطر و فراغ بال روزگار گذرانند تشریف صاحب سادس و قبول تدبیر
قمر دلیل است بر کثرت خیل و حشم و وفور عبید و خدم و توجه خاطر اقدس برعایت مردم
معروف و مشهور و صرف اوقات فرخنده ساعات در کار سپاه منصور خانهٔ هفتم

مرکز این خانه یکدرجه و چهارده دقیقه است از برج حمل که خانهٔ مریخ و شرف آفتاب و وبال
زهره و هبوط زحل است حد مشتری و وجه و دریجان و دار و جان و هفت بهر و اثنی عشریه مریخ
درجهٔ تیمیه مذکر خداوند مثلثه مشتری است بشرکت شمس و زحل مستولی مریخ و آفتاب این خانه
منسوب است بازواج و ترکا و اضداد و خصمان از این خانه و خداوندش مستولی و سهم
التزویج و خداوندش و ارباب مثلثات و زهره و قمر و کوکبی که درین خانه بر احوال منسوبات
این خانه استدلال نمایند بودن مستولی برین خانه مریخ و آفتاب و سهم التزویج درین خانه
و نظر صاحب طالع و قمر و ارباب مثلثات این خانه باین خانه و تثلیث بر آنکه مخدرات
حریم عصمت عفایف بزرگ منش محبته کردار پاکیزه روزگار باشند و از خانوادهٔ
خود شرف با آداب خدمتکاری آراسته و دل بر لوازم رضاجویی گذاشته از نیکو خدمتی
کامیاب دولت و از پاک اعتقادی بهره‌مند سعادت دنیا و آخرت بودن مریخ
در تسدیس زحل و تثلیث بر آنکه از وقوع قضیه ناگزیر بعضی حزن عظیم بخاطر مبارک راه یابد و اندوه
بی اندازه بگرد [illegible] نیز در آید بودن مریخ درین خانه مقابل طالع و در تربیع زحل دلیل
بر آنکه بد سگالان و خصمان از منسوبات مریخ بوده باشند و چون زهره و مشتری
و دیگر کواکب این خانه ناظر اند ذوات اقدس از شر و مکر و غدر این طایفه محفوظ و
محروس باشند و این گروه اظهار دوستی و موافقت را وقایه جان و مال ساخته
از بارقهٔ قهر و سطوت امان یابند و باقتباس انوار وفاق سلامت یابند صاحب
کتاب ظفرنامه در احکام طالع پادشاه مغفور بیر ور میرزا استنباط میکوید مریخ خنجر گذار
شمشیر دار در وتد سابع که مقابل طالع است و خانهٔ تحریک و منازع تیغ انتقام
بزهر قهر آب داده تا هر که پای از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه

معارضه برآردی توقف جوهر روح بدست قابض ارواح سپارد و هرگز در همین شکی بخاطر
در آرد و هم در این خانه حال نحو و صورت قابض مشاهده نماید خانه هشتم مرکز این خانه یکدرجه و بی
ست و هفت دقیقه است از برج ثور که خانه زهره و شرف قمر و وبال مریخ است و حدود
ریحان و هفت بهر و اثنا عشریه زهره و درجه عطارد و اردجان قمر و نهبهر زحل و درجه قسمه
مذکر خداوند مثلثه قمر بشرکت زهره و مریخ مستولی کوکب قمر این خانه منسوب است بجوف
و حفظ و وهم و ترس و اسباب آن و مال میراث از این خانه و خداوندش [illegible] لی
و از سهم الموت و سهم الارث و خداوند سهم و از کوکبی که در این خانه باشد استدلال
بر حال منسوبات این خانه نماید بودن قمر و شمس ناظر باین خانه و اتصال قمر بمشتری در خلو
این خانه از نحس و تسلیث بر عدم وصول بعمر طبیعی و اعطای عطایای کدخداها بودن
صاحب این خانه زهره با سعد اگر در یکخانه و تسلیث بر حسن عاقبت و فرح بعد از شدت و انتها
از ان اندوه و تعب زبان شادی و طرب بودن سهم المال در این خانه دلیل است بر آنکه از
قسم میراث و اسباب و اشیای جید و نهایت بخراز عامره عاید گردد [illegible] بار ملک و دولت
محروف شود چراکه زهره با زحل متناظر است خانه نهم مرکز این خانه یکدرجه و سی و چهارده
دقیقه است از برج جوزا که خانه عطارد و شرف راس و وبال مشتری است حدود ریحان
و هفت بهر و اثنی عشریه عطارد و درجه مشتری اردجان شمس نهبهر زهره درجه بحس مونث
خداوند مثلثه عطارد بشرکت زحل و مشتری مستولی کوکب عطارد و مشتری این خانه
منسوب است بدین و مذهب و ملت و علم و حکمت و سفر دور و زهد و تقوی از
حوز این خانه و خداوندش و مستولی و قابل تدبیر خداوند خانه و از قمر و مریخ و عطارد
و مشتری و سهم العلم و سهم السفر و خداوندان این سهام بر منسوبات این خانه و

استدلال نمایند بودن مشتری و عطارد که کوکب علم و دین است و ناظر باین خانه و وقوع سهم
العلم در تدبیر قمر و تثلیث برانکه ذات اقدس را حفظ مراسم دین و رواج شرع سید المرسلین
پیش نهاد همت باشد و در فصل قضایا از جادهٔ شریعت غرا تجاوز جایز ندارند و بکمال
عقل و فراست و وفور فهم و کیاست و پاکیزگی عقیدت و صفای بستر و دین داری و
شریعت پروری سرآمد ملوک و سلاطین روی زمین باشد و در عنفوان جوانی و زیبایی
تناسب که محال وساوس شیطانیت و میدان هواجس جسمانی توفیق توبه و انابت یابد
و دست رد بر روی منکران و مناهی نهد و معارف و ملای رایت های زده تحری
رضای ایزد و انی را بر تتبع هوای نفسانی تقدیم نماید بودن عطارد و قمر با ناظر باین خانه و تثلیث
بر توجه خاطر ملکوت ناظر به تحقیق مسایل و قضایا و غور و توغل در ادراک حقایق اسا و رگشت
بعلوم اوایل و معقولات و تدقیق در مقدمات شرعیه و منقولات بودن خداوند خانه
قمر در خانه زحل و بودن زهره و مشتری ناظر بخانه نهم دلیل است بر وقت طبع و جودت
فکر و صفای ضمیر و درستی رای و حسن تدبیر و ادراک غوامض بعقل ثاقب و بحث
صنایع و بدایع براهین ثاقب و سعیدگی در سخن و شیرینی در کلام بودن عطارد و
و مشتری ناظر باین خانه دلیل است بر دیدن راههای دور دست و موافق در اکثر اوقات
و ظاهر شدن بتغیران بر وردی با حسن صور و بهترین بودن مریخ و قمر ناظر بطالع و
تاسع و بودن قمر مدبر سهم السفر و وقوع صاحب در بیت رایل و مریخ در وتد و تثلیث
بر وقوع اسفار بعیده و اشتمال آن بر فواید و منافع عدیده بودن مریخ قابل تدبیر عطارد
مقتضی است که اغلب باعث و محرک سفر قلع و قمع ارباب بغی و عناد و تسخیر
ممالک و فتح قلاع و بلاد باشد و بامداد و تاییدات آسمانی در طلب هر مراد که از حضرت

همت جولان دهد و دیگر مطلوب و مرادی که باستقبالش شتابد و تحصیل هر غرض که مسلک طرحی

کرده شتابد مقصود را استقبالش نماید [illegible] مرکز این خانه یک درجه و بیست دقیقه است از

برج سرطان که خانه شرف مشتری و وبال زحل و هبوط مریخ است حد مریخ و جوزهره از د

حان زحل در بحران و نهفت ونه بهر و اثنی عشریه قمر و درجه قسمه مذکر خداوند مثلثه مریخ بشرکت

زهره و قمر متولی کوکب مریخ این خانه منسوب است بجاه و دولت و حشمت و سلطنت

و ریاست و شکوه و شوکت و عظمت و شغل و عمل از جوهر این خانه و خداوند و قابل تدبیرش

و استیلای سهم الملک و سهم العمل و خداوند هر یک از شمس و قمر و زهره و مریخ و کوکب

مشتری و زحل و مشتری و کوکبی که درین خانه بر منسوبات این خانه و استدلایل نماند بودن

زحل که صاحب شرف طالع است در عاشر محاسده راس و اتصال خداوند عاشر بشمس

و بودن مریخ قابل تدبیر آفتاب و استیلای او بر عاشر و احتراق شمس و قمر بکواکب

دلیل است بر آنکه چون منشور دولتش را بطغرای جهان آرای و امضای ملک موشح

کرده و سایه چتر فلک فرسایش بر بسیط زمین و زمان سایه گستر شود و بقعه مربع را

جهان گشایش مساحت ملک و دولت منور گردد و منظور علو همتش بقوت دین

متین منصب الیقین و سمو فطرتش احکام شریعت سید المرسلین باشد عرصه

جهان در عهد دولت روز افزونش رشک روضه رضوان و ساحت ربع و

مسکون در ایام خلافت همایونش مهد امن و امان گردد و بهار ایام دولتش چون

ایام بهار خورم باشد و خورمی بکام سلطنتش ماند بکامه خورمی و دور از غم از [illegible]

عام عدل و احسانش گلشن مملکت همچون بهشت و از فیض مسلسل نام و بار در و از

قطرات نیسان سحاب بر و انتعاشش نهال اقبال طوبی وار و از رشحات ابر کوثر

سر سبز و تازه و بزرگی همتش را به افاضه خیرات و اشاعه مبرات مصروف و تمامی عزمتش
بر تعظیم سادات و علما و تکریم مشایخ و صلحا معطوف و اضعاف تمنیتش و قمر که کوکب و
بودن راس بر درجه قمر شعری یمانی و سهم الظفر در عاشر دلیل است قوی بر آنکه پایه قدر
رفعتش به اقصی مدارج کمال ترقی نماید و سلاطین صاحب تمکین به درگاه جهان پناهش ملتجی
شوند و پرتو شهرتش عالم گیر گردد و صیت همتش بکره اثیر رسد و دست حوادث از
دامن دولتش کوتاه باشد و آستان سپهر نشانش گردن کشان را مامن و پناه و مواد
جاه و جلالش پیوسته در افزایش و اسباب شوکت و اقبالش همواره مصون از
کمی و کاهش و هر چند ایام عمر مبارکش بیفزاید موجبات ازدیاد شکوه و شوکتش
بیشتر شود و دایره مملکتش وسیع تر چون سن مبارک از مرحله شصت شمسی
بگذرد لطایف غیبی بر روی کار آید و ابواب فتوحات بر روی روزگارش گشاده گردد
و رایت استعلا و اقتدار بر افرازد و چهره فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده کند و اعدا و
بدسگالان را [illegible] و مغلوب گردانیده به فر اقبال و کمال تمکن و استقلال بر تخت دولت
به عیش و شادمانی روز گذراند طالع دهم مرکز این خانه یک درجه و دو دقیقه است
از برج اسد که خانه آفتاب و وبال زحل است حافظ [illegible] وجه زحل و ریحان و
مهر و دوازده بهر آفتاب از دجان زهره نه بهر مریخ در جزء سعد مذکر خداوند
مثلثه مشتری با شرکت سمتش و زحل مستولی مشتری این خانه منسوب است با جید و رجا
والاصدقا اسباب رتبت و موجبات سعادت امرا و ارکان دولت از جهار
این خانه و خداوندش و قابل تدبیر خداوندش و از مستولی و سهم الرجاء و سهم
الاصدقا و خداوند آن سهام و زهره و مشتری بر احوال منسوبات این خانه استدلال نمایند

نمایند بودن قابل تدبیر شمس مریخ و قابل تدبیر زهره زحل و بودن شمس و مریخ و زحل در اوتاد دلیل آنست
بر آنکه نظر التفات و عنایت اقدس متوجه ارباب صلاح و خداوندخانهای قدیم باشند و پایهٔ قدر
دستان این گروه بیفزاید و کامیاب حصول مطالب و مآرب گشته بدرجات بلند و مراتب عالیه فایز گردند
و چون این کواکب بمقابله در تربیع طالع اند القدر حتی تربیت و مرحمت مصدر خدمات پسندیده
نشوند و آئینه خاطر جمعی العیار بی اخلاصی و زنگ نفاق مکدر باشد و بودن مستولی مشتری در تسدیس
طالع و تثلیث حاوی عشر و بودن سهم العقل و النطق در حاوی عشر و تثلیث بر آنکه وزرای آن
دولت ابد طراز بحلیهٔ فضل و دانش آراسته بوده در کارها از روی عقل خوض نموده باشند
و نفس الامر و واقع را ملحوظ داشته قطع و فصل مهمات ملکی و رتق و فتق امور مالی بر
ارشاد عقل دوربین اقدس و دلالت فکر متین مقدس انجام دهند و در وضع ضوابط و
و آئین و رفع شبهات و کشف مشکلات از مشکوة خاطر ملکوت ناظر اقتباس نمایند و بودن
صاحب طالع بتسدیس طالع و تثلیث حاوی عشر دلیل است بر فراوانی اسباب زینت و
زیور ریاست شکوه و شوکت و حصول مرادات و متمنیات بر وفق خواهش و نیل
مطالب و مآرب و روان شدن حاجات بر وفق ارادت و دلخواه

خانه دوازدهم

مرکز این خانه پنجاه و نه دقیقه است از برج سنبله که خانه و شرف عطارد و هبوط زهره و وبال
مشتری حد و در رجحان و اثنا عشریه و نوبت سهم عطارد و وجه شمس از رجحان مشتری نه بهر زحل
در رجه قسمه مونث خداوند مثلثه قمر شریک زهره و مریخ مستولی عطارد و این خانه منسوب
است با عدا و دواب و خوف و [illegible] پس از جوهر این خانه و خداوندش و قابل تدبیر
خداوندش و سهم الاعداء و دیگر سهام و خداوندان سهام نخستین بر احوال منسوبات
این خانه استدلال نمایند و بودن عطارد مختفی و سهم الاعداء در جدی در تدبیر زحل و نظر

سعدین بطالع و این خانه مقابله مریخ با طالع از وتد دلیل است بر بسیاری اعدا و گرفتار شدن
آنها بوبال و نکال و تفاوت و نکبت و سوء خاتمت و خسران دنیا و آخرت و فراغ خاطر اقدس
از نکبات و مکائدات آنها و بودن آفتاب ناظر باین خانه از تثلیث مقتضی آنست که شخص مقدس
در مواقع خوف و خطر چون کوه استوار باشند و در معارکی که مردان مرد را قدم ثبات از جای
رود از روی پر دلی عنان تمکن و وقار از دست ندهد و بعروة الوثقای توکل متمسک بوده
غبار هم و هراس و تزلزل بر آئینه خاطر ملکوت ناظر ننشیند و بودن مریخ در وتد [illegible]
حال در برج ملکی قابل تدبیر آفتاب و عطارد و بودن سهم السعادت درین خانه دلیل است
بر فراهم آمدن دواب بسیار و چهارپایان بیشمار خصوص فیلان کوه پیکر آسمان حرکت و اسپان
قومی هیکل قمر سرعت و انعام بی نهایت ازین جنس با اهل صلاح و مهتران سپاه و اعوان
و انصار راقم این کلمات که حصول اسباب سعادت و فتح ابواب دولت وابسته عنایت
مسبب الاسباب و اراده مفتح الابواب میداند و آبای علوی و امهات سفلی را در کارخانه
خانه تقدیر و نگارخانه تصویر واله و حیران و عاجز و سرگردان می شناسد چون مستعد شده که
اسرار حکمت الهی وجود بعضی اشیا را مربوط بظهور بعضی اسباب ساخته باشد
چنانچه طراوت بساتین و ازهار و لطافت ریاحین و انوار را بطلعت بهار و لطف
اعتدال لیل و نهار باز بسته اند اندکی از مآثر مفاخر این پادشاه عالیمقدار سپهر اقتدار
که بعین الیقین مشاهده نموده بقدر فطرت ناقص خود بر شواهد و دلایل این طالع
خجسته منطبق گردانید و برای رفع استبعاد و رد سبیل اشتباه و بر لوح بیان الحاقت
و شرح احوال آینده را بسال تسابل چون وقتی وسیع و خاطر فارغ منوط است فرو گذاشت
و سخن را بر دعا ختم نمود نظم تا بود مقدور سعد و نحس گردون خیر و شر با بود

تا بود مهد سپهر گرم گیتی بخش و شتاب   پایهٔ قدرش مباد از گردش گردون فرود

عالم جاهش مباد از آفت گیتی خراب   نفس پاکش همچو ذات عقل ایمن از فساد سال

عمرش همچو دور چرخ بیرون از حساب [illegible]

چون مکارم و محاسن نیاکان عظیم الشان و اجداد رفیع المکان این نیاه دوران

خلیفهٔ کیهان تا جناب نبوت مآب ابو البشر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در اکبرنامه

و دیگر کتب مبسوط تاریخ مرقوم گردیده خامهٔ بدایع نگار وقایع گذار ذکر آن را تحصیل حاصل

دانسته متعرض نمیگردد و به همین تاریخ ولادت و جلوس بر تخت فرماندهی و ارتحال و مدت

زندگانی و سلطنت حضرت صاحب قران و اخلاف گرامی آن افتخار زمین و زمان

که در ... ساحت سامی زینت افزای اورنگ و دیهیم و فرمان فرمای هفت اقلیم و ...

...ست می پردازد و با متتبعان اخبار بر مجملی از احوال این برگزیدگان الهی اطلاع حاصل

نماید سلطان اعظم و خاقان معظم مالک الملک [illegible] قطب الدنیا

و الدین حضرت امیر تیمور صاحبقران [illegible] مفاخر و مآثر این خاقان

بحر و بر فرمان فرمای هفت کشور موسس اساس جهانبانی مشید ارکان گیتی ستانی بادشاه

عرش سریر سپهبد ممالک گیر رافع رایات عدل و احسان خافض اعلام جور و طغیان را

ملا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و ملا عبد الله هاتفی در تیمورنامه و دیگر ارباب تاریخ

در مصنفات خویش به تفصیل نگاشته اند آن والا شکوه عالم مقدار شب سه شنبه بیست و

پنجم شعبان سال هفتصد و سی و ششم بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کش که به شهر سبز شهرت

دارد و از بلاد توران است و یک منزلی سمرقند در اینجا وجود قدم سعادت توام

نهاده بجهان ... گشتند و در روز چهارشنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال هشتصد

و هفتاد و یکم که عمر گرامی سی و پنج سال و هفده روز رسیده بود در شهر بلخ افسر فرمانروایی و اکلیل
کشورگشایی بر سر نهاده اورنگ جهانبانی را آسمان‌پایه ساختند و بیمن تایید ایزدی و جلال و
نیروی دولت و اقبال از ابتدای جلوس بر تخت کامرانی تا انتهای ایام زندگانی که سی
پنج سال و یازده ماه و چیزی زیاده بود فتوحات عظیم و تسخیرات جسیمه که ناسخ کارنامهای پیشینیان
و ماحی یادنامهای باستانیان است بر روی کار آورد و مملکت ماوراءالنهر و بدخشان
و خوارزم و ترکستان و زابلستان و خراسان و عراق عرب و عراق عجم و فارس
و گیلان و کرمان و طبرستان و جرجان و دیار بکر و آذربایجان و گرجستان و خوزستان
و هندوستان تا دار الملک دهلی و روم و شام و مصر مفتوح ساختند و در رجب سنه
هشتصد آن حضرت از شهر کش بصوب هندوستان توجه فرمودند و در چهارشنبه
هشتم ربیع الثانی سنه هشتصد و یک دهلی را مسخر گردانیدند اگرچه در ظفرنامه عدد عسکری
که در رکاب دولت آن ممالک‌ستان بود تعیین ننموده لیکن ازین کلام که لشکر ظفر مآل
هنگام روا از روی مسافت مسبب کروه عرضا فرو گرفته بود همانا وجه عدم کسالت اهل هندو
داعیه یورش روم بوده چه آن صدرنشین ارائک جهانبانی پس از تسخیر دهلی به سه سال
و هشت ماه در سنه هشتصد و چهار با لشکری که نزدیک دویست هزار بود در روم را
بر گشوده صیت سطوت و آفاق‌گشایی در ربع مسکون سایر گردانیدند و شب شنبه
بیستم ذی حجه این سال سلطان آن مرز و بوم ایلدرم بایزید را که روز جمعه نوزدهم این ماه
از معرکه حرب شکست خورده فرار نموده بود با پسری نام پسرش به پیشگاه لشکر
ظفر آوردند سخن کوتاه آن ملک‌گیر تخت‌نشین بلند اقبال جهانگشا اهل بلاد و امصار
و بحار و اقطار که نگارش و تفصیل آن از نامه جداگانه باید بل خامه فرسوده زبان از عهده

از عهده گذارش آن برنیاید سر سپاختند و رقبه بفرمان روایان جهان در ربقه اطاعت
کشیدند و بر منابر حرمین شریفین و [illegible]یر اماکن شریفه و مشاعر مقدسه خطبهٔ فرمان فرمایی
بنام نامی آن حضرت خواندند از مبدا ایجاد عالم تا حال هیچ یک از سلاطین روی زمین
در شوکت و جاه و مکنت و دستگاه و شگرفی طالع ملک پرا و زیرکی اقبال جهان گشای
بدین پایه نرسیده و چشم روزگار چنین پادشاهی ندیده و گوش زمانه مثل این فرمان
روایی نشنیده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سال هشتصد و هفتم در اثنا آنکه آن خاقان
گیتی ستان تسخیر ممالک خطا متوجه بودند در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش
فرسنگ است رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاختند نعش عرش پایهٔ آن حضرت
سبکروحی [illegible] سینه آن خدیو نشانان پای تخت سمرقند رسانیده صندوق اطهر آن بزرگ دنیا و دین را
بر دفن سنت سنیه خیر الانام علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام در گنبدی که آن
حضرت مضجع مقدس خود قرار داده بودند دفن نمودند و مدت عمر هفتاد سال و
یازده ماه و بیست و دو روز بود در تاریخ ضبط سنین احوال آن عالم آرا کرده‌اند
سلطان تیمور اگر مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در
هفتصد و هفتاد و یکم کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ان شرف گوهر
آدم و آن نظام بخش عالم را چهار پسر بود نخستین جهانگیر میرزا آن والا نسبت در حیات
آن حضرت بیست مرحله از عمر نورد دیده و در هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت
نمودند دویم عمر شیخ میرزا آن رفیع منزلت نیز در زندگی پدر رفیع قدر در ربیع الاول
سنه هفتصد و نود و شش در سن چهل سالگی شربت شهادت چشیدند سیوم میرزا
میران شاه و تاریخ ولادت و احوال آن گرامی نژاد نگاشته می آید چهارم شاه رخ

تفصیل حال ابناء
حضرت صاحبقران

میرزا و آن عالی مرتبت بعد از پدر بزرگوار چهل و سه سال و چهار ماه در ممالک مفتوحه صاحب
قران ظفر قرین سوای روم و هندوستان حکم رانی نمودند و در شهر ذی حجه سال هشتصد
و پنجاه بعد از زندگی هفتاد و دو سال راه بقا پیمودند **میرانشاه** خلف الصدق حضرت
صاحبقران جهان ستانند در سال هفتصد و شصت نهم قدم در ملک هستی نهاده و بعد
از سفار بشدن حضرت صاحبقران ابابکر میرزا مهین پور آنجناب خطبه و سکه را بنام پدر
والاقدر زیب داده چندی مهمات ملکی سرانجام نمود در بیست چهارم ذی قعده هشتصد
و دهم از درخت آباد این جهان بدار الاسلام جهان ستانند مدت حیات آن عالی
درجات چهل و یک سال بود **سلطان محمد میرزا** فرزند دوست پیوند میرزا میران
شاه اند با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند و در زمان سلطنت شاهرخ
میرزا از این سپنجی سرا بدار البقا رحلت نمودند چون تاریخ ولادت و ارتحال
آنحضرت در تواریخ معتبره بنظر در نیامده بنابراین نگاشته نشد **سلطان ابو سعید
میرزا** ابن سلطان محمد میرزا در سنه هشتصد و سی با شاعت انوار وجود تمام وجود
جهان را فروغ امود گردانیدند و در سنه بیست و پنج سالگی بر اورنگ سلطنت جلوس
نمودند بیست و پنجم رجب سال هشتصد و هفتاد و سیوم بعد دو سه ... خرامیدند هژده
سال فرمان روائی کردند و مدت زندگانی سامی چهل و سه سال بود **عمر شیخ میرزا**
پسر چهارم سلطان ابو سعید میرزا اند تولد آن والا نژاد در سال هشتصد و شصت
در سمرقند بوقوع آمد و بعد از والد ماجد در اندجان که دار الملک ولایت فرغانه
است اورنگ آرای سلطنت گشتند ولایت فرغانه و خجند و اوراتپه که اصل
نامش استروشنه است در تصرف داشتند و روز دوشنبه چهارم رمضان

ونود وپنج در اخسیکت از شاخسار تعلق دل برکرفته بسفر عالم تجرد کزیدند زمان زندکی آن بلند

قدر سی ونه سال بود حضرت [illegible] جنت آشیانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر

بادشاه غازی احوال ظفر اشتمال این قهرمان قدوسی نژاد و حکم ران قدسی نهاد و

پایه افزای اورنگ شوکت و حشمت کره کشای معاقد سلطنت و عظمت در

واقعات بابری که آن حضرت بزبان ترکی بخط خجسته نمط بی شایبه تصنع و تکلیف چنان بنگارش فرموده اند

خوانندکان عبارات فیض تضمنش که رایات صدق و سداد راست بی اختیار زبان بمدح و ثنا بر می کشایند

و سوای جزوی چند مبین حال چند ساله که از میان افتاده در کتابخانهای بادشاهی موجود است رقم پذیر فته آن

حضرت ششم ماه محرم سال هشتصد و هشتاد و هشتم نقش هستی بسیط روی زمین را رشک هشت برین ساختند

در روز سه شنبه پنجم رمضان سال هشتصد و نود و نهم که سن مبارک بیازده سال و هفت ماه و بیست و نه

روز رسیده بود در خطه دلکشای اندجان رونق افزای سریر جهانبانی کشتند و یازده سال در ماوراء النهر

حکم ران بودند و با سلاطین جغتای و اوزبک نبردهای عظیم نمودند پس از آن بیست و یکسال و دو ماه

و سه روز در کابل و قندهار و بدخشان و غزنین و توابع و مضافات این دیار بفرمان دهی پرداختند

و درین میان پنج نوبت بقصد کشایش هندوستان عزیمت فرمودند و بار پنجم روز جمعه هشتم رجب

سال نهصد و سی و دوم در ظاهر قصبه پانی پت با سلطان ابراهیم ولد سلطان سکندر بن سلطان

بهلول لودی که صد هزار سوار افغان و هزار فیل جنکی همراه داشت با آنکه در رکاب فیروزی

از نوکر و نوکر نوکر و سوداکر و غیر آن همکی دوازده هزار کس بود محاربه نموده و غنیم را کشته لوای

فتح و ظفر بر افراشتند و هندوستان بهشت نشان را سوای دکهن و کجرات و بنکاله مسخر ساختند و بعد

از فتح فیروزی عالم افروز بیازده ماه و پنجم روز با رانا سانکای کافر که از نخوت فزونی غرور

و انبوهی جمعیت آهنک پیکار و داعیه کارزار تا خانوه آمده بود نبرد مردانه و جهاد حیرت افزا

فرموده لیهرمر حملهای کوه شکن ضلالت پیشگان شقاوت تن را مثل مور و ملخ پراکنده ساختند و جمعیت جمیع
آن مغروران البیان بیبارکان منشور بباد داده اساس هستی آن ادبار پژوهان با خاک برابر گردانیدند
چنانچه منهاره که در واقعات بابری ترقیم یافته و درین سیاس نامه مسایح ایزدی نقل نمایند تا جویندگان
سوانحه را بر حقیقت حال آگهی پدید آید و تررف نگاهان دوربین را سرمایهٔ معرفت قدرت الهی
بدست اقتدار آن باز گوید نقل فتحنامه که بکلام کامل مرقوم فرموده اند من منشات نظام الدین علی
الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده ولا شیء بعده یا من
رفع دعائم الاسلام بنصر اولیائه الراشدین ووضع قوائم الاصنام بقهر اعدائه المارقین فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد سید الغزاة والمجاهدین وعلی
آله الهداة واصحابه الی یوم الدین توارد نعمای سبحانی باعث تکاثر شکر ثنای یزدانی
است و تکاثر شکر و ثنای یزدانی موجب تواتر نعمای سبحانی بر هر نعمت شکری مترتب
و بر هر شکری نعمتی از عهده ادای لوازم شکر از قدرت بشر متجاوز است و اهل اقتدار از
استیفای مراسم آن عاجز علی الخصوص شکری که در مقابل نعمتی لازم آید که نه در دنیا زیادتی از آن
عظیم تر باشد و نه در عقبی سعادتی از آن جسیم تر نماید و انیمعنی غلبه بر اقویای کفار و استیلا
بر اغنیای فجار که اُولَٰئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ در شان امثال ایشان نازل است نحو اهو
و در نظر بصیرت ارباب الباب احسن تر از آن سعادتی نخواهد نمود الحمد لله که این سعادت
عظمی و موهبت کبری که من المهد الی هذا العهد مطلوب اصلی و مقصود حقیقی ضمیر خیر اندیش
صواب کیش بود درین ایام خجسته فرجام از مکمن عواطف حضرت ملک علام روی نمود و فتاح
بی منت و فیاض بی صنت مجدده انفتاح فتح ابواب فیض بر چهره آمال فتوح بال
ما گشوده اسامی نامی افواج با ابتهاج ما در دفتر غزاة گرامی ثبت گردید و لوای اسلام بدد

لشکر بان ظفر انجام ما باوج رفعت و ارتفاع رسید کیفیت صدور این سعادت و ظهور این دولت
آنکه چون اشعهٔ سیوف سپاه اسلام پناه ما ممالک هندوستان را بلمعات انوار فتح و ظفر منور
ساخت چنانچه در فتحنامهای سابق سمت تحریر یافته ایادی توفیق رایات ظفر آیات ما را در
ممالک دهلی و آگره و جونپور و بهار و غیر ذلک بر افراخت اکثر طوایف اقوام از اصحاب کفر و ارباب
اسلام اطاعت و انقیاد نواب فرخنده فرجام ما را اختیار نموده طریق عبودیت را بقدم صدق
و اخلاص میپیمودند رانا سانکا کافر که در سوابق ایام دم از اطاعت
نواب خجسته انجام ما میزد اکنون بمضمون آیهٔ ابی و استکبر و کان من الکافرین عمل نموده شیطان
صفت سر کشیده حاید لشکر دوران و سرخیل سپاه مهجوران گشته باعث اجتماع طوایفی گردید که
بعضی طوق لعنت زنار در گردن و برخی خار محنت ارتداد در دامن شده بودند و استیلای آن کافر
لعین خذله الله الی یوم الدین در ولایت هند بمرتبه بود که پیش از طلوع آفتاب دولت
پادشاهی و قبل از سطوع نیر خلافت شهنشاهی با اکثر راجها و رایان بزرگ نهاد که در هیچ معرکه با او
اتفاق نکرده بودند درین مقابله اطاعت فرمایش نموده بودند و حاکمان و پیشوایان مسلمانان تابع او گشته
و درین محاربه در رعایتش بودند بزرگی خود را منظور داشته در هیچ قتالی متابعت با موافقت وی نکرده بودند
و در هیچ مسافرتی مصاحبت و مرافقت او نشنیده تمامی سلاطین رفیع این خطهٔ وسیع چون
سلطان دهلی و سلطان گجرات و سلطان مندو و غیرهم از مقاومت این بدسیرتی موافقت
سپاه دیگر عاجز بوده اند و بلطائف الحیل با او مدارا و مواسایی نموده اند لوای کفر در قریب
دویست شهر از بلاد اسلام افراخته بود و تخریب مساجد و معابد نموده عیال و اطفال مومنان
آن مدن و امصار را اسیر ساخته قوت وی از قرار واقع بجایی رسید که بقاعدهٔ مستمره
هند که یک لک ولایت را صد سوار و یک کرور ده هزار سوار اعتبار میکنند بلاد مستمره آن

بر حوالی کفره بیست کروه رسیده که جای یک لک سوار باشد و در این ایام بسیاری از کفار نامی
که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان امداد و کمک ننموده اند بنا بر عداوت عساکر اسلامی بر کثرت سعادت
اثر وی افزوده اند چنانچه ده حاکم با استقلال که هر یک چون سر دود در دعوی سرکشی نموده اند و
در هر قطری از اقطار قاید جمعی از کفار بوده اند مانند اعلال و سلاهدی و دیگران که افواج متصل گشته
و آن عشره کفره که بر نقیض عشره مبشره لوای شقاوت فزایی فبشرهم بعذاب الیم می افراشت را
توابع و عساکر بسیار و پرگنات وسیع الاقطار داشتند چنانچه صلاح الدین سی هزار سوار اولات
داشت و راول اودی سنگه باگری دوازده هزار سوار و میدنی رای دوازده هزار و حسن خان
میواتی دوازده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار هزار و نربت هاده هفت هزار و ستروی کچی
شش هزار سوار و برم دیو چهار هزار سوار و نرسنگدیو چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان
سکندر اگرچه ولایت و پرگنه نداشت اما ده هزار سوار تمشیا بامید سرداری جمع کرده بود که
مجموع جمعیت آن مهجوران وادی سلامت و امنیت نظر بقاعده پرگنه و ولایت و ممالک دو لک
هزار سوار باشد القصه آن کافران مغرور باطن کور ظاهر دلهای با قساوت نقار سیاه زانکه
ظلمات بعضها فوق بعض با یکدیگر موافق ساخته در مقام مخالفت و محاربه اهل اسلام و هدم
اساس شریعت سید انام علیه الصلوة والسلام در آمده مجاهدان عساکر پادشاهی مانند قضای
الهی بر سر آن دجال اعور آمده قضیه اذا جاء القضاء عمی البصر را مقصود بصیرت اصحاب
کور سیرت گردانیدند و آیه کریمه من جاهد فانما یجاهد لنفسه را ملحوظ داشته فرمان واجب
الاذعان جاهد الکفار و المنافقین را بامضا رسانیدند روز شنبه سیزدهم شهر جمادی
الثانی سنه نهصد و سی و سه که بارک الله فی سنتکم شان مبارکی آن روز است
در نواحی موضع خانوا از مضافات بیانه حوالی کوهی که مهم اعدای دین بود بفرسخ خام

خیام نصرت انجام لشکر اسلام گردید چون کوکبه و دبدبه موکب اسلامی بگوش اعداء دین و
کافران بی‌دین رسید مخالفان ملت محمدی که مانند اصحاب فیل در پی انهدام کعبه اهل اسلام بودند
فیلان کوه پیکر عفریت منظر را اعتضاد خود ساختند و همه متفق و یکدل گشته بنابر شقاوت اثر خود را
بر چهار و خفتند باز فیلها اند و آن ویل شده غرّه مانند اصحاب فیل چو تمثال جبل
حمله‌گروه و شوم سپه تر ترتیب بیشتر از نجوم همه بجوانش ولیکن چو دود کشیده سر از
کمین چرخ کبود چو مور آمدند از یمین و یسار سوار و پیاده هزاران هزار و بعزم مقاتله
وکارزار متوجه اردوی اسلام شعار شدند غزاة لشکر اسلامی که اشجار ریاض شجاعتند صنوبر
صفت صفها کشیدند و برگ خود و جوشن بر بهایت اغصان شجاع را چون قلوب مجاهدان
فی الله باوج ارتفاع رسانیدند صفی چون سد سکندری آهن خام و مانند طریق شریعت محمدی به
استقامت و استحکام تمام آراستند قوت مباشش گاهی بنیان مرصوص مفلاح و فیروزی
بمقتضای اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون با ما بودند از صف مخصوص
سر آن رضه ای از طباع و هیم چو رای شهنشاه و دین قویم علمهای او عرش فرسا همه
الفهای انا فتحنا همه و رعایت حزم را مرعی نظر تو غزاة دم بهر بناه بصکحیان و رعد
انداز آن که در پیش سپاه بودند صفی از آن را به ترتیب نموده با یکدیگر بر بحر اتصال داده شد
القصه جیوش اسلام چنان انتظام و استحکامی پدید آورد که عقل پیر و رخ اثیر مدبر و مرتبش را
آفرین کرد دو در این ترتیب و انتظام و نشستند و استحکام مقرب الحضرت السلطانی اعتماد الدوله
الخاقانی نظام الدین علی خلیفه داد سعی و اجتهاد داد و همه تدبیرش موافق تقدیر و حمله سرداران
وکارگذارهای او پسندیده رای منیر افتاد مقرر عزت باد شاهی در غول مقرر گشت و بر
دست راست برادر اعز ارشد ارجمند منظور النظار حضرت آنکه سلیمان شاه و جناب

هدایت مآب ولایت انتساب خواجه دوست خاوند و معتمد السلطنة العلیة و موتمن العتبة السنیة
مقرب خاص و زبدهٔ اصحاب الاختصاص نویس علی و عمدة الخواص [illegible] اخلاص شاه منصور برلاس و عمدة
الخواص و زبدهٔ اصحاب الاختصاص درویش محمد ساربان و زبدة الخواص صادق الاخلاص عبدالله کتابدار و دوست
اینک آقا در محل خود قرار گرفتند و بر دست چپ غول سلطنت مآب خلافت انتساب سلطان علاء الدین
عالمخان بن سلطان بهلول لودی و مقرب الحضرة السلطانی مختار الیه و دستور اعظم الصدور و امین الانام
ملاذ الجمهور موید الاسلام شیخ زین خوافی و عمدة الخواص کامل الاخلاص محب علی ولد مقرب الحضرة
السلطانی مختار الیه و عمدة الخواص تردی بیک برادر قوچ بیک مرحوم بیک برادر قوچ بیک مرحوم
و شیر افکن ولد قوچ بیک مذکور و عمدة الاعاظم و الاعیان خان معظم ارغون خان و دستور اعاظم
الصدور امین الامم خواجه حسین و جماعه دیوانیان عظام هر یک در موضع [illegible] ایستادند [illegible]
فرزند اعز ارشد ارجمند سعادتیار کامکار منظور انظار عنایات حضرت آفریدگار اختر برج سلطنت
و کامکاری مهر سپهر خلافت و شهریاری الممدوح بلسان العبد ذو الحزم [illegible] السلطنة و الجلالة
محمد همایون متمکن گشته بعد سعادت قرین آن فرزند عزیز جناب سلطنت مآب المخصوص بعواطف الملک
الدیان قاسم حسین سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف اوغلاقچی و معتمد الملک کامل الاخلاص
هندو بیک قوچین معتمد الملک صادق الاخلاص کامل الاختصاص خسرو کوکلتاش و معتمد الملک قوام بیک
اردو شاه و عمدة الخواص کامل العقیدت و الاخلاص ولی خازن و قراقوزی و عمدة الخواص
پیر علی ستتیانی و عمدة الانور ابن الامم خواجه پهلوان بدخشی معتمد الخواص عبدالشکور و عمدة الاعیان
ملک داد کرانی و عمدة الاعیان شیخ المشایخ شیخ گهورن هر یک در مقامی که فرمان شده بود
ایستادند در جوانغار عساکر اسلام شعار عالیجاه نقابت پناه رفعت دستگاه افتخار آل طه و یس
سید مهدی خواجه و برادر اعز ارشد کامکار منظور انظار عنایت حضرت آفریدگار محمد سلطان

مرزا و سلطنت مآب خلافت انتساب عادل سلطان بن مهدی سلطان و معتمد الملک کامل الاخلاص محمدی [illegible]

میراخور و معتمد الملک صادق الاخلاص محمد علی جنگجنگ و عمدة الخواص کامل الاخلاص قتلق قدم قراول و شاه

حسین بارگی مغول غانچی و جان بیگ اتکه صف کشیدند و در آن جانب از امرای هند عمدة السلاطین

جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین مذکور و عمدة الاعیان علیخان شیخ زاده فرملی و عمدة

الامراء نظام خان بیانه تعین شده بودند و جهت تولغمه معتمد الخواص تردی بیگ و ملک قاسم برادر بابا قشقه

با جمعی از فرقه مغول در جانب برانغار و معتمد خاص مومن اتکه و رستم ترکمان با شلتق با جماعتی از

تابینان خاصه در طرف جوانغار نامزد شدند و عمدة الخواص کامل الاخلاص زبده اصحاب اختصاص

سلطان محمد بخشی امراء و ارکان غزاة اسلام را در موضع و محل مقرر ایشان داشته خود باستماع

احکام مسعود متوجه شده تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب بارسال میگرداند و احکام مطاع را

در ضبط و ربط سپاه بسلاطین عظام و امرای کرام و سایر غزات ذوی الاقدام میرسانید و

چون ارکان لشکر قایم گشته هر کس بجای خود شتافت فرمان واجب الاذعان شرف اصدار یافت

که هیچکس بی حکم از محل خود حرکت نماید و بی رخصت دست بکارزار نگشاید و از روز مذکور

نیم پاس و دو گهری گذشته بود که فریقین متقابلین متقارب یکدیگر گشته بنیاد مقابله و کارزار

برپا کردند ملعون لشکر مانند نور و ظلمت در برابر یکدیگر ایستاده در برانغار و جوانغار

جنگی قتالی عظیم واقع شد که زلزله در زمین و ولوله در سپهر برین افتاد جوانغار کفار شقاوت

آثار بجانب برانغار میمنت شعار عساکر اسلام شعار متوجه گشته بر سر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم

بابا قشقه حمله آوردند برادر اعزاز شد چین تیمور سلطان حسب الفرمان بکومک ایشان رفته

مردانه جنگی آغاز نهاد و کفار را از جا برداشته تا عقب قلب ایشان رسانید و جلدو نام

بر برابر برادر شد و نادر العصر مصطفی رومی از غول فرزند اعزاز کامگار منظور النظار

حضرت آفریدگار المختص بعواطف الملک الذی ... و بامر محمد همایون بهادر که از ایشان پیش آورده
صفوف سپاه کفار را به تفنگ و ضرب زن مانند صفوف شیاطین منکسر گردانید و در عین محاربه سلطنت مآب
قاسم حسین سلطان و عمدة الخواص احمد یوسف و قوام بیگ فرمان یافته بامداد ایشان شتافتند چون
پی در پی افواج اهل کفر و طغیان متعاقب و متواتر بامداد مردم خود می آمدند ما نیز معتمد الملک هندو بیگ
قوچین را از عقب او و عمدة الخواص محمدی کوکلتاش و خواجگی اسد را بعد از آن معتمد السلطنة
العلیه مؤتمن الحضرة السنیه مقرب خاص زبدة اصحاب الاختصاص یونس علی و عمدة الخواص کامل
الاخلاص شاه منصور برلاس و عمدة الخواص صادق العقیده عبدالله کتابدار و از پی ایشان
عمدة الخواص دوست ایشک آقا و محمد خلیل اخته بیگی را بکومک فرستادیم و برانغار کفره بارها
دمرات حملها بر جانب جرانغار لشکر اسلام آورده خود را بعبراه فیروزی المحاربات رسانیدند
و هر نوبت غازیان عظام بعضی را از زخم سهام ظفر فرجام بدار البوار یصلونها فبئس القرار
فرستاده برخی را ابتر گردانیدند و معتمد الخواص مؤمن اتکه و رستم ترکمان بجانب عقب سپاه مدبر
دستگاه کفار شقاوت پناه توجه نمودند و معتمد الخواص ملا محمود و علی اتکه را با تابین نوکران مقرب
الحضرة السلطانی اعتماد الدولة القاهره الخاقانی نظام الدین علی خلیفه را بکومک ایشان را نیز فرستادیم
و برادر اعز ارجمند محمد سلطان میرزا و سلطنت مآب عادل سلطان و معتمد الملک عبدالعزیز
میرآخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارگی مغول غانچی و دوست بیگ ...
کشاده پای محکم کردند و دستور اعظم انور امین الامم خواجه حسین را با جماعه دیوانیان
بکومک ایشان فرستادیم همه اهل جهاد در رعایت حد و اجتهاد داعب مقابله آمده آیه کریمه
قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین را منظور داشتند و عزیمت جان فشانی کرده
لوای جانستانی برافراشتند و چون محاربه و مقاتله در کشید و تطویل انجامید فرمان واجب

واجب الاذعان نفاذ رسید که از بانیان خاصهٔ پادشاهی جوانان جنگی و دلیران شیر پیکر نیلی که در
پیش ارابه مانند شیر در رمیده بودند از راست و چپ غول بردن اند و جای عسکریان در میان
گذارند و از هر دو جانب کارزار نمایند از پیش ارابه مانند طلوع طلیعهٔ صبح بوق از تیغ افق برون
تاختند و خون تیغ گون کفار نامیمون را در معرکهٔ میدان که نظیر سپهر گردان بود ریختند بسیاری از
سرهای سرکشان را ستاره صفت از فلک وجود محو ساختند و نادر العصر استاد علی قلی که با توابع
خود در پیش غول ایستاده بود و مردانگیها کرده سنگهای عظیم القدر که چون در پلهٔ میزان اعمالش
نهند صاحبش فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ نام بر آرد و اگر بر کوه ... سنج
و جبل تسامح اندازند کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ از پا در آید و بجانب حصار این قیاس صف کفار انداخت
و با بندوقچیان تفنگ و ضرب زن و تفنگ بسیاری از ابنیهٔ صیام کفار را منهدم ساخت تفنگ
اندازان پادشاهی حسب الفرمان از ارابه بمیان معرکه آمده هر یک از ایشان بسیاری از
کفار را زهر ممات چشانیدند و پیاده در محل مخاطره عظیم در آمده نام خود را در میدان شیران
بشیر مردی و دلیران معرکه جوانمردی ظاهر گردانیدند و مقارن این حالت فرمان حضرت
خاقانی به پیش راندن ارابهای غول نفاذ رسید و نف[illegible] پادشاهی [illegible] فتح و نصرت
از یمین اقبال و دولت از یسار [illegible] بجانب کفار متحرک گردید و از طرف و جوانب عساکر
ظفر مناقب المیمنی را مشاهده نمود تمامی بحر ذخار سپاه نصرت شعار بموج عظیم بر آورد
و شجاعت همه نهنگان این بحر را از قوه بفعل در آورد و ظلام غبار غمام کردار چون سحاب
مظلم در تمامی معرکه متراکم گشت و بریق لمعات سیوف دلاوران از لمعان برق در
گذشت سهو کرد روی خورشید را چون بیت الیه از نور عاری کرد و ضارب بمضروب
و غالب مغلوب امتحه تسمت امتیاز از نظر متواری گشت ساحر زمانه خیال بستی در نظر آورد

که سیاره دران غبار از تیر نمود و کوکب ثوابتش چون کواکب ثابت الاقدام نمیبود و ... فرو رفت
و بر رفت روز نبرد نیم فوج بماهی و بر ماه گرفته رسم ستیزه داران در آن پهن دشت زمین
شش شد و آسمان گشت هفت مجاهدان غازی که در علم تیراندازی و جان بازی بود
از هاتف غیبی نوید ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون می‌شنودند و از مضمون الا ... امر ده نصر من الله
و فتح قریب و بشر المومنین استماع می‌نمودند چنان بشوق محاربه میکردند که از قدسیان ملاء اعلی
ندای تحسین بذات ایشان میرسید و ملائک مقرب پروانه صفت برگرد سر ایشان میگردیدند و ما بین
المصافین نایره قتال ضیای اشتعال یافت که مشاعل آن علم بر افلاک می افراشت و میمنه و
میسره لشکر اسلام میسره و میمنه کفار نابکار را با قلب ایشان در یک محل مجتمع گردانید و چون آثار
غالبیت مجاهدان نامی و ارتفاع رایت اسلامی ظاهر شدن گرفت ساقی آن کفار لعین و اشرار
بی دین در حال خود متحیر ماندند و آخر دلها از جان برکنده بر جانب راست و چپ غول حمله آوردند
و در جانب چپ بیشتر هجوم کرده خود را نزدیک رسانیدند اما غازیان شجاعت سمات ...
ثواب را منظور داشته نهال تیر در زمین سینه بدرگ کاشتند و همه را چون بخت سیاه ایشان
برگردانیدند قرین این حال بشارت نصرت و اقبال بر جبین دولت نواب مجسمه ماموز ید و مژده
انا فتحنا لک فتحا مبینا را رسانید ... که جمال عالم آرایش نظره و ینصرک الله نصرا عزیزا
مزین گشته بنقاب استقبال در ستر اختفا بود باری نموده قرین حال گردید و کفره باطل خیال
خود را منفعل داشته کالعهن المنفوش متفرق شدند و کالفراش المبثوث متلاشی گشتند بسیاری
کشته گشته در معرکه افتادند و جمعی کثیر از سر خود درگذشته سر در بیابان آوارگی نهادند و طعمه زاغ
و زغن گردیدند از کشته‌ها پشته‌ها افراخته شد و از سرها مناره‌ها پدید و واضح گردید حسن خان میواتی
بضرب تفنگ در سلک اموات در آمد و همچنین بیشتری از آن سرکشان ضلالت نشان ...

تفصیل ... کشته

را که سرآمد آن قوم بودند تیر و تفنگ رسیده روز حیات سرآمد از جمله راول اودی سنگه ڈونگرپور که والی
ولایت ونگرپور بوده بود و دوازده هزار سوار داشت و رای چندربهان چوهان که چهار هزار سوار داشت
و مانک چند چوهان و دلپت راو که صاحب چهار چهار هزار بودند و گنگو و کرم سنگه و دونگرسی که هر سه سه
هزار سوار داشتند و جمعی دیگر که هر یک از ایشان سرخیل بزرگ گروهی و سردار قاطبه ذوی الشوکت
و شکوهی بودند راه دوزخ پیمودند و ازین دار الوحل بدرک الاسفل انتقال نمودند راه دار الحرب از
زخمیان در راه مرده مانند جهنم پر شد و درک الاسفل از منافقان جان بمالک دوزخ سپرده مملو
گردید از عساکر اسلامی هر کس بهر جانب که شتافتی در هر گامی خودکامی را کشته یافتی و از دوی نامی
از عقب منهزمان هر چند کوچ نمودی هیچ قدمی از فرسوده تحشم خالی نیافتی

همه هندوان گشته خوار و ذلیل ... ز سنگ و تفنگ بیچو اصحاب فیل
ز تیغ شهابی کو بهاشد عیان ... بهر کوه زان چشمه خون روان
ز سهم سهام صف پر شکوه ... گرازان گریزان بهر دشت و کوه

وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا والحمد لله العلیم وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم

ذکر بیماری حضرت جنت آشیانی و ارتحال فردوس مکانی

شرح ارتحال آنحضرت آنکه از اتفاقات عارضه تب بر مزاج اعتدال امتزاج حضرت جنت آشیانی که در سنبهل تیول
کامیاب عیش موفقیت بودند طاری شد و با متداد کشیدن آن حضرت باستماع این خبر
وحشت اثر بیقرار شده از فرط عطوفت فرمان دادند که بدار الملک دهلی رسیده از انجا
بر کشتی روانه پیشگاه سعادت شوند تا در حضور اشرف طبیبان حاذق که در پایه تخت اند
بمعالجه پردازند اتفاق بعد از رسیدن حضرت جنت آشیانی باستان رافت هر چند
در معالجه بکار رفت و تدبیرات بر روی کار آمد در ازاله بیماری سودمند نشد روزی
آنطرف دریا جون باتفاق دانایان عصر فکری در معالجه داشتند میر ابو القاسم که از

اعاظم افاضل روزگار بود بعرض معلی رسانید که از دانشوران پیشین چنین رسیده که هر گاه اطبای
صوری از علاج امثال این رنجوری عاجز آمده‌اند راست گزیده ترین اشیا تصدق نموده شفا در حق
از جناب صمدیت مسئلت نمایند آن جهان کرم فرمودند که بهترین چیزها نزد همایون منم و بو[د]
از سرم گرامی تر دوسته بغیر چیزی ندارد خود را فدای او میسازم ایزد جان بخش قبول کناد و
سعادت اندوزان حضور معروض داشتند که این حرف چرا بر زبان اقدس رود و بنا بر
عنایت الهی صحت عاجل یافته در سایه دولت حضرت بعمر طبیعی خواهد رسید غرض پیش عنایت
آنست که از مال دنیوی گزین چیزی تصدق باید نمود پس آن الماس بی بها که بعد از کشته شدن
ابراهیم افغان بدست افتاده بود و با شاهزاده مرحمت شده شش مثقال وزن دارد تصدق
باید نمود جواب دادند که مال دنیا چه وقع دارد و عوض همایون چه تواند شد خود را فدای او
میکنیم که کار بر وی سخت شده و طاقت از آن گذشته که بیطاقتی او توانیم دید و این همه رنج
او را توانیم تاب آورد الغاه بخلوت سرا در شده و بمناجات دانای نهان و پیدا حضر[ت]
و شغل خاص این طبقه قدسیه بجا آورده سه بار گرد حضرت جنت آشیانی گشتند چون
تیر دعوت بهدف اجابت رسیده بود اثر گرانی در طبع یافته فرمودند برداشتیم و فی الفور
حرارت غریزی عارض قدسی پیکر آن حضرت شد و در عنصر حضرت جنت آشیانی خفت
پدید آمد و در اندک فرصتی صحت کامل روی نمود و ذات فیض سمات آن حضرت
زمان زمان گران تر می‌شد تا آنکه اختلال مزاج تزاید و تضاعف گرفت و علامات رحلت
و انتقال هویدا گشت ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفتم از چار باغی که در دار الخلافه آگره
آگره بر لب آب جون سر سبز گردانیده آن بهار اقبال بود بگلگشت ریاض رضوان توجه
فرمودند نعش اقدس را بموجب وصیت دار الابدار الملک کابل برده جسد مقدس آن حضرت

حضرت را در گذرگاه کابل مدفون گردانیدند مدت زندگانی چهل ونه سال وچهار ماه و
یک روز بود زمان سلطنت سی وهفت سال وهشت ماه ودو روز بود سی ودو سال
ودو ماه وسه روز پیش از تسخیر هندوستان بهشت نشان از آنجمله ده سال وچهار ماه در
ماوراء النهر لیکن درین مدت از سلطنت جز نامی نبود وپیوسته بجنگ وجدل میگذشت وبیست
ودو سال وشش ماه وسه روز در کابل وغزنین وقندهار وبدخشان وچهار سال ونه ماه
وبیست ونه روز بعد از تسخیر هندوستان درین ممالک با فرمان روای کابل وغزنین وقندهار
وبدخشان باستقلال واستبداد معدلت پروری ونصفت گری وملک آرای ونوبت
پیرای اطفای نوایر بغی وعناد واعلای معالم غزو وجهاد نموده ساحت بساتین سرای این
مملکت وسیع را از خس وخاشاک وجود تباه نیتان فساد اندیش پاک گردانیده

ذکر حضرت جهانبانی جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

اخبار وآثار این
ناصب اعلام شوکت ورافع الویه ابهت چمن پیرای دین ودنیا گلشن آرای صورت و
معنی در اکبرنامه گذارش یافته برخی بر سبیل اجمال می نگارد تا خوانندگان این صحیفه مکارم
نیز فقد راگهی یابند آن حضرت روز سه شنبه چهارم ذیقعده سال نهصد وسیزدهم در ارک
دار الملک کابل زینت بخش هستی گشتند ونهم جمادی الاول سنه نهصد وسی وهفت
در بیست وچهار سالگی در دار الخلافه آگره تخت جهانداری را بجلوس سعادت مانوس
بلند پایه گردانیدند واوایل جمادی الاول سنه نهصد وچهل ویک تقاید اقبال وهدایت
دولت بساعت مسعود پای نوعمیت در رکاب شوکت نهاده عنان یکران عظمت از
دار الخلافه باراده تسخیر مالوه وگجرات معطوف داشتند سلطان بهادر که سیوم
رمضان این سال قلعه چتور از راجپوتان رانا اودیسنگه گرفته بود از ان جانب بقصد

محاربه بسمت موکب عالی روان شد و در همان ماه نواح مندسور از مضافات صوبه مالوه تلاقی
عساکر دست داد و از عسکر فی اقبال نسیم نوال این صاحبی اشتعال نایره جدال و قتال
سلطان بهادر شب هنگام راه گریز بجانب مندو پیش گرفت و فراوان خیول و اسباب و
اموال بدست لشکر اقبال افتاد و آن حضرت تعاقب پرداخته متوجه مندو گشته و سلطان پس از
تحصین چند روزه چون قلعه مندو انفتاح پذیرفت از انجا بکنبهایت و از انجا بدست تافت
و آن حضرت عنان از تعاقب باز نکشیدند چنانچه بهادر ازان رزم جو تادیب بکام فتح کرده
فراوان غنایم بکنبهایت که مخیم اقبال بود معاودت نمودند تا بیدات الهی در سال نهصد و
چهل و پنج کسانش نکاح چهره گشا گشت دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت بحسب سرنوشت
عنان الکمال رسید و تاریخ سال و پنجاه پانزده دور پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سنه نهصد و
پنجاه و دو قندهار را از میرزا عسکری که به نیابت میرزا کامران به تنظیم و تنسیق آن می پرداخت
انتزاع فرمودند و شب چهارشنبه دوازدهم رمضان سال مذکور شهر کرامت بهر کابل را از
میرزا کامران که در انجا بود گرفتند و اوایل نهصد و پنجاه و سه روی همت بصوب بدخشان که میرزا
سلیمان بحکومت آن استقلال داشت و سر از فرمان برداری پیچیده بود و اندیشه سروری
و زر و سرش میداد آورده از ابر گشودند و اواسط ذیحجه نهصد و شصت و یک از کابل بصوب
هندوستان نهضت بسان توجه فرمودند دویم ربیع الثانی شصت و دو دار السلطنت لاهور را
بقدوم انوار فروغ آسمانی بخشیدند و ازان مصر جامع نهضت نموده نهم رجب این سال شهر
را به پرتو ماهچه لوای عالم آرا انور آگین ساختند و دویم شعبان این سال در ظاهر سهرند با سکندر سور
داماد شیرخان که اصل نامش احمد است از جانب سلیم خان حکومت پنجاب داشت و بعد از
سپری شدن روزگارش مدعی فرمانروایی شد و خواتین را سکندر نام نهاد و از سند تا گره

کامران و میرزا عسکری

درياي گنگ تصرف در آورده بود و جنگ صف نموده فتح کردند و در روز یکشنبه چهارم رمضان این
سال بدار الملک دهلي تشریف آورده بودند و در نهار روز یکشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت
و سه از عشرت جاي دنيا به نزهت سراي عقبي خرامش نمودند و روضه حضرت بحکم آن حضرت عرش
آشیاني در دار الملک دهلي بر کنار درياي جون بر افراشته شد ایام حیات آن رضوان مرتبت
چهل و نه سال و چهار ماه قمري و ده روز بود از ولادت تا جلوس بیست سال و شش ماه و پنج روز
از اورنگ نشیني تا استتار شدن بیست و سه سال و ده ماه قمري و پنج روز بود از آن میان از روز
تخت آرائي تا نه سال و هشت ماه و یک روز سلطنت راني کابل و غزنین و قندهار و بدخشان و فرمان
فرماي هندوستان بهشت نشان بودند بعد از آن تا پانزده سال هر بیست و پنج روز بشروع برخي سوانح
دست تصرف از ممالک هندوستان کوتاه بود از جمله این مدت قریب نه سال و هشت ماه بولایت
کابل و غزنین و قندهار و بدخشان تشریف داشتند پس از معاودت تا تاریخ ارتحال یازده ماه
و نه روز در هندوستان فرمان فرمائي نمودند ذکر حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد
اکبر بادشاه غازي مناقب و معالي این خداوند فر و فرهنگ خدیو دانش و آهنگ بر فروغ تخت ایوان
جلال فلک رخش و ماه اقبال را شیخ ابو الفضل بشرح و بسط در اکبرنامه نگاشته آن حضرت یکشنبه
پنجم رجب سال نهصد و چهل و نهم در حیني که شمس در اول درجه عقرب بود در حصار امرکوت
بدولت و اقبال از مطلع جاه و جلال طلوع نموده بسیط هفت طبق خاک را چون نه طارم افلاک
نور آگین گردانیدند و قریب نصف النهار جمعه دویم شهر ربیع الثاني سال نهصد و شصت و
سیوم هنگامي که شمس در بیست و دوم درجه حوت بود و عمر گرامي سیزده سال و چهار ماه قمري
و نه روز که سیزده سال و هشت ماه قمري و بیست و هشت روز باشد رسیده تخت
دولت و بخت را در کلانور از مضافات دار السلطنت لاهور بجلوس مقدس رفعت

آسمانی در بهشت عنبرسرشت سلیمانی داوند و شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده
مطابق دویم آبان در دار الخلافه اکره از شهور سعده ماه اول ... جهان ... بر روضه جنان
رحلت فرمودند مدت عمر آن حضرت والا شکوه شصت و سه سال شمسی و یک روز بود که شصت و
چهار سال و یازده ماه قمری و هفت روز باشد مدت فرمانروای چهل و نه سال و هفت ماه
شمسی و سیزده روز که پنجاه و یکسال و دو ماه قمری و نه روز باشد و آن حضرت را با اعلیحضرت
خاقانی صاحب قران ثانی تعلق تمامی بود و همواره در کنف عاطفت تربیت می فرمودند و
شرح این اجمال آنکه چون ولادت با سعادت گیهان خدیو زینت افزای عالم هستی گردید
حضرت عرش آشیانی روز ششم از میلاد سعادت نهاد بمنزل حضرت جنت مکانی تشریف
برده فرمودند که خواهش مقدس است که این تازه نهال بوستان عظمت را بفرزندی بر
گرفته در حجره سعادت خویش برسم پرورش خواهم فرمود و گیتی خداوند را بدولتخانه والا آورده
به مهین حلیله خویش که حلیت زن رفعت و اعتلا پرده گزین مجد و علا در دریای کامکاری قرة
باصره بختیاری صفیه نقاب ابهت مخدره حجاب عظمت خدیجة الزمانی رقیة الاوانی رقیه سلطان بیگم
صبیه میرزا هندال میرزا ابن حضرت فردوس مکانی سپرده برگذاردند که ما را از بطن شما فرزندی
نیست این والا پیوند سعادت مند بخت بیدار اقبال آثار فرزند ما و شماست در آغوش رأفت و
کنار عطوفت خویش حضانت نمایند و آن فروغ بخش شبستان سلطنت گیتی خدیو را از مهد
صبی تا عهد تمیز بلطف و ترسیم پرورش نمودند و اعلیحضرت در اندوختن سعادت خدمت جد
امجد کوشیدند و تا نفس واپسین آن علیین مکان جدای نگزیدند چنانچه هنگام احتضار آن
آسمان اقتدار هر چند جنت مکانی بسبب مخالفت خسرو که در درون قلعه دار الخلافه اکره بود
و بمدد خان اعظم و راجه مانسنگه که با حضرت جنت مکانی که بیرون قلعه نکو بودند راه مغایرت نموده

نموده چنانچه تفصیل این در جهانگیرنامه مسطور است والده ماجده اعلیحضرت فرستاده آن گوهر افسر
خلافت را بتاکید تمام طلب فرمودند چه پیغام داده‌اند که در چنین وقت بودن آن فرزند در آنجا
مناسب نمی‌نماید این یکه مردمی و مروتی بنظر عنایتی که حضرت عرش آشیانی بر این نور دیده روز
بهی بود و دست از دامن گذاری باز نداشته والده معظمه را رخصت نمودند و برگذارند که تا
رمقی از زندگانی آن حضرت باقیست خود را از خدمت باز نمیداریم و در این اثنا حضرت جنت مکانی
تشریف آوردند بعد از ملازمت حضرت عرش آشیانی دست اعلیحضرت گرفته بدولتخانه
خود همراه بردند اعلیحضرت از ششم روز ولادت تا این وقت در ملازمت حضرت عرش
آشیانی بودند و از این تاریخ التزام خدمت حضرت جنت مکانی نمودند اکثری بر زبان
مقدس خدیو اقبال میرفت که از سه پادشاه که در دودمان عظمت دارا با حقوق بسیاری است
تخت خاقان کبیر حضرت صاحبقران عالمگیر که تسخیر ممالک جهان خصوص هندوستان همت
بتسخیر آن گماشته‌اند و قانون ملکگیری در میان آورده رهنمون خلاف سعادت پیوند گشته دوم
حضرت گیتی ستانی بابر پادشاه که از ولایت هندوستان آمده بضرب شمشیر جهانگیر آنرا
مسخر ساخته سوم حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه که ولایت هندوستان در عهد فرمان
روائی آن پادشاه جم جاه از خار فتنه پیراسته شد و بوستان امن و آرام گردید و حصون
دشوار گشا تسخیر پذیرفت و گردنکشان روزگار غاشیه انقیاد بر دوش گرفتند
حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بعد از انقضای هفت گهری از روز
چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال نهصد و نود و نهم مطابق هفدهم شهریور سنه چهار ده
اکبر پادشاه در دار السرور فتحپور سیکری متولد شدند و پس از سپری شدن یک ساعت نجومی
از روز یکشنبه هفتم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری موافق دهم آبان سال پنجاهم اکبرشاهی

که عمر گرامی سی و شش سال و یکماه شمسی و بیست و سه روز بود که سی و هفت سال و سه ماه
قمری و سه روز باشد در دار الخلافه آگره بر سریر دولت ابد پیوند بالش نشستند و بیست و دو
سال شمسی و شش ماه دیگر که بیست و دو سال و هشت ماه قمری و نه روزی بشغل و عیش و کامرانی
و طرب و غنا و امانی گذرانیدند و در اواخر ایام تشریف آنحضرت بکشمیر عارضه ضیق النفس بر آنحضرت
اشتداد پذیرفت و ضعف بکمال رسید و از انحلال قوی و فقدان اشتها علامات ارتحال
و قرب زمان انتقال بر آنحضرت ظاهر شد چنانچه بهنگام انصراف بدار السلطنه لاهور فرمودند
که معلوم نیست که با سپهر حیات سنتار وفا کنند و در راه جویر مرض طغیان نمود و تا رسیدن بمنزل
چنگس هتی حال بس متغیر شده بود روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری
مطابق یازدهم آبان و ترمینی که عمر گرامی به پنجاه و هشت سال و یکماه شمسی و بیست و نه روز
و پنجاه و نه سال و یازده ماه قمری و دوازده روز باشد رسیده بود در همان جای روح
پاک آنحضرت از این نشیمن خاک پرواز نمود چون شهریار از پس ناقابلی و بی جوهری به
ناتشدنی معروف است و در السنه و افواه بهمان نام مذکور بیشتر از نهضت مسعود آنحضرت
با او بر آورده بود و دختره و ابره بیاد داده و بدین سبب وی ملازمت قبله و مربی درنج
نمودن باهل روزگار نداشت بمبالغه و ابرام تمام رخصت حاصل نموده بلاهور شتافته
بود که روزی چند در آنجا بمعالجه و مداوای خویش پردازد و نورمحل که مصدر چندین فتنه و
فساد شده عالمی را بشورانیده بود بخیال محال آنکه زمام حکمرانی بدستور زمان حضرت جنت
مکانی در کف اختیار و قبضه اقتدار خویش داشته باشد با وی پیوست که جمعیت فراهم
آورده برخود کشاند یمین الدوله آصف خان با رادنخان که در همه حال دم از یکجهتی و هوا طلب
میزد بر کردار دگر چون موکب منصور خدیو اقبال خلیفه باستقلال از دار الخلافه آگره بدور

احوال شهریار

بود و واقع شده و تا وصول رایت جاه و جلال بر آن شهر کرامت بهر عالمی پامال فتنه و آشوب میگردد
و بدست آوردن بادشاهزادهای عالیمقدار محمد داراشکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب
که در حرم نزد نور محل مصاحبت دارند بالفعل متعذر است صواب آنکه [illegible] بلاقی پسر خسرو را که اولا
بسعی نور محل نزد شهریار بند نمی بود و بهنگام رخصت او از کشمیر بلاهور حضرت جنت مکانی از و
گرفته بارادتخان حواله نموده بودند بنابر مصلحت سلطنت که جز اسمی بیش نخواهد بود برداشته
اطفاء نایره آشوب نمائیم و متوجه استیصال ناشدنی گشته شاهراه دولت را از خس و خار وجود
نابکار او بپردازیم تا فی الحال دفع این ملاوت سرشت گشته بسهل وجهی میسر است ارادتخان با یمین الدوله
همداستان شده آن نهال بی حاصل بوستان دولت را که قامت حقیقتش از خلعت قابلیت و جوهر
ذاتی عاری بود و گر هیئت منظرش بتصدیق کلام الظاهر عنوان الباطن می نمود در لباس سلطنت
لباسی در آوردند و بر فور او را سوار کرده با جمعی از مردم افغان و [illegible] که اعتماد تمام بر قول
و فعل ایشان بود روانه منزل پیش گشتند و مقرر ساختند که نور محل یکمنزل از عقب می آورده باشند و در
همین روز یمین الدوله بنارسی [illegible] را بمواعید عنایات بادشاهی امیدوار ساخته مقرر نمود که
در مسارعت و استعجال بر صبا و شمال پیشی گرفته خود را بخدمت سراسر سعادت برساند و چون
وقت مکاتبات عرضداشت و شرح احوال نمیکرد مهر خود را بجهه اعتماد باو داد که بنظر اقدس [illegible]
آورده وقایع را بتفصیل بعرض مقدس رساند و معروض دارد که وقت بهیچ وجه توقف ندارد
و در [illegible] بر سبیل تعجیل متوجه دار الخلافه اکره گردند و پس از بر آمدن لشکر از کوهستان
و رسیدن به بهمبر تند [illegible] خوانین بلند مکان خواجه ابو الحسن را که یک منزل پیش ره می نوردید
و به بهمبر رسیده بود با جمعی از امرا و اعیان در استیصال ناشدنی با خود
متفق ساخت و نظر بر مصلحت دولت نور محل که آن والاشان از و انجمن بود از محل بادشاهی

بمنزل خود آورده نگاهداشت و هر سه شاهزاده های کامکار را از و گرفت و چون بلاقی را
سلطنت بر داشته بود نگاهداشتن این سه جوهر نزد خویش مناسب ندانسته خدمت
این دراری سمای خلافت به ابوالصادق خان که ابن عمش بود و همشیره مکرمه اش در حباله نکاح
او مقرر بود و نماشدنی بعد از اطلاع بر این واقعه از تهی دستی بقدر عقل و شعور ابواب خزاین
لاهور گشوده به نگاهداشت لشکر و سامان جمعیت پرداخت در عرض دو هفته قریب پنجاه لکه روپیه
نقد بهمه قسم و بی جا بمردم بی سر و پا داد چنانچه بعد از استیصال آن بدمال و استقرار این دولت
ابد اتصال که متصدیان مهمات سرکار خاصه شریفه بتهیه آنکه خام طمعان روزگار عبرت بر گیرند
و من بعد احدی بوجه معقول بر اخذ مال پادشاهی جرات ننماید در صدد مطالبه آن در آمدند
و هر جا هر کرا یافتند مواخذه نموده آنچه از دفاتر بنام او بر آمد باز خواست کردند مبلغ چهل و چهار لک
روپیه واصل خزانه عامره شد و قریب بیست و پنج لک روپیه بشامت آن وضع العاقبه از میان
رفت القصه بعد از تقسیم مال و دادن مناصب و خطابهای نامناسب نوکرهای بی نام
و نشان خویش قریب یازده هزار سوار از مردم قدیم و جدید فراهم آورده افواج مرتب
ساخت اگر چه اولیای دولت بواسطه تنگی و صعوبت راه کشمیر اکثر مردم را بجاگیرها
رخصت نموده بودند و در آن وقت همگی جمعیتی که با یمین الدوله همراه بودند به ده هزار سوار نمیرسید
و در میان آن مردم رسمه معقود بود چه در خانه و کارخانجات زاید را در لاهور گذاشته
جریده رفته بودند اما یمین الدوله همت بر دفع مخالفان گماشته بترتیب افواج و تسویه
صفوف پرداخت بلاقی را بر یک فیل و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال
را بر فیل دیگر سوار کرده و خود با ایشان و موسوی خان و میر عبد الهادی و میر خلیل الله
پسران میر میران یزدی و خان لر خلف ذوالفقار خان قراماملو که تبارکی از ایران آمده

ذوالفقار خان ... امرا
... خان ...
... ذوالفقار خان قراماملو ...

آمده دولت بندگی حضرت جنت مکانی یافته بود در قول جای گرفت هراول خواجه ابو الحسن
با راجه جگت سنگه ولد راجه باسو و الله وردی خان و مخلص خان و جمعی دیگر از بهادران عرصه
شهامت مقرر شدند برانغار با راوت خان و مروت خان ترکان و میرزا شجاع ولد میرزا
شاهرخ و شرف الدین حسین ولد یوسف بیگ و فخر الدین احمد و جلا مرشد و گروهی دیگر از
منصبداران و تمامی احدیان که در سفر کشمیر همراه بودند قرار یافت و در جوانغار صادقخان با جانثار خان
و شاه نواز خان و میر جمله و معتمد خان و جمعی دیگر از بندهای زرخرید بادشاهی معین گشتند و
این فوج بفر وجود بادشاهزادهای عالی مقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب
که بر یک حوضه فیل چون سه کوکب یک درج و سه اختر در یک برج جای داشتند زینت یافت
و در التمش شایسته خان خلف یمین الدوله با شیر خواجه و سید هزبر خان و خواص خان و سید جعفر و
سید عالم بارهه و منصبداران جلوکه دار و علی انها با او بود و فرقه از راجپوتیه مقرر گردید و روز
یکشنبه بیست و نهم ربیع الاول سال مسطور با شندی جمعیت پراگنده خود را با اسلحه قورخانه بادشاهی
و امرا مسلح کرده با بسر با خلف شاهزاده دانیال را که حواله خواجه ابو الحسن بود بدر برده رقعه
حضرت جنت مکانی قرار نموده نزد او بلاهور رسیده سردار آن لشکر او بادشاه ساخته و سلطان
سپهسالار رسیده بمقابله و مقاتله تعیین نمود و خود با جمعی بصوابدید زنش که او و مادرش
ماده و آماده فساد بودند از عقب برآمد بعد از عبور از دریای راوی و افضل خان که در زمان
حضرت جنت مکانی خدمت میر سامانی داشت و بوجهه ناکار کارخانجات بادشاهی سر بلاهور
شتافته و در ضبط نظام ظاهرش باشندی بود و بهادر و کیل و مدار علیه جمیع مهماتش گشته و
باطنش فدای اعلیحضرت از راه دولتخواهی خدیو زمین بر گذار و گره رفتن بذات خویش لائق
دولت و مناسب حال نیست با رسیدن حضرت آن توقف ناگزیر است چون در سه کروهی لاهور

کنار رود و یک تلاقی فریقین دست بهم داد و مواجهی اگرچه هنگامه ستیز و آویز گرم شد و تفنگی گشاد
نیابد با تیری از خانه کمان برآید جمعیت پریشان ناشدنی راه فرار پیش گرفت آن باد سر گشت
خبر هزیمت تمرد بایسنغر در اله آباد شدن لشکر نکبت اثر خویش معاودت نموده بود و لب خانه
بادشاهی که بعد از ارتحال حضرت جنت مکانی از منزل خود به انجا آمده بود در خریدن سالار
سپاه فروری شایسته خان خلف خویش و دارا و تمام وا فصلحان را که همراه فرار از شهر
برآمده با آن آصف دوران ملاقات نموده بود بدرون حصار فرستاد اینان داخل قلعه
شده بضبط کارخانجات پرداختند و فیروزخان و خدمتخان که از خواجه سرایان معتمد حضرت
جنت مکانی بودند درون محلهای بادشاهی رفته ناشدنی را بار نوجه فتنه سکال او از خانه که
در آن پنهان شده بود برآوردند و در محلی محفوظ حبس نمودند روز دیگر یمین الدوله و
سایر دولتخواهان به شهر درآمدند و دیده ناشدنی را میل کشیدند تا دیگر میل سلطنت ننماید
و نگاه میدان بهم بکشند و یمین الدوله عرضداشتی مشتمل بر کیفیت حال و بشارت فتح و التماس
عجلت در توجه به دارالخلافه بخدمت بادشاه سلیمان جاه فرستاد و بنارسی که جر شتقار شدن
حضرت جنت مکانی برده بود ببال استعجال پرواز نموده در عرض بیست روز مسافت بعیده را
طی کرده روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول این سال به جنیر رسید و از راه بمنزل مهابتخان
که باندک روزی پیش از ورود بتقبیل بساط خلافت یافته بود رفت و با او به بارگاه
عالم پناه شتافته حقیقت واقعه را بموقف عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر
انور درآورد و منجمانی که بشرف اندوز حضور سراپا نور بودند فرمان شد تا ساعتی
جهت توجه موکب جلال بصوب دارالخلافه اختیار کنند و چون از خانجهان لودی
ناظم دکن عرضداشتی نرسید مقرر نمودند که موکب اقبال از راه گجرات بدارالخلافه رفت

[illegible]

[illegible]

ذکر جان نثار خان

رخصت فرمایند و روز پنجشنبه بیست و سیوم ربیع الاول مطابق دهم آذر در ساعتی که مختار دقیقه شناسان
فن نجوم بود از خیر بهضت فرمودند و منشور عنایت گنجور مشتمل بر وصول نبارسی و رسانیدن
اخبار و توجه موکب گیهان نورد از راه احمداباد بصوب دار الخلافه بیمین الدوله ارسال اسند
و جان نثار خان را که از بندهای مزاج دان و فدویان جانفشان بود با طغرای غرای اهتمت
محتوی بر انواع لطف و عنایت و بحال داشتن منصب و جاگیر و صوبه داری دکن بدستور
سابق نزد خانجهان لودی رخصت دادند با نوید عاطفت گوناگون رسانیده او را انتباهات
بادشاهانه مشتمل سازد و بر مخفیات ضمیر او وقوفی حاصل نموده از العرض رساند ان
نادان پس از وصول فرمان عنایت عنوان جوابی داد که برشته بهبادی او و نظام الملک
موافق مطلب خویش عهود و مواثیق در میان آورده و بایمان مغلظه موکد گردانید و تمامی ولایت
بالاگهات باو حواله نموده سوای سپهدار خان که قلعه احمدنگر بعهده حفظ و حراست او بود در باب
تسلیم این قلعه نوشته و زر اعتبار نمود و دیگر همگی جاگیرداران بموجب نوشتجات او محال جاگیر
خود را واگذاشته به برهانپور آمدند دو چنین مملکتی معتمد و را الکای تصرف نظام الملک داده
و او و جان نثار خان را بی عرضداشت رخصت کرد چنانچه مشار الیه در احمداباد بسعادت
ملازمت رسیده حقیقت معروضداشت و فرزندان خویش را با سکندر دوتانی و جمعی
از افغانان که باو نهایت اتفاق داشتند در برهانپور گذاشته خود را مبی از بندهای
بادشاهی مثل راجه جگسنگه و راجه جیسنگه وغیرهما که در نزو تا با او دم موافقت زده خود را
از شر او محفوظ میداشتند و انجام کار پس از شنفتن خبر وصول اعلام فیروزی بنا جمیر
از و جدای گزیده بمواطن خویش رفتند نماند و امد و مالوه را از مظفرخان صوبه دار انجا
گرفته متصرف شد و ازین حرکت ناصواب مکنونات خاطر فتنه اندیش او بر روی کار فور

اما و چون ماهچهٔ رایت اقبال بر سرحد گجرات پرتو افکند عرضداشت شاهنواز خان مخاطب بشیرخان
که از تعیناتیان عمدهٔ آن [illegible]ه بود مبنی از اظهار دولتخواهی خود و آرادهٔ باطل سیفخان بی‌اخلاص
که در آن وقت صوبه دار احمدآباد بود در رسید لهذا خدمت صوبه داری احمدآباد باو عنایت
فرمودند و حکم شد که سیفخان را بطریق نظربند قید نمایند چون همشیرهٔ حضرت مهد علیا که آن
خدر معظم را اخراو همشیرهٔ حقیقی نبود بدین سبب با او کمال محبت داشتند در حبالهٔ نکاح
سیفخان بود خدمت پرست خان که از غلامان فدوی معتمد است معین شد که باحمدآباد
رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیاورد و نگذارد که باو آسیبی و گزندی رسد و اگر نه سبقت
نمودی سیفخان در احمدآباد بیاسا رسیدی و بنا زند جدا گشتی و فرمان صوبه داری بنام
مصحوب خدمت پرست خان بشیرخان کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ
بر کوچ یکبار نربدا آمده از گذر بابا پیاره عبور نمود و در هر منزل جمعی از اعیان صوبهٔ گجرات
بسعادت طالع و بلندی بخت دولت زمینبوس دریافتند سلخ ماه مذبور مطابق
هفدهم آذر بظاهر قصبهٔ سنور که بر کنار آب نربدا واقع است جشن وزن قمری انتهای
سال سی و هفتم و ابتدای سال سی و هشتم از عمر ابد پیوند مرتب شده غم زدای فرح
افزای خاطرها گشت و در آن روز مبارک سید دلیر خان بار دیگر بسعادت زمینبوس دریافت
در همین روز عرضداشت شیرخان بدرگاه والا رسیده معروض داشته بود که از نوشتهٔ
هندوان گجراتی که در دار السلطنه لاهور میباشند ظاهر شد که یمین الدوله آصفخان و
سایر دولتخواهان با ناشدنی در حوالی لاهور جنگ کردند و او شکست فاحش خورده
حصاری شد و بپای خود بزندان مکافات رفت بدین مژده حسب الحکم اقدس نقارهٔ
شادیانه نواختند و چون خدمت پرستخان بحوالی احمدآباد رسید شیرخان استقبال نمود

نمود و مراسم آداب بتقدیم رسانیده سفلیان را که در آن وقت عارضهٔ جسمانی ضمیمهٔ مرض بلا
اخلاص او شده بود بوی حواله کرد و آن ریخو نادانی را نظربند بدرگاه معلی آورد و پادشاه
جرم بخش بشفاعت حضرت مهد علیا جرایم او را بالعفو مقرون ساخته آن زندانی حرمت
را از بند غمها آزاد ساخته در حوالی صورت از توابع گجرات میر سمتش که بمنصب دو هزار
و پانصدی هزار و پانصد سوار سربلند بود و با التزام رکاب دولت کسب سعادت می نمود بخدمت
قلعه داری قلعهٔ صورت سرافراز گردید و شیرخان تا محمودآباد که دوازده کروهی احمدآباد است
باستقبال شتافته بار دولت پای بوسی پیوست و بتقبیل عتبهٔ سپهر مرتبه سرافرازی کونین حاصل
نمود و نذر و پیشکشی در خور از امتعهٔ احمدآباد بنظر انور درآورد و میرزا عیسی ترخان و میرزا
والی و دیگر بندهای تعیناتی آنجا بسعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند نهم
شهر ربیع الثانی مطابق نهم دی ماه کنار تالاب کانکریه که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد
واقع است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید و شیرخان را که بصوبه داری گجرات سرافرازی
یافته بود بخلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافهٔ دو هزاری و دو هزار و پانصد
سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل بر نواختند
و خواجه خان مخاطب بخواجه جهان را که از قدم خدمت بمنصب دو هزاری ششصد سوار مفتخر
است دیوان آنجا گردانیده بر دستور میرزا عیسی ترخان بخلعت و صوبه داری سرو باضافهٔ دو
هزاری هزار و سه صد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز فرموده
بدان صوب رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار
و حاجی خان لوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که به
منصب هزاری سه صد سوار سرافراز اند در احمدآباد گذاشتند و سید دیر خان را با

ملاقات شیرخان

وصول احمدآباد

چندی دیگر از بندهای تعینات احمدآباد در رکاب دولت گرفتند بیست و نهم از انجا قرین
سعادت روانه دار الخلافه اگراباد گشتند و نشر خان دستوری معاودت یافت و
خدمت پرستان بدار السلطنه لاهور تعین است و نظر بر نظام کل و مصلحت جمهور مصحوب
او فرمان عالی شان بخط مبارک مشتمل بر کشیدن میل بچشم تا شدنی و بلاقی و برادرش
و طهمورث پوشنک که دیده عاقبت بین نداشتند و نابینا آوردن این هیچ تن بدرگاه
معلی اگر میسر باشد و الا فرستادن بجای که مقر انهاست با خلعت خاصه و خنجر مرصع با
پهولکتاره و شمشیر مرصع گرانبها بیمین الدوله ارسال یافت و چون خدمت پرستان
روز یکشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سال هزار و سی و هفتم مطابق دهم بهمن ماه فرمان
قضا جریان و ترکات سلیمان زمان با صف دوران رسانید یمین الدوله و دیگر دولتخواهان
همان روز خطبه بنام نامی خوانده منبر را با لقاب سامی بلند پایه گردانیدند و داور بخش را که از سلطنت
جز نام نداشت در حقیقت مقید و ناکام بود در محلی مناسب محبوس ساختند و شب چهارشنبه
بیست و نهم مطابق هفدهم بهمن ماه هر پنج را از مرحله هستی و وادی فنا گردانیدند و گلشن هستی
از خار وجود انیان پاک ساختند و چون نواحی جهان پیمای نواحی ولایت رانا رسیده
رانا کرن از روی اخلاص و عقیدت استقبال نموده چهارم جمادی الاولی در مقام
گوکنده که قبل ازین با رانا امر سنگه پدر خود در همین جا دولت ملازمت اقدس دریافته
بود چنانچه گذارش خواهد یافت بزمین بوس سر بر افراخت و در العنایت بادشاهانه
بر نواخته و بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بدستور سابق و مرحمت تیول امتیاز سرافراز
ساخته دستوری معاودت بخشیدند هشتم مطابق بیست و پنجم دی بر کنار تالاب قصبه
ماندل جشن شمسی وزن انتهای سال سی و ششم ابتدای سال سی و هفتم از سنین عمر ابد طراز

وصول به اجمیر

طراز ترتیب یافته کام بخش جهانیان گشت بقدوم ساحت اجمیر به پرتو ماهچهٔ اعلام لامعه فروغ آگین
گردیده عمارات کنار تال رانا ساگر که بفرموده حضرت جنت مکانی صورت اتمام یافته بنزول
به نزول اجلال آسمانی پایهٔ تخت خدیو خدا آگاه باین جد بزرگوار و پدر نامدار خویش از اینجا پیاده
بروضهٔ متبرکه سرخیل اهل یقین خواجه معین الدین روح الله روحه تشریف برده رسم زیارت
بتقدیم رسانیده معتکفان و مجاوران آن مزار فایض الانوار و مستحقان اندیار را بعطای نذر
و صدقات و تعیین وظایف و ادرارات کامیاب ساختند و غربی سمت مرقد متبرک فرمودند در
زمین مسجدی مشتمل بر یازده طاق به طول پنجاه و پنج ذراع و عرض ده طرح انداختند و طول
صحن شصت گز و عرض ده طرح انداختند و طول صحن شصت گز و عرض چهارده گز قرار یافت
و فرمان شد که بنایان با نغز نظر و شگرف اندیشان صنعت گر تمام آنرا از سنگ مرمر در کمال صفا
و استحکام بسازند شرح احوال خواجه معین الدین قدس سره خواجه از سیستان است و او را
سنجری گویند که معرب سگزی است در پانزده سالگی او پدر بزرگوارش خواجه حسن که بزراعت
مشغول بود و بقناعت میگذرانید درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر بر او
افتاد و از میامن نظر او در طلب دامن کرم همت خواجه بشد قطع تعلقات صوری نموده
به سمرقند و بخارا اشتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال فرمود و از آنجا بخراسان
رفت و نشو و نمای در آنجا یافت و در هارون که از توابع نیشاپور است ادراک
صحبت شیخ عثمان هارونی نموده است دست ارادت باو زد و بیست سال در صحبت
شیخ ریاضات شاقه کشیده سفرها و غربتها پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت را
مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت و خواجه از اکابر سلسلهٔ چشتیه است بده واسطه
بخواجه مودود چشتی میرسد و بهفت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن

احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سره

سلطان معز الدین محمد بن سام مشهور بشهاب الدین غوری از غزنین بهندوستان بر خصت
پرخود آمد و در اجمیر کر[illegible] پتهورا حکم ران هند[illegible] انجا اقامت داشت منزل گرفت
و در انجا در سنه ششصد و سی و سه رهگرای ملک تقدس شد مرقد فیض مورد او که مزار جهانیان
است و مطاف عالمیان انجاست خواجه قطب الدین اوشی اند جانی در بغداد در ماه
رجب سال پانصد و بیست و دوم در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین
سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه معین الدین
استسعاد یافت و شیخ فرید شکر گنج اجودهنی مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین
اولیای بداونی دست ارادت بشیخ فرید داده و او پیر شیخ نصیر الدین محمود اودهی
است که بچراغ دهلی اشتهار دارد و سخن کوتاه بسیاری از ارباب کمال از زیر دامن
تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و درین تاریخ مهابتخان بر اصوبه اجمیر و دیگر[illegible]
نواحی آن مرحمت فرمودند و جانی رای و راجه بهارتیه و سید بهوه و نور الدین قلی.
با دیگر منصبداران که حضرت جنت مکانی بر سر مهابتخان تعین فرموده بودند و ایشان در
اجمیر توقف داشتند استیلام عتبه جلال نمودند و چون الویه اقبال طراز از اجمیر بصوب
دار الخلافت نهضت فرمود خان عالم و بهادر خان اوزبک و راجه بیتهله و مظفر خان
معموری و دیگر بندهای درگاه خلایق پناه بدولت زمین بوس رسیدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی [illegible]
[illegible]

[illegible] و دادار بی‌همال و آفریدگار بی‌مثال بقدرت کامله افراد نوع انسان را
بواسطهٔ جلب منفعت و دفع مضرت که خمیرمایهٔ نهاد گشت و سرایر بنیه کی محل قوت شهوی
و غضبی گردانید پیداست که موزهٔ شهوت و سورهٔ غضب هر کس با آن سوء خوی و رای چند
باعث زیان دیگری شود اختلاف می‌نماید و با این از مضرت خویشتن با آنکه موجب نفع
غیری باشد اجتناب مقتضی عدم توالف است و متقاضی وجود تخالف و این مقتضی است
بر اختلال مصلحت تمدن که کارگذاری و مددکاری یکدیگر باشند و انحلال عقدهٔ نظام
عالم و قوام بنی‌آدم و رفع این مخالفت فطری و دفع این مخاصمت جبلی بعد الست و سطوت
جزئی منوط است و با اتحاد و داد قسری مربوط و تحصیل این شان از تکبیر و تیسیر این امر عسیر
بی مهربانی که کلاه فر الهی بر سر و قبای نیروی ظل اللهی در بر داشته مظهر قهاری و غفاری
ایزدی باشد سرانجام نگیرد و بی جهانبانی که به تنظیم آداب ملک‌رانی و تقدیم وظایف
کاردانی و اقامت حدود سیاست و احکام معدلت جهان را آباد دارد و با اقتضای
مراسم دادگستری و اجرای لوازم جهان‌پروری و کفایت مراتب مظلوم‌نوازی
و ظلم‌گذاری دلهارا انشاد صورت نبندد و همت جهان‌گشایش که با آسمان دم همدمی
زند و با [illegible] ملاء اعلی سر همسری افرازد در امن و آسایش جهانیان مبذول
باشد و رای گیتی آرایش که سفیر عالم ملکوت بود و جام جهان‌نمای اسرار ملک بر
آزادی گرفتاران و اصلاح فساد کاران مصروف و مصلح کاران بختیار سعادتمند
و ... روزگار این داور کار اقبال بلند انام کافهٔ برایا خاطب بر حسب ... وش محبت
ملت بیضا و جادهٔ سرکشان شریعت غرا مستقیم و مستدیم باشد و جز موازات اوامر و
نواهی الهی پای برون نهاده همگی همت صرف اسباب آن و اجتناب این گردانند عالم

خزان زده را با بیاری معدلت چنان سرسبز گردانند که دیگر روی پژمردگی نه بینند و از
شورش کده جهان [illegible] او فرو نشانند که بر هیچ حوالی غبار کدورت ننشیند و اشتغال
بی پایان جهانیان را به نیروی الهی با نصرام رسانند و بار گران فرمان روائی بر دوش
همت گرانبار بردارند و چهره وفا را به ناخن عذر نخراشند و خرق وفاق از نوع دل
صنعا فزال بکر لک نفاق متروک نشد حقیقت سلطانی با سبانی همه دانند و عرض از جهانبانی
سالی زمرد ریاض وزن واری با بیاری تیغ ابدار او سرسبز و شاداب گردد و صفاء ص
کامکاری ابد و کاری جویبار عدالتش پر آب دلهای تیره بفروغ ارشاد رخشن روشن و
خاطرهای پژمرده بسم اصابت گلشن گرد و مصاف از ان بر انگیزد که دلهای غمزده
را از غبار محنت صاف گرداند و تیغ خونریز با آن از علاف بر آرد که خنجر فتنه را در نیام
کند و عرق شوره رآوردن سرکان که مناب کفر و عصیان است غنچه توص دایمان بشکفاند
و دلهای تاریک قساوت زده را باشعه آفتاب هدایت فروغ الهی رواند بمعاضدت
سروری با استقلال سرکشان متمرد را قید کند و بمعاونت پیشوائی با ستیهال دلهای فرمان
پذیران را صید مرحمت و سلوک بمقتضای خلافت الهی خویش را بریگانه و غیر و نیک
و بد برابر و برخوردار جان بخشد و در اضافه افضال بمقتضای ظل الهی با [illegible] و بیگانه و دوست
و دشمن یکسان [illegible] ت نماید و در همه احوال او قات تربیت اهل فضل و هنر ناگزیر
جهانبانی دانند و مراسم عزت آن طبقه و لوازم معیشت این طائفه در خور حالت با نجام
رسانند با نصب فضیلت دوستی و صورت هنر پروری او دانایان جمیع بلاد خاطر
از مواطن و مساکن وا پرداخته بعیب ره نوردی بسرمایه حصول مطالب دراسته رو
به بخت گاه او نهند و هنرمندان همی دیار دل از عشایر و قبایل بر کنده محنت غربت

غرب و بیکسی برایهٔ وصول مآرب پیوسته بدرگاه جهان پناه او رسانند و در تسهیل مشکلات
تیسیر معضلات استمداد او را از همت استحقاق رتبت خاک نشینان کوی نیاز اثری عظیم
دانند و همواره پاس آن دارد که از نفس تیره و روی زشت کدورت برانیند و دل این
گروه حق پژوه نشکنند برکت نسبت حق طویت او آثار رحمت الهی از آسمان بزمین آید
و بمیمنت همت بلند نهمت او نباتات از زمین بفلک گراید ° چون نیت نیک باشد
بادشاه را که خود بجای گل گیاه را ° فراخیها و تنگیهای اطراف ° زرای بادشاهی
خود زند لاف ° مرآت این مفاخر و معانی ذات فرخ ذات البرکات لازم السعادات فرخنده
صفات ملکی سمات بادشاه دین پناه حق گزین حقیقت آگاه سلیمان جاه کیوان
بارگاه فلک حشمت قدر قدرت ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
شاه جهان بادشاه غازی است نظم آنکه گردون هر نفس گوید ز قدر و شوکتش
کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری ° در عنفوان صغر که ایام غفلت و تن آسانی است
اسرار کاردانی از اسارير دلپذیر پرستش که خطوط غریزه دانی است و سطور لطف سبحانی ساطع
بود و در عنفوان صبی که هنگام سهو لعب و نادانی است آثار جهانبانی از جبین مبین کیر آینه
دلایل بختیاری است و جام جهان نمای شمایل کامکاری چون اسباب جهانبانی این
دولت منزلت حق پسند آماده شد و ابواب جهانستانی این بخت بر اقبال بلند گشاده
صبح سعادتی که زمانه را از دیرباز چشم آرزو را در سطوع آن باز بود دمید و کوکب
دولتی که چرخ در جست و جوی آن شب و روز گردش داشت باوج طلوع رسید مرادی
که آسمانیان بدعاهای نیم شبی بلبان تخشع و ادای مسکنت درخواست میکردند فرا روی
برآمد و امیدی که زمینیان بسجدات سحرگاهی بزبان تضرع و ابتهال مسألت مینمودند

جلوه ظهور داد و تیغی برآزنده اورنگ خلافت روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سال هزار
و سی و هفتم که موارد آنحلال اکر[illegible] بد الشن و ازین حیرت افزای دیده وران تند و خورد
و بزرگ برای دریافت سعادت دیدار فیض آثار از خانه بیابان برآمدند چنانچه بر تماشاییان
تنگ گشت و همگنان از چیدن نثار بارک مبارک کام دل برگرفتند چندانکه پای اندیشه
در شمار بود در گشت تنگ بافراهی و نشان ظل الهی انوار پادشاهی از جبین مهر آیینش
تابان و آثار جهان پناهی از ناصیه روی حق نمایش درخشان با آن شهر کرامت بهر ورود
میمنت آمود نمودند چون ساعت سعادت اشاعت جلوس مبارک دوازدهم
روز بود بمنزل فیض محفل که در ایام پادشاهزادگی مقبل و قبله آمال بود و بر کنار دریای
جون سر برافراخته تشریف فرموده بوده روز دیگر در آن مکان والا بنیان توقف گزیده
روز دوازدهم هشتم شهر جمادی الثانیه سال هزار و سی و هفتم هجری مطابق بیست
و هشتم بهمن ماه الهی و غره اسفندارمذ ماه جلالی سنه پانصد و چهل و نه ملکشاهی و بیست
و هفتم تیر ماه قدیمی و سنه نهصد و نود و هفت یزدجردی و چهارم شباط ماه رومی
سنه هزار و نهصد و سی و نه اسکندری که سن گرامی آنحضرت به سی و شش سال شمسی و بیست
و هشت روز که سی و هفت سال و دو ماه قمری و هشت روز [illegible] رسیده بود
روز مبارک دو[illegible] شرافت مولد گرامی صدرنشین بارگاه نبوت و کرامت
مسند سامی خاتم و فاتح باب نبوت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف و مکرم است
برگلگون باد سیر آسمان سار در خارزار چون خورشید در حرج چهارپایی نشسته به
شکوه سلیمانی و شوکت صاحبقرانی بهشت دیدار بر یمین و اقبال کارگذار بر یسار
آسمان کمر خدمتگاری بر میان خدمتکاری بسته و ریش و زمانه حلقه فرمان برداری در گوش

بکوکش تتق نگاری کشیده و در پیش روی ایوان دار الخلافه فراکره که از متانت قرار ارتفاع
روی ماه و پشت ماهی خراشیده است و معماران جادو فن از سنگ سنجیده خیابان پرداخته
اند گوئی سقفی است از جنس آسمان بر سر برکشیده مانند روح در بدن و گل در چمن نزول
سعادت فرموده بعد از انقضای سه پهر و نیم پهری که یکساعت و بیست و چهار دقیقه نجومی
باشد در پنجشنبه ساعتی که چون روز جوانی همه شادمانی بود و مانند شب وصل جوانی
همه کامرانی کلاه جهانبانی که در کارگاه ربانی به دستکاری صنعتگران آسمانی ترصیع یافته
بود بر سر و قبای حکم روائی که از اطلس فلک اطلس برشته شعاع آفتاب به سوزن مسیح
خیاط کارخانه ابداع دوخته بود در بر و تیغ جهانگشای کفر زدا که زبانش دولت را
چشمه‌سار شادمانی است و صفایش زمین را چو بار پیرائی در کمر بالای آسمان بجای تخت
فرقدسا نهاد و درهای شادکامی بر روی روزگار گشاده داد و پوزش را از دور بازار
دیگر شد و نشاط انبساط را باد لها سر و کار دیگر تخت چون بر تخت دیدش تهنیتها
کرد و گفت ای که بر تخت جهانبانی تو میدانی نشست چون جهانداری
کمر بند و عالم می گشای وقت کار آمد کنون بیکار نتوانی نشست آسمانی تیر
زین آن شاه جهانگشا چون تیر آسمان خورشید عالم آرا برافراشتند نی همای یون
سیاست که بر تارک آسمان ستای شهنشاه جهان سایه سعادت انداخته با چرخ
ستمکار است که به معذرت جفا پیشگی گرد سر صاحبقران ثانی میگردد و ارباب سیف
و قلم و اعیان دولت و حشم زبان تهنیت گشودند و دست نثار گشاده در آز و
نیاز بر روی روزگار بستند بزرگان بره تهنیت ساختند بدان سر بزرگی
سر افراختند نثاری که باشد سزاوار تخت فشاندند بر شاه فیروز بخت

و اصحاب عمایم از مبرات پادشاهانه جیب و دامان کان زر و جواهر گردانیده طنطنه این
دعا باسمان رسانیدند * مظفر باد بر دشمن سپاهش * میفتاد از سر دولت
کلاهش * مراد دلش را سعادت راهبر باد * زنو هر روزش اقبال دگر باد * فرخنده
جشنی دلگشا که چرخ همه‌بین و دیده مثال آن بخواب ندیده و جشن بزمی روح افزا که گردندگان
ربع مسکون و نوردندگان کوه و هامون از آن گلشن همیشه بهار گل حیرت چیده آراسته شد
لایل روضه بهشت برین است که تماشای بارگاه آسمان کارگاه قطب جهانبانی بر روی
زمین آمده * دگر باره درخشش آمد نشاط * در آسوده شد خسروانی بساط * بر آراست
از گوهر و زر زیب * چو باغ ارم مجلس دلفریب * رامشگران جادو نوا نغمه باربدی
و دم زیر روی قلب را فرح و قالب را روح می دادند و پری پیکران دستان سرا به
حسن نغمه و نغمه حسن چشم و گوش را رشک افزای بلبل و کبک میگردانیدند * غزلخوانان
غزالان تازی زبان * نغمه شکر ریخته از لبان * به آهنگ ترکی زبان چگل * ربوده
دل از نغمه معتدل * ز صوت خوش آئینه پهلوی * ترنم کنان زهره و زیبی روی
نگار مجمر و بخور عنبر زمین را طبله عطار و آسمان گوی عنبر گردانیده و دماغ قدوسیان
ملاء اعلی چون روضه بهشت برین معنبر * هر صبحدم تنوره بخوردان مشک
سیاه شب را ور مجمر افتاب * احتساب مینا را از التهاب ناری چون شاخ
گلبن شکفته پایه آتش از رفعت اسامی گرامی پا بر مناکب کواکب نهاده و زبان
خطیب بمن ارسما و سعادت سیما چون دست زرافشان کرم گستر جواهر ریز شد و
دهانش بلطف دعای بریا سلطان دادگر چون صدف نافه در آگین و مشک بیز
نظم شنود گر جبرئیل اید از این پیروزه گون منبر * کند آفاق را خطبه بنام شاه دین پرور

دور بیا بیاساید کنون خاتم بفرساید کنون سکه بیار آمد کنون فتنه بار آید کنون منبر
خطیب بیت بعد از ادای محامد الهی و نعت سید المرسلین و مناقب خلفای راشدین
و ذکر مفاخر عشره کامله از فرمان روایان این دودمان والاشان که مرآة حالات عشره
مبشره و مظهر کمالات عقول عشره اند و صبح اعتبارشان که هرگز بشام انجام نرساد و از
مطلع ذات اکمل صاحبقران اول سطوع نموده و خورشید کمال شان که هرگز کسوف نقصان
نبیناد از مطلع شخص اقدس صاحبقران ثانی طلوع پرداخته بآئینی که درین سلسله سنیه منقبت
بر اسم هر یکی از ابای گرامی خلعت والا کرامت فرموده سر رفعتش باسمان برافراختند و
چون بالقاب سعادت انتساب این یگانه آفاق رطب اللسان و عذب البیان گشت
گرانمایه خلعت زرنگار که تا دامن قیامت طراز آستین اعتبار اخلافش خواهد بود پوشانیدند
و چندان زر و سیم بر نام نامی که جانها نثار آن شود ریختند که آزمندان تهی دست را جز
فراخی جیب و دامان آرزو نماند و آز و نیاز را با دها گفت و گوی او و دراهم و دنانیر
سکه صاحبقران ثانی رخ برافروخته ماه و مهر شب و روز محتاجان است یا از اسم
اعظم شاهجهان خاصیت دلربای گرفته گرو نامه تسخیر عالمیان چون سکه
نام شاه … سپیدت … رخ سیم سیاه قدر کاسته شد دینار لب به خروی افروخته
گشت درهم سپید روی آراسته شد متین یک روی اشرفی و روپیه را بنگارش
کلمه طیبه و حاشیه باسامی سامیه خلفای راشدین و روی دیگر نوبتش نام نامی و القاب
گرامی خورشید سپهر کمال خدیو سریر جلال رشک افزای مهر و ماه گردانیدند بحکم مقدس
وزیران سخن پرداز بدایع طراز قلم در زر نشک بر مینا بر جلوس میمنت مانوس که
تمغه گردن بهروزی است و حرز بازوی فیروزی نگاشتند نظم دبیر خردمند

روشن ضمیر نگارنده نامه دلپذیر نهالی بود خامه اش نازنین ز بسیاری میوه
سر بر زمین . بگویش مخالف ز نزدیک و دور حریرنی کلک او نفع صور دوزهن
مضا امین بطغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان
پادشاه غازی مطرز و بمهر اشرف اورنگ مزین گشت و فرمان شد که مسرعان
باد سیر باطراف و اکناف ممالک محروسه بر ده جهانبانان را نوید دولت مؤبد و
مژده نشاط مخلد رسانند مهر اقدس اورنگ که صورت مهر است در روی فرمان ظفر عنوان
را چشم جهان بین و صفوه مشکین منشور سعادت کنور را چشمه آفتاب نور آگین با نام
والا احتشام حضرت جنت مکانی و اسمای شبکانه اجداد والا نژاد مزین بود به نه سپهر
اشتهار و رفعت و درین هنگام میمنت التیام افسر دادگری و اورنگ جهان داوری
بجلوس ابد پیوند فر و بها از سر گرفت و حق منبی و دین پروری رونق و ضیا دیگر اسم ا[illegible]
قسم پادشاه حق آگاه بحکم خیر الامور اوسطها در میان اسامی نه گانه آبا شرف انتما
نقش پذیرفته مرکز دایره نه سپهر گشت و بمثابه باصره در حواس ده گانه از مشکوی
رفعت و اقبال خوانهای جواهر و زر بعنوان آسمان قباب خورشید احتجاب ملکه ملکی
عصمت مالکه ملکی عصمت مالکه عصمت فلکی همت کریمه مکرمات بنی آدم علیه مخدرات
عالم عاقله گوهر کامله عمر قدوه مطهرات اسوه مقدسات صفیه صافی حرم و خفیه وفی کرم دره
دریای وزارت و سپهسالاری غره ناصیه سعادت و بزرگواری موج بحر دولت صدف
لالی سلطنت حدقه مروت حدیقه فتوت خاتون شبستان عظمت و جهانبانی بانوی
مشکوی رفعت و کامرانی مخدره خدر عصمت مستوره ستر عفت نخله کریمه برومندی
دوحه تربیه سربلندی واسطه عقد لطف ایزدی رابطه سلسله رحمت سرمدی ثمره

بغت

ثمره شجره بختیاری شجره ثمره تاجداری و ذریعه حصول مرادات و وسیلهٔ وصول کرامات
عطیه مراحم یزدانی منیحهٔ مکارم سبحانی حضرت مهد علیا ممتاز زمانی ارجمند بانو بیگم الملقبه به
ممتاز محل نظم بانوی اکمل و خاتون اجل عصمة الدین شرف دین و دول آن بجاه و علا
مه زحل فلک مصرع تفته زوبه زحل بپای بارگاه فلک جاه فرستادند و باریافتگان بساط
قرب بدست ادب پیوسته بر فرق آستان سای افشاندند آسمان پشت خم شده در
اهم نثار گرد آورده است مصرع کوته بینان همه کواکب دانند زمین دامن باز کرده
و دامن فراهم ساخته است مصرع ناقص خردان زر معادن خوانند خاقان کامگار
حضاران بزم فرخنده را از نوئینان و امرای والا اعتبار و سادات و مشایخ و فضلا و
صلحا و شعرا و ارباب تنجیم به بخششهای پادشاهانه و صلات ملکانه که تفصیل آن گذارش
پذیر نیست و مجمل از آن نگارش خواهد یافت کامیاب گردانیده مشکوی دولت را از حضور
سراسر نور فروغ الهی ساختند نظم در آمد بمشکوی مینو سرشت چو روح الامین کاندر آید بهشت
پردگیان حریم عفت مانند کواکب بر دور آن ماه شبستان جلال گرد آمده مراسم تهنیت و
وظایف مبارکباد و تقدیم رسانیدند و امور و الطاف سبحانی حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
مجلس پادشاهانه و محفل ملکانه را [illegible] خوانهای جواهر و طلا و نقره که در کمیت و کیفیت
مساوی [illegible] بر فرق مبارک افشاندند و پیشکشی که از چنان ملکهٔ ملکی همت
ملکی نهمت برای چنین پادشاه والا دستگاه سزد و در خور باشد از جواهر زواهر و لآلی متلالی
و نفایس و امتعهٔ هر دیار و ترایف مصنوعات هر کشور بنظر اکسیر اثر در آوردند و برف
پیرایهٔ شهنشاه [illegible] بپذیر رسید نظم سر بانوان بانوی سلطنت بپیش
شهنشاه خورشید تخت کشید انچنان پیشکشهای نغز که بینندگان را ابرو [illegible]

و نواب عصمت قباب عفت مآب گوهر درج سلطنت و بهروزی [illegible] برج دولت
و فیروزی لعل کان مروت [illegible]ن خاتم فتوت نهال باغ جلال سرو بوستان افضال نور
حدیقهٔ شاهجهانی نور حدقهٔ صاحبقرانی ثانی در دریای نامداری و دری سمای کامکاری
غرهٔ دولت و سروری ناصیهٔ سعادت و نیکبختی قرهٔ باصرهٔ جهان[illegible] واسطهٔ
عقد عالم بنابری فاتحهٔ ابواب خیراندوزی خاتمهٔ کتاب طاعت افروزی مخدرهٔ سرادق عصمت و
جلال مستورهٔ قباب شوکت و اقبال واحدهٔ جهان عصمت و کرم ثانیهٔ رابعه و مریم جهان ثمر
شجرهٔ ملک رانی جهان شجرهٔ چمن جهانبانی ملکهٔ زمین و زمان مالکهٔ کون و مکان پادشاهزاده
عالم و عالمیان جهان آرا بیگم الدعوه بیگم صاحب که شمایل پسندیده و خصایل گزیده و
شرایف آثار و کرایم اطوارش از دیگر دراری فلک سلطنت و لالی بحر دولت بنظر
عنایت و الطاف گیتی خدیو عالم خداوند منظور اند باریافته و شکل سالیه نظر جسته
اثر در آورند از روی عطوفت و رافت شرف قبول یافت نزد معماشکافان
اسرار حقایق و نغزگشایان حقایق اسرار در تساوی عدد انی جاعل فی الارض خلیفه با شاه
جهان پادشاه غازی سلمه الله و ابقاه اشارتیست با آنکه این شکوه و اعتلا چون
کلام قدیم الهی آسمانی جاودانیست زمینی غایبی وان نیز [illegible] مانند [illegible] سلیمان
عطیهٔ مساوات نزد دانایست به تسلط انسانی و مساوات این کلام اعجاز انتظام با عداد
فلک جاه شهاب الدین محمد شاهجهان صاحبقرانی که بسبب اشتمال بر القاب کرامت
نصاب حضرت ظل الهی اشارت مذکوره را صریح تر گذاشته هیچمدان بر خاطر فاتر این
خاکسار بر کوی نیاز پرتو افگنده برای جلوس مبارک اگرچه سخن پروران فصاحت
آثار و شعر طرازان بلاغت کار توان یعنی یافته اند از جمله این تاریخ که حکیم رکنای کاشی

کلامش را متخلص به مسیح (?) از زمان لباس نظم پوشانیده بمسامع بشارت مجامع خدیو فضیلت دوست
فاضل نواز رسانید و تحسین و جایزه کامیاب صورت و معنی گردید   پادشاه زمانه شاهجهان
خرم و شاد و کامران باشد   حکم او بر خلایق عالم   همچو حکم قضا روان باشد   بهر سال
جلوس او گفتم   شه جهان باد تا جهان باشد   سعیدای گیلانی مخاطب به بیبدل خان
که بخدمت داروغگی زرگرخانه والا سر افراز است در تاریخ جلوس مقدس با نیم مصراع
جلوس شاهجهان داد زیب ملت و دین   ملهم شده و میر صالح خوشنویس تاریخ
اورنگ آرایی چنین منظوم ساخته   تا بود از عالم و آدم نشان   شاهجهان باد
پادشاه جهان   کلک قضا سال جلوسش نوشت   شاهجهان باشد شاهی جهان
درست شرع و خدا حق بجا داد داد   هنر یافته اند بر دل این دریوزه گر گوی نهاد مقدار این
دو بیت نیست و هم همین که از اتفاقات حسنه مشتمل است بر عدد روز و نام روز و ماه جلوس
مقدس و اعداد و شش تاریخ سال درین عطیه سنیه است و از گذشته حضرت جنت مکانی اعلی حضرت
را در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی بعد از تحسین تسخیر ملک دکن باسم سامی
شاه جهان موسوم ساخته بودند چون خواقین این دودمان والا شان با لقاب تسمیه
ملقب اند چنانچه حضرت عرش آشیانی بجلال الدین و حضرت جنت مکانی بنور الدین
لقب گرامی این برگزیده الهی و مورد الطاف نامتناهی پس از اورنگ آرایی بالتماس
یمین الدوله آصف خان بشهاب الدین مقرر گردید و بالهام لاریبی و افاضه غیبی بمنا و تبرکا
لقب دیگر صاحبقران ثانی اختیار فرمودند الحمد لله که کارهای حضرت شاهنشاهی را
که در ایام پادشاهزادگی برتری کار آمده باستعون (?) فرازنده افسر جهانبانی و برازنده
اورنگ گیتی ستانی غیاث الاسلام و المسلمین معز الله والدین ثالث القطبین حضرت

امیر تیمور صاحبقران انار الله برهانه که بیش از جلوس سریر برزده مشابهت و مجانست تمام

داشت و مساوات حیات صاحبقران انار الله برهانه که بیش از جلوس سریر برزده مشابهت

ممانعت تمام است و مساوات حیات صاحبقران ثانی که سیصد و شصت و پنج است باز

بر شاهنشاهان شاه صدق این مقوله است پیرایه بخت [illegible] کاقبال بروی

او دست تمامی فوز نظر بزرگواران محراب نماز تاجداران ای ختم قران بادشاهی

بی خاتم تو [illegible] شاهی و درین روز نشاط افروز بادشاه کام بخش کامکار و دریا

از دل و دست [illegible] در ریزه گرانند و باین سرمایه توانگری و کرم منشی مامور و لک اشرفی

و شش لک روپیه بحضرت مریم عهد آسمان مهد ممتاز الزمانی بصیغه انعام مرحمت فرموده

و ده لک روپیه سالیانه مقرر شد و بادشاهزاده جهان و جهانیان بیگم صاحب صد هزار

اشرفی و چهار لک روپیه [illegible] شد و شش لک روپیه سالیانه قرار یافت و حکم شد که

دیوانیان گرام نصف را نقد از خزانه والا و عوض همه دیگر محال [illegible] نمایند و هشت لک

روپیه دیگر بحضرت مهد علیا سپردند که هرگاه مظهر دلایل تاجداری مرآه شمایل بختیاری

مطرح انوار الهی مطلع انظار شاهنشاهی گوهر سری و سروری عنصر بزرگی و برتری

بادشاهزاده محمد دارا شکوه و سر و جویبار دولت کوکب برج سعادت [illegible] آثار

قبالت منار اطوار نبالت بادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر و جامع امارات

بهروزی حاوی آیات فیروزی مورد عنایات بادشاهی مظهر الطاف ظل الهی

بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از دار السلطنه لاهور بدار الخلافه اکبرآباد آمده ناصیه

بخت مندی و دولت وری به تقبیل بارگاه آسمان جاه برافرازنده چهار و نیم

لکه روپیه میان ایشان تقسیم نمایند بدین گونه دو لکه روپیه بمهین خلف خلافت و

و یک و نیم لک روپیه به بدر برج عظمت و یک لک روپیه به بستان فرزندی و دولت ... هم

لک روپیه به پادشاهزاده کامکار والاتبار مراد بخش و پادشاهزاده ارجمند لطف الله ... و در

و در بهای بخت وری و روشنی آرای بیگم و غره دولت و سروری ثریا بانو بیگم ... یومیه

پادشاهزاده والامقدار محمد دارا شکوه هزار روپیه و پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر

هفصد و پنجاه روپیه و پادشاهزاده بخت بیدار محمد اورنگ زیب پانصد روپیه و پادشاهزاده

عالی نسب مراد بخش دو صد و پنجاه روپیه مقرر فرمودند [illegible]

مطالع جلوس [illegible]

[illegible] سند به کمالات کونی و الهی و مجمله سعادات زمینی

و آسمانی بنصره میامن دینی و دنیوی ... محاسن صوری و معنوی یعنی رابطه طالع سعادت

مطالع جلوس اند بوده نفس بر خانه حقیقت نگار گردانیدن ... دقیقه سنجان حقایق موجودات

و موشکافان دقایق کاینات است تا جهانیان که بیشتر گروه کثیر ... اند از پس

پرده غفلت ... برآمده چنین امور جلیله را از تاییدات یزدانی نه تدبیرات انسانی و ...

سرسری تر ... و چنین شئون عظیمه را از تاثیرات جاودانی آسمانی نه تسهیلات ...

فانی ... اند و بدین اصطرلاب حقیقت ... بدانند که مقصد انجم و

و افلاک از این گردش سال و ماه و ... و گاه و بیگاه تحصیل این امر خطیر و تسخیر این

شان کبیر بود و باین مراد حق ... سعادت بکار رفته و چه مایه

سعادت نظرات ... بکار آمده تا کارگذاران کارگاه آسمانی و چهره کشایان تقدیر

یزدانی این ... رایات ملک داری و جهانگیری برافراشته ... فرمانروایی

و جهانگشایی را زیب افزایی اورنگ ... سلطنت بی زوال و زیب افزود ... هم

این دولت بی انتقال گرداننده جهان و جهانبانان را نوید آسایش آمد و … طایر سدره ساند
زایچه طالع شاهی است جدول اسرار الهی است این لایحه دولت و لوح مراد
غدبلله دانش و فهرست داد کوکبه کوکب عز و علا است کون و مکان را سعادت
صلا است دیده بر این لوح ازل باز کن هر دو جهان تا ابد آباد … حسبت
استیعاب خصایص و وسعت استقصای نتایج نوبت دوازده گانه بیش از آن است که بنان مرحی
گلگون کوته گام خامه نوردیده اند تا کثیر وقت اندکی از بسیار و یکی از هزار بر تقویم قلم صواب
رقم گشت تا بدر رایت فتحی آثار و ربع العجیبهای این اقبال ابد اتصال و شارف کاری این دولت
بلند صولت که از خواص نظرات بدیعه و آثار حرکات غریبه است دیده حق بین نواخوا اما بی
انصاف که از جلای تازه پذیرد و ناتوان خیال بی پا به رو جاده مستقیم راست بینی هم
درست بینی فرا گیرند شرح مراکز نوبت دوازده گانه خانه اول که خانه طالع است
برج حوت واقع شده که خانه سعد اکبر و بیت الشرف سعد اصغر است و مرکز این خانه
دقیقه پانزدهم از درجه بیستم این برج است که حد مریخ و درجه مشتری باشد و این درجه
مونث است و نیره و در رب مثلثه آتش زهره به شرکت مریخ و حد مدت قمر و اثنی عشر زهره
زهره و نه بهر مشتری و نهفته بهر عطارد و در دیجان قمر افزون بحران شمس و مستولی
بر این خانه مشتری است به شرکت زهره و سهم الملک و سهم السلطان در دو دقیقه بیست و دوم
از درجه بیست و نهم و زهره در دو دقیقه چهل و دوم از درجه دوازدهم که کوکب سهم تمر
بیوت در خانه دوازدهم است و بحسب ترتیب در طالع بیان احکام این خانه
چون صاحب طالع مشتری است که سعد اکبر است به شرکت مریخ و سعد اکبر در دو تم
عاشر وقوع یافته که خانه دولت و سلطنت است و مریخ بحسب ترتیب این چنان

چون صاحب طالع مشتری در وتد رابع و بهرهای قوت مریخ بجاه و هوو زیاده بر صنفش و بهرهای
قوت مشتری صد و چهل و چهار زیاده بر صنفش و قوی حال و مستولی بر جزو طالع [illegible] دین
[illegible] که صاحب طالع [illegible] حلت بر حسب در طالع است که برج شرف اوست و سهم الملک
و سلطان در طالع و صاحب او در عاشر واقع شده دلالت میکند بر دوام دولت سلطنت
و استقرار خلافت و شوکت و انتظام امور مملکت و حشمت و دادگستری و رعیت پروری
و علو همت و سمو زینت و بودن سهم الملک در طالع و صاحب او در عاشر در طالع جلوس
اشرف دلیلی است قوی بر درازی مدت سلطنت چنانچه در کفایة التعلیم آورده که اگر سهم
الملک و صاحب او در اوتاد طالع جلوس باشد مدت دولت و سلطنت در آن
خاندان مدت قران اعظم باشد و چون درین زایچه مبارک بعضی کواکب متوبه و بعضی
برحسب تقریر نامزد اند این دلیلیت برآنکه اکثر ممالک اقالیم سبعه در تصرف اولیای دولت
قاهره درآید چنانچه در بعضی کتب قرانات آورده اند خانه [illegible] برج حمل است که خانه مریخ
شرف آفتابست و مرکز این خانه دقیقه سی و سوم از درجه بیست و سوم این برج است
که حد مریخ [illegible] درجه زهره است و [illegible] مثلثه این مشتمل بر شرکت مشتری و خدمت زحل و اثنی
عشریه زحل و نه بهر زهره و هفت بهر زحل در زمان مشتری و ادر زمان قمر و این درجه مذکر
است و مظلمه و مستولی برین جزو مریخ است نجومی که از شرکت شمس و سهم الشجاعه
در دقیقه پنجاهم از درجه بیست و سوم است و سهم الفتح در دقیقه پنجاه و سوم از
درجه هفدهم بیان احکام این خانه چون صاحب این خانه مریخ است بشرکت زهره و
مریخ بحسب [illegible] در وتد طالع و در شرف خود و مریخ در بیست قوت و مستولی
برین جزو بکثرت شهادات مریخ و آفتاب و سهم المال بحسب تسویة البیوت در خانه

یازدهم و صاحبش زحل در برج شرف واقع شده دلالت میکند بر [illegible] خزاین عامره
اکنون پس در جواهر بیکران فراوان از ولایات بعیده خود و جهات مختلفه بخزانش جمع آید
و چون آفتاب و مشتری بقوای ذاتی و عرضی آراسته در برج مذکر اند و در [illegible] حسب
در طالع قرار گرفته دلالت میکند بر استدامت دولت و استقرار سلطنت و معموری
خزاین و کثرت ذخایر خانه سوم برج ثور واقع شده که خانه زهره و شرف قمر است
و مرکز این خانه آخر درجه ششم و چهارم این برج است که حد و وجه زحل و رب مثلثه اش
زهره نسبت گشت قمر و خدمت مریخ و اثنی عشریه زحل و نه‌بهر شمس و هفت بهر مریخ و دریجان
زحل و او در بحان زهره باشند و این درجه مونث است و خالیه و مستولی برین حد زهره
و سهم الشرف در دقیقه سی و یکم از درجه چهاردهم بیان احکام این خانه چون صاحب
خانه زهره است نسبت گشت مریخ و مریخ بحسب تسویة البیوت درین خانه و زهره بحسب
در طالع و این خانه برج ثابت واقع شده دلالت دارد بر آنکه رفعت و جلالت
و عظمت و شوکت آنحضرت روز افزون گردد و چون صاحب خانه سوم ناظر است
بخانه نهم که خانه دین و اسلام و سفر است و زهره که کوکب اسلام است صاحب
این خانه است و همواره در سفر رایات عالیات فتح و ظفر برافرازند و پاک دین
و درست اعتقاد و متوجه احوال سادات که متضمن خشنودی سید کاینات است
صلی الله علیه و آله و سلم و علما و فضلا و صلحا باشند و در رواج دین اسلام مساعی
جمیله بظهور رسانند و چون این خانه به برادران و اقربا منسوب است بحسب تسویة البیوت
مریخ در آنجا واقع شده دلالت دارد بر آنکه برادران و اقربا و نزدیکان خود
صاحب طالع منکوب و مخذول شده بهلاکت و هلاکت رسند چون زهره در

ودر برج شرف است دلالت وارد برانکه مخدرات سرا و قباب عصمت و محجبات بیت
عفت خصوصاً والدات و مخدرات قمر بر همیشه خوشوقت و مسرور بوده بدولت و جمعیت خاطر باشند
و نهایت محبت و اخلاص از انها بظهور رسد و توجه بحضرت شاه عالم ایشان باشد
برج ... است بتیر گشت سرطان که خانه عطارد و شرف راس است و مرکز این
خانه در دقیقه نهم از درجه بیست و سوم این برج است که حد مریخ و وجه افتاب است و رب مثلثه
اتش زحل ببرکت عطارد و در خدمت مشتری و اثنی عشریه مشتری و نهبهر مریخ و هفت
بهر شمس و در بجان زحل و در بجان مشتری و این درجه مذکر است و نیره و مستولی برین
جزو عطارد و بنحوی از شرکت مریخ و سهم العلم والحلم در دقیقه ششم از درجه نهم و مریخ
در دقیقه یازدهم از درجه ششم قمر در دقیقه سیم از درجه یازدهم است بیان احکام این خانه
چون این خانه که وتد رابع است منسوب است بعواقب امور و املاک و صاحب خانه عطارد
است بشرکت قمر و عطارد بحسب تسویه در خانه یازدهم است قمر بر جهت فرزین خانه
دلالت کند بر حسن عاقبت و ثبات مملکت و افزونی جاه و مرتبت و کثرت اسباب
و اموال و علو قدر و منزلت و طرح نمودن عمارات لطیفه و بناهای غریبه و بسیاری اجرای
و مبرات صالح و انتفاع گرفتن خلق از کثرت محصولات و ارزانی و آبادانی ولایت
بودن سهم السعادت بحسب تسویه در این خانه دال است برانکه عواقب کارها بخیر و
خوبی گذرد و سرانجام مهمات بوجه بر وجه احسن بود ... برج سرطان است
ببرکت اسد که خانه ... و شرف مشتری است و مرکز این خانه در دقیقه پنجاه و نهم از
درجه هشتم این برج است که حد مشتری و وجه عطارد است و رب مثلثه اتش زحل
بشرکت مریخ و خدمت قمر و اثنی عشریه زحل و نهبهر مشتری و هفت بهر افتاب و

در خانه مریخ و او در وبال قمر و این درجه مؤنث است و مظلم و مستولی بر این جزو زهره
سهم السعادت در دقیقه چهل و ششم از درجه نهم و سهم عواقب الامور در آخر درجه
بیست و پنجم و سهم العقل والنطق در دقیقه یازدهم از درجه بیست و سوم و سهم الموت [illegible]
افتاده در دقیقه اول از درجه دهم و رأس در دقیقه سی و چهارم از درجه بیست و هشتم
بیان احکام این خانه چون این خانه بفقر زندان و عیش و عشرت و هدیه منسوب است حسب
او قمر در برج حوت محظوظ است یعنی از برج شرف برآمده رو بخانه وبال دارد و رأس درین
خانه و سهم السعادت در جست بهر این خانه و مستولی بر این جزو زهره واقع شده دلالت
دارد بر آنکه فرزندان سعادت بوند بعطوفت و شفقت شاهنشاهی قرین باشند و در
سایه دولت و کهف عنایت حضرت اقدس اعلی تربیت یابند و بسعادات
صوری و معنوی فایز گردند و تحف و هدایا از اطراف و اکناف و جهات مختلفه بپایه
سریر اعلی برسد و اوقات بفرح و شادمانی و عیش و کامرانی گذرد و میل خاطر اشرف
بشنودن سرود و استماع نغمات و مقامات و اصوات و الحانات بیشتر باشد خانه ششم
برج اسد است که خانه آفتاب است و مرکز این خانه دقیقه چهاردهم از درجه نوزدهم
این برجست که حد عطارد و وجه مشتری است و رب مثلثه [illegible] آفتاب [illegible]
مشتری و خدمت زحل و اثنی عشریه مشتری و نه بهر عطارد و هفت بهر زحل [illegible]
در وبال مشتری و او در وبال شمس و مستولی بر این جزو شمس [illegible] از تربیت عطارد
و این درجه مذکر است و خالیه و سهم الحب والالفه در دقیقه سیزدهم از درجه
یازدهم و سهم الترویج در دقیقه بیست و ششم و از درجه نوزدهم و سهم العبید در
دقیقه سیم از درجه دوم بیان احکام این خانه چون این خانه منسوب است بخدم و عبید و

و عبید و امراض [illegible] در آن برج اسد واقع شده و صاحب این خانه آفتاب است که بشرکت
عطارد و اکثر کواکب ناظر اند باین خانه و سهم العبید بحسب برج درین خانه و مستولی
برین خانه آفتاب عطارد است دلالت دارد بر اعتدال مزاج سعادت اقتران [illegible]
غلامان و ما[illegible] [illegible]بت کاران جان‌نثار که باخلاص و یک جهتی و یکرنگی خدمات پسندیده
و ترددات نمایان بجا آورند و منافع بسیار و فواید بیشمار رسانند و مهمات عظیمه
کفایت نمایند و از یمن دولت آنحضرت بانواع نوازش و تربیت یابند و روزگار
بفراغت و جمعیت و فرح و سرور گذرانند و چون مشتری از خانه عاشر ناظر است بنظر
تثلیث بخانه ششم اقتضای سعادت جاوید میکند [illegible] برج سنبله است که خانه شرف
عطارد است و مرکز این خانه در دقیقه یازدهم از درجه ششم این برج است که حد مشتری و وجه
زهره است و رب مثلثه آتش زهره بشرکت قمر و خدمت مریخ در اثنی عشریه و هفت بهر
مریخ و نه بهر عطارد و دریجان و او دریجان زحل و مستولی برین جزو مشتری و این درجه
مؤنث است و مظلم و سهم السفر در دقیقه چهارم در درجه نهم و زحل در دقیقه بیست
و نهم از درجه سیزدهم و بحسب تسویه درین خانه بیان احکام این خانه چون این خانه وتد
ساقط است و صاحبش عطارد بشرکت زهره و مستولی برین خانه جزو مشتری و زحل
بسبب تسویه درین خانه است و دلالت دارد بر مقهوری اعدای دولت و مغلوب
و منکوب بودن مخالفان و اینکه آن حضرت همیشه از شر و مکر و غدر این طبقه ایمن
و سالم و از ضرر و نقصان ایشان در حفظ و حراست ایزد سبحانه تعالی باشند و
چون زهره ناظر است بنظر مقابله احوال ازواج مطهره آن حضرت بخیر و خوبی گذرد
و محبت و الفت بدرجه کمال باشد [illegible] دوست و موافقت بی نهایت بود و [illegible]

به معقلی عنایت و توجه مستند باشد خانه هشتم برج میزان است که خانه زهره و شرف
زحل است و مرکز این خانه در دقیقه سی و سوم از درجه بیست و سوم این برج است
که حد زهره و وجه مشتری است و رب مثلثه آتش زحل است شریک عطارد و در خدمت
مشتری و اثنا عشریه قمر و نه بهر و هفت بهر مریخ و دریجان عطارد و دریجان اعقاب [?]
و مستولی بر این جزو زحل و این درجه مذکر است و نیره و سهم الحیله در دقیقه نهم
از درجه بیست و نهم بیان احکام این خانه چون این خانه منسوبست بخوف و خطر و مواریث [?]
و صاحب خانه زهره است شریک مریخ در زحل بحسب بر حسب درین است که برج شرف
اوست دلالت دارد بر سالم بودن پیکر مقدس از جمیع امراض و ملک و مات [?] و مصون
بودن مزاج اقدس از کل علل و آفات و اگر احیانا عارضه عارض ذات اقدس گردد
زود دفع شود که صاحب این خانه در برج شرف خود است و در طالع
برج عقرب است که خانه مریخ است و مرکز این خانه آخر بیست و چهارم درجه این
برج است که حد مشتری و وجه زهره است و رب مثلثه آتش زهره است شریک
مریخ و خدمت قمر و اثنا عشریه انعطاب [?] و نه بهر و هفت بهر زحل و دریجان قمر و
دریجان زحل و مستولی بر این جزو زهره و این درجه مونث است و نیره و سهم
الغیب در دقیقه چهل و چهارم از درجه سوم و سهم الضیاع و العقار و سهم
بعد العود [?] در دقیقه شانزدهم از درجه بیست و دویم و سهم المرض و سهم الاعدا
در دقیقه پنجاه و پنجم از درجه دوازدهم و سهم البروج آخر درجه پنجم بیان
احکام این خانه منسوبست بعلم و دین و سفر و صاحب خانه مریخ است شریک مشتری
و سهم الغیب در درین واقع شده [illegible] ین خبر و زهره است که کوکب خیرین

دین و اسلام است دلالت دارد بر رسوخ اعلیحضرت در دین اسلام و ورع و عبادت
و طاعت و تقویت شرع و تربیت اشراف و صلحا و شفقت و مهربانی بر علما و فضلا و حسن
سرانجام و سامان کار و بار سفر و رزانت رای و متانت فکر و اصابت تدبیر یعنی آنکه آن
موافق تقدیر وقوع یابد و دلالت کند بر زیادتی فهم و فراست و دانش و کیاست بر کثرت
سفر که منافع بی‌شمار و فواید بسیار دارد و سبب وفور دولت و عظمت و زیادتی جاه
و شوکت و مال و مکنت است خانه دهم برج قوس است که خانه مشتری و شرف ذنب
است و مرکز این خانه حقیقه بجاه و نهم از درجه بیست و سوم این برج است که حد و وجه زحل
است و رب مثلثه آتش افتاب بشرکت مشتری و خدمت زحل و اثنی عشریه عطارد و
ونه بهر زهره و نیمه بهر قمر و در میان سمتش واقع زهره و مستولی بر این جزو مشتری است
به نحوی که از شرکت زحل و این درجه مذکر است و مظلم و سهم الاغتماد در دقیقه سی
و دوم از درجه شانزدهم و مشتری در دقیقه بیست و دوم از درجه بیست و سیم سرطان
احکام این خانه چون این خانه وتد عاشر است و منسوب به دولت و سلطنت و عمل و جاه
و صاحب این خانه مشتری است بشرکت زحل و مشتری در این خانه قوی حال و مستولی بر
طالع و مستولی بر جزو خود و زحل در برج شرف و مثلثه برادر دبا دولت و
عظمت وافر ولی جاه و حشمت و میل خاطر اشرف اعلی به نیکنامی و فتح ابواب
عدالت و رعیت پروری و نصفت و دادگستری و سعی در انتظام امور مملکت و اسباب
شوکت و هیبت [illegible] که ایام سلطنت بعیش و کامرانی مقرون باشند و صورت
هر مراد که بر لوح خیال اقدس نقش بندد بحسب خواهش دل ظهور یابد و اعلیحضرت بعلو
قدر و رفعت منزلت بر سایر [illegible] کامگار فایق و غالب آیند خانه یازدهم

برج [illegible] است که خانهٔ زحل و شرف مریخ است و مرکز این خانه دقیقهٔ [illegible] و یکم از درجه

بیستم [illegible] برج است که حد زهره و درجهٔ مریخ است و رب مثلثهٔ آتش زهره بشرکت قمر و حارث

مریخ [illegible] عشریه شمس و نهبهر عطارد و هفت بهر و دریجان زهره و او ریحان مریخ و این درجه

مونث است و در قسمت و مستولی برین جزو زحل و سهم الاولاد و در [illegible] و دویم از

درجه پنجم و ذنب در دقیقهٔ سی و چهارم از درجهٔ بیست و هشتم بیان احکام این خانه چون

این خانه منسوبست بر جاه و اصدقا و سعادتها صاحب خانه زحل است و مستولی برین جزو

در برج شرف خود و سهم الامال درین خانه واقع شده دلالت میکند بر بسیاری دولت

خواهی عمده از خاندانهای قدیم و وزرا و ارکان دولت و امنا و حکم و وصول منافع و فواید

کثیره و حصول مرادات و مطلوبات عظیم و هر مطلبی که بخاطر اقدس گذرانید بر وجه

و خوبی آید و آنچه بر آیینهٔ خیال پرتو انداز و بر وجه بهترین و خوبترین صورتی بحصول

موصول شود و با نواع خرمی و فرح و نشاط و سرور گذرانند و مهمات سلطانی و معاملات

دیوانی بحسب خواهش دل میسر گردد [illegible] یازدهم برج دلو است که خانهٔ زحل است

و مرکز این خانه دقیقهٔ چهار و هم [illegible] درجه نوزدهم این برج است که حد مشتری و درجه

عطارد است و رب مثلثهٔ آتش زحل بشرکت عطارد و خدمت مشتری و راتبی

عشریه عطارد و نهبهر مشتری و هفت بهر زهره و دریحان عطارد و او ریحان [illegible]

مستولی برین جزو زحل بخوبی از شرکت مشتری و این درجه مذکر است و نیره و سهم

الامال و در دقیقهٔ سی و هفتم از درجهٔ هفتم و جزو اجتماع مقدم در دقیقهٔ ششم از درجه

هفدهم شمس در دقیقهٔ پنجاه و نهم از درجهٔ بیست و یکم و عطارد در دقیقهٔ یازدهم

از درجهٔ سوم بیان احکام این خانه چون این منسوبست بدشمنان و چارپایان بزرگ

زبدهٔ از فیل و اسب و شتر بسیار در سرکار خاصهٔ شریفه جمع آمد و از غرایب اتفاقات
آنکه طالع جلوس مبارک موافق طالع سال قران اصغر است که در سنه هزار و سی و دو
در برج اسد واقع شده و این دلیلی است قوی بر طول مدت دولت و ایام سلطنت
و چون همه کواکب [illegible] قوی ذاتی و عرضی قوی حال اند دلالت قطعی دارد بر گشایش کارها
و حصول مراد و نیل مقصود در هنگام فرمانروایی حضرت عرش آستانی و تخت آرایی
حضرت جنت مکانی هرگاه یکی از بندگان بشرف ملازمت مشرف میگشت یا یکی از
بندگان بشرف ملازمت مشرف میگشت یا یکی از بندگان بکرم عنایات پادشاهی
مکرم میگردید سر بسجده می نهاد چنانچه در ملل سابقه و امم سابقه برای برگزیدگان دین
و پیشوایان راه یقین بطریق تحیت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین میگذاشتند
و سجدهٔ ملایکه مر آدم را و پدر و برادران حضرت یوسف را ازین گونه بود و این تحیت
در امم پیشین بمثابهٔ سلام و مصافحه بود پس از آنکه عالم بفروغ خورشید این دین قویم محمدی
و این مستقیم احمدی نورآگین شد و چراغ ملل باطله و ادیان عاطله فرو مرد این تحیت منسوخ
شد و بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت نظم ای ملتها به بعثت تو [illegible] چون
ملتها لبید و نور روز [illegible] چون خاقان دین دار و جهانبان عبادت شعار بر سریر
سلیمانی و اورنگ گیتی ستانی جلوس اقدس فرمود همگی همت پادشاهانه بر تجدید
مراسم ملت مصطفوی که رو باندراس نهاده بود و همت ملکانه بر تشیید مبانی
شریعت محمدی که [illegible] بر انطماس شده گماشته بحسن حلمی که در از دور سعادت
افروز که [illegible] از آن سرمایه کرامت اندوزی دریوزه و روز نور روز پیرایهٔ دلکشای
و جهان افروزی از [illegible] دین پرور [illegible] گستری عرضه دریافت این نو[illegible]د

(حاشیه:) حکم منع سجده [illegible] ... سجده بعوض [illegible]

گزیرد از این تعظیم ذات تقدس سمات معبود حقیقی دانسته برای دیگری ناصیه بر خاک
ننهند مهابتخان خانخانان سپه‌سالار معروض داشت که ایزد جهان آفرین برای نظام عالم
چندین بندگان را در مرتبهٔ نوازش و بزرگداشت متفاوت آفریده یکی را باوج رفعت
و عزت برمی‌آورد و بمرتبهٔ والای خداوندگاری و پایهٔ بلند فرمان‌گذاری رسانیده بر مسند
کامکاری و تجباری متمکن می‌سازد و دیگران را بحکم‌پذیری و فرمانبرداری او باز نشانده
هرکدام را باندازهٔ استعداد کار و حالت روزگار در اتمام امور ضروریهٔ او ممد و معاون
میگرداند همچنین تفاوت در مراتب تعظیم و تجلیل نیز از لوازم انتظام و مراسم قوام
لت گردانیده بر همگنان هویداست که خانوادهٔ این دودمان رفیع‌الشان بحسب کیفیت
دولت و جاه و کمیت زمان مکنت و دستگاه از جمیع فرمانروایان والامقدار امتیاز
دارند چه از زمان نوح تا امروز بطناً بعد بطن ارثاً و حسباً باستقلال اورنگ‌نشین اند
و خلفاً بعد سلف استعداداً و نسباً باستهال گیتی‌ستان و درین عهد سعید غبار
متابعت غیری بر دامن رفعت و اعتبار این طبقهٔ علیه نشسته و سلسلهٔ زرین [illegible] حبل
متین عز و اعتلای این طایفهٔ رفیعه از هم نگسسته همچنین ناگزیر پایه‌شناسی و مرتبه‌دانست
که حیثیت این گروه والاشکوه نیز مغایر بحالت مشترکه میان سایر بندگان الهی باشد و
چون حضرت از بزرگواری و اطاعت اوامر باری تعالی و تقدس سجده را نفی میکنند اگر
بجای سجده زمینبوس قرار یابد هرآینه سررشتهٔ امتیاز مخدوم از خادم و رئیس از مرئوس
و سلطان از رعیت که استقامت امور جمهور وابسته است جمهور امور بان باز
بسته است مضبوط باشد و سبب انتظام جمعیت انام و التیام زخم صحبت خاص و عام
چنانچه باید بروی کار آید بادشاه دین‌پناه [illegible] رای ملتمس آن هواخواه قرار دادند

وانمودند که هرچه موجب برزبان کند اشتباه بیت دست را اسلام نمایند تا هم بحسب رعایت

آداب و هم سجده بروی کار نماند [illegible] از مرتبه دوانی است و در نیم مرتبه آری [illegible] اند و بعد مرتبه مرتبه

و از این [illegible] و با وجود این رعایت جانب سادات والا درجات که مستحق تعظیم و تکریم اند

و فضلای صلاح نژاد و درویشان پرهیزکار و زاویه نشینان عبادت گذار فرموده که این

تواضع نیز معاف نمودند و در زمان ملازمت بسلام و نیاز و وداع بفاتحه اکتفا فرمودند

و چون صورت عذر معقول سجده دانست پس از چندی پادشاه حق آگاه از آن نیز برطرف

ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر فرمودند چنانچه بتفصیل آن در رسالی که قرار یافته نگاشته

خواهد شد چون اعتضاد خلافت و فرمانروائی اعتماد سلطنت و کشورگشائی دو فیض

خاتم وفاداری و حق گذاری آب جوهر حقیقت و جان نثاری مونس وحدت سرای

حضور خاص الخاص بزم سرور مسند آرای دولت خاقانی مؤتمن بارگاه سلطانی همدم دلگشای

مجالس خاص محرم خلوت سرای اخلاص دقیقه یاب سرایر پادشاهی رمزشناس مراحلی

[illegible] الطاف ساختهای مطرح عواطف ظل الهی جوهر مرآت حقیقت و وفا فروغ

شمع یکرنگی و صفا قدوه خوانین بلند مکان مبارز الملک یمین الدوله آصف خان که منشیان

بلاغت نشان نگارش این القاب سعادت نصاب در فرامین مراحم آگین که بنام

آن قدوه نوئینان زمان شرف صدور خواهد یافت مامور گشته‌اند هنوز از دارالسلطنت

لاهور بدار الخلافت آگره نرسیده بود و شرف ملازمت که در حقیقت ملازمت

شرف است در نیافته منشور عاطفت بخط نوازش نمط نگاشته مکمل کردن اعتبار

اشراف و تم[illegible] اعلا افتخار اخلاف از نسخه معانی و مکارم گردانیدند و در زمان

مقدس لفظ عمو که طراز استیلای مداهنت و تقدس یکسان مفاخرت آن مجمع اطوار

هواخواهی و مکمن اسرار پادشاهی است غرا اختصاص بخشیدند و منصب آن رکن رکین
دولت روزافزون که در فرمانروای حضرت جنت مکانی هفت هزاری ذات و
هفت هزار دو اسپه و سه اسپه سوار که دران زمان و در عهد حضرت عرش آشیانی
منصب هیچ یکی از امرای عظیم الشان زیاده بران نبود و پیش [illegible] سه نویس و والا
اعتبار و بدین پایه گرانمایه ارتقا نموده بودند رسیده بود درین سلطنت که عیار شناسی
و مقدار دانی را رونق بازار است و روزگار عداوت کار برخلاف گذشته مستعدان
نوازش و مستحقان تربیت را خدمتگذار و غاشیه بردار است به هشت هزاری ذات و هشت هزار
سوار دو اسپه سه اسپه که در تعداد سواران از یک اسپه ده هزار افزون است مقرر
گردید و برای دوام ذکر مناقب و مفاخر آن عمده نوئینان والاشان اسوه امرای
رفیع المکان نقل آن منشور عنایت گنجور درین نامه نامی ثبت افتاد نقل فرمان کرامت
عنوان دانای رموز سلطنت عظمی و واقف اسرار خلافت کبری سرخیل یکرنگان
و وفاداران سالار نیکخواهان حق گذار کارفرمای سیف و قلم مدبر امور عالم [illegible]
عالیشان قدوه امرای بلندمکان عضد الملک یمین الدوله عموی دانای اصفهانی
بمراحم حضرت ملک مکان بوده بدانند که در چهارم گهری از روز مبارک دوشنبه
بیست و یکم ماه بهمن موافق هشتم شهر جمادی الثانیه سنه هزار و سی و هفت
مبارکی و فیروزی در دار الخلافه آگره جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت
و سریر خلافت واقع شد بدستوری که معهود شده بود لقب را شهاب الدین
قرار دادیم چنانچه نام مبارک ما را العنوان اقبال نشان شهاب الدین
محمد صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه

نقل فرمان یمین الدوله [illegible]
[illegible] و لقب [illegible]
[illegible] منصب
هشت هزاری ذات هشت هزار سوار

آوازه گردانیدند درج نموده و سکه هم بهمین نام مقدس زده شد نظم لله الحمد که از [illegible]
که خاطر متمنی است [illegible] آخر [illegible] ده تقدیر برون امید داریم که الله تعالی [illegible] باد شاهی
کل هند وستان بهشت نشان را که محض کرم خود عنایت نموده بر ما و شما که [illegible] این
دولت جاوید طراز [illegible] مبارک گرداند و روز بروز فتوحات تازه و نصرتهای بی اندازه
نصیب اولیای دولت روز افزون سازد و خدمت پرستان آخر روز جمعه رسیده
دو عرضداشت شما را گذرانیدند و بعرض رسانید که مقرر نموده اید که روز [illegible] بیست و یکم
ماه بهمن از انجا روانه گردید و روز جمعه چهاردهم ماه اسفندار بملازمت ما مشرف گردید
ایمنی چون دلالت بران می نمود که زمان دریافت ملازمت نزدیک رسیده خوش
حال شدیم قرار داد ایمنی که بادشاهزاده های کامکار برخوردار را همراه بیاورند
و خواجه ابو الحسن را در لاهور بگذارید مستحسن افتاد و سرو پای که در روز مبارک
جلوس میمنت مانوس پوشیده بودیم برای آن خصد الملافه فرستادیم هرچند که
هرچه [illegible] عنایت فرمائیم زیاده ازان گنجایش دارد اما بالفعل منصب هشت
هزاری ذات و سوار دو اسپه سه اسپه عنایت فرمودیم و سوای آن بندر لاهری
را بطریق انعام مرحمت فرمودیم این عنایتهای ما بر شما مبارک باشد [illegible]
نوازشهای ملکانه که در باره امرا و منصبداران و دیگر بندها که در روز جلوس مقدس
دولت ابد [illegible] حضور بودند جلوه ظهور یافته چون از بدو تمیز فطرت بادشاهانه
مصروف تحصیل مکارم اوصاف و مفاخر اخلاق است و طبیعت ملکانه مبذول
بسنجر و لهذا [illegible] اسباب وفاق تمامی اندیشه آنکه برو امن و لی غبار محنت نه نشیند و
هیچ خواهش آنکه از روزن خاطر [illegible] گرد غم بر نخیزد و مرد رسم نیاز رو با نعدام نهد

وازرخ بانهدام سخا باوجودش که چشمه ساردریای جود است چون زنگ باگل آمیخته

است وعطا باوجودش که بوصف خطوط بهبود است چون تمنا باطل و ریگ قالب ریخته

بتبدلی وجودش نماید هیچ و رتش بخیرو مال باجودش نماید هیچ رتهای باختم

روح را از رنجهای دل تهی گروه کنار ازرا از رنجهای خود یراه گروه سلم

در این روز میمنت افروز که افسر جهانبانی نور و ضیای تازه یافت و بخت بلند سالی

مروجهای بی اندازه افضال را آب رفته بجوی برآمد و نوال را رونق کم شده بکوی

از فرخی گرمیش مرض گرسنه چشم دیرسیر با ابتلا افتاد و امید جهان گرد بر آستان

سلاطین پناهش بار اقامت گشاد مبلغ هفتاد و دو لکه روپیه شصت لکه روپیه

در مشکوی اقبال به بیروه کیبان عصمت و بادشاهزادهای والاگهر چنانچه کذارشش

یافت و ده لکه روپیه در بارگاه عرش اشتباه باعیان دولت و نوئینان والاقدر

و دو لکه روپیه بسادات و مشایخ و فضلا و صلحا و شعرا و غیرهم عطا فرمودند

در خت همت او خود در ابتدا عالی است رسد ره برگذرد چوان شتبهای بر

مناصب لختی افزایند ماکه شرف اندوز حضور بودند بدستور سابق متقرر گشته و برخی

باضافه سرافراز و مقرر گشتند و مرحمت خلعت گرانمایه و خنجر و جمدهر مرصع و شمشیر

مرصع و علم و نقاره و تومان طوغ و اسپ باد پا و فیل کوه اساضمیمه عنایت منصب

و انعام نقد گردید نخست عواطف بادشاهی بباره دولتمندانی که بزبان اقبال

دررکاب دولت از ضیر بدار الخلافه آمده بودند پرتو گماشت مهابتخان بعنایت

خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع

و منصب هفت هزاری ذات و [illegible] سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب

بخشش هفتاد و دو لکه روپیه روز جلوس

خطاب خانخانانی و منصب ... هزاری

و خطاب والای خانخانانی و سپه‌سالاری و علم و نقاره و طومان طوغ و اسب از
طویله خاصه با زین طلا و فیل از خاصه با یراق نقره و ماده فیل و چهار لکه روپیه نقد
فرق مباهات برافراخت و وزیرخان بخلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و منصب
پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقه خاصه و انعام یک لک روپیه و سید مظفرخان بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار
هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقه خاصه و انعام یک لک روپیه و دلاورخان بریچ بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار
هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و علم و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل
و انعام پنجاه هزار روپیه و بهادرخان روهیله بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری
ذات و دو هزار سوار و علم و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه
هزار روپیه و سردارخان بخلعت و خنجر مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری
ذات و دو هزار سوار بعلم و نقاره و اسب با زین نقره و فیل و انعام سی هزار روپیه
و راجه بیتهلداس پسر راجه گوپال داس گور که از بندهای معرکه جانسپار درگاه والا
بود و در ایام بادشاهزادگی شهنشاه فلک بارگاه بانیک پسر جانثاری بکرام نام
بان را در راه ولینعمت خویش فدا نموده بخلعت و جمدهر مرصع و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و بعلم و اسب از طویله خاصه با زین
نقره و فیل و انعام سی هزار و فیل و انعام بیست و پنجهزار روپیه و میرزا مظفر کرمانی
بخلعت و خنجر مرصع و منصب ذات و هزار و دویست سوار و علم و اسب
با زین نقره فیل و انعام سه هزار ... راجه منروپ بمنصب سه هزاری ذات

وهزار سوار وعلم و قلیچ خان بخلعت وخنجر مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
ذات و دو هزار سوار و بعلم و اسپ و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه و خواجه قاسم سیدا
ای بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و اسپ
و فیل و انعام سی هزار روپیه و رضا بهادر مخاطب بخدمت پرستخان که به نجابت بیدار و اختر سعادت
یار از ایام صبی بغلامی خداوند جهان مفتخر گشته و بمزاج‌دانی و نیکو خدمتی و دوام حضور و حریم
محرمیت راه یافته بخلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار
و دویست سوار و بعنایت اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه و خدمت والای
میر توزوکی و عصای مرصع و هر یک از یوسف محمد خان تاشکندی و جان نثار خان
و بهرامست ولد مهابتخان خانخانان بخلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزاری ذات
و هزار سوار و بهمین برحمت اسپ و فیل پانزده هزار روپیه و دو مال بعنایت علم
و اسپ و فیل و انعام دوازده هزار روپیه و دو انیخان در تبت یانمی بخلعت و منصب
دو هزاری ذات و هشتصد سوار و انعام هفت هزار روپیه و یکه تاز خان ... منصب
هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار و انعام شش هزار روپیه و ... اسپ ... بـ
خلعت و منصب هزاری ذات و هفتصد سوار و میرخان میانه بخلعت و منصب هزاری
ذات و هفتصد سوار و گیرخان میانه بخلعت و منصب هزاری ذات و هشتصد سوار
و هر یکی از ابراهیم حسین مخاطب برحمت خان و زبردستخان و خواجه برخوردار و
حیات ولد علیخان ترین که از بندهای روشناس این درگاه والا بودند و در راه
قبله و مرشد خود جان در باخته و جیت سنگه راتهور و سیورام گور و شیام سنگه سیسودیه
بخلعت و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و حیات ترین بانعام هفت هزار روپیه

خطاب خدمت پرست خان

روپیه و جیت سنکه بانعام شش هزار روپیه و هر کدام از نوبت خان و جهان خان ...
بخلعت و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار و انعام شش هزار روپیه خنجر خان و علاول
ترین بخلعت و منصب مسطور و انعام پنجهزار روپیه و شریف خان و عثمان روهله و بهادر خان
بخلعت و منصب هزاری ذات و سیصد سوار و ابهام خان و ترکتاز خان بخلعت و منصب
هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار و انعام شش هزار روپیه و حسب سو بخلعت و منصب
هزاری ذات و دو صد سوار و رشید خان خواجه سرا بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب
هزاری ذات و دو صد سوار و بانعام چهار هزار روپیه سرافراز گشتند پس از آن نگارش
مراحم شاهنشاهی در باب جمعی که در زمان دولت حضرت جنت مکانی منصب داشتند
و درین روز مسرت آما دولت اند و در حضور بودند طی بمناصب سابق و جمعی باضافه
سرافراز گشتندی پردازد خانعالم را بخلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و منصب
شش هزاری ذات و پنجهزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و
فیل از حلقه خاصه با ماده فیل سربلند گردانیدند قاسم خان جوینی را بخلعت و خنجر مرصع
با پهولکتاره و شمشیر خاصه و از سواران منصب او دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر
نموده بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و بعلم
و نقاره و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه سرافراز ساختند و
لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و صوبه داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن
که ظفر خان پسر او نیابتا بنظم آن میپرداخت و باضافه دو هزاری ذات و دو
هزار سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و بعلم و نقاره و اسپ از طویله خاصه با زین
مطلا و راجه جسنگه نبیره راجه مانسنگه بخلعت و جمدهر مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب

چار هزاری ذات و سه هزار سوار و بعلم و نقاره و سید دلیرخان بارهه بخلعت و خنجر مرصع
و از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و فیل
و راو سور بهوریه بخلعت و جمدهر مرصع و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار
هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بعلم و نقاره و اسپ و فیل و راجه بهارته بندیله
بخلعت و جمدهر مرصع و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد
سوار و بعلم و اسپ و میرزا خان ولد شاه نوازخان بن عبدالرحیم خانخانان بخلعت و
خنجر مرصع و بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و علم و نقاره و فیل و مصطفی بیگ بخلعت
و خنجر مرصع و باضافه هزاری ششصد سوار و بمنصب مسطوره و بخطاب ترکمان خانی و
علم و اسپ با زین نقره و داتی رای بخلعت و جمدهر مرصع و منصب سه هزاری ذات
و هزار و پانصد سوار و احمد بیگ خان بخلعت و منصب دو هزاری و پانصد سوار و
و بابوخان کرانی بخلعت و خنجر مرصع و باضافه پانصدی ششصد سوار بمنصب مذکور
و هر یک از سید بهوده و علیقلی درمن و بهار سنگه بندیله بخلعت و جمدهر مرصع و
منصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و سید بهوده بخطاب دین دار
خانی و علم و اسپ و علیقلی بعلم و نورالدین قلی بخلعت و منصب دو هزاری ذات
و هفتصد سوار و سید یعقوب بخاری بخلعت و باضافه پانصدی ششصد سوار بمنصب
هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و جگمال ولد کشن سنگه راتهور بخلعت و منصب
هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار و سید عالم بارهه بخلعت و از اصل و اضافه
منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار و راجه دوارکا داس کچهواهه بخلعت
و منصب هزاری ذات و ششصد سوار و [illegible] کچهواهه بخلعت و منصب [illegible]

نقاره و علم
سید بهوده

هزاری ذات و ششصد سوار و [illegible] به [illegible] برای خلعت و منصب هزاری ذات و سیصد
سوار و سرفراز [illegible] خان [illegible] خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات
و پانصد سوار عز افتخار اندوختند و فرمان شد که تیول سابق ایشان بحال باشد و جمعی که
بفزونی منصب سرافرازی یافته اند طلب اضافه نگردد و چون نگارش اسامی کمتر از
هزاری درین فهرست اقبال بطول می انجامید حسب الحکم اشرف بر ذکر جماعه مذکوره
اختصار افتاد و الا درین روز فیض اندوز هزار منصبدار از موج خیز جود بادشاه دریا
دل شکوه بخشش به اندازه استعداد و استحقاق بهره ور گشتند و اسامی جمعیت
بیدار [illegible] که در ایام [illegible] کام فرجام بادشاهزادگی دولت بندگی اند و خدمت از
جلوس [illegible] بپایه اعتبار رسیده اند چون جمعی از بندگان فرخ روزگار ایام
نیک فرجام بادشاهزادگی با اوقات قدسیه سمات فرمان روای در ملازمت
گرامی تربیت [illegible] بحسن خدمت و [illegible] حضور در دل فیض منزل گیهان خدیو جای
کرده اند و از اخلاص وافی که بهترین مفاخر بنی آدم است و مهترین مکارم عالم وجودی
صافی [illegible] مسائل بهیه است و [illegible] فضایل رضیه در سفر و حضر خدمت گذاری
قابله [illegible] و [illegible] نموده اسباب رفعت و جاه مراد و مکنت و دستگاه آماده کرده اند
بنوازشهای بادشاهی کامیاب صورت و معنی گشته بحکم خاقان بنده پرور جهانیان
احسان گستر محامد نگار سانحات شاهی و مناقب گذار ظل الهی اسامی این بختیاران درین
نامه ثبت میگردانند تا با انتشار ذکر جمیل و انتشار صیت [illegible] عمر ثانی [illegible] زندگانی جاودانی
کنند [illegible] این یادگار [illegible] فرخنده سرمایه اعتبار اسلاف و پیرایه افتخار
اخلاف این فدویان عقیدت [illegible] وزیر خان که بمنصب وزارت سرافرازی

و راست سید مظفر خان بارهه اسلام خان که بخدمت بخشیگری سربلند بود و نگارش مراتب
خدمتگذاری و هواداری و جانسپاری و فرمان برداری ایشان را فرصتی جداگانه باید معتقد خان
دلاور خان بهادر خان سردار خان راجه بیتهلداس گور میرزا مظفر کرمانی راجه جیرو سلیمان
خواجه قاسم سید آقای رضا بهادر مخاطب بخدمتپرست خان یوسف محمد خان تاشکندی
جان نثار خان [illegible] خان خواجه جهان خوافی اعتماد خان خواجه سرای تکه تاز خان زبردست
خان نوبت خان تبرزه خان اهتمام خان ترکتاز خان رشید خان [illegible] سید احمد یکدل و
و خواجه برامیر خان نگارش گروهی از نوئینان والا اعتبار که در فرمانروائی حضرت
جنت مکانی انار الله برهانه نظم صوبجات میر داشتند و بعد از جلوس سعادت مانوس
بوجی [illegible] دستور سابق منصوب ماندند و طبقی معزول گشتند اسامی جماعه منصوبه
یمین الدوله صاحب صوبه لاهور و ملتان نظم مهمات ملتان بنیابت او امیر خان ولد
قاسم خان نمکین بود خانجهان لودی ناظم دکن و برار و خاندیس اعتقاد خان صوبه
دار کشمیر باقر خان نجم ثانی صوبه دار اوریسه اسامی گروه معزول میرزا رستم
صوبه داری بهار از و تغیر شد و بجای او خانعالم معین گشت خواجه ابوالحسن ناظم کابل
مظفر خان پسرش بنیابت او در انجا می بود لشکر خان بحکومت ان سرافرازی داشت
قاسم خان جوینی صوبه دار دار الخلافه اگره بود از تغیر فدای خان ناظم بنگاله سربلند
شد سیف خان در اثنای توجه موکب اقبال از دکن بصوب دار الخلافه هنگام وصول
رایات جهان پیما بحوالی احمداباد از صوبه داری احمداباد معزول گردیده بجای او
شیر خان بر نواخته آمد مظفر خان حاکم مالوه از تغیر او خانزمان ولد مهابتخان انعلی
فرمودند جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم از صوبه داری اله آباد معزول شد و بجای او

[illegible] خان [illegible]
[illegible]
حسن رضا خان [illegible]
[illegible]

بیان تعیین [illegible] تاریخ

او جان‌نثار خان منصور گشت مختار خان ناظم دهلی از تغیر او [illegible] مفوض شد

از آنجا که ربط

معاملات دینیه و مهمات دنیویه و ضبط اوامر سبحانی و احکام سلطانی بی آنکه جزوی از اجزای

زمان را که مورد سانحه عظیمه مشهوره مانند تجدد دولتی یا حدوث دولتی شده [illegible] گشته مبدأ او

وقایع و منهج حوادث [illegible] انقلاب زمانه مقتضی آنست و گردش چرخ [illegible] آن گردانند

صورت نپذیرد چه [illegible] زمان و ورود احکام و تعیین ناسخ و منسوخ و ضبط انساب و موالید

و حفظ وفات و اعمار است بی تشخیص آغاز متعذر بل متعسر است و صکوک و رسایل بدون

تاریخ اعتبار نگیرد ناگزیر جمیع امم سالفه و اقوام سابقه برای تعیین وقایع و تبیین حوادث مبدأ او

قرار داده و مدار معاملات دینی و دنیوی بر آن نهاده اند و آنرا بزبان تازی تاریخ گویند

هبوط آدم را علیه السلام تاریخ گرفتند بعد از آن بعثت نوح علیه السلام پس از آن طوفان

[illegible] آن بعثت ابراهیم علیه السلام بعد از آن یوسف علیه السلام از آن پس بعثت

موسی علیه السلام پس بعثت سلیمان علیه السلام بعد از آن بعثت عیسی علیه السلام و میان

علیه السلام و مقدم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم که ایام جاهلیت و فترت بود فرزندان

اسمعیل علیه السلام تا مرگ کعب بن لوی و بنای کعبه بعد از آن عام الفیل تاریخ کردند

و در فارسیان جلوس هر تاجداری تاریخ اعتباری نموده اند و در قدمای هندوستان

برهمین طریقه جاری بود و چون فروغ خورشید ملت مصطفوی عالم را در گرفت و

مطالع ملل جاهلیه فرو مرد تاریخ هجری وضع شد و واضح است که واضع آن فاروق اعظم

است چون از بعضی عمال مکاتیب بی ضبط تواریخ میرسد و با اهمال آن معاملات

[illegible] نمی پذیرفت امیر المؤمنین از هرمزان موبد فرس پرسید که مجوس [illegible] را

که بآن حفظ اوقات کنند چه [illegible] باشند گفت ماه روز آنرا معرب ساخته مورخ گفتند وانرا

آن تاریخ اشتقاق یافت واز آن روز که نوروز عالم افروز باعتدال هوا و [illegible] بلبل

ونهار هر زمینت باغ وراغ باقسام نواکه واثمار وزیب کوه وصحرا بانواع ریاحین واشجار

دارالنفیس واین وزمان بحضارت ونضارت نسبت بجمیع از منه اقتباز داشته ورا اکرام

وجهانگیر نامه [illegible] سلن از فروردین نشاط این نمودند ودر نهالی که بمین دولت خاقان

روزگار وسلیمان جهاندار روی لشکر اسلام بست سیاه وایمان که در ابتدای جوانی بل

آغاز عقل هیولانی انوار فیروزی وآیات فرمان گذاری از چهره مشتری سیمای این

مستعد کسوت پادشاهی هویدا بود وآثار دین پروری وامارت دین داری از

جبهه مهر اسای این مستحق خلافت الهی پیدا جهان پرمرده نزهت جاودانی گرفت

وزمانه پیر طراوت جوانی وهرچه از آثار پسندیده بالقوه بود بطراز فعل مطرز شد وآنچه

از اطوار گزیده بالفعل بود [illegible] از آنجا که همگی همت پادشاهانه

وغریمت ملکانه خدیو هفت کشور خداوند بحر وبر بر صروف رواج دین حق آیین

محمدی علیه الصلوة والسلام ورونق طریقه انیقه احمدیت علیه من [illegible] مبذول

من التحیات افضلها بود در و [illegible] جاه وفزونی مکتب ودستگاه از خزاین ودیان [illegible]

بیکران وکثرت اسباب تنعم وتن آسانی وفرط مواد مستلذات جسمانی لحظه از رعایت اوامر

ونواهی ملت غرای مصطفوی بغفلت نگرانید ولمحه از حمایت احکام شریعت بیضای

نبوی فراموشی نگزینید برخاطر ثواب ناظر پرتو افکند که سی ودو سال شمسی

وشش روز وهشت ساعت نجومی وثلثی سه ونه سال [illegible] است ودید

که مدت ترویج سی وسه ساله دین متین [illegible] ودو سال بکاستن خردمند سعادت

عادت ورود برو[illegible]دیر و بنا بر آن منبع سوانح و مبداء وقایع جلوس مقدس قرار داده

مدار حفظ ارتباط [illegible] ایام و حوادث ایام بر سنین و شهور قمری که مسار تاریخ هجری است

نهاده‌اند و از آنجا که عدد فرمان روایان این دودمان کرامت نشان بوجود همه سعود این برگزیده

الهی بشمار میمنت آثار دوده رسیده است حکم معلی شرف نفاذ یافت که [illegible] سال اول

از دور اول و سال [illegible] نخستین از دور دوم بر این قیاس می نوشته باشند و اگر چه از رنگ

جهانستانی ششم ماه [illegible] دی الثانیه جلوس والا اعلیحضرت ملکی یافته بود اما چون ابتدای سال

از سر آغاز ماه اولی از نیستگاه و رخش فرمان است که مبداء سال فرخنده جلوس غره

[illegible] ی الثانیه اعتبار کنند و بدین مضمون مناشیر قضا مآثر بر صوبجات ممالک محروسه

[illegible] ادرشد [illegible] تا فلک طول دهر بپاید [illegible] مدار ایام سنین و سر شهور [illegible] سنین و شهور دورش

تا ابد [illegible] طول ایام و امتداد دهور [illegible] جلوس مقدس ذات اقدس پادشاه دین پناه

[illegible] خوانده شود [illegible] [illegible] کار ضمیر ترکیب غریب انسانی را

در استحکام عروق و اوتار [illegible] اعصاب و اتصال عظام که بدایع صنایع از اول تاریک

مبانی [illegible] تشریح تفصیل داده اثبات نشکرف کاری قدرت الهی بر روی روزگار جلوه

اندیا و دیگر جانداران از انبار ساخت و با اعتدال اعضا و تناسب [illegible] ت و صلاح

حله و خطوط دست و پا که دقیقه شناسان علم قیافه از کیفیت آن شمائل بهیه و

خصائل رضیه و اسرار غریبه و آثار عجیبه استنباط نموده حیرت افزای موشکافان

و دقائق صنعت بیچون گشته‌اند امتیاز داده و خصائص در مراتب جاه و منازل دولت

سلطان را متفاوت آفریده در دلایل نیز تفاوت نهاده قیافه پادشاهان را

پادشاه قیافه‌ها گردانیده [illegible] صدق این مقال صدق مآل احوال مستقیمه این خدیو

خداشناس است و افعال کریمه این خداوند دین اساس و از انجا که تفصیل امارات

دولت بلند و تطویل آیات سلطنت حق پسند را که ماهر و بینان این [illegible] از دیگر انوار

این صورت مردمی و معنی آدمی اخذ کرفته اند و فری جدا کانه نایذ تا کر بر بدیع سطور استنباط

دانایان هندوستان بهشت نشان که در فن قیافه مبیش از دیگر دانشوران خود نموده

کتابهای [illegible] فراهم دارند بر رسم اجمال و اختصار نگارش نموده که بعی از خرخ دوار و

برکی از کلبذار [illegible] سفا منیماید و کوران ناتوان بین را دیده حق بین [illegible] این شاه راه القاب

کرنی را پای صدق بیمای سر انجام میدهد قامت والا استقامت که الف ابجد افرینش

و سرو جویبار بینش بحکم خیر الامور اوساطها متوسط وان بر دانای بلند و دکاوی مانند

و نبیل سر و آرتش پرورکه در فر و شکوه هم سر ندار و و در خوروی و بزرکی میانه است

و از ان بر هوشیاری مغز و بیدار دلی و دانای تام و عدالت عام می زند زنکسر

است و ان بکمال خرد و فرونی فطانت و دوام هوشمندی و کرت دانشور

و بهنکام سپید نونمن و اشرف نقلین بر حصول سعادت دارین و نیلی [illegible]

هنا ابلغ چو حدیث تو در افواه انداخت قصه یوسف مصری همه در چاه انداخت

دعه بینای نورانی که لوح محفوظ شمایل سلطانی است و تقویم قویم خصایل جهانبانی

در کبر و صغر مقتدلست و ان دال است بر اعتدال انبساط و انقباض در اخلاط

خلایق وانچه خصایص جهانداری و نتایج فرمان کداری سواد خوانان خطوط بینای

از آن صحیفه محاسن و نسخه میامین فرا کرفته اند نگارش انجام نپذیرد و بر بسا بر

این صفحه دولت نزد مست متکلمین خالی است ز سبب افراد بمانا عنبرین نقطه است

که از قلم صانع بیچون بر صفحه مجد افتاده است یا نقطه انتخاب است که دست ناطه کلا

کل برنهاده بیت قصد [illegible] نهاده و امارات خجستگی و آیات [illegible] خنده‌گی که وقیعه سنجان علم

قیافه [illegible] از بسیاری گذارش پذیرفته است طاق ابرو که در رسایی طاق است

و با مردانگی جفت فراخی و گشادگی آن دلیل دل گشاده و خاطر آزاده است و اماره انفتاح

ابواب دولت و انحلال عقده‌های سلطنت چشم دوربین که دو کون [illegible] نماید در تنگی

و فراخی اعتدال دارد در سیاهی و سپیدی کمال اعتدال آن دلیل [illegible] بر غزارت علم

و پاکی طینت آن [illegible] الاین آن چشم مردم و چشم مردمی که چون قبله صواب و کعبه صلاب

جهانیان است مانند عین الحیوه در پرده ظلمات جاوید زندگی بخش عالمیان است و آن دلیل

بزرگی و وقار و فراوانی عقل بر تربیت چشم راست مشکین خالیست در کمال زیبایی و اسرار

[illegible]ت و آثار سعادت آن زمان خامه و خامه زبان گذارش و نگارش نپذیرد و

حساد این دولت خداداد را [illegible] بینی اندر کمان ابروی شاه [illegible] تیر دلدوز ناتوان

بینی است [illegible] و استوی که الف از دعوی راستی نزد آن خط بر بینی کشیده و دلیل

استقامت آثار و استقامت اطوار است و بنا این چشم حبیب پیوست بینی از آنکه ازرا

بهند و ستانی زبان مسه گویند واقع شده و آن امارت دولت مستدیم و سلطنت

مستقیم است گوشش حق نیوش که دریچه مخزن اسرار الهی است و شاه راه نثار نامه‌های

متوسط است و از آن حدت فهم و شدت حافظه استنباط نمایند روی انور که خورشید

از آن انوار عالم افروزی فرا گیرد و مشتری آثار سعادت اندوزی در کمال اعتدال

است و آن بر افعال پسندیده و احوال گزیده دلیل دهان جواهر افشان که مکان لآلی

[illegible] اسرار الهی است دکان نو است حقایق نامتناهی از روی اعتدال در تنگی و فراخی

امارت مردانگی است و آیت فرزانگی لبهای مبارک که از رشک تبسم قزلباشیش

دل غنچه خوبین است و از جودت تکلم جانفزایش آب حیات ظلمت نشین در ستری و باریکی
میانه است و از آن لطافت فطرت و لطافت طبیعت اشتها کنند [illegible] لالی پستان
در خوردی و کلانی کمال اعتدال دارد و با هم نهایت استطام و اتصال آن امارت
راست کوهی است متقدس در اثنای او از شفقت و مهر روح گستر روح پرور است و
در ایام سلطنت [illegible] تهور و لکدار خان سنگلاخ که مشتهر بفارسی در کمال [illegible] ت و بلاغت
تکلم میفرمایند و به بعضی هندوستانی زبانان که فارسی ندانند بهند [illegible] ستانی و چون نواب
جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم بنت هندال میرزا ابن حضرت فردوس
مکانی که در عهد صبی بر پرورش این نور دیده در والهی میبرد اخند چنانچه نگاشته آمد
ترکی زبان بودند و با خدمه متکلمی دولت ترکی حرف میزدند از بسیاری استماع الفاظ
انفاظ این زبان می فهمید لیک از قلت ممارست آن تکلم نمی نمود که در خردسالی
طبع اقدس را بدین زبان رغبت بود و نواب خدیجه الزمانی از کمال رافت و عطوفت
گاه گاه بر بالا و گرفتن این می داشتند روزی حضرت [illegible] مکانی [illegible] ی عنایت
و مهربانی بزبان طیبت فرمودند که اگر شخص از من پرسد که صفات پسندیده حضرت
که بابا خرم ندارد خواهم گفت که زبان ترکی خدیو اقبال دریا سنج والد ماجد از رو
کمال ادب بعرض رساندند که انشاء الله تعالی توجه حضرت این صفت نیز حاصل
شود و تمام این پادشاه صورت [illegible] ی که بستان کمال انسانی بی عیب است را استه
باز از این منصب نیز در اخذ با ختیم رحم را اسندی باشد و دیده ناتوان بین را
بندی محاسن و تشارب این مجموعه معانی شباه رنگ است و در یکی و انبوهی در
درستی و نرمی متوسط و از آن کمال گیاست و فرایب اسقاط کنند بر وفق [illegible]

و آن دلیل [illegible] است

بسته بوده بروت را [illegible] میکنند و محاسن را یک قبضه میگذارند و گردن مجسته در نهایت
صفا و [illegible] است [illegible] نفس و لبالب [illegible] اصابت تدبر و مصادرت [illegible] سینه با
سکینه گنجینه اسرار الهی در فراخی و تنگی میانه است و دستهای فرخنده که در بستن و گشودن
ابواب دولت نمودار ید الهی است و در گرفتن و دادن اسباب ثروت یادگار
قدرت سبحانی [illegible] و درازی نهایت اعتدال دارد و آن دلیل است بر لطف
و قهر [illegible] کفدست که بحر محیط کفی است از آن دریا بار بخشش در گشادگی
و نرمی متوسط است و آن دلیل دوربینی و مهرگزینی است اصابع فیض مرابع چهارگانه که
هر یک جدولیست از دریای رحمت الهی که ریاض آمال و امانی چهار رکن عالم را سیراب
[illegible] دلیل دریای نوال است که محیط کف پیوسته خاص سنتش جهت عالم را سیراب
در درازی و کوتاهی و نرمی و درستی و ستبری و تنگی در نهایت توسط است و
از آن فرمانروای و جهانگشای [illegible] استنباط کنند از انعطافات حسنه بر هر یکی از سبحه و
و وسطی [illegible] خط و خط دست در دست مبارک خال مجسته خال واقع شده و این
خال نمودار [illegible] آثار و دلیل است بر گشایش جهات چهارگانه عالم بر کف هر مرد
است عمود صورت که در رزم و بزم بدین صفات خط و رفعت که سجل دوام اعلای
و توضیع خلود پایندگی است پای فلک سا در کمال اعتدال است و خطوط آن گرامی
امارات اقبال روزافزون است و سطور آیات دولت همایون چرب [illegible]
دیده وران قیافه شناس است بر کف پای حق شکن خالیست میمنت اشتمال
دلیل بر جهانگشایی و فرمانروایی بیش از جلوس ابد مانوس چند سال در حوالی
[illegible] و کلسای اجمیر در اثنای استقبال نصرت کعبه از صومعه نظر خورشید اثر در آمد

چون آفتاب بنصف النهار رسیده بود و حرارت بر هوا مستولی [illegible] دیده عنان توجه منعطف
ساختند از زاویه القبض بکول رغبت بکشیدند زاویه نشان [illegible] شد در [illegible]
چون در زمین عیافه مهارت و دست التماس مشاهده اسرار بر جلیدی دست حق پرست
و خطوط پای [illegible] را که آثار طالع دولت گوئین است و اشارات میمنت نشان این نمود
از انجا که [illegible] آسمان جاه مهر نیاز مندی را به روی ملتمس [illegible] خواهند از بیت
که اقصای مطالبات سعادتمندان است و اسمای مآرب دولت خواهان در معرض قبول
خفا و بعد از امعان نظر بعرض مقدس رسانید که خطوط دست دولت پیوست که جداول
دریاهای جود است و سطور لوحه بهبود از ان آگهی میدهد که خلعت زندگانی گرامی بطراز
طول مطرز است و کتاب عمر سامی بشیرازه درازی مشعر و حال میمون اشتمال
پای حب معلی که خال رخسار دولت و نقطه صحیفه سلطنت از آن مبنی است که بسمت
آباد هند و ستان که جار و رنگ جهان [illegible] اعظم کیهان ارباب استعداد مبنی
پای بخت وصل تقدس باز گردد و سایر ممالک و اقالیم [illegible] و اسمطا عالی [illegible]
پای نفس مقدس و سلاطین عالیجاه و خواقین والا دستگاه استیلام عتبه فلک رتبه
که ملجای خداوندان حب و دیهیم است و مامن در ماندگان هفت اقلیم دریافته کرا
دارند و سلامت شاهی ملند و زند و ضوابط فرمان گذاری و روابط ملک
داری نسق تازه و نظم بی اندازه یابد چون خلافت ابد قرین و سلطنت بلند آیین
شهی که با آن منوله کرین گذارش نموده بود برفراز ظهور آمد امید عظیم است که این
پادشاه داد گر جهان پناه جود گستر بحث دولت و کامرانی و معطاء سلطنت
و جهانبانی تاملک را او در گیتی را اورنگ است فرمان روای دین و دنیا [illegible]

دنیی و جهان پناهی صورت و معنی باشد
ایزد کارساز و داور جهان پرداز نوع بدیع الانسان
را بدل دانا و زبان گویا از سایر جانداران امتیاز بخشند تا بدل حقیقی آفریننده را
شناخته بفکر مقاصد جلیله و نبویه که ناگزیر زندگی و ناگذران پایندگی است نماید و زبان
شکر منعم حقیقی ایزدی و سپاس نعم عظمی سرمدی گذارده از مطالب دیگر آنچه خواهد
بیار آن و ماوراء آن [illegible] بخواند و اگرچه رویت عبادت از جمیع افراد انسانی در جناب
احدیت مطلوبست اما از پادشاهان کثرت که بفزونی آلا و فراوانی نعما از سایر جهانیان
اختصاص یافته اند مطلوب تر و عبادات قدسی سمات سلاطین روزگار بحلیه طهارت
و صلاح آراسته باشد بعد دیگران بر تقیه قبول اوامر و نواهی الهی ورزیده و دل و جان
به پیروی شرایع نبوی بگمارند و از جهت سنت سنیه الهی بران جاری است که هر گاه
کار دین رو ماند در پس نهد و شعار اسلام رو بانطماس نهد ایزدی یکی از بندگان
سعادت اندوز بر روی کار آید تا بیاری عساکر جمیله گرد فتور از ساحت اسلام
زدوده اند و بدستیاری دین پروری و دیانت وری اساس شریعت را تشیید
اند و چون معاهد اسلام رو بانهدام نهاده بود و مبانی شریعت رخ بانعدام
ایزد کارساز این پادشاه اسلام پرور کفر گداز را اورنگ آرای اقبال گردانیده
بنیان اسلام را بنیان محکم و مرصوص ساخت تا رفع فتور و گرد قصور بر دامن دولت
این سنیه و بدستیاری حوادث روزگار غدار ارکان رفیعه آن تزلزل نپذیرد هر چند
تفصیل شمه الف عبادات این سلطان پرهیزکار و کرایم عادات این خاقان
حق وارسش ازان است که خامه بریده زبان از عهده نگارش آن برآید تا در

صفحات نامه در آمد اما برخی از آن برسم اختصار نگاشته خدا [illegible] بصر را بصیرت رهنمون

میکردد و نابینایان از سر مه بینایی سرانجام میدهد اوقات شبانروزی آن قدوه اصحاب

طهارت و [illegible] میگذرد و در غسل و ابحی لمحه درنگ روا ندارند و در اداي صلوة و سلام

مکتوبه بهیچ گونه [illegible] فقه حنفیه واقع شده نهایت اهتمام بکار می دارند و بر لیالی متبرکه

زیاده بر [illegible] طاعت و ادعیه و نیازمندی درگاه صمدیت و انفاق [illegible] برات و

مبرات بسادات و مشایخ و فضلا و صلحا و قضاي حاجات محتاجان مبذول میداشتند و

در جمیع اوقات و حالات آن قبله راستان و قدوه حق شناسان روی نیاز

بدرگاه بی نیاز حقیقی و کارساز تحقیقی دارند و در نزاهت بمرتبه احتیاط میفرمایند که

اگر دست طهارت پیوست بملبوس دیگری حتی جواهر شب افروز که در نفاست و لطافت

و شرافت ضرب المثل است برسد می شویند و میل خاطر قدسی مآثر بعطریات روح

پرور ریح گستر نه باندازه ایست که نگارش خامه مشک ریز عنبر بیز است و از سیاق روح

جان پرور و در بزم بهشت آیین که همیشه بانواع عطر اقسام بخور معطر و معنبر است و حاملان

تقدس نهاد تجرد نژاد برای فوت و فرمان بر منید ارند و لباس لطافت اساس

آن ملکی ملکات خیابان عطرآمود است که اگر احیانا بر شارعی عبور اتفاق افتد کوچه

کاروان خطا و ختن در آنجا بازگشاده است با نافهای ختن و تاتار در گذار افتاده

و عطر جهانگیری که عبارتست از عصاره گلاب و در زمان آنحضرت اختراع یافته و

بدین سبب باین نام موسوم شده همگی عطریات از اعتبار و مقدار انداخته است

و جمیع بوهای خوش را کاسد بازار ساخته و در حرم بخت و قدرپذیری آن قبله

ارباب بخشش و بخشایش که گذارش از او فری جداگانه باید باین بیت اکتفا می نماید

نماند نقطه تاب اندر جواب نام تو بر نتواند شد گر به تند عتقصباریهای عفوش بر گناه

والحه در اعمامه این از تقصیرات جمعی که در اوقات سعادت سمات پادشاهزادگی

خصوصاً نیک انجام اقامت دکن در رکاب ظفر انتساب بودند بروی کار آمده تفصیل آن

پرداز و خبر آنکه حمل بر اغراق مدح طرازان رود صورتی دیگر [illegible] اگر ز ریکار [illegible] ل سعادتمندان

نیدید بر راه و [illegible] خواندوزی و کرم آموزی و دستور العمل تازه میکند از د و جاجوه گنه [illegible] فوگران

حضرت خلافت مکانی تربیت آن جسته نواز شکسته پرور بار انفاذ مدارج علیه و اعتلای معارج

سنیه کامیاب صورت و معنی گردیدند و طایفه غریزه از ملازمان آن چشمه ساز فتوت

و مروی نوازشهای ملکانه از حضیض خمول باوج رفعت و بلند نامی برآمده از اعیان

دولت گشتند چون هنگام آن شد که حقیقت وفای این گروه پست فطرت دون

همت که از اخلاص خالص فدویانه چون گویم که از خیر و مصلحت امیر اهل زرکانه نیز نصیبه نداشتند

بمحک تجربه رسید چشم کوتاه بین را از گوناگون شکوه نوازش و تربیت پوشیدند

و خاک بیوفایی بر فرق روزگار نکوهیده آثار خود ریخته جدایی گزیدند و آبروی خود را

و هم نشینه گان را بر زمین شرمساری و بی اعتباری ریخته از دولت همراهی محروم گردید

[illegible]ن اورنگ جهانبانی بجلوس سعادت مانوس سده و سهمهای آمال و امانی

گر[illegible] حضان جرایم و عوار [illegible] بخشش را بذیل اغماض پادشاهانه پوشیده باز بهمان

مناصب عالیه سربلند گردانیدند تا خجالت و انفعال بکشند چنین تقصیرات و [illegible] را

در خلا و ملا یاد نفرمودند از آنجا که همگی نیت حق طویت معروف است که جمیع سیاسات

ز و فور شریعت غرا با جرا رسد و تمامی احکام بر طبق دین مبین با مضاء ر

الملتی تابین نسبت که سه طرف آن بدریای شور پیوسته است تومندی براه مطاو

مصادمت ناتوانی نتواند در هر ولایتی که باین وسعت که هر صوبه از آن ملکی فرمانروای
والا شکوه بوده برتنبیه مظلوم و گوشمال ظالمی برخاسته و اگر یکی بقتل شخصی یا بریدن عضوی یا
موجب تعزیری پرداخته در پیشگاه عدالت جزای آن بر وفق شریعت بتقدیم رسد و اگر
احیاناً در یکی از صوبجات شخصی مستحق عقوبت شود و ناظم انجا بی آنکه بعرض اولیاء دولت
پایه سریر خلافت رساند بر سیاست اقدام نماید و در امر اجرای امور سیاسی ارکان دولت
را از احاد الناس باز ندانند اگر اتفاقاً سفاکی سلاطین روم و قزلباش و اوزبک
و بی باکی ایشان در سیاستهای گوناگون مذکور مجلس بهشت آیین می شود خاطر مهر ناظر
خیان متاثر منکر و دگر اثار کدورت در صفحه پیشانی نورانی ظهور می یابد بر زبان
الهام بیان مکرر گذشته که از درنده نوار سلاطین را حکم گذار و سایر بنی نوع را
می یابد بر زبان الهام بیان مکرر گذشته که از درنده نوار سلاطین را حکم گذار
و سایر بنی نوع را فرمان بردار از آن گردانیده که همگی همت ملکانه را بر عدل
و سویت که نظام عالم و قوام عالمیان بآن باز بسته است مصروف گردانند
و سیاست را الحیان بعدم رسانند که دست ظالم بر دامن مظلوم نکرده
باز بر دوستان در کمال نرم خوئی و شگفته روئی سلوک نمایند و بکندن خار بن ستم
و تعدی گلشن جهان را به پیرایند نه آنکه بیخ گلبن اخضر بمجرد زلتی و کم تقصیری چون
افراد انسان که بنیان بانسان الهی است بر ریزند و باندک توهمی و کهتر گمانی
بانی نوع خود که بدایع و دایع ایزدی اند دست برند و هوشیاری و خبرداری از
افعال نزدیکان و تحسین و تصحیح از احوال دوران بدرجه کمال است باید
ملکی که از طرز مان سعادت حضور و حکام صوبجات و فتنکاران انها سر بز

بر زبند مکافات آن بر قدم رسد بدل و عطای این خاقانی و ریاورش کان بخشش بار

خاطر کند از رسش نمودن بار رسانی خویشتن بر وزن بار ور افکندن است انعمه سلاطین

والا دستگاه در عمری انعام کنند در بن و دو تیکانه در هر جنسی یکبار میر و چنانچه زر

جای خویشتن گذاشتن تا فیه خواهد یافت با فراوانی سیم و زر [...] شنید بکام

نیز [...] باید [...] سیم بخشید [...] زر کشند شاه را بین که کمال زر او مر[...] سیم و

زر [...] از زر او در گذشت جاوا از رم بجدی است که در خطاب هیچ یکی از

بندگان حرفی که فی الجمله منبی [...] و [...] باشد بر زبان طهارت نشان نمیرود و بر روی

مجلس سخنی که باعث انفعال باشد چه جای بیک حرمت و حرق عزت نمیفرمایند جای

عالم بالا وست و این عجب نبود که چشم عالمیان است و چشم جای حیاست و در نگارش

طلاوت لسان و فصاحت بیان و حسن تحریر آن مجموعه محاسن و میامن بهمین بیت اکتفا مینماید

جای پاکان نورسته سخنش بنده نو زمانه کهنش هرگاه ذکر مقصد مستقل سرکند گشتی

بر زبان جوهر فشان میرود مراتب سلامت و جزالت و مدارج براعت و بلاغت خیال

رعایت می باید که دستور رسیدن سخن طراز و دقیقه شناسان معنی پرداز بطلاید فراید

[...] و ذریه گوهرش حقایق نویسش سلک وا اندر تم که بیکبار افکند نهان اورا مایه بخشند همه

جهان اورا اگر کلمات قدسیه سمات و عبارات وحی اساس آن منبع مفاخر و کمالات

که بحصار محفل منیض منزل افاده منیفه مانند فراهم آرند دستوریه سلاطین عالی مقدار و خواقین

والا اقتدار را برای آموختن آداب سلطنت و جهانداری و اندوختن اسباب

دولت و فرمان گذاری و وزرای صاحب الرای را در تدبیر ممالک و تنویر مسالک و

نظم مهام برایا را و در حسن سلوک با ابنای جنس و لطف معاشرت با اهل منزل قانونی تازه

بروی کار آید خط زیبا نمطان آن معدن مکارم و معانی که بر خط مهوشان دلربای خط نسخ

کشیده با شکستگی کمال درستی دارم اگر زر رنگ معانی است این خط [illegible] هرچه خطهای

متفرق گشت [illegible] دست او با قلم چو یار شود گهر بر معانی سخن سوار شود خط و معنی [illegible]

ز ظلمت نور [illegible] بیت چون زلف حور بر رخ حور اگر اوقات در مهمات

ضروریه پادشاهزادهای کامکار بخت بیدار و امرای عالیمقدار بخط نورش نمط [illegible]

مینویسند گاهی ز عنوان منشوری که منشیان عطارد آثار به توقیعیان عادت نگاشته باشند

سطری چند بحر پر منیر مانند اگر بیاض این عصر محمود یا گلزار [illegible] عود بوجود همه سود

این سلطان تیغ گذار درین وار بار زنگهای این بیت و در تمامی اوقات زندگی لباس

این نعمت والا بر بر دار زند سزای آن چه با آنکه همگی مهمات دولت و معاملات مملکت به

نفس اقدس که خود از نفوس قدسیه است میپردازند لمحه از فرمان برداری جهان آفرین

و خبرداری عجزه و مساکین غافل نیستند شبستان وجود حق آمود چنین پادشاه دادگر مهر

آیین و خاقان کرم گستر حق گزین را ابدهای ابد [illegible] و آرزوهای سحری خود ساخته و بهر [illegible]

حسرت فنا کامی رخت ازین غمکده بربسته چنانچه قدوه سخن طرازان افضل الدین

خاقانی میگوید بیت هر یک چند از ضمان جهان سیر آمدی فردوس جانی ز آسمان

زیر آمدی خاقانی ازین جنس ورزن در هر مهوی بر ره نشینان که کار روان [illegible]

و نیز بطرز دیگر میگوید بیت گویند که هر هزار سال از عالم آید بوجود اهل وفای محرم

آمد ز من پیش تو مادر زاده ز عدم آید پس ازین و ما فرو رفته بهم

[illegible]

لعبانیت ای عنایت سبحانی این انسان از سایر موجودات بعقل و دانایی ممتاز [illegible]

گشته محل تکلیف [illegible] دوئی و موزون ساز پرستش الهی گردید و چنین مخلوقی که انموذج صنایع
غیر متناهی است و مرآت اسرار کونی و الهی به بازیچهای بازی بنیاد فرموده اند نظم توجیه
[illegible] گوهری چه کسی ز سیدی نخوت چه رسی عرشش کم و در زیر گواری تو
فرشش در موکب عماری تو بل مقصود اصلی و مطلوب کلی است [illegible] پرستش ایزد دادگر
بتقدیم رساند و در معاملات ابنای جنس سررشته سویت و عدالت بدست داشته
در مقام یاری و [illegible] کاری باشند و با اهل منزل در داد و ستد و کارگذاری طریقه
حسن سلوک مرعی دارند بالخصوص فرمان روایان والا شکوه که به نیروی ایزدانی دفتر
اسمانی از کافه برایا بخلافت و نیابت الهی امتیاز یافته انتظام عالم و التیام جهانیان
باهم و بهره همت والا گردانیده اند چه تا گرد سلاطین بلند مرتبت است که سرپنجه مظلوم
از دست پیچ ظالم در ربایند و دلهای عالمیان بکرم پروری و داد گستری مسرور
و در ترویج دین قویم و نشر نعمت مستقیم نهایت اهتمام بکار داشته تهی دستان را به
ایصال مراد و توانگران را بغبطت و مرحمت شاکر گردانند لله الحمد که قبای این
شمایل رضیه بر قامت زیبای این پادشاه دین پناه چسپیده است و افسر این خصایل
همه بر فرق آسمان سای این خاقان فلک دستگاه درست برآمده و قاعده
همیشه آیات این ذات ملکی صفات بعبادات الهی و طی از مهمات پادشاهی
و باره باستراحت بدن برای تربیت دماغ و ترویج قوی مامهای پادشاهی
و سوانح بندگان الهی با انبساط طبیعت در رطوبت دماغ بانصرام رسد میکنند و
گاهی برای اعتبار تردد و سواری و آگهی از احوال ملک و افعال رعایا به مجری می
پردازند و در خورد و خواب که ناگزیر زندگی و پایندگی است نهایت اعتدال

رعایت منیر نمایند و اصلاح معاش فرمانروایان مطلب کی غرض از پایه ارتقای سلطنت و تخت
اند و حسن مآل منال که سرمایه وزر و وبال است امری دیگر ندانند و همگی رنگ کامی کرانمایه
را بمستلذات جسمانی و مشتهیات نفسانی که پیرایه اثم و نکال است صرف نمایند و بعد
بغفلت و بطالت بسر برده در ساعات شبانروزی حین الصیام یافته بیش
از بامداد در ساعت بجوی از خواب عباد افتاب و برآمده بو سوی پرداز
و در اغاز صبح صادق سنت موکده که داروه تا رسیدن هنگام تسبیح رو
بقبله مرادات در کمال تحسیع و استکانت نشسته با وجاد و ادعیه مشغول می شوند پس
از ان فرض را بخلوص نیت و حضور قلب و تعدیل ارکان و نهایت تفرع و ابتهال ادا
نموده بوظایف مقرری میپردازند نظم چو دیدند بر سر کلاهی شال بمو و کان
خیوت شاهی بهترین پایه اتش زجد و جهد سنت احمد است و فرض احد طاعتی
ایزدی باطاعت راه سنتی احمدی شفاعت را و بعد از طلوع افتاب بدو
گهری بر مهر افسر از دریچه که از زبان اهل هندوستان جهروکه درسن گویند بر می آیند
و جهانیان سعادت کورنش دریافته کامیاب مطالب صوری و معنوی میگردند
اکثر دو گهری و گاهی با مقتضای قلت و کثرت مهمات و کلی و جزئی انبساط
لکن با بیشتر هم می نشیند و عرض از وضع این طرز بار که حضرت عرش آشیان ابداع
بر نانه اختراع فرموده اند است که اگر بندهای فراهم و مانع در میدانی که مانند دل
و دست کریمان وسیع است پیش از جمیع کارها بدریافت طلوع افتاب آسمان
دولت و سطوع خورشید گیتی گشا فیض نور و نور فیض دریابند و ستم رسیدگان
و جور کشیدگان بی منازعی و وازعی مقاصد خود را معروض دارند و متصدیان آنها

مهابت عدالت مکان ... نموداره رسیده در دولتخانهٔ خاص و عام یا خلوتخانه که بغسلخانه معروف
گشته و خدیو زمان از آن دولتخانه خاص موسوم ساخته اند چنانچه گذارش می یابد بعرض
اقدس رسانند یا بنفس نفیس باز پرس فرموده فیصل معاملات بر وفق شریعت غرا نمایند
و نیز فیلان مست سرکش آدم کش که آورده اند آنها در ... خانه خاص و عام باعث
مسرت تمام است و در همین خانه از نظر اقدس بگذرانند و جنگ فیل خاصه بآموختگان
هندوستان ... و در حضور تماشای فرمان روایان والاشان زیر درشن مکان فسیح و رفیع
نمود الهی بی همتایان ... اوزه خیز عفریت منظر کوه پیکر بروی کار نمایند و در
زیر دست و پای این دو پی ستون با چار ستون و راسای اگر دیر و بتعاقب جهانی و سکوتش
و پایمال گردد و ... یک جهان ... کنند بر جای ... روزگار از دو پیل پهلوسای الکوه
باستانی سلاطین هندوستان ترسیت اقبال کوه شکن صف شکن بهم پرداخته اند اما آنچه
از حساد افراد این نوع در کمیت و کیفیت بسان دیگر اشخاص کاملان این انواع درین
دولت بلند مرتبت بهم رسیده در هیچ زمانی شنفته نیامد تا بدیدن چه رسد گاهی بحکم
انبساط طبیعت با همه حشمت بحکم می اندازند و فیلان کوه اساس دریا پیکر را در همین
زمین بر اسپ می دوانند تا در یکبار بر سوار دلیر در آیند و سان افواج قاهره هم
نامیان امرا در همین عرصه بهنا ور می بینند و از بن مقام گر است انتظام بهر و که دولتخانه
خاص و عام که در کمال زینت و صفاست و بالای آن برای پناه آفتاب و باران
ایوانی از پارچه بر پا میگردد و در زیر آن قالیچها فرش میشود و سه طرفش چوبین
محجری است بطول ... گز و عرض پانزده مشتمل بر سه دروازه تشریف می فرمایند
بر آستان سعادت کورنش در یافته کامیاب مرادات میگردند و پادشاهزاده های

فصل ... دولتخانه خاص و عام

عالی مقدار بر عموم و شمول می رسانند و هرگاه حکم می شود می نویسند و اگر زبده نیست محرر و رتبه

دیوان و برخی که نسبت بمراتب المستوفی دارند و در دست و حسب آن بسمین علا باشد لازمه

مرتبت سعادت قیام می اندوزند و مستوفیان مهمات برابر مهر و که مهر خود مرتبه استاد

معاملات ملکی و مالی بعرض اقدس میرسانند و ملتمسات متصدیان آن بوسیله بخشیان

عظام معروض می شود و جمعی با ضیافات و [illegible] ملتمسند میکردند و برخی به انواع [illegible]

و اطراف ممالک بدرگاه عرش اشتباه می آیند بسعادت ملازمت مشرف می شوند

و طایفه که منصوبات و خدمات معین میکردند و در دستور می یابند و بدربعه میراث

و مشرف توپخانه و کشیکچی احدیان و برق اندازان و احدیان از نظر کیمیا اثر میگذرانند و

هرکدام مستحق رعایت دانند والتماس مینمایند و متصدیان معاملات سرکار خاصه شریفه

از میرسامان و دیوان بیوتات مطالب گوناگون بعرض اشرف اقدس میرسانند

و هرکدام را بدایتها بآسمانی که جهت [illegible] از رای وزرای عظام و اتابک و کهنه سپاهیان کار

گذار میشود معین مینمایند و بوساطت مقربان درگاه عرایض با وفور توجهات عالیمقدار

و حکام صوبجات و فوجداران و دیوان و بخشی و دیگر متصدیان مهمات آنجا به [illegible]

پیشکشها میگذرانند و عرایض و مدارالمهام سلطنت و عمدهای دولت مطالب

منظور مینمایند و حقیقت عرایض دیگر ثبت نمایند و توسط ارباب تقرب بعرض میرسانند

صدر کل ممالک محروسه از عرایض صدور و غیره آنچه قابل عرض باشد بموقف عرض

میرسانند و احوال جمیع اهل استحقاق را از سادات و مشایخ و فضلا و صلحا

معروض میدارد و مقاصد ایشان را بانصرام میرساند و در حضور اقدس بهر کدام در خور

استعداد مبلغی نقد عطا می شود و متصدی خدمت عرض مکرر یاد دستها [illegible]

بیان دولتخانه خاص که از غسلخانه باشتهار موسوم شده و وجه تسمیه

مناصب و جاگیر و نقدی و اقسام معاملات ابواب المال و ارباب التحاویل و سایر احکام
مطالعه بار دیگر بعرض اشرف میرساند و کارگذاران اصطبل و فیلخانه و فیول و قبول
پسم معتاد از نظر اقدس میگذرانند و ضابطه اندک ... معتاد و باز خورده ... ی که بجهة
خوراک دواب از سرکار فیض آثار ... می شود برقرار ... ی ولاغری این جانداران
از مصنوعات پادشاه دولت ... حضرت عرش آستانی است و ... رایان فراغ
و تصحیحه ... ن ... را اگر میوه بستان که تازه بداغ و تصحیح رسیده باشد بهای اسپان
نظر کیمیا اثر در می ... ادم پا است ... باشد ماهی باشد بعتاب پادشاهی
معاتب گردد و دیگر مسایل روا ندارد و از مجالس از جاگیری گاهی هیچ به تقاضای حکمت
و کثرت حوائج و مهمات بندگان الهی برخواسته بدولتخانه خاص رعیت پایه افزای اکثر
اقبال میکردند و در عهد دولت حضرت عرش آشیانی میان دیوانخانه و مشکوی
دولت جایی بود که آنحضرت در آن غسل میکردند و در آنجا بعضی محرمان بساط قرب
نا ... امند و دیوان و بخشی بسعادت حضور در یافته مطالب ضروریه بعرض میرسانیدند
و هم در ایام این خلوتکده از آنرو که حمام متصل آن اساس می یابد باسم غسلخانه
مشهور گشت و بر السنه خاص و عام مذکور و اکنون به تسمیه اقدس بدولتخانه خاص
... ز در روز کار است و در همانجا جواب بعضی عرایض ضروریه بخط مبارک مینویسند
و در جواب طی مطالب که بذریعه وکیل یا وزیر یا متصدیان خدمت عرض عرایض
صوبه داران بعرض اشرف میرسد و در آن بلاغت این مطالب آنچه بر زبان
الهام بیان جاری میشود فرامین باید مضامین قلمی میمانند و بعد از نگارش بشرف
مطالعه خدیویه و در این احتیاط کردن میرسد اگر غلطی در عبارت یا سهو و نسیانی

در مطالب رفعه باشد اصلاح میفرمایند و از پادشاهزادهای کاملکار که صاحب رساله
خود را در ظهر فرمان اطاعت عنوان نوشته بمهر خود میرسانند و با این رساله دیوان بمعرفت
خود می نویسند بعد از آن فرامین قدر آیین بمهر محرم میرود و با مهر اشرف اوزک که نزد
حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی است مزین میگردد و درین علوکده دیوانیان عظام مهمات
خالصه شریفه دلخواه ارباب مناصب معروض داشته بانصرام میرسانند و از صدر کل حوایج
اصحاب استحقاق بعرض اقدس میرسانند و خدیو خدا آگاه جمعی را از علما و منشی نقد و برخی
را بوظیفه در خور استعداد مرحمت نموده کامیاب میگردانند و جمعی را مسایع از فراش زر
وزن و تصدق در دامن مراد ریخته از احتیاج می آورند و بندی از اوقات بدیدن
کارنامهای صنعتگران هر طراز جادو پرداز از مرصع کار و میناکار و غیره میپردازند و
داروغهای کارگاه عمارت خاصه باتفاق معماران شگرف کار نادره آثار طرح عمارات
نسبط صلاح اثر در می آرند و چون خاطر خورشید مآثر را با ابنیه رفیعه و امکنه منیعه که روزگار
دراز بحکم این آثار را بدل علیا از علو همت و سمو دولت خداوندش زبان نیاز ادا
در گفتار اند و اعصار دیرباز از آبادگری و زینت گستری و نزهت پروری با
منقش باید کار توجه تمام است اکثر منازل را بعضی طرح میفرمایند و در آنچه معماران
چابکدست بفکر دوراز طرح کشیده باشند تصرفات بجا و بازخواستهای زیبا میکنند
و بر طرح مقرر رکین دولت [illegible] رصین سلطنت یمین الدوله اصفهان شروع قدوسیه
احکام بر می نگارد تا دولت او پر مصدر بان عمارت و معماران باشد درین عهد اسکنها
مهندکاره عمارت بجای رسیده که حیرت افزای جهان نوردان و ستوار سیند و مهندسان
جادوکار این صنعت بی مانده است تفصیل آن در مجالس نگاشته نامه رازنگ آمیز

پر و خامه را نقش انگیز خواهد گردانید و گاهی جانوران شکاری از پرنده و دونده منظور والا
در میارند و گاهی تماشای اسپان پری منظر کوه پیکر باد سیر آتش ساز برق نهاد براق
نژاد گردون عنان چابک سوار در صحن دولتخانه خاص میگذرانیدی و پیرارند و چار
پنج گهری از روز بر این مشاغل بسر میبرد و چندی زمان در ... پیش حضور جهت آنکه
مردم در ارزای معامله فهم خداترس راستی و والاشان فضای عدالت و درایة و عقل آن
بنصب فرموده اند روز بروز بسعی بی تحاشی از جهره گردش بر خاسته و دولتخانه خاص
را رشک بهشت برین میگردانند و در انوار معدلت افروز خرم متصدیان عدالت
و ارباب فتوی و چندی از فضلای دیندار دیانت کار و برخی از امرا که همیشه ملازم بارگاه
حضور اند باز نمی مانند و متکفلان عدالت یک یک از دادخواهان را بنظر اقدس حاضر
آورده مدعا را بعرض اشرف میرسانند و خاقان مظلوم نواز ظالم گداز شگفته روی
و نرم خوی کیفیت واقعه استفسار فرموده بر وفق فتوای علما حکم مینمایند و اگر سیاستی
باید کرد رخصت شارع بتقدیم نمیرسد و در باره دادخواهان اطراف و اکناف که
تفصیل مدعیات آنها جز در همان سرزمان صورت پذیر نباشد مناشیر والا بنام طلاق
نجامها در میگردد که دوربینی و حق گزینی و صدق از کذب باز دانسته ستم را تدارک
نمایند و ستم رسیده را بداد رسانند و الا متخاصمان را بدرگاه عدل و انصاف رسانند
و تا دار الملک اکبرآباد مخطط رایات جلال است و بعد مشاغل دولتخانه خاص فراغ یافته
بشاه برج که در بلندی بسدره المنتهی هم آغوش است و در استواری با سد سکندر
هم دوش تشریف می فرمایند و در آن بیت الشرف غیر پادشاهزادهای کامگار
نجیب نژاد و چندی از ملازمان بساط قرب بی دستوری راه ندارد و حتی

خدمتگاران که اینان زیر طلعت نور نمی‌آیند و تا بخدمت قیام دارند توقف میکنند و بعضی
امور پادشاهی که بر روی روزافزون آن صلاح دولت نیست و مضامین فرامین
مضامینی که بامرای دور دست باید نوشت و اظهار آن مصالح ملکی ضرور نباید با وزیر در
میان می‌آرند و آنچه از ممر [illegible] بمر وریه و خالصه و طلب و تنخواه ارباب مناصب
و دولتخانهٔ خاص بعرض رسیده باشد وزیر در آنجا معروض دارند [illegible] بانجام
میرسانند و در زین رفعت کده دولت دو سه گهری می‌نشینند و گاهی که مقاصد بیشتر
باشد بیشتر و نزدیک به پهر روز مشکوی اقبال را بقدوم میمنت لزوم رشک افزای
مینو میگردانند و همین که وقت نماز ظهر میرسد نماز بجا آورده به پرداخت طعام تناول میفرمایند
تا معاملات ترتیب دماغ و انبساط خاطر بتقدیم رسد ساعتی بر وفق سنت سنیه نبویه
علیه کرایم الصلوة و التحیة قیلوله می‌پردازند و در حریم محترم نیز بخلاف دیگر دولتمندان
عفت منش بمستلذات جسمانی و متمتعات نفسانی پرداخته بقضای حوایج محتاجان
اشتغال مینمایند و عفت مآب عصمت اصحاب ستی النسا خانم که از مراجدانی و سواد رسائی
و حسن خدمت و لطف ادب در خدمت ملکه روزگار حضرت مهد علیا به مهرسازی
و معامله پردازی سعادت اندوز است همواره مطالب درماندگان و مقاصد
افتادگان بعرض آن آستان قباب خورشید نقاب میرسانند و آن بانوی حرم
اقبال بخدیو خدا پرست معروض میدارند و جهانی کامیاب مرادات میگردد
و بمستورات پراگنده اوقات فراخور حال زمین و زر و پایه و زر نقد مرحمت
میشود و برخی دوشیزگان را که از بیکسی و بی‌حرجی اسباب عروسی سرانجام
نپذیرد از حلی و حلل و نقود و دیگر آنچه اجناس ناگزیر این کار است در خور اصالت

احسانست و حالت جهان زعنایت منشور و بهم سران انها انعقاد الانعقادی یابد و هر روز
در محل اقدس از زر و زیور و منابع گرانمند با این عنوان مجمعی میرود و پس از نماز عصر کلی
بجهروکه ادو شتخانه خاص و عام بر می آید و بندگان سعادتمند دولت کورنش میرسند و باندازه
درست مهمات رواج می یابد و دادخواهان که بهند و [illegible] بن جوکی وار ان گویند سلیم
قبول میکنند و هزاره بمرد و صحبت سعادت نماز شام را ادا و در دولتخانه خاص بجماعت ادا می نماید
و بعد از نماز در ایوان تشمن [illegible] کرده از زهره بی تمیع کافوری یا مرصع فلکی فروغ افکن
است قریب جای [illegible] با نظم مهمات سلطنت اشتغال نمایند و گاهی درین مکان

استماع نغمات

نزاهت نشان باستماع اقسام نغمات گوینده و سازنده توجه میفرمایند و مهارت
بادشاه والاشان در سرکار و درین صناعت بی باید که لذیذترین مستلذات و دقیق ترین
معلومات است خصوصاً نغمه هندوستان بمرتبه است که زیاده بران متصور نیست و بر همگنان
هویدا است که حسن صورت را خصوصاً که مکیفت بکیفیت نغمه شود در دلربائی و فرحافزائی
بغایت اثری عظیم است چنانچه در اطفال بی تمیز مشاهده و معاین است و لهذا هیچ امتی
از امم بی موسیقی نیست حتی سکان صوامع خیال و قطان براری و قفار و انچه از قوت
بسنگاه و فراوانی آوازهای نازک و فراوان معانی رنگین و مضامین دلنشین
اندازش مراتب بازنیاز و در نغمه هندوستان است و در دیگر نغمات عشری از
اعتبار و یکی از هزار هست و بالجمله حسن نغمه هندوستان چون تحمه حسن هند عالمگیر است
هر سنا ساقان و حسن پرستان هر دیار مرا او را اسیر   گوشش خشیتی شنود چو
اگر از زنگ   حبشیم گوشی شنود و چوب زد خنیک   و بسیار از صوفیان صافی دل
و ریاضت مندان پیوند گسل در محفل فیض منزل سماع و تواجد حاف بجابان باکمالی

سپرده اند و ودیعت حیات را شگفته مبتانی تفصیل آن از بسیاری شهرت محتاج
نگارش نیست و بعد از فراغ امور نماز عشا را ادا نموده از دولتخانه خاص شاه برج
تشریف می فرمایند و اگر کاری آنچه در دولتخانه خاص سر انجام نیافته باشد وزیر کل
و بخشیان را طلب فرموده به انجام میرسانند و از هشیاری و جد کاری کار امروز به فردا
نمی اندازند بل کار فردا امروز ساخته مشکوی دولت تشریف می برند و دو سه گهری در
آنجا با استماع نغمه فرح بخش خاطر مقدس گشته با دل بیدار [illegible] سر در بالش پرور
بر بالش خواب می نهند و تا نوبت خواب در شوند مجلسیان نکته دان در پس
پرده کتب سیر و تاریخ مثل احوال انبیا و اولیا و وقایع سلاطین سابقه و حوادث
خواقین سالفه که سعادتمندان پند پذیر را تذکره بیداری است و بیدار بختان روشن
ضمیر را نتیجه هشیاری خصوصا ظفرنامه که در آن آثار فرمانروائی و جهانگشائی حضرت
صاحبقرانی نگارش یافته و واقعات بابری میخوانند و چون کل اوقات جواب عبادت
اسباب ترتیب بدو بهر است اکثری میفرمایند که اوقاتی که بداد گستری و عدل پروری
و انجام مهام جهانیان و قضای حوائج محتاجان و اند و حل اسباب رضای الهی و
رعایای حق نعمت پادشاهی است توان در وصف آن نمی گنجد که زبان کوتاه بیان ناسپاس
و سخن پروران حق ناشناس بخواب غفلت معروف گردانیده شود

[illegible] بحکم
پادشاه جم جاه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بجای بستان قلعه اکبر
ساحل دریای جون مشرق رویه تخت و محل بنا یافته بود و مرور زمانه قواعد آن
رو بانهدام نهاده معماران کاربرداز و مهندسان جادو طراز در نهصد و هفتاد

و هفتاد و دو هلالی عالی حصاری که تا رشتهٔ سمو ارکان همت حضرت عرش آشیانی
و علو بنیان دولت باقی باز گوید و سابقی که در فرصت کار و پایندگی حصار مدار بود
بنیاد نهاده‌اند و در نهصد و هفتاد این بنای آسمان سا را که دورش سه هزار ذراع بادشاهی
است و عرض اساسش سی و پهنای دیوار زیر یک ... پانزده ذراع و ارتفاع آن از
پس تا کنگره شصت و مشتمل است بر برج و چهار ... بر حصن همه برج آسمانی است
که گویی فلک البروج ثانی است و چهار دروازه دارد که هر یک سر نقاب کشیده
و در دولت بر روی ... انسان گشاده است بانجام رسانیده‌اند از پایان دیوار تا سر
سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل کرده‌اند که دیده باریک بین به درزان
پی نبرد و نوبان آنحضرت در آن حصار که دون سامنازل عالیه برای نشیمن خاص از
سنگ سرخ که در بن دولت ابد اعتصام که رواج صنایع را روز بازار دیگر است و
غدات انزوی را بازار پیش عالم سر و کار دیگر می بجای آن منازل فلکی ارتفاع از سنگ
مرمر که ما بدانیه سکندری عکس نماست و لسان باطن ریاضت مندان مصفا چنان ساخته
و پرداخته شده که حیرت افزای جهان نوردان است چنانچه گذارش خواهد یافت
بر افواه صنف اگرچه در اکبرنامه مبلغ خرج عمارت گذارش نیافته اما در جهانگیرنامه مسطور است
که سی و پنج لکه روپیه صرف آن شده ظن غالب است که این مبلغ بر عمارت و مبانی
که به دولت حضرت عرش آشیانی در قلعه اتمام یافته خرج شده باشد و بر کنار
... چون شهری چون عرصه زمین فسیح بل چون ساحت آسمان وسیع آباد
شد از اقسام نفایس و گوناگون غرایب هفت کشور و الوان نعمات و انواع مستلذات
هر دیار زیاد کار است برین است اصناف ناگزیر عشرت و ناگزیر آن معیشت وضع

و تشریف در آن آماده و الاف معسکران و حرمت منتخبگان مرفه الحال و فارغ البال
بر ... یار روزگار خود ابواب همت گشاده نظم شهری یا منی چو فلک دانا ... چه روی
هر کائنات پیدا ... چون عارض دوست از نکویی ... در وی همه آرزو که جویی ... و بتاریخی
از جلوس سعادت مانوس حضرت صاحبقران ثانی بکرامت تازه و نشئه فزون
بی اندازه رسیده محط رحال امانی و آمال و مهبط انوار اقبال گردیده تا حصول این بیت
و الا بهمان نام قدیم موسوم بود و چون خود پرستی بموجب نص ... مخصوص
منوط است مسند ارکان فرمانروای معاش قوانین جهانگشای حضرت عرش آشیانی
که پنجاه و یک سال و دو ماه قمری و ده روز باستقلال و جمعیت بر تخت کامرانی
متمکن بوده اگر آن اشتهار ابا سامی جدید موسوم گردانیدند و این شهر را با آنکه نام
قدیمش از حسن لفظ و معنی عاری بود باکبرآباد موسوم ساختند و این نام نامی همچنان
در پرده غیب مخفی و محجب بوده حضرت صاحبقران ثانی روز جلوس عالم آرا
این مستقر اعلام رفعت و جلال را اکبرآباد نام نهادند و از آنجا که هر چه بر زبان
الهام بیان پادشاه روشن دل حقیقت آگاه رود مشتمل تقدیر الهی روایی دارد
اکنون همین نام گرامی بر السنه خاص و عام مذکور است و در دفاتر مسطور و دقیقه
شناسان انجم و افلاک این بلده را از اواخر اقلیم دوم شمرده اند طول این
یکصد و یازده درجه است و عرض بیست و ششم درجه و سه دقیقه و شرقی
آن ولایت بهار و بنگاله است و غربی آن اجمیر و سمت شمالی آن دهلی و پنجاب
و کابل و جنوبی مالوه و دکن اگر چه در سالف ایام دهلی پایتخت سلاطین
گزین بود اما اکبرآباد از آنرو که در وسط ممالک محروسه واقع شده و دریای

و دریایی چون کف ابش روشنتر از زر وان عاقل است هر کو را اثر از احسان باذل و
از بسیاری دریا و دریا چون عدد دول ترات انداخته است واز عذوبت و کوارا یی
دجله و حله ابروی چشمه حیوان رحیق از میان بشهر جاری چنانچه آمده شده تر و دن
طرفین آورده و برد اجمال و اثقال جانبین همواره بکشتی است [illegible] زودی است که
کوثرش سیل است [illegible] است سلسال و سلسبیل است لابل که زر شک او همه
سال شهد ایی سلسل است سلسال [illegible] اتش همه کوکب مذاب است سیاره
مرکز آب است [illegible] حضرت عرش اشیانی باقامت برگزیده مقرر رایات
مقرر رایات دولت و اقبال گردانیده بود و در دار السلام بغداد که سواد اعظم بلاد
عراق است و عهد بعید و مدت مدید دار الخلافه که خلفای عباسیه بود و شعرای بیشین
تازی و فارسی در مدح آن اشعار غرا گفته اند قریب بدو فرسنگ است چنانچه مجمع
[illegible] شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه نگاشته و آن تخمینا شش کروه رسمی
است و دور معموره دار الخلافه اکبراباد از هر دو جانب دریا چون ده کروه
بادشاهی است که پنج فرسنگ ولایت و قریب یازده کروه رسمی هندوستان باشد
برین تقدیر بمراتب زیاده بر بغداد است قلعه و دولتخانه والا و عمارات مرتفعه بر
[illegible] دشاهزادهای عالیمقدار و امرا و بیشتر ابادانی در طرف آب که جانب مغرب
است واقع شده و دور این ابادانی هشت کروه است و طول دو نیم کروه و
عرض یک کروه و لب ازین منازل روح افزای و روح گشا یک لکه رویه ی
تا یکلکه رویه صورت تمام پذیرفته و آنچه کمتر ازین انجام گرفته از دایره احصاء
بیرون است و در آن طرف آب سمت مشرق باغهای عالی دلگشا و عمارات

رفیعه و الکنش میان سلاطین شده و عمارتی که امرا بجهت سکونت ساخته باشند کم
است و آبادی این دو کروه طول و نیم کروه عرض دارد و بر جویندگان آثار و خوانندگان
اخبار پوشیده نماند که در کتب تواریخ و غیر آن نام این دریا جون مینویسند و در
باستانی نامهای حکمای هند ... آن جمنا بفتح جیم و ضم میم و نون و الف چنانچه ...
زبانزد روزگار است و در کتب ایشان این آب را اسامی بسیار است از آن جمله
کالندی و کالند نام کوهی است که منبع این دریاست چون مضمون احادیث ساهیه
است اعیان اقاویل متشابه کالکون ترک کام خامه بزبان گذارش این داستان
چند بتقریب پیمودن ره دیده تنباه راه نگارش وقایع دولت ابد پیوند که فرایش داشت
رسید چهارم روز نشاط اندوز جلوس اقبال مانوس امان الله مخاطب بخانه زاد خان
مهین خلف مهابتخان خانخانان از دار السلطنه لاهور آمده بتقبیل بارگاه عرش جاه
چهره سعادت برافروخت و ناز و عشرت افروز او را بخلعت خاصه و خنجر
مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و صوبه داری مالوه و باضافه هزار سوار بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار و بخطاب خانزمان و مرحمت اسپ از طویله خاصه با زین
طلا و فیل از حلقه خاصه و انعام یک لک روپیه نقد بر نواخته دستوری آن
صوب داد و نوزدهم جمادی الثانیه راجه گجسنگه ولد راجه سورجسنگه که جا از اع
حضرت خاقانی است و از مهین منقبت خال رضا دنبخار او از وطن مالوف
که ولایت جوده پور توابع است و بیادوار شهرت دارد و بدار الخلافه
برهان پور ستان عرش مکان سر بلند گشته مشمول مراحم پادشاهانه گردید
و بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و منصب پنجهزاری

صفت دریای جون در بیان آن

صوبه داری مالوه و خطاب خانزمانی بخانه زاد خان ... اضافه راجه گجسنگه ... حال زاده ...

بپنجهزاری ذات و سوار که در عهد حضرت جنت مکانی داشت و علم و نقاره و اسپ از طویله
خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه نوازش یافت بیست و دویم ارادتخان و مقربخان و حکیم
مسیح الزمان از دار السلطنه لاهور آمده بدولت کورنش رسیدند ارادتخان را بعنایت
[illegible] مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافه پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب پنجهزاری
ذات و سوار و بمرحمت علم و نقاره و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه
سرافراخته بدستور سابق میر بخشی گردانیدند و مقربخان را بخلعت خاصه بر نواختند و بجهت پیری
از خدمت معاف داشته پرگنه کرانه را که وطن اوست و پیوسته در جاگیر او بوده مرحمت
فرمودند که بفراغ بال بدعای روزافزونی حشمت و اقبال و درازی عمر پادشاه با جاه
و جلال مشغول باشند پدرش شیخ بینا در ملازمت عرش آشیانی بخدمت طبابت
خاصه جراحی که در آن فن بی نظیر روزگار بود قیام می نمود او نیز درین صنعت بی عدیل
و [illegible] ت حضرت جنت مکانی از دیرین بندگی او را بمرتبه والای امارت رسانیده
بودند و از آنجا که در زمان دولت آن پادشاه فلک بارگاه در کارسازی
و معامله پردازی مردم هر کار و کار هر فرد منظور نبود همان که از جوهر وقوف در [illegible]
صوبه عمده گجرات که مانند سورت و کنبایت که هر یکی معدن نفایس و منبع نفایش
است نابود [illegible] چون از عهده کارگذاری ملک و سرداری سپاه
نتوانست بر آمده صوبه مذکور را ازو بر آورده باقطاع اعلیحضرت مقرر کردند
حکیم مسیح الزمان را بخلعت و با این بیست بمنصب سه هزاری ذات و پانصد سوار
سرافراز ساختند از آنجا که در فرمانروائی حضرت جنت مکانی نیز بارگاه آسمان جاه
این پادشاه احسان دستگاه جای سلاطین عالمستان و راجهای والا مکان بود هر جا

بپنجهزاری ذات و ... سرافرازی ... منصب

ذکر شیخ بینا جراح پدر مقرب خان

نوازش مقربخان حکیم بانعام
پرگنه کیرانه که وطن او بود

کار فرو بسته بود با این آستان دولت آشیان روی نیاز می نهاد و در هر جا روزگار جسته بود

و درین سده سینه ها از ابل می گشاد ابراهیم عادل خان حاکم بیجاپور که از خرد و دوربینی و رای صواب

آیین اسرار خلافت و جهانبانی از لوح پیشانی نورانی این خداآگاه خوانده و انوار سلطنت

و کشورگشایی در صحن نورآگین خاقان جهان پناه درخشان دیده و همواره سلسله

ایلی و یکدلی بدست اخلاص پرست داشته همگی همت مصروف هواخواهی و رضاجویی

این قبله آستان ملک ستانی گردانیده و از حزم گزینی و احتیاط منشی ... جامی نمود که ظل ظلیل

رأفت و عاطفت پادشاهانه بر متعلقان او خصوصاً پسر ... محمد نام که اکنون جانشین

اوست مبسوط و ممدود باشد چون ابراهیم عادل خان نظامی که موکب گیتی پیما در خضر اقامت داشت

رخت زندگانی از جهان فانی بربست پادشاه دوست نواز دشمن گداز از روی

مروت ملکانه و فتوت پادشاهانه سلاله دودمان نبوت میر عبد السلام مخاطب

باختصاص خان را بتعزیت و دلجویی فرستاده محمد عادل خان ولی عهد او را باعتبار تازه

و افتخار بی اندازه امتیاز بخشیده بودند آن مطلع انظار خاقانی مراسم تسلیت جانبانه

و آداب سفارت آنچنانکه شاید بتقدیم رسانیده درین تاریخ سعادت استلام عتبه

خلافت اندوخت و پیشکش محمد عادل خان از اقسام جواهر شب افروز و انواع

مرصع آلات نفیس بها بنظر پادشاه بسیار بخش کم پذیر در آورد و بخلعت و جمدهر

و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب اسلام خانی و اسپ با زین مطلا و

فیل و خدمت بخشیگری دوم و عرض مکرر که متصدی آن جز معتمدان نشاید سر برافراخت

درین هنگام بسمع والا رسید که رانا کرن را از روزگار بسر آمد و چون از نواصه های

این درگاه سلاطین بود و برگشته های این بارگاه آسمان جاه و جگت سنگه خلف

اعزاز یافتن اختصاص خان
بخطاب اسلام خان

سرافرازی جگت سنگه ولد
رانا کرن بمنصب و خطاب رانا

آمد

بیان مهم رانا امرسنگه که در ایام پادشاهزادگی بنام حضرت قرار یافته بود

خلف جانشین او پس از رحلت فرمودن گیتی خدیو در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی
رانا امرسنگه او را اخبار آنچه گذارش می یابد از بخت وری و نیک اختری در سلک دکن و لشکر
کشمیر ملازم رکاب فیروزی انتساب بود او را بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سرافراز
گردانیدند و فرمان نوازش عنوان متضمن خطاب رانا که لقب آبا و اجداد اوست و خلعت
خاصه و کهپوه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از
حلقه خاصه با یراق نقره مصحوب راجه برزان باو فرستاده آنکه از وطن مالوف به پدر او برسم
سوال موافق هفت هزاری ذات و سوار مرحمت شده بود باو عنایت نمودند اکنون به نگارش
نیرنگی اقبال خاقانی و رنگ آمیزی تدبیر رانا امرسنگه می پردازد چون در ناصیه اطوار فرخنده
آثار فرمان فرمای این زمان مسعود و کشورگشای این اوان محمود اورنگ آرای جهانبانی
حضرت صاحبقران ثانی از عنفوان مهد آرایی دلایل جهانداری و شمایل حکم گذاری
بود همین که عمر گرامی به سن رشد و تمیز رسید حضرت جنت مکانی کفایت هر مهم
و حل هر کار مشکلی برای رزین این پیش بین و خرد صواب گزین آن منتخب دوران و
شجاعت و حماست این دست پرورد لطف الهی و جلادت و بسالت این
شهسوار معرکه دلیری و الگای حواله می فرمودند و حسن تدبیرات این ضیغم الطاف
فزونی کارهای و تواتر انجاح آن با این شایسته روایی مسافت که موجب حیرت
دیده وران آگاه میگردید از آنجمله است معامله رانا امرسنگه ولد رانا پرتاب که پدر
رانا اودی سنگه بن رانا سانکا که پادشاه غفران پناه رضوان دستگاه خلد
آرامگاه حضرت فردوس مکانی در نواحی موضع خانوه از مضافات بیانه سر و آرا
کشته بود آنحضرت در واقعات بابری شرح حال او چنین نموده اند که قوت

حقیقت حاصل ملک رانا

وی از قرار واقع بجایی رسیده که بنظر بقاعده مستمره هندوستان که یک لک ولایت را
صد سوار و کرور را ده هزار سوار اعتبار میکنند بلاد مستمره ان سرخیل کفره بده کرور رسیده بود
که جای یک لک سوار باشد و درین ایام سببی از کفار نامی که هرگز در هیچ معرکه یکی از انبیا
امداد وش نموده بنا بر عداوت عساکر اسلام بر ذلک شقاوت اثر وی افزودند چنانچه
ده حاکم با استقلال که هر یک چون دود دعوی سرکشی می نمود و در خطری از سلاطین
جمعی از کفره بود مانند اغلال و سلاسل بدان کافر فاجر متصل گشتند وان عشره کفره که بر تخفیف
عشره مبشره لوای شقاوت فرای خیشم بعذاب الیم می افراشتند دیار و عساکر بسیار و
ولایات وسیع الاقطار داشتند چنانچه سلهدی سی هزار سوار را ولایت داشت و راول
ادهو لیکه باکری دوازده هزار سوار و میدنی رای دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی
دوازده هزار سوار و بهارامل ایدری چار هزار سوار و نرپت هادا هفت هزار سوار و
حسن خان میواتی دوازده هزار سوار ایدری بهارامل چار هزار سوار و نرپت هادا
هفت هزار سوار و سلهدی کسی چهار هزار سوار و برم دیو چهار هزار سوار و نرسنگ دیو
چهار هزار سوار و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت و پرگنه نداشت اما
ده هزار سوار بهمین امیدواری بسرداری جمع کرده که مجموع جمعیت آن مهجوران وادی
سلامت و امنیت نظر بقاعده پرگنه و ولایت دو لکه سوار باشد درگاه آنحضرت

بیان لشکر رانا

چنین نگاشته اند نقلن که از یک لکه سوار موجود کم نخواهد بود پوشیده نماند جای
که آنحضرت در باره جمعیت رقم بدیع خامه حقایق نگار گردانیده اند دران ایام معمول
زمینداران بود از ین رهگذر که در جا و مقام خود بوده حرکت نمودند و با وجود
انتقال و ارتحال ان ضابطه متمشی نشود و تقدر بعد مسافت از مواطن و مساکن حرکت

حرکت موجب فزونی یا هوای سپاه گردد و لهذا آنچه اکنون در زمن دولت خداداد ابد
مدت ازل بنیاد مرزبانان هندوستان بهشت نشان که همگی در بندگی این عتبه سپهر مرتبه
اند و از تردد و سفر بجهة تقدیم خدمات مأموره ناچار نوکران خود میرسانند بسی نزارد
تا ... و بگزیدگان به تابینان خود نمیدهند رسد سخن کوتاه سلسله رانا همواره بپر برید
سر غرور و افتخار خاریده و باعتماد جبال شامخه و قلاع راسخه دم نخوت و استکبار زده
بهیچ فرمان فرمای هندوستان طریق اطاعت و انقیاد نمی‌پیمود چنانچه حضرت عرش
آشیانی با آن اعظم شان و سمو مکان و فزونی جاه و فراوانی دستگاه و بسیاری
مدت و امتداد زمان سلطنت و کثرت تابینان عالیمقدار و امرای خدمتگذار و فرط
عساکر موفور و ذخایر و ظهور کارهای سترگ و فتحهای بزرگ که هر یکی کارنامه روزگار
و بارنامه اعصار است هر چند همت بر گماشتند که دودمان رانا باطاعت و انقیاد
درآیند و ولایت او مسخر گردد و قلعه چیتور را که از قلاع متینه و حصون رصینه رانا اودی سنگه
بیستم ربیع الثانی سال نهصد و هفتاد و پنجم بذات اشرف محاصره نموده سه شنبه بیست
و پنجم شعبان سال مذکور بغلبه و استیلا مفتوح ساختند و بعد از مراجعت بدار الخلافه
مکرر افواج قاهره بسرداری امرا بمالش رانا اودی سنگه و رانا پرتاب و رانا امر سنگه
فرستادند اما تبعیت و انقیاد صورت نگرفت و چون از فزونی اهتمام در اواخر
عهد دولت اوایل ربیع الاول سال هزار و هشتم حضرت جنت مکانی را که مهین
پور سلطنت و ولی عهد دولت بودند و اوایل ربیع الاول سال هزار و دهم حضرت
جنت مکانی را که مهین پور سلطنت و ولی عهد دولت بودند با راجه مانسنگه و بسیاری
از امرای رفیع مرتبت بر رانا امر سنگه تعین فرمودند آنحضرت بی نیل مطلب باز

دو مورد مرحمت نموده او را با میر را بخدمت آنحضرت فرستاد تا بملازمت او چه رسد
پس از آنکه نوبت جهانبانی بحضرت جنت مکانی رسید از حضرت ملکانه بر کذار فرمودند که چون
ما در ایام بادشاهزادگی باین مهم مامور کشته بودیم و انجام نکرفته بحسن کاری که همگی همت
بران مصروف داریم زینت فرمان شاهزاده پرویز با اتالیقی آصفخان جعفر بیک با بسیاری
از امرا مرخص کردید و دو دوم بار مهابتخان باین کار ... اکرچه دستوری یافت بار سوم
عبدالله خان بهادر با جنود موفوره باستیصال او معین شد ... تا کشاد این کار و حل این
دشوار تقطرات و غریب ورای و در روی این تعلیم یافته و ستایان ایزدی باز بسته بود
هر بار خبر سرکردانی عسکر نتیجه مرتب نکشت ناکزیر حضرت جنت مکانی بانذر بنیه آنکه تا خود
متوجه شوند این مهم صورتی پیدا نخواهد کرد پس از انقضای هفت کهری از شب دوم
شعبان سال هزار و بیست و دوم هجری مطابق بیست و چهارم شهریور از دار الخلافه
اکبرآباد بصوب دار الخیر اجمیر توجه فرمودند و پنجم شوال سال مذکور مطابق بیست و ششم
آبان به آن مکان منفض نشان رسیدند و علاج منحصر در تعیین شخص اقدس حضرت
خاقانی دانسته خود در انجا اقامت کزیدند و چهاردهم ذی القعده این سال مطابق
ششم دی این جهان اقبال را که در آن وقت سن مبارک به بیست و دو سال و
هفت ماه قمری و یازده روز و بیست و یکسال و یازده ماه شمسی و یازده روزی بحد
رسیده بود بعطای قبای طلادوزی مرصع کل که مروارید بر اطراف کلهای آن کشیده
بودند و چیره زر دوزی که طره آن از عقود لالی بود و کمربند مسلسل مروارید و کپیوه
مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافه چهار هزاری ذات و هزار سوار بمنصب
دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت دو اسپ خاصه یکی عراقی کوه

رخصت حضرت اعلی بر مهم رانا

کوه پاره نام با زین مرصع و دیگری را اسپ برق سرعت باد رفتار با زین طلا و فیل فتح
گنج نام خاصه با یراق نقره و ماده فیل نوازش فرموده به تنبیه و تادیب رانا امر سنگه رخصت
دادند و از ملازمان متعینهٔ حضور راجه سورج سنگه خال حقیقی اعلیحضرت و نوازش خان ولد
شهباز خان و سیف خان ولد سید محمود خان بارهه و تربیت خان برادر مقیم خان و ابوالفتح
دکهنی و کشن سنگه کهیهن برادر حقیقی راجه سورج سنگه و رانا سکر و سلمان بیگ مخاطب
بفدائی خان بخشی و واقعه نویس این لشکر منصور و راو رتن هاده و راجه سورجمل پسر راجه
باسو و راجه بکرماجیت بهدوریه و سید علی مخاطب بصلابت خان ولد سید قاسم بارهه
و خسرو بی اوزبک و سید حاجی جاجی نوربی و میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ
و میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو و رزاق بی اوزبک و دوست خواجه
و محسن عرب جوانی مخاطب بعرب خان و سید شهاب بارهه و از صوبه مالوه خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ناظم آن ولایت و فریدون ولد محمد قلی خان برلاس و سردار خان
برادر عبدالله خان بهادر و سایر منصبداران آن صوبه و از صوبه گجرات عبدالله خان
بهادر صوبه دار و دلاور خان کاکر و نهراور خان برادر عبدالله خان و زاهد ولد
شجاعت خان و یار بیگ و دیگر منصبداران تعینات آنجا و از صوبه دکن که اکثر
بندهای بادشاهی با شاهزاده پرویز در آنجا بود و از عدم یکجهتی و بی خردی
و کارنافرمایی سرداران بودن ایشان در آنجا محض عبث قلیلی مثل راجه برسنگه دیو
بندیله و محمد خان نیازی و منصور خان بدخشی و حاجی بی اوزبک و میرزا مراد ولد میرزا
رستم صفوی و میر حاج مخاطب بشه زره خان و الله یار کوکه و عرب خان جانوری
که مجموع بیست هزار سوار بود بهمراهی معین گشتند اما تا رسیدن اعلیحضرت با ودیپور

نصفی از لشکر بموکب اقبال نه پیوسته بود چون موضع ماندل که بیست و چهار کروهی
چتور واقع شده و مبداء ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابتخان از انجا قدم
جرات پیش نگذاشته بودند مخیم سرادق جلال گشت و از انجا بکوچ متواتر بگیاسن تشریف
فرمودند محمد تقی بخشی سرکار [illegible] اگر در انجام حال از حسن اخلاص و نیکو خدمتی بخطاب [illegible] خانی
فرق عزت برافراخت با قریب بهار سوار از حد گذار نجابت جهان که بیجاه پس مال است و بدین
جهت جهان که بندی از بیجاه و پیش گذارش و نهد استهار رایکه بود در هنگام
محال آن کوهستان بود و بتخانهای عظیم درانجا معین ساخته تاخت و تاراج و کشتن
و جای پرداخته دقیقه عرمی نگذارد و بر طبق ارشاد اقدس داد شجاعت و
مردانگی داده بسیاری از راجپوتان رانا را بر خاک هلاک انداخته جمعی غفیر که در بتخانهای
ضلالت افسرده با غزات لشکر اسلام ستیز دارا به کشتند بکو تیغ غرور شدند نشی بهم
کرارت ند اولاد رانا بود و قوی هیکل و توانا در صباحت و جلادت در قبیله رانا [illegible] همتا
و همین بندگی این درگاه بخطاب راجگی و پس از چندی بخطاب مهاراجگی سر بلندی یافت
و توانایی الحال در راه صاحب مهربان قدر دان پایه شناس مرتبه سنج بدیری و دلاور
و جرئتی و مردانگی جانفشانی نموده نیکنامی جاودانی اندوخت بموجب اشاره رانا
با جمعی بر محمد بیگ و همراهان او شبخون آورده او باز پا قدم همت استوار داشته
بمدافعه و مقابله پرداخت و بصیانت ایزدی از چشم زخم محفوظ ماند چون لوای اقبال
شروع در نشاندن تهانه جات نمودند تهانه عبارتست از جمعی سوار و پیاده تفنگچی و
کمان دار که چار دیواری بر دور خود کشیده در مکان موقف فرود کشش کنند و به
محافظت راه و ضبط محال نزدیک تهانه در رسانیدن رسد از تهانه به تهانه دیگر

دیگر پرداختند بیرون کوه نشستن بهانه مقرر گردید جانخان ترکی که در آن هنگام نوکر مهابت خان
بود با پانصد سوار از تابینان او شرف اندوز خدمت اشرف در ماندل و دوست
و خواجه محسن در کساس و سید حاجی ورا و موله عزیزخان خوافی در شاه آباد و معروف بهار
میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو در ... سید شهاب بارهه در
... ... و چون رایات فیروزی با دنوله که ده کروهی اودیپور است رسید
... ... از راجه ... سنگه و چندی از عمدهای دولت که سالها گلکار بش داشتند
در باب تعیین محل اقامت استفسار نمودند راجه معروض داشت که صلاح دولت در آنست
که او دنوله که بیرون کوه است محط عسکر اقبال گردد بکوه در شدن و به اودیپور رفتن مناسب
نمی نماید که غنیم علف نواحی خواهد سوخت و رسد نخواهد رسید شهسوار معرکه دلیری و دلاوری
مشورت ظاهربینان را قبول نفرموده با دلی قوی و خاطری مطمئن به اودیپور تشریف
فرمودند و از اقامتگاه ساخته چار فوج بجهت مالش رانا و تخریب ولایت او
بنهب و غارت و قتل و اسیر و بدست آوردن فیلان تعیین کردند یکی بسرداری
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که از احمدآباد و همانجا رسیده دولت ملازمت اقدس
دریافته بود و دوم بسرداری سیادت ... دلاور خان کاکر و بمعصفیای خرم دل احتیاط
برم یک تخته همراهی او معین گردید تا در تقدیم خدمت مساهله نرود و سوم بسرکردگی
سید سیف خان بارهه و گشت بند سنگه و یکی از بندهای اعلیحضرت جارم بکار فرمای محمد تقی میر
بخشی اعلی حضرت تا جست که از کدام سمت حمل معین شده بود و فراوان بربا دیر
کشته و خسته مراجعت نموده در اودیپور بسعادت ملازمت سراسر همت مستعد گشته
ساخت پرداخته و دست یغما و تاراج گشاده و داد کشتن و کوشش داده و

اقامت لشکر در اودیپور و تعیین چار فوج بجهت مالش رانا و تخریب ولایت او به نهب و قتل و اسر

وتمامی آنها را پی سپر مراکب موکب فیروزی گردانیده گروها گروه بکوی نیستی فرستادند
و جمعی کثیر از دلاوران نامدار کفار ناپاک را باسیری گرفتند عبدالله خان بهادر که ظل عالم گمان
بر آمد اقبال رانا را با سه فیل دیگر بدست آورده بود در روز نوروز عالم افروز مطابق نهم صفر
سال هزار و بیست و سوم هجری احراز دولت کورنش نموده افیال مذکور به پیشگاه حضور
آورده دلاور خان و برم بیگ هم سعادت آستانبوس دریافته فیلی چند که گرفته بودند
از نظر مقدس گذرانیدند و دیگر سران سپاه نیز برین سعادت [illegible] نموده بجلادت
اقدس فایز گشتند اعلیحضرت ظل عالم گمان و هفت فیل دیگر را با عرضداشت مشتمل بر
مبارکباد نوروز و نوید فتوحات تازه مصحوب جادورای دیوان صوبجات خویش
بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشتند و آن حضرت فرمان عنایت عنوانی
محتوی بر فراوان آفرین و هزاران تحسین بدستخط خود نوشته فرستادند القصه خدیو
دوربین باندیشه آنکه برشگال رسیده آید نشود که فرصت از دست رود و در سلاسل
جبال و قلل اتلال که مقر و مفر او بود تهانه جات نشانیده مقرر ساختند که بدیع الزمان
ولد میرزا شاهرخ در گوسهلی و سید سیف خان بارهه در جاور و دل رانا سگر ولد رانا اودی
در گوگنده دلاور خان کاکر در انتیه فریدون خان برلاس در اوتن هادا او راو
و محمد تقی میر بخشی در چاوند و برم بیگ در بهاپور ابراهیم خان بهمند از ملازمان سرکار
اعلیحضرت در جاوله کان قره دار و جلیلی از آن بر می آید میرزا مراد پسر
میرزا میرزا رستم صفوی در ماهری سزاوار خان برادر عبدالله خان بهادر در
ماتوره زاهد پسر شجاعت خان در کموره لختی از راه خوبان راجه سورج سنگه در سادهری
باشند و مداخل و مخارج بر مسدود گردانند و آن وحشت دولت ادبار را در میان گرفته

گرفته باکمند یا بدست نیاورند دست از وی باز ندارند و سرانجام جمعیت هر تهانه
اعلام نمودند که رانا از هر طرفی که سر برآرد و تهانه دار آنجا در تعاقب او بمدد دیگری محتاج نشود
هر یکی از متعینان شبانه روز در جا و مقام خود مستعد پیکار و آماده کارزار بوده در حوالی آن
تردد می‌نمود و رنج زدن زر و [illegible] و اسیر بیشمار بدست اولیای دولت قاهره افتاد و
فراوان [illegible] بسبب لشکر اسلام منهدم گشت و خرمن عمر بسیاری از آن باطل کیشان
بر دریای [illegible] و غبار فتنه محلا به ارای صاعقه و اظفار یافته و تدبیرات کشور کشا و تردد
حیرت افزای حضرت شاهنشاهی و دوانیدن افواج پی در پی بی ملاحظه شورش گرما و
کثرت باران و نهب و غارت و قتل و اسیر و ضبط مداخل و مخارج و نشاندن تهانجات
درون و بیرون کوه خاصه در محالی که از ناگواری آب و ناسازگاری هوا و صعوبت
مکان وهم نشستن تهانه در آنجایی نمی‌برد در مدت قلیل کار انجان بر و تنگ ساختند
[illegible] او جان و ناموس خود را در معرض هلاک و تلف دیده و حیات در گرو فرمان برداری
و نجات منحصر در خدمتگذاری دانسته [illegible] شد و [illegible] سامان اعلیحضرت که موجب حکم
ارفع [illegible] سرکوهی جبهه آنکه در [illegible] زنان و فرزندان را بابتان میداوند [illegible]
بود و از آن رو که انتهاش از رسیدن او گریخته بودند او شکسته [illegible] اقبل و اسیر گردانیده
معاودت نموده متوسل شد و بذریعه عجز و استکانت و وسیله انکسار و ضراعت امان
خواه و عفو پژوه گشت عرضداشتی مصحوب [illegible] که عمده ترین راجپوتان او بود
و [illegible] کرن خالوی خود که از معتمدان او بوده بوساطت رای [illegible] فرستاده معروض داشت
که کرن پسر کلان خود را بخدمت اشرف بفرستد اعلیحضرت در جواب فرمودند که
تا خود بملازمت ما نیاید و کرن را در رکاب فیروزی ما بخدمت حضرت جنت مکانی بفرستد

رهایی صورت پذیر نیست چون فرستادهای او پیش وی رفته حکم والا برگذارده بودند از آن
که عاجز شده بود فرموده قبول نموده و بلوه را که مرتبه راس جهالا بود بخدمت اشرف
فرستاد تا بعرض رساند که هر چه حکم شده بجان پذیراست خلوت این حقیقت حال بحضرت
جنت مکانی عرضه داشت نموده مصحوب ملا شکر الله دیوان رای سندرداس که بعد از
انجام این یساق حسب الالتماس اعلی حضرت بتحسین بخطاب افضلخان و دو این ملت را برابر اتالیق
از پیشگاه عنایت حضرت جنت مکانی سربرافراخت فرستادند و نیز معروض گردانیدند
که تا ابتقدر کار شده اگر حضرت ابتقدر را خدمت نمایان وانند بفضل آید و الا بعد رسات امروزی
افواج تعاقب او فرستاده کار او چنان بر هم زده خواهد ساخت که یا کشته شود یا آواره
دشت ادبار گردد و تمامی ملک او تصرف اولیای دولت قاهره درآمد چون درجواب
فرمان شد که سلید او نموده او را باستان رفعت بیاورند و نشان والا شان
مزین بر بعض پنجه مبارک که برات حیات او بود مصحوب ایشان شرف صدور
یافت رانا که دل از زندگی برگرفته بود و دست از جان شسته و از فرزندان و
ناموس و ولایت مایوس گشته بوصول این توقیع زندگانی عازم عتبه کرم گردید و
چون بحوالی اردو که در گوکنده بود رسید حضرت خاقانی عبدالله خان بهادر و
راجه سورجسنگه و راجه برسنگدیو بابه و سید سیف خان بارهه را به پذیره او فرستادند
پس از آنکه دیده امیدش بفروغ جمال عالم آرا روشنی پذیرفت تابان ببندها ناصیه
ادب بر زمین سوده مراسم عبودیت تقدیم رسانید خاقان بهمال سرش بدست
مبارک برداشته او را ابراز صورت و معنی گردانیدند و بکلمات امیدافزا
و مقالات بیم زدا جمعیت ظاهر و باطن بخشیدند و بموجب امر معلی عبدالله خان بهادر

بهادر و راجه سورج سنگه بدین سعادت قرین و رانا را به شمول مرحمت استمالت نمودند بعد از آن پسر
او سورج مل و بهیم که قوی هیکل و بس مردانه بود به شرف بندگی این درگاه خطاب راجگی و پس از
جنیدی بهادر راجگی سربلندی یافت و با کرن برادر رانا بسهنه و کلیان بود و دیگر عشیره راجپوتان
عمده او با کرن پیش یافتند رانا لعل کلان مشهوری که نوزین هشت تانک با دیگر جواهر
و مرصع آلات و نه اسپ و نه فیل بقیه تاراج افواج قاهره پیشکش گذرانید و خلعت فاخره
و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ عراقی از طویله خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه با زین
و نقره سر برافراخت و به ده کس که پسر و برادر و عم راجپوتان معتبر او بودند خلعت
و جمدهر مرصع و اسپ و بهل بن دیگر خلعت و اسپ و نه جماعه راجپوتان خلعت تنها مرحمت
شد و رانا دستوری معاودت به مقر خویش یافت و جهت مزید عزت و اعتبار و
افضلخان و رای رایان به متابعت او مامور گشتند و از آنجا که او کرن را همراه نیاورده
بود و جد طریقه زمینداران است که پسر جانشین خود را با خویشتن بملازمت سلاطین نمی آرند
باعث انصراف اعلام ظفر انجام آخر همان روز بود مقرر گشت که افضلخان و رای
رایان در همین روز کرن را بدرگاه معلی آرند و آخر از در کرن جبهه سای بندگی گردید
و بعنایات خلعت فاخره و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا
و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره مفتخر گشت و چون در باخت و تاراج افواج بحر امواج
پریشانی تمام بحال سلسله رانا راه یافته بود از بی سامانی سرانجام این سفر بر کرن
دشوار بود پنجاه هزار روپیه بطریق انعام باو مرحمت فرمودند و رایات اقبال از زین
هزاران فرخی و فیروزی و فراوان جمیلی و بهروزی بصوب دار الملک اجمیر بلندی گرای
شد چون نوزدهم محرم ظاهر اجمیر مخیم سرادقات گشت جمیع امرا با مرحمت خلعت

باستقبال شتافتند و فردای آن روز یکشنبه نهم محرم سنه هزار و بیست و چهار مطابق یازدهم
اسفندیار بسعادت ملازمت والد بزرگوار رسیدند و چند حضرت جنت مکانی از فرط مهربانی
و قدردانی به بر گرفتند اعلیحضرت هزار مهر بطریق نذر و هزار روپیه برسم تصدق و بلورین صندوقچه
کارنادره کاران و ندیک مشحون بجواهر ثمین با لعل کلان مشهور رانا که جواهرشناسان شصت
هزار روپیه قیمت آن نموده بودند و فیل عالم گمان بهترین فیلان رانا و دیگر اجناسی که از وطن او بهم
رسیده بود سوای فیل عالم گمان و دیگر هفده فیل سابقا ارسال فرموده بودند و بعضی از ایشان به
افتاده بود به این پیشکش گذرانیدند حضرت جنت مکانی قبای زردوز خاصه با چارقب
طلادوزی که بر آن گلهای مرصع نشانده بودند و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ از
طویله خاصه یکی با زین مرصع و دیگر مرصع و دیگری با زین طلا و فیل از حلقه خاصه بخیر نام
با یراق نقره و ماده فیل عنایت فرمودند و در جلدوی این خدمت بر منصب این جهان
فروزی که دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بود افزودند
که مجموع پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشند و سوای
این و راههای این مهم سرکرده [illegible] بطریق انعام از صوبه مالوه با خدمت نظم آن از تغیر
خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بمهر داماد خسرو ختیم از حقوق نمک خوارگی بارچیده
نفاق می ورزید و در شکست کار [illegible] رسیده و در آمدن از صوبه مالوه درنگ نموده
بود خدیو اقبال حکیم جوشتمال پسر حکیم همام را فرستاده بودند که سرانجامی نموده او را
بموکب فروزی برساند و باوجود منصب کلان و خدمت نظم صوبه مالوه جمعیت
عملی که یکی با پانصد سوار میرسید همراه آورد بدین سبب خدیو ادب آموز او را
به مبید الادب زندان نشانده حقیقت بخدمت حضرت جنت مکانی معروض داشته بودند

حبس فرمودن صاحبقران ثانی خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را

بودند و در جناب سلطنت مستمسن افتاده مهابتخان مامور گشت که با دو بیور رفته او را
بدرگاه معلی بیاورد و پس از رسیدن او بوالا درگاه باصفهان که دران ایام بخطاب اعتمادخان
سربلندی داشت بحراست قلعه گوالیار بعهده او بود حواله شد که بدانجا نظربند ستد مرحمت
نموده بودند پس از ان کرت دولت بازیافت بعد از ان نومنیان که در رکاب فیروزی
امده بود بسعادت اندوز کورنش گشته گرن بعنایت جمدهر مرصع و مالای مروارید
ب التماس خود خدمت ... بمنصب هزاری ذات و پنجاه سوار و مرحمت نصف
جاگیر درون کوه و تتمه دیگر بیرون ان سربرافروخت و عطای اسپ و فیل و انعام پنجاه
هزار روپیه نقد ضمیمه دیگر عنایات گشت و پس از چهار ماه رخصت انصراف بموطن و
مسکن خویش یافت جلب سکه پسر کلانش که امروز بجای پدر و جد خویش راناست
با هزار سوار در پرتو سیاق و کمک در رکاب اقدس دولت اندوز خدمت بود و در
کشمیر نیز ملازم رکاب فیروزی است و ستم ماه دی انتانه علامی افضلخان که از فضلای
دار العلم شیراز است و از ایام نیک فرجام بادشاهزادگی اعلیحضرت سعادت
اندوز بندگی چنانچه گذارش یافت و بوسیله فضایل صوری و معنوی و ذریعه اخلاص
خالص و عقیده راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجدانی و کارشناسی بمزید اعتبار
و اعتماد امتیاز دارد و از دار السلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت
و بخلعت والا و خنجر مرصع و باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب چارهزاری ذات و دو
هزار سوار و مرحمت اسپ بازین طلا و فیل سربلند گردید و بخدمت میرسامانی بدستور
سابق منصوب گشت سلخ این ماه بادشاه خطاپوش عطابخش بالتماس حضرت
مهد علیا ممتاز الزمانی سیفخان را که بسبب بعضی تقصیرات از متکاه نظر عاطفت انداخته

[illegible]

... افضل خان
... کتابخانگی

بحالی جاگیر و منصب سیف خان داماد آصف خان

مقرر شدن ... سالیانه حکیم رکنای کاشانی

از منصب و جاگیر باز داشته بودند بخلعت و منصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و
نقاره سربلند گردانیدند و سالیانه حکیم رکنای کاشی بیست و چهار هزار روپیه مقرر شد و
رسیدن بانو بیگم ممتاز الزمانی و ... یمین الدوله آصف خان از دار السلطنه
لاهور بدار الخلافه اکبرآباد و دیگر بندها غره رجب سال هزار و سی و هفتم هلالی مطابق نوزدهم
اسفندارمذ ماه درای فلک اقبال لآلی صدف اجلال انوار حدقه خلافت اثمار حدیقه
سلطنت بادشاهزاده محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع و محمد اورنگ زیب و قدوه
امرای والا مکان اسوه نوئینان عالیشان رکن رکین فرمان روای ساعد مساعد جهان
کشای یمین الدوله آصف خان و دیگر خوانین و حشم و سایر عبید و خدم از دار السلطنه لاهور
بحوالی دار الخلافه اکبرآباد رسیده بحکم جهان مطاع در ظاهر بهشت آباد معروف بسکندره
نزول نمودند حضرت مهد علیا از نوید قدوم مسرت لزوم اثمار فؤاد و ازهار مراد قره
رسیدن این بکر مهین کال سرور اندوختند و بدستور خدیو عالم خداوندی آدم با دره
صدف دولت موجه بحر سلطنت غره ناصیه کامرانی قرة العین حضرت صاحبقران ثانی
بیگم صاحب و دیگر فرزندان والاگوهر برسم نذیره متوجه گشتند از آن سو یمین الدوله در
خدمت درای فلک جلالت باستقبال برج والا و محمل علیای حضرت ممتاز الزمانی
و گوهر درج جهانبانی بیگم صاحب سوار شد حضرت مهد علیا در اثنای راه جایی که
سرادق رفعت برای ملاقات برافراخته بودند بدیدن و دیدار مسرت آثار فرزندان
کامگار بعد از مفارقت دراز و دیرپای راحت افزای والدین ماجدین پس از
مهاجرت دیرباز چندان نشاط اندوختند که نگارش نپذیرد و چه در کارخانه ابداع
عبارتی که بگذارش کیفیت انبساط که حالتی است جنانی و وجدانی نه لسانی و بیانی

و ثنایی و ثناکنند امجاد نیافته و تمام روز بکمال فرحت افزون اولاد امجاد و دیدار گرامی ایشان بر همان
بهجت نمود گشته شب هنگام بگفتگوی ابهت معاودت فرمود فردای آن هنوز نخفته جمیع
اعیان خلافت و ارکان سلطنت بحکم مقدس استقبال نموده بادشاهزادگان اقبال مند
بخت بلند را با یمین الدوله و دیگر بندهای اخلاص اندیش ارادت کیش بپای بارگاه عظمت آوردند
چون چهره کده دولتخانه خاص و عام پرتو جلوس اقبال شهنشاه سلیمان جاه نور الدین گیر دیدار بادشاهزادهای
بخت بیدار و یمین الدوله و دیگر سعادت پژوهان بدولت ملازمت رسیدند نخست مهین گوهر
کان جلالت شاهی چون سیف الدولت محمد داراشکوه سعادت قدم بوس اندوخته هزار
مهر برسم نذر و هزار روپیه بصیغه نثار گذرانیدند پس از آن نور حدیقه اقبال نور حدیقه جلال محمد
شاه شجاع زمین ادب بلب نیاز بوسیده یکهزار و پانصد مهر نصف به نذر و نصف
به نثار نظر کیمیا اثر در آوردند الله سرو جویبار شوکت گلبن گلزار حشمت محمد اورنگ زیب
باستلام ساحت جهانبانی سعادت اندوز گشتند و هزار مهر نصف به نذر و نصف
نثار گذرانیدند آن آسمان جاه و جلال کواکب ثواقب اقبال را در آغوش عاطفت
کشیده به تقبیل جبین روشن پیشانی گردانیدند نشاط این روز عشرت افروز که غلغله
در زمین و دولت در چرخ برین انداخته بود گذارش بیگانه است و بایگارش آستانه
بعد از آن عماد السلطنه یمین الدوله آصفخان بلثم عتبه فلک مرتبه سر رفعت
باسمان افراخت هزار مهر و یک خوان پر از جواهر اقسام با هزار مهر دیگر برسم
نثار گذرانید و باشاره خدیو جهان و خداوند گیهان بجهر دو که تا نردبان پایه آسمان رفعت
دست رفعه بر عبودیت بر پایه فلک پیما کرد است پادشاه حق شناس حقیقت اساس
از بنده پروری و پرورده نوازی بمهر و دست کرامت بوست سر آن سرگروه

ارباب صدق و صفا سر آمد اصحاب حقیقت و وفا بر در خشنده و در آغوش عنایت گرفتند و

بآئین عاطفت بادشاهی سر رفعتش بآسمان رسید در همان مجلس شکوه بانش بادشاه دریا دلش

کان بخشش خلعت خاصه با چارقب مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره گرانبها و شمشیر مرصع با پردله

مرصع که از غنایم فتح احمدنگر بود حضرت عرش آشیانی بحضرت جنت مکانی و ازان حضرت در

جلدوی گشایش دکن بشهنشاه دکن شهنشاه سلیمان جاه مرحمت فرموده بودند و زیب

تکمه و بیمه مهمت در است و علم و نقاره و تومان طوغ و دو اسپ از طویله خاصه یکی عربی با زین

مرصع و دیگری عراقی با زین طلای میناکار و شاه رخ نام فیل از جمله خاصه که سر آمد فیلان

ایام بادشاهزادگی بود با ساز طلا و ماده فیل عنایت نموده سر مباهاتش باوج اسطقس معالی

و مکارم بکیوان رسانیدند و خدمت والا رتبت وکالت تفویض فرمودند و مهر مقدس

اوزک که در مشکوی اقبال نزد حضرت مهد علیا می بود به التماس آن گردون حشمت خورشید

اصحاب بآن عماد دولت سپردند و در مخاطبات بلفظ عمو که تا دامن قیامت طراز اسمش

افتخار این سلسله مفاخر خواهد بود گذارش نموده محسود جهانیان گردانیدند الحمد آداء آنچه

از آداب عقیدت و لوازم ارادت ازین حق گذار نعمت و سپاس و از مصحف به

تقدیم رسیده آنچه از مراسم نوازش و کام بخشی و مراتب بنده پروری و پرورده نوازی

از بادشاه مروت نهاد شهنشاه مروت نژاد بروی کار آمده از اندازه خامه کوتاه

زبان بیرون است بعد ازان بشیرخان مهین خلف یمین الدوله سعادت کورنش مرحمت

بخلعت فاخره و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافه هزار و پانصد سوار بمنصب

چهارهزاری چهار هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و فیل

امتیاز یافت و دیگر امرا که در خدمت بادشاهزادهای کامکار با یمین الدوله از دار السلطنه لاهور

عنایات بیمین الدوله

تفویض امر جلیل وکالت
بیمین الدوله و ...

نظم تته بخواجه باقی خان شیر خواجه

صدارت کل بموسوی خان

لاهور باستان اقبال رسیده بودند ترهمت مناصب بتقبیل عتبه والا ناصیه بخت مندی برافروخته
مشمول عنایات شاهنشاهی گشتند بعضی بمناصب سابق و برخی باضافه سرافرازی یافتند بدین
تفصیل صادق خان بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و نقاره خواجه
باقی خان مخاطب بشیر خواجه بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار
و پانصد سوار و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و صوبه داری تته از تغیر میرزا عیسی ترخان که در
ایام توجه رایات جهان افروز بجانب دارالخلافت اکبرآباد هنگام وصول موکب اقبال بحوالی
احمدآباد بنظم صوبه مذکور دستوری یافته بود میر حسام الدین انجو که در سالف ایام مصدر خدمتی ستوده بود
بخلعت و خنجر مرصع و منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و علم و اسپ با زین مطلا و
فیل شاهنواز خان پسر میرزا رستم صفوی بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری ذات و هزار
و پانصد سوار و علم و اسپ با زین نقره میر جمله بخلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزاری ذات
و هفتصد و پنجاه سوار موسوی خان بخدمت صدارت کل ممالک محروسه بدستور سابق معتمد خان
بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هشتصد سوار و اسپ با زین نقره خواص خان بخلعت
و منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار و اسپ مخلص خان بخلعت و
خنجر مرصع و منصب دو هزاری ذات و سوار و علم و اسپ و فیل الله وردی خان که
در عهد حضرت جنت مکانی به معتقد خان مخاطب گشته بود بخلعت و خنجر مرصع و منصب
دو هزاری ذات و سوار و خطاب الله وردی خانی و اسپ و فیل بهاردس کچهواهه بخلعت
و منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار راجه روز افزون بخلعت و منصب هزار
و پانصدی ذات و ششصد سوار حکیم خوشحال ولد حکیم همام بخلعت و منصب هزار و پانصدی
ذات و صد و پنجاه سوار و خطاب حکیم الملک و انعام چهار هزار روپیه راجه گردهر بخلعت

و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و میرزا شجاع و میرزا تارخ بخلعت و منصب
هزاری ذات و چهار صد سوار بشیر نعمان بخلعت و منصب هزاری و دویست سوار برافراز
گردیدند و تیول سابق ایشان بحال خود حکم شد و دیگر نوینیان و منصبدارانی که در صوبجات
بودند همگی بمناصب سابق و جوقی باضافه نوازش یافتند بدین نمط خانجهان لودی بمنصب
هزاری ذات و هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و هر یکی از خواجه ابو الحسن و مهابت خان و
خان و یاقوت خان حبشی و جادو رای کاره بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و اعتقاد خان
و باقر خان و جهار سنگه ولد راجه نرسنگدیو بندیله و اودا جی رام دکنی بمناصب چهار هزاری چهار هزار
سوار و فدای خان و بهلول میانه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار جهانگیر قلیخان خلف خان اعظم
کوکلتاش و ممتاز خان افغان بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و بلند خان بمنصب
سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و هر کدام از سه افراز خان و شهباز خان و دریا خان و
راجه جگت سنگه ولد راجه باسو بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و رشید خان انصاری
و فخر الملک ولد یعقوب خان حبشی بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و سید هزبر خان
بارهه بمنصب سه هزاری هزار سوار و هر یک از شکاری پسر میر یا سید یوسف خان و سید
نظام خلف سید صدر جهان صدر حضرت عرش آشیانی بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار و امیر خان و اسد خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
و الله یار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد و پنجاه سوار و ظفر خان ولد
خواجه ابو الحسن بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و هر کدامی از
اهل اسلام بیگ مخاطب برستم خان و باقی قلیچ بمنصب دو هزاری هزار و پانصد
سوار رستم خان و بردی بلقب بهادر خان و رضوی خان و مختار خان بمنصب دو هزاری دو هزار

خانجهان لودی و غیر ایشان

سید نظام خلف سید صدر جهان

هزار و پانصد سوار و سلطان وردی ملقب بنجر خان و رضوی خان و مختار خان بمنصب دو
دو هزاری هزار و دویست سوار و سعید خان بمنصب دو هزاری هزار و یکصد سوار و هر یک
از میرزا والی و مخلص الله باضافه پانصدی ذات دوصد و پنجاه سوار و دانش خان و شیخ
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و ابراهیم حسین کاشغری و عزیز الله و محمد زمان
طهرانی و سوبت وگنی و قراول کلبان جسلمری و مخلدار خان وگنی بدستور پیشین بمنصب
مسطور و التفات خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب دو هزاری ششصد سوار و سید
بایزید باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و ابراهیم حسین کاشغری و
عزیز الله و محمد زمان طهرانی و سوبت وگنی و قراول کلبان جسلمری و مخلدار خان وگنی بدستور
پیشین بمنصب مسطور و التفات خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب دو هزاری ششصد
سوار و سید بایزید باضافه پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری هفتصد سوار و فیروز
خان خواجه سرا بمنصب دو هزاری پانصد سوار و قراول توبچی بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار و هر یکی از زین العابدین ولد جعفر بیگ اصفهانی باضافه پانصدی
دویست سوار و شرف الدین حسین باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار و ستر سال ولد مادهو سنگه کچهواهه باین سالی بمنصب مذبور
یادگار حسین خان از اصل و اضافه هزار و پانصدی ششصد سوار و هر کدام از میرزا
[illegible] ولد میرزا رستم صفوی و سعادت خان و شیر زمان خان کوکلتاش و نظر بهادر
خویشگی بدستور سابق بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و جلال ولد دلاور خان
کاکر باضافه پانصدی صد سوار بمنصب مرقوم و شیخ فرید باضافه پانصدی دویست
سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و حکیم حاذق ولد حکیم همام گیلانی به منصب

هزار و پانصدی سه صد سوار و هریک از بکرماجیت ولد جهار سنگه بندیله و راول سمرسی

بمنصب هزاری هزار سوار و صالح ولد میرزا علی اکبرشاهی و سکندر برادر رستم خان و

روپ باجی و دولت خان ولد الفخان قیام خانی بمنصب هزاری هشتصد سوار و سهراب خان

ولد جعفر بیگ اصفهان و سید غلام محمد برادر سید یعقوب و بابا خواجه و بعلخان بمنصب

هزاری هشتصد سوار و سهراب خان ولد جعفر بیگ اصفهان و سید غلا[illegible] برادر

سید یعقوب و بابا خواجه و بعلخان بمنصب هزاری هشتصد سوار و الله قلی ککهر و بلبهدر

سنگهاوت و کشن سنگه و ماد هو سنگه ولد راو رتن هاده بمنصب هزاری ششصد سوار

و میر عبدالله و میرابراهیم خویشان میرزا سید یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری

پانصد و پنجاه سوار و بعلخان ولد زین خان و طغرل نبیره عبدالرحیم خانخانان و اکرام خان و تیر

اسلام خان صحیحوری و کرم الله ولد علیمردان بهادر و دولت بیگ ولد قوتلخان و بهار مل

ولد کشن سنگه راتهور و مرتضی قلی برادر جان سپار خان و بر ورش خان بارهه و داود

افضل بدستور سابق بمنصب هزاری و پانصد سوار و میرزا خان ولد زین خان باضافه

پانصدی ذات و چهار صد سوار و بهرام نبیره خان اعظم کرمسی راتهور از اصل و اضافه

بمنصب مذکور و کامل خان ولد اعظم خان و شاه بیگ خان و ذوالفقار بیگ ترکمان

و خواجه بابا منی طب بجابار خان باهل بلکش بمنصب هزاری چهار صد سوار و لطیف

خان نقشبندی از اصل و اضافه بمنصب مذکور و خواجه قاسم ملقب بعقیدتخان بمنصب

هزاری سه صد و پنجاه سوار و میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی باضافه پانصدی پنجاه

سوار و میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی باضافه پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزاری

و دو صد سوار و ستا خاکور سن کشتواری بدستور سابق بمنصب مسطور سر برافراختیم

لطیف خان نقشبندی حسب الحکم لطیف
خواجه آست برادر سید حیدر خواجه
جد اعلی حیدر ... دوجانی
... نقشبندی ...

حالات جانسپار خان ترکمان

وزارت یمین الدوله بارادتخان

مرتجع شدن صادقخان

بیم رجب جانسپار خان ترکمان از دکن رسیده دولت کورنش دریافت و بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و باضافه پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب چهارهزاری ذات [و] چهارهزار سوار
و علم و نقاره و اسپ [با زین] مطلا و فیل و صوبه داری الهاباد سر افتخار باسمان رسانده
هشتم راو رتن هادا از وطن آمده جبین طالع بقبیل عتبهٔ فلک رتبه برافراخت و بمرحمت
خلعت خنجر مرصع بمنصب سه هزاری ذات و سوار بدستور سابق و علم و نقاره و اسپ
با زین مطلا و فیل تارک افتخار برافراخت و هم درین روز خدمت وزارت حسب الالتماس
یمین الدوله بارادتخان مفوض شد خلعت خاص و قلمدان مرصع باو عنایت فرمودند و
صادق خان را از تغیر او مرتجع گردانیده بخلعت و قلمدان مرصع پایه اعتبارش افزودند
درین تاریخ بهیم راتهور بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار و بربهوج راتهور
بمنصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرافراز گشتند و بمیر ظهیرالدین علی بردی
سه هزار روپیه انعام شد جشن مسرت افزای نوروز عالم آرا دیده بقدوم بهجت لزوم
نوروز جهان افروز جهانیان را نوید عشرت جدید رسانید طنطنه مقدم فیض توام بهار نشاط
آثار زمانیان را افسرده عیش جاوید رسید کوکبه شاه ریاحین لاله گل اشجار پژمرده طبیعت
خرمی و شادابی پوشیده و روزگار خزان دیده و چمن مهرگان رسیده زخرمی بساط
سبزه باده شگفتگی و سیرابی در گشته و بلبل نغمه سرا الحان بارهٔ غم زدگان خزان
ر[ا] نشاط تازه بخشید و صلصل خاد و نوای [عند]لیب زهرهٔ افسردگان مهرگان را انبساط
بی اندازه ابر گوهر بار سایه بان فیض بروی صحن گلشن برافراخت برق درخشنده
برای روشنی مجلس باغ مشعل برافروخت رعد خروشنده کوس عروسی گل بر بام
فلک می نوازد با صدور دستور [الا]...ه که با حیای اموات نباتی می پردازد روز

دوشنبه دوازدهم رجب سال هزار و سی و هفتم هلالی سرمایه نور و ضیای آسمانیان پرتو
فر و بهای [illegible] بر مسند زرین کلاه خورشید عالم آرای گنجه و آسمان جاه اعتاب طلعت
زوای رایات عدالت و اعتدال و الویه شوکت و جلال بشرف خانه خویشتن برافراشت
باد مشکبار نفحه بهشتی بساط عالم را رفت و روب تازه داده و ابر جابجا بر بستن بساطی
بسیط زمین را آب و تاب بی اندازه روی کوه و هامون و چون ابوقلمون رنگهای نگار
نگارین شد و رخسار باغ و راغ چون بوقلمون برنگهای گوناگون نمودار بهشت برین شمال
روح پرور از دریا چمن روح گستر عنبر برید آمد و ارسلان گشته و از بوی بهار چون زلف
یار و طبله عطار مشک بو و عنبر ریز گردید عرصه زمین را سمن و یاسمن چون آسمان
پر زهره و پروین [illegible] ساخت صحن بوستان از سبزه زمردین رنگ و در فیروزه چرخ برین آمد
گل جلوه کنان و عشوه گران نقاب از رخ بر انداخت و بلبل شیدا کاشانه دل از متاع
شکیبایی بپرداخت ٭ جهان شد تازه از باد بهاران ٭ زمین را آبرو افزود
باران ٭ خوری خرم نهادی خرمی دوست ٭ بگلها بر فزید از خرمی پوست
گل از گل بخت کاووسی برآورد ٭ بنفشه پر طاووسی برآورد ٭ ز هر شاخی شکفته نوبهاری
گرفته هر گلی بر کف نثاری ٭ درین اوقات فرخنده حسیاب که از اعتدال هوا دلها
از غم وا پرداخته بود و خاطرها با خرمی ساخته با تمام معماران کارگاه دولت و کار
گذاران کارخانه سلطنت در صحن دولتخانه خاص و عام سایه بانی موسوم بدلبا
بادل کرمانده عرش بلند مکان داشت و چون آسمان فراخ دامان بر افراخته سپهری
دیگر بروی چرخ برین کشیدند و در تحت آن شمسی از مخمل زربفت و بر دور آن سایبانها
هم ازین جنس ستونهای طلا و نقره برپا کردند و فرشهای رنگارنگ و بساطهای گوناگون

گوناگون گسترده و در و دیوار دولت‌خانهٔ خاص و عام را بمخمل و زربفت و پردهای فرنگی
و دیباهای رومی و چینی و زربفتهای گجراتی و ایرانی آراسته‌اند مجلس [illegible] ها کار آمد
که عقل و شوار شنیدار [illegible] گرد و را حیرت انداخت [illegible] زده خیمه‌های پرنیان طناب
در و فرشش زربفت بیش از حساب همه پرده‌ها و به سبزی همه فرشها سندس
عبقری خیابان بفتهاگر و بر روی نگار که نقاش چین گشته دوختر مسار [illegible] خداوند عالم خداوند
نبی آدم طراز کسوت جهانبانی مظهر رحمت یزدانی که بنیش نهاد همت خورشید آثارش
گنج شایگان مانند احجار بمقدار است و مخازن معادن و ذخایر بحار چون خاک و آب
بی اعتبار بر اورنگ جهانبانی که سدرهٔ آمال و امانی است و طوبی افضال و کامرانی با فر آسمانی
و شان سلیمانی جلوس میمنت مانوس فرموده بر روی زمانیان ابواب نشاط و ابواب
انبساط آماده و گشاده گردانیدند نسایم عدل و باغ روزگار معطر گردانیده و روایح
[illegible] مشام زمانه بحور رانده و آفتاب بر و نوال کوه و صحرا را منور ساخت و ابر احسان
و انفضال خارستان و گلستان را تازه و تر [illegible] سریر مملکت اکنون کند سرافرازی
که سایه بر سرش افکند خسرو غازی فلک کلاه غرور از زمان نهد از سر که هست افسر
شه بر سر سرافرازی خطاب جشن و انجم کنون بکرده‌اند که مصلحت نبود جشن [illegible] پی
انبازی غریو کوس و کرنا و صدای نفیر و سرنا و آوای مسرت و زر زمین و زمان
بلند شد [illegible] دعای اصحاب عمایم و ارباب [illegible] ق و زمزمهٔ ثنای سخن طرازان نظم و نثر
و غلغله در رخ چرخ برین در انداخت و درج دولت و درج حشمت چهار پادشاهزادهٔ والا
گوهر که چهار عنصر تشخص دولت‌اند و ارکان اربعهٔ کعبهٔ سلطنت در چهار گوشهٔ تخت
سلیمانی مانند سلطانی قرار گرفتند و در پای سریر خلافت سرآمد ارکان اربعهٔ کعبهٔ سلطنت

مملکت سر و فرا اعیان دولت یمین الدوله اصفهان استاده طرّه اعتبار برافراخت و دیگر
ارکان دولت و اعیان سلطنت و سایر ارباب مناصب در خور نسبت و منزلت
استیفا نمودند مجمع مفاخر و معالی یمین الدوله بنوازشهای ملکانه اختصاص یافت و غنائم
خلعت زرین و انعام فیل کرین صد دولت نام با یراق طلا و نقره و ماده فیل ضمیمه دیگر عواطف
گردید و درین ایام محسته فرجام بادشاهزادگی نفر مدت وقت ده لکه روپیه از نذر
خان گرفته بودند از آنجا که دامن همت کیوان رفعت که چون جیب آسمان از نقایص
پاک است غبار ستدن بر نتابد همواره مرکوز ضمیر دریا نظر بود که هرگاه وقت مقتضی باشد
باز دهند درین هنگام که روزگار هنگامه آرای این دولت بلند است و چرخ خاکشته بردار این
سلطنت ... آن مبلغ باو مرحمت فرمودند خدیو دوربین صواب گزین با الهام لدنی
و تایید غیبی گره گشای دشوار این دولت جاوید امتداد است و کارگذار این سلطنت ابد
مساعد پیش از آنکه خبر آمدن نذر محمد خان بر سر کابل چنانچه نگارش خواهد یافت بمسامع
حقایق مجامع رسید و باعث تغیر ظفرخان ولد خواجه ابوالحسن که در زمان حضرت جنت
مکانی به نیابت پدر بنظم مهام صوبه کابل می‌نمود و بروی کار آمد روز جلوس سعادت مانوس
او ... بصوبه داری کابل سربلند ساخته بودند و چون در ... بعرض مقدس رسید
که ظفرخان در دره خرمانه از مصالحات براه ... که عمده ... احداد ... نهاد
را قتل نموده بود خبر استفسار شدن حضرت جنت مکانی سفره یعقوبخان بدخشی
مطلع ... سعادتخان و عبدالرحمن ترمانی و معین خان بخشی و جمعی دیگر از بندهای جان
سپار را بکابل فرستاد و خود به پشاور آمده و پیش نظم مهمات آنجا برسم هر ساله
که ناظم آن صوبه قشلاق در پشاور کند ییلاق در کابل اراده رفتن کابل نمود هرچند کار

کاردیدگان بیکار ورزیده از این قصد بکام منع نموده بگوش قبول نشنوده از راه کوتل تنهای
سهکهار و غیره روانه شد و از خوردسالی و نادانی معنی مراتب حزم در عمل و در حال و مدارج
احتیاط در حفظ استقلال رعایت نموده بره نوردی در آمد ناگاه از کمین [illegible]
و دکار بدکردار که دو شعبه از شعب پر شعب افاغنه این کوهستان اند و در ظاهر فرمان
بردار و خدمتگذار و در باطن فتنه جوی و شورش پژوه پیوسته خواهان فرصت دزدی و دست
اندازی بر سر راه آمده دست تاراج از و در کشودند و از آنجا که سردار ناکرده کار جمعی
دور بین بردگر نهن که بمدافعه دزدان و زدن رهزنان توانند پرداخت در ساقه نگذاشته [illegible]
بود اموال بسیار بغارت رفت و بهمراهان و نوکران او خسارت فراوان رسید و او
عنان همت در زمام بست چنانچه از دست داد که هیچ وجه بچاره آن نتوانست پرداخت
حضرت جهانبانی در این روز بمسرت امداد و در اعتبارات خلعت خاصه سربلند گردانیدند نظم مهام
آن صوبه رخصت نمودند و نزدیک یازده هزار سوار کاردیده و بکار ورزیده از
[illegible] دات بارهه و بخاری و مغول و افغان و راجپوت بدفعات از رکاب نصرت نصاب
کمک او دستوری یافتند و بهادر خان روهیله بخلعت و تیولداری سرکار کالپی [illegible]
رشید اراد متمردان سرزمان و مخلص خان بخلعت فوجداری بر دوران نواحی و راجه
بهارته بندیله بخلعت و فوجداری پرگنه اماوه و مضافات آن که از خالصات شریفه
است و [illegible] خان بخلعت و فوجداری میان دواب و مغول خان و [illegible]
خان [illegible] ت و قلعه داری کابل سربلند گشته مرخص گشتند و ملا [illegible]
بخلعت و منصب هزاری ذات و سه صد سوار و خطاب مکرمت خان و دیوانی بیوتات
و حکیم [illegible] بخدمت دیوانی سرکار حضرت مهد علیا و افزونی منصب و سید

عبد الواحد ولد مصطفی خان بخاری به فوجداری سرکار حصار سربلند گردیدند چون حصار دولت

خانه خاص و عام را از موج خیر بخشش پادشاهی کامیاب صورت و معنی ساخته مشکوی جلال را

بقدوم میمنت لزوم فروغ آگین گردانیدند پرده گیان سرادق عزت مراسم تهنیت به

تقدیم رسانیدند و هریک در خور حالت و منزلت نوازش افزا گردید بحضرت مهد

علیا اضافه پرایه و اقسام زیور که قیمت آن پنجاه لکه روپیه بود مرحمت شد و جواهر حلی

بیست و پنج لکه روپیه بپادشاهزاده عالم بیگم صاحب و جواهر مرصع آلات بیست و پنج لکه

روپیه با دیگر پادشاهزادهای کامکار عالی مقدار محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع

و محمد اورنگ زیب و مراد بخش و روشن آرای بیگم و ثریا بانو بیگم عنایت فرمودند و تا

خجسته روز شرف [illegible] بزمهای دلگشا و جشنهای روح افزا حیرت انگیز [illegible] سالان

جهانگرد دیده و دشوار پسندان غرائب دیده گشته جهانیان را کام اندوز گردانیدند

و از روز جلوس مقدس تا این روز عشرت افروز یک کرور و هشتاد لکه روپیه از جواهر

و مرصع آلات و خلعت و خنجر مرصع و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل و اشرفی

و روپیه انعام فرموده ناسخ جود نامهای سخاگستران پیشین و ماسخ بازنامهای کرم فرو[illegible]

بخیلان گشتند کرده شاه اگر در از دست جود از جهان دست خواهش کوتاه

وز کرم خود جهان تواند بود بشری لا اله الا الله از آنجا یک کرور و شصت

لکه روپیه بحضرت مهد علیا و پادشاهزادهای کامگار و هشت لکه روپیه [illegible] ها

اگر [illegible] این زمان مسعود بوجود همه [illegible] این سلطان کرم گستر پایندگار

این روزگار محمود به بود بهمه جود این خاقان والا گهر نیز [illegible] سلاطین

عالمگیران عهد و جهد فراوان بروزگار [illegible] فراهم آمدند و [illegible]

و از روز جلوس تا امروز
و نقد [illegible] انعام یک کرور
و هشتاد لکه روپیه

د جاه و پیرایه شوکت و دستگاه افزوده اند و درین حضرت ملک رتبت بانعام یکروزه وفا
نکنند بل بر بخشش یکمن اکتفا هنگام جود ماحضر یک عطای تست هر حاصلی که از ولایتی
بپایه کان رسد و آنچه درین ایام عشرت انجام از پیشکش نواب مهد علیا و بادشاهزادها
کامگار و امرای والا مقدار ترتیب پذیرفته بود ده لک روپیه بود و چون رکن السلطنه یمین
الدوله سپهسالار نموده بهمراه سوار خویش اسپ عراقی از نظر خورشید اثر گذرانیده
بود و بحسب کمیت و کیفیت پسندیده طبع و شوار پسند خاقانی افتاد و درین روز جود افروز
بر منصب آن مسند آرای بزرگی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و هزاری ذات افزودند
که از اصل و اضافه نه هزاری ذات نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و جاگیری حیده که
حاصل هر ساله آن پنجاه لک روپیه است مرحمت فرمودند و در سلطنت این دودمان
عرش مکان هیچ نوکری باین پایه گرانمایه نرسیده تا بدولت دیگر ملوک چه رسد
مهابت خان سپهسالار را بانعام زین طلا و نام فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل
سربلند گردانیده و درین روز مسرت افزا که تاریخ روزنامه فرخنده کامروائی
رسید آنچه از جلایل عواطف بادشاهانه و جلایل مراحم ملکانه بروی کار آمده بتفصیل
جرایم عبدالله خان رسته و رهائی یافتن او از زندان بند رهیه و درخواست قدوه
ارباب صفوت و صفا و اسوه اصحاب معرفت و تقا عبدالرحیم خواجه از سلاله
سلسانه رو تقاوه طبقه علیه نقشبندیه از جمله امام قلیخان والی توران زمین بادشاه
عقوبت گیتی حضرت جنت مکانی انار الله برهانه برسم رسالت آمده بود و در دار
السلطنه لاهور احراز سعادت ملازمت نموده بود و آنحضرت چه از رهگذر رسمیت
قدم اخلاص و دعاگوئی این سلسله سامیه باین خاندان بلند مکان و چه جهت کرامت

احوال عبدالرحیم خواجه
ذکر سیادت ساداب
نقشبندیه

نسبت ورثهٔ آنحضرت به اقسام اعزاز و اکرام سرفراز گردانیدند چنانچه بر درگاه سعادت
حضور مرا آنحضرت پهلوی تخت معلّی حکم نشستن مقرر نمودند و باین عنایت والا جمیع
اکابر و اشراف ایران و توران و هند و سایر امصار امتیاز عظیم یافت و چون بعد
جلوس میمنت مانوس حضرت صاحبقران ثانی بدار الخلافه اکبرآباد بسعادت ملازمت
آمد و حضرت شهنشاه قدرشناس که در عهد عاطفت مهد حضرت خداوندان اعقاب والا
را عزیز بادار دیگر است خواجه را بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و انعام
پنجاه هزار روپیه نوازش نموده پهلوی تخت مقدس عقب شاهزادهای والاگهر حکم
نشستن فرمودند با آنکه سلاطین والاتمکین که مدتهای مدید صاحب سکه و خطبه بوده
اند و از حوادث روزگار غدار و تزلزل چرخ ستمکار باین درگاه ملوک پناه رهنمائی
شده می‌آیند و چون عبدالله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه نسبت قرابت بوده
خواجه التماس عفو تقصیرات او نمود و پادشاه جرم بخش عذر نیوش خواجه را بدین
درخواست مفتخر و مباهی گردانیده عبدالله خان را از زندان رستگاری بخشیدند
تذکرة السلف گرامی خلف مقبول درگاه بارمی خواجه کلان جویباری است که نسب
او بدو واسطه به سید علی عریض بن امام جعفر صادق میرسید و از اجلّه سادات و
اعزه اکابر توران است اخلاص و اعتقاد خواقین اوزبکیه باین دودمان عالی در
مرتبهٔ کمال است و وجود این خاندان متعالی [illegible] و با نسب گرامی عبدالله خان
اوزبک والی توران حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشته حصول
پایهٔ سلطنت را از میامن توجه صوری و معنوی آن برگزیدهٔ الهی میدانست و در
روز فرخنده رای سکه ولد راجه بهیم که پسر رانا امر سنگه است و بمن عبودیت خالص

عفو جرایم عبدالله خان
و رهایی از زندان به شفاعت
عبدالله خواجه

خالص و عقیدت صادق و از منتهای نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب مهاراجه
که اعظم خطابهای الوس راجپوتیه است سربلند گشته بود بتقبیل عتبهٔ ملک مرتبت تارک
مباهات افراخت خاقان قدردان وفاداری و جانسپاری و خدمات پسندیده
و ترددات گزیده پدرش رعایت نموده او را با وجود خوردسالی بخلعت خاصه و
سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطاب راجگی
و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلند گردانیدند صالح برادرزاده جعفر بیگ
اصفهانی بفوجداری … نوازش مرحمت خان بخشی احدیان با فوجی از آن گروه
بمالش فساد اندیشان از روی آب مرخص شده قاضی محمد تبریزی که بدو حاجب عادل خان
حاکم بیجاپور خلعت و فیل و نه هزار روپیه مرحمت شد یاقوت خان حبشی که از غلامان
خداوند خان (?) اشتهار یافته و ارشد و … مدار علیه … دولت نظام
الملک که باسم بی مسمای حکومت خورسندی دارد بود و اکنون در سلک بندگان
منسلک و بمنصب پنجهزاری ذات و سوار مباهی فرموده بعنایت علم و نقاره سر
افراختند بیست و چهارم رجب … ولد راجه … بمنصب … صدی
و دو صد سوار سربلند گشت شب بیست و هفتم که لیلة المعراج بود مبلغ ده هزار روپیه
بارباب استحقاق عنایت فرمودند چهارم شعبان حاجی خواجه بمنصب هشتصدی
سیصد سوار سرافراز گردید و شب پانزدهم که لیلة البرات بود … بحکم شهنشه
چراغان … چنان شد که گفتی رشک انجم آسمان شد … گنبدی از کیفیت و کمیت
آن نگاشته آید ظلمت کده دوات مانند … چشمه نور شود و زبان سیاه
خامه چون شعله طور درخشد شب متبرک مبلغ ده هزار روپیه بارباب نیاز رسیده و

خطاب … راجگی …
ولد راجه …

… یاقوت خداوند خان

شب شعبان المعظم

و عبادت مخصوص آن بر روی کار آمده بود و هم قاسم خان و راجه جیسنگه با دیگر بندهای
کارطلب آن ولایت تعیناتی سربلند گشته و به برکندن بیخ فساد و دفع مفسدان و متمردان
آن سرزمین میهمان و نواحی آن دستوری یافتند جهار سنگه ولد راجه برسنگدیو به
از وطن آمده دولت کورنش دریافت و هزار مهر بصیغه نذر و یک فیل برسم پیشکش
گذرانید و بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علم و نقاره نوای عزت
برافراخت

از آنجا که روزگار بی سداد و عالم کون و فساد مقتضی آثار متخالفه و متعاضی اطوار مخالفه
است درین ایام عشرت انتظام مزاج ثمره چمن اقبال و نهال گلشن اجلال ثریا بانو
بیگم بعارضه ابله از منهج اعتدال انحراف یافت بیست و سوم شعبان سال هزار و سی
و هفت هلالی در سن هفت سالگی از محنت سرای دنیا به نزهت آباد آخرت رخت
هستی بربست اگرچه بمقتضای شفقت و داد پدری و فرزندی که ناگزیر بشریت است
گرد ملال بر صفوتکده خاطر حق ناظر پادشاه مهرگستر نشست و زنگ کدورت بر
آئینه ضمیر مهر تنویر خاقان جهان پرور اما چون دانای اسرار کونی و الهی و شناسای
رموز انفسی و آفاقی جمیع تقدیرات الهی را خیر خالص و اغلب خفایا در حکمت
نامتناهی عیانی و بیانی محقق و مبین است دانسته در گلزار همیشه بهار رضا و تسلیم
که منت رسیدگان درگاه ایزدی است مقیم است و درین مصیبت شکیب ربا ارجمند
دختر سند بوده همگی ماتم زدگان مشکوی کامگاری و غم رسیدگان ... ها
واری را خصوصاً حضرت مهد علیا که از فرزندان ثمره الفواد و جگر مردن زهره.
امراد و غبار الم مرآت خاطر دریا مثال را سنت و دانست رهنمای شکیبایی و صبور

گشت رشید خان انصاری از درگاه آمده سعادت باستیلام آستانبوس دریافت و
نقابت علم نوام مفاخرت برافراخت اسد خان معموری از برهانپور آمده چهار زنجیر
فیل پیشکش گذرانید بریک از بهار سنگه ولد راجه بر سنگه دیو بندیله و اهتمام خان بانعام فیل عز
امتیاز یافتند و خواجه عبدالرحیم خواجه بدرالدین ... خاندان نبوت و ولایت عبدالرحیم خواجه بدرین مرضی
برداشت از تنگنای دنیا بوسعت آباد آخرت شتافت از مهمان نوازی و غریب
پروری گرشته کریمه آن حضرت گیوان مرتبت نبلازمی افضلخان حکم شد که صدیق خواجه
ولد خواجه مرحوم را تعزیت نموده بشرف ملازمت برسانند پس از آنکه خلف الصدق
خواجه بحضور رسید او را مشمول مراحم بادشاهانه ساخته بخلعت سر عزت برافراختند مخلص
الله ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر شد ولادت با سعادت شاهزاده
عالمیان سلطان ... بعد از انقضای یک گهری و هفت پل از شب چارشنبه
ششم شهر رمضان سنه هزار و سی و هفت هلالی مطابق ... اردی بهشت از صدر
معلی استر معظم حضرت مهد علیا فرخنده کوکبی بر سپهر خلافت طالع گشت شهنشاه
دوران دست نوال گشوده بر روی جهانیان در راز و نیاز برنبستند و جشن سور و بساط
سرور ترتیب و مبسوط ساخته امرای والا مقدار را بخلعتهای فاخر سرافراز گردانیدند
و اصحاب عمایم و استحقاق و ارباب طرب و نشاط را بمبالغ گرامند بی نیاز و
این بساط تقرب باندازه حال نذر و پیشکش گذرانیدند و بهمگی بحضرت مهد علیا انعام
شد و این ثمره شجره خلافت به سلطان دولت افزا موسوم گردید رحلت
هستی بر ... شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله از ... کده دنیا
داور کارساز و آفرید کار کام پرور از سلاطین جهانگشا و خواقین عالم آرا بتوالی اولاد

خطاب افتخار خان ...

کامکار و تعاقب اعقاب بخت بیدار و تواتر اسباب صاحبقرانی و ترادف مواد دولت
افزای کامرانی [illegible] رشته گاهی بوقوع حادثه الم آشوب و حدوث واقعه خاطر کوب
گرد کدورت بر ساحت مواطن نزاهت مواطن این مظاهر الطاف الهی [illegible] تا
اکمال گروه نقصان پرده از اسپیدی [illegible] باشد و چشم بد [illegible] رسیدی [illegible] و ایتای آنکه
آبیاری [illegible] اقبال [illegible] نهال [illegible] بخشش [illegible] دلهای جهانیان [illegible] شادابی
و موج انگیز سیرابی [illegible] نهم رمضان مطابق بیست و [illegible] اردیبهشت بادشاهزاده
سلطان لطف الله پس از زندگانی یکسال و هفت ماه از سور [illegible] گذشته بار اقامت بجنت
شتافته خاطر حق اندیش آن [illegible] دولت و عیش بدخواهان سلطنت را مکدر و منغص گردانید
بادشاه حقیقت آگاه که در شدت و رخا تسلیم و رضا شیمه کریمه آنحضرت والا رتبت
است بصبوری و شکیبائی باز گشته حضرت مهد علیا را بمواعظ دلنشین [illegible]
تسلی گشتند یازدهم مهابت خان خانخانان سپهسالار بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع
با پهولکتاره [illegible] بر افراخته بجای خانجهان لودی بصاحب صوبگی ولایت دکن و برار
و خاندیس چهره عزت بر افروخت و حکم شد که خانزمان خلف او که صوبه دار مالوه بود
نیابتا بنظم مهام صوبه جات مذکوره پردازد و صوبه مالوه از تغیر او بخانجهان مرحمت شد
نهم مهابت خان خانخانان جواهر گرانبها و مرصع آلات و نفایس امتعه برسم پیشکش بنظر کیمیا
اثر در آورد و از آنجمله متاع یک لک روپیه برای سرافرازی او شرف پذیرائی یافت
دهم [illegible] خان بفوجداری سرکار [illegible] مقرر گشت و دوم میر حسام الدین ولد
میر جمال الدین انجو بخلعت و خنجر مرصع و خطاب مرتضی خان و عنایت فیل و
پنجاه هزار روپیه بلند نامی [illegible] بجای [illegible] که در انتهای راه [illegible] ملک بقا

[illegible] صوبه داری دکن [illegible] مهابت خان

ایالت مالوه بخانجهان

خطاب مرتضی خان و [illegible] میر حسام الدین ولد میر جمال الدین انجو [illegible]

تنا فتنده بود بصوبه داری ته سر افراخت اخلاص خان بخدمت دیوانی صوبه برهانپور و عنایت فیل
سربلند گردید از انجا که همگی همت ملکاره بر تیمارداری روزگار خسگان و عمده ای عالی ملک مسکنان
مصروف است درین ماه مبارک رمضان هر شب سلاله دودمان سیادت موسوی خان صدر
بحکم جهان مطاع گروهی از اهل احتیاج و استحقاق از نظر خورشید اثر میگذرانند و همگنان کامیاب
میگردیدند سوای یومیه و مدد معاش مبلغ سی هزار روپیه نقد با مان مرحمت شد چون شهر سعادت
بهر رمضان باداء صیام و امضای حاجات و اعطای مبرات بانجام رسید شنبه یکشنبه غره
شوال مطابق یازدهم خرداد مصراع هلال عید پدید آمد از کنار فلک صدای شادیانه
از زمین به گردون رسید و ندای مبارکباد همگنان و تمکین صحطاه با دشاهزادهای نجیب بیدار
و امرای عالیمقدار و دبیر خدم رسم دربارگاه آسمانجاه فراهم آمده و دیده از نور اثر طلوع
آفتاب عالم آرای حضرت صاحبقران ثانی و سطوع طلعت مشتری سیمای نور افزای
انی روشن گردانیدند و تسلیمات تهنیت بتقدیم رسانیده باین ترانه رطب اللسان
گشتند نظم ای عید دین و دولت عیدت خجسته باد ایامت از حوادث ایام
رسته باد تا رسم تهنیت بود اندر جهان بعید بادا بر تو چو عیدت خجسته باد
جهاندار عبادت گذار بشکوه سلیمانی و شوکت صاحبقرانی بر شدیز ماه خرامبار
بعیدگاه زمزمه نماز ادا فرمودند و در تشریف بردن و آوردن خیدان زر نثار افشاندند
که رسم از و نازل در جهان بر افتاد نظم تا هست بر جریده ایام نام عید تا عید طبع
تا نشاط فرا شود ایام دولتش را هر روز عید باد عیدی که در مراد دو عالم
روا شود دوم شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیگ اوزبک
که از جوانان کاردیده مبتکار و رزیده است بخطاب خانی سرافراخت سوم خواجه

قاسم که در همگی ایام بنگ فرجام بادشاهزادگی ملازم رکاب ظفر نصاب بود بخطاب
صفدرخانی و آگاهی و ولد میرزا یوسف خان رضوی که از عیلاه نوازشت حضرت جنت مکانی
بدین خطاب سرافراز بود بخطاب صف‌شکن‌خان مامور گشتند هیچ سهل که با تو خان
از او ولیه بعنوان منشکش فرستاده بود بنظر کیمیا اثر در آمده پر رسید و فطرت آلوده
طینت تیره روزگار و ناقص عیار بر رشته اندر چند اسباب کامروایی و مواد و دو کمندی
دو منتظر فراهم آید واعتقاد و سویه که والاهمت مانند فطرت بان از جا برود و بفر و فنی نهدیم
در سپاس واردی پرورد کار بچون وطلون وحق کذاری آفریدگاری سپهر و نمون منهج باحرام
بی فرمانی و محرم باستعظم جن انسانی نمیوده و هم بخدای مجازی و خداوند حقیقی که باعث رواج
بورو رونق روزگار پایه اوست بر رسته حسن عقیدت ولطف خدمت از دست داشته و
راه بیوفایی و جاده معصیت گرای سپرده خود را مطعون خاص و عام و مطرود و ناقص و
تام میکرداند مصداق امیقال احوال متفاوت مال دریای روهیله است و از فر و مایه
کان و کم نامان گروه سورش پروه افاغنه بود خدیو عالم خداوندی آدم که غریب نوازی
و ستکر پروری سجیه مرضیه حضرت آسمان رتبت اوست ان تنگ حوصله را از پست
ناکامی و کمنامی نوکری مرتضی خان بر افراز کامروائی بر آورده در سلک نوئینان والا
اعتبار منسلک گردانیدند و از آنجا که باده نوازش پادشاهانه که مردان بر دو فر
خداوندان خرد را از جای بر دو بزیاده بر آنچه حوصله تنگ و ظرف بیک او بر تابد
واقع شد و گمان تهور که در ان ضیدن نزار بر دبی خرد و در ان جهالت ... غریب
غالب است علاوه اسباب بد منشی و نیک خرابی او گشت کار شش از هوشیاری
به بیهوشی و از فرزانگی بدیوانگی افتاد و ده اسباب نکال و مواد زوال او روز بروز

روز بروز بفزونی نهاد و با آنکه در حضر خاک بوفای بر فرق کار خود بیخته و کردی حقیقی بربار
روزگار خود ریخته از رکاب سعادت جدائی گزیده در زمان جابجا که از ملال حضرت
شب مکانی صوبه دار دکن بود رفت و بهمین گونه نمکی و کافر نعمتی اکتفا نموده محرک
سلسلهٔ اندیشهای فاسد و خیالهای کاسد گشته از اسباب مزید جهالت و ضلالت
و بدعت از نو یاد بیاهی و گمراهی آن تیره رای کوتاه بین گشت درین هنگام که قوائم اورنگ
جهانبانی بجلوس مقدس آسمانی پایه برشد ان بدمست باده بیخردی از کردار نکوهیده و اطوار
ناپسندیده ندامت کشیده بدست آویز ضراعت و ابتهال که درین درگاه خلائق پناه موثرترین
ذرایع بخشش و بخشایش است بدرگاه عرش جاه آمده تارک بخت بتقبیل آستان کیوان
مکان برافراخت حضرت بقصیرات او که لازمهٔ رسم جهانداری و مهمات مکارم
فرمان گذاری و دانسته از جرایم او اغماض نموده او را بخلعت و منصب جایز ارزانی داشته
سرفراز سواد سرافراز گردانیدند بل بزندگانی تازه امتیاز بخشیدند نظم تا بیاموزند
شاهانی که زر بخشید و سیم	رسم جان بخشیدن از شاهان دین مجرم نواز	ودوازدهم
شوال خواجه ابوالحسن تربتی که بخدمت دیوانی حضرت جنت مکانی سربلند بود از
لاهور آمده بسعادت آستانبوس رسید و بعنایات خلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره
و اسپ با زین مطلا و فیل مباهی گردید میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی از جاگیر
آمده دولت کورنش دریافت شب هژدهم بعد از انقضای نه ماه ان ججهار سنگه بندیله
از تیره رائی و بی خردی و شقاوت ذاتی و سیه بختی فطری از درگاه خواهان پناه بوطن
رفتن خویش گریخت رضیه اعیان دولت معروض داشتند که اگر حکم قضا نفاذ عز صدور
یابد آن خسران زده را تعاقب نموده ماسور یا مقتول گردانیده آید تا دیگر هیچ کوته

[illegible] خواجه ابوالحسن

فرار ججهار از حضور

اندیشی برگشته بخت بر چنین کارهای جرأت و جسارت نماید راز وان قضا و اسرار جون
قدر که هر کار و وقت و وقت هر کار را چنانچه در کارخانهٔ ابداع مقدر گشته میداند فرمودند که انشاء
الله جزای اطوار ناشایسته و سزای کردار نابایسته او عنقریب ابتیاب معرکه روزگار آن
بدمست بادهٔ جهالت نهاده می آید که همگی ستاره سوختگان [illegible] اندوز عبرت بر
گرفته دیگر پیرامون بغی و فساد نگردند و دلیر وی رو بهٔ زیارت حرمین شریفین که مطالب
سعادت جاودانی سربلندیست چون اعتماد خان خواجه سرای که از خدمتگذاران قدیم این درگاه
عالم پناه است التماس نموده بیست و چهارم او را رخصت داده بیست هزار روپیه نقد
انعام فرمودند و حضرت مهد علیا و بادشاهزادهای والا گوهر نزده هزار روپیه مرحمت
کردند بیست و نهم سید محمد اسفراینی که از امام جادات آن دیار است و از بر قطب
الملک آمده سعادت ملازمت دریافته بود دو هزار مهر عنایت شد روز دوشنبه سلخ
شوال که روز چهارم ماه بود جشن عید کلانی انعقاد یافت بادشاهزادهای کامگار
و یمین الدوله صراحیهای مرصع و دیگر بوستان ناملدار صراحیهای میناکار و زرین و سیمین
پر از گلاب و عرق فتنه و عرق بهار از نظر مقدس گذرانیدند دوم ذی القعده عبدالله خان
را که رقم عفو بر جراید جرایم او حسب الالتماس عبدالرحیم خواجه کشیده بودند خیابخیه
نگارش یافت بمنصب والای پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر علم و نقاره و
و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه بر نواخته سرکار قنوج بر تیول او
مرحمت گشت قاسم خان و راجه جیسنگه و دیگر بندهای کار طلب که به تادیب تمرد
کیشان مهابن و آن نواحی رفته بودند ملازمت شاهنشاه نموده سوم ماه مذکور سعادت
استانبوس دریافتند چهارم هر یکی از خیدرمن و بهگواندس پسران راجه نرسنگدیو بندیله

نذیر به منصب هزاری ذات و شش صد سوار سرافراز گردید نهم عبد الرحیم ولد خداداد و ست
باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و دو هزار و پانصد سوار بر
بهزاریت علم و نقاره [illegible] اسنکر نذیر باضافهٔ هزاری شش صد سوار بمنصب سه هزاری دو
هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سه بلند گردید
هشتم سلالة السادات الکرام سید جلال بخاری ابن سید محمد نبیرهٔ مقتدای اولیا شاه عالم
که آتی از وطن مالوف بهمت جلوس مقدس آمده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت
برافروخت و بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر عزت برافراخت و دیانت خان
ورثت بیاضی بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی دکن سربلند گشت نهم میرزا رستم صفوی و دو
پسر او میرزا مراد خاطب بالتفاتخان و میرزا حسن از صوبهٔ بهار آمده بسعادت آستانبوس
رسیدند و بعنایات خلعت نوازش یافتند و از آنجا که همت آسمان رفعت پادشاه
جم جاه بر فراغت دل و رفاهیت عیش عالمیان مصروف است خصوصاً گروهی که از
حوادث روزگار و شداید زمانهٔ غدار باش خورشید منفعت رنهار افتاده از
فروغ اسباب عشرت و جاه یاد مواطن مالوف نمی کنند حکم شد که بمیرزا که عیار ضمیر
نقوش مرمن علاوهٔ کبر سن او گشته از حرکت باز داشته است تنگ لکه و سب [illegible]
روپیه سالیانه میداده باشند تا در دار الخلافه بنو اقبال بگذرانند آمدن نذر محمد خان
والی بلخ [illegible] کابل و برگردیدن او [illegible] خود [illegible] مبادی
و [illegible] او [illegible] قلیچ خان والی توران حق پایمال انصاف
گزین داند که هر که با اسباب [illegible] و مواد فانیهٔ جسمانیه پا به کار و اندازهٔ روزگار
خود نشناخته هوای کشورگشایی و تمنای ملک گیری را در سر پیچد که هوس خانه آبادانی

کاوبه و آمال باطله است جا گرم کند و به کلمات مموهه و مقدمات مزخرفه خوش آمد گویان که
در لباس دوستی کار دشمنی بانجام میرسانند از جا رفته بسبب اقبال بلندان و بخت بیدار
این سررشته او [illegible] فیروزی و مرتبه دانی از دست داده شهره گرا [illegible] باعتدالی و بدسگالی
نتو در ایران جسارت دیده کوتاهین و خبث کشیده [illegible] سرکشیده با سرو
در بستان کده و یعنی این سر بر کشیدن بهمسری است [illegible] آسمان داند که از سرو
و کدو [illegible] جو دکد امین سرفرازی بسرفرازی است مصداق این مقدمات حقیقی ابیات
احوال نکوهیده مآل نذر محمد خان برادر خورد امام قلیخان حاکم توران است این تیره رای کج
عنود [illegible] از کوتاه بینی و بدبختی که دو کفه میزان خرد او بد و خذلان سرمد است وقوع
حادثه ناگزیر حضرت جنت مکانی و بودن اعلام دولت [illegible] رایات جهانبان
بانی و ران هنگام [illegible] که اوضاع دکن است بسان [illegible] فرصت جو و تهور کیش
طالبان فساد خود موجب فور مطالب [illegible] هوس سوز کابل [illegible] لشکری [illegible] و دهقان
تنگ حوصله [illegible] صحرانشین گرد او فراهم آورده چون اسباب حوادث
و مواد فتنه و فساد [illegible] این گسسته مهار شوریده کار سرانجام یافته بود [illegible]
این سلسله سنیه که پناه ملجای سلاطین والاجاه است بحکم عاقبت [illegible] شوکت
جهانداری این خاندان رفیع مکان که زینهارگاه [illegible] سلکدان بی [illegible] است
خاطر مهل کرن رسانید و نه ممنع برادر کلان ممنوع گشت و از جنون جوانی و فنون ما و ای
هر ممیت و نیر [illegible] و ناکامی و بهروزی تغلبت و کثرت حشم دلبسته خاطر [illegible] سلطنت
بعنایات بی‌غایات ایزدی منوط است و دولت بحجابت بی نهایت سرمدی مربوط
و تقدیرات یزدانی موافق تدبیرات اقبال بلندان بخت بیدار است و تیسیرات آسمانی

استمانی مطابق ارادت سعادتمند ان فرخنده روزگار و از کمی سپاه کابل و بسیاری
عسکر خود مغرور گردیده روانه کابل شده و نهضت که سد سکندر به [illegible] با حرج هرچند بسیار
[illegible] در خدمت [illegible] سلیمان بختر هرچند بتیمار بود خلل نکرد [illegible]
سفر نمود کرسید [illegible] که غوری است با عبدالرحمن بی دیوان بیگی اتالیق
بود و باقی بی برادر کلان عبدالرحمن حاکم قبادیان و شهنظر میراخور حاکم طالقان و عوض
حاجی سمان حاکم غوری و قاسم حسین توشبیگی حاکم اسک و طاهر میرزای منقط حاکم صالح
باشی نظر محمد خان حاکم امام و کاشغری خواجه حاکم اق سرای و ترسون بی قطغان حاکم
اسکمش و حق نظر توپچی و حاجم توپساب و جمعی دیگر بر رسم هراول پیش رو و خود از عقب روان
گردید ایشان نواحی قلعه ضحاک که بر فراز کوه واقع شده آمده باشاره خان همت بر تسخیر
آن گماشتند و پانزدهم رمضان مطابق سیچقان ییل [illegible] سه فوج شده قریب
جایگاه که از شام دولت بدخواه بود که گشیده از اطراف هجوم آوردند از جانب [illegible]
که ستمالی قلعه است عبدالرحمن بی اتالیق و عوض حاجی و قاسم حسین و طاهر میرزای
منقط و کاشغری خواجه و جمعی طرف دروازه که شرقی است صالح توکلباشی و حق
نظر توپچی باشی و حاجم توپساب و جمعی وار سمت سرکوب قلعه که جنوبی است شده بدر
آخر و ترسون بی و گروهی چون عبدالرحمن به دروازه رسید خیر خان حارس
قلعه از اخلاص [illegible] و عقیدت صادق با عضاد عنایات الهی که همواره کار
ساز این دولت ابد مدت است و اعتماد اقبال شاهنشاهی که همیشه کام پرداز
این سلطنت قدر قدرت دل بر جانفشانی نهاده همگی همت مصروف بر دگرگون دید
و جمعی از بهادران نامور را در تکیه را بضرب توپ و تفنگ رهگرای عدم ساخت

تقبضه النهار راه گریز نمودند بلیار گران جواب دیگر تزلزل نامی وا داده نهراران خود روی

و سر مساری بر نهار فرار در آمدند نذر محمد خان پس از الکاهای ایلی از غیرت و حمیت

تا سیرا بر سران سپاه سرداران بر درگاه زبان تهدید و توبیخ برگشاده [illegible] خواهد اما ...

خویش کرده که گاه کابل تصرف در آید توابع و مضافات [illegible] تصرف بر دو و

شدت بلیار بدست خواهد آمد و بکابل نهاد و بخاطر کوتاه بینش در نیامد که هر گاه چنین

حشری گران به بلیار قلیلی که بمحافظت این قلعه نامزد بودند کاری از پیش نتوانستند

برد در قلعه کابل که جمعی کثیر از هواخواهان جان سپار و وفاداران اخلاص کار به [illegible]

و پاسبانی آن میپردازند و در راه خدمتگذاری خدای مجازی و خداوند حقیقی جانبازی و سر

اندازی را بهانه می جویند چگونه کارش خواهد برد و از آنجا که [illegible] در آن [illegible]

گراوان هواکیشان این دولت ابد اقتدار راه در آمد کابل از اطراف غوربند و چاری

کاران بر آن گروه بی شکوه بسته بودند از طریق سیاه سنگ روانه کابل شد و چون بنواحی

تمغان رسید دست تعدی و تطاول دراز ساخت و ملکوتش را القبل و غارت [illegible]

و [illegible] دیگر در دره سنگ نموده بود و از شرارت این سفاک بی باک در آن پناه گاه فراهم

آمده تقلین نموده برخی از مطالب ایجاد را که از طایفه [illegible] بودند اسیر نموده اسباب

و بال و نکال برای خود سرانجام داد و از آنجا گذشته در نزدیکی کابل فرود آمده و

نوشتجات وعد و وعید و پیغامهای امید و تهدید به بندهای ناوفای که در صحبت

اخلاص شان با یاری و وفاداری تیغ و شمشیر و [illegible] رسانیده [illegible] گمان داشت

که طلای وفای شان بمحک امتحان کامل عیار بر آمده مصحوب صالح الشک آقاسی

و چندی دیگر از معتمدان فرستاد و خواست که این بخته کاران حقیقت اندوز نموده

[illegible]

[illegible]

تزمون

تمویه و تلبیس از سواه بردیقوتجان بدخشی و باطو فلیح داماد ملیح خان و عبد الرحمن ربانی
و معین خان بختیج و قاضی زاهد قاضی کابل که از صلحا و پرهیزکاران است و دیگر بندگان
[illegible] در صفه بیرون دروازه حیلی فراهم آمده فرستادها را طلبیدند
و بر مضمون [illegible] اطلاع یافته گفتند که این فدویان را اگر بطناً بعد بطن نواخته
و سر برافراخته این دودمان عرش مکان اند جز وفاداری پیشه و غیره جانسپاری اندیشه
نیست و تا این بندگان موروثی را که از دولت نوازش این دودمان خلافت مکان
[illegible]نعاد جمیع مآرب صوری و معنوی و اضعاف همگی مرادات دینی و دنیوی نموده اند
اگر جان مستعار و حیات بی مدار رمقی باقی است با اعدای این دولت حق سند جز محا
و منادات و نابود ساختن این سلطنت بی مانند غیر مخالفت و معادات کاری
دیگر نخواهد بود و بمقتضای الدین النصیحة گفته می شود که پیش از آنکه افواج نصرت امتزاج
عساکر فیروزی مآثر که در این نزدیکی بکومک اهل قلعه میرسید بیاید از دعوی تسخیر این قلعه
که از امال کاذبه است و هوس گرفتن این ملک که از امانی باطله از سر بر آورده
بملک خود مراجعت فرمایند و الا بعد از رسیدن تیران خونخوار و دلیران جانب
[illegible]کار برگردیدن و بوطن رسیدن اگر میسر شود بدشواری و خواری خواهد بود و چون
[illegible]یان برگردیده حقیقت را گذارش نمودند نذر محمد خان از حمیت نازیبا همگی کد انداخت
بر تسخیر قلعه گماشت روز پنجشنبه پنجم شوال موافق نوزدهم خورداد قراولان اوزبکیه
بهر جمع و لشکر [illegible] نمودار شدند و قراولان جنود نصرت آمود برگشته ده افغانان
و مقبره سید مهدی خواجه در برابر افواج غنیم تا آخر روز بمدافعت پرداختند و چون
تتق ظلام عالم را در گرفت جدا از آن طرفین بمقر خود بازگردیدند و بعد از آن که

ذکر سید مهدی [illegible] نقشبندی

نور افزای انور نک رای چرخ چهارم بر مواکب کواکب چهره گشای یافت و عقد ظلمت
از ترس مانند اعدای این دولت خداداد رو بهزیمت نهاد جهالت کیشان باطل
اندیش از جای بدر رفته کوچ کرده بودند در قلعه فرود آمدند نذر محمد خان و عبد العزیز
در خانه عبد الرحمن بیک برلاس که شمالی قلعه است و ملچار یکتش بی اتالیق و اوراز
بی در مقبره خاندوران که شرقی قلعه است محاذی دروازه عراق و عبد الرحمن دیوان
بیگی در مدرسه خواجه عبد الحی که شمالی قلعه است پهلوی دولتخانه قدیم و کاشغری سلطان
برنه نذر محمد خان در کلانه که جنوبی قلعه است منازل گزیدند و از هر جانب ملچار تمام
نهادند بدین تفصیل ملچار یلنگتوش و اورازبی دروازه عراق ملچار عبد العزیز و عبد الرحمن
اتالیق دروازه آهنی ملچار محمد باقی بی قلماق طرف شیخ جاوش ملچار حاجی دیوان
بیگی و قاضی حاجی [illegible] آقاسی [illegible] و [illegible] آقاسی و تقی نظر [illegible]
باشی میان دروازه عراق و دروازه آهنی ملچار کاشغری سلطان و منصور حاجی
و ترسون میرزای مختصر دروازه خواجه خضر و ملچار روح جلیب بیک حاکم ترمذ و حاجی
براوبدا و [illegible] باجمعی میان ملچار یلنگتوش اتالیق باقی دیوان بیگی و ملچار شادی
بیک [illegible] حکم [illegible] مردم امام [illegible] میان و ملچار کاشغری سلطان و ملچار ساقی
بیک [illegible] عبد العزیز و ملچار باقی بی قلماق و از طرفین آلات حرب و ادوات
ضرب هنگامه جانبازی گرمی در گرفت و بضرب توپ و تفنگ گروهی [illegible]
هر روز جمعی از روشناسان اوزبکیه راه نیستی می پیمودند تا [illegible] ملچارها بلب
خندق رسید و [illegible] میر [illegible] مشهور [illegible] از باغیان خواجه
ابو الحسن با گروه پیکار [illegible] از قلعه برآمده بر ملچار محمد باقی بی قلماق دویدند

تفصیل ملچار کسان نذر محمد خان

باستعمال

ورود دیو و ... اگر این سرا زود دستش بلاد خویش برگرفته سبکباری بادیه پیمای عدم
گردانیدند و ترکوب ستان مخالف برابر ساخت و با دوازده ناموس زینت الملکوه
[illegible] است و حصر و سلاح مخالفان نزد اهل قلعه آورد و نهضت
فیروزی کیفیت و ماجرا که لشکر خصم دایره محاصره را تنگ ... است از هر دو جانب
کشش و کوشش بازار کارزار گرم بود با آنکه ورق نزدیکی اورنگ جهانبانی بجلوس
مقدس خدایگانی پایه آسمانی گرفته بود و اسباب ممالک و مفتوحات مسالک
جمعیت آباد نهد و سنا ... طراوت انتظام و اتساق نیافته بمجرد اطلاع این سرگذشت از
عرایض متصدیان مهمات صوبه کابل خاقان زمین و زمان از جهت ملکانه غیرت
با دست تازه اندیشه سور ... بساط ملک را بدل توکل فرل راه نداده یازدهم ذی القعده
مطابق ... و ... ماه مهابتخان خانخانان سپهسالار را بعنایت خلعت خاصه
و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو راس اسب از طویله خاصه با زین طلا و مطلا
و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل سربلند گردانیدند و بجهت ... دفعیت بدر
محمد خان و مالش گروه خذلان پژوه او در لکیه رخصت فرمودند و راو رتن و راجه جه
سنگه و راو سور و معتقد خان که بعنایت نقاره بلند آوازه گردید و خدمت بخشیگری
و واقعه نویسی این سپاه ... خواه بود و تفویض یافت ... خان و ... خان
افغان و سید ... خان و نظر بهادر خویشگی و سید عالم بارهه و راجه ... از فرون
بان ... امرای ... منصبداران جانسپار و احدیان و برق انداز
... خدمت کنند و هر یکی از امرا در خور حالت و مرتبت بخلعت
و اسب و فیل نوازش یافت مجلا ... هزار سوار بکومک ... او ... سرانجام

برو فق

رخصت مهابت خان بتنبیه اوزبکیه

مهام صوبه کابل سوای عسکری که با لشکرخان صوبه دار کابل پیش رفته بود با خانخانان متعلق شد
و لشکرخان در اثنای راه خبر آمدن نذر محمد خان شنیده با دل اخلاص آیین و همت کارگزین
بسرعت تمام روانه دفع خصم بی‌هیبت اثر اورنگ گشت و بهرام نامدار که عمده ... خود
سزاوار خان را با جمعی از بندهای بادشاهی که در انجا بودند برسم منقلا ... دست
و ظفرخان را چون حکم شده بود که تا فرو نشستن غبار فتنه اوزبک در آن صوبه بکومک
لشکرخان قیام نماید او را از بابامسان پیشتر فرستاد و خود با جمعیت شایسته
از عقب روان شد و از چار باغ جلال آباد که اکثر تعینان کابل مثل سعید خان و میا خان
و دیگر بندها که قبل ازین همراه ظفرخان بودند و در انجا خیمه در راه کوتل در کا
در کاهی داشتند کوچ کرده به تمله رسید و با آنکه اعیان شد در توقف شبانه‌روزی نمود
عنان باز کشیده بکنده مک رفت و برای بعضی مصالح دو روز مقام کرده از انجا
کوچ نمود و از راه انجرک غیر متعارف است که تتبت کرده پیش رفته منزل کرد و
از اخلاص شعاری و جدکاری انتظار سپه سالار نبرده در دفع غنیم راه جلادت
سپرد نذر محمد خان از رسیدن لشکرخان بر بارک آب که دوازده کروهی
کابل است آگهی یافته دست از محاصره قلعه کابل باز داشت و مردم پراگنده خود را
فراهم آورده بهوس آنکه دستبردی به لشکرخان تواند نمود بموضع نکرای نزول کرد
لشکرخان از ناموس جویی و پیکار طلبی بمجرد استماع برگشتن نذر محمد خان
بدنبال بدسگال بقصد جنگ صف بر سبیل استعجال روان شده که ... خود
سزاوار خان و سعید خان و مبارز خان روهیله و سایر فدویان که بطریق منقلا پیش
فرستاده بود پیوست و باستظهار اقبال عدو مال حضرت صاحبقران ثانی عساکر ...

جنگ لشکرخان با نذر محمد خان
...

فلک مآثر را که چون اجل موعود و قضای محتوم روی کار آورده‌اند تربیت داده روانه گردید
و چون نذر محمد خان دید که لشکر فیروزی اثر نهایت دلیری و چیره‌دستی می‌آید و نوکران
نامدار او [illegible] که در روز بد همراهی کنند قلیل اند و بسیاری از اماناس
ناشکر غنیمت برهان [illegible] آن به دست آمده از بر گرفته با وطان مألوف برگردیدند و همراهان
از هر دو طایفه زیاده از هفت هزار سوار نخواهند بود و سود این تجارت با مرغ و فایده
این بضاعت تا صبح بین بخار است فقط ربح [illegible] روز جمعه نهم شهر محرم الحرام سنه هزار
و سی و هشت هجری موافق نهم شهریور دل بر گریز نهاد و سرعت از باد و برق
استعاره نموده و ساعات شب بر اوقات روز افزوده شب و فرار مسافتی
که در یگاه قطع کرده بود [illegible] روز نور دیده بلخ رسید چنانچه جمعی از لشکریان او را ده
شمشان و صحراگردان به قتل رسانیدند و لشکرخان روز جمعه شانزدهم محرم مطابق بیست
و چهارم شهریور داخل ارسلاخ کابل گشت اگر لشکرخان بی توقف تعاقب می‌نمود
هرچند به نذر محمد خان نمی‌رسید اما بسیاری از همراهان او مقید و مقتول می‌گردیدند
طالب کلیم تاریخ رخصت افواج نصرت امتزاج عمارش او را نیکو که لشکر فتح با فتح ها
را تا وقوع آن می‌گفتی مصداق است که شعر الهام ید الرحمن انه و زبان انسانی است بسبب
سپهسالار خبر مسرت اثر این فتح والا که فاتحه فتوحات بزرگ است و مقدمه
عرصه‌های ستر کرد و ترکمان شنیده همانجا عنان عزیمت باز کشیدند و حقیقت
به درگاه خلایق پناه عرضداشت نمود چون این ماجرای نشاط افزا از عرضداشت
سپهسالار و از عرایض لشکرخان و واقعه‌نویسان کابل و دیگر بندها از بعرض اقدس
رسید شهنشاه حق آگاه این فتح دلگشا و نصرت فرحت افزا را از بان حق گذار

رسیدن نذر محمد خان [illegible] عودت [illegible] به کابل

نشک دوست زربار تشکرانه گشوده جهانی را از نیاز مندان بی نیاز گردانید و صیت این
فتح نامی بارباب و نوای رسید و صورت این بشارت گرامی با روانی و ناکامی
از تو رزم آرای گشته و از بخت موافق نصرت ، از تو عروج یافته ملک و از ملک الوتن
ظفر ، همه پوشند کفن چون تو بپوشی خفتان ، همه خوانند ، با چو بر پای معظم
الهی هرگه با قبال مندان کمر پیکار بربندد و با بخت بلندان دست پیکار گشاید خبر ناکامی
و بدنامی طرفی نه بندید ، مومیای همه دانند که از کج شود ، هر کجا لخته به پهلو زدن آید
باشیل ، و حکم شد که خانخانان برگزیده سعادت بتقبیل عتبه فلک رتبه در رساید و معتقد
خان از سهرند بدار السلطنه لاهور رفته بیگمان و سایر پرده گیان حرم سرا
حضرت جنت مکانی از انجا بدار الخلافه اکرا آباد و دولتخانه عالی رسانند و خلعت
خاصه و بخت بلند نام فیل از حلقه خاصه و ماده فیل با حوضه نقره بر نواختند چون از عرایض
و قایع نگاران کابل معروض اقدس گردید که اوزبکان تهی دست از شکستگی
در عامای نواحی آن بهره چه در زمن مدت مدید از عدل شامل وجود کابل این دود مان
ظالم گذار مظلوم نواز آسوده بودند دست تعدی گشاده بنهب و غارت برده
اند از رعیت پروری و کرم گستری فرمان قدر توامان صادر گشت که مبلغ یک لکه
روپیه از خزانه عامره کابل بصوابدید قاضی زاهد که بصلاح و دیانت مقبول دلهاست
بستم رسیدگان غارت دیده قسمت نمایند ، نا طراز علوی و سفلی بهر جود تو
بحر و کان را در فراق گوهر و زر یافته ، گیسه از جود تو سلطان و رعیت
دو حصه ، بهره از دست تو درویش و توانگر یافته ، چون اجمال احوال
آن صوبه مشتمل بر مسالک است و اطراف آن تفاصیل مانند اضافه معانی نبذی از

از احوال پدر محمد خان و برادر کلانش امام قلیخان والی توران نوشته خوانندگان این سعادت نامه را
از اطلاع بر می آرد این هر دو برادر پسران دین محمد خان مشهور به یتیم خان بن جانی خان بن یار
محمد [illegible] سلطان بن [illegible] عالی او در کنج اند یار محمد خان پس از گرفتن طایفه بعضی و اشتهار روس
ولایت شبرغان از ابا بخت بی سامانی و سرانجام بما وراء النهر آمد سکندر خان پدر عبدالله خان
او را جوان اصیل و قابل دانسته دختر خود را که همشیره حقیقی عبدالله خان بود در حباله
نکاح او در آورد و از او جانی خان متولد شد و از جانی خان سه پسر دین محمد خان که از همه
کلان بود و باقی محمد خان و ولی محمد خان ماند محمد سلطان یتیم سلطان و این هر سه برادر
[illegible] عبدالله خان در توران و قایم می بودند یتیم سلطان در آنجا گذشت و یار محمد خان
که با عبدالمومن خان پسر عبدالله خان در بلخ می بود پس از آنکه عبدالمومن خان او را بسبب
بدگوهری از آنجا اخراج نمود بهندوستان بهشت نشان آمد و سعادت ملازمت
حضرت عرش آشیانی دریافته مورد عنایات بادشاهانه گشت و پس از چندی
مرخص شده بقصد ما وراء النهر رفت یا از آن راه بزیارت حرمین شریفین شتابد در این اثنا
عبدالمومن خان در ولایت زامین بتیر یکی از اوزبکیه که از کمین گاه بغی و فتنه
کار ناهنجار دیده گشاده یافته بود دست تیغ گرای شد و در توران هرج و مرج عظیم روی نمود
قزلباشیه بر سری سرداری و هر جای سرداری گشت دین محمد خان با برادر خبر قتل عبد
المومن خان [illegible] از جایی که بود بهرات رسیده آنرا متصرف شد شاه عباس
بقصد شکار ایشان لشکر ترتیب داده بهرات آمد چون نبرد در گرفت شکست بر
اوزبک افتاد دین محمد خان کشته گردید در فرو رفتن او برخی گویند که از جنگ
گاه بر آمده با بوسعید رسید و آنجا در گذشت و بقول جمعی یکی از اخشام رفت .

آن جماعت دست تاخته سلوک ناشایسته کردند و بعد از شناخت از بیم انتقام از بیم گذر رانیدند
باقی محمد خان با ولی محمد خان بطرف بخارا آمد و پس از چندی والی توران شده بازمانده
محمد سلطان بجانب قندهار افتاده شاه بیگخان صوبه دار آنجا او را همراه ساخته بخدمت
حضرت عرش آشیانی فرستاد و آن پادشاه والاجاه او را بحسن بیگ شیخ عمری
که متوجه کابل بود سپردند او قلیچ خان صوبه دار پنجاب رسانید و بعد از یکسال در دار
السلطنه لاهور جهان فانی را بدرود کرد و پایر محمد خان از قندهار بنزد برادر خود باقی محمد
رفت محمد خان او را بر مسند حکومت آن ملک متمکن ساخته خطبه و سکه بنام او کرد و چون
باقی محمد خان که جد شش تربیت پسران خود عباس سلطان و ترسون سلطان و پیر محمد
سلطان که نه از مادر جانی خان اند سرگرم است پدر خود جانی خان را بجای بر گرفت
بعد از آنکه پایر محمد خان و جانی خان رخت هستی از سپنجی سرای بربستند باقی محمد خان
بر مسند خانی نشست و چون پیمانه عمرش لبریز شد خانی توران بولی محمد خان قرار
یافت خواجه ابو هاشم خواجه ده بیدی و محمد باقی بی قلماق که از قبل ولی محمد خان
حاکم سمرقند بود و یلنگتوش بی اتالیق که بلبلک او در انجا می بود چون از اوضاع
نکوهیده ولی محمد خان آزار یافته بودند خطبه و سکه بنام امام قلیخان کرده او را
بلخ طلب نمودند او با برادرش نذر محمد خان بطلب ایشان از آب جیحون گذشته چون
که از راه کوه تن بسمرقند رود و ولی محمد خان بعد از آگاهی بر چنین خبر از بخارا لشکری
فراهم آورده از مرسی و حوزا گذشت و تقبلش رسیده سر راه برایشان گرفت بعد از
رسیدن این هر دو برادر به ملک جرم که چهار کروهی ملکس است و همراهان او که از
کور نمکی و زر پرستی چشم کوتاه بینی از حقوق خداوند حقیقی پوشیده روز ناکامی صاحب

صاحب را نهدام کامیابی می‌نمیدانستند فوج فوج جدا شده باین دو برادر می‌پیوستند از جمله
ولیها الذکر و از ناهموار ولی محمد خان آزرده بود و خاطرها از اطوار بی‌بخارا افسرده اما درین
وقت نیک از بودن کاه جوان مردان حقیقت کران است ناسپاسی ولی نعمت ویرین
خود را از دست داد ولی محمد خان بر این معنی اطلاع یافته از اضطرار ننگ فرار بر خود
پسندیده بعد از یک پهر شب از معلیش به بخارا رفت و سه روز در آن مکان توقف نمود
چون در آنجا نیز روی بودن در خود ندیده بناکامی تمام بر آمد و ای خانم کوچ خود را در قلعهٔ چار
جوی که بر کنار جیحون است گذاشته با رستم سلطان پسر خود از راه مرو بمشهد مقدس رفت
و از آنجا پسر را همراه فرستاد و خود بطلب کمک نزد شاه عباس باصفهان شتافت
امام علی بر فرار او آگاه گشته نذر محمد خان را بتعاقب او روانه گردانید و چون بسمرقند رسید
نذر محمد خان تا آب جیحون تعاقب نمود چون دریافت که ولی محمد خان دور دست رفته
در رسیدن بدو میسر نیست ای خانم مذکوره را که حاکم چارجوی باو رسانیده بود گرفته به
بخارا آمد و او را در آنجا گذاشته برای دریافت برادر و دیگر مصالح رو بسمرقند نهاد و
پس از آنکه بسمرقند رسید حکومت و خانی و سکه و خطبه بنام امام قلیخان مقرر گشت
ملک را باهم قسمت نمودند امام قلیخان والی بخارا و سمرقند گردید و نذر محمد خان
حاکم بلخ و بدخشان امام قلیخان پرده گیان حرم عم خود و بیوه ای خانم دختر عبادالله
سلطان برادر ... عبدالله خان که نخست در حبالهٔ نکاح عبدالمومن خان بود و بعد ازو
در تصرف اشتم خان قزاق و پس از آن در ازدواج پیر محمد خان و از آن پس در
عقد نکاح باقی خان پس منکوحهٔ ولی محمد خان و در اورنگینه نیکوروی و کمی قدم
استوار درست بعقد او در آمد و از بی باکی و ناپرهیزکاری زوجهٔ غیر مطلقهٔ عم زنده را

تقرر ولایت بخارا و سمرقند بامام قلیخان و بلخ و بدخشان به نذر محمد خان

تفصیل ازدواج زن عمی یا خانم

نگاهی که در هیچ مذهبی درست نیست متصرف شد شاه عباس اگرچه مقدم ولی محمد خان را
باعزاز و احترام تلقی نمود اما مدد این کومک و دیگر مراتب اعانت و امداد که در هر حال ملک
بکار آید نپرداخت و اتفاقاً در اثنای آنکه ولی محمد خان از امداد والی ایران مایوس گشته
نه رای برگشتن درست و نه روی ماندن خطوط سران اوزبکیه که او را بسوی نفاق انتها آورده
شده بود مشتمل بر پشیمانی از کرده شده و خدمتکاری و جانسپاری و رانیده باو میرسید او از
رسیدن این مکاتیب و شنیدن قصه پر غصه ای حاکم از شاه عباس رخصت حاصل
نموده متوجه بخارا گردید و بعد از شش ماه که در رفتن و برگشتن او از عراق کدست توران
رسیده بمعاونت بعضی امرا که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافی بودند
بخارا را بی جنگ بدست آورد و امام قلیخان از بخارا فرار نموده بترکستان آمد و ایلام را
انجا گذاشته بسمرقند رفت و ولی محمد خان از راه میان کال بسمرقند متوجه شد چون
بدو فرسنگی سمرقند رسید امام قلیخان بیرون آمده جنگ کرد و شکست بر ولی محمد
خان افتاد و یکی از ملازمان امام قلیخان اسمان حافظ نام او را دستگیر کرده نزد
امام قلیخان بیرون برآمده جنگ کرد و شکست بر ولی محمد خان افتاد و یکی از ملازمان
امام قلیخان اسمان حافظ نام او را دستگیر کرده نزد امام قلیخان آورد و بحکم امام قلیخان
کشته شد و سلطنت توران استقلالاً بامام قلیخان بازگشت و حکومت بلخ و بدخشان
و مضافات آن بی منازعی به نذر محمد خان تعلق گرفت چهارم ذی الحجه جهانگیر قلیخان
پسر خان اعظم را از تغیر بکلر خان ولد سعید خان ناظم سرکار صوبه گردانیدند رخصت
فرمودند بیرتاب سنگه راجه بمنصب هزار و پانصدی ذات هزار سوار و خطاب
راجگی و عنایت فیل سر عزت برافراخت در عهد فرمانروای حضرت عرش آشیانی حضرت

رجوع بوقایع شاهجهان

... بخطاب راجگی

تأسیس چهل ستون پیش جهروکه اکبرآباد

حضرت خلد مکانی و بعد از جلوس مقدس حضرت جهانبانی تا این تاریخ پیش جهروکه
دولتخانه خاص و عام که در آن جمیع بندگان بدولت بار و سعادت دیدار می‌رسند
عمارتی که مقررا از حضور از باران و گرما نگاه بابت نبود ایوانی از پارچه ایستاده
می‌کردند چنانچه نگاشته شد چون درین زمان مسعود هرچه سرمایه آسایش جهانیان است
از مکمن قوه بمظهر فعل آمده و آنچه پیرایه آرایش جهان است از حضیض عدم باوج وجود
شتافته بحکم عالم آرا معماران جادو آثار و نجاران آذرکار ایوانی عالی که سر بکیوان
کشیده است و بنای رفیع که بسدره المنتهی رسیده در پیش جهروکه دولتخانه خاص و
عام بطول [illegible] گز و عرض بیست و [illegible] گز باوضع شاهی در چل روز چنانچه بر مرآت ضمیر
نورانی حضرت گیتی ستانی پرتو افکنده بود باتمام رسانیدند هم آن ستادگان پیشگاه
اورنگ جهانبانی را از آب و آفتاب پناهی تازه بهم رسید و هم روی بارگاه آسمان
جاه را زینتی بی اندازه سه طرف این ایوان والابنیان که هر طرف راهی دارد
و از آن امرا و خدمت پیشگان و دیگر منصبداران روشناس در می‌آیند محجری
از نقره نصب کرده اند و درین ایوان بندها در خور پایه بجایی که معین است پا بمنی که
بتق مخمل سلاطین با فر و تمکین باشد می‌ایستند مشتری کاشت محجر و خندی که بر
دست قرب امتیاز دارند متصل بدو سوی که در و یک جهروکه است و خور برداران
با علم‌های زربفت و قورخاصه در جانب چپ پشت بدیوار قیام می‌نمایند و در پیش این
بنای آسمان سمای صحنی است وسیع بر دور آن چوبین محجری رنگین که بر آن سایه
بانهای مخمل زربفت بر می‌افرازند و در بجایهای که منتقش از دو صدی کمتر است
واحدیان کماندار و تفنگچیان قاهره اندازند و برخی از بانیان امرا بار می‌یابند و بر در

و ازهای دولت خانه خاص و عام حریر و مخمل گرز برداران متعهد شده اداء و در هر
باغبانان بلباسهای فاخر می آراستند تا بیکباره او هر که لائق مرتبه از ین مراتب باشد
راه نشنید معنی پرداز شعر طراز مضمون طالب کلیم این رباعی در وصف آن مکان والا
بنیان نظم نموده بعرض اقدس رسانید و به صله با دستانه زر امن امید و گرانبار
عطا گردید: این تازه بنا که عرش همسایه اوست — رفعت حرفی ز رتبت پایه اوست
باغیست که هر ستونش سروی زرست — کاسایش خاص و عام در سایه اوست
و حکم مقدس شرف صدور یافت که در دار السلطنه لاهور
نزدیک شیش محل که دولت خانه خاص و عام همان آیین ایوانی عالی بنا کنند و عمارت
شاه برج با تمام رسانند این برج رفیع و بنای منیع که سر رفعت بمناط پروین سوده
و اساسش به پشت گاو زمین رسیده — با پشت گاو ماهی در اصل همقرین
با برج گاو و ماهی در اصل همقرین — توان از مشاهده کردن بچشم سر کیفیت کواکب
و اشکال آسمان — گویی روضه ایست از بهشت برین یا آسمانیست با چندین تماثیل و صور
در زمان غره ماه آذر نوزدهم سال جلوس حضرت جنت مکانی آغاز حفر اساس نموده بود
و بعد از آنکه مقداری از آن جا بلندی از اساس روی باز و باب رسانیده مهندسان
حدایق و معماران سنگ کاران سنگ و صاروج در کمال استحکام و متانت برآورده
سطح زمین را برابر گردانیده و برفراز اساس کرسی معانی ... و نشار ل جادو
براقی و ... چبوتره اساس یک لخت گردانید با هفت ذراع مربع ساختند پس
از آن زینت آرای خاقان گیتی ستان تا سال چهارم جلوس میمنت مانوس سه ذراع
دیگر بهمان دستور برافراخته آمد چنانچه در هر رده که یک قطار حسب اندامان ...

حکم تعمیر شیش محل که در شاه برج واقع لاهور

در تعمیر ... [illegible]

بکار می‌بردند یک لک و هشتاد هزار قالب خشت صرف می‌شد و چون مسقفان عمارت
دار السلطنه طرحی که در زمان حضرت جنت مکانی قرار یافته بود و چند بارگاه سلاطین بنا
ارسال داشتند پسند طبع دشوار پسند نشد بحکم خاقانی یمین الدوله که بر دقایق این صنعت
آگاه است طرحی چند که استادان معمار کار بصواب دید او بر نگاشتند بنظر اقدس در آورد
یکی تشریف قبول و اصلاح مقدس رسید و یازده گز دیگر سی معانی آسمانی بلند ساختند
مطابق این مبانی فلک سا بر افراشتند بالای این سطح یک تخت که ارتفاع آن از روی
زمین بیست و یک ذراع است ایوانی بطول بیست و شش ذراع و عرض دوازده
که اساطین دوازده گانه و ازاره آن از سنگ مرمر است و صحن از ازاره و حاشیه ازاره
با حجار گوناگون پرچین کاری نموده‌اند بر ازاره صحنها از پرتو تهاویل این قصر گردون عظمت
است که آسمان فیروزه فام هر بام و شام بولوی و جهر بانی میکرد و از رنگ آمیزی
این بنای آسمان سا جلی نید بهار رخساره لاله و چهره یاسمین می‌آراید عقب این طنبی
خانه ایست بطول دوازده ذراع و عرض هفت که ازاره اش بسان ازاره ایوان
است مشرف است بر دریای جون و ساحل آن و شرقی و غربی مثمن خانه دارد
قطر شش ذراع و هر یک گنبدی سقف و دو جانب ایوان کلان دو ایوان
خلدنشان است هر کدام بدرازی ده ذراع و نیم پهنای سه و نیم و در هر ضلع شرقی
و غربی شاه برج ایوانی نزه بطول نه ذراع و عرض شش مرتب گردید حوالی
این منازل فردوس متشاکل شش مثمن دیگر در کمال صفا و زیبایی است
که ازاره همه از سنگ مرمر است و سقوف و جداران آن بمرایای حلبی زینت
یافته غربی شاه برج بکله از سنگ مرمر ساخته اند که به پرچین کاری عقیق و مرجان

تهاویل: رنگهای گوناگون صح

بهرمان بالضم: یاقوت و گل معصفر. برهان قاطع

و دیگر ایجاز بسته رشک افزای کارنامه بانوی است شمالی و جنوبی این محکمه دو ایوانی است

که رو بمشرق دارد و فرش صحن این عمارت نیز است و امارت را که پنجاه و پنج در پنجاه

است از سنگ موسی و سنگ مرمر گره بندی نموده اند و در وسط صحن حوضی است مسدس

و در مسدس که گرد چهار نهر از آن منشعب میگردد و در میان حوض چبوتره بر میان فواره ای پیچ در پیچ

با ارتفاع سه گز از روی صحن جنوبی سمت صحن مدبود نشیمنی است مربع بعرض و طول

سه و نیم ذراع که شرقی و غربی آن دو شاه نشین با دو حجره زیبا که این ها یک به

طول سه و نیم ذراع و عرض سه متصل هر حجره طولانی خانه واقع شده و پیوسته آنها به

ایوانی رو به شمال به طول ده ذراع و عرض چهار است یک ایوان طنبی خانه است

خوابگاه مقدس است بدرازی نه گز و پهنای یازده گز که مصوران سحر

طراز و نقاشان چابک پرداز باقسام تلوین و تذهیب و تصاویر و نقوش خصوصاً تماثیل

ملائک و لباس ان از آن نمودار جام جهان نما ساخته اند جانب راست سوی صحن مسطور پایان

کرسی این عمارت صحنی دیگر واقع شده طول پنجاه و پنج ذراع و عرض پنجاه و یک

و نیم نهم ذی الحجه کرسی را بظهور با اضافه پانصدی ذات و صد سوار منصب بار

و پانصدی ذات هشتصد سوار نوازش یافت روز جمعه دهم عید قربان عشرت

افزای جهانیانی گردید نظم دو عید است ما را از روی دو معنی هم از روی دین

هم از روی دنیا محبته یکی عید دیدار سلطان نمرا یکی دیگر عید قربان

اضحی آوازه تهنیت از چار جهت عالم برخاست حریری شادیانه زمین و

زمان را در گرفت شهنشاه در پیست بر فلکگون آسمان هیکل باد پیمای سوار

گشته با فر فلکی و طلعت ملکی و شان خداداد بعیدگاه تشریف فرموده بادای نماز

نظامت بنگاله بقاسم خان

نماز بر گزاردند و ورود فلان و آمدن او رسم نثار بروی کار آمد و مراسم قربان بجای آوردند شرح
مظهر سعی حسن بر داشت تقدیم رسید پانزدهم قاسم خان را بخلعت و صوبه‌داری بنگاله
و عنایت شمشیر از طویله خاصه با یراق طلا سربلند گردانیده بضبط مهام آن ملک رخصت
فرمودند و ترقی منصب او بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و پنج
هزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته بدکن و دستوری دادند حکم شد که جاگیر او در همان صوبه
تن شود و بمدد خرچ سه هزار روپیه مرحمت گشت علیخان [?] بعنایت نقاره بلند آوازه گردید
هر یکی از میر عبدالله و میر ابراهیم خویشان سید یوسف خان از اصل و اضافه بمنصب
هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار سرافراز گشتند محمد قلی از قبل شاه عباس
نزد قطب الملک بایلچی گری رفته بود و بعد از توقف از گلکنده بدین راه مراجعت
نموده سعادت زمین بوس دریافت بخلعت فاخر قامت افتخارش برآراستند
بانعام یازده هزار روپیه دامن امیدش برآموده رخصت ایران فرمودند چون کهیلوجی [?]
بهونسله که از عمده‌های نظام الملک بود براهنمونی بخت بیدار داخل بندهای درگاه عرش
اشتباه گشت و بجاز [?] پسر مهابت خان خانخانان که به نیابت پدر بحکومت
ممالک دکن و برار و خاندیس می‌پرداخت نوشت او را بمنصب پنجهزاری ذات
پنجهزار سوار سرافراز گردانیدند و برای سربلندی او و امیدواری دیگران مرحمت
شمایلت [?] با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل ارسال
فرمودند و درویش محمد را که بمساعدت طالع و مرافقت بخت از عادلخان جدائی گزیده
در سلک بندگان این آستان دولت آشیان منسلک گشته بود بمنصب سه هزاری
ذات و دو هزار سوار مفتخر ساختند و با ارسال خلعت با خجر برنواختند میکس [?] عادلخان

و قطب الملک که نخستین ده ساله و دومین دوازده ساله بر مسند حکومت سالکان نشسته
لسان ابا پیرایی قدسی احکام اند با عرایض مشتمل بر تهنیت فرمان گذاری و جهانداری رقایم
رسوخ اذعان در ارادت و خدمتگذاری بنظر خورشید اثر در آمد از جمله پیشکش عادلخان
نیلمی بود بتمام عیار زهره کامل بوزن پنج مثقال قیمت آن سی هزار روپیه قرار یافت و جگت سنگه
ولد راجه بکسنگه بانعام فیل بارک اعتبار برافراخت حکیم الملک از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری ذات و پنجاه سوار سربلندی یافت از غره محرم تا روز عاشورا ده هزار روپیه
بارباب احتیاج عطا کردند روز جمعه بیست و سیوم خاقان قدردان بزیارت مرقد منور
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تشریف فرمودند و پس از وصول بعد دوازده
این مزار فیض آثار پیاده شدند و بلوازم زیارت پرداخته آداب تقدیم رسانیده
ده هزار روپیه بخدام این موضع منیف و اهل استحقاق بذل نموده و سلالة السادات
حاوی کمالات سید جلال بخاری که از احمد آباد وطن مألوف خود بتهنیت جلوس
میمنت مانوس آمده بود چنانچه نگاشته شد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمت
نموده رخصت معاودت دادند چون بمسامع حقایق مجامع رسید که خانخانان از
فرو نهادگی و کنار بمهمات صوبه بهار چنانچه باید نمی تواند پرداخت و از انجا که همگی همت
والا بر نظام جهانیان مصروف است و تمامی نهمت معلی بر انتظام عالمیان او را معزول
گردانیدند و سیفخان را بعنایت خلعت و صوبه داری آن مملکت و اسپ با زین مطلا
و فیل سرافراز ساخته رخصت فرمودند مخلص خان بفوجداری سرکار جونپور معین
گردیدند یازدهم صفر منزل ساعد مساعد سلطنت یمین الدوله که بر کنار دریای جون
متصل دولت خانه ایام بادشاهزادگی واقع است بمیامن قدوم مسرت لزوم

نظم بهار به سیفخان

سرافراز فرمودن منزل یمین الدوله

نوروز حضرت خاقانی آسمانی پایه شد آن سرآمد نوئینان عالی قدر مراسم پا انداز و نثار
و لوازم پیش کش و سرور به تقدیم رسانیده پیشکش والا از جواهر مرصع آلات و نفایس اقمشه
پر دیار و اسپان عراقی و فیلان نامی با یراقهای زرین و سیمین که قیمت همه یک لک روپیه شد
از نظر اشرف گذرانید خاقان بنده نواز بجهت سرافرازی آن عماد سلطنت روز دیگر
با حضرت مهد علیا و بادشاهزادهای جوان بخت دران منزل و گلستان شادمانی و کامرانی
گذرانیدند روز چهارم به دولت خانه مقدس تشریف آوردند منکشف اعتقاد خان ناظم
کشمیر از نظر کیمیا اثر گذشت بیست و نهم سید نظام باضافه پانصدی ذات بمنصب
سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت نقاره سربلند گشت بیست و ششم صفر
چون مطابق بود بدوم اباق ماه که تاریخ ارتحال بادشاه رضوان دستگاه خلد آرام
گاه حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ازین جهان فانی به نزهتگاه جاودانی
است شهنشاه حق آگاه بمزار فیض آثار آنحضرت رفته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند
و فرمان والا انواع اطعمه و الوان حلاوی و اقسام عطریات که حسب الحکم علامی
افضلخان میرسامان سرانجام نموده بود در هر چهار خیابان باغ دلگشای آن
مطاف جهانیان بر سماط آسمان انبساط خوان در خوان چیدند و امرا و منصبداران
دیگر برادران و احدیان و سادات و مشایخ و علما و صلحا و دیگر خلایق از آن
اضعاف نعم بهره برگرفتند آخر روز عنان توجه اشرف بدولت خانه والا منعطف
گردید و چندی از امرای نامدار با مرخداوند جهان دران مکان بهشت نشان
شب زنده داشته ده هزار روپیه بحفاظ و دیگر اهل استحقاق و احتیاج رسانیدند
راجه بهار تهه بندیله بعنایت نقاره بلند آوازه گشت ششم ربیع الاول سراوار خان

اضافه سید نظام بسه هزاری ذات دو هزار سوار

باضافهٔ پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات ششصد سوار مفتخر
شد هم مهابتخان خانخانان بعد از انهدام نذر محمد خان بفرمان قدر توامان از سپهر نند
معاودت نموده بود بسعادت استیلام عتبهٔ فلک رتبه مستسعد گشته هزار مهر نذر
گذرانید و بعنایات خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از
حلقهٔ خاصه سربلند گردید و دیگر امرا که برسم کمک همراه او بودند نیز سعادت آستانبوس
دریافتند و هر یک فراخور حال نذر گذرانیدند هم شهنشاه خدیو آواز منازل یمین الدوله
را مورد سعادت و جلال گردانیدند آن مجمع معالی مراسم پا انداز و نثار بتقدیم رسانیده
پیشکش گرانمایه بنظر انور در آورد خدیو جهاندار برای مزید افتخار آن والا اعتبار
یک پاس از روز با حضرت مهد علیا و بادشاهزادهای بخت بیدار کامگار در آن امینه
نزاهت اکنه متناسط انبساط گذرانیده بدولتخانهٔ والا مراجعت فرمودند از اصل
و اضافه عبد الرحمن بیک ترخانی بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و معین خان بمنصب
هزاری سیصد سوار نوازش یافتند و هم میرزا عیسی ترخان بعد از تغیر صوبه داری تته
سهرا و نواحی آن در جاگیر او عنایت شد شب دوازدهم مجلس میلاد سعادت نهاد
آن مرکز دوره هفت جدول ۞ گرداب بینش و موج اول ۞ علیه و علی
آله و صحبه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها ترتیب یافت و بسیاری از سادات
و مشایخ و علما و صلحا فراهم آمدند گیتی خدیو بر مسندی که بجهت تعظیم این مجلس مسقف زرنگار
گسترده بودند جلوس فرموده دوازده هزار روپیه بنیازمندان عطا نمودند و در همان
حال بمجمعی فرحهای نشاط مرحمت شد و گروه انبوه از اقسام اطعمه و الوان حلاوی
و انواع فواکه و نقلات و اصناف عطریات بهره ور گشتند

ملازمت مهابتخان

تشریف فرمودن بمنزل یمین الدوله

حضرت الهی فرستادن

حضرت صاحبقران ثانی نزد امام قلی خان والی توران چون در ناصیه اطوار فرخنده
آثار فرمان فرمای این زمان مسعود و کشورگشای این اوان محمود اورنگ آرای جهانبانی
حضرت صاحبقران ثانی از عنوان مهد آرای دلایل جهانداری و شمایل حکم گذاری
و امارات امالت قلوب و آیات اماله نفوس هویدا بود و همین که عمر گرامی بسن رشد
و تمیز رسید حضرت جنت مکانی گشایش هر مهم صعبی و حل هر کار مشکلی برای زرین این
بس نامدار و صواب گزین این منش وان و شجاعت و حماست این دست پرورد
لطف الهی و جلادت و بسالت این شهسوار معرکه دلیری و آگاهی حواله میفرمودند
و بحسن تدبیرات این ناصیع الطاف یزدانی کارهای دشوار احتیاج بآیین شایسته روی
می یافت که موجب حیرت دیده وران آگاه میگردید چنانچه فتح رانا امرسنگه ولد
رانا پرتاب پور رانا اودی سنگه بن رانا سانگا که گذارشش یافت و فتوحات
دکن که با سیخ فتحنامهای سپهسالاران و ماحی آثار باستانیان است و تسخیر حصار اسیر
کانگره و دیگر سوانح که شرح هر یک بر سبیل اجمال در اثنای نگارش وقایع سنین آینده
رقم پذیر خواهد گشت از آن باز گوید و از مصادرات افعال و ارادات احوال
این بزرگ کرده ذو الجلال اگر در ایام پادشاهزادگی جلوه ظهور یافته سلاطین نامدار
و خواقین کامگار حساب برگرفته بودند چنانچه شاه عباس فرمان روای ایران
در آن هنگام محبت آغاز فرخنده انجام از ظهور این آثار و اصغای این اخبار بآمد و
شد تجار و سایر مترددین اندیار و استماع شمایل رضیه و خصایل بهیه و اوضاع
گزیده و اطوار پسندیده یقین میداشت که اورنگ خلافت و سریر سلطنت
پس از حضرت جنت مکانی بوجود تمام نمود این سایه اتم پروردگار رحمت اعم

داوار رب و بنهاور بنیت و ضیا خواهد یافت و مکرر بار رسال رسل و رسایل فتح ابواب
محبت و وداد و محرک سلسله مودت و اتحاد گشت بنا بر آن والی توران امام قلیخان
سلاله سلسله علویه علاله طبقه سنیه نقشبندیه عبد الرحیم خواجه را که احوال او سابقا نگارش
یافته برسم حجابت بملازمت حضرت جنت مکانی فرستاده بود تا معروض دارد
که چون آنحضرت با دو برادر را فرزندی خوانده‌اند و لاکن شاه عباس بر قندهار را بوده
از تصرف در آورده است لایق آنکه لشکری گران باسامی در خور در ظل رایت
پادشاهزاده بخت بیدار موید الاثار اعتضاد و استظهار ظفر سکندر جاه سلیمان فر
شاهجهان که صیت فیروزی و صوت بهروزیش با دیگر مکارم اخلاق و محاسن
شیم جهان پیماست به تسخیر قندهار معین گردد تا از ین طرف با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان
بدان صوب شتافته آید و آنچه مقتضای فرزندی و نسبت با آن حضرت و برادری نسبت
بپادشاهزاده جوان بخت سر حد است بتقدیم رسید و بعد از فتح قندهار به تسخیر
خراسان پرداخته شود و پس از آنکه آن ملک بتصرف در آید هر چه خواهند ضمیمه ممالک
محروسه گردانند و تتمه را بما مرحمت فرمایند بالجمله در اثنای این گفت و شنود
قضیه ناگزیر حضرت جنت مکانی روی نمود و بعد از آنکه عالم افسرده از جلوس
مقدس نضارت تازه یافت و جهان بر هم خورده انتظام پی انداز خواجه از دار
السلطنه لاهور بدار الخلافه اکبرآباد آمده سعادت باریافت و جبین بزمین بوس
مقدس چهره افتخار برافروخت و در همان نزدیکی بدیرین مرضی که داشت در
گذشت و از آنجا که نیک سگالی و خیراندیشی امام قلیخان در پیشگاه ضمیر صواب
پیرا شهنشاه حق آگاه حسن قبول یافت شانزدهم ربیع الاول مطابق بیست و دوم آبان

ایاین ماه حکیم حاذق را که برادرش حکیم همام گیلانی با اتفاق سید صدر جهان صدر در عهد فرمان
فرمای حضرت عرش آشیانی برسم رسالت نزد عبدالله خان رفته بود بعنایت خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و فیل پایه اعتبار برافراخته و برسم ارمغان جواهر و مرصع آلات
و دیبا... و نفایس هند و ستان بهشت نشان که یک لک و پنجاه هزار روپیه بهت داشت
با نامه مبنی از مراسم صدق و صفا منهی از لوازم خلت و ولا بدو حواله فرموده بتوران
نزد خان فرستادند و محمد صدیق خواجه خلف الصدق عبدالرحیم خواجه را بخلعت فاخر و کمر
خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نوازش نموده با حکیم دستوری معاودت دادند
و ده هزار روپیه نقد به صیغهٔ انعام بخواجه حسن جویباری برادر کلان عبدالرحیم خواجه
بمصحوب حکیم ارسال داشتند **نقل مراسله که بندگان اعلیحضرت بنام قلیچان والی توران**
تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامهٔ مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و
بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطرافزای محفل صدق
و اتحاد باشد ساحهٔ آمال و امانی و حدیقهٔ حشمت و کامکاری سلطنت مآب معدلت
قباب بضعفت امان شوکت امتناب عنوان صحیفهٔ ابهت و کامکاری طغرای کر
منشور دولت و بختیاری فارس مضمار صورت جوهر مرات صفا و معنویت زینده افسر
خانی سالسره و ساده کشورستانی سلاله دودمان عالی شعبه شجره مفاخر و معالی گوهر
بحر عدل و احسان مجدد قوانین آبای عالی مکان المؤید بالتاییدات الازلیه من
الله المعین المستعان دامت ایام ابهته و سلطنته و دارت اعوام خلته و محبته
بتوقیع سعادت جاودانی مرشح و برشحات سحاب کرامت دوجهانی مرسح
باد حقیقت اتحاد معنوی و ارتباط صوری که بواسطهٔ موانع ظاهری مدتی در حجاب

خفا محجوب بود الا مر ارسله سامی و مفاوضه نامی مشحون بجواهر زواهر مصادقت محتوی
بر درر غرر مرافقت که مصحوب نقاوه اصفیا کرام عمده [illegible] انام ناهج مناهج دین قویم
خواجه عبدالرحیم در باب مهام خیریت انتظام این نیازمند درگاه الهی و دیگر مقدمات
پسندیده با علی حضرت قدسی مرتبت رضوان پناه خلد آرامگاه انار الله برهانه
مطرز بفقرات سابق فی تجدید جهات لاحق سمت ارسال پذیرفته بود جلوه ظهور و بروز
یافت و گرامی نامه محرک سلسله مصادقت و موالات و مصافات گردید
مبانی موافقت از مطاوی آن مشام صفوف مختام صداقت رسید مرکوز خاطر
مقدس آن بود که در اوان جلوس میمنت مانوس بر اورنگ سلطنت و فرمان
روائی خواجه مشار الیه را با یکی از معتمدان درگاه رخصت فرمائیم که در روابط صوری
و معنوی و تذکر مناسبات قدیمی و جدیدی اکد و سعی دو مقدمه سبب توقف
و تراخی گردید یکی فوت خواجه مرحوم بعد از ادراک شرف ملازمت والا و احراز شرف
خدمت معلی دوم آمدن نقاوه اصلاب کرام نذر محمد خان از روی جهل بی‌هادی و خیره
گیها که لازم ایام شباب است بطایل اگر بدلالت عقل راهنما ازین اندیشه بی
حاصل و نیت دور و دراز کار که باغوای جمعی از کوته اندیشان بخرد با وی یار شده
بود بقاعده فرزندی فرستادن صورتش منصور از درگاه ضرور بود بعد از آنکه
افواج قاهره بی وردی میر سید ملاحظه آن بود که غبار وحشتی در میانه انگیخته شود
و علاقه دوستی و روابط چندین ساله بفساد و افساد آن کوته بینان فرو مایه از
هم گسسته چون شیوه ارتباط و التیام از قدیم الایام الی الآن فیما بین این
دو دودمان رفیع الشان و سلسله جلیله خواقین سپهر تمکین ولایت توران منتهی بود

متحقق بود و آیین صداقت و سداد فیما بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد پذیرفت و درین ایام
سعادت اتسام که بمعاونت تاییدات ربانی و مظاهرت تیسیرات آسمانی بانواع فتوحات
به و اصناف فیوضات لاریبیه مقرون است و شاهد مدعی و مقصود که بر صفحه خاطر از اندیشه این
این سلطنت ابد قرین مرتسم میگردد و باتم وجوه و احسن طرق جلوه ظهور مینماید منظور نظر
تر، حقیقت نگر آنست که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از بیشتر ملحوظ ضمایر قدسیه
مرایا باشد و استحکام قواعد مودت و اتساع عرصه صداقت که مستلزم انبساط خاطر دوستان
و انتظام اوضاع جهان و جهانیانست زیاده تاکید رود و با وثاقت اخوت که ابدالاباد
در تزاید باد مشهود همگنان گشته نتایجی که بران مترتب است عنقریب بروفق اراده اولیای
دولت طرفین بعرصه ظهور آید بالفعل جهت تشیید مبانی وداد و وفاق که نظام بخش انفس
و آفاق است بنیاد تمام مرتضوی انتساب سلاله دودمان کرام خواجه محمد صدیق خلف
الصدق خواجه مغفور را از روی عاطفت و مرحمت رخصت انصراف ارزانی داشته حکمت
مآب منبع الامجاد و الاعالی الاتقی النقابات السلطانیه حکیم صادق را که از خانه زادان
معتمد محرم راز است گفتار درست کردار درگاه والاست بخدمت آن گوهر اکلیل شجاعت
فارس میدان شهامت فرستادیم که بعد از ادراک سعادت ملازمت بابلاغ
مقدماتی که در هر باب بتقریر و تفویض بافیه مبادرت نماید سبیه قویمه مواخات اگر
همیشه باین طریق بمراعات نسبت سابقه قرابت قریبه بارسال مراسلات مسعده و
مفاوضات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق است مستمر محرک سلسله
خصوصیت و جمشیدی گشته همواره ابواب ذات بذات لازم الکرامه و اظهار مرغوبات
طبع موالات سرشت که رابطه یگانگی و رافعه غایله بیگانگی است مسرت پیرای ضمیر عطوفت

دلیل سیادت سادات نقشبندیه

اشراق کرده خود توقف مصاحبه باشد مسند بهشت نشانی مخلد و سریر سلطنت و کامرانی مؤبد باد

[illegible] حضرت [illegible] شایسته [illegible]

مستور نماند [illegible] بحقیقت [illegible]

غفلت [illegible] که بر دقایق شناسان انجم و افلاک هویداست که اجرام علوی و سفلی که نسبت

بنسبت فاعلیت وارند پیوسته در حرکت اند و اجسام سفلی که منفعلات بنسبت علاقه

وا دیده پیوسته در حرکت تأثیر در سکون و هرچند حرکت عروج افزاینده [illegible] خیال سرعت

سیر و کثرت آثار سعادت از آن باز گویند بنابر آن لایق سلاطین و اولو [illegible] اقبال کرم

پرور که در بین نوع عنصری در رفعت شأن با رستاهای [illegible] و نوایب همتا به

افلاک اند حرکت است و در خور رعایا که در پستی خوز برو [illegible] بمنزله خاک سکون

و هر قدر از این گروه والا شکوه حرکت بیشتر انتظام ممالک و امن مسالک روز افزون

و نتایج اقبال را جلوه ظهور گوناگون و لهذا اگر اوقات رایات جهانگشای حضرت

خاقانی و مواکب کیهان پوی همایون [illegible] آرای جهانبانی از شهری بشهری انتهاض می‌نماید

اگرچه در بعضی حرکات بظاهر عزیمت سیر و شکار است اما در باطن پیش نهاد همت

فلک رتبت است که حقیقت آبادی مملکت و کیفیت امن ولایت از قرار

واقع بر ضمیر خورشید نظیر که آینه عکس پذیر تقدیرات الهی است روشن گردد و متمردان

فتنه انگیز و مفسدان شورش آمیز برایت کیفر کردار نکوهیده و دیگر از فرمان پذیری

نرسانده براه تباه خودسری و خودرائی استاده رهی توفیق و جهی تا بید که انچه

در دیگر ممالک داران رنهای لهو و بازی است دولت او در غفلت و

معصیت پردازی و در این برگزیده بارگاه کبریا سرمایه تقدیم مراسم سپاس داری است

بیان قتل شیخ ابو الفضل

است و پیرایه اقدام بر لوازم حق گذاری نظم سرور شاهان تواناتری نامورِی
جهر بر اماتری پایه درویشی و شاهی در رو مخزن اسرار الهی در رو همه شب و روز
است شبش روز باد گوهر شاهیش شب افروز باد از ان جمله ... فیروزی
کرامت که بسبب اشتمال بر مالش چهار شنگه داروی بحبت بصیرت بخش عبرت گزینان
... و بیر راجه نرسنگدیو بندیله است که در ایام شاهزادگی حضرت جنت مکانی
بوسیله قتل شیخ ابو الفضل که تصنیف اکبرنامه سرمایه افتخار و پیرایه اشتهار اوست و بنفرونی
محرمیت و اعتبار در خدمت حضرت عرش آشیانی محسود روزگار بود و کیفیت
این ماجرا آنکه چون تقدس مزاج الخلف شیوع طی امور از حضرت جنت مکانی انحراف
یافت شیخ را که برای نظم مهمات دکن فرستاده بودند از ان رهگذر که خدمت ایشان و ان
حضور باز گشتی بحضرت جنت مکانی وا نشستند و در اخلاص و راستی و درستی اعتماد و محرمیت
شیخ یکی با وی نمیرسد طلب فرمودند حکم شد که جمعیت خود را او را آنجا گذاشته جریده به پیشگاه حضور
بشتابد او بر سبیل یلغار بره نوردی در آمد حضرت جنت مکانی که از فرط اخلاص و یکرویی شیخ
با ولی نعمت خویش غبار آلود خاطر بودند اندیشه درین هنگام محض مطلب شده انگیخته و
جریده شتافتنش غنیمت انگاشته قدرناشناسی فروع شیخ را الحق آن پایه سلطنت خواسته
نرسنگدیو را که بعنایات اختصاص داشت و شیخ را از سر زمین او عبور ناگزیر بود و
بلکه ناگون نوازش وعده کرده بقتل او تحریص نمودند آن فرومایه از ازدیر گستن در
کمین فرصت بوده پس از رسیدن شیخ ابو الفضل بمرز و بوم او با سوار و پیاده
بسیار هجوم آورد هر چند هواخواهان شیخ رعیت بر آمدن از عرصه پیکار نمودند او
عار فرار بر خود نه پسندید یا سال هزار و یازدهم مردانه نقد زندگی در راه قبله خود

دریافت زر سلک دیوانیان پس از جلوس حضرت جنت مکانی بتقدیم این امر که بعهده تقریر ... تربیت
امتیاز یافت و مورد عتاب گشت و در اواخر سلطنت آنحضرت از آنروی که از بسیاری
عارضه ضیق النفس بید باغی مغیص گرامی راه یافت و امور مهمهٔ دولت و شئون معظمه سلطنت
از انتظامی که بوده است بر انفاد و مدار کار بر وزرای طمع آلوده شد و نظام یافته پرسش بازار
باز خورد رست روز با فسردگی و کساد نهاد و بدست او بر رشوه دست تعدی و تطاول به
محال رسید آرانی که در حوالی ولایت او بودند در از ساخت و ثروت و مکنت و
خزاین و دفاین و مواد جمعیت و دستگاه از ولایت بر حاصل و [illegible] رسید که
هیچ یکی از راجهای وسعت آباد هندوستان را میسر نبود پیش از سفارش تدبیر حضرت
جنت مکانی به چهار ماه روزگارش سپری شد و جانشین او پسر کهتر سنگه پسرش
قرار یافت چون اخلاف و اموالی که او در این مدت اندوخته بود یکبارگی بدست
بدست این ناخلف افتاد و پس از آنکه میامن جلوس اقدس روزگار افسرده تازگی
گرفت و حل و عقد امور دولت و رتق و فتق شئون سلطنت بارباب اخلاص
و اصحاب اعتماد بازگشت و ابواب تشخص معاملات و تنقیح مهمات از قرار واقع
فراهم آمد امید که دو کفر از روی استقرار در این دو دولت است در میان آمد
آن تیره رای تیره خرد توهمات باطل و تخیلات لاطائل و غرور اموال موفوره و قلاع
حصینه و دشتمارهٔ بر آنکه آبای فسده اند و زاد و بر روزگار در آن محافظت نموده برای
روز سیاه ادبار آماده و داشتند بیم شتی که سرانجام نکبت و خذلان او بود
از دار الخلافه اکبرآباد به راه وطن بر جانی تشیش گرفت چنانچه نگاشته آمد چون این
بادیه پیمای ضلالت بسرعت هرچه تمامتر با وطن خود که پناه جای تیره روز فرار او بود

بود در سنه یره در صدد استعداد لشکر و استحکام قلاع و اعداد اسباب قلعه داری و اعلام

...ش و مخارج شدن چون گویم که بر انداختن خانه دولت خود بر افراختن لوای ناکامی

پرداخت و فکر فاسد و اندیشه کاسد او بعرض مقدس رسید برای برکندن این بنیاد

و ... درباه بن بی سداد و بر افکندن بنیاد غرور و پندار آن برگشته روزگار بی رشاد

...ار سوار از دلاوران ناموس جو و کندآوران پرخاشجو با دو هزار تفنگچی و

و پانصد بیلدار بسرکردگی مهابتخان خانخانان سپهسالار از پیشگاه خلافت معین گشت

و سید مظفر خان بارهه و دلاورخان و اسلامخان و سردار خان و راجه رامداس نروری

و نظر بهادر خویشگی و راو رودر و افروز و مهکونداس بندیله و حبیب سور و لچمی و دیگر منصب

داران درین فوج مقرر شدند و بخشیگری و واقعه نویسی این لشکر فیروزی اثر باسلام خان

که بتقدم خدمت و وفور اعتماد امتیاز دارد نامزد گشت و بهنگام رخصت خلعت

...ر بانادری و کلگی مرصع بسپهسالار و نقاره و فیل بدلاورخان و علم و نقاره

و ...ب با زین مطلا و فیل باسلام خان مرحمت فرمودند و فرمان سپهر توان

بخانجهان لودی صاحب صوبه مالوه شرف صدور یافت که او با لشکر آن

صوبه و راجه بهارت بندیله که نیاکانش راجه اوندچهه بودند و حضرت جنت مکانی

انرا از پدر کلان او گرفته بیر سنگدیو داده بودند با جهار سنگه و شیخ موردوتی

الست و راجه بیتهلداس گور و رای رایسنگه و رتن و صفدر خان تولدار سرونج

و نورالدین قلی و ستر سال ولد مادهو سنگه کچهواهه و ملبهدر رسکها و ست و بهار خان

میانه و راجه کردهر و صفدر خان جوزه اقاسی و برقی و دیگر منصبداران که مجموع هشت

هزار سوار بود و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد بیلدار از راه چندیری که خوب روی

تعین لشکر برای ججهار

سرداران با ججهار

از نهجی است که طلب آن متفاوت عشیره در آید و بجنگ گرجی و واقعه نویسی این فوج
نور الدین قلی مفوض شد و مغفور والانعام عبدالله خان بهادر بخشیگری و دیوان
جاگیر خود متعین با بهادر خان روهیله و راو سور بهوریته و شهباز خان افغان و رشید خان
انصاری و بهار سنگه بندیله و کشن سنگه بهدوریه و شاه بیگ خان و جمعی دیگر از بهادران
کار دیده پیکار ورزیده که مجموع هفت هزار سوار بود و دو هزار تفنگچی پیاده و پانصد
بیلدار از طرف شرقی بمرز و بوم آن بوم خرابه او بار در آید و تخته گرای دور
نویسی این گروه نصرت پژوه بسلطان نظر برادر سبحان قلی تقرر گردید و بموجب
حکم اقدس از نامیان رکن رکین دولت ساعد رشید سلطنت بیان الدوله اصالت خان
ده هزار سوار بسرکردگی محمد باقر نیز همراه این فوج معین شد مجملا بیست و هفت
هزار سوار مردافکن و شش هزار تفنگچی شیر اوژن و هزار و پانصد بیلدار سنگ شکن با
برای استیصال آن بد سگال نامزد گشتند و مقرر شد که تا خدیو داور دربار گیتی
آن نواحی بساط زمین را بهلال نعال مراکب گیتی پیما و روی هوا را باخته افق
ماهچه رایات جهانگشا مزین و منور داشته باختیاط سیر و عشرت شکار پردازند
افواج ... از سه طرف در آمده قلاع او را تسخیر نمایند و خار بن فساد و بیخ
گمراهانی بی سواد پراگنده آن سرزمین را از لوث وجود بی سود آنها پاک
گردانند روز مبارک دوشنبه بیست و سوم ربیع الاول مطابق بیست و نهم آبان
بعد از انقضای یازده گهری وزیر خان را بحراست دار الخلافه اکبرآباد گذاشته
بصوب باری نهضت فرمودند و نود منزل را که باغ ورده زبان زد روزگار
است بورود مسعود مهبط انوار گردانیدند و از آن بدرگاه بدو کوچ ظلال آب

رایات فیروزی بر ساحت فتحپور افکندند جشن قمری وزن روز مبارک
دوشنبه سلخ ربیع الاول سال هزار و سی و هشتم هلالی مطابق ششم آذر که غره نشاط و
کامرانی اولیای دولت و روز و تماشای فیروز جشن قمری وزن انجام سال سی و هشتم
و آغاز سال سی و نهم از سنین زندگانی جاوید اعلی حضرت خاقانی فرا رسیده شد و
توجه نصف النهاران گرانبار عنایات رحمانی که قدر گران سنگش تعیین مهر و ماه
بر نتابد بطلا و یکمرتبه بنقره و هشت بار با اجناس دیگر وزن نموده آمد و آن وجوه
باصحاب احتیاج و ارباب نیاز رسید و جهانی از ناکامی بر آمد شاهی که دلش طلسم
اعظم داد و دهش گنج فلک بوزن او کم دارد از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد
در یک طرفش اگر دو عالم دارد و بوزن زر و سیم نثار که حضرت مهد علیا با این همه وزن
زر بنت کوی اقبال فرستاده بودند و امانی امید عالمی از صلحا و فقرا و شعرا و ند و اهل نغمه
زر بر آمد و چون صدقات در رفع مضار جانی و بدنی و جلب منافع روحانی و
... ای باتفاق اصحاب ملل و نحل و اطباق ارباب دین و دول نتایج و آثار
حضرت عرش آشیانی این زر بخش وزن اختیار نموده ذات مقدس خویشتن را دو
مرتبه یکی بعد از انقضای سال شمسی و دیگری پس از انتهای سنه قمری وزن می
فرمودند و لیکن در وزن شمسی دوازده بار نخستین بار بطلا و یازده بار دیگر
باشیا و در وزن قمری هشت بار اولین بار بنقره و هفت بار باشیای دیگر و وزن
فرزندان کامگار یکبار باعتبار سال شمسی بوقوع می آمد و وجوه وزن در مصارف
تصدق صرف می شد و حضرت جنت مکانی پیروی حضرت عرش آشیانی نموده
هر سال این رسم منفعت و سم را بعمل می آوردند از آنجا که این کار میمنت آثار است

روای حاجات نیازمندان است حضرت جهانبانی در دو مرتبه شخص اکمل خود را وزن

میفرمایند و از فرط حق پروری و گستری در هر مرتبه وزن طلا و نقره مقرر نموده اند در وزن

نخستین بار بطلا و دوم بار بنقره و نه بار با جناس دیگر و در وزن قمری اولین بار بطلا

و دیگر بار بنقره و شش بار بدیگر اجناس می باشد شاهزاده های سعادت پرور را یک یک بار

بر می سنجند خدمت پرست خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار [illegible]

سوار و امام قلی ولد جان سپار خان بمنصب هزاری چهارصد سوار سر افرازی [illegible]

شهر ربیع الثانی سنه

هفدهم ربیع الثانی میرزا عیسی ترخان که صوبه داری ته ته از و تغیر یافته بود متهرا و نواحی

آن در تیول مقرر شد از ته ته آمده بسعادت کورنش کامیاب صوری و معنوی گردید

هشتم ظاهر قصبه باری بفروغ ماهچه رایات گیتی ارا منور شد و تا پنج روز دران سرزمین

بعشرت نخجیرات [illegible] افزای خاطر اقدس بودند و بعد عزم تماشای قلعه گوالیار و سیر و

شکار آن نواحی مصمم بود بیست و یکم از انجا کوچ نموده متوجه تماشای آن قلعه آسمان

توجه تماشای قلعه گوالیار

فرسا شدند ظفر خان ولد خواجه ابو الحسن تربتی از کابل آمده بشرف آستان بوسی

رسید هشت فیل چهار نر و سه ماده که خواجه قاسم مخاطب به عقیدت خان دیوان صوبه

شهر جمادی الاول سنه

بهار امسال نموده بود بنظر کیمیا اثر درآمد و نهم جمادی الاول یادگار حسین برادر

خطاب خانی بیادگار حسینی

ابن حسین خان بخطاب خانی نوازش یافت نهم ظاهر گوالیار مخیم عسکر گیتی کشا

گردید [illegible] بر فراز آن حصن حصین بر آمده آن را بتقدیم میمنت التیام آسمان [illegible]

پایه گردانیدند [illegible] حراست آن [illegible] سید مظفر خان متعلق بود و توابع آن نیز

[illegible] مقرر شد منصور سید رستم [illegible] در خور از قبل والد خویش گذرانید

چون جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات آن جهانکشای داد گر و سلطنت

تخلیص زندانیان بعد تفتیش

سلطنت برای عدل گستر بر مصالح دقیقه و قواعد عمیقه که عقول عالمیان در ادراک آن
قاصر و عاجز است اشتمال دارد و از جمله حکم خفیه این نهضت والا رستگاری زندانیان
این حصار آسمان مدار است بموجب حکم معلی احوال جمعی کثیر از اهل جرایم و نقدی که از دیرباز
در آن محکمه کردار العقوبه مستعدان تعذیب شدید است و تادیب جان مستحقان و مسهد و
محبوس و مقید بودند بعرض مقدس رسید و نفس اقدس متوجه تشخیص احوال و تفتیش
افعال این گرفتاران گشته جمعی را که وجود بی‌آمود شان سبب فتنه و فساد بود و از
ناصیه روزگار نکوهیده آثار ایشان در رحل پادشاه نهفته کاه خیال پرتو افکنده که نور از
اطوار ناشایسته و کردار ناسالسته در مقام ندامت و خجالت نشینند مقید گذاشته
دیگران را بتصدق فرق مبارک رهائی فرمودند ثمر در استان چهار دارون طالع

ثمر در استان ... چهار

آنکه انواع بحر امواج که برای برکندن خار بن فساد آن ثمر دلنهاد نامزد شده بودند از
وصول مواکب گیتی کشا بکمر الیغار استمداد تازه یافتند و جماعه متمرد را که دشت
هراس و تباه حال مایوس بودند دست از کار و کار از دست رفت خانخانان
سپهسالار از طرف گوالیار بقصبه اوجاوه که شانزده کروهی قلعه اوندچهه است و
خانجهان لودی از جانب نرور بموضع گنداره که سه کروهی آن محکمه است و عبدالله خان
بهادر از کالپی بموالی ایرچ که از بیشتر شانزده کروهی اوندچهه است رسیدند بهادران
جانباز همدیران نرد پیروزی کمر همت بسته و دست جلادت گشودند و بسان خار
سمان و سنگ سرافشان دمار از روزگار خاکساران بادیه ادبار بر آوردند و چون
حماز بالکار زار روزگار تیره لی و کار بد تیرگی گرایید و هیچ و هیچ راه گریز و روی
ستیز نماند بهاسمهان خانخانان سپهسالار متوسل گشته از راه ازدحار و انکسار

که اگر بمراحم خسروانه رقم عفو بر جریده اعمال نکوهیده مآل این تبه کار برگشته روزگار کشیده
آید بر آنست که بدرگاه سلاطین پناه شتافته دیگر سر از خط مسلکداری و فرمان برداری بر نتابد
و بعد از آنکه بمحافل رهبار بار یافته بسعادت آستان بوسی در رسید بهر خدمتی که تعین فرمایند
منت پذیر گشته حیات باقی در تلافی تقصیرات گذشته بانجام رساند و در حین انشای این
نگاشته وقایع نویس فوج عبدالله خان بهادر بعرض ملازمان آستان عرش بنیان رسانید
که چهاردهم جمادی الاول او با بهادرخان روهیله و جمعی از کومکیان فوج قلعه ایرج را
که در تصرف چهار تیره روزگار بود بدستیاری تایید یزدانی و پایمردی اقبال حضرت
صاحبقران ثانی بحسن وجهی دستبرد سرسواری برگشود و غنیمت فراوان بدست
مجاهدان دین و مبارزان نصرت آیین در آمده تفصیل این ماجرای عبرت افزا
آنکه عبدالله خان بهادر با همراهان و محمد باقر سرآمد بانشان یمین الدوله و بعضی سران
دیگر از شرقی ایرج که مشرق رویه ملک بندیله است و چهار نکوهیده کار از نسبت این
سواری بمداخل و مخارج فراهم خاطر بود و بهادرخان روهیله با فوجی که همراه
داشت از طرف شمال و رشید خان و بهادر سنگه بندیله از جانب جنوب
یورش نمودند و عبدالله خان بهادر با متبوعان خود پیش از همه بهنجار مورچال گرم رزم زدند
و دلیران صفدر و دلاوران صف دار پایه بسالت فشرده دست جلادت گشودند
و تا یک پهر داد مردی و مردانگی دادند و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش
متقیان از روی جدکاری و اخلاص شعاری پیاده شده از خندق گذشتند و تقدم
جسارت بر دیوار حصار بر آمده درون ریختند و بمبادرت تیغ کاران شعله کلیم
گرم آویزه گشته بسیاری را به زخم تیغ خونخوار و سنان جانگداز رهگرای فنا گردانیدند

فتح قلعه ایرج بسعی بهادرخان

نیزند و بهادرخان نیز کمر جهد بسته دست جهاد گشاد و فیل کوه افکن صف شکن پیش رو شده
دشمن را برکند و با برادران توانا بنیان پیاده چون برق جهنده و باد وزنده بچستی و
بردستی در آن حصار کوهسار که موئل حصین و معقل رصین [illegible] اری از آن
شقاوت پژوه در آن فراهم آمده بودند در آمد و قریب دو هزار کس از کفار
زیان شعار بهزاران خواری و خاکساری بادیه پیمای نیستی گردانید و جمعی از زخم تیغ نصرت
اثر بر خساره سعادت گلگونه شهادت آراستند خاقان قدردان حسب الالتماس
عبدالله خان بهادر در جلدوی این خدمت بهادرخان و پهار سنگه بندیله را انعامات
نقاره سربلند گردانیدند و با آنکه نشان نصرت اثر از روی خیره گی و زبر دستی مظاهر
را بهزاران خواری آواره دشت هزیمت گردانیده بودند و نزدیک رسیده
که درخت فساد از بیخ و بن برکنده آید لیکن از آنجا که اعیان دولت حضور صا
مهابت خان خانخانان استعفای زلات و تقصیرات او نمودند ملتمس ایشان بشرف
پذیرائی رسید و فرمان قدر توان عز صدور یافت که چون آن برگشته بخت دو
انتصه بذریعه ندامت و وسیله ضراعت بدرگاه جهان پناه ما که مأمن خائفان هفت
اقلیم است و ملجأ امید هر مسافر و مقیم باز گردیده است بجرائم [illegible]
بوده بتقبیل سده سنیه سیمای بخت برافروزد و از وساوس شیطانی و هواجس
نفسانی خاطر را پرداخته کسوت خلوص عقیدت را بطراز رسوخ ارادت بر
طراز د صفدرخان بمرحمت علم سر افتخار برافراخت از سوانح این سال میمنت
اشتمال آنکه نظام الملک از سطوت اقبال خاقانی دست از محال بالاگهات
که با ولیای دولت آسمان مرتبت متعلق بود بازکشید گذارش این مقال برسم

سر حرف و در آمدن محال بالاگهات
که خان جهان لودی بعهد شعار
شدن [illegible] نظام الملک
داده بود

اجمال آنکه پس از رحلت حضرت جنت مکانی و پیش از جلوس عالم آرای حضرت جهانبانی

که در فوری چند ضوابط ملک برافتاده بود و قواعد دولت رو باختلال نهاده این

بود که از کوتاه بینی و بدهمتی حقوق نمک خوردگی و آداب نعمت پروردگی بر طاق

نسیان گذاشته سر از شاه راه وفا و وفاق یکباره برتافت و اندیشه های فاسد

و خیالهای کاسد در دل تیره اش را از رای رشاد و رویت سداد وا برد

و تمنای سرداری و هوای برتری و ملک آرایی سر شوریده او را هوس خانه

ساخت و برای تمشیت بر حرف امانی کاذبه و آمال باطله با نظام الملک طرح مواد

و اتحادی که در نهاد وی نیاد او بود انداخته تمامی محال بالاگهات را که داخل ممالک

محروسه بود با و باز گذاشت پس از آنکه بجلوس مقدس حضرت خلافت پناهی

مهمات دولت نظام گرفت و معاملات سلطنت قوام و جهان را نشئه آرام

رسید و در فور کار برهم خورده بانتظام فرمان قدر توان نظام الملک عرض

نافت کرد اماکن بالاگهات آنچه با این سلطنت ابد مدت متعلق بود

کوته اندیشی در بیع و مرج که هر گدائی کدخدائی شده بود و هر ناسزائی متولی

متصرف شده است بازگشیده بدستور سابق بتصرف اولیای دولت باز

گذارد و عروه وثقای خدمتگاری و فرمانبرداری را که سرمایه امن و رستگاری

است بدست اخلاص پرست استوار گرفته دیگر پیرامون خودسری و خودکامی

که مورث ناکامی و بدنامی است نگردد و اگر از نخوت خفه و خرد سمع قبول

اطاعت و جاده مستقیم متابعت از دست داده ورگه اسخن آن محال اهتمام

خواهد نمود فرمان قضا امضا نجانرمان که به نیابت پدر در صوبه دکن است صادر

شرف صدور [...] یافت که با عساکر جهان‌گشا و مواکب گیتی‌پیما متوجه بالا گهات شود
و آن اماکن را بالتمام و ناکام از تصرف او برآورده و کیفر سرکشی و گردن‌تابی که شیمهٔ
خذلان ابد و منبع حرمان سرمد است در کنار روزگار او نهاده احوال بدمآلش آیهٔ عبرت
تا بر سایر تبه‌کاران مغرور و تیره‌رایان از ور گرداند نظام‌الملک بحکم مقدس دست
از آن محال برداشته معروض داشت که از اماکن بالا گهات آنچه باختیار این هواخواه
[...] بیدر بود برسیدن منشور اقدس به بنده‌های بادشاهی باز گذاشت اما سید کمال
قلعه‌دار برار کوتاهی خرد و دل از بر کنده بر بزرگ فتنه تصرف اعمال خاقانی باز نمیگذارد و
از جادهٔ سخن‌شنوی این جانسپار پا بیرون نهاده بهنجار ناهموار خودپرستی و خود
رایی می‌نماید و چون از عرضداشت نظام‌الملک سبح سباه و اندیشهٔ کوتاه سید
کمالی بعرض ایستادگان پایهٔ سریر جهانبانی رسید از پیشگاه سطوت فرمان شد
که خانزمان بالشکر فیروزی ببالا گهات برآمده سزای شایسته در کنار او نهد و برار
[...] که نامور و بلاد معتبر دکن است و ده کرور دام جمع آن از دست تغلب
بدست او بازستانند پس از آنکه خانزمان بموجب حکم جهان مطاع بالشکر دکن
و خاندیس بحوالی برار رسید سید کمال از شکوه جنود اقبال و دهشت افواج [...]
مآل اظهار ندامت و خجالت نموده عذر جرایم خواست و برار با ولایتهای دولت
باز گذاشت خانزمان از آن بابت پیشکش به صف‌شکن خان ولد سید یوسف‌خان
رضوی سپرده با عساکر فیروزی برهانپور مراجعت نموده هنگامی که خانزمان
متوجه تسخیر برار بود نظام‌الملک از حیلت‌سازی و کدورت‌پردازی ساهوجی
بهونسله و جمعی سلاحداران را با شش هزار سوار از و ولایتها و فرستاد

گرد زمین جانداریس غبار شورش برانگیخته سپاه نصرت دستگاه راه ... ب ابطال
دهتر و دالبابل گردانند باشند که فتح قلعه سرحدی در تعلل و توقف افتد غافل از انکه
باین سپهسهای تباه و فکرهای کوتاه تاخیر در انصرام مهمات دولت مندی که نتیجه کار ان
تقدیر یزدانی متکفل سرانجام اشغال دولت ابدمدت او شده اند صورت ... پذیرد
و سوابق در انتظام معاملات بخت بلندی که کارگذاران تدبیر اسمانی متصدی اتمام
اعمال سلطنت عدت ملک او گشته جلوه ظهور نپذیرد و دریای روهله کرد ... ن
ایام جایگیر واربیاورده وران نواحی بود مثل بابر وزران و سیل و مان بان ظ ...
بادیه که میان دو آب تپتی و نوزنه در آمده خاک ادبار بر فرق روزگار خود میرکنید
رسید و نخبک و بیگار باتش زاده ازان ملک برآورد و در دین سال فرخنده
مال انچه از مواهبت خاقان مفضال بروی کار آمده و جهانیان را کام روای آرزو
گردانید نقش انداست که پای مساح جهان پیمای وهم بپایان آن نرسیده باد یه
مساح بادیای خیال بدامان آن خیابه قرب چهار لکه سکه و یکصد و نهت هزار روپیه
نسبت سوای فراوان زر نقد بوسیله صدر نطفه ارباب استحقاق مرحمت شد
... عاز دوم سال از دوازه اول جلوس مقدس روز سه شنبه غره جمادی الثانیه سال
هزار و سی و هشتم هلالی مطابق هشتم ماه بهمن دوم سال محبته مال از اورنگ
ارای خاقان گردون سریر کوشش روزگار را نوید کامرانی بر افروخت و طنطنه
نشاط جهان را اعتبرت امور ساخت و زمزمه شادمانی در روز دیگر
را مسرت الگین در دین تاریخ معتقد خان که پرده کیان سرادق عصمت را از عات
معظمات و اخوات مکرمات اعلیحضرت با دیگر مستورات حرم محترم حضرت خت

حضرت مکانی از دار السلطنه لاهور بدار الخلافه اکبر آباد رسانیده روانهٔ دبستان اقبال
شده بود در جمادی الاول زمین بوس ساحت خلافت روشن

فرخنده جشن شمسی وزن

روز مبارک دوشنبه سوم این ماه مطابق دهم بهمن بزم بهجت افزای شمسی وزن
خاتمهٔ سال سی و نهم و فاتحهٔ سال سی و هشتم از یمن زندگانی جاودانی حضرت جهانبانی
[...]س یافت و ابواب کامرانی بر روی جهانیان گشایش آن گونه تازه و قهار رسمان
[...] تربیت خالص و مرتبهٔ دیگر نقره و ده بار با خواص دیگر برسنجیده آمد چنانچه گویم که
اوراق اسپاهی تازه و قدری بی اندازه یافت نگارش مدارج نشاط و انبساط
و مراتب بخشش و بخشایش که درین محفل فیض منزل بتقدیم رسید نه باندازهٔ خامهٔ بریده
زبان نامه تنگ میدان است پوشیده نماند که ولادت با سعادت شب پنجشنبه سلخ
شهر ربیع الاول سنه الف من الهجرة النبویة علی صاحبها و آله من الصلوة و التحیه
مطابق بیست و پنجم دیماه باصطلاح منجمان که شب موخر تابع روز است پس از پنج ساعت
[...]ده نجومی چهرهٔ جهانیان مژدهٔ کامرانی رسانیده لیکن مقرر شد که اگر درین تاریخ
حسب اوضاع فلکی ساعت ضعفی داشته باشد مجلس جشن تا وقتی که بهر روز عرض
بیست روز چهار بود منعقد گردد بنابر آن درین تاریخ سعود که ساعت بدرجه کمال
میمنت بود جشن وزن مبارک ترتیب یافت و در دیگر اوزان نیز همان طریقه
مرعی خواهد گشت درین روز میمنت افروز یاقوت خان حبشی را که در صوبهٔ دکن
خدمت گذار است بعنایت اسپ با زین مطلا و فیل سرافراز گردانیدند اسلام خان
از فوج مهابتخان خانخانان رسیده شرف ملازمت دریافت و بمرحمت
بادشاهانه مفتخر گشت خواصخان والد ویردیخان و خدمت پرستخان بعنایت

علم سر اعتبار به آسمان بر افراختند سعید خان ولد احمد خان از تغیر [illegible] صوبه کابل از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و هزار و چهار صد سوار و سیف خان باضافه
پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و زبردست خان
باضافه پانصدی ذات و صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سرافرازی
گردیدند نهضت همایون میرزا احسن ولد میرزا رستم صفوی را بخلعت بر نواخته رخصت بنگاله
فرمودند نهضت و سموم رایات جهان کشا بعد از اقامت سی و سه روز در [illegible]
گوالیار بصوب دار الخلافه بر افراختند غره رجب بساعت خجسته از [illegible]
نور منزل بهمنان فیروزی و هم رکاب بهروزی سوار شدند و چون [illegible] مبانی
آسمانی دولتخانه والا انجام یافته بود در منزل سعادت محفل ایام بادشاهزادگی
که بیرون قلعه بر کنار آب جون اساس پذیرفته است نزول اجلال فرمودند بعد از [illegible] ماه
و نهضت روز دار الخلافه بقدوم مقدس رشک بهشت برین گشت و درین ذهاب
و ایاب [illegible] شد و [illegible] گاو و دو صد و یازده آهو بتفنگ خاصه شکار
شد درین روز مهابتخان خانخانان با عمدهای دولت ابد طراز که بسر کردگی او تعاقب
[illegible] نمودند بسعادت کورنش رسیدند و در حضور اقدس نیز بزبان استکانت
و ابتهال در خواست جرایم ججهار تباه کار نموده التماس کرد که دولت کورنش
دریابد چون ججهار آشفته روزگار بذیل ندامت متمسک بود و بحبل خجالت متشبث
و بخیر خواهان اخلاص گزین و هواخواهان اختصاص آیین که ملتمسات شان همواره
عز قبول می یابد ملتجی [illegible] حکم شد که آن خطا پیشه را بیاورند مهابتخان فوطه
در گردنش انداخته و هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بآیین گناهگاران عفو پژوه با

وصول بابکر آباد و تعداد شکار این سفر

ملازمت مهابتخان خانخانان

آوردن ججهار

با نجیبان به متکاه شعور آثور و مراحم بادشاهی بر جریدهٔ جرایم تفصیله او رقم انعام کشیده
و مکارم شاهنشاهی وزنامه و ملاء او بذیل عفو باز نوشتند و هزار مهر نذر و یازده لکه روپیه
که بعنوان جرمانه گذرانید بذیرائی رسید چون حکم بود که همگی فیلان را بنظر اقدس در آمده داخل
فیل پیشکش نمود و دیوانیان کرام حسب الحکم جاگیرهائی که در تصرف او بود موافق منصب چار
هزاری چار هزار سوار باو واگذاشته بهمراه خانجهان لودی و عبدالله خان بهادر و سید مظفر
خان و مهابارسنگ بندیله براو را و مطابق طلب به یک تن نمودند و مقرر شد که با دو هزار سوار
و دو هزار پیاده بندیله در رکن خدمت نماید و آنچه از محال همسایه گان به ستم و تعدی در تصرف
دار و واگذاشته دیگر بر اموان ان انکه بکر خان جهان لودی که در اثنای ارواهه شدن
از مالوه بدریافت سعادت زمین بوس حسب الحکم به تفحص جهار تیره روزگار پرداخته بود
بشرف کورنش رسانید و هزار اشرفی نذر و هشت زنجیر فیل پیشکش گذرانید و
بپایه نوازش خاقانی بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره سرافراز
گشت یوم مهابت خان خانخانان که بنظم صوبه دکن بامزد شده بود بخلعت
و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا سر مباهات برافراخته
بصاحب صوبگی دار الملک دهلی سربلند گشت نظر بهادر خویشگی بفوجداری سرکار
سنبهل سرافراز شده دستوری یافت هشتم قلیج خان بخلعت و صوبه داری
اله آباد با ضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و
پانصد سوار بلند پایه گردید هم عادل خان را بارسال تشریف زرین با دری
تمامی مصحوب خواجه طاهر گرز بردار بلند پایگی بخشیدند منکلی شیر خان ناظم صوبه
گجرات بنظر خورشید اثر در آمده باز و هم میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ با ضافه

عنایت خانجهان لودی

نظم دهلی بمهابت خان

صوبه داری اله آباد بقلیج خان

پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار مفتخر شد بهار و سیم برادر

برادر کهیلوجی بمنصب سه هزاری و پانصد سوار سرافراز گشت

اورنگ آرای چرخ چهارم طلعت روای هفت طارم روز سه شنبه بیست و چهارم

رجب سال هزار و سی و هشت هلالی رایات اعتدال به بیت الشرف برافراخت

و چهره روزگار بگلهای رنگ و بوی و شکوفهای شکفته رو برافروخت چون مطالع

گردون اساس دولت قلعه والا انجام یافته بود خدیو ابر دست دریا دل درین روز

عالم افروز از منازل ایام بادشاهزادگی بعد از توقف بیست و دو روز بدولتخانه

معلی تشریف فرموده بجسته ساعتی که از ان نظرات آسمانی سعادت جاودانی

دریوزه نماید تخت بادشاهی و مسند جهانبانی را بجلوس مقدس آسمانی پایه بر

گردانید چنانچه فروردین عالم آرا دشت و کهسار و در و دیوار را بریاحین رنگارنگ

و سبزهای گوناگون زیب و زینت بی اندازه بخشید بهار دلگشای افضال الهی جل

بی پایان ورقهای شادکامی بر روی جهانیان گشود و عطای بیکران جیب و دامن

نیازمندان پر آمود دلهای عالمیان را شکفته گردانید نظم چو بستان تازه شد

از باد نوروز جهان بستد بهار عالم افروز بنفشه سر بر آورد از لب جوی

زمین گشت از ریاحین عنبرین بوی ملک را نو روده بر مسند ناز بنفشه تر ست

سوسن و گنج پرداز چو گل پیشانی دولت گشاده ببالین بیت دولت باز داده

درین روز خجسته ده لک روپیه سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی یک لک روپیه

افروزند خواجه ابوالحسن باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمرتبه والای شش

هزاری ذات و سوار مرتقی گردید ارادتخان را از تغیر مهابتخان خانخانان

نظامت دکن بارادتخان

تفویض وزارت دیوان
بافضل خان و برخی از احوال او

که خانزمان پسرش به نیابت او بنظم مهمات صوبه دکن می‌پرداخت چنانچه گذارش یافت
بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و شمشیر مرصع و صوبه‌داری دکن و دو اسپ
از طویله خاصه عراقی و ترکی با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه با ماده فیل سربلند ساخته
رخصت فرمودند و خانزمان را بدرگاه جهان‌پناه طلبیدند و خدمت والا مرتبت دیوانی
کل از تغیر اسلام خان بعلامی افضل خان شیرازی که در ایام سعادت انتظام بادشاهزادگی
نیز دیوان کل بود مفوض شد و در منصب او که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار بود دو هزاری
ذات و پانصد سوار افزودند تاریخ وزارت او شد فلاطون وزیر اسکندر ز
با فیه مدار و مدار العلم شیراز از مرتبه استیناف و خدمه هند و ستان بهشت نشان آمد
و برهنمونی بخت بیدار در زمره ملازمان درگاه آسمان جاه منخرط شد و بیمن تربیت
بادشاه فضیلت نواز فاضل پرور آداب بندگی ملوک و ضوابط وزارت و کفایت
و دیگر لوازم این امر کبیر و مراسم این شأن خطیر کسب کرده مستعد این پایه گرانمایه گشت

تفویض خانسامانی بمیر جمله و برخی احوال او

و خدمت تنظیم مهام میرسامانی از تغیر علامی بمیر جمله که نامش محمد امین است مقرر گردید
او از سادات موسوی شهرستان صفاهان است برادر کلانش میر جلال‌الدین محمد و
و دو برادرزاده او میر رضی و میر رفیع‌الدین محمد بمنصب صدارت شاه عباس ر
و برادرزاده‌هاش بدامادی شاه نیز فایز گشتند او نزد حاکم گولکنده محمد قلی قطب‌الملک
رفته وزیر که باصطلاح آن ملک میر جمله گویند شد و بعد از رحلت محمد قلی بوطن بازگشت
چون در آنجا قفس او نزد شاه عباس تنگ شد برهنمای سعادت روز افزون
بعد از طلب حضرت جنت مکانی روی امید بآستان آن محفوف مغفرت سبحانی
آورده در سلک ملازمان منسلک گردید و بعد از رحلت آن بادشاه جم جاه

داخل بندگان این دولت ابد پیوند گشت و بانیخان باضافهٔ پانصدی ذات و پنجصد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و افتخار خان فوجداری جمو و
اضافهٔ هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و از اصل و اضافهٔ اکرام خان بمنصب
دو هزاری هشتصد سوار و ذو الفقار بیگ ترکمان باضافهٔ پانصدی دویست سوار
بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و از اصل و اضافهٔ ملتفت خان بمنصب هزاری
دو صد و پنجاه سوار و میر برکه بمنصب هزاری دویست سوار مفتخر گشتند شب بیست و نهم مبلغ
ده هزار روپیه بمستحقان بذل فرمودند و مقرر شد که هر سال این مبلغ درین شب متبرکه و
ده هزار روپیه در عشرهٔ اولای محرم و دوازده هزار روپیه در شب دوازدهم ربیع
الاول بمحتاجان و نیازمندان عطا فرمایند و از روز میمنت اندوز تحویل تا شرف آفتاب
از پیشکشی که حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی و بادشاهزادهای والا مقدار و امرای
عالی اعتبار و رای یمین الدوله گذرانیدند قریب هشت لک روپیه تشرف پذیرائی
رسید شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه باصحاب نیاز عنایت نمودند نقد بمعتقد خان
را فوجداری احمد نگر رخصت فرمودند شب [illegible] بمنزل رکن رکین دولت
آصف خان بقدوم سعادت لزوم پایهٔ آسمانی یافت و بعد از تقدیم مراسم
پا انداز و نیاز پیشکش گرانمایه از اقسام جواهر و مرصع آلات و تحف روزگار و نوادر
بر و بحر گذرانید از آن جمله متاع سه لکه روپیه درجهٔ قبول یافت
بیستم رمضان قرة العین سلطنت پادشاهزاده دولت افزا
از شورشگاه دنیا رو بآرامگاه آخرت نهاد و شهنشاه حق آگاه غبار کدورتی از سفعت
دیرپای برآینهٔ خاطر مهر ناظر نشسته بود بمصقل دانش بلند و شکیبائی حق پسند زدوده به

مقرر شدن مبلغ ... هر ساله ایام محرم

تشریف فرمودن بمنزل آصف خان

به قربانگاه تسلیم و رضا خرامیدند و همگی غم رسیدگان مشکوی اقبال خصوصاً ملکهٔ جهان و مالکه
دوران حضرت مهد علیا را ابتهاج و انبساط مواعظ غم زدا تسلیه بخشیدند غرهٔ شوال عید فطر
فرخنده شادکامی با اولیای دولت رسانید و نداء تهنیت و صدای دعای دولت گنبد چرخ
را فرو گرفت و نوال پادشاه جود پرور رسم آز و نیاز از جهان بر گرفت حضرت جهانبانی
تمامی ماه متبرک رمضان بطاعت و صوم گذرانیده مبلغ سی هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق
عطا فرموده بودند با فر روانی و شکوه آسمانی بعیدگاه تشریف فرموده نماز را بخضوع تمام
ادا فرمودند و بخجسته مراجعت دولتخانه والا را فروغ بخشیدند و در جشن
در آمدن عالی کامیاب خواهش گردیده و جان نثار خان را از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و سید احمد را بقلعه داری کابل و عنایت فیل
سرافراز ساختند و در همان از نوشتهٔ وقایع نویس کابل بعرض ایستادگان پایهٔ سریر
خلافت مصیر رسید که لشکر خان صوبه دار کابل جمعی از بندگان پادشاهی را نسبت
کروکی بالجوق قلیچ و خنجر خان و عوض بیک ... سال ساخت قلعهٔ بامیان که ... قلعه
ویرانی بود در سرحد کابل و بلخ ... از آنکه نذر محمد خان از کابل فرار نموده از راه غور
شد رو بولایت خود در دست ملکوتش در ایام انصراف از راه ضحاک با تمامی
خود در آن قلعه حوالی اوزبکیه بطریق تهانه گذاشته بوده اوزبکان بگفتهٔ او به مرمت قلعه
و جمع آذوقه پرداخته فرستاد اوزبکان بمجرد استماع رسیدن این فوج بقلعهٔ ضحاک
با تمامت از دست داده فرار نمودند و جانبازان اخلاص کیش از ضحاک
بحصار بامیان رسیده و آن را از بنیاد بر کنده بمدد ... ضروری باز گردیدند عوض
بیک از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار و بخدمت تهانه داری ضحاک

عید فطر

ادای نماز عید الفطر در عیدگاه

عرض وقایع کابل

نوازش یافت ... از قبل فرمان فرمای ایران شاه عباس ...
... در اثنای نگارش در استان فرستادن حکیم حاذق
برسم سفارت نزد امام قلیخان والی توران گذارش یافت که شاه عباس فرمان
فرمای ایران که از فراست و کیاست بهره وافر داشت در ایام پادشاهزادگی خدیو اقبال
از ظهور آثار بهروزی و اضعاف اضعاف فیروزی با مدد تجار و سایر متردّدین آن دیار و
استماع شمائل بهیه و خصائل رضیه و اوضاع گزیده و اطوار پسندیده میدانست که اورنگ
خلافت پس از حضرت جنت مکانی بوجود بهیه سود این آگاه تمام خرد فر و بها خواهد یافت
بدین سبب مکرر بارسال سفرا و استفسار اظهار مصادقت و مخالصت مینمود و سرراه
موالفت و موانست می پیمود درینولا که سریر والای فرقدان سای و فرق عرش
گرا بلند پایه گردید و خطه عالم آرای این مهر سپهر جهانداری زمین و زمان را فرو گرفت
شاه پس از شنفتن این خبر دریمار زندران محرمی یک را که از معتمدانش بود به تهنیت
جلوس سعادت مانوس فرستاد و با وی گذارد که چون از فرستادن او بجز تهنیت
غرضی دیگر نیست باستعجال تمام دولت ملازمت دریابد و روزی چند بسعادت
حضور مستسعد گشته رخصت انصراف حاصل کند و لیکن سرعت هر چه زیاده تر معاودت
نماید و بر کیفیت احوال فیض اشتمال آن مطلع خورشید کمال مطلع گرداند و محبت نامه
مشتمل بر شکر این موهبت کبری و منبی از سپاس این نعمت عظمی مصحوب او
ارسال داشت اگرچه پیش از وصول ایلچی و صدور پاسخ مقدسش خبر رحلت
شاه بمسامع حقائق مجامع رسیده بود اما از آنجا که از عرائض فرستادهای سلاطین
والاشکوه شیمه رضیه این پادشاه صورت و معنی است پس از رسیدن او بخود

نواحی دار الخلافه بیست و چهارم ذی القعده معتمد خان را بجهت سربلندی و اعتبار او
باستقبال فرستاد و ند سفیر مسطور بر خاقت خانه بود بر آستان معلی رسیده چهره افتخار
بتقبیل ساحت جلال بر افروخت و تقدیم مراسم کورنش و تسلیم سر عزت برافراخت
و با دای تمام نامه را گذرانیده معروض داشت که شاه بمجرد وصول نوید جلوس مبارک
از فرط انبساط بنده را بتهنیت گذاری روانه ساخته اند عنقریب یکی از معتمدان را با
تحف و هدایا بدرگاه معلی ارسال خواهد نمود خاقان دریا نوال او را بعنایت خلعت
و جیغه مرصع سرافراز ساخته بانعام بیست هزار روپیه دامن امیدش برآمودند لمحی از

احوال شاه عباس

احوال شاه عباس برمی نگارد او بعد از شاه اسمعیل که نبیره او سلطنت دودمان
صفویه رسیده در فرمانروائی و کشورکشائی و ضبط ممالک و ربط ولایت و تدبیر ملک
داری بهترین این طبقه بودند و لفظ مقابل پدید تولد او تخت دو شنبه غره رمضان سال
نهصد و هشتاد و ششم هلالی در بلده هرات واقع شده و در سن هژده سالگی از
خراسان بقزوین شتافته بجای پدر که از سلطنت جز نامی نبود و متابعه میت
بضیا نخود داشت بعض سیمی و سهمی بروی کار می آیند دست بر مسند شاهی نشست
و چهل و دو سال در مملکت خویش کامیاب حکایت و ریاست بود و با استقلال
تمام اجرای اوامر و امضای احکام بذات خود می نمود اما شیری یا بی رعایت
شریعت غرا و قدر درجه والای سلطنت شناخته پیوسته بصحبت اراذل
مشعوف بود و بیکی همتش ترتیب اسافل مصروف و از مهرپروری و عاطفت
گستری که سزاوار بزرگ پادشاهان و عما و از ترک جهاندار انت عاطل ند
گزنت شفاکیش جمعی کثیر [illegible] حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی

و ادام که پناه نکنید کمان روزگار بود و پناه جای شکسته‌کمان هر دیار رسیدند و بفر و فی
دستگاه و فراوانی جاه کامیاب صورت و معنی گشتند و چون بچاه و نه سال و هشت ماه
و کسری از عمر شش سپری شد و بجام قضای محتوم که هیچ دعائی و ثنائی باز نگردد و دوا
اجل موعود که هیچ حرزی و افسونی کوتاه نگرداند مسعود در رسید بعروض امراض متضاده
مبتلی گشته و باسهال و سوء القنیه که از شرب مدام بل ظلم و دوام ناشی بود در پایان شب
دوشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری در دار اشرف ما
زندران از سپنجی سرای فانی بدار البقاء رحلت انتقال نمود از فرط ارتکاب مسکرات ب
خیدن مستی از درگذشتن فتور تمامی در بنای و وقت سواری اسب راه نمی‌یافت بود و ملازمان
ارکان تجهیز و تکفین روا نمیشدند و از ان جهت که عبدالمؤمن خان اوزبک در مشهد مقدس
نسبت بمرقد شاه طهماسب ترکیب آنچه باید و شاید کشته بود و سه صندوق ساخته
صندوق شاه را در یکی از انها بنحوی که کمتر کسی آگاهی یافت گذاشته یکی را به نجف اشرف
و دوم [illegible] را بکربلای معلی و سوم را بمشهد مقدس فرستادند و مقرر ساختند که در هر سه
مقام کرامت انتظام صورت قبر نمایان باشد کریم امرزگار شاه عباس را بفضل
عنایت خویش رهائی از بازپرس آنچه از وی بخلایق رفته منحصر در آنست مغفرت
کرامت کناد و او سه پسر داشت صفی میرزا سلطان محمد میرزای مشهور بخدابنده
موسوم باسم جد امام قلی میرزا صفی میرزا که نوباوه چمن اقبال او بود بیست و هشت
ساله در سلخ محرم سال هزار و بیست و سوم هجری در دشت گیلان در اثنای آنکه از
خانه خود نزد شاه می آمد بحکم شاه مظفر بی اغلاطی بدست بهبود نام غلام چرکس بقتل
رسید بعد از دو سال از وی رخصت شاه بمراسم تجهیز و تکفین او پرداخته مدفون

چون نابینا شدند و دو پسر دیگر با وجود بیگناهی بامر او مکحول گشتند از صفی میرزا دو پسر مانده
بود سلیمان میرزا که از دختر زاده اسمعیل ثانی متولد شده بود و بعد از قتل صفی میرزا
آن بیگناه نیز مکحول گردید و سام میرزا که مادرش سریه بود و او را همواره در پرده‌گیان
حرم میداشتند و رخصت آمدن ... بیرون و دیدن مردم نمی‌یافت اگرچه از شاه
هنگام رحلت وصیتی در تعیین جانشین بروی کار نیامد اما چون در سلسلهٔ صفویه غیر او
بهره از زندگی و بینندگی نداشت زینت بیگم عمهٔ شاه و خلیفه سلطان وزیر و عیسی خان
قورچی باشی که با شاه نسبت مصاهرت داشتند و زینلخان بیگدلی که پیش از
سفارت هندوستان و بعد از چندی ایشک آقاسی باشی بود و بعد از آن تونسمال
باشی و پس از آن سپهسالاری ایران رسید و یوسف آقای خواجه سرا و سایر اعیان
بر جانشینی سام میرزا اتفاق نموده مکتوبی بمقصد این معاملات صفاهان که دار الملک
ایران است مصحوب معتمدی برسم استعجال فرستادند ارباب حل و عقد صفاهان
پس از آگاهی برین منهی سام میرزا که هژده ساله بود از خانه که با والده در آن زندان ... بود
بر آورده در جمادی الثانیه سال هزار و سی و هشتم هلالی در دار الملک مذکور بآیین
مقرر آن دولت بر قالیچهٔ سلطنت نشانده شاه صفی ملقب گردانیدند. الله و
یردیخان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و خدمت
یرسنخان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
و مختار خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر گشتند سلطان
نیار ولد الله یار کوکه بمنصب پانصدی دو صد سوار سرافرازی یافت دهم ذی الحجه
عید قربان نوید مژدهٔ عشرت ... بکامرانی داد و صدای کوس مسرت و نوای تهنیت

زمین فرمان را در گرفت سپهنشاه حق آگاه بعیدگاه تشریف برده نماز از روی نیاز بتقدیم
رسانیدند و بهمعنان دولت پاینده و سعادت فزاینده مراجعت نموده بدست قربان
پرداختند و در تشریف بردن و آوردن حسب و امان نیازمندان بانعام مقرر بر آمودند
زبردستخان را باضافه دولت سوار بمنصب هزاری و پانصدی هشتصد سوار سربلند گردانیدند
بهم محرم سعید خان باضافه هزاری ششصد سوار بمنصب هزاری و دو هزار سوار تارک تحت
را افراخت هفتم خواجه صابر که در ایام بادشاهزادگی از بندهای معتبر بود بتقبیل عتبه
فلک رتبه فایز گردید و دریا بار بخشایش بادشاهانه رخسار روزگار او را از غبار
عصیان پاک گردانید [illegible]
[illegible] چون عبدالله خان از رای نادرست و
عقیدت سست و مزاج ناستقیم و طبیعت غیرسلیم در روز حتم از عنایات بادشاهانه
و حقوق تربیت ملکانه پوشیده مصدر حرکات ناپسندیده گشت و از روی ناسپاسی
قدر الطاف بادشاه صورت و معنی نشناخته بپیش عنبر حبشی رفت و چون عنبر قرار خور
بو صعنش پرداخت در آنجا ثبات قدم نورزیده با خان جهان افغان صوبه دار دکن
سازش نموده نزد او برهانپور آمد و بفرمان والای حضرت جنت مکانی در قلعه اسیر
محبوس گردید و خواجه صابر که در آن هنگام به بصیرخان مخاطب بود نسبت دامادی
خان مذکور منظور داشته حرمان دولت ملازمت که سرمایه خسران ابد و خذلان سرمدیست
و پایه نوازش این برگزیده الهی که سلاطین بخدمتگذاری او مفتخر اند و خود منکار اسحا
فخر با نزوای ماخور پسندیده داشته بپیش عنبر شتافت و بعد از فوت او چون نظام الملک
استقلال بهم رسانید با نظام الملک می بود و از آنجا که نهایت کار او نیکنامی و عاقبت روزگار

آمدن خان ... بعیدگاه

ملازمت خواجه صابر داماد عبدالله خان

خطاب خواجه صابر ...

مخاطب

بر خود پسندید

روزگار او و دولت کامی بود بر جرم پوشی و عذر نیوشی این مظهر رحمت الهی الهی و رأفت

از کردار نا شایسته و هنجار نا بایسته نادم گشته پس از آنکه بجلوس میمنت مانوس جهان

صورت و معنی آرایش یافت و چمن زار دینی از خار فتنه و فساد پیرایش بکار رعوانیف

مشتمل بر استعفای جرایم بدرگاه [illegible] فرستاد چون بحبل ندامت و شرمساری

که ذریعهٔ مسیعه سلامت و رستگاری است متمسک بود ملتمس او بشرف قبول یافت

و بعنایات و دستانها مستمال گشته بسعادت آستان بوس رسید و از آنجا که

جرم نوازی و بنده پروری از شیم کریمهٔ این حضرت آسمان رتبت است بخلعت و منصب

سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب قدیم سر برافراخته بهم برافراز خان

باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار [illegible] سربلند پایگی یافته

ده هزار روپیه مقرر این ماه بمساکین و ایتام رسید

خواجه نظام سوداگر که در تجار معتبر بفزونی ثروت و دستگاه امتیاز داشت

گماشتگان او که پیوسته بسفر دریا و بنادر دور و دراز آمد و شد میکردند فیلی

یازده شانزده ساله برای او خریده آوردند آن در وقت از لاغری و خوردسالی

رنگ متشخص نداشت بعضی شناسندگان این تکهٔ بدیع برآن بودند که سفید خواهد شد

چون خواجه نظام بحکم حضرت جنت مکانی برای ابتیاع یاقوت و نفایس دیگر به پیگو

رفت این فیل را در خانهٔ سید دلیر خان بارهه که با او رابطهٔ یگانگی داشت گذاشت

و بعد از دوازده سال که بحد جوانی رسید و ما بعد رنگش سفید مایل بسرخی بر آمد سید مذکور

بدرگاه والا فرستاد از آنجا که بر آوردن دیرباز مطلوب و مرغوب بود بخطاب موسوم گشت

طالبای کلیم این رباعی گفته بصله کامیاب گردید رباعی بر فیل سفیدت که

چون شاه جهان بر او برآمد کو پای ⁂ شد همت بلند بر کار او دیده فلک ⁂ گو مینا دگر زند

خورشید شد ز رسیده صبح بلند ⁂ یازدهم حکم ولد عنبر حبشی بعد از طالع بر تقبیل آستان

گردون مکان سر افتخار برافراخت و بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه چهره اعتبار

برافروخت و پانزده هزار روپیه سالیانه او مقرر شد بیست و سوم اسلام خان باضافه

پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار سرافراز گردید نهم وریام

از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفتصد سوار سربلند گشت چون صفت شهر پروری

و هنرمند نوازی این درگاه آسمان جاه در ربع مسکون اشتهار یافته و صوت گرامی

بازار نادره پردازان جادو آثار که در پیشگاه اورنگ جهانداری در نهایت

کامگاری است رسیده اند و خود رفعت تعلیم اعتبار یافته صفر یمین الدوله وزیر دار ترتیبی از

نظر اقدس گذرانیده معروض داشت که این هر دو بیت هندی را که ده شاعر تبار لی گفته

باشند و گوش زد مجلس نشده باشد بیک شنیدن یاد میگیرند و آن ابیات را بهمان

ترتیبی که شعرا گفته و خوانده باشند از بر خوانده ده بیت دیگر بهمان وزن و مضمون

در بدیهه میگویند پس از آنکه این کار شگرف چنانچه بعرض مقدس رسیده بود بوقوع

آمد هر دو را بخلعت و انعام هزار روپیه سرافراز ساخته رخصت فرمودند هشتم

از دکن بدرگاه کیوان جاه آمده احراز دولت کورنش نمود و جاگیر او در سرکار

سنبهل مرحمت شد و هم حمید خان عبد اللطیف نام خویش عنبر حبشی بیاوری بخت در

سلک بندها منسلک گشته بمنصب سه هزاری ذات دو هزار و پانصد سوار سربلندی

یافت چهاردهم اورنگ رای جهانبانی با پرده گیان مشکوی جلال با دختر زادهای

والا اقبال بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند و او تقدیم مراسم نثار و پانداز و پیشکش

بیان حافظ دو زنار دار ترهتی

سرافرازی حمید خان خویش عنبر حبشی بمنصب

تشریف فرمودن بمنزل یمین الدوله

نخستینش بر دوخت خاقان بنده نواز و دور دور در آن امده تا آنکه بمغفرت گذرانیده روز
جهان شده با سعادت ابدی و دولت سرمدی بدولتخانه معلی مراجعت نمودند و ...
خانجهان لودی از دار الخلافه اکبرآباد بنا بر سرکشی و ... بانواع ضلالت ...
و تعلق بندهای درگاه که ... و هر که ناسره کار ناقص عیار است بفراوانی
اسباب و ثروت و جاه و فراوانی مواد مکنت و دستگاه چشم از حقوق تربیت و
و نوازش پوشیده دین و دولت که اسباب کامکاری و مواد نام داری او بطفیل خدمت
گذاری و فرمان برداری پیش ساخته و پرداخته شده است باز نموده ناسپاسی و حق ناشناسی
را که سرمایه پستی و تهی دستی است پیرایه سربلندی و دولتمندی داند و مهلت عصیان
و فرصت طغیان را برای اندوختن خسران و وبال و گرد آوردن خذلان و نکال داده اند
از بد دعوت دولت کامی و دواعی و ننگ فرجامی دانسته رشته ادبار و سلسله امانی دراز
گرداند غافل از آنکه هرگاه مور را پر برآید و کدوبن به سربلندی گراید اگرچه در نظر ظاهربینان آن
در هوا پروازی کنند و این به سرکشی اندازی اما خردمندان دوربین نیکو دانند که آن
پرواز هلاک گزیدن است و خامت این انداز سر بریدن مصداق این مقال احوال
خسران مآل خانجهان لودی است این بادیه پیمای ناکامی را که بعد ازین همه جا بیرا
که نام اصلی آن بد اصل است مذکور خواهد شد پس از استعار شدن حضرت جنت
مکانی و پیش از جلوس مظهر الطاف سبحانی حضرت گیتی ستانی بمقدمات خذلان
آیات هیولای نامقبول و دریای ضلالت انتما و سکندر تیره اختر و کلمات خسران
سمات و دیگر مفتنان و بدخواهان اند گویان می خرد و خیالهای فاسد و فکرهای کاسد
که غول راه شود تیره روز ... است و دیو طریق سو لیدگان تیره کار در سر هوس بیجا و

تعلق بنده‌های درگاه که
گشتند داشتند تعاقب او

و دل پر زده گرد آمده و مصدر افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده که همیشه با مجردان بد اندیش
و اندیشه کوتاه‌بینان باطل گزین گشت حضرت خاقانی از روی نیک سگالی که ابواب آن
بر روی نیک و بد باز است پس از شنفتن خبر سفارش شدن حضرت جنت مکانی فرمان قدر توامان
بخط نوازش نمط مرقوم گردانیده مصحوب جان نثار خان از خبر فرستادند ناسپاس بی
اساس از بخت رمیدگی و روزگار شوریدگی از جاده بندگی پا بیرون نهاده بجز در رسم استقبال
و لوازم اطاعت پرداخت و دورنگی و دوروی را که مکنون ضمیر خطاپذیر بود بروی
روز انداخت و بجانب جان نثار خان و در برابر احکام شفقت آمیز پاسخی که مطابق مطلب باشد
گذارش ننمود و چون از خرد و آداب گزین نصیبه نداشت سررشته سازکاری از دست
واهشته جان نثار خان را بی عرضه‌ای مشتمل بر اظهار بندگی و خدمتگذاری و ابراز اخلاص
و فرمان برداری رخصت نمود جان نثار خان در حینی که موکب جهان نور و از خیبر با حمدآباد
رسیده بود بعتبه والا آمده آنچه از نفراگرفته بود بعرض اقدس رسانید چنانچه در آغاز
این نگارش نامه گذارش یافته بود و از آنجا که انجام کارش بدنامی بود و اختتام روزگار
کارش ناکامی از حقوق نعمت پروردگی و آداب نمک خوردگی این دودمان والا
شان که بوسیله آن از حضیض نوکری و خدمتگاری عبدالرحیم خانخانان به اوج سروری
و سرداری رسیده بود چشم پوشیده و پیوند ارادت و عقیدت این حضرت والا
رتبت گسسته با نظام الملک در مقام مدارا و ملایمت شد بر این که از که
بریده است با که پیوسته و محال بالاگهات دکن را که در آن وقت بجاه و پنج کرور
دام جمع آن بود سوای احمدنگر که سپهدار خان از پاکی گوهری و سعادت وری به
افسون خدیعت و احسانه فریب آن مکار نابکار سر در پیاده و دو ده انواست نداده بود

باو بازگرداست و جمیع بندگان پادشاهی را که در آن امکنه بودند نزد خود طلبیده و سکندر دو
تایی را که با او قرابت قریب است همراه ملتی در برهانپور گذاشته با جمعیت بسیار بقصد
تصرف مالوه که در آنوقت ضبط مهمات آن بمیر عبد الرزاق معموری مخاطب بمظفر خان
متعلق بود روانه شد چون موکب اقبال از جنیر(؟) به اجمیر و از آنجا بدار الخلافه اکبرآباد
رسید و دار الخلافه بجلوس عالم آرا مهبط انوار ظل الهی گشت و آوازه اورنگ نشینی
زمان فرمانروا گرفت و صیت بلند اقبالی در مکین و مکان منتشر گردید و غنودگان کرانها(؟)
خواب غفلت و کامروای و مدهوشان شراب خودرایی و خودنمایی بیدار و هشیار
گشته بهزاران ندامت و خجالت در فکر تلافی بعضی تقصیرات و تدارک زلات شدند
ککرا که از ساهس راجه ججهار(؟) و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتان عمده که با ماند و با او همراه بودند
باوطان خویش و بعد از وصول رایات نصرت باجمیر در السنه بود که ارکان جمعیت و اساس سلطنت
دولت او رو به تزلزل نهاد عرضه‌داشت مبنی از اطاعت و انقیاد و تجدید رای او ام
و نواحی بدرگاه آسمان جاه ارسال داشت با آنکه الهام پذیر روشن بود که شمارش
با گروادی وفاق است و زبانش با دل در نفاق اما بنابر شیمه مستمره این حضرت
ستوده مرتبت که هرگاه پروردگان نعمت و برآوردگان عنایت از جرایم و سیئه
و معاصی تفصیل باز آمده بوسیله ندامت و خجالت بامن درگاه خلائق پناه ملتجی گردند
عفو جرایم را سنجیده رضیه جهانداری میدانند و صفح جمیل را شیمه کریمه فرمانگذاری و به
شمول عواطف و قبول مآرب مطمئن و مستمال میگردانند از پیشگاه مراحم پادشاهانه
فرمان قضا نفاذ شرف صدور یافت که بدستور سابق صوبه‌داری دکن باو تفویض
نموده آمد برسیدن فرمان [illegible] عنوان بهر پر نور رضه در تقدیم مراسم آن سعی

بلغ نماید اما از ما بوده به برهانپور برگردیده با نتظام مهام آن صوبه اشتغال نمود چون به
عرض اقدس رسید که ولایت بالاگهات را که نظام الملک واداده بود بتصرف در
نیاورده و تا حال مردم نظام الملک متصرف اند صاحب صوبگی دکن بمهابتخان تفویض
فرمودند پس از آنکه او سعادت ملازمت دریافته گشت هر چند از گفتار مخبران راست
گذار و اطوار آن برگشته روزگار خلاف اخلاص و اعتقاد مسموع و مشاهد میشد از
وسعت بردباری که گزین مصلحت ملک گذاری است از او زنی نهاده بود و در مدت
هفت ماه که شرف اندوز حضور بود هر کرداری که مشعر بر قبح افعال و موجب کلفت
و انفعال او باشد از آن خدیو بسیار مروت و دریا بار صورت سر بر زد اما او از کردار
های ناشایسته خویش همواره در توهم و تذبذب بود و از اغوای دوروبان فتنه انگیز
و اصغای کلمات شورش افزای وحشت انگیز پیوسته در اندیشه های بیجا و فکرهای ناسزا
و از آنجا که در کارخانه تقدیر اسباب ناکامی و موانع نامی آن تیره کار سرانجام یافته بود شبی
لشکری پسر بهلول خان از شوریده سری و فتنه گری با تیر اندیش گفت که امروز و فردا
شما را باید در مقید خواهند کرد وانیدان کوته اندیش آن جهالت منش بملاحظه اعمال نکوهیده
و اعمال ناپسندیده سخن آن کذب اندیش غمره کیش را که فروغی از راستی [illegible]
باور نموده باید رکصند و برای بی رای از شنیدن این گفتار شورش آثار هراس و
وسواس که انتساب آن در باطن خبث آمود آماده داشت دو هزار افغان بیداد
جوی فتنه خواه از خویشان و منسوبان در خانه نکبت آشیانه نشست و بطغیان جهالت
و ضلالت از سعادت کورنش که سرمایه سربلندی و پیرایه بخت مندی است محرومی
گزیده در آمدن در بار جهان گویم که ابواب دولت بر روی روزگار خود بست

نسبت چون مرکوز خاطر مهر ناظر خرنوازش او بود حضرت خاقانی از خانه‌نشینی و حرمان گزینی
آن کوتاه‌بین متعجب گشتند و از یمین الدوله استفسار نمودند یمین الدوله بعد از تفحص آنچه در نیت
بعرض رسانید از شفقت نظرهای عطوفت جبلی با چنین تقصیر عظمی اسلام خان را که شنیده
تغییر راز دار مزاج شناس است نزد او [illegible] ده به پیام‌های غم‌زدا و اندرزهای هوش‌افزا
رهنمای [illegible] سعادت ابدی گشتند و سبب نشستن بجا اسلاف فرمودند ان مغلوب بی‌نهایت
لاطائل مسلوب بخیالات باطل استیلای توهم انحراف مزاج اقدس را داعی تقدیر ظاهر ساخته
مسالت نمود که از مراحم پادشاهانه امیدوارم که امان‌نامه بخط مقدس فرستاده مرا
از بیم بی‌ناموسی و خوف بی‌غرضی برآورند پس از آنکه مدعای او اسلام خان بعرض
مقدس رسانید یمین الدوله تا واقعی او را در تعبیه ترحم خاقانی [illegible] این تضرع و ابتهال
التماس انجاح مطلب او کردوا از آنجا که محو زلات و عفو تقصیرات از ثمرات الطاف
خصائل و کرائم شمائل شهنشاه عالم‌پناه است و ملتمسات ان عماد السلطنه که متضمن
صلاح عباد باشد همواره بعز اجابت مقرون مسئول شرف پذیرایی یافت و فرمان
مرحمت عنوان بخط مبارک بر وفق مدعای او نوشته فرستادند و آن حرز نجات را
تمیمه حیات ساخته مصحوب یمین الدوله بشرف کورنش و زمین‌بوس رسید چون
بخت از و رنجیده بود و روزگار بر گردیده ضمیر کج‌گرائیش قدر الطاف بی‌منتهای
در نیافت و باطن نفاق موطنش پایه انعطاف ظل الهی نشناخت تا آنکه بست و یکم شده
مست و شستم صفر مطابق [illegible] و دوم مهر ماه مردم یمین الدوله که بسبب قرب جوار
از احوال او پوسیده آگاه بودند بیمین الدوله که با اکبرشاه در باتیش خانه یمین الدوله
بلوازم کنکاش قیام داشت رسانیدند که امشب برای تیره روزگار اراده فرار دارد

امین الدوله اشد و سرحدی خانزاد که هم در ان شب تفنگ درست نزد اعلیحضرت رسید
تا اکنون خاطر این بادیه پیمای اوبار معروض داشته التماس نماید که اگر حکم اقدس عز
صدور یابد مرحوم باشیم و دیگر بندهاکان جان نثار که در کریاس فلک اساس سعادت
حضور می‌اندوزند بر سر خانه او رفته او را با اهل و عیالش که نجویش آمد کوی روز عاقبتش
سیاه و از نده و کار عاقبتش تباه بقتل رسانیده عبرت مایه سایر بدسگالان [illegible] دانند
شاهنشاه حق آگاه فرمود که پیش از این بالتماس این تابان امین الدوله تابان بد فرجام امان
نامه بخط اقدس عنایت شده و گسیختن رشته عهدی که یکبار ان بدست بنده است و بهر دیگر
بدست از عقیده از همه کس نکوهیده است و از فرمان روایان والا شکوه نکوهیده تر اما از این
نسبت برگردیده [illegible] نسبت رسیده گناهی که کیفر ان شرعاً و عقلاً واجب و لازم گردد
سر نزده از عسکاه [illegible] الت با حکم قتل او صادر نخواهد گشت بگذارید که سر شوریده را که
هوس خاره و پو اهمانی بحاصل است و در شانه طایر امال لاطایله از حکم پادشاهی که
نمود از [illegible] راهی است باز جهیده فرار نماید و بدست عصیان زیر دست اسباب نکال بر
آماده و در شده ابواب زوال سرمد بر روی روزگار خود باز گشاید بعد از ان هر چه خرد
دوربین و رای صواب گزین ما اقتضا نماید در باره او تقدیم خواهد رسید چون پیش
از ان الصفای ملک بهر از شب مذکور ان گروان بادیه ناکامی بر نمونی سفاوت
و پیشوای ضلالت بهادر برادر زاده خویش که بمنصب هزاری جای صد سوار
سرافرازی داشته و دیگر خویشان و پیشوایان عار فرار که شیوه زندگی دوستان
ناموس دشمن است بر خود پسندیده راه گرای ملک [illegible] رامی و پرده گشای بدنامی
گشت و حقیقت را امین الدوله معروض داشت از زمانه [illegible] عصبه خاقانی که انموذج قهر

تفصیل اسامی ... تعاقب
نامبیان ... دی

بهرزه‌دانی است حکم شد که در مساعدت خواجه ابوالحسن با خانزمان و سید مظفرخان و راجه
جگت سنگه و دهیری خان و فدائی خان و راو سور بهوریه و راجه بیتلداس و راجه جهار سنگه بندیله و
سردار خان و الله‌یار خان و معتمد خان و صفدر خان و الهویردیخان و خدمت پرست خان
و بهادر ... و خواصخان و ظفرخان [illegible] س و راو هوسنگه هاواو و بهیم راتهور و
پرم ... راتهور و راجه بیرزان و بیرخان میانه و اجداد دهند و مرحمت خان بخشی احدیان
و دامی هرچند ... و جمعی دیگر تبعاقب آن مخذول شتافته هرجا مانند سراغی گو دارد آن
نابکار در کنار رود کارشتش نهند از انجمله جنیدی از شیران بیشه وغا و دلیران معرکه
هیجا سید مظفرخان و راجه بیتلداس و خدمت پرستخان و بهرتهراج راتهور یازده
گهری از شب گذشته بر سبیل تعجیل متعاقب آن ره نوردان ادبار شتافتند و گرد ت

بیان جنگ حوالی دهوپور

اجاغنه و قلت خود نظر ورنیا ورده بعد از شش گهری روز در حوالی ... پور ماند باد دوران
و برق تابان بان گروه مرگ پژوه رسیدند محادیل چون آب خلیل در مش و آتش
تیغ در پیش دیده را گریز مسدود یافتند کام ناکام در پناه شکست ناچار ... دریا
و در یلنتاهای آن سرزمین دشوار بجا نزول برمرگ نهادند و ابواب بلا بر روی خود
گشاده با مجاهدان ناموس جوی نبرد خوکرده خانه زین را کاشانه کامرانی دانند و صدای
طبل جنگ را آواز کوس موکبانی کرم بیکار شنیدند چنان گرم گردید کارزار نبرد
که شمشیر شد آب در دست مرد چنان شد بلند آتش کارزار که دود آتش
خاک بود آخر شرار اگرچه از بیم فنا دل بر غرق دریا نهاده به نبرد پرداختند اما
چون زمان هلاک نزدیک رسیده بود و روز زندگی برگردید خرمن حیات
بسیاری از ستاره سوخته‌گان با آتش تیغ خاکستر گشت و اکثر سران لشکر منصور

مغفور گشت ... پرستاران بجاده کارزار که اسامی ایشان نگارش یافت بدین جنگ
معرکه آرای تیر دوستی و جوهرهای خونام حسن پرستی گشتند از آنجمله خدمت پرست خان
که بیمن خدمتگاری و وفاداری پایه امارت رسیده بود و در آن روز عطای جان گزار
همجایی مردانه نمادستی و یوری مردانه و نیروی مردانگی جان را بجان آفرین داد در جنت ابدی
و رهوان مارق صف شکن را در غیرت نموده بزخم تیری که بر مسقط ... رسید
آمد و جان فانی را در کار خدیو زمان و خداوند دوران در باخته نیکنامی جاودانی
اندوخت و راجه بیتهلداس و دیگر برادران او جانانه تیره راجپوتان از اسب پیاده شده
به پیکار ایستادند و بنیروی جلادت و نیروی همت غنیم خود را بر خاک هلاک
انداختند و خود نیز زخمها برداشتند از جوانمردان ... بر روی کار آمد مرحمت خان
بخشی احدیان هم دولت و پای برزد و تیر مقابل زخمی گردید و سید مظفر خان به تلاش
های مردانه جوهر اخلاص و مردانگی بر روی روزگار افکنده غنیم را شکست داد و محمد شفیع برادر
او با نوزده تن از سادات بدرجه شهادت رسیدند و پنجاه کس دیگر از همراهانش
مجروح گشتند و دو برادر راجه بیتهلداس و قریب صد مغل و راجپوت از
وفاداری بعد از کشش و کوشش بسیار جان در کار خداوند کار در باختند و ...
و عظمت ... و دو پسر رشید پرای گرید و شمس و اماد ایش با دو برادر کلان محمد و محمود
که این هر سه از بندگان والا درگاه بودند و با برادر ... همراه او و از تبار عالم
خان لودی که از کهنه سپاهیان اواعیه بود و با راجی علی خان در جنگ سهیل کشته شد
و شصت کس دیگر از عمده نوکران آن بی راه رو بقتل رسیدند و در مضمار کارزار
بر تهیراج پیاده و برادر سواره باهم مقابلهای مردانه نموده از یکدیگر زخم برچه برداشتند و انجام

کشته شدن همت پرست خان در جنگ خانجهان لودی

جنگ بیرتهیراج راتهور با خانجهان لودی

و انجام پرایی بی رای برخم ترکی از بهادران جانبازیای ثبات از دست داده فرار
نمود و بر روی روزگار خود در جهان و مخذولان باز گشوده و آبروی حمیت بر خاک
بی ناموسی ریخته و غبار [illegible] بر فرق روزگار خود بیخته با دو لیه و غیرتی و دیگر از آب جبل
[illegible] جو د طغیان آن با تیمه سری گذشت و سایر همراهان آن مردود مجروح و غیر مجروح
بصد جان کندن از دست دریا زورین از آتش وغا و آب دریا خلاص یافته اسباب
و اسباب بدست مجاهدان اقبال گذاشته برخی بالا رویه آب و لختی پایان رویه به
فراوان پریشانی فرار گردانی بدر رفتند و آن مغلوب هراس رقم محنت را که روز
بازار جوهر جمعیت و حماسیت مردان ناموس پرست است یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بدانسته همگی نسا و اطفال و سراری و جواری خود دیگر مسلمانان را
در بلا گذاشت و مضمون این بیت نظم نیم جانی بدر آورده ام از وادی مرگ
این قدر زین سفر دور دره آورد بس است [illegible] دل را خوش داشت و بعضی از آن
بی غیرت جاهلانه از فاعره مقتول گشتند و اگر بدست غازیان اسلام مامور رهروانتای
انکه سید مظفر خان برای برداشتن شهیدان و بار جستن مجروحان در رسید آن تو بعض
در دست تخت فدای خان و ایرای و معتمد خان بعد از آن خان زمان و راجه جگسنگه با و
رسیدند باتفاق تعاقب برای بدعاقبت روانه شدند و چون بکنار آب رسیده
دریا چند که می گذشت از آب نمیتوان گذشت بجمع سفاین مشغول گشتند و یک پهر
روز مانده خواجه ابو الحسن نیز رسیده بمصلحت یکدیگر شب همانجا بجهه آسودگی اسپان
که راه دراز دور دیده بودند توقف نمودند چون کشتیها فراهم آمد فردای آن
تا دو پهر تمامی لشکر را از آب گذرانیده بتعاقب آن ره نورد ناکامی کمر عزیمت بستند

و برای کج گرای توقف افواج قاهره هفت پهر برکنار آب غنیمت دانسته بسرعت هر چه
تمامتر خود را بحیطهٔ چهار سکه بندر بط انداخت همه در اسمان ان بکوهیده آثار و در محلش گذارش
خواهد یافت چون حقیقت فرار آن نابکار از عرایض اینان بمسامع علیه رسید فرمان شد
که سید مظفر خان که مصدر خدمات نمایان شده بود و بهی از برادران او بکار و منیت
خود داده بودند و راجه بیتهلداس و خواصخان و دیگر همراهان و غیر ایشان که ...
بدرگاه معلی معاودت نمایند و چون بدرگاه اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت
گشتند از عنایات پادشاهانه که همواره در باره بندگان وفاخوی و دعاخوی مبذول
است سید مظفر خان را از انعام ... مرصع و شمشیر مرصع و باضافه هزار سوار بمنصب
چهار هزاری چهار ... سوار و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه و راجه
بیتهلداس را بخلعت و جمدهر مرصع و دهوپ مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری
و دو هزار سوار و بعنایت نقاره و اسپ با زین نقره و فیل و خواصخان را بخلعت
و کمسوه مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزاری و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت
اسپ و فیل و دیگر همراهان را بخلعت و باضافه پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب
دو هزاری هشتصد سوار و بعطای اسپ و فیل کامیاب گردانیدند و
شاه بیگ خان باضافه پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار نوازش یافت شب دوازدهم ربیع الاول دوازده هزار
روپیه بدستور مقرر بمستحقان عنایت شد چون بر پیشگاه خاطر خورشید مآثر پادشاه
جم جاه پرتو ظهور افکند که بخری بیگ را که پیش از این ایلچی ... او برسم حجابت و در باب
شرف ملازمت مفصل نگارش یافته رخصت فرمایند و یکی از بندگان معتمد را

رخصت یخری بیگ ایلچی ایران و تعین گشتن ... همراه او بسفارت

داتعزیه شاه غفران پناه شاه عباس و تهنیت جلوس شاه صفی با ایران فرستند و وارم
ملاقی بهم ابان ماه سلالة السادات میر برکه را بعنایات خلعت و خنجر و ماده فیل و پنجاه
هزار روپیه بصیغه مدد خرج سربلند گردانیده برسم سفارت رخصت داوند تا تعزیت و
تهنیت پرداز دعا بان وقت خبر رسید که آنها با مفاوضه محبت آمیز مصحوب سید شاه
علی خز[illegible] اند و فرموده اند که پس از ابلاغ نامه از جانب اقدس مذکور سازد که چون
حضرت عرش آشیانی شاه غفران پناه شاه عباس را فرزند میخواندند و حضرت
جنت مکانی برادر و برعایت این نسبتها در گرامی مفاوضه این مسند آرای سلطنت را
بفرزند تعبیر نموده آمد و نیز برگذارد که اعلیحضرت پس از استقلال بخبر جلوس بنده را به
سرعت فرستاده اند متعاقب ایلچی بخدمت میرسد و حکم شد که بعد از تقدیم خدمت
واطلاع بر حقایق آن ملک بزودی رخصت حاصل نموده عازم آستان دولت شود
بجزای یک بعنایات خلعت و خنجر مرصع و ماده فیل عزت و افتخار بر افراخته همراه میر
[illegible] گشت نقل نامه که از منشیات علامی افضلخان است و درین نگارش صحیفه مرقوم
گردید نامه حضرت صاحبقران ثانی بشاه صفی والی ایران حمدی که گزینای معبود
[illegible] را سزد و جز زبان حال آن را بیان نمیتوانند نمود و زبان قال بغیر از عجز و قصور
راهی دیگر درین وادی نمیتوانند نمود و لیس از ورود نامعدود بر قایل لا احصی ثناء
علیک انت کما اثنیت علی نفسک باد که حمد آن ذات مقدس را تعالی شانه
عما یقولون باعتراف بعجز و قصور بجای آورده و سرگردانان این وادی را
بشاه راه مستقیم این [illegible] اقصی رهنمای فرموده و بر آل آن سرور که وجود فایض
الجود ذات ان حمد یزدان است و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض درین ملک

بادی این باران بر بسیط زمین گسترده گشته لله الحمد والمنه که بعد از غروب آفتاب
عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم خلد آرامگاه جعل الجنة مثواه مقبل
این کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و ماندان سزاوار تاج
و تختی بر سریر سلطنت دودمان صفوی [illegible] این تازه نهال برومند اقبال
گلشن شوکت را تازه ساخته و نظر آن ماهی از اوج جلال بر عرصهٔ ایران پرتو انداز
امید از کرم واهب بی منت و بخشنده بی صنت آنست که این جلوس میمنت لزوم
را بر این صفوه دودمان صفوی و ثمرهٔ شجرهٔ مصطفوی و نور حدیقهٔ مرتضوی و بر دوستان
این دودمان رفیعه مکان مبارک گرداناد و بحق حق واهله چون از قدیم الایام
الی آن بمقتضای التعارف ازلی که مستتبع روابط لم یزلی است چنانچه ماثوره الارواح
جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف شاهد این دعوی و ناطق
باین معنی است و میان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده
عظیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علاقهٔ محبت محکم بود و بموادای
الحب یتوارث این عطیه کبری از سلف بخلف و این موهبت عظمی از سابق
بلاحق بارث رسیده لهذا امیانه اعلیحضرت رضوان حشمت حضرت جنت مکانی
انار الله برهانه و شاه جم جاه غفران دستگاه اسمی عم حبیب الله رابطه دوستی بحد
برادری منتهی شده بود و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه خلد آرامگاه
در ایام خجسته فرجام پادشاهزادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده که آن حضرت
بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود میدانست و آثار یکجهتی و علامات مودتی که
زنگ علاقه الوت و شوبت تواند شد از طرفین مشاهد عالمیان میگشت و

و یوماً فیوماً این معنی در تزاید و آناً فآناً این نسبت در تضاعف بود بحدی که از سببهای
سابقه بسیار تر و از روابط سابقین بمیامن زیاده گردید و پیوسته در خاطر دوستی
گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطایا این نیازمند درگاه را بان درجه علیا و
مرتبه قصوی فایز گرداند بان [illegible] [illegible] گاه غفران پناه دقیقه از دقایق دوستی
نامرعی نگذاشته اخبار محبت و [illegible] زبده آید که خواقین زمان از تصور آن در بحر تاسف
مستغرق و سلاطین دوران از رشک آن در دریای تحیر مستهلک گردند پس از آنکه
اعلیحضرت علیین مرتبت حضرت جنت مکانی بتقضای الهی به تسخیر دار الملک بقا رایت نهضت
فرمودند و نوبت خلافت کبری و سلطنت عظمی باین نیازمند درگاه آله رسید خار و خاشاک
که از تموج امواج حوادث بر روی این بحر خلافت ظاهر گردد [illegible] بود بشعله تیغ
دشمن‌گداز سوخت و عرصه مرز و بوم هندوستان بهشت [illegible] از لوث وجود طاغیان
نمک‌بحرامان باب شمشیر خون‌افشان پاک گشت و تمام ممالک موروثی که قبل ازین
[illegible] پادشاه عظیم‌الشان در تحت [illegible] اند مساحان روی زمین قریب ربع مسکون
انگاشته‌اند تصرف اولیای دولت قاهره درآمد اراده بدان متعلق شده که
[illegible] دوستی که مرکوز خاطر مهر ناظر است ارموغی بفعل آید و یکی از معتمدان آگاه و
مقربان درگاه رستمان جاه برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم
بهجت قرینت فرستاده شود ناگاه خبر واقعه هایله و حادثه نازله رحلت آن پادشاه
جنت بارگاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت و الم و قصه پر غصه
اعلیحضرت جنت مکانی تازه ساخت و بوصول مژده جلوس میمنت مانوس
آن عالی‌تبار گردون اقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزرگوار و استقرار آن

شاه جم‌جاه بر مفرد دولت آن عمران پناه کلفت به بهجت و الم به راحت مبدل گشت
رجاء واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که در وادی عدالت و انصاف
و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد و در باب احقاق حقوق و ایفاء عهود
و عفو زلات و ترک تعصبات و تکسیر خزانات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع
احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان ترتیب [illegible] اند و
بهره کامل از سلطنت و حظ وافر از دولت بخشیده بمودای اما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض بطول عمر رساند و بوسیله سلطنت این جهان فانی بدولت
آن جهان باقی فائز گرداند چون اعلیحضرت جنت بارگاه رضوان دستگاه فردوس
منزلت عرش مرتبت جمشید حشمت عرش آشیانی انار الله برهانه شاه بهشت آرامگاه
را بمنزله فرزند و حضرت علیین مرتبت جنت مکانی بجای برادر میدانستند و این
نیازمند درگاه آن عم بزرگوار میخواند بمقتضای این مشتبهات نور حدیقه دودمان
صفوی [illegible] حدیقه خاندان مصطفوی و مرتضوی را بمنزله فرزند گرامی پیوند دانسته
مراتب درستی که در خاطر دوستی گزین مرکوز بود که در ایام سلطنت و خلافت
نسبت بان عم عالی مقدار از قوه بفعل آید انشاء الله تعالی نسبت بان فرزند
نامدار کامکار بوقوع خواهد آمد از آنجا که اخلاص شعار مستمس [illegible] یک
را عم غفران مآل از روی استعجال بجهت استخبار اوضاع و استعلام [illegible] داده

آنچه وقایع شده باشد

بودند و اوراد [illegible] رخصت نمودیم و ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب
میرزا [illegible] را که از بندهای روشناس این درگاه والا است بر سبیل استعجال از
برای استفسار احوال خیر مآل آن صفوه دودمان صفوی بر فاقت او روانه آن صوب

معطوف فرموده‌ایم تا مراسم تهنیت و تعزیت تقدیم رسانید و مراتب محبت و مودت بیان
نماید معتمد مذکور را از احوال خجسته مآل خود کماینبغی آگاه سازند و هر گونه امری که باعث
مزید اتحاد و هر نوع کاری که موجب زیادتی استقرار ارکان شاه والاجاه در سلطنت
دانند باید باشد این نیازمند [illegible] بنمود اشاره نمایند که از قوه بفعل آورده
شد [illegible] ان دوستی و [illegible] النسبت بآن فرزند والاجاه ظاهر ساخته آید که در چه
درجه است و چون خاطر به دریافت احوال فرخنده مآل آن نامدار گردون اقتدار بسی
متعلق است هر چند آن معتمد را زودتر مرخص نمایند بهتر خواهد بود و ازین رو که خواهش است
که همیشه کلک خجسته باز باشد بعد از مراجعت آن [illegible] یکی از اعیان درگاه معلی که
مزید قرب و فزونی اعتماد و اختصاص و رتبه باشند برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت
آن فرزند والا مرتبت روانه نموده خواهد شد مناسب آنکه شیوه ستوده آبا و اعلام نشست
سنیه اجداد کرام را در روای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته
بارسال مراسلات و انجاح مهمات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم میرسد گلشن
محبت و چمن مودت را نضرت و خضرت بخشید ایام سلطنت قرین کامرانی بموجب
سعادت دو جهانی باد و چون همین توجه پادشاه دانش نواز و دانا پرور و حسن اهتمام رکن
الدوله اصفهان ملا فرید دهلوی باتفاق دیگر منجمان که بشرف اندوز حضور اند زیجی
حسابی مشتمل بر تدارک مسامحهای واقعه از مباشران اعمال رصدی و رفع تفاوتهای
ناشیه از تمادی ایام و در حرکات ماضیه و تصحیح جداول و خطاهای پاسبان و تسهیل
اعمال و اصلاح اغلاط محاسبان و قواعد قدیم زیجهای باستان و عواید جدید مبسوط و
منجمان این والا تبار موضوع بر اصول و قیقه صحیحه رصد جدید الغ بیگی مبنی بر تاریخ

مقدمه زیج تصنیف ملا فرید دهلوی

جلوس میمنت مانوس فرازندهٔ تخت جهانبانی برازندهٔ تاج کشور[illegible]نی موسوم بزیج شاهجهانی صورت
اتمام داده بود درین ولا آن کتاب از نظر اکسیر اثر شهنشاه دانش پناه گذشت و مرتب آن
مشمول نوازش گردید و با فایدهٔ آن کتاب تمام انتصاب و عالم انتصاب باشد بحکم اقدس
انجم شناسان هندوستان باستصواب اختر شماران یونان هندی و سنسکرت زبان ترجمه نمودند پیش ازین
تقاویم کواکب از زیج رصدی الغ بیگی استخراج نموده در تقویمات ثبت میکردند اکنون از
زیج مجدد که [illegible] اغلاط خالی است باسانی استنباط می نمایند ایزد کام بخش سایهٔ تربیت پرورش
این خورشید دین و دولت را که وجود همه موجودات چون آفتاب و سایه در فراهست جهان
و جهانیان باکبریاست پاینده دارد چون بموقف مقدس رسید که مرتضی خان ولد میر جمال الدین
حسین انجو صوبه‌دار [illegible] رحلت هستی ازین جهان بربست امیرخان ولد قاسم خان نمکی را که برحسب
تعین الدوله بحکومت صوبه ملتان میبرد رخصت نظم آن صوبه و باضافه پانصدی ذات و پانصد
سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز گردانیدند قلعه داری را که از تغیر مهابت
خانخانان جستی حبیله مخاطب بقلعه دار خان مقرر گشت و هم جان نثار خان باضافه
پانصدی ذات بمنصب دو هزاری و پانصدی هزار و دویست سوار و مرحمت خان از
اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر گردید و شیخ ماه صفدر خان از اصل و
اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت نگارش
مبارک جشن قمری وزن روز جمعه پنجم ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هلالی مطابق دوم
آذر ماه جشن قمری وزن انتهای سال سی و نهم و ابتدای سال چهلم از سنین زندگانی
جاودانی ترتیب یافت صلای کامرانی اطراف جهان را در گرفت و صدای
کوس شادمانی بلندی گرایید بدستور هر ساله آن گرانبار صورت و معنی بطلا و دیگر

نظم تهته بمیرخان ولد قاسم خان
نمکی از انتقال مرتضی خان ولد
میر جمال الدین حسین انجو

بقیه احوال ججهار

رتبه احبابی که نگاشته کلک سنجیده آمد و پایه برادر و هم سنگ سرافرازان آسمانی رسیده خورشید
اوج جاه و جلال با ابهت سلیمانی و شوکت صاحبقرانی بر سریر کامرانی نشسته جشن گاه را
نمودار بهشت آسمان ساخت و بعطایای بی نهایت که نهایه قامت افتخار امرای والا مقدار
و نوئینان بلند اعتبار برآن دست حاضر بود که با خواجه ابوالحسن متعاقب برای انتظام بود
[illegible] نموده آستان فلک نشان سعادت اندوخت و بجاگیر خود که در سرکار
سنبهل داد و دستوری یافت اسد خان معموری بخدمت فوجداری سرکار [illegible] و با اضافه
پانصدی ذات و بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر برافراخت راوت
رای دکنی حسب الالتماس اراوت خان بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار سربلند گردید
اکنون بقیه احوال نکبت مآل برای ضلالت انتمای [illegible] بعرض میرساند چون آن کافر نعمت خود را
بولایت جهارسنگه بندیله که در آن هنگام در دکن بوده انداخت بکرماجیت پسر کلان
او که در وطن بود آن سرگردان بادیه ادبار را براه غیر متعارف از ملک خود گذرانید
گو بکرماجیت آن مطرود را راه نمیداد و با آشنایی دستگیری میکرد تا بقصبه ... رسید
القصه آن خائب خاسر بشمار مرزبانان در آمده براههای نامتعارف داخل ملک
گوندوانه گردید و چندگاه دران سرزمین بناکامی و گمنامی بوده لشکر راه برا بولایت
برهان نظام الملک که حضرت خاقانی او را ازین جهه که بعد از فوت عنبر حبشی که در
حقیقت نظام الملک او بود تمامی آن ولایت را از نظام انداخته بی نظام یاد
میفرمایند و بعد ازین بهمین نام نگاشته قلم وقایع نگار خواهد شد در آمد و بهلول
میانه جاگیردار بالاپور که بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی داشت
و بوهم تقصیرات سابقه برای گرمی هنگامه جو بود در ریولا فرار آن برگشته روزگار رسیده

دو بهکر بر نهاد و ابواب ناکامی و بد فرجامی بر روی روزگار خود گشاد و سکندر دو تا می بر
نسبت خویشی پیرا از جانب باپو دکر نمیت و آن دو خسران رسیده بخت برگردیده در وقتی
که آن مرو و دا از گوندوانه گذشته بر بالا گهات میرفت با و لاحق شدند و رسیدن
این دو مدبر او را فی الجمله قوت و جمعیتی بهم [illegible] گویم که دواعی ایراد ان ناتوانی و بواعث
فراوان پریشانی سفر انجام یافت و این [illegible] منکوب که قبلت خرابی خاندان [illegible] بودند
در دولتاباد و بد و پیوستند از آنروکه بار با جمعیت خبر واقعی بخواجه ابو الحسن و دیگر امرا که
تعاقب آن [illegible] در کار شتافته بودند رسانیدند و در هر آن افواج قاهره را بطرفی که پیرا
رفته بود نبرده بجانب دیگر رهنمونی گشت ظفر اثر با وجود استعجال قدم مسافت
پای بادیه پیمای ضلالت رسید ناچار از راه گوالیار و اتر بهی که راه راستان سر گیش
است بهیه و از انجا به چندیری و بهوراسه و از آن با و دیبور که از توابع سرکار چندیری
است و از آنجا به پرگنه سلوانی که از مضافات ملک گوندوانه رسیده توقف نمود
چون همه [illegible] اتفاق مجامع رسید که رای غوایت گرای بر نهمای شقاوت ابدی و پیشوا گی
نحوست سربندی در ملک بی نظام درآمد و آن بخت برگشته یکجان آنکه در راند و حلق
اسباب ادبار دستیار او باشند و در گشودن ابواب بوار مدد کار قدم نحوست
در وم او را فوز عظیم دانسته در مقام مدارا و ملایمت شدند و دانست که از اجتماع
دو ماده فساد خیر خواری بر آید و از اتفاق دو مایه فتنه جز زیان کاری نفزاید مقرر گشت
که ابو بر فتح طراز بقصد تنبیه و استیصال برای کافر فاجر بصوب دکن متنهض گردد
برآمد و جانی را رایات جهان گشا بقصد بر انداختن دو دولت بی نظام [illegible] و پیدا
ضلالت گرای هر که انجام کارش ذمیم است و اختتام روزگارش وخیم بدستیاری ادو

١

دولت بی مدار و مددگاری مکنت بی اعتبار اسباب ومالکاری و مواد نکوکاری

سرانجام دهد و سررشته دوربینی و صواب گزینی که وسیله دولت جاوید و وسیله روائی

امید است از دست فرو گذارد از مرد مالکی که سرمایه دونی و بی آزرمیست و از تره [illegible] روی

گرایه ندامت و سرنگونی همه سرگشته [illegible] غافل از آنکه مال امانتش بخبران و وبال گراید

مرا [illegible] جمال صدق اشتمال احوال بدمآل نظام بی نظام و یرای بد فرجام است چنانچه

تفصیل نگارش خواهد یافت شب یکشنبه بیست و دوم ربیع الثانی موافق بهمن آذر بعد از

انقضای نه گهری که مدار انجم شناسان بود حکم شد که پیش خانه والا برآرند و روز

دوشنبه جمادی الاول مطابق سوم [illegible] روزی در حرکت آمد و اسلام

خان را بجراست دارالخلافه گذاشته بر منصب او که چهار هزاری دو هزار و پانصد

سوار بود پانصد سوار افزودند و معتمد خان را از تغیر او بخدمت بخشیگری دوم بر نوازش

بمنصب سه هزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی بخشیدند و دام

سنگه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و سیصد سوار سربلند گشت جعفر خان را با خانه

پانصدی ذات و سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار سر

برافراختند [illegible] سوم سالی سعادت اشتمال از دور اول جلوس میمنت مانوس

روز چهارشنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و سی و نه مطابق بیست و ششم دی سال

سوم از جلوس اقدس شهریاران فرخنده کی آغاز شد و ابواب نشاط و انبساط بر روی

جهانیان باز [illegible] روز جمعه سوم این ماه مطابق بیست و هشتم دی جشن

وزن شمسی انتهای سال سی و هشتم و ابتدای سال سی و نهم از عمر ابد طراز ترتیب

یافت و آن خورشید سپهر رفعت و اقبال بطلا و دیگر اجناس معهوده وزن

جرأت دار الخلافه باسلام خان

نموده آمد اسباب عشرت و کامرانی مهیا گردید و ابواب احسان و افضال بر روی عالمی
گشاده در این روز رحمت معتقدخان باضافه پانصد سوار بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزار
و پانصد سوار و حسین بیگ مخاطب بخلاصخان از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار سوار
مفتخر گشتند میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ بخطاب نجابتخان سر امتیاز برافراخت و بفوجداری
سرکار کول مرخص گشت و منصب او باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار [illegible] منصب
دوهزاری [illegible] شتصد سوار مقرر گردید در نواح رایات نصرت آیات که انهو حوالی قلعه مشهور
عبور نموده برای هاتی جاپند اورا آمده بود ولایت مالوه را نور الکنی ساحت و حصار
شادی آباد که ماند در زمان ده روز کار راست و بست درست گذاشته از پایهین
این کده [illegible] ب اذات برنده گذاره فرمودند و چون سایه ان آسمان پایه
[illegible] ها نور درو ولایت خاندیس را معمور و امان و مظهر احسان گردانید و هم ارادتخان
ناظم صوبه دکن با بعضی امرای آنجا سعادت استقبال در یافته بامرازی سرف کورنش
سرا[illegible] گردید و هزار مهر نذر گذرانید و همراهان او نیز باندازه حالت نذور گذرانیده
سعادت اندوز شدند ستم امرای دکنی که داخل بندگان گشته همین دو تنها ی مناصب
علیه رسیده اند باقسام نوازش امتیاز یاقوت خان حبشی بعنایت کل [illegible]
مرصع و شمشیر و حلقه گردر دست کنند و بهندوستانی زبان کره گویند آن ز مرصع
و یک لک روپیه نقد و کهپلوجی بمرحمت پنجاه هزار روپیه و هر کدام از مالوجی که بمنصب
پنجهزاری ذات و سوار سربلند گردیده و او داجی رام بعطای چهل هزار روپیه و حسن خان
بانعام بیست و چهار هزار روپیه [illegible]
[illegible] ازانجا که نظام انفصام سلسله دولت بی نظام و [illegible]

ملازمت ارادتخان ناظم دکن با معه انجا

سرافرازی امرای دکن [illegible]

ز نقطه حیات برای شقاوت انتماء رنگ رسیده بود و غضب الهی در لباس خشم پادشاهی نزول
نمود حضرت صاحبقرانی سه فوج از دلیران روزگار و دلاوران کارزار بسرکردگی سه سردار کارگذار
اراد تخان ناظم دکن و راجه جگت سنگه ولد راجه سورج سنگه و نشاء الله خان خلف الصدق یمین الدوله و
اصفخان برای استیصال آن دو صد ان مال متقرر گردانیده بیست و ششم رجب المرجب سنه هزار و سی و نه
مطابق شنبه و بیست اسفندارمذ از نواحی قلعه اسیر روانه بالاگهات ساختند با ارادتخان ججهار سنگه
بندیله و رضوی خان مشهدی و اکرام خان ولد اسلام خان مسجودی و نورالدین قلی و راو
دودا چندراوت و چترسال ولد راو رتن سنگه کچهواهه و کرمسی راتهور و احمد خان نیازی و راجه
دوارکاداس کچهواهه و بلبهدر سکهاوت و میر عبدالله خویش سید یوسفخان و مغلخان ولد زین خان
کوکه و سیام سنگه سیسودیه و عبد الله ... و ملتفت خان ولد ارادتخان و اتمام خان و ملو کیند
نبره رای منوهر و رام چند باد او جگناته راتهور و مکند داس چادون و داود سنگه راتهور
واز دکنیان یاقوتخان حبشی و کهیلوجی و مهاجی برادر مالوجی بهونسله و فخر الملک ولد
یاقوتخان و پرسوجی بهونسله و نسوت خان حبشی و دیگر بندگان درگاه آسمان جاه که مجموع
با احدیان و برق اندازان قریب بیست هزار سوار باشند و معین گشتند و همراه راجه جگت سنگه
نصرتخان و بهادرخان روهیله و راجه جیهلداس و از ای بدکو جر و راجه منروپ کچهواهه
و خان تتار خان و راو اول بوبچاو و تربیتخان و بهیم راتهور و راجه بزران بدگوجر و احداد
مهمند و خانجهان کاکر و صحبتخان و عثمان روهیله عم بهادرخان روهیله و جنت سور و میر
فیض الله و کوکلداس سیسودیه و نور محمد عرب و محمد شریف حسینی و کریمداد و بیک حاسال
و حاجی ... از ای ... پرورس ... و رای هرچند برهار و محمد شاه و از دکنیان او د
اجرام و ملاجی برادر او و دیگر منصبداران که همه با احدیان و برق اندازان قریب

[illegible]

[illegible]

فوج همراهی راجه جگت سنگه

هشت هزار سوار باشند تعیین گشتند و همراه راجه جگت سنگه نصیری خان و بهادر خان روهیله و راجه بیتهلداس
و امرای بدگوجر و راجه منروپ کچهواهه و جان نثار خان و راول پونجا و شیر افکن خان و بهیم راتهور و
راجه بیترای بدگوجر و اهداد مهمند و جهانگیر خان کاکر و خضر خان و عثمان روهیله عم بهادر خان
روهیله و صف سور و میر فیض الله و کوکلداس سیسودیه و نور محمد عرب و محمد شریف حسینی و
بکرماد و بیگ فاضل و جرام ولد انیرای و زبردست جهالا و رای هرچند پرهار و محمد شاه
و از کومکیان اودی و اجرام و بیلاجی برادر او و دیگر منصبداران که همه با احدیان و برق اندازان

تفصیل فوج همراهی شایسته خان

قریب پانزده هزار سوار باشند مقرر شدند و در فوج شایسته خان سپهدار خان و راجه
جی سنگه و فدائی خان و راو سور بهورتیه و بهار سنگه بندیله و الله ویردی خان و مادهو سنگه
ولد راو رتن و راجه روز افزون و مرحمت خان بخشی احدیان و حیدر بن بندیله و راجه
کشن سنگه بهدوریه و پهلوان داس بندیله و حیات ولد علی خان ترین و امام قلی سپه جان نثار خان
و شیر زاد و محمد حسین و جعفر برادر زاده تربیت خان بخشی ثانی و زبردست بندیله و از کومکیان داوود
راو و دولت خان حبشی و از تابینان یمین الدوله سه هزار سوار و از [illegible] جگت سنگه پانصد سوار
که از جمعیت خود در اینجا گذرانیده بود و منصبداران دیگر و احدیان و برق اندازان
که مجموع قریب پانزده هزار سوار باشند قرار یافتند و ارادت خان را بخلعت فاخر

ارادت خان بخطاب اعظم خان

و خنجر مرصع با پهولکتاره و خطاب اعظم خان و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و فیل
از حلقه خاصه مفتخر و مباهی گردانیدند و سرگروهی عساکر نصرت مظاهر را به تفویض نموده
بجواهر اندرزهای دولت افزای سعادت افزا در مدارا و سازگاری و مواسا و
بردباری که گزین اسباب پیشوایی و سرداری است گوشزد هوش او بر افروختند و صید
و راجه جگت سنگه و شایسته خان را نیز با دیگر بندهای عمده بنصایح فرداً فرد و از خلاع گوهر نگار

رهنمای همواره موافقت گرفته فرمودند که صلاح دید اعظم خان را صواب دانسته
کارها را به سپهسالار و استصواب و تقدیم رسانند و هنگام رخصت این دو سپهسالار و
دیگر امرا و منصبداران را به افزونی حالت عنایات خلعت و اسپ و فیل بلند پایگی بخشیدند
و منصب شایسته خان به اضافه هزار سوار پنج هزاری ذات پنج هزار سوار و منصب هر یکی از چهار
سنگه داد و احرام به اضافه هزاری هزار سوار و منصب راو سور به اضافه پانصد سوار چهار
هزاری سه هزار سوار مقرر شد و پرتهی راج راتهور از اصل و اضافه به منصب دو هزاری
هزار سوار و احمد خان نیازی به اضافه پانصدی هفتصد سوار به منصب هزار و پانصدی
هشت صد سوار و پانصد سوار و هر یکی از عبدالله خویشگی سید یوسف خان و میر ابراهیم رضوی به
اضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار به منصب هزار و پانصدی شش صد سوار و ملتفت خان
به اضافه پانصدی دو صد و پنجاه سوار به منصب هزار و پانصدی پانصد سوار و جانی از
اصل و اضافه به منصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافتند روز مبارک دوشنبه بیست و
ششم رجب سنه هزار و سی و نه مطابق بیست و یکم اسفندار ساحت برهانپور به پرتو
ماهچه اعلام فلک سا منور گشت و در هنگامی که اختر سعادت بلندی گرا بود و سعادت اختر زمان
مهر نزهت بهره‌ور بود به سعادت ورود و تشریف آمود گردانیدند و آیین نثار بطریق مقرر
که در درآمد و برآمد شهر واقع شود به تقدیم رسید و منازل دولت خانه که پیشتر در ایام
نیک فرجام پادشاهزادگی به اتمام کارفرمایان این حضرت والا رتبت بنا یافته بود و به
نزول میمنت موصول فروغ اندود گشت و نهم ده هزار روپیه به دستور معهود به نیازمندان
و محتاجان عنایت فرمودند غره شعبان خواجه ابوالحسن با بسیاری از بندها که تعاقب
برای سعادت گرائیدن شده بود باجرا از شرف ملازمت سعادت اندوز گردیده

ودریای روهیله از جالنه آمده باستلام عتبهٔ فلک‌رتبه جبین‌سائی طالع برافروخت نگارش بود در

تنه افروز روز پنجشنبه ششم شعبان سال هزار و سی و نهم هلالی آفتاب گیتی افروز در ایام

اعتدال به بیت الشرف حمل برافراخت و نضارت و طراوت رخسار روزگار بر

افروخت نظم دوران بهار رنگ و بو داد گلدسته بدست آرزو داد سیراب

هوا چو مغز دانا دوران چو فراخ دل توانا زان گونه درابر در حکانی [illegible] گر مغز خرد

چکید معانی. درین روز مسرت افروز سالیانه حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی از اصل

و اضافه دوازده لک روپیه مقرر گردید و دریای روهیله باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری

چهار هزار سوار و قاسم خان باضافه هزاری پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و

مخلص خان [illegible] باضافه پانصدی ذات بمنصب دوهزار و پانصدی دو هزار سوار نوازش یافتند

از اصل و اضافه منصب عزت خان هزار و پانصدی هزار سوار و منصب عصمت خان هزاری

ذات و پانصد سوار و منصب میر حفیظ الله هزاری چهار صد سوار مقرر شد دوازدهم رائو رتن

را با وزیر خان و راجه بهار سنگه بندیله و صفدر خان و فرجام خان و راجه رام داس نروری

و جیت سنگه راتهور و مبارک خان نیازی و بهیم خان عبدالرحمن روهیله و امان بیگ و اندر سال

نبیره رائو رتن و کاظم بیگ و شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگی و [illegible] سیسودیه و

اودی سنگه و دیگر منصبداران و احدیان تیرانداز و برق انداز که مجموع ده هزار سوار [illegible]

بود بصوب تلنگانه رخصت فرمودند و هر یکی از امرا تعیناتی در خور مرحمت خلعت و اسپ

و فیل نوازش یافت و وزیر خان باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار

و صفدر خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار و علم

نقاره و شهباز خان افغان بمرحمت علم و مبارک خان نیازی از اصل و اضافه بمنصب

ملازمت دریا [illegible] روهیله [illegible]

جشن وزن سالیانه [illegible]

تعیین فوج بر تلنگانه

شهباز خان

بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار سربلند گردید و محمد شفیع را بخدمت بخشیگری فوج
دانسته بمنصب بلندپایگی بخشیدند و حکم قضا نفاذ بصدور پیوست که با بابای کهات در
پرگنه ماسم از توابع [illegible] که نزدیک تلنگانه است اقامت کنند تا راه مفسدان بندند و
گرد و شورش پیوند بود و در کمین قابو بوده به تسخیر ملک تلنگانه بردارند و بمبادی
مرداره و تمردات فرومندانه آن ملک را داخل ممالک محروسه گردانند و هم درین روز
سید مظفر خان را بعنایت خلعت فاخره و جمدهر مرصع و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و
فیل از حلقه خاصه عز امتیاز بخشیده هراول لشکر فیروزی که با اعظم خان در [illegible] کهاب تعین کرده بودند
نصب باز و [illegible] ارادت بوده هزار روپیه باستقبال مرحمت فرموده [illegible] و [illegible] خان بارهه
از گجرات آمده بعمل عمده ملک تبه روش [illegible] گشت [illegible] چهارم [illegible] بودند ها
را بعنایات گوناگون کامیاب گردانیدند علامی افضل خان بعنایت علم و نقاره و اسلام خان
باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و سید [illegible] خان باضافه پانصد سوار
بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و جمشید خان حبشی باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری
دو هزار سوار و بانعام ده هزار روپیه و افتخار خان باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری
و پانصدی دو هزار سوار و مرحمت نقاره و فیل و یوسف محمد خان تاشکندی باضافه پانصدی
دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و [illegible] باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و بعنایت علم [illegible] و از اصل
و اضافه بمنصب اکرام خان دو هزاری هزار سوار قرار یافت جان نثار خان باضافه
پانصدی دویست سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سربلند گردید و از اصل و
اضافه [illegible] نثار خان هزار و پانصدی ششصد سوار و رستم خان هزاری هفتصد سوار و

وترکتاز خان هزاری چهارصد سوار و هر یکی از عبدالهادی و خلیل الله پسر میرزا ... هزاری
که نخستین بخطاب اصالتخان و دوم بخلیل الله خان سرافراز گشتند و مروت خان هزاری
سیصد سوار مقرر فرمودند و در دیپ چند کوالیاری بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار
سر برافراخت و دامان امید خورد و بزرگ بانعامها پر نمود و از جمله پیشکش حضرت مهد علیا
پادشاه زادههای کام کار و امرای نامدار یکلک روپیه بشرف پذیرائی رسیده درین تاریخ
دریای روهله که بنوکس حرامی کده داشته او را محو نموده بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
سربلند گردانیده بودند چون طینت بی ریشش پاک با سپاسی مخمر بود بر عادت اسنای و هم او
بر پای کج گراخته از حقوق تربیت نوازش پوشیده و عار فرار برخود پسندیده از
[illegible] هالیوه بدستور رفت و هم رمضان مطابق چهارم اردیبهشت از حد رمیعلی حضرت
مهد علیا ممتاز الزمانی صبیه قدسیه بوجود آمد ترکمان خان بنیابت نقاره بلند آوازه گردیده
رحیم خان ولد آدم خان حبشی داماد عنبر و سرور خان و علی دلاور خان از سعادت بندگی درگاه
عبندی ارلی بنظام جدا شده باستلام آستان عرش نشان کامروای دین و دنیا گشتند رحیم خان
بنیابت خلعت و کموه مرصع و منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و اسپ و علی دلاور خان
را مازن مطلا و فیل و سرور خان را بخلعت و منصب دو هزاری هزار سوار بحکم منصب
سرافرازی بخشیدند و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام بایشان مرحمت شد [illegible] رمضان
خواجه ابوالحسن و سید ولی خان باره و سردار خان و شاه نواز خان ولد میرزا رستم
صفوی و ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن و سید یوسف خان و محمد خان با سکندی و
سردار خان و بیر بهی راج راتهور و بیر خان میانه و میرزا فاضل مخدوم زاده و محمد مراد
و صوفی بهادر و باقی بیگ اوزبک و جلال الدین محمود نواسه مخدوم الملک و

خطاب اصالتخان بعبدالهادی و خلیل الله خان ...

تفصیل افواج به تسخیر بالنک وغیره

ذکر خواجه عبدالله برادر احوالت نقشبندی

وسلطان محمود خویش خواجه ابوالحسن و خواجه عبدالله نقشبندی و سیف الله ولد شمشیر خان عرب
و بیع زمان و امانت خواجه ابوالحسن و خواجه عبدالله بیگ و محمد قاسم برادر خواجه بدیع و
سیدی عبداللطیف ... سید ابو ریحان و میر محمد واحد و خواجه هاشم ولد میر خواجه و خورشید نظر
پسر دیگر خواجه ابوالحسن و بشارت خان بختی و واقعه نویس و دیگر منصبداران و احدیان و برق اندازان
که همگی هشت هزار سوار بودند به تسخیر ولایت ناسک و ترنبک و سنگمنیر مرخص گشتند و وقت رخصت
خواجه بمرحمت خلعت و خنجر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویله خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه
مورد نوازش گردید و دیگران بعنایاتی در خور از خلعت و اسپ سرافراز شدند و مقرر شد که خواجه
با تعیناتیان در نواحی قلعه چاندور بر جای مناسب رسانده در موسم برشکال اقامت کنند تا شیر خان
صوبه دار گجرات با تعیناتیان آنجا باو برسد و بعد از سپری شدن برسات از راه بگلانه
روانه گردد و بهرجی زمیندار آنملک را همراه گرفته بولایت ناسک درآید خواجه از برهانپور
در هشت روز بموضع دهوتیه که در نواحی حصن چاندور واقع است رسیده برای انجام برشکال
توقف نمود و چون قلعه ... که بر فراز کوهی در نهایت استحکام و متانت بنا یافته و قلعه
ناتی در سرحد ... است و در تصرف مردم نظام بود خواجه ظفر خان را بحکم جهان
مطاع با فوجی بتاخت و تاراج آن محال فرستاد و او بر سبیل ایلغار شتافته لختی را مقتول و
برخی را اسیر ساخته معاودت نمود و بیست و هشتم عبدالله خان بهادر از کالپی آمده باستلام
عتبه والا سربلند گردید غره شوال هلال کلید مثال ابواب عشرت و کامکاری بر روی عالمیان
باز کشاد شهنشاه حق آگاه که عبادات صوم بتقدیم رسانیده سی هزار روپیه معهود هر سال به
مستحقان مبذول فرموده بودند بعیدگاه ورود نموده از روی اسلامت نماز گذارده و بانعام مقرر
در رعایت و آمدن نزد زنار ... امید ... بر آمودند نصیر خان را باضافه هزاری ذات و پانصد

غره شوال

آمدن عبدالله خان بهادر بدرگاه

سوار بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار بلند پایگی یافت یازدهم راجه بهارت سنگه بندیله
باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و سه هزار سوار و سید مبارک از اصل و اضافه
بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار نوازش یافتند چون از منهیان وقایع نگار بنگاله بعرض
ایستادگان پایه سریر اقبال مصیر رسید که میان اعظم خان و شایسته خان سازکاری نیست
خدیو دوربین حرم گزین که خاطر وقادش لوح محفوظ اسرار جهانبانی است و ضمیر بقا دانش
جام انجام نمای کشورستانی فرمان دادند که شایسته خان باستلام آستان سلاطین مطاف
متوجه گردد و سرکردگی فوجی که با او همراه بود بعبد الله خان بهادر مفوض شد چهاردهم خان مزبور
را بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسب از طویله خاصه با زین مطلا سربلند گردانیده
رخصت فرمودند بیست و سوم چهتر سنگه و بهار سنگه بخطاب راجگی سربلند گردانیده
نامور گشتند خواجه ابو الحسن بحکم اقدس اعلی و شجاعت خان صوبه دار گجرات را که بیست و ششم
با او پیوسته بود بتاخت قلعه باتوره و حوالی قلعه جانی دره در نواحی قلعه ناسک واقع شده
فرستاده او دست نهب و غارت بران ملک گشاده با غنیمت فراوان مراجعت نمود
رعایت خان از تغیر میرک حسین خوافی بدیوانی صوبه دکن سرافرازی یافت نهم ذی قعده
جعفر خان باضافه پانصدی ذات و سیصد سوار بمنصب دو هزاری ذات و هزار
سوار و اکبر قلی سلطان گکهر باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هزار و دویست سوار مباهی گردیدند نهم شایسته خان بتقبیل عتبه فلک رتبه
جهان بخت رافت درش و دولت بلند صولت قرار یافته که از منصبداران مغل و سادات
بارهه و بخاری و شیخزاده هندوستان دو صد جوان کار دیده پیکار ورزیده همواره در تمامی
سواری اشهب سوار مضمار کامکاری در جلو باشند لهذا بر دم جلو موسوم اند و از قوم مغل صد

منصبدار و دو دوست احدی که مکرر آثار مردانگی شده باشند با گرزهای زرین و سیمین هرگاه آن مهر سپهر
جهانبانی عالم را انوار فروغ آگین گردانند ملازم رکاب ظفر مآب باشند و در غیر سواری پیوسته
بیرون دروازه [illegible] الا حاضر و اینان را گرزبردار گویند در ین ولا شهنشاه فلک ستان کامبخش
بیست منصبدار و از مردم [illegible] و گرزبردار و سه صد شمشیر و جلوه بروسه یراق مطلا و بدو بیست احدی
گرزبردار و دو صد شمشیر و سپر و یراق نقره مرحمت فرمودند و از آنرو که بموقف عرض ملازمان
بارگاه مقدس در آمد که جمعی از بخت برگشتگان دکن به برار آمده تلی کانو نام قریه را سوخته آتش
فساد برافروخته اند فرمان قضا توان صدور یافت که راو رتن در باسم باشند و وزیر خان بر
برآرند آن گروه ادبار پژوه را ضیان تادیب نماید که دیگر هیچ فتنه گر شوریده سر پیرامون چنین
جسارت نگردد و پیش از تقدیم این خدمت از راه بالاپور سعادت ملازمت دریابد چون
بتشرف استماع مسامع جهانداری رسید که محمد علی بیگ ایلچی فرمانروای ایران [illegible] السلطنت
لاهور آمده [illegible] اگر با بادشاهزاده والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر از العنایات خلعت
و انعام هزار روپیه [illegible] گردانیده مصحوب او فرمان عالی شان و خلعت فاخر محمد علی بیگ
فرستادند درین ولا معروض اقدس شد که اعظم جاه و دیگر بندگان با غنیم نبردآرا گشتند و
گروه شقاوت پژوه تاب حملهای مردانه و حمله‌های گردانه نیاورده رو بگریز نهادند و بهاران
ترسیدند برای رستگاری خیلی بکر برگروه جمعی بکشتن دادند افغانان در اثنای تلاش ملتفت خان ورا او
دود او [illegible] سال [illegible] و گرمسی و [illegible] سلهاوت و راجه کرور و دیگر راجپوتان که در آن زود
جنبد اول بودند از قول تقرب حد و کرده دور افتاده و ندیر او دریا و بهلول و مقرنجان که نیروی
نبرد رو به و در خود ندیده در کمین فرصت بودند ندو بان را غافل یافته دوازده هزار سوار
محلب [illegible] دانخند و جندی از نقل و راجپوت از و خاجوی و وغاجوی دل بر جان فشانی نهاده

تقرر گشتن با تعداد گرز برداران

[illegible] محمد علی بیگ ایلچی فرمانروای ایران [illegible]

داد مردانگی دادند و از دوس مغول بیه خان سبار خان اسحاق و رحمن الله پسر شجاعت خان عرب بیگ که
از خانه زادان جدکار پیکار گذار بودند با جمعی از تابینان بدرجه والای شهادت [illegible] گشته
بکنیائی جاوید اند و خفتند و از قوم راجپوت ستر سال ولد مادهو سنگه برادر زاده راجه بابسنگه
با دو پسر هم سنگه و انند سنگه و کرمسی راتهور نبیره راو جیدرسان پسر راو [illegible] ندیو و بلبهدر سیسودیه
و راجه گردهر و [illegible] پسر کیسو داس نبیره جمل میرتیه که بنگام توجه حضرت عرش آشیانی به تسخیر قلعه
چیتور از قبل رانا بجراست آن در میبر در اخت و پس از کشایش آن عیال و اطفال را
سوخته خود را انجمه [illegible] جاهلانه گذشت و بجلادت و شجاعت جان در کار خداوندگار صورت
دشمنی در باختند و رام [illegible] دوارکا داس ولد راجه گردهر سیسودیه از رسوخ عقیدت و خلوص
ارادت زخم [illegible] برداشته در میدان افتادند و ملقب بخان ورا [illegible] و دو انبره راو جاند [illegible]
و جید [illegible] از بی توفیقی دست بکار نرسانیده ثبات قدم نیارستند و رزید و از ادبار
[illegible] کان نیز جمعی مقتول و برخی مجروح گشتند خاقان قدردان باز ماندگان جمعی را که از
وفا و اخلاص جان بمردانگی فشاندند بمناصب عمده و دیگر اقسام نوازش سرافراز گردانیده
دلدهی و تسلیه فرمودند و اوطان مالوفه در تیول ایشان مرحمت نمودند و راجه دوارکا داس
باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب هزاری پانصدی هزار سوار سرافرازی یافت
و رستاده [illegible] بعنایات علم مباهی گردیدند جانزمان که از جاگیر خود [illegible] و لهراسپ برادرش
که از دار الملک [illegible] بدار الخلافه اکبرآباد رسیده باتفاق روانه درگاه والا گشته بودند
در نیولا شرف زمینبوس دریافته پیشکشی [illegible] روپیه را که اسلام خان از دار الخلافه بحکم اقدس
همراه این دو برادر ارسال داشته بود رسانیدند بعنایت خلعت نوازش یافته [illegible]
خواجه ابو الحسن معین گشتند سید عالم باره بمرحمت خلعت و شمشیر سرافراز گردید [illegible]

بکم متعهدان بر تشخیص کیفیت و کمیت غلّه فیروزی جاه الا گهات و دستوری یافت و بعنایت خلعت
نامداران درگاه سرافراز است و تحویل کس از امرا خلعت بارانی مصحوب او فرستاده شد بست و سوم
الله یار خان از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری و پانصدی ذات و پانصد سوار شاه بیگ خان باضافه
پانصدی چهارصدی ... بمنصب دوهزاری هزار سوار سید عالم بارهه باضافه پانصدی دو
بست سوار بمنصب دوهزاری هشتصد سوار هردیرام گواله باضافه پانصدی سیصد سوار
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سید علاول از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار
سرافتخار برافراختند بست و ششم ملکوجی دکنی بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار اسفندیار
ولد حسین بیگ بست و ششم عمری بمنصب هزاری ششصد سوار ... تن ولد سترسال به
منصب ششصدی سیصد سوار برافراشتند بست و نهم میرزا حسن از اصل و اضافه
بمنصب دوهزاری هزار سوار بلندپایگی یافت سلخ ماه یاقوت خان بحکم اقدس از دکن
طرف اتر ... بمقتضای ... سفینه جهانداری سعادت اندوخت و وزیر خان نیز
مفسدان برارز ... میرزا داده از راه بالا گهات آمده شرف ملازمت دریافت
سامانی خویش را چو که و رسیاهان دکن ... القصاف ... بعنایت فیل
سربلند گردیدند دهم شهر ذی الحجه عید قربان مژده نشاط و انبساط رسانید شهنشاه
گردون جاه بعیدگاه تشریف برده نماز ادا نمودند و در تشریف بردن و آوردن
زر نثار ... کامیاب شد و رسم قربان بتقدیم رسید هیچ فیل از جمله پیشکشی که
... خان صوبه دار گجرات در وقت آمدن بدرگاه والا حسب الحکم بر زمیندار
بکلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود فرستاده بود و او بر خواجه
ابوالحسن آورده خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید به یمین الدوله آصف خان و وزیر

ادای ... عید الضحی در عیدگاه

و هنوز خان و جنیدی و بیلا از امرای حضور خلعت با برانی و یاقوت خان خلعت با نی
و شمشیر مرصع و پنجاه هزار روپیه بطریق انعام عنایت شد و ایضاً هر دو هم صفدر خان به اضافه
پانصدی سیصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و کار طلب خان باضافه هزاری
هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خرم خان بمنصب دو هزاری هزار
سوار و مبارک خان نیازی باضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار
سوار سرافرازی یافتند چون نصیر خان که با راجه جی سنگه معین گشته بود معروض داشت
که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قلعه قندهار بآن فدوی باز گردد بمدد کاری اقبال جهان‌کشا
با حسن وجهی تقدیم میرساند بنابر آن در حینی که افواج قاهره بواسطه ایام بارش فرود آمده
گرده بودند او را به سجده‌گاه حضور طلب فرمودند و بعد وشتم بعنایت خلعت به
اضافه پانصدی سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و مرحمت اسپ با زین مطلا و
فیل از حلقه خاصه بر نواخته بجای راو رتن بر تسخیر ملک تلنگانه و کشایش قلعه قندهار دستوری
دادند و راجه جی سنگه حسب الطلب بدرگاه خلایق پناه رسیده شرف آستانبوس دریافت
[illegible] هر نابخرد تیره اختر که از ناسپاسی
و حق ناشناسی و کفران نعمت از این درگاه خلایق پناه روبرتابد و از نقصان الهی
و طغیان کفری فراز نموده با میدیاری و مددکاری نزدیکی سعادتی که ضمران دیده
دین و دنیا وی و خذلان کشیده صورت و معنی گشته است دینهای شود روزگار
سکرف کار که نوکر کهنه کنداران دولت والا اثار است همان ملجا در اهلک کردانند
و نامش را اصل مصداق استقبال سانحه عبرت اگر جادوان رای خسران کرای است ان
کافر نعمت تمام همت با پسران و برادر و دیگر منسوبان خود بدرگاه آسمان جاه بست و چهار

و چهار هزاری و پانزده هزار سوار منصب داشت و جاگیرهای صید دکن همراه یافته در بهمات
زخام هست و عاقبت میکردانند از انجا که حوصله تنک باده مرد از رهای دولت نبذیرد و دوست
سکبار گران مکند ... دران سقیم العقل وخیم العاقبت با فرزندان و خویشان نزد نظام
رفت و چون نظام بدفرجام تعین داشت که بوفای لازم ذات ان بدذات است که او
ماجرای ملازم جو هران بدجوهر در صدد ان شد که او را بدست اورده مقید گرداند و با جندی
از نوکران متعهد این راز در میان نهاده گرفتن او مقرر گردانید و بابن اندازه و از خود طلبیده
ناکام کفر ناسپاسی رسیده بود ان مدبر با تمام تمام قبیله بخانه نظام ... جماعه که در کمین فرصت
بودند یک ناکاه حمله اور شدند و دو طالع ستمگر ناخوش ... مردم نظام هجوم
اورده او را با دو پسر اجلاد راکهو و سوت رای نبره جانسین را بقتل رسانیدند و
حلبد یو رای برادران تیره اختر و بهادر جی پسر او و کرجای زن او که مدار سلسله آن حاکم
قاصر برادو بود بالقصه السیف از جو نعا با دکر بجنه بسنده که هر دو یک بجانب ابو رکه موطن آن
انها بود و جادون رای در انجا قلعه ساخته رفتند و بوسیله عرایض مشتمل بر ندامت
از اعمال شنیعه و انفعال از افعال قبیحه و التزام شیوه بندگی بدرگاه عرش اشتباه ملتمس
از جرم پوشی و عذر نوشته جرایم و بلیه و معاصی تفصیل این گروه عفو به ذیل اغماض یاد ساخت
پوشنده امد و برای استمالت ان جماعه فرمان عطوفت نشان بنام اعظم خان
عز صدور یافت که چون انها به ذریعه جالت بدرگاه خلایق پناه ما باز گردیده اند
بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته در سلک بندگان منسلک گرداند
و هر چه در باره مهم سازی انها التماس خواهد نمود شرف قبول خواهد یافت و
اعظم خان نقل فرمان آقدر نوازش مصحوب یکی از معتمدان خویش و کسان یاقوت خان

وادو داجیرام و وتاجی که مدار معاملات جادون رای بر ونو و برای کارسازی و آئین
امان نامه بسبک ظفر پیکر آمده بود از انجا عرضه فرستاد چون آن عرضه را بسعادت دربار بخت
بیدار رسید دل بر بندگی این درگاه سلاطین پناه که مأمن خاقان است ملجاء جانخان نهاده
همراه مرحوم اعظم خان و یاقوت خان و داود و اجیرام روانه لشکر فیروزی اثر گشتند و چون
نزدیک رسیدند باشاره اعظم خان و یاقوت خان و داود و اجیرام و بهلوجی بهوسله
و دیگر سرداران دکن استقبال نموده بمعسکر اوردند و بالتماس اعظم خان حکم شد
برای بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار و ملک رای که بدولت
بندگی بجادون رای که نام جد پسر بود موسوم گشت بمنصب سه هزاری ذات و هزار
و پانصد سوار که سابقا سوت رای رابو را و داشت و بهوجی بمنصب دو هزاری
ذات و هزار سوار که منصب پدر او اجیلا بود و سه بلند گشتند و یک لکه و سی هزار روپیه
برسم مدد خرج و تیول ملک در ولایت دکن و برار و بجاندیس و محال رمنداری جاد
جادون رای بدستور سابق مرحمت شد با جمعیت ایشان پراگنده بود و بتقدیم
خدمات پسندیده تلافی تقصیرات گذشته و تدارک زلات رفته نمایند و در سوالا
الله وردی خان قراول بیگی که از لشکر مالاکهات برگردیده بتقبیل آستان والا
عتبه اعلی بخت برافروخته بود و سرکردگی صید به بخرگاه دیده بعرض اشرف رسانید که
حکم قضا نفاذ اتفاق درندگان را ایما و رقه دامی داشت و در کمال استواری بطول ده
هزار ذرع بادشاهی و ارتفاع شش و نیم سراپرده بستونهای ستبر برپا کنند و انواع
وحوش و سباع و دران گرد آورده صید نمایند اغلظ کرده بظاهر باغ زین آباد
رانده آورده باز بادشاه شیر شکار بر فیل سوار شکارگاه تشریف فرموده بلب

باتیکه بتلاوه حشم را بتقبیل خاصه سرکار نموده و چهار شتر بچه را بحکم قدردانی گرگ بردار
تیر بدست گرفتند از سوانح این سال فیروزی یافتن سعید خان در پیشاور بتائید دولت
صمدانی وزیر ... و واقعی گذارش این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه کمال الدین ولد شیخ
رکن الدین روهیله در زمان حضرت جنت مکانی بمنصب چهار هزاری و خطاب سرحدی
سربلند گشته بود از غرور دانش و قصور بینش بوسوسه برای تیره رای ورست فساد برگشاده
کمر ادبار بر گشت و اکثر قبایل افاغنه از کنار آب اتک تا نواحی کابل و دیگر جوانب با او
اتفاق نموده قرار داده اند که بخت گردش نموده بگذرش از پیشاور بر انگیخته آید چون سعید خان احمد
کوهات از نوشته بابوعلی و امام و علیخان و داود که شده شکر خان بدین مضمون وحشت
مشحون آگاه شد علیخان ملک بخشی این بهار و ذوالقدر خان و شاه عالمان ... و حصر
لکهر و جمعی از احدیان و تابینان خود را در کوهات گذاشته همان روز خود را به پیشاور
رسانید و روز دیگر بران شد که با بندهای بادشاهی بر سر آن بدگهر رفته او را در ما انصار
برگشته روزگار خیال تنبیه نماید که دیگر پیرامون چنین اندیشه های فاسد و فکرهای
کاسد نگردد بهواخواهان دولت برگذارند که بخت بمواعظ هوش افزای
صبوح باید گشت باشد که از گران خواب غفلت بیدار شده بشاه راه اطاعت
و متابعت گراید هر چند نصایح بکار رفت مفید نیامد و بظاهر از روی چاپلوسی و لابه
گری همه اندیشه خدمتگاری و فرمان برداری وا می نمود و نهانی با حشد اسباب
فساد و اعداد مواد فتنه بوعث نکال ابد و دواعی وبال سرمد سرانجام میداد
و دیگر قبایل قریبه و بعیده را اغوا نموده از جاده ایلی و یکدلی باز میداشت و عبدالقادر
پسر الهداد بد نهاد را بوعده مصاهرت و ارسال هدایا نزد خود طلبیده آن کوتاه بین

بالکور گرداد و پسر جلال و محمد زمان پسر برادر او عم زاده احداد و دو برادر او افاغنه دو و
توده نعر و تمام کوه تیراه و بهره و خیبر و جمیع الوس جک و ایماق حاجی و قوریها فراهم آورده
و در یوم کذر که هفت کروهی پشاور است بکمال الدین ناقص خرد ... تا رسیدن
او بکمال متفاوت مال نیز اولوسات پشاور و دو شعر و محمد زئی و خلیل و مهمند
و داوزی و یوسف زئی و ترکلانی و غیره اینها از امور اعید گاه به دو حاویل با طلاح از راه
برده گرد آورده بود و آن هر دو خسارت منتبه قرار رست انداخته باتفاق این
قبایل بدخصایل به فرسنگ سه چهار و دهم ذی الحجه مطابق غره امرداد از جمیع جوانب
پشاور صفها آراسته اینا و ند سعید خان نخست بر آن شد که با بالجو صلح و شکر الله
پسر شکر خان و جمال جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماهین با ده هزار دیگر بندهای
درگاه از شهر برآمده هنگامه کارزار گرم گرداند چون دید که سپاه نصرت دستگاه
این قدر نیست که بعضی را بجا است گذاشته و فوجی را با خود همراه گرفته به نبرد پردازد
و ملاحظه نمود که هرگاه بدفع فوجی متوجه گردد جوقی از ناحیه دیگر بحصار شهر که در سمت
است در آید و لشکر نصرت اثر مردد و متفرق شده مدافعه آن نتوانند پرداخت ناگزیر
محافظت حصار اهم دانسته بر بنیاد مقابر چار طرف شهر را فرو گرفته و در محلات
بیرون حصار فرود آمدند و سعید خان درون حصار که خام بود و بمرور ایام و کرور
اعوام در آن شکست و ریخت راه یافته ملچارها قسمت نموده یک ضلع را با الجو صلح
و پسران دلاور خان و سید ماهین بار به شیر و اطراف دیگر را با اهتمام دیگر بندگان
درگاه باز گذاشت و خود با پسران و جمعی احدیان مدار جمیع ملچارها خبر میگرفت از
هر سو که باطل ستیزان هجوم می آوردند نگاهبانان آن ضلع ملچارها را تسلیها [illegible] بهنگام

استحکام داده از حصار بر می آمدند و باب تیغ شعله بار چاره سوختگان فروزن انده بغرور

بجای کوه دیدند گروه انبوه بار تیره از ذره کراست دن حمی کثیر بر زور بوادی خسار دو بوجر با نفاق بجای

سپر بجبه با عیش ز[illegible] بار نهادند سعید خان بر بلجبار مردم توپخانه که داشته با دلیران رزم

و دلاوران ناموس جو بدستیاری تائید الهی و مددگاری اقبال شاهنشاهی نظر بر کثرت و

انبوهی ملاعین نیفکنده جلو ریز تاخت و نائره قتال مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را بآتش سوزان

جهنم گردانیدند و گرایان تیره رای پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار

خود بیختند چون فوجی عظیم از باطل کوشان که به پیکار پرداخته بودند از عدم آگاهی بر شکست برادران

خود در محلات بیرون حصار توقف داشت و اولیای دولت [illegible]ت ندیدند که آن

بساد منتبه کان فتنه اندیش را در گرد شهر گذاشته بتعاقب گریختگان بپردازند بجهت

خس و خاشاک وجود شریر این جماعه مردود و باب تیغ ره گرای سیل فنا گردانند

و کاخ هستی کلی که خانهای استوار را پناه جا بند داشته فراهم آمده بودند آتش زده خاکستر

ساختند پس از آن تعاقب پرداخته تا هیچ کشش کرده هر کرا یافتند بتیغ بیدریغ از هم

گذرانیدند و دو افواج دیگر و مردانگی داد داده شهر [illegible] کردیدند از ثمرات اتفاقات باطن

شهنشاه حقیقت آگاه اینکه چند روز پیش از حدوث این حادثه برخلاف طریقه

آنکه کر مقصد هیچ فعلی لی با غمی نکر دید فی ظهور سببی برای سعید خان مرصع شمشیری فرستاده

بودند و ظاهر بینان بحیرت در بار افتاده درین و آنرا بهقصد دانی خدیو منش بن بر بعلمان

هویدا است چون خبر این فتح بمسامع علیه که همیشه شاه راه بشارتها باد رسید آن فدوی

کار طلب را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و باضافه هزاری ذات و پانصد سوار

بمنصب جلیل هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و بالطوغ قلیج را باضافه پانصدی

ذات و دو صد سوار بمنصب دو [illegible]ی و پانصد ذات و هزار و هشتصد [illegible]

شمشیر خان و خداوردی خان را باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار بمنصب [illegible]

هشتصد سوار سرافتخار باسمان رسانیدند و هم محرم نجابتخان باضافه هشتصد سوار بمنصب

دو هزاری هزار و چهار صد سوار سربلند شد و عشره اولای ماه مذکور ده هزار روپیه

مبلغ و بار بابت نثار عطا فرمودند هفدهم مرحمت خان باضافه پانصدی ذات بمنصب

هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار ابو محمد کنبو از اصل و اضافه بمنصب هزاری و

هشتصد سوار [illegible] چهارم صفر راو رتن از باسم مراجعت نموده دولت

ملازمت اندوخت هفتم ایزدی [illegible] انوپ سنگه است و حضرت جنت مکانی

بقریبی [illegible] سال [illegible] نگارش خواهد یافت [illegible] بخطاب ساخته بودند

[illegible] راجه [illegible] درگذشته بود و بخطاب راجگی سربلند گردید [illegible]

[illegible] ایزدی براجه انوپ سنگه گذارش خواهد یافت بانوی معروف

[illegible] که از نوکران معتبر [illegible] نظام [illegible] طالع با جمعیتی داخل

بندگان شد و بالتماس نصیری خان بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار

سرافرازی یافت و مرتضی قلی برادر جانسپار خان از اصل و اضافه بمنصب

هزاری هشتصد سوار فرق عزت برافراخت نهم ربیع الاول راجه جگسنگه را

خلعت فاخره و شمشیر خاصه با یراق مرصع قرا امتیاز بخشیده [illegible] نصرت اثر رخصت

فرمودند [illegible] اقبال [illegible] فلک رتبه سر برافراخته [illegible] مرصع

باقی جواهر که [illegible] نظر خورشید اثر در آورد و هر یکی از شیخ صوفی

و سعادتخان و [illegible] که بر [illegible] تخت سلطنت پیوسته داخل [illegible] های

خطاب شمشیر خان [illegible]

خطاب راجگی به ایزدی انوپ سنگه

بندهای دولت ابد قرین گشته بودند بالتماس نصیر تمام [illegible] و در خور نوازش یافتند چون

موسم برشکال انقضا یافت و هنگام تردد بندگان سعادت پذیر و سعید تقاطر رسید اعظم

خان و دیگر امرای [illegible] مقدار از دیول گانو که برای انصرام ایام برسات در انجا اقامت

نموده بودند حسب الحکم بقصد استیصال اتباعه فساد آیین دکنی نظامیه خسارت گزین

روانه گشتند چون سابقا بعرض باریافتگان پایه اورنگ خلافت رسیده بود که سید

مظفرخان هراول سپاه ظفر دستگاه را بسبب ورم بالای ناف نیروی سواری نیست

و شهنشاه مهر گستر حکیم مومنای جراح را بمعالجه او فرستاده مقرر فرموده بودند که او

پس از تخفیف آزار باستان معلی بیاید و سردار فوج هراول اعظم خان راجه جیسنگه

شد هشتم این ماه خان مذکور که حکیم مومنای بعد از رسیدن انجا موضع اماسش را بجهة

قوت ماده در حضور اعظم خان شکافته بود و خلط بسیاری دفع شده و اند روزی

چند برای التیام جراحت توقف نموده روانه درگاه سلاطین پناه گشته احراز شرف

ملازمت سراسر سعادت نموده خدیو مهربان قدردان بانواع عنایات خلعت و جمدهر

مرصع با پهولکتاره و باضافه هزاری ذات بمنصب سه هزاری چهار هزار سوار و مرحمت

اسپ از طویله خاصه با زین مطلا سرافراز ساختند راجه روز افزون از اصل و اضافه

بمنصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار بر نواخته آمد خواجه ابو الحسن نیز با جمعی

از بندهای درگاه معلی بعد از انقضای موسم بارش بحکم قدر توان از حوالی قلعه

تلنگ راهی گشته براه بکلانه متوجه ولایت ناسک و ترنبک شد بعد از

آنکه بسرحد بکلانه رسید بهرجی زمیندار آن ملک با چهار صد سوار استقبال نموده

[illegible] دید و خانزمان [illegible] ان مهاجان که بهمراهی این لشکر معین شده بودند

درین نظام بخواجه بنویسند و خواجه از مهمات جرای طلب غنیم در آمد و با هر یکی از [illegible]
و شمشیر خان و شاهنواز خان فوجی از سپاه همراه کرده مقرر ساخت که در هر جا یکی
ازین افواج سه گانه هراول باشد و دیگری ضد اول و چون [illegible] رعایای قریات
و پرگنات بی نظام از سر راه برخاسته بجنگل و کوه رفته بودند و آن باعث خرابی
ملک و گرانی غله گشته بود و غازیان سپاه عسرت میکشیدند خواجه قرار داد که یکی
ازین سه فوج بعد از دو سه روز تاخت کوهستان و محال آبادان ملک ستانند و
هرچه از غله و کا[illegible] دست افتد بمجاهدان دین برسانند در هر تاخت هم آذوقه فراوان
سرانجام می یافت [illegible] و هم جمعی کثیر [illegible] عاهیر مقتول و ماسور میگردیدند درین ولا بی نظام
مجلدار خان و [illegible] فرستاد و عمر خان افغان را با جمعی از سوار و پیاده فرستاد
که شب نظام بر افواج قاهره بارن بنید از نو مهد و از جماعه که برای آوردن هیمه و کاه
بر آمده قابو یافته از گاو و شتر هرچه بیابند بدست آرند خواجه بر همین اطلاع یافته
شاهنواز خان را با فوج او بواسطه گاوکش این ضلالت منشیان روانه ساخت
شاهنواز خان نزدیک بیست کروه یلغار نموده باین فتنه تیره دلان رسید مجلدار همراهیان
متفاوت تاب او نیاورده [illegible] بیشتر [illegible] همگی احمال و اثقال
را گذاشته راه فرار سپردند و شاهنواز خان با غنیمت فراوان مراجعت نمود
و چون او با زردکان پراکنده گان خود را فراهم آورده در نواحی لشکر ظفر پیکر
به بارن انداختن پیوسته شد خواجه بنگاه آن خرمن سوخته گان که در نواحی سنگمیر بود
تجسس یافته خانزمان و ظفر خان را با فوجی فرستاد تا به نهب و غارت پردازند
ایشان شبا شب یلغار کرده به بنگاه آن تیره کاران رسیدند مجلدار سر آمد اینجا [illegible]

برآمده یکه بجانب قلعه چاند وزد فرار نمود و جماعه از سپاه آتش که از گذشتن و بستن خلاصی
یافته در اطراف متفرق شدند و بهادران کارطلب بنه و بار ایشان غنیمت گرفته بمنقلان
فیروزی معاودت نمودند و دیگران دل بجای داده گالن پیرامون اردوی خواه بگشتند
نصب و دوازدهم دوازده هزار روپیه بآئین مقرر بصلحا و فقرا عنایت شد حکیم حاذق
ولد حکیم همام که برسم سفارت نزد امام قلیخان والی توران رفته بود بهفدهم مطابق
غره آبان ماه رسیده شرف اندوز ملازمت گشته نامه خان گذرانید و بیست و دوم بعد از عید اضحی
همین ماه یمین الدوله آصفخان بسرداری عساکر فیروزی با تربیت بالاگهات چون بر پیشگاه خاطر
نهفته ناظر اورنگ آرای جهانبانی حضرت خاقانی پرتو افکنده که اعظم خان با هم سران ساز
کاری که سرمایه سروری است و با فزودتران بردباری که پیرایه سرداری است ندارد و
همانا باعث طلب شایسته خان بدرگاه عالم پناه شده بود چنانچه گذارش یافت یمین الدوله
دوربین حرم گزین رکن رکین دولت ساعد ساعد سلطنت آصفخان را که در مراتب
سلوک پسندیده و مدارج اخلاق گزیده و امالت والانت بواطن و تقدیم لوازم
سرداری و مراسم کارفرمائی و یکتایی دارد و همگی ارکان دولت و اعیان سلطنت
مطاوعت و متابعت او فرمایند بسپهسالاری کل عساکر بالاگهات ممتاز ساخته روز دوم
ربیع الاول مطابق سیم آبان ماه خلعت خاصه با چارقب نادری و خنجر مرصع
با پهولکتاره و شمشیر مرصع گرانبها و دو اسپ از طویله خاصه یکی شاه پسند نام با
زین مرصع و دیگری با زین طلای میناکار و طرفه نام فیل از حلقه خاصه با یراق نقره
و ماده فیل عنایت نموده رخصت فرمودند و از آنجا که رسم دولتمندان هندوستان
است که هرگاه بقصد سفر از خانه برآیند جانب شمال بر پالکی و خوب رعیه برآیه

که بهندوستانی زبان رته گویند و بسوی مشرق بر فیل و بطرف مغرب بر اسب سوار شده
روانه گردند این سفر یمین الدوله این عماد الدوله رو بجنوب بود یک منزل رته بر را
عنایات دیگر گشت و مقرر شد که آتش خان والا شان در موضع او [illegible] آب و علف
فراوان دارد اقامت گزیده مصلحت وقت بعمل آرد و شایسته خان خلف الصدق
یمین الدوله بخلعت فاخر و جقه مرصع و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و راو رتن و فدائی
خان و سید هزبر خان و الله ویردی خان که بخدمت تخشیگری این فوج سربلند گردید و سید
عالم برادر سید هزبر خان بخلعت و اسپ نوازش یافته همراه آن سرآمد نوئینان مرخص
گشتند و اصالتخان و خواجه کامگار برادرزاده سعد الله خان بهادر که از اصل و اضافه
بمنصب هزاری جات صد سوار سرافراز شده و دیگر منصبداران را نیز همراه یمین الدوله
تعین نمود بعضی را بخلعت اسپ و برخی را بخلعت سرافراز گردانیدند و عبدالله خان
بهادر که او نیز مانند سید مظفر زخمی بر شکم بهم رسانیده بود و بمعالجه حکیمان صحت
یافته در بین روز بحکم جهان مطاع به برهانپور رسیده بشرف ملازمت دریافت
بهار جهر نمود گذرانید بیست و ششم چون بعرض اقدس رسید که دیانت خان و ست
بنیابتی قلعه دار احمدنگر جهان فانی را بدرود نموده حراست آن حصن حصین بجان
نثار خان مقرر شد و او بعنایت خلعت و چهل هزار روپیه مدد خرج سربلند گردید
و فرمان قضا نفاذ عز صدور یافت که هرگاه جان نثار خان بعسکر فیروزی رسد
اعظم خان پنجهزار اشرفی برای خرج قلعه باو داده جمعه را برسم بدرقه همراه کند.
روز پنجشنبه پنجم ربیع الثانی سنه هزار و چهل مطابق [illegible] دوم
آبان که غره نشاط اولیای دولت بود بهزاران فرخی و فراوان خجستگی جشن [illegible]

ر وزن قمری باختتام سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از زندگانی جاودانی حضرت خاقانی زینت
یافت و آن عنصر خلافت بآیین مقرر بطلا و دیگر اشیا موزون نموده آمد و ابواب احسان
و اسباب افضال گشاده و آماده گشت منصب میر جمله باضافه هزاری ذات و سیصد سوار
چهار هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر شد و از اصل و اضافه شاه قلی خان دو هزاری
هزار و دویست سوار سرافراز گردید از سوانح این ایام تاختن اعظم خان است بر سر پای زده
گرای مهمات [illegible] آن تیره رای و انصار [illegible] تمامی آن در نزدیکی گذارش این
مقال آنکه چون عساکر گردون مآثر بعد انصرام مهمات از دیول گانو باستیصال بی نظامیه
و افاغنه نهضت نمودند ... خان و بهلول مخذول و دیگر مقاهیر تنبیه این خبر از جالناپور
که برای انقضای موسم برشکال در آن اقامت گزیده بودند روی ادبار بسمت پاتهری
نهادند اعظم خان بر فرار این ادبار سگالان آگهی یافته با افواج نصرت امواج کوچ
بر کوچ تعاقب نمود و چون بموضع رام پوری که بر ساحل آب بان گنگ واقع است
رسیده دریافت که مخاذیل بی نظامیه بالای گهات و تا رور بر آمده بقلعه آن پناه
گرفته اند و برای عنوده بخت نهور از نواحی برکه در آنجا توقف گزیده بود بر نیامده
و خبر انهاض لشکر جهان گشا بآن صوب شنیده حماجه را که برای تحصیل محصول محال متعلقه
نیز فرستاده بودند طلبیده و چشم انتظار در راه رسیدن دریا دوخته و مقربخان
و بهلول از دهارور دور در بعزیمت آنکه پیش از فراهم آمدن ایشان خود را بدان
فتنه جوی و فساد خوی رسانیده جمعیت او را پراگنده گردانند از رامپوری بهمگانو
آمد درین اثنا ملتفت صف شکن خان ولد سید یوسف خان رضوی قلعه دار ایرچ هم
رسید که برای تیره رای دریا خوری که از محال گانو بست و چهار کروه است تقسیم

اسباب تجار که همراه خان ستم [illegible] او [illegible]دن و کیورای بربری گرفته اند مشغول است و اکثر
مستطاب نفس که برای تحصیل پراگنده بودند فراهم گشته اند و از خبر رسیدن افواج قاهره نواحی
ماهیری قرار داده که هر گاه بهیر نزدیک شوند کوچ نماید اعظم خان با نورث خان و بالوجی
بهونسله و اکرام خان و میر عبدالله و رعایتخان و دیگر بندگان درگاه عرش اشتباه را با جمعی
در مهلی کانو همراه داده و کذاشت که حراست اردو نموده زاده با پسکی نور دند و سپهدار خان
و راجه جیسنگه و راجه جهار سنگه بندیله و راو سور بهورتیه و بهادر خان و راجه بهلداس و
سردار خان و راجه بهار سنگه بندیله و راجه انوپ سنگه و خواصخان و جان نثار خان و راجه
راو رتن هاکرن و رحمت خان و میر جیب احدیان و جنید [illegible] بندیله و انجام خان و کهیلوجی
داو و راجرام و جلد بو رای و دیگر دکنیان و منصبداران و احدیان و برق انداز
[illegible] همراه گرفته بعد از یک پهر شب بقصد استیصال آن گروه شقاوت پژوه از
مهلی کانو سوار شد و چهار گهری شب مانده بموضع مبل برار که از [illegible] کروه مسافت
رسیده بصف شکن خان نوشت که با جمعیت خود بر کنار تالاب [illegible] اترانی [illegible]
نجابت قیام نماید تا بهمان جمعیت قلیل با فوج دشمن که نمایان شده بطرفی میدان برود
چون صف شکن خان فوج خود را اوزک ساخته بر فراز تپه بفاصله یک کروه برابر
مقاهیر که چهار کروه از برگذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاد عزیر پسر
آن ذلیل با جمعیت بود بمقابله صف شکن خان شتافت و در این اثنا اعظم خان
با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید عزیر از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده
با ضطراب نزد پدر برگشت و بر گذار دله لشکر ظفر اثر بسرعت برق خود را
رسانیدند و جمعی که بیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود دیر اجون [illegible] رسیدن

برسیدن لشکر فیروزی راه فرار بسته دید پای گریز شکسته ناگزیر با همگی افاغنه آماده پیکار گشت
راجه جیسنگه سردار فوج هراول با راجه سبهلداس راجه انوپ سنگه و دیگر راجپوتان و
سبهلدار خان سر آمد فوج برانغار با بهادر خان و سردار خان و خواص خان و اهتمام خان
داروغه توپخانه با تفنگچیان و مرحمت خان با احدیان به نگاه آن جمعیت و بیدکان رسید
عصاة نگاه اسباب خود را با اموال و امتعه بازرگانان که به یغما گرفته تقسیم میکردند گذاشته
شروع در برآمدن کوه نمودند و از آن رو که از اشتعال اگر احدیان و تابینان اخراج تیر
و باران گروه شده بر روه افواج بحر امواج از تفنگ انداز و امرای مسلمان و راجپوت
که اسامی ایشان بگارش یافت با قلیلی از مردم خود عقب مجاهدان بر آن کوه برآمدن
گرفتند و بهادر خان روهیله و اهتمام خان و زبردست خان جهالا بیش از دیگران بقلعه کوه
برآمده تعاقب نمودند بدرا چون دید که جوقی از دلیران جدگار ناگهان رسیدند و دیگر
دلاوران نیز دست کار نیزی هم میرسند عماری ماده فیلی که زنان باقی مانده قتل و اسیر
در آن همراه میگرداند بجانب سوکانور روانه کرده خود قدم ادبار به پیکار استوار ساخته
ایستاد و بهادر برادرزاده خود را که اعتماد تمام بر دلیری و مردانگی او داشت
روبروی بهادر خان و دیگر مجاهدان فرستاد چون بر بهادر خان و اهتمام خان و زبر
دست خان از قلب همراهان کار بیگلی کرا اسید پیاده شده دل بر جانفشانی نهادند و در
کشتن و کوشش کارنامه مردانگی بروی کار آورده جمعی کثیر را رهگرای هستی گردانیدند
و بهادر خان داد شجاعت و مردانگی داده دو زخم برکی بر رو و دیگری بر پهلو
برداشت و جندی از همراهان در میدان پیکار که از کثرت غبار مانند شب تاره شده
بود پروانه وار خود را بر شعله شمشیر آتش بار زدند و زبردست جهالا با بعضی از

راجپوتان بحملهای مردانه جان فانی در کار خداوند حقیقی در باخته بکامیابی اندوخته سپهدار
بو خواص خان و مرحمت خان که از دست راست بر کوه برآمده بودند از مشاهده این کارزار
در پناه مورچال رسنگ چین که در آن حوالی بکمانداری در آمدند راجه بهار سنگه بندیله از فوج
برانغار بوقت کومک بهادر خان رسیده کوشش مردانه نمود و برخی از همراهانش بکار شدن
مردانه نقد جان در باختند و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه که در دیگر
جانب کوه بودند در هنگام رسیدند اعظم خان بسرعت تمام بپای کوه رسیدند ملتفت خان
و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیله و دیگر مردم جوانغار را تاکید بر آمدن نمود در این وقت
که بر بعضی اولیای دولت ابد میعاد کار فی الجمله تنگ بود از نیرنگی اقبال نصرت مآل
شاهنشاه که همواره بتایید سبحانی کارگذار است و سر آسمانی در گیر و دار آثار فیروزی
بر روی کار آمد بهادر تیره اختر از رسیدن افواج بی دربی دل پای داده بالاعلاغ از غنیم
روی بگریز نهاد و پیرا از فرازگاه خود فرار نمود در نظامی که آن سپت همتان از فراز کوه
رو به نشیب در گشتند و یکان و چند چند دلاوران جانسپار بر مفارق آن سبکساران
جان گران می باریدند یکی بر بهادر در فرار رسیده و در گرمی هنگامه یکبار از رفتار باز ماند
در این اثنا پرسرام نام نوکر راجه بهار سنگه بندیله خود را باو رسانید بهادر نیم جان
با و در آویخته جمدهری برداشت زد و پرسرام نیز جمدهری بر گلوی بهادر زده آن خون
گرفته را روانه ملک فنا گردانید و سران بدگهر را با اسپ و شمشیر و انگشتر و دو شمشیر
که یکی بر دست و دیگری در کمر راجه بهار سنگه رسانید راجه از انزد اعظم خان
آورد و خان اسپ و یراق به پرسرام بخشید و سر پرشر او را برای عبرت سایر مفسدان
معمور فرستاد که از دروازه بر ما و بزند و الکسر شش بدرگاه جهان پناه روانه ساخت

و غیر ایشان

کشته شدن بهادر
برادر زاده

ساحت تا بر همگنان روشن گردد که او روانهٔ ملک عدم گشته و مبارزان لشکر فیروزی اثر
تا سه گروه تعاقب این بادیه پیمایان ادبار پرداخته بسیاری را طعمهٔ تیغ جان گزا گردانیدند
چون سپاه نصرت دستگاه در یک سواری از یک پهر شب گذشته تا سه پهر روز زیاده بر
سی گروه نوردیده بودند از شدت حرارت و کثرت حرکت در اسپ و سوار تاب
و توان نمانده بود اعظم خان دران نواحی توقف کونه کرد که هم سپاهیان و اسپان
فی الجمله آرامی گیرند و هم پس ماندگان برسند درین اثنا برادر دیگر بهرام التو که همه اسپان
تازه زور داشتند فرصت غنیمت دانسته راه گریز سپردند اعظم خان [illegible] بر ورس محمد
را با مردم جگدیو رای برادر جادون رای که در [illegible] بودند و طی دیگر از بندگان درگاه معلی
بتعاقب این بخت برگشتگان فرستاد و خود نیز با وجود ماندگی مردم و اسپان با بسیار
همرهان متعاقب روان شد چون برای سفاوت گرا دریافت که افواج ظفر امتزاج
دست از تعاقب باز نمی دارند در اثنای گریز عیال را از عماری ماده فیل فرود آورده
و بر اسپ سوار کرده همراه برداشت و روش محمد و همراهانش آن ماده فیل را با عماری
بدست آوردند و جمعی را از افاغنه و بهادر برادر او و غیرهم با عیال خذلان مآل بعضا
بشمار در آوردند و بیشتر از مردم کار آمدنی برادر مجروح بدر رفتند و از فرومایه هم و
و همراهیان این گروه کفران اساس خبر لباس نوشته و اسپ سواری سیح با خود
نتوانستند برد و برای برگشته بخت با چندی از رفقا که بسان ادبار ملازم روزگار
این نابکار بودند بهر اردان پریشانی و سرگردانی که لازم کفران نعمت است ناکامی
بکلم نامی در رساخته بکوهستان در آمد و اولیای دولت نقاره فیروزی رخسار
روز کار برافروخته وجهت بهروزی لوای افتخار برافراخته برگردیدند و چون

شام پرده انظلام بر روی روز عالم فروز افکند اعظم خان دست از تعاقب باز داشته
فرود آمد و از آنجا که از ناحیه خان که در سنبهلی کانو با اردو لشکر داشته بود خاطر فراهم نداشت
به بر برگشت تا هم با اردو برسد و هم مکنون ضمیر فساد پذیر متوقب خان و بهلول دریابد
و در آن روز یاقوت خان با اردو ملحق گشته بود و ظاهر شد که دریای مقهور
از نو سر آمده با پرای مخذول ملحق گشت اعظم خان در برابر آن گروه کی دولت و دون
نسبان لشکر چندی اقامت گزیده حقیقت یلغار و در از و تردد و تشتت و فرار و کیفیت
فتح اقبال طراز بدرگاه والا معروض داشت شهنشاه حق آگاه از قدردانی و جوهر شناسی
بجلدوی این فتح نمایان اعظم خان را بخلعت فاخر و شمشیر مرصع و اسپ از طویله خاصه با
ساز طلا و فیل از حلقه خاصه عنایت نموده فرستاده و بهادر خان را خلعت و خنجر مرصع
مرحمت نموده باضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و عطای اسپ با ساز
مطلا و فیل غرا افتخار بخشیدند و دیگر بندگان را نیز در خور کار طلبی و خدمت گذاری سرافراز
گردانیدند چون پرای کفران گرای و دریای پره رای از سوکانو به بنفشا پور و بهو نسله
از پرگنات ولایت بی نظام که بود و اقوام متعلق است از پرسات و دران اثر آبادی
نمانده بود بقصد رفتن و ولسا باد رو نهادند اعظم خان آگهی یافته از دریا قریب سه هزار
سوار که دران ایام بسان ایشان رسیده بود بصوب بهو کانو کوچ نمود و در آن ایام ساهوجی
بهونسله داماد جادون رای که سر لشکر نمود بی نظام بود بلشکر فیروزی که با اعظم خان
بود پیوست بعد از کشته شدن جادون رای چنانچه نگارش یافت از بی نظام رنجیده
همراهی گسسته به پرگنه پونه و چاکنه رفته اقامت نموده بود و از بی‌قبوری از رو حسد متوسل
این درگاه خلایق پناه گشته با اعظم خان نوشت که اگر از فرمان آسمان عرش مکانی

ان عهدنامه که باعث اطمینان خاطر پراگنده این بنده شود برسد حلقه خدمتگاری در گوش
کشیده بمبیکر اقبال باید پیش از آنکه اعظم خان حقیقت بدرگاه گردون جاه عرضداشت
نمود فرمان شد که تسلیه او نماید و منصبی که درباره او و خویشان و منسوبان او تجویز خواهد نمود
تشریف میرای خواهد یافت ساهوجی بعد از رسیدن این حکم با دو هزار سوار و افغان لشکر
فیروزی گردیده و ملازمت اعظم خان بخلعت و منصب پنجهزاری ذات و سوار و جمدهر
مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دو لک روپیه سرافراز گشت و مباجی برادر او
بخلعت و منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و جمدهر مرصع و اسپ و سامانا
ولد ساهوجی بخلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و اسپ و هر کدام از نز
یکان ساهوجی و مالوجی و ... بپایه منصبی درخور نوازش یافتند و از کل خویشان او مرید
فراخور رتبه بمناصب سربلند گردیدند و وامن اعیدانیان با نعام هشتاد هزار روپیه
سرافراز شدند برای کافر نعمت و دریای تمام بسمت خیر هضت افواج جهانگشای جانب
سوکانو شنیده از ... و بموضع لاسور که ده کروهی دولت آباد است رفتند
و ... نظام از استماع توجه عساکر نصرت ماثر بدان صوب سراسیمه گشته از نظام
ابناد که پیرون قلعه دولت آباد آباد ساخته بود و متعلقانش منازل و عمارت
در آن پرداخته بودند بقلعه مذکور رفت و ... درآمدن مصلحت
ندیده ... برکه که نیم کروهی دولت آباد داشت اقامت گزیدند و ... رضوی
منسوبان را با ... که در پناه آن حصن حصین واقع شده ...
تیره روز ... با ... اعیان متقاعت اند ... بقصد تاخت نواحی
... و ... کانو ... جاند ... کانو روانه گشت ...

بعرض مقربان بساط رسید حضرت شهنشاه دوربین خرم این که از روی غیب دانی و

شهنشه بینی پیش از آنکه این خیال بکوهر [illegible] از ان مصدر نابسندیده بظهور آید عبدالله خان

بهادر را که در ظاهر برای معالجه بود و در باطن برای مدد وای دریای کفر این را که رفع

اخلاط فساد و دفع مواد علت او فی ترتیب ناگوار بود بصورت نهی بسته از بالا کهات

طلب فرموده بودند بجهت تادیب و تنبیه آن شوریده بخت معین گردانیدند در هم جمادی الاول

بعنایت خلعت و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا سربلند ساخته رخصت فرمودند

و میرزا عیسی ترخان و رشید خان انصاری و خواجه بابا و خواجه کامگار که با عبدالله

خان بهادر آمده بود و سیف الملک و شیرزه خان و بوالمعالی برادرزاده عبدالله خان

بهادر و خلیل بیگ و گربیداد بیگ قاقشال و عالم جنید و [illegible] ی برادران و دیگر منصبداران

و احدیان کماندار و تفنگچی همراه او مرخص گشتند و راستی بیگ خویش یادگار حسین خان

بخشی و واقعه نویس آن لشکر مقرر شد و چون آن شوریده رای قصد ارندول و دهرن

گانو را بالبعضی مواضع پایین کهات حالیس کانو باخته باستماع خبر توجه عبدالله خان

بهادر بر گردیده بالا کهات رفت چون در دو [illegible] تنابا د و نواحی آن از [illegible] بسبب

بی نظامیه و قد و هم [illegible] از نزوم اغاغنه بارش از آسمان و نبات از زمین که سرمایه

سرسبزی جهان و پایندگی جهانیان است بر افتاده بود اعظم خان با بهصت افواج

جهانگشا بدان سو مصلحت ندید و درویش خیال اقتضا کرد که باستیصال مقربان

و بهلول مخذول که در [illegible] و روانه چوکای بودند متوجه گردد مطابق صوابدید

او نوشته جمیع الدوله از موضع [illegible] و هر که برسید تا برآن از راه مانک دو و تند

روانه کهات گردیده و در آنجا عروج بر آن گروه جمعی را از سوار و پیاده بیکار

سپاه از قبیل مقاهیر و در آن هنگام که مجاهدان اقبال همراه گرفته بود با اهتمام خان میر آتش
و جمعی از بهادران لشکر منصور شروع در برآمدن گهات نموده بود بهادر [illegible]
گروهی از بندهای درگاه و تفنگچیان سرکار خاصه شریفه که همراه او بودند پای جلادت
استوار نهاده و دست جلادت گشاده بسیاری از سپاهها را مقتول ساختند و برخی از
سرداران را ماسور و افواج نصرت امتزاج به نیروی اقبال شاهنشاهی بالای گهات
برآمده موضع دامن کانور را که از احمدنگر بیست کروه است مضرب خیام گردانیدند و روز
دیگر از انجا کوچ نموده بقصبه جالنه پور که از ولایت نظام الملک است رسیدند اعظم خان پرگنه
مذکور را جاگیر دلاور خان حبشی که در سلک دولتخواهان منسلک گشته بود تعین نمود
و او جمعی را بضبط آن گذاشته با لشکر ظفر اثر روانه پیش گردید و روز دیگر عساکر گیتی پیما به
موضع تلکی کانو آمد که انجا مان قلعه با استواری برج و باره پرداخته بسر داد بان و اعداد [illegible]
تیر و تفنگ پرداخته خان اعظم اهتمام خان میر آتش را با مردم توپخانه و مرحمت خان
احدیان را با احدیان تیرانداز و دیگر بندهای درگاه و جمعی تفنگچیان خود را بتسخیر
قلعه فرستاد و گروه جانباز [illegible] حصار را مرکز وار گرد گرفته تا بیدریغ دانی و
تیغ دستی و جانفشانی که همواره شیوه جان نثاران دولت ابد طراز است در عرض یک پهر مفتوح گردانیدند
و برخی از محصوران را بتیغ بیدریغ از هم گذرانیدند و نزدیک بانصد کس از سپاهی
و غیران بقید اسار در آوردند و آنچه از توپ و تفنگ و اسلحه و اسباب قلعه داری
در آن حصار بود با اشیای دیگر بدست سپاه قلعه کشا افتاد چون عساکر ظفر مآثر
بکنار آب بهره که دوازده کروهی دهارور است رسید مقرب خان و بهلول
و دیگر مقاهیر از گهات انجن دوده فرود آمده بمضافات پرگنه بیر پیوستند اعظم خان

ازین منزل ساهوجی سپه‌سالار برای ضبط محال متعلقهٔ حصر و سنگمنیر فرستاده و با دیگر افواج
نصرت امتزاج متعاقب آن گروه ادبار پژوه از کتل ایلم گذشته بقصبه بروا از انجا به بربود
که کنار آب وچره است رفت تیره کاران شقاوت روزگار راه گریز پیموده خود را بنواحی دولتا
باد رسانیدند اعظم خان چون دریافت که ادبار پژوهان از فقدان علف و غله از
نواحی دولتاباد رسانیدند اعظم خان بالاگهات برگردیده بصوب دهارور روانه شدند
که غنیم باطل ستیز سر راه گرفته دست بردی نماید و درین اثنا بوضوح پیوست که غنیم
فیلان و اسباب را به تیاره قلعه دهارور فرستاده اراده رفتن پایین گهات دارد بنابران
بر کتل انجن دوده برآمده سه کروهی دهارور فرود آمده تتمه آن و اسباب و در محلی که ادراکش
خواهد یافت جابجای قرار داد که برای شکار فیل بجانب سلطانپور و براه سیله از توابع
گجرات رفته بودند یکصد و سی فیل گرفته یازدهم جمادی الاولی اشرف درمنیوس رسیدند و
هفتاد فیل خورد و ماده که زنده مانده بودند از نظر اقدس گذرانیدند قیمت یک لک و
پنجاه هزار روپیه قرار یافت اخر این روز اورنگ آرای جهانبانی بموضع کراره که سیر
جایی است دلگشا و نخجیرگاهی است مسرت افزا تشریف برده سه روز در آن
سرزمین نشاط آگین بعشرت و شکار توقف نمودند چند نیله گاو و آهو بتفنگ شکار
کرده بدولتخانه دارالامر مراجعت فرمودند کراره دهی است سه کروهی برهانپور
و در نواحی آن رودخانه ایست که از صفا چون آینه حلبی رونماست و از لطافت
چون آب زندگانی گوارا و در بعضی مواضع عرض آن صد گز بادشاهی است و در
بعضی کمتر و از منبت تا برابر کراره بر آن رود بندهای بسته بودند بعرض صد گز و
ارتفاع ده گز و از روی آن بند آبشارهای میر تخت فرمان فرمای جهان در ایام ملک بحام

حضرت بادشاهزادگی هنگامی که ماهچه رایات ظفر آیات برای تسخیر مهمات دکن و تنسیق معاملات
آن مرز و بوم به خطه برهانپور بود در اثنای شکار آن مقام بهجت انتظام دیده حکم فرمودند که پیش
بند سابق بندی دیگر بفاصله هشتاد گز بربندند تا میان هر دو بند حوضی صد گز در هشتاد گز بروی
کار آید و آبشاری از روی این بند بریزد و سوی آن رو دو دست عمارت مسطوح بر
افرازند و باین بادشاهی در کمتر فرصتی حوضی و آبشاری دیگر و دو منزل نشیمن بر دو
کنار آن و باغچه متصل عمارت آنروی آب صورت اتمام یافته حیرت افزای دیده
دوران و نظاره گزینان گشت
گزارش این ماجرا آنکه بسالنگ شیرخان مذکور
کهیراپاره که بر دو کروهی هردوار که منکام است در سرحد ولایت قطب الملک
واقع شده و تنگی بمرتبه که اگر جمع قلیلی از تفنگچی و کماندار سر راه آن بگیرند طریق عبور مسدود
میگردد واقع شده رقبه اطراف و جوانب آنرا بنهب و غارت خراب گردانید چون
موسم برسات در رسید بکتاش قلعه منصورگده که منصور نام غلام قطب الملک آن
طرف کهیراپاره بفاصله چهار کروه بنا نهاده باسم خود موسوم گردانیده بود پرداخته
باز گشت و بعد از انقضای ایام بارش بهمان قدر توان با دیگر سر انجام اسباب
تسخیر نموده لشکر شایسته از بندگان درگاه آسمان جاه و تابینان خود ترتیب
داده رو بکهیراپاره نهاده شیر محمد و دیگر سرداران قطب الملک که بعد از معاودت
باقرخان سپاه پراکنده فراهم آورده سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده جمع
ساخته توپ و تفنگ و دیگر آلات حرب و ادوات ضرب قلعه را استحکام
داده بودند آماده مقابله گشتند خان مذکور با بندهای بادشاهی و زمینداران گلکی

کوفت و کوه و دره و آنکه بر نمونی اطلاع در دل بابلی نهاده بودند بهشتم جمادی الاولی بحوالی منصور
کده رسید مخالفان در میدانی که میان مشرق و شمال قلعه است صفوف آ[illegible] مد و دیران
اخلاص شعار زیاده از بیش افواج پرداخته با آنکه توپ و تفنگ قلعه و بابان و بید و قی فوج غنیم
عرصه یکبار را منود دارکره تازگردانیده بود و بعروه و ثقای الطاف الهی و خجسته اوقات اقبال [illegible]
متمسک گشته گرم نبرد شدند درین اثنا باقرخان محمد شریف خالوی خود را که برادر ذلی
او بود در روبرو دی براهنگ غنیم فرستاده برغول و کمینیان که چار صف در عقب یکدیگر
مرتب ساخته بودند تاخت آورد و متقاهر تاب زد و خورد شیران بیشه وغا نیاورده
راه هزیمت سپردند و بسیاری از سوار و پیاده ره گرای عدم گشتند و گروه انبوه
بقید اسار در آمدند و اسپ بسیار بدست افتاد و آنانکه از دم تیغ رهائی یافتند بهزار جهد
پریشانی و سرگردانی به پناه درخت زار و کوهسار در آمده جان بسلامت بردند و
باقرخان لوای فتح برافراخته به تسخیر حصار پرداخت و شیر دلان یکبار جو با وجود
ریزش توپ و تفنگ خود را بپای قلعه رسانیدند و به نردبانها که ترتیب داده بودند
آغاز برآمدن دیوار حصار نمودند لنگاهبانان قلعه که اهل دکن بالکواری گویند از بیم
و اضطراب بیشمار خود و جرات و جسارت سپاه نصرت دستگاه هراس افتاده چون
امن زینهار جویان آنملک کاه بدندان گرفته امان نزده گشتند از انجا که بخشودن گناه
کاران خوی بندگان این حضرت است باقرخان باضطرار آن ممسکان ذیل ندامت
ترحم نموده واگذاشت تا از قلعه بسلامت برآمدند و منصور کده را بمیر علی اکبر نامی
از باغیان خود سپرده و حراست کهراپاره بمصطفی علی بیک منصبدار مقرر گردانیده
خاطر از نظم و نسق آن ولایت فراهم آورده بمقر خود باز گشت

[illegible]

[illegible] چون ملک بی نظام بود و امواج فتنه بسبب قدوم

شوم بر ادینه زد حوادث و بلای کوب نواب گشت و انجمن بی نظام باعث جمعیت شکسته

بود موجب تفرقه شد برای کلمه ماجرا از دوستی عرض نمود و مهمات مملکت آمود بی نظام

اهتمام در برکردن مهم باد و برباد و صدر و ایمن و بقیه فرزندان و متعلقان باینداز اینکه در نواحی پنجاب

باعانت قبایلی بد شمایل افاغنه آن حدود اسباب فتنه اند و خم آتش فساد برافروختند و از

حوالی دو شنابا دیا سمیر آمده و از دهی کانو و چیره و اینه باتور گذشته در سمت [illegible] بوده

حضرت خاقانی چه از صفای باطن که مکمن اسرار است و از جلای خاطر که موطن انوار وجیه

از پیش بینی و دور اندیشی که از لوازم ملک داری و جهان گشایی است سرزمین ما بوده را

مقر گرده فتنه گروه افاغنه دانسته عبدالله خان بهادر را برای جابیه درمای بقهود فرستاده

بودند و بعد از مراجعت دریا به بالا کهات حکم شده بود که در پایین کهات توقف

کرده بنشیند و بهر سو که خبر رود اهل گشتن این عنوده تحبان تیره روز باید تعاقب نماید در بولد

خاند کو در حقیقت کار الهی بافیه تعاقب آن بادیه پیمایان ادبار متوجه گشت و کیفیت

واقعه را معروض ایستادگان حضرت کامل خلافت گردانید و هفت چهارم جمادی

الاول چون این ماجرا از شرف استماع رسید پادشاه دوربین صواب گزین

به نفس مقدس بی استفسار اهل تنجیم ملاحظه تقویم فرموده ساعتی از روز اندیده

برای تعین افواج باستیصال آن گروه بدمآل اختیار نمودند و سید مظفرخان بارهه

را که در بندگان قدیم الخدمت بشجاعت و قبیله داری امتیاز دارد و خاقان عجب

دان او را بعد از اتمام جراحت ظاهر بجهت ادراک ملازمت والا که حال آن

و از وی بندگان اخلاص پرور است و باطنا برای رفع اخلاط فساد آن مواد فتنه بدرگاه
معلی طلب فرموده بودند و هشتم ربیع الاول بسعادت آستانبوس خاقانی جبین
نگارستی یافت بیست و نیم بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ سحاق از طویله
خاصه با زین مطلا سربلند گردانیده دستوری دادند که همت بر استیصال متهاپیر گماشته
سمت مانوه پیش گیرد و براه سحاکده در آمده در نواحی قلعه ماند و از دریای نربده گذشته
و مراسم تعقیب و تفحص تقدیم رساند تا بهر جانبی که آن ره نورد دشت ناکامی بسر برآرد
و قدم ادبار بیشش نهد تعاقب نموده سزای کردار آن نابکار در کنار روزگارش نهد و
سرافراز خان و رام دوار گاداس و مادهو سنگه ولد راو رتن و یکه باز خان و شیر زاد و سیام سنگه
واد کرستن و امیر بیک ولد شاه بیگ خان و گروهی از گزیده داران برق اندازان بهمراهی او
تعیین فرمودند و حکم شد که اگر عبدالله خان بهادر بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم
آمده خاربن فساد آن مخاذیل برکنند سید مظفر خان بتایید اقبال ابدی بر جناح استعجال
گذر اکبرپور از آب نربده گذشته رو بقصد نهاد و چون عبدالله خان بهادر آگاهی یافت
که متهاپیر از گذر دهرم پوری گذشته اند او نیز از آن گذر عبور نموده در لوهره فرود آمد
در اینجا شنید که بیست و هشتم جمادی الاولی بادیه نوردان ناکامی از آن مکان روان شدند
ناگزیر بدیپالپور آمد چون دریافت که ادبارزدگان با وجین رفته اطراف شهر را
غارت نموده بجانب نواحی شتافتند روانه آنصوب گردید
روز یکشنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار
و چهل مطابق پانزدهم دی سال چهارم از اورنگ نشینی برازنده سریر خلافت طرازنده
اکلیل دولت حضرت جهانبانی نقاوه جشن کاخ فرخنده بشادمانی رسانید چهارم عیدالله

گذاشته

عبد الله خان بهادر بمولاهی رسید و سید مظفر خان از دبابسور گذشته خیمه در بجو که سر راه
مندسور است باد علم گشت چون خبر رسید که افاغنه روز گذشته در ده کروهی تال کانو
بوده امروز از آنجا کوچ نموده اند افواج منصوره بسرعت هر چه تمامتر از تال کانو راهی شد
بعد هم موضع ملکی پور مضرب خیام گشت و بوضوح پیوست که خون گرفتگان سرونج رو به مسافه
اند و سر رشته تدبیر وابسته بر سوکام ناکامی سرند چهار دهم سران لشکر فیروزی به سرونج
رسیده آگاهی یافتند که متفاهر دو روز پیش ازین آنجا آمده بودند و خواجه بابامی افغان
که بر نمای علیل پیش از رسیدن ملاعین داخل سرونج شده بود و خواجه عبدالهادی پسر
صفدر خان که از قبل پدر در سرونج می‌بود باتفاق همت بر نگاهبانی شهر گماشته سکان
آن بلده را از دست انداز گروه فساد پژوه حراست نمودند و تحاویل از نواحی
سرونج پنجاه فیل سرکار والا بردند کشته شدن و رهایی کافر جرا بهزاران سرگردانی
ویرانی چون پرای تیره رای و دریای هرزه گرای اتی از هیچ راهی روی حیات و
از هیچ روی راه نجات نماند بروز زار فرو ایستادن و داشته بهزاران سرگردانی
و ویرانی در جست و جوی مهرب از سرونج دست به است شده ممالک بندیله را زیر ند
که بکجاپیچی سر بر آرند چون چهار سنگه بندیله بجهت آنکه پیرش بکرماجیت پرا را در حین
فرار از دار الخلافه اکبرآباد بملک خود راه داد تا از آنجا بدکن رفت مورد عتاب
پادشاهی گشته بود بکرماجیت برای تدارک تقصیر خویش و ترحمندگی پدر بقصد هم
بمعاقب مخاذیل درآمده خود را به دریا که حید اول بود رسانید و کال جرات
و جسارت بکار برده هنگامه نبرد گرم گردانید آن خون گرفته چه از بدمستی باده غرور
نا محرمانه و چه از مدهوشی جی سازوری صفای این جماعه بزنگ فشنی محابا با جنگ در انتهای

تاخت زد و خورد و نقلی بر سر آن تهی مغز رسیده کارش بانجام رسانید و پسر او نیز مقتول
گردید و سپاه بندها برانید تشنه بر هجوم آوردند و برای فرصت چو توجه انعام بهو دیگر
غنیمت دانسته ازین مهلکه جان بدر برد و بکرباحیث سران فساد پیشه را با سر پسرش
بدرگاه مقدس فرستاد و در مسافی گذشته را به نهجی که باعث اعتبار او شد همه آن
گذشت تلافی نمود و درین یلغار زر و یک چهار صد افغان و دو دولت بندگان راه گرای
نیستی گشتند و پس از آنکه سر آن فتنه گر بدرگاه رسید از عسکاه نوازش شاهنشاه
بکرباحیث در جلدوی این خدمت بخطاب جلرام و اضافه هزاری ذات هزار
سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سربلندی یافت و مصوب سندر به همین ملفت
یک برای خلعت و شمشیر مرصع و علم و نقاره با و عنایت نموده فرستادند

قلعه دهارور بتایید اقبال بیهمال پادشاه دوران بسعی جمیل اعظم خان

مذکور که برکسل انجمن وزرا برآمده سه کروهی قلعه دهارور رحل اقامت انداخته بود در
درین ایام ملقب خان با نوحی بهونسله و اهتمام خان داروغه توپخانه والا که از درین
بندگان آستان خلافت مکان است و مرحمت خان بخشی احدیان تمو بهیلی و کاندار
تعین نموده مقرر کرده اند که قصبه دهارور و بسه از آنکه هفته یکروز در آنجا بردم از مضافات
و توابع دهارور و دیگر مواضع نزدیک و دور برای خرید و فروخت برسم تباع
فراهم می آیند تاخت نماید چون قلعه دهارور که بدشوار کشایی و فزونی اسباب قلعه
داری در دکن مشهور است بر فراز پشته واقع شده و دو جانب آن درههای
عمیق دشوار گذار است که گنجایش فرود آمدن لشکر ظفرقرین ندارد قرار داد
که بعد از تاخت قصبه وسه به تسخیر آن پرداخته همت بر تعاقب مدنی نظامیه

واحدیان

شقه این گروه ادبار پژوه باید نگاشت پس از آنکه ملتفتان با دیگر بندگان درگاه داخل قصبه
گشت [illegible] اعظم خان انها را گرد که جمعی کثیر از روی خندق بانداختن تیر و تفنگ استعداد دارند اعظم خان
با جمیع بندهای درگاه معلی از قصبه گذشته نزدیک قلعه بجای دیواری که توب رس نبود در آمده
گذشت مخالفان [illegible] همراهان او یکبار خندق رفته مردم قصبه را که اسباب و اموال و اهل
و عیال خود باستظهار توب و تفنگ قلعه بخندق در آورده بودند بتکاپو مشغول شدند ضرب
بندوق از جا بر داشتند و چستی و چالاکی بخندق در شده دست به نهب و اسیر
گشوده غنیمت بسیار گرد آوردند اعظم خان جمعی که از پیادهای جهار [illegible] بدبلیه را بر
گرفتن فیلی چند که در خندق [illegible] بود فرستادند انها بجلادت و جسارت رو
بکار نهاده چهار فیل و اسپ و شتر و گاو و اسباب بسیار آوردند و چندی مجروح
و مقتول گشتند و دیگر بار بهادران لشکر منصور هجوم نموده بقیه اسباب خندق را غارت
کردند و در مرتبه دیگر نیز فیل و اسپ بسیار بدست مردم بدبلیه افتاد و اعظم خان
فیلان را برای سرکار والا گرفته اسپان و اسباب را بمجاهدان باز گذاشت و از
فروتنی دلیری و دلاوری آتش بیداد بخندق در آمد چون بعد از ملاحظه دیوار ظاهر
شد که در یکجانب آن دریچه است که گچ و سنگ بر آورده اند و از [illegible] کلید
شگافها باروت پر انده بقلعه در میتوان آمد بسرعت هر چه تمامتر بیلداران را
سرگرم کار گردانیده جانب دیگر بمردم قسمت نموده مقرر ساخت که ملچارها
پیش برده کار بر اهل حصار تنگ گردانند سیدی سالم حبشی و دیگر رعب زدگان
اعتبار را بمحافظت قلعه پرداخته بان و توپ و تفنگ می انداختند و کنده اوران
عساکر فیروزی هر روز ملچارها محاذی رخنه های کنگره تیر و بندوق سر میدادند چنانچه

گروهی از توپچی و تفنگچی و باندار حصار ره‌گرای نیستی گشتند مجاهدان نصرت نشان نیز
از رفوزبا بند آهسته در گشایش قلعه سعی فراوان می‌نمودند از آنجا که مهام این معنیقی
المرام می‌بود و این وان ساخته شده است ارابه توپ طلائی که بر سر دروازه قلعه بود دید
در انداختن بحسن از صدمه آن شکست و توپ بر بالای برج افتاده از کار باز ماند
اعظم خان مرحمت خان میر عنایت را با جمعی از تفنگچیان باتنیان خود فرستاد که در
برابر دروازه بکنار خندق در پناه عمارتی نشسته کار بر قلعه نشینان تنگ گردانند اگرچه
برخی از نیک رایان چیره دست بندگان درگاه و جهه گیتیان که در سلک دولتخواهان
منسلک گشته بودند مبالغه می‌کردند که اولی است که فتح این قلعه دشوار کشا بوقت باز
گذاشته تعاقب متهوران نموده آید اما اعظم خان که از سنگ انداز بند استان قلعه و
طرز قلعه داری حصاریان که قلیلی بودند و از مساعی عساکر قلعه کشا و نیرنگ پردازی
اقبال فیروزی مالی در یافته بود که این قلعه مسخر بدید است چندی را از طایفه که
دل بر کار نمی‌نهادند بمحافظت اردو و بعضی را انجا رست جمعی که برای همه ز کار
مرفقند معین گردانید و خود با گروهی از بندهای درگاه دل بر گشایش حصار نهاده
دست اجتهاد گشاد و مجاهدان اقبال را نیوند الطاف بادشاهی امداد و پیکار
گرداند چون از کارطلبی و پیکارگری بهادران قلعه گشا از جرات و جلادت ملازمان را
نزد از ما الکاهایان قلعه را دست از کار و کار از دست رفته بود صبح دوشنبه بیست و
سوم جمادی الثانیه مطابق ششم بهمن ماه سوار شده رو بدروازه قلعه نهاد و قرار
داد که سپاه نصرت اعتصام از طرف دروازه که جز بند ارد و دیوارش با آسانی
میسر است یک دفعه از ملجارهای خود برآمده برخی بنردبان و چندی بکمند بر دیوار

بر دیوار حصار برآیند کار بر زدوبان کرد تیر و تفنگ و حقه و سنگ را باران سر سبزی گیت زار
فیروز ... رسیده شدند طایفه از آنها بر خندق هجوم آوردند و گروهی پیاپی حملات بر دیوار
بر ... ند و مرحمت خان با جنیدی بقلعه درآمده و زنجیر دروازه را گشوده و اعظم خان با بسیاری
از سران لشکر داران بدرون درآمد و قریب به درآمدن او قریب دو هزار کس بر دیوار
برآمده داخل حصار شدند و اموال و اسباب بسیار با پاره جواهر و مرصع آلات غارت
نمودند و شیخ و مقداران بسبب ازدحام خلایق ضبط در نیامد سیدی سالم قلعه‌دار
و دیگر و برادران و اهل و عیال اعتبار را و اهل بیت سیمن(؟) عم ملک بدن وحده مادری
بی نظام با جملگی عمله و فعله اسیر گشتند اعظم خان بعضی را که نگاه داشتن ایشان ناگزیر
مصلحت بود نگاه داشته دیگران را از مرد و زن خورد و بزرگ بالتماس امرای
دکن بتصدق فرق مبارک بندگان اعلی حضرت آزاد گردانید و بمیامن اقبال ملک
گشایی اورنگ آرای جهانبانی بمساعی جمیله اولیای دولت جاوید اثر چنین حصن
حصین بزودی و آسانی تسخیر پذیرفت چون از عرضداشت اعظم خان و منهیان
آن صوبه بمسامع حقیقت تردد و مساعی بندگان اخلاص گزین و کیفیت این فتح مبین
بمسامع بشارت مجامع رسید اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و باضافه هزاری
ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و اسپ از طویله خاصه
با زین طلا و راجه جهار سنگه بندیله بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار نوازش یافتند و دیگر بندها نیز در خور
حالت مشمول مراحم گشتند چون خبر رسید که بخت برگشتگان بی نظامیه آوازه
فتح شده از هیبت گروهی و ما دو که محل اقامت این بادیه پیمایان آواره بود کوچ

نموده بودند و به اراده تذبذب باطن نصیری خان که قلعه قندهار در قبل دارد و بآن صوب شتافته

باشند که قلعه را از دست بهادران قلعه‌گشا خلاص تواند ساخت اعظم خان بدلاسای ذخیره و اسباب

توپخانه و ذخیره قلعه از آفت تاراج باز مانده بود به سرانجام لوازم قلعه‌داری نموده حر

از امیر عبدالله صوبه با جمعی از منصبداران و پنجصد پیاده بصلکی و برخی توپ‌انداز مقرر

گردانید و درین اثنا رندوله سردار لشکر بیجاپور که عادلخان او را با فوجها و بیدر شش را با ده هزار

سوار فرستاده بود با بعضی محال ملک او را که در آن سمت واقع است با نظام

نگاه دارند و در تسخیر قلاع و تصرف پرگناتی که حضرت شاهنشاهی از ملک بی نظام با و

عنایت فرموده بودند بکوشند و بقصبه ماندور که ده کروهی دهارور است رسیده با اعظم خان

پیام نمود که چون عادلخان از صدق بندگی لوازم دولتخواهی و مراسم هواجوئی

قیام می‌نماید و مقرر گردانیده که این جماعه با عسکر فیروزی اتفاق نموده بجانب قلاع

بی نظامیه سعی نمایند بنده میخواهد که شما را دریابد و تابع صوابدید دولتخواهان باشد اعظم خان

با آنکه یقین میدانست که او با بی نظام در مقام موافقت و هواخواهی ملک است بر کن

رضا نداد و صلاح وقت را که بخیه کار سخنه روزگار از دست نگذارد منظور داشته

پاسخ داد که چون عزیمت تعاقب مخاذیل بی نظامیه تصمیم یافته است از روی

اخلاص و بندگی درین اراده راسخ بوده زود بیاید رندوله و فرهاد و بیدر را و ورد

همان روز روانه شد که ظفر اثر گشتند اعظم خان روز دیگر بجهت ملاقات ایشان دو روز

توقف نموده یاقوت خان و داود و داجی راو و کهلوجی و مالوجی و ضیدی دیگر از دکنیان

را با ملتفت خان پسر کلان خود و دیگر بندگان درگاه خلایق پناه باستقبال آن

جماعه فرستاد رندوله و بیدر شش از غلبه توهم با جمعی مسلح اعظم خان را دیدند خان

خانان مست ظلعت و دبت اسپ بزند و اهو و فرنا د و دیگر بزان عادلخانیه داده کمال دلجوی
و خوشنودی وکلاء درست ایشان اظهار نمودند که چون عواطف والای حضرت خاقانی در
بارگاه عادلخان روز افزون است و حصون ملک نظام که در سمت بیجاپور واقع است
با توابع و مضافات بما مرحمت فرموده اند اگر قلعه دهارور که درینولا بنیروی تیغ
جهانکشای اولیای دولت انفتاح یافته و از جمله آن قلاع است بما باز گذارید در
میان همسران باعث افتخار عادلخان خواهد بود اعظم خان جواب داد که حکم گردون
توان چنان صدور یافته بود که عادلخان بسعی و تردد خود قلاع مذکوره را با جمیع
از تصرف بی نظامیه برآورده متصرف شود و در تخریب ملک و تفرقه جمعیت بی
نظام بد فرجام با لشکر نصرت اثر متفق گشته بود اصلا نماند در خدمت ندید که هوا
خواهان درگاه عرش اشتباه در تعاقب این بادیه پیمایان دیار فرار از تشبث باز
نداشته در کندن بیخ فساد و برافکندن بنیاد فتنه ایشان کمال کوشش می نمودند بر خیند
نشان شده آمد که درینوقت که مظاهر برگشتن و سرگردان شده بخود گرفتار اند و
نگاهبانان قلعه امید کومک ندارند فرصت را از دست نداده قلاع را بتصرف
در آرید بکوشش نکوشیده بتغافل و تکاسل گذرانیدند اکنونکه مجاهدان اقبال از
روی جد و جهد تمام قلعه دهارور را فتح نموده اند این التماس بیجاست و قابل
پذیرای مسئلت چنین مطلب دور از کار بعرض اشرف نمیتوان رسانید بهرحال چون
این اوباش بیشه گان در شکست کمات اند و جرأت که بالا بر آیند چاره ندارند شما در
قصبه ماندوه که درین نزدیکی است رحل اقامت بیفکنید و مردم خود را از حوالی
قلعه [illegible] و غیر آن طلب نموده با جمعیت آماده بیکار باشند و از راهها که برآیند

نو هوا رسانیده سر راه بر آن گروه گمراه بگیرند تا افواج دشمن مال رسیده با آب تیغ
شعلهای مستعار ایشان فرونشانند و خود در پی ایلغار به کرفته بار روبه میر قیصد روانه
گشته در دو روز بحوالی قصبه ایهوکای رفت و خاطر از استحکام قلعه آن فرصه ساخته
تا تار نورتش میر عبدالله رضوی را بنگاهبانی باز گذاشت و از گهات انبه جوگای فرود
آمده بقصبه ریل رسید و از آنجا شب در میان بقصبه کهیر نخبت برشکان بر حقیقت
کار آگاهی یافته ترک زدن قیدها نمودند و از راه بری روانه برپور شدند اعظم خان
بر اسمیعی اطلاع یافته بموضع وسی آمد و از آن راه متوجه برپور شد بر قور اهالی که
در فسح دیار و ربدست افتاده بود مصحوب علی اصغر ولد جعفر بیگ اصفهانی بدرگاه
سلاطین مطاف فرستاد و مقاهیر از راه جالناپور بسوی دولتاباد فرار نمودند
و هر روز مسافت درازی می نوردیدند و لشکر نصرت اثر منزل بمنزل در پی می شتافت
چون جالناپور مضرب خیام عساکر فیروزی گشت دریافته آمد که آن گروه فرصت
پژوه که برای بدبدب ساختن سپهدارخان که با قلیلی بمحاصره قلعه بلتم پر اخذ بود
از جالناپور بصوب بهولری روانه شده بودند از آگهی وصول افواج قاهره بجالناپور
فسخ آن عزیمت نموده به پناه دولت آباد در آمده اند پی نظام با آن سرگشتگان
بادیه ضلالت پیغام نمود که توقف شما درین نواحی باعث توجه عساکر نصرت
مآثر می شود رای صواب آنست که بسمتی که رفتند و لوسایر عادلخانه اند رفته چهار
س تقاقرار داده بودند قلعه شولاپور را با ولایتش بازتیان بدهند و بعدار
عهد و پیمان منفق گشته به تردد و تلاشی که از دست برآید نتک بادشاهی را نجود
مشغول دارید مخاذیل باین اراده از راه رام دره تاز متوجه بالاگهات گشتند

بستند … انجمن وزن شمسی روز مبارک دوشنبه غره رجب سنه هزار و چهل مطابق
پانزدهم بهمن جشن وزن شمسی انجام سال خجسته فال سی و نهم و آغاز سال چهلم از زندگانی جاودانی
حضرت … جاهای انعقاد یافت و آن گرانبار صورت و معنی با این که وزن وزن فرخنده معهود
است … دیگر اقسام تنسیخ آمد و به یاد اخلاص بر از و رشک افزای آفتاب گردید و به بخشش
سی هزار روپیه از زر و سیم وزن و بدل زر نثار دامن امید اصحاب حاجات جهانی بر آمود و شریف
اصفهانی خانوی باقر خان نجم ثانی به منصب هزاری هفتصد سوار و شجاع ولد معصوم خان
کابلی به منصب هزاری هفتصد و پنجاه سوار و مکرمت خان از اصل و اضافه به منصب هزاری
چهارصد سوار نوازش یافتند و رشک خسرو پسر راجه … به منصب پانصدی
ذات و چهارصد سوار سرافراز گردید …
… آن نحبت برگشته
از گشته شدن دریای شقاوت آنکه با استظهار معاونت او ره گرای بادیه گمراهی
و بعد از نشیب و فراز ره نورد … استقامت از دست داده
اسمیه سر راه فراری بیمود و هر چند می خواست که یک نامی از میان بدر رفته بجانبی رسد
افواج دشمن مال دست از تعاقب باز نکشیده خود را باو میرسانیدند …
جمادی الثانیه بعد از وصول بموضع … از ولایت باندهو که پانزده کروهی اله آباد است
ظاهر شد که آن زیان زده صورت و معنی بر جهت کروهی موضع مذکور است و چون
از کوفت نوردیدن راه دراز و همراهی رفیقان بیکار علاج و بر تر سوار شد عساکر
اقبال خود را بآن ناقص خرد زیاده سر نزدیک رسانیدند و بخت سید مظفر خان
هراول افواج قاهره باو رسید بر اثر وصول مبارزان ظفر طراز آگاهی یافته بعضی

آنجماعت را که اسپان زبون و کاسته شده بار اسباب ثقیلی که در دست زد و تاراج نشده بود و روا
به پیش ساخته با قریب هزار سوار یکبار رکندار سر راه مظفر خان گرفت و هنگامه کارزار گرم گشت
خان شجاعت آیین صفتهای مردانه نمود و بسیاری از کند آوران رزم خود ناموس
جو داد و وفاداری و جانسپاری داد و نیز ناصر و دار کاو ترس و تشر زاد خویش خان
عالم با چندی که به تردد دلیر مردانه هم نبرد خود را فرود آورده و دلیرانه جان در باختند
و از افغانان صدر و هله و محمود و شیر برای نا مسعود با بسیاری از او بار زده کاران
بکوی نیستی مرور شدند پرا چون دید که از زخمهای منکر توانائی تلاش و تردد و نداری
و شیر و صدر و جمعی که بانها استظهار تمام داشت کشته شدند پای ثبات از دست داده
سوم بار راه فرار سپرد و در اثنای گریز از فرط ده نوردی و اضطرار فیلانی که همراه
در دست جا بجا مانده است چنانچه پیش از وصول او بجوالی کالنجر بعد سبب فیل بدست
اولیای دولت در اثنای العاقب افتاد و خیلی شد بدست مردم راجه امر سنگه
زمیندار باندهو که او بعد از نوسان دو ولی امان انزار دزوانه درگاه خلایق پناه داده بود
و چون بر انواحی کالنجر رسید سید احمد قلعه دار کالنجر آگهی یافته سر راه گرفت و هنگامه
نبرد گرم ساخته جمعی را مقتول و برخی را ماسور گردانید و حسن شیر را با بیست و دو
فیل از جمله افیالی که از سرونج برده بود بدست آورد و پیر ای نکبت ... از
اضطراب و اضطرار طوغ و علم گذاشته با هزاران خواری با چندی فرار نموده
از ور تعاقب اجل موعود دست گرو و رفته بر کنار سنده که مقطع زندگانی و مقبض
جان خائنش بود فرود آمده سید احمد حقیقت ستیز خود و کر نیز را با بارگاه سلاطین
مطاف معروض داشت و از پیشگاه نوازش با دستاهی بخطاب جانباز خان سرفراز

سرافرازی احمد خطاب
جانباز خان

سرافراز گردید و فرمان بنام قدر توران بیکسان جاه عز صدور یافت که امیر افاغنه را بقتل رسانند

فیلان را با سپه بر پرا بدرگاه بفرستند روز دوشنبه غره رجب مطابق پانزدهم بهمن عبدالله

خان بهادر و سید مظفرخان باین عزیمت که اورا از نژاد و فرا و بیراه و ره وارگاه

و کاه بیگاه ... پس سازند فوج آراسته روانه شدند پیدا گشته شدن فرزندان و خویشان

عوان که باعانت این جماعه سر بمغز پیش در بوکده امال باطله و امانی کاذبه بسته بود

سید رستگاری منقطع ساخته بهمراهان گفت که از زندگانی جانی که گرامند اینهمه

خواری و ترم مسباری نیست سیر آمده ام تا راه فرار باز و دست و در رهای فراز

هر که میل رفتن در اشته باشد بهر طرفی که داند رود ضیدی پای ثبات فشردند

و جمعی فرار اختیار نمودند در این هنگام ششتر شده و غا سید مظفرخان روانه شد خان

با همراهان بود بر و تا بست و ردان مدبر چون دیدند که اوراا افواج منصور بهیچ

وجه دست از و باز نمیدارند از اسپ فرود آمده با باد هوسنگه و جمعی از گزیر بردلان

و دیگر نخبکان از سادات بارهه وغیره که هراول سید مظفرخان بودند او پرستی نموده

در اثنای زد و خورد باد هوسنگه بر جهه زد و بر و دیش از انکه سید مظفرخان بر جد

مجاهدان اقبال و فداییان دشمن مال هجوم آوردی ان خون گرفته را با غریب پسرش

و این پاره پاره ساختند و از رفقای که قریب بصد کس بودند بیشتری کشته شدند

دیگر بر داران سرهای ان شوریده سران بریدند و برخی بدر رفتند از غزاه شکر

ظفر اثر سید ماهین پسر سید عبدالله نواسه سید مظفرخان با بیست و هفت تن

دیگر بپایه والای شهادت رسیدند و جمعی خون جراحت را گلگون رخسار خود

گردانیدند در این هنگام عبدالله خان بهادر از عقب رسیده سر پراد و غیره روانه

ذکر خواجه کامگار برادرزاده عبدالله خان بهادر نقشبندی که [illegible] پادشاه

مصحوب خواجه کامگار برادرزاده خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد و فرید پسر
دیگر او که از جده بدست افتاده بود قید نمود چون ماور بهادرخان در سهنده که جاگیر بر سر راهش
بود آن دابت و رتبت و خانجهان سر براکر تحیه یابو نیاه آورده بود عبدالله خان برای
آوردن او و اقبال نام خواجه سرای خود را فرستاد و داو جان جهان [illegible] پسر لر تحیه یابو
نیاه آورده بود عبدالله خان برای آوردن او و اقبال نام خواجه سرای خود را
فرستاد و داو جان جهان را با جلال برادر خورد بهادرخان برادرخان او را به یکه
تازخان سپرده روانه درگاه سلاطین پناه نمود بامداد روز دوشنبه هشتم رجب
مطابق بیست و دوم بهمن در اثنا آنکه مظهر عواطف سبحانی حضرت خاقانی در آب
بتی کشتی سوار گشته بودند و از صید مرغابی بودند خواجه کامگار سرهای نگونساران بارگاه
گردون جاه آورد و معتمدخان این مژده را در کشتی رسانید شاه سلیمان حشمت سکندر
شوکت زبان بشکر افضال الهی گشوده بدولتخانه معلی معاودت فرمودند و حکم نواختن
کوس شادمانی نمودند اعیان دولت و ارکان سلطنت مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند
و معتمدخان بمژدگانی این نوید خلعت خاصه یافت و خواجه کامگار بخلعت و باضافه
پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار و خطاب غیرتخانی
عنایت رتبت سر برافراخت و سرهای این سرکشان را و سر او بار از دروازه
قلعه او بخته آمد تا عبرت مایه سایر فساد پیشه گان فتنه اندیش گردد و سکنه برهانپور
که این زیان کار دین و دنیا و نگونسار صورت و معنی را مدت مدید در کمال کامگاری
صوبه دار خود دیده بودند محو تماشای اقبال پادشاه والاجاه گشتند و مناسب متصله
برین فتح سترگ به یمین الدوله آصف خان که در بالاگهات بود و مهابتخان خانخانان که

خطاب غیرت خان بخواجه کامگار

که بمعظم صوبه دار الملک دهلی مسیر و رخصت و دیگر صوبه داران شرف صدور یافته
و عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان را به ارسال فرامین عنایت آگین خلعتهای فاخره
[illegible] و عبدالله بیگ کامیاب گردانیدند طالبای کلیم این رباعی در انحصار شعله حباب
دریا و فرو نشستن حباب زندگی پرامن منظوم ساخته بمسامع سایر مجامع رسانید و بصله گرانمایه
دامن امیدش گرانبار گردید رباعی این مژده فتح از پی هم زیبا بود این کیف دو بالا
به نشاط افزا بود از رفتن دریا بسر انجام رسید گویا سر او حباب این دریا بود
غیبتش از گشته شدن آن مخذول چون بعرض اشرف رسیده بود که برای برشمه بخت
دو حلقه فیل سرکار خاصه شریفه را از سر وضع برده از عقب روانی و بهقهقه [illegible] فرموده بودند
که آن [illegible] روزی [illegible] اقبال همراه اقبال بدرگاه والا خواهد رسید
و نیز بر زبان صواب ترجمان گذشت که اسباب سپاهی گری روز مبارک دوشنبه افواج نصرت
امتزاج به سرداران مقهوران مسیر دارند و دوشنبه دیگر خبر قتل او میرسد از آنجا که ضمیر مهر
تنویر جام جهان نمای حقیقت مطابق آنچه بر زبان الهام بیان رفته بود از لسان جغابر فراز
ظهور بر آمد هفده سوم رجب مطابق غره اسفندارمذ ماه [illegible] در هر سال بندگان خاص را العنایت
خلعت زمستانی بر نوازند بست و نهم بعطای ده هزار روپیه مقرر و امینی امید
محتاجان بر اموزند هشتم شعبان آقا حیدر که غلام معتبر نظام بود بجواهر خان مخاطب
بر رهنمونی بخت بدریافت سعادت آستانبوسی مستعد گشت و بخلعت و خنجر مرصع
و منصب دو هزاری پانصد سوار و مرحمت اسپ و دو هزار اشرفی بعنوان مدد
خرچ نوازش یافت و سیدی یاقوت حبشی معروف بمقدم بعنایت منصب
درخور قدر و حال فرق مباهات برافراخت بهم امین الدوله که بحکم والا با آگره

بیست و سیم شعبان المعظم
[illegible]
رسیدن امین الدوله [illegible] بحضور

نوبت آن بلند مقدار از بالاگهات برگشته بیرون شهر فرود آمده بود بقصد دریافت
دولت کورنش روانه شد شهنشاه گردون غلام از بنده پروری و ذره نوازی امر
فرمودند که بادشاهزادهای کامگار بخت بیدار تا کنار شهر استقبال نموده آن
مقدس بیاورند آن رکن رکین سلطنت بعد از احراز دولت ملازمت که امر سعادت
هزار مهر نذر گذرانید و بخلعت خاصه قامت اعتبارش زینت تازه یافت بعد از آن
شایسته خان و فدائی خان و دیگر بندگان درگاه والا به تقبیل عتبهٔ والا سرافراز گشتند و هم
درین روز عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان که خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بودند
باستیلام آستان فلک نشان سر افتخار برافراختند عبدالله خان بهادر بعنایت خلعت
خاصه و جمدهر مرصع و جیغه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و باضافه هزاری هزار سوار
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و بخطاب فیروز جنگ و مرحمت اسپ از
طویله خاصه با زین طلا و فیل از حلقه خاصه مفتخر گشت و سید مظفر خان بعنایات مذکوره
و باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و بخطاب خانجهانی که درین دولت
ابد پیوند بعد از خانخانانی از آن بلندتر خطابی نیست سر مباهات بآسمان رسانیدند
و بندگان درگاه که با این دو نوئین بودند بتربیت منصب شرف کورنش دریافته
باضافه و دیگر مراحم سرافراز گردیدند اکنون تتمه داستان اعظم خان بی ضابطه نگارش
می یابد چون مقرب خان و بهلول بقصد آنکه بابیجاپوریان مصالحه نمایند از راه دوده بالا
گهات متوجه گشتند چنانچه نگاشته آمد اعظم خان از جالنه پور براه بهلی رونکر عازم
بالاگهات شده تا شاه گده آمد و سامان قلعه اپه جوکای نموده میر ابراهیم خویش میرزا
یوسف خان را بنگاهبانی آن فرستاد و مکرر ببنده نوشت که قرار یافته بود که هرگاه

ذکر عبدالله خان بهادر و سید مظفر خان رسیدن بحضور

افزایش عبدالله خان بخطاب فیروز جنگ

خطاب یافتن سید مظفر خان بخانجهانی

تتمه سوانح اعظم خان و نظامیه

هرگاه بی نظامیه قصد برآمدن بالاگهات کنند سر راه گرفته بگذارید و نیولا که آن معابر را داده
برآمدن گهات بالک وده وا زند و به انجا عه بسیار نزدیک اند موجب قرار داد پیش راه
گرفته از برآمدن گهات باز دارید تا لشکر ظفر پیکر بدانجا رسیده در استیصال این مست بد
سگال باتفاق سعی نمایند و ریاشح نوشت که اگر همراهان من بجانب بلدرک و محال دیگر رفته اند
قلیلی که مانده اند تاب مقابله ایشان ندارند بنده نیز به بلدرک رفته حقیقت را العباد لجان میگوید
بعد سرانجام جمعیت بهر جا اشارت کنند بعمل خواهد آورد و متهور خان چون دید که افواج قاهره
بهیچ وجه دست از تعاقب باز نمیدارند مکرر به زند وله پیغام کرد که شما نمک پرورده دودمان
نظام الملک اید و نشو و نما و اعتبار و اقتدار شما از تربیت دولت درین هنگام که لشکر بادشاهی
در مقام خرابی این خاندان است حقوق نمک پروردگی مقتضی است که در حفظ دولت
و آبروی این سلسله سعی بلیغ نمایید ما او را بدادن قلعه شولاپور و محال متعلقه آن راضی ساخته
ایم شما نیز در ترصیص بنیان وداد طرفین و توثیق اتحاد جانبین کوشش کنند تا این هر دو
قبیله از آفت صدمات عساکر اوضاع شاهی محفوظ و مصون باشد اعظم خان بر ضمیمی وقوف
یافته بر ردی آگهی بر مکنون ضمیر زند وله نوشت که وعده چنین بود که بلدرک آمده
و از انجا سرانجام لشکر نموده بسپاه نصرت دستگاه ملحق شود الحال شنیده میشود
که بجانب پرینده کامی میرود و بدینمعنی بر نقض عهد گذشته و خلف وعده رفته دلالت دارد
او بجواب نپرداخته متغافل گذرانید و بی نظامیه بگهات مالک وده برآمده بجانب
پرینده رفتند زند وله گشته و افیال و اسباب روا ایدر را در قلعه پرینده گذاشته بخاطر جمع
از انجا بکنار تالاب ککرالکه ده کروهی پرینده بجانب بلدرک است رفت و زند وله انجا
اقامت ورزید شما فتند چون اعظم خان این هم شنید که زند وله وکیل متهور خان را

همراه کسان خود نزد خواصخان که مدار مهمات عادلخان بر دست او فرستاده و خواصخان
او را سپاهی را آورده باز گردانیده است و مصالحه بدادن قلعه شولاپور با ولایت آن
قرار یافته حقیقت بپایه اورنگ جهانستانی معروض داشته التماس کومک نموده
حکم جهان مطاع عز صدور یافت که از فوج خواجه ابوالحسن که در بالاگهات است سید
دلیرخان با احدیان از حضور اقدس سردار خان و رشید خان و خواص خان و دیگر بندهای
درگاه خلافت پناه و سه هزار سوار تابینان یمین الدوله آصفخان با اعظم خان پیوندند و
چون شیخ معین الدین از بیجاپور بازگشته عادلخان و شیخ محی الدین از گلکنده با پیشکش
قطب الملک روانه درگاه آسمان جاه شده بودند اعظم خان از اندیشه آنکه مبادا
مقاهیر بعد از تعاقب بر برکته اودیرو بهالکی وحشت کوبه که در نواحی قلعه بیدر است رفته
شیخ معین الدین مضرتی رسانند توقف در حوالی پرینده و تدبیر تسخیر قلعه آن و بدست
آوردن غلات و اسباب محاذیل که انجا فرستاده بودند تصمیم نموده قرار داد که یکچندی
مقرب خان و دیگر ملاعین را مشغول دارد تا هم سر راه بر هر دو برادر نتوانند گرفت
هم کومک درگاهی لشکر فیروزی برسد و هم بر نفاق آن دو دروبان و آنچه در میان
خود قرار داده اند اطلاع حاصل شود بعد از آن هرچه مصلحت وقت تقاضا کند بروی کار
خواهد آمد پس از رسیدن بیک کروهی پرینده راه عسکر را با بعضی بندهای بادشاهی
تعیین نمود که قصبه و قلعه پرینده را تاراج نماید راه بحث شیر را که بفاصله یک کروه جانب
جنوب قلعه پرینده بود تاراج نموده از انجا بر سر قصبه که متصل قلعه بود رفت و دیوار
خام را که بارتفاع پنج گز و عرض سه گز بر دور قصبه بود و خندقی بپهنای سیزده زراع
بر گرد آن بقصد مدفع فیل رخنه کرده بعضی ان محافظ حصار فرار نمودند بخندق قلعه پناه

پیاده بردند و قصبه غارت زده سلسله اقبال گشت و اعظم خان نیز از عقب رسید و درین اثنا قلعه
نشینان دو توپ بزرگ که تیر هر کدام یک و نیم من پادشاهی بود سر دادند و تیر در میان
فوج منصور افتاد و چون زمین از سنگ لاخ بود از صدمه آن سنگریزها جسته چندی را هلاک و
برخی را زخمی گردانید اعظم خان بقصبه در آمده برای گرفتن فیلان قطاع که در خندق بودند در
اهتمام نمود و مجاهدان اسلام هفت فیل از خندق برآورده بسرکار والا ضبط نمودند و فراوان
غنیمت بدست افتاد مقرب خان و دیگر محادیل که در حوالی تالاب لکا له بودند و [illegible] بند و لیک
زنگی در داشتند از شنیدن اخبار سراسیمه گشته برآمدند و له نوشتند که قتل و تاراج و در حصاری حصین
با مضافات تصرف بندگان پادشاهی در آمد و توابع قلعه قندهار را نصیر خان بدست
آورده بمحاصره قلعه پرداخته است و سنگمنیر و بیجاپور و خیر و محال آن نواحی و سر حد وطن
ونکوکه ملک عادل خان پیوسته است بجاگیر ساهوجی بهونسله مقرر شده و قلع ناسک [illegible]
نواح ابو الحسن متصرف گشته خیر دولتاباد و محلی چند که بآن متصل است و در تصرف
نظام الملک نمانده سود کار و بهبود روزگار شما در آنست که از روی یکرنگی [illegible] اتفاق
نموده در نگهبانی خانه او سعی نمایند و اگر نه افواج قاهره بعد از فتح پرینده جای آن هم خواهند
گذاشت و همین که ما را از میان برداشتند در فکر شما خواهند شد مصلحت طرفین است
که بموجب قرارداد قلعه شولاپور را با توابع از ما گرفته ارکان مصالحه را استحکام گردانید
و در استحکام قواعد دولت نظام الملک که باعث بهبود جانبین است جد بلیغ بتقدیم
رسانند رنبوله در جواب نوشت که این معنی لعادلخان قرار داده اکنون مقرب خان رفته
قلعه شولاپور را با محال متعلقه آن حواله گماشتگان عادلخان نماید و پیمان را بایمان موکد
ساخته فراهم آرد اعظم خان محاصره قلعه را [illegible] نموده [illegible] راه کومک در کمای

و خرا[illegible] است چون پنج شش کروهی در پرینده کاه و هیمه نمانده بود یاقوت خان و ملتفت خان را با
جماعه [illegible] تا بکار از دور دست علف و هیمه می آوردند و غازیان دولت جاوید طراز
قلعه را قبل نموده از سر طرف کوچه سلامت نزدیک رسانیدند و راجه جیسنگه و اهتمام [illegible] سایر
کوچه سلامت بخندق رسانیده شروع در پر کردن آن نمودند اعدا [illegible] محاذی
دروازه قلعه ساخته بود ازان تا خندق یک تیرانداز بود کوچه سلامت راست کرده بر
کنار خندق دمدمه برافراخت چنانچه بر مردم شهر جای زدن دشوار گشت چون قلعه دار
بر روز مقرب خان و بهلول را بر اضطرار و اضطراب قلعه نشینان آگاه ساخته پیغام میداد
که اگر میخواهند که این قلعه قبل در نیاید زود زود بکومک رسید و جمعی از نظامیه
در اطراف نشک فرستاده اند که یک کروهی قلعه بود آمده آغاز دست درازی نمودند
یاقوت خان با فوجی برآمده تا سه کروه مقاهیر را رانده برگشت روز دیگر بسبب آنکه بار سیر
برای علف و هیمه رفتند مقرب خان و بهلول که با دیگر مخاذیل جهت تسلیه قلعه دار پرینده جریده
از بالاگهات نگراد بقصد هجوم آمده بودند تا فرصت یافته دست درازی نمایند برین آگاهی
بقصد بر یاقوت خان و ملتفت خان روانه گشتند اعظم خان برادر او این بخت برگشته گان آگاهی
یافته باتفاق راجه جیسنگه و راجه جهار سنگه بندیله و جمعی از بندهای کارطلب بدانجانب رفت
مقرب خان و بهلول تاب صدمات افواج دشمن شکن نیاورده خود را بدامن کوه کشیدند و
لشکر فیروزی برانکه بنگاه غنیم نیم [illegible] در قصبه بهوم است از جواسیس آگهی یافته بتاراج آن متوجه
گشت و باستعجال تمام بسرعت بادیه پیمایان او دیار [illegible] که از غنیم بار کرده در پی
فرار بودند رسیده است و شتر و گاو بسیار با فراوان اسباب بدست آورده تا گهات
بانسی که چهار کروهی پرینده است تعاقب کرده معاودت نموده و شب در جای که غنیم

غنیم فرود آمده بود گذرانیده روز دیگر به معسکر خود رسید چون ظاهر شد که عادلخان از خورد سالی در
رفع و رتق مهام معاملات اختیاری ندارد و زمام مهمات بدست دولت نام غلام کلاونتی است که بیدار و
ابراهیم عادلخان او را بدو فرمان خاطب ساخته بکاهانی قلعه بجاپور بر او باز گذاشته بود و آن نمک حرام
بو فرجام بعد از [illegible] ت ابراهیم خود را خواص خان نام نهاده حل و عقد معاملات را به برهمنی فتنه انگیز
شرارت آمیز مراری پندت نام سپرده و درویش محمد پسر کلان ابراهیم عادلخان را که از همشیره قطب
الملک بود بسو مکحول گردانیده دختر او را برای خود خواستگاری نموده و عرض و ناموس و دودمان
ولی نعمت بباد برداده و عادلخانیه بانی نظام میه اتفاق نموده یکجا شدند و در یکماه منزل بریده علم به
قدر کفاف غله از جایه گاوی بدست افتاده و الحق تا حدی که غربا بریده گیاه نمایند ناگزیر
اعظم خان محاصره حصار پرینده گذاشته بجانب دهارور روان شد و در انجه ورا و باز پیشتر
کان خود را نموده روز دیگر که از موضع پاتره کوچ شد ظاهر گشت که اراده برآمدن گهات
دیگر که طرف دست راست است دارند چون سیهوجی با فوجی نزدیک رسیده آمد
یاقوتخان و ملتفت خان و دیگر بندهای درگاه عرش اشتباه که جنداول بودند حقیقتها
بر روی کار آورده بسیاری را بتوپ های اژدها که دستیان میکشند و بان و تفنگ روانه
ملک عدم گردانیدند و درین اثنا خبر رسید که غنیم از گهات ماسی برآمده سر راه پر تنگ طرف دیگر
گرفته است اعظم خان راجه جیسنگه و راجه بهار سنگه و راجه انوپ سنگه و دیگر راجپوتان را که
هراول بودند بمدافعه فرستاد و ملتفت خان نیز با دو هزار سوار از فوج جنداول کومک
روانه نموده خود روان او ما از نزدیک نیامده بر نیم گروهی سپاه فیروزی ایستاده شدند
و چون همگی افواج قاهره بگهات برآمد و یاقوت و کهلوجی و مالوجی و سایر دکنیان که
جنداول بودند از عقب رسیدند برخی از محادیل خود را بسوی جنداول نموده و بیک

تا خبر یاقوت خان کر بمیند و مقربخان و بهلول و تیمهوجی دو دیگری نظامیه ورزند وله و فرهاد و
پدر رشتن سایر عادلخانیه که باتفاق پیش روی هراول گرفته بودند بمجرد رسیدن اعظم خان
فرار نموده‌اند و از دور ساحل دریای دبجره عساکر گیتی پیما گشت روز دیگر قصبه بانبی اگرچه مردم
انجا بامید کومک قلعه را استحکام داده بودند اما بهادران حصارکشا بسهولت گشوده‌اند
و غارت نموده از این‌جا آمدند و از زمانه و شب در میان بدهار دور رفتند در این منزل ولاوردخان
که از درگاه والاجاه رسید دلیرخان که از لشکر خواجه ابوالحسن حسب الحکم روانه شده بودند
بعساکر فیروزی پیوستند و چون ملک عنبر اعتبار را بمکر التماس رستگاری عیال
خود که در دولتاباد در قید اولیای دولت بلند صولت افتاده بودند و از اعظم خان
جوابی خبر این که اگر در سلک دولتخواهان درآیند هم رهائی اینجماعه صورت میگیرد
و هم تشمّا بمناصب لایق سرافراز میگردید شنیده ترک نظامشاه را دو برادر بقصد جد
گذاری درگاه جهان پناه از نظامشاه جدا شده بدهار دور آمدند و اعظم خان را دیدند
و هر کدام بخلعت و اسپ و مدد خرج از سرکار والا سربلند گردید اکنون عنان کلکگون
نامه بصوب نگارش وقایع حضور معطوف میگردد محمد علی بیگ ایلچی دارای ایران
که بموجب فرمان گردون توان از دار الخلافه اکبراباد بروانه برهانپور شده بود
مصحوب مکرمخان دیوان بیوتات خلعت فاخر فرستادند و حکم شد که همه جا با او
برخورد خلعت پوشانده و رفاقت نموده معتمدخان صوبه دار مالوه برساند که او به
عسکرگاه خواهد آورد و خود بسرعت تمام معاودت نماید چنانچه او دوازدهم
شعبان سعادت ملازمت دریافت از سوانح این حالت عزت انجام [illegible]
[illegible]

[illegible] سال گذشته در محال بالاگهات خصوصاً نواحی دولت‌آباد باران نباریده
بود و درین سال اگرچه در اطراف و اکناف نیز کمی کرد اما از ملک دکن و گجرات باران بالکل
منقطع گشت و سکان این دیار از انقطاع مواد کل و فقدان مایهٔ قوت باضطرار افتادند جانی
بنانی میدادند و کس نمی‌خرید و منصبی بگرده‌ای میفروختند و نمی‌ارزید و دستی که بوسیلهٔ انعام
دراز بودی جز بگدیهٔ طعام نگشودی و پایی که همیشه مساحت استغنا سپردی جز راه در
یوزه نپیمودی مدتی گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آس کرده اموات
بآرد آمیخته بفروخت رفت چنانچه بعد ظهور این معنی فروشندگان از پیشگاه عدالت
بادشاه حق‌شناس دین اساس بسیاست رسیدند انجام کار از عموم اضطرار شروع
در خوردن گوشت یکدیگر نمودند و گوشت فرزندان شیرین‌تر از مهر او میدانستند
و از بسیاری جان‌سپردگان طرق بر اهل تردد تنگ شد و هر که پیش از جان کندن
بسیار با اجل موعود مهلت یافت و نیروی ره‌نوردی در خود دید به قریات و قصبات
ممالک دیگر انتقال نمود و در ولایات که به آبادی مشهور و معروف بود اثر
معموری نماند و این بلای شدید وباهای گذشته و غلاهای رفته را که در تواریخ سابقه
برسم تعجب نوشته‌اند در نظرها بی‌اعتبار گردانید و مؤلفات لاحقه چون مثل مضروب
و رسم مکتوب مرقوم خواهد گشت مظهر مراحم یزدانی حضرت خاقانی که کارگذار
تقدیر مفاتیح کنوز ارزاق بدست کف احسان و دل دریاساس سپرده است و غمام
انعامش چون انعام غمام از کشت‌زار امید جهانیان نشان افسردگی برده ابواب
بر و نوال و اسباب احسان و افضال بر روی عالمیان گشاده و آماده گردانیدند
و بحکم قدرتوان متصدیان مهمات برهانپور و احمدآباد و ولایت سورت آش بر

خانه اکه بهندوستانی زبان لنگر گویند برای فقرا و نیازمندان ترتیب داده‌اند هر روز
آن قدر آش که بکفاف درماندگان طعام کفایت کند مطبوخ میگشت و برحکم جهان
مطاع شرف صدور یافت که روز میمنت اندوز دوشنبه که بشرف جلوس معلی
نسبت به دیگر ایام متبرک و به امتیاز دارد و در برهانپور که فروغ ماهچه رایات نصرت آیات
نور پذیر است برای خیرات و مبرات هر روزه پنجهزار روپیه که ماهی بیست هزار از
روپیه باشد باهل استحقاق و احتیاج بدهند چنانچه در بیست دوشنبه یک لک روپیه بفقرا و مساکین
مرحمت شد و ازانجهت که عسرت اقوات و ضیق اوقات سکان احمدآباد زیاده و بار
دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که ناظمان مهام صوبه مذکور
پنجاه هزار روپیه نقد بر نعلا و بیدگان آن شهر قسمت نمایند چون امساک باران و گرانی
غله باعث خرابی اکثر ممالک گشته بود متصدیان مهمات خالصات ممالک سنه و سنات
درین سال و سال آینده بحکم خاقان دادگر پادشاه عدل گستر که همگی همت والا
و تمامی نهمت علیا بر معموری مملکت و آبادی ولایت و رفاهیت عباد مصروف
دارند قریب هفتاد لک روپیه که زیاده از دو صد و سی هزار تومان عراق و قریب دو
کرور و هشتاد لک خانی ماوراءالنهر باشد و در هشتاد کرور دام محال خالصه والا که یازدهم
حصه ممالک محروسه است تخفیف دادند محال جاگیر امرای والا قدر و دیگر منصبداران
برین قیاس باید نمود و شب یازدهم که موسوم بشب براه است از بسیاری چراغان
رشک افزای روز گردید و شهنشاه دین پرور هر سال بمعهود ده هزار روپیه بصلحا و فضلا
و دیگر نیازمندان مرحمت فرموده عباداتی که مخصوص این شب متبرک است بکمال
خشوع و خضوع ادا نمودند و درین هنگام که پادشاه صورت و معنی

هر سال ده

و مغنوی شهنشاه [illegible] و دنیا ابواب بر و نوال گشاده بود و موید احسان و افضال
گوناگون نهاده بعد از انقضای بیست و سه گهری و شش پل از شب جمعه غره شعبان
سال یکهزار و چهل و [illegible] هجری خورشید عالم آرا به بیت الشرف تحویل نموده نوروز عالم افروز
نشاط افزا گشت بادشاه فلک جاه بر سریر کامبخشی و کامرانی جلوس فرموده تحفه پیشکش
تقدیم رسانیدند و درین روز رشید خان انصاری با اضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری
ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره و یابا خواجه با اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری
ذات و هزار سوار و خطاب [illegible] خان و خدمت فوجداری سرکار [illegible] و عنایت علم و فیل و [illegible]
ولد [illegible] با اضافه پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب دو هزاری ذات و هزار سوار و
بعنایت علم سرافراز گشتند و از اصل و اضافه منصب فیروز خان ناظر مشکوی اقبال دو هزاری ذات
و ششصد سوار و مروت خان هزاری ذات و چهارصد سوار مقرر گشت و دیانت رای [illegible]
که از قوم ناگر است و از مراتب حساب هندی و نامهای باستانی آگهی دارد و بخدمت دفترداری خالصه
[illegible] و اضافه منصب و [illegible] رای بخدمت بخشیگری احدیان نوازش یافتند دهم شعبان اصلی
وصاد [illegible] بحکم اشرف محمد علی بیک ایلچی ایران را که بحوالی برهانپور رسیده بود استقبال نموده
بدولت ملازمت اقدس رسانیدند و بعد از ادای آداب کورنش و زمین بوس نامه شاه صفی که
در تهنیت جلوس والا نوشته شده بود گذرانیده دعای شاه رسانید و طی کلمات که بگذارش آن
مامور بود معروض داشت شهنشاه پایه شناس نامه را بدست مبارک گرفته بعلامی افضل خان
سپردند و پس از التماس محمد علی بیک درباره تعیین وقت برای گذرانیدن تحف و تحایف شاه
بیست و دوم این ماه معین گشت و ایلچی را بمرحمت خلعت طلادوزی و تاج قزلباشی و
[illegible] مرصع و جمدهر مرصع و خنجر مرصع گرانبها سرافراز گردانیدند چون در ایام نوروز زبان و عطریات

مراسم

خطاب [illegible] خان

ملازمت محمد علی بیک سفیر ایران

و دو انهای مرصع و طلا با عنابی دوست و سایر جهاز مجلس بهشت آیین مرحمت شد و
پاندان مرصع پر از پان با خوانچه زرین و نه پیاله طلا چیزی از آنکه خاصه با سرپوش و خوان
زرین که قیمت مجموع قریب بیست هزار روپیه باشد بمحمد علی بیگ عنایت شد و ... حال
صوبه داران نابوده که با امرا اقدس از آن جمله حضور صوبه علی بدرگاه والا جاه رسیده سعادت
تقبیل آستان عرش مکان دریافت و بعد از و عبد النبی برادر علامی افضل خان که بحکم قضا
نفاذ ایلچی را از دار الخلافه اکبرآباد تا پای تخت استقبال نموده بود و از آنجا بدار الخلافه
و از دار الخلافه به برهانپور آورده تمام راه لوازم مهمانداری بتقدیم رسانیده بود
بشرف کورنش رسید بیست و دوم بموجب حکم اقدس محمد علی بیگ سه اسپ عربی
و پانزده شتر نر و ماده و اشتر چند با اقمشه و دیگر نفایس ایران که شاه برسم ارمغان فرستاده
بود و قریب سه لک روپیه قیمتش و بعد از نظر انور گذرانید بیست و ششم سب ... مخ
اسپ عراقی و پانزده شتر نر و ماده و استری چند با اقمشه و تحف ایران که قیمت مجموع آن
پنجاه هزار روپیه شد از خود پیشکش نمود و محمد نقی بکاولی از سوغات شاه نیز اسپی چند
پیشکش کرد غره ماه یمین الدوله اصفهان جواهر و مرصع آلات نفیسه و دیگر نوادر امتعه و
فیل برسم پیشکش گذرانید از آنجمله متاع قریب سه لکه روپیه شرف قبول یافت شیخ محی
الدین که نزدیک قطب الملک جهه آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت اندوخت
و بموازی چهار ده لکه روپیه از جواهر مرصع آلات نفیسه و دیگر نوادر امتعه و اسپ و
فیل برسم پیشکش گذرانید از آنجمله متاع قریب سه لکه روپیه شرف قبول یافت شیخ
محی الدین که نزدیک قطب الملک جهه آوردن پیشکش رفته بود سعادت ملازمت
اندوخت و بموازی چهار ده لکه روپیه از جواهر و مرصع آلات که آنها و نقد و فیلان

بیست و دوم پیشکش محمد علی بیگ ایلچی ایران
ارمغان شاه بقیمت سه لک روپیه و ...
و از خود بقیمت پنجاه هزار روپیه

و فیلان کوه پیکر و دیگر امتعه نفایس تلنگانه که او بوجه پیشکش با عرضداشتی مشتمل بر رسوخ عقیدت و
خلوص عبودیت مصحوب وفاخان نامی از معتمدان خویش همراه شیخ مذکور فرستاده بود بنظر
والا در آمد و شیخ از جمله چهار لک روپیه که قطب الملک باو بطلف نموده بود یک لک روپیه
را جواهر و فیل و امتعه پیشکش گذرانید و جنس موازی دو لک روپیه که بسیار معتمد الملک جای بندرا
بنظر فیض اثر در آمد تروه اسب بچاق با انمسه بغضیه که مهابتخان خانخانان از دار الملک دکن
بپیشکش فرستاده بود شرف پذیرائی یافت پنجم رمضان که روز شرف آفتاب بود مبلغ
هشتاد هزار روپیه بهر اهالیش انعام شد و آنچه در پیش بود و از جمله پیشکش بحضرت مهد علیا
و بادشاهزادهای کامکار بخت بیدار و امرای والا مقدار بعد از خبر قبول رسید بیست لک روپیه
ارزش داشت چون خواجه ابوالحسن با تابینان در ناسک اقامت نمود اکثر رعایای که
پراگنده سر و کل گرفته با جمعی خویش باز آمدند و آن ملک که پیشتر تاراج افواج قاهره شده بود
و از خشک سالی خراب رو بآبادانی نهاد و خواجه قول سرو خان و شیرخان ده را و سایر
دکنیان را که در تعاقب و جنوا اان مشغول بودند بهمانجا باز گرد و وازانجا که حکم گرفتن
مطیع عرصه ور مانیده بود و که ساهوجی را طلبیده در ناسک نگاه دارد و خود بتناه کده دره
ساهوجی بلکونی بطلب شد و دکنیانی راکه در آن ملک جاگیر داشتند بهمانجا گذاشته روانه
تناه کده شد و خاطر مان را از بیک تنبلی ناسک بر سعد متمردانی که از کوهستان تر
بکلوانی کرده آمده اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدادند فرستاده و او خود عرض
ده روز تقاهر را نیز ای ساسته در کنار نهاده بخواجه پیوست پس از آنکه خواجه با
همراهان از تناه کده برامکاه بود و از انجا به پیر بود رسید روانه کنار آب کهرتش بود تا گروهی
فرمان شد که خزانه از درگاه والا نیز داو هر ساده شده از هر راهی که مناسب داند همراه

میرزا عیسی ترخان و سردار خان و رشید خان و خواص خان و حیدی و دیگر از بندهای درگاه برین لشکر

منصور را مستعد نماید از تائیدات آسمانی که مشیّت کار این دولت و کارگذار این سلطنت

است اعراب احتشام قلعهٔ بلهم که در حصونی حصن دکن است و بر قلعهٔ کوه واقع است بهیدار

خان که این حصار در قبیل و در ترتیب متفرق گشته پنهانی فوجی را از بندهای جان... در درون

محکمه در آورد و رعیتها که از این سازکاری غافل بود بعد از شنیدن گرنای از

روی اضطراب در رفت و پای از دست داده قلعه گشاد و جماعه زد... گرانکه فساد آمد و از

نیرنگی اقبال روزافزون چنین حصار بکمتر زمانی بی آنکه شمشیر از نیام برآید بار بحانه کشان

در آید مفتوح گشت چون هر خان حبشی و میدنی رای در سلک بندهای درگاه والا منسلک

گردیده بودند نخستین بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و دوم و پلان بمنصبی در خور

امتیاز بر افراخت تبیهی چون سر ... راجه بر ... بودند نیز بمنصب پانصدی ذات

و دویست سوار نوازش یافت درین هنگام بمسامع حقایق مجامع رسید که روز

کار شیر خان صوبه دار گجرات سپری گردید اعلیحضرت اسلام خان حاکم دار الخلافه

اکبرآباد را ناظم گجرات گردانیدند و منصب او که چهار هزاری ذات چهار هزار سوار

بود به پنجهزاری چهار هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند خلعت خاصه

و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برای او فرستادند و صوبه داری

دار الخلافه و حراست قلعه به صفدر خان و خدمت دیوانی و بخشیگری و واقعه نویسی و

بیوتاتی دار الخلافه به مکرمت خان ... این روحی اب ... احوال معتقد خان مفوض نمودند

چون راجه بیتهلداس که از وفاداری و جان سپاری ... و بندگی

و جد کاری خود حضور ... تردد و تلاشی که در ... برای ... و زجوانی ... بود

نظم گجرات به اسلام خان
از انتقال شیر خان

نظم اکبرآباد به صفدر خان

فتح قلعهٔ ...

که در قلعه‌داری از روی همواره رسیده راجگی فیروز بر صبر بود و آورده کاری روی بر بود دهم

مرتبت نواز شده کام‌بخش شاهنشاه درست و ندارد اعتبار آن بی راجگی والای پایه‌تر ر

شاهنشاه درست و ندارد اعتبار ان بی راجگی والای پایه‌تر اصیو رزه که قلعه‌داری ان [illegible] دوم و

کام‌بخش شده و [illegible] ست و دوم رمضان قلعه مسهور را که از قلاع حصینه معتبره فراخنای هندوستان

است و قلعه‌دار خان بجز اسب ان می پر و رخصت باو مرحمت کرده و بعنایت خلعت خاصه

سرافراز ساخته و سوری ان صوب داوند را او وسیله نگهبانی این قلعه به را او برجن داکر

نوکر معتبر او بود تفویض نموده بود و حضرت عرش آشیانی نوای ملک‌گشای تسخیر آن را فراخصه به

نفس نفیس بمحاصره پرداخته را او حصار را استوار ساخته بکار توپ و تفنگ گرم گردانیده

چون کار بر وی تنگ شده بود ناچار و بنده ندامت و خجالت که در حضرت گردون رفعت سلاطین والا

اتوپ بدار استوارترین وسایل است ملتجی گشته قلعه را باولیای دولت سپرد و داخل بندگان گشت

از سوانح این ایام فتح قلعه [illegible] نموده است [illegible] اقبال جهان‌گشا چون سپهدار خان

بعد از فتح قلعه علم بفرمان گردون توان تسخیر نموده پیش نهاد همت ساخته از جاپار خان بمحاصره

ان پرداخت و ملچارها پیش برده بر حصار کزنیان تنگ ساخت سیدی جمال قلعه‌دار ان

بذیل عجز و انکسار متمسک گشته امان نامه التماس نمود سپهدار خان رضاقلی را که نوکر معتمدش

بود بنابر حصار فرستاده پیغام داد که قلعه را بمجاهدان اقبال بسپارد که مال و ناموس او

از آسیب لشکر دشمن مال محفوظ و مصون خواهد بود و تحریر نامه منصب او و سیدی پرور

پسران برادرش و داماد [illegible] در درون قلعه فرستاد او با عیال و توابع بر آمده قلعه را

تصرف بندگان درگاه آسمان جاه کرده است و بتایید آسمانی و نیروی اقبال بلند این

استوار حصار که بر فراز کوه است بزودی و آسانی مسخر گشت روز دیگر سپهدار خان

ور[illegible] ان محکمه رخنه خاطر از استحکام مداخل و مخارج فراهم ساخت و بیرا محمد حوش [illegible]
باگروهی در انجا گذاشته برگردید از سوانح انکه چون جواسیس باعظم خان خبر رسانیدند که عادل
وبی نظامیه در هفت کروهی لشکر نصرت مظهر برکنار آب ونجره نزدیک یکدیگر فرود آمده اند
خان بیک ناگهان بعد از یک و نیم پهر شب از ونجره روز سوار شده بدلالت جاسوسان به
بامداد خود را بعسکر ملاعین رسانید زد و خورد با بسیاری سران عادلخانیه و بی نظامیه بهزاران جرار
و نیز بسیاری جانی بدر بردند و اسپ و شتر و گاو و بان بسیار بدست غازیان دولت جاوید
طراز افتاد و اعظم خان با جنود نصرت امود بجانب انبه جوگای برگردید و چون عادلخانیه
وبی نظامیه از فراز جای لست گشته بقصد تدبیر نصیر بخان که قلعه قندهار را در قبل او[illegible]
روانه گشتند اعظم خان با لشکر نصرت پیکر که دران دو سه روز از فقدان غله و کاه تعب
دیده بود بسمت کهات باندورکه هم ادو و دران حوالی بهم میرسید و هم بسر راه قندهار
است روانه شد و در موضع موربه که ده کروهی کهات مذکور است غله بسیار بدست افتاد
و از انجا کوچ کرده بقصبه مالگانو وطن باناجی دوریه که از معتبران بی نظام بود رفت
ملتجیان را به تسخیر قلعه مالگانو که برادر ناناجی حراست ان می نمود فرستاد مبارزان
نزدیک نیم شب هجوم آورده بر دیوار حصار برآمدند قلعه دار دست و پا گم کرده بطفت جان
راه دید و هر چه از قسم توپ و تفنگ و دیگر اسلحه دران قلعه بود بدست اعظم خان اورد [illegible]
[illegible] اثنا خبر تسلط متقاهیر بموضع هلی که ده کروهی قندهار است رسیده عساکر فیروزی
به پرگنه دروال و از انجا بقصبه راجوری که حاکم نشین دروال است و از انجا بقصبه
راجوری که حاکم نشین دروال است و حصاری دارد که مردم متعلقان بصیانت
ان مبیر واحنفد رفتند متقاعد تاب صدمات مبارزان اقلیم کشا نیاورده از قلعه فرار

اعظم خان بمقابل عادلخانیه و بی نظامیه

تسخیر قلعه مالگانو

تصرف دروال و قلعه راجوری

فرار نموده و از آن حصار نیز بهفت توپ داخل توپخانهٔ سرکار والا شد تتمهٔ احوال لشکر کذا تقادیر

[illegible] بعد از فتح قلعهٔ قندهار نگاشته خواهد شد غرهٔ شوال مطابق چهاردهم اردی بهشت طلیعهٔ عید فطر

نوید کامرانی رسانید و درین روز مبارک مرصع حوضه که یمین الدوله بامر خاقانی بیک لک روپیه مهیا ساخته

پیشکش نموده بود بر فیل نصرت نشان بستند خاقان دین پرور که ماه مبارک رمضان بصیام

گذرانیده بودند و سی هزار روپیه مقرر بمحتاجان عطا فرموده قرین دولت و اقبال بر آن

کوه پیکر فلک حرکت سوار شده بعیدگاه تشریف فرمودند و در رفتن و آمدن نیازمندان را

کامیاب خواهش گردانیدند نجابت خان ولد میرزا شاهرخ را از تغیر احمد بیگ خان به

فوجداری صوبهٔ ملتان که در تیول یمین الدوله مقرر بود باضافهٔ پانصدی ذات و ششصد سوار

بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار و بعنایت نقاره عز افتخار بخشیدند میرزا

شاهرخ در ملازمت حضرت عرش آشیانی عزت تمام داشت چنانچه در مجلس بهشت آیین

حکم نشستن میفرمودند پدر او ابراهیم میرزاست پسر میرزا سلیمان که حضرت فردوس

مکانی بدخشانی را باو عنایت فرمودند و پور خان میرزاست مرزا اخلاص خان بخلعت

سرافراخته بفوجداری اجمیر دستوری یافت از تعیناتیان بنگاله محمد زمان و از کومکیان

کابل بهاریداس کچهواه از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار

سرافراز گشتند و چندرمن ولد راجه نرسنگه دیو بندیله بمنصب هزار و پانصدی ذات

و هشتصد سوار از اصل و اضافه نوازش یافت از عرایض منهیان صوبهٔ اودیسه بشرف

استماع رسید که چون کهرا پاره منصور گده و توابع آن چنانچه نگاشته آمد بسعی باقرخان

نجم ثانی بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد قطب الملک نیز از چندی رسیدن

کومک اطراف و اتفاق بعضی زمین داران مغرور گشته بخیال محال استخلاص ملکهای

ذرا یا پرخاش گردیدند با قرخان اندیشهٔ لاطایل این زیاده‌سران باطل کوس بی‌باکی میزدا
در کهیرآباره که داشته با گروهی از بهادران شجاعت آیین جریده بقصد تنبیه آن کوته‌بینان تمشیت
دستی کوه و راه جنگل کم آب در سه روز نوردیده بمعسکر عظیم رسیده ره نوردان [illegible] بادیهٔ
نجابت از دست داده بیشتری بدرخت زار کوهسار درآمد جمعی نقد [illegible]سار و بنه و بار را
بتاراج رفت و از آنرو که عفو دهرداران از گذشته اظهار خجالت و ندامت نموده بذیل
تضرع و خشوع متمسک گشتند و قطب الملک نیز از خدمت گذاری و جانسپاری درآمده
پیشکش بدرگاه سلاطین پناه فرستاده بودند با قرخان بموجب العفو کوه الظفر دیها را
داده یک فیل و ده هزار هون نقد که چهل هزار روپیه باشد برسم جرمانه گرفته به کهیرآباره
مراجعت نمود چون در مهندری نام مکانی مستحکم دوازده کروهی کهیرآباره نزدیک
بیست هزار کس از فتنه پروهان آن سرزمین فراهم آمده میخواستند که شورشی برکنند با قرخان
بسرعت آواره ساختن آن فساد اندیشان روانه شده نزدیک جنگلی فرود آمد آتش سفت
هزار کس از فتنه پروهان آن سرزمین فراهم آمده میخواستند که شورشی برکنند با قرخان
بسرعت آواره ساختن آن فساد اندیشان روانه شده نزدیک جنگلی فرود آمد آتش بصفت
از آن جماعه شوریده روزگار از درخت زار برآمده شروع در شوخی نمودند و همین که فوجی
از فدائیان جانبازرا ساخت تاب مقاومت نیاورده بمکان خود برگردیدند روز دیگر
اقرخان گروهی را بمحافظت اردو گذاشته بآن درخت زار دشوار گذار درآمد محادیل در
یاره دیواری از چوب که بارتفاع پنج و نیم گز میان دو کوه بر سر راه در کمال استحکام ساخته
بودند و خندقی عمیق در پیش آن کنده گرم پیکار گشتند اگرچه آن گرفتگان آشفته روزگار
نهایت کوشش به تقدیم رسانیدند اما انجام کار بپای تقبل رسیده تقبیه السیف خاک

خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخته فرار نمودند [illegible]

[illegible] چون نصرخان

با جمعی از بندهای درگاه آسمان جاه از پیشگاه عزیمت قلعه‌کشا به تسخیر ملک تلنگانه معین گشته بود

او فتح قلعه قندهار را که از قلاع نامداران آن دیار است و بمتانت و دشواری کشایش و در کمال استحکام

وحراست آن بصادق دلماد یاقوت خداوند خان تعلق داشت پیش نهاد خود ساخته بآن صوب

شتافت روز شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سال گذشته بیک کروهی قلعه فرود آمد روز دیگر

باتفاق راجه بهارته و شهباز خان و دیگر منصبداران و احدیان بعزم گرفتن قلعه قندهار سوار شده

پس از وصول سپاه اقبال بنزدیکی قصبه سرافراز خان سرلشکر آن ملک که در میان قلعه و قصبه

صف آراسته و آلات آتشبازی پیش رو چیده مستعد نبرد بود از روی تهور بیخردانه حمله آورد

و از توپ و تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پایین آن عرصه پیکار بر جوانمردان نبردکار نمودار

گرد تا زگشت لشکر فیروزی داد مردی و مردانگی داده بسیاری از مقاهیر را به نهانخانه

عدم روانه گردانید و چندی که اجل موعود و وقت معهود ایشان نرسیده بود بپای مردی

فرار جان بسلامت بردند سرافراز خان با معدودی بسمت لشکر نظامیه شتافت و

شهر بتصرف بندگان درگاه آسمان جاه درآمد و از اسپ و شتر و اموال و اسباب بسیار

غنیمت شد و قریب پنج شش هزار مرد و زن گرفتار گشت سرگروه لشکر ظفر جمیع

بندیان را تصدق فرق فرقدان سای شهنشاه زمین و زمان آزاد ساخته و از

فتح قصبه و وقوع کومک قلعه نشینان خاطر وا پرداخته بکشایش قلعه پیش نهاد همت گردانید

و بعد از تقسیم ملچار بها مردان رزم جو و کرداران پیکار خو شروع در کوچه سلامت نمودند

پس از چندی که کوچه سلامت ملچار با نصرت خان بخندق رسید بعضی از آن گروه شقاوت

تره که در پناه دیوار خندق بسر می بردند فرار نمودند و برخی تفنگچیان که از ابدال البواد کشته شدند و
چون جمعی از مقاهیر در مقبره قاضی قوام که میان خندق عریض واقع شده جا گرفته بانداختن بان
وحقه و تفنگ مردم ملچار را تعرض میرسانیدند و از ملچار نصیری خان به مقبره نقب رسانیده
آتش دادند و آن بنا از بنیاد بریده و جمعی از مقاهیر آتش افروز جهنم گشتند و بنای عمارت
مجاهدان اقبال ملچار ساخته نشستند و درین اثنا رندوله و مقرب خان و بهلول مخذول و دیگر عادلخانیه
و بی نظامیه از راه رسیده بر ملچار نصیری خان هجوم آوردند آن شیر بیشه وغا از کثرت این
روبه منشان حسابی بر نگرفته طرح جنگ انداخت و میان توپ و تفنگ حمله و طعن و ضرب
غنیم را لاشهای مردار نموده مخاذیل تاب زد و خورد مجاهدان اقبال نیاورده رو بر تافتند
و جمعی را اکثر بان داده سه گروه پیش رفته نشستند نقب منصور از کثرت غنیم سرگرم کار شده
در سرانجام اسباب قلعه گشائی یکی بیشتر از پیشتر ساعی گشت و از جمله هشت و یک نقب
شش نقب باتمام رسیده سه را باروت انباشته شد و سه دیگر را موقوف داشتند که اگر
آن سه نقب بکار در نیاید سه دیگر را با باروت انباشته آتش دهند در اثنای آنکه اسباب
آتش حصار آماده بود اعظم خان که بکومک نصیری خان متوجه شده بود بوقت حوالی قندهار
رسید نصیری خان استقبال نموده او را برای تماشای پرانیدن قلعه همراه خویش بهادران
بملچار خود آورده در حضور ایشان سه نقب را که با باروت انباشته بودند آتش زدند و
یک نقب گوشه دیوار شیر حاجی را با نصف برج قلعه براند چندی که در برج و تیر دیوار بودند
همه در دوزخ گشتند با آنکه از درون حصاریان توپ و تفنگ و حقه و سنگ و مشکهای باروت را
آتش زده می انداختند مجاهدان اقبال پایداری ورزیدند و از نصف النهار تا غروب آفتاب
هنگامه کارزار گرم بود چون دیوار حصار خوب نبریده بود قلعه نشینان از تشبازی بکار

نگار می‌آید اکثر مبارزان دولت ورزش توانستند آمد و پس از غروب همانجا ملچار ساخته در صدد
انتقام دادن نقب‌های دیگر شدند چون اهل قلعه گرفتاری خود را با هزاران خواری تحقیق می‌نمودند
بر راجه بهارته که ملچار برابر دروازهٔ قلعه بعهدهٔ او بود و در میان ما او گفت و شنودی
در میان آمد التماس نمودند تکلیف نموده قول طلبیدند نصیری خان ملتمس ایشان پذیرفته راجه بهارته
را با امان نامه بدروازهٔ قلعه فرستاد و صادق قلعه‌دار را با هفت کس دیگر از اهل حصار راجه بهارته
را دیده در قلعه را بر روی اولیای دولت باز کرد و ابواب سلامت و نجات بر روی روزگار
خود فراز کرد روز دیگر که ساعت نیک بود با همراهان نزد نصیری خان آمده و فیل گذرانید و
نصیری خان او را با همراهان از سرکار والا خلعت و اسپ داده بمراحم روزافزون شاهنشاهی
مستمال و مطمئن گردانید مخفی نماند که حضرت مظهر کرامات مبنیه و مورد الهامات غیبیه بخط قدس نمط
بنصیری خان نوشته بودند که ان شاء الله تعالی قلعه قندهار بسعی آن فدوی جان‌نثار در اواخر
اردیبهشت مفتوح خواهد شد بعد از چهار ماه و نوزده روز از تاریخ محاصره پانزدهم
شوال مطابق بیست و دهم اردیبهشت فتح قلعه بروی کار آمده و اعظم خان و نصیری خان
و دیگر دولتخواهان بتماشای قلعه رفته از استحکام آن حصن حصین و سرانجام آن
باره مبهوت حیرت اند و خنده و بکیسه و تنها بزره توپ خورد و کلان که درون قلعه بود و سایر
اسباب قلعه‌داری بقبض ضبط در آورده مراجعت نمودند از جمله توپهای بزرگ آن حصار
غوری کلان است و غوری خورد و ملک صبط و تجلی که هر یک برای برهم زدن شهری
و لشکری کفایت کند چون آوازه رسیدگان عادلخانیه و بی‌نظامیه از استماع خبر فتح
قلعه مایوس شده خود را بسمت دولت‌آباد کشیدند و از تنگی اقلیم کناره گرفته دور
رفتند و اعظم خان را در قندهار برای توقف تا غنی نماید و جمعی که از درگاه آسمان جاه

باخرا از میان گذشته بودند بپایین گهات رسیدند خانمذکور از قندهار کوچ نموده متوجه [illegible]
نشود که مغایر غدری اندیشیده بخزانه دست برد نمایند و خزانه را همراه گرفته بنواحی دریا [illegible]
و بحیره آمد و نصیرخان خاطر از سامان و اسباب قلعه داری و ضبط مداخل و مخارج فراهم ساخته
بجانب بودن واند ورحت و از آنجا که کار بی نظام از انتظام افتاده بود [illegible] حکومت
مطالعتش رو بخراب نهاده فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که وکیل و سپهسالار او بود بقید در آورده
و مقرب خان را که از اعلام ترک و معتمد و میر شمشیر و سرلشکر او بود بجای فتح خان وکیل و میر و انشکر
گردانید و حمید خان حبشی را وکیل ساخت چون پس از چندی دریافت که این هر دو
از عهده سرانجام مهام چنانچه باید برنمی آیند فتح خان را از بند برآورده بدستور سابق وکیل
و سپهسالار دگر دانید مقرب خان ازین سلوک ناهموار دل از همراهی و دولتخواهی او برکنده
بذریعه ارسال مکاتیب مشتمله بر خلوص اخلاص و رسوخ عقیدت با اولیای دولت ابد
اتصال با اعظم خان ملتجی گشت خان مذکور چون در تحصیل این سعادت او را بجد یافت
برای اطمینان او از درگاه خواقین پناه التماس فرمان قضا توان نمود چون منشور استمالت
ورود فرموده با ماجی ورود دید که ملازم بی نظام بود و پیش دست مقرب خان با دوازده
برای مهم سازی او زرد خان بمقدمات الفت انگیز [illegible] امیر تسلیه نموده او را خلعت
و خنجر مرصع و اسپ و اکثر همراهان او را خلعت و اسپ و [illegible] را خلعت داده رخصت
کرد روز دیگر مقرب خان با همگی همراهان روانه لشکر ظفر پیکر گردید اعظم خان [illegible] حال
پسر خود را با دیگر بندگان بادشاهی باستقبال او فرستاده بمصلحت دید وقت خود
بر ناگناه از دورست [illegible] بمنزل خود آورده از سرکار والا خلعت و خنجر مرصع و چار اسب
و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد با دو صد خلعت و دو صد شال و هفتاد اسب

آمد رمضان

باب ... و منصب دو هزاری ذات و سوار و منصب رفقایش که از صد کس افزون بود بند
و حضور مرتبه تجویز نموده بدرگاه والا عرضداشت نمود و مبلغی برسم مدد خرج از خزانه عامره برفقای او
رسانید چون تا رسیدن برسات روزی چند در میان بود و مکرر رندوله باعظم خان پیام کرد که اگر
بوسیله التماس تمام تقصیرات عادل خان بذیل عفو پادشاهانه پوشیده آید بنده متکفل میشود که
دیگر عادل خان پا از دایره انقیاد بیرون ننهد و جز طریق اطاعت نپیماید و شیخ معین الدین را
که با پیشکش رخصت نموده بود و تا فی الحال در بدر نگاه داشته بدرگاه گردون جاه روانه
اعظم خان بصوابدید سایر دولتخواهان قرار داد که تا رسیدن برسات به پرگنه بهالکی
و حیت کوپه از توابع بندر رفته توقف گزینند اگر گفتار رندوله فروغی از راستی داشته باشد
عفو تقصیرات عادل خان درخواست نماید والا تباراج آن محال پرداخته بادرش نقض
عهد و خلف وعد در کنار روزگار آن ناراستوار نهد و از انجا مراجعت نموده بر جای مناسب
ایام برسات بگذرانند باین اراده پیشتر رفته بر کنار آب و بجره فرود آمد قرار یافته بود
که هنگام نزول از برپا شدن خیام فوج هراول و برانغار و جوانغار و چنداول بجای خود
قیام نمایند بعد از آن از هر قومی چند سردار بنوبت یک کروه دو کروه از عسکر بیشتر
خبر دار باشند تا مردم اردو گاه و بهیر بفراغ خاطر بیایند و چون درین روز از غنیم
اثری ظاهر نشد بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان
تاشکندی که نوبت نگاهبانی داشتند سر رشته احتیاط از دست داده با قلیلی از لشکرگاه
پیشتر رفته نشستند و مردم لشکر برای هیمه و کاه باطراف پراگنده شدند چون جمعی
از راجپوتان پیش از آنکه سپاه ظفر دستگاه بمنزل رسید سه کروه پیش رفته دهی را
که قتل کرده تباراج پرداخته بودند و سکنه دیه در پناه دیواری برای نگاهبانی ناموس

جنگ بهادر خان و ... خان با دکنیان

و پاسبانی مال و ناموس به قدر امکان در مدافعه بهادر خان و شهباز خان [illegible]
یوسف خان برین آگهی یافته بکومک را چوتمان رسیده بودند اتفاقاً اکثر همراهان ایشان از آذوقه و کاه
و غله بدست آورده مراجعت کرده با ایشان زیاده از هزار سوار نمانده درین [illegible]
تمامی مخاذیل فرصت جو که دوازده گروهی لشکر فیروزی رحل اقامت افکنده بودند
بقصد آنکه قابو یافته دست دعوای نمایند سه گروهی آن ده آمده جمعی را بقراولی که شیوه
دکنیان است و اصطلاح این گروه برگی گری گویند فرستادند چون ایشان نزدیک رسیدند
بر قلت جمعیت بهادر خان و همراهانش مطلع گشتند سواری نزد سرداران خود
فرستاده بر حقیقت حال آگاه گردانیدند و خود نمایان شده بهادر خان و همراهانش
را مشغول ساختند مجاهدان اقبال قلت خویش و کثرت مخالف منظور نداشته
تاخت آوردند گروه غدر پژوه خویشان را بر گریز داشته مبارزان نصرت آیین را
تا دو گروه دیگر بجانب لشکر خود کشیدند درین اثنا رندوله و سرافراز و بهلول و
دیگر مخذولان سرداران عادلخانیه و نظامیه با پنج شش هزار سوار بسرعت
تمام رسیده بهادر خان و همراهانش را در میان گرفتند چون کار برین ناموس
پرستان تنگ شد از اسپان فرود آمده دست [illegible] گشادند و جمعی کثیر
را رهگرای جهنم گردانیدند و بکوششهای مردانه و تلاشهای گردانه قتل سایر
سرداران گشتند شهباز خان با پسرش بپایهٔ گرانمایهٔ شهادت رسید و بهادر خان
و یوسف محمد خان را که به زخمهای گران در میدان افتاده بودند مقاهیر برداشته
بردند و رشید خان زخمی از نبردگاه آمده بلشکر فیروزی پیوست و برادر او
و جمعی از خویشانش دولت شهادت دریافتند درین معرکه [illegible] و خورد

کشته شدن شهباز خان

خود در دریای یک سید بس از برادران و تابینان بهادر خان وغیره جان دریافتند اعظم خان اگرچه از رسیدن
ایلچی با بسیاری جلوریز رسید اما چون غنیم بدست افتادن بهادر خان و یوسف محمد خان را فوز عظیم دانسته
از آب بحره گذشته بود و شب در رسید تعاقب را حاصل ندانسته برگردید روز دیگر متوجه پرگنه
جیت کونه و بهالکی گشت اگر جای محادیل را دریابد تلافی جسارتی که از آن جسارت پیشگان بروی
کار آمده نماید والا آن پرگنات تاراج خراب گرداند چون در بعضی پرگنات نندر که عادلخان
به بی نظام داده بود و بعد فوت عنبر باز متصرف گشته و بدین سبب مکرر ممر افواج طرفین شده
اثری از آبادی نبود و اوده غنیمت بدست نمی افتاد و در ساحت نیز نزدیک رسیده بود دو سه منزل
نور دیده بصواب دید همگی دولتخواهان از دو منزل قصبه بهالکی مراجعت کرده محادیل می نظامیه و
عادلخانیه سر راهها خوردامی نمودند چون دولتخواهان درگاه می خواستند که بصوب قندهار
رفته در جای ایام بارش بگذرانند و راهها غله داد وقتی نمانده بود و جیتی و چیتالاکی شنیده قصبه
کلوره را که غله بسیار داشت و غنیم بیشتر از آب بحره گذشته آنرا متصرف نشده بود از دست باطل کوشان
برآوردند دیگر روز توقف نموده آنقدر غله که تا رسیدن قندهار کفایت کند جمع داشته و قصبه را
با بقیه غله سوخته روانه مقصد گشتند از راه موزوال براجوری رفتند غنیم در اطراف کوه راجوری
نزول ادبار نمود روز دیگر اعظم خان مقرر ساخت که تا رسیدن فوج هراول بکنار بهرآبی
که سه کروه پیشتر بود و فرود آمدن اردو و برپا شدن خیام در این منزل توقف کرده بیند پس از آن
با سایر لشکر روانه گردد و اتفاقاً بیشتر همراهان بمنزل پیش رفتند و با اعظم خان زیاده بر
پنجهزار سوار نماند در این اثنا گروه فرصت پژوه که نزدیک چارده هزار سوار بودند
فراهم آمده عقب لشکر آغاز شوخی نمودند اعظم خان و سایر دولتخواهان با وجود قلت همراهان
تکیه بر تأیید صمدانی نموده برآن بخت برگشتگان جلو انداختند غنیم نابکار تاب حمله فدویان جانباز

نیاورده روی بگریز نهاد و بهادران لشکر منصور تا یک کروه تعاقب نموده فراوان پیاده از آن [illegible] بی
و باندازهٔ که بیش آمده و دیری میکردند کشتند و بان بسیار برگاوان حامل آن بدست آورده
قرین نصرت برگردیدند و مخاذیل رهین هزاران خجالت و ندامت هفت کروه پیش رفتند و دیگر
پیرامون جسارت نگشته بجانب بندر شتافتند افواج نصرت امتزاج روز دیگر یکبار دریای
منیار و فردای آن بقلعهٔ قندهار رسیده یکروز اقامت نمودند و چون در آن نواحی غله و کاه نایاب بود
شب در میان بکنار دریای گنگ طاب بقصد ماندیر رفته منزل گزیدند ازین جهه که دریا پایاب
نبود و کشتی بهم نمیرسید جالها ساخته در عرض ده روز از آب گذشتند چون بعد از تفحص ظاهر شد
که حوالی سدهر که رنگ بوم است فراوان کاه دارد از ماندیر بر سبیل کوچ بدانجا رفتند بیستم
شوال منصور پسر عنبر پنجهزار روپیه انعام شد قاضی محمد سعید که هرودی وکیل عادلخان را
در سلک بندگان درگاه منسلک ساخته سی هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند ده هزار روپیه
بوی انعام نمودند قاضی حاجب قطب الملک که پیشکش بدرگاه والا آورده بود چنانچه گذارش
یافت بعنایت خلعت و انعام نه هزار روپیه سرافراز گردید مست بیگ دلاور خان برخ
از جونپور که تیول او بود آمده سعادت تقبیل عتبهٔ فلک رتبه اندوخت و بخلعت و اسپ
با زین مطلا نوازش یافته بکمک ظفر اثر مرخص گشت و بپایه سه هزاری ذات از اصل و اضافه بمنصب
و چهار صد سوار و خطاب بیرم خان سرافراز گردید بیستم ذی القعده خلعت و کپوه مرصع و شمشیر مرصع
و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه مصحوب نظر بیگ گرزبردار بمعتقد خان
دکنی عنایت نموده فرستادند و منصب او پنجهزار سوار که اعظم خان تجویز نموده بود مقرر فرمودند سکندر
دوتانی که از پستی همت و دیانت فطرت رعایت قرابت برای جهالت کرا نموده با دیو سر بود و در نواه
بدرگاه جهانپناه باز گردید بادشاه خطاپوش عطاپاش از دلالت وسیله و تقصیرات بقبول اغماض مزین نموده در سلک [illegible] دید

... شدن ملکه عفت قباب گردون جناب ... مغفور ...

... زمانه ناپایدار

در روزگار ناسازگار که شادی او بغم آمیخته است و شربت او بزهر آلوده گل مسرتش با خار جفا و دل عشرتش

با خمار عنا همسر برافراز و نشیب دارد و هر که بر دارد نشان زد و درین هنگام که از دادگری وجود پروری

خداوند زمین و زمان خدیو مکین و مکان پادشاه دین پناه شهنشاه حق آگاه ابواب بر و نوال بر

روی دور و نزدیک گشاده بود و اسباب احسان و افضال برای خویش و بیگانه آماده خاطرها از غم وا

پرداخته و دلها بشادمانی در ساخته نه فتنه را روی بیداری و نه روزگار را خوی ستمکاری ناگاه خاصیت

جفاکاری و طبیعت دل آزاری باز نموده حادثه ناگزیر و واقعه ناگزران ملکه ملکات جهان مالکه مالکات

دوران بانوی خاندان کرم خاتون دودمان شرف حضرت مهد علیا حضرت معلی ممتاز الزمانی

بر روی کار آورد و گذارش این حال وحشت اشتمال آنکه پس از انقضای نیم شب چهارشنبه

هفدهم شهر ذی القعده سال هزار و چهل مطابق بیست و ششم خرداد از آن دوحه چمن

اقبال صبیه متولد گشت و مزاج وهاج از حیز اعتدال عدول نمود و عنصر صحت امتزاج از

اوج استقامت نزول جوین دریافت که جان گذشتنی را ازین جهان گذاشتنی رحلت و

ارتحال است و این مختصر زندگانی عاریتی را هنگام استرداد نواب قدسی القاب پادشاه

زاده والا گوهر بیگم صاحب را فرستاده از بندگان اعلیحضرت که دران نزدیکی تشریف

داشتند قدوم گرامی التماس نمود پادشاه مهرآئین شفقت گزین در کمال آشفتگی و غمگینی

بر بالین آن دمساز دیرین و همراز اخلاص آگین رسیدند آن رهگرای آخرت به سفارش

فرزندان والا گوهر و والده ماجده پرداخته دیدار آخرین این برگزیده الهی و مظهر رحمت

نامتناهی ... این راه دور و رفیق این سفر دراز ساخت و ندای ارجعی الی ربک

راضیه مرضیه را گشاده پیشانی اجابت کرده به بهشت برین و جوار رحمت رب العالمین شتافت
این سانحهٔ ناگاه و نایبهٔ جانگاه جهان را وحشت آگین و جهانیان را غم گزین گردانید و بنیاد کام بناکام
منهدم گشت و لشکر صبر و آرام منهزم و ازین حادثهٔ دلکوب و واقعهٔ پرآشوب در قوایم صبر ایوبی
پادشاه کوه تمکین تزلزل افتاد و از دم آه و نم اشک مرآت خاطر مهر مناظر که چون آئینهٔ خورشید هرگز
روی تیرگی ندیده بود زنگ کدورت گرفت درین ماتم غم افزا از بسیاری گریه دیدهٔ خاکیان
دریا ریز گشت و چشم افلاکیان طوفان خیز پادشاه فلک جاه لباس سفید و پادشاهزادهای
کامگار و اعیان دولت والا مقدار و سایر بندگان و خدمتگاران رخت ماتم پوشیدند و آن
گنجینهٔ عفت و خزینهٔ عصمت را در باغ زین آباد برهانپور که آن روی آب تپتی واقع شده و عمارت
مذکور میان حوضی که صد در صد است اساس پذیرفته برسم امانت مدفون گردانیدند چون
گویم که جهانی از احسان و افضال و عالمی از بر و نوال با خاک یکسان ساختند نی نی آن محفوظ
الطاف سبحانی را از مشکوی جهانبانی بمینوی جاودانی بردند و آن منظورهٔ حضرت صاحبقران
ثانی را از وحشت کدهٔ فانی بنزهتگاه روحانی سپردند آخر روز پنجشنبه بیست و پنجم این ماه پادشاه
حقیقت سرشت از دریای تپتی عبور فرموده و بمرقد آن مورد غفران الهی تشریف برده
روح پاک و جسم پاک او را بتحفهٔ فاتحه شاد گردانیدند و انچه از او [illegible] خدیو دیهیم خدا و از آن وقت الحق
و اضطراب بسر بر زد نگارش پذیر نیست و التزام فرمودند که تا [illegible]ت فلک گرا در آن شهر باشند
هر جمعه مزار رحمت آثار آن مغفوره را بقدوم گرامی فیض آگین گردانند با آنکه همگی اوقات قدسی
سمات مصروف برافراختن رایات عدل و داد و برانداختن آیات شورش و فساد است
و همواره در فراهم آوردن مرضیات الهی و مراسم ظل الهی میکوشند درین حادثهٔ غم افزا آنحضرت
بچهره که دو تنها نه خاص و عام برخیامده بمعاملات ملک که بی ضرورت با همال آن راضی نیستند نپرداختند

منبر و احسنه مکرر به زبان وحی ترجمان رفت که اگر ما به ایران خلافت الهی و نشان والاشان
بادشاهی که شامل است بر شرقیه و هندوستان که بدایع ودایع ایزدی اند باین رضا جوی الهی
حواله نمی بود و از شیدی ایران این پایهٔ گرانمایه سربار زدن خشنودی جهان آفرین نمیدانست و
بفرمان عقل که شرع [illegible] است و حکم شرع که عقل خارج اقامت امور ملته و ادامت شئون
ملکیه ناگزیر نمی بود هر آینه سلطنت بلند مرتبت فراخنای هندوستان ترک نموده این ممالک
وسیعه را چه آنچه نیاکان بزرگوار والا آثار از چندین سلاطین اورنگ آرای و راجهای نخوت
گرای به شمشیر کشورگشا گرفته اند و چه آنچه به سعی مبارزان این دولت و مجاهدان این سلطنت
داخل ممالک محروسه شده میان پادشاهزادهای والاتبار قسمت کرده باقی عمر گرانمایه را در
تحصیل عمر باقی که پرستش معبود حقیقی است و نیایش مسجود تحقیقی صرف مینمود و بعد از وقوع این
حادثهٔ کلفت زای تا دو سال از اقسام مستلذات و متنعمات خصوصا استماع ساز و نغمه و
لبس جواهر شب افروز و اقمشهٔ گرانمایه اجتناب نمودند و در اعیاد و دیگر جشنها که پرده نشینان
عفت و رمشکوی دولت فراهم آمده بی حضور آن سفرگزین ملک تقدس بلوازم نشاط و انبساط
میپرداختند بی اختیار اشک از دیدهٔ مقدس میریخت و در محاسن اقدس که زیاده بر بیست موی
سفید نبود بعد از این ماجرای [illegible] بکمتر مدتی هموی بسیار سفید گردید امید که ایزد تعالی
این مصیبت را واپسین مصایب گرداناد و دست انتها بدامن دولت روزافزون مرساناد
نصیب خصم تو باد ار غمی بود ما را وگر نه اکه مباد اغمی است ما را باد اگر بد است وگر نیک کار
ما نشاید سلامت سر تو باد هرچه باد اباد لکن از منشأ فیض آن ملکه جهانزاد فترتی حد الکاهی ید
در عفو اجرامی که بهیچ وجه عذرپذیر نباشند و در محو آثامی که بهیچ رو شفاعت درگیر نه در خواست آن
مالکهٔ ملکی نژاد را اثر عظیم بود چنانچه بسیاری از مستحقان قتل و مستعدان اسر که از هیچ رو امید

حیات و نجات یافتند به شفاعت آن نیک سگال حیوة تازه اندوختند حجره نشینان
عصمت و پاسبانی مدارج عفت و سیرت پسندیده و سریرت گزیده و در ادای لوازم ناموس
پادشاهی و اقامت مراسم طاعات الهی و رضاجوئی خالق و خیرخواهی خلایق بجائی رسانیده بود
که زبان کوته بیان خامه از عهدهٔ گذارش آن برنیامده هنگامیکه عمر مبارک اعلیحضرت به پانزده
سال و هشت ماه قمری و هفت روز که پانزده سال و دو ماه شمسی و چارده روز باشد رسیده بود
حضرت جنت مکانی آن هودج نشین عظمت و اعتلا را که صبیهٔ رضیهٔ آصفخان خانخانان خلف
اعتماد الدوله است برای اعلیحضرت سلیمان مرتبت خطبه فرمودند و پس از انقضای پنج سال
و سه ماه قمری و دو روز که پنج سال و یکماه شمسی و پنج روز میشود چون عمر ابد پیوند خدیو اقبال
به بیست سال و یازده ماه قمری و نه روز که بیست سال و سه ماه شمسی و نوزده روز باشد رسید
جشن ازدواج میمنت امتزاج آن مهد آرای دولت که از سنین گرامیش قریب بیست
سال گذشته بود بآئینی که در خور شان خواقین فلک منزلت باشد و شرح آن بزبان خامه
گذارش نه پذیرد آرایش داده شب جمعه نهم ربیع الاول سال هزار و بیست یکم مطابق بیست
دوم اردی بهشت اعلیحضرت را گونا گون عنایت نمودند و سهرهٔ لالی متلالی بدست مبارک
برفرق مقدس بستند و اعلیحضرت بشکوه آسمانی سوار گشته منزل رکن رکین دولت و
اعتماد الدوله را به قدوم والا سعادت آمود گردانیدند و حضرت جنت مکانی بنشاط و انبساط
تمام بدان عشرتکده تشریف فرموده آن نوئین والامکان را سرافراز ساختند و در حضور آن
حضرت عقد ازدواج منعقد گردید و کابین پنجلک روپیه مقرر شد و آن شرف دین و دنیا
نوزده سال و هشت ماه قمری و نه روز که نوزده سال و یکماه شمسی و شش روز باشد و در مشکوی
اقبال کامیاب دولت دارین بود و پس از زندگی سی و نه سال و چار ماه قمری و چار روز که سی

در ماه بیست سال و دو ماه شمسی میشود ازین سور سخن کده فانی به آرامگاه جاودانی انتقال

نمودی بدل خان در تاریخ این رحلت بافته [illegible] جای ممتاز محل جنت بادا ملکم گشته

اگرچه دختر نیک اختر مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه

اسمعیل صفوی که [illegible] سال و هشت ماه پیش از سعادت اندوزی حضرت مهد علیا در رجب

سال هزار و نوزدهم هجری در حینیکه سن اقدس از نوزده سال تجاوز نموده بود شرف ازدواج

معلی اندوخته بود و از و صبیه قدسیه پرهیز بانو بیگم نام دوازدهم جمادی الاخری سال هزار و بیستم

بوجود آمده و دختر شاه نواز خان ابن عبد الرحیم خانخانان که اعلیحضرت در نخستین لیاقت کن

بعد از کد خدائی حضرت مهد علیا به پنج سال و پنج ماه و بیست و سه روز دوم رمضان سال هزار

و بیست و ششم او را باقتضای مصلحتی شرف تزویج بخشیدند و به فرمان آن حضرت بمنزل

عبد الرحیم خانخانان تشریف فرموده آن عصمت سرشت را به حبالهٔ نکاح درآوردند دوازدهم

رجب سال هزار و بیست و هشتم در دار الخلافه اکبرآباد دلپذیری پادشاهزاده جهان افروز نام

ازو متولد شد که بعد از یکسال و نه ماه در برهانپور بگلستان ارم خرامید سعادت خدمت

می اندوختند اما بنام این نسب نامی خورسند اند و به محض این پیوند گرامی رضامند و این

دولتمند سعادت پیوند از بخت [illegible] زاد و دولت خداداد و خلوص اخلاص و خصوص اختصاص

و رضاپذیری و مزاجدانی در [illegible] فیض منزل گیتی خداوند چنان جا کرده بود که محبت دیگری نمی

گنجید و پادشاه قدردان پایه شناس در شدت و رخا و سفر و حضر از آن فروغ شبستان

خلافت نگزیدند و از آن معدن جواهر سلطنت چارده فرزند گرامی بوجود آمده هشت پسر نیک اختر

و شش دختر عفت پیکر از آنجمله هفت پادشاهزاده والا گوهر بفروغ زندگانی جاودانی لبان گوکب

سبع [illegible] افزای آسمان جاه و جلال اند نخستین درة درج دولت و دری برج صفوت ام

پادشاهزاده حورالنسا بیگم روز شنبه هفتم صفر سنه هزار و بیست و[illegible] در دار[illegible] اکبرآباد قدم به

عالم هستی نهاد و بعد از زندگی سه سال و یکماه روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی سال هزار

و بیست پنجم در اجمیر محل آرای سفر آخرت گردید دوم ملکه والاحجاب قدسی الالقاب مالکهٔ عفت

نصیبهٔ عصمت نقاب صاحبهٔ کونمکان پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان جهان آرا بیگم که بخطاب مستطاب

بیگم صاحب اشتهار دارند و از شمایل گزیده و خصایل پسندیده بتوجهات سامیهٔ خدیو زمین و

زمان و عنایات نامیهٔ خداوند دوران اختصاص دارند روز چهارشنبه بیست و یکم صفر سنه

هزار و بیست و سه هجری در حینیکه اعلیحضرت بمهم رانا اشتغال داشتند پایه افزای هستی

گشتند سیوم اختر برج جهانداری گوهر درج کامکاری درة التاج پادشاهی قرة العین شاهنشاهی

مهین نوبر خلافت بهین خلف بسالت پادشاهزادهٔ سعادت نژاد محمد دارا شکوه شب دوشنبه

بیست و نهم صفر سال هزار و بیست و چهارم بعد معاودت از مهم رانا در بلدهٔ اجمیر از خلوتکدهٔ

وحدت به بارگاه کثرت آمدند چهارم فص خاتم عظمت عنوان منشور ابهت دیباچهٔ صحیفهٔ فرمان

روائی سرلوح صفحهٔ کشورگشائی پادشاهزادهٔ محمد شجاع بهادر شب یکشنبه هژدهم جمادی الآخر

سنه هزار و بیست و پنج در بلدهٔ مذکور بدار الملک وجود رسیدند پنجم عفت نقاب عصمت قباب

روشن رای بیگم دوم رمضان سنه هزار و بیست و شش در برهانپور متولد شدند ششم طراز کسوت

کشورستانی نور حدقهٔ جهانبانی فرازندهٔ رایت بختیاری فروزندهٔ شمع نامداری پادشاهزادهٔ محمد

اورنگ زیب شب یکشنبه پانزدهم ذی قعده سنه هزار و بیست و هفت بباغ آفرینش جا گرفت

هفتم نهال گلشن اقبال گلبن چمن دولت و افضال پادشاهزاده امیدبخش روز چهارشنبه یازدهم

محرم سال هزار و بیست و نهم در حوالی سرهند تولد نمود و در ربیع الثانی سال هزار و سی و یکم در برهانپور

داعی حق را لبیک اجابت گفت هشتم ماه فلک رفعت پادشاهزاده ثریا بانو بیگم بیستم

... رجب سنه هزار و سی از افق دولت طلوع نمود و بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و
... پس از ... فانی هفت سال در نقاب عدم کشیدند نهم پسری در شادی آباد ماندو سال
هزار و سی و دو بوجود آمد چون درین محنت سرای شادی و غم باهم و عشرت و الم توام پیش از
تعین نام بروضه دار السلام خرامید دهم پادشاهزاده والا تبار مراد بخش شب چهارشنبه بیست و
پنجم ذی الحجه سال هزار و سی و سه در قلعه رهتاس قدم در دایرهٔ وجود گذاشت یازدهم پادشاه
عالی نسب لطف الله شب چهارشنبه چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پیش از جلوس مقدس
از کتم عدم بمنصه وجود آمد پس از زندگانی یکسال و هفت ماه نهم رمضان سال هزار و سی و هفت
بعد از اورنگ آرایی خاقانی سفر گزین ملک تقدس شد دوازدهم پادشاهزاده دولت افزا
شب چهارشنبه چهارم رمضان سنه هزار و سی و هفت بر فراز هستی نمودار شد و اول رمضان
سنه سال دیگر پس از زندگی یکسال و پانزده روز به شهرستان نیستی شتافت سیزدهم
صبیه قدسیه دهم رمضان سال هزار و سی و نهم متولد گشت و دائیه اجل او را بحضانت برداشت
چهاردهم آخرین فرزند دولت گوهر آرا بیگم شب چهارشنبه هفدهم ذی القعده سنه هزار و چهل
در برهانپور بمهد وجود آمد حضرت خاقانی متروکات آن مغفوره را از اشرفی و روپیه و جواهر
مرصع آلات و سایر اشیا که زیاده بر یک کرور روپیه بود نصف بقرة العین سلطنت
واسطة العقد دولت بیگم صاحب و نصف بدیگر درر برج جلال و دراری فلک اقبال مرحمت
فرمودند و مهماتیکه بنواب غفران مآب تعلق داشت بان پردگی سرادق عزت
مفوض گشت و چهار لک روپیه نیمه نقد و نیمه جاگیر بر سالیانه سابق که شش لک روپیه بود
افزوده [illegible] ملک یزدی را که خدا امش است و خدمت میرسامانی حضرت مهد علیا
داشت بخدمت دیوانی آن والا گهر سرافراز گردانیدند و آن درة التاج دولت بدستور

والده ماجده جهر جودرا بسیتی خانم سپرد دهم ذی الحجه روز عید اضحی پادشاه دین
کاه تشریف فرمودند و در مجی و ذهاب بآئین مقرر نیازمندان کامیاب شدند و سنت
قربان بتقدیم رسید سزاوار خان باضافه پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب دو هزار و
پانصدی هزار سوار و شاه بیک خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار
مباهی گشتند از غره شهر محرم الحرام سنه تا روز عاشورا مبلغ ده هزار روپیه مقرر به فقرا و
محتاجان رسید چهاردهم مقربخان دکنی که بحسن سیرت و شجاعت آراسته است از
بخت رهنمون و سعادت روز افزون دولت تقبیل عتبه فلک رتبه دریافته بعنایت
خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقه خاصه و انعام چهل هزار روپیه سرافراز گردید پانزدهم آعظم خان که بفرمان گردون
توان لشکر ظفر آئین با ورسد هیبر گذاشته عازم درگاه آسمان جاه شده بود باستلام
عتبه اقبال سر افتخار برافراخت و هزار اشرفی نذر گذرانید بر زبان وحی بیان رفت
که اگرچه از تو درین سفر خدمت شایسته یکی تاختن بر بیرا و آواره ساختن او دوم فتح
قلعه دهارور بوقوع آمده اما دو خطا نیز واقع شد اول آنکه هرگاه بظهور پیوسته بود که تسخیر
قلعه بر بینده صورت پذیر نیست با وجود قلت آذ [illegible] باعث تنگی کار و سبزواری
فیروزی گشت توقف بنا لیستی کرد دیگر آنکه بعد از انسلاک مقربخان در سلک
خواهان و رسیده آمدن نبکال بجانب بید رنبالیستی شتافت برسات را در مکانی
که کاه و غله فراوان داشت بالبتی بسر برد و تاخت ملک عادل خان تا بعد از سپری
شدن ایام برسات قرار داد تا ازین یورش بی هنگام پریشانی بحال لشکر راه نیافتی
آعظم خان بخطای خود معترف گردید یا فوت خداوندخان و جوهرخان دکنی و منصبداران

منصبداران دیگر که همراه خان مذکور آمده بودند بشرف کورنش رسیدند پیشکش اسلام خان صوبه‌دار

گجرات مشتمل [illegible] مرصع آلات و نه راس اسپ کچهی و صد زربفت عراق و [illegible] گجرات

بنظر کیمیا اثر در آمد از عرضداشت سپهدار خان بعرض مقدس رسید که فتح خان چون دریافت که

رستگاری او از قید [illegible] اضطراری است [illegible] آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت

پیش دستی نموده بی انتظام راند ستوری که غیر بدرش نظر بند مسند انشت مقید کرده اند بجهت دنیم

او در حرام از لشکر ظفر قرین آمده به تقبیل سده سنیه جبین بخت برافروخت چون یمین الدوله

روزی چند بواسطه بیماری دولت ملازمت در نیافته بود بجهت دنهم بادشاه حق شناس حقیقت

اساس از فرط عنایت برسم عیادت بمنزل آن رکن رکین سلطنت تشریف فرموده شامگاه

بدولتخانه مراجعت نمودند بخواجه ابوالحسن که به حکم عالم مطیع باخان زمان و سایر همراهان بکومک

نصیری خان روان شده بود و پس از شنید [illegible] فتح قلعه قندهار در راه توقف گزیند حکم اقدس

بشرف صدور یافت که چون قلعه مفتوح شده هر جا مناسب داند ایام برسات بگذراند خواجه

به پای تور شیخ بابو رسیده در کنار رود و خانه که اندک آبی داشت رحل اقامت افکند اتفاقا

آخر روز چهارم صفر سحاب مترا کمه دریابار گشت و بعد از دو پهر و دو گهری شب آب دریا طوفان

خیز وار [illegible] کوه سیلی عظیم رو به [illegible] ها و مردم از ظلمت شب و شدت باران در کمال

اسیمه سری بهر طرف گریختند و خواجه بر اسپ بی زین سوار شده از آن مهلکه برآمد و رخت

حیات قریب دو هزار کس از سپاهی و غیر آن با جمعی اسپ و شتر بسیلاب فنا رفت و از

اموال خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه با همگی اسباب توشکخانه و سلاح خانه و فراشخانه

خانه و خزانه آب [illegible] برد بیست و سیوم اسلام خان ناظم احمدآباد باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری

ذات و پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و قلیج خان حاکم اله‌آباد باضافه پانصد سوار

تشریف بردن حضرت [illegible] بعیادت یمین الدوله

بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سربلند گشتند بیست و چهارم اله‌یار خان
از قندهار آمده به تقبیل آستان گردون نشان سر عزت به فراخت و به عنایت خلعت [illegible]
و شمشیر مرصع و به اضافه هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سربلند صورت
و معنی گشت و از همراهانش راجه بهارت بندیله باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزار و پانصدی
ذات و سه هزار سوار سرافراز شد اسد خان معموری که در دار السلطنه لاهور بود و ابراهیم
حسین مخاطب برحمت خان باجل طبیعی درگذشتند و از وقایع صوبه اوده بشرف استماع
رسید که از قضا در انبار باروتی که در جوار خانه سید پیرو حسن خان بود آتش در گرفت
و سید با دوازده کس سوخت سیوم ربیع الاول سنه محمد علی بیگ ایلچی را برحمت خلعت
فاخر و فیل با حوضه نقره و شصت هزار روپیه نقد بنواخته بدار الخلافه اکبرآباد دستوری دادند
و حکم شد که تا رسیدن رایات جهانگشا بآنجا روزی چند بیاساید و به سامان ضروریات
بپردازد در این نزدیکی که آن شهر کرامت بهر بفروغ ماهچه اعلام لامعه نورآگین خواهد گشت
رخصت معاودت خواهد یافت و هر یکی از محمد تقی تحویلدار ارمغان و الله قلی میرآخور
را خلعت و پنجهزار روپیه انعام فرموده همراه او مرخص گردانیدند و نور محمد عرب را به خلعت
نوازش نموده حکم کردند که ایلچی را بدار الخلافه رساند [illegible] بعنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار و به عطای اسب سرافراز گردانیده به تهانه
داری چالنا پور فرستادند آی محمد تاشکندی بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار
مفتخر گشت چهارم سرافراز خان ختیای با پسران بشرف ملازمت رسید و به خلعت
نوازش یافته بگجرات مرخص گردید پنجم عبد الله خان بهادر فیروزجنگ را به خلعت و جمدهر
مرصع با پهولکتاره و اسب از طویله خاصه با زین طلا بر نواخته به لشکر نصرت آئین بالاگهات

فوت اسد خان معموری و حسین [illegible] باجل طبیعی

کهاٹ فرستادند و غیرت خان و خواجه ابو البقا برادرزادهای او را خلعت داده با او رخصت

فرمودند چون بعرض اقدس رسید که رورکاره سور سپهور رتبه سپری گردید کنور پسرش را

بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راوی برنواختند و بیکانیر وطنش در تیول

او مرحمت نمودند ... سال دیگر له او ... منصب پانصدی دو دویست سوار عز افتخار بخشیدند

... دوازدهم دوازده هزار روپیه مقرر باصحاب نیاز عنایت شد نوزدهم دلاورخان بر نج

از اصل و اضافه بمنصب چارهزاری چارهزار سوار سر بلند گردید وزن قمری روز مبارک

دوشنبه ششم ربیع الثانی سنه سال هزار و چهل و یکم موافق یازدهم آبان بنهم انتهای سال چهل

و یکم و ابتدای چهل و دوم از سنین عمر ابد قرین حضرت خاقانی آرایش یافت و محفل وزن

قمری منعقد گشت و آن کوه وقار گرانبار بطلا و دیگر اجناس معهوده بر سنجه آمد فراوان زر

و سیم نثار که قرة العین دولت و جهانبانی بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب بآئین والدهٔ

مغفوره ترتیب داده بیرون فرستاده بودند بفضلا و شعرا و صلحا مرحمت شد نصیرخان

را بعنایت اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه مفتخر گردانیده به بالاگهاٹ

دستوری دادند و بالتماس او ماهی مراتب را که در عهد باستانی سلاطین دار الملک دهلی

شیوع داشت و انیان بکار ... داده بودند و اکنون در دکن اعتبار تمام دارد و دنیا

داران آنجا بکسی که ... عنایات عظیمه باشد میدهند عنایت فرمودند و سردارخان

و جوهرخان دکنی و خواص خان و راجه روز افزون و بسیاری از منصبداران با او مرخص

گشتند و باندازهٔ مرتبه هر کدام بعنایتی از خلعت و اسپ سر برافراخت و از جمله سواران

سید خانجهان که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار است هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر

شد دلاورخان دکنی را که در زمره بندگان منخرط گردیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار

و پانصد سوار و مبارک خان نیازی را باضافهٔ پانصدی دویست سوار بمنصب دو هزاری
هزار و دویست سوار از اصل و اضافه هر یکی از نظر بهادر [illegible] یکی و زبردست خان را بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و سید علاول را بمنصب هزاری هفتصد سوار و شجاع ولد
معصوم خان کابلی را که بخدمت تهانه داری غزنین نوازش [illegible] بمنصب هزاری
ششصد سوار بر نواختند مخلص خان بعنایت نقاره بلند آوازه گردید نهم سپهدار خان
به قلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا منتخب گشت سید عمر که خواهر نظام در حبالهٔ نکاح او بود و سید علوی برادرش و
چندی دیگر از دکنیان به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه سعادت اندوختند او را بعنایت خلعت و
کهپوه مرصع و منصب دو هزاری هزار سوار و برادرش را به خلعت سربلند گردانیدند یاقوت
خداوند خان بانعام چهل هزار روپیه و فیل و املاک پدرش بعطای ده هزار روپیه و اضافهٔ پانصد
سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافراز گشتند درین سفر ورای خنجر و شمشیر و اسپ
و فیل و لحی مرصع آلات که قیمت مجموع قریب یک لک روپیه بود دو لکه روپیه نقد به
یاقوت خداوند خان و پسرش بدفعات مرحمت شد یازدهم بهادرجی ولد جادون رای
که نزد اعظم خان رفته بود و از آنجا [illegible] شرف کورنش نمود ده اسپ و یک فیل پیشکش
گذرانید و جگدیو رای برادر جادون رای و جادون رای نبیرهٔ جادون رای که نام قدیمش
تلنگ رای است و بدولت بندگی این درگاه بنام جد سرافرازی یافته نیز دولت است
استان عرش مکان دریافتند بهادرجی را به خلعت و کهپوه مرصع و منصب پنج هزاری
پنج هزار سوار و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل و جادون رای را خلعت و خنجر مرصع
بلند پایگی بخشیده پنجاه هزار روپیه نقد بهر سه مرحمت فرمودند خانزمان بحکم مقدس از فوج

[illegible] به نوبحسن آمده سعادت تقبیل قوایم اورنگ جهانبانی دریافت چارم جمادی الاولی

بنهوجی با برادران و خویشان همراه کهیلوجی و مالوجی به آستان کیوان مکان رسیده و

به عنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل مباهی گشت چون قطان صوبه کابل که از طایفه

سنت و جماعت حنفیه اند از سلوک خان صوبه دار آنجا به سبب مخالفت مذهب راضی نبودند

صوبه داری آنجا را به سعید خان که خیلی و سپاهی و پاک اعتقاد است و نسبت جدش میر غیاث

الدین ترخان که از امرای حضرت قطب الملة والدین صاحبقران بود و دیگر نیاکانش که

درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده اند خانه زاد ده کرسی است و درین نزدیکی در کندن بیخ

فساد افاغنه لنبا و رمساعی جمیله بتقدیم رسانیده مرحمت فرمودند و فرمان قدر توان صوبه

داری با خلعت فاخر و جیغهٔ مرصع ارسال نمودند و به اضافه هزار و پانصدی سوار از آن جمله هزار

سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب چار هزاری ذات و چار هزار سوار و یکهزار سوار دو اسپه سه

اسپه سرافراز ساختند و تهانه داری هر دو بنگش به شمشیر خان مفوض شد و او به عنایت

خلعت و نقاره و با ضافه پانصدی هفتصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار سر

اعتبار برافراخت شانزدهم از عرایض منهیان لشکر بالاگهات بعرض ملتزمان پیشگاه حضور

رسید که پیمانه زندگی راو رتن [illegible] لبریز گشت خاقان زمان ستر سال نبیره او را که جانشین

او بود بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب راوی سربلندی بخشیدند و ولایت

بوندی و کنکر و پرگنات آن نواحی که وطن راو رتن بود در تیول او مرحمت نمودند و فرمان

مشتمل برین عنایات فرستاده او را بدرگاه گردون جاه طلب فرمودند و مادهوسنگه پسر راو رتن

را با ضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار

بر نواخته پرگنه کوته و پلانیهه را در جاگیر مقرر گردانیدند و گوپی ناتهه پدر راو ستر سال با وجود

نظامت کابل به سعید خان داد

حقارت جثه آن قدر روز دراز است که میان دو شاخ درخت که هر یکی به کندی ستون میانه
متوسط با[...]نشسته پا بر یکی و پشت بر دیگری نهاده هر دو را از هم جدا می‌ساخت و در[...] او رها
بیجا بیمار شده پس از چندی در زندگی پدر زندگانی سپری شد سابقا فتح خان پسر عنبر نوشته
یمین الدوله آصف خان عرضداشت محتوی بر دولتخواهی و هواخواهی [...]ه معروض داشته
بود که این خدمتکار اخلاص شعار بی نظام را که از کوتاه‌بینی و شقاوت گزینی بد[...] مخالفت
اولیای دولت ابد معاد می‌نمود مقید ساخته امیدوار مراحم پادشاهی است و در جواب آن
فرمان قضا جریان عز صدور یافته بود که اگر گفتار او فروغ راستی دارد جهان را از آلایش وجود
بی سود او پاک گرداند چون فتح خان بعد از ورود حکم جهان مطاع برهان بی نظام بد فرجام
را خفه نموده شهرت داد که باجل طبیعی درگذشت و حسین نام پسر ده ساله او را جانشین آن
بدآیین گردانید و عرضه داشتی مبنی از حقیقت این واقعه بدست محمد ابراهیم که از نوکران معتمد
او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد مثال لازم الامتثال صادر شد که افیالی را که بیرون حصار
دولت آباد برده از قلت آذوقه ضایع خواهند شد آنرا با نفایس جواهر و مرصع آلات بی نظام
همراه پسر کلان خود برسم پیشکش ارسال نماید تا ملتمسات او عز قبول یابد و با منشور نوازش و
کپوه مرصع و دو اسپ یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی راهوار با زین مطلا مصحوب شکرالله
عرب و کس فتح خان بدولت آباد فرستادند و او داخل [...]م چهل هزار روپیه سرافراز گردید
روز جمعه هفدهم جمادی الاولی نعش مقدس مسافر اقلیم تقدس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
را که بطریق امانت مدفون بود مصحوب پادشاهزاده نامدار محمد شجاع بهادر و وزیر خان و
ستی النسا خانم که بمزاج شناسی و کاردانی بدرجه والای پیشدستی و وکالت آن ملکه
جهانیان رسیده بود روانه دار الخلافه اکبرآباد نمودند حکم شد که هر روزه در راه آتش بسیار دراهم

فوت نظام

نقل نعش ممتاز محل به اکبرآباد

[illegible] بسیار بفقرا و نیازمندان بدهند و زمینی در نهایت رفعت و نزاهت که جنوب رویه
مصر جامع است [illegible] از منزل راجه مانسنگه بود و در این وقت براجه جی سنگه [illegible] او تعلق
داشت برای مدفن آن بهشت موطن برگزیدند اگرچه راجه جی سنگه حصول این دولت را فوز
عظیم دانست اما از [illegible] احتیاط که در جمیع [illegible] خصوصا امور دینیه ناگزیر است در عوض آن
عالی منزلی از خالصه شریفه باو مرحمت فرمودند بعد از رسیدن نعش بآن شهر کرامت
بهر پانزدهم جمادی الثانیه سال آینده پیکر نورانی آن آسمانی گوهر بخاک پاک سپرده آمد
متصدیان دار الخلافه بحکم معلی عجالة الوقت تربت فلک مرتبت آن جهان عفت را از نظر
پوشیدند و عمارتی عالیشان و گنبدی رفیع بنیان که تا رستخیز در بلندی یادگار همت
گردون رفعت حضرت صاحبقران ثانی باشد و در استواری نمودار استقامت عزایم بانی
طرح افگندند مهندسان دوربین و معماران صنعت آیین چهل لک روپیه اخراجات این
عمارت برآورد نمودند فرستادن یمین الدوله [illegible] برای بیدار ساختن محمد عادلخان
از خواب غفلت بیدار چون محمد عادلخان از خوردسالی و تیره رائی و نا آزمونی و کثرت همنشینان
بد و دوستان ناپخرد و اغواء پیشکاران حرص پرست حضور صاحب دولت نام غلامی که ذات
ذوات و [illegible] صفات او محلی گشته ازین یافته بود از منهج مستقیم بندگی که سرمایه افتخار و پایه
اعتبار بدر رفته بود بیرون نهاده پادشاه دوربین صواب گزین رکن رکین سلطنت یمین
الدوله آصفخان را بجهت بیدار ساختن او از غنودگی غفلت نامزد ساخته مقرر گردانیدند که اگر
عادلخان برهنمونی بخت بیدار و خرد هشیار سر بر خط اطاعت و خدمتگذاری در آمده
القیاد و فرمان برداری بتقدیم رساند و پیشکشی درخور این درگاه گردون جاه ارسال دارد
قصد استیصال و خرابی او نکنند و اگر از [illegible] جوانی و طغیان نادانی از راه مطاوعت و

متابعت نکرد ابدا از ملک او آنچه گرامند ضبط نا شده داخل ممالک محروسه نمایند و باقی را پی سپر
عساکر جهان‌کشا و پامال مواکب گیتی پیما گردانند نوزدهم جمادی الاولی مطابق هفدهم آذر آن
رکن رکین دولت و نوئین اخلاص گزین را بعنایت خلعت خاصه و چارقب طلادوزی و جمدهر
مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین مرصع و دیگری با زین
طلای مینائی کار و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل مفتخر گردانیده رخصت [illegible]
و با آن نوئین بلند مکان اعظم‌خان و سید خانجهان و راجه گجسنگه و شائسته‌خان و خانزمان
و راجه جی‌سنگه و سردارخان و راجه بهارسنگه و معتمدخان بخشی این لشکر و الله‌ویردیخان
و اصالتخان و دیگر منصبداران و از دکنیان یاقوت‌خان خداوندخان و اوداجیرام و کهیلوجی
و مالوجی بهونسله و بهادرجی و غیر ایشان مرخص شدند و از خلعت و خنجر مرصع و اسپ و
فیل و زر آنچه در خور هر کس بود عنایت شد و فرمان مقدس عز صدور یافت که عبدالله خان
بهادر فیروزجنگ با رفقای خویش و خواجه ابوالحسن با راجه ججهارسنگه بندیله و همراهان خود
و نصیرخان راجه بهارته و بهلی سپاه تلنگانه بعسکر فیروزی پیوندند و هزار سوار و چهار هزار پیاده هم
بوق انداز با ارابه‌های توپ و فیلان جنگی که هزار احدی تیرانداز نیز همراه گردانیده‌اند و
ترتیب جنود نصرت آمود در پیشگاه حضور اقدس چنین قرار یافت که فوج قول بوجود
اخلاص آمود یمین الدوله و دیگر منصبداران مستحکم گردد و هراول راجه گجسنگه و راجه بهارسنگه
بندیله و الله‌ویردیخان و سید عالم بارهه و چندرمن بندیله با جمعی از راجپوتان و اصالتخان
با پانصد سوار تفنگچی اعتضاد پذیرد و با یاقوت خداوندخان با تمام دکنیان و نصیرخان و
راجه بهارته با یکصد و هفتاد منصبدار برسم منقلای لشکر منصور مقرر باشند اگرچه سرداری
این فوج بیاقوت‌خان نامزد شد اما از دوربینی و حزم که بی‌اعتمادی بر دکنیان نکرده نسق آن را بعهده

بندهٔ نصیرخان بازگذاشت [illegible] سید خانجهان بارهه با فوجی از سادات بارهه وامروهه التمش

باشند و برانغار با اعظم خان و راجه انوپ سنکه و راو دوداو گروهی از منصبداران نوبت گیرد

و جوانغار بخواجه ابوالحسن و خانه زمان و جمعی از منصبداران مستظهر شود و حکم مقدس شد که عبدالله

خان بهادر فیروزجنگ [illegible] سید خان انصاری و راجه روزافزون و بعضی منصبداران و طایفه

از [illegible] زان سوار در جانب راست و شایسته خان و راجه جی سنکه و خانلر پسر ذوالفقار خان

قراماتلو با جمعی از منصبداران و برق اندازان در طرف چپ بمراسم طرح قیام نمایند و راجه

جهجهار سنکه بندیله و چندی دیگر از منصبداران و پانصد سوار احدی چنداول باشند و

همراه اورنگ پیش از سپه آرائی نزد حضرت مهد علیا میبود پس از آنکه اورنگ جهانبانی

بجلوس میمنت مانوس آسمانی پایه گشت بالتماس آن ملکهٔ دوران به یمین الدوله عنایت

شد او بار اول که ببالاگهات مرخص گردید بجناب عفت معلی سپرد و پس از مراجعت

بازیافت درین مرتبه یکروز پیش از رخصت آورده از نظر خورشید انور گذرانید اعلیحضرت

آنرا بنواب گردون قباب بیگم صاحب سپردند و ازین تاریخ خدمت بزرگ مرتبت

مهر نمودن فرامین مطاعه بآن مسندآرای عصمت تفویض یافت و حکیم مسیح الزمان و

ملا خواجه جان مخاطب بخواجه جهان التماس دستوری زیارت حرمین شریفین نموده

بآن امنیت فایز گشتند چون بادشاه حق آگاه و شهنشاه دین پناه که ابر انعامش

چون انعام ابر جهان را در گرفته است بعد از برافراختن پایهٔ اورنگ جهانبانی بجلوس

مبارک نظر فرموده بودند که پنج لکه روپیه باهل استحقاق و احتیاج حرمین مکرمین ارسال

فرمایند و بناظمان مهام صوبه گجرات فرمان شد که در احمدآباد و سورت و آن نواحی

دو لکه چهل هزار روپیه را متاعی که در آن دو مکان والانشان خرید و فروخت میشود ابتیاع

ظفرخان

نموده بخواجه جهان که بدیانت و قدم خدمت موصوف است حواله نمایند که بعد از فر[illegible]
سه و دو سه [illegible] با به اتفاق حکیم به نیازمندان آن دو لفیه [illegible]ربعه برسانند و خدمت عرض مکرر
از تغیر حکیم مذکور به حکیم حاذق پسر حکیم همام گیلانی مفوض گشت شیخ فرید از اصل و اضافه به
منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار [illegible] سر افراخت حکیم [illegible] که بخدمت
دیوانی سرکار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی سربلند بود از تغیر میر عبدالکریم بخدمت [illegible]
صوبه پنجاب و منصب هزاری ذات و دو صد و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید
آغاز پنجم سال میمنت اتصال از دوره اول جلوس مقدس روز پنجشنبه غره جمادی الثانیه سنه
سال هزار و چهل و یکم مطابق چهارم دی سال پنجم از تخت آرائی موسس ارکان جهانبانی حضرت
خاقانی نوید عشرت و کامرانی رسانید وزن مبارک شمسی روز دوشنبه سیم رجب سنه
موافق ششم بهمن ماه جشن وزن شمسی انتهای سال چهلم و ابتدای چهل و یکم از عمر ابد پیوند
خدیو روزگار و خداوند جهاندار آرایش یافت و آن گردون رفعت را به طلا و دیگر اشیای
معهوده برسنجه آمد و دامن امید عالمیان بزر و سیم نثار برآمود درین روز مسرت افروز
اختر برج جهانداری جوهر معدن کامکاری بادشاهزاده بلند قدر محمد شاه شجاع بهادر که با وزیر خان
سنی الفاخانم نعش حضرت مهد علیا بدار الخلافه رسانیده و چهار روز در آنجا مانده بدرگاه والا
مراجعت نموده بودند باستلام عتبه اقبال سعادت جاوید اندوختند و علامی افضل خان باضافه
پانصد سوار بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و مقرب خان دکنی بعنایت خلعت فاخره و
ماهی مراتب و فدائی خان بمرحمت علم و نقاره و صفدر خان باضافه هزاری ذات و پانصد
سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و موسوی خان [illegible] صدر باضافه هزاری
ذات بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه سوار و جعفر خان باضافه پانصدی [illegible] سوار

ار بمنصب دو هزاری پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و محمد زمان طهرانی از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و چهارصد سوار و رای کاشیداس بخدمت [illegible] و امینی
چکله سهرند و فروتنی منصب نوازش یافتند پیشکش قاسم خان صوبه دار بنگاله سی و سه فیل
و [illegible] کون [illegible] سپر بسیار که خاصه آن ملک است و چهل من عود و اقسام امتعه آنولایت
[illegible]ع زیاده بر دو لکه روپیه شد از نظر اکسیر اثر گذشت و هم بعرض مقدس رسید که روزگار
جهانگیر قلیخان ولد خان اعظم کوکلتاش سپری گردید دوازدهم راو کرن ولد راو سور از بیکانیر
که وطنش بود بدرگاه کیوان بارگاه رسیده دولت زمین بوس دریافت و یک فیل پیشکش
نمود یاسین و شمشیر و دبال پسران شیر خان سعادت تقبیل آستان گردون نشان دریافته
اقبال بدیه برسم پیشکش بنظر اقدس در آوردند و فیل با یراق نقره حسن قبول یافت و نخستین
از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفتصد سوار و دیگران بمنصبی درخور سربلند گشتند مبارز خان
افغان از تیول خود میوات آمده بدولت کورنش رسید عبدالرحمن ترابانی که از معتمدان
قدیم الخدمت درگاه والاست از کابل آمده بادراک شرف ملازمت و عنایت خلعت و
خنجر مرصع تارک بخت برافراخت چون فتح خان پسر عنبر با وجود اظهار انقیاد احکام و اوامر
بادشاهی از عقل ناسلیم و طبع عزیمت نقیم در فرستادن پیشکش توقف و تعلل نمود بیست
وسیوم سریرآرای جهانبانی وزیر خان را بمرحمت خلعت خاصه و باضافه هزار سوار بمنصب
پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و به عنایت اسپ از طویله خاصه با زین مطلا بر نواخته با ده هزار
سوار بنبرد کار رخصت فرمودند تا هم به تسخیر قلعه دولتآباد بپردازد و هم آن گران خواب
غفلت را بیدار [illegible] ره گرای سعادت گرداند و منوچهرخان دکنی را که بر حقیقت آن
سرزمین آگاه بود و با فتح خان عداوت داشت به خلعت فاخر و جیغه مرصع و اسپ از طویله

خاصه بازین مطلا و مبارز خان به عنایت اسپ و فیل و راجه مهیدار [illegible] و جادو سنگه و جان نثار خان
و راو کرن [illegible] بتهی راج را به خلعت و اسپ سربلند گردانیده همراه خان مشار الیه دستوری دادند
و از آنجا که پس از روانه شدن وزیر خان به روزی چند سید ابوالفتح وکیل فتح خان که از قبل
عنبر [illegible] بآستان مقدس آمده بود [illegible] الارسید عرضداشت [illegible] از نظر انور گذرانید
و بعرض اقدس رسانید که فتح خان عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و مرصع آلات [illegible]
که داشت روانه درگاه سلاطین پناه نموده درین نزدیکی میرسد حضرت ظل اللهی از تقصیر
تاخیری که از او در ارسال پیشکش رفته بود اغماض عین فرموده بوزیر خان فرمان فرستادند
که بهر جا رسیده باشد از آنجا برگردد چون عبدالرسول بدرگاه معلی رسید جعفر خان بامر
اقدس استقبال نموده به پیشگاه حضور آورد او بعد از احراز دولت پابوس جواهر و مرصع آلات و
سی فیل و نه اسپ که فتح خان مصحوب او فرستاده بود قیمت مجموع هشت لک روپیه شد از
نظر اطهر گذرانید و بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل سرافراز گردید حقیقت لشکر
اقبال آنکه پس از روانه شدن یمین الدوله از بالاپور بمقصد خواجه ابوالحسن با جهار سنگه و
دیگر منصبداران تا حوالی آن و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ تا ناباسم و نصیری خان با همراهان
تا نانابیر باستقبال شتافته دریافتند یمین الدوله دو روز در نانابیر مقام نموده اثقال و احمال
زاید لشکر در آنجا گذاشته جریده شب در میان ایلغار رفت بعد از ملاحظه مداخل و مخارج آن
قلعه بحکم مقدس رومیخان را بحراست گذاشته روانه مطلب گشت پس از رسیدن بیک منزلی قلعه
بهالکی هنگام سواری قورلیاول را فرستاد که بحوالی آن رفته مکنون خاطر حراس حصار دریابد و بر ان
الکی دهد اگر اهل آن محکمه از دوقه معسکر اقبال هیا در سند سپاه نصرت دستگاه دولت از تعرض انجاعه
باز دارد و اگر از دریافت این سعادت سرباز زنند به تسخیر قلعه پرداخته آید چون قور در اثنای

فتح خان پسر خود عبدالرسول را با [illegible] پیشکش نموده [illegible]

حقیقت پیشکش یمین الدوله

اثنای راه برگشته طایر ساخت [illegible] کزنیان از شقاوت منشی و عافیت دشمنی سر از فرمان

پذیری پیچیدند [illegible] ب هلاک [illegible] اندوخته اند و باندا ختن توپ و تفنگ آتش جهنم مبای خود

افروخته مشغلای لشکر فیروزی اثر تسخیر آن محکمه معین گشت و معتمد خان بخشی با لختی از بنده های

درگاه بکومک این [illegible] مقرر شد کار طلبان [illegible] قلعه را احاطه نموده شروع در ملچار کردند

[illegible] آن جبال اشتغال یافت چون فدویان جدکار دیدند که فتح این محکمه بمحاصره دیر خواهد شد

قرار دادند که شب به کمند و نردبان بر فراز آن بر آمده مسخر گردانند قلعه نشینان بر همعنی آگهی

یافته سررشته ثبات از دست دادند و در تاریکی شب که صبح نجات گریزندگان حیات پرست

است از طرفی که ملچار نداشت بدر رفتند و کوچه بی ناموسی بلگام فرار سپرده خود را بشکار و رعایا

را گرفتار گردانیدند و مبارزان لشکر منصور از هر جانب بقلعه در شده دست اسر و غارت

گشوده فراوان غنیمت از آذوقه و اسباب فراهم آوردند ناگهان آتش در حقه و دیگر آلات

آتشبازی درگرفت اصالت خان را که از جلادت و جسارت فراز قلعه بر آمده بالای چوبین تختی

که در زیر آن آلات آتشبازی گذاشته بودند استاده بود با آن تخت بهوا بردو بکلاءة الهی که همواره

پاسبان مردان اخلاص گزین وکردان رزم آئین است اندرون قلعه در مکانی که کاه بسیار

بود افتاد اگرچه پاره از دست و روی او بیاروت سوخت اما از آسیب هلاک محفوظ ماند و آتش

به سمتی که انبار باروت درگرفته خرمن عمر جمعی بباد فنا داد چون یمین الدوله از پیشگاه خلافت مامور

شده بود که اگر فتح خان اطاعت امر پادشاهی سرمایه سعادت ساخته پسر کلان خود را با پیشکش بدرگاه

معلی فرستد انچه از ولایت متعلقه بی نظام مسخر اولیای دولت قاهره گردد بمردم او حواله نماید در ینولا

بان نوئین والا تمکین [illegible] رسید که او بعد از تعین شدن وزیر خان بالشکر فیروزی از خواب بیدار

شده [illegible] خان خود را با پیشکش بدرگاه معلی فرستاده قلعه هائی را که داخل سرحد بی نظام بود با توابع

به شخصی که از قبل فتح خان بحراست قلعهٔ اودگیر که قریب جوار داشت میپرداخت سپرده واز
آنجا همراه [illegible] بکینی بقصبه کلاپور که از محال معموره ملک عادلخان است روانه شد چون ظاهر سلطانپور
کرد شهر کلبرکه الغال دارد و مرکز اعلام نصرت اعتصام گردید حفظه آنجا خلاصه متوطنان آن بلده را بقلعه
کلبرکه که آنرا بتوپ و تفنگ و دیگر ادوات جنگ استحکام داده بودند [illegible] روز دیگر اعظم خان
وعبد الله خان بهادر فیروز جنگ و خانزمان و راجه جی سنگه و معتمد خان و الله ویردی خان [illegible]
باشاره یمین الدوله بحوالی قلعه رفتند هر چند از قلعه و حصار شهر توپ و تفنگ بباریدن درآمد اما مبارزان
اقبال حصار شهر را سر سواری مفتوح گردانیدند و از قتل و اسر وا پرداخته آنچه از اسباب و اموال
یافتند تاراج نمودند و از درون خندق غنایم بسیاری بدست آورده یمین الدوله اشتغال به
تسخیر قلعه کلبرکه آمده هم باعث تضییع لشکر و هم موجب تعطیل مقصد صلاح ندیده آخر روز مجاهدان
اخلاص شعار و مبارزان نبردکار را بمعسکر طلبید و از آنجا کوچ نموده بکنار آب بهینوره دایره کرد
و از آنجا سانسی هزار سوار دیده رو به مطلب نهاد و بعد از رسیدن بحوالی بیجاپور کنار تالابی
که میان تورس پور و شاهپور است مخیم لشکر فیروزی گردانید غنیم هر روز از خندق گذشته در
میدان صف میکشید و از طرفین به بان و تیر و تفنگ هنگامهٔ نبرد گرم میگردید و جانبازان معرکه
جلادت و یکه تازان مضمار شجاعت با آنکه از بالای قلعه توپ و تفنگ و بان و ضرب زن مانند
صاعقه میریخت مقاهیر را پیش انداخته تا پای حصار میدوانیدند و بحراست روزافزون الهی و یمن اقبال
شاهنشاهی بعافیت برمیگشتند اگرچه یمین الدوله هر روز بمحافظت جمعی که بآوردن کاه و هیمه میرفتند
سرداری مقرر میگردانید اما چون از فراوانی لشکر و فزونی دواب پاسبانی چنانچه می بایست
صورت نمی بست مخاذیل فرصت جو بجماعهٔ که باطراف و جوانب متفرق میگشتند قابو یافته دستبردی
مینمودند تا آن سرزمین مخیم عساکر ستاره شمار بود هر روز بکرّ میان کند آوران هر دو طرف بر

جز حربی مبارزت و مقاتلت بهبودی کار نمی آمد و از آنجا که فیروزی در رکاب اولیای این
سلطنت والا منسوب است و بهر نهضت همعنان اعدای این دولت بلند صولت هراس دلیران معرکه
هیجا بتیغ آتشبار دمار از روزگار غنیم ادبار شعار بر می آوردند خصوصا شیر بیشه وغا نصیر خان در
حروب از اعیان [illegible] بسکندر علی [illegible] رهگرای عدم گشت و در ابتدای [illegible]
[illegible] و مخصوصان خواصخان از قلعه برآمده مقدمات مصالحه و فرستادن پیشکش درمیان
آوردند چون شایسته اعتماد نبود پذیرفته نیامد بعد از آن همواره محمد امین مخاطب بمصطفی خان و
ملا محمد لاری پنهانی نوشتجات مشتمل بر دولتخواهی و در آوردن بندهای پادشاهی به قلعه نزد
یمین الدوله میفرستاد و مواعید را موکد بایمان غلاظ و شداد میگردانید خلف هر وعده را عذر
ی آورد آخر چون بظهور پیوست که وعدهای او مواعید عرقوب است و اقوالش بسان سایر اقوال
دکنیان بکذب منسوب بعد از گفتگوی بسیار قرار یافت که مصطفی خان با خیریت خان حبشی
عم رندوله نزد یمین الدوله آمده مدعیات بر گذارد و در ارسال پیشکش شاهنشاهی و انقیاد اوامر
ظل اللهی قرار داده مبانی مصالحه را مستحکم گردانند انجام کار هر دو از قلعه بیجاپور برآمدند و نصیر خان
و معتمد خان باشاره یمین الدوله تا کنار اردو به استقبال شتافته ایشان را نزد آن ساعد ساعد
دولت آوردند یمین الدوله مجلس بزرگانه ترتیب داد و عمده های دولت را حاضر ساخته پس از
ادای مقدمات گوناگون مقرر گردانید که عادلخان مبلغ چهل لکه روپیه از جواهر و مرصع آلات
نفیسه و فیلان کوه پیکر و نقد برسم پیشکش بدرگاه والا فرستد و اطاعت اوامر خاقانی و اجتناب
از نواهی وسیله نجات و ذریعه حیات دانسته دیگر پا از جاده هواداری و خدمتگذاری
بیرون نگذارد [illegible] بر این قرار داد عهدنامه نگارش یافت و در آخر مجلس مصطفی خان و
خیریت خان و بهادر خان و محمد یوسف خان را که در قید بیجاپوریان بودند بدولتخواهان سپرده

سپرده ... مصطفی خان ... خیریت خان و بهادر خان و یوسف خان ... که در قید بیجاپوریان بودند ...

مرخص گشتند و شیخ عبدالرحیم خیرآبادی را که از ملازمان معز [illegible] الدوله است همراه بردند
که همان نامه [illegible] به مهر عادلخان رسانیده مصحوب او بفرستند روز سیم شیخ [illegible] رخصت نموده
پیغام کردند که عهدنامه بدست وکلای خود فرستاده خواهد شد و روز دیگر وکلا آمده التماس بعضی مطالب
نمودند پیغام کردند چون ملتمسات هر یک بکار بود در معرض قبول [illegible] فردا
عهدنامه برسانند هنگام رخصت نوشته مصطفی خان که یکی از محرمان او چنانچه دیگری [illegible] بر آن اطلاع
نیافت نزد یمین الدوله انداخته بدر رفت مضمونش آنکه چون خواص خان دریافته که عسکر
ستاره حشر از بی رسدی که آذوقه [illegible] لشکر نمانده است و آوردن همه وکاه از راه دور باعث
محنت مردم و تعب دواب است زیاده بر چند روز تاب توقف ندارند بعد از کار بر مکر و ساز بازی
و حیله پردازی گذاشته است بامید آنکه ارکان لشکر از پراکندگی و پریشانی سپاه فیروزی
دل از تسخیر این ملک برداشته بی حصول مقصود خواهند برگشت شب را بایام و روز را بشام
میرسانند چون در مدت بیست روز محاصره بیجاپور غله از هیچ جای نرسید و مقاهیر پیش از رسیدن
جنود نصرت آمود مواضع معموره اطراف شهر را ویران ساخته غلها را بجایی دور دست برده
بودند و آذوقه که لشکر فیروزی همراه داشت بخرج رفت و از نایابی غله بی سیری نیک روی برسید
و نزدیک شد که مردم و دواب از کار باز مانند مصلحت دید دولتخواهان مقرر شد که از ظاهر بیجاپور
برخاسته بملک آباد غنیم درآیند تا هم لشکر ظفر اثر مرفه گردد و هم ملک معمور آن ادبار نشانان
خراب شود و باین عزیمت کنار آب کشن کنگ را گذرنه به سمت رای باغ و موراج که از محال آباد
آن ملک است نهضت نمودند و هر جا که آب و علف و غله می یافتند فرود آمده لشکر را بتاخت
و تاراج اطراف میفرستادند و مبارزان اقبال هر دو جانب راهی را که از آن عبور مینمودند
بقتل و اسر و نهب خراب میگردانیدند از روز درآمدن افواج فیروزی در ملک [illegible] عادلخان

خان تا هنگام برآمدن مدار بر تاخت و تاراج بود چون خلاصه الملک بی سپر عساکر نصرت
مآثر گشت و سپاه از محنت عسرت برآمد و ایام برسات نزدیک شد اولیای دولت
قاهره از حوالی قلعه شولاپور گذشته و از کتل بیر که داخل ممالک بادشاهی است فرود آمده پایان
آن منزل گزیدند تا تهیه پانزده هزار ... بل بوستان که تا قلعه شولاپور عقب مجاهدان
اقبال می ... ند برگشته بسوی بیجاپور رفتند اکنون بنگارش سوانح حضور سراسر نور می پردازد
شب شنبه هفتم رجب ده هزار روپیه بارباب استحقاق رسید غره شعبان شصت و چهار جواهر و
اقمشه و اسپان عربی و عراقی با دیگر تحف و رغایب که معز الملک متصدی مهمات بندر سورت
و کنبایت در آن دو بندر بهم رسانیده فرستاده بود از نظر انور گذشت هشتم وزیر خان که
به تسخیر دولتاباد دستوری یافته بود احراز دولت ملازمت نمود روشن ضمیر ولد صادق خان
مدبختی را به خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و دویست سوار بر نواخته از
تغیر سردار خان فوجداری ... ساختند چون بعرض اشرف رسید که شمشیر خان تهانه دار بنگش
بنگش جهان فانی را بدرود نمود ضبط بنگش بالا بار دشمن ولد محمد مسعود برادر کلان سعید خان
که در جنگ افاغنه تیراه بدرجه شهادت رسید و تهانه داری بنگش پایان با بوالبقا برادر
خورد سعید خان مقرر شد راو ستر سال نبیره راو رتن دولت آستان بوس دریافته چهل
فیل که از جد او مانده بود برسم پیشکش منظر انور در آورد از آنجمله سیزده فیل که دو لک و پنجاه
هزار روپیه قیمت دارد و از آن میان هشت فیل قابل آن است که داخل اقبال خاصه شود
بشرف پذیرائی رسید و نیمه باو مرحمت شد و به عنایت خلعت و اسپ با زین نقره
و علم و نقاره سرافرازی یافت شب پانزدهم که لیلة البراة بود ده هزار روپیه بمستحقان
عطا فرمودند و عبادات مخصوصه این شب مبارک بتقدیم رسانیدند شب چهارشنبه پنجم

کشن سنگه ولد جسونت ... ظهور نور الدین قلی با درخنی ... خا... ص بر آمده بمنزل
می رفت بکینه آنکه در عهد حضرت جنت مکانی پدرش را ... [نور الد]ین قلی کشته بودند بجهانی
منکر زده کارش بانجام رسانیده بدر رفت ... بعد از گذشتن بیست گهری
از روز شنبه بیست و هشتم شعبان سال هزار و چهل و یکم هلالی خسرو سیارگان به بیت الشرف
انتقال نمود نوروز عالم افروز جهانرا ابر با چمن رنگارنگ و سبزهای گوناگون بیار... داعی
افضال سنیت ... والا اقبال دل افروز جهانیان گردید ... بلاله ز فردوس جام آمده رز
رضوان بگلشن سلام آمده ... شده جلوه گر نار عنان باغ ... رخ آراسته هر یکی چون چراغ شهنشه
در آرایش روزگار ... فزوده بهار دگر بر بهار ... درین روز عشرت اندوز فدائی خان را به خلعت
و اسپ با زین مطلا سر افراخته چونهور را در تیول او عطا فرمودند و میرزا عیسی ترخان را
به عنایت خلعت و اسپ با زین مطلا بر نواخته بایلچپور رخصت نمودند عبد الرسول پسر فتح خان را
بمرحمت طره مرصع سر عزت بر افراختند و سید عمر بیرون بی نظام پانزده هزار روپیه انعام شد
حکیم جمالای کاشی دیوان دار السلطنه لاهور به ظهور آثار دیانت بدیانتخان مخاطب گشت ص
بهرجی زمیندار بگلانه با پسر و برادران ... دولت استلام عتبه فلک رتبه دریافت و سه فیل
و نه اسپ و قلچی مرصع آلات برسم پیشکش گذرانید ...
... چون پدر شمشیر خان را با شاه بیگ خان کابلی که از پیشگاه عنایت
حضرت عرش آشیانی بصوبه داری قندهار سر بلند بود و نقش سازکاری نشست باید آن
شناخت و شمشیر خان در هواه ملک نشو و نما یافته پس از آنکه شاه عباس در اواخر سلطنت حضرت
جنت مکانی قندهار بتصرف در آورد او را به ریاست قبایل افاغنه توشنج و نواحی آن ملعزز
ساخته رخصت نمود و او درین سرزمین استقلالی بهم رسانیده بعد از رحلت شاه ... از ...

زیاده سری و فتنه گری که [illegible] کرده شورش برده است و چه از عدم التفات بلوچستانی
بعلیمردان خان ولد گنجعلی خان زیک که از قبل شاه عباس بجای پدر حکومت صوبه قندهار داشت
و در دولت او نهایت عزت و اعتبار چنانچه باید سر اطاعت و انقیاد فرود نمی آورد و بنیاد
ستم و تعدی او که جبلی این قوم شوم است متردد بین عراق و هندوستان از اقبال آمد و شد
مسدود ساخته علیمردانخان برای استیصال او جویای قابو بود سال گذشته شیرخان با مید آنکه
مال و مواشی مرزبانان حوالی سیوی و گنجابه بدست آرد از افاغنه کوهستان نواحی قوشنج
حشری فراهم آورده قلیلی را بمحافظت قلعه قوشنج و عیال و اموال خود گذاشته متوجه این
کار نکوهیده آثار گشت علیمردانخان با سه هزار سوار از خود و هزار سوار از زمینداران نواحی
قندهار یلغار نموده صبحگاهی به قلعه قوشنج رسیده سر سواری مفتوح گردانید و مبلغی زر و نقود
و اسباب را با اسپ بسیار که او براهزنی و ستمگری اندوخته در آن حصار فراهم آورده بود
بدست آورد و عیال او را اسیر ساخته بقندهار فرستاد و خود در آنجا توقف نمود چون خبر
خانه خرابی و بی ناموسی آن خانه برانداز رسید دیوانه وار باستعجال تمام مراجعت کرد و
علیمردان خان به چستی و چالاکی سر راه او گرفت و در سه کروهی قوشنج بهم پیوستند و هنگامه
پیکار گرم کردند چون با شیرخان افاغنه بسیار جمع شده بودند پای ثبات هراول قزلباش
از جا رفت علیمردان خان از دیدن این حال با مردم غول بمدد شتافت و با آنکه تفنگی بر پایش نشسته
خانه کور رسیده بران حسب آن ناموس پرست بهمت مردانه و دل گردانه را کار فرموده
زخم را مخفی داشت و ثبات قدم ورزیده غنیم را شکست فاحش داد و شیرخان گریخته بدکی
چتیالی رفت و هر چند سر دواند و تلاش نمود کاری از پیش نتوانست برد چون چاره کار و بهبود
روزگار برابله پناه با اولیای دولت ابد پیوند برد ندید از نواحی دوکی عرضداشتی مشتمل بر

اظهار عجز و انکسار و ابراز هواداری و خدمتگذاری خود و آرزو [illegible] سعادت آستان بوس

نذر و امجد بیگ خان که دران ایام به نیابت یمین الدوله حاکم [illegible] بود فرمان [illegible] نوشت که این

عرضداشت را بدرگاه خلایق پناه ارسال نموده از ملتزمان بساط قرب برای او فرمان عنایت

عنوان التماس نماید بعد رسیدن عرضداشت بدرگاه معلی منشور نوازش عز ورود یافت او به

عنایت پادشاهانه مستمال و مطمئن گشته روی امانی باستان کامرانی که کام بخش همه آفاقی واوانی

است نهاد دوم رمضان سعادت زمین بوس سر افتخار برافراخته نه اسپ پیشکش گذرانید

و به عنایت خلعت و منصب دو هزاری ذات و هزار سوار و انعام بیست هزار روپیه کامیاب گشته و در

نواحی پنجاب جاگیر یافت شانزدهم که روز شرف بود پیشکش اسلام خان صوبه دار گجرات ظلی جواهر

و مرصع آلات و پیشنادراب واقمشه آن دیار بنظر خورشید اثر درآمد قلیج خان به اضافه پانصد سوار

بمنصب چار هزاری چار هزار سوار و راجه رای سنگه ولد مهاراجه به اضافه هزاری دویست سوار به

منصب سه هزاری هزار و دویست سوار و از اصل و اضافه خدمتخان خواجه سرا کوتوال جواهر خانه

بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و هر کدام از عبدالرحمن تیربانی و هری سنگه ولد کشن سنگه

راتهور بمنصب هزاری ششصد سوار و سرانداز خان قلماق بمنصب هزاری چارصد سوار نوازش

یافتند معاودت موکب گیتی پیما از خطه لاهور بسوی دار الخلافه اکبرآباد چون بیرای کافر ماجرا با عیال و

نهب اموال زیان زده صورت و معنی شده لبزای اعمال نکوهیده رسید و بی نظام نیز بکیفر جنایت

درعایت او دست زد حوادث و پامال نوایب گشت و ملک بیجاپور که اصلا ناخن سر حدش در عهد

حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی با آنکه لشکر عساکر منصوره بر دنباوران دکن معین

شده بودند دست بهم نداده چه جای آن ملک بورود لشکر پادشاهی پی سپر گردید و بونس پور که

در حوالی بیجاپور است و دهاملک و حاکم نشین با نواحی و مضافات خراب شده و نیز بکدورت ساخته

سانحهٔ وحشت افزای [illegible] مهد علیا طبیعت مقدس لند بودن برهانپور بجلال آمده بود بنهضت

رایات جهانگشا بصوب دار الخلافه اکبرآباد مقرر شد روز پنجشنبه بیست و چهارم [illegible] مطابق

بیست و هفتم فروردین بعد انقضای ده گهری اورنگ آرای جهانبانی رکضت فرموده بدولتخانه

کردوگروهی شهر برپا شده بود نزول اجلال فرمودند درین تاریخ صد اسپ عراقی که مردم محمد بیگ

ایلچی از [illegible] ی او از ایران آورده بودند و او آنرا بطریق پیشکش همراه امیر بیگ کس خود از

دار الخلافه بدرگاه معلی فرستاده بود از نظر مقدس گذشت و خلعت و صد هزار روپیه نقد

مصحوب او برای محمد علی بیگ مرحمت نموده فرستادند و به امیر بیگ و همراهانش چار هزار

روپیه انعام شد عبد الرسول پسر فتحخان بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک

عزت برافراخته رخصت انصراف بدولتاباد یافت و از روی عاطفت مصحوب او خلعت

و شمشیر مرصع و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل به فتح خان فرستادند چون آعظم خان صوبه دار

دکن در بالاگهات بود ملتفت خان پسر او را به خلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند

که تا رسیدن پدر به خدمت آن قیام نماید و حکیم خوشحال ولد حکیم همام را به خلعت و اسپ

سرافراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه دکن گردانیدند بیست و پنجم سالیانهٔ قاضی محمد سعید

کرهرودی از اصل و اضافه سی و شش هزار روپیه مقرر شد و درین ماه مبارک مبلغ سی هزار روپیه

معهود به مستحقان رسید غرهٔ شوال مطابق دوم اردی بهشت عید فطر نوید شادمانی داد پنجم

حوالی کالی بهیت که میان برهانپور و سرهند است مضرب خیام گشت بیست و نهم سین [illegible] زمیندار

آن نواحی به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه مفتخر گشته دو فیل بطریق پیشکش گذرانید و به عنایت خلعت

سربلند گردید دهم میرزا عیسی ترخان با اضافهٔ پانصد سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار

نوازش یافت بیست و دوم الله ویردیخان از بالاگهات آمده باستلام آستان عرش

مکان پیشانی طالع بر افروخت روز دیگر بهادر خان رو[illegible] ه محمد خان تاشکندی

که کیفیت مردانگی و گرفتاری ایشان نگارش یافته از لشکر نصرت اثر آمده دولت زمین

بوس رسیدند بادشاه مهربان قدردان بمراحم بادشاهانه که همواره دربارهٔ بندگان وفا

گزین عقیدت آئین مبذول است تدارک گذشته فرموده هر کدام را بمرحمت خلعت و شمشیر

و سپر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل سر بر افراخته نخستین را باضافه پانصد سوار به

منصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار و بانعام بیست و پنج هزار روپیه نقد و دومین

را باضافه پانصدی ذات و هشتصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و بعطای

نقاره و بیست هزار روپیه نقد مباهی گردانیدند و عبدالرزاق ولد امیرخان صوبه دار تته سعادت

زمین بوس دریافته لختی جواهر و اقمشه اندیا رو هزار مهر نذر که از قبل پدر آورده بود از نظر مقدس

گذرانید از آنجا که بر بینشگاه ضمیر حق پذیر اعلی یکذره ز نور شیع اقبالست پرتو افکنده که

انتظام مهام دکن چنانچه باید از اعظم خان صورت پذیر نیست یرلیغ قدر توامان بنام مهابتخان

خانخانان عز صدور یافت که از عنایت روز افزون تنظیم مهمات صوبه خاندیس و دکن

بان سپهسالار مقرر گشته سرانجام ضروریات نموده از دار الملک دهلی بسرعت تمام روانه

شود و سعادت استلام قوایم سریر فلک نظیر دریافته از حضور اقدس مرخص گردد و به

یمین الدوله آصفخان فرمان عالیشان صادر شد که صوبه داری دکن بمهابتخان خانخانان

قرار یافته خانزمان را به نیابت پدر با تعیناتیان دکن در برهانپور گذاشته با اعظم خان و

دیگر بندگان درگاه والا جاه که همراه او معین شده بودند احراز شرف ملازمت نماید دوم

ذی القعده نصیرخان به تقبیل عتبه جاه و جلال رسید و از تغییر معتقد خان بصوبه داری مالوه

سر برافراخته خصوصیت یافت و به معتقد خان فوجداری اطراف دار الخلافه مفوض گشت دار

و از آن روز که نظم مهمات ... ب که از پیشگاه عنایت بادشاه فلک بارگاه به تیول
یمین الدوله مرحمت شده بود ... یق محال خالصه آنجا که نسبت به خالصات دیگر صوبه‌جات
زیاده است از عنایت الله یزدی که از قبل یمین الدوله بحکومت آن صوبه میپرداخت
چنانچه باید کاری نمی آمد نظم و نسق آن ملک وسیع به ابو نصر خان که معتمد قدیم الخدمت درگاه
والاست تفویض نمودند و از جمله سواران منصب او که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود
یکهزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گردانیده بعنایت خلعت خاصه و فیل از حلقهٔ خاصه
بر نواخته او را بدار السلطنة لاهور رخصت فرمودند چون جگراج پسر ججهار سنگه دولت زمین بوس
ملک بندیله افکند یکرا جیت مخاطب بجگراج پسر راجه ججهار سنگه دولت زمین بوس
دریافته هزار مهر نذر و دو فیل پیشکش گذرانید مقرب خان دکنی بخلعت فاخره و اسپ از طویله
خاصه با زین مطلا سر بلند گشته به سنبل که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت یافت امیر الله
ویردی خان ... باضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار بلند پایگی یافت
یازدهم ظاهر گوالیار مرکز رایات گردون ارتفاع شد و اورنگ آرای جهانبانی بسیر قلعه
توجه فرمودند چون عمارتی که بحکم حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی درین حصار
فلک رفعت ساخته شده مندرس گشته بود حکم شد که عمارتی دیگر اساس نهند چنانچه در
عرض یکسال بصرف سی هزار روپیه صورت انجام یافت چون مقرر است که هر قلعه که مورد
رایات ظفر شود حقیقت زندانیان آنجا بعرض اقدس برسانند احوال محبوسان این
قلعه معروض گردید و یازده کس که از ده بیست سال در حبس بودند مصداق فرق فرقدان
سای ازادگشتند ... بد خ ... بهلن از دکن آمده شرف کورنش دریافت و از آنرو
که گوالیار در جاگیر او بود برخی مرصع آلات و اقمشه پیشکش گذرانید یازدهم عبد الله خان

صوبه‌داری کابل به لهراسب خان

ملازمت جگراج پسر ججهار

مرمت قلعه گوالیار بصرف سی هزار روپیه

بهادر فیروزجنگ از دکن معاودت نموده سعادت تقبیل قوایم سریر خلافت اندوخت
و به عنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صوبه داری بهار سربلند گشته مرخص
گردید سیف خان را از صوبه بهار تغیر نموده بجای قلیج خان صوبه دار الله آباد گردانیدند خلیل الله خان
که موکب جهان نورد از جاگیر او [illegible] بود دو یک فیل با برخی از اقمشه عراق پیشکش نمود بهره هم
در نواحی دار الخلافه اکبرآباد مهابتخان خانخانان سپهسالار که حسب الحکم از دار الملک دهلی
برای ادراک زمینبوس روانه شده بود بکورنش سربلند گشته هزار مهر نذر و نه فیل
پیشکش گذرانید از آنجمله دو فیل برای سربلندی او بشرف قبول رسید و قامت
عزتش را به خلعت خاصه برافراخته آراستند و چنانچه مقرر شده بود بصاحب صوبگی
کل دکن سرافراز فرمودند خانعالم به تقبیل سده سنیه مباهی گردید او از اولاد امیر شاه
ملک دولدی است که از نوئینان معتبر ثالث القطبین حضرت صاحبقران بود از کمال
وقوف در فن شکاری حضرت جنت مکانی او را بندی قوش بیگی شاه [illegible] بودند بعد
از آن به سفارت پیش شاه عباس والی ایران فرستادند چون از چرب زبانی و
مزاجدانی که ناگزیر سفارت است بهره نداشت آداب این شان چنانچه باید از و بتقدیم
نرسید و شاهنشاه کام بخش که همت آسمان برید برفاهیت حال جهانیان عموماً
و جمعی که درین سلسله سنیه حق قدم خدمت دارند خصوصاً مبذول است او را بسبب
کبرسن و الزام گوشه کنار از خدمت معاف داشته مبلغ یک لکه روپیه برسم سالیانه مقرر
گردانیدند اکنون در دار الخلافه رحل اقامت افکنده به جمعیت خاطر بدعای دوام
دولت روزافزون قیام مینماید محمد علی بیگ ایلچی که از برهانپور بدار الخلافه پیشتر آمده
بود چنانچه گذارش یافت شرف زمین بوس دریافته جواب عراقی الطریق پیشکش

صوبه داری بهار به عبدالله خان

[illegible]

صاحب صوبگی کل دکن به مهابتخان

[illegible] عباس [illegible]

بنظر انور در آورد و صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتقد خان فوجدار نواحی آن و مظفر خان
معموری که داخل لشکر دعا بود و مهابت خان و جمعی دیگر که در آنجا بودند محرز شرف ملازمت
گشتند پیشکش صفدر خان از اسپان عراقی و شتران بزدوما به واقفه ایران منظور خورشید
انور در آمد اصالت خان از لشکر فیروزی آمده به استلام آستان فلک نشان سعادت اندوخت
بیست و دوم باغ نور منزل بورود موکب گیتی پیما که پس از پنجاه کوچ و هشت مقام از برهانپور به
آنجا رسید فروغ تازه یافت و بجهت وصول ساعت دخول دار الخلافه هشت روز دران نزهتگاه
توقف شد قلیچ خان از الله آباد آمده سعادت ملازمت دریافت بیست و نهم یمین الدوله از
دکن رسیده بافتخار شرف ملازمت مفتخر گشت و هزار اشرفی نذر گذرانید و خواجه ابو الحسن
و شایسته خان با دیگر امرا و منصبداران که همراه آن نوئین والا مقدار بودند نیز باستلام
عتبه علیه کامیاب گردیدند و هر کدام درخور پایه نذر گذرانیدند و همدرین روز مهابتخان خانخانان را
خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ از طویله خاصه
یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل سر افتخار
بر افراخته رخصت دکن فرمودند و لهراسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب
پسران او را و نبیره اش لشکراشکن پسر خانزاد خان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گردانیده همراه
او دستوری دادند غره ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک مطابق سیم خرداد پادشاه جهان پناه
دار الخلافه را فیل سواره بورود اقدس میمنت آمود گردانیدند و پادشاهزاده جوان بخت
محمد دارا شکوه در پس حوضه نشسته بر سم معهود به نثار پرداخت اغنیای آن مصر جامع دیده
امید را بدیدار عالم افروز آن خورشید جبین منور ساختند و نیازمندان به نثار چینی کام
دل برگرفتند درین روز قلیچ خان را از تغیر نجابتخان بصوبه داری ملتان سرافراز ساخته رخصت

ملازمت یمین الدوله از دکن آمده

رخصت مهابت خان

وصول ... باکبرآباد

صوبه داری ملتان به قلیچ خان

فرمودند سید نظام مخاطب بمرتضی خان به تقبیل آستان جلال [illegible] بلند گشته هزار اشرفی

و یک فیل پیشکش گذرانید مکرمتخان به اضافه پانصدی ذات و دویست سوار بمنصب هزار

و پانصدی ششصد سوار و عبدالحق برادر علامی افضل خان بخطاب امانتخان لوای سرافرازی برافراختند

ولشکر خان تربیت بیست هزار روپیه [illegible] شد میر صابر که برای افروختن روی دراهم و دنانیر

و برافراختن پایه منابر بنام نامی و القاب گرامی پادشاه کشورگشای عدو بند دولت آباد

رفته بود خدمت مرجوعه را به تقدیم رسانیده برگردیده چند اشرفی و روپیه مسکوک به سکه

عالم افروز که فتح خان ولد عنبر حبشی مصحوب او فرستاده بود از نظر اقدس گذرانید چون

در هنگامی که دار الخلافه مشرق اشعه ماهچه رایات گیتی پیما گشت یک سال از سانحه وحشت افزای

نوائب گردون قباب حضرت مهد علیا تمام شده بود حکم معلی بصدور پیوست که مراسم اشتی

[illegible] روز فوت بزرگان ترتیب می یابد و به عرس [illegible] در هندوستان است برای این محفوف

الالطاف الهی بروی کار آید متصدیان مهام بیوتات [illegible] صحن روضه منوره خیام کردون ارتفاع

برپا نموده و سرادق فلک فرسا بر دور آن کشیده بساطی که چشم جهان نوردان بحیرت

افکند گسترده مجلسی که فلک همه تن دیده بخواب ندیده مرتب گشت و بوجود خدیو حقیقت

اساس فیض آمود گردید اعیان امرا و اکابر اشراف [illegible] و فضلا و صلحا و مشایخ و حفاظ دران

مجلس معلی بشرف حضور رسیده فاتحه مغفرت آن قدسی مرتبت خواندند از فرونی و انبوهی

مردم اعلیحضرت فروغ افزای خلوت گشته به یمین الدوله حکم نمودند که با دیگر ارکان سلطنت

و محمد علی بیک ایلچی و اهالی و اشراف دران محفل فیض [illegible] نشینند و در قعود ترتیب درجات

مرعی کردند بندکاران خدمت سماط آسمان انبساط [illegible] اقسام اطعمه و اشربه و اصناف

حلویات و عطریات که در مضمار تحریر کمیت آن کمیت تیزخرام خامه لنگ است [illegible] بتعریف

خطاب امانت خان به عبدالحق برادر افضل خان

مولود و سال اول از جلوس مبارک

وبتعریف کیفیت افزا فراخنای بیان تنگ چیدند و از جمله یک لکه روپیه که برای خیرات و
مبرات مقرر شده بود پنجاه هزار روپیه دران مجلس به اهل استحقاق و احتیاج مرحمت نموده
نصف دیگر فردای آن بعجایف صالحات وارامل محتاجات عنایت فرمودند و حکم شد که
بعد ازین سالی که ساحت دار الخلافه به پرتو رایات فلک فرسا منور باشد پنجاه هزار روپیه
و سالی که بهمای چتر والا به سایه گرانمایه میمنت افزای جای دیگر باشد دوازده هزار روپیه برای
ترویج روح مقدس آن ره گرای ملک تقدس باهل استحقاق از ذکور و اناث تقسیم یابد چهارم
ذی الحجه عید قربان مژده کامرانی رسانیده بادشاه دین پناه بعیدگاه تشریف فرمودند و
بعد از ادای نماز بدولتخانه والا معاودت نموده رسم قربان به تقدیم رسانیدند دوازدهم از
جمله سواران منصب سعید خان بهادر ظفر جنگ که پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه
بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر شد یاسین خان به اضافه پانصدی ذات و دویست
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و اهتمام خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد
سوار مباهی گشتند بیستم اختر برج اقبال بادشاهزاده مراد بخش فروغ افزای مکتب
گردیدند و ملا میرک شیخ بامر آموزگاری معین شد و به عنایت خلعت و انعام هزار روپیه کامیاب
گشت چون بعرض اقدس رسید که ... خان صوبه دار اوده به سپاه و رعایا سلوک ناپسندیده
کرده است صوبه مذکور را ازو تغیر نموده به معتقد خان که دیرین خدمتگار است مرحمت فرمودند
و به خلعت و خنجر مرصع و باضافه پانصد سوار بمنصب چارهزاری ذات و سه هزار سوار و عنایت
اسپ با زین مطلا برنواخته دستوری دادند و رشید خان انصاری بفوجداری آن روی آب
دار الخلافه و افغند ... فوجداری این روی آب سربلند گشتند بیت ویکم میر برکه برسم
سفارت بعراق رفته بود پس از دیده بشرف کورنش رسید و ... اسپ عراقی با قمشه آن ملک

منصب یاسین خان و شاهزاده مرادبخش

صوبه داری اوده به معتقد خان

پیشکش نمود روز دیگر نجابت خان فوجدار سرکار سهرند و سرکار حصار سعادت استلام
عتبه فلک رتبه دریافت و یک فیل و اسپی چند و ده شتر و برخی امتعه سهرند پیشکش کرد.
سلخ ماه مذکور وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بحوالی دار الخلافه رسید معتمد خان به حکم
مقدس استقبال نمود و به بارگاه گردون جاه آورد و او شرف زمین بوس اندوخته نیاز نامه
نذر محمد خان را با ارمغانش از اسپ و شتر و امتعه بلخ که قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد
از نظر انور گذرانید و به عنایت خلعت و مرصع خنجری که چهار هزار روپیه ارزش داشت سر افتخار
برافراشت و همو من پسرش نیز خلعت مرحمت شد و بعد از دو روز وقاص حاجی سی و پنج
اسپ و سه زره و ده شتر نر و ماده و پسرش هیژده اسپ و چند شتر برسم پیشکش گذرانیدند
سی هزار روپیه بحاجی و ده هزار روپیه به پسر او انعام شد در عشره اولای محرم ده هزار روپیه بفقرای
صوبتیان ماعطا فرمودند دوازدهم صادق خان میر بخشی که بسبب بیماری در برهانپور مانده بود شرف
ملازمت رسید هیژدهم صوبه کشمیر را از تغیر اعتقاد خان برادر [illegible] الدوله به خواجه ابوالحسن داده او را
به عنایت خلعت سربلند گردانیدند چون استقلال این دولت جاوید طراز است و بی ضرورتی
دوری او نمیکردند پسرش ظفر خان را خلعت و اسپ داده به نظم مهام آن ملک به نیابت او
رخصت فرمودند ملا حیدر حصالی که طبع موزونی دارد به خلعت و دیوانی کشمیر سرافراز گشت
بیست و دوم از اصل و اضافه معتمد خان بخشی دوم بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار
و دویست سوار و چندر من بندیله بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و خانزاد ولد ذو الفقار خان
بمنصب هزاری ششصد سوار و اصالت خان بمنصب هزاری چارصد سوار سرافراز گشتند و
کرپارام گور بخدمت فوجداری حکله حصار و اضافه منصب بنوازش یافت نوزدهم صفر اعظم خان
از برهانپور آمده به سعادت کورنش رسید و هزار مهر نذر گذرانید اکبر قلی سلطان گکهر [illegible]

رسیدن وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان والی بلخ

صوبه داری کشمیر به خواجه ابوالحسن

اسپ ترکی و چهار تقوز اسپ زنگلگیری پیش کش نموده و فیل که الله یار خان ولد افتخار خان ترکمان از
بنگاله از پیشکش فرستاده بود از نظر انور گذشت بیست و نهم سالیانه میر ظهیر الدین برادر میر میران
بر ذی هیژده هزار روپیه مقرر گشت سیوم ربیع الاول دیانت خان را از اصل و اضافه بمنصب
هزاری چهار صد سوار بر نواخته از تغیر رای کاشیداس دیوان و امین و فوجدار سرکار سهرند
و رای کاشیداس را بجای دیانت خان دیوان دار السلطنه لاهور گردانیدند بیستم محمد علی بیگ
ایلچی بعضی از نفایس ایران پیشکش نمود و به عنایت خلعت فاخر و انعام شصت هزار روپیه نقد
سر بلند گردید و به محمد تقی و الله قلی که از ملازمان فرمانروای ایران همراه بودند یازده هزار
روپیه انعام شد کیفیت تسخیر بندر هوگلی و استیصال فرنگیان نکوهیده فرجام و استیلای غزاة
اسلام و کیفیت احداث این بندر بانبذی از احوال ساتگانو که بندر معتبر ولایت بنگاله است
خوری از دریای شور جدا شده قریب [illegible] کروه بجانب راج محل که در ایام سالف از کثرت
احراز [illegible] ریه اکمحل زبان زد روزگار بود چون راجه مان سنگه به حکومت بنگاله سرافراز
گردید او برای اقامت خود حصاری از گل و خشت در آن بلده برافراخت و آنرا براجمحل موسوم
ساخت و حضرت عرش آشیانی باکبرنگر مسمی گردانیده اند و در اوایل فتح بنگاله بجای گور که پیش
از انفتاح ان ممر حکام بود حاکم نشین [illegible] شده آمده است و سر حد ولایت بنگاله و صوبه بهار به فاصله
هفت کروه از راجمحل جائیست که شمالی آن گنگ با دیگر دریاها عریض شده متصل میگذرد و جنوبی
آن کوهیست رفیع طولانی بلکه آن مکان را گدهی نامند آب گنگ از پیش راجمحل گذشته تا [illegible] می پیوندد
و به محاذی مکان اتصال گنگ بجور مذکور جانب راست به مسافت ربع کروه برکنار خلیجی از گنگ
که بر ساتگانو واقع است کشتی [illegible] از ساتگانو براجمحل میرسد و در عهد بنگالیان گروهی از بازرگانان
فرنگ که سکان سوندیپ [illegible] بدین بساتگانو آمد و شد داشتند و در جائی که یک کروه از ساتگانو

گذشته بر کنار خور بواسطهٔ آبادانی خوش کرده بودند به بهانهٔ آنکه برای خرید و فروخت مکانی
ضرور است بدستور بنگالیان خانه چند ساختند و بمرور ایام از بی‌شعوری و بی‌پروایی حکام
ولایت بنگاله فرنگی بسیار فراهم آمده بمنازل در نهایت ارتفاع و متانت برافراختند و توپ
و تفنگ بسیار و دیگر ادوات جنگ استحکام دادند پس از چندی بندر بزرگ معموره بر روی کار
آمد و به بندر هوگلی نامزد شد یکجانب اندبار بود و سه طرف دیگر خندق کنده آب خور انداختند
و آمد شد جهازات فرنگ باین بندر و بیع و شری در آنجا مقرر شد و باز از بندر ستگانو رو بکسادی
نهاد و از رواج و رونق برافتاد و فرنگیان هوگلی آنچه از ده و پرگنه بندر مذکور بر دو طرف خور
واقعست باندکی اجاره گرفته عمل میکردند و از رعایای آن موضع برخی را به عنف و جمعی را بالطمع
نصرانی ساخته در جهازات خود به فرنگ میفرستادند بتصور ثواب عظیم که سرمایهٔ عذاب الیم
است نقصان وجه اجاره را که از رفتن رعایا روی [illegible] نفع تجارت میدادند و این عمل
شنیع نه مخصوص ساکنان محل اجاره بود بل هر که قط[illegible] بر کنارت کنار آب دست مییافتند
اسیر نموده می‌بردند چون بر مرآت خاطر صواب ناظر پادشاه اسلام پرور کفر گداز پیش از جلوس
مقدس بنگامیکه رایات جهان پیما هما آسا ظلال اقبال بر دیار بنگاله گسترده بود حقیقت سلوک
ناشایستهٔ نصارای بندر هوگلی با اهل اسلام چنانچه باید پرتو ظهور افکنده بود و نیت نیک طویت
که همواره برافراختن اعلام دین و برانداختن رایات کفر مصروف است تصمیم یافته که هرگاه دنانیر
بسکهٔ این دولت روزافزون برافراخته گردد و پایهٔ منبر به خطبهٔ این سلطنت والامرتبت برافراخته
خاربن فساد این ضلالت کیشان از زمین دیار برکنده آید و زنار ظلال این باطل کوشان از این
ملک برافکنده بعد از جلوس میمنت مانوس که جهانرا آرایش تازه روی نمود و جهانیان را
آسایش بی‌اندازه قاسم خانرا بصوبه‌داری بنگاله سرافراخته فرمودند که از دیرباز بهدم معابد

معابد ضلالت. معابد و بناهای شقاوت منازل نصارای این بندر مکنون ضمیر حق پذیر است
باید که پس از نظم مهام ضروریه اهمال و تسویف در کندن بنیاد این فرقه تباه کیش و برانداختن
ارکان این طبقه فساد اندیش مساعی جمیله بکار برد و طریق تقدیم این خدمت و سبیل فرستادن
مجاهدان اسلام از راه تری و خشکی بطرزی که این عقدهٔ دشوارکشا بزودی و آسانی صورت
افتتاح پذیرفت بزبان وحی ترجمان گذارش فرمودند خان مذکور اسباب انجام این کار
آماده نموده اواخر زمستان در ماه شعبان سال گذشته عنایت الله پسر خود را با الله یار خان
که درین فتح مصدر خدمت پسندیده شده و در حقیقت سردار او بود و دیگر امرا و منصبداران کومکی
آن صوبه به تسخیر هوگلی رخصت نموده و بهادر کنبو ملازم خود را که رتق و فتق مهماتش بود با جمعیت
خویش از سوار و پیاده به بهانه ضبط محال خالصه مخصوص آباد بدانجا فرستاده مقرر ساخت که توقف
گزیده خود را با الله یار خان و عنایت الله برساند و به اندیشه آنکه مبادا این گروه باطل پژوه [illegible]
توجه [illegible] کر فیروزی اثر آگاهی یافته با عیال و اموال در کشتیها در آیند و ازین مهلکه بر آیند و غازیان
اسلام از نیل مطلب باز مانند خان والا نموده بود که افواج نصرت امتزاج شتافته تا تانه بجلی
میروند و مقرر شد که الله یار خان و عنایت الله با همراهان در بردوان که در سمت بجلی است
توقف گزینند هرگاه خواجه شیر و معصوم سردار و صالح کنبو که با تابینان از راه بندر سری پور
با نواره بقصد آنکه سر راه بر فرنگیان بر بندند معین گشته بودند بموهانه که دهانه خور هوگلی است
رسیده خبر فرستند ایشان از آنجا به یلغار خود را به هوگلی رسانند و مراسم جهاد و لوازم اجتهاد
در قلع بنیاد این مردودان باطل کیش و قلع نژاد این مطرودان فساد اندیش مرعی کار
بند الله یار خان و عنایت الله و رفقای ایشان خبر وصول خواجه شیر و همراهان او بدهانه خور
شنیده از بردوان یلغار نمودند و در شبانروز بموضع هلدی پور که میان ساتگانو و هوگلی

واقع است رسیده فرود آمدند و بهادر خان کنبو با پانصد سوار و پیاده بسیاری از مخصوص

آباد و با الله یار خان و عنایت الله بموبت و برای بستن دهنه خور بجائی که نسبت خواجه و عزادابلوار

بودند شتافته میان هوگلی و دریای شور در تنگنای کشتیهای نواره پل بست تا جهازات از راه

خور بدریای شور در نیاید و راه فرار مقاهیر مسدود گردد دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک کند

آوران لشکر اسلام هم از طرف خور با مردم نواره و هم از جانب دیگر به تسخیر آن مکان متین

و استیصال فرنگیان بد آئین رو نهادند و در معموره این روی خندق که ببالی استهار دارد گروهی

علف تیغ بیدریغ گردانیدند و هر چه یافتند غارت نمودند الله یار خان و عنایت الله باستصواب

دولتخواهان جمعی از غزات را با فربات و برکنات دو جانب خور فرستادند تا انصار ای اجاره دارا

مواضع را روانه جهنم گردانند و حماة دین تفصل و اسر کفر و ضلال گزین پرداخته عیال عمله نواره انسان

بلکه همه بنگاله بود بتک گرفته آوردند تا گزیر چهار هزار ملاح که اهل نساله آن اغوالی کوشیدند از مقاهیر جدا شده

به لشکر نصرت قرین پیوستند از این رهگذر بادبار زدگان تیمه سری و بی اکندگی راه یافت

و مبارزان اسلام قریب سه و نیم ماه بمحاصره آن مکان حصین پرداختند و تیره بختان سیه گلیم

گاه راه جنگ می پیمودند و گاه در صلح میزدند و باین روش روزگار گذرانیده چشم در راه کومک فرنگ

داشتند دوازده روز و جعفر جوئی هم به تمهید مقدمات مصالحه قیام نموده قریب یک لکه روپیه

بعنوان پیشکش واصل ساختند و هم به تهیه مواد مجادله پرداخته نزدیک هفت هزار تفنگچی را که

در میان ایشان بودند به تفنگ انداختن داشتند چنانچه بسیاری از انجا مجاهدان را که بهادران

با جمعی کنبو در آن فرود آمده بودند بی شاخ و برگ گردانیدند انجام کار مجاهدان غزا شعار بیلداران

گماشته در پیش خندق جانب کلیسا که از قلت عرض و عمق کم آب بود جر باز داده آب در جوید

و از ملچار الله یار خان و سید حسن کمونه و پیادر کنبو نقبها دو بدو دوانده طرفین را خسارت سینه کاو خبر

جز یافته آمودند نقب میانه که به بهادر متعلق بود با یمن منزلی که در منازل میان این لیت همانان
به ارتفاع و متانت امتیاز داشت و بیشتر از فرنگیان در آن خانه فراهم شده بودند سر بهر کرده و به
باروت انباشته آمد چهاردهم ربیع الاول فدویان ناموس پرست در برابر آن صف کشیدند
تا غنوده بختان از اطراف فراهم آیند چون جمعیت نموده هجوم کردند و هنگامه نبرد و توپ و تفنگ گرم
گشت نقب را آتش دادند آن عمارت مرصوص البنیان مرفوع الارکان با بسیاری از کوتاه‌بینان که
در آن گرد آمده بودند بسان بخار و دخان رو به آسمان نهاده و غزاة اسلام به یورش در آمدند برخی
از آن گروه گمراه جان از راه آب به جهنم شتافتند و جمعی بهاران جان کندن از این مهلکه
عظیم به سلامت برآمده خود را به کشتیها رسانیدند درین اثنا خواجه شیر و معصوم زمینداران چون
قضای ناگهانی با مردم نواره رسیده بسیاری از آن بدکرداران نابکار را رهگرای نیستی گردانیدند
و عصاة دین یک جهاز کلان را که قریب دو هزار مرد و زن و فراوان اسباب و اموال داشت
از بیم [illegible]ف حماة اسلام در انبار باروتی که در آن جهاز بود آتش زده سوختند و جمعی که در دیگر غرابها
بودند خود را سوخته رو بدوزخ نهادند از شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و هفت غراب و دویست
جلبه یک غراب و دو جلبه فرنگیان کوه بجهت آنکه آتش کشتیهای سوخته در بند کشتی پل در گرفته
راه گشوده بود بدر رفتند و هر چه از آب و آتش سالم ماند متصرف مجاهدان دین در آمد و از ابتدای
پیکار تا انتهای کارزار آنچه مرد و زن بر باد و بیر مخاذیل کشته شدند و به باروت پریدند و به آب فرو رفت
و به آتش سوخت قریب ده هزار کس خواهد بود و از فدویان ناموس پرست نزدیک هزار تن به پایه گرامی
شهادت فایز گشت و از ذکور و اناث نصرانی چهار هزار کس و چهارصد بقید اسار در آمد و نزدیک
دو هزار کس از رعایای بیگناه که در حبس این ستم پیشگان بودند رستگاری یافتند و همین تأیید
ربانی دو[illegible] به مشکل‌گشایی حضرت خاقانی که همت فلک رتبتش مصروف تقویت شریعت غرای نبوی

و نمائید ملت بیضای مصطفوی است چنین فتحی بزرگ رو نمودی و آسانی نصب اولیای دولت
گردید و درخت کفر و ضلال که در آن مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود باقبال عهد دولت شهنشاه
دین پناه از بیخ و بن برافتاد و بجای آواز ناقوس صدای تسبیح و تهلیل بلندی گرا شد
ایزد جهان آفرین سایه گرانمایه این خدیو خدا پرست که آسمان را لگام او میگردانند و ستاره را به آرام
او سپهر مینو مانند بر جهان و جهانیان مبسوط دارد دوشنبه ششم ربیع الاول سید جعفر خلف سید جهانگیر
ولد سید محمود خان بارهه که در ایام دولت حضرت عرش آشیانی سرآمد سادات بارهه بود و
به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار سر عزت برافراخت از کوتاه بینی و عاقبت نیندیشی
در هنگام حرمان ملازمت اقدس که سرمایه خسران دین و دنیاست گزیده به التماس رخصت بارهه
نمود و پس از دستوری به زاد و بوم خود رفت و به طلب حضرت جنت مکانی رفته نوکر شد چون اورنگ
خلافت بجلوس مقدس زینت یافت او مانند سایر [illegible] ها بدرگاه کیوان جاه آمده در روز
تاریخ ملازمت نمود خاقان مجرم نواز از کرم جبلی و فتوت [illegible] تقصیر او را بنظر در نیاورده با آنکه
حضرت جنت مکانی هزاری کرده بودند بمنصب مذکور و بخطاب شجاعت خانی نوازش فرمودند
سعادت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و هزار سوار سرافراز گردید بیست و دوم
دوازده هزار روپیه به سادات و مشایخ و علما و فقرا عنایت نمودند چون طبیعت یمین الدوله به بیماری
از جاده صحت انحراف پذیرفته بود اعلیحضرت از روی عاطفت بجهت عیادت بمنزل آن عضد الخلافه
تشریف فرمودند رسم پانداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسید نظر بهادر خویشگی از سنبهل آمده به
تقبیل عتبه والا ناصیه برافروخت و دو فیل پیشکش کرد بیستم لشکر خان که پس از تغیر صوبه داری کابل که
به سعید خان مرحمت شده بود بدرگاه گیتی پناه رسید سعادت کورنش دریافت و هزار
اشرفی بصیغه نذر و یک لک روپیه و سی اسپ برسم پیشکش گذرانید و از تغیر مهابتخان خانخانان

سرفرازی سید محمود خان ... شجاعت خان

... خطاب ... یمین الدوله

تشریف ... بمنزل یمین الدوله

نذر ... لشکر خان

رخصت محمد علی بیک ایلچی ایران

منصب و خطاب قزلباش خان اعتماد خان عادل خانی

خانخانان به صوبه داری دار الملک دهلی سربلند گردید دلیر الملک سزاوار خان و لطف الله
همراهی او مرخص گشتند. جشن وزن قمری روز شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و دو موافق
غره آبان جشن وزن قمری انتهای سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سوم از زندگانی جاودانی
انعقاد یافت و آن نور پرور دالی به طلا و دیگر اشیاء معهوده وزن نموده آمد و دامن امید جهانی
به سیم و زر برآمود درین روز فرخنده محمد علی بیک ایلچی ایران را بمرحمت خلعت طلادوزی و خنجر
مرصع و فیل و ماده فیل و چهار اشرفی یکی بوزن چهارصد توله و دوم سیصد توله سیوم دویست
توله چهارم صد توله و چهار روپیه باوزان مذکوره سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند از
روز ملازمت تا مراجعت یا وقت معاودت سه لک و شانزده هزار روپیه نقد و قریب یک
لک روپیه جنس با و عنایت شد اعتماد خان که برهنمونی بخت بیدار از عادل خان روبرتافته
بدین درگاه آسمان جاه پناه آورده بود به منصب دو هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان
و الغ [illegible] بیست هزار روپیه سربلند گردید و از اصل و اضافه رشید خان خواجه سرا به منصب هزاری
ذات دو صد و پنجاه سوار و حکیم مومنا به سالیانه شانزده هزار روپیه کامیاب گشتند حکیم
رکنای کاشی که در فن طبابت وساطت چون از کبرسن التماس رخصت مشهد مقدس نموده
بود او را به عنایت خلعت و انعام چهار هزار روپیه سرافراز ساخته مرخص گردانیدند کشایش یافتن
قلعه حصینه کالنه به نیروی اقبال جهانگشا بیدار بختی که مساعی جمیله و تدبیرات نبیله جهانرا در آرایش
و جهانبانی را در آرامش دارد کار پردازان تقدیر کلید کشایش معضلات در آستین همت او می نهند
زمان زمان نیرنگی اقبال چهره افروز هزاران فتح و نصرت میگردد مصداق این مقال آنکه
چون فتح خان پسر عنبر حبشی در انعام یا به ملک نیستی روانه گردانید محمود خان قلعه دار کالنه سر
از متابعت و مطاوعت او پیچیده در پی استحکام قلعه شد و خواست که به ساهوی بهونسله که

از وخامت عاقبت و وارونی طالع قدر نعمت و نوازش این درگاه آسمان جاه نشناخته
از جادهٔ عبودیت انحراف ورزیده بود و ولایت ناسک و تربنک و سنگمنیر و جنیر را تا ملک
کوکن متصرف شد [illegible] از خوبان نظام [illegible] را که در حصنی از حصون آن ولایت محبوس بود بدست
آورده لوای خودسری می افراشت توسل جسته قلعه را بوی سپارد خانزمان که به نیابت بر
نظم ولایت دکن و برار و خاندیس می پرداخت چون بر مکنون ضمیر محمودخان آگهی یافت
بمیر قاسم هروی قلعه دار تلنک که تلنگانه نزدیک است بر نگاشت که او را بمراحم و الطاف پادشاهی
مطمئن و مستمال فرموده نگذارد که قلعه را به ساهو حواله نماید میر بنامه و پیغام محمودخان را بر این معنی آگاه
گردانید و او میر را نزد خود طلبیده پس از گفت و شنود بسیار قرار داد که از این اراده فاسد و
اندیشهٔ کاسد باز آمده به شاهراه عبودیت گراید و به امید مراحم و اعطاف حضرت ظل اللهی
قلعه را به اولیای سلطنت روزافزون سپارد و میر [illegible] از دریافت این معنی که او بر همنونی
سعادت بر این اراده راسخ است حقیقت واقعه بخانزمان [illegible] محمودخان استمالت نامه مصحوب
عجم منصبدار نزد محمودخان ارسال داشت او بر مضمون نگاشته آگاه گردید مردم ساهوی فتنه جو را
که بجهت سپردن قلعه طلبیده بود بی نیل مطلب برگردانید و منصور و مظفر را که پسران رشید او بودند
با قاضی ابوالفضل وکیل خود همراه عجم و معصوم ولد میر قاسم پیش خانزمان فرستاده خود در پی خالی
کردن قلعه شد و چون مظفر و منصور بحوالی برهانپور رسیدند خانزمان فخر الملک ولد یاقوتخان
و دلاورخان و کنی را برسم پذیره فرستاده و پس از ملاقات برای مزید امیدواری و استمالت
محمودخان هر دو پسر او منصبی در خور حال تجویز نموده به بخشش خلعت و اسپ و فیل و شش
هزار روپیه و بعد همین خلعت و اسپ و چهار هزار روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه رسانید و قاضی ابوالفضل
را امیدوار منصب و جاگیر گردانید و از آنجا که خانزمان پیش از آمدن پسران محمودخان بفرمان

فرمان عنایت عنوان را که اعلیحضرت حسب الالتماس او به نشان پنجهٔ مبارک آرایش داده
با خلعت و جمدهر مرصع و اسپ برای مفاخرت و مباهات محمود خان فرستاده بودند مصحوب بیگ
جعفر بلوچ همراه او به رسالت داشته بود درینولا نجم و معصوم ولد میر قاسم را روانه ساخت تا جعفر بیگ را با
حشمی که همراه دارد به قلعه درآورده فرمان و تبرکات را به محمود خان برسانند و سعی نمایند که او از آنجا
بزودی برآمده به بندر لاهوری رسد و مبلغی از خزانه عامره بواسطه علوفه احشام و ذخیره قلعه همراه
ایشان ارسال داشت پس از رسیدن جعفر بیگ بحوالی کالنه محمود خان دو کروه استقبال
نموده مراسم آداب پرداخت و به فرمان قدر توامان و تبرکات شهنشاه زمان تارک افتخار
برافراخت و شب یکشنبه دوم ربیع الثانی مطابق بیست و پنجم مهر قلعه را با بیست پرگنه از توابع
آن که پیش از قحط و وبا هنگام معموری دو کرور و چهل لکه دام جمع داشت و نیمش یک لک روپیه موافق
[illegible]ازده ماهه حاصل بتصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشت و پس از چندی باتفاق
میر قاسم و نجم و معصوم به بندر لاهور آمده به منصبی درخور و انعام پنجاه هزار روپیه نقد مباهی گردید
درین هنگام بعرض مقدس رسید که قاسم خان صوبه دار بنگاله بعد از فتح هوگلی به سه روز باجل
طبیعی درگذشت چون رسیده کار آمدنی اخلاص سرشت بود حضرت شاهنشاهی تاسف
فرمودند و اعظم خان را به خلعت خاصه و صوبه داری آن ملک و مرحمت اسپ از طویله خاصه با
زین مطلا نوازش نموده مرخص گردانیدند حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص که در سخنسنجان
عراق و خراسان بجودت فطرت و رسائی طبیعت معروف است به پیشوائی بخت بیدار و رهنمائی
دولت کارگذار از لسان دیگر سخنوران آفاق دل از موطن برگرفته بخدمت آستانبوس رو بهندوستان
جنت نشان نهاده بود [illegible] سعادت ملازمت مستسعد گشته قصیده در مدح بادشاه جود
گستر سنجیده بود بعرض رسانید و به عنایت خلعت و انعام دو هزار روپیه سر برافراخت و در سلک

فوت قاسم خان صوبه دار بنگاله
صوبه داری بنگاله به اعظم خان
آمدن حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص

مداحان انتظام یافت این چند بیت از آن قصیده است ای قلم بر خود ببال از
شادی و یکتا زبان در ثنای قبلهٔ دین ثانی صاحبقران آبروی آفرینش کعبهٔ صدق و صفا
قبلهٔ اقبال خاقان زمین شاه جهان جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل از برای خدمتش
زد چرخ دامن بر میان اختر برج کرامت مظهر لطف اله جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و
امان آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر چون عقاب تیز پر شاخ کمانش آشیان گر
مخالف ور موافق از زلالش دم زنند باید و نیک است چون خورشید گرم و مهربان تا ز
یمن خدمتش ایمن شود از حادثات زد بنا امان اقبالش دست عمر جاودان دولت از
پیشانیش پیدا چو نور آفتاب نصرتش از تیغ لامع همچو مهر از خاوران سرمه چشم غزالان
سازد از داغ پلنگ ساز کاریهای عدلش چون باد در میان شهرت آثار عدلش زود بر
خواهد گرفت همت بحر عدل از گردن نوشیروان خوش نشست از نقش پالش
نقش هفت اقلیم را ربع مسکون گو دگر منشین بعنبر دان آفتابی این چنین طالع
نشد در هیچ قرن از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان جای حیرت نی بود گر کامل آمد
از ازل مهر در حلهٔ کمال آید پدید از خاوران سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست مرا ز
جود تقدیر با رایی تو دارد در میان حبذا دولت که پیشه با تو خود را در رکاب مرحبا نصرت که
باشند با تو دایم هم عنان دوم جمادی الاولی از اصل و اضافه ابوالبقا ولد احمد بیگ خان بمنصب
هزاری ششصد سوار و قلعه دار خان که از جملهٔ غلامان این درگاه است بمنصب هزاری ذات و
چار صد سوار سرافراز گشتند نهم جعفر خان بعنایت فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردید اخلاص خان
از احمد آباد مراجعت نموده دو فیل و لختی امتعهٔ آن ولایت پیشکش گذرانید ذوالقرنین فوجدار
سرکار بهرایچ به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه تارک افتخار برافراخت و پنج فیل پیشکش نموده بودند

دولتش

دولت

پوشیده نماند که ضابطهٔ مقرر این دولت ابد مدت است که دیوان کل دو پیشدست از سرکار
والا مرحمت می‌شود یکی برای ضبط سررشتهٔ طلب و تنخواه بندها و دیگری برای انجام معاملات
خالصهٔ شریفه چون درین ولا رای با تمیز اسلام خان را که بخدمت دیوانی که طلب و تنخواه بآن وابسته
است قیام می‌نمود و بمنصب هزاری ذات و صد و پنجاه سوار سرافرازی داشت کم‌رسی
دریافته بود بنابران خدمت مسطور بملا عبداللطیف گجراتی که از فن نویسندگی وقوف دارد
تفویض فرمودند و از دقایق طبع دقیقه‌سنج و فطرت آسمانی پیوند شهنشاه دانش نواز دانا
پرور آنکه دوازدهم جمادی الاولی در مجلس بهشت آیین از سکندر ذوالقرنین سخنی مذکور شد
یمین الدوله معروض داشت که تا امروز هیچ دشوارپسندی بر اقوال او انگشت تعرض ننهاده
و نظر عیب‌بین هیچ دوربینی بر افعال او نیفتاده اعلیحضرت فرمودند که اگر نبوت سکندر به ثبوت
پیوسته باشد جای حرف نیست والا در دو سخن است نخست آنکه چنین پادشاه خردمند
دانش [illegible] را برسم سفارت نزد نوشابه رفتن نکوهیدهٔ خرد دوربین و عقل صواب گزین است
چه هتک حرمت و قطع حجابت را چاره ندانست دوم آنکه چون رسول دارا بطلب خراج معهودی
که پدرش هر سال می‌فرستاد نزد او آمد در پاسخ آن پدر را مرغ خواند چنانچه در باستانی نامه‌ها
مسطور است و شیخ نظامی می‌سراید [illegible] فقد آن مرغ کو خایهٔ زرین نهاد و امثال این کلمات لایق
شان سلاطین دانا نبود سعید خان صوبه‌دار کابل که چار هزاری ذات و چار هزار سوار یکهزار
سوار دو اسپه و سه اسپه منصب داشت هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند و از اصل
و اضافه اعتقاد خان از تغییر تیان صوبه بنگاله بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشتصد سوار
سرافراز گشت و [illegible] از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هزار
و دویست سوار سربلندی یافت آغاز سال ششم از دور اول جلوس مقدس روز شنبه

اسلام خان دیوان کل [illegible]

ملا عبداللطیف گجراتی دفترداری تن از تغیر اسلام خان

ذکر سلطان سکندر ذوالقرنین در مجلس حضرت

غره جمادی ال نه سنه هزار و چهل و دو مطابق جشن و سوم آذر سال ششم از سریر آرائی
خدیو دین و ت خداوند ملک و ملت بفرخی آغاز شد چهارم این ما رایات اقبال بعزم
سیر و شکار بصوب ماری برافراخته آمد چهاردهم اعتقادخان صوبه دار کشمیر با حراز سعادت
ملازمت مستسعد گردیده هزار مهر نذر گذرانید و جواهر و مرصع آلات و امتعه کشمیر از اقسام شال
وانواع جامه وار و کمربند و جای نماز و قالی پشم شال که قیمت مجموع یک لکه روپیه شد پیشکش
نمود درین عهد سعادت مهد کار قالیهای سرکار خاصه شریفه که در کشمیر بی نظیر و دار السلطنه
لاهور از پشم شال می بافند بجائی رسیده که گزی بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراق باشد
تمام میشود و نفاست آن بمرتبه ایست که قالیهای کرمان که برای والی ایران بافته میشود نسبت
بان حکم پلاس دارد و برای همگی نشیمنهای دولتخانه والا قالیهای پشم شال سرانجام یافته و از
وقایع صوبه گجرات بعرض مقدس رسید که سید خان بابی فوجدار سرکار پتن بوده بساط عشرت
نوردید نوزدهم موکب گیتی پیما از باری بدار الخلافه معاودت نمود یمین الدوله و سایر بندها که در
دار الخلافه مانده بودند استقبال نموده در باغ نور منزل بشرف کورنش رسیدند چون خواجه
ابو الحسن را که در بندگی و هواخواهی و اعتماد بکبر سن رسیده بود عارضه جسمانی روی نمود شهنشاه
بنده نواز از روی عاطفت و عنایت برسم عیادت که طریقه انیقه نبوی است پرداخته منزل
او را بنور حضور منور ساختند خواجه بعد از ادای لوازم عبودیت و انکسار صد قطعه زربفت و غیره
بطریق پا انداز و دو فیل و ده هزار اشرفی بر سبیل پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورد **مفتوح
شدن قلعه کهاتا کهیری از توابع صوبه مالوه بحسن سعی نصیرخان ناظم آن صوبه** چون بهاگیرت
بهیل سرگروه فسادکنیان صوبه مالوه که از کثرت جمعیت و متانت قلعه کهاتا کهیری با طاغیت
و انقیاد صوبه داران سابق نپرداخته بود و از صوبه داری نصیرخان نیز مصدر فتنه و فساد شد

شد خان مشار الیه از سارنگپور به قصد مالش آن وخیم العاقبت روانه گردید از آنجا که صیت قلعه‌گشائی
خانخانان بود رعب افزای اعادی بنیکان متمرد شده بود او به مجرد شنیدن این خبر پای ثبات از
دست داده بوسیله سنگرام زمیندار کنور نزد خان آمد و قلعه را که بر یارش پناه جای او و نیاکان
او بود باز گذاشت خان قلعه‌گشا روز مبارک دوشنبه بیست و یکم جمادی الثانیه با بندهای بادشاهی
و تابینان خود داخل حصار شده و در آن منبت کفر و عصیان با فراختن رایات اسلام و انداختن
هیاکل اصنام بر نواخته کوس نصرت و فیروزی بلند آوازه گردانید و بعد از اذان و اقامت نماز
بجماعت ادا نموده وظیفه دعای دوام دولت ابد پیوند که بر کافه برایا واجب است بجا آورد خان سرانداز
فلان که در سلک غلامان منتظم السلک درآمد بعنایت خلعت و خدمت کوتوالی دار الخلافه و منصب
هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرفراز گردیده غره رجب پیشکش سعید خان صوبه دار کابل
صد اسپ و برخی از جانور شکاری و غیر آن از نظر انور گذشت روز یکشنبه دوازدهم
شهر رجب سال هزار و چهل و دوم هجری مطابق چهارم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و یکم
و ابتدای سال چهل و دوم از عمر جاوید طراز آرایش یافت و آن گرانمایه گوهر را به طلا و دیگر اشیای
معهوده سنجیدند و نظارگیان بارگاه فراخت زمینداران تهنیت بکام دل رسیدند و درین روز
مبارک سعید خان بهادر که به منصب پنج هزاری ذات و پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهی بود هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند باقر خان نجم ثانی با پسران
خود از اوده آمده به تقبیل عتبه فلک رتبه رخ برافروخت و هزار اشرفی بر سبیل نذر و جواهر مرصع آلات
و طلا آلات که قیمت مجموع دو لک روپیه شد بطریق پیشکش گذرانیدند و از تغیر اسلام خان بصوبه داری
گجرات و به عنایت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل سرافراز گردید جعفر خان با ضافه پانصدی ذات
و صد سوار بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و اخلاص خان پسر بایزید بمکک بخدمت

قلعه داری قند[هار] ... سپاس مرحمت خلعت و اسپ سر بلند گشته و از اصل و اضافه همت خان
بمنصب هزار و [پانصدی] هزار و چهارصد سوار و شجاع ولد معصوم خان کابلی بنشانه داری غزنین که به
خطاب اسپندیار خان و نشان علم نیز سر برافراخت و به منصب هزار و پانصدی هزار سوار و مروت خان
افغان بیکی که بخدمت میر توزکی نیز از تغییر خلیل الله خان و بر وفق التماسش بخطاب مرشد قلیخان
که لله شاه عباس و محرم و مروت خان بود نوازش یافت و بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عوض خان
قاقشال بمنصب هزاری هشتصد سوار و نوبت خان بمنصب هزاری ششصد سوار مفتخر گردیدند
و به سید جلال الدین یک زنجیر فیل عنایت شد و قاضی حاجی ایلچی نذر محمد خان به انعام بیست هزار روپیه
و مومن پسر او به عطای پنجهزار روپیه سر افتخار و مباهات برافراختند و دامن امید سادات و فضلا
و صلحا که بشرف حضور دریافته بودند و شعرا که اشعار غرا در تهنیت بعرض مقدس رسانیدند بسیم و زر
برآمود و اهل نغمه و طرب بانعام مقرر کامیاب شدند [پیش] ... بیشتر بعرض اقدس رسیده بود که در ایام
دولت حضرت جنت مکانی در بنارس که منشا کفر و ضلال ... و زر و بال است بتخانه بسیار احداث
یافته ناتمام مانده است برخی از متمولان کفره میخواهند باتمام رسانند شهنشاه دین پناه حکم
فرمودند که چه بنارس و چه دیگر محال ممالک محروسه هر جا بتخانه احداث یافته باشد آنرا برانداز[ند]
درینولا از عرضداشت وقایع نگار صوبه اله آباد معروض گشت که هفتاد و شش بتخانه در خطه بنارس
با خاک برابر گردید

... ازدواج پادشاهزاده بخت بیدار سعادت یار محمد دارا شکوه

چون مهین اختر برج دولت و اقبال و بهین گوهر درج حشمت و اجلال پادشاهزاده محمد دارا شکوه
و بادشاهزاده ارجمند سعادت پیوند شاه شجاع بهادر بحد بلوغ رسیده بودند خدیو اقبال بحضرت مهد علیا
ممتاز الزمانی فرمودند که اگر نخستین خلف خلافت بکر ... پسر شاهزاده پرویز که از طرفین منسوب
بزاده حضرت عرش آشیانی است و دوم بدختر نیک اختر سلاله خاندان مجد و علا رستم میرزای صفوی را

صفوی پیوند یابد مناسب حالت حضرت مهد علیا بعرض اقدس رسانیدند که انچه بخاطر مقدس
رسیده محض صواب است و آن عاقله زمان و کامله دوران جمعی باحمدآباد و غیره فرستادند تا رغایب
مخلوقات و غرایب مرغوبات از قسم اقمشه و غیر آن که در طویهای سلاطین والا اقتدار بکار رود مهیا
سازند درین اثنا که طنطنه شادمانی گوش افروز جهانیان بود و صدای مبارکباد مژده عیش
میرسانید از نزول فلکی واقعه عظمی و داهیه وفات حضرت مهد علیا که عالم را به تیره روزگاری انداخت روی
نموده این مطلب چندی در توقف افتاد چون رایات جلال بهزاران میمنت و اقبال از برهانپور
معاودت نموده ورود سعادت بدار الخلافه اکبرآباد فرمودند یکسال و هشت ماه از ارتحال آن
محفوفه رضوان الهی بسر آمد حضرت شاهنشاهی نخست بکدخدائی مهین پور خلافت پرداخته روز
یکشنبه هشتم جمادی الاولی سال هزار و چهل و دوم هجری مطابق روز انیران سیم آبان پس از
انقضای یازده گهری مبلغ دو لک روپیه یک لک روپیه نقد و یک لک روپیه جنس نصف جواهر
ثمینه و نصف امتعه اقمشه نفیسه که از سرکار خاصه شریفه برسم ساچق همراه علامی افضلخان
دیوان کل و صادق خان میر بخشی و موسوی خان صدر و میر جمله میر سامان و مخدرات حجب
عصمت والده ماجده حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عمات النسا و
ستی النسا خانم چنانچه سزاوار شان سلاطین عظیم الشان باشد بمنزل پرده نشین تتق عفت
جهان بانو بیگم بنت شاهزاده مراد زوجه شاهزاده پرویز فرستادند و آن مخدره حجاب عزت
به تمهید لوازم جشن و سور و بسط بساط طرب و سرور پرداخته بمردم درون و بیرون که همراه ساچق
رفته بودند از اقمشه نادوخته توزهای لایق داده در هنگامی که ساعت سعادت افزای عقد نزدیک
رسید نواب قدسی القاب [illegible] جهان و جهانیان بیگم صاحب که در خدمت اقدس
بسبب اخلاق حمیده و اطوار گزیده نموده رضا جوئی شهنشاه آسمان جاه را از مهین اسباب بهروری دارین

و بهمین مواد کارسازی می‌بوده‌اند و بعد از حضرت مهد علیا به تنظیم و تنسیق مهام سرای سلطنت و شوکت
دولت می‌پرداختند التماس نموده متکفل سرانجام این جشن گشتند آنچه نواب عصمت‌مآب در ایام
زندگانی حضرت والا بهر سالگره گرامی مهیا ساخته بودند تتمه که از سرکار نواب قدسی‌القاب انجام
یافت از نقد و جنس شانزده لک روپیه است بدین تفصیل هفت لک روپیه را جواهر ثمینه و مرصع آلات و
چهار لک روپیه را طلاآلات و نقره‌آلات و عنبرینه و اقسام اقمشه و امتعه هندوستان و عراق و روم
و چین و فرنگ و فرشهای گوناگون و بساطهای رنگارنگ و شامیانه‌ها و بارگاههای مخمل زربفت و پرده‌ها
و دیگر لوازم کارخانجات که درخور قدر و شکوه سلاطین ذوی‌الاقتدار باشند و چندین فیل و ماده فیل
با یراق نقره و اسپان عربی و عراقی و کچهی و ترکی با زین مرصع و طلا و نقره و یک لک روپیه نقد
و تفصیل تتمه آن که مبلغ چار لک روپیه باشند در پیشکش بندگان اعلیحضرت و توره پادشاهزادها و
بیگمان و خلعت امرا و غیرها گذارش خواهد یافت برای چیدن این اسباب بغیر از ایوان
والابنیان پیش جهروکه دولتخانه خاص و عام که از مستحدثات حضرت جهانبانی است چاه نبود در روز جمعه
بیست و چهارم رجب المرجب سال هزار و چهل و دوم مطابق روز مهر هژدهم بهمن دولتخانه خاص
و عام خلوت نموده شد و خدمتگزاران شبستان عظمت و جلال و پیشکاران مشکوی دولت
و اقبال بامر نواب قدسی‌القاب ملکه زمان بیگم صاحب و سرکاری عفیفه شریفه ستی‌النساء خانم
اسباب و اشیای مذکوره را از آغاز طلوع نیر اعظم تا آخر پهر سوم به ترتیبی که حیرت‌افزای جهان بوقلمون
و دشوارپسند بود در آن ایوان رفیع‌مکان چیدند بعد از فراغ از این شغل خطیر ملکه ملکی‌نژاد بخدمت
پادشاه سلیمان‌جاه رفته التماس نمودند که امیدوار است که برای حصول یمن و شرف اسباب
پیشکش بنظر انور درآید خلیفه زمان باستدعای آن قدسی‌سمات سایه دولت بر آن بساط حشمت
انداختند و نواب سپهرجناب پیشکشی لایق از جواهر و مرصع آلات و جز آن که قیمت مجموع یک لک

لله بیست هزار بود از نظر اقدس گذرانید اعلی حضرت از روی عاطفت قبول فرموده آن ملکهٔ زمان را
بر جبین سعادت انجام لآلی تحسین و آفرین نمودند صد توره برای پادشاهزادهای والا مکان و بیگمان عفت
نشان و زنان و دختران امرا که بیشتر نه پارچه و کمتر هفت پارچه قطع کرده بود و بر اکثر آن از مرصع
آلات چیزی که شایسته شده مرحمت کردند و آخر روز بردگیان تتق عصمت را به محل مقدس حضرت
فرموده بار عام دادند تا نوئینان عالیمقدار و ارکان دولت و اعیان سلطنت به تماشای این نوادر
نظر فریب دیده باز گشایند و به یمین الدوله آصف خان نه دست خلعت فاخر با جارقب طلادوزی
و خنجر مرصع و شمشیر مرصع گران بها و به بعضی از امرای عمده خلعت با جارقب طلادوزی و به برخی
خلعت با فرجی و به چندی از نوئینان خنجر مرصع نیز و دیگران خلعت تنها عنایت شد و اهل نغمه
و نوا تشریفها و انعامها یافتند و قیمت این اشیا دو لک و پنجاه هزار روپیه بود در روز دیگر آن جهاز
دولت طراز را همراه بعضی از بردگیان سرادق سلطنت بآئین شایسته بمنزل پادشاهزادهٔ
کامکار فرستادند پس از آن جهازی که جهان بانو بیگم بقدر قدرت برای دختر نیک اختر خویش
آماده ساخته بود حسب التماس او به فرمان شهنشاه دوران در ایوان دولتخانهٔ خاص و عام چیده
شد اگرچه در جنب اشیائی که به پیشکاری خادمان سرکار نواب عالمیان مآب بیگم صاحب
ترتیب یافته بود وزنی نداشت از نظر بحال او موجب تحسین اقدس گردید بیست و هفتم
ده هزار روپیه مقرر بار باب احتیاج عطا فرمودند غرهٔ شعبان سنه هزار و چهل و دو در دولتخانهٔ
خاص مجلس حنابندان منعقد گردید و از بسیاری شموع مرصع لگن که گوئی هر سو آفتابی طالع گشته
بود زمین را بر آسمان پایهٔ افزود شهنشاه فلک بارگاه بمشکوی اقبال تشریف فرموده بخشیان
عظام را امر نمودند که امرا و اعیان سلطنت را موافق قدر و مرتبه بنشانند چون بسبب قضیهٔ
نامرضیهٔ حضرت مهد علیا نغمه از نی و نوائی از بلبل و سایر اسباب مسرت و شادمانی قریب دو سال

پرده نشین [حـ]ـکم شد که نغمه سرایان بابربط و بربط نوازان نکیسا دست [بـ]ـدستیاری ساز و آواز
زنگ غم از مرآت خاطر جهانیان بزدایند صدای دلکش مطربان و آوای [رامـ]ـش خنیاگران فلک را
برقص آورد و ناهید را [بـ]... و کدبانوان قاعده دان مطابق رسم و آیین خاص انگشتان مجلسیان
بسته رومالهای زرنگار بران پیچیدند و قوطه های زرتار قسمت نمودند خدمتگذاران بارگاه جلال
گل و پان با نواع تنقلات و فواکه و مشمومات خوان در خوان چیدند و اقسام آلات آتشبازی
که از جانب عروس بر کنار دریای جون نصب شده بود حیرت افزای تماشائیان گشت و
دوم ماه مذکور بفرمان شهنشاه عالم پناه بادشاهزاده های کامکار بخت بیدار محمد شاه شجاع
بهادر و محمد اورنگ زیب و مراد بخش با یمین الدوله و دیگر امرای نامدار و اعیان دولت پایه
بو الا منزل بادشاهزاده جهان و جهانیان رفته بزم نشاط آراستند و نوشبان والاقدر تهنیت
این طوی فرخنده پیشکشهای لایق گذرانیدند و آن [گو]هر اکلیل سلطنت را بر گلگون کوه پیکر
آسمان رفتار سوار کرده بقدر تفاوت مرتبه برخی سوا[ره و] گروهی پیاده در رکاب روان
گشتند و در دولتخانه خاص و عام بدولت کورنش و زمینبوس بادشاه هفت اقلیم خدیو بخت
تقدیم رسانیدند اورنگ نشین اقبال خلعت خاصه و جمدهر مرصع و شمشیر مرصع با پردله مرصع
گرانبها و تسبیح مروارید که لعلهای ثمین داشت و دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین مرصع و
دیگری با زین طلای مینا کار و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت همه جانز لکه
روپیه شد عنایت فرمودند و برسم هندوستان سهره که عقود در شاهوار با لعل و زمرد آبدار
بود حضرت جنت مکانی بر فرق فرقدسای اعلیحضرت نسبت از دواج میمنت امتزاج بدست
مبارک بسته بودند تیمناً و تبرکاً بدست حق پرست ... خسرو سرداران والاگهر بسته سرافراز
دین و دولت ساختند بادشاهزادهٔ بلند قدر بادای تسلیمات شکر عواطف بادشاهی

بادشاهی به تقدیم رسانیده درین محفل بهشت آئین به نجیب الدوله آصف خان خلعت خاص
با چارقب طلادوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و به دیگر امرا و اعیان سلطنت و بندهای رو
شناس متفاوت درجه خلعت فاخر عنایت نمودند و با اهل طرب نیز خلعت و انعام مرحمت
شد چون روز به پایان آمد و شادمانی گذشت شب هنگام بنیکاران بارگاه خلافت بامر اقدس در
باغ پایین دولتخانه خاص و زمین ته درشن چراغان روشن ساخته کشتیهای دریای جون
را که به کثرت شموع و فراوانی مشعل و چراغ رشک افزای ثوابت و سیارات بود بجلوه
درآوردند و با فروزش آلات آتشبازی که از سرکار والا درکنار جون نصب شده زمین را
فروغ بخش انجمن افلاک گردانیدند و بعد از دو پهر و شش گهڑی که تا آن هنگام هنگامه ساز
نوا و محفل عیش و طرب گرم بود چون ساعت فیض اشاعت نکاح که مختار انجم شناسان
یونان و هندوستان بود در رسید قاضی محمد اسلم را به شاه برج طلب فرمودند و او در حضور
اشرف اقدس خطبه عقد برخواند و مهر بروفق کابین نواب مغفرت قباب مهد علیا تمتاً
پنج لکه روپیه مقرر شد بیت سعادت بر گشاد اقبال را دست قران مشتری با زهره بپیوست
صدای مبارکباد از زمین به پروین رسید و ندای تهنیت از آسمان بزمین زمینیان تهنیت
بنثار کردند و آسمانیان لب به دعا طالب کلیم در تاریخ این جشن خجسته بدین نمط در سلک
نظم کشیده تاریخ از این دلگشا جشن وافر سرور همه عید شد سر بسر ماه و سال ز گوهر
فشانی دست کرم گهر گشت چون آبله پایمال ز بس گوهر روز گرفت اوج مرصع توان کرد
تیغ جبال طمع آنچنان طرف زین جشن بست که دیگر کسش وا نشد در سوال دو سعد اختر اوج
شاهنشهی ببرج شرف کرده اند اتصال ز تاثیرش زهره و مشتری سعادت گرفت
اوج کمال خرد بهر تاریخ این عقد گفت قران کرده سعدین برج جلال ، هشتم شعبان ،

شهنشاه فلک بارگاه با التماس مهین گوهر درج اقبال منزل آن اختر برج خلافت بالقدوم
مسرت لزوم رشک افزای خلد برین گردانیدند و آن درة التاج جهانبانی از دولتخانه مبارک تا
مکان نزول میمنت موصول به انواع امتعه نفیسه از قسم مخمل زربفت و زربفت بوم طلا و بوم
نقره و بوم دارائی و مخمل ساده مراسم پا انداز مقدم رسانیدند و پس از نزول اقدس اقسام
جواهر و زر و سیم نثار نموده انواع نفائس که قیمت آن یک لک روپیه باشند از انجمله اسپی
بود عراقی نژاد سرافراز نام چو عقل فلسفی افلاک گردی چو فکر هندسی گیتی نوردی با زین
مرصع که برای سواری اعلیحضرت در کارخانه آن والاگهر سرانجام یافته بود بعنوان پیشکش
گذرانیدند و خلعتهای نوئینان والامقدار و امرای نامدار و دیگر بندهای روشناس منظر
انور در آورده به حکم اشرف بهر کدام عنایت فرمودند به یمین الدوله آصف خان دو توقوز
پارچه با شمشیر مرصع و بجیغه و به جمعی از عمده های دولت خلعت فاخر با چارقب طلادوزی و بعضی
از امرا خلعت با فرجی و به جمعی از بندهای روشناس خلعت تنها نخست اولیای دولت در
پیشگاه حضور سراسر نور بعد از آن در خدمت پادشاهزاده جوانبخت بادای مراسم تسلیم سر
برافراختند خرج این جشن فرخنده سی و دو لکه روپیه است که قریب صد هزار تومان عراق بود
و یک کرور و سی و دو لکه خانی باشد و از الهی از انجمله شش لکه از سرکار خاصه شریفه و شانزده لکه
از سرکار قدسی القاب فروغ بخش شبستان خلافت بیگم صاحب و ده لکه از جانب پادشاهزاده
جوان بخت و مادر عروس گذارش جشن کدخدائی پادشاهزاده عالیمقدار محمد شاه شجاع بهادر از
آنجا که خاطر ملکوت ناظر متوجه آن بود که از والا پیوند پادشاهزاده عالم و عالمیان محمد شاه شجاع
بهادر نیز واپردازند بعد از فراغ از کدخدائی مهین اختر برج جلال حکم فرمودند که برای انجمن
آرائی این جشن سور و عشرت سرای بزم سرور رمز منجمان دیوان بیوتات که از علم نجوم بهره

بر کدوانی دار دو دا[ر] و علمای اهل تنجیم بدو منوط است باتفاق اختر شناسان یونان و هندوستان
ساعت اختیار کنند مذکور باتفاق سیاره شماران بتعمق نظر نموده شب جمعه بیست و سوم
شعبان المعظم سنه هزار و چهل و دو هجری مطابق چهاردهم اسفندارمذ اختیار نموده بعرض اشرف
اقدس رسانیدند اعلیحضرت بپادشاهزاده جهان بیگم صاحب فرمودند که چون نسبت به برادران
امروز بجای مهد علیا آن فرزند سعادت پیوند است بائینی که جشن کدخدائی مهین پور خلافت
سامان داده مواد این طوی خجسته نیز سرانجام دهند نواب فلک جناب با آنکه فاصله میان
این دو طوی بزرگ زیاده بر بیست و دو روز نبود لوازم این جشن در عرض چند روز بگزین
طرزی مهیا گردانیدند و روز جمعه نهم شعبان یک لک و شصت هزار روپیه شصت هزار روپیه نقد
و صد هزار روپیه را جنس از الجمله پنجاه هزار روپیه جواهر و پنجاه هزار روپیه اقسام اقمشه نفیسه از سرکار
خاصه شریفه برسم ساچق مصحوب صادق خان میر بخشی و موسوی خان صدر و میر جمله میر سامان
و چندی از بزرگان که همراه ساچق مهین اختر برج سماء عظمت رفته بودند بخانه نقاوهٔ
دودمان مجد و علا رستم میرزا ارسال یافت چون خجسته ساعت عقد نزدیک رسید شب پنجشنبه
بیست و دوم شعبان از خانه سلاله خاندان عز و اعتلا رستم میرزا بآئین پسندیده حنا آوردند و آئین
مجلس والا در دولتخانه خاص منعقد شد و انواع آلات آتشبازی که از جانب میرزا بآرایش تمام
آورده بودند برافراختند حسب الحکم الاقدس یمین الدوله با سایر نوئینان والاقدر در آن محفل خلد
آئین نشست و رسم بستن حنا و دادن فوطه های زرکش بتقدیم رسید و خوانهای پان و اصناف
تنقلات و عطریات به ترتیب شایسته بمجلس آوردند و نوای رود و آواز سرود زمینیان را گرم
مسرت گردانید و صدای تهنیت این بزم نشاط افزا سامعه افروز آسمانیان گشت صباح
آن در دولتخانه خاص و عام خلوت نموده شد و اسباب جهازیکه برخی در ایام حیات حضرت

مهد علیا سرانجام یافته بود و پیشتر پادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب آماده ساخته بودند همگی ده
لک روپیه بود بدین تفصیل پنجلک روپیه جواهر ثمینه و مرصع آلات و پنجلک روپیه آلات و نقره آلات
و غیرها و گوناگون اقمشه و فرشها و لباسها و سایبانهای زردوزی و مخمل زربفت و سایر لوازم
کارخانجات و اصناف جیول با زین مرصع و طلا و نقره و فیول با یراق نقره و توره و خلعتها که از پیش
خواهد یافت آنچه شایسته حیدر دولت خادمان مشکوی اقبال جلال بامر نواب خورشید احتجاب
و سرکاری عصمت مآب ستی النسا خانم بترتیب و آئینی که در طوی نخستین خلف خلافت گذارده آمد
در همان ایوان کلان چیدند و جیول و فیول بیرون دولتخانه خاص و عام حاضر ساخته آمد بعد از
دو پهر شهنشاه انجم سپاه خورشید اشتباه جهروکه دولتخانه خاص و عام را فروغ بخشیده برای حصول
همین سعادت بر اشیای مذکوره نظر فرمودند و بالتماس نواب خورشید احتجاب ملکه زمان پادشاهزاده
جهانیان بیگم صاحب از جنس مذکور متاع یک لک روپیه از جواهر و مرصع آلات و دیگر تحف و هدایا
بعنوان پیشکش قبول نموده آن ملکه ملکی صفات را تحسین و آفرین فرمودند و مخدرات سرادق
عصمت را رخصت نموده فرمان دادند که خواص بندها نیز از این تماشا بهره برگیرند و رسم توره
پادشاهزادها و بیگمان و دیگر عفائف حرم محترم که بر اکثر آن از مرصع آلات چیزی گذاشته بودند
و خلعتهای یمین الدوله و دیگر عمدهای دولت و بندهای روشناس بآئین جشن نخستین بروی
کار آمد و تشریف و انعام اهل طرب نیز بهمان دستور و بفرمان والا نفائس مذکوره را بمنزل پادشاه
زاده کامگار بخت بلند ارفرستادند آخر روز حضرت شاهنشاهی جهروکه دولتخانه خاص و عام را به
نور حضور برافروخته انجمن آرای مسرت و شادمانی و عشرت پیرای کامبخشی و کامرانی گشتند چون
شب لبالب انجم بر روی فلک بنشاط این جشن عالم آرا گسترد و روزگار بفروغی کافوری شموع و
فراوانی چراغ فروغ آئین گردید و بفرمان گیتی خدیو داری فلک پادشاهزاده محمد اورنگ زیب

رکیب و پادشاهزادهٔ مراد بخش و یمین الدوله آصف خان با سایر امرا بمنزل پادشاهزاده جوان
بخت که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی اعلیحضرت نشیمن اقبال بود بر کناره دریای جون
اساس یافته است با یتمنی که در طوی اولین سمت ذکر یافت آن اختر برج حشمت و جلال را از
کنار دریا بدولتخانه مقدس آورده بدولت کورنش و تسلیمات رسانیدند حضرت خاقانی خلعت
خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین مرصع و دیگری
با زین طلای میناکار و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه شد
عنایت فرموده سهره لالی متلالی با لعل و زمرد که بر سر مهین پادشاهزاده بخت بیدار بسته
بودند بدست جود برکات بر سر دانش پرور آن ستوده سیر بستند و پادشاهزاده کامکار والا
گهر تسلیمات عنایات شاهنشاهی بجا آورد کیفیت و کمیت آلات آتشبازی که مانند کوه طور هوش
ربای تماشائیان بود بزبان چوبین خامه گزارش پذیر نیست چون هنگام میمنت انجام گرامی
عقد رسید قاضی محمد اسلم در شاه برج بحضور اقدس اشرف بخواندن خطبه نکاح پرداخت و
چار لکه روپیه کابین قرار یافت صدای مبارکباد از هر گوشه بلندی گرای شد و ندای تهنیت
از هر جانب نوید عشرت جدید رسانید طالبای کلیم تاریخ این طوی فرخنده چنین گفت تاریخ
ای دل از گلشن امید گل عیش بچین ✿ روز کار طرب و عشرت جاوید آمد ✿ پیش از آن روز که نوروز چمن
عید کند ✿ مشام همه بوی گل امید آمد ✿ جشن فرخندهٔ والاگهر عالی قدر ✿ عالم افروزتر از کوکبهٔ عید آمد
بسر ابروئه ماه فلک با دو شیبی ✿ از پی ساز طرب موکب ناهید آمد ✿ بهر تاریخ قران کرد رقم کلک
کلیم ✿ مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد ✿ سلخ شعبان گیتی خدیو بمنزل ثمرهٔ سلطنت محمد شاه شجاع
تشریف فرمودند و پادشاهزادهٔ والاگوهر بهمه رسم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات
و اقمشه پارچه از نظر انور گذرانیدند حسب الحکم به یمین الدوله دو توز پارچه و شمشیر مرصع و به علامی

افضل خان و سعید خان بهادر و اعتقاد خان و شایسته خان خلعت و دو اسب و بخشی‌ها خلعت
با فرجی و به سایر بنده‌های روشناس خلعت تنها مرحمت فرمودند و نوئینان والا قدر بخدمت تسلیمات
نوازش پیش اعلیحضرت بعد از آن پیش بادشاهزادهٔ کامکار به تقدیم رسانیدند اعلیحضرت از
روی شفقت و عنایت طعام همانجا تناول فرموده آخر روز به دولتخانهٔ مقدس معاودت نمودند
و ده هزار روپیه مقرری پانزدهم این ماه به نیازمندان عطا شد فرستادن تربیت خان
به رسم سفارت نزد نذر محمد خان والی بلخ چون در ابتدای اورنگ آرائی حضرت شاهنشاهی نذر محمد خان
از مستی بادهٔ غفلت و جوانی و دید طرز عالم که در آن ایام بختی رو به شوریدگی داشت به بیراههٔ ناشناخته فته
سلسلهٔ ناشناسائی و دوربینی گسیخته میل از شنیدن طنطنهٔ کوس جهانستانی و صیت گیتی نوردی
حضرت خاقانی که بسیط زمین را در گرفته از بیم مکافات کردار ناشایسته وقاص حاجی را سال گذشته
به پایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاده بود تا با بیاری مراسم معذرت و ندامت نائرهٔ غضب
بادشاه قدر قدرت فرو نشانده رشتهٔ هواخواهی و موادت این دودمان خلافت نشان
را که عروة وثقای سلاطین جهان است دوتائی دهد بر خاطر مهر ناظر پرتو افکند که در برابر ایلچی خان
مشار الیه یکی از فدویان معتمد به رسم سفارت بدان صوب فرستاده آید تا خاطر خان که به قصد
حرکت نکوهیده توزع و تشتت دارد مطمئن گردد لهذا میربولا تربیت خان را که خانه‌زاد درگاه
والاست به خلعت و از اصل و اضافه به منصب هزاری ذات و سیصد سوار و به عنایت اسپ و
فیل مفتخر و مباهی گردانیده بدین خدمت تعین فرمودند و قاص حاجی را نیز به عنایت خلعت و اسپ
با زین مطلا و فیل و مومن لب پرتش را به مرحمت خلعت سرافراز ساخته مصحوب تربیت خان
مرخص گردانیدند و نامهٔ مشتمل بر کمال رأفت و عطوفت که از منشآت علامی افضل خان بود
با تنسوقات هندوستان که قیمت آن یک لک روپیه شد همراه تربیت خان ارسال فرمودند

... حمد بی حد و ثنای بی عد مالک الملکی را سزد که جنبه عظمت او عرصه امکان را از سرحد مشرق
ازل تا مغرب ابد فرو گرفته و فرمان نافذ او جمیع کائنات و تمام مخلوقات را از شهرستان عدم
برآورده در صحرای وسیع الفضای وجود جمع نموده و حکمت بالغه او موافقت و مصادقت آنها
را با یکدیگر شیرازه ارتباط و ائتلاف اجزا و اوراق آن مجموعه گردانیده و قوام نظام عالم و بقای
سلسله بنی آدم را به بقای آن مصادقت و موافقت منوط و مربوط ساخته و رافت شامله او
تقاضای آن کرده که آن را که شاه بیت قصیده مخلوقات است از آن مجموعه انتخاب نموده
سر و سرداران سلسله علیه ابو البشر را بمنصب جلیل القدر خلافت روی زمین امتیاز بخشیده
مسجود ملایک آسمان گردانیده و این عطیه کبری را در ورثه او نسلا بعد نسل و قرنا بعد قرن برقرار
و پایدار داشته چنانچه در هر عصری و اوانی صاحب دولتی را که لایق آن مرتبه قصوی و شایسته
این درجه علیا دانسته از اهل آن عصر و زمان برگزیده و تاج خلافت بر سر آن برگزیده
خود نهاده سریر سلطنت را بوجود فایض الجود ایشان آراسته و وجوب اطاعت او را جزو ایمان
و تصدی مخالفت او را البغی و طغیان شمرده و غرر درر صلوة نامیات و زواهر جواهر تسلیمات — عصیان
زاکیات نثار فرق فرقدین سای آن سروری که خلیفه الهی را بهتر از و خلقی نبوده و رتبه خلافت
او صول بعتبه سدره مرتبه آن حضرت کسب افزونی نموده و آل خیر آل آن فیض گستر که مودت
ایشان اجر رسالت سید کائنات و محبت این نیک منشان سفینه نوح نجات است و اصحاب
هدایت مآب آن خیر البشر که نجوم سمای هدایت و رجوم شیاطین غوایت اند خصوصا خلفای
راشدین مهدیین که ارکان قویمه شرع مبین و عناصر اربعه عالم دین و بانیان مواقف مسند
مرسلین و اعوان و انصار خاتم النبیین اند و بعد تا غایت سزاوار ثنا ملحال کافه عالمیان و
حمایت ملک منان متکفل حفظ جهانیان از مکاره دوران و مکاید زمان است ذات والا صفات

ملکی ملکات خواقین بلند مکان و سلاله خواقین رفیع الشان نقاوهٔ خاندان دولت عظمی نقاوهٔ دودمان
شوکت دیباچه نسخه کامکاری عنوان صحیفه نامداری قره باصره عظمت غره ناصیه حشمت در درج
اقبال دری برج جلال بدر سمای رفعت شمس فلک عزت مورد الطاف و مراحم ملک منان
ثمره شجره گلشن چنگیزخان مشمول گوناگون عنایات ایزد رحمان محفوظ به حفظ و حمایت یزدان
بوده مزین مسند دولت و مشید ارکان شوکت باد بر ضمیر مهر انجلای قمر ضیای آن سلاله دودمان
عز و علا هویدا و آشکارا بوده باشد که نامه نامی را که رشحات اقلام آن بوستان طراوت بخش گلشن
محبت و یگانگی بود و صحیفه گرامی را که سواد مداد آن همیشه روشنی دیدهٔ مودت و یکجهتی می افزود
حمیده خصال پسندیده افعال توفیق آثار سعادت یار حاجی الحرمین الشریفین وقاص حاجی در
وقتی که رایات جاه و جلال قرین نصرت و اقبال از دکن مراجعت فرموده و خاطر اولیای
دولت قاهره از دفع و رفع طایفه ضاله افاغنه ملاعنه که راه بغی و عناد و طریق افساد و فساد را
پیش گرفته از پیش دماغه فرار اختیار کرده پناه بنظام الملک دکنی برده بودند و قریب دوازده هزار سوار
درآمدی از آن فرقه باغیه جمع شده و نظام الملک را که همیشه صاحب عبث و سی هزار سوار بود با
خود متفق ساخته بنیاد فتنه انگیزی را استحکام تمام داده سر بی مغز خود را به ساغر غرور مدهوش نموده
خیالات فاسد بخاطر آورده بودند چنانچه مقتضای حزم آن بود که جزم عزم به قلع و قمع آن اهل فساد
از بیخ و بنیاد نموده شود لهذا عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردانیدیم و توجه همت والا
نهمت را بر استیصال آن گروه ضال گماشتیم و از تنبیه و تادیب نظام الملک نیز از برکت
اتفاق بآن گروه پر نفاق از داعیان دولت او و در رفتن بعالم عدم و استقرار در قعر
جهنم بآن افاغنه ملاعنه اتفاق نمودند و پنج قلعه نامدار او که هر یک بحصانت و متانت شهره
آفاق و به استعداد آلات حرب و قلعه داری در میان قلاع عالم طاق بود مثل قلعه قندهار

قند بار و دیار زور و کابل و تلنم و سوبنده و آن قدر ولایت او که جمع آن پنجاه لک روپیه است که دو
صد لک خانی بوده باشد در این لباس متصرف اولیای دولت قاهره درآمد و از رسیدن
پیشکشهای وافر از قسم جواهر نفیس و مرصع آلات قیمتی و فیلان کوه پیکر و تحف دیگر از جانب
سایر دنیاداران دکن بدرگاه معلی جمع شده بود و دار الخلافه که رشک شهرهای عالم و جامع
خوبیهای بلاد عرب و عجم و بهترین مساکن بنی آدم است مستقر خلافت کبری و مقر سلطنت
عظمی گشته رسانید ورود آن نامه عنبرین شمامه بهجت افزای خاطر خلت آئین و ضمیر دوستی
گزین گردید چون مضمون صدق مشحون آن مخبر از غایت محبت و ولا و مشعر بر نهایت
مودت و صفا بود باعث ازدیاد استحکام رابطهٔ قرابت صوری و تشیید علاقهٔ صداقت
معنوی که میانه این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ عظیم الشان واقعست گشت و
ادای رسم تهنیت جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه صمدیت را بر سریر خلافت و اورنگ
سلطنت نموده اظهار مسرت تمام و بهجت تام از جهت وصول این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری با این
نیازمند درگاه واهب العطایا کرده بودند یقین حاصل است که دوستان از مسرت دوستان
مسرور اند و وصول نعمت عظمی بالشان محظوظ میشوند دیگر عذر که از برای توجه خود بحدود کابل
خواسته بودند بتفصیل آن الحاجی مومی الیه گفته که بعرض رسانید مع جاه و جلال رسید بحق
اینچنین خواهد بود و الا با وجود رسیدن خبر جلوس میمنت مانوس ما بر سریر خلافت موروثی
بهیچ وجه لایق نمی نمود که این قسم اراده که فایده دینی و دنیوی بر آن مترتب نباشد از آن طرف
نسبت باهل اسلام خصوصا نسبت بجماعه که اهل سنت و جماعت باشند بوقوع آید اما محل تعجب
است که چرا این چنین اخبار که کالشمس فی نصف النهار هویدا و آشکار است دیر بانجا رسیده
چون مناسب چنان بود که یکی از منتسبان درگاه معلی و معتمدان بارگاه آسمان سا با حاجی مومی الیه

باین صوب فرستاده شود فدوی خاص و معتمد تمام اخلاص تربیت خان را که ابا عن جد
از خانه‌زادان این درگاه فلک اشتباه است همراه حاجی مشار الیه مرخص ساختیم چون آن
مقدمه که در باب معامله قزلباش در سلک تحریر درآورده بودند طولی داشت با بعضی از
مقدمات دیگر زبانی با خان موما الیه گفته شد از تقریر آن فدوی معلوم خواهند نمود و یقین
خواهند دانست که مطابق آن ان شاء الله تعالی در وقتش از قوه بفعل خواهد آمد چون باعثی
از برای زیادتی توقف آن فدوی در آنجا نیست او را بزودی رخصت انصراف ارزانی
خواهند داشت دیگر چون درین ولا خبر بهجت اثر فتح بندر هوگلی رسیده بود که جمعی کثیر از
فرنگیان بیدین درین فتح قتیل و اسیر گشته اند و از استماع خصوصیات آن فتح مبین
اهل اسلام را بهجت تمام حاصل میشود ذکر آنرا بر سبیل اجمال در ذیل این نامه همایون
فال لایق دیدیم تا آن خان دین دار اسلام شعار و ساکنان قبة الاسلام بلخ ازین خبر
اثر مبتهج و مسرور گردند خلاصه این واقعه و زبده این سانحه آنست که بندر هوگلی بندریست نزدیک
بندر ساتگانو که از بنادر عمده مشهوره بنگاله است و جمع کثیری و جم غفیری از فرنگیان در آنجا
می بودند و آزار بسیاری از آن اشرار بمسلمانان آنجا که در جوار آن کفار نابکار ماوا و
مسکن داشتند میرسید چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته جبراً و قهراً نصاری مینمودند
و ازین جهت که استیصال اهل کفر و ضلال بر ذمه همت والا نهمت پادشاه اسلام که مروج دین
مبین سید انام علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف سلام باشند واجب و متحتم
است به قاسم خان صوبه دار بنگاله حکم شده بود که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفه ضاله بکوشند
صوبه دار مذکور امتثال فرمان واجب الاذعان نموده فوجی از بندهای درگاه معلی را که
تعینات آن صوبه بودند بسر آن فوج تعین نمود و از جمله نواره بنگاله که بکنار منزل کشتی

کشتی است و در هر کشتی برای برخی از سپاهیان کار آزموده از منصبدار و احدی و سوای هفتاد و هشتاد و
ملاح نزدیک هفتاد تن دیگر از تفنگچی و توپچی و گوله انداز و تیرانداز و نیزه دار و شمشیردار و نقارچی و
نفیرچی و کرنائی و سرنائی و دهل و کورکه و آهنگر و اقسام محترفه و جز آن میباشند که ماه بماه مواجب خود را
نقد از خزانه عامره آنجا می یابند و مجموع قریب هفتاد هزار کس میشود و با پانصد کشتی پرساز تمام استعداد
با آن لشکر ظفر اثر روانه ساخت مدت چهار ماه بهادران فدوی و شیر مردان لشکری در بر و بحر
با آن بدکیشان در مقابله و مقاتله مشغول بودند تا آنکه رفته رفته کار بر آنها تنگ ساختند و قلعه ها را
بزور حصار و محکمهای آنها را ساخته و دیوارهای آن بر هوا پرانیدند و از هر چهار طرف یورش کرده
آنها را مسخر ساختند چون آن بندر در کنار جوار دریای شور واقع شده بقیة السیف لقای حیات خود را
در فرار دانسته بر بالای جهازها و غرابها رفته رو بگریز نهادند نهنگان بحر وغا و شیران بیشه هیجا از
راه خشکی و دریا تعاقب آن طایفه وخیم العاقبة نمودند و آن کشتیها را با آن سکان آنها گرفتند
و از جمله آن بعضی را قتیل و برخی را اسیر ساختند چنانچه قریب ده هزار کس از کفار زنار دار در گرفتن
این بندر متین دستگیر شدند و سوای فرنگی خیلی بیحد از کس دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها
در قید و بند افتادند و شصت و چهار جهاز و غراب با غنایم موفور و اموال نامحصور متصرف اولیای
دولت قاهره و عساکر منصوره آمد بیخ کفر و ضلال بالکل از آن دیار کنده گشت و بجای کنایس
آنها حسب الحکم مسجد بنا نهادند و عوض صدای ناقوس گبران آوازه اذان مسلمانان از آن مکان
بگوش ملأ اعلی و کروبیان عالم بالا رسید نشد بحمد که این چنین فتحی اهل اسلام را درین ایام روداد
دولت دینی و وسیله سعادت عقبی و باعث رضای مولا بادا لشکر خان را که از کبر سن خدمات
مرجوعه ازو متمشی نمیشد داخل لشکر دعاگو دانسته و اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله را به خلعت و
صوبه داری دار الملک دهلی از تغیر او و مرحمت اسپ با زین مطلا بر نواخته بالصوب رخصت نمودند

ذکر لشکر خان

[illegible]

نظامت دهلی به اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله

شاه بیگ خان به اضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار مباهی گردید

گذارش نوروز درین هنگام مسرت فرجام که شعاع جهانگشائی اقبال روز افزون در اطراف و
اکناف ساطع بود و نور یزدان پرستی و فروغ عدالت پروری در آفاق لامع طنطنهٔ نوروزی
نوید کامرانی و فیروزی رسانید روز یکشنبه نهم رمضان المبارک سنه هزار و چهل و دو هجری آفتاب عالمتاب
به برج اعتدال برج حمل پرتو افروخت و اورنگ آرای جهانستانی بر تخت کامبخشی و کامرانی جلوس
فرموده دست جود بپاشیدن سیم و زر بر کشادند و نهال امید جهانی بابر افضال سرسبز و شاداب
گردانیدند و شعرا پایهٔ سریر اعلی اشعار غرا معروض داشته بصلات گرامی کامیاب گشتند درین روز فرخنده
پیشکش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از جواهر و مرصع آلات و شصت فیل و چند اسپ و دیگر نفایس از نظر
انور گذشت چهاردهم راجه جسنگه از وطن معاودت نموده باستلام عتبهٔ علیا سر بر افراخت نوزدهم خواجه ابوالحسن
که از بندهای معتمد قدیم الخدمت درگاه معلی بود رخت هستی بربست خواجه در عهد حضرت عرش آشیانی بخدمت
وزارت شاهزاده دانیال و دیوانی دکن اختصاص داشت چون حضرت جنت مکانی سریر آرای سلطنت گشتند
او را از دکن طلب فرموده میر بخشی گردانیدند آخر بحسن عقیدت و خدمتگذاری بپایهٔ والای دیوانی کل و منصب
پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار رسید پس از آنکه سریر خلافت بجلوس حضرت شاهنشاهی آرایش یافت
قدم بندگی خواجه را منظور داشته بعنایت منصب شش هزاری ذات و شش هزار سوار [illegible]
یافت سرافراز ساختند با آنکه سنش به هفتاد رسیده بود چون در سلک بندهای حق گذار اخلاص
شعار انسلاک داشت و براستی و دیانت خدمات مرجوعه بتقدیم رسانیده بود شهنشاه
بنده نواز بر فوت او تاسف نموده سایهٔ عاطفت بر بازماندهای او گستردند و بظفر خان پور او
صوبه داری کشمیر که به نیابت پدر بآن می پرداخت استقلالاً مفوض داشته او را باضافهٔ
پانصدی ذات و ... پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و به علم و نقاره

سرفرازی خلیل الله خان و محمد حسین میر آتش

نقاره سر بلند گردانیدند بیست و دوم راجه جگت سنگه که از وطن خود آمده به تقبیل آستان
دولت آشیان سرافراز گردید و یک فیل با تختی جواهر و مرصع آلات پیشکش نمود و
خلیل الله خان پسر میر میران یزدی را میر آتش گردانیدند محمد حسین جابری بخدمت
دیوانی برهانپور از تغیر میرم بیگ و میر عبد الکریم بداروغگی عمارات دار الخلافه اکبرآباد
بلند پایگی یافتند بیست و سیوم سید خانجهان برخی از جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا
پیشکش نمود بیست و پنجم پادشاهزاده با فر و شکوه محمد اورنگ زیب فیل از حلقه خاصه با ساز
نقره و ماده فیل عنایت شد میرزا خان ولد شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان به
مرحمت خلعت و اسپ نوازش یافته به فوجداری سرکار بهرایچ مرخص گردید خواص خان با اضافه
پانصدی ذات بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار مفتخر گشت غیرت خان برادرزاده
عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بعنایت علم لوای مفاخرت برافراخت و بهر کدام از میر
ظهیر الدین علی برادر میر میران یزدی و حاکم خان چهار هزار روپیه برسم انعام مرحمت شد
قاضی محمد سعید کرهرودی را که سی و شش هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاری ذات
و صد سوار بلند پایگی بخشیدند از ابتدای نوروز تا بیست و هشتم رمضان که روز شرف بود
آنچه از پیشکش پادشاهزادهای والا تبار و امرای عالیمقدار بشرف پذیرائی یافت
هشت لک روپیه قیمت شد درین تاریخ همشیره بلنکتوش اتالیق نذر محمد خان
والی بلخ با چندی نام خویش او که از راه سورت قصد طواف حرمین شریفین داشتند
باشاره بلنکتوش باستلام عتبه والا رخ برافروخته صد اسپ و هفتاد و پنج شتر
نغز و مایه و نه غلام قلماق که بلنکتوش مصحوب ایشان برسم پیشکش فرستاده
بود منظر انور درآوردند و هر کدام هیژده اسپ از خود نیز پیشکش نمودند پادشاه

جون بدور اینان را به نشر لطافت و انعامات نوازش فرمودند پس از چندی
آن عفیفه در دار الخلافه اکبرآباد بساط هستی در نوردید و سعادت حج دریافت
مولانا حسن قبادیانی که از علمای ماوراء النهر است و بتقوی و طهارت آراسته
همراه اینان آمده بود بسعادت اندوز ملازمت گردید و بیست و هفت اسب و بیست شتر
پیشکش گذرانید با آنکه کلامش از کبرسن مفهوم نمیگشت شهنشاه والا نژاد بانعام
بیست و هفت اسب و بیست شتر پیشکش گذرانید با آنکه کلامش از کبرسن مفهوم نمیگشت شهنشاه
والا نژاد به انعام پانزده هزار روپیه سرافراز فرمودند غره شوال عید فطر مژده شادمانی رسانید
خدیو خداپرست که رمضان را بروزه و دیگر عبادات و انفاق سی هزار روپیه معزز و معمور داشتند
و بر فیل فلک خرام سوار گشته بعیدگاه تشریف بردند و بدستور معهود آن روز مستمندان را ببخشش زر کامیاب
گردانیدند لشکرخان که بواسطه پیری از خدمات معاف شده بود چنانچه گذارش یافت با پسران
به تقبیل آستان سلاطین مکان سر برافراخت سزاوارخان پسر کلان او را باضافه هزار سوار بمنصب
دو هزاری و پانصدی ذات و دو هزار سوار و به علم و نقاره و خدمت فوجداری لکهی جنگل از تغیر
جان نثار خان و لطف الله پسر خورد او را از هزار سوار اصل و اضافه هزاری ذات و چارصد
سوار سرافراز گردانیدند راجه بتهلداس بعنایت خلعت خاصه و فوجداری خطه فیض اساس
اجمیر از تغیر میرزا مظفر کرمانی نوازش یافت اسفندیارخان ولد حسن بیگ شیخ عمری کوکلتاش بنگاله
باضافه پانصدی ذات و ششصد سوار و جانبازخان [illegible] بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار
و خانه‌زاد خان بخطاب ذوالفقارخان سربلند گردیدند یازدهم شوال خبر رسید که باباخواجه مخاطب به
عزت خان فوجدار بهکر و یادگار حسین از [illegible] کابل باجل طبیعی درگذشتند دوازدهم
شاه نوازخان خلف میرزا رستم باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار

سرافرازی خانه‌زاد خان بخطاب ذوالفقارخان

ذکر باباخواجه مخاطب بعزت خان

ذکر سید قاسم خواجه مخاطب بصفدرخان

سوار و به عنایت [illegible] ذوالفقار و فوجداری نواحی دار الخلافه اکبرآباد از تغیر [illegible] بیرون خان بر
نواخته آمد و از اصل و اضافه منصب بیرتهی راج راتهور از تعیناتیان دکن دوهزاری هزار
و پانصد سوار مقرر شد و نجف خان هزاری پانصدی پانصد سوار فرستادن خواجه قاسم
مخاطب بصفدرخان بدرگاه والا به سفارت ایران چون فرمانروای ایران شاه عباس
بحری بیک را عجالة به تهنیت جلوس میمنت مانوس روانه درگاه والا ساخته میخواست که یکی از
عمدههای دولت را با تحف و نفایس آن ملک برسم سفارت بفرستد در همان نزدیکی ایام حیاتش
سپری گردید چنانچه گذارده آمد و شاه صفی نبیره او پس از مسندآرائی سلطنت ایران
برعایت سنت سلف در تحریک سلسله وداد و تشیید مبانی اتحاد این دودمان خواقین
نشان کوشیده محمد علی بیک را که از محرمان و معتمدان شاه عباس بود با هدایا و تحف از اسب
و دیگر امتعه نفیسه آن ولایت که سه لکه روپیه قیمت داشت و تهنیت نامه جلوس مبارک
بدرگاه والا فرستاده بود شهنشاه جهان پناه نیز از مرحمت وافی سیادت نژاد صفدرخان سید
اتالیقی را که از تربیت یافتههای ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی حضرت خاقانی است
و بمزید امانت و اعتماد موصوف بخدمت بلندمرتبت سفارت سرافراز ساخته یک لکه و پنجاه
هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند و مرصع آلات گران ارز با دیگر غرایب و تنسوقات
که قیمت مجموع چهار لکه روپیه شد از آنجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقسام
اقمشه نفیسه ولایت هندوستان هفت نشان که در کارخانجات احمدآباد و [illegible] و بنارس
و مالوه مهیا شده و باب ایران بود حواله خان مشارالیه نموده با نامههای خردافزای
دانش افروز گوش هوش او برافروختند و بیست و پنجم شوال مطابق پانزدهم اردی بهشت
بعنایت خلعت و جیغه مرصع و خلعت مرصع و اسب با زین مطلا و فیل مفتخر و مباهی گردانیده

دستوری بخشید بدو نامه از منشآت علامی افضل خان مشتمل بر کمال تلطف و فتح قلعهٔ دشوار
کشای دولت آباد که بعد دو ماه از رخصت صفدر خان بما مع جاه و جلال رسید و تا این وقت
خان مذکور بواسطهٔ سرانجام برخی ضروریات در دار الخلافه اکبرآباد توقف داشت و محتوی بر
دیگر فتوحات که نصیب اولیای دولت قاهره شده بود مصحوب او ارسال داشتند نقل نامه
حمدی که از قوای متناهی بشری آید چگونه معبودی را شاید که کمالات ذاتی او بی انتها و صفات
جلالی و جمالی او لا تعد و لا تحصی است متناهی را با غیر متناهی چه نسبت و امکان را در جنب وجوب
چه قدرت با وجود این حال صاحب کمال چه سان در میان بیان لوای حمد بر افرازد و چون
مقدمهٔ انجح مقاصد کلام بود ساز دو اسب چوبین خامه را در عرصهٔ سخنوری تازد لیس بمیدان آن
که سپر در پی معرکه انداز و بدیده رود نجته ورود رافع لوای حمد صاحب مقام عنوان نامهٔ امکان
باعث تصنیف نسخهٔ جهان حبیب خالق انس و جان علیه و آله خصوصا اهل العبا الذین بالهام
نطق القرآن و اصحابه لا سیما الخلفاء الذین من فضائلهم ملئ القرآن من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اشرفها فاتحهٔ این کتاب نامهٔ متبرکه ساخته بذکر مقصد میپردازد وصول نامهٔ عنبر شمیم
و ورود صحیفهٔ عنبر نسیم آن درة التاج دولت عظمی واسطة العقد شوکت کبری ثمرهٔ شجرهٔ
دودمان مصطفوی درهٔ فاخرهٔ خاندان مرتضوی صفاوهٔ سلسلهٔ علویه صفوهٔ قبیلهٔ صفویه در ثمین
بحر سلطنت قصر رفیع اقلیم عظمت طراز کسوت فرمانروائی نگین خاتم کشورکشائی گل شگفته
گلشن اقبال نوباوهٔ بوستان جلال تابنده ماه فلک جهانبانی درخشنده کوکب برج کشور
ستانی زینت افزای مجلس نامداری مسندآرای محفل کامگاری سریرآرای خورشید ضیا
دارای مشتری لقا شاه بیت قصیدهٔ سلاطین نامدار عنوان صحیفهٔ خواقین کامگار شاه
جم جاه خسرو فلک بارگاه که هر حرف آن بحر ژرفی بود مملو از لآلی دوستی و یگانگی و هر سطر

سطر آن نهری جاری از منهال زلال محبت و یکجهتی مصحوب حمیده صفات پسندیده ملکات
مرضی الاطوار سعادت آثار محمد علی بیک که از اوضاع او معلوم میشود که خدمت سلاطین نموده
و مودب بآداب گردیده و مشمول گشته بود گلشن خلت را نضارت تازه و چمن صداقت را
طراوت بی اندازه ارزانی داشت از نامهٔ عنبر شمامه استشمام آن می‌شد که از رسیدن خبر
جلوس میمنت مانوس این نیازمند درگاه اله آن فرزند جم جاه فرحانی و شادانی گشته آمد
و درین معنی شکی نیست و رابطهٔ دوستی مصدق این دعوی است چه وصول نعمت عظمی و
حصول عطیهٔ کبری مسرت افزای احباب میباشند یقین که بعد ازین نیز همین شیوهٔ ستوده
و این رویهٔ مرضیه را حلیهٔ شاهد دوستی خواهند ساخت و بنیانهای قدیم را بروابط جدید بدستوری
که مابین اسلاف این دودمان خلافت نشان و آن سلسلهٔ رفیع امکان متحقق بوده منظور
داشته بنوعی استحکام خواهند داد که این معنی نسلاً بعد نسل و قرناً بعد قرن برقرار و پایدار
باشند تا از ثمرهٔ این شجره عالمی بهره ور شود و از نتیجهٔ این مقدمه فیض در بسیط زمین گسترده شود
چون مناسب چنان بود که یکی از منتسبان درگاه آسمان جاه و شخصی از معتمدان بارگاه
عرش اشتباه را همراه آن مرضی الاطوار برسم سفارت و طریق حجابت روانهٔ آن صوب صواب
نما نموده آید بنابرین صاحب مرتبهٔ سیادت فائز درجهٔ امارت فدوی قدیم الخدمت م
سزاوار الطاف نمایان صفدر خان را که از بندهای معتمد معتبر این درگاه عرش اشتباه است
روانه نموده شد تا این صحیفهٔ وداد را بآن فرزند والانژاد رسانند و زبانی بعضی از مقدمات
را که منتج استمرار قاعدهٔ دوستی و مثمر استقرار رابطهٔ یکجهتی میگردد بیان نماید چنانچه آثار و اخبار
آنند تاریخ چنین مفهوم میشود که از مرحوم دارای دولتخواه زمان حضرت شاه جنت آرامگاه
جم بزرگوار غفران پناه جعل الجنة مثواه الحال کسی نمانده که باین قدر جلالت و قدرت نشسته

باشند که کیفیت نسبتهائی که درمیان خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن
خاندان عظیم الشان متحقق بود بعرض آن فرزند والا شکوه رسانند در خدمت پادشاهان
عظیم الشان ضرورست که جمعی از دانایان بوده باشند و آن قدر نسبت و عزت و قدرت
داشته باشند که دلیرانه هر مقدمه را که مصلحت دولت دران باشد عرض نمایند و این معنی
راهم خاطرنشان کنند که درحقیقت معنی پادشاهی و سلطنت آنست که مالک الملک حقیقی
بمحض کرم ذات خود بندهٔ خاصی را که بجهت مصلحت عام برمیگزیند و بپایه والای ظل اللهی
سرافراز میگرداند و خلق خود را باو میسپارد تا حفظ نفس و عرض و مال و مرتبه اینها نماید و دست
قوی را از ضعیف کوتاه و داد مظلوم از ظالم بستانند و به سنت سنیه الهی عمل نموده اهانت
آنهارا که بمقتضای بشریت سر میزند عفو فرمایند و تا ضرور نشود هیچ یکی از بندهای خدا را عقوبت
ننمایند هرگاه بحال برین منوال باشند پس آن برگزیدهٔ حق سبحانه تعالی را سزاوار است که
این معنی راهمواره منظور نظر انور خود دارند تا بعین عنایت خلق الملک از رعایا و رعیت
منظور نظر کیمیا اثر آن فرزند سزاوار تاج و تخت گردد و اگر از بنده تقصیری بوقوع آید که عفو
و اغماض آن موافق مصلحت نباشد و در خور آن تقصیر تنبیه باید و از ارتکاب ازالهٔ حیات
که درحقیقت تخریب بنیان الهی است که بید قدرت شامله آنرا به سالهای دراز ساخته و سبب
قوی بی اخلاص و نفرت طبایع است بی ضرورت تامه نباید نمود و به احسان تسخیر قلوب انسان
باید کرد که الانسان عبید الاحسان مقدمه حقه است در هر صورت خاطر جمع و ملک در امن و
دولت به استحکام و مهمات با انتظام خواهد بود از غایت محبت و نهایت رافت بمودی
الدین النصیحه این چند کلمه بر زبان خامه جاری گردید لائق آنکه بعد از رسانیدن نامه و پیغام
آن سیادت و امارت مرتبت را بزودی رخصت انصراف ارزانی دارند چون ضار[illegible]

وداد و وفا علاقه اتحاد مقتضی آنست که از استماع فزونی اسباب دولت و ازدیاد مواد شوکت ما
دوستان شادان و فرحان گردند لهذا بر سبیل اجمال در ذیل این نامه خجسته فال فتوحات
تازه که از مبدا امن تا ئیدات بی اندازه ایزد متعال که شامل حال این نیازمند درگاه ذو الجلال
است درین ایام خجسته فرجام دست داده بود مرقوم قلم یگانگی میگردد از آنجمله آنکه چون بیرابی
افغان که اعلیحضرت فردوس منزلت جنت مکانی انار الله برهانه او را بدرجه اعلای امارت رسانیده
بخطاب خانجهانی و مرتبه سپهسالاری سرافراز گردانیده بودند از کفران نعمت و طغیانی طبیعت
که مقتضای آمیزش خبث طینت و سوء خلقت است طریقه بغی و عصیان پیش گرفته اختیار فرار ازین
[illegible] دولتپناه بملک نظام الملک برد و جمعی کثیر از افاغنه ملاعین بر سر او جمع شدند و نظام الملک
که قریب سی هزار سوار داشت و او متفق گردیده خیالات فاسده را بخاطرهای ناقص خود راه
دادند دفع و رفع آن باغیان را واجب دانسته همت والانهمت را بر استیصال آنگروه
ضلال گماشتیم و عنان عزیمت را بآنصوب معطوف داشتیم و افواج قاهره متعدده بسرداری
امرای عمده برای تادیب نظام الملک و تخریب ملک او و دفع فتنه آن فئه باغیه و رفع
فساد آن طایفه ضاله تعیین نمودیم عساکر منصوره بیمن و تائید قادر بی همتا و برکت اقبال
روز افزون ما در هر مرتبه از مراتب مقابله و مقاتله دمار از روزگار آن گروه نابکار برآورده
شکستهای گوناگون دادند و ملک نظام الملک را به نهب و غارت و قتل و اسر خراب و
بی آب ساختند و کار را چنان بر ایشان تنگ گردانیدند که آنها نجات خود را منحصر در برآمدن
از آن دیار دانسته فرار بر قرار اختیار نمودند از جمله افواج قاهره که برای استیصال و استهلاک آن
جماعه واجب الدفع تعیین شده بودند جمعی تعاقب آن طایفه عاقبت نامحمود نموده مانند شیران
نر از آن روبه صفتان را پیش انداخته [illegible] های مردانه و کوشش های فدویانه خود را بانها رسانیدند

از مشاهده این حال آن گروه بدمآل دست از جان شسته پای ثبات در معرکه افشردند
دست و پایی که دست از جان شسته‌ها فرو زده سر گذشته‌ها را باید زد و در آن عرصه زدند آخر الامر
بعون عنایت ملک داور فتح و ظفر نصیب لشکر فیروزی اثر گردید و سر پیرا دسر دریا که
او نیز درین دولت عظمی بمرتبه علیا فایز گردیده بود با سه پسران پیر او و سایر سرداران
آن طایفه وخیم العاقبت بدرگاه خلایق پناه فرستادند و باقی باغیان را قتیل و اسیر ساختند
و نظام الملک نیز با اکثر عمده‌های خود از شومی این اتفاق در رفتن بعالم عدم و استقرار در
قعر جهنم با آن جهنمیان اتفاق نمود و پسر نظام الملک احمدگر که بجای پدر نشسته بود و فتح خان
پسر عنبر که مثل پدر مدار العلیه آن بود سلسله شده بود با اموال و اسباب و توابع و لواحق
اسیر و دستگیر شدند و قلعه دولتاباد را که اساس دولت نظام الملکیه و حاکم نشین آن مملکت
آن مملکت است و در استحکام و استعداد شهرهٔ آفاق و در حصانت و متانت میان قلاع
هندوستان طاق جه آن حصن حصین در حقیقت قلعه ایست برین مثابت که کوه نیز بشکوهی
در نهایت عظمت و غایت رفعت از سنگ خارا در صحرائی مسطح واقع شده چهار قلعه
بر بالای آن کوه فلک شکوه است بعضها فوق بعض و بر دور آن کوه والا شکوه خندق
پر آب عریض و عمیق واقع است که در سنگ خارا کنده شده و پنج حصار استوار و دو
خندق عمیق دیگر بر روی هم متصل بکوه مذکور دارد با هفت قلعه دیگر که هر یک بحصانت و
متانت مشهور و به سامان و سرانجام اسباب قلعه داری معروف اند مثل قلعه دهارور
و قندهار و کالنه و انتور و تلتم و نبانی مفتوح ساختند بعضی را مانند دولتاباد و دهارور و قندهار بعد
از محاصره بمقاتله بسیار و محاربه بیشمار و استعمال اقسام آلات قلعه گیری و ارتکاب انواع
دلیری‌ها و بردن نقابان چابکدست نقب زیر آن دیوارهای بلند و لیت و بر بدن آن دیوارها تیر یک

ستونده و

بتحریک آتش بر هوا دادن خاک آن حصارها بباد فنا و یورش کردن بهادران عدو بند قلعه
کشا و برآمدن آن شیران بیشهٔ شجاعت بضرب شمشیر از آن رخنه‌ها و پنج قلعهٔ دیگر را که قدرت
قلعه‌داری از قلعه‌داران آنها بواسطهٔ دهشت لشکر ظفر پیکر و صدمهٔ عساکر فیروزی اثر و ملاحظهٔ
حال مردم قلاع دیگر و گرفتن قلعه‌های محکم مسلوب شده بود در سر سواری و از قلعهٔ دولتآباد
تنها هزار توپ که در چندی از آن آدم میتواند نشست داخل توپخانهٔ خاصهٔ شریفه شد و تمام ملک
نظام الملک که جمع آن دو کرور و بیست و پنج لک روپیه است که هشتصد و بیست و پنج هزار تومان
عراق باشد بممالک محروسه منضم گشت و قطب الملک نیز اختیار بندگی و فرمان برداری
نمود و مبلغ پنجاه لک روپیه که قریب یکصد و شصت هزار تومان میشود از جواهر نفیسه و مرصع
آلات قیمتی و فیلان کوه پیکر پیشکش فرستاد افواج قاهره بر سر ملک عادلخان تعین شده
ان شاء الله تعالی او نیز همچو قطب الملک اختیار بندگی و فرمان برداری نموده در خور حالت
و قدرت خود پیشکش خواهد داد یا مانند نظام الملک مستاصل و خراب خواهد شد دیگر فتح بندر
هوگلی است که بندری است نزدیک بندر ستگانو که بنادر مشهورهٔ عمدهٔ صوبهٔ بنگاله است از
سوالف زمان الی الآن جمع کثیری و جم غفیری از فرنگیان در آنجا ماوا و مسکن داشتند چون
آزار بیشمار از آن کفار نابکار بمسلمانان آن دیار میرسید چنانچه بسیاری از اهل اسلام را گرفته
جبراً و قهراً نصرانی می‌نمودند از آنجا که استیصال اهل کفر و ضلال بر ذمهٔ والا نهمت بادشاه ذی
شوکت اسلام که مروج دین متین سید انام علیه و علی آله و اصحابه الف الف صلوة و الف الف
سلام باشند واجب و متحتم است بصوبه‌دار بنگاله حکم نمودیم که در قلع و قمع و دفع و رفع آن طایفهٔ
ضاله بکوشند ناظم صوبهٔ مذکور فوجی از لشکر بنگاله بر سر آن گروه فجره تعین نمود و از جملهٔ نوارهٔ بنگاله
که یک هزار کشتی است سوای ملاحان از قسم تفنگچی و توپچی و کماندار و نیزه‌دار و سایر عمله و فعله

آن کار نصفا ده هزار کس علوفه خواربان متعلق است که ماه بماه از خزانه عامره بنگاله علوفه خود را نقد می یابند
با پانصد کشتی پر ساز و سامان را نیز با آن لشکر ظفر اثر روانه ساخت مدت چهار ماه شهریان
بنگاله و غازیان بهکان بحر هیجا در بر و بحر با آن بدکیشان بدنشان بمقابله و مقاتله مشغول بودند
و کار بر آنها تنگ ساختند و نقبها را بزیر دیوار محکمه آنها رسانیده آن دیوارها را کالعهن المنفوش
بر باد دادند و از چهار طرف یورش کرده آن بندر را مسخر نمودند قریب ده هزار کس از آن
کفار نابکار در گرفتن این بندر متین مقتول و دستگیر گشتند و سوای فرنگی چهار هزار کس
دیگر از خدم و حشم آن کشتیها و غرابها در قید و بند افتادند و شصت و چهار [illegible] غراب
با غنایم موفوره و اموال نامحصوره بتصرف عساکر منصوره در آمد و بیخ کفر و ضلال بالکل از آن
دیار بر کنده گشت و بجای بیع و کنایس آنها معابد و مساجد بنا نهادند و عوض آواز ناقوس
آن گبران صدای اذان مسلمانان در آن مکان بگوش کروبیان ملا اعلی و ساکنان
عالم بالا رسید توقع آنکه همواره برشحه خامه بوستان مودت دوستان را نشو و نما دارند
و پیوسته باعلام احوال خجسته مآل بهجت افزای خاطر محبان صادق الولا باشند خورشید اقبال
جاودانی و کوکب جلال دو جهانی پیوسته از افق افضال ایزد متعال طالع و لامع باد نهم
ذی القعده از سواران منصب خانزمان که پنجهزاری پنجهزار سوار است دو هزار سوار دو اسپه و
سه اسپه مقرر گشت روز پنجشنبه هفدهم فرمان شد که مراسم عرس حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
بپردازند چون سابقا به بی بدل خان که خدمت داروغگی زرگرخانه خاصه شریفه بدو منوط است
حکم شده بود که میناکاری نموده کوکبه و قنادیل طلای میناکار مهیا سازد و درینولا لباس اتمام بنظر انور
در آورد حکم شد که آنرا بر فراز مرقد آن مهبط نور آویخته بر روی چبوتره کرسی عمارت مزار
خلد آثار که هنوز اساس گنبد آن از زمین بر نیامده از چهار جانب خیام گردون رفعت سایه

روز وقایع نهم

نصب محجر وکوکبه وقنادیل طلای
میناکار بروضه ممتاز زمانی

[illegible]

و سایه بانهای آسمان وسعت برافرازند و تمامی فضای فیض انتمای آنرا به بساطهای مزین
و پرده‌های ملون آرایش دهند چون کارپردازان چابکدست از ترتیب و تزیین آن مکان
فردوس نشان فارغ گشتند شب هنگام شهنشاه دوران با نواب قدسی القاب سپهر قباب
بیگم صاحب و دیگر پادشاهزادها و جمیع مخدرات استار عفت و مطهرات مکامن عصمت به
ضریح منور آن فردوس آسا تشریف فرموده تا دو پهر بجهت ترویح روح آن سفرگزین ملک
تقدس توقف نمودند حسب الحکم خوانهای اقسام اطعمه و انواع حلویات و اصناف عطریات
و دران نزهتگاه چیده صلای عام در دادند و بیست و پنجهزار روپیه نصف مبلغ مقرره به
مستحقین عطا نموده و اصحاب عمایم را که از اکناف ممالک فراهم آمده بودند از روی عاطفت
بقدر مرتبه فرجی و نشال مرحمت فرموده دولتخانه والا را بمعاودت فروغ آگین گردانیدند
و فردای آن آخر روز خاقان حق شناس باز تشریف برده آن مکان نزاهت نشان را
تا یک پهر شب بنور حضور منور ساختند و بیست و پنجهزار روپیه به مستحقان عنایت شد نوزدهم
از واقعه صوبه کابل بعرض اقدس رسید که زنی سه پسر یک شکم آورد ولیکن از زندگی سه
روزه بمقر اصلی شتافتند و دیگری دختری زایید که دو سر داشت یکی بر مکان خود و دوم
بر ناف و این سرها دو چشم و دو ابرو و دو بینی بوده بعد از ساعتی درگذشت سرانداز خان
کوتوال از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرافراز گردید چون درین
ایام برخی از خوادم اهل محل لطافت [illegible] بسبب اکثری آن تعفن هوا درگذشتند خاقان
نهفته دان بمنازل قدیم بیرون قلعه که برکنار دریای جون نزدیک بسطح آب اساس یافته
و هوای فضای آن در نهایت دلکشائی و روح افزائی است تشریف فرمودند پس از چندی
بیرون قلعه نیز در بعضی منازل [illegible] علامات وبا سانح گردید درین اثنا بر ضمیر الهام پذیر

[illegible]

حقیقت آگاه که کار حکمت در لباس سلطنت بانجام میرسانند پرتو افکند که چون چهار سرخ زهرمهره

اول که بهزاران حسن بازو بند و انگشتر خاصه میسازند در دفع سمیت هفت سرخ زهر تندی که بر

بر ساعت بران نگذشته باشد و بمجرد خوردن هلاک کند سودمند است و این ماده سمی است

باشد که زهرمهره بوزن مذکور دفع آن نیز نماید چون تجربه نمودند نافع آمد و بعین رأفت بادشاه

دانش آیین گروهی از خنگ اجل رهائی یافتند [illegible]

[illegible] شهنشاه

دوران در اکثر ایام بتماشای خنگ اقبال سحاب تمثال آسمان رفتار بدیع کردار [illegible] همه

عفریت شکل و صاعقه فعل همه خاراسرین سندان سر مسرت می اندوزند مگر روز مبارک شنبه

که روز جلوس مقدس است درین روز میمنت اندوز بکلی همت بادشاهانه مصروف آنست که بکلی

ابواب انواع انبساط و اسباب اقسام انبساط کشاده و آماده باشند و به هیچ جانداری آسیبی و آزاری

نرسد و او نبرد این عفریت کرداران کوه پیکر بآن صورت نه بندد و گاهی برخی از تماشائیان

در زیر دست و پای این پی ستون چارستون نیستی گرای شوند و گاه از شدت غیرت

و حدت غضب یکدیگر را هلاک کرده اند اتفاقا روز سه شنبه بیست و نهم دو فیل کوه پیکر ابرخرام رعد

خروش که از هیبت آواز و لوله در چرخ برین انداختی و گاه جدال آتش با آب و دریا با سراب

پنداشتی یکی دندان دار سدهکر نام و دیگری بی دندان موسوم بصورت سندر از فیلان نامی سرکار

خاصه شریفه بامر بادشاهی در پای جهروکه درشن منازل ایام بادشاهزادگی بجنگ انداختند این

دو عفریت منظر که مانند بادوزان و بحر جوشان اساس مخالف را بیک جنبش آسمانی از بیخ

بر اندازند چراغ عمر اعادی را بیکدم زدن فرو نشانند در عرصه کین گرم ستیز گشته بتصادم

خاراشکن قوایم زمین را متزلزل گردانیدند عربده کنان از جنبش زلزله شهنشاه دوربین لختی مسافت

مسافت نوردیده بپای جهروکه درشن دولتخانهٔ درون قلعه باهم درآویختند فرمان روای جهان
بعزم تماشا قرین دولت سوار شده بادراری فلک سلطنت متوجه آن صوب گشتند بادشاهزادهای
والاگهر گامی چند پیش رانده جانب راست رسیدند مهین اختر برج اقبال محمد داراشکوه و طرف چپ
گوهر درج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر و سرو جویبار دولت محمد اورنگ زیب بهادر بدیدن این
شگرف آویز مشغول شدند چون این دو پیل خارش جوی آتش خو از هم جدا شده به رجعت قهقری
چند گام گذاشتند و فاصلهٔ قلیلی بهم رسید سدهکر که هم نبرد خود را دور دیده در آن عربده بدمستی
از وفور خشم و غضب هر لحظه حمله های عظیم و حرکتهای عنیف میکرد بجانب شهسوار مضمار شجاعت
محمد اورنگ زیب دوید آن [illegible] رستم آثار پیل شکار عنان مرکب باد رفتار صاعقه کردار را که از
غایت جلدی [illegible] بر پشت او نتواند گرفت زمین خود را بهر دو دست کرنش [illegible] در بغل بگیرد
تنگ بدست تهور استوار داشته [illegible] بجنبیدند [illegible] بمردی از جا بکشیدند زین پیش خیال
سیل بگسیختند به تمکین بسر شنه از بس حج هراش بجنبید چون نیش و درنگ [illegible] چون فیل
نزدیک رسید و بتائیدات آسمانی و توجه مشکل کشای حضرت خاقانی بازوی جلادت
گشاده برخم برچه بپیشانی آن دد نهاد دیو نژاد را مجروح گردانید [illegible] بی تکلف فطرت دلیری
نمود به سنّی که تکلیف بردی نبود بدین بس اگر بودی افراسیاب همی گشتی از دیدن فیل
آب عاکفان حظایر قدس و معتکفان صوامع انس فوارح فرانی بر دست و بازوی آن
قرة العین جهانبانی دمیدند خفتگان [illegible] ان خواب غفلت از غریو تحسین و نعرهٔ آفرین بیدار
گردیدند نظارگیان بحیرت در شدند هرگاه خاقان اعظم حضرت صاحبقران ثانی در عنفوان
جوانی پیکر شیر ژیان طعمهٔ شمشیر خونخواره اژدها کردار ساخته باشند چنانچه گذارش می یابد
ظهور امثال این امور از اخلاف [illegible] مستبعد [illegible] شیر بود هر که بزاید ز شیر آن نخستم اگین

پس از جراحت نزدیکتر شده قصد نمود هرچند آتش افشانی چرخی و بان که کره ارض از صورت
نیران آن کوره آتشین شده بود بکار رفت سود مند نیامد و بر اسپ پادشاهزاده دندان در هم
اسپ در غلطانید آن شیر بیشه دلیری از پشت زین بر روی زمین آمد [illegible] و چالاکی
در دم دست بر قبضه شمشیر کرده بر حالت پادشاهزاده والا مقدار شاه شجاع بهادر [illegible]
دیده حال بدین منوال با آنکه از هجوم خلایق و فراوانی آتشبازی و فرونی دخان راه در آمد
مسدود گشته بود عنان گلگون فلک خرام سبک گردانیدند تا نزدیک رسیده برچه [illegible]
در اثنای تاختن چرخی بر پیشانی اسپ می خورد و اسپ چراغ پا میشود و آن والا [illegible] راجه
جی سنگه ولد راجه مها سنگه بن جگت سنگه پسر کلان راجه مانسنگه که از خانه زادان [illegible]
این درگاه است و جانشین راجه مانسنگه نیز بر فیل می تازد چون اسپش رمنده بود و روبروی
فیل نمی آید از جانب راست در آمده برچه می اندازد درین هنگام که جانهای آرمیده جهانیان
در کشاکش غم بود و زمانه چون زمانیان از شوریده سری در هم حضرت شاهنشاهی بذات
اقدس بدان صوب توجه فرموده فرمان دادند که گرز برداران و سایر سعادت گزینان
جلو بمشتر خود را برسانند چون صورت سندر حریف نبرد را بجانب دیگر مشغول دید قابو یافته
برو حمله آورده سندهکر مجال برگشتن در خود نیافته روان گردید صورت سندر پی گم گرفته
بنهاد و هر دو نشیب و فراز راه در نظر نیاورده بادرساید در رفتند و پادشاهزاده های نجیب که از
مشمول حفظ و حراست ایزدی بد بیدار مهر آثار پادشاه زمین و زمان زندگانی تازه اند وختند خدیو
خدا آگاه نخست نونهال حدیقه سلطنت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را در آغوش شفقت کشیده
به تقبیل عاطفت پیرایه سعادت بخشیدند و بگوناگون عنایت و خطاب بهادری نوازش فرمودند
پس از آن قرة العین دولت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر را مهربانی نموده زبان گوهر بار

باره به تحسین و آفرین گشوده‌اند و روز جمعه دوم ذی الحجه سنه هزار و چهل و دو مطابق بیست و یکم خرداد
که روز وزن سال پانزدهم از سنین عمر بادشاهزاده فیل افکن محمد اورنگ زیب بهادر بود
خاقان دریا نوال در درون نقارخانه خاص و عام آن اختر برج خلافت را به زر سرخ سنجیده این
مبلغ را که پنج هزار اشرفی بود بدان کامکار حواله نمودند و حکم فرمودند که وجه مسطور به مستحقین دهند
و آن والا نژاد را به عنایت خلعت و جیغه مرصع و تسبیح مروارید و سرپیچ لعل و زمرد و گزاره بنها
و گوشواره مرصع و بازوبند مرصع با الماس و اقسام انگشتری از لعل و یاقوت و الماس و مروارید و
جوهر [illegible] لگ کاره و شمشیر مرصع و سپر براق مرصع و پهپچی مرصع و دو اسب تپچاق
که [illegible] زر [illegible] زین مرصع و دیگری با زین طلای میناکار و فیل سندرگج با ماده فیل که قیمت
مجموع دو لک روپیه شد سر بلند گردانیدند سخن طرازان فارسی و هندوستانی نظم و نثر در بستان
آن رستم آثار برگذرانیده و دامن امید بجواهر عطایا برآمودند سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان
که این ماجرای مروارید را در سلک نظم کشیده و به عرض مقدس رسانید بامر خاقانی به زر سنجیده آمد
و مبلغ هم سنگش که پنج هزار روپیه بود باو انعام شد اکنون محامد نگار بگذارش حال دستان شیر
می پردازد روزی حضرت جنت مکانی در پرگنه باری [illegible] اشتغال داشتند نگهبانان
الوف پدید گو که در اواخر فرمانفرمائی حضرت عرش آشیانی از وفور خدمتگذاری [illegible]
خدمتگارانی که بخواص معتبر اند اتصاف یافته و در آغاز سریر آرائی حضرت جنت مکانی نیز
چندی همان خدمت می پرداخت در اثنای آنکه بار به یعنی جمعی که در سواری شکار شرف
اندوز حضور میباشند بفاصله از عقب می آورد خبر شیری قوی هیکل تنومند شگفته
بدان سو می شتابند و به اتفاق مردم پایه [illegible] آنرا قبل نموده کس بخدمت حضرت جنت
مکانی میفرستند آن حضرت را افزونی رغبت به شکار شیر تا آنکه روز آخر شده بود

وزن شاهزاده محمد اورنگ زیب [illegible]
[illegible] سعیدای گیلانی [illegible] بی بدل خان [illegible]
سوانح حال شیر [illegible] الوف پدید گو [illegible] حضرت اعلی [illegible]

وفیلان که از لوازم نخچیر این جانداران شکر اند همراه نبودند اسپ سوار متوجه آن صوب
گشتند و بعد از دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداختند چون زخم منکر نبود
به نشیب زمینی نشست از آنجا که آفتاب فرو نشده بود اتفاقا وقت که آن نماز توان
گذاشت منقضی گشته و همت علیا مصروف بر آنکه شیر شکار شود آن حضرت که جز کیتی خداوند و
راجه رامداس کچهواهه و انوپ و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدار خانه و کمال قراول
دیگری در خدمت اشرف نبود کامی چند پیش رفته تفنگ کشاده بودند اتفاقا درین مرتبه
زخمی که از حمله باز دارد بدو نرسید و از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان
به جانب آن حضرت دویدند بدون تابیدن نجانه کمان چون قمر بقوس در آمده تیر خورده جهید
اگر چه رسید اما کاری کرد نیامد آن درنده خشمناک به انوپ که با یک تفنگ در دستش بود رسیده
او را بر زمین انداخت در توقف سر شیر بجانب ذات آن حضرت بود انوپ شنکه یکدست
خود را در دهنش داده دست دیگر نیز در یک بشانه اش حمایل کرد خاقان زمان که جانب
چپ آن حضرت مایل پیش ایستاده بودند شمشیر صاعقه بار از نیام آخته خواستند که بر شانه
شیر حواله کنند چون دست انوپ حمایل دیدند از فرط استقلال باندیشه آنکه مبادا اگر زندی
به انوپ رسد بر خاطر خطیر آورده بر کمر آن خشم آگین زدند تا کمرش شکستند و انجان بجلدی
و چابکدستی شمشیر بغلاف در آوردند که حیات خان که با اعتماد رای در یمین حضرت
جنت مکانی بود و دیگری مطلع نشد رامداس که در دست چپ اعلیحضرت بود تبر شمشیر
حواله نمود حیات خان هم چوبی چند بر دست شیر انوپ را گذاشته ماهی شد در خلال این
احوال مردم از اطراف و جوانب رسیده هجوم آوردند و کار را انجام یافته شیر جا بجا...
حیات خان چون دلیری و استقلال و چابکدستی کیهان خداوند بموقف عرض

حضرت جنت مکانی درآورد و آن حضرت شمشیر خون آلوده بدست مبارک از غلاف
کشیده ملاحظه نمودند و بر دست و بازوی این دست پرور قدرت و ادارهٔ تمکین و وقار
این شهسوار شیر شکار تحسین و آفرین فرمودند و آن نوئین را به خطاب انیرای سنگه دلن
یعنی مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مفتخر و مباهی ساختند ششم علامی افضلخان برای تحصیل
مجد و شرف التماس قدوم سعادت لزوم بمنزل خود که مسمی و مورخ بمنزل افضل است نمود
خاقان قدردان از وفور عاطفت و شمول عنایت ملتمس او را شرف پذیرائی بخشیدند آن
ور[illegible] از محل رکوب بندگان اعلیحضرت تا منزل خود که بیست و پنج جریب است اقسام
اقمشه دیبا انداز گسترده پس از نزول اجلال برسم نثار پرداخت و به شکر عنایات شهنشاه
بنده نواز زبان برگشاده پیشکش لایق از قسم جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا بنظر کیمیا اثر
درآورد و متاع یک لک روپیه بقبول موصول گشت پیشکش سعید خان صوبه دار کابل
صد اسپ از نظر انور گذشت دهم عید اضحی نوید کامرانی با ولیای دولت رسانید نثار را
روز بار دیگر شد شهنشاه ابر دست دریا نوال با شکوه آسمانی فیل سوار بنمازگاه تشریف
فرمودند و بعد از ادای نماز بدولتخانهٔ والا مراجعت نمودند و رسم نثار بتقدیم رسید و سنت
قربان بجا آمد درین روز فرخنده اسلام محمد از جیش بدیه جو و عبد السلام فتحپوری تهانه دار
کوچ که از توابع ملک بنگاله است آمده بتقبیل عتبهٔ فلک رتبه احراز سعادت کورنش نمود
و یک فیل و نه اسپ پیشکش گذرانید جگرام ولد هردیرام بعنایت فیل سربلند افراخت

فتح قلعهٔ دولت آباد بتائید حضرت رب العباد

از آنجا که منشور جهان کشائی بنام اولیای
این سلطنت ابد اعتصام بطغرای دوام مطرز ساخته اند همواره انحلال شئون مشکله و
انفتاح امور معضله که به سعی سلاطین روزگار گشایش نپذیرد بکلید کوشش نصیب هواخواهان

این دولت میسر گردد اکنون نموذج این مقال فتح قلعهٔ دولت آباد است که کمند تسخیر خواقین ماضیه
بر فراز کنگرهٔ آن نرسیده تفصیل این اجمال آنکه چون فتح خان ولد عنبر حبشی سود کار و بهبود
روزگار خود در فرمانبرداری احیای دولت قاهره ساخته عبدالرسول پسر خود را با پیشکش شایسته
بپایهٔ سریر عرش نظیر فرستاد و اظهار دولتخواهی و اطاعت بندهای درگاه آسمان جاه را وسیلهٔ
عفو جرایم و صفح زلات خویش ساخت خاقان کرم گستر بعضی محال را که پیشتر با و متعلق بود
ساهوی وارژون طالع مرحمت فرموده بودند حسب الالتماس فتح خان باز بدستور سابق [illegible]
عنایت نمودند ساهوی تیره رای ضلالت گرا از ادبار پیشگی و شقاوت منشی آغاز [illegible]
فتنه و فساد ساخته به بیجاپوریان متوصل گردید و عادل خان به اغوای آن ابلیس [illegible]
که وی از سر آمد لشکر خود با او همراه نمود تا قلعهٔ دولت آباد را که به حصانت قواعد و استواری ارکان
زبان زد روزگار است از تصرف فتح خان بر آورند و فتح خان که بی نظامیها از بدخویی و سفلگی دلی
و سستی ایمان و نادرستی پیمان خود که باعث توزع خاطر و تشتت جمعیت است آزرده داشت
ایشان را در مقام کمین توزی و نفاق اندوزی یافته بخانخانان مهابت خان نوشته که ساهوی
سیاه رو سلسله جنبان فتنه شده لشکر بیجاپور بر سر من می آرد چون در قلعه آذوقه که از مهین
مواد قلعه داری است نمانده همانا قلعه از دست خواهد رفت اگر به سرعت خود را رسانیده مرا از زحمت
این گروه وارهانند حصار را به شما حواله نموده روی امید به آستان خلافت که مأمن خائفان است
می آرم خانخانان خانزمان را با جمعی از بندهای درگاه والا بطریق منغلای پیشتر روانه ساخته خود
بیست و نهم جمادی الثانیه مطابق بیست و دوم دی ماه در ساعت مسعود بالصوب راهی گردید
و خانزمان بیک منزلی کهرکی رسیده به ترتیب افواج پرداخت خود بعروه وثقای اقبال
جهانگشای حضرت شاهنشاهی متمسک گشته قول شد و برادران خود لهراسپ و دیگر همت

همت را با نابنیان پیوند که همراه وانت هراول ساخت و در میمنه جگراج و کهیلوجی با گروهی
از رجال کار واگذاشته و در میسره مرتضی خان و آتش خان با فوجی از گردان پیکار تعین
نمود و مبارز خان را با لشکر خود و لشکر الله چنداول گردانید و از انجا کهرکی را توجه همت خود ساخته
روان شد چون هراول از گهاتی بهولبری عبور نمود عادلخانیه و ساهوی تیره بخت با
جمعیت گران سر راه گرفتند تا رسیدن قول و چنداول از بالای گهاتی توقف گزیدند
پس از آن به استظهار تائید سماوی بحرکت درآمد رندوله که از دلیران فرقهٔ طاغیه بود بدیدن
عساکر منصوره با سه چهار هزار سوار بجانب چپ رفت و ساهو و منیاجی و انکس با همراهان که
قریب چهار هزار سوار بودند در پناه کوه برجای خود ایستاده ماندند فوج هراول جلوریز بر
آنها تاخته غنیم را که بجان اندازی لمحهٔ ثبات ورزیدا از عرصه نبرد رانده تا تالاب کهرکی رسانید
و در اثنای تعاقب جمعی را بر خاک هلاک انداخت از فوج رندوله که چپ رفته بود طایفهٔ
برابر مرتضی خان و آتش خان و دیگر دلیران فوج جوانغار نمودار گشتند و تاب حملهٔ شیران
بیشهٔ شهامت در خود ندیده از جبلت کری و مکرپروری که شعار بدکرداران آن مرز و بوم است
رو برتافتند و به فوج خود که عقب پشته پنهان شده بود پیوسته باتفاق دل بر ستیز گذاشتند
گندآوران لشکر فیروزی با قلت عدد به برق تیغ آتش افشان عرصهٔ کارزار را بر افروختند
افرمان چون الهی یافت که دلاوران نبردآزما کثرت مخالف در نظر نیاورده پای ثبات
افشرده اند باتفاق راو ستر سال و دیگر بندهای بادشاهی که در قول بودند خود را به کومک
رسانیدند و بسیاری از اعدا را بزده کان شقاوت کردار را که قوت مقاومت در خود نیافته
راه فرار پیمودند پنج شش کروه تعاقب نموده علف تیغ گردانیدند و با همراهان قرین فتح و
نصرت مراجعت نموده در موضع سانگلی که دو کروهی کهرکی است و مضرب خیام لشکر ظفر

فرجام بود خبر ورود آمد بیجاپوریان از صدمات افواج قاهره خایف گشته با فتح خان طرح صلح افگنده
قرار دادند که قلعه را در تصرف او گذاشته سه لکه هون نقد با آذوقه قلعه بهم رسانند وخیم العاقبت
از کوتاه بینی و کارنشناسی بآن کلمات موهومه بنقض عهد که فطری او بود نموده با آن جماعه متفق
گشت و چون اکثر حیوانات درون حصار از کمی غله و نایابی قضیم و علیف [illegible] گشتند
غلونی [illegible] فتح خان در سرانجام آذوقه کمر همت بست خانخانان که در ظفرنگر اقامت
داشت پس از شنیدن این خبر به خانزمان نوشت که هرگاه آن بدمآل رشته [illegible]
ات تسخیر قلعه و تادیب او و تنبیه بیجاپوریان همت بر نهاد همت ساز و بخت [illegible]
فساد خود که در نظام پوره حوالی دولت آباد لب مان آذوقه و دیگر لوازم قلعه داری [illegible]
بر خیزانند و خود را به آنجا رسانیده مداخل و مخارج به سران و سرداران حواله نماید تا ابواب
وصول غله مسدود گردد پس از آن اگر فتح خان به سعادت یاوری و بخت وری از اندیشه های
فاسد باز آمده به قول و عهد سابق وفا کند او را به عنایات خاقانی مطمئن گردانند والا متوجه
تسخیر قلعه شوند خانزمان بسرعت تمام بنظام پور آمده فتنه برزده با آن [illegible] از حوالی دولت آباد دیر آورد
فتح خان به رهنمونی ادبار خیریت خان بیجاپوری عم رندوله را با قریب شش صد سوار داخل
ساخته باستحکام بروج و باره برداخت و باندازه کارزار در آن محکمه نشست دوازدهم شعبان
گروهی از بیجاپوریان حوالی لشکر نصرت اثر نمودار شدند خانزمان بکهیلوجی و غیره بهر گذار جمع
که تا سلاح پوشیدن مردم این جماعه را بخود مشغول دارند [illegible] بهوجی و مالوجی و بهیلوجی و بلبونت برادر او
با دیگر اهل دکن انتظار خانزمان نبرده بر مخالفان تاختند مقاهیر جنگ ناکرده بگریز گرده بفوج
خود پیوسته بکهیلوجی و همراهانش که غنیم با کم [illegible] گذاشته تا قلیلی تعاقب نموده بودند [illegible]
درین اثنا خانزمان مانند سیل دمان بسرعت هرچه تمامتر [illegible] رسانیده کهیلوجی در [illegible]

رفقای او را استظهار بخشید و قریب به گروه مقهوران را عقب دوانیدند و به ضرب تیغ خون‌آشام
جمعی بارهٔ گرای ملک عدم گردانیدند و لوای ظفر برافراخته و رخسارهٔ همت برافروخته معاودت
... چون به عرض والا رسانید که فتح خان از غنودگی طالع و مستی بادهٔ غفلت کالیوسری
پادشاه‌زاده حرم ماثره نظام‌پور را برای بودن خود برگزیدند و لهراسپ و دلیرهمت را با
سپاه لشکر خود و تابینان خانخانان که با او همراه بودند بموضع متصله که به همت کهرکی است
روانه ساخت و بکرماجیت ملقب به جگراج بندیله را به نالچهری که عقب قلعه است تعین نمود
تا هر کدام ملچار ساخته در رعایت قواعد هشیاری و جلدکاری سعی نمایند خانخانان بدین
خبر آگاه گردیده از ظفرنگر صوب دولت‌آباد در حرکت آمد و با پرتهیراج ساهو و گروهی
از بندهای بادشاهی در قول قرار گرفت و نصیرخان را که از عمده‌های والا درگاه است
هراول گردانیدند و اودا جیرام با برادران و خویشان خود جنداول و الباز خو بهیت تمام از
کهرکی گذشته سلخ شعبان بخانخانان پیوست صباح آن چون خسرو زرین‌جلد سپهر لوای
فیروزی برافراخته عسکر ظلمت اثر شب را منهزم گردانید دور حصار ملاحظه نموده در منزل
بی‌نظام که در نظام‌پور متصل قلعه اساس یافته است فرود آمد جگراج با دروازهٔ باکری
جائی که خانهٔ فتح خان بود جای داد و دروازهٔ نظام‌پور را به نگاهبانی خانزمان واگذاشته
نصیرخان را بدروازهٔ پین فرستاده و دلیرهمت را با طایفه از جنگ‌آزمایان شجاعت
و بار کاغذی واره که جوئی است نزدیک بحوض قتلو و کاغذ دولت‌آبادی که به لطافت شهرهٔ
آفاق است در آنجا می‌سازند روانه ساخت و اهتمام ادوات و آلات حرب از توپ
ضرب‌زن که همراه برداشته بود بعهدهٔ لهراسپ باز گذاشته مقرر نمود که از سرکوب حصار
که کوهی است رفیع و کاغذی واره بر آن آباد بجانب قلعه سر دهد و قرار داد که خانزمان

همواره با پنجهزار سوار آماده کارزار باشند و در هر ملچاری که احتیاج کومک شود بی توقف
خود را برسانند افواج قاهره اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده ملچارها برافراخته
به کنار خندق آن قلعه آسمان رفعت که اوج بارهٔ آن از برج کیوان درگذشته و استواری
اساسش چون سد سکندر رسوخ پذیرفته به فرونی توپ و تفنگ و ضرب زن و بان
و دیگر ادوات آتشبازی و توپچیان قادر انداز بر السنهٔ روزگار مذکور است کمر اهتمام بربستند
و به دوانیدن نقب و ساختن کوچه سلامت و سرانجام زینه و غیر آن پرداختند فتح خان
بی نظام را در کالاکوت نشانده بر فرق قلعه دولت آباد که از فرط استحکام
از تنگی جا ضرب انداز آتشی که بنا بر بنای آن قلعه مقرر اند دیگری را گنجایش نه و خود در
کوت قرار گرفته و سایر مردم را در حصار بیرون که بر دور شهر واقع شده و غیر آنرا
در ایام پادشاهزادگی اعلیحضرت در حینی که نوبت دوم بذات اقدس فتح ملک دکن
را ضمیمهٔ فتوحات دیگر گردانیدند از نهیب صدمات افواج قاهره طرح انداخته بود بدین
جهت بعنبر کوت اشتهار دارد جای داد با آنکه مخالفان لبریز دادن توپ و تفنگ هر لحظه
آتش پیکار ملتهب میگردانیدند مبارزان قلعه کش جانفشانی در راه قبلهٔ آمال جاودانی
نموده مساعی جمیله روز بروز نقب پیش میبردند درین اثنا یاقوت بدجوهر سیه بخت که از
شقاوت ذاتی با وجود بندگی این درگاه والا رشتهٔ نیکخواهی بی نظام بدفرجام را از دست
نداشتی چون دانست که بعد از مفتوح شدن قلعه تمام ولایت بی نظام متصرف اولیای ابدمدت دولت
خواهد درآمد پنهانی در صدد تقویت محصوران شده و ندانست که مآل کار ناسپاسی وخیم است و جزای
کفران نعمت عذاب الیم هرچند سعی نمود که آذوقه و تفنگ و دیگر لوازم قلعه داری بایشان برساند
در تدبیرات صائبهٔ خانخانان و دیدبانی اهل ملچار مطلقاً این فعل نتوانست و مگر غله که از بازار

بار نامه آن سیاه رو به قلعه می بردند بدست افتاد چون اندیشه های تباه آن گمراه بر روی روز
افتاد از بیم عصیان و خوف سطوت غضب خاقان گیتی ستان براه فرار که شعار غلامان
نابکار است شتافته بمقاهیر عادل خانیه پیوست چهاردهم رمضان رندوله و دیگر مقهوران قریب
[illegible] هند گاو غله همراه گرفته قریب فرو شدن آفتاب به حوالی لشکر آمدند تا به خربت(؟) خان
و سایر بیجاپوریان که ببو ابدبد فتح خان در حصار عنبرکوت بودند و فتح خان در دادن آذوقه
بواسطه قلت آن تساهل می ورزید برسانند خانخانان لهراسب و داود و احرام و بهادرجی و جگراج
بندیله را تعیین نموده که دمار از روزگار اشرار بر آورده غله را بدست آورند [illegible] و طرف جنگ
بان و تفنگ قایم گردید نصف شب رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو و انکس قریب چهار هزار
فوج خود همراه گرفته بر بنگاه خانزمان ریختند و داود ستر سال که خانزمان [illegible] را با گروهی از مردم
خود به محافظت بنه و بار گذاشته به ملچار رفته بود با راجپوتان خویش و تابینان خانزمان دست
بشهور گشاده بطعن و ضرب برادر زاده بهلول نام مقتول و جمعی دکنی را از هم گذرانیدند و بقیة السیف
قدم در وادی فرار نهاده برگشته کان بی آزرم بعد از سه روز تا به نزدیک عسکر فیروزی
نمودار گشتند خانخانان تاکید نمود که زمین بر آن گروه و مغاک است افواج قاهره [illegible]
بسته بر جای خود بایستند تا مخاذیل شوخ چشم گرده(؟) پیش بنایند جلو نیفتاد [illegible] دلیران معرکه هیجا
بموجب قرارداد آماده [illegible] نوردان بادیه فنا بی ستیز و آویز عنان تافته
بهزاران ناکامی نزد یاقوت کافر نعمت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند
رفتند یاقوت گفت که هر زور خود را نمودن و بانی چند انداخته برگشتن آبروی خود ریختن
است مصلحت آنست که درین وقت که سرداران لشکر بادشاهی از مراجعت تمام خاطر فراهم
آورده دایره گزین گشته اند بنابر مردم گزیده را با رندوله و خیل او همراه گرفته به جستجوی

[illegible]

دو دلیری و دست برد نمایند مقاهیره بیره بهمونی یاقوت تیره بخت دو پهر روز بیگاه دلیر همت
با دلاوران پیکار پیرست بمقابله التیام(؟) و درین اثنا سواری از فوج غنیم که کاسه سر بهم جوش
از باده پندار پر بود بیرون آمده پرتهیراج راتهور را بمبارزت طلبید پرتهیراج که در جوش
دلیر همت بود بر آمده با او مقابل شد چون کار از مواجهه بمصادمه کشید پرتهیراج
شمشیر مغفر شکاف ره گرای عدم گردانید رندوله مقهور و بنیره های یاقوت مخذول و دیگران
خاکساران ادبار پژوه از دیدن این حال قدم جلادت پیش گذاشتند دلیر همت با همراهان
در صدد مدافعه شد مقارن این حال لهراسپ با فوج خود به پرتهیراج ملحق گردید و باتفاق
نایره حرب بباد حمله برافروختند بازوی شهامت به طعن و ضرب برگشادند سپاه
از دو سو جنبش انگیختند شب و روز را در هم آمیختند سم باد پایان فولاد نعل بخون دلیران
زمین کرده لعل چون تائید آسمانی همواره با بهادران نصرت شعار است و مخالفان وخیم
العاقبه متزلزل گشته رو به گریز نهادند و در اثنای عبور از نهری که در پیش بود گروه انبوه از آب
تیغ مجاهدان لشکر منصور که به تعاقب شتافته بودند با آتش دوزخ پیوستند افواج قاهره
قرین فتح و ظفر بمقر خود معاودت نمودند درین ولا چون بخانخانان خبر رسید که جمعی از تابینان
بندهای پادشاهی که از انتشار مقاهیر در اطراف و جوانب خود را به لشکر گردون اثر نمیتوانستند
رسانید در ظفرنگر اقامت گزیده اند و بیست هزار گاو و غله بیر در آنجاست به ترکمان خان
تهانه دار ظفرنگر نوشت که با مردم خود و جماعه مذکوره گاوان غله همراه گرفته روانه اینجانب گردد
هرگاه از ظفرنگر بر آید آگاه سازد تا فوجی بجهت رسانیدن رسد به کومک او تعیین نموده آید
ترکمان خان پس از راهی شدن بخانخانان خبر فرستاد خانخانان جمعی از سران سپاه نامی
مثل مبارز خان و راو دودا و احمد خان نیازی و نظر بهادر خویشگی بمعاونت و مظاهرت

مظاهرت ترکمان خان روانه ساخت چون به وضوح پیوست که ساهو و بهلول و فرهاد و بنیهای
یاقوت مردود با دیگر مدبران خبر آمدن ترکمان خان و آوردن رسد یافته تا آن صوب رو آورده اند
ان به خانه پانی پیغام داد که خاطر از استحکام ملچار فراهم آورده خود را بکومک او برسانند خان
را به یار ... ملچار گذاشته با راو ستر سال و دیگر بندهای والا درگاه بحرکت درآمد
پس از ... حصار احوال گذارش نمودند که گروه بی شکوه که بجانب رسد روان
شده اند قریب پنجهزار سوار در باغ جگل تهانه انجمن آرای یکدلی گشته منتظر نشسته اند خان
قلت موافق و کثرت مخالف را وزن ... نهاده با همراهان مسلح گرده بنجبه اوقای رو نهاد
حضرت شاهنشاهی مستظهر گشته بقصد مالش متوجه گشته مقاهیر کمی سپاه فیروزی دیده بهادران
عرصه دلیری را دایره وار احاطه نمودند خان زمان ثبات ورزیده از جای نجنبیدند و بکفت نار عد
اندازان از هر جانب بسر دادن تفنگ و کجنال که عبارت از باد لیجه است هیچ امید اشرار را تیره
سر آتش خیز بجوی ناکامی گردانیدند حضارت زدگان از هر طرفی که قدم جسارت پیش گذاشتند مبارزان
ظفر پیشه به ناوک جانستان و تیغ خون افشان از هم گذرانیدند چون از سه پهر روز تا دو گهری شب
هنگامه زد و خورد گرمی داشت و گروهی از مقاهیر به سبد سیستی کشتند و جمعی سرچشمهای حیات بگسیل
تیز خاک ناکامی افتادند شقاوت اندوزان رستگاری خود را از جنگ شیران عرصه وغاکه
از نوی سعادت ... سایه والای شهادت رسیدند و طایفه چهره حماست را به
گلگونه زخم بیاراستند در فرار خواسته بباغ ... تهانه معاودت نمودند خان زمان میدان
نبرد را بنگاه ساخت و طریقه حزم و احتیاط مرعی داشته شب به بیداری و هشیاری گذرانیدند
بعد از آنکه طلیعه صبح از افق مشرق ظاهر شدن گرفت کوس نصرت و فیروزی بلند آوازه
گردانیده با نیروی بار روانه مقصد گردید گمرهان تیه ضلالت خایب و خاسر از باغ مذکور بصوب

گهرکی راهی گشتند و از آن رو که پیش نهاد خاطر دلیران تیزرو آزار رسانیدن رسیدن به معسکر
ظفر اثر بود بتعاقب بهلولیان پرداخته در موضع [illegible] به ترکتاز خانخانان پیوستند اتفاقا دلیرهمت
با بهادرجی دکنی و راجه بهار سنگه بندیله و سید علاول باره و ملوک چند و [illegible] نجم ثانی و
چندی دیگر از بندهای درگاه والا و گروهی از مردم خانخانان که مجموع قریب [illegible]
و دولت سوار بودند و خانخانان خبر جنگ شنیده بکومک خانزمان فرستاده بود
از گهرکی عبور نموده به فوج غنیم که طریق فرار می پیمود دچار شد و طرفین بانداختن بان و تفنگ
پرداختند درین اثنا بهلول مردود با دیگر مخاذیل همداستان شده پیرکداز و که در نبود
که جمعیت خانخانان متفرق گشته فرصت غنیمت شمرده از تقابل دلیرهمت پای دوایره
دیه دولتاباد شتافت بو که تلافی گذشته بروی کار آید بمقاهر تفاوت آما برین رای
نتفاوت گرا متفق گشته از دلیرهمت رو برتافتند و به اتفاق روانه دولتاباد گشتند
دلیرهمت با فوج خود به خانزمان ملحق گردید خانزمان از غدر مخالفان اندیشیده بدلیرهمت
گفت که چون غنیم سیه کلیم بشورش انگیزی آن صوب شتافته است مبادا فرصت یافته
ولت فساد برگشاید او به سرعت هر چه تمامتر خود را بخانخانان برساند که من با جمعیت خود رسید
را به لشکر ظفر اثر میرسانم دلیرهمت مراجعت نموده آخر شب به خانخانان پیوست [illegible] دوران
[illegible] ناکامی پس از گهرکی فسخ عزیمت نموده بمقر خود معاودت کردند بسبب [illegible]
رسید عمده معسکر خانخانان رسید بیست و یکم بهلول حبشی که بهمین بندگی خاقان ممالک ستان برتبه
والای پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار رسیده در سلک تعیناتیان لشکر رکن انتظام داشت
به اندیشه آنکه پس از تسخیر قلعه دولت آباد دولت بی نظامیه خلل خواهد پذیرفت مانند یاقوت
بندگیر راه فرار سپرد و چون مالوجی و پرسوجی برادران جوزدادیره نمونی طالع همراهی او نه کردند [illegible]

فرار بهلول [illegible] از فوج بادشاهی

نیز دخانخانان آمدند خانخانان هر دو را خلعت واسب وفیل و مدد خرج داده بامید عنایات
شاهنشاهی سرگرم بندگی گردانید بیست وهفتم باردیگر دکنیان وزار پیشه فتنه سرشت که بمکر
[illegible] ناکامی گرفته بود بد اطراف عسکر منصور نمودار شدند و قریب پنجهزار سوار برابر
[illegible] چیرام دراو سترسال و دلیر همت بیان اندازی مشغول گشتند و دو
[illegible] یا پانصد سوار که آذوقه همراه داشتند بالای او پیر گهنه که بر آمدند تا هرگاه افواج بادشاهی بجنگ
بپردازند وقت یافته آذوقه را درون حصار بفرستند خانخانان بخانزمان و دیگر سران سپاه
پیغام داد که لبال بسته بر جای خود بایستند و هر چند مقاهیر شوخی نمایند جلو شیداراند مبادا انها
را بجنگ مشغول داشته آذوقه به قلعه برسانند درین اثنا رندوله و یاقوت مردود و یاقوت
عادلخانی که با گروهی فراز او پیر گهنه که برآمده بودند فوجی را تعین نمودند که از راه کهاتی آب پاشی
دره که متصل قلعه است بر آمده آذوقه را نزدیک حصار ببرند چون بندهای بادشاهی میان
کهاتی دیواری سنگین برافراخته بودند و ملچار مرتضی خان و سید علاول بان نزدیک
بود بر سر دیوار جنگ تیر و تفنگ در پیوست نصیر خان و بهادر سنگه بندیله بر کثرت مقاهیر
آگهی یافته هرکدام جمعی از سوار و پیاده تفنگچی بکومک دلیران کارزار فرستاد و از جانب خان
زمان شیر محمد خان نیازی با جماعه تفنگچی بمدد رسید غنیم عاقبت وخیم از استظهار سپاه خون
آشام هراس [illegible] غله را از سر کوهی که میان ملچار مرتضی خان و جگراج
بندیله نزدیک قلعه واقع بود پائین انداختند حصارگزینان بیرون آمده باسانی بردارند
وخود باد توقه مانند گرد وغبار ناپدید گشتند خدمت خان با همراهان بحسبه برداشتن غله بسمت
ملچار جگراج از قلعه بیرون آمد خانخانان [illegible] آگهی برین معنی به جگراج گفته فرستاد که به استحکام
ملچار پرداخته نگذارد که آذوقه به قلعه برسد جگراج از ملچار خاطر فراهم آورده مقاهیر را به ضرب تیغ

آبدار و سنان خارا گذار حصار دواینده و غله را تصرف درآورد و طایفه که برابر فوج خانزمان

ایستاده بودند چون تاب مقاومت در خود ندیده گریزان گشتند شیران بیشه شجاعت تعاقب

آن سبکباران ناهنجار شتافته از کشته پشته برآوردند درین اثنا لشکر اقبال از خانزمان

تابینان پدر که هراول قیام داشت پیشتر رانده به بهلول رسید آن بدنهاد که از برابر خانزمان روی در

وادی فرار بود برگشته بمقابله پرداخت و آتش کارزار مشتعل شد [illegible] آسمان

میغ همه گرز بارید و پولاد تیغ گروه انبوه از آن جماعه بی شکوه لگدکوب اجل گشتند و از لشکر م

جگناته خویش مهیش داس ولد دلیپ راتهور که از راجپوتان معتبر خانخانان بود در معرکه

نمایان ازو به وقوع آمده بدلیری نقد زندگی در باخت انجام کار نسیم فتح از مهب اقبال وزید و بهلول

مخذول پست همت نموده بهزاران خواری و شرمساری باز رو به بیکبر نهاد و سپاه اقبال بکامیابی

نموده اسپ و آدم بسیار به غنیمت گرفتند و به فرخی و فیروزی لوای معاودت برافراختند درین ولا اودا

رام دکنی که از پیشگاه عنایات خاقانی بمنصب والای پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز گشته بود بتقدیر

مرضی که داشت رخت هستی بربست خانخانان پسر او را با وجود صغر سن سه هزاری ذات

و دو هزار سوار منصب تجویز نمود تا لشکر او از اجرام متفرق نگردد ششم شوال سپهسالار خانخانان و

خانزمان و نصیری خان و دیگر بندهای بادشاهی را با تاراج بنگاه مقاهیر که نزدیک عساکر نصرت ماثر

بود روانه ساخت خانزمان به ترتیب افواج پرداخته خود با [illegible] ستر سال و راو کرن و جمعی دیگر

از منصبداران در قول جا گرفت و دلیرهمت را با گروهی از راجپوتان منصبداران و تابینان پدر

هراول ساخت و در برانغار مبارز خان و احمد خان نیازی و اعداد مهمند و سایر افغانان معین ساخته

جوانغار را به پاسبانی نصیری خان و تابینان او استحکام داد و باستظهار تایید الهی و اعتضاد اقبال

حضرت شاهنشاهی ره بسته بره نوردی درآمد پس از طی سه چهار کروه غنیم از دست راست نمودار

نمودار شده ستیزی بکر نبرد آغاز نهادند تا افواج قاهره را بجهود مقید گردانیده نهب و بار با آسانی وارهند
سران لشکر منصور به نبرد نپرداخته بموضع اهل واهل که بنگاه مغروران بود متوجه گشتند و بجلدی و چستی
خود را بانجا رسانیده [illegible] دست غارت گشادند دواب و شتر و خیمه و سایر اسباب را با انبارهای غله
[illegible] که پیش از تاراج نهب خود را وا نموده بودند بحمله های گران شکست دادند و قریب
نصف [illegible] ازرزم از زره با غنایم موفوره عنان معاودت منعطف گردانیدند روز دیگر
فتح خان با سپاه خود از قلعه بدروازه پتن و گهرکی آمده جمعی را از دریچه که محاذی نقب بود بیرون
فرستاد تا بر ملچاری که نقب از آنجا سر شده [illegible] بسته بهر بند بهادران رزم خوی ناموس جو گروهی
از ابطال تا دفع آن جماعه تعین نمودند فرستادها به سرعت برق و باد خود را رسانیده بضرب
تیر و تفنگ گروهی را از آن طایفه ضاله ره گرای عدم ساختند فتح خان بهزاران ناکامی از دروازه
مراجعت نمود و چون چند روز کاه و هیمه بارد و نرسیده بود و غاقخانان قرار داد که خانزمان لشکریان
با همراه گرفته برای آوردن کاه بیرون فرستاد و نصیر خان با فوج خود نزدیک اردو بایستد تا جماعه
که در رفتن و آمدن پس و پیش میشوند گزندی از غنیم نرسد پس از آنکه خانزمان با همراهان روانه شدند
و نصیر خان بر قله کوهی که در حوالی اردو بود توقف نمود سرداران افواج ادبار امتزاج خبر رفتن
خانزمان شنیده بجانب [illegible] روا [illegible] بیمت که با فوج خود در سمت نظام پور ایستاده بودند راهی
گشتند نصیر خان [illegible] که بهمت رسانید [illegible] همه با دل شیر و نیری ببر ز نوک
سنان شان خراشیده ابر نتاخت بر [illegible] دوله و مخذولان دیگر چون دریافتند که درین
گیر و دار با همراهان طعمه شمشیر دلیران نصرت شعار خواهند گردید بخار نا امیدی در دل شکسته
بهزاران خواری قدم در وادی فرار نهادند آخر روز خانزمان مراجعت نموده کهی را به لشکر رسانید
هم نقبی که از ملچار خانزمان سر شده بود بباروت انباشتند و مقرر شد که راجه بهار سنگه با برادران

و نظر بهادر خویشگی و راجه سارنگ دیو و سید علاول بارهه و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام
زمیندار جمو و نظر بیگ اوزبک و بویم بهادر مستعد گشته آخر شب در ملچار خانزمان فراهم آمدند
و همین که صبح فیروزی چهره برافروزد و سپهسالار حاضر گردد نقب آتش دهند و دلاوران
بعد از پریدن دیوار درون قلعه درآیند با آنکه یک گهری از شب باقی بود و هنوز بیگانه [illegible]
جمع نه شده بودند خطا کرده نقب را آتش دادند و بیست گز از دیوار حصار و دو دوار [illegible]
از برج قلعه بر هم زده بنیاد و سیع مفتوح گشت اما از نارسیدن افواج بادشاهی کسی به
درون نیامد درین اثنا خبر رسید که شقاوت اندوزان غنوده بخت که بیرون قلعه به فتنه و فساد
می پرداختند باید از پیکار نمود ارکشند سپهسالار خانزمان را به خبر داشتن آنها تعین نمود چون از دمدمه
تیر و تفنگ و بان از حصار نشینان بر سر دیوار شکسته هجوم آورده سر میدادند جماعه که برای
درآمدن قلعه مقرر شده بودند ملچار را پناه خود ساخته قدم پیش نمیگذاشتند و بعضی بچوب و تخته
در سد راه میکوشیدند سپهسالار خواست تا خود پیاده شده به قلعه درشود نصیری خان گفت که
از سرداران و سروران چنین سکالش خلاف قوانین کاردانی است من با جماعه مذکوره بتوفیق
ربانی و توجه حضرت خاقانی به قلعه درمی آیم خانخانان مهیش داس راتهور را نیز که با گروهی از
تابینان خود همراه خان منشار الیه نمود و او به ملچار آمده افواج منصوره را پیش انداخته مغفر اقبال
شاهنشاهی بر سر و جوشن حراست الهی در بر به قلعه دویدند نخست جمعی از قلعه نشینان ثبات ورزیده دست
ممانعت گشودند چون بازار جان ستانی و سرافشانی گرم گردید و گروهی از تابینان سپهسالار
و نصیری خان و نظر بهادر خویشگی و تابینان خانخانان از جانب راست و راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو
و سید علاول و کشن سنگه و بدن سنگه بهدوریه و سنگرام و غیر ایشان از طرف چپ حمله آورده بیک قدم
حصار قلعه درآمدند خیریت خان بیجاپوری و دیگر متحصنان لختی به شمشیر و خنجر در آویختند آخر

سوانح وقایع [illegible]
[illegible]

آخر کار از استیلای دلاوران قلعه‌گشا فرار نموده در خندق قلعهٔ مهاکوت پنهان گشتند دل‌سپاری

از مقتضای هنر پایدم تیغ مجاهدان رزم‌آزما اسیر دیدند سپهسالار روزگار بکام خود یافته مثل عنبرکوت

[illegible] رصوص البنیان مرفوع الارکان که از ارتفاع اساسش تا شرفات چارده گز و عرض آن

ده [illegible] بوجود فرق ادوات جنگ از بان و توپ و ضرب زن و زنبورک و بادلیج

و [illegible] بتدبیرات جمیله و مساعی جمیله مفتوح گردانیده با نصیرخان و دیگر کندآوران فیروزی‌نشان

بدین برج و باره حصار پرداخته کشایش مهاکوت را پیش‌نهاد همت ساخت و تا بنیان نصیرخان

و رجه بهارسنگه دلیران شیرخان و سنگرام و جندی و دیگر منصبداران را بجهة محاصره تعین نموده

بمنزل بی‌نظام که محط رحال سپهسالار بود مراجعت نمود در این اثنا خانزمان نیز از تقابل لشکر غنیم

که بعد از فتح عنبرکوت مضطرب گشته راه هزیمت سپرده و اپرداخته با همراهان معاودت نمود

روز دیگر سپهسالار از آنجا برآمده در خانه یاقوت کافر نعمت که درون عنبرکوت نزدیک دروازه

مهاکوت واقعست فرود آمده و مالوجی و جلجیون و برخی از دیگر بندهای درگاه آسمان جاه با ضبط

ملچاری که خود در آن می‌بود تعین نمود و قرار داد که خانزمان و نصیرخان و مبارزخان و راو ستر سال

و راو کرن بیرون عنبرکوت در ملچار خود آماده کارزار باشند چون خانخانان آگهی یافت که اندوله

قصد آن دارد که یاقوت تیره‌اختر و بهلول مخذول و فرهاد بی‌بنیاد و کهیلوجی و دیگر مقاهیر را الصوب

برار و بلنگانه بفرستد با عبار [illegible] طرق اذوقه و خزانه مسدود کرده اند باشد که تذبذبی

به قواعد عزیمت دلاوران نصرت‌شعار راه یابد چار [illegible] خانزمان و راو ستر سال و راو کرن را با

جمعیت شایسته تعین نمود که اگر فساد پیشگان باین اندازه نوردی فراپیش گیرند مالش بسزا

داده اذوقه و خزانه بلشکر ظفر اثر برسانند مفسدهم چندوله و ساهو با سه هزار سوار و قریب هزار

سر باری غله حوالی عساکر گردون ماثر نمودار گشتند و گروهی از سوار و پیاده نیزه دار و تیرانداز انه

وجمعی از برق اندازان کرناتکی را فرستادند که غله را همراه برده در خندقی که پیش دریچه نشیب جاجی بست
انداخته بر کردند تا حصارنشینان که از قلت غله وعدم قوت ممات را بر حیات بپایه فراتر می
نهند بنهادند واکثری پوست حیوانات مرده را سد رمق تملک داشتند بیرون آمده بر دارند واز
سپهسالار پیش از رسیدن این ادبار زدگان بر این قرار داد واقف گشته نصیر خان
راو دوداود بر تهیه راج بالا زده دوربینی وحزم گزینی بیرون خندق گذاشته بود همین که اس
راجپوتیه درون آن داشته همین که تفاوت مننان بدسگال غافل از کمین بهادران
مال نیز چون یک خندق رسیدند مبارزان در وقتی بیرونی با تیغهای خون چکان وسنان آ
سنان دو پاره گرده تا بر خاک هلاک انداختند مخالفان رستگاری خود را در گریز دانسته
مانند مور ومار بهر طرف متواری گشتند ودلیران ناموس جوی آذوقه را بدست آورده در سایه
رایات فتح معاودت نمودند چون به اقبال عدو مال حضرت خاقانی زنار کشان مهاکوت
نیز رعب افزای بی واهمه روان کردید دلاوران جد کار نقب را بپای حصار رسانیدند فتح خان
خایف گشته اهل وعیال خود را با احمال واثقال بکالاکوت روانه ساخت وخود با خیریت خان
حکم زندوله ودوتا ناک نایته وتاناجی دوره ودیگر بیجاپوریان جریده در مهاکوت ماند خیریت خان
وسایر عادلشاهیه که از نایابی غله بستوه آمده بودند وغلبه افواج قاهره روز بروز در تزاید میدیافتند
بوساطت مالوجی امان طلبیدند تا پنهانی از قلعه بر آمده نزد عادل خان بروند خانخانان امان
نامه فرستاده بکلمات وحشت زدای دلداران نا امید را مطمئن گردانیدند وفریب دو بست
کس شب بیست وهشتم پس از سپری گشتن چار گهری جانب ملچار بهادر خویشگی بر کنگره
قلعه کمند بسته فرود آمد خانخانان مالوجی وسایر دکنیان را فرستاده جماعه مذکور را نزد خود طلبیدند
ودر تسلیه خاطر کوشیدند وقلوب متنفره آن گروه مخالف کوشیده خیریت خان را با چندی دیگر

و یکی خلعت داده بدلیر همت سپرد و دو تا ناک نایته و غیره را مناسبت کنش بر همن بالوجی حواله نمود

بلوازم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانند و صباح آن [illegible] با حضار آنها پرداخته فرمان قضا جریان

[illegible] مقدس در باب ارسال کمک و توجه رایات عالیات بصوب دکن غرض نموده یافته

[illegible] ریاب شهنشاه فلک بارگاه مواعید لطف و مهر رسانیده گفت که مضمون یرلیغ قدر نفاذ

[illegible] خاطر نشان عادل خان نمایند و بگویند که باغوای غرض پرستان فساد اندیش که مطمح نظر

[illegible]ن جز رواج کار و گرمی بازار خود نیست خانه آباد خود را خراب نسازد و در مراتب نیکو بندگی

[illegible]خواهی این دولت آسمان صولت طریقه پدر را که سرمایه رستگاری اوست از دست ندهد و الا

بعد از تسخیر قلعه دولتاباد که بامداد جنود غیبی در اندک زمانی نصیب اولیای سلطنت روز افزون

خواهد گشت ایام بارش در احمدنگر بسر برده و خانمان را در قندهار و بهار و بیدر و دیگر جاها

در پونه و چاکنه گذاشته بتوفیق ایزدی که همواره ملازم رکاب این دولت بلند صولت است با عساکر

منصوره که بصدمات کوه شکن مکرر اعدا و حیات گروهی از انصار آن ادبار آثار منهدم ساخته و مابقی

را براه فرار انداخته اند بتادیب آن گران گوشان بیهوش و تنبیه مفسدت پیشه گان تباه اندیش

که بفسانه و فسون غول براه او گشته اند متوجه خواهیم گردید و عنقریب رایات جلال قرین هزاران

نصرت و اقبال برای استظهار عسکر فیروزی اثر ورود نموده جزای کردار ناشایسته عاقبت

ناشناسان عاقبت دشمن در کنار ایشان خواهد نمود و بعد از ادای پیام امید و بیم

عزت خان را با همراهانش رخصت داده و همت بر تسخیر قلعه گماشته تاکید نمود که هر روز بسر

دادن توپ و تفنگ و بان بخلاف حصار پردازند چون خبر یافت که رندوله [illegible] گرای

و ساهوی تیره رای به بهولیه که سه فرسخی دولتاباد است بر آمده بنزدیک کوه ایلوره فرود آمده

است مقرر کرداند که هزار سوار جمعی [illegible] سر راه آن بی راهه روان بگیرند و به بیداری

و هشیاری بکذرانند درین وقت جمیر با و موهبیه از کران خواب غفلت بیدار کشته به یاوری طالع
از موج ادبار بر وبر تافته پناه به لشکر اقبال آورد خانخانان او را امیدوار عنایت خاقانی کردانید
و خانزمان که برای تنبیه مفسدان بصوب برار و تلنگانه راهی شده بود چون بظفرنکر رسید آنجا
توقف نموده جاسوسان باطراف فرستاد تا خبری از انجا و نیل بیاورند چون از آنجا خبر رسید که خزانه
و رسد از برهانپور بظفرنکر بو لکهیره رسیده است و غنیم خبر یافته میخواهد که بان ضرب بستاند
راجه بهار سنکه بندیله و احمد خان نیازی با در ظفرنکر کذاشته خود بواسطه آوردن خزانه و
رسد جانب رونکهیره روانه کردید مقاهیر بمجرد حرکت خانزمان واقف کشته آخر روز بر سر
احمد خان نیازی که در ظفرنکر نزدیک قصبه فرود آمده بود هجوم آوردند او با وجود کمی مردم ثبات
ورزیده کرد نبرد بلند کردانید درین اثنا راجه بهار سنکه بکومک رسید چون کار از تیر و تفنک
به شمشیر و خنجر منجر کردید کروهی از ضلالت پیشکان بوادی عدم شتافتند و بقیة السیف در
ستیز صرفه ندیده رو بکریز نهادند و خانزمان با خزانه و رسد مراجعت نموده داخل ظفرنکر
شد و از آنجا دولتاباد را وجهه همت کردانیده به نوروی درآمد رندوله و یاقوت و ساهو پس از
آنکه بدین معنی بظفرنکر پیوسته باتفاق جانب خانزمان روان کشتند با آنکه فرصت یافته
دستی بخزانه و رسد توانند رسانید سپهسالار پس از شنیدن این خبر نصیر خان و جکراج را
باعتضاد خانزمان تعین نموده غنیم عاقبت وخیم تا رسیدن ایشان هر روز با خانزمان باهنک جنک
پیش می آمد و از فزونی صولت و سطوت مجاهدان فیروزی نشان بهزاران ناکامی رو بر میتافت
بعد از پیوستن نصیری خان و جکراج بخانزمان خانزمان با جمعی از دلیران آزمون کار قول شده
نصیری خان و راجه بهار سنکه و ارجن عموی رانا جکت سنکه را با فوج رانا که همراه او بود هراول
و بهادر جی لیر جادو و ... رای و مبارز خان و جکراج را چنداول کردانیده و ترتیب و آیین شایسته

شایسته با رسد و خزانه قطع مراحل و طی منازل فرایش گرفت چون هنگام ره گرائی لشکر
نصرت آئین فوج هراول و چنداول نزدیک یک کروه از قول دورتر می بود روزی که بیکار گزینان
[ضلالت ق]رین در خلال گرهی مستور شدند مقاهیر عادلخانیه و بی نظامیه یکدل گشته قرار داده‌اند که بنا رسیدن
هراول و چنداول کار خانزمان بانجام رسانند غافل از آنکه حفظ ایزدی همواره در پاسبانی
[اول]یای این دولت ابد مدت است قریب نه هزار سوار ستیزه گذار در فضای بیرون گرهی بر
[چنداو]ل تاخت آوردند خانزمان به مضمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله مستظهر گشته
با راو ستر سال و راو کرن و تلوک چند و برخی دیگر که همراه داشت در معرکه نبرد دلیرانه پا ستاد
و از هر دو طرف آویزشی سترگ روی نمود نظم دو کوه آهنین از جای جنبید زمین گفتی
ز سر تا پای جنبید دو لشکر روبرو جنگ کشیدند جناح و قلب را صف برکشیدند ز تاک تیر و
چاکاچاک شمشیر دریده مغز پیل و زهره شیر مقاهیر پس از زد و خورد بسیار آثار ادبار از
وجنات روزگار ناسازکار خویش مشاهده نموده گریزان گشتند مقارن این حال چلکراج که در
فوج چنداول بود از آمدن غنیم خبر یافته بسرعت هرچه تمامتر خود را بخانزمان رسانید مخاذیل بر
جدائی چلکراج و ماندن بهادرجی و مبارزخان با جمعی قلیلی در چنداول آگهی یافته بقصد تلافی گذشته
رو بآن صوب آوردند همین که سیاهی سیه بختان نمودار شد بهادرجی با مردم خود چون ابر
صاعقه ریز تاخته مردم قلب مخاذیل را پراگنده گردانید درین ضمن مبارزخان نیز رسید مردم
ضلالت اندوز ازان شکست یافته بهزاران خواری و زاری در اطراف و جوانب متفرق
گردیدند پانزدهم ذی القعده خانزمان با پنج هزار گاو غله و شش لک روپیه نقد و صد من
باروت بعسکر فیروزی پیوست و از فراوانی و ارزانی غله خلایق را نیروئی دیگر پدید آمد درین
وقت حکیم حیدر علی نوکر خانخانان که اهتمام نقب در عهده او بود نزد خانخانان آمده گفت

که نقب بشیر حاجی مهاکوت اقدام یافته و بباروت انباشته شده هرگاه اشاره رود آتش
داده آید چون سپهسالار خبر یافته بود که مرادی بیندیشد که رتق و فتق امور بیجاپور در قبضه اختیار اوست
از بیجاپور آمده با جمیع عادلخانیه و بی نظامیه در الوره نزول نموده است و قرار داده که سپاه بیجاپور
باتفاق از طرف او به کتنکه بر لشکر ظفر اثر بریزند سپهسالار به برآمدن قلعه پرداخته خانزمان
را با مبارز خان و راو ستر سال و راجه بهار سنگه و راو کرن و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی تعین
نمود که از خود حصار برخاسته متصل کاغذی واره فرود آیند تا راه درآمد مفاهیر مسدود گردد
بعد از آنکه بهادران نصرت مند نزدیک کاغذی واره رسیدند شب هنگام گروهی از فوج غنیم
برآمده برابر عسکر خانزمان به بان اندازی مشغول گشتند سپهسالار برین معنی آگهی یافته
نصیرخان و لهراسپ را به کمک فرستاد چون صبح دمید قریب دو سه هزار سوار به انداز
پیکار نمایان گشته شوخی آغاز نهادند خانزمان با دیگر دلاوران حمله نموده مقهوران را شکست
دادند و تا دو کروه تعاقب نموده عنان منعطف گردانیدند بهلول خداوندخان و سیدی سالم
نوکران عمده بی نظام که در قید فتح خان بودند از قلعه بیرون آمده خانخانان را دیدند سپهسالار
خداوندخان را به نصیرخان سپرد تا از حال او واقف باشند بسبب و چهارم مراری پندت
بفزونی سپاه مغرور گشته رندوله و ساهو را با گروه انبوه برابر خانزمان گذاشت و خود
با قوت تیره بخت را همراه گرفته با لشکر گران نمایان گردید و خانخانان بخانزمان پیغام
داد که چون غنیم نزدیکان حوالی معسکر اقبال ظاهر گشته اند باید که زود از او سر کتنکه فرود
آمده بمقابله پردازد خانزمان چون بدفع رندوله و ساهو مشغول بود فرود نیامد سپهسالار
پس از آگهی آمدن خانزمان مصلحت ندیده لهراسپ را با فوج خود تعین نمود و جگراج و
راو دودا و پرتهی راج را گفت تا از ملچار خود برآمده سواره بایستند و دلیر همت را با

با چندی ز جهان و چندی دیگر پیاپی [illegible] ملچارهای درون عنبرکوت گذاشته خود با برخی
از بیکاران گزینان جنگ از طرز قلعه برآمده بجائی که راو دودا ایستاده بود رسید و درین اثنا
سر ادم را ناگه خانزمان آن جماعه را لبرکردگی بهوبت به کومک خانخانان فرستاده بود میرسند
چون فوجی از مقابل [illegible] راو دودا آتش حرب برافروخته بود و لهراب دور بود سپهسالار
وجودکی سپاه توقف ننموده بجانب مقهوران روان گردید و راو دودا جمعیت رانا
و تا لوجی و برسوجی نیز از دنبال آمدند و به اندک نبرد غنیم را از جا برداشته میدان نبرد خالی
گردانیدند مقارن این مبارز خان و راجه بهار سنگه را به تعاقب گریختگان فرستاده
از احوال مراری و یاقوت و عنبر عادل خانی استفسار نمود چون خبر یافت که بر لهراب
رفته اند با آنکه دو گهری از روز باقی بود با قلیلی از تابینان خود و جلو راج و مردم رانا بمدد
لهراب راهی شد و درین میان راو دودا چندراوت نبیره رانا و جاندا که چندی از خویشان
او در هنگامه کارزار جان نثار گشته بودند اجازت طلبیدند تا مقتولان خود را بردارند سپهسالار
چون میدانست که لشکر مخالف جابجا ایستاده است و در اطراف جنگ قایم منع نمود
از ان رو که اجل موعودشان رسیده بود حرف سپهسالار گوش ننموده تا لوجی به برداشتن
جان باختگان عرصه دلیری پرداختند همین که فوج خانخانان از نظر ناپدید گشت غنیم فرصت
یافته با گروه انبوه از اطراف بر [illegible] ار یخت راو مذکور و معدودی که همراهش بودند چون
راه رستگاری مسدود دیافتند دل بر هلاک نهاده از اسپان فرود آمدند و بمردانگی نقد جان
در باختند سپهسالار پیش از انکه بمدد لهراب ببرود از فود را اثنای راه بفوروی بخبری از
افواج مخالف بر میخورد و شقاوت منشان پی از رزم را بر راه فرار می اندازد و درین ضمن
گروهی دیگر از میان جری ها برآمده نمودار گشتند و ظاهر شد که یاقوت بد اختر و کهیلوجی و بنا

افواج اندوهراری با جمعی عقب آن فشون آراسته را اول رابراهیم اسپ فرستاده است تا او را
به جنگ دیگر بر جانب اینها نکند سپاه لاجرم چاره ندید بهویت برادر زاده یا تاراینه
بیکار یاقوت خان خذلان شعار که در میمنه اشرار تیره روزگار ایستاده بود تعیین نمود و جمعی
که از دنبال می آمد گفته فرستاد که به سرعت خود را برسانند تا باتفاق بر قلب مخالف بزنیم
چلراج گفت که چون جری در میان است در عبور قدری درنگ خواهد شد خانخانان با وجود
قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت و شمشیر سرافشان فتنه نشان
از نیام انتقام آخته با همرهان بر قلب سپاه غنیم حمله آورد و چون گرد مصاف رخساره آفتاب
تیره گون گردانید و صدای کرنای و آوای رویینه خم سپهر نیلگون در پیچید گروه مخالف
پای ثبات از دست داده قرار بر فرار اختیار نمودند از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای
گریز مقاهیر را جری پیش می آمد و از تنگی راه افواج ادبار امتزاج در حین گذشتن از تورک
می انجمد مبارزان عرصه شهامت که از عقب می آمدند در یک وقت گروهی را به تیغ خونریز
روانه ملک عدم گردانیده خود را به یاقوت بدنهاد رسانیدند اگرچه حبشیان بدروی
درخوی برای محافظت سردار خود لختی ثبات ورزیده آتش قتال ملتهب گردانیدند
اما بهادران نصرت نشان جمعی کثیر از آن طایفه ضاله را بکوی نیستی فرستاده تیغ بر
یاقوت مردود که در دولت نظام الملکیه در علو مرتبه و سرداری لشکر سهیم و عدیل عنبر بود
ریختند و بزخم نیزه و شمشیر کارش بانجام رسانیدند در این اثنا گروه حبشی مانند مور و
ملخ فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه رو را از میان ببرند [illegible] را به سپید رویی خود سرانجام
دهند دلاوران نصرت آیین بناکامی آن گروه خذلان پژوه کمال حماست و حمیت کار
نموده جسد آن پلید را بدست آوردند و بقیه السیف چون روبه گریز نهادند قریب یک

... یافتن یاقوت خان خداوند خان تورک

یک گروه تعاقب نموده جمعی را در جنگل بزاره گرای دار البوار گردانیدند و در نیولا پس از
سپری شدن یک پهر شب نصیری خان آمده به سپهسالار خبر رسانید که افواج مخالف از بهر
طرف شکست یافته راه گریز پیش گرفتند سپهسالار که گوش بر آواز خان زمان و لهراسپ
داشته پراگنده خاطر بود از شنیدن مژده فیروزی خوشدل گشته از نگرانی برآمد جائی که
سطوت اقبال عدو مال شهنشاه بیهمال صف آرای هنگامه نبرد باشند خاقان و قیصر را
جز اطاعت و فرمان پذیری چاره نیست چه جای طایفه مور نهاد وان مار طبیعت چه هر که
بوساوس شیطانی و هواجس نفسانی از دایره انقیاد اولیای این دولت پا بیرون
نهاد دست خوش عساکر جهان پیما و پایمال افواج گیتی گشا گشته جان و ناموس خود را
به باد فنا داد مصداق این مقال عبرت اشتمال سزا یافتن بیرا و جریا و جادون رای
و یاقوت مردود و غیر اینهاست هر یک در مقام خود گذارش یافته است و بر جویندگان
مآثر حضرت صاحبقرانی ثانی پرتو ظهور رسید بیست و پنجم چون خبر رسید که مراری پندت
از حوالی ایلوره کوچ کرده پنج کروه بصوب کهرکی شتافته است و منزل گزیده خانزمان
باشاره خانخانان از اونبرکهنکه برخاسته بطرف نظام پور نزول نمود که اگر احیانا آن
مقهورسیها باز اراده آمدن نماید پیش روی او داشته باشند در نیولا رندوله و ساهو که مراری
ایشان را جانب اونبرکهنکه گذاشته بود بعد از رفتن خانزمان سر گهاتی را خالی یافته
شامگاه آنجا آمدند و شروع در بان اندازی کردند خانخانان لهراسپ را با جمعی تعین
نمود که پائین گهاتی باشند چون صبح دمید نصیری خان و راجه بهار سنگه و لهراسپ را با
تابینان خود فرستاد که بالای اونبرکهنکه بر آمده بتنبیه و تادیب مقاهیر بپردازند و به
جلو راج پیغام داد که از راه گهاتی دیگر که به بنگاه او نزدیک است برآمده در دفع مفسدان از

بکوشش نصیری خان و راجه بیتهلداس و اله‌ویردی(?) و بیرکشنکه آمده با غنیم نبرد آغاز نهادند و بضرب
شمشیر مقاسر(?) را از پیش برداشته گروهی را بقتل رسانیدند و جماعهٔ کثیر به اسیری گرفته و اسباب بسیار
بدست آورده مظفر و منصور به لشکر نصرت اثر مراجعت نمودند و درین روز سپهسالار بعد
انقضای یک پهر به ملچار سید علاول که نزدیک نقب برج حاجی میاکوت بود رفته مقرر کرد
که بنقب آتش در زنند فتح خان پسر عنبر معنی آگهی یافته از فزونی خوف و هراس وکیل خود را نزد
خانخانان فرستاد و بکمال تخشع و ابتهال اظهار نمود که چون با عادلخانیه پیمان را به ایمان مؤکد
ساخته ام که بی صواب دید آنها حرف صلح درمیان نه آرم تا کس خود را نزد مراری فرستاده
از کمی آذوقه و استیلای بهادران قلعه کشا آگاه می[illegible] او را طلب مینمایم تا باتفاق
صلح نموده حصار را به اولیای دولت ابد اعتصام واگذارم امروز پراندن قلعه موقوف دارند
تا خبری از مراری برسد سپهسالار چون میدانست که گفتارش فروغی از راستی ندارد و به مکر و
تسویل میخواهد روز بگذراند گفته فرستاد که اگر میخواهد که پراندن قلعه امروز موقوف ماند پسر
خود را بلا توقف بفرستد پس از آنکه ظاهر گردید که او پسر خود را نمیفرستد نقب را آتش دادند
و یک برج و پانزده ذراع از دیوار بپرید بندهای جانسپار که انتظار وقت میبردند از توپ
و تفنگ و حقه و بان که از بالای میاکوت پیهم میریختند سر نتافته به حصار درآمدند خانخانان
سید علاول و سنگرام و ابوالمظهر(?) بهادر را که بیرون شیر حاجی این روی خندق ملچار داشتند
تعین نمود تا اندرون قلعه ملچارها برافراخته شرایط هوشیاری بجای آرند چون آخر روز مراری
پندت و سایر عادلخانیه خبر فتح شنیده از طرف چهار تهنگری(?) نمودار گشتند سپهسالار خانزمان(?)
و نصیری خان و گروهی دیگر را باستیصال آنها روانه ساخت افواج قاهره با غنیم صف آرا گشته
[illegible] به جنگ بان و تفنگ درآویختند همین که سه چهار گهری از روز باقی ماند دلیران رزم پرست

بدست ببران تیه کار ریخته به اندک نبرد از میدان راندند برخی از اسب و آدم مقاهیر
بدست آورده به عسکر فیروزی معاودت نمودند درین سال پسر مجلدار خان نظام الملکی که به لقب پدر
[ملقب] بود اظهار هواجوئی و دولتخواهی مینمود دیر همونی بخت بیدار از قلعه نباتی که محل اقامت
او بود و نزدیک کالنه است به قلعه کالنه آمده سپهسالار را پیغام داد که قلعه نباتی هر که اشاره شود
حواله نموده خود را پیش شما برسانم خانخانان گفته فرستاد که چون نبه و بابه ساهو و رندوله در بیضاپور
است اگر بالفعل خود را بانجا رسانیده کاری تواند ساخت مشمول عنایات شاهنشاهی خواهد
گردید مجلدار خان به سعادت یاوری خود را به بنگاه آن ستاره سوخته کان بی آزرم رسانیده
دست نهب و غارت برگشاد چون بداندیشان این دولت خداداد بدست خود ابواب
خسران میگشایند و بپای خود راه خذلان می پیمایند اتفاقا زن و دختر ساهو که با خزانه و اسباب
در همان نزدیکی از جنیره به بیضاپور آمده بودند بدست مجلدار خان افتادند و جز این قریب چارصد
اسب و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس از ساهوی سیاه روز و نزدیک
دوازده هزار هون از نقد و جنس از رندوله بتاراج رفت سپهسالار از استماع این خبر مسرت
اثر مکتوبی مشتمل بر تحسین و آفرین به مجلدار خان نوشته اعلام نمود که عیال ساهو را به جهونک
قلعه دار کالنه سپرده خود به عسکر اقبال ملحق گردد از آنجا که هنگام گره گشائی تقدیر ایزدی و نشگاف
کاری تائید سرمدی رسیده بود فتح خان از گران خواب غفلت و پندار بیدار گشته دریافت
که به نیروی اقبال خاقان کشورستان و تدبیر صایب خانخانان قلعه دولتاباد عنقریب به
تسخیر اولیای دولت قاهره خواهد درآمد ناگزیر برای پاس غرض و ناموس خود و بنی نظامیه
عبد الرسول پسر کلان خود را نزد سپهسالار فرستاده التماس نمود که چون باغوای ساهوی مخذول
و تلبیس عادل خانیه ابلیس طبیعت از مسلک قویم بندگی بیراهه شتافته بنام عاقبت اندیشی از

دست واهشته مصدر عصیان وطغیان گشته ام [illegible] وارم که جرایم مرا که ناشی از کمال نادانی و
وسواس شیطانی است از درگاه گیتی پناه درخواست نمایند وبیک هفته مهلت رسید که عیال واطفال
خود و بی نظام از قلعه بیرون آرم وتا انقضای وعده عبدالرسول را که از اعزا واولاد من است برسم
نوا نزد خود نگاه دارند سپهسالار نظر بر عجز و بیچارگی او امان داده عبدالرسول را پیش خود نگاه داشت
چون فتح خان بجهت برآوردن اسباب وعیال بار بردار ومدد خرج استدعا نمود خانخانان فیلان
وشتران خود را با پالکی چند و دو لک و پنجاه هزار روپیه نقد از سرکار والا داده برگذاشتن قلعه
تاکید نمود فتح خان مفاتیح قلاع نزد سپهسالار ارسال داشته خود به بیرون آوردن احمال واثقال
بر داخت سپهسالار گروهی از معتبران خود به ضبط و پاسبانی ابواب حصار مقرر گردانید فتح خان
دل از قلعه برگرفته روز مبارک دوشنبه نوزدهم ذی الحجه مطابق ششم تیر با بی نظام وتمامی توابع
ولواحق بیرون آمده حصون تسعه دولتا باد را که از آنجمله پنج بر روی زمین است وچهار بر قله کوه با
توپ بسیار وسایر اسباب قلعه داری از سرب وباروت وحقه وبان با ولیای دولت قاهره
واگذاشت وسپهسالار با دیگر بندهای بادشاهی به تماشای قلاع نه گانه که در بلندی وحصانت با
فلک انباز اند پرداخته نقاره شادمانی نواخت وخطبه فیروزی بنام گیتی افروز شهنشاه تخت
هودهم وبادشاه هفت اقلیم بلند آوازه گردانید زمانه وزمانیان مراسم تهنیت ومبارکباد بتقدیم
رسانیده بزبان اخلاص ادا نمودند که یارب بدین شاه صاحبقران که آراست گیتی بامن وامان
بقائی زیاده زاندازه بخش بهر لحظه اش دولت تازه بخش همه کار او را برآور به خیر به بخشش
مباد احتیاجی بغیر چون انفتاح این معقل منیع که آسمانه قصورش عنان آسمان هم عنان است
وساکنانش از بیم حوادث در امان برق آتش های بدست باری ریاح عواصف بدر
آن نتوانند رسید و وهم تیز گام بپایمردی اندیشه دوربین پیرامون آن نیارد گشت از مانر اقبال

برافتادن خانواده نظام الملک

احوال قلعه دولت آباد

اقبال خداداد او رنگ آرای جهانبانی است و مفاخر دولت ابد میعاد حضرت صاحبقران ثانی و
نگارش آن بر نویسنده وقایع این سلطنت والا مرتبت ناگزیر بنا بر آن مجملی از احوال این
حصن رفیع نگاشته میشود از عنایات ایزدی که درباره این شهنشاه دین پناه پادشاه حق
آگاه روز افزونست پیرایه روزی اندازد این حصن آسمان تمثال که نام قدیم آن دیوگر و دهاراگر
است و امروز بدولتاباد اشتهار دارد قطعه سنگی است سر بافلاک کشیده و دور آن از قلعه تا جائی
که به آب رسیده تراشیده چنان ملسا و مصفا ساخته اند که گذار مور و مار بر آن دشوار است [illegible]
گز شرعی است و ارتفاعش صد و چهل ذراع و گرد آن خندقی بعرض چهل ذراع شرعی و ژرفای
آن سی و در سنگ خارا حفر نموده اند از درون کوه راهی تاریک پر پیچ و تاب چون راه منار
که در روز روشن جز بچراغی نور دیده نماید بریده اند و دران زینها از همان سنگ تراشیده
پائین کوه دروازه ایست آهنین و از این دروازه بان راه در آمده از درون حصار سر بر می آرند
همانجا تابه کلانی از آهن تعبیه نموده اند که اگر ضرور شود آنرا بروی راه داشته بالای آن آتش
بر افروزند از شدت حرارت راه در آمد مسدود گردد و اسباب متعارفه کشایش قلاع از نقب
و ساباط و سرکوب و جز آن در گرفتن این موئل منیع کارگر نیست لهذا کمند تدبیر هیچ یکی از
کشورکشایان والا شکوه بکنگره تسخیر آن نرسیده از آنجا که تائیدات صمدانی و تیسیرات
آسمانی پیشکار این حضرت والا رتبت است و کارگذار این دولت بلند صولت حوادث ارضی
و سماوی از اسباب کشایش گشت نخست الوب باران که موجب سرانجام مواد زندگانی
است بر آن ملک مسدود گردید و ابر که ببحری و جوانمردی ضرب المثل است چنان زفت
شد که بقطره آبی مسامحت ننمود و از آن قحطی مفرط بروی کار آمد چنانچه سپهر برین از بام تا
شام بقرصی قانع بود و آنرا از طمع گرسنه کان زیر زمین پنهان میکرد و از شام تا بام بگرده

کیفیت اسباب کشایش آن قلعه دولت آباد

ساخته بود و آن نیز از چشم مردم زخم محاق دید [illegible] از آن و بایی که تمام آن ملک را فرو گرفت
پدید آمد چنانچه هیچکس به تجهیز و تکفین باز ماندگانی که به پای قدم در زمین [illegible] و به حفر
قبور مستورات را که دیدهٔ خورشید و ماه بر طلعت ایشان نیفتادی و بی پرده نگردیدی و از آن خرابی
عظیم به آن دیار روی نهاد چون آذوقهٔ قلعه نشینان تمام شد و امید غله چه از فقدان حبوب
و چه از محاصرات متوالیهٔ عساکر نصرت مآثر بعد از رسیدن خانخانان نماند درین اثنا خانخانان نیز
با افواج قاهره در رسید ناگزیر با اضطرار و اضطراب که همواره نصیب بداندیشان این دولت
روز افزون باد افتاده قلعه را با اولیای سلطنت سپردند و هر که به دیدهٔ عبرت بین و نظر خبرت
گزین این حصار استوار را به بیند به یقین داند که از آثار این بشر نیست نه نیروی انسان بکندن
و نیز از شنیدن آن وفا کند و نه عمر اینجماعه به انجام آن اکتفا نماید این انتظام مشتمل است چنانچه کلام غیر
مخلوق در ذکر قوم صالح علیه السلام بآن ناطق است وکانوا ینحتون من الجبال بیوتا یا عفاریت
بحکم سلیمان علیه السلام این کار دشوار و صنعت استوار را باتمام رسانیده باشند حاجی محمد خان قدسی
که عنان خوش طرازی این دولت فزاینده و مفاخر بردازی این اقبال پاینده کامیاب است
این چند بیت در وصف قلعهٔ مذکور گفته نظم حصاری که مثلش ندیده است کس بود قلعه دولتاباد
بس فلک را رخ از رفعت پایه اش کبود است از لطمهٔ سایه اش خرد را بود خندقش در نظر
ز فکر خردمند ته دارتر بود مملکت را عروس این حصار که بالین بود از شفق در کنار از آنجا که کار
پردازان قضا و قدر ظهور هر امری را بوقتی خاص و شخصی مخصوص باز بسته اند فتح این قلعهٔ دشوار
کشا نیز بنام میمنت نشان دولت بلند مرتبت حضرت صاحبقران ثانی و اسم سامی اورنگ
آرای جهانبانی منوط ساخته بودند هر چند سلاطین ماضیه و خواقین خالیه خصوصا حضرت عرش آشیانی
مساعی جمیله بکار داشتند اثری بر آن مترتب نگشت ایزد سبحانه همواره صیت قلعه گشائی

کشائی و عالم آرائی حضرت شاهنشاهی را تا فلک و ارض است و کواکب سایه در ربع مسکون هم

سایر بود ایراد احسن است [illegible] ذی الحجه مطابق روز تیر ماه از ستبر مژده این فیروزی از

عرضداشت سپه سالار به سمع مبارک که شاه راه نشاط و رسید خاطر اقدس انبساط یافت هم

ملازمان سریر خلافت بها گلدسته شادکامی بدست افتاد ستایش ایزدی بتقدیم رسید نوبت

شادیانی فرو کوفتند و طنطنهٔ نصرت گوش افروز جهانیان گشت گیتی خداوند خلعت خاصه با

نادری و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل از حلقهٔ

خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل برای خانخانان و خلعت و اسپ از طویلهٔ

خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه برای خانزمان مصحوب سید لطف علی یکه ی عنایت

نموده ارسال داشتند و نصیری خان را نیز خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از

حلقه فرستاده و الا خطاب خاندورانی با اضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار

سوار سرافراز گردانیدند و دیگر بندها که درین مهم مصدر خدمتی شده بودند بقدر مرتبه

نوازش یافتند و بیتهی سنگه ولد راو دودا را که در وطن بود با رسال خلعت و منصب هزار

و پانصدی هزار سوار و خطاب راو مفتخر گردانیدند چون بعد از گشایش حصار سپه سالار

خواست که برخی از بندهای اخلاص شعار را بجهت قلعه بکیدر و خودی نظام و فتح خان

را همراه گرفته بصوبه برهانپور بشتابد داکثری از رهگذر آنکه لشکر فیروزی در مدت محاصره

قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند و همواره با بیست هزار سوار بیجاپوری و نظام الملکی

بکارزار پرداخته و آذوقه نیز کم شده از تکفل این معنی سر برتافتند خاندوران که بفنون

خدمات شایسته مورد عنایات خاقانی است از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیرای

این خدمت گردید خانخانان او را با سید مرتضی خان و جماعهٔ دیگر از منصبداران در قلعه

وصول خبر فتح قلعه دولتاباد

... اضافه منصب پنجهزار ... پنجهزار سوار و خطاب خاندورانی

مخاطب شدن خواجه صابر ... برادرزاده عبدالله ... بهادر بخطاب خاندوران

گذاشته بجانب ظفرنگر راهی شد و در اثنای راه نوزده [illegible] مخاذیل بیجاپور هر روز به جنگ و پیکار پیش
می آمدند و جمعی را به کشتن داده هزاران خواری و ناکامی میکشیدند از آنجمله نوبتی دوریه که سرآمد
گروه سفاهت بود در آتش افروز جهنم گردید پس از رسیدن افواج قاهره بحوالی ظفرنگر مراری
و سایر بیجاپوریان فرهاد و بدر رندوله را فرستادند باشند که به وساطت او ابواب فتح مفتوح گردد
سپهسالار از اطلاع بر حیلت سازی و مکر پردازی ایشان غرض داطبی نیل مطلب برگردانید و به
ظفرنگر در آمده از غله که در آنجا ذخیره بود و با آنچه از برهانپور و حوالی آن به طلب او درین هنگام رسید
بمردم داد خلایق از عسرت برفاهیت گرائیدند [illegible] عاقلخان نیز بفراوان پاس و پاس مراجعت
نموده به دولت آباد رسید و چون معلوم شد که در قلعه آذوقه کمی پذیرفته است و خاندوران
با قلیلی بمحافظت آن می پردازد و در دیوار بند ملچارها تنگ کنند آوران عساکر گردون مآثر بر افراخته
بودند و هنگام برآمدن ننیداخته فرود آمدند و قلعه را محاصره نموده جنگ و پیکار آغاز نهادند
خاندوران انتظار کمک نبرده مکرر از قلعه بیرون آمد و حقیقتهای مردانه بروی کار آورد
و از آن رو که به حسن سلوک او رعایای حوالی دولت آباد مطمئن خاطر بوده غله میرسانیدند
در اثنا رقبل از تمام آذوقه محنت نه کشید و خانخانان بعد از شنیدن این خبر و اول محرم با بسید
بسیار بصوب دولت آباد راهی گردید و مقهوران چون دریافتند که درین سعی بیجا غیر از آنکه
خرمن حیات خود را بباد فنا بر دهند کاری نمیتوانند ساخت و آوازه آمدن خانخانان نیز
تزلزلی در قوایم عزیمت ایشان انداخت دست از قلعه را گذاشته براه ناسک ترنبک که در
حوالی آن بانگ گنگا درین ایام پایاب بود و در اطراف غرق آب در آمده لگام ناکامی به
سپر فرار کشیدند خانخانان ده هزار گاو غله که همراه داشت در قصبه تری کانو نجا سرمایان حواله
نمود که تا وه گروهی دولت آباد رسانیده بمصحوب جمعی به قلعه فرستد و خود به برهانپور رفته

رفته جماعه را بر گماشت که بسبب بانی فتح خان که از عقل و دور اندیشی بهره ندارد و بی نظام که از صغر سن
بنیک از بد باز نمی شناسد بیرون آرند مبادا بافسون دیو نفسانی و افسون غول نادانی مصدر امری گردند
که موروث و فسخ این ناقص خردان شود چون خاندوران با نابینان خود رکشاکش این [illegible] تعب
بسیار کشیده بود از فرونی عاطفت یرلیغ قدر نفاذ بنام او شرف صدور یافت که قلعه را بمرتضی خان
سپرده خود با لوه که صوبه داری آن با او متعلق بود برفته چندی بیاساید خاندوران مرتضی خان را در
قلعه گذاشته وزری که از خزانه عامره با خود داشت برای ناگزیر قلعه بمشار الیه داده فرود آمد و روانه
مطلب شد درین ایام از عرضداشت راجه بهارته که بجهات تلنگانه معین بود بعرض ملازمان
بارگاه خلافت رسید که بولا و سندی مفتاح که با سه هزار سوار در قلعه و لکیلو را قامت داشتند
از استیلای دلیران معرکه بیجا قلعه را واگذاشته راه گرای فرار گشتند و مبارزان لشکر منصور گروه
انبوهی از آن طایفه خذلان پژوه در اثنای گریختن مقتول و مجروح ساخته عیال بولای مقهور را
با یک فیل بدست آوردند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد در عشره اولای محرم ده هزار
روپیه بر سم مقرر با صحاب نیاز عطا شد یازدهم عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبوه بتقبیل
عتبه فلک رتبه سر بر افراخته عنایت الله سه فیل و بهادر دو فیل بر سم پیشکش گذرانیدند و از
اسیران فرنگ چهارصد آدم از مرد و زن و خورد و کلان با اصنام آن کورگمراهان ضلالت گرا
بنظر انور بادشاه اسلام [illegible] در آوردند خاقان دین نواز که در کار ارباب شریعت فرمان داد
که نخست آن گروه شقاوت پژوه را براه قویم ملت محمدی و شارع مستقیم دین احمدی خوانده
باذعان احکام اسلام تکلیف نمایند برخی که توفیق احراز این شرف یافتند بقبول دین صواب
آئین مورد مراحم شهنشاه حق آگاه گشتند و بیشتری را که زنگ سوخ جهالت و رسوخ ضلالت
سر از ادراک این دولت باز پیچیدند با مرا قسمت نموده حکم فرمودند که این طایفه نکوهیده کردار

فتح قلعه [illegible]

را محبوس و معذب نگاه دارند هر که بهره‌ای از توفیق باسلام گراید بعرض مقدس رسانند تا برای
او اوقات گذار مقرر فرموده آید و هر که ازین شرف در نیابد بموارد عقید باشد پیچید اکثری از
ایشان در حبس به جهنم پیوستند و از اصنام هرچه تماثیل انبیا علیه السلام بود حسب الحکم در آب جون
افگنده باقی را درهم شکستند درین ولا به پادشاهزاده‌های والا اقتدار و امرای عمده حضور و صوبجات
بآئین هر سال خلعت بارانی عنایت شد راجه رای سنگه ولد مهاراجه بعنایت فیل سرافراز
گردید بیست و ششم فیروز خان ناظر محل را بمرحمت فیل و خلیل الله خان را باضافه پانصدی دویست
سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و امانت خان برادر علامی افضل خان را بمنصب هزاری
صد سوار از اصل و اضافه بنواختند روز سه شنبه دهم صفر مطابق بیست و پنجم امرداد از ناسازگاری
هوای برسات عارضه تب گرانی سر باعث تغیر مزاج معلی گشته جهانی را در اضطراب انداخت
از بارگاه خلافت انواع خیرات و اصناف مبرات بتقدیم رسید نیازمندان درگاه ایزدی
دست دعا بچرخ برین بر داشته پیشانی ابتهال بر زمین گذاشته صحت ذات اقدس و
تندرستی شخص مقدس را که [illegible] سلامت همه آفاق در سلامت اوست از شفاخانه
غیبی مسألت نمودند پس از سپری شدن سه روز مزاج وهاج اعتدال پذیرفت پزشکان
عیسی دم که بدوام حضور اقتضای سعادت و استشفای برکات می نمایند از عطاهای پادشاه
جودگستر خلعت یافته بانعام مبالغ گرامند دامن امید برآمودند نواب سپهر قباب خورشید
احتجاب ملکه ملکی آداب بیگم صاحب و دیگر مستورات حجب عصمت و مخدرات تتق عفت
پنجاه هزار روپیه و پادشاهزاده‌های بخت بیدار و نوئینان اخلاص شعار یک لکه روپیه برسم
تصدق گذرانیدند ازین مبلغ یک لکه روپیه به مستحقین و پنجاه هزار روپیه به مستحقات عنایت
شد سیزدهم سیفی خان صوبه‌دار الله آباد باستلام آستان سلاطین مطاف سر برافراخته هزار مهر بصیغه

بصیغهٔ نذر و برخی مرصع آلات و طلاآلات و دیگر اشیا بعنوان پیشکش گذرانید و شرف پذیرائی
رسید فرستادن بادشاهزادهٔ والا مقدار محمد شاه شجاع بهادر بصوب دکن و ذکر وقایع
دیگر چون از عرایض خانخانان مکرر بعرض باریافتگان حضور رسید که گشایش حصار دولت آباد پای
تمام در دل دکنیان انداخته و افواجی که بخدمات این ملک می پردازند از کثرت ترددات شاقه
در آن اوقات محنت آموده و رنج فرسوده گشته بمهمی دیگر نمی توانند پرداخت اگر یکی از بادشاه
زادهای کامکار بخت بیدار را با ساز و سامان شایسته از خزانه و توپخانه و دلیران رزم پژوه و
فیلان کوه شکوه باین صوب تعیین فرمایند امید است که بمیامن اقبال حضرت خاقانی قلاع
بیجاپور در حیطهٔ تصرف اولیای دولت روزافزون درآید خاقان گیتی ستان بروز یکشنبه
بیست و دوم شهر صفر مطابق ششم شهریور بعد از گذشتن نه گهری اختر برج سلطنت بادشاه
زاده محمد شاه شجاع بهادر که هفتصد و پنجاه روپیه روزیانه می یافتند به خلعت خاصه با نادری طلا و
دکهپوه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و منصب والای ده هزاری ذات و پنجهزار سوار و
عنایت علم و نقاره و طومان طوغ و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع و دیگری با زین
طلای مینا کار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و رتهه و انعام شش
لک روپیه نقد بلند پایگی بخشیدند و با پیلان آسمان نهاد و اسپان تازی پهلونبرد و سلاح و خزانه
بسیار و لشکر جرار بالفعل رخصت فرمودند و در حین رخصت فاتحهٔ فیروزی برخواندند و
از شمول عاطفت و وفور شفقت حکم شد که از دروازهٔ دولتخانه برتهه سوار شوند و نقاره شادمانی
نواخته روانه گردند و از امرا و منصبداران سید خانجهان و راجه جیسنگه و راجه بتهلداس و الله
ویردیخان و رشید خان انصاری و خواص خان و مادهو سنگه ولد راو رتن و قزلباش خان
افشار و سید عالم بارهه و چندرمن بندیله و راجه روزافزون و بهیم راتهور و راجه راماداس نروری

وبکه تاز خان و اصالت خان و خلیل الله خان و کرم الله ولد علیمردان بهادر و حمایلی ولد قزلباش خان
قزوینی و حبیب سور و سرزه خان و دیگر دلاوران جلدکار رکاب [illegible] نه هزار [illegible]
و هزار احدی و هزار سوار برق انداز و پیاده بسیار از تفنگچی و کماندار در ملازمت آن گوهر
اکلیل خلافت مرخص گشتند سعدالله خان به مرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه با
یراق طلا و فیل از حلقه خاصه با ماده فیل و راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس بعنایت خلعت خاصه
و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و الله ویردی خان و اصالت خان و خلیل الله خان به خلعت
و اسپ و بعضی به عنایت اسپ و برخی به مرحمت خلعت مفتخر و مباهی گردیدند و اصالت خان از
اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار و خدمت بخشیگری این لشکر سر
بلندی یافت و حکم شد که بیست و پنج لکه روپیه از خزانه بجهت مدد خرج منصبداران و مناهر
احدیان و برق اندازان و غیر آن همراه دهند نهم ربیع الاول صادق خان میر بخشی [illegible] یمین الدوله
از جهان فانی درگذشت اعلیحضرت از عموم رافت و بنده نوازی سرو جویبار سلطنت
بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را برای مفاخرت اخلاف حضور صالح پسر کلان او
جعفر خان که از حسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار شاهنشاهی است به تعزیت
فرستادند و حکم شد که به فزونی الطاف خاقانی تسلیه بخشیده او را با برادران بشرف بساط
بوس مشرف گردانند پس از آنکه جعفر خان که از حسن عقیدت و لطف خدمت منظور نظر
و برادرانش به سعادت حضور فایز گشتند فرمان روای جهان بزبان وحی ترجمان سخنان
غم زدای که هر یک حرز بازوی هوشمندی و ضمیمه گردن بخت بلندی بوده فرموده جعفر خان
را به خلعت خاصه و به اضافه هزاری ذات و پانصد سوار بمنصب چار هزاری ذات و دو
هزار سوار و روشن ضمیر را به خلعت و اضافه پانصدی ذات و سیصد سوار بمنصب هزار

فوت صادق خان میر بخشی

فرستادن محمد اورنگ زیب [illegible] جعفر خان پسر صادق خان [illegible] و نوازش پسر صادق خان

هزاری و پانصدی ذات و پانصد سوار سربنوازشند و عـ[illegible] رحمن نیز با خطاب خان سرافراز گردید و
بهرام پسر چهارم منصب پانصدی ذات و صد سوار سربلندی یافت و شب دوازدهم ربیع الاول
به حکم شهنشاه حق آگاه مجلس میلاد سرور انبیا و خلاصهٔ اصفیا علیه افضل الصلوة اکملها آرایش
یافت و گروهی از فضلا و صلحا و حفاظ حاضر گشته بتلاوت قرآن و ذکر محاسن مکارم آن
خلاصهٔ انس و جان پرداختند و آفاق بانواع بخور و اقسام عطر معطر گردید [illegible] چنان شد
بخارهای بخور اوج گیر گشته وسمهٔ روی بدر منیر مشام هوا انشد چنان عطریاب که شبنم بمجمر بخت
عبیر از گلاب و خوانهای اطعمهٔ گوناگون و نواله رنگارنگ و اصناف تنقلات و صنوف
حلویات فرد وجیده صلای عام در دادند سرآرای خلافت برای پاس تعظیم و بزرگداشت
این شب متبرک بر مسندی که بر روی زمین گسترده شده بود نشستند و هر کدام از ارباب
صلاح و اصحاب استحقاق در خور حال خلعت و فرجی و شال عنایت فرمودند چون مردم بسیاری
فراهم آمده بودند بر دوازده هزار روپیه مقرری هشت هزار روپیه دیگر افزودند چهاردهم سیف خان را
به عنایت خلعت و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل نوازش فرموده بصوبهٔ اله آباد که در
عهدهٔ او بود دستوری دادند بیست و چهارم خاندوران از مالوه آمده باحراز سعادت ملازمت
مستسعد گشت و هزار مهر بصیغهٔ نذر گذرانید سنگرام زمیندار کمتور نیز باستلام عتبهٔ والا
سر برافراخت بیراجه [illegible] و سنگه پسر راجه جگت سنگه کچهواهه که از ضلالت کفر رهائی یافته به
سعادت اسلام رسیده یک خلعت و دو هزار روپیه نقد عنایت فرمودند اسلام خان
که پس از تغیر حکومت گجرات به حکم اقدس از راه برهانپور به جهت آوردن فیلان نظام و
فتح خان و اموال ایشان به برهانپور رفته بود بیست و هفتم شرف استانبوس دریافت
و هزار مهر بعنوان نذر و جواهر مرصع آلات و تنسوقات گجرات که قیمت همه یک لک روپیه

شد بر سبیل پیشکش بنظر انور درآورد بی نظام و فتح خان را که مهابت خان خانخانان با

غنایم دولت‌آباد همراه آورده روانه درگاه معلی ساخته حاضر گردانید بی نظام را به سید خان جهان

حارس قلعه گوالیار حواله فرمودند و فرمان شد که چنانچه بهادر نظام الملک که در فتح قلعه احمدنگر اسیر

اولیای دولت قاهره شده بود در قلعه مذکور محبوس است بی نظام را نیز دران قلعه مقید دارد

وازمحرم نوازی نقوش سیئات فتح خان با آنکه از شقاوت فطری و وارونی طالع مصدر

حرکات نکوهیده شده بود بزلال عفو شسته پرتو نیر عاطفت ملکانه بر حال او افگندند و در

سلک بندگان درگاه جهان پناه منتظم ساخته به عنایت خلعت و دو لک روپیه سالیانه مفتخر

گردانیدند و اسباب و اموال او را به او بازگذاشتند و هر چه به بی نظام تعلق داشت به

سرکار والا ضبط شد بردل خان باضافه ششصد سوار بمنصب هزاری هزار سوار و عبد

الرحمن ولد صادق خان بخدمت بخشیگری احدیان سرافراز گردیده

روز شنبه پانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و سه مطابق سیوم مهر ماه محفل وزن قمری اختتام

سال چهل و سیوم و افتتاح سال چهل و چهارم از سنین عمر جاوید طراز بآئین معهود ترتیب یافت

و آن جهان کرم به طلا و دیگر اشیای معهوده سنجیده آمد چون مقرر گشته که بادشاهزاده والا

گهر با تجربه مهمات امور بگردانند منصب بلند ساختند چنانچه بدرة التاج سلطنت محمد شاه شجاع بهادر پیش از

دستوری به مهم دکن منصب عنایت شد مهین نور خلافت بآئین دیگر کوکب مندان کامگار که به

تفاوت درجات بروز بانه سربلند اند تا این تاریخ هزار روپیه روزیانه می یافتند لیکن ازان

رو که جمیع امور این سلطنت و فق مهر اقتضای خرد و بینش است درین روز مسعود ان بیدار بخت

را که به اخلاق پسندیده و اطوار گزیده در ضمیر خورشید نظیر او رنگ آرای جهانبانی بیش از دیگر اخلاف

جا دارند و خاقان مهربان بدوری ایشان رضامند نیستند بمنصب والای دوازده هزاری

هزاری ذات و شش [illegible] هزار سوار و علم و نقاره و [illegible] آفتاب گیر و خیمه سرخ که جز بادشاهزادهای
دیگری به نصب آن [illegible] سرافراز ساختند و [illegible] حصار را که حضرت فردوس مکانی در
آغاز جلوس مبارک بسریر سلطنت هندوستان بهشت نشان بتیول حضرت جنت آشیانی عنایت
نموده بودند و آن حضرت در عهد دولت خود بحضرت عرش آشیانی و همچنین حضرت عرش آشیانی بحضرت
جنت مکانی و حضرت جنت مکانی بحضرت صاحبقران ثانی ادام الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس الاقاصی
والادانی ارزانی داشته به جاگیر آن اختر برج سلطنت مقرر نمودند و فوجداری سرکار مذکور بمحمد علی بیگ
خویش قلیج خان مفوض گردید اسلام خان را به خلعت خاصه بنواخته از پرورده نوازی به والا پایه بخشی گری
رسانیدند بخشی الممالک که از تاریخ میمنت خاندوران صوبه دار مالوه بمرحمت خلعت خاصه و شمشیر
خاصه و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه بلندپایگی یافته بخدمت بادشاهزاده
[illegible] محمد [illegible] شجاع بهادر دستوری یافت راجه بیهار سنه بندیله باضافه پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه جان نثار خان
بمنصب دو هزار پانصدی ذات دو هزار و پانصد سوار و مکرمت خان که بخدمت فوجداری نواحی
دار الخلافه اکبرآباد سرافرازی یافت به منصب دو هزاری ذات و سه هزار سوار و شریف خان به
منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و سهراب خان ولد صف شکن خان جعفر بیگ
بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و قاضی محمد سعید کرهرودی که از تغیر مکرمت خان
بدیوانی بیوتات رکاب سعادت سربلند گشت به منصب هزاری دوصد سوار عز افتخار اندوختند
و خدمت دیوانی سرکار [illegible] بور بخلافت به محمد یوسف تفویض یافت و داروغگی داغ و تصحیحه
متصدیان از تغیر قاضی محمد سعید کرهرودی بعز الدین علی برادر اسلام خان مفوض فرمودند
چون بعرض مقدس رسید که از دلایل نجومی فی الجمله گرانی در سال حال از سنین عمر ابد طراز ظاهر

بخشی گری اسلام خان

ذکر خاندوران

ذکر جان نثار خان

دیوانی بیوتات قاضی محمد سعید کرهرودی

میگردد بسرا از آنرو که بتصدیق عقلا و نقلا باعث رد آفات و دفع نحوسات است ذات اقدس
را به طلا وزن نموده حکم شد که مبلغ هم سنگ به اهل استحقاق دهند بنابران شب و هشتم ربیع الثانی
بار دیگر این جهان افضال که همواره به بذل و عطاء اموال جهانیان را از احتیاج بر می آرند
بزر سرخ سنجیده آمد و مبلغ به مستحقین عنایت شد و ازانجا که حفظ ایزدی شامل حال این
سرمایه امن و امان است درین سال بکروهی بوجود بیمه سود نرسیده همانا این کلاوت از آثار
تصدق بود و با صدق حدیث کذب المنجمون برب الکعبه ظهور نمود سلخ ماه توپخان از اصل و
اضافه به منصب هزاری ذات [illegible] سوار سرافرازی یافت هفدهم جمادی الاولی موکب
جلال قرین دولت و اقبال از دار الخلافه اکبرآباد بسیر و شکار رو بباس و باری متوجه گردیده
شاه بیگ خان باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و اهتمام خان باضافه
هزاری ششصد سوار بمنصب دو هزاری ذات هزار و دویست سوار و از اصل و اضافه جیون
بهادر باقرخان نجم ثانی بمنصب هزاری ششصد سوار سربلند گشتند بیرسوتم سنگه شیره راجه
کچهواهه که به یمن پیوند بادشاه اسلام از ظلمت آباد کفر بفروغستان ایمان رسیده بود به سعادتمند
موسوم گشت و به خلعت و اسپ و زر نقد نوازش یافت آغاز سال هفتم از دور اول جلوس
مقدس روز شنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و سه مطابق دوازدهم آذر ماه هفتم سال
میمنت اشتمال فرح بخش جهانیان گشت و نوید کامرانی بعالمیان رسانید دوم نور محمد عرب
به منصب هزاری ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت سوم خدیو اقبال که عشرت
صید و نخچیر اندوخته معاودت فرموده بودند باغ نور منزل را از نضارت تازه بخشیدند یمین الدوله
آصف خان و علامی افضل خان با دیگر امرا و سایر بندها که در دار الخلافه اقامت داشتند بذیره شتافته
شرف ملازمت دریافتند چارم دار الخلافه بمیمنه رایات عالیات فروغ آگین گردید بیست

بیست و چهارم مخلص خان از دکن آمده سعادت آستانبوس اندوخت و بمرحمت خلعت و
جمدهر مرصع و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد
سر بر افراخت و سرکار مونگیر از توابع صوبه بهار اقطاع او مقرر گشت غره رجب حبیب خان
که در نخستین جلوس شاه مقدس از قبل قطب الملک نزد والی ایران برسالت رفته بود درین
سال مراجعت نموده به تقبیل عتبه فلک رتبه جبهه نورانی طالع بر افروخت و سه تقوز اسپ با چند استر
و شتر و اقمشه ایران برسم پیشکش بنظر کیمیا اثر در آورد کلیان جهالا که اعلی حضرت در ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام پادشاهزادگی هنگامی که به قصد مالش رانا امر سنگه در اودی پور اقامت
داشتند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ او را دستگیر نموده به پیشگاه حضور آورده بود جان
بخشی نموده آزاد فرموده بودند و امروز از راجپوتان عمده رانا جگت سنگه است از قبل رانای
مذکور بعد [illegible] آمده بخدمت او را با یک فیل که بطریق پیشکش ارسال داشته بود از نظر
انور گذرانید جشن وزن شمسی روز جمعه بیست و ششم رجب سنه هزار و چهل و سه مطابق
هشتم بهمن جشن وزن شمسی انتهای سال چهل و دوم و آغاز سال چهل و سیوم از جاوید زندگی
حضرت شاهنشاهی انعقاد یافت و آن دریا نوال کان بخشش را بطلا و دیگر اجناس معهوده
سنجیدند درین روز میمنت افروز بر منصب علامی افضل خان که چهار هزاری ذات و سه هزار
سوار بود هزاری [illegible] افزودند و جعفر خان را بعنایت نقاره بلند آوازه گردانیدند
مکرمت خان بعنایت علم و فیل سر عزت بر افراخت و از اصل و اضافه یاقی بیگ
قلماق بمنصب هزاری ششصد سوار و خطاب خانی و میر عبد الکریم داروغه عمارات دولتخانه
دار الخلافه اکبرآباد بمنصب هزاری دوصد سوار نوازش یافتند [illegible] برای بنواری داس
که بخدمت مشرفی فیل خانه والا سر افراز است یک فیل پیشکش نمود شب بیست و هفتم موه هزار روپیه

مقرر به ارباب استحقاق عنایت فرمودند شب و هم مطابق پانزدهم بهمن آفریدگار بی مثال شاهزاده بلند
والا اقبال محمد دارا شکوه را از دختر نیک اختر سلطان پرویز جبه کرامت شد سر حضرت خاقانی
قرین سعادت جاودانی بمنزل آن اختر برج خلافت شرف قدوم ارزانی داشتند و آن گوهر اکلیل
سلطنت بعد از ادای مراسم پا انداز و نثار اقسام تحف و هدایا بعنوان پیشکش گذرانیده بفرمان
شاهنشاهی به یمین الدوله دو تقوز پارچه با جمدهر مرصع و لعلامی افضل خان و شایسته خان خلعت با
چارقب زردوزی و به اسلام خان و جعفر خان و میر جمله و موسوی خان و شاه نواز خان خلعت
با فرجی و به سایر بندهای خلعت تنها عنایت نمودند و این گروه اخلاص پژوه بخت در پیشگاه حضور
اعلیحضرت بعد از آن جشن پادشاهزاده جوان بخت به تسلیمات پرداختند و شهنشاه آسمان جاه
همانجا طعام تناول نموده آخر روز دولتخانه معلی را بنور حضور منور گردانیدند برافراختن رایات عرش فرسا
از دار الخلافه بصوب پنجاب بار اول چون دار السلطنه لاهور که آن مستقر سریر خلافت
این دودمان خواقین نشان است بعد از جلوس میمنت مانوس پرتو رایات جهان آرا زینت
نیافته بود و خاطر عشرت پیرای بندگان اعلیحضرت به گلگشت خطه بی نظیر کشمیر که به فروغی سبزه
و ریاحین نمودار بست از فردوس برین بل بهشتی است بر روی زمین بیشتر رغبت می‌فرمودند بنابر آن
آخر روز پنجشنبه سیوم شهر شعبان سنه هزار و چهل و سه مطابق چاردهم بهمن موکب جلال از اکبرآباد بصوب
پنجاب راهی گردید و سرادق عظمت که بیرون شهر دار الخلافه کنار دریای جون برافراخته شده بود
به نزول اقدس مورد انوار گشت سه روز درین منزل مقام شد خان عالم را که از بسیار شکاری وقوف
تمام دارد ده هزار و پانصد اشرفی عنایت کرده حکم فرمودند که تا دار السلطنت دهلی ملازم رکاب سعادت
باشند و به حاکم خان چارصد اشرفی و به شیر خان ترین ده هزار روپیه و به صوفی بهادر فیل مرحمت
شد و از اصل و اضافه میر شمس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و به پیر خان میانه بمنصب

تشریف بردن به منزل دارا شکوه

بمنصب [illegible] هزاری شش‌صد سوار سرافراز گشتند هفتم موکب اقبال ازین منزل کوچ نموده بره نوردی
درآمد و از عدالت گستری و رعیت پروری مقرر فرمودند که بخشی احدیان با احدیان تیرانداز
از یکطرف راه و میرآتش با برق اندازان از طرف دیگر اهتمام نمایند تا بعبور اردو و مرور لشکر زراعت
پامال نگردد چون لشکر سلطنت اردوی کیهان پوی بعد از نزول بسیط زمین را فرو میگرفت داروغگان
و مشرفان و امنا معین گشتند تا هر قدر زراعت بی سپر گردد برآورد نموده حصه رعیت برعیت
و حصه جاگیردار که بپایهٔ هزاری نرسیده باشند بجاگیردار از سرکار معلی نقد برسانند باسلام خان
میر بخشی اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا عنایت شد ششم [illegible] سیفخان بمرحمت فیل مفتخر گشت
چاردهم در متهرا که از معابد مشهوره کفرهٔ هندوستان است الله ویردیخان قراول بیگی بعرض
مقدس رسانید که آن روی آب جون در بیشه که محاذی موضع مهابن است شیری چند بنظر
درآمده [illegible] از جان شکری و جوش صحرا بمواشی قصبات و قریات آن نواحی ضرر میرسانند
شهنشاه شیرشکار به کشتی از آب عبور نموده فیل سواره به نخجیرگاه درآمدند و چهار شیر که در
نهایت تناوری و قوت بودند و دو ماده به تفنگ شکار فرمودند و یک شیربچه را گرزبرداران به
فرمان والا زنده بدست آوردند شب پانزدهم که لیلة البرات بود بموجب حکم اشرف کنار دریا
و [illegible] فانوس و چراغ برافروخته آمد تماشای چراغان عشرت افزای خاطر اقدس گردید
درین شب متبرک [illegible] روپیه مقرر به نیازمندان عطا شد و عبادات مخصوصهٔ این شب
به تقدیم رسید روز دیگر از متهرا نهضت نموده بتیم کلیان جهالا را که پیشکش [illegible] سنگه آورده
بود به خلعت و اسپ سرافراز ساخته مصحوب او خلعت فاخر و اوربسی مرصع با دو اسپ از
طویلهٔ خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا و فیل برای او فرستادند درین تاریخ الله ویردیخان
بعرض اشرف اقدس رسانید که درین نواحی هم شیری چند ظاهر گشته اعلیحضرت بان صوب

تشریف فرموده دو شیر یکی نر که [illegible] من و دیگری ماده که نیم من [illegible] شاهی بود نیز را

به تفنگ شکار کرده معاودت نمودند بحکیم الملک چهار هزار روپیه و به حکیم مومنا دو هزار

روپیه مرحمت شد بیست و سیوم اعتقاد خان صوبه دار دار الملک دهلی بیک منزلی شهر آمده

احراز سعادت ملازمت نمود بیست و چهارم نور کده که بحکم حضرت جنت مکانی درون

آن عمارات ساخته بودند به فر نزول سعادت موصول آرایش یافت بیست و ششم نخست

به طواف روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه قبل ازان به زیارت مرقد فیض

مظهر سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره پرداخته متولیان و سدنه این

اماکن شرافت مواطن را بجوائز و مبرات از من آرزو بهره‌مند نمودند بیست هزار روپیه از سرکار

والا بانو بادشاه زاده با معتمدان حواله رفت تا بخاکساران نیاز آئین و خامل ذکران بقعه

نشین در خور احتیاج قسمت نمایند و از اصحاب عمایم و ارباب استحقاق و سادات

دار الملک دهلی هر کس بشرف ملازمت مشرف شد از افضال خاقانی کشت امید او را سرسبز

و شاداب گردانید بیست و هفتم از نور کده به شکار پالم که صیدگاهی است مقرر رکضت نمود

در عمارات بادشاهی که در آن سرزمین اساس یافته نزول اجلال فرمودند چهار روز در آن

مقام دل افروز بعشرت نخجیر پرداخته فراوان صید نمودند چنانچه در یک روز بذات اقدس

چهل آهوی سیاه به تفنگ خاصه که بخاص بان موسوم است شکار کردند و هیچ یکی محتاج به

تیر دوم نگشت و این معنی باعث تعجب همگنان گردید بر زبان گوهر بار رفت که در ایام

بادشاهزادگی روزی در چکنیر که شکارگاه حوالی دار الخلافه اکبر آباد است شانزده آهو بدست

مبارک شکار کرده بودیم چون این ماجرا به سمع حضرت جنت مکانی رسید فرمودند که ما

نیز در یک روز هژده آهو به تفنگ زده ایم طالبای کلیم این رباعی بعرض مقدس رسانیده

آمده به صلهٔ کامیاب گردید چون شاه جهان بادشاه شیر شکار افکند با لم نی بخجر
که از سر روزی به تفنگ خاص یاب جل آهو افکند که تفکند یک صید و دو باد دوم شهر رمضان
مقربخان دکنی از سنبهل اقطاع خود آمده شرف زمین بوس دریافت پنجم در مقام سوم بسته
اعتقاد خان صوبه دار دار الملک دهلی را به عنایت خلعت سرافراز ساخته رخصت انصراف
دادند هفتم مقربخان بمرحمت خلعت نوازش یافت و به جاگیر خود مرخص گردید سپهدار خان
از قلعه احمدنگر آمده به تقبیل عتبه والا فرق عزت برافراخت و هزار مهر نذر گذرانید نزدهم
باغ پرگنهٔ انباله که بفرمان گیتی خدیو در ایام سعادت فرجام بادشاهزادگی ترتیب یافته
بود و در آغاز جلوس مبارک به نواب آسمان قباب بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب
عنایت شده بفر نزول اقدس نضارت فردوسی یافت و حکم شد که متصدیان سرکار
آن مهد عصمت در آن مکان روح افزا مطابق امر خاقانی عمارتی بنا نمایند نوزدهم باغ
حافظ رخنه که در زمان دولت حضرت عرش آشیانی به جد کاری حافظ رخنه که در آن
ایام کروری سهرند بود در آنجا مرتب گشته و در نزاهت و لطافت در آن هنگام قرینه
نداشت و به امر حضرت جنت مکانی متصل آن تالابی دلکشا ساخته اند منزل سعادت
محفل گردید گذارش [illegible] شب سه شنبه بیست و یکم رمضان المبارک سنه هزار و چهل
و سه هجری خورشید زرافشان لوای شعشعه گیتی افروز نزهت سرای حمل را فروغ آگین ساخت
خاقان هفت اقلیم و بادشاه تخت دو دیهیم سریر خلافت را با نوار عدالت برافروخته
ابواب نشاط بر روی جهانیان مفتوح گردانیدند سپهدار خان را بعنایت خلعت و اسپ
با زین مطلا و فیل و صوبه داری گجرات از تغیر باقر خان نجم ثانی بلند پایگی بخشیده رخصت
فرمودند امام قلی که شاه صفی والی ایران او را همراه خیریت خان نوکر قطب الملک به سفارت

کلکنده فرستاده بود و مصحوب او نامه به درگاه عالم پناه نیز ارسال داشته و بوقت شرف

استلام عتبهٔ والا دریافت و بیست اسپ و چند استر و سنز با دیگر اشیای ایران بر سبیل

پیشکش به نظر انور خاقان جود گستر درآورده به خلعت و انعام علی هزار روپیه سرافراز گردید

پاینده بی اوزبک که به سعادت یاوری از ما وراء النهر به عزم زیارت حرمین شریفین آمده

بود شرف اندوز ملازمت گردید و هیزده اسپ و ده شتر نر و ماده به پیشکش نمود و به انعام ده

هزار روپیه نوازش یافت و به دیانت خان دیوان و فوجدار سرهند حکم شد که مطابق طرحی

که پسند طبع اقدس آمده نشیمنی دلکش که یک سو طرف باغ و دیگری جانب تالاب داشته

باشد بسازد بیست و دوم رایات فیروزی آثار از انجا نهضت نمود و بیست و سوم سرای اعتماد الدوله

مضرب خیام گردید درین روز راجه جگت سنگه ولد راجه باسو از نواحی کانگره آمده به تقبیل سدهٔ سنیه

سر افراخت و دیانت خان به مرحمت خلعت و منصب هزاری ذات و پانصد [illegible] اصل و اضافه

مفتخر گشته دستوری معاودت به سهرند یافت سلخ رمضان کنار آب بیاه معسکر اقبال

گشت درین ماه مبارک مبلغ سی هزار روپیه مقرر بار باب استحقاق رسید روز عید فطر

مقام فرمودند درینولا از نیرنگی تقدیر صبیهٔ صفیهٔ پادشاهزادهٔ بلند اختر محمد دارا شکوه که نخستین

گل آن نهال حدیقهٔ سلطنت بود به فردوس برین ارتحال نمود خاطر آن گوهر اکلیل خلافت

غم آگین شد چنانچه از فرط اندوه آثار تب ظاهر گشت و حرارت و اضطراب رو به فزونی

آورد چون بر معالجهٔ اطبای حضور اثری مترتب نگشت خاقان مهر گستر وزیر خان را که از

بندهای معتمد قدیم الخدمت است و از علم طب بهرهٔ وافی دارد و مزاج خلیفهٔ زمان و پادشاهزادهای

بلند مکان را نیکو می‌شناسد از دار السلطنه لاهور طلب فرمودند و از آن روز که ساعت نخست

بجهت ملازمت نزدیک بود حکم شد که خود را بایلغار رسانند و کار او را پرداخته معاودت نماید

بتدریج از آنجا موکب اقبال حوالی دار السلطنه رسید و در ساعت نیک سعادت استلام
عتبه والا دریافته خان مومی الیه چهارم شوال داخل اردوی کیهان پوی گشته پادشاهزاده
جهانیان را ملازمت کرد و بحث تشخیص مرض که نا گزیر مداوات و اطبای دیگر آنرا [...] دریافته
بودند نموده در صدد معالجه شد و به یمن توجه خاطر ملکوت ناظر در اندک وقتی مزاج گرامی
باعتدال گرائید بزم نشاط را رونق پدید آمد اعلیحضرت در ایام بیماری آن اختر برج کامگاری
از فرط عاطفت حکم فرموده بودند که سراپرده آن والا گهر متصل بدولتخانه پادشاهی برپا
میکرده باشند تا نواب قدسی القاب بیگم صاحب اکثر اوقات آمد و شد نموده به
بیمارداری به پردازند و خود نیز بذات اقدس مکرر بعیادت تشریف برده مبالغ
گرامند به فقرا و مساکین عطا فرمودند ششم کنار تالاب خواجه بختیار که در ظاهر دار السلطنه
است مرکز اعلام جاه و جلال گردید هفتم مطابق هفدهم فروردین از آنجا بر فیل نصرت
نشان سوار شدند درین هنگام وزیر خان دولت ملازمت دریافت و هزار مهر نذر
گذرانید و نجابت خان فوجدار دامن کوه کانگره و میرزا والی و سرافراز خان پسر
لشکر خان فوجدار لکهی جنگل و عابد تغیانیان و اعیان و اشراف لاهور با آمده
شرف کورنش حاصل نمودند و بعد از یک پهر روز بدولتخانه دار السلطنت نزول
اقدس آسمانی گرچه [...] شد نهم که روز شرف بود وزیر خان پیشکشی عالی از
جواهر و مرصع آلات و طلاآلات و اسپ و شتر و پارچه ولایتی و قالی کار ولایت
لاهور و دیگر اشیا که در مدت صوبه داری پنجاب سرانجام داده بود از نظر انور گذرانیدند
نبرای سرافرازی او چنین چار لک روپیه شرف پذیرائی یافت و هم درین روز سعد خان
صوبه دار کابل که بعد از جلوس مقدس سعادت ملازمت دریافته بود بپایگاه عظمت و جاه

رسیده به تقبیل آستان گردون نشان سر برافراخت و هزار مهر به صیغهٔ نذر و صد اسپ و صد شتر و نه باز [illegible]
بعنوان پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانید و قلیج خان حاکم ملتان بدرگاه والا آمده احراز شرف ملازمت نموده
نه زنجیر فیل عراقی و الجی اقمشهٔ ایران بر سبیل پیشکش از نظر انور درآورد و وصل ایلچی با دیگر امتعهٔ گجرات که
باقرخان نجم ثانی حاکم آن ولایت روانهٔ درگاه معلی ساخته بود در مینوفرت رسید و شرف قبول یافت
منصب نجابت خان که خدمت فوجداری دامن کوه کانگره و نواحی آن نسبت به تقدیم رسانیده بود باضافهٔ
پانصدی ذات سه هزاری ذات دو هزار سوار مقرر گشت مخلص خان از گورکهپور آمده باستلام عتبهٔ والا
سرافراز گردید و دو فیل پیشکش کرد منصب افتخار خان برادر سعید خان از اصل و اضافه هزاری ذات
و هشتصد سوار قرار یافت قضیهٔ آنکه از روز نوروز تا روز شرف از پیشکش پادشاهزادهای کامکار
و امرا و اعیان دولت به پذیرائی رسید بمبلغ دوازده لک روپیه شد یازدهم به زیارت مرقد منور حضرت
جنت مکانی تشریف نموده ده هزار روپیه از سرکار خاصه و پنج هزار روپیه نذر پادشاهزادهای [illegible]
به نیازمندان بذل نمودند از آنجا که خاطر حق ناظر خدیو خداشناس بمصاحبت خاک بیزان کوی
نیاز میل تمام دارد دهم کلمه مصباح طرق هدایت و مفتاح کنوز ولایت میان میر را که نقد
سلوکش به سکهٔ قبول رسیده و مبادی عللش بمنتهای وصول انوار ریاضت از جبین نورآگینش
ساطع و آثار عرفان از باطن فیض مواطنش لامع و دیگر احوال سعادت اشتمال او و دیگر مشایخ و فضلای
این عهد به تفصیل در خاتمه نگارش خواهد یافت بحضور موفور السرور فرخ نمود کرده [illegible] چون آن
دانای اسرار کونی و الهی حطام دنیوی و مواد صوری را بنظر در نیاورده ناکامی نفس خودکام در خواهش
بسته دارد و پادشاه روشن دل جز تسبیح و دستار سفید چیزی نداده و از اشتهار میل طبیعت آن
سرآمد وارستگان به تنهانشینی و وحدت گزینی بعد از طلبه [illegible] اظهار وداع نمودند آن [illegible]
اهل یقین بخواهش تمام استدعا نمود که ساعتی بجلوس فیض مانوس محنت کدهٔ این بی نوا را راحت

زیارت مرقد منور حضرت جنت مکانی

تشریف نمودن [illegible] حضرت میان میر

آگاه گردانند و ایوان محفل روحانی به کمال شگفتگی و نشاط انجام پذیرفت و لب نکات گوش
آرا و کلمات سعادت افزا بزبان الهام بیان گذارش داده باعث نشاط خاطر آن خموش زبان
گویا دل و انبساط باطن آن گنج نشین پیوند گسل گشتند و نیز هم منزل شیخ بلاول را شرف قدوم
ارزانی داشته لختی بمقالات دلکش و مقولات فیض انتساب سامعه افروز گردیدند و دو هزار روپیه
به شیخ که هر چه بدو رسیدی صرف احتیاج فقرا نمودی عطا فرمود و بدولتخانه والا مراجعت نمودند
چون عمارات دولتخانهٔ خاص و آرامگاه دولتخانهٔ عالی که به امر حضرت جنت مکانی ساخته شده
بود پسندیده طبع اقدس نیامد حکم شد که از سر نو بنا نهند و طرح گزیده به وزیر خان و متصدیان
عمارات پادشاهی حواله شد که تا هنگام معاودت [illegible] از کشمیر دلپذیر مهیا گردانند عوضخان قاقشال
به اضافه پانصدی دویست سوار بمنصب هزاری پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه شادی بیگ
[illegible] خان [illegible] به منصب هزاری ششصد سوار سربلندی یافتند بیست و یکم منزل یمین الدوله
که بآن قدر و منزلت و اعتبار و مرتبت او نسبت به سایر نوئینان والا مقدار از منازل دیگر
امرا در نزاهت و دلکشائی و وسعت و رفعت امتیاز تمام دارد و مبلغ بیست لک روپیه خرج
آن شده حسب الالتماس او بفر مقدم مبارک آرایش یافت یمین الدوله بعد از ادای شکر
عواطف [illegible] شاهنشاهی و مراسم پانداز و نثار پیشکشی عالی از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات
و اسپ و پارچه و دیگر نفائس که قیمت مجموع آن شش لک روپیه شد بنظر انور در آورد و عاطفت
پادشاهی شرف پذیرائی بخشید و یمین الدوله سوای آن به پادشاهزادهای کامگار نیز برخی از
مرصع آلات و اسپ و پارچه پیشکش گذرانید خاقان بنده نواز طعام تناول فرموده آخر روز
بدولتخانه والا تشریف آوردند درین تاریخ سعید خان را بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع نوازش
نمودند و از سواران منصب او که چهار هزاری چهار هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود دو هزار

سوار دیگر دو اسپه سه اسپه معزز فرمودند و او را بعنایت اسپ با زین مطلا و فیل سر برافراخته

بکابل رخصت انصراف دادند چون بسیری شدن راجه بهار سنگه بندیله بمسامع حقایق مجامع

رسید جی سنگه پسر او را بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی سرفراز ساختند عبدالله

ولد یوسف خان بخطاب عزت خانی و عنایت علم سر بلند شد بیست و دوم نجابت خان بعنایت

خلعت و اسپ با زین نقره و یورش یافته بمحال فوجداری مرخص گردید [illegible] سید حسن ولد سید

دلیر خان با رجه پنج فیل بپایه قبول رسید بیست و دوم به شکارگاه جهانگیرآباد معروف بهرن مناره

که شکارگاه مقرر حوالی دار السلطنه است متوجه گشتند و سه روز در آن مکان نشاط افزا توقف فرموده

عنان مراجعت منعطف گردانیدند چون [illegible] کوه بوجه افزایش و کثرت بحر از مصاید دیگر

امتیاز دارد و عمارتی که در زمان حضرت جنت مکانی در آنجا بنا یافته بود چنانچه باید نبود فرمان

شد که عمارتی دیگر در کمال خوش طرحی و زیبائی مرتب گردانند چنانچه [illegible]

هشتاد هزار روپیه صورت تمامیت یافت هشتم ذی القعده قلیچ خان را بعنایت خلعت و اسپ

با زین مطلا سرافراز ساخته رخصت انصراف بجانب ملتان دادند مخلص خان بمرحمت خلعت

و به اضافه پانصدی ذات بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و صوبه داری تلنگانه که

از صوبجات ملک جنوبی است و عنایت اسپ با زین نقره سربلند گشته بآن صوب راهی

گردید محلدار خان دکنی به خلعت و علم و اسپ با زین مطلا و خدمت [illegible] فوجداری سرکار [illegible] که

از تغیر مخلص خان فرق عزت برافراخت شیردل خان باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار

و پانصدی هزار سوار دو از اصل و اضافه لطف الله ولد لشکر خان بمنصب هزاری ششصد سوار

مفتخر گردیدند [illegible] بیست و چهارم مطابق غره ماه خورداد باب

اول ساعت مختار ارباب تنجیم از دار السلطنه نهضت فرمودند و آن روی دریای راوی را [illegible]

خطاب عزت خان به عبدالله ولد یوسف خان

طرح عمارت جهانگیرآباد حوالی لاهور

صوبه داری تلنگانه به مخلص خان

تفصیل چهار راه از لاهور بکشمیر

سپرده شاه عالم پناه که گنبد بر اوج خورشید و ماه بیست و پنجم وزیرخان را بعنایات خلعت
خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره بر نواخته دستوری معاودت بدار السلطنه داد و ندروز دیگر رایات
اقبال بجانب بهنبهر بحرکت آمده پوشیده نماند که از دار السلطنه تا کشمیر چهار راه است یکی راه
پکهلی که سی و پنج منزل و یکصد و پنجاه کروه پادشاهی است کروهی که دویست جریب جریبی بیست و پنج
ذراع و ذراعی چهل انگشت این راه اگرچه بعید المسافت است و خم و پیچ و نشیب و فراز بسیار
دارد اما کم خطر است و نسبت براههای دیگر درین راه برف کمتر می افتد و زود برطرف میشود
چون خواهند که در آغاز موسم شکوفه بکشمیر رسند ازین راه میروند دوم راه چومکه که بیست و نه منزل
و یکصد و دو کروه است درین راه نیز برف کم است لیکن یک دو جا بعد از گداختن برف از فراوانی
گل و لای گذشتن دشوار است و ازین راه در اواسط بهار میرسند سیوم راه پونچ که بیست و سه
منزل و نود و نه کروه پادشاهی است این نیز همانقدر برف دارد و ازین راه اواخر بهار می توان
رفت چهارم راه پیر پنجال که هشتاد کروه پادشاهی است از لاهور تا بهنبهر که راهی است هموار
هشت منزل سی و سه کروه است و از بهنبهر تا کشمیر که کوهستان است دوازده منزل چهل و هفت
کروه از صعوبت ممر که بیشتر بر شواهق جبال واقع است ستوران از بهنبهر بیشتر نمیروند و بار بر فیل
و اسب و دوستر بر میدارند چنانچه پیش خانه نسبت به سفرهای دیگر درین سفر بسیار تخفیف می یابد
لهذا از زمان حضرت جنت مکانی قرار یافته که در یازده منزل که از منازل دوازده گانه که
چوکی هتی و نوشهره و چنگس هتی و راجور و تهنه و بیرم کله و پوشانه و لدهی محمد قلی و هیره پور و
شاجه مرگ و خانپور باشند هر یک یک دست عمارت که باصطلاح اهل کشمیر آنرا لدهی می نامند
مشتمل بر مشکوی دولت و دولتخانه خاص بسازند و عمارت هر کدام را باهتمام یکی از نوئینان
عظام واگذاشته اند و اگر از راه دیگر رایات جلال متوجه کشمیر میشود در منازل کوهستان نیز

این طریقه معمول است راه پیر پنجال اگرچه بهتر و نزدیکتر از سه راه دیگر است اما ادراک بهنگام
تماشای شکوفه و لاله چون غالبا بدین راه ممکن نیست چه تا اواخر اردی بهشت که انجام بهار است بر سر
کتل پیر پنجال برف می باشد و چون تا روانه شدن اردوی کیهان پوی از دار السلطنه برف گداخته
بود طی مراحل براه پیر پنجال مقرر شد و از آب چناب براه پل کشتی عبره فرمودند سیوم شهر ذی الحجه
سنه مطابق دهم خرداد در ظاهر بهنبر نزول اجلال واقع شد و از انجا که در عهد دولت حضرت جنت
مکانی لشکر از کثرت و ازدحام در راههای تنگ و کوتلهای دشوار گذار این راه آزار بسیار
میکشید شهنشاه حقیقت آگاه که آسایش و آرامش کافه برایا پیش نهاد همت والا دارند حکم فرمودند
که سوای پادشاهزادهای کامکار و اسلام [illegible] و جعفر خان و شاه نواز خان قوش بیگی
و مرشد قلیخان آخته بیگی و چندی از بندهای نزدیک و قراولانی که حضور ایشان بجهت صید و شکار
ضرورست و گروهی از اهل کارخانجات دیگر در رکاب ظفر نباشند عقب [illegible] الدوله
آصفخان با [illegible] خان و جمعی دیگر از خوانین و منتسبان خود و بعد از ان علامی افضل خان
با عمله دیوانی و میر جمله میر سامان با کارگذاران بیوتات سرکار خاصه شریفه و بعد از ان معتمد خان
بخشی دوم با سایر منصبداران به فاصله یک منزل می آمده باشند این معنی باعث آسودگی همگنان
در عقبات و منازل گردید ظفرخان صوبه دار کشمیر تا بهنبر که در جاگیر او بود استقبال نموده باستلام عتبه
فلک رتبه سر برافراخت چارم رایات جهان پیما از بهنبر نهضت نموده و جوگی هتی از انجا که چهار
کروه است معسکر اقبال شد درین راه کوهیست عسیر العبور بگهاتی آدی تهکه یعنی سخت تنگنا
اشتهار دارد ازین طرف ارتفاعش یک کروه و ربع است و از جانب دیگر سه ربع کروه چون
لرهی آن با تمام اسلامخان بود خان مشار الیه پیشکشی بنظر اکسیر اثر در آورد روز دیگر از جوگی هتی
کوچ نموده بنوشهره که از انجا سه و نیم کروه است و از توابع صوبه کشمیر و به امر حضرت عرش آشیانی

[illegible]انی بر کنار رودخانهٔ آن حصار استوار ساخته اند تشریف فرمودند این قصبه در جاگیر ظفرخان
بود و لرهی آن در عهدهٔ او در سوالف زمان درین راه دو سنگ کلان از کوه غلطیده بر کنارهٔ
شاهراه افتاده بود بامر حضرت جنت مکانی سنگتراشان هنرپرداز دو پیکر فیل ازان تراشیده اند
صباح آن خنگ بس تیزی که از نوشهره چار و نیم کروه است و عمارت لرهی آن که مشرف بر رودخانه
است بهروش ضمیر خلف صادق خان تعلق داشت مقر اعلام نصرت انجام گردید ازانجا براجور
که پنج و نیم کروه است و لرهی آن نیز بر کنار این رودخانه واقع شده است و در اهتمام ظفرخان بود
نهضت نمودند روز دیگر در موضع تهنه از مضافات پرگنه راجور که به فاصله چار و نیم کروه ازان
واقعست دایره شد و لرهی آنرا که بسرکاری [illegible] به عمارت تمامت یافته و لیکن بهمش سست
و زبون بود به نزول اجلال منور گردانیدند روز دیگر برای آرامش لشکر درانجا مقام نموده
فرجای آن از کتل رتن پنجال که بفراوانی سبزه و ریاحین و اشجار زبان زد روزگار است عبور
فرمودند و به موضع بهرم گله که از تهنه سه کروه است و دو طرف آن کوههای مملو از گل و صنوبر
سر به فلک کشیده و رودخانه دارد که منبعش تال پیریان است و در گوارائی و لطافت مصداق
هذا عذب فرات و لرهی پادشاهی بسرکاری ظفرخان بر کنار آن اساس یافته و در درهٔ کوه آبشاری
است که بقدر سه چهار آسیا آب از ارتفاع سی گز ریخته برودخانه می پیوندد و به حکم حضرت جنت
مکانی محاذی آبشار چبوتره از سنگ ساخته اند فرود آمدند روز دیگر عید اضحی چون بود
دران مکان توقف فرموده و برسم قربان پرداخته بسیر آبشار رو از آنجا بشکار قمرغه متوجه
گشته پنج راس آهو که از کمر کوه نمودار شدند با وجود بعد مسافت به تفنگ شکار فرمودند و هفت
راس آهو پیاده ها بدست گرفتند پنجشنبه یازدهم از بهرم گله سوار شده پوشانه را که عمارت لرهی آن
نیز در عهدهٔ ظفرخان بود و دو کروه پادشاهی فاصله داشت مهبط رایات جلال گردانیدند روز.

دیگر از پوشانه که پای کتل پیر پنجال است کوچ نمودند و کتل مذکور را که از پایین تا بالا قریب دو کروه
بادشاهی است و از آن میان یک کروه بمرتبه تند و ناهموار که طی بعضی جاها سواره ممکن نیست
بنجتگی پالکی سوار عبور نمودند که مصاعد آن با فلک انباز است و مضاعد آن با ملک هم آواز مرغ
تیز پر بر قله آن پرواز نکند و سحاب بلندی کبرا از دامن آن سر بر نیارد حاجی محمد جان قدسی
این چند بیت در صفت آن گفته نظم معاذ الله ز راه پیر پنجال * که مثلش دیده کم چرخ کهن
سال * صبا در دامنش زان میخرامد * که نتواند ببالایش برآمد * سراپا گشته حیرت چرخ والا
که راه این کوه را چون رفته بالا * درین ره مرغ نتواند پریدن * بمقراض پر این ره را بریدن *
بود مشکل گذشتن زین ره تنگ * درین ره [illegible] و نقشی است بر سنگ * ره افتاده چون طول
امل پیش * که در هر گام دارد صد خطر بیش * گر دهی دست از جان برفشانده * دران ره چون گره
بر تار مانده * ز قطع ره بسر غلطید یکسر * چنان کز رشته بگسسته گوهر * بعد از قطع این عقبه [illegible]
والا در منزل لری محمد قلی که از پوشانه سه و نیم کروه است و او در حکومت کشمیر برای فرود آمدن سفر
کز نیافت [illegible] ساخته بود و لیکن [illegible] ظفر خان حاکم آن ملک از زر سرکار خالصه شریفه
بکمتر مسافتی لری دیگر برای نزول اقدس بنا کرده ورود نمودند روز دیگر از ناری براری که [illegible]
است در کمر کوه یکجانب آن کوه و طرف دیگر دره واقع شده عبور فرموده بموضعی که آنرا
سرای سوخته نامند و در میان دره آباد گشته که [illegible] نشیب و فراز و مفتح بهمواری راه است
رسیدند درین دره رودخانه جاری است آب آن در کمال عذوبت و گوارائی است روز دیگر
لری هیره پور را که به اهتمام علامی افضل خان انجام یافته بود و مسافت از لری محمد قلی تا آنجا سه
کروه و سه ربع است رشک بهشت برین گردانیدند نهری که در میان لری در نهایت دلگشائی
و روح افزائی جاری است باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گشت و [illegible] علامی بنظر کیمیا اثر

وصول موکب [illegible] اقبال بکشمیر [illegible] نظیر

اثر در آمد روز دیگر با تمام ساجه مرکب که چهار کروهی هیرپور است معسکر اقبال گردید ولیرپی آنرا که

سرکاری آن به شایسته خان متعلق بود به نزول میمنت موصول فروغ تازه بخشیدند و از آنجا

بخانپور که سه کروه مسافت دارد ولیرپی آن بکارفرمائی یمین الدوله صورت اتمام گرفته بود توجه فرمودند

درین راه نضارت سبزها و لطافت آبهای مسرت انگیز و طراوت گلهای مشک بیز دیده

را نور و دل را سروری بخشید و این محل زمین سرآغاز متنزهات این ملک دلنشین است روز

پنجشنبه هیژدهم از خانپور که پنج کروهی شهر است نهضت نموده بدولتخانه والا تشریف فرمودند

این مصر یوسف لقا را که بکشمیر شهرت یافته در دفاتر سری نگر می نگارند اما از رسیوم دفتر

اکبرنامه مستفاد میگردد که نامش در زبان [illegible] ... بی است از احوال چهار هزار ساله این سرزمین

نزاهت آگین ستی سر است و هنود ستی زن مهادیو و سر تالاب را نامند چون تمامی این

زمین را آب گرفته بود و ستی همواره در اینجا غسل نمودی بدین اسم موسوم گردید و سبب

برآمدن این مرزبوم از زیر آب نیز نقل نموده مساحت طول کشمیر دلپذیر که محفوف است به شوامخ

جبال از دویر ناگ که جنوب رویه واقع است تا موضع دواره کنجل که از اعمال پرگنه کهاوره که

طرف شمال است قریب صد کروه رسمی است و عرض آن از موضع لکنه کر جانب مشرق تا مواضع

فیروزپور از مضافات پرگنه بانکل سمت مغرب نزدیک بسی کروه رسمی این خطه فردوس نظیر

بحسب نزهت و صفا و لطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اشجار و کثرت فواکه و اثمار و باغهای

خوش و جزیرهای دلکش و چشمه سارهای تسنیم زلال و تالابهای کوثر مثال و آبشارهای

فرح افزا و ییلاقات دلکشا که بهترین معموره دنیاست و مساحان ربع مسکون و سیاحان

کوه و هامون باین کیفیت مکانی گذارش نه نهند نظم طرازان پارسی در وصف آن اشعار

غرا برگذارده اند از انجمله این چند بیت است که حاجی محمد جان قدسی که درین سفر فرحت اثر

در رکاب سعادت کامیاب بود گفته و به احسان و تحسین سرافراز گردید خوشا کشمیر
و خاک پاک کشمیر سواد اوبنش سرمه چشم بهار است که شهر سبز و بهشت از خاک کشمیر بهشت و جای
شهرش آب لالا است ز جوشش سبزه در کوه و بیابان زمین کشته و ناکشته یکسان جز
آن گلها که مشهور جهان است گل اینجا بوستان در بوستان است کند در بذل عمر جاودانی
هوالیش کار آب زندگانی سبز سبزه ره در کوه و صحرا چو از عقد زمرد رشته پیدا بود مایل
بسبزه خاک پاکش مگر آب زمرد خورده خاکش ز فیض ابر میروید درین کاخ ز تار شمع گل
پیش از رگ شاخ کند گل بر سر دیوار رسته شود فولاد سبز از آب تیشه نگاری بر ورق گر
صورت خانه ز تاثیر هوا گل آورد بار گر افتد از کف ساقی پیاله دواند ریشه در گل همچو لاله بمینا گر
کند فیض هوا کار ببالد چون کدوی تازه بر بار آب بهت که یکی از نهرهای پنجاب است و فرود از
سنط بغداد از وسط این شهر که کلی و وسیع است میگذرد و منبع چشمه ویرناک است که از
شهر بیست و دو کروه بادشاهی است و تعریف آن بجای خویش گذارش خواهد یافت آب
این چشمه از طرف جنوب می آید و در راه رودها و چشمه های بسیار بآن می پیوندد و دریائی شده
از میان شهر جاری میگردد و شمال رویه رفته بکولاب محیط وسعت چرخ حباب که بتال الر
مشهور است در می آید و از آنجا تا باره موله بسر زمینی هموار میرود و بعد از آن بکوهستان در آمده
سر از زمین پنجاب برآورده پنج کروهی قلعه روهتاس میگذرد دو آب چناب که از جبال
کشتوار بر آمده است پیوسته از زیر ملتان عبور می نماید و با سایر آبهای پنجاب از پایین اچ
و بهکر و سیوستان و تته گذشته در نواحی لاهری بندر بدریای شور ملحق میشود و در شهر بر آب
بزرف بهت از چوبهای استوار و عمودهای سبز ده پل بسته اند از آنجمله چهار پل میان شهر
واقع شده استحکام این پلهای چهارگانه بمرتبه ایست که از گذار زه اقبال کوه پیکر و موکب کیهان

یهان بوده کرده و از خللی بقرار عهد آن راه نمی یابد و بیشتر عمارات این شهر بر کنار این دریا
اساس یافته مساکن این ملک جز دولتخانه بادشاهی و منازل بادشاهزادهای والا گهر و امرای
عالیقدر همه از چوب و تخته است و اکثر آن سه طبقه و چهار طبقه و پشت بامها را از تخته خرپشته ها ساخته
روی آنرا بوز پوش میکردانند و بر زبر آن خاک ریخته تخم لاله چوغاسو که بهترین اقسام آنست و در آن
سرزمین بغایت بالیده و سبزرنگ میباشند می کارند شرقی شهر کولابی است وسیع که آنرا
دل بفتح دال مهمله میخوانند آبش در نهایت صفاست و از الوان انواع سبزه سر بر زده و بر جوانب
منتهی باغها و اشجار و از هر چهار طرف محیط گشته از انبوهی گل و سبزه گوئی بر صحن آب فرش زمردین
و بساط رنگین گسترده اند و از عکس آن [illegible]ی افتد در دریا نمودار جنان گردیده بر عکس
دلدار چمنها در میان آب پیدا چو روی خوبان از دیده ما بهشت است آنکه تا کشمیر باد بر سر
از سرچشمه بهر آب و زرد هر بشکن گذار تماشائیان که به سیر باغ و جزائر این تال می پردازند در
سایه بید است که دو رویه از میان آب رسته و سر بر سر یکدیگر گذاشته سایه افگن است سیر
اکثر منزلهات این زمین جنت آئین بکشتی است و چون آب زاید دل نهری بزرگ گشته
بدریای بهت می پیوندد و از دل به بهت و از بهت به دل کشتی آمد و شد مینماید از شهر
سرابالای آب تا موضع کنه بل که قریب شانزده کروه بادشاهی است و سر از بر تا باره موله
که دوازده کروه است بکشتی میروند حدائق و بساتین و ریاض مملو بفواکه و ریاحین دیده و
دل را نشاط آمود میگردانند و بهترین اینها باغ فرح بخش است که بحکم اقدس مرتب شده
همانا این گل زمین نموداری است از بهشت جاودانی و انهارش یادگاری از سلسلات آن
جهانی شاه نهر فیضا بالش نموداری از سلسبیل و کوثر و عمارات رفیع بنیانش با قصور
بی قصور فردوس همسر بانی این مبانی موسس ارکان جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی اند

صفت دل

صفت باغ فرح بخش

سراسر این باغ خیابانی است بعرض سی گز که در ایام سعادت فرجام پادشاهزادگی با حضرت
خاقانی دو جانب آن چنار و سفیدار به فاصله ده گز نشانده اند و از تاریخ بنا تا حال که چهارده
سال باشد بلطف تربیت سال بسال طراوت و نضارت آنها افزوده سابقا این حدیقه رشیقه
بنباله معروف بود در مینولا که بشرف قدوم نخل پیرای ریاض خلافت زیب و زینت
تازه یافت و فیض و میمنت بی اندازه و ریاحین و اشجار آن در کمال نمومندی و سرسبزی
و دلکشی و شادابی بنظر کیمیا اثر در آمد بفرح بخش موسوم گردید و به حکم والا متصل این باغ جانب
شمال حمامی نیز بنا یافته و نهر مذکور که ده گز عرض دارد و اعلیحضرت آنرا شاه نهر نام کرده اند
از عقب باغ داخل خیابان گشته در وسط آن جاری است و از میان عمارت میانه باغ
عبور نموده در حوض زیرین عمارت مذکور که سی گز در سی است و چبوتره در میان و هشت
فواره دارد آبریز شده میریزد و نیز از وسط عمارت ابتدای باغ گذشته در حوض
پایین آن که نه فواره دارد و سی گز در سی است آبشار دیگر شده در می آید و از سه جای دیگر
آبشار شده از خیابان برابر باغ کناره نموده به دل می پیوندد و پهنای شاه نهر در این
خیابان که آن نیز سی گز عرض دارد ده گز است کشتی از دل بخیابان مذکور در آمده بدر
عمارت ابتدای باغ میرسد و در انتهای خیابان بر سر شاه نهر جایی که به دل متصل میشود
اعلیحضرت عمارتی که از یکطرف به دل و از جانب دیگر بر خیابان مشرف باشد و کشتی
از میان آمد و شد نماید مقرر نموده حکم فرموده اند که دو ایوان رو به شاه نهر مقابل هم بسازند
و بر دو سوی حوض پیش عمارت در آمد باغ دو دولت منزل و در پس آن جایی برای
خادمان محل مقدس ساخته اند و سفیداری که شهنشاه گیتی پناه در ایام پادشاهزادگی بدست
میمنت پیوست در شاه نهر نشانده بودند و دو درخت چنار که بر دو کنار شاه نهر برابر هم

هم واقع شده و در ته هر یک چبوتره بسته بر روی آن سه برگه کاشته‌اند حسن جهان‌افروز این
گلشن فردوس آیین را رونق دیگر بخشیده مجملاً اسباب خوبی و زیبائی این باغ بیش از آن
است که بزبان خامه گذارش پذیرد درینولا الیوم آن قدر توان عقب باغ فرح بخش باغی
دیگر طرح نموده به فیض بخش موسوم گردانیده‌اند و حکم شد که خیابان آن به پهنائی خیابان فرح بخش
بسازند و شاه نهر بعرض پانزده گز در میان آن بگذرد و سه قطار فواره در آن جوشان
باشند و در وسط باغ حوضی شصت گز در شصت گز که شاه نهر مذکور از ارتفاع دو گز آبشار
شده در آن بریزد ترتیب داده یکصد و چهل و چهار فواره نصب نمایند و میان حوض عمارتی
طبقی ده گز در بیست گز و بر دو طرف طولانی آن دو ایوان سنگین هر یکی بطول بیست و چهار
گز و عرض هفت گز و بر دو جانب آن دو حجره هر کدام بطول هفت گز و عرض پنج بنا نهند و
نهر مذکور ازین حوض برآمده از سه جانب آبشار شده به نهر دو آبشاری بالعرض ده گز و تا
دروازهٔ فرح بخش جاری باشند و در آن سه رشته فواره یکجانب نزدیک دیوار باغ جهروکهٔ دولتخانه
خاص و عام و قرینه آن عمارتی دیگر مرتب گردانند تا هرگاه این مکان نزاهت نشان بقدوم
اشرف رشک‌افزای بهشت برین گردد منازل باغ فرح بخش محل مقدس و عمارت میانه
فیض بخش دولتخانهٔ خاص و پیش جهروکه جانب بیرون باغ دولتخانه خاص و عام باشد و از
جملهٔ بساتین باغ بادشاهی دولتخانه والا است که مسمی بنورافزاست و در فزونی انهار بی‌همتا
در زمان فرمان‌روائی حضرت جنت مکانی در کشمیر درخت شاه آلو کم بود درین عهد میمنت
مهد که جهانی از آن نشو و نمائی دیگر یافت فراوان شده دیگر باغ بحرآرا که محاذی جهروکه درشن واقع
شده و زمین آن دو طبقه است و در وسط آن چهار چنار موزون سر بفلک کشیده
و به امر حضرت خاقانی میان چنارها تالاری ساخته‌اند و مرتبه در کمال رنگینی دیگر باغ عیش آباد

باغ نورافزا

که نشاط‌افزای خاطرهاست و غم‌زدای دلها اکنون باغهائیکه به اتمام حدیقه خلافت و نونهالان
والاقدر متعلق است برنگاشتنش خامه را گلریز و نامه را نشاط‌انگیز میگرداند باغ نورافشان که نور
محل در زمان حضرت جنت مکانی بر کنار آب بهت که چنارهای سایه‌گستر داشت طرح انداخته
و دو عمارت مقابل هم مشرف بران ساخته و فضائی دارد دلکشا باغ صفا که بر کنار تالاب
صفاپور ترتیب یافته است و آتش رشک افزای چشمه زندگانی و آب‌زدی تالاب برابر باغ
کوهچه در کمال موزونیت واقع شده و باغی که جواهرخان خواجه‌سرا در عهد حضرت جنت‌مکانی
میان دل احداث نموده بود و این هرسه بکار پرده‌نشین سرادق سلطنت بیگم صاحب تعلق
دارد و در باغ صفا متصدیان سرکار آن ملکه دوران عمارات خوش و چمنهای دلکش پرداخته
اند و باغ شاه‌آباد نام که محمدعلی ترکمان در حکومت خویش ساخته بود و در ایام حکم فرجام
بادشاهزادگی اعلیحضرت داخل باغهای خاصه گشته و درینوقت به بادشاهزاده والاگوهر اقبال
مند محمد داراشکوه مرحمت شد و باغ مراد که میان دل واقع شده بپادشاهزاده مرادبخش
عطا فرمودند و باغ نشاط که یمین‌الدوله جنوب رویه دل ساخته و زمین آن نه مرتبه است
و در هر مرتبه آبشاری و در سرآغاز آن عمارتی است که یکرو بسوی دل دارد و روی دیگر
بباغ و دریچه‌های آن بکوهی در نهایت خضرت و نضرت پیوسته است نیز عمارتی رفیع و
نشیب آن چبوتره وسیع و حوضی فسیح که آب را از جوی میان عمارت دران میریزد ترتیب
یافته و باغ نسیم که آعظم‌خان و باغ افضل‌آباد که علامی افضل‌خان شمال رویه دل پهلوی هم طرح
انداخته‌اند هردو پرگل و خوش میوه است و متصل آن باغی است از سیف‌خان سرسبز و شاداب
و باغ ظفرخان که بر کنار جدی بل که تالابی است حوالی شهر مرتب گشته از شگفتگی و رنگینی در کمال
دل‌نشینی است چون بس طول واقع شده بعد از پیشکش نمودن او اعلیحضرت باغ طولانی نام کرده

[margin: باغ نورافشان]
[margin: باغ صفا]
[margin: باغ جواهرخان]
[margin: باغ شاه‌آباد]
[margin: باغ مراد]
[margin: باغ نسیم و باغ افضل‌آباد]
[margin: باغ سیف‌خان]
[margin: باغ ظفرخان]

باغ الهی

باغ فیروز خان

باغ خدمت خان

کرده‌اند و باغ الهی که میرزا یوسف خان هنگام حکومت این صوبه ساخته بود و الحال از جمله
باغهای بادشاهی است سبزی از آب لار که بهترین آبهای آن دیار است بعرض سه گز در آن
جاری است و در وسط باغ چبوتره ساخته‌اند و در آن حوضی ده در ده و بر کنار آن چناری
است بغایت رشیق و بالیده چون نشیمن دلنشین بنا شده در هنولا حکم شد که دو دست عمارت
بر دو جانب چبوتره محاذی هم بر سر جوئبار لب زنند و باغ فیروز خان که بر کنار دریای بهت
مرتب شده و باغ خدمت خان که در جزیره دل است هر کدام سیرگاهی است روح افزا سخن
کوتاه بسیاری از منتسبان این درگاه آسمان جاه از امرا و خدمتکاره درین سرزمین نشاط انگیز
درخور مرتبه و استعداد باغها ساخته‌اند و از [illegible] کشمیر باغهای رنگین است که بر تاین
این دیار [illegible] بیرستان نا خوانند بر کنار دریای بهت ساخته اثمار آن را وقف گردانیده‌اند
و بهترین آن باغهای ننگلر فینی است در جزیره بهت و آن گلهای رنگارنگ و سبزهای گوناگون
گون و انواع اشجار و اثمار مملو است و از امکنه متنزه شهاب الدین پور است که بر کنار دریای
بهت واقع شده قریب صد چنار آور بعظا بر لب آب سایه گسترده از یکطرف آن آب
لار بدریای بهت می پیوندد و بامر حضرت جنت مکانی دو دست عمارت قرینه هم زینت
افزای این سرزمین گشته است و از باستانی عمارات کشمیر عمارت لنک است که میان دل
السایس پذیرفته است چون بمرور دهور بنیان اندراس راه یافته بود اعتقاد خان در ایام حکومت
خود از عمارت مطبوعی ساخته چون از گلگشت حدائق این خطه دلپذیر برداشت و دامن خامه
گل چین و عنبرین گردید نبذی از کیفیت و کمیت اثمار خوش گوارش بر نگاشته قلم را شکرین
میسر داند این چمن همیشه بهار اقسام فواکه دارد و اکثر آن سردسیر است از آن جمله شاه آلو است
که گیلاس هم نامند در بالیدگی و خوش منی بهتر از شاه آلوی کابل است و سیب که آن نیز رنگین

و بالیده است و نبات شبانی که از تانکی و سیدالی تا به بنبهر بهم میرسید و خربزه اگر آفتی بدو نرسد بهتر از

خربزه خوب کابل است و شتربزه که بغایت بزرگ و شکننده است و شیرین و اقسام انگور لیکن از

رطوبت شیرین نه و شفتالو که در لطافت و نزاکت مانند شفتالوی کابل است و انواع زردآلو

فراوانست اما میرزایی و سفیدچه کابل بمراتب بهتر از زردآلوی اینجا و توت بیدانه و غیر آن بسیار

است لیکن بیدانه کابل بهتر از بیدانه کشمیر انار اما زبون بادام وافر است لیکن پسته اگرچه بهم میرسد

اما کم درخت است گردکان را نوعی این مکان جای دیگر نشان ندهند چنانچه در تمام آن

ولایت روغن آنرا در چراغ بکار می‌برند کلانتر از اصناف انار چون بحضور پر شرف اقدس سنجیدند

شاه آلو یک مثقال برآمد سیب پنجاه و هفت مثقال بود و نیم زردآلو نوزده میوه‌ها و گیاهای

دوائی زیاده بر آن است که بقید تحریر درآید چون لختی از احوال بساتین این سرابوستان

خلدآیین برگذارده آمد برخی از ییلاقاتش که بخضارت و نضارت و کثرت میاه ضرب المثل

است گذارش داده می‌شود خامه را سرسبز میگرداند یکی ییلاق کوذی مرگ است و آن الکائی است

که به سبزه و ریاحین آموده است و ابواب نشاط بر روی نظارگیان گشوده هزی دارد چون

دلهای روشن ضمیران مصفا و مانند چشمه حیوان روح افزا دست قدرت بیچون بر دور آن

از کوهها شخون یا شخار صنوبر حصاری کشیده و چشم جهان‌بین بدلگشائی و طراوت آن

مرغزاری ندیده از آن رو که در زمان پیشین این ییلاق چراگاه اسپان بود و بزبان کشمیری

اسپ را کودی بضم کاف عجمی و کسر دال نامند و مرغ را مرگ بفتح میم و را باین اسم اشتهار

یافته دیگر ییلاق توسه مرگ چون سبزه اش در کمال نزاکت است اهل کشمیر آنرا بتوس تشبیه

داده باین نام میخوانند خود بحقیقت آگاه میفرمودند که در ایام پادشاهزادگی هنگام سیر این

دو ییلاق سوصا کودی مرگ شصت قسم گل و لاله منظر انور درآمده بود و دیگر ییلاق سنگ سفید

خضارت و نضارت ییلاقات

سفید و ییلاق مار اللبس است اکنون گذارش چشمه سارها و آب رها به محل خود حواله نموده به
نگاشتن وقایعی که بقیه این مناقب نگارات می پردازد مر امناقب ممدوح من شهاب
الدین فراغ خاطر داده زمدح بهار و فروردین در عشره اولای محرم ده هزار روپیه بدستور مقرر
به مستحقان عطا نمودند با خردهم منزل بادشاهزاده بلند مرتبت محمد دارا شکوه را که در ایام بادشاه
زادگی اعلیحضرت نه نزول اقدس منور و برکات گشته بود بوقوع قدوم میمنت لزوم نور آگین
کرده انهیدند آن درة التاج سلطنت به شکر عواطف شاهنشاهی پرداخته بعد از ادای مراسم
پا انداز و نثار و پیشکشی از مرصع آلات و اقمشه نفیسه بنظر کیمیا اثر در آوردند اعلیحضرت نعمت
خاصه تناول فرموده آخرهای روز بدولتخانه والا معاودت نمودند از عظایم اشراقات ضمیر
مهر تنویر شهنشاه حق آگاه که درین ایام بر ظهور بخشید آنکه چون خاقان غیب دان حسب الالتماس
نواب قدسی القاب مخدره نقاب عظمت و جلال بیگم صاحب باغ آن درة صدف دولت
را بمقدم فیض توام منور ساختند در اثنای گلگشت بنظر والا درآمد که سقفش بی دیوار بچهار ستون
برافراخته بودند بزبان الهام بیان جاری گشت که چنان می نماید که این عمارت خواهد افتاد
وجود مردیک آن نرفته از عموم رافت دیگران را نیز منع فرمودند مقارن این حال سقف
نشیمن مذکور از هم فرو ریخت و مشاهده آن موجب حیرت جهانیان گردید آری قدسی سماتی
که با وجود این همه اسباب مکنت و جهانداری و مواد حشمت و فرمان گذاری لحظه بی یاد حق
بسر نبرد و عامه خلایق را [illegible] یع و ودایع ایزدی دانسته همت بادشاهانه بر رفاهیت زیر
دستان و جمعیت ایشان بر بستان مصروف کرده اند اگر به اظهار خوارق عادات برای
رهنمایی برایا پرده از روی باطن نهفته بین برگیرد مستبعد نیست و ملکی ملکاتی که پاسبانی
جهان آفرینش نهاد خاطر ملکوت ناظر گردانند اگر کار گذاران قضا و قدر همواره در حفظ و حراست او

کورنش نمایند شگفت نه نظم اگر بحر گیتی شود پر نهنگ / وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ / کسی را که یار
است بخت بلند / نیاید ازان هیچ یک سر موگزند / غرهٔ صفر از وفور عنایت بعیادت علامی افضل خان
که عارضهٔ جسمانی داشت تشریف فرموده بگوارش لطف مداوای کامل بخشیدند علامی بعد از
ادای آداب باندازهٔ نثار پیشکش گذرانید چون بادشاه حق آگاه را درین پرستش جز رعایت
سنت سنیهٔ نبویه و نوازش و بلندنامی علامی امری دیگر منظور نبود پیشکش در معرض قبول
نیفتاد گذارش نهضت بادشاهزادهٔ جوان بخت محمد شاه شجاع بهادر با لشکر ... بتسخیر قلعهٔ
پرینده چون قلعهٔ پرینده را که در تصرف نظام الملکیه بود آقا رضوان نامی از قبل نبی نظام بمحارست
آن قیام می نمود اعظم خان چنانچه گذارش یافت محاصره نموده بواسطهٔ بعضی موانع دست ازان
بازکشید عادل خان بقلعه دار مذکور پیغام داد که هرگاه لشکر بادشاهی این قلعه مسخر سازد جان
و مال تو در معرض تلف خواهد بود و اگر آنرا بتصرف من واگذاری مبلغی گرانمند بتو میرسانم و نوکر
خود ساخته اقطاع لایق میدهم پس از استحکام قواعد عهد و پیمان قریب مبلغ سه لک هون با دو کروهی
از براهمه که در سپردن قلعه ساعی بودند داده قلعه را بدست آورده سیدی فرحان نامی را
به نگاهبانی آن بازگذاشت و توپ موسوم بملک میدان را که باوجود کلانی گشاد کیش بدین
مرتبه بود که دران آدم بفراغت می نشیند خوش قد و سربراست است ازین قلعه ببیجاپور برد
توپ مذکور بیشتر در قلعهٔ احمدنگر بود و در زمان حضرت عرش آشیانی هنگام گشایش این قلعه
بدست اولیای دولت قاهره افتاد و در عهد حضرت جنت مکانی که از بی پروائی آن حضرت
قوانین ملک داری چنانچه باید منتظم نیست عنبر که همواره در کمین فرصت بود قابو یافته قلعهٔ
احمدنگر را اقتا نمود و کار بر حصارنشینان تنگ ساخت خواجه بیگ میرزای صفوی حارس قلعه
ناگزیر از اضطرار عهود را بسلطان پرویز که با گروهی از امرای کلان منصب و لشکری گران و خزری

تشریف فرمودن بعیادت افضل خان

صفت توپ ملک میدان

رفتن قلعهٔ احمدنگر بتصرف عنبر وغیره در عهد حضرت جنت مکانی

و حشری بیکران و سانه و سامان فراوان در برهانپور نشسته بود و انمود سلطان از بی رشدی
و عیش دوستی و تن آسانی بغربا داوند رسید و در سنه هزار و نوزده قلعه را کام و ناکام بغیر داده خود با
قلعه نشینان برهانپور آمد و عنبر توپ مذکور را از آنجا به سولاپور که در دست عادل خان بود برد و
حصار آنرا محاصره نموده بهمان دست افزار قلعه کشائی نوزدهم رمضان سنه هزار و سی و چهار مفتوح
کرد و اندیشه پس از فتح آن در بیر بنده نگاه داشت از آنجا که کشایش بیر بنده و از دیر باز مرکوز خاطر خانخانان
بود بعد از رسیدن پادشاهزادهٔ والاگهر محمد شاه شجاع بهادر بنواحی برهانپور با لشکر جرار و سامان بسیار
که از درگاه گیتی پناه با آن کامکار معین شده بود چنانچه گذارش یافت بملازمت شتافته التماس
نمود که چون لشکری چنین همراه است وقت است که بتسخیر قلعه بیر بنده پرداخته آید پادشاهزاده
بخت بیدار انصرام این مهم کشاده پیشانی پذیرفته و از روی کارطلبی به برهانپور در نیامده حوالی
باغ زین آباد دایره کردند بیست و ششم ربیع الثانی مطابق هشتم آبان سال ششم با خانخانان
و دیگر امرای عظام و تمامی کومکیان صوبهٔ دکن متوجه مقصد گشتند و بعلکاپور رسیده قرار دادند که خانزمان
با بسیاری از منصبداران و برق اندازان سوار و پیاده به استعجال بیشتر روانه گردد و از قلعه بیر بنده گذشته
بتاخت ملک بیجاپور و احراق علف آن و محاصرهٔ قلعه بیر بنده بپردازد تا لشکری که به کمک محصوران
آید از عسرت آذوقه و نایابی علف رو بمتفرق شود و خانزمان را خلعت و فیل عنایت
نموده با راجه جی سنگه و مبارز خان و الله ویردی خان و رشید خان و مرتضی خان و راو ستر سال
و راجه بهار سنگه و جگراج بندیله و اصالت خان و مبارک خان نیازی و احمد خان نیازی و راجه
روز افزون و سنگرام زمیندار جمو و باقی بیگ اوزبک و گروهی دیگر رخصت فرمودند و
خود با خانخانان و سایر منصبداران از عقب نهضت نمودند از انجا که انجام این مهم وابسته بآذوقه
بود و رسیدن آن موقوف برین که سه چهار تهانه با جمعیت شایسته در راه نشینند تا غله

از برهانپور به لشکر منصور به آسانی برسد مقرر شد که در ظفرنگر یوز محمد عرب با پانصد سوار و در جالناپور
سید عالم بارهه با پانصد سوار و در شاه گده قزلباش خان با هزار سوار و در بیر صف شکن خان
با دو هزار سوار نشینند و به محافظت رسد پرداخته از حدود خود بسلامت بگذرانند و چون بوضوح
پیوست که ساهوی بهونسله باتفاق برخی ضلالت مسلکان وارون طالع یکی از خویشان محبوس
بی نظام را که از قلعه انجائی بر آورده بود دست آویز فساد ساخته میخواهد که گرد فتنه برانگیزد و در حوالی
احمدنگر لشکر فراهم آورده پس از تاخت و تاراج نواحی دولتاباد بصوب ظفرنگر شتابد و طرق
و مسالک را بر تجار و سایر مترددین مسدود گرداند بنابر آن پادشاهزاده والامقدار بصوابدید
سپه سالار خواص خان را با سه هزار سوار بجانب احمدنگر فرستادند که مقاهیر را مالش بسزا داده
تا جنیر تعاقب نماید و به نهب و غارت جمارکونده که وطن بهونسله هاست پرداخته در سنگمنیر اقامت
گزینند در خلال این احوال عادل خان از توجه عساکر گردون مآثر بقصد کشایش قلعه پرینده آگهی
یافته کشناجی دتو را با خزانه روانه ساخت که در تهیه مواد قلعه داری و امداد قلعه دار کوشش
بجا آورد و رندوله و مراری پندت را با خیل و حشم خود تعیین نمود که کنار ناله آب سین پایگاه
ساخته هر کدام یک کروهی قلعه قیام نمایند چون خانزمان از ملکاپور پیشتر راهی گردید یاسلیقی قول
بعهده خود گرفته راجه جی سنگه را با سایر راجپوتان هراول و الله ویردیخان و رشید خان و
اصالت خان را با برق اندازان برانغار و مبارز خان را با گروه افاغنه جوانغار گردانید
و جگراج را چنداول ساخت و به سرعت هر چه تمامتر نزدیک پرینده رسیده بر سر نهری که
گرد بی قلعه جاری است و در آن حوالی سوای آن آب نشان ندهند فرود آمد و تاکید نمود
که لشکریان در گرد آوری هیمه و کاه سعی موفور مبذول نمایند و به تقسیم ملچار و کندن نقب و
ساختن کوچه سلامت پرداخته اهتمام آن بعهده الله ویردیخان بازگذاشت مقاهیر در مدافعه

ذکر خاندوران

مدافعه کوشیده هر روز به توپ و تفنگ قلعه جندی را در ملچارها هلاک میساختند و رعد اندازان
لشکر فیروزی نیز از رخنهای شرفات حصار برخی از شقاوت گزینان را روانه حصن عدم
میگردانیدند چنانچه روزی سیدی فرحان پاسبان قلعه از سوراخی نگاه میکرد تفنگی بر شقیقه اش
زده کار آن ناتمام را باتمام رسانیدند پس ازوی غالب نامی از قبل عادل خان بجایش رسید او نیز
بزخم تفنگ در گذشت از آن پس عادل خان نورس نامی را به نگاهبانی فرستاده چون خاندوران صوبه دار
مالوه که از درگاه گیتی پناه بخدمت پادشاهزاده عالیقدر رخصت یافته بود با جمعیت شایسته از تابینان
خود در نزدیکی بیر به عسکر نصرت اثر پیوست آن والا گهر راجه بیتهلداس را نزد خانزمان فرستادند
ششم رمضان پادشاهزاده والا تبار با سپهسالار و دیگر نوئینان پیکار گذار به گروهی بر بنده رسیده
قرار دادند که روزی چند در آنجا رحل اقامت اندازند تا هم کاه و هیمه به لشکر منصور برسد و هم
کمک خانزمان نموده آید درین اثنا مقهوران بیجاپور و ساهو با جماعه نظام الملکیه نمودار شدند
روز دیگر خانخانان که نوبت چپی او بود پسر خود لهراسپ و حکیم خوشحال بخشی دکن را با چندی دیگر
از بندهای والا درگاه و تابینان خویش بمحافظت چپی تعیین نمود چون بر شعور بدیه سری غنیم آگاه
بود خود نیز سوار شده بلهراسپ پیغام داد که تا رسیدن من توقف نماید خاندوران پس از استماع
این خبر چندی را بر گماشت که از فوج خانخانان واقف باشند اگر احتیاجی رود پدرود آگاه گردانند
اتفاقا همین که خانخانان نیم کروه از معسکر پیشتر رفت قریب ده هزار سوار از دنبال آثار نمایان گشتند
برقی از بنیان شوخی نموده بر قلعه دار خان حبشی قدیمی و گروهی دیگر که خانخانان بقراولی پیش
فرستاده بود تاختند خانخانان لهراسپ را بکومک روانه ساخته خود نیز از عقب راهی شد
شقاوت پژوهان بهادران نصرت شعار داغ کنان بفوج کلان خود کشیده مرکز وار
در میان گرفتند مهیش داس راتهور که سرآمد راجپوتان خانخانان و هراول او بود در کشاکشها نمایانی

سوانح [illegible] خاندوران [illegible]

و راجپوتان دیگر پای قایم کرده به فوج پیش رو درآویختند و لوازم سعی و جانفشانی بجا آورده در میدان
نبرد افتادند کار بر خانخانان و همراهان او بمرتبه تنگ شد که با وجود قرب کومک این جماعه عبور دشوار
گردید و برداشتن مجروحان از آن دشوارتر خاندوران که با تابینان خود مستعد پیکار و آماده کارزار
بود برین معنی آگهی یافته سوار شده و به سرعت تمام راهی گردید چنانچه غیرت خان با فوج عبدالله خان
بهادر فیروزجنگ و برخی از دیگر زبرداران کارطلب مثل خواجه طاهر و امیربیک و نادعلی و غیر ایشان
که از درگاه والا رخصت همراهی خاندوران یافته بودند در راه باو ملحق گشتند و با تابینان و همراهان
که مجموع قریب دو هزار و پانصد سوار بود دفا بوده به فوج عقب خانخانان را بر گروهی که جانب راست
خانخانان داشتند زده هر دو قوشون را بجوق مقابل خانخانان رسانیدند و مهیش داس پاکه
زخمهای منکر داشت با دیگر راجپوتان خانخانان که مجروح و مقتول در معرکه افتاده بودند برداشته
بجانب خانخانان پیوست [illegible] ادبار پیر و پیان از رسیدن خاندوران و دست برد مبارزان صف شکن
و دلیران شیرافکن فرار بر قرار اختیار نمودند خانخانان و خاندوران عنان معاودت منعطف
گردانیده در حوالی اردوی پادشاهزاده جهانیان را که بعد از استماع استیلای غنیم بقصد مدد سوار
شده بودند ملازمت نمودند اگر خاندوران بهادر بسرعت نمیرسید و بمالش غنیم که جان خانخانان
قبل نموده کار بر او تنگ ساخته بود نمیپرداخت برآمدن خانخانان ازین معرکه محال بود و این کار
نمایان سبب مجرای عظیم خاندوران در پیشگاه خلافت شد هم پادشاهزاده کامگار از مقام کیشاپور
متوجه پرینده گشته نزدیک معسکر خانزمان بر فراز کریوه فرود آمدند [illegible] نزدیک قریب پانصد کس از
قلعه برآمده بر ملچار راجه بیهار سنگه ریختند و جنگ در پیوست و جمعی از گروه خذلان پژوه کشته و
زخمی گشتند و چندی از مردم راجه و تابینان اصالتخان و راجه روزافزون جان در باختند انجام
کار بقیه مقاهیر ضلالت پذیر تاب مقاومت در خود نیافته بپای فرار از عرصه کارزار بدر رفتند

اکر خاندوران

نوزدهم خانخانان برای آوردن کمکی سوار شده و سید خانجهان را با برادران و تابینان او
هراول گردانیده روانه پیش ساخت و خود در دست راست کمکی شده محافظت جانب چپ
کمکی را به عهدهٔ خانزمان و راو ستر سال و رشید خان و نیز بهیراج و جوقی دیگر باز گذاشت و راجه جگسنگه
و مرتضی خان را با فوجی از بندهای والا درگاه چنداول گردانید و جای سید شجاعت خان و راجه
بیتهلداس و مبارک خان نیازی و احمد خان نیازی میان خانزمان و راجه جگسنگه و جای
مالوجی و سایر دکنیان تا شیرزه خان و صالح بیگ جلابر و کرمداد بیگ قاقشال و طایفهٔ دیگر میان
خود و راجه جگسنگه مقرر ساخت چون افواج قاهره پنج شش کروه راه طی نموده شروع در آوردن
کمکی نمودند غنیم نمودار گردید خانخانان بخانزمان پیغام داد که دو تیر پرتاب بیرون کمکی بوده جانب
چپ کمکی نگاهدارد تا مقهوران داخل کمکی نتوانند شد پس ایشان گاه و بنه برداشته راهی
گردیدند اوباش زده کان یکدل شده بر خانزمان حمله آوردند آن معرکه آرای نبرد قدم همت استوار
داشته گروه انبوه را بدلالت تیغ و سنان مرحله پیمای نیستی گردانید از مبارزان لشکر منصور
نیز برخی کشته و جمعی خسته گشتند درین اثنا خانخانان خبر آویزهٔ غنیم با خانزمان شنیده بسرعت
برق و باد خود را بخانزمان رسانید و به سطوت تمام جمعیت مقاهیر را پراگنده ساخته براه
فرار انداخت و هم چنین هر مرتبه که فرار پیشگان فراهم آمده بر افواج نصرت امتزاج زور می آوردند
خانخانان به آبیاری جد و جهد مردانه نیران شرارت ارباب ضلالت فرو می نشاند و راجه
جگسنگه نیز تمام راه چپقلشهای نمایان کرده قطع مسافت نمود و آخر روز کمکی بسانگاباردو
رسید دوازدهم جتری گران از سر راه روان بر ملچار الله وردی خان هجوم آورده هنگامه نبرد گرم
گردانیدند و چون آتش پیکار بالتهاب در آمد و از هر طرف خرمن وجود جمعی بباد فنا رفت
الله وردی خان با عضاد اقبال عدو مال خاقانی از ملچار بر آمده به نیروی شهامت و بازوی

زرخان
حلاوت مخاذیل را منهزم ساخته بموکب خود مراجعت نمود هیزدهم سید خانجهان و خان دوران بهادر لهراسب
و دیگر منصبداران که نوبت کهی داشتند هنگام سحر به بورش در آمدند و کهیان بی آزرم آگهی یافته
مقرر ساخته که قریب دو هزار سوار بر کنار اردو نمایان شوند و باقی جانب کهی روند خانخانان
پس از شنیدن این خبر لهراسب را فرستاد که بیرون لشکر برابر سواران مذکور بایستند جسارت
زدگان لهراسب را دیده خود را بجماعه که طرف کهی رفته بودند رسانیدند سید خانجهان و خان دوران
مردم کهی را فراهم آورده تاکید نمودند که در راه از یکدیگر جدا نشوند مبادا غنیم فرصت جو را دستی
بکار رسد اتفاقاً بابی از لشکر غنیم بر شتری از مردم کهی که کاه بار داشت میرسد و از طغیان باد
آتش در کاه و هیمه که بر دیگر جانوران بار بود در گاه صحرا که بلند و فراوان بود می افتد و بسیاری
از شتر و گاو با دو فیل و برخی اسپ و آدم ضایع میگردد و در نسق افواج قاهره فی الجمله برهم خوردگی
راه می یابد خانخانان بمجرد آگهی برین معنی کس بطلب خانزمان فرستاده سوار شد اختر برج
خلافت پادشاهزاده جهانیان نیز از استماع این خبر سوار شدند خانخانان معروض داشت
که برای تنبیه این جماعه دولتخواهان کفایت میکنند لایق آنکه بورگردیده بمعسکر اقبال تشریف
فرمایند چون دریافت که آن گوهر درج بسالت در تادیب اشرار خذلان شعار مصر اند
و ازین اراده بر نخواهند گشت مبالغه ننموده التماس کرد که بر فیل سوار شوند و راجه بیتهلداس
و بهیر تهیراج را با خود گرفته هراول اشارت بشیر روانه گردید غنیم که شتر و کاه کهی را پیش انداخته
می برد از شنیدن خروش کوس رویین و دیدن اعلام نصرت [illegible] پادشاهزاده با تمکین
پای ثبات از دست داده راه فرار سپرد درین اثنا خانزمان که حسب الطلب خانخانان به
استعجال تمام راهی گشته بود با رشید خان از جانب راست در رسید خانخانان راجه بیتهلداس
و بهیر تهیراج را نیز و خانزمان فرستاد تا باتفاق کرمختیان را تعاقب نموده مالش دهند گوهر اکلیل

ایلچی سلطنت هزار سوار از ملازمان خود بکومک خانزمان فرستاده عنان یکران با خانخانان
بازرود منعطف ساختند و شب هنگام خانزمان با همراهان از تعاقب وا پرداخته بگذشت و جوهر
دلیری و توانایان اخلاص سرشت مانند سید خانجهان و خانزمان و خاندوران و راجه بیتهلداس
که درین یورش مصدر ترددات گشته بودند فیروزی دیگر یافت نوزدهم که نوبت کشیک خانزمان بود
چون بخانخانان خبر رسید که مقهوران باراده آنکه بر سر کشیک بریزند سوار شده اند با پایان روز
با جمعیت خویش بحرکت در آمد اتفاقا همین که آفتاب رخ بنهفت تهمت زند داله و نیره
با فوت و دیگر منافذیل نزدیک ملچارهای نقب رسیده نیره منوفی اوباره کروهی پیاده ساخته
بر ملچارها دو اندید الله وردی خان باقبال حضرت ظل اللهی توسل جسته با همراهان از ملچار خود
بر آمد و بضرب تیر و تفنگ اساس زندگی بسیاری منهدم گردانیده جمعی دیگر را بزخمهای گران
بر خاک ناکامی از مردم الله وردی خان و راجپوتان جگراج و سپاهیان اصالت خان نیز برخی
بگلوله و زخم سرخروئی جاوید اندوختند خانخانان در اثنای راه نوید فیروزی مبارزان
لشکر منصور شنفته سپاس ایزدی بجا آورده بمقر خویش معاودت نمود و خانزمان سالما
با کمکی باز داو در آمد بیست و دوم بادشاهزادهٔ عالیقدر بصوابدید خانخانان به سید خانجهان و
خانزمان و راجه جیسنگه و مبارز خان و راجه بیتهلداس و راو ستر سال و راو کرن و مبارک خان
نیازی و احمد خان نیازی و نظر بهادر خویشکی و طایفهٔ دیگر از بندهای درگاه گیتی پناه و از امرای
دکن مالوجی مقرر فرمودند که چهار پنج گهری از شب گذشته مانده خود را به بنگاه غنیم برسانند تا
که دست بردی نموده آید دلیران بیکار بموجب قرار داد شب پنجشنبه بیست و سوم
راهی گشته بعد از سپری شدن یک پهر روز به بنگاه شقاوت منشان رسیدند آن تیره روزگاران
پیش از خبر یافته بنه را بار کرده بودند نهب و غارت دلخواه صورت نه بست لختی با تیر و گلوله

بسیاری که بران آذوقه بار بود و شتر و گاو لشکر پادشاهی که مقهوران بزور سوختنی
کهی همبرده بودند بدست مجاهدان ظفر پیوند افتاد چون غنیم سیه گلیم کینه و بار بنگه زاینده بسیار
نزدیک بود راجه جیسنگه هراول فوج مذکور اسپ تاخته خود را بوی رسانید و بسیاری از پیاده‌ها
را مردم او اسیر نمودند و سید خانجهان و خانزمان و جماعه دیگر از فوج قول جلوریز باو پیوستند
درین اثنا مودهوجی برادر مراری با مبارز خان درآویخت اگرچه مبارز خان ببازوی
شجاعت تیغ انتقام آخته جوقی را که دران جنگ مامور بودند بر خاک هلاک انداخت
اما خانزمان پس از آگهی برآویزه مودهوجی و سید خانجهان را بکومک راجه جیسنگه باز گذاشته
بسرعت هرچه تمامتر بمدد مبارز خان رسیده و گروه افاغنه را مستظهر ساخته مودهوجی را که
دو زخم تیر برداشت رهگرای جهنم گردانید بقیة السیف راه فرار سپردند دوازدهم شوال
چون نبیره یاقوت مخذول و رفقای او با قریب چهار هزار سوار رسیده راه کاکانیدت ملازم
خانخانان که بواسطه غله جانب بیر رفته بود گرفتند خانخانان بعوض حوزة النتاج خلافت رسانید
که درین وقت که ستاره سوختگان بطرف دیگر مشغول اند اگر بر بنه و بار ایشان تاخت برده
شود اغلب آنکه کار بهواخواهان صورت یابد بادشاهزاده عالیقدر از فزونی خواهش
تماشای جنگ دکنیان مقرر فرمودند که خود نیز سوار شوند و جلوداران و اسپ و دیگر تا خان
و چندی دیگر را بپاسبانی اردو باز گذاشته روز دیگر پیش از دمیدن صبح مسلح گشته
بر فیل سوار شدند و لختی بیرون معسکر برای فراهم آمدن [illegible] و ترتیب افواج درنگ
نمودند خانخانان و راجه جیسنگه و راجه بتهلداس و دیگر بکارگزینان را همراه خود در فوج قول
نگاه داشته سید خانجهان را هراول و خانزمان را با مبارز خان و راو ستر سال و برخی دیگر
میمنه و سید شجاعت خان و مرتضی خان را با گروهی میسره و خانه‌زادان را جنداول قرار

شاهزاده راهی شدند مقاهیر که پیشتر آگاهی یافته نقب را بطرفی فرستاده و در چیها آتش زده
آماده قتال ایستاده بودند همین که مبارزان نصرت شعار نزدیک رسیدند آن جماعت تبرا
ظاهر شده به بان اندازی مشغول گشتند خانزمان فوج مقابل خود را بحمله نخستین از میدان
برداشت سید خانجهان نیز بر فوجی که برابر او آمده بود اسپ انداخت درین اثنا راجه جسنگه
و راجه بیتهلداس به کومک شتافته مقهوران را به اتفاق یکدیگر از پیش راندند خاندوران که
چنداول بود نیز از عقب راهی شد خانزمان و سید خانجهان در حین فرار اشرار نابکار از
دنبال آمده گروهی را به تیغ آبدار روانه دار البوار گردانیدند در اثنای گریز مرزای سرآمد ادبار
پژوهان از اسپ افتاد و یکی از نوکرانش بر اسپ خویش سوار کرده او را برآورد و خود کشته
گردید بادشاهزاده رفیع مقدار پس از استماع خبر حضرت اولیای دولت بصوب اردو
مراجعت فرمودند آخر روز لشکر نیز رسید چون درین مدت بر مساعی دلاوران جان
سپار جلادت کار که در انجام نقب بکار میبردند اثری مترتب نمیشد چه بعضی نقبها را مقهوران
یافته در آن دود آتش میکوشیدند و از برخی آب برمی آمد و از نقبی که اللهویردیخان پای
شیرحاجی رسانیده بباروت انباشته بود و بادشاهزاده والاگهر از راه کوچه سلامت
رفته در حضور خود آنرا آتش داده بودند و از نقب دیگر که بعد از آن انصرام یافت خانخانان
رفته آتش داد اگرچه یک برج شیرحاجی بپرید لیکن براهی که یورش توان کرد مفتوح
نگشت معهذا میان خانخانان و خاندوران از آنرو که آنکه خاندوران مکرر اظهار نمود که من
خانخانان را از کشته شدن خلاص کرده ام عداوتی که به بهم رسیده بود و نیز سایر امرا و
منصبداران از ناهنجاری و بدسلوکی خانخانان آزرده بودند بدین سبب آن شقاوت
پژوهان بر تدبیرات خانخانان آگهی یافته علاج آن می نمودند و در تسخیر قلعه کوشش

ذکر خاندوران

خانخانان را تسلی بخشید خانخانان بعرض پادشاهزاده نامدار رسانیدند که هرچند از قلعه آوان
است اما تا ده دوازده کروهی اردوگاه و هیمه نمانده و هر مرتبه بواسطه کمی و دوری رفتن و آمدن زیاده
بر عهدهٔ گروه تردد باید نمود این معنی باعث خرابی لشکر میگردد و دو برسات هم رسیده آمد
مصلحت آنست که پیش ازین توقف ننموده عنان معاودت بصوب برهانپور منعطف
گردانند از آنجا که پادشاهزاده کامگار در جمیع کارها عمل نمودن به صوابدید سپهسالار مأمور بودند
سیم ذی الحجه مطابق دهم خرداد از سر بندیه کوچ کرده به برهانپور راهی گشتند هفتم در حینی که افواج
قاهره از زیر گهاتی که سیزده کروهی برهانپور است نهضت نموده بپره نوردی درآمدند غنیم نمودار گشته
به بر دادن [?] پرداخت خانزمان با راو ستر سال و جگراج و راو کرن و برخی دیگر از بندهای
پادشاهی که در فوج هراول بودند بمقابله پرداخت و درین اثنا راجه جی سنگه و مرتضی خان از میمنه
و اصالت خان و خلیل الله خان از میسره برآمده خود را به کومک خانزمان رسانیدند و
جمعی را طعمهٔ شمشیر ساخته گروه انبوه را مجروح گردانیدند و اسپ بسیار غنیمت شد و ازان روکه
پراکندگی تمام بجمعیت مقاهیر راه یافته بود دیگر تا برهانپور که بیست و ششم مورد عساکر ستاره
شمار گشت اثری از آن طایفهٔ نکوهیده آثار پدید نیامد پس از آنکه معاودت پادشاهزاده رفیع
قدر از عرایض منهیان آنصوبه بمسامع جلال رسید خانخانان را که از بدخواهی فطری با دیگر بندهای
پادشاهی طریق ناسازگاری می پیمود چنانچه گذارش یافت و پادشاهزاده والا قدر را بی
تسخیر قلعه بر گردانیده بود معاتب ساخته آن اختر برج خلافت را با جمیع بندها که در رکاب
ایشان رفته بودند بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند اکنون لختی از وقایع حضور پر نور نگارد پانزدهم
صفر شهنشاه گیتی پناه از باغ فرح بخش کشمیر که [?] دوران مکان دل افروز کامرانی کام
بخشی بر داشتند حسب الالتماس یمین الدوله بباغ او موسوم بباغ نشاط کشتی سوار تشریف

وقایع حضور

تشریف فرمودن باغ نشاط

یمین الدوله

...روم ارزانی داشتند یمین الدوله بعد از اقامت مراسم نثار پیشکشی از جواهر و مرصع
آلات بنظر کیمیا اثر در آورد و چون باغ مذکور دلگشائی و راحت افزائی پسند طبیعت اقدس گشت
تمام روز در آنجا به عشرت و مسرت گذرانیده شامگاه بدولتخانه والا معاودت فرمودند هفتم
بیتهیراج راتهور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و ششصد سوار سر افرازی یافت و نهم
ربیع الاول پیشکش ظفرخان صوبه دار کشمیر از اقسام شال و فوطه و گوشت پیچ طرح دار و ساده
و انواع پشمینه و کربلائی زرتار و ساده و پتو و زعفران و دیگر اشیا آورده بود از نظر انور گذشت و بپایهٔ
قبول رسید شب دوازدهم مجلس میلاد خاتم الانبیاء علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات و اکملها در دولتخانهٔ
خاص و عام ترتیب یافت شهنشاه اسلام پناه در آن محفل فیض منزل گروهی از علما و فضلا و صلحا
و حفاظ خطهٔ دلپذیر کشمیر را که بتفاوت درجات در آن قدسی انجمن قعود نموده بتلاوت قرآن
می پرداختند بمرحمت خلعت و فرجی و مدد معاش از زمین و یومیه سرافراز ساخته مبلغ دوازده هزار
روپیه نقد برسم معهود هر سال عنایت نمودند پس از انقضای یک پهر شب برخی از اعیان دولت
را در آنجا گذاشته بمحل مقدس تشریف بردند و به حکم معلی پیشکاران بارگاه عظمت و جلال بتقسیم
خوانهای الوان اطعمه و اشربه و انواع حلویات و عطریات پرداخته حضار آن محفل منیف را بهره ور
گردانیدند سیزدهم منزل جعفر خان به فیض قدوم میمنت لزوم پادشاه بنده نواز فروغ آمود گردید
او بعد از تقدیم مراسم پا انداز و نثار پیشکشی گذرانید خاقان دریا نوال برای مباهات او شرف
پذیرائی بخشیدند

نهضت رایات فیروزی از کشمیر [illegible] دار السلطنه لاهور

چون در سمت جنوبی کشمیر چشمه سارهای نشاط افزا و مرغزارهای دلگشا که هر یک دلیلی است بر شگرفی
صنایع ایزدی واقع شده بر خاطر ملکوت ناظر پرتو افکند که به سیر آن حدود توجه فرموده عنان عزیمت
بصوب دار السلطنه منعطف گردانند روز یکشنبه بیست و سوم مطابق بیست و پنجم شهریور بعد از

تشریف فرمودن منزل جعفر خان

سیری شدن دو ساعت نجومی موکب کیهان نورد که سه ماه درین سرزمین نزاهت آئین اقامت
داشت ازین بهارستان نشاط افزا نهضت نمود و در موضع پنپور که از دولتخانهٔ شهر براه خشکی سه کروه
و ربع و براه دریا پنج کروه بادشاهی است دایره شد و باغی که در آنجا بر کنار بهت مرتب گشته بنزول
اقدس فیض آمود گشت موضع مذکور زعفران زار است اما هنوز زعفران گل نکرده بود روز دیگر
قریه ونتی پور که از مضافات پرگنهٔ اُلر است و از پنپور براه خشکی سه و نیم کروه و براه دریا چهار و نیم
کروه مضرب سرادق مجد و جلال گشت فردای آن بیج بهاره را که از مضافات پرگنهٔ انیچ است و
در تیول درة التاج خلافت بادشاهزادهٔ محمد دارا شکوه مقرر به نزول اشرف اعلی میمنت آما
ساخته یکروز دران نزهتگاه که از ونتی پور براه خشکی چهار کروه و ربعی و براه دریا پنج کروه مسافت
دارد مقام فرمودند درین مکان بادشاهزادهٔ بلند قدر عمارتی دلاویز و باغی مسرت انگیز که نهری
بعرض سه گز از وسط آن بدریا میریزد بر کنار بهت طرح افگنده اند آنسوی دریا نیز باغی و عمارتی
محاذی این عمارت بنا نهاده شب دوم از سرکار آن اختر برج سلطنت در هر دو کنار بهت چراغان
برافروختند بیست و هفتم از بیج بهاره تا پل کنه بل که منتهای سیر کشتی است به کشتی قطع مسافت
نموده از آنجا بر تخت روان که از مخترعات مبدع قوانین جهانبانی است بفرخی و خجستگی سوار شده
بانیچه که در تیول اسلام خان میر بخشی است تشریف بردند و درین پرگنه معبدی بود پاسبانان بادشاه
عدالت گستر بهدم بنیان آن فرمان داده پرگنهٔ مذکور را باسلام آباد موسوم گردانیدند سابق دو
دست عمارت یکی برای محل مقدس و دیگری بواسطه دولتخانهٔ خاص بر سر چشمهٔ خوشگوار که دران
مکان نزهت واقع شده ساخته بودند چشمه درمیان حوضی ده در ده گذشته بمحجر حوضی که بر روی چبوتره
وسیعی پرداخته اند و بر کنارهٔ آن فوارهٔ عظیم سر برافراخته می آید و از آن بحوضی بیست گز در
بیست که در پیش چبوتره است ریخته بیرون میرود و چشمهٔ دولتخانهٔ خاص نیز از میان حوضی ده در ده

ده برآمده بحوض دیگر که چهل گز در چهل است میریزد و ازین حوض بجوئی بقدر دو آسیا آب برآمده
بجوی چشمهٔ محل ملحق میگردد و در هیولا باسلام خان حکم شد که دران نهر بتکده عمارات خوش و نشیمنهای
مرغوب بسازد آخر این روز آصف آباد معروف بمچهی بهون که در تیول یمین الدوله است و آن نویان
والاقدر بفرمان جنت مکانی در آنجا عمارات و حیاض و انهار و ریاض ساخته اند محط رایات اقبال
گردید چون اهل آنجا ماهی را مچهی و خانه را بهون خوانند و چشمهٔ این مکان ماهی فراوان دارد موضع
مذکور باین نام اشتهار یافته حاجی محمد جان قدسی صفت آن چشمه بدین گونه گزارش داده ابیات
اشارت جانب این چشمه از دور کند انگشت را فوارهٔ نور کند گر امتحان سردی آب
نیارد پنجهٔ مرجان دمی تاب مگر یاقوت آنجا آب خورده که آتش آبرویش را نبرده
از آن ماهی زند خود را بقلاب که در آتش جهد از سردی آب بروی چشمه ماهی صف کشیده
چو مژگانهای تر بر روی دیده دمادم چشمه از ماهی طپیدن کند چون چشم آهنگ پریدن
و از آن رو که مکان نزه نور دلکشا و روح افزا بود اعلیحضرت سه روز مقام نمودند و یمین الدوله شب
دوم بر حوضهای و جویهای درون و بیرون چراغان برافروخت غرهٔ ربیع الثانی قرین دولت
فزاینده در ده اچهول که حضرت شاهنشاهی آنرا بنواب گردون قباب خورشید احتجاب بیگم
صاحب مرحمت نموده صاحب آباد نام نهاده اند نزول اجلال فرمودند چون عمارت مشکوی معلی
و دولتخانهٔ خاص که در عهد حضرت جنت مکانی درین موضع ترتیب یافته بود چه از کهنگی
و چه از بدطرحی پسند طبیعت اشرف نیفتاد حکم شد که بجای آن عمارات دیگر با آبشارها و حوضها
بجهت آرامگاه مقدس و دولتخانهٔ خاص و دولتخانهٔ خاص و عام مرتب گردانند و بمراتب بهتر از آنچه
پیشتر بود به پیروی کار آمد درینجا چشمه ایست در کمال عذوبت و صفا که با چندین چشمهٔ دیگر بحوض ایوان
عمارت محل در شده در حوض کلان پیش ایوان میریزد و از آنجا به حوض و جوی تو الان ریخته.

بیرون باغ میرود درین مکان تا سه روز مقام شد و چراغان بر کنار جداول و حیاض
اقدس برافروخته آمد روز سیوم مقام بسیر لوکه بهون که یک و نیم کروهی صاحب آباد است متوجه
گشته و عمارات آنجا که هنوز صورت اتمام نیافته بود بنظر احتیاط درآورده باز دولتخانهٔ صاحب آباد
را بسعادت آرا کردانیدند و لوکه بهون چشمه ایست از دامن کوه برآمده جاری میگردد و بر سر چشمه حوضی
است چهارده گز در چهارده گز و بر دو جانب آن دو حوض دیگر بهمان طول و عرض و جویی بعرض
دو گز از حوض نخستین درین دو حوض در می آید و نهری بعرض چهار ذراع از پیش حوض سر چشمه
روان گشته و میان عمارت قدیم درآمده بحوض چهل و هشت ذراع در چهل و پنج داخل میگردد
و از آنجا به صحن عمارت دولتخانهٔ خاصه رسیده حوض پیش عمارت را که نه گز در نه است لبریز میگرداند
و از آنجا در حوض بیرون می افتد و در صحن دولتخانهٔ خاص زیبا چناری است سر برکشیده و پایین
آن مربع چبوتره که هر ضلعش دوازده گز است و بر کنار حوض بیرون عمارت نیز چهار چنار بقطار
سایه افکنده اعلیحضرت لوکه بهون را به پادشاهزادهٔ سعادت نصیب محمد اورنگ زیب بهادر
عنایت کرده فرمودند که درین سرزمین عمارتی اساس نهند پنجم از صاحب آباد نهضت نموده در
ویرناک که چشمهٔ آن منبع دریای بهت است و بهترین چشمه سارهای کشمیر انجمن آرای مسرت
گشتند بر سر آن چشمه مثمن حوضی است که قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده و حضرت جنت
مکانی در ایام پادشاهزادگی آنرا ساخته اند ماهی آن شمار برنتابد و عقب چشمه کوهچه ایست مرتفع
مطبوع در کمال نزاهت و نضارت چون بر دور چشمه عمارتی و باغ [illegible]وار این گل زمین نبود
حضرت خاقانی باغی دلگشا و منازل و حیاض و جداول در حضور اقدس طرح انداخته بشاه آباد
موسوم گردانیدند و حیدر ملک کشمیری را بداروغگی عمارات مذکوره سرافراز ساخته حکم کرده بودند که اطراف آن
گرد حوض را که بفرمان حضرت جنت مکانی رو بحوض اساس یافته از پا بنیاد اندازد و در مجرای آب

[illegible] ایوانی که یکی رو به پیش باغ و دیگر رو به حوض بطول هفده ذراع و عرض دوازده و
بهر دو سر آن دو عمارت طبقی که هر کدام شاه‌نشینی رو به باغ داشته باشند طرح زدند [illegible] که جوی
بعرض نیم گز از آب چشمه میان ایوان مذکور شده در باغ جاری گردد و در هر طرف ایوان هفت
ایوان دیگر که در هر دو جانب چهارده ایوان واقع شود و دو جوی دیگر از دو سمت نهر مذکور که
هر یک بعرض چهار ذراع از پیش ایوانها بگذرد و بهر دو جانب وسط باغ دو دولتخانه خاص دو دست
عمارت یکی بر سر دروازه و دیگری قرینه آن و حمامی با حوضها و آبشارها و نشیمن‌ها مقرر فرمودند
و در منتهای باغ نیز حوضی پنجاه و هفت گز در پنجاه و هفت فواره در میان و سه آبشار بهر سه طرف
آن باشند طرح نمودند جشن وزن قمری روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و چهار مطابق
نهم مهر جشن قمری وزن خاتمه سال چهل و چهارم و فاتحه چهل و پنجم از عمر ابد اعتصام شهنشاه گردون
غلام آرایش یافت و برسم معهود این جهان وقار بطلا و دیگر اشیا برسخته آمد درین روز نظم
طرازان پیشگاه حضور اشعاری که در تهنیت این بزم گیتی افروز و تعریف کشمیر دلپذیر گفته بودند
بعرض اقدس رسانیده بصلات وافر کامیاب گردیدند و نغمه‌پردازان نیز بانعامات متکاثره
دامن امید برآمودند مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرافراز
گردیدند هشتم خاقان دوران از رشک آباد بدار السلطنه متوجه گشته در چهار روز بهره پور که سر راه
پیر پنجال است بورود اقدس فیض آگین گردانیدند و در اثنای راه بسیر آبشار اوهر که دو کروهی
در ضلع جبال نگری و در دره دولت چپ راه واقع است توجه فرمودند منبع این آبشار چشمه است
کوثر نام که برفهای گداخته جبال مشرق رویه بسیاری بآن ملحق میگردد و نهری عظیم شده بدروی
سنگ صلب میریزد و از صدمه آب بمرور ایام پیرامن سنگ حوضی وسیع بهم رسیده و از حوض
بدرجه که قریب پانزده ذراع است نشیب دارد می‌افتد از صدای آب نزدیک آن نشسته دو کس

هرچند پهلوی همدیگر باشند آواز یکدیگر نمیتوانند شنید در عرصهٔ کشمیر فردوس نظیر و نواحی آن آبشار
فراوان هست اما بهترین آبشارها او پر است لیس ازان آن آبشار بهکیناک که حیرت افزای تماشائیان
است چه تقریباً ده آسیا آب از ارتفاع چهارده گز ریخته در پایه که زلال آن در صفا یادگار کوثر و تسنیم است
جاری میشود و ازان رو که این آبشار بیشتر منظر آفتاب سپهر خلافت در آمده بود درین هنگام بتماشای
آن نیز در افشند دیگر آبشار بیرم گله که کیفیت و کمیت آن گذارش یافته بیش ازانکه این نزهتگاه مورد
عساکر گیتی کشا گردد جهات خوبی آن منحصر در آب و هوا و نزاهت جای و فراوانی سبزهای گوناگون
و فراوانی گلهای رنگارنگ و میوهٔ چند خودرو بود چه ساکنان آنجا طرز چمن پیرایی و بوستان آرائی
نمیدانستند و نیز اگرچه در آن چندی که اکثر علوم متعارفه درس گوینده بودند اما علوم متداوله شیوع
تمام نداشت برخی خط نسخ تعلیق نیکو می نوشتند و بندی شعر دانستند بعد ازانکه در عهد دولت حضرت
عرش آشیانی کشایش یافت اکثر ساکنانش اکتساب مراسم اهلیت و لوازم آدمیت نموده شایستگی
جوهر ساختند و فارسی گفتن و خط خوش نوشتن و نغمهٔ فارسی سرائیدن رواج تمام یافت ازانجمله

ذکر شیخ یعقوب کشمیری

شیخ یعقوب کشمیری است که در اقسام علوم عقلیه و نقلیه درجهٔ عالی داشت و به صحبت بسیاری از
واصلان حق رسیده و ریاضات شاقه که طریقهٔ طائفهٔ علیه صوفیه است کشیده بپایهٔ ارشاد رسیده بود
و بسا خداوندان استعداد را به یمن تکمیل او رتبهٔ کمال نصیب گشته و ملا محمد حسین کشمیری که بهمین نسبت
حضرت عرش آشیانی بود در خط نسخ تعلیق از خوش نویسان عصر گوی سبقت برده بود و اشعار رنگین نیز
پاره رو بخوبی نهاد و در زمان حضرت جنت مکانی که در اواخر سلطنت پنج مرتبه تشریف فرموده بودند چون
توجه والا مصروف تربیت این سرزمین نشاط آگین و افراختن عمارات و اصلاح درختان میوه دار
به پیوند و جز آن داشتند ازانچه بود بسیار بیش آمد و چون بجلوس میمنت مانوس خدیو عالم خداوند
بنی آدم سپهر آرای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی جهان را فروغ تازه بهم رسید و جهانیان از فروغ

مراغزار اندازه این سرزمین که از جمیع متنزهات عالم امتیاز دارد و به عمارات روح افزا و بساتین
و باغات نمودار بهشت برین گردیده و اکثر اشجار آن پیوند و دیگر اسباب ترتیب و نشیمن نیز و بالیدگی و
سیرابی یافته از میوه‌های خوب ولایت کابل میدهد و از آنجا که در عسکر اقبال فضلا و هنرمندان هفت
اقلیم فراهم آمده کامیاب اند ساکنان این زمین نشاط آگین از مصاحبت و همزبانی اهل اردو فضایل
و هنرها کسب نموده اند ایزد کامبخش که نشیمن مبانی جهانداری بارتفاع لوای دادگستری این پادشاه
خلایق پناه مربوط گردانیده و توکید مراسم فرمانگذاری به تمهید قوانین دین پروری این شهنشاه
دین و دنیا منوط ساخته آفتاب دولتش را از معرة کسوف محفوظ و مامون و ماه سلطنتش را از وصمت
محاق محروس و مصئون داراد بیست و دوم به شهریور که منتهای کوهستان کشمیر است منزل شد
جگناتهه کلاونت که بخطاب کب رای سرافراز است و در تصنیف نغمات هندوستانی و تالیف
معانی امروز مثل او در هندوستان بهشت نشان نیست و بجهة بستن تصنیفات حسب الحکم
در دار السلطنة مانده بود بدرگاه آسمان جاه آمده دوازده تصنیف که بهندوستانی زبان دهرپد مینامند
و در نغمات مختلفه مشتمل بر مضامین رنگین بنام اقدس خاقان هنرپرور جود گستر ترتیب داده بود
بعرض مقدس رسانید از آنجا که تصنیفاتش خاطر اقدس را عشرت آگین ساخت بامر پادشاه [illegible]
نواز به زر سنجیده آمد چهار هزار و پانصد روپیه بهمسنگش با و عنایت گشت چون در دو نیم
کروهی شهر نوهان قضا نفاذ قریب پانزده هزار آدم فراهم آمده جانوران بسیار گرد آورده بودند بیست
و سیوم بعد نصف النهار به شکار قمرغه متوجه گشته یکصد و بیست هودیال که عبارت از قوچ کوهی
است و چکاره صید فرمودند درین میان هودیال بیشتر بود و چکاره قسمی است از آهو در اکثر
جاهای ولایت و غیر آن بهم میرسد و آهوی سیاه و سفید مخصوص هندوستان خلد نشان است
در همین ولا بعرض مقدس رسید که مسلمانان ساکن شهر از جهالت بتنگی بکفار دختر میدهند و از این طایفه

می‌شناسند و مقرر شده که مسلمانان دختر کافر را بعد از ممات دفن کنند و کافر دختر مسلمان را بعد
ابواب الوفاق حیات بسوزانند فرمان شد که هر کافری که دختر مسلمه در خانه او باشد اگر تشرف اسلام
دریابد زنان را بعقد مجدد باو گذارند و الا از شقاوت و غوایت ازو ... این سعادت
سر بر نیابد مومنه را ازو جدا سازند و چوکوهها نیز از آنجا که مصدر این کار نکوهیده اشرار شده بود
بتوفیق ربانی و بیم و امید حضرت صاحبقرانی ثانی با تمام قبیله خود در ملت بیضای مصطفوی در آمد
و بخطاب راجه دولتمند سرافرازی یافت و بسیاری از کفار از غوایت برآمدند و مسلمانان
از جهالت رستند و به یمن دین‌پروری این بادشاه اسلام‌نواز کفرگداز چنین رسم قبیح از میان
آن طایفه جهل‌بنیاد مرتفع گردید و قاضی و معلمی از سرکار خاصه شریفه معین گشتند تا باجرای
احکام شریعت و تعلیم آداب عبادت بپردازند چون رایات جلال بحوالی گجرات پنجاب
رسید جمعی از سادات و مشایخ آن قصبه استغاثه نمودند که برخی از کفار آن دیار جواری و اماء مومنه
را در تصرف دارند و چندی از بنیان مساجد به تعدی در عمارات خود درآورده بنابران شیخ
محمود گجراتی که از رشحه دانش بهره‌ور است و داروغگی عدالت الاسلام بود مقرر حضرت یافت
که تا بعد از ثبوت نساء مسلمه را از تصرف کفار برآورد و مساجد از عمارات آن ملاعین جدا نماید
و او مطابق حکم بعمل آورده هفتاد حره و جاریه مومنه را از تصرف گروه فجره برآورد و هر جا مسجدی
در زیر عمارت هنود درآمده بود بعد از تحقیق آن را افراز نمود و زری از آنها بطریق جریمانه گرفته به
دستور سابق مسجد ساخت بعد از آنکه این ماجرا بمسامع جلال رسید یرلیغ قضانفاذ صادر شد
که بدستور قوم چوکوهها هر که مسلمان شود مسلمه را بعقد مجدد باو باز گذارند و هر که از گمراهی و خرد تباهی
بدین راضی نشود معروض دارند تا او را تادیب نموده آید پس از صدور فرمان جمعی از سعادت یاوری
بپایه اسلام رسیده و زنان مسلمانان را بنکاح جدید متصرف گشتند گمراهان دیگر را که ظلمت کفر

سرافرازی چوکوهها ... تشرف اسلام ...

برآوردن مسلمانات از تصرف کفار و تعمیر مساجد ... شدن کفار بدولت اسلام

کفر پرده بر چشم اینها فروهشته بود از ادراک این شرف محروم کرده بودند تنبیه نموده زنان مؤمنه
را از قید اینها باز رهانند و بامر خاقانی در عقد ازدواج طبقه ناجیه اهل اسلام در آوردند و حکم شد
که در کل ممالک محروسه هرجا چنین واقع شده باشد بدین دستور عمل نمایند چنانچه اناث بسیار از
دست کفار برآمده در نکاح مسلمانان درآمدند و گروهی از کفار بقبول دین مبین از آتش دوزخ
رهائی یافتند و بتخانها منهدم گردیده بجای آن مساجد بنا گشت ایزد سبحانه سایه گرانمایه این آفتاب
فلک خلافت و هدایت را بر جهان و جهانیان مبسوط داشته اطناب سرادق عظمت و جلال او را
باوتاد خلود منوط گرداناد و میر برکه بخاری را از تغیر سید عبدالقادر مانکپوری میر عدل اردوی کیهان پوی
گردانیده بعنایت خلعت سرافراز ساختند و ازانرو که سید مذکور خود ترک منصب و جستجوی عزلت
نموده بود ثانی الحال هرچند اظهار ندامت کرد سودمند نیامد چون بعرض اشرف رسید که در نواحی
کهته من اعمال پرگنه کاهنون که از مضافات زمین جالونه است و به پیله عادی اشتهار یافته مارخور
و قوچ بسیار است به احمد بیگ خان قراول بیگی حکم فرمودند که با لوازم قمرغه بدان صوب شتابد
و از پرگنات حوالی موضع مذکور جمعی کثیر فراهم آورده طرح قمرغه اندازد خود نیز باشکوه آسمانی
متوجه صیدگاه مذکور گشتند و در اثنای راه نوزده به شکار نیله گاو و گورخر پرداختند و دوازدهم جمادی
الاولی سنه سرزمین کهته را مرکز رایات جهان پیما گردانیدند و سه روز متوالی بعشرت نخجیر
اشتغال نموده از مارخور که بز کوهی است و قوچ کوهی و جهکاره چهار صد و بیست و چهار صید فرمودند
مارخور شصت و شش قوچ کوهی یکصد و شصت و هفت جهکاره یکصد و نود و یک ازانجمله پنجاه و نه
بتفنگ شکار خاصه شده بود و تتمه را بادشاهزادهای والاتبار و نوئینان عالیمقدار و قراولان
بامر شاهنشاهی صید کرده بودند چهارم خانزمان از ورنت خویش و آزار جوئی پدر مفارقت
جسته باستلام عتبه فلک مرتبه سر افتخار برافراخت در همین تاریخ بعرض مقدس رسید

که مهابتخان خانخانان بمرض بهکندر که تازی زبانان ناسور خوانند و بونیر بن ربیع ...

بود به سرای جاودانی در نوزدهم ... معتمد خان تاریخ فوت او را که نام قدیمش زمانه بیگ بود

زمانه آرام گرفت یافته نگاشته و از آن صوبه دار مالوه فرمان شد که بنا بالا کهات شتافته

تا تعین شدن صوبه داری از آن مملکت خبردار باشد و از سواران منصب او که پنجهزاری

پنجهزار سوار بود سه هزار دو اسپه و سه اسپه مقرر گردید مرشد قلی خان الفاضی باضافه هزار سوار

بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و هر یکی از احمد خان نیازی و مبارک خان نیازی بر اصل

و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار نوازش یافتند شادی بیگ ولد جان نثار بهادر

بخطاب شاد خان و نور محمد عرب بخطاب عرب خان سر برافراختند راجه جگت سنگه ولد

راجه باسو زمیندار کوه دامن کانگره از سرزمین خود آمده به تقبیل آستان عرش مکان دولت

تازه اندوخت هیزدهم قمر غره کوه خرشاه افزای خاطر اقدس گشت این جاندار جسیم و درشت

میباشد و هنگام تشنگی قطع مسافت بعیده نموده بآبشخور معین که خوردن آب نخورد

خود را میرساند در نواحی بهنبهر که بر کنار دریای بهت واقع شده بسیار است برای خوردن آب

بدریای مذکور می آید اهتدو بیر و نجان قراول بیگی بامر خاقانی جمعی بر گماشت که هرگاه بواسطه

آب خوردن بدریا آورند سر راه بگیرند تا از شتافتن آب از آنجا برگشته تا گزیر بر تنگنایی که در آنجا

نهر و تلی است و اندک آبی دارد و در شوند بعد از آمدن مداخل و مخارج را مسدود گردانیده شمه را

بقید در آورند چون تدبیر خان منشا الیه مطابق خواهش بظهور آمد دامی که برای گرفتن شیر

ساخته اند بیرون کشیدند و گیتی خدیو تشریف فرمودند بیت شکار خاصه شد و چهل و سه

نوبان و الا در بهری فلک خلافت و اعیان دولت صید نمودند و نتایج آنرا حسب الحکم ملازمان

رکاب سعادت زنده بدست گرفتند بیست و چهارم نجابت خان فوجدار کوهستان کانگره

ذکر عالت برورا

... نان ... بیگ ... خان ...

... نور محمد عرب بخطاب عرب خان

... شکار ...

که بسعادت ملازمت و دریافت ... سال هشتم از دور اول جلوس مقدس روز پنجشنبه
غره جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و چهار مطابق دوم اذر ماه سال هشتم از اورنگ آرائی خاقان
زمین و زمان باعث امن و امان نشاط افزای جهانیان و مسرت بخش عالمیان گردید
سیوم وزیرخان صوبه دار پنجاب در نواحی دارالسلطنه لاهور بادراک شرف ملازمت مستسعد
گشت پنجم خاقان بی همال بفروغ ضیا اقبال دارالسلطنه را منور ساخته مورد امن و امان گردانیدند
سابقا سرکار بیجاگر و سرکار ندربار و بعضی محال سرکار هندیه که آنسوی آب نربده است و
نزدیک برهانپور داخل صوبه مالوه بود درینولا از پیشگاه خلافت فرمان شد که محال مذکوره چون
از مالوه دور واقع شده از توابع صوبه خاندیس اعتبار نمایند و باقی محال هندیه که اینجانب نربده
است بدستور قدیم از مضافات صوبه مالوه انگارند و ولایت خاندیس و برار و دکن را که پیشتر
یک صوبه داری لضبط و نظم آن می پرداخت دو حصه ساختند یکی بالاگهات و دوم پایان گهات
صوبه داری بالاگهات را که عبارت است از کل دکن که سرکار دولتاباد و احمدنگر و پتن و بیر و
جالناپور و جیر و سنگمنیر و فتح آباد با توابع و مضافات باشد و نخی محال برار و تمامی تلنگانه و
معش یک ارب و بیست کرور دام بخانزمان تفویض فرمودند و از سواران منصب او که
پنجهزاری پنجهزار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سه هزار دیگر نیز دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند و او را
بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه با براق
طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه با ماده فیل سربلند گردانیده مرخص ساختند و صوبه داری پایانگهات
را که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد و جمع محال آن نود و دو کرور دام است بعهده خاندوران
که بنظم صوبه مالوه میپرداخت مفوض نمودند و باو خلعت و شمشیر مرصع و اسپ برای تعینات
دکن خلعت مصحوب خانزمان فرستادند و حکم شد که از تعیناتیان دکن راجه جی سنگه و مبارز خان

صوبه داری بالاگهات وغیره به خان زمان

صوبه داری پایان گهات به خاندوران

ذکر صوبه داری خاندوران

و راو [illegible] ستر سال و جگراج با خانزمان در دولت آباد و راجه بهار سنگه بندیله و ماده هو سنگ

هاداو [illegible] با خانزمان در برهانپور بابت شدند غیر ایشان را هر دو سردار به اتفاق یکدیگر

با خود بگیرند مبارز خان باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی سه هزار

و پانصد سوار سرافراز گردیدند و شیر خواجه قراول بیگی به خلعت خاصه و صوبه داری مالوه از

تغیر خاندوران و به اضافه هزاری ذات و دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار

سوار و به عنایت اسپ با زین مطلا و فیل مفتخر گشته از پیشگاه حضور رخصت یافت اسحاق بیگ

رزق آبادی خویش یادگار حسین خان بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه بالاگهاٹ و

محمد رشید کابلی بخدمت دیوانی آن صوبه سرافراز گشتند غازی بیگ بخدمت بخشی گری و

واقعه نویسی پنجاب بلند پایه گردید خواجه جهان خوافی که از دیرین بندهای والا درگاه است

و بزیارت اماکن شریفه رفته بود دولت ملازمت دریافته یک اسپ عربی پیشکش نمود هفتم

بادشاهزاده والاگوهر محمد شاه شجاع بهادر از دکن بدرگاه خواقین پناه آمده بسعادت

ملازمت مستسعد گشتند و هزار مهر نذر گذرانیدند چلکچون ولد اودا جیرام بمنصب سه هزاری دو هزار

سوار که مهابتخان تجویز نموده بود نوازش یافت نهم خدیو خدا آگاه بروضه سپهر آرای جهان حضرت

جنت مکانی تشریف فرموده بعد از ادای آداب زیارت بعطای مبلغ ده هزار روپیه دامن

امید سدنه آن مکان فیض نشان و دیگر ایزدی نیازمندان و بی نوایان برآموده اختیار خان

دکنی بخدمت فوجداری تلکی جنگل و تهاره که در تیول او نیز مقرر گشت از تغیر سرافراز خان

ولد لشکر خان مباهی گردیده و سرافراز خان به مرحمت خلعت و اسپ سربلند گشته بجاگیر خود

که در حدود دکن تن یافته مرخص شد دهم محمد علی کامرانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات

و پانصد سوار سرافرازی یافت یازدهم راجه جگت سنگه را به تهانه داری بنگش بالا و تنبیه

نظم مالوه [illegible]

ملازمت شاه شجاع بهادر

طواف مرقد جنت مکانی

ذکر سرافراز خان ولد لشکر خان

رفتن به منزل یمین الدوله

ذکر لطف الله ولد لشکرخان

و تنبیه مفسدان الوس خشک که دران مرز و بوم اقامت دارند و عنایت خلعت و جمدهر مرصع
و اسپ با زین النقره سرافراز ساختند. بیست و ششم منزل یمین الدوله به فر قدوم اشرف
مورد سعادات گردید. یمین الدوله به مراسم پا انداز و نثار پرداخته پیشکشی از جواهر و مرصع آلات
و اقمشه نفیسه و مراکب بادپیما به نظر انور درآورد و آن تشرف پذیرائی رسید. اعلیحضرت تمام روز
به آنجا به عشرت و انبساط گذرانیده شامگاه به دولتخانه والا معاودت فرمودند. بیست و نهم
امر سنگه ولد راجه گجسنگه به اضافه پانصدی دو دویست سوار به منصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست
سوار و به عنایت علم و اسپ و فیل و از اصل و اضافه لطف الله ولد لشکرخان به منصب
هزاری هفتصد سوار سرافراز گشتند. سوم رجب پادشاهزاده عالیمقدار محمد اورنگ زیب
بهادر را که پانصد روپیه روزیانه داشتند به منصب ده هزاری ذات و چهار هزار سوار و علم
و نقاره و طومان طوغ بلند پایگی بخشیده فرمان دادند که بعد ازین خیمه سرخ برای آن گوهر
اکلیل سلطنت برپا میکرده باشند. هشتم خدیو خداآگاه یگانه فیض آشیانه پیشوای
ارباب صفوت و صفا رهنمای اصحاب معرفت و تقی قدوه حق شناسان صافی ضمیر میان میر
که منزل منیر به قدوم سعادت لزوم مهبط انوار گشته بود تشریف فرموده مدتی از نفایس دقایق
حقایق و غوامض معارف باعث انشراح صدر و انبساط قلب آن زاویه نشین تجرد گزین
گشتند. بیست و دوم پادشاه درویش نواز کلبه سالک مسالک شرع مبین شیخ بلاول را
به تشریف ورود میمنت آمود بار دیگر رونق بخشیدند و مبلغ دو هزار روپیه عنایت نموده
مراجعت فرمودند. بیست و چارم تربیت خان که به رسم سفارت نزد نذر محمد خان والی
بلخ رفته بود به تلثیم عتبه کیوان مرتبه رخ برافروخته چهل و پنج اسپ و چهل و پنج شتر نر و ماده
و برخی چینی آلات و قالی و نمد و دیگر اشیا بر سبیل پیشکش گذرانید. از آن میان چیزی که

رفتن حضرت به دیدن میان میر

رسیدن تربیت خان که به سفارت بلخ رفته بود

طبیعت اشرف را منبسط ساخت مصحفی بود بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا ابن جهانگیر
میرزا ابن حضرت صاحبقران که بخط ریحان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و لقب خود قاطع
رقم نموده خان مشار الیه آنرا در بلخ بدست آورده بود بیست و ششم خاقان مهربان برای سربلندی
وزیر خان صوبه دار پنجاب منزل او را که بتازگی مرتب ساخته بود بورود اقدس مزین گردانیدند
او بعد از اقامت مراسم پا انداز و نثار پیشکشی از مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه عراق و زربفت
و خراسان و امتعه گجرات و تخت روان زرین که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و پنجاه اسب عراقی
گذرانید از جمله اشیای مذکوره متاع دو لکه روپیه عز قبول یافت شب بیست و هفتم که لیلة المعراج
بود ده هزار روپیه مقرر باهل استحقاق عنایت شد غره شعبان منزل یمین الدوله آصف خان
از ورود قدوم خاقان سلیمان مکان رشک جنان گردید یمین الدوله پس ادای رسم پا انداز و نثار
پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه بنظر کیمیا اثر در آورد [illegible] روز سه شنبه
مطابق چهارم بهمن جشن فرخنده شمسی وزن انتهای سال چهل و سوم و ابتدای چهل و چهارم از عمر
ابد اتصال خاقان با فر و اقبال که پرتو مهر عاطفتش گیتی افروز باد در عمارت برج دولتخانه دار السلطنه
لاهور ترتیب یافت و به آئین آن سرآرای خلافت طلا و دیگر اشیای معهوده بر سنجیدند فضلا
و شعرا و ارباب تنجیم بعطای زر سرخ و سفید کامروا گشتند و اهل نغمه و طرب کامیاب درین روز سعید خان
صوبه دار کابل شرف ملازمت دریافت هزار اشرفی نذر گذرانید و عبد القادر پسر احداد که [illegible]
فساد و لوس افاغنه راه کابل بود بمساعی جمیله خان مومی الیه از اعمال نکوهیده خویش نادم
خدمتگاری پیش گرفته بود همراه آورده بدولت زمین بوس رسانید شهنشاه بنده پرور سعید خان
را مشمول عواطف ساخته باضافه هزاری ذات بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه بلند پایه گردانیدند و هریکی از میر ابراهیم رضوی و راجه روز افزون باضافه پانصدی دو صد

[illegible] منزل وزیر خان

ملازمت سعید خان

و دو هزار سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و تربیت خان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و بخدمت آخته بیگی از تغیر مرشد قلی خان و هر کدام از اصالت خان و م
خلیل الله خان و عرب خان و جمال الله بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و همچنین بعطای خلعت و
خدمت بخشیگری احدیان از تغیر عبد الرحمن ولد صادق خان و مغل خان ولد زین خان بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار و عثمان روهیله عم بهادر خان بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز گشتند
مهیس داس راتهور که سابقا نوکر مهابت خان بود بمنصب پانصدی چارصد سوار نوازش یافت
از سوانح جنوبی ممالک که درین ولا بعرض ارفع رسید آنکه چون مهابت خان خانخانان که نظم مملکت
دکن برو مقرر بود ایام زندگی بسر آورد ساهوی سیاه رو و گروهی دیگر از مخاذیل بی نظامیه فرصت
غنیمت شمرده دست تطاول بمحال نواحی دولتاباد که قلعه داری آن بمرتضی خان منوط بود دراز
کرده امنیه شروع در تحصیل زر نمودند درین اثنا خاندوران بهادر از مالوه خود را به برهانپور رسانید
و مادهو سنگه و میر فیض الله را بمحافظت آن بلده گذاشته با راجه جی سنگه و مبارز خان و جگراج
بندیله و اکرام خان و حکیم خوشحال بخشی و واقعه نویس و باقی کمکیان روز یکشنبه غره اسفندارمذ
دکنیان مالوجی و پرسوجی برای استیصال مفسدان تباه اندیش و قلع بنیاد بیراهه روان ضلالت
کیش بره نوردی در آمد و روز پنجم به ظفرنگر رسید و در آن مکان توقف مصلحت ندیده در عرض سه
روز به بگهری رفت چون دریافت که مقهوران از استماع این خبر از حوالی دولتاباد برخاسته
[illegible] و راهی گشته اند به دولتاباد شتافته یک روز مقام نمود دهم ماه مذکور برام دوه آمده
تا پایان ثبت بستیم از انجا سوار شده پس از سپری شدن یک و نیم پهر روز بکنار آب بان گنگا رسید
درین روز خبر آوردند که مردودان بصوب سیوگانو رفته اند لهذا متوجه آن طرف گشته آخرهای روز
داخل سیوگانو شد و به ترتیب صفوف پرداخته خود در قول جا گرفت و راجه جی سنگه را هراول ساخت

ذکر خاندوران

رفتن خاندوران بهادر از مالوه بمالش غنیم دکن

در سر انجام و چون انجام را بدیگر مردان کار و دلیران کارزار استحکام داده آنکه وقت تنگ بود بدفع سر

خسارت [illegible] زده که از سیوکانو دو کروه پیشتر رفته بر کنار نهر فرود آمده بودند رو آورد و مقاهیر مخذول دو دیدن

اعلام نصرت فرجام هراسان شده گریزان گشتند بهادران نصرت منش چون ظلمت شب آفاق

را در گرفت تعاقب نه نموده همانجا منزل گزیدند و اواخر شب به سمت امراپور راهی گشته بعد از

رسیدن آنجا دریافتند که مقهوران باراده آنکه از راه کتل موهری بالای گهات بر آیند بنه و بار

خود را از گهات مانک دوند بصوب قلعه خیبر راهی کرده اند بنا بران به گهات مانک دوند

شتافته خود را به بنه و بار ضلالت شکان رسانیدند از ین طایفه جماعه بالا بر آمده بودند و گروهی

بجرات و با عصیانی اسباب اشتغال داشتند اینان لختی پای ثبات افشرده بکارزار پرداختند تا شید که

بقیه مردم اینها نیز فرصت یافته فراز گهات توانند رسید مبارزان لشکر فیروزی فوجی از

شقاوت منشان را علف تیغ خونریز ساخته همگی اسباب و قریب هشت هزار گاو غله و گاوی

چند که بران اسلحه و بان بار بود بغارت برده نزدیک سه هزار آدم اسیر گردانیدند غانم و ران

غنایم را به لشکر قسمت نموده از آنجا بموضع پاتهری و از پاتهری بقلعه احمدنگر آمد و خاطر از سرانجام

آذوقه و حراست قلعه مهم آورده جانب بیر حرکت نمود درینولا چون آگهی یافت که خان زمان

جد و لتما با در راهی گشته است تغیناتیان بالا گهات را نزد خانزمان فرستاده به برهانپور که ضبط و ربط

آن بعهده او مقرر بود برگشت پنجم منزل علامی افضل خان که تبارزگی در دار [illegible] بنا نموده بود بود

اقدس سعادت آمود گردید علامی بعد از تقدیم مراسم نثار و پا انداز پیشکشی از جواهر و مرصع

و اقمشه نفیسه بنظر اقدس در آورد و شهنشاه قدردان از وفور عاطفت و شمول عنایت بشرف

قبول بخشیدند و ده هزار روپیه نثار بعبد القادر پسر احداد که در نوبت کامیاب سعادت حضور

بود انعام فرمودند [illegible] هفتم در ساعت مختار

ذکر خاندوران

تشریف فرمودن [illegible] بمنزل افضل خان [illegible]

رخصت سعید خان بکابل

منتهای ستاره شماران بار دیگر یمن رایات عالیات بصوب دار الخلافه اکبرآباد نهضت نمودند چون
پادشاهزاده نیک اختر مراد بخش آبله برآورده بود حکم شد که تا حصول صحت در دار السلطنه توقف
نمایند و ستی النسا خانم را برای خدمت آن والا گوهر همانجا گذاشتند و وزیر خان را بعنایات پادشاهی
مفتخر ساخته از نخستین منزل بجهت معالجه مرخص گردانیدند و سعید خان را به خلعت و جمدهر مرصع
با پهولکتاره و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه سربلند گردانیده بصوبه کابل
که نظم آن بعهده او بود و نجابت خان را به خلعت خاصه و فیل فرق مباهات برافراخته بمحالی
که در فوجداری او مقرر بود دستوری دادند و عبدالقادر پسر احداد را به عطای خلعت و شمشیر و منصب
هزاری ذات و ششصد سوار نوازش فرموده با سعید خان و میر تقی و چند منصبدار دیگر را به
خلعت و اسپ سرافراز ساخته با نجابت خان رخصت نمودند شیخ موسی گیلانی بخدمت دیوانی
پنجاب سرافرازی یافت و شب پانزدهم ده هزار روپیه مقرر بارباب استحقاق عطا فرمودند
هفدهم پادشاهزاده عالی نسب مراد بخش بعد از حصول صحت از دار السلطنه روانه درگاه معلی
شده بود به سعادت ملازمت مستسعد گشت بیست و ششم ظلال جاه و جلال بر ساحت سرهند
گسترده باغ حافظ رخنه را که هنگام توجه موکب اقبال از دار الخلافه اکبرآباد بصوب پنجاب شرف
مورد برکات گشته بود به نزول اقدس آبادانی بخشیدند و بمنازل بیرون باغ که بحکم جهان مطاع بر کنار
تالاب مهیا شده بود تشریف برده و ظرفی چند شگفت افزای دوربینان ژرف نگاه بخاطر
غ[illegible]ن آورده میر علی اکبر کروری سهرند را فرمان دادند که مطابق طرح جدید بانجام رساند
دوم ماه رمضان شاه آباد معسکر اقبال گردید اسلام خان را با سردار خان و دیندار خان و شیخ
فرید و قطب الدین خان و سید عالم بارهه و اصالت خان و لطیف خان نقشبندی و قلعه
دار خان و سید لطف علی و گروهی دیگر از دلیران کارزار که مجموع قریب هفت هزار سوار بود

ذکر لطیف خان نقشبندی

تعین فرمودند که پیشتر خود را بمدار المهام دهلی رسانیده از آب جون عبور نمایند و متمردان آن مرزوبوم

آب را که سنگ راه متمردین انداخته وهند تا از اعمال نکوهیده خویش باز آمده به بی راهه نگرایند

و مقرر شد که مقرب خان دکنی جاگیردار سنبهل نیز با این فوج همراه بوده در برکندن بیخ مفسدان

سعی بجا آورد شایسته خان خلف یمین الدوله با دو هزار سوار از تابینان پدر و اعتبار خان و مبارز خان

و چندی دیگر از منصبداران که همه قریب پنجهزار سوار بودند معین گردیدند که پیشتر به دهلی رسیده

به اتفاق باقر خان صوبه دار آن ملک به دفع متمردان این روی آب جون پردازند و راجه دیبی سنگه

به اضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلند گردید پنجم از نواحی بوریه

قرین هزاران میمنت و اقبال برکشتی نشسته نشیمن کنان و صید افکنان روانه گشتند یازدهم

ذکر مقرب خان جراح

تشریف فرمودن حضرت بباغ مقرب خان

حوالی کیرانه را که مسقط الرأس مقرب خان جراح است به نزول اشرف فروغ افکن ساختند ازوزده

بردری عمارت باغ او را که بر کنار آب جون ترتیب داده بود سیر فرمودند مقرب خان برسم پا انداز

و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و غیره که در عمارت باغ چیده بود از نظر انور گذرانید خاقان

بنده پرور ده نواز به چند رقمی لختی آن دیرین بنده را سرمایه افتخار بخشیدند چهاردهم سید شجاعت خان

که از دکن برگشته به اقطاع خود رفته بود دولت ملازمت دریافت پانزدهم ظاهر شهر سعادت بهر

و مهابتی مورد رایات نصرت آیات گردید و سرادق پادشاهی در نورگده بر افراخته آمد صباح

وصول به دهلی

آن بمزار فیض آثار حضرت جنت آشیانی تشریف برده بجهت ترویح روح آن عرش مکان هزار

روپیه بخدمه آن آستان سدره نشان و دیگر روزگار شکستگان و اهل استحقاق که در آن ارض سواد گزیده

به ارزد بر سستی اشتغال ورزند عنایت نمودند هفدهم ماه مذکور اکثر امرا را در دهلی گذاشته با پادشاهزاده عالی

عالی تبار و چندی از ارکان سلطنت پایدار و عمله شکار بصیدگاه پالم متوجه گشتند چار روز در آن سرزمین

مسرت انگیز خاطر اقدس بعشرت نخچیر منبسط گردید و جانداران بسیار صید شد چنانچه در یکروز چهل آهوی

آهوی سیاه به تفنگ خاصه بابان که هنگام توجه به کشمیر شهنشاهی به تفنگ بعدد مذکور زده بودند شکار خاصه
گشت بیست و دوم بدار الملک دهلی مراجعت فرمودند و از آنجا بدار الخلافه اکبرآباد متوجه گشتند بیست
و پنجم در سیوم منزل از دار الملک بعرض اشرف رسید که درین نواحی شیری چند در بیشه بنظر در آمده
بادشاهزادهٔ شیر شکار عنان یکران بدان صوب منعطف ساخته شش قلاده شیر که سه از آن نر
بود و سه ماده به تفنگ شکار فرمودند و چهار شیر بچه را گرز برداران زنده بدست گرفتند درین هنگام
که طبیعت والا انبساط و سیر و شکار انبساط داشت روز جمعه بیست و ششم رمضان سنه هزار و چهل و چهار
مطابق بیست و ششم اسفندارمذ که مقام سلطانپور از اعمال سرکار پلول معسکر اقبال گشته بود بمسامع
بلند تیر مجامع رسید که پس از سپری شدن دو ساعت و دو ربع از پاس اول روز همین اختر خلافت
را از دختر نیک اختر سلطان پرویز گرامی فرزندی بوجود آمد که جبین خورشید آئینش مرآت
جلایل آثار رشد و ناصیه سعادت تزئینش لوح شمایل اطوار از وصول این بشارت فرمان شد که
نقاره شادمانی بنوا در آورند و صدای سرور گنبد آسمان در پیچیده و آوازهٔ تهنیت از آسمان بزمین
رسید حیث با این موضع متنزهی و تحولی در اثنای راه بوزدی خبر شیر یافته بهمت بلند که
کمان آن جاندار جان شکر بود متوجه گشتند چهار شیر دو نر و دو ماده به تفنگ شکار کرده مراجعت
نمودند سیوم منازلی که بنوماهی قدرتان نزدیک به گهات سپامی بر کنار دریای جون تازه اساس
یافته بود بنزول اقدس آراسته شد و بادشاهزادهٔ جوانبخت محمد دارا شکوه که بواسطهٔ ولادت
فرزند سعادت پیوند در سلطانپور از رکاب مقدس باز مانده بودند تا در اکبرآباد دولت ملازمت
مستسعد گشتند و هزار مهر بسبیل نذر گذرانیده التماس نام نمودند خلیفه الهی آن نوباوهٔ ریاض
سلطنت را به سلیمان شکوه که از اتفاقات حسنه بتکرار یکبار تاریخ ولادت نیز می‌شود موسوم
گردانیدند درین روز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار که بحکم خاقانی برای تنبیه زمیندار

ولادت سلیمان شکوه

ذکر عبدالله خان بهادر

رتن پور رفته بود بور با مرزبان آنجا بابو لچهمن نام و دیگر زمینداران آن نواحی و غنایمی که درین یورش
بدستش افتاده به تقبیل عتبهٔ فلک رتبه سر برافراخت و هزار اشرفی نذر و هزار دیگر که بجهة انصرام
این مهم نذر نموده بود بنظر اکسیر اثر درآورد و بندهای از سرداران خان عنایت مآلیه که درین مهم از د
بوقوع آمده برمی نگارد چون عبدالله خان بهادر فیروزجنگ چهار کروهی کتل هیالی که قریب
شصت کروه از رتن پور این طرف واقعست رسید راجه امرسنگه مرزبان باندهو با جمعیت خود
با وجود فرار یافت که بتکیه بر حفظ ایزدی و اقبال شاهنشاهی نموده بر کتل مذکور برآمدند چمن کوه دلیرا
شجاعت شعار رو به کتل نهادند زمینداران آن سرزمین که اسباب خسران آماده میداشت با گروهی از فتنه
گرایان سر کتل را گرفته تیر و تفنگ ابواب مبالغت گشود فیروزجنگ با همرهان پیش رانده جمعی
کثیر از مفاهیر روانهٔ جهنم گردانید بقیة السیف جز فرار چاره ندیده در حصار تینوتهر که شمال رویه کتل میان
جنگل در نهایت حصانت و متانت است و از تراکم اشجار و تنگنای آغصان گذر باد بران دشوار
متحصن گشتند خان از عقب شتافته حصار مذکور سر سوادی مفتاح ساخت و خسارت زدگان بد
سگال را که در قلعه درآمده از استیلای مبارزان فیروزی مآل اکثر عیال خود را سوخته دل بر نیستی
گذاشته بودند به قتل رسانید و زنان و فرزندان جمعی که جوهر نکرده مقتول گشتند باسیری گرفت
و دو سه روز توقف نموده سر کتل را که عبور ارده و ارابه متعذر بود آنچنان هموار گردانید که ارابهای
توپخانه در کمال سهولت گذشت و از آنجا راهی گشته استیصال بابو لچهمن زمیندار رتن پور پیش نهاد همت
ساخت او از آنچه بر متحصنان حصار تینوتهر رفت خائف گشته بوساطت راجه امرسنگه کسان نزد
فیروزجنگ فرستاده از روی عجز دستگاه اظهار اطاعت و ابراز تبعیت نموده پیغام داد که خان را
دیده بکمت پیشکش پادشاهی متورسازد خان مذکور سند کبرای را که از درگاه گیتی پناه فرستاده بود
با یکی از معتمدان راجه امرسنگه برای استمالت او فرستاده خود از عقب کوچ بر کوچ بدان صوب روانه

روانه گردید با بولجهن بمجرد رسیدن سکندر کبرای برای دیدن عبد الله خان بهادر راهی شدند و سه فیل
با خود آورده فیروز جنگ را دریافت و نه فیل و دو لک روپیه نقد پیشکش قبول نموده مقرر کرد که در عوض
بیست و پنج روز سرانجام داده همراه فیروز جنگ روانه درگاه عرش اشتباه شود و در همین تاریخ
اسلام خان و نجابت خان که بواسطه ملش ضلالت پیشگان دو جانب آب چون دستبردی
یافته بودند و بسیاری از دیو طینتان را طعمه تیغ خونریز گردانیده اهل و عیال و مواشی
آن گروه ادبار پژوه فراوان از حد و شمار بدست آورده جاهای استوار از بیخ برکنده بودند بشرف
آستانبوس دریافتند مقرب خان پیتولدار سنبهل و باقر خان صوبه دار دار الملک دهلی که رفیق ایشان
بودند باستلام سده سنیه مفتخر گشتند سید خانجهان ناظم دار السلطنه اکبرآباد و اعتقاد خان و لشکر خان
و راجه بیتهلداس و راجه امر سنگه زمیندار باندهو و احمد بیگ خان و شیخ فرید و مکرمت خان و زبردست خان
ذکر زبردست خان
و عزت خان برادرزاده عبد الله خان بهادر و میر عبد الکریم تحتی که داروغه عمارت دار الخلافه و غیر
ایشان که از انجمله چندی در دار الخلافه اقامت داشتند و برخی از اطراف آمده بودند نیز درین
منزل بادراک سعادت ملازمت کامیاب گشتند درین ماه مبارک رمضان سی هزار روپیه
بقرار باب استحقاق و اصحاب احتیاج رسید که از بخشش بوده درین هنگام که ابواب شادمانی
بر روی روزگار گشاده است و روزگار صلای عشرت بدور و نزدیک در داده انجمن آرای جهان
صورت فروغ افزای عالم ظاهر رنگ آمیز ریاحین و ازهار رحلی بساتین و اشجار یعنی خسرو
سیارگان در نهم ساعت و پنج ساعت از شب چهارشنبه غره شوال سنه هزار و چهل و چهار لوای
اعتدال در برج حمل برافراخت باد شبگیری النسیم آورد تا از نوبهار زبر نوروزی علم
بفرخت باز از کوهسار آن چوبکان تف رت برشتابان در هوا و این چوبیلان جواهر گشن خرامان
در رفتار که معطر خاک دشت از باد نوروزی النسیم که مرصع سنگ و خشت از ابر مروارید بار چون

ساعت دخول موکب جهانگشا بدار الخلافه و جلوس میمنت مانوس فرازندهٔ تاج کشورستانی بر سریر

جهانبانی بر تخت مرصعی که بفرمان والا تازه انجام پذیرفته و کیفیت و کمیت آن که ذکرش خواهد آمد

روز جمعه سیوم شهر شوال مطابق سیوم فروردین معزز شده بود که خاقان بر و بحر بار رسیدن

ساعت مختار منازل کهات ساحی را بتوقف گرامی آرایش بخشیده روز عید فطر که باقتران نوروز

مژده شادمانی مضاعفی میرسانید بمسرت و کامرانی گذرانیدند و بامر پادشاهی کارپردازان پایگاه سلطنت

پیش ایوان رفیع بنیان دولتخانهٔ خاص و عام دار الخلافه اسپکی از مخمل زربفت که صنعت گران و هنر

پروران گجرات انواع صنایع در ان بکار برده بودند و بیک لک روپیه مهیا گشته و سایه بانهای مخمل

زربفت به ستونهای طلا و نقره برافراخته الف طهای زرین و فرشهای رنگین گسترده و بر دور تختگاه

که پیر اسپک برای آن سریر عرش نظیر آماده شده بود محجر طلا کشیده اورنگ مذکور را که زینت افزای

روزگار است و در عهد سلطنت هیچ یکی از خواقین بلند جنین تختی بروی کار نیامده در وسط آن گذاشتند

و شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید که یمین الدوله مبلغ یک لک روپیه بر آن صرف نموده با چار

ستون طلای مرصع پیشکش کرده بود پیش تخت برپا ساختند و اطراف سریر چترهای مرصع

با غلاف مروارید دوز مسلسل مروارید و تختها و کرسیهای طلای میناکار و ساده و خرگاههای

سیمین با پوشش زردوزی قرینه یکدیگر نصب نمودند و در و دیوار دولتخانهٔ خاص و عام را به مخمل طلاباف

و نقره باف گجراتی و زربفت عراقی و دیبای رومی و چینی و پردهای فرنگی آذین بستند اجمال کیفیت

از چگونگی تخت و سبب ساختن آن گذارده زبان خامه را جواهر ریز میگرداند چون بمرور ایام

از عوام اقسام جواهر ثمینه که هر یک شایسته گوشوارهٔ ناهید و کمربند جوزاست در جواهرخانهٔ والا فراهم آمده بود

در آغاز جلوس مقدس بر ضمیر الهام پذیر منطبع گردید که از تحصیل چنین تحف غریبه و نگاهداشتن جواهر

نفایس عجیبه مطمح نظر دوربین جز دولت آرائی و زینت افزائی دیگر نیست پس جائی بکار باید برد که هم

ذکر وصول بدار الخلافه اکبرآباد و جلوس بر تخت مرصع

صفت تخت مرصع

که هم تماشائیان از حسن جهان افروز این نتایج بحر و کان بهره برگیرند و هم کارگاه سلطنت را فروغی تازه
پدید آید حکم شد که سوای جواهر خاصه که در جواهرخانه مشکوی مینو مثال می‌باشند از قسم لعل و یاقوت و زمرد
و الماس و مروارید قیمتی که دو صد لکه روپیه قیمت آنست هرچه در تحویل خازنان بیرون است از نظر اطهر
بگذرانند و جواهر ثمینه گران سنگ را که مبلغ هشتاد و شش لکه روپیه بهای آن شده بود انتخاب نموده
به بیبدل خان داروغه زرگرخانه حواله فرمودند تا بیک لک توله طلای ناب که دو صد و پنجاه هزار مثقال
است و مبلغ چهارده لکه روپیه قیمت آن تختی بطول سه گز و ربعی و عرض دو و نیم گز و ارتفاع پنج گز سرکاری
نموده بجواهر مذکوره ترصیع نماید و مقرر شد که سقف آنرا از درون بیشتر میناکار و لختی مرصع و از بیرون
به لعل و یاقوت و جز آن مرصع مغرق ساخته بر زمردین اساطین دوازده گانه برافرازد و بالای آن
دو پیکر طاؤس مکلل بجواهر زواهر و در میان هر دو طاؤس درختی مرصع به لعل و الماس و زمرد و مروارید
تعبیه کنند و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب دهد در مدت هفت سال این تخت
عرش مثال بمبلغ صد لکه روپیه که صد و سی و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانی رایج ماوراء النهر است
صورت اتمام یافت از جمله یازده تخته مرصع که بر دور آن برای تکیه نصب نموده اند تخته میانگی که خاقان
سلیمان مکان بر آن دست حق پرست گذاشته تکیه زده می‌نشینند ده لکه روپیه قیمت دارد از جواهر
که درین تخته نشانده اند لعلی است در وسط آن قیمت یک لک روپیه که شاه عباس والی ایران
مصحوب زنبیل بیگ برسم ارمغان نزد حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنحضرت در جلدوی
فتح دکن بخاقان ممالک ستان حضرت صاحبقران ثانی بدست علامی افضل خان بدکن فرستاده بودند
نخست اسم سامی قطب الملة والدین حضرت صاحبقران و میرزا شاهرخ و میرزا الغ بیگ بر آن
منقوش بود بعد از آنکه بانقلاب ایام و انقضای اعوام بدست شاه عباس افتاد او نیز نام خود را بر آن
مرتسم گردانید چون بحضرت جنت مکانی رسید نام نامی خود را با نام سامی پدر بزرگوار بر آن نگاشته اند

اکنون باسم گرامی پادشاه هفت اقلیم شهنشاه تخت و دیهیم آب و تاب تازه و زینت بی اندازه داده
باهر خاقانی این مثنوی حاجی محمد جان که ختمش به تار تخت مینای سبز درون تخت کنایه نموده اند
زهی فرخنده تخت پادشاهی که شد سامان بتایید الهی فلک روزی که میکردش مکمل ز زر
خورشید یا کبد خشت اول بحکم کارفرما صرف شد پاک همینا کارش مینای افلاک خزان تخت
از زر و گوهر چه مقصود وجود بحر و کان را حکمت این بود زهی قوتش که در قید بهاست لب لعل
بتان را حول بجا بنیت برای پایه اش عمر کشیده که افسر خاتم بندیده بجز چشم عالم از زر شد
جهان پاک که شد از گنج خالی کیسه خاک رسانند گر فلک خود را به پایش دهد خورشید و مه را
رونمایش سرافرازی که سر بر پایه اش سود ز گردون پایه بر تخت افزود خراج بحر و کان پیرایه
رو پناه عرش و کرسی سایه او ز انواع جواهر گشته الوان خراج عالمی سروانه آن در اطرافش بود
بود گلهای مینا فروزان چون چراغ از طور سینا چو میکرد از فرازش کوتهی دولت بکین خویش
جم بر پایه اش بست شب تار از فروغ لعل و گوهر تواند صد فلک را داد اختر دهد شاه جهان را
بوسه بر پای از آن شد پایه قدرش جهان فرسای کند شاه جهان بخش جوان بخت خراج عالمی
را فرح یک تخت خداوندی که عرش و کرسی افراخت تواند قدرش بختی چنین ساخت اثر باقی
است تا کون و مکان را بود بر تخت شاه جهان را بود بختی چنین هر روز جایش خراج هفت کشور
زیر پایش جوانبختش زبان پرسید از دل بگفت اورنگ شاهنشاه عادل دیگری این تاریخ
یافته سریر همایون صاحبقرانی هرگاه مدارج اطرا و ثنای مراتب تنا هر تشبیه و تنظیر باشند
واشباه و امثال این سریر بی نظیر یا در کارخانه ایجاد خلعت وجود نداده باشند در توصیف
آن انشا پردازان بلاغت شعار و مدح طرازان فصاحت دثار را تا آنکه خامه معجز نگار رشاخ در ز
اعجاز نگاری ید طولی دارد و جرئت مساری تقید نیست تا گزیر خلاف گروهی از سخنوران کوتاه بینا

چون کارکنان ستایش این اورنگ جهانبانی را آسمان هشتم انگاشته بمحلی برنهادنی خود نگارش نموده‌اند
عنان گلگون تیزگام گردون خرام خامه را از قطع این بیدای بیکران باز کشیده بر سر وقایع نویسی
که شیوهٔ این محامدگزار است میرود شهنشاه دوران با فر ایزدی روز مبارک جمعه از دو لختی نه گهاٹ
سفینهٔ هر گستی روانه مستقر سریر خلافت گشتند و بارگاه حشمت را بنور الهی برافروخته و در آغاز ساعت
خجسته هنگام که انوار سعادت از ذرات ناظرین بود بر اورنگ فلک رفعت جلوس فرمودند ابواب سلوت
و خرمی گشوده شده اسباب عشرت و بهجت آماده محفل انس بآیین تازه بساط خلد برین زینت
بی اندازه یافت دست گهربار خاقان کشورستان که در بزم و رزم زرافشان و سرافشان اند جیب
و دامن روزگار مملو گردانید در رزم بدست آمده و در بزم بخشیده ملکی بسواری و جهانی
به سوالی طنطنهٔ رود و سرود بعیوق رسید و غلغلهٔ دعای اصحاب عمایم از چرخ هفتم بگذشت
آسمان بزبان حال بدین مقال مترنم گردید که ای گهر تخت بتاجم ترا دو شهنشاهی عالم
ترا کوس فلک باز بی کوس تست تخت هواخواه قدمبوس تست بتخت همین اختر برج
اقبال پادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد دارا شکوه را خلعت خاصه با نادری که گریبان و دور تنش
و دامانش مروارید نگار بود و دو لک روپیه نقد و هر یک از گوهر درج جهانبانی پادشاهزاده محمد شجاع
بهادر و نیر اوج کامرانی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر خلعت خاصه با نادری و یک لکه و
پنجاه هزار روپیه و به گوهر سلطنت پادشاهزاده مراد بخش خلعت و نادری و یک لک
روپیه عنایت فرمودند رکن ارکان یمین الدوله آصف خانرا به خلعت خاصه با چارقب زردوزی
و شمشیر مرصع و والا خطاب خانخانانی و سپهسالاری و مرحمت دو اسب از طویلهٔ خاصه یکی با زین
مرصع و دیگری با زین طلای مینا کار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره برنواختند و سید خانجهان
که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز بود بدو هزار سوار دیگر نیز

خطاب خانخانانی و سپهسالاری به یمین الدوله

دو اسپه سه اسپه مقرر فرمودند و هزار سوار از منصب اسلام خان میر بخشی دو اسپه سه اسپه کرده
او را بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و بصوبه داری ملک بنگاله از تغییر
اعظم خان نوازش نمودند و مفتخر خان دکنی بخطاب رستم خان سرافرازی یافت و جعفر خان را که
هزار سوار بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار مفتخر کردند و عزت خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هزار و دویست سوار و راجه رامداس نروری باضافه پانصدی سیصد سوار بمنصب دو هزاری هزار
سوار و نظر بهادر خویشگی باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه فیروز خان ناظر بمنصب دو هزاری هزار سوار و خواجه برخوردار بمنصب هزار و پانصدی
هشتصد سوار سربلند گشتند و صد دست خلعت به نوئینان والا قدر عنایت فرموده مقرر نمودند
که تا نه روز دیگر روزی صد کس را از سایر بندها عطا فرمایند چنانچه در ده روز هزار خلعت زرین بهجت بر
شد و بر پاس اعمال کرده انبوه باضافه منصب و تمول دیگر عنایات سرسبزی یافت از اطناب
تفصیل آن نگارش نمی یابد و سخن پیرایان نظم طراز را که قصاید غرا در ستایش پادشاه مفضال
گذارش داده بودند از موج خیز دریای بخشش حاصل آرزو مالامال کردند طالب کلیم که بمناقب
گستری این دولت فلک صولت رطب اللسان است چون قصیده رنگین بعرض اقدس
رسانید بحکم شهنشاه دانش پرور بزر سنجیده آمد و به انعام مبلغ همسنگ که پنجهزار و پانصد زر بود
بود کامیاب گشت پادشاهزاده عالی مقدار محمد شاه شجاع بهادر اقسام جواهر و مرصع آلات و
اوانی زرین مینا کار و ساده و انواع اقمشه عراق و گجرات و دکن و شش فیل که قیمت مجموع
آن دو لکه و بیست هزار روپیه شد برسم پیشکش گذرانید ششم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
بیست و شش فیل نر و ماده و طلای مرصع آلات و طلا آلات و اقمشه که همگی چهار لکه روپیه ارزش
داشت پیشکش نمود و نه فیل و دو لکه روپیه نقد پیشکش زمینداران دکن بود را که از زمینداران مزبور بود

خطاب رستم خان بمفتخر خان دکنی

ذکر زرسنجی طالب کلیم

ذکر عبد الله خان بهادر فیروز جنگ

مزبور همراه آورده بود بنظر اکسیر اثر درآورد و هفتم پیشکش علامی افضلخان مشتمل بر جواهر و مرصع
آلات و امتعهٔ نفیسه از نظر انور گذشت مبلغ یک لک روپیه بپایهٔ قبول موصول گشت شایسته خان
و سیف خان و جعفر خان نیز جواهر و مرصع آلات و نفایس گجرات و عراق پیشکش کردند و هم گوهر
اکلیل سلطنت مهین پادشاهزادهٔ بخت بیدار به ترتیب جشن ولادت ثمرة الفواد سلطان
سلیمان شکوه که در آن راه بوقوع آمده بود پرداخته التماس قدوم سعادت لزوم مظهر انوار الهی
حضرت شاهنشاهی نمودند خدیو مهربان منزل پادشاهزادهٔ جهانیان را بمقدم فیض توام نور آگین
ساخته آن والاگهر را سر بلند گردانیدند و پادشاهزادهٔ عالیمقدار پس از اقامت مراسم پا انداز
و نثار پیشکش شایسته از جواهر و مرصع آلات و اصناف امتعه که قیمت آن یک لک روپیه شد بنظر
اشرف درآورده آن بکور گلشن اقبال را بسعادت حضور رسانیدند سر پیرایهٔ خلافت ا
بدیدار میمنت آثار آن نوبادهٔ چمن دولت شادکام گشته تسبیح لعل و مروارید و لعل گرانبها
رونما عنایت نمودند و بحکم گیتی خداوند پادشاهزادهٔ فلک قدر دو تقوز پارچه و شمشیر مرصع با سیف خانی
خانخانان بعد از آن خلعت با چارقب بعبدالله خان بهادر و علامی افضل خان و خلعت با
فرجی باسلام خان و اعتقاد خان و شایسته خان و خان عالم و جعفر خان و موسوی خان و خلعت
تنها بدیگر امرا تا هزاری منصب دادند و تسلیمات اخلاص آئین اولا در حضرت خلافت و ثانیا در
خدمت پادشاهزادهٔ کامگار آداب بجا آوردند و خاقان زمان همانجا نعمت خاصه تناول نمودند
آخر روز دولتخانهٔ والا را بورود مقدس برافروختند دوازدهم پیشکش سپهدار خان صوبه دار
گجرات اسپ مخمل زربفت با سیمین ستونهای طلا اندود که بیک لک روپیه در احمدآباد مهیا
ساخته بود بنظر اقدس درآمد رستم خان و راجه بیتهلداس و امر سنگه ولد راجه گجسنگه و غیر او خان
شیر بقدر حالت پیشکش گذرانیدند رستم خان بعنایت جمدهر مرصع با پهولکتاره سرافرازی یافت

[illegible] ولادت سلیمان شکوه

نزبت خان را مرحمت فیل بلند پایگی بخشیدند چهاردهم بهادر خان روهیله از اقطاع خود آمده و
تقبیل آستان سلاطین مطاف نمود و محمد زمان طهرانی شرف ملازمت اندوخته دو فیل و دسته
تانگهن که از بنگاله همراه آورده بود پیشکش نمود شیخ فرید از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار سربلند گشت هیزدهم پادشاه مهرگستر بمنزل یمین الدوله تشریف فرمودند آن زبدهٔ

تشریف فرمودن بمنزل یمین الدوله

نوئینان والامکان مراسم پا انداز و نثار بجای آورده و برخی از جواهر و مرصع آلات و اشیای مینا کار
با زین تخت روان و اقمشهٔ نفیسهٔ عراق و گجرات که قیمت مجموع پنج لک روپیه شد برسم پیشکش گذرانید
و همهٔ آن بشرف پذیرائی رسید شهنشاه آسمان جاه تا آخر روز بهزاران مسرت و انبساط گذرانیده
بعد از نماز شام دولتخانهٔ والا را معمور گردانیدند نوزدهم شوال مطابق نوزدهم فروردین جشن شرف ترتیب
یافت بحر افضال خاقانی بموج در آمد ابر احسان حضرت صاحبقران ثانی ریزان گشت بقرهٔ باصرهٔ
خلافت پادشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه اوربسی و جمدهر مرصع با پهولکتاره و بنور حدیقهٔ سلطنت
سلیمان شکوه فیل با یراق نقره و بنجابت خان سپه سالار دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با زین مرصع و دیگری
با زین طلای مینا کار و فیلی از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل مرحمت فرمودند عبدالله خان بهادر
فیروز جنگ را بعنایت خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل برنواخته به پتنه که نظم
آن بدو مفوض بود رخصت انصراف دادند افضل خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاری
چار هزار سوار و راجه جی سنگه را باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاری چار هزار سوار نوازش فرمودند
میر جمله را از تغیر اسلام خان میر بخشی گردانیده بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و باضافهٔ هزاری پانصد سوار

میر بخشی گردیدن میر جمله

بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار برنواختند بهادر خان روهیله را بعطای خلعت و باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب چار هزاری چار هزار سوار [illegible] ساخته باقطاعش رخصت فرمودند و راجه بیتهلداس بعنایت
فیل بلند پایگی یافته بصوب اجمیر مرخص گشت اصالت خان بخلعت خاصه و صوبه‌داری دار الملک

نظم دهلی باصالتخان

مالک هلی از تغیر باقر خان نجم ثانی و باضافه هزاری و پانصدی ذات دو هزار و هفتصد سوار بجهت ناگزیر بودن فرونی جمعیت بواسطهٔ ضبط صوبه بمنصب هزاری دو هزار و پانصد سوار و علم و فیل و روشن ضمیر ولد صادق خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و میر فیض الله باضافهٔ پانصدی ششصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و از اصل و اضافه غیرت خان برادر زادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و باقی خان بمنصب هزاری هشتصد سوار و باقی بیگ بمنصب هزاری ششصد سوار و نظر بیگ اوزبک بمنصب هزاری پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوختند و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر قاضی محمد سعید کروری بمکرمت خان و خدمت عرض مکرر از تغیر حکیم حاذق بقاضی مذکور و خدمت داروغگی داغ از تغیر میر زین الدین علی به عنایت الله برادر زادهٔ علامی افضل خان مفوض ساختند درین روز پیشکش میر جمله و معتمد خان و خواص خان مشتمل بر انواع جواهر و مرصع آلات بنظر اقدس در آمد آنچه از روز نوروز جهان افروز تا جشن نشاط افزای شرف از جملهٔ پیشکش پادشاهزادهای والا تبار و امرای عالیمقدار به پذیرائی رسید مبلغ بیست و چهار لکه روپیه بود بیست و پنجم منزل اسلامخان که بر کنار دریای جون انجام یافته بود بورود اقدس سعادت آمود گشت خان مذکور بلوازم پا انداز و نثار پرداخته جواهر و مرصع آلات و اقمشه یک لکه روپیه بر سبیل پیشکش گذرانید دوم ذی القعده باقر خان نجم ثانی بعنایت خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشته بجونپور که در تیول او مرحمت شده بود دستوری یافت چهارم اسلام خان را که در جشن نوروزی ایالت صوبه بنگاله بدو عنایت شده بود بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا بر نواخته بصوبهٔ مذکور و محمد زمان طهرانی و صالح اشتهری را که دیوانی آن [illegible] مفوض گشته بمرحمت اسپ سرافراز ساخته همراه او رخصت فرمودند در ینولا چون بعرض ملتزمان بساط تقرب رسید که فتنه گرایان کامان و پهاری طریق تمرد و فساد می پویند

حکم شد که مرشد قلیخان میر توزک با گروهی از منصبداران که با تابینان خود قریب دو هزار سوار
بودند برای تنبیه مفسدان آنجا شتافتند هفدهم که روز رحلت حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی
بود باش هر سال در روضهٔ آن مخوفهٔ رحمت صمدانی مجلس عرس منعقد گردید خدیو خدا آگاه
شرف قدوم بدان مکان فردوس نشان ارزانی داشته از جملهٔ پنجاه هزار روپیه نصف به صلحا و نقبا
وحفاظ و دیگر مستحقین در آن انجمن فیض مسکن مرحمت نمودند و باقی فردای آن بمستحقات نسا عطا نمودند
بیستم به سمع اقدس رسید که باهربی سفیر نذر محمد خان والی بلخ حوالی دار الخلافه آمده حکم شد که بهبت خان
او را بدرگاه عرش اشتباه بیارد باهربی مصحوب خان مشار الیه رسیده باستلام عتبهٔ والا جبین طالع
برافروخت و بتسلیمات سر برافراخته نامه گذرانید و از جملهٔ ارمغانی نذر محمد خان نه باز طویغون و دو
شنقار و نه چرغ که برخی آهوگیر بود و چندی باب شکار قعل بدین آیین است که هر جا خیل کلنگ
نشسته باشند سواری چند چرغها گرفته پایان می ایستند و قعل باشی با دو چرغ و بیست سی سوار
جانب راست و قعل باشی دیگر با دو چرغ و همین مقدار سوار جانب چپ روانه شده از پی
سواران هر یکی بفاصلهٔ یک گز انداز ایستاده گروه کلنگ ها را دایره وار احاطه مینمایند پس از آنکه
هر دو قعل باشی از چپ و راست بهم می پیوندند دو سوار اسپان تاخته کلنگ ها را می پرانند بعد
از پرواز آن جماعه که پایان باد گرفته ایستاده اند چرغها سر میدهند چرغها فراز کلنگ ها پری می آیند
چون خیل کلنگ قصد برآمدن ازین دایره میکنند سواران از اطراف طبل زده فوطه ها میگردانند
و آواز بلند میکنند سواران از اطراف طبل زده فوطه ها میگردانند و آواز بلند میکردانند کلنگ راه
برآمدن مسدود دیده باوج در می آیند درین اثنا از چپ و راست نیز چرغها سر میدهند این تیز چنگالان
قوی بال بصید پرداخته گاه یکی و گاه دو و گاه زیاده بر آن از هوا فرود می آرند بطرزی که نزدیک
آیند سواران که متصل باشند اسپان تاخته آنرا میگیرند روز دیگر تمه ها با صد اسپ و پنجاه شتر

شتر نر و ماده و صد من مشک لاجورد و لعلی تسبیح توران و قالی و نمد و تلاتین و چینی آلات و جز
آن که قیمت مجموع هفتاد هزار روپیه بشمار از نظر اشرف گذشت بعنایت و دوم تورانی و خمسور جل
اسب و سی و پنج شتر نر و ماده و بندی سمور و دیگر امتعهٔ آن ولایت از جانب خود پیشکش نموده او بعنایت
خلعت و کارد مرصع غلاف و یک اشرفی چهار صد تولگی موسوم بکوکب طالع و دیگر روپیه همین وزن و
خواجه یاقوت که تحویلدار اشیای مذکور بخلعت و یک اشرفی و دیگر روپیه که هر کدام صد توله وزن داشت
نوازش یافتند منصب جانباز خان از اصل و اضافه هزاری ششصد سوار مقرر گشت بدست
او بودن نجابت خان بعضی قلاع زمینداران سری نگر و ناکام مراجعت نمودن از آنجا چون
نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضداشت نمود که اگر مهم سری نگر به بنده مفوض شود
و دو هزار سوار به کومک معین گردد با زمینداران کوه دامن بدان سو شتافته از مرزبان آنجا
پیشکش شایسته میگیرد و اگر از زر دوستی و عافیت دشمنی در ادای آن تعلل ورزد ملک او را مسخر
میگرداند حسب الالتماس او مهم مذکور بدو مفوض گردید و دو هزار سوار از پیشگاه حضور بکومک او
روانه شد او بعد از رسیدن کمک در ملک غنیم در آمده نخست قلعهٔ شیرگده را که زمیندار سری نگر
آنرا در سر حد ولایت خود بر کنار آب جون مشرف بر ولایت سرمور که از زمینداران آن نواحی است
و بیرقی که از غرهٔ اسفندار تا آخر خرداد مستقر سریر عظمت و مقر اورنگ خلافت دار الخلافه اکبرآباد
برگشتی می آرند از کوهی است که سرمور را تصرف دارد بنا نهاده جمعی را در آنجا گذاشته بود تا هنگام
فرصت بملک پادشاهی درآمده بزیردستان دستی رسانند بسر سواری مفتوح کرد و بعد از آن
حصار کالسی را باندک تردد بدست آورده به زمیندار سرمور که درین یورش با افواج قاهره همراه
بود بلوازم دولتخواهی بجا می آورد و حصن مذکور سابقا باو متعلق بود و زمیندار سری نگر باستیلا
آنرا متصرف گشته حواله نمود و درین اثنا مرزبان سرمور برگذارد که چون زمیندار سری نگر قلعه

بمراتب نیز بزور از من گرفته است اگر فوجی به کومک معین شود با مردم خود فرستاده قلعه را بتصرف
در آورم نجابت خان جمعی را بکومک او تعین نمود ایشان به آنجا رفته قلعه را از دست مقاهیر برآورده و بلند
و با مواضع متعلقه آن بمردم او سپرده معاودت نمودند نجابت خان از قلعه کالی به قلعه ساسنبور که سه
طرف آن آب ژرف محیط گشته روانه شده آنرا بغلبه از دست مقهوران برآورده جلیتو زمیندار لکنپور
را با صد سوار و قریب هزار پیاده بحراست او بازگذاشت و خود پیشتر رفته تا کنار گنگ که بقرب دره دون
متصل هردوار است در پایان گنگ عبره نموده آگهی یافت که بر کتل نلاوکه در شعاب جبال سری نگر واقع است
حصاری از ضاله فراهم آمده راه در آمد آن ملک بکچ و سنگ مسدود ساخته اند و تفنگچیان بپاسبانی
آن گذاشته بنابران کوچ گوالیاری و اودی سنگه راتهور را که بمحافظت بنه و بار تعین نموده خود را
به کتل رسانید با آنکه مخاذیل از اطراف مانند مور و ملخ هجوم آورده بسر دادن تیر و تفنگ می پرداختند
مبارزان جلدکار بر دیواری که فتنه گرایان آنرا سد راه لشکر ساخته بودند مستولی گشته از هر جانب
رخنه افکندند و بر گروه مخالف ریخته بعد از کشش بسیار جمعی کثیر بقید اسر در آوردند نجابت خان بتواتر
جد و کد از کتل گذشته کوچ و غیره را با احمال و اثقال نزد خود طلبیده و پایین کتل دایره کرده روز دیگر چون
سی کروهی سری نگر رسید مرزبان آن ملک از زین دست برد پی در پی هراسان شده وکیل خود را نام
پیش خانمذکور فرستاده ده لکه روپیه برای سرکار والا و یک لک روپیه برای خان مشار الیه قبول
کرد مشروط بآنکه تا وصول این مبلغ همانجا توقف گزیده ملک او را پامال نگرداند خانمذکور در آنجا توقف
نمود اتفاقا در لشکر بادشاهی که براههای دشوار گذار میان ملک غنیم در آمده بود از آنرو که رسد
نمیرسید عسرت پدید آمد در بین اثنا وکیل زمیندار سری نگر برخی از نقود و آلات همراه آورده بنجابت خان
رسانید اگرچه در اول حال قرار داده که در عرض پانزده روز پیشکش واصل گرداند اما چون دریافت که
از نایابی غله لشکر زیاده بر یکماه نمیتوانند ایستاد و برسات نیز نزدیک آمده به تزویر سازی و حیلت

جلدت هر روزی دو کس از خویشان خود لکرو گذاشته مرخص شد و برای اطمینان خاطر خان پیغام کس فرستاده
پیغام میداد که عنقریب پیشکش میرسانم و یک و نیم ماه بگرو بود و دیگر از ابتداء زیاده هر یک روپیه غله میرسانید با
آنکه عسرت از حد گذشت چنانچه سیری یک روپیه میسر نمیگشت از سنوح این حال مفاهیر بگرد آوری
اسباب شقاوت پرداخته راههای برآمد لشکر را به سنگ و چوب مسدود ساختند و نجابت خان
از غرور جوانی و کم تجربگی و مسدود بودن قلاع مذکور بمآل کار پی نبرده در انتظار پیشکش غافل نشسته بود پس
از آن که از فقدان آذوقه گذشت تمام بحال مردم راه یافت گروهی بر بستر هلاک افتادند کوچ کوالیاری
را با دولت سوار بواسطه آوردن غله به پرگنه نگینه روانه ساخت او بهمین که کوچ شش کروه نموده بود جمعی
کثیر از اطراف ریختند کوچ از ناموس پرستی دل بر نیستی گذاشته با لیپران خود یکی همزبان جان
بدلیری درباخت چون هنوز کوشش سر کرده لشکر به بقیه غفلت آگنده بود خبری از این واقعه بدو نرسید
و منتظر مراجعت کوچ بود و چشم براه آذوقه میداشت تا آنکه مفاهیر از هر جانب لشکر را گرد گرفته بسر دادن
تفنگ و فلاخن کار بر مردم آنخیان تنگ گردانیدند که هیچکس از دایره قدم بیرون نمیتوانستی گذاشت
درین هنگام نجابت خان غیر برگشتن چاره ندیده از آنجا راهی گردیدند و به تعب تمام با قلیلی از آن مهلکه
رهائی یافت چه همراهانش دو کروه با وی نبوده بودند بعد از آنکه راهها بسته یافتند بیشتر با مید رستگاری
پیاده شده هر طرف منتشر گشتند و اثری از آنها پدید نیامد و روپیه چند کوالیاری و طایفه دیگر که غیرت
مردی ایشان را بدینگونه برآمدن رخصت نمیداد داد نبرد داده همانجا کشته شدند و از بی تدبیری سردار
ناآزموده کار چنین چشم زخمی به لشکر رسید اگرچه اندکی از خرد دوربین و رای صواب گزین بهره میداشتی
در ابتدای کار نظر بر منتهای امور انداخته در آن مزلقه باکی سلوک میکردی و سر رشته تدبیر از
دست نهشته اگر کام ... فتح نگشتی همراهان را بهلاکت نیفکندی چون این ماجرا بعرض ملازمان سریر
خلافت رسید او را به تغیر منصب و جاگیر تادیب فرموده میرزا خان ولد شاه نوازخان ابن عبدالرحیم

خانخانان را بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و جاگیرهای او بر نواخته خدمت فوجداری دامن کوه
کانگره و از تغیرات را الیه بدو تفویض نمودند [illegible]
[illegible] اقبال غنوده بختی که بره عنونی ادبار از منهج
قویم سداد و مسلک مستقیم سر تافته در خارستان جهل منزل گزیند و چنین از عواطف خدای
مجازی و خداوند حقیقی باز نشسته بدست گوران رشته سلسله عصیان که مورث زوال و منتج وبال
است بجنباند روز دولتش تیره گردد و دیده اندیشش خیره چو تیره شود مرد را روزگار همه
آن کند کش نباید بکار مصداق این مقال احوال خسارت مآل جهجهار بندیله است چه تا آن کج گرای
تیره رای طریق خدمتگذاری و جان سپاری این درگاه آسمان جاه را شاه راه نجات خویش دانسته
بپیرامن ضلالت و ادبار نیامده بود اختر دولتش طالع و کوکب بختش ساطع بود بهمین که عنان کردار بدست
ادبار سپرد و قدم در بیراهه گذاشته بادیهٔ شقاوت پیمودن گرفت ابواب خسران ابد و اسباب
خذلان سرمد بر روی روزگارش گشاده و آماده گشت و جان و مال و عرض و عیال او دستخوش
حوادث و پامال نوائب گردید تفصیل این اجمال آنکه چون خاقان کرم گستر اوایل رجب سال
دوم جلوس مقدس رقم عفو بر جریدهٔ اعمال قبیحهٔ آن فتنه آما کشیده بدکن تعیین فرمودند آن کفر کیش
خطا اندیش بعد از مدتی از مهابت خان خانخانان که ناظم مملکت دکن بود و مقرر بود رخصت حاصل
نموده و پسر جانشین خود بکرماجیت مخاطب بجگراج را با جمعیت خویش در آنجا گذاشته بسرزمین [illegible]
آئین خود برگشت و باغوای طبیعت لئیم و اغوای از روی ظلم بر سر بیم نراین زمیندار ولایت گدهه لشکر
کشیده او را به پیمان و ایمان از قلعه چوراگده که حاکم نشین آن ولایت بیرون آورد و رشتهٔ عهد از دست
واگذاشته با گروهی انبوه از اعقاب و عشایر و دیگر منتسبان بقتل رسانید و قلعه را با توابع و فراوان
نقود و اجناس متصرف گردید پس از آنکه پسر بیم نراین که خانه زاد است در هنگام راهی شدن از مالوه

مالوه او را با پیشکش بدر همراه گرفته بدرگاه والا آورده بود طغیان آن سست بنیان بعرض معلی
رسانید تابان واثر وخیم آثار از مکمن جلال یرلیغ قضا نفاذ مصحوب بسند رکب رای صادر گردید
که چون نائب حکم اقدس خون بهیم نراین و منسوبان او را ریخته ولایت کدیه را متصرف در آورده است
سود کار او در آن است که ولایت مذکور به بندهای پادشاهی تسلیم نماید و اگر میخواهد که در اقطاع او مقرر
شود در عوض آن جاگیرهای حوالی وطن بلکه زر دو از نقود بهیم نراین مبلغ ده لک روپیه بدرگاه والا
بفرستد او پیش از ورود فرمان عالیشان از نوشته وکیل خود بر حکم از فع مطلع گشته بدلالت
جهل و ضلالت از جادهٔ عبودیت رهگرای معصیت گردیده پسر خود را مسمی بکرماجیت که با جمعیت بر
همراه خانزمان در بالاگهات بود اشارت نمود که از آنجا گریخته خود را زود بوطن رساند آن ره نورد
وادی ادبار بمجرد اطلاع راهی گردید در بتوقت خاندوران که در بلهنور بصوبه داری پایان گهات
می پرداخت آگهی یافت که خانزمان ناظم مهمات بالاگهات تیکام نیمی آن مردود در نیامد با راجه
بهار سنگه و جندر من بندیله از برادران خود چهار سنگه مغفور یادهو سنگه هادا و راو کرن و نذر بهادر
و میر فیض الله و سایر منصبداران از سر بانپور بطریق یلغار در عرض پنج روز بمقام دشتقار از مضافات
صوبه مالوه بفوج مخالف رسیده جمعی کثیر را روانه جهنم ساخت و نزدیک بود که بکرماجیت نیز در بین زد
و خورد بخلاب ممات در شود اما از آنجا که نفسی چند از زندگانی فانی آن گمراه تیره ناجوانی باقی بود زخمی
از میدان نبرد فرار نمود و با قلیلی خود را بجنگلها و جبال عسیر العبور زده در راههای غیر متعارف را که
جز شناسای آن سرزمین دیگری نتواندی سپرد قطع نموده در سر کنه دهامونی به نزد پدر ملحق گردید و
الله ویردیخان صوبه دار مالوه با آنکه سر راه او بود توفیق تعاقب نیافت و با خاندوران نیز همراهی
ننمود چون این ماجرا [illegible] من مضار محفل اقبال رسید بیست هزار سوار نبرد آزما بسرکردگی سه سردار
فیروزی شعار یکی عبدالله خان بهادر فیروز جنگ که در همان نزدیکی رخصت معاودت بتنه یافته بود

سرداران فوج

ذکر عبدالله خان

و ریتولا فرمان شد که از راه مراجعت نموده بقلع بنیاد آن بدنهاد بپردازند دوم سید خانجهان بارهه سیوم

خانزمان که بعد از تعاقب بکرماجیت در مالوه توقف گزیده انتظار حکم می برد معین گشتند تا به

برکندن بیخ بنا و آن برگشته کار دولت ادبار عبرت مایه سایر کوته بینان عاقبت نشناس سر انجام

دهند و سید خانجهان را الغیاث خلعت خاصه و اسب از طویله خاصه با یراق طلا سربلند ساخته با سردار خان

و راو امرسنگه ولد راجه گجسنگه و مختار خان و کشن سنگه بهدوریه و قلعه دار خان و جهانگیر خان کاکر و [illegible] — تمام

گوردهن و جیرام پسر راجه انوپ سنگه و هادی داد برادر رشید خان انصاری و اندر سال نبیره راو رتن

و روپ سنگه نبیره جگناته کچهواهه و گردهر [illegible] و دیگر منصبداران و پانصد سوار از تابینان یمین الدوله

و دو هزار تفنگچی پیاده که مجموع شش هزار سوار و دو هزار پیاده تفنگچی بودند از پیشگاه حضور مرخص گردانیدند

و با امرا و منصب داران نیز در خور حالت خلعت و اسپ مرحمت شد و مقرر کردند که بهادر خان روهیله

با راجه امرسنگه نرور [illegible] و احمد بیگ خان و چندرمن بندیله و راجه سترسال [illegible] و دیگر منصبداران

که همگی شش هزار سوار بودند در فوج فیروز جنگ بوده بلوازم جانفشانی قیام نمایند و حکومت خاندیس

به الله‌ویردی خان مفوض گشت و پایان گهات ولایت برار که ضبط آن بخانزمان متعلق بود

بخانزمان عنایت فرموده خانزمان را بصوبه داری مالوه برنواختند و حکم شد که او با مادهو سنگه

ولد راو رتن هاده و راجه دیبی سنگه ولد راجه بهارت بندیله و نظر بهادر خویشگی و [illegible] برادر راو دوسر — ان

شیر خان و احدیان [illegible] و تعیناتیان مالوه که جمله شش هزار سوار بودند از راه چندیری

بحوالی چهور آمده تا انقضای ایام بارش اقامت گزینند و عبدالله خان که پرگنه ایرج را از مردم جهجهار

گرفته و جمعی بحراست آن بازگذاشته از آب جمنه عبور نماید و نزدیک بهاندیر موسم برسات بگذراند

و سید خانجهان تا سپری شدن برشکال در بیاونه توقف کند و بعد از آن افواج قاهره بهم پیوسته

در استیصال گمراهان صحرای ادبار بکوشند و برای هر فوجی دیوان و بخشی و واقعه نویس معین کردند

کرده ججهار غنوده بخت باستماع خبر تعیین عساکر فیروزی از خواب غفلت برآمده دریافت که
عنقریب دلیران کارزار و شیران خونخوار اهل و عیالش به اسیری گرفته ملک و مال او را متصرف
خواهند گشت ناگزیر از راه استکانت و لابه گری وکیل خود را بدرگاه گیتی پناه فرستاده و بتوسیله
خانخانان سپه سالار التماس کرد که اگر از بندهای درگاه والا نیز از این عاصی تبه کار دستوری یابد
به رسالت او استعفای جرایم نموده مطالب و مآرب خود را معروض دارم از آنجا که جرم پوشی
و عذرپذیری از کرایم شیم این حضرت گردون رتبت است مرتبه دوم سندرکب رای را رخصت
نموده حکم فرمودند که اگر سی لکه روپیه نقد بعنوان پیشکش داده سرکار بیانوان عوض جور اگده را
گذارد و خود با جمعیت خویش نیز در خانزمان ببالاگهات دکن رود و پسر جانشین خود را بآستان
عرش مکان بفرستد دیگر باره نقوش معاصی او بزلال مکرمت محو خواهد گردید و یرلیغ قدر نفاذ
صادر شد که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و سید خانجهان و خاندوران هر جا رسیده باشند
تا برگشتن سندرکب رای توقف نمایند و مقرر فرمودند که اگر ججهار مقهور از تیرگی بخت ره گرای
شقاوت گشته بامتثال احکام پادشاهی گردن ننهد قلعه اوندچهه را مفتوح ساخته راجگی الولایت
و ریاست آن قوم بندیله براجه دیبی سنگه که سابقا به نیاکانش تعلق داشت و حضرت جنت مکانی
در [illegible] بروی کشتن شیخ ابوالفضل به بیرسنگدیو مرحمت نموده بودند چنانچه در اثنای وقایع فرار
ججهار تبه کار مرتبه اولی در نخستین سال گذارده آمد عنایت فرمایند چون سندرکب رای که بحکم
تبلیغ اوامر پادشاهی از آستان سلاطین مطاف نزد آن وارون طالع رفته بود دریافت
که بر حصانت قلاع و انبوهی جنگل و وسعت ملک و فزونی مال و فراوانی دیگر اسباب مخال
مدهوش گشته سر خودسری میخارد از آنجا مراجعت نموده دیده و شنیده خود را در پیشگاه حضور
گذارد و مبارزان شمشیر قضا تاثیر خان بهادر سرداری که بامر خاقانی منتظر معاودت سندرکب رای و سپهری

شدن ایام بارش بوده‌اند صادر شد که استیصال آن تبه‌کار سیه‌روزگار را پیش نهاد همت

گردانند چون بر خاطر غیب ناظر که عقده‌کشای مشکلات است پرتو افگند که مبادا آن سرداران

مذکور مراتب قرب و منزلت و مدارج قدم خدمت خود را منظور در آورده از رای یکدیگر سر بر تابند

و موافقت بمخالفت منجر گردد سرداری مواکب منصوره باختر سماوی خلافت بادشاهزاده

محمد اورنگ زیب بهادر مقرر فرمودند چنانچه پانزدهم ربیع الثانی مطابق پنجم مهر در خجسته ساعتی

آن والا گهر را به خلعت خاصه و طره مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و به اضافه هزار سوار بمنصب

ده هزاری پنجهزار سوار و به عنایت دو اسپ از طویله خاصه یکی با ساز طلای مینا کار و دوم با زین

طلای ساده و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل نوازش نموده روانه آن صوب گردانیدند

و نجابت خان و رستم خان و راجه بیتهلداس و مخلص خان و راجه رای سنگه ولد مهاراجه بهیم و شیخ

فرید ولد قطب الدین خان و دیندار خان و شیر خان ترین و سید عالم بارهه و گوکلداس

سیسودیه و مهیس داس راتهور و شیخ الهدیه و جمعی دیگر از منصبداران و هزار احدی تیر انداز و

برق انداز و هزار سوار از تابینان یمین الدوله در خدمت آن عالی نسب معین ساختند و

هنگام رخصت به نجابت خان خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و اسپ از طویله خاصه با زین

مطلا و فیل از حلقه خاصه مرحمت شد و دیگر امرا نیز بقدر مرتبت بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافتند

قاضی محمد سعید کروهرودی بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی این لشکر و باضافه پانصدی ذات به منصب

هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار سربلند گردید و فرامین قدر آئین بنام عبد الله خان بهادر فیروز جنگ

و سعید خان و خانجهان و خاندوران صدور پیوست که ضروریات امور را بعد از اطلاع آن درة التاج

سلطنت انجام دهند و در باب حرکت و سکون آن والا گهر هر چه مصلحت [illegible] شرف خدمت

ایشان معروض دارند اکنون خامه سوانح نگار بگذارش وقایع حضور می پردازد غره ذی الحجه بادشاه

رجوع بوقایع حضور

پادشاهزادهٔ اقبالمند محمد داراشکوه را فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل عنایت
فرمودند پیشکش اعظم خان صوبه‌دار بنگاله دوازده و پنجاه اسپ تانگهن و بیست و پنج خواجه‌سرا و سپر
بسیار و فراوان عود و پارچه بعضی که قیمت مجموع آن هفت لک روپیه شد با پنج لک روپیه نقد
[illegible] داده بودند چه آیینی است مقرر که هر که بصوبه‌داری آنجا سرافرازی
[illegible] مبلغ مذکور بگیرند بطریق پیشکش بدرگاه میفرستند و او همراه پیشکش پیش از عزل پادشاهی کرده بود
بپایهٔ قبول رسید چهاردهم عید اضحی ابواب شادمانی بر روی جهانیان گشاد شهنشاه حق آگاه بعیدگاه
تشریف فرموده بعد از ادای نماز عید و قتی نه والا مراجعت نمودند و رسم نثار و رمی و ذهاب و سنت
قربان بتقدیم رسید درین روز به نایب [illegible] حاجب بلخ شش هزار روپیه و بخواجه یاقوت تحویلدار از نعمان
پنجهزار روپیه و بمیر آخور بیگی چهار هزار روپیه و به ندر بیک قوش بیگی یک مهرسی توکلی و دو هزار
روپیه و بعبدالله میرشکار دو هزار روپیه و بداروغهٔ شتران هزار [illegible] روپیه مرحمت شد
ذوالفقار خان بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار از اصل و اضافه و مرحمت
اسپ سرافرازی یافته از تغیر سید لطف علی بهکری بخدمت فوجداری میان دوآب مرخص
گشت هیژدهم میرجمله بعنایت فیل بلند پایگی یافت میرجان را به خلعت و بخدمت بخشیگری
احدیان از تغیر اصالت خان نوازش فرمودند بیست و پنجم مکرمت خان باضافهٔ پانصد سوار
بمنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت در عشرهٔ اولای محرم ده
حکومت تته بخواص خان
هزار روپیه بدستور معهود باهل استحقاق مرحمت شد [illegible] دهم خواص خان بعنایت خلعت
و اسپ با زین نقره و حکومت تته از تغیر یوسف محمد خان تاشکندی مباهی گردید اله‌داد خواجه‌سرا
بخطاب خانی و [illegible] داری این روی آب دار الخلافه سرافراز گردید [illegible] بکلاونت [illegible]
بکب رای در جایزهٔ تصنیفی که تازه بسته بود مستحق افتاد بعنایت فیل [illegible] گشت پانزدهم صفر

صوبه داری اله آباد به اعظم خان

اعظم خان از تغییر سیف خان بصوبه داری اله آباد سر برافراخت و سیف خان را بمرحمت خلعت
و اسپ با زین مطلا و فیل سرافرازی بخشیده بصوبه داری گجرات از تغییر سپهدار خان تعین فرمودند
و سپهدار خان را بعنایت اسپ با زین نقره و هر یکی از سلطان نظر برادر سیف خان و یحیی پسر
خان مذکور را بمنصب هزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه برنواخته همراه او مرخص فرمودند
لشکرشکن ولد شاه نواز خان بن عبد الرحیم خانخانان بخدمت فوجداری سرکار لکهنو فرق
مباهات برافراخت حکیم مسیح الزمان که بزیارت حرمین مکرمین رفته براه بصره مراجعت نموده
بود و از آنجا به بندر لاهری رسیده روانه درگاه والا شده درین هنگام باستلام عتبه جلال ناصیه بخت
برافروخت و چهل اسپ عربی که [illegible] بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود بنظر اقدس درآورد
و بدرجه قبول رسید از انجمله دو اسپ یکی بور و دیگری طرق که حسن منظر و نیکویی لون و تناسب اعضا
باینها (?) و رفتار و خرامی فراهم داشت داخل سرآمد اسپان گشته نخستین ببادشاه پسند و دومین بتمام عیار
موسوم گردید و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاری ذات و پانصد سوار بدستور سابق و
فیل و بیست هزار روپیه نقد و حکومت بندر و سرکار سورت از تغییر معز الملک بلند مرتبه گردانیدند
و پنج اسپ عربی که علی پاشا حاکم بصره بعنوان پیشکش مصحوب کس خود همراه حکیم فرستاده بود
نیز از نظر اکسیر اثر گذشت و یک اسپ طرق پسندیده افتاد و بیست و هفتم ببادشاه زاده کامکار و
نونهالان نامدار خلعت بارانی مرحمت کردند و سرکار سورت که به تیول میرزا عیسی ترخان عنایت
شده بود او را باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه
سه اسپه برافراخت شب دوازدهم ربیع الاول مجلس عرس مقدس اشرف موجودات افضل
کائنات علیه اکمل الصلوات والتحیات به انواع بخور و اصناف مشمومات عطر (?) و دسته (?) گروهی از
حفظه و دیگر ارباب صلاح و اصحاب استحقاق بمطعومات و عطا دوازده هزار روپیه نقد بر سهم

برسم معهود بهره ور گشتند شاهزاده بلند اختر کوکب سمای خلافت پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر فیل
زرحلقه خاصه با یراق نقره و ماده فیل عطا فرمودند راجه دیبی سنگه بمرحمت نقاره و روشن ضمیر ولد
صادق خان بخطاب صلابت خان و حکیم الملک بانعام شش هزار روپیه نوازش یافتند
روز جمعه هشتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و پنج مطابق بیست و نهم شهریور مجلس وزن قمری
اختتام سال چهل و پنجم و افتتاح چهل و ششم از عمر ابد پیوند خاقان جهانبان منعقد گردید و آن
گرانبار خلافت به طلا و دیگر اشیای مقرر سنجیده آمد درین روز مسعود پابی ایلچی نذر محمد خان بمرحمت
خلعت و جیغه مرصع و انعام بیست هزار روپیه و نه خوان از نثار طلا و نقره سرفراز گشته رخصت معاودت
یافت و بخواجه یاقوت تحویلدار ارمغان و غیره خلعت و پنجهزار روپیه نقد عنایت شد و به صالح خواجه
برادر عبد الرحیم خواجه که از بلخ بکندیت با طوالغون و برخی اشیا و غیره بر سبیل پیشکش همراه پابی
بدرگاه خواقین پناه ارسال داشته بود چهار هزار روپیه مرحمت فرمودند و [illegible] جنس عواطف العطایا
خلعت و اسب بلند پایگی بخشیده بعنوان سفارت نزد نذر محمد خان باگرامی [illegible] تو شصت
و دو صد و پنجاه زمرد و یک ماده فیل با حوضه نقره و برخی مرصع آلات و اقمشه نفیسه هندوستان
تنسان که باب آنجا بود قیمت همه یک لک و بیست و پنجهزار روپیه شد فرستادند جمالی ولد محمد خان
صلابت جان نثار خان سرافراز گردید چارم [illegible] که به دکن آمده دولت ملازمت دریافته

چون دریافت
حقایق ملک خصوصا آنچه بتازگی تسخیر پذیرفته باشد از قواعد ملکداری و قوانین فرمان گذاری
است توجه همت دولت تا دیده افتتاح آن از نتایج عنایات یزدانی و تخم امل عطایای صمدانی بحضرت
خاقانی [illegible] نظام پذیر گردیدند تا هم الکی بر کیفیت آن در آسمان تمثال سوی سالات غیری
بحصول انجامد و هم تا دیب فتنه پژوهان بدفرجام و تسخیر سایر حصون بی نظام دل خواه صورت

ذکر جمالی که [illegible]
الدین [illegible]
و محافظت [illegible]
[illegible] اعلا سرفراز الدوله
[illegible]

گردد فرمان طلب بنام اعظم خان صوبه‌دار اله‌آباد صادر شد که ملتفت خان را با جمعیتی در آن صوبه
گذاشته بدار الخلافه اکبرآباد بیاید و به حکومت آن مصر جامع سرافراز و حراست حصن دار الخلافه
به راندازخان قلماقی مفوض ساخته سیزدهم ربیع الثانی مطابق هشتم مهر در ساعتی که چهره افروز به
سعادت بود بر رتبه سوار شده روانه گشتند و باغ نور منزل به شرف النزول ملک منزلت کامیاب
گردید و منشی غیبی تاریخ این نهضت مبارک بدینگونه گذارش داده که تاریخ بر ... جهان
این سفر مبارک باد و درین مکان نزهت سه روز توقف واقع شد و از آنجا بدو کوچ قونکی مقام
ساخت فتح پور مضرب خیام گردون رفعت گردانیده سه روز به شکار مرغابی و سیر تالاب
جنبون و بعد آن پرداختند ... و هشتم منزل بهوپهاس پور بود معلی رونق فزود سیاحت
بیست و ششم روز عشرت اندوز مجرا گشتند و درین منزل مرشد قلی خان میر توزک را بخلعت

بندر ابن

سرنواختند و فوجداری متهرا و مهابن و مالش بنقاوت گنبان آن حوالی مفوض فرمودند چون
فرونی جمعیت اکثر ضبط آنجا است با اضافه پانصدی ذات و هزار و ششصد سوار بمنصب دو هزاری
دو هزار سوار سرافراخته بمرحمت علم عز افتخار بخشیده دستوری دادند و میرخان که بخشیگری احدیان
و داروغگی کرکیراق خانه بدو منوط بود بخدمت میرتوزکی سرافراز گشت و خان مشار الیه بمرحمت خلعت
و عصای مرصع مفتخر گشت هشتم جمادی الاولی موضع باری بمهبچه رایات گیتی کشا برافروخت و هشت
روز مسرت آرای صید و شکار گشتند بدست آمدن قلاع ...
[illegible]
شرح این مقال آنکه سران افواج قاهره بعد از وصول فرامین والا از جائیکه توقف گزیده
انتظار صدور حکم معلی و انقضای ایام بارش می نمودند راهی گشته در نواحی سهانری بیکدیگر پیوستند
و هم بنیاد آن ره بود دیغی و طغیان ولشجر حصون حصینه او را توجه همت گردانیده پس از رسیدن

رسیدن سه کروهی اوندچهه که آغاز کهستان آن بوم طبیعت است و بر عدید اشجار ممتد گذ
هموار ساختن طرق عسیره پرداخته هر روز لختی پیش میرفتند جهار خذلان شعار قریب پنجهزار سوار
و ده هزار پیاده و اندوچهه که مهربست آن منبع فتنه و فساد بود فراهم آورده به استظهار جنگل منتظر کارزار
نشسته بود و دو کروهی از سوار و پیاده را پی هم متفرق ساخته تا در پناه درخت زار پیوسته تیر و تفنگ
می‌پرداختند و غزاة لشکر اسلام نیز هر روز چندی را آتش افروز جهنم میگردانیدند و بدین طرز
و آئین قطع مسافت نموده بیست و نهم ربیع الثانی حوالی موضع کهمرولی که یک کروهی اندوچهه
است و مقاهیر آنرا ابیردگاه قرار داده بودند معسکر ساختند درین اثنا راجه دیبی سنگه با برادران
فوج خاندوران شتافته کوچه کهمرولی را از تصرف مردم جهار سیه گلیم واژون طالع که در آنجا اقامت
داشتند برآورده جمعی را دستگیر ساخته پیش خاندوران در آورد جهار غنوده بخت با وجود
انبوهی جنگل و سنگلاخهای نعل فرسا و فزونی جر و وحل حوالی اندوچهه از [illegible] اگر فیروزی
مانند هراسان گشته اهل و عیال و منتسبان خود را با دواب و لختی زر سرخ و سفید از حصار اندچهه
برآورده به قلعه‌ی دامونی که پدر آن تیره اختر در کمال متانت بنا نموده و شرقی و شمالی و جنوبی آن
عمیق است که کندن نقب و ساختن کوچه سلامت صورت نه پذیرد و غربی آن که هموار
خندقی به ژرفای بیست ذراع بادشاهی کنده بجای مذکور رسانیده روانه ساخت پس
از آن جوقی با الصبیان در حصن اندوچهه گذاشته خود نیز با بکرماجیت و سایر منسوبان بدان صوب
ره نورد فرار شد سرداران لشکر بادشاهی از استماع این نوید نشاط افزا خود را بسرعت نزدیک
قلعه‌ی اندوچهه رسانیدند و بترتیب ملچار و سر انجام زینه پرداخته فوجی را از دلیران نبرد آزما
تعیین نمودند تا پایان شب دوشنبه دوم جمادی الاولی که آغاز صبح نصرت بود به زینه و کمند بر
دیوار حصار برآمدند پاسبانان حصن از استیلای مبارزان قلعه‌گشا آسیمه سر گردیده چون

جز فرار چاره نیافتند از طرف دیگر بدر رفتند شیران بیشه وغا از دیوار حصار فرود آمده و رفا

سران سپاه نیز به قلعه درآمده باقامت تکبیر و اذان و تقدیم نیایش ایزد منان و فاتحه استمرار دولت

خاقان گیتی‌ستان پرداختند و دیگر روز در هنر و جهه مقام نموده راجه جی سنگه را که از وجوه مضافات

از درگاه خواقین پناه بازمانده بود با جمعیت او در آنجا گذاشتند و عرایض متضمن بشارت

فیروزی به درگاه والا و دیگر امری بخدمت بادشاهزاده جهانیان ارسال داشته چهارم از دریای

نرباده که قصبه اوهند جیه بر کنار آن واقع شده بواسطه تندی آب و فزونی خرسنگ گذاره از آن

متعسر است عبور نموده به تعاقب آن مردود ذکونهیده عاقبت روانه گشتند چهارم سه کروهی دهامونی

رسیده آگهی یافتند که آن مقهور عیال خود را با برخی اسباب و خواسته که پیش از برآمدن خود از قلعه

اندوجیه بحصار مذکور فرستاده بود از اینجا نیز برآورده به قلعه چوراگده که بر استواری و حصانت آن

بنیاد اعتماد دور و روا تپه ساخته است و عمارت دور حصار دهامونی برافکنده تنهائی نام شخصی را با

گروهی از معتمدان [illegible] پس بحراست قلعه باز داشته جانب پرگنه کهتوله که در سمت چوراگده است رفته

تا بعد از تسخیر پذیرفتن حصن دهامونی زود خود را به قلعه چوراگده تواند رسانید بهادران معرکه پیما

به بریدن اشجار و ساختن ممر مشغول گشته در عرض دو روز در نواحی قلعه دهامونی رسیدند و بپایمردی

شجاعت ملچارها تا کنار خندق برده کار بر قلعه‌نشینان دشوار گردانیدند اگرچه مقاهیر درون

حصار بسر دادن بان و تفنگ و انداختن حقه و سنگ نایره حرب برافروخته تا نصف شب دست

و پائی زدند اما آخرکار از سطوت لشکر فیروزی الطلب زینهار کس نزد خاندوران فرستـ در

زنهار بهادرخان روهیله و نظر بهادر خویشگی که از طرف جنوبی قلعه ملچار خود را بکنار خندق رسانیده بود

ممر قلعه رسیده دروازه را آتش زدند و تنهائی مضطرب شده از سمت شرقی بیرون می آید

و در ظلمت شب خود را بجنگلی که در همان نزدیکی بود رسانیده پنهان می‌گردد و بهادران ظفر پیوند از

از [illegible] شستن صدای توپ و تفنگ و بر نیامدن آوای محصوران حصار را از وجود اشرار خالی دانسته
سرداران افواج قاهره را بسرعت هرچه تمامتر آگاه گردانیدند سرکردهای عساکر منصوره بعد از
شنیدن این خبر مقرر ساختند که اوایل صبح به قلعه درآیند هنوز لختی از شب باقی بود که یغماچیان در
[illegible] بر داشتند خانه‌زادان بمجرد اطلاع برین معنی از خندق گذشته به استحکام برج
[illegible]ج خود و چندی دیگر از راه دریچه درآمده جمعی را بنگهبانی آن راه گماشته بمنع گروه غارتگر
و گردآوری اموال مقید گردیدند لیکن تا رسیدن خان مشارالیه چارده یا پانزده خانه تهی ساخته بودند
درین اثنا شخصی از جنوبی قلعه فریاد بر آورد که در فلان برج خون گرفته چند هستند علی اصغر ولد
جعفر بیگ آصف خان بخانه‌زادان گفت که من رفته جماعه مذکوره را البته می آرم خانه‌زادان بحکم پدر
او را ازین اراده باز داشته مگر بر گذارد که درین شب تار و کثرت عوام که دران دوست از دشمن
باز نتوان دانست تردد معقول نیست فردا اگر اجل رسیده چند مانده باشند هنگام گرفتار خواهند
شد او گوش ننموده فرار از حصار بیرآمد قرین این احوال گل مشعلی که غارتیان برافروخته برای
تاراج اموال میگشتند در انبار باروتی که به برج قلعه بود می افتد و آتش در گرفته تمام آن برج را
با [illegible] دیوار دو جانب که ده گز عرض داشت می پراند و علی اصغر با همراهان نیست و نابود
میگردد چون خانه‌زادان در آن وقت بواسطه ضبط اسبان مقاهیر بجائی رفته بود مضرتی بدو نرسید
برخی از همراهان او از سنگریزهائی که بدان طرف افتاد آزار کشیدند از آن رو که اگر سنگها جانب
ببرجوان افتاده بود بگروهی که با دیگر سرداران در خارج حصار برای درآمدن انتظار [illegible]
صبح می بردند آسیب نرسید قریب سیصد کس که بیشتر آنها از مردم امرسنگه ولد راجه گجسنگه بودند
و دو لست اسب [illegible] رفتند آنچه از نقد و جنس قلعه بضبط در آمد خانه‌زادان بجماعه معتمد حواله
نمود روز دیگر خبر آوردند که جوقی برای همه و علف بجنگل رفته بودند جایی که چهار [illegible]

در آن زرهای خویش پنهان ساخته بود یافتند خاندوران حسب الصوب … شتافته بعد از ت
وجوه جاه دیگر بهم رسانید و مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه بدست آورده داخل خزانه پادشاهی
گردانید و ازین ظاهر شد که او در جنگل جاهها کنده زر خود را پنهان ساخته است چون اولیای دولت
دریافتند که آن ضلالت کیش در قصبه شاهپور که دو کروهی چوراگده واقعست اقامت دارد کس
نزد زمیندار ولایت دیوگده فرستاده منتظر است که اگر بوعده های او بازی خورده میان ملک
خود راه دهد ازانجا بدکن بگریزد و درین ضمن به تهیه اسباب قلعه چوراگده نیز می پردازد و بموجب
حکمی که از پیشگاه خلافت صادر شده بود سید خانجهان بجهة تنسیق ولایت مفتوحه و تفتیش دفاین
همانجا توقف گزید و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران با سایر امرا بتعیت فوج بصوب
شاهپور راهی گشتند درین ولا جهجهار سنگه بخت برگشته خبر فوت زمیندار دیوگده شنیده از تذبذبی
که در ماندن و بر آمدن داشت بیرون آمد و توپهای قلعه چوراگده شکسته و اسبابی که در آنجا بود
سوخته و … درون حصاری که پیم نراین زمیندار چوراگده ساخته بود بباروت پرانیده با
اهل و عیال و اموال از راه لانجی و گرواله که داخل ملک زمیندار دیوگده است روانه دکن گردید
سران لشکر بعد از آگهی باستعجال تمام قطع مراحل نموده بچوکاف کاه چوراگده رسیدند خاندوران
بصوابدید فیروز جنگ با جمعی از بندهای پادشاهی بقلعه در آمده بر بام بتخانه رفت و آواز اذان
و دعای فیروزی عمر شهنشاه دوران بلند گردانید و احداد و مهمند را با جمعی از منصبداران و لیسر صاحب …
شکیه سنگرام زمیندار گنور و پانصد پیاده تفنگچی به پاسبانی آن دژ فلک رفعت گذاشته شتافت
که درینوقت عبدالله خان بهادر فیروز جنگ نیز با بجار رفته بود و معاودت نموده درینجا جودهری
… کرپلی راهبو نام که بدیدن خاندوران آمده بود بر گذارد که جهجهار قریب دو هزار سوار و چهار هزار پیاده
و شصت فیل مست نر و چهل ماده که بر بعضی از نقد و طلاآلات و نقره آلات و بر چندی عیال خود

… و در آمدن چوراگده

برداشته [illegible] همراه دارد و در سنگینی هر روز چهار کروه کوهی که نزدیک هشت کروه رسمی است
بوده می‌پیمود تا آنکه او پانزده روز در راه پیش رفته بود سرکردهای افواج قاهره ورزشاه پور بیگانه منش
درآمدند به قصد آنکه تا آن نکوهیده آثار را بکیفر اعمالش رسانند و عیال و اموال او را بدست بیارند
عنان [illegible] باز نگرفتند هر روز قطع نموده ده کروه کوهی می‌نوشتند و قرة العین خلافت پادشاهزاده
اورنگ زیب بهادر نیز طی منازل نموده عساکر جهان‌کشا را منتظر میگردانیدند و همواره حقایق تسخیر
ملک و قلاع و قمع بندیلهای بدفرجام و دیگر اخبار مسرت انجام که از نوشتجات سرداران و سوانح
نگاران بظهور می‌پیوست بدرگاه عرش اشتباه معروض میداشتند بعد از آنکه اولیای دولت ابد
میعاد به تعاقب درآمده آن خسران گرای را آواره دشت ادبار ساختند و نزدیک رسید که آن
مخذول مقتول یا ماسور گردد پادشاهزاده جهانیان به دهامونی رسیده روزی چند اقامت گزیدند
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران که با عساکر فیروزی اثر شاه پور بر اثر آن ادبار
آثار شتافته بودند از ولایت کده کتنکه و لانجی که به کوهندکوند متصل است گذشتند و چون بسرحد
ملک چاندا رسیده آگهی یافتند که مخاذیل چهار کروه بیشتر فرود آمده اند پیش از ترانشیر صبح بقصد
مالش شقاوت کیشان ضلالت اندیش سره بوزدی درآمدند پس از سپری شدن یک پهر روز
بمحل گاه او پاره بتر و بهان رسیده آگاه گردانیدند که از وصول افواج قاهره مخذولان شبانگه
ره سپر فرار گشتند بنابران تعاقب نموده تا فرو نشستن آفتاب قریب بیست کروه کوهی
می‌سپردند [illegible] ازین روکه مراکب مذکوره لختی تعب اندوخته بودند و برخی مانده شده تا دو پهر توقف
گزیدند باز بسرعت برق و باد راهی گشتند همین که دو پهر از روز گذشت قراولان فیروز جنگ
خبر رسانیدند که غنیم عاقبت وخیم اقبال و مال و عیال و سایر احمال پیش انداخته نزدیک میرود فیروز جنگ
گروهی از تفنگچی و تیراندازان را به کمک قراولان تعیین کرده بر تبر دارائی تحریص نموده و به بهادر خان که هراول

فوج او بود پیغام داد که او نیز بوقت کار و هنگام پیکار خود را رسانیده فوج قراول را منتظر گردانید [illegible]لا
بعد از رسیدن کمک بر مقابله پرداخته و به تیر و تفنگ و دیگر آلات حرب پرداخته تا شش کوب مهر فتند
و درین اثنا هنگنام عم بهادر خان با جمعی از همراهان بپای مردی شجاعت از فوج قراول گذشت و جهار شقاوت
شعار و بکار جیب ضلالت دثار از غلبه دلیران کارزار زنی چند را که اسبان آنها توانائی نداشت
بکوی نیستی فرستاده از بد فرجامی بر سر هنگنام هجوم آوردند بعد از انکه نایره قتال زبانه برکشید
و هنگنام به تردادت مردانه با هفت کس دیگر زخمها برداشته در عرصه نبرد افتاد و ماده هوشنگ ولد
راو رتن که در فوج هراول خاندوران بود از ضرب هنگنام جلو انداخته جوقی را با آب تیغ آتش بار غرق
بحر فنا کرد و امید لقیة السیف تاب صدمات جنگ آزمایان ظفر نشان نیاورده رجعت قهقری نمودند
[illegible]هنولا خاندوران به بهادر خان ملحق میگردد و هر دو بر قلب سپاه خسارت زدگان که دران جنگل
و با [illegible] در حوض طائع بودند میریزند اگرچه آن بدگهر حرکت مذبوحی نمودند اما آخر کار جمعی بازه کشتن
ده و تیغ [illegible] را با چار فیل و نه شتر نر آمو د گذاشته بدر جنت ناری که در آن نواحی بود
کو بخته پناه بردند غزاة اسلام با وجود تراکم اشجار تیجر آن در کوه بدر کرده تا شام پرداخته همانجا
فرود آمدند چون بعضی از شب گذشت زمین داران اطراف که به ترغیب و ترهیب اولیای
دولت ابد قرین از ملاعین سراغ میجستند خبر آوردند که عیال شوم را با نیست فیل خزانه همراه
پسران خود اودی بهان و برادر خود دشت و سیام در داکه معتمد او بود و جماعه دیگر بجانب کلکنده
روانه ساخته خود نیز بدان صوب از عقب راهی گشته است فیروز جنگ و خاندوران و بهادر خان
را که با وجود عارضه جسمانی لوازم جانفشانی بجا می آورد و محمود بیک خوافی را که دیوانی فوج فیروز جنگ
بدو مفوض بود بحراست مواشیائی که مجاهدان دین بغنیمت گرفته بودند نگاه داشته خود با گروهی از مبارزان
رزم [illegible] به تعاقب تفاهیر نهضت نمودند و هراولی عساکر اقبال و سر کردن طریق خاندوران

ان بهر جود گذشت و با آنکه مخاذلان بدمآل در کم کردن بی اقبال بدلالت خرد تباه و فکر کوتاه لطائف
الحیل بکار میبردند از اصابت تدبیر بیراهی که فتنه پژوهان شتافته بودند افواج منصوره راهی میبردند و هر چند
مکرر خبر رسید که مقهوران ده فیل خزانه در جنگل شمالی شیرزگاه گذاشته رفته اند سران لشکر نصرت
انتما اغنیا فرصت نداده خود بدان طرف متوجه گشتند و به بهادر خان و محمود بیگ خوافی پیغام
دادند که فیلان را باز بدست آورند در آن روز یازده کروه کوهی نوردیده در آغاز ظلمت شب
برای آسودگی مراکب فرود آمدند ولی از اقتضای همت آن جماعه سوار شده بر فیل مقیدان کمر عزیمت همت
استوار بر بستند در خلال این احوال ظاهر گردید که اودی بهان از جمله هشت فیل شش فیل را با نداز
معتمدان از راه کلکنده به سمت چاندا فرستاده است و دو ماده فیل با دو فیل رفتار که سران لشکر و اطفال آن
مستعد الکال سوار اند با خود گرفته بسرعت تمام میرود دلیران همت بدلیری به فیلان مذکور مقید گشته
راه کلکنده از دست نداده به پیمودن آن با کمال استعجال کشادند اتفاقا گروهی از تابینان فیروز جنگ
که از عقب می آمدند بفیلان برخورده هر شش را با احمال و اثقال میگیرند چون بعد از [illegible] پنج شش
کروه سپاهی مخالف نمودار شد خاندوران سید محمد پسر کلان خود را با دو هزار سوار و نظر بهادر خویشگی
خواجه عنایت الله و اسحق بیگ بخشی و پانصد سوار مغل بر سبیل تعجیل تعیین نمود مخذولان از سطوت
قاهره فرصت جوهر کردن زنان که آیین جهال کفره هندوستان است نیافته باضطراب دو زخم
جمدهر بزانی پاربتی زن کلان راجه بهرسنگدیو و بدیگر زنان و اطفال بکاین شمشیر و جمدهر زده خواستند
تا کار [illegible] بسر برند درین اثنا گروه مذکور در رسیده جمعی را به تیغ و سنان از هم گذرانیدند و طائفه
را که در هنگام ستیز نقد دست و پائی میزدند خاندوران از عقب آمده طعمه شمشیر جان شکر و خنجر
اجل پیکر ساخت و درگبهان پسر جهار و دورجن سال ولد بکرماجیت را اسیر کرده نیده مضمون
سرکشی را سرفرازان سرنگونی آورده بر روی روز انداخت و اودی بهان و برادر خوردش سیام دوا

و اکمل دات خاندوران

که کلکلبنده فرار نموده بودند پس از چندی نیز گرفتار آمدند چنانچه تفصیل آن نگارش خواهد یافت
جوانان کارطلب باشاره خاندوران ژاله بار تیغ و دیگر زنان مجروح را از خاک برداشته با افیالی
که مرصع آلات و اشرفی بار داشتند و دیگر غنایم نزد فیروز جنگ آوردند سرکردهای عساکر منصوره
بر کنار تالابی که دران نزدیکی بود برای آسایش دواب و ضبط غنایم رحل اقامت انداختند و تفحص
احوال کنیز الاختلال ججهار و بکرماجیت که پیش پناه و همت اولیای دولت درین یورش نصرت اثر قتل و
اسیر آن دو حشران مال بود دایره نمودند درین هنگام که بمددکاری و کارسازی تائیدات ربانی سلطنه
کوس فیروزی بلندی گرای بود بشارت کشته شدن ججهار و بکرماجیت که از دولت برده دلان خونخوار
خائف گشته در یکی از جنگلهای آن نواحی پنهان شده بودند و طائفه گوند که دران سرزمین آباد اند
بعقوبت تمام آن دو نمک حرام حق ناشناس را به قتل آوردند گوش هواخواهان برافروخت
خاندوران از شنیدن این مژده کام اندوز ستایش ایزدی و نیایش اقبال جهان پیرای خاقانی
بجا آورده سوار شده و بر سر آن دو جلیت گرآمده گفت تا سرهای شان که ربنور خانه فتنه و فساد
بود از تن بریده گشتند و آنرا با انگشترهای آن دو بدنام و اسپ و یراق که پیش کشیدگان بود نزد
فیروز جنگ آورده باستصواب مشارالیه هر دو سر را مصحوب بهادر بیگ داروغه تفنگهای حلقه
روانه درگاه خواقین پناه ساخت همه سرکشان سر انداختند اساس مخالف برانداختند
امان یافت هرکس که گردن نهاد نشد عاصیان را سر و زر بباد غره نواحی شعبان سیهور مخیم
که معسکر اقبال بود بهادر بیگ سرهای گردن کشان به پیشگاه حضور آورد بفرمان والا از دروازه سرای
سیهور آویختند تا عبرت مایه سایر شقاوت گزینان کوته بین گردد و بر شکلی بد ججهار غنوده بخت
در درخت زار و جاهای دشوار گذار آنملک چاه ها کنده بزر انباشته بود تا در حوادث روزگار سوانح
چرخ غدار آن نابکار و فرزندان بی هنجارش را بکار آید و غیر خود و دو سه خدمتکار را ز دوارثش دیگری

د... ایراق اکی ...خت و جهار پیهقور بعد از آنکه جانشین پدر شده در افزایش آن کوشیده غافل
از آنکه آنچه با اندیشه کوتاه سوار ... دستگاه خود پیدا شده اسباب زوال آن گمراه خواهد کرد بلد چنانچه
پس از ورود افواج قاهره بدان سرزمین فتنه انگیز جان و مال آن بدمآل و اولاد و کوه نژادش در
معرض تلف افتاد و از جمله خزاین و نقودی که با خود گرفته بود به مرات یک کرور روپیه بخزانه عامره
رسید و ولایتی که هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل دارد به تصرف درآمد انیز در بیجال همواره آوازه گیتی
کشایی و کشورگیری اقبال روزافزون خاقان زمان و شهنشاه دوران در روزگار سایر زاد
چون سرداران عساکر منصوره بسرحد ملک جانداد رسیده بودند مقرر ساختند که از کیبایه زمیندار
آن ولایت که سرآمد زمینداران گوندوانه است پیشکشی گرفته مراجعت نمایند بنابران سنگرام فرزند
کنور رایدان صوب پیشتر فرستاده و بزبان او کلمات وعد و وعید حواله نموده خود از عقب او
گشتند کیباچندر از اطاعت و فرمان پذیری چاره ندیده به سنگرام قرار داد که سران ... کر یا به بند
و به گردآوری لختی از اموال و اسباب مقاهیر پرداخته که در مرز و بوم او به غارت رفته بود و سر
سرکردهای لشکر فیروزی را به گروهی ملک خود بر کنار دریای نربده آمده دید و فراهم آورده
گذرانید و به رهنمونی طالع تقبل نمود که از روی فرمان پذیری پنج لک روپیه نقد بر سبیل پیشکش کار
وارد و یک لک روپیه از نقد و جنس به اولیای دولت ابد مدت برساند چنانچه در همان نزدیکی
رو دفعه واصل گردانید از آنجمله دو فیل نامی بود یکی موسوم به روپ سنگار و دیگری به بهوجراج
ا نمود که هر سال بیست فیل پنج نر و پانزده ماده به درگاه آسمان جاه بفرستد یا در عوض
آن هشتاد هزار روپیه نقد بخزانه عامره واصل سازد و ناصیه بخت بخاکسار آستان سلاطین مطاف
ورده سابا بر افروزد و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و خاندوران تعهدنامه از او گرفته روانه
درگاه خواقین پناه گشتند اکنون بنگارش وقایع حضور می پردازد که چون از عوارض کوه اکلیل سلطنت

بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر کیفیت آبادی اوندچهه و نزاهت آبز[illegible]ی و فراوانی
انهار و غدیران و النگهای روح افزا و سبزه جاهای دلگشا و فراوانی اصناف نخجیر بمسامع حقایق
مجامع رسید و مسافت راه اوندچهه از راه راست بیست و یک کروه بیش نبود پانزدهم جمادی الاولی
از موضع باری بدان صوب متوجه گشتند شکر الله عرب بفوجداری کامان پهاری فرق عزت افراخت
بیستم شیخ دبیر وغیره که عادل خان برسم سفارت روانه درگاه معلی ساخته بود باستلام
مفتخر گشتند و دبیر یک فیل بعنوان پیشکش بنظر انور در آورد و همه با انعام ده هزار روپیه نوازش یافتند
بیست و یکم مخلص خان و مکرمت خان را بعنایت خلعت و اسپ برنواخته با چندی دیگر به تسخیر حصار جهالنی
که [illegible]مون رضیه مرز و بوم تبت واقع است و بر فراز کوهچه میان اشجار متراکمه و اغصان متشابکه واقع شده
و از معتمدان جیبال غنوده تخت نسبت تمام بحراست آن قیام می نمود دستوری دادند و حکم شد که در تفحص
دفاین آن[illegible] مطمور که بیشتر در آن نواحی نشان میدهند نیز سعی نمایند بیست و سیوم علامی افضل خان
بمرحمت فیل سر بلندی یافت

روز مبارک دوشنبه غره جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و پنج مطابق بیستم آبان ماه نهم
سال از جلوس مقدس روزگار را نشاط آمود ساخت زمانیان عشرت از سر گرفتند هفتم موضع
سرداد از مضافات پیاپوان بورود موکب گیتی بمایون سعادت اندوز گردید صباح آن بتماشای آبشار
موضع دهوم کیابات که در کمال نزاهت و لطافت است تشریف برده تا دو پهر به نشاط و انبساط گذرانده بسر بردند
و از آن رو که در آن نزدیکی مکانی شایسته نزول اقدس نبود با دولت روز افزون بموضع [illegible] جب
نموده چهار روز مقام فرمودند هم بعرض اشرف رسید که پس از آنکه مکرمت خان و دیگر بندهای بادشاهی
حوالی حصار جهالنی رسیده به سرانجام مواد قلعه گشایی پرداختند قلعه داران آنجا از استیصال جهد ثبات
شعار و غلبه افواج نصرت امتزاج رستگاری خود منحصر در سپردن قلعه دانسته زینهار طلبیدند و حصار

و جر ... با توپ ... که از آنجمله ده توپ کلان بیرسنگه بود بر جهجهار تیره روزگار در همان قلعه ریخته
بود و فراوان سرب و باروت بمکرمت خان حواله نموده او را دید خاقان ممالک ستان در اثنای رد و کوچ (?)
حصن مذکور راجه ضیای لوای ظفر انتما بر افروخته کرده را سر برادر راجه جهلداس را بخدمت قلعه داری
سرافراز کرده اند و نجابت خان بفوجداری و تیول کول و غیره سربلندی یافت و هم سرادق
جاه و جلال نزدیک موضع و تیه برافراخته آمد و تیه در دامن کوهی واقع شده بیرسنگه بود در آن
عمارتها که مشرف است بر انهار و سبزه زار و اشجار هفت طبقه چنانچه متعارف هنود است بر اساس
هشتاد و چهار گز در هشتاد و چهار بر افراشته زر بسیاری بر آن صرف نموده است اعلیحضرت بتماشای
آن عمارت توجه فرمودند چون بعرض مقدس رسید که در یکی از ساطین (?) نواحی و تیه از جمله دفاین جهجهار
و از دون طالع چاههای زر نشانی میدهند حکم شد که اسحق بیگ یزدی دیوان سرکار نواب سپهر قباب
پادشاه زاده جهانیان بیگم صاحب تفحص نموده بقید ضبط در آورد و باقی خان نیز معین گشت که با
مکرمت خان در جنگلهای حوالی و تیه بتحقیق مدفونات آن گمراه رو سیاه بپردازد و تاجی دکنی ...
دو هزاری ذات و هزار سوار و دیانت خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری ششصد سوار مفتخر
گشتند بیست و پنجم بنواحی اندوچه معسکر اقبال گردید شهنشاه دین پناه بسیر قلعه و عمارات آنجا
تشریف فرمودند بتخانه که بیرسنگه بو نزدیک بمنازل خود در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده بود
ر پادشاه اسلام پرور از بیخ بر انداختند و به یمن قدوم از فیع مراسم کفر بمناسک اسلام مبدل
شد ... بیبی اسنگه که پاسبانی حصار مذکور بعد از تسخیر بدو مفوض گشته بود و دولت کورنش اندوخته
بمنگنی (?) گذرانید دور قلعه اندوچه که سنگ چینی است بی گل و آهک و شرفات ندارد قریب
چهار کروه پادشاهی است بیست و ششم ظلال اعلام ظفر پیکر بر کنار تالاب بیرساگر که بیرسنگه بو ساخته
و تالاب خوشی است و دور آن هیچ و نیم کروه پادشاهی مسعود (?) گردانیده سه روز بصید و شکار پرداختند

بیان عمارت ...

... دفاین جهجهار

انهدام بتخانه که نموده بیرسنگه بود

سلخ ماه کنار تالاب سمندر ساگر که در پرگنه جینهره واقع شده دایره گاه [illegible] و در این
هشت کروه بادشاهی است بر سنگ بود دران حسب الامر استوار بر [illegible] و البارئ روح افزا از پرتو
این حسن می ریزد و در پهنا و ژرفا از سعید کولاب خورد و بزرگ آن پرگنه امتیاز دارد و از صفای
آبش آئینه جلی در زنگ شستر مساری و از جبین دلکشائیش زلف مهوشان در پیچ و تاب [illegible] از
عذوبتش نمک بر جگر بحر محیط ریخته و گوارائیش آب چشمه حیوان ریخته در ینجا روز چندی اقامت
فرموده زنگ ملال افزای طبیعت اقدس گشتند و پرگنه جینهره که هشتصد قریه دارد و حاصل هر ساله آن
هشت لک روپیه است بحکم اشرف در خالصه شریفه ضبط شد و بنام خاقانی باسلام آباد موسوم گردید
سیوم رجب نور حدیقه سلطنت و کامکاری پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر حسب الحکم از ناحیه
دهامونی معاودت نموده شرف ملازمت دریافتند و هزار اشرفی نذر گذرانیدند شایسته خان
و گروهی دیگر که با آن کامکار بودند نیز دولت آستانبوس اندوختند نجم مکرمت خان و باقی خان
و شیخ بیگ برزی که به تفحص مدفونات حوالی دهتیه و حصار جهانسی از پیشگاه حضور رخصت یافته
بودند بیست و هشت لک روپیه دیگر که سعید خان جهان و خاندوران و مردم پادشاهزاده جهانیان
و قلعه دار خان و میر خان و جمعی دیگر که در مدت اقامت آن سرزمین از دفاین جنگل دهامونی
بدست آورده بودند بر فیلان بار نموده بدار الخلافه اکبرآباد فرستادند سردار خان را باضافه هزار
سوار بمنصب سه هزاری ذات و سوار سر بلند گردانیده پرگنه دهامونی با توابع در اقطاع او و الکای
قلعه دهامونی با تنسیق الولایت بعهده او مفوض فرمودند و حکم شد که تفحص تتمه دفاین و دفاین ججهار
خاسر نموده نگذارد که دیگری چیزی متصرف گردد و بر تیغ قضا انفاذ و طالب سعید خان جهان شرف
صدور یافت و عنان یکران از راه سرونج به سمت دولتاباد معطوف گشت هری سنگه راتهور
از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار سر برافراخت بیست و یکم ظاهر بلده سرونج مخیم

محیم ... ت را اقبال ... شب بیست و هفتم دامن امید اصحاب نیاز بعطای ده هزار روپیه معمور آمود

پنجم شعبان اردوی کیهان پوی از دریای نربده عبور نموده و آن روی آب به منزل اعلام ظفر انجام

آرایش پذیرفت اعتقاد و پردلخان صوبه دار برهانپور که برسم استقبال راهی گشته سعادت ملازمت

دریافت ... روز شنبه دهم مطابق بیست و نهم دی جشن شمسی وزن خاتمه

سال چهل و چهارم و فاتحه سال چهل و پنجم از سنین عمر ابد قرین خاقان گیتی ستان ادای مسرت

بکیوانی رسانیدند و آن مظهر انوار الهی بطلا و دیگر اشیای معهوده برسنجیده آمد ... روزی که شود

وزن شه کون و مکان چرخ از مه و خورشید لب زد میزان و آنگاه که عقل کل بسنجد گهرش آید ز

دو کون شاه جم جاه گران در این روز میمنت افروز شهجهان به تقبیل عتبه فلک رتبه سر

بلند گشته هزار اشرفی نذر گذرانید و به عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جمدهر مرصع

با پهولکتاره و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه فرق مباهات برافراخت رستم خان و

گروهی دیگر از بندهای بادشاهی که همراه او بودند نیز شرف ملازمت اندوختند شاه نوازخان

صفوی قوش بیگی باضافه هزاری ذات بمنصب چار هزاری ذات و دو هزار سوار و امر سنگه

ولد راجه گجسنگه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و میرخان از اصل

و اضافه بمنصب هزاری ذات و دویست سوار نوازش یافتند چون عادل خان از مستی باده بی خردی

... از فتنه انگیزان نظام الملکیه را خصوصا ساهوی فساد خو که بعضی محال ملک بی نظام

بتصرف ... آورده بود و هر لحظه دود سودا از کانون سر بی مغزش سر بر میزد اعانت نموده در

ارسال پیشکش تعلل می ورزید و قطب الملک نیز عروة وثقای بندگی و حبل متین عبودیت از دست

... با عادل خان راه موافقت می پیمود و چشم از عواطف خاقانی که موجب حفظ و حراست او از دست

انداز حوادث است باز بسته بود و در ابراز شیوع طریق ناهموار نیاکان بطالت شعار خویش مسلوک میداشت

و در ملک او خطبه والی ایران خوانده میشد بر خاطر مهر ناظر شهنشاه دین پناه پرتو افکند که بر بنا اوقات
محبت ربنا و وارادت محبت سداد بنیز فهر کدام یکی از بندهای نسخه کار بابر لیغ وعد و وعید منشور
ترغیب و تهدید فرستاده آید باشند که از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده خود بازآمده ره گرای
سعادت شوند و رعایت مراتب اطاعت و انقیاد را سرمایه نجات خویش دانند بنا بر آن
مکرمت خان دیوان بیوتات را که بکاردانی و دوربینی متصف است بعنایت خلعت و اسپ و
فیل بلند پایکی بخشیده بصوب بیجاپور مرخص ساختند و فرمان قضا جریان و یک قبضه شمشیر
دکنی که آنرا دهوپ نامند با یراق و پردله مرصع بعنوان تبرک مصحوب او برای عادل خان
فرستادند و حکم شد که بمشار الیه انها کنند که اگر از شاه راه خدمتگذاری دولت ابد پیوند انحراف
ورزیده بر همان طریقه ذمیمه مستقر باشند و در ادای پیشکش و گذاشتن انچه از محال نظام
متصرف گشته است باولیای دولت و اخراج ساهوی سیه روز و دیگر اوباش نظام الملکیه که در
... خود جا داده است و بدر کردن ایشان تساهل ورزند افواج قاهره از پیشگاه عظمت و جلال
دستوری خواهند یافت که تا ملک و مال او را عرصه تلف گردانند و سزای کردار این گروه فساد
پژوه در کنار روزگار ایشان نهند نقل فرمان قضا جریان به عادل خان امارت و ایالت
پناه نصفت و شوکت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا عضاده خاندان مجد و اعتلا مصدر ادا
خیرخواهی مظهر اسباب هواخواهی قدوه متخصصان سعادت کیش خلاصه مخلصان صلاح اندیش
جوهر مرآت صفا و صفوت فروغ ناصیه دولت و رفعت سزاوار صنوف عنایات و مراحم بیکران
شایسته وفور توجهات و تلطفات نمایان المختص بمواهب ملک المنان المخصوص بمزید الافضال
والاحسان عادل خان بجلایل الطاف بادشاهانه و بغرائب اعطاف شاهنشاهانه مصحوب و
مستظهر گشته بداند که چون عادل خان مرحوم اخلاص درستی بخدمت موفور السعادت ما دا

دانسته و ما نیز بدولت و اقبال عنایت خاصی بان مرحوم داشتیم والتماس آن مغفور از ما منحصر
درین بود که همیشه با آن عدالت و نصفت پناه در مقام مرحمت و عنایت باشیم و بعد از رحلت
آن غفران پناه از دار فنا بدار البقا حقیقة تقصیری از آن زبدهٔ مخلصان ارادت کیش سر نزده
بل ... تقصیری که ... ازان طرف بوقوع آمده غلام بد اصل بد طینت بود چه در زمان
مدار معاملات آن خانه بر آن بدبخت بود و آن عدالت و شوکت دستگاه استقلالی و اختیاری
در معاملات آنجا نداشت و آن بدنهاد بسزای اعمال قبیحهٔ خود رسید و از عرایض آن امارت پناه
که بعد از واصل شدن آن بدکردار به جهنم متواتر بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته وفور اخلاص و
صدق اعتقاد و قبول اطاعت و انقیاد ظاهر میگردد بنا برین ما بدولت و اقبال غایت عنایت
و نهایت مرحمت نسبت بان عدالت پناه داریم و ملکی که عادل خان مرحوم در تصرف داشت
اثرا بالتمام دیده و دانسته بان زبدهٔ مخلصان عقیدت پیشه مرحمت فرموده ایم و قرارداد
خاطر ملکوت ناظر آنست که تا آن امارت مرتبت بر جادهٔ دولتخواهی و انقیاد و اطاعت
احکام پادشاهی باشند اصلا و مطلقا از افواج قاهره پادشاهی ضرری بان ملک نرسد
میباید که آن عدالت پناه قدر عنایت بیغایت پادشاهانهٔ ما را دانسته سررشتهٔ اخلاص و
بندگی خود را باین درگاه خلایق پناه مستحکم داشته آنچه لازمهٔ مریدی و دولتخواهی و بندگی و
اخلاص و اطاعت و انقیاد بوده باشد بعمل آورد چون دولتاباد و احمدنگر که جای نشستن
نظام الملک سابق و لاحق بوده بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و هر خود نظام الملک با
بندهای درگاه والا در قلعهٔ گوالیار در قید دارند تمام ملک نظام الملک و قلاع و توپهای او که از
جملهٔ آن توپ ملک میدان و امثال آن باشد تعلق باولیای دولت قاهره دارد و او باشی
چند مثل ساهو و غیره که در بعضی از محال نظام الملک باعتماد حمایت آن عدالت دستگاه

مانده اند اگر آن نصفت منزلت بهبود خود را میخواهد می باید که دست از حمایت [illegible] انشا [illegible] اردو
و چون بعد از جلوس اقدس تا حال پیشکش آن عدالت و نصفت پناه بدرگاه آسمان جاه نرسیده واجب
و لازم آنکه پیشکشی را که حکم فرموده ایم از قسم جواهر نفیسه و مرصع آلات قیمتی و فیلان کلان بی عیب نامی
مثل پیشتر و سرناک و تخت بلند و فتح پور سی بدستوری که عادل خان مرحوم ترتیب [illegible]
بدرگاه معلی ارسال دارد چه هرگاه آن مرحوم با وجود آنکه قلعه سولاپور را با ولایتی که نه لکه هون جمع آنست مثل
محال سولاپور و محال فنکو از آن مبرور گرفته بملک عنبر داده بودیم آنچنان پیشکشی فرستاده باشند
درین وقت که مائده دولت بآن عدالت مرتبت قلعه سولاپور و آن محال را عنایت مینمائیم باید که پیشکشی
که بمراتب از پیشکش آن مغفور بهتر و بیشتر باشد بفرستد چون ضرور بود که بنده روشناس معتبر و
معتمدی را پیش آن زبده مخلصان ارادت کیش بفرستیم تا این مراتب را بدلایل واضحه و براهین قاطعه
خاطر نشان نماید و خاطر آن قدوه مخلصان خیراندیش را بالکل تشریح عنایت بیغایت پادشاهانه
سازد تا آن معدلت دستگاه بیقین داند که من بعد بشرط ثبات آن مهبط عنایات نمایان
بر جاده اخلاص و دولتخواهی و قبول اطاعت و انقیاد احکام پادشاهی بغیر از عنایت و مرحمت از ما
نسبت بآن عدالت و شوکت پناه امری دیگر بظهور نخواهد آمد و این معنی نسلاً بعد نسل و قرناً بعد
قرن تا بر قرار و پایدار خواهد بود بنابران فدوی خاص مخلص در رتبت اخلاص مورد مراحم بیکران [illegible] منجان
را که بمزید اعتماد و اعتبار از ابنای جنس خود امتیاز تمام دارد و گفته و کرده او پیش ما منظور و معتبر است
با آنکه بخدمت دیوانی صوبجات سرافراز است و بودن او در رکاب سعادت لازم بآن صوب
مرخص ساختیم تا مراتب مذکوره فی الصدر و این ارشادها را خاطر نشان نماید و احکام جهان مطاع
عالم مطیع چند را که بآن زبده مخلصان ارادت کیش فرموده ایم برساند تا بمقتضای آن عمل کرده بهره
عنایت قلعه سولاپور و محال متعلقه آن و عنایت ملک فنکو که مجموع آن نه لکه هون جمع دارد آن

آن عدالت و[...] را بابتهاج و سرور گردانند هرگاه خان مشار الیه ملاقات آن قدوهٔ متحصنان
سعادت کیش فایض گردد و این مراتب را بالتمام معلوم نماید و آن حشمت و شوکت دستگاه تمام آن
مقدمات را قبول کنند و عرضداشت خود را که مشتمل بر قبول این مقدمات بوده باشند نوشته با عرضداشت
خان [...]بدرگاه والا نوشته‌اند اعلی شان مزین به نشان پنجهٔ مبارک که ارسال شد و آن فرمان مرحمت
عنوان خاطر آن عدالت و نصفت دستگاه بالکل بهمه جهات از جانب عنایات و مرحمت آن ما جمع
کرده صادر خواهد شد و به آنجا خواهیم فرستاد تا خان مشار الیه آن امارت و ایالت پناه را بورود آن
فرمان عنایت عنوان مسرور و مطمئن خاطر گردانند و پیشکشی که مقرر شده گرفته الخان روانه شود که
در ایام نوروز عالم افروز بدولتآباد برسد و آن پیشکش را از نظر اشرف اقدس اعلی بگذرانند مجملاً اگر
آن عدالت و نصفت دستگاه میخواهد که در جا و مقام خود آمن باشند و ملک آن نصفت و حشمت
پناه از آسیب لشکر ظفر پیکر محفوظ ماند بمقتضای آنچه درین فرمان عالیشان حکم شده و بموجب آنچه آن
عدالت پناه را زبانی ارشاد فرموده‌ایم بعمل آورد و اگر به سخن جمعی از عاقبت نااندیشان بخلاف
این مراتب عمل نماید آنچه به آن عدالت پناه و آن ملک برسد آنرا از نتایج اعمال خود دانند و وبال
هر آزاری که درین ضمن بخلق الله برسد آنرا نیز عاید شناسد و یک قبضه چهوب خاصه میناکار
با برجله مرصع و فیل خاصه مصحوب خان مشار الیه فرستاده شد عنایت پادشاهانه را شامل حال
خود دانند کتابت آن زبده در مقام هدیه بتحریر یافت و عبداللطیف طراقی را که سررشته طلب و تنخواه
دیوانی با او بود به مرحمت خلعت و اسپ و فیل نوازش نموده نزد قطب الملک روانه ساخته‌اند نقل
فرمان عالیشان به قطب الملک ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمدهٔ اماجد کرام
سلالة الاکابر العظام نقاوهٔ خاندان عز و اعتلا عضادهٔ دودمان مجد و اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ
متحـ[...]ن سعادت کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر آداب جز خواهی جوهر مراتب صفا و

صفوت فروغ ناصیه دولت و رفعت سزاوار عاطفت بیکران المخصوص بعنایت الملک المنان قطب
الملک به شمول عنایات پادشاهانه مستظهر گشته بدانند که چون تایید دولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج
دین مبین حضرت سید انام علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک العلام مؤید و مروج مذهب اهل سنت
و جماعتیم بر ما واجب است که در هر جا که حکم اقدس اشرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت
بیضا را جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم بمسامع جاه و جلال رسید که در ملک آن قطب
فلک شوکت علی رؤس الاشهاد سبّ اصحاب کبار که آیات قران مجید و فرقان حمید دلالت میکند
بر وصل البنیان و اخبار و آثار صحاح شهادت میدهد بر علو درجه و سمو مرتبه آن بزرگان رضی الله تعالی
عنهم و با فضایل صوری و معنوی البنیان قرابت قریبه حضرت رسالت صلوات الله سلامه علیه و علی
آله و اصحابه اجمعین فراهم آمده مینمایند و آن ایالت پناه منع نمیکنند و به سزای اعمال نمیرسانند بنابر این
از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و فعل شنیع بر طرف گردانند و اگر بدبختی از
بی سعادتی مرتکب شود او را سیاست نماید اگر چنین نخواهد کرد رضامندیش باین معنی بوضوح خواهد
پیوست چون ... بر ما لازم است که در مقام تسخیر آن ملک شویم و مال اهل آن ولایت را بر خود حلال
دانیم و خون آنها را هدر شناسیم دیگر بعرض رسید که خطبه را در آن ملک بنام فرمانروای ایران میخوانند
هرگاه آن ایالت پناه دعوای مریدی ما می نموده باشند با فرمانروای ایران چه رجوع دارد باید که بعد
ازین نام فرمانروای ایران در خطبه مذکور نسازد و در آن ملک خطبه بنام نامی و القاب سامی ما مزین
باشد دیگر مبلغ کلی از بابت پیشکش آن ایالت و شوکت پناه را باید داد چنانچه تفصیل آن از اوراقی
که بخط دیوانیان کرام رسیده همراه این فرمان عالیشان ازینجا فرستاده شد معلوم خواهد کرد و آنرا ادا
نماید چون ضرور بود که فهمیده معتمدی را بالضرور بفرستیم تا مقدمات مسطوره را خاطر نشان آن
شوکت دستگاه کنند و اعلام نماید که تایید دولت و اقبال نظر بوفور اخلاص و صدق اعتقادی که پدر آن

ان ایالت پناه سلطان ... قطب الملک مرحوم بخدمت ما داشته و خدمتی که از ان مرحوم بوقوع
آمده این همه عنایات بادشاهانه نسبت بان قطب الملک ایالت منظور میداشتیم و آن ملک را با و مرحمت
مینمائیم و مقرر میکنیم که بشرط استقامت بر جادهٔ دولتخواهی و اطاعت و انقیاد احکام جهان مطاع عالم
مطیع و ادای مطالبات سرکار خاصه شریفه بعد ازین ضرری از اولیای دولت قاهره بان ملک
نرسد و در عوض مبلغ مذکور جواهر نفیسه و مرصع آلات ثمینه و فیلان بی عیب کلان نامی مثل دریا
سمندر و لشکر که پدر او بعنوان پیشکش فرستاده بود و دیگر تحف و هدایا از ان امارت دستگاه گرفته
روانه درگاه والا گردد لهذا معتمد کاردانگاه ملا عبد اللطیف را که از بندهای روشناس این درگاه خلایق
پناه است با آنکه خدمت دیگر نیز داشت و بودن آن لایق العنایات در رکاب ظفر انتساب لازم بود
بپیش آن ایالت و شوکت پناه فرستادیم و هزار شادی که آن قطب فلک ایالت و ابهت را
بالبیت بود بزبان آن معتمد حواله فرموده ایم بموجب انچه درین فرمان عالیشان حکم شده و هرچه
زبانی ارشاد فرموده ایم عمل نماید و این پیشکش را آنچنان ترتیب داده مصحوب مشارالیه روانه سازد
که در ایام نوروز عالم افروز در دولت آباد از نظر اشرف بگذرد و نفاست جواهر و خوبی فیلان بیشتر
مذکور بعنوانی که باشند که مجرای خوب آن نصفت دستگاه ازین جهت شود و یقین داند که اگر توفیق قبول
این احکام نیافت و باین ارشاد دستور نهید نگشت و پیشکش مذکور را بر وفقی که حکم جهان مطاع و جهان
الاتباع شرف صدور یافته روانه درگاه فلک اشتباه که ساکنان اقالیم سبعه را ملجا و پناه است
نکرد البته افواج قاهره و عساکر منصوره بان ملک خواهد در آمد و در آن هنگام انچه بان ملک و اهل آن
ملک برسد از نتایج اعمال خود داند شب پانزدهم شعبان ده هزار روپیه مقرر بارباب احتیاج
مرحمت شد فردای آن خان دوران که از ملک جاندار روانه درگاه جهان پناه گشته بود به تقبیل عتبه
جلال سرافراز گردیده هزار اشرفی نذر گذرانید و پنج لک روپیه نقد و فیل و توپ سنگار بابت پیشکش نذر

چاندا با یراق طلا مبلغ پنجاه هزار روپیه که خان مشار الیه از خود مهیا ساخته بود و برخی از اموال مقاهیر
بندیله که زمیندار مذکور نیز و سرداران افواج بحر امواج آورده و زنان جهار پسر دو دو دیگر بهان لشکر
و در جشن سال نهم به نظر انور درآورده به فرمان اقدس فیل مهابت سندر موسوم گردید و دو دیگر بهان
و در جشن سال را مسلمان ساخته نخستین را با سلام قلی و دویمین را بالعلی قلی مسمی گردانیدند و در دورا
به فیروز خان ناظر سپردند و رانی پاربتی چون زخم کاری داشت درگذشته بود و دیگر زنان بعد از
ادراک شرف اسلام بخدمتگاری خوادم مشکوی مینو مثال نوازش یافتند خاندوران بمرحمت
خلعت خاصه با چارقب زردوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و خطاب بهادری و
انعام صد اسپ از آنجمله یکی از طویله خاصه با یراق طلا سر برافراخت و از سواران منصب او دو هزار
سوار دو اسپه سه اسپه مقرر فرموده او را بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
عز افتخار بخشیدند بهادر و هوشنگ و نظر بهادر خویشگی و میر فیض الله و باقی بیگ اوزبک وغیر ایشان
از همراهان خاندوران ادراک دولت ملازمت نمودند نخستین با ضافه پانصدی ذات صد سوار
بمنصب دو هزاری هزار و ششصد سوار و دویمین با ضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هزار و پانصد
سوار و بمرحمت علم و سیومین با ضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و بخطاب
رحمت خان و چهارمین از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار و بخطاب قزاق خان سر برافراختند
هفدهم عبدالله خان بهادر به سعادت ملازمت فایض گشت و هزار اشرفی نذر گذرانیده فیل بهوجراج
بابت زمیندار چانده به نظر اکسیر اثر درآورد و به عنایت خلعت خاصه و چارقب طلادوزی و خنجر مرصع با پهولکتاره
و شمشیر مرصع با دو اسپ از طویله خاصه یکی با زین طلا و دیگری با زین مطلا علم بند پایگی یافت بهادر خان
روهیله به شرف ملازمت اندوخته بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و اسپ تپچاق با زین مطلا سرافرازی
یافت بیستم شهنشاه گردون حشمت منازل موضع گرکه را که نخچیرگاه مقرری حوالی برهانپور است به نزول

بر دل اقدس فروغ آمد و ساختند و دو روز به عشرت صید و شکار پرداخته برهانپور را دولت راتب
گذاشته متوجه بالاگهات گشتند پس از رسیدن رایات جهان کشا به نواحی دولتاباد خانزمان صوبه‌دار
بالاگهات از دولتاباد آمده به ادراک دولت ملازمت مستسعد گشت و هزار اشرفی نذر و یک
فیل بعنوان پیشکش گذرانید مبارز خان و راو ستر سال نبیره راو رتن و بیر بهیراج راتهور و راو
هتی سنگه ولد راو دود از دکنیان مالوجی بهونسله و بیر سوجی و آتش خان حبشی و گروه دیگر از کومکیان
دکن نیز رخساره سعادت به خاک آستان عرش مکان برافروختند استیصال عساکر فیروزی
مآثر مالیش ساهو و دیگر فساد پیشگان نظام الملکیه و افتتاح بسی قلاع ولایت بی نظام چون
ساهوی ضلالت خو و طایفه از فتنه سگالان نظام الملکیه با آنکه بی نظام در حصن گوالیار محبوس بود
برای انقیاد شقاوت پژوهان آن دیار طفلی را از قبیله و سلسله او برداشته نظام الملک نام نهاده
بوده و برخی حصون محال ملک بی نظام متصرف در آورده به راه مخالفت می شتافتند درین هنگام
که حوالی دولتاباد از اشعهٔ گیتی افروز ماهچه لوای فیروزی منور بود حکم قضا نفاذ صدور یافت که خاندوران
بهادر و خانزمان و شایسته خان با افواج نصرت امتزاج بدان صوب رفته به تنبیه و تادیب
گمرهان بپردازند اگر عادل خان به رهنمونی طالع گروه مفسد را معاونت ننموده درین یورش
با جنود ظفر آمود موافقت نماید بر و متعرض نشوند و الا ملک او را نیز پایمال مواکب کواکب شمار
گردانند راجه جیسنگه و راجه بیتهلداس و مبارز خان و رشید خان انصاری و مادهو سنگه ولد راو رتن و
امر سنگه ولد راجه گجسنگه و شیر افکن خان ولد لشکر خان و مبارک خان نیازی و نظر بهادر خویشگی
و اهتمام خان و قزلباش خان و سید عالم بارهه و نور محمد مخاطب به عرب خان و جان سپار خان و
مغل خان ولد زین خان کوکلتاش و قزاق خان و لطف الله ولد لشکر خان و کرم الله ولد
علیمردان بهادر و گوکلداس سیسودیه و مهیش داس راتهور و هادی داد برادر رشید خان و خواجه

ذکر خانزادان

عنایت الله و جمعی دیگر از دکنیان سرافراز خان و جوهر خان حبشی و حاجی جیون و پسر اودا
و سادات بهکری و چندی دیگر با هزار سوار احدی تفنگچی و تیرانداز که مجموع قریب بیست هزار سوار
بود در فوج خانزمان بهادر معین گشتند و بخشی‌گری و واقعه‌نویسی این فوج به اسحق بیگ مفوض
گردید و حکم شد که راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و امر سنگه و سایر راجپوتان هراول و مبارز خان افغان
با جماعهٔ افغانان چنداول باشند و خانزمان بهادر به سمت قندهار رفته نذیر که به ملک گلکنده و بیجاپور
پیوسته است رفته اقامت نماید و به تاخت و تاراج پرداخته حصار اودگیر و اوسه را که از قلاع متینهٔ

بیان فوج متعین خانزمان

آن حدود است مفتوح سازد و بهادر خان روهیله و سید شجاعت خان و شاه بیگ خان و راو
ستر سال و راجه بهار سنگه بندیله و پرتهیراج راتهور و خواجه برخوردار و بهیم راتهور و راجه کشن سنگه
بهدوریه و بهگوانداس بندیله و اوزبک خان و حکیم خوشحال و حبیب کررانی و رای تلوک چند و
دلیرهمت و سام سنگه راتهور و جگناته و مغل ولد میرزا شاه رخ و سید میرزا برادر مختار خان
و راو دیال داس جهالا و گروهی دیگر از دکنیان مالوجی و کار طلب خان و پتنگ رای مخاطب
به جادون رای و آتش خان حبشی و بتهوجی و دتاجی ولد بهادرجی و رستم راو و داباجی و بیربل راو
و برخی دیگر دکنی و تابینان رانا جگت سنگه که همراه برادرزادهٔ او بودند و هزار سوار احدی از تفنگچی
و تیرانداز که همه اینان قریب بیست هزار سوار بودند همراه خانزمان مقرر گشتند و هراولی این فوج
به راو ستر سال و سایر راجپوتان و چنداولی به بهادر خان و طایفه افاغنه تفویض یافت و
حکم شد که خانزمان پس از رسیدن احمدنگر محال وطن ساهو را که در جوار کونده و آشتی نزدیک است
چند و احمدنگر واقع است منهوب ساخته ولایت کوکن را از تصرف او بیرون آورد و هرگاه یرلیغ مطاع
صادر گردد لختی از ولایات عادل خان را که در آن ضلع است نهب و غارت و ویران گردانند و

بیان فوج همراهی شایسته خان

الله وردی خان و شیخ فرید ولد قطب الدین خان و یکه تاز خان و راجه سنگرام و سید ابو الفتح

الدانیم و سید عبدالوهاب و میر جعفر ولد میر حاج و از دکنیان سعادت خان ... انوری و راوت
راو و سرور خان و فرخان خان و مسیدنی راو و دو هزار سوار از تابینان آصف خان خانخانان
سپهسالار که همگی هشت هزار سوار بودند با شایسته خان معین شدند و انفتاح قلعه جنیر و سنگمنیر و
ناسک و ترنبک بدو مفوض گشت و هفتم رمضان مطابق بیست و ششم بهمن هر یک از خاندوران
بهادر و خانزمان را به خلعت و جمدهر خاصه و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا و فیل از حلقه خاصه و
شایسته خان را به خلعت و جمدهر خاصه و اسپ از طویله با یراق طلا و دیگر بندگان را در خور مرتبه
به خلعت و اسپ برنواخته رخصت فرمودند و احمد خان نیازی به اضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و حسن نبیره یاقوت خان که بخطاب خانی نیز سر بلند گردید بمنصب
دو هزاری هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافه قزلباش خان دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار
و مبارک خان نیازی بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و هر یکی از اهتمام خان و همت خان بمنصب
هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و مغل خان به منصب هزار و پانصدی هزار سوار و بهیم راتهور
بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و اوزبک خان بمنصب هزاری هزار سوار سرافراز گشتند
و شکر الله زمیندار گنور بمنصب هزاری ششصد سوار نوازش یافت چون عمارت دولتخانه
درون حصار مهاکوت انجام پذیرفته بود و بهشت دیگر خاقان گیتی ستان کنار حوض قندورا که
چو کره وهی دولتآباد است و بفرط صفا و طیب هوا و عذوبت ما بهترین مواضع آن نواحی بود
به نزول اشرف فروغ آگین ساختند بیست و چهارم آفتاب جهان افروز سپهر خلافت حصار
... سار دولت آباد را که صفت متانت و رسانت و ارتفاع آن با سنگرفی دیگر صنایع
گذارش یافته بصعود میمنت آمود تنک افزای نه فلک گردانیدند بیست و ششم سپهدار خان
از ایلچپور آمده باستلام سده سنیه ناصیه برافروخت و هزار اشرفی نذر گذرانید چون بمسامع

سرافرازی حسن نبیره یاقوت خان بخطاب خانی

وصول به دولت آباد

حقایق مجامع رسید که از جملهٔ حصون نظام الملکیه که در سمت قلعهٔ چاندور [illegible]ب واقع است [illegible]

قلعهٔ رامروم ساهوی مقهور و دو قلعهٔ راهو جبل نامگواری که به اصلاح اهل دکن قلعه دار را نامند

و شش قلعهٔ دیگر فتنه برزوهان متصرف اند و به استظهار حصانت و استحکام آن گرد فساد برانگیخته

زیردستان پرگنات نواحی را ایذا میرسانند به الله وردیخان که همراه شایسته خان رخصت یافته

بود یرلیغ جلال اصدور پیوست که با بکیتا تازخان و دو هزار سوار از جملهٔ هشت هزار سوار از فوج

شایسته خان بدان صوب شتافته قلاع مذکوره را مسخر سازد و درین ماه مبارک به دستور معهود دامن

امید محتاجان بعطای سی هزار روپیه بر آمود پنجم شوال از عرضداشت شایسته خان معروض گشت

که احمد خان نیازی قلعه راسیج را از تصرف مردم ساهو برآورده بگونهٔ تسخیر درآورد و ساباجی

نباکر دکنی به انعام ده هزار روپیه نقد سرافراز گردید هفتم اودی بهان ابن جهار ببر برادر خورد او

و سیام دوا که از چندگاه بسبب نهم جانی پدر بر برده خود را بولایت کلکنده کشیده بودند قطب الملک

قید نموده همراه کس خود بدرگاه خواقین پناه فرستاده رسیدند شهنشاه حق آگاه برادر خورد

اودی بهان [illegible] الفیروزخان ناظر سپرده فرمان دادند که او را به سعادت اسلام رسانیده با

پسر بکر باحیث که سابقا باو حواله شده نگاه دارد و در باب اودی بهان و سیام دوا که کلان سال

بودند حکم شد که اگر شرف اسلام دریابند بجان امان دهند والا بیاسا رسانند آن دو خسران گرای

از شقاوت جبلی هدایت پذیر نگشته بجهنم پیوستند هشتم هرجی زمیندار بکلانه از وطن آمده دولت

تلثیم عتبهٔ والا دریافت چون از اطوار ناستودهٔ عادل خان واضح گردید که پریشانی دماغش در تزاید

است و قدر مطاوعت و متابعت بندگان درگاه والا که وسیلهٔ نجات است نشناخته اغراض

دشمنان دولت تمام مواد زوال ملک و مال خود سرانجام داد [illegible]دارا خود گرد و او سه بنهانی نوری

فرستاده است و خیریت خان را با گروهی جهت محافظت آن دو [illegible]ار سوار تعیین نموده و ساهوی

تعین فوج بجهت تسخیر بیجاپور

ی سپاه رو رامت [illegible] ار زند وله را با جمعی بمعاونت او معین گردانیده شاهنشاه انجم سپاه
که صواعق غضبش ارکان سیمه زمین را به تزلزل در آورده درین تاریخ سید خان جهان را نیز
با سپهدار خان و رستم خان و شاهنواز خان صفوی و مرتضی خان و صف شکن خان رضوی و راو کرن
و خلیل الله خان میرآتش با پانصد سوار برق انداز و نوذر پسر میرزا حیدر صفوی و مرادکام نبیره میرزا
رستم و شیرخان ترین و احداد [illegible] سنگه راتهور و قلعه دار خان و راجه بهروز ولد راجه روز
افزون و سید لطف علی بهکری و جیرام ولد راجه انوپ سنگه و خواجه ابو البقا و یعقوب بیگ ولد
شاه بیگ خان کابلی و اندر سال نبیره راو رتن و عبد الهادی پسر صفدر خان و سید آتائی و [illegible]
دکنیان و ولی محلدار خان و شنکوجی و حسن خان ولد فخر الملک و سنترزه راو و کرشناجی و لسونت راو
و جوقی از منصبداران دیگر که مجموع ده هزار سوار بودند برای استیصال آن کوتاه بین ضلالت گزین مرخص
ساختند و سید خانجهان بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقه خاصه و بعضی از زین بندها به خلعت و اسپ و برخی به خلعت و بعضی به اسپ نوازش یافتند و
فرمان شد که خان منت [illegible] الله‌وردی خان و زمان بهادر و خانزمان با فوج سه گانه از سه جانب بولایت
عادل خان در آمده زند وله را که به کومک مقاهیر میان بربسته از میان برداشته ملک بیجاپور را
بتاختهای پی در پی ویران سازند و درین ضمن اگر عادل خان از غنودگی بخت بیدار گشته ره گرای
اطاعت شود دست از ینجا برداشته آسیبی بدو نرسانند و الا در استیصال آن خطا اندیش بکوشند

بتصرف در آمدن قلعه

یازدهم از عرضداشت نصالبته خان به عرض ارفع رسید که صالح بیگ نظام الملکی نگهبان حصن
که [illegible]ک به نیروی طالع اظهار بندگی و ابراز دولتخواهی نموده مردم ساهوی مقهور را که در آن حصار
بودند به قید در آورده و قلعه را با پرگنات نواحی به اولیای دولت ابد مقرون وا گذاشت درین
تاریخ عثمان روهیله از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار مفتخر و مباهی گشت

[illegible] بروز پنجشنبه دوازدهم شوال سنه هزار و چهل و پنج هجری پس از سپری
شدن سه ساعت نجومی سریر آرای آسمان چارم پرتو اعتدال بر ساحت حمل انداخته افسرده
طبعان نباتات را باهتزاز آورد شهنشاه ابر نوال دریا افضال اورنگ گیتی ستانی بجلوس
سعادت مانوس بلند پایه ساخته جهانی را کامیاب مطالب گردانیدند و منصب مهین گوهر
بحر خلافت بادشاهزادهٔ محمد دارا شکوه باضافه دو هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ذات
هشت هزار سوار و منصب هر کدام از دو نیر اوج سلطنت بادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر
و محمد اورنگ زیب بهادر باضافه هزار سوار ده هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت و
براجه جگت سنگه اسپ از طویله خاصه با زین مطلا عنایت شد و ملا تقیا بعفو قطب الملک باستلام عتبه
جلال سر برافراخته دو فیل مست و سه ماده فیل با بندی جواهر و مرصع آلات پیشکش قطب الملک
که قیمت مجموع یک لک و بیست هزار روپیه شد بنظر انور در آورد و او بمرحمت خلعت دارش
یافت شانزدهم حاجی محمد جان قدسی را در جلدوی قصیده که بمدح بادشاه فلک بارگاه محلی
ساخته بود به زر بر کشیده مبلغ وزن را که دو هزار و پانصد روپیه شد باو مرحمت نمودند فرنگ خان
کلاونت را که بقدم بندگی مباهی است و در گویندگی از همسران امتیاز دارد نیز بزر سنجیده مبلغ
چهار هزار و پانصد روپیه پیشکش باد عطا فرمودند غره ذی القعده مطابق نوزدهم فروردین که روز
شرف بود راجه رای سنگه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان
باضافه پانصدی ذات بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و سیورام گور باضافه پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و تیولداری دهندیره سرافرازی یافتند و بیا
مرزبان ولایت چاند ابد لالت طالع دولت استلام آستان جلال دریافت و سه فیل لطلق
پیشکش گذرانیدند و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ تازی بتمندی برافراخت و شانزده

زر سنجی قدسی شاعر

ذکر خواجه کوچک پسر

وقت هزده اسپ که خواجه کوچک ولد میر هاشم از ماوراء النهر بر سبیل پیشکش ارسال داشته
بود از نظر اکسیر اثر گذشت و همه را بعبدالله خان فیروز جنگ بخشیدند و هر یکی از امرا عبدالله ولد
عبدالرحیم خانخانان و محمد زاهد کوکه و حکیم ضیاء الدین خویش ستی النسا خانم هزار روپیه عنایت
شد و از روز نوروز تا روز شرف از پیشکش بادشاهزادهای بخت بیدار و امراء نامدار از جواهر
و مرصع آلات و دیگر اشیا متاع ده لک روپیه پذیرائی یافت از آنجمله نه لک روپیه از یمین الدوله
خادم میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید که عادل خان بعد از روانه شدن افواج قاهره به نهب و
غارت بیجاپور از خواب مدهوشی در آمده ایشان را بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود بوسیله
آصف خان خانخانان سعادت تقبیل سده سنیه دریافته پیشکشی مشتمل بر جواهر و مرصع آلات
و عرضداشتی مبنی بر کمال تضرع و ابتهال که عادل خان ارسال داشته بود گذرانیدند هفتم بهرجی
زمیندار بگلانه را خلعت عنایت نموده به کومک الله ویردی خان که به گشودن حصار دهرت
و جز آن متعین گشته بود مرخص گردانیدند راجه دیبی سنگه که از تنبیه ولایت اندوچهه که در تیول
او مقرر بود خاطر فراهم آورده روانه درگاه گیتی پناه شده بود دولت ملازمت اندوخته به عنایت
خلعت و کهپوه مرصع و اسپ مفتخر گشت و نذر سید خانجهان دستوری یافت ججهو ولد الله داد
و برونجان بر سنگه پور پسر کلان بکرماجیت مردود را با سوداگری بهادر نام از طایفه افاغنه
که بر سنگه پور را نزد بهلول نا قبول می برد مقید ساخته به پیشگاه حضور آورد حکم شد که بر سنگه پور را
پس از دریافت شرف اسلام بحسن قلی موسوم ساخته حواله معتمد خان نمایند و سوداگر را بیاسا
رسانند یازدهم کیبار زمیندار چاندا بمرحمت خلعت و کهپوه مرصع و فیلی مرصع آلات مباهی گشته بوطن
مرخص گردید حقیقت سفیران پادشاهی که برای پیشنهاد ساختن عادل خان و قطب الملک
از مستی باده نابخردی و خود پرستی رفته بودند آنکه چون مکرمت خان بنواحی بیجاپور رسید

عادل خان دانست که اگر از اطاعت اولیای دولت گردن خواهد پیچید نایره قهر جهان سوز خرمن

زندگانی او را خاکستر خواهد ساخت و تندباد سخط جهانبانی بنیاد امن و امان او از بیخ خواهد بر

انداخت ناگزیر بر اظهار هواداری و خدمتگزاری نموده از در عادلخان وایلی در آمد و تا موضع

اندکیره که پنج کروهی شهر است باستقبال یرلیغ قدر توان و تبرک خلیفه دوران شتافته

آئین تسلیم و دیگر آداب تعظیم بجا آورد و مکرمت خان را با عزاز و اکرام به بیجاپور برده در تقدیم

مراسم ضیافت کوشید پس از چندی چون مکرمت خان دریافت که عادل خان بظاهر از خوف

صدمات عساکر ستاره شمار ابراز اطاعت و انقیاد مینماید و بباطن از شرارت انگیزی و فتنه

آمیزی خواص نام مدار علیه او میخواهد که فرصت یافته سر عصیان از جیب طغیان بر آورد این معنی

را عرضداشت نمود بعد از وصول عرضداشت بدرگاه معلی فرمان شد که افواج قاهره بتاخت مضافات

بیجاپور پیش از پیش ساعی بوده به قتل و غارت بپردازند و چون عبد اللطیف بحوالی گلکنده رسید

قطب الملک به سعادت یاوری پنج کروه برسم پذیره پیش آمده به تحمل فرمان قضا جریان و تبرک

خاقان ممالک ستان را از اسباب استقرار دولت دانسته تارک افتخار به تسلیمات عنایات شهنشاه

گیتی پناه برافراخت و عبد اللطیف را با احترام تمام همراه خود به شهر آورده از آن رو که میکاران تقدیر

مواد رستگاری او از جنگ مبارزان فیروزی نشان آماده ساخته بودند و دیده دوربین او کشاده

پذیرائی اوامری که در منشور دولت مثبت بود گشته خطبه را با سامی سامیه خلفای راشدین و

القاب نامیه بادشاه عدل آئین بلند آوازه گردانید و مکرر هنگام خطبه خواندن حاضر شده با فشاندن

زر نثار و دادن خلعت خطیب سرمایه سعادت اندوخت و سکه را باسم سامی خدیو عالم

مزین ساخته لختی از زر مسکوک بدرگاه والا ارسال داشت و رسم غنکش مقید گردید دوازدهم نقود

مذکوره بنظر مقدس در آمد ارکان دولت و اعیان سلطنت صدای تهنیت بعیوق رسانیده

رسانیده اقامت مراسم تسلیم نمودند تا این عهد میمنت مهد هیچ یکی از قطب الملکیه را توفیق چنین اطاعت
و خواندن خطبه بروفق عقاید طایفه سنیه رفیق نگشته بود ایزد تعالی همگنان را در سایه
لوای دین پروری و حق گستری این خدیو خداپرست داشته از معرهٔ بدعت و مضرهٔ ضلالت
مصون داراد اکنون نگارش تتمه این احوال بجای خود گذاشته بگذارش فتوحاتی که به امداد
جنود آسمانی و اقبال حضرت صاحبقران ثانی سرداران ظفرنشان را روی نموده می پردازد
چون الله ویردیخان بعد از ورود یرلیغ جهان مطاع بصوب قلعه دهرب راهی گشت اولا پای
حصار چاندور آمده معقل رصین که بر فراز کوهی مرتفع واقع شده و در قلاع آنجا بمتانت
شهرت دارد محاصره کرد و به فراوان جد و جهد شانزدهم شوال آنرا مفتوح ساخته کلید قلعه بدرگاه
خواقین پناه فرستاد گردن کشان آن الولایت از دیدن نیرنگی تقدیر جان و مال خود را در معرض
زوال یافته حلقه فرمان پذیری در گوش کشیدند ابتدا کنهیر را و قلعه دار انجرائی که آن نیز بر قلعه قله کوه
اساس یافته و حصانت آن افزون از حصین چاندور است زینهار خواسته الله ویردیخان برای
استمالت دیگر قلعه داران کنهیر راو را دو هزاری ذات و هزار سوار منصب تجویز نموده پنجاه هزار روپیه
نقد از خزانه عامره داده جمعی را بحراست قلعه گذاشته به تسخیر حصار کانجنه و مانجنه که به قلعه دار دهرب
تعلق داشت روانه گردید بیست و یکم شوال بآن موئل منیع رسیده مداخل و مخارج آنرا دیده از
چار جانب بترتیب ملچار و تعین دلیران نبرد کار پرداخت و یکه تاز خان را با گروهی محاذی دروازه
و کمضولیسر خود را با طایفه شمالی قلعه نگاه داشته حسن علی پسر دیگر را با جمعی جنوبی قلعه معین گردانید
و [illegible] را با جندی عقب قلعه نشانده [illegible] در جائی که از آنجا خبری از ملچارها تواند گرفت فرود آمد و
قرارداد که همه یکدل بوده بمجرد استماع [illegible] کرنا از اطراف یورش نمایند پس از آنکه صدای نفیر بلندی گرایید
بهادران از هر طرف [illegible] دویدند با آنکه تفنگ و بان و سنگهای کلان از فراز حصار ریزان بود بعون

فتح قلعه [illegible]

فتح قلعه انجرائی

تسخیر قلعه [illegible]

تا شدائد ات زمانه ... خود را با این دولت رسانیده ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیدند
که غلغله تکبیر مجاهدان دین و ولوله تهلیل مبارزان جسارت آیین قلعه نشینان عبارت گزین را
در گرداب اضطراب انداخته بود کهنهر راو قلعه دار انجرائی که سر نهاد بندگی دولت غاشیه بندگی بر دوش
گرفته همراه احمد و بیرخان بود به حراس قلعه پیغام داد که اگر حصار را به اولیای دولت پا بدار او
گذارند من متکفل رستگاری شما میشوم نگهبانان رهائی خود را از چنگ شیران بیشه شجاعت
منحصر در سپردن قلعه دانسته تا گزیر امان طلبیدند کهنهر راو برادر خود را درون فرستاده بعهد و
پیمان حارسان قلاع را مطمئن گردانیده نزد احمد و بیرخان آورد و آن هر دو قلعه بتصرف اولیای
دولت در آمد و هم چنین قلعه روله و جوله و اهونت و گول و دیو هر دو اجلا گردو دیگر حصون متینه آن
سرزمین که همه بر فراز جبال واقع شده به اقبال جهان گشای خاقانی بزودی و آسانی مسخر گردید
و حصن راج ... که جمعی از خویشان بی نظام تکو هیده فرجام در آنجا بودند و قلعه نشینان برای
محافظت آنها فراوان سعی و کوشش بکار می آوردند و مدت دو ماه در محاصره دلیران رزم پرست
بود با آنکه حصانت قواعد آن افزون از قلعه انجرائی است او اواسط محرم بمدد کاری عنایت ایزدی
مفتوح گشت و خویشان بی نظام بقیه سرها دران طرف انجام در آمدند احمد و بیرخان از فتح قلاع
مذکوره فارغ گشته خود را بحوالی حصار چهب که بمزید استحکام و ارتفاع شهره اند باید رسانیده همت
بر تسخیر آن بست بهو جیل پاسبان قلعه از شنیدن فتوحاتی که بتواتر و توالی دست داده بود
هراسان شده تاب مقاومت افواج قاهره در خود نیافته کس نزد احمد و بیرخان فرستاده
پیغام کرد که اگر یک لک روپیه در وجه انعام و منصب و مهمی لایق مرحمت شود قلعه بی محنت پیکار
به اولیای دولت حواله مینماید از آنجا که ایام بارش نزدیک رسیده بود احمد و بیرخان دست از
قتل باز داشته ملتمسات او را بدرگاه جهان پناه معروض داشت و در آن نواحی منتظر حکم نشست

فتح قلعه روله و جوله و اهونت و گول و دیو هر دو اجلا ... راج

فتح قلعه چهب

نشست بعد از آنکه مضمون عرضداشت به سمع اقدس رسید فرمان شد که [illegible] بل پالس از
سپردن قلعه تسلیم منصب هزاری ذات و ششصد سوار فرموده یک لک [illegible] به نقد به مشار الیه
بیت و نیم محرم آن در فلک رفعت دشوار کشا راکه تسخیر آن بی مددکاری اقبال پادشاهی میسر
نبود به اقتدار و نیرو دیگران سپرده و تسلیمات عنایات خاقانی به تقدیم رسانیده در سلک بندهای منسلک
گردید و شایسته خان دو روز پیش از نوروز به سنگمیر رسیده پرگنات آنرا از تصرف لبیر ساهو
سیه رو و دیگر ضلالت پیشگان بر آورده متصدیان آن ولایت آوازه و نف ادبار ساخت
چون آگهی یافت که به سمت ناسک شتافته اند شیخ فرید ولد قطب الدین خان را به تهانه داری
آنجا تعین نموده تا به رعایای آن مرز و بوم زحمتی نرسد احمد خان نیازی را به بندوری و احداث تهمند
را به آنکوله بجهت ضبط پرگنات و فراهم آوردن کشاورزان و سایر رعایا که از جور و ضیم مردودان
در هیبت عسکر منصوره پراکنده شده بودند معین ساخت تا به تسلیه و استمالت سرگرم زراعت
سازند و در استحکام تهانجات کوشیده سعی نمایند که در محال آن ولایت اختلال راه نیابد مقهوران
بمجرد رسیدن شیخ فرید از ناسک به صوب کوکن رفتند شایسته خان پس از آگهی بر این معنی
باقر سرکرده تابینان یمین الدوله را با هزار و پانصد سوار به ضبط سرکار جنیر و تادیب مخاذیل
روانه گردانید در خلال این حال طالع به شایسته خان رسید که چون از انتظام و اتفاق
سنگمیر و توابع آن خاطر جمع نموده نواحی احمدنگر خالی است زود خود را بدان حدود رساند او
بموجب حکم بلا توقف به احمدنگر راهی گشت و در اثنای ره نوردی از نوشته باقر دریافت که
لبیر ساهو و سایر شقاوت اندوزان جانب کوکن رفته و در جنیر قلیلی از ادبار
... مانده اند بنابران با [illegible] سوار از تابینان یمین الدوله به سرداری سید علی اکبر نجاهی
بطرف جنیر فرستاد [illegible] بد انجا رفته شهر را از مردم ساهو گرفته متصرف گشتند و باقر خبر

مقهوران در باهوی شنیده ... قصد ایشان روانه شد در هنوقت پسر باهوی فتنه [illegible] پدر سره اخر

که در حوالی چار کوته بود آمده گروهی را همراه گرفته به سمت حصار جنبر که عیال آن خسران مال در

اقامت داشت رو آورد و بعد از آنکه نزدیک جنبر رسید فوج بادشاهی از شهر بیرون آمده مقابله

و مقاتله پرداخت و از جانبین جمعی مقتول و مجروح گشتند نشانسته خان ... بر ماجرا واقف گشته بقصد

سوار از همراهان خود به کومک دلیران عرصه شهامت تعین نمود مخذولان سر راه گرفته هر چند

خواستند که با فوج ... [illegible] حال جماعه مذکوره را از کمک بازدارند سواران لشکر فیروزی اثر

داد شجاعت داده به شهر درآمدند و به اتفاق یکدیگر شهر پناه را مستحکم گردانیده نگذاشتند که آن

مردود به شهر درآید و بی بیم اخیار احاطه نمودن طایفه ضاله شهر را ... عسرت خود از کمی آذوقه

و نایابی کاه و هیمه به نشانسته خان نوشته استمداد نمودند خان مذکور تا آنکه اکثر کومکیان و تابینان

خود را باطراف فرستاده بود و قلیلی همراه خود داشت بسرعت تمام بجنبر رسیده مقاهیر را مغلوب

و منکوب ساخت و تا کنار دریای بهنبو را تعاقب نموده جوقی را به تیغ آبدار دشمنان آتش بار

[illegible] گردانید و قرین نصرت بجنبر برگشت و از آنجا که حصن جنبر در کمال متانت است و تسخیر

آن بی [illegible] میسر نمیگشت با فرار از کوکن طلبیده ... و مراقبت شهر و ولایت

جنبر ... و در اندک وقتی ... و جزگه با بخده برکنده از مضافات آن ... گرد

و ... تکه دام جمع داخل ممالک محروسه گردید نشانسته خان حسب الحکم ...

ذی الحجه ... آسمان جاه روانه شده و خانزمان بهادر چون به قندهار رسید مطابق امر خاقانی

قلعه اوسه ... و جهة همت ساخته بحرکت درآمده و بواسطه حفظ ... و نگهبانی

از دست اندازی مخالفین جابجا تهانه نشانده قطع مراحل نمود و ... شهر شوال ... گرد

حصار ... بتیغ ... چون عادل خان در ... ... امر بادشاهی

ذکر خاندوران بهادر

پادشاهی ... در سال ... تغلق می ورزد خانخانان ... از بهادران ناموس جو تعیین
نموده مقرر نموده بودیم که خان مذکور ... از سمت سوالک و خان ... از طرف ... پور به ملک او
در آمده به نهب و غارت بپردازند باید که او نیز از جانب ... شده محال آن حدود را ویران
سازد و خاندوران بهادر احمال و اثقال لشکر را با جماعه که از زبونی مراکب تاب همراهی نداشتند
بر کنار آب ... گذاشته اوایل شب نوروز سوار شد و پس از سپری شدن پنج گهری از روز
حوالی قصبه کلیان که معمورترین محال آن ولایت است رسید ... مردم قصبه که از وصول موکب
منصور غافل بودند تاخت برده قریب دو هزار آدم را طعمه شمشیر اژدها پیکر گردانیده و جمعی را به
اسیری گرفته فراوان اسباب و اموال و مواشی بدست آورده از آنجا به شهر ... بود که یک ...
کروهی قصبه واقع است رفته نیز به قتل و اسیر پرداخت و از آن رو که لشکر را انبار غنیمت بود شب
... آنجا توقف کرده روز دیگر به پهالکی رفت و غنایم را با چندی در حصن پهالکی نگاه داشته
و آنرا پناهگاه قرار داده غله و کاه بسیار گرد آورد و بعد از شش روز با شیران جوخوار بر مکتانه که ده
کروهی پهالکی است و ده کروهی ... رو به آبادی و عمارت شهرت داشت تاخته تا کنار قلعه ...
شتافته اثری از آبادانی نگذاشت چنانچه در عرض سه روز پنجاه محل معمور ... پامال [illegible]
فیروزی پامال گردید و بر ساحل آب ... برای آسودگی دواب یک مقام کرده در سه روز باز به
پهالکی آمد در این وقت خبر ... مقاهیر که همراه بهلول مخذول و ... خان ... رسیده ...
با قوت شیره با قوت جنسی که به پیکار فوج خاندوران بهادر معین شده بودند نزدیک ... منزل
کرده دو هزار سوار شیر دل گزین را حوالی لشکر منصور فرستادند همین که سپاهی غنیم نمایان شدند
جیسنگه هراول این فوج با گروهی ... از عرصه ناورد بر مقاهیر حمله آورده به صدمات کوه شکن
بیراه فرار انداخت ... بهادر از پهالکی کوچ کرده به توتی که سه کروهی اودی ... است آمده

غنایم نهب و تاراج ... جمعی تباه بیراهی ساخته تا معاودت آنجماعه همانجا دایره نمود و بعد از
برگشتن آن طایفه ... بصوب بیجاپور متوجه گردیدند ... محال آن ناحیت را بتاخت و
تاراج خراب کرده اند درین میان غنیم فرصت دستبرد نیافته از دور نمودار میگشت و از سطوت
دلیران جنگ آزما راه گریز می سپرد تا آنکه افواج قاهره محاذی کلبرگه گذشته بر سلطانپور و هیراپور
که از قصبات عامره عظیمه بودند تاختند و غنیمت بسیار بدست آورده در هیراپور نزول نمودند
چون عساکر منصوره از هیراپور ... آب بهینوره را روانه شدند مقهوران نزدیک آمده شوخی آغاز
نهادند خاندوران بهادر خواست که اردو بمنزل فرود آورده و لشکر توزک ساخته بر گروه ادبار پژوه
تازد و برخی جوانان کارطلب مانند عرب خان و خواجه غیاث الله و سلطان نایر و اسفندیار پسران
الله یار کوکه ملتفت بهمت خان و اهتمام خان و حسینی بر قلب مخالف جلو انداختند و راجه جسنگه کمک
نمودند خاندوران بهادر در توقف مصلحت ندیده مبارز خان را بر اردو گذاشته خود نیز از عقب
رسیده آمد مقاهیر را از معبدان بر داشته و گروه انبوه از بیم گذرانیده اسپ بسیاری بغنیمت
گرفت و قرین فتح و نصرت بمعسکر مراجعت کرده برای آسایش جنود یکروز مقام کرد و از آنجا
مرد و ... فیروز آباد که دوازده ... بیجاپور است رفت و در ... از نوشته مکرمت خان بظهور پیوست
که بیجاپوریان تالاب شاهپور را شکسته مردم آن قصبه و دیگر مضافات بیجاپور را درون حصار در آورده
اند و در این نواحی آب و آذوقه پیدا نیست خاندوران بهادر بصوب پیلی و دیگر محال تیول یاقوت
حبشی که بکمال آبادانی ... روانه گشت شب در ... گذرانیده هنگام طلوع نیر اعظم سوار
شده پس از نوردیدن چارده کروه بر کملاپور تاخته فراوان غله و جز آن که در آن قصبه بود بدست
آورد و از کملاپور چار کروه پیش رفته اقطاع ریحان شولاپوری را غارت نموده و ولایات معمور
غنیم را تا حد قطب الملک ویران ساخت و به سمت شولاپور و هیراپور برگشته یکی از معتمدان خود

چون ملا محمد تقی که از جانب قطب الملک نزد او آمده آمده بود برای تاکید ... ساختن پیشکش
همراه عبد اللطیف سفیر به گلکنده فرستاده بود میر کنار آب گنج میان حدود گلکنده و بیجاپور و تلنگانه
نا معلوم دولت کس خود توقف کرد و در این اثنا خبر آوردند که فوج مخالف که دوازده کروه عقب افواج
قاهره بود به کومک گروهی که به سرکردگی رندوله در برابر سید خانجهان تعیین شده اند راهی گشته خانزمان
بهادر را در حصار گوتگر که از توابع ملکانه است فرستاده در آن روز شانزده کروه نوردیده و در
دالکور برای فراهم شدن جماعه که از دنبال می آمدند فرود آمد صباح آن شب چهار کروه رانده دو از
گهاتها که اودگیر گذشته سه گروه بصوب ... رفت و خبر برگشتن غنیم که در آن نزدیکی بود شنیده
شب همانجا منزل کرد روز دیگر آگهی یافت که رندوله نیز از محاذی لشکر سید خانجهان برخاسته
راه شولاپور پیش گرفته است در خلال این احوال فرمان قدر توامان وارد گردید که چون عادل خان میر
ابو الحسن و قاضی ابو سعید را بدرگاه خلایق پناه فرستاده التماس حصار اوسه و اودگیر کرده بود حکم شد که
این دو قلعه از آن رو که داخل قلاع نظام است باو عنایت نمودیم در سنوات از عرضداشت منتجا
بوضوح پیوست که او از این خواهش باز آمده به انقیاد احکام مطاعه مصمم گشته است باید که ... از
خرابی ملک او باز داشته تکلیف تسلیم حصن اوسه و اودگیر ننماید بنابران عبث و ... تسخیر
قلعه اودگیر پیش نهاد همت گردانیده بدان صوب روانه گشت که از ... بقیه این احوال در مجلس
خواهد نمود الحال از دولت ... های سید خانجهان ... نگارد خان ... بعد از آنکه از سمت
شاه گده و بیدر ... رسیده ... و بار ... آنجا که ... ترتیب افواج پرداخت خود در قول
جا گرفت و بموجب حکم شاه نواز خان صفوی قورش بیکی را سردار فوج هراول ساخته راد
برن ... رشید ... میرزا ... سید صفوی و مراد کام ... میرزا رستم و ... سنگه راتهور و قلعه دار
خان و جیرام ... پیسنگه و جماعه دیگر از منصبداران و احدیان تفنگچی و تیرانداز همراه

او معتوق کردانیده و در میان افغان رستم خان را با احد او ممتاز و راجه بهوز سنگه راجه رنوز افزون و خواجه
عبدالهادی ولد صفدرخان و برخی [illegible] منصبداران و جندی از احدیان برق انداز و کمانداران و در
جوانغار مرتضی خان را با شیرخان ترین و راجه رام داس و تابینان صف شکن خان قنوجی
که بسبب ضعف و بیماری با تنه در دیار رو رمانده بود و طایفه از منصبداران و احدی تفنگچی و تیراندازان معین
ساخت و چنداول بعهده سپهدارخان مانده گذاشته و خلیل الله خان میرآتش را با مردم توپخانه
و راجه دیبی سنگه و سید لطف علی بارهه و جمعی دیگر از منصبداران و احدی همراه او معتوق کردانیده و از
دیار رو رسا باجی و کنباجی و شرزه راو را با جوقی دکنیان برای کند انیش سر ادهیون تعین نمود
اینان بیست و ششم شوال به یکبار ناکاه خود را حوالی قلعه رسانیدند و عنبر نامی که از قبل سیکاجی سولاپوری
به ترسانی آن محکمه می نمود و بیرون حصار در باغ انبه نشسته بود از مشاهده کرد لشکر آسیمه شده با جندی
جانب قلعه دوید درین میان بختی که دم از تیغ میزدند بدم تیغ بهادران جان سپردند و بقیه ال
از زخمها برداشته با عنبر درون قلعه درآمدند و لیران ان لشکر ظفر اثر اسپی چند گرفته به احاطه قلعه برون جستند
رنجید [illegible] روم آنرا مفتوح کردانیده و ادوات قلعه داری از توپ و تفنگ و دیگر اسباب جنگ بادوقه
[illegible] در اورد و عنبر را پیش سید جان جهان آوردند آن یکه شجاعت آئین او را باستظهار
وکنباد [illegible] ساخت و کنباجی و شرزه راو را با جماعه [illegible] جهت [illegible] سر ادهیون
گذاشته خود به سمت دیار رایسون راهی کردید در اثنای ره نوردی به سر محل آباد [illegible] شوال
تاخت برده گروهی را که از قریات نواحی در آنجا جمع شده بودند با سیری گرفت و مواشی و اذوقه
بسیار بدست آورد بیست و نهم شوال به دیار رایسون رسید و امتعه و حبوبی که مردم آن مکان از [illegible]
بتانده ان فیروزی نشان گذاشته فرار نموده بودند همه را غارت [illegible]ده در آنجا ابوالبقا برادرزاده
عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را با جمعی از تابینان خود و طایفه تفنگچی به [illegible] گذاشته روز دیگر

ذکر سید ابوالبقا خواجه
برادرزاده عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ [illegible]

دیگر به قصبهٔ کانتی که شش کروهی قلعهٔ تنبولا بود رفته حصار [illegible] را محاصره نموده [illegible]سار نشینان به انداختن
بان و تفنگ بر در خصومت [illegible] رالیه با بسیاد غایب [illegible] بانی که مفتاح شیون مشکله است و اعتماد
اقبال خاقانی که مصباح امور معظمه است کرده قلعه گیر دیده بعد از یک هفته سپاهیان را به یورش در آورده مبارزان
ظفر آیین حصار را مفتوح ساخته حصن گزینان را به تیغ خونریز از هم گذرانیدند و همگی توپ و تفنگ و بان
و سرب و باروت و آذوقه را به غنیمت گرفتند بعد از تسخیر این محکمه بر قصبهٔ دیوکانو تاخت و هر چه از
اسباب و آذوقه در آنجا یافت برگرفته به سمت شاه پور راهی گردیدند و درینولا جمعی از فوج مقاهیر که علاوه لکی خان
به نبرد سید خانجهان لشکر کردکی زندوله حبشی فرستاده بود نمایان شدند و بانی چند سر داده ره
گریز سپردند بیستم ذی القعده در حین سواری به افواج قاهره او باشان شوخی نموده به فوج [illegible]
هراول تاختند شاه نواز خان سرگروه فوج هراول به کمک شتافته با سپهدار خان و رستم خان که التمش
بهر مدد جنگ اول رسیدند به آویز و ستیز پرداخته و تا دو کروه به بان و تفنگ و دیگر آلات جنگ هنگامه
پیکار گرم بود سید خانجهان دلیری مقهوران دیده مرتضی خان را به صیانت اردو معین ساخته مردم
خود را در قول گذاشته با طایفهٔ [illegible] آرایه شاه نواز خان و دیگر مبارزان نهضت و سنبر ار تاب
غنیم شکسته جماعه کثیر را کشته و خسته گردانیدند چنانچه زندوله سرآمد شقاوت اندوزان [illegible]ی شده
از زین بر زمین افتاد و یکی از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورده [illegible] فیروزی نیز
برخی پیلاوری جان در باختند و گروهی بگونه جراحت چهرهٔ شجاعت برآراستند سید خانجهان
بر بهارا سیون برگشته [illegible] ذی القعده در آنجا لشکر بر دجوت الکی یافت که مقاهیر دیگر باره
فراهم آمده اراده نبرد دارند حتی از اسباب و مراکب به نهانه دار دهارا سیون سپرده چهاردهم ذی القعده
به التمش گروه ضلالت پژوه راهی گردید و هفت گروه راهی قطع نموده بعد از یک پهر روز نواحی
پرگنهٔ توتلی پور [illegible] غنیم [illegible] را دریافت زندوله با وجود زخم صفت آرا بود باو به یورش در آمده التمش

قتال مشتعل ساخت و نیزها و بیدر آق [illegible] نهاد با چشم عادل خان و دیگر اوباش به سپهدار خان تو ناو تحت

سپهدار خان با همراهان خود و جمعی از تابینان سید خانجهان که رشوفت خان مذکور بمعاونت

او فرستاده بود بر آن مقهور حمله آورده نزدیک یک کروه به عقب گریزانید و عصاة دیگر تا دو پهر

روز با غزاة نصرت شعار معرکه آرای پیکار بوده جوقی را به کشتن داده از عرصهٔ ناورد گریختند و از آنجا که

دران نزدیکی آب و آذوقه نبود سر گروه عساکر ظفر لوا بدهار اسیون مراجعت نموده مقرر ساخت که

بنه و بار را در سیراد هون بگذارد [illegible] بطال او سه و نلدرک گذشته به سمت کلبرگه راهی گردد و مواضع

معمورهٔ آن حدود ویران سازد و بدین قرار داد بنه و بار را در سیراد هون گذاشته بیست و دوم

شعده بهره نوزدی در آمد و قری و محال آن نواحی پی سپر مواکب فیروزی گردانید غرهٔ ذی الحجه

سیاره شو حکام اعداد و پرتب نزدیک اردو که دو کروهی او سه بود آمده بیان اندازی پرداختند

با همش که دلاوران خ ک آن ما از ملچار معسکر اقبال برآمدند مردودان ثبات نورزیده هر طرف متفرق

گردیدند روز دیگر هنگام کوچ نمایان گشته به سپهدار خان و راجه دیبی سنگه آویزش نمودند چون خنک

دک [illegible] خلیل الله خان که طرح بود خود را به سپهدار خان رسانید و سید خانجهان نیز گروهی را بمظاهرت

فرستاد و غازیان معسکر منصور داد پیکار داده مقهوران را از میدان تا دو کروه دنبال نموده

جمعی را مقتول ساختند درین اثنا سید خانجهان بر قلب مخالف تاخت و به اندک تردد منهزم ساخته

براه فرار انداخت و رستم خان و شاه نواز خان نیز غنیم خود را با سنیلا وجیره و ستی شکست داده

سید خانجهان از آوردگاه برگشته به سبب ویرانی آن ولایت در سعدن ایام بارش به صوب بیر

روانه گردید بعزیمت آنکه اگر چه پاره از مقاهیر اکهی یا بدهال ش [illegible] سیراد هون و ملک پادشاهی در آمده

حکم شود به ساعت بکند [illegible] بعد از کوچ کردن ما [illegible] ان از رخت گروهی سیراد هون با

خسارت زدگان از عقب آمده ظاهر گشتند شاه نواز خان که هراول [illegible] نصرت امتزاج بود

بر و مقرر بود به سید خانجهان پیغام داد که غنیم دنبال چنداول گرفته [illegible] یک است [illegible] بک در پیوندد امروز

چنداولی من اختیار میکنم چون مما[illegible] بسیار نمود [illegible] قبول کردند [illegible] دیدن تک کرده

منهوران به فوج شاه نوازخان در آویخته بسر دادن بان پرداخته [illegible] دلاوران ظفر آئین نیز باندا ختن

کهبال و تفنگ و بان عرصه پیکار را کره نار گردانیده تا یک پهر کارزار نمودند سید خانجهان چون دریافت

که هر دو دان در میدان پا قایم کرده اند به شاه نوازخان ملحق گشت و از میمنه خلیل الله خان با سید لطف علی

و مردم توپخانه و از میسره مرتضی خان و نصیرخان ترین با همراهان خو[illegible]ده برفاقت سید خانجهان صلابت

اندوزان را بر راه گریز انداختند درین اثنا کمیلوجی بهونسله و ریحان شولاپوری به فوج رستم خان که در پس

قول بود در آویختند شهدارخان با جمعی از همراهان به کومک شتافته به تلاشهای نمایان طایفه ضاله را

پراکنده گردانیدند آخر کار اشرار تیره روزگار گروهی را در میدان پیکار غریق آب تیغ خونبار نهاده دران

[illegible] کارزار گذاشته بادیه پیمای فرار گشتند و بهزاران یاس و نا بس مراجعت کردند عسکر منصور قرین ظفر

معاودت نموده بخت لشکر [illegible] بعد ازان به کنار آب [illegible] و از آنجا بدبار و راه کیفیت استیلای

[illegible] سرگشتگان بوادی بغی و طغیان آنکه اول از دستوری از درگاه والا به احمدنگر آمده برای

گردآوری آذوقه روزی چند اقامت نموده بنبیر احمال و اثقال در آنجا نگاهداشته [illegible]

پرداخت خود در قول جای گرفت و فوج هراول به بهادرخان و برانغار به سید شجاعت خان و جوانغار

به نشان [illegible] بیگخان و چنداول به [illegible] سال استحکام داده بصوب جنیر روانه شد و چون بر قریه ایکولنیر

که [illegible] گروهی احمدنگر است رسید آگهی یافت که ساهوی زشت خو با منیاجی بهونسله که حصن ماهولی در

[illegible] تصرف دارد مصالحه نموده حصن مذکور را متصرف گشته است و او را به جنیر همراه آورده میخواهد که از راه

[illegible] به سمت سر بنده به نشان [illegible] ابراز از ایکولنیر بحرکت در آمده یازده کروه قطع نموده در

موضع راجپور که از توابع [illegible] است و اقامه کرده و صباح [illegible] نوزده کروه نوردیده متصل موضع [illegible] کانو

معسکر گردانید ساهوی مفسد کس [illegible] موضع را برای فرود آمدن خود برگزیده از وصول [illegible]ع قاهره
بسمت پارکانو که از انشعبه راهی که میان [illegible] و جنگل واقعست و بجاکنه و پونه منتهی میگردد راهی گشت
پس از چندی بر خانزمان ظاهر گردید که آن مقهور از آب بهینوره عبور نموده بکاوه که از مضافات
پرگنه پونه و ملحقات ولایت عادل خان است خود را رسانیده از آنجا که حکم اقدس به نفاذ پیوسته بود
که اگر آن فتنه گر بولایت عادل خان در آید او را دنبال نکنند و صورت حال بدرگاه خواقین پناه معروض
داشته تا ورود یرلیغ قدر توامان منتظر نشینند آن سرور آرای جنگ از کنار دریای بهینوره رفته فرود
آمده و عرضداشتی مبنی از این ماجرا بپایه سریر خلافت فرستاده به استمالت رعایا و بندوبست آن و معمور
ساختن محال کثیر الاختلال حوالی آن سرحد پرداخت و بهادر خان را با گروهی بجهت محافظت قطان آن محال
از دست اندازی ساهوی مخذول که بفاصله بیست کروه رحل اقامت افکنده بود گذاشت و شاه بیگ خان
را به تسخیر حصار چارکونده تعیین نموده مقرر ساخت که آنرا بر گشوده [illegible] آنجا [illegible]ن منازل الیه
بچارکونده رفته [illegible] به محاصره کرد اگرچه حصار نشینان تا سه چهار روز در سر دادن تفنگ و بان
مساعی بلیغه بکار بردند اما انجام کار از غلبه مبارزان قلعه گشا مضطرب گشته زینهار طلبیدند شاه بیگ خان
[illegible]ن و [illegible] قلعه را متصرف در آورد و خانزمان از دریای بهینوره به جنیر حرکت نموده خواست که
رسیدن منشور امر و نهی به ضبط سرکار جنیر بپردازد درین میان یرلیغ مطاع ورود کرد که چون
[illegible]سه خان مامور گشته که از سنگمنیر بجنیر شتافته سرکار مذکور را بحیطه تصرف در آورد و اگر [illegible] اندر حصن
آنرا نیز مفتوح سازد و آن او بعد الصواب نبود همچنانکه سپه سالار خانجهان و خاندوران بهادر بموجب حکم
معلی از سمت بیر سنیده و کمانتی بولایت عادل خان در آمده به نهب و غارت آن ملک پرداخته اند
او نیز بولایت مذکور داخل گشته همت ها در ویران ساختن محال معموره آنجا و تادیب ساهو و
جمعی که عادل خان به کمک آن واژون طالع فرستاده سعی نماید [illegible]ان از کنار آب بهینوره را

بهینور را گذشته برخی احمال [illegible] دو همراهان به بهادرخان حوال[illegible] دهم شوال داخل ملک خاندیخان

[illegible] بهرمه و محل آباد که میرسید بناخو[illegible] و تا باج خراب [illegible] نهیب و ششم شوال با تین کهاٹ

دو دابانی آمده و زمانی توقف نموده لشکر گذرانیده با پانصد کس از تابینان خود در آنجا نگاه داشت

شنید که مقاهیر دلیری نموده پیش آمدند و مبارزان معرکه وغا دستبردی نمایند و خود جانب بالا متوجه

گردیدند همین که بعضی از راه قطع کردند جمعی از مقاهیر نمایان گشتند دلاوران نبردجو که در کمین گاه بودند

بیرون آمده جلو انداختند خانزمان نیز عنان برتافته بر آنها تاخت [illegible] و فساد پیشه کان نیز الضرب تیغ

و سنان بر داشته نزدیک دو کروه تعاقب نمودند و جوقی را بر خمها بر خاک ناکامی و طایفه را بزیر دامن

عدم انداختند بار دوی دولت و درین اثنا حشری از لشکر ادبار به روستر سال که از عقب خانزمان می

نبرد آغاز نهاد چندان ناموس سپرت به نیروی حمایت گروهی را هلاک گردانیده به عسکر نصرت

قرین ملحق گشت [illegible] جمعی از راجپوتان نیز مقتول گردیدند صباح آن خانزمان

با لشکریان از کتل عبور نموده و به هفت روز نواحی کولاور رسیده قلعه و قصبه را محاصره کرد هرچند

اهل حصار نایره پیکار برافروخته بمدافعت و ممانعت برداختند اما از سطوت شیران جان ستان

همه پولاد پوش آهن خای کینه کش دو بند قلعه کشای که از اطراف [illegible] کرده بود

حصار با قصبه حسب خواهش کشایش یافت و گروه انبوه بگو نیستی نگونسار گشته جمعی کثیر [illegible] اسیر

بهادریان کشورگیر درآمدند و خانزمان قرین فیروزی در آنجا فرود آمده و رنیولاجر رسیده که بسیاری

از سکان مواضع آن نواحی در جلی بس بلند و تند که در همان نزدیکی بود گرد آمده اند و عیال و

اموال و مواشی همراه دارند سر کرده لشکر بهادرخان و شاه بیگی نیز امالش آن گران جانان

[illegible] تعین نمود مجاهدان فیروزی [illegible] به پامردی شهامت بر آن کوه شامخ برآمده گروهی را

به تیغ صاعقه کردار از هم گذرانیدند و نزدیک دو هزار آدم [illegible] سیرت به اسیری گرفته فراوان

مواشی و اموال و اسباب بدست آورده مراجعت کردند چون خانزمان از کول بابور روانه شده به ساحل
دریای کشن کنار رسید سپاهی فسا [illegible] خود و فوج منقاوت همو بیجا بور محاذی الغوار ظاهر
آمده تا سه روز به بان اندازی پرداخت و درین میان قابو یافته با دلاوران رزم کردی او وحت
و پای ثبات از دولت داده مسکر بخت خانزمان شاه بیگ خان را با جوقی از راجپوتیه بیاراده که
به قصد آنکه بر بنگاه مقاهیر بریزد نصف شب راهی کردند و در آغاز سطوع نیر اعظم تاخت برد از آنجا
که مقهوران پیش از رسیدن خانزمان اکثر احمال گذرانیده بودند و خود سبکبار ایستاده در توقف
الحق او پرنش نموده راه فرار سپردند مبارزان فکر اقبال طایفه را بقتل آورده و برخی از اسباب
تحاویل فرصت برداشتن آن نیافتند به غنیمت گرفته برگشتند روز دیگر هنگام کوچ عساکر منصوره
که مجاهدان عرصه نادر جوق جوق بر جا ایستاده انتظار کوچ اردو می بردند لشکری گمراهان از
ضلالت پیشگان بر فوج بهادرخان و سید شجاعت خان که نزدیک هم بودند ریخته به جنگ مشغول
گشتند بجنگ مشغول گشتند بیکارگزینان ظفرآئین مبتلا شهای دست بالا جمعی را ره سپر فنا گردانیدند
هنوز در زد و خورد بودند که شاه بیگ خان از جانب یمین تاخته انبوه را به باد حمله از پیش برداشت
و مانند بنات النعش متفرق ساخت خانزمان با سایر دلیران از آنجا شتافته بلده مرچ را که از مشاهیر
بلاد بیجا پور است غارت کرد و از آن مکان به نیشن بوته ره نوردی بر رای باغ که از باستانی X
بهروی ان [illegible] و ده روز در رای بلخ گذرانیده
معاودت کرد مخذولان از گمراهی و خرد تباهی عقب مجاهدان را گرفته گاه گاه به انداختن بان
آتش در دود ودمان خود می افروختند سرگروه لشکر نصاب صلابت گروه از مرج عبور نموده بر ساحل
نهری منزل گزیدند و از آن رو که گروهی برای گرد آوری علف و هیمه متفرق گشته بودند با افواج نصرت
امتزاج بجهت محافظت آن جماعه بیرون اردو ایستاده ماند درین اثنا خسارت زدگان بی آزرم

از رزم [illegible] فوج شاه بیگ خان در افتاده جدال بنیاد دستبرد نمایان [illegible] از وفور جلادت با قلیلی تاخت
نمایان [illegible] نیز از جانب شمال حمله آورده و غنیم را بر داشته و جمعی را طعمه شمشیر گردانیده تا دو کروه
تعاقب نمودند از آنجا که [illegible] بی ملالت سزا یافته بودند دیگر تا پهنور اگر چه لشکر انداختند در بنولا که کنار
آب پهنور [illegible] لشکر افواج قاهره بود بهر تیغ قضا نفاذ ورود نمود که چون از عرضداشت مکرر منهیان
بمسامع خلافت مجامع رسید که عادل خان از عاقبت بینی و عافیت گزینی قبول احکام واجب الاذعان
نموده قرار داده است که پیشکشی از جواهر ثمینه و مرصع آلات و افیال کوه شکوه موازی بیست لکه
روپیه مصحوب خانه زاد بپایه سریر خلافت روانه سازد و مقرر ساخته که اگر ساهو [illegible] نیز
از شقاوت اندوزی باز آمده حصن جنیر را با دیگر حصون ولایت نظام که در تصرف دارد
[illegible] اولیای دولت گردون صولت واگذارد و او را نوکر کنند و الا در کشودن قلاع مذکوره و تادیب
آن تیره رای فتنه آرا به اتفاق هواخواهان این سلطنت ابد اعتصام بکوشند باید که بمجرد رسیدن
منشور سعادت گنجور بدرگاه خواقین پناه راهی گردد تا او را انعامی در باب [illegible] و غیره
و تنبیه ساهوی تیره اختر بندۀ سعادت ارشاد فرموده مرخص گردانیم خانه زاد بعد از وصول
فرمان قدر توان روانه آستان ملایک آشیان گردید بیستم ذی القعده بعرض اقدس رسید که قلعه ای
از تابعان خانخانان سپهسالار که حسب الحکم بکشودن حصن انکی و تنکی و النگ و بانکه که [illegible]
[illegible] فتح شده فرستاده بود قلاع مذکوره را مسخر گردانیدند بنابر آنکه اقبال جهانگشای
خاقانی را که چنین حصون منیعه و قلاع رفیعه که بیشتر بر جبال شامخه اساس یافته و از رفعت
[illegible] اندیشه را بدان راه نیست و [illegible] از آن آگاه نه به کمتر کوششی تسخیر پذیرفت چهارم
ذی الحجه اعظم خان بصوبه داری [illegible] از تغیر سیف خان و اعتقاد خان به تیولداری سرکار
جونپور از تغیر باقر خان [illegible] سرافراز گشتند هفتم وقاص حاجی که برسم سفارت از قبل نذر محمد خان

آمده و مشمول عنایات حضرت ... گشته معاودت نمود ... پس از رسیدن ... ن

مالوف دل برگرفته روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده با محمد مومن پسر خود و حاجی محمد بابا

و خداقلی بتقبیل عتبه فلک رتبه سربلند گردید و به خلعت و جمدهر مرصع و ... شمشیر طلای میناکار

و بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار و عنایت اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه

نقد سرافراخت و حاجی محمد ... به خلعت و شش هزار روپیه و خداقلی به خلعت و پنجهزار روپیه

و ... من بخلعت و چهار هزار روپیه سرافراز شدند و هر کدام بمنصب درخور نوازش یافت

... السلطنه حکیم مومنا از اصل و اضافه سیزده هزار روپیه مقرر شد دهم عید اضحی مژده نشاط طرب رسانید

پادشاه دین پناه بعد از ادای نماز برسم قربانی پرداختند و از اصل و اضافه سعادت خان

بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و عبدالرحمن ولد شیر خان روهیله بمنصب هزاری ششصد

سوار سرافراز گشتند چون عادل خان پس از فرمان پذیری و اطاعت اولیای دولت التماس

شبیه مقدس و عهدنامه نموده بود تا هم تارک اعتبارش زینت گیرد و هم ملک و مال او از

نهب و غارت عساکر گردون مآثر امن پذیرد درین تاریخ خدیو کرم پرور مهر گستر از وفور رافت

شبیه اقدس را که هنر دستش محلی به در و زمرد بود و به آویزه مروارید گرانبها و یک قبضه جمدهر

مرصع و عهدنامه مطرز بنقش پنجه مبارک مصحوب محمد حسین سلدوز که به امیر ابوالحسن و قاضی

ابوسعید و شیخ دبیر که بعنوان رسالت از بیجاپور آمده بودند دستوری یافت به عادل خان عنایت

نموده فرستادند و میر ابوالحسن بمرحمت خلعت ... و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه و قاضی

ابوسعید به خلعت و اسپ و نه هزار روپیه و شیخ دبیر به خلعت و اسپ و پنجهزار روپیه نوازش ...

نقل فرمان عالیشان مشتمل ... چون کاخ فلک ...

ایالت و امارت پناه نصفت و شوکت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا نشاده خاندان مجد و علا

و اعتلا مصدر آداب خیر [illegible] مظاهر اسباب هواجوئی قدوه [illegible] سعادت کیش خلاصه
مخلصان صاف [illegible] جوهر مرآة صفا و صفوت فروغ ناصیه دولت و رخت سرا و ار صنوف عنایات
و مراحم بیکران شایسته و [illegible] و تلطفات نمایان المختص بمواهب الملک المنان المخصوص
بمزید الافضال و الاحسان عادل خان بجلایل الطاف پادشاهانه و شرایف اعطاف شاهنشاهانه مفتخر
و مستظهر گشته بداند عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته بود رسید از نظر اشرف
اقدس گذشت چون از فحوای آن عرضه داشت وفور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن
عدالت و شوکت پناه مفهوم میشد و از خطی که در شولا بوکلای خود نوشته بود و آنها به اقتضای [illegible] خلافت
و فرمانروائی [illegible] اعتماد خلافت و کشورگشائی فص خاتم شجاعت و بختیاری آب گوهر جلادت و کامکاری
عمده ارکان معاقد ملک و دولت سپه آرای مواکب فتح و نصرت صاحب الشوکت و الاحتشام واجب
العز و الاحترام منتخب نسخه دار [illegible] مجموعه حقایق و مبانی شناسای رموز امهات مبانی
قوانین معدلت قدوه خوانین سمو المکان عمده امرای رفیع الشان مبارز الملة و یمین الدولة [illegible] خان
خانخانان سپهسالار متوسل شده ابراز آنچه سپهسالار عالیمقدار داده بودند و عضد الخلافه سپهسالار مشمول نظر
بعرض اشرف اقدس اعلی رسانید و از عرضه داشت دولتخواه ملا شاه معتمد درگاه آسمان جاه مرید قدیمی
حکم [illegible] متعارف این حال رسید چنین ظاهر شد که در هر باب هر چه بان مورد الطاف بیکران حکم فرموده
ایم قبول نموده طریق اطاعت و انقیاد اختیار کرده بنابرین تقصیرات گذشته آن مهبط اعطاف نمایان
را [illegible] اغماض مقرون ساختیم و مجدداً در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت در آمدیم
[illegible] از جانب ما بدولت و اقبال چه بواسطه اخلاص و خدمات عادل خان مرحوم و سفارشهای
آن مغفور و چه بجهة اخلاص و ارادتی که آن عدالت مآب از صمیم قلب نسبت بخدمت ما دارد هیچ خواسته ایم
که از ما نسبت بان امارت و ایالت دستگاه اصلاحی عنایتی بظهور رسد و خرابی بملک آن حشمت ایالت

راه یابد اما چون مردم [illegible] اندیشه آن لطفت و نار لازم [illegible] دانستند صرف [illegible] این مقدار خرابی که به
ملک آن عدالت پناه [illegible] راه یافت [illegible] هم بهرحال چون زود اندیشی راهی که هردم کوته
اندیش آن شوکت انتباه را بان راه برده بودند بر بست و بهبر [illegible] فهمید و سلوک طریق مستقیم
بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه اختیار نمود و در هر باب انچه حکم [illegible] بوده بود قبول کرد ما نیز
بدولت تمام ملکی که از عادل خان به آن عدالت مرتبت رسیده بآن زبده مخلصان مرحمت فرمودیم
و از [illegible] نظام الملک هم محال و تلکو و قلعهائیکه دران محال واقعست و قلعه سولاپور و محال متعلقه آن که
ما انرا بدولت سابقا از عادل خان مرحوم گرفته بنظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعه پرینده و پرگنات
متعلقه آن و پرگنه بهالکی و جیت کوپا و ولایت کوکن انچه بنظام الملک متعلق [illegible] قلاعی که در ولایت
مذکور واقع است و پرگنه چاکنه [illegible] مجموع آن پنجاه پرگنه میشود و قریب بیست لک هون حاصل دارد [illegible]
تفصیل ضمن [illegible] بان شوکت انتباه مرحمت فرمودیم و مقرر نمودیم [illegible] ساهو ملک نظام الملک بممالک محروسه
[illegible] بند تا وقتیکه آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این
فرمان عنایت عنوان که بمنزله عهدنامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی هرگز ضرری از ما و
فرزندان برخوردار کامگار نامدار عالیمقدار ما و از اولیای دولت قاهره ما بممالک آن عدالت پناه نخواهد
[illegible] یعنی نسلاً بعد نسلٍ و بطناً بعد بطنٍ و قرناً بعد قرنٍ بر قرار و پایدار خواهد بود شرط اول انست
که آن عدالت پناه سر رشته مریدی و اخلاص را از دست نداده انرا محکم داشته باشند دوم احکامیکه درین
فرمان سعادت نشان مرقوم گشته تغیر و تبدیلی به قواعد آن راه نداده خلاف ان ننمایند و لوازم انرا
همیشه بجای آورده و از خلاف ان محترز و مجتنب باشند دیگر آنکه قرار داده که اصلا و مطلقا نظام [illegible]
میانه نباشد و به نظام الملک [illegible] باشند عادل خانی شود و [illegible] عدالت پناه مطلقا متعرض محالی
که از سابق به محال درین سفر جزو ممالک محروسه منضم شده است نشوند [illegible] محال نرسانند و از جلو

[illegible] و متعلقه خود [illegible] قرار یافته [illegible] نماید و پیشکش مست لک [illegible] که از [illegible] فرستیم

آن عدالت پناه ابتدا نموده به مصحوب فدوی [illegible] خان به درگاه والا ارسال [illegible] چون

در باب آنچه باشارت پناه [illegible] عقیدت دستگاه عمده الاکابر عظام سلاله الحاجب الکرام زبده مخلصان

صلاح اندیش قدوه متخصصان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود از روی کمال اخلاص و بندگی قبول

نموده و از رفض [illegible] مذهب عنان پیدا اعتقاد برآمده در سلک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت درآمده بر وفق

که خطبه را در ممالک محروسه با سامی سامی خلفاء اربعه راشدین مهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

والقاب سامی [illegible] ساخته میخوانند و در ولایت خود بر روس منابر بلند آوازه کرده اند [illegible]

نقود را در آن ملک بنام نامی ما زیب و زینت داده تخمیناً پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس

اقدس مقرر فرموده بودیم که از جمله جا[ی] دو لک هون که هر سال حسب الحکم الاشرف به نظام الملک میداد

و دو لکه هون را هر سال [illegible] سازد و دو لکه هون دیگر به آن قطب الملک شوکت

معاف باشد می باید که آن عدالت پناه هم که کلانتر زمین داران دکن و در اساس [illegible]

بجای برادر کلان آن قطب الملک ایالت است اصلاً و مطلقاً در مقام رسانیدن [illegible] به ملک

آن قطب فلک ایالت نه کنند و بهمان داد و ستد یادگاری که قدیم الایام میان آبای آن قطب [illegible]

است متعارف بوده اکتفا نماید و این مقدمه بنوعی [illegible] قرار داده اند و سابق [illegible]

[illegible] جهت [illegible] از آنها به وقوع آمده و چه بواسطه التماس آن عدالت پناه با این درگاه والا

راه [illegible] ایم داد چون در باب دیگر مردم آن عدالت پناه چنین مقرر فرموده ایم که هیچ یکی از آنها قول

بدهیم [illegible] آنها [illegible] و همچنین شاهزاده های [illegible] الاکبر کامکار نامدار عالیمقدار و امرای فیروزی شعار ما نه

تا آنها قول بدهند و نه آنها را طلبند [illegible] باید که آن عدالت پناه نیز اگر بعد از این درگاه سعی از بی‌ها

سعادتی خود خواهد [illegible] درگاه والا محروم گردد و فرار نموده پیش آن عدالت پناه برود آن

شوکت دستگاه [illegible] و این مقدمه را منظور [illegible] به سلاطین قرار داد و عهود ایمان مرتبه

ساختند و چون سنبهوی [illegible] بیکبار در ظن غالب است که نوکران اعلا [illegible] خواهند شد

و منقاد آن عدالت پناه خواهد بود در این صورت به سنبهوی [illegible] که قلعه جنجه و قلعه ترنبک و قلعه

راهیری و قلعه ترلکلواری و قلعه بیم گیر را به تصرف او [illegible] خالی کرده حواله بندهای درگاه

والا [illegible] پادشاهی حکم فرموده ایم که هیچکس متعرض مردم سنبهو و اهل و عیال اینها که در قلاع بوده باشند

[illegible] و غیره که از لوازم آن قلاع باشند نگذارند که آنها هر جا که خواهند ببرند و اگر ان عوض

قلعه [illegible] به مقصود نوکران آن عدالت دستگاه نشود آن شوکت پناه او [illegible] خود راه

ندهد و اگر بملک آن عدالت پناه در آید او را دستگیر نماید یا زنده از ملک خود بر آورده به بندهای

پادشاهی تنبیه آن مقهور را [illegible] رد تا بندهای درگاه خلایق پناه آن مردود را مستاصل

سازند و خاطر از آن مفسد بالکل جمع نمایند [illegible] و او و دیگر که قلعه داران اینها

نظام الملکی [illegible] اینها هم مطیع آن عدالت پناه باشند به اینها تاکید کند که آن قلعه ها را با توپ

و غیره که لوازم قلاع است حواله بندهای پادشاهی نمایند و اهل و عیال و مال خود را که در آن قلاع

نشسته باشند هر جا که خواهند ببرند و اگر مطیع آن شوکت انتباه نباشند پس عرضداشت نماید

به بندهای پادشاهی بفرستیم که آن قلاع را به عنایت الهی جبرا و قهرا از اینها بگیرند میباید که آن

عدالت پناه بکوشد که تمام این شروط و عهود را بر صحیفه بنویسند و [illegible] نوشته و مهر

خود رسانیده مطابق آن در حضور فدوی مکرمت خان قسم مصحف در حال [illegible]

را به فدوی مکرمت خان بدهد که [illegible] پیشکش و عرضداشت آن عدالت پناه آورده [illegible]

بگذرانند و این فرمان مرحمت عنوان را که مشتمل بر عهد و فوایدست ان شاء الله تعالی این عهد و

قول همچو سد سکندر ثابت و استوار خواهد بود و تغییر و تبدیلی به قواعد آن راه نخواهد یافت و بدست باشد

وبدست خط خاص و زبان [illegible] این نتیجه مبارک [illegible] نمودیم خدا و رسول خدا را شاهد این مدعا ساختیم

بموجب [illegible] [illegible] معدالت پناه فرمودیم که خلاصه این مضامین مرحمت آیین را بر لوح طلایی که بر

ثبات ثانی لوح محفوظ [illegible] [illegible] کرده اند وقتی که لوح مهیا شود [illegible] خان با پیشکش

بدرگاه معلی میفرستد آنرا مصحوب [illegible] ابوالحسن و قاضی ابوسعید خواهیم فرستاد میباید که آن معدالت

پناه قدر این عنایات و مراحم نمایان پادشاهانه ما را که هیچ یکی از آبا و اجداد آن شوکت دستگاه را این

قسم عنایت ما روزی نه شده بود بدانند و با امنیت تمام و اطمینان تام که بار [illegible] از نعمهایست

وار دولت [illegible] آن معدالت پناه را حاصل شده در ملک خود بفراغت و عشرت مشغول باشند شکر

این نعمت را بجا آورد تا غایت ما نسبت بآن معدالت پناه پیوسته در تزاید و تضاعف باشد

[illegible] تعالی در قرآن مجید میفرماید ولئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید و ما که سایه

خداییم اقتدا بسنت الهی نموده [illegible] [illegible] بمقتضای آن عمل میکنیم نقل عرضداشت عادل خان

که بعد از افتخار بعنایت [illegible] و وصول عهدنامه بدرگاه والا ارسال داشته بود عرضداشت بنده فدوی

برشاه راه عقیدت مستقیم محمد بن ابراهیم ذره وار بموقف عرض ایستاده بپایه سریر خلافت مصیر

اعلیحضرت خاقانی سلیمان مکانی حضرت صاحبقران ثانی میرساند که فرمان عالیشان قضا

[illegible] و شبیه بی مثل و نظیر پادشاه پادشاهان و شمشیر قبضه مرجع مرحمت حضرت صاحبقرانی

که مصحوب [illegible] محمد حسین سلدوز مرسل گشته بود با [illegible] نامه پایدار استوار بوساطت و وسیله

معتمد درگاه حضرت صاحبقرانی معتمد بارگاه سلطانی فضیلت و مکرمت دستگاه مکرمت خان

[illegible] [illegible] بدان تقویم فیض ورود و تشرف نزول [illegible] شد و سر این مرید حلقه بگوش و معتقد

غاشیه ارادت بردوش را با [illegible] رفعت و سماء عزت رسانید مراسم استقبال و تعظیم و تسلیم

بجا آورده بجهه زبان [illegible] [illegible] عطیه عظمی نماید و بکدام ادا از عهده این موهبت کبری بر آید دعای

آن حضرت و روشن [illegible] می و ذکر محامد وظیفهٔ اوقات خود ساخته ملتمس عفو [illegible] از اندرون دوم وصول

حرف [illegible] به [illegible] بهم شهر فری [illegible] ام با هنرمندخان مشار الیه رخصت سعادت و ملازمت

سراسر سعادت یافتند و این مرید از منتخب جواهر و مرصع آلات و فیل [illegible] داشت بتکلفی بقدر وسع

و امکان خود ترتیب داده همراه ایشان روانه درگاه معلی ساخت بعد [illegible] سعادت استلام

[illegible]ه والا شرح حال و ارادت و اعتقاد و درستی که در خدمت اقدس دارد و خان مذکور برای العین مشاهده

نموده بعرض مقدس خواهد رسانید محمد حسین سلدوز در همین شب متوجه درگاه فلک بارگاه شدند

انچه درین [illegible] از صدق ارادت و صفای عقیدت مشاهده مومی الیه شده باشد [illegible] آن

معروض خواهد گردید سایهٔ چتر معلی بر مفارق عالم و عالمیان پاینده باد عادل خان عرضی که بپایهٔ سریر

خلافت میفرستاد این ابیات غواص بحر معرفت خواجه حافظ شیرازی بر در آن باب زر بر می نگاشت

[نظم] جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و [سوگند] میخورم گردید نام شاه جهان بر [illegible]

و[ز] این [illegible] بر اعدا مظفرم شکر خدا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

راهم مزن بوصف زلال ای خضر که من از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کی [تر]ک آبخورد کند طبع خوگرم شاها من ار بعرش رسانم سریر فضل مملوک این جنابم و مسکین این درم

[ور ب]اورت نمیشود از بنده این حدیث از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر

آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم بر من فتاد سایهٔ خورشید سلطنت اکنون [illegible] شید خاورم

نامم ز کارخانهٔ عشاق محو باد گر جز محبت تو بود شغل دیگرم ای شاه شیرگیر چه کم [illegible] شود

در سایهٔ تو ملک قناعت میسرم عهد الست من همه با مهر شاه باد در شاهراه عمر ازین عهد بگذرم

و ختم کلام بدین مصرع مینماید پادشاها جهان بکام تو باد دوازدهم نورالله باضافهٔ پانصدی

پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار دولت سوار سربلند گردید پانزدهم میرزا [illegible] ولد میرزا رستم صفوی

طلای ... هزار روپیه عنایت شد دوم محرم ... خان که بفرمان والا از ... به سرکار سنگمیر و جنیر

وابیر ... [illegible] ... اشتباه گشته باستقبال شده سینه سپر ... [illegible]

از القاب ... خان ... صادر شده بود شرف ملازمت اندوخته به ... الضیعه نذر

گذرانید رستم خان و ... خان ... شاه نواز خان و خلیل الله خان و دیگر بندهای عمده همراه او سعادت

آستانبوس دریافتند سید محمد ولد خاندوران بهادر بمنصب پانصدی پانصد سوار نوازش یافت

در عشره اولای این ماه مبلغ مقرر به مستحقان عطا شد ... و هم ... خان زمان که با برادر ... را

کومکیان خود در احمدنگر گذاشته روانه حضور شده بود به تقبیل عتبه جلال جبهه طالع برافروخت

عنایت به خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و اسپ از طویله خاصه با یراق طلا

... طالب بهادری کامیاب گردید و در همان نزدیکی ... جنیر و ... آن و مالش ساهوی

سیدو دستوری یافت حکیم خوشحال بخدمت بخشیگری این فوج معین گردید ... هم راو ستر سال

به اضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و شیخ الهدیه ولد کشور خان با ... حدی با

سوار بمنصب هزاری هشتصد سوار سرفراز گشتند غره صفر شیخ عبداللطیف سفیر از گلکنده مراجعت

نموده بادراک سعادت ملازمت فایض گشت و مبلغ چهل لکه روپیه نقد و جنس از جواهر ... ها

و مرصع آلات و صد فیل نر و ماده از آن میان ده فیل با یراق طلا و دو با یراق نقره و پنجاه اسپ

عربی و عراقی ... مرصع و زرین و سیمین و دیگر اشیای نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ

مشارالیه و شیخ محمد ... معتمد خود بطریق پیشکش ارسال داشته بود با سجلی با طوق بندیرائی

ادامر ... خواهی پادشاهی بخط و مهر قطب الملک بنظر اکسیر اثر در آورد و قریب دو لکه روپیه از نقد

و جنسی که قطب الملک در مدت اقامت او در آنجا باو داده بجز آن پیشکش گذرانید ...

تعهدنامه ... مرزوقی نیکخواه و مخلص فدوی بلااشتباه عبدالله قطب الملک

آنکه چون [illegible] اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی خلیفه [illegible] جهانی [illegible] صاحبقران ثانی
[illegible] سلطانه و افاض علی العالمین بره [illegible] هزار جان گرامی فدای نام [illegible] و لقب
سامی آن حضرت [illegible] کرم فطری و رافت [illegible] این نامی [illegible] الطاف ذیل النسل بعد
نسل و البطن بعد بطن با این نیازمند درگاه جهان پناه [illegible] فرمودند این مرید موفق از
صدق اعتقاد و وفور اخلاص تعهد مینماید که همواره در ملک خطبه جاریه با صفار اچنانچه اسم
سامی [illegible] اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین صریحا در آن مذکور شود و همچنین
بنام نامی و لقب گرامی بندگان اعلیحضرت خاقانی ظل سبحانی در جمیع و اعداد [illegible] باشند
و هرگز پیرامون روشی که خالف میخواسته اند نگردند و پیوسته بر زر سرخ و سفید سکه مبارک
که از درگاه عالم پناه کننده فرستاده اند می زده باشند و نیز متقبل نمودم که از ابتدای سنه جلوس
مقدس مبلغ دو لکه هون را که هشت لکه روپیه میشود از [illegible] لکه هون بابت نظام الملک
سال بسال برای عذر و اجمال [illegible] خاصه شریفه واصل سازیم بدینگونه که [illegible] بدست شهزاده والا گهر
بلند اختر نظام بخش صوبه دکن باشند بخدمت ایشان میفرستم و الا هر یک از عمدهای این دولت
ابد اتصال که برداخت صوبه مذکور برای زر او مفوض شده باشند برسانم و هشت لکه روپیه از
جمله سی و دو لکه روپیه پیشکش که تا آخر سنه هشت بالمقطع [illegible] بر این نیازمند درگاه مقرر شده بود باقیمانده
نیز با دو لکه هون سال متصل که [illegible] سنه جلوس مبارک باشد بدرگاه معلی [illegible] تفاوت
قیمت جواهر و فیلان و اسبان و غیرها بموافق قیمت حضور اشرف نسبت به قیمت کنندگان [illegible]
حال مشخص شود حاجب این مرید موفق [illegible] العهد مینماید که بلا عذر واصل خزانه عامره [illegible] سنوات
آینده اگر چیزی در جمله زر پیشکش [illegible] فرستاده شود و همین طریقه مسلوک باشد و بعد از این همیشه با اولیای
این دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و موالف و با مخالفان که اسم [illegible] های بد بیش [illegible]

[illegible] تا دل دشمن و مخالف باشم تا [illegible] رسوخ این نیازمند در اعتقاد [illegible] ظاهر گردد

و در [illegible] پناه و فضایل و کمالات دستگاه مولانا عبدالله [illegible] بر قرآن مجید

قسم یاد کردم که خلاف [illegible] عهد کرده ام از من سر نزند و اگر خدا نخواسته باشد مصدر خلاف پیمان گردم

اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من محق خواهند بود بطریقه عمدهای دولت که صوبه دار دکن

باشند آنکه چون همچشمان به سبب پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه جهان

پناه کمر به عداوت من چست بسته اند اگر احیانا عادل‌خان بنا بعد از معاودت رایات عالیات از کوته

اندیشی و ناعاقبت بینی دست تطاول بملک این نیازمند دراز کنند ایشان در دفع شر آنها از من

و ملک من ممد معاون باشند اگر با وجود آنکه این نیازمند طلب امداد و اعانت نماید صوبه دار دکن

تغافل بکنند و عادل‌خان بنا بر ضعف و تعدی ازین نیازمند مبلغی بگیرند آن مبلغ درین هشت لکه

روپیه پیشکش هر ساله مجرا باشد این [illegible] بر سبیل محبت نوشته شد تحریرا فی التاریخ پنجم شهر ذی الحجه

الحرام سنه هزار و [illegible] شد الحمد که مهام ممالک کثیر الفسحت دکن انجام پذیرفت [illegible] بسیاری از سه

برزوبان پذیرای اطاعت گشتند حتی که از صوب صواب و سداد منحرف گشته طریق خطا و فسادی

پیموده بودند بظلمات آباد نیستی شتافتند تخت قطب الملک حاکم گولکنده به نیروی طالع دولت [illegible] ثابت

[illegible] انقیاد دریافته مشمول عواطف بیکران شهنشاه ممالک ستان گردید بعد از آن عادل‌خان حاکم

بیجاپور که در آن [illegible] اغوای دیو پندار و اضلال شقاوت آثار آن تیره روزگار عواقب امور بنظر در

نیاورده باندیشه های فاسد و آراهای کاسد از سعادت فرمان پذیری باز مانده مواد استیصال

[illegible] رسانیده [illegible] خود سرانجام میداد تاب مقاومت دلیران نبرد آئین نیاورده به مسلک مطاوعت

در آمده بیمن شمشیر قضا تاثیر خاقان هفت اقلیم گشا راه پذیرفته مبلغ [illegible] روپیه از نقود و اجناس نفیسه

[illegible] ارزش خواهد یافت بعنوان پیشکش روانه درگاه عرش اشتباه کرده بنید ذلک [illegible] اقبال

خاقانی [illegible] نمی پیدین فتوحات مسکله به اولیای دولت قاهره روزی گشت و منافع

لوامند از پیشکش دولتمندان دکن و مرزبانان کوند [illegible] با انچه از دفاین و اموال [illegible] بدست

[illegible] ادار [illegible] ت شعار [illegible] بود [illegible] ده کرور روپیه بود که قریب شش صد

و هفتاد هزار تومان عراق و هشت کرور خانی رایج ما وراء النهر است بخزانه عامره رسید و بارای

[illegible] ت صایبه خدیو آگاه دل و سررشته داران [illegible] ان آهن کسل مهلکی که در ایام آبادانی

[illegible] کرور روپیه حاصل داشت با معاقل منیعه و مواضع رفیعه که تفصیل انفتاح آن موجب

[illegible] ان بکار رفته گذارده آمد علاوه ممالک محروسه گشت طالب کلیم [illegible] بنده

شاها بخت کشور اقبال گرفت تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت [illegible] یک سال

گرفتی که یکیش شاهان نتوانند بچل سال گرفت بعد الحمد که ولایت دکن که از زمان حضرت عرش

آشیانی انار الله برهانه تا این عهد میمنت مهد که قریب بپنجاه سال سپری گشته همواره مورد عساکر

گیتی پیما بود و مهمش انجام نیافته به یمن نیت عالم آرای کشورگشای شاهنشاهی کشایش یافت و به

فرخی و فیروزی مطابق خواهش اولیای دولت قاهره تیسیر پذیرفت [illegible] همانا که زبان تیر

مهر بارش امر دهان غنچه گل را صبا بخنداند لب مرادش از خنده هیچ بسته مباد که خصم بالسرا

خنده اش بگریاند پوشیده نماند که اورنگ آرای اقبال [illegible] از جلوس مقدس دو بار بدین ملکه

تشریف فرموده به غلبه و استیلا دنیاداران این سرزمین شورش آمیز [illegible] فتنه [illegible] بر آورده

ره گرای اطاعت و انقیاد گردانیده بود [illegible] و فتنه پردازان و فساد پیشه [illegible]

شناعت در آورده مسکنتی شایسته گرفته بشرح نهضت اولی آنکه چون از بی رشدی [illegible] کار [illegible]

شاهزاده پرویز که با عبدالرحیم خانخانان و خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و [illegible]

و عبدالله خان بهادر بل تمام امرا بمهم دکن معین گشته بود [illegible] در آنجا اقامت داشت [illegible]

... شدند و بنیاد واراثی دکن با هم متفق گشته بجهره کی ولایت بالاگهات ... که منصرف
... بود کار آن حضرت در تعیین این مهم ... کرده بر درد کار شدند ... حضرت جنت مکانی ...
را که فتح رانا نموده آمده بودند به عنایت خلعت خاصه و چارقب مرصع که دو ... بیان ... آستین
و دامان نقش طلائی آمده ... بود و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه یکی
عراقی با زین مرصع و دیگری با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل سرافراز ساخته و بخطاب
شاهی که در این دودمان عرش مکان تا امروز به شاهزاده ها مرحمت نشده اختصاص بخشیده بر منصب
آن حضرت که دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود پنجهزاری ذات و ... هزار
سوار دو اسپه سه اسپه افزودند که مجموع منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه
گردید و خوانی چند مشحون به طلائی و دیگر جواهر از ملبوس خاصه نزد آن حضرت آورده فرمودند که آنچه
خوش آید بردارید پادشاه والاگهر تسبیح مرواریدی که لعل و زمرد و نیز در آن منظوم بود و حضرت
عرش آشیانی ... تا حین حیات خویش بسته بودند و خیر و برکت باعث گرفتن آن شده برگزیدند حضرت
جنت مکانی آنرا با یک تسبیح دیگر که در گردن مبارک خود می انداختند و یک لکه روپیه قیمت
داشت مرحمت نمودند و روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه
از اجمیر بدان صوب مرخص ساختند و مهابت خان بر تبلیغ رفت که همراهی شاهزاده برومند نموده
بجانب ... حضرات ... اقبال او بود روانه سازد و مقرر گشت که حضرت جنت مکانی بمانده و که مکان دلگشائی
است و بهار ... خوشی دارد خاصه در ایام برسات تشریف فرمایند و اعلی حضرت بنخت ... و مبارکی
... ملیلی اوزاده که از رکاب ظفر انتساب حضرت جنت مکانی بهمراهی موکب اقبال نامزد گشته بود چند
از راه چیتور و مندسور عازم گشتند چون این سرزمین بسرحد رانا که متصل بود داوز خلوص
عبودیت و رسوخ عقیدت توجه گذاری عنایات و سپاس داری نوازشات اراده استلام .

عتبهٔ فلک مرتبه شده از مهربانی و قدردانی بجهت مزید عزت و اعتبار او که دست پرورد اعلی حضرت بود [illegible]
زبان [illegible] رخصت فرموده‌اند که بخدمت سراسر سعادت بیاید و در آنجا برفاقت رای [illegible] بمقام حضور
که [illegible] گوهر نثار است همه کس منصور هویت و دولت کورنش یافت و پس از تقدیم مراسم بندگی
لختی جواهر و مرصع آلات و اسپان و فیلان بطریق پیشکش گذرانید از بارگاه [illegible] سی او را بعنایات
[illegible] فاخر و خنجر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی عراقی و دیگری راهوار
[illegible] و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل سرافراز ساخته رخصت انصراف
داده بود [illegible] سنگه پسر کلان نخستین پسر نش را با هزار سوار در رکاب نصرت نصاب گذاشت و از همین
نواحی علامی افضل خان و رای رایان را با وکلای عادل خان نزد ادهو میر ملکی مخاطب بمعتقد خان
و راهی جادون داس را پیش قطب الملک برسم سفارت فرستادند و فرمان نهای والا مشتمل بر ترغیب
و ترهیب ارزانی یافت که اگر ولایتی که در زمان حضرت [illegible] جهانبانی و نخستین سال جلوس حضرت [illegible] مکانی
به اولیای دولت متعلق بود باز گذارند و سر بر خط فرمان [illegible] نهند و من بعد از جادهٔ اطاعت
و انقیاد انحراف نورزند و پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و فیلان بگذرانند از صدمات افواج قاهره
آسوده خواهند بود و الا [illegible] هلاک باشند و بنفس مقدس شکارکنان قطع مسافت می‌نمودند چون از
[illegible] آب نربده عبور واقع شد خانخانان و خان جهان و مهابت خان و شاهنواز خان و عبدالله
خان بهادر و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه خلف راجه مان سنگه و [illegible] سنگه بو
مندیله و دیگر امرا و منصبداران کومکی [illegible] به پذیره شتافته سعادت ملازمت اندوختند روز
دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و ششم هجری مطابق بیست و سوم [illegible] بو
نقد دم ظفر لزوم موکب [illegible] یافت و در همین تاریخ حضرت جنت مکانی [illegible] آباد [illegible]
نزول اجلال فرمودند از آنجا که پاس این نشانه اورنگ ظل الهی آرام از دلهای کج کلاهان برگرفته

بوده بود درین اثنا فرمان الهی خاطرهای نخوتمندان را در گرفته عادل خان که تا حال از شان هیچ [illegible] (حاشیه: شاهزاده)

را استقبال [illegible] نبود چون بخشش روبه بیداری و انتباه آنها به وصول علامی [illegible] ایشان

بحوالی بیجاپور مقدم ایشان بگرامی داشته تا [illegible] که پنج کروه بیجاپور است باستقبال شتافت عاطفت

که سجل امان و حرز جان او بود شتافت و مقرر ساخت که آنچه از ملک پادشاهی به تصرف در آورده

با قلعه احمدنگر و محال سایر قلاع تسلیم نماید و پیشکشی شایسته از خود و دیگر دنیاداران دکن سرانجام

داده بپایه سریر سلطنت فرستد و شاه راه مطاوعت و متابعت مسلوک [illegible] دقیقه از

دقایق [illegible] خدمتگزاری فرو نگذارد و همواره مراتب اخلاص و دولتخواهی را [illegible]

بر طبق تعهد [illegible] لک روپیه پیشکش لک روپیه نقد و [illegible] لک روپیه جواهر [illegible] مرصع آلات [illegible]

اسب عربی و عراقی [illegible] و پنجاه فیل کوه پیکر [illegible] پیشکش مصحوب ایشان ارسال داشت و کلید احمدنگر

و غیره حواله نمود و قطب الملک نیز [illegible] پیش آمده و دیگر آداب تقدیم [illegible] پیشکشی از نوادر

جواهر [illegible] و اسپان عربی و عراقی که قیمت مجموع آن هم بالغ بر ده

لک روپیه بود سامان نموده با فرستادهای آستان والا روانه ساخت و مهمی چنان و دشوار [illegible]

چنین آسان در عرض هفت ماه از فور رسیدن [illegible] انجام [illegible] خاقانی [illegible]

با معاودت و دولتخواهان [illegible] عادل خان و قطب الملک خاطر [illegible] احمدنگر را به خانخانان

صاحب صوبه [illegible] شاهنواز خان خلف او را با [illegible] ده هزار سوار به [illegible] داری محال مفتوحه

تعین نمود [illegible] از پرگنه [illegible] و همچنین پرگنه [illegible] در ولایت

دکن [illegible] قلعه آن و قلعه احمدنگر و دیگر قلاع و تهانه‌جات بعهده یکی از امرای جمعیت دار

مقرر ساختند و سوای دوازده هزار سوار که با شاهنواز خان تعین فرمودند [illegible] ده هزار سوار

[illegible] سی هزار سوار باشند و هفت هزار پیاده تفنگچی بکومک خانخانان تعین کرده اند

چون خاطر [illegible] از نظم و نسق آن دیار بفراغ یافت رایات اقبال بصوب [illegible] و نهضت نمود
[illegible] عنبر با باقی گولکنده وانه از برها پنور [illegible] گذشته بود مراجعت نمود در اثنای راه
موکب اقبال هشت و ده لک روپیه نقد و شصت فیل [illegible] زمیندار چانده و یک لک روپیه و سی فیل از زمیندار
جانتها آورده و بیرم بیگ میربخشی که با فوجی به تنبیه بهرجی زمیندار بگلانه [illegible] بود در همین وقت آمده با
اقبالی که داشت به پیشگاه حضور رسانید چون پس از طی مراحل حوالی ماندو مخیم سرادقات اقبال
[illegible] عظمت پادشاهزاده محمد دارا شکوه که سعادت پذیر خدمت جد امجد بود بحکم آن
[illegible] جمیع امرای والاشان به استقبال شتافته احراز سعادت ملازمت نمودند و بعد از یازده ماه
و یازده روز یازدهم شوال این سال موافق هفتم مهرماه بساعت مختار اعلیحضرت ملازمت والد ماجد
نمودند حضرت جنت مکانی بی اختیار از جا برخاسته و قدمی چند پیش گذاشته در آغوش عاطفت
کشیدند اعلیحضرت هزار مهر بطریق نذر و هزار دیگر بر سبیل تصدق گذرانیدند و درین روز [illegible]
را که بهترین [illegible] عادل خان بود و مشار الیه آنرا بعنوان پیشکش باعلیحضرت فرستاده بود با
سیراق طلا و ماده فیل و دو فیل بچه و بلورین صندوقچه پر از جواهر مرصع آلات نفیسه که از آنجمله لعلی بود
قریب هیزده [illegible] ثانک وزن که مابین کلانی لعلی در سرکار پادشاهی نبود چنانچه حضرت جنت مکانی فرمودند
که تا امروز لعلی زیاده از دوازده ثانک بنظر در نیامده و رای رایان [illegible] دو لک روپیه نقد که عادل خان باو
داده بود از بیجاپور بگوره فرستاده آنرا به مبلغ مذکور خریده در وقت ملازمت [illegible] نمود
نیلم نادر تمام عیاری بوزن هفت ثانک و قیمت پنجاه هزار روپیه که بآن وزن و قیمت نیلم در سرکار [illegible] با او
نبود و یک قطعه الماس نفیس و یک زمرد [illegible] نادر بنظر درآوردند حضرت جنت مکانی خدیو [illegible]
را بخطاب والای شاهجهان نوازش نموده بر منصب این جهان اقبال که بیست هزاری ذات و
ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه [illegible] افزودند که مجموع منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه

می باشند و خلعت خاصه با چارقب که دور گریبان و سر آستین و دور دامان آن مروارید قیمتی
راست و جیغه مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع با پردله که در فتح احمدنگر بدست افتاده بود و حضرت
عرش آشیانی بحضرت جنت مکانی مرحمت فرموده بودند و یک لکه روپیه قیمت داشت و لعلی که عالی
جناب خلد آیات حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جنت
مکانی رونما آورده بودند با دو مروارید کلان عنایت نمودند و به جهت اعلای مرتبت و انتهای منزلت
آن عالی گهر انجم که فرود آمده از خوانهای نثار یک خوان جواهر بدست جود و موهبت بر تارک
مبارک افشاندند و فزونی عمر و دولت و جاه و حشمت این نشاتین و بهیم و بخت از حضرت احدیت
مسألت نمودند ... بر فیل سبزناک که بس قوی هیکل و تنومند و خوش ترکیب بود و از افراد نوع خود
امتیاز داشت سوار شده بدرون غسلخانه رفتند و تصدق نثار از یمین و یسار جیب و دامان
خلق پر نمودند و آنرا بنور تخت موسوم ساخته ... در آمد جمیع افیال خاصه گردانیدند و قیمت یک لکه
روپیه قرار یافت ... که باز مقرر شد که اورنگ نشین فرماندهی همواره در محل مقدس
متصل سرپرده والا بر سندلی جلوس میفرموده باشند و اعلیحضرت پس از روزی چند پیشکش با که هفده
خوان جواهر و مرصع آلات بود و دو صد فیل بسه یراق طلائی نور تخت که سابقا مذکور شد و دو ...
...نت و سیومین تخت بلند و قیمت هر کدام یک لکه روپیه شد اگرچه هنوز نت و تخت بلند از
نور تخت بلند ... بودند اما نور تخت بحسن صورت و تناسب اعضا امتیاز داشت و نه یراق
نقره ... صد اسپ عربی و عراقی بسه بازین مرصع در صحن دولتخانه خاص و عام ماند و بترتیب و آئینی
که دیده روزگار ندیده از نظر اقدس حضرت جنت مکانی گذرانیدند و قیمت مجموع بیست لکه روپیه
شد سوای پیشکش دو لکه روپیه جواهر و مرصع آلات که از آنجمله لعلی بود خوش رنگ بغایت نفیس
بوزن پنج و نیم تانک که قیمت آن پنجاه هزار روپیه شد و منصب محل و نصف هزار روپیه جواهر بدیگر بیگمان

بطریق اندر منه[...] داوند که مجموع جبت و دو لکه روپیه و شصت هزار روپیه موافق [...] نقد و [...]
[...] بیجاپور قریب [...] هند که خانی رایج [...] هزار باشد بیان [...] تفصیل آنکه چون
همگی دنیاداران دکن بیمان بگروهی و یکرانگی [...] در مخالفت اولیای دولت ابد پیوند همداستان
گشتند و قریب پنجاه هزار سوار به نهایت اجتماع تا شهر برهانپور رسیده آنچه از مملکت دکن
داخل ممالک محروسه بود جدا از صوبه دکن که احمدنگر و نواحی آن باشد و چه از بالاگهات و پایان
گهات [...] برار و ولایت خاندیس متصرف در آورده برهانپور را محاصره نمودند و جمعی از آب
نربده [...] گذشته به نهب و غارت ولایت ماندو که از مضافات صوبه مالوه است بر دو [...] عبد الرحیم
خانخانان [...] مالوه آنجا که با کومکیان آن صوبه حصار نشین و قلعه گزین بود [...] عرضداشت نموده که
اگر بندگان حضرت عرش آشیانی که از فتحپور یلغار فرموده در نه روز به گجرات رسیده خان اعظم
و دیگر بندها را از تنگنای محاصره میرزایان و گجراتیان رهایی بخشیدند [...] در رسند و تدارک
فرمایند جان بخشی بندها میشود و الا از ناموس پرستی و همت دوستی به آئین راجپوتیه اهل و
عیال خود را جوهر که عبارت از کشتن ایشان از راه اضطرار نموده این فدوی و دیگر بندها
بجان خویشتن فدای کار آن حضرت خواهیم ساخت حضرت جنت مکانی در اثنای تماشای
نزهتگاه کشمیر عرضداشت مطالعه نموده و به نوید اقبال دلداده فرمودند که از جوهر ذاتی و دلیری
جبلی و فطرت بلند و همت آسمان پیوند فرزند سعادتمند چنین متوقع است [...] جدا مجدد
ذریعه رستگاری جهانی و وسیله زندگانی عالمی گردد و ملک از دست رفته بتصرف و [...] درآورده و
جزای کردار نکوهیده حکام دکن در کنار روزگار نشان نهند خاقان عدو بند کشورگشا [...]
روی و کشاده پیشانی پذیرای حکم معلی گشته بموقف عرض رسانیدند که سعادت این فرزند
که مصدر خدمتی گردد [...] بندهای حضرت عرش آشیانی مشابه باشد و موجب خوشنودی [...]

در [...]ی حضرت بوده مقرر شد که بعد از معاودت بدار السلطنة لاهور عازم [...] گردند اگر

[...]ه اکثر ملازمان اعلیحضرت با رای رایان مشغول تسخیر حصار کانگره بودند چون در اوایل [...] ماه این

سال روزی که رایات جهان گشا از کشمیر مراجعت نموده بدار السلطنه [...] اعلا نزول نموده رای

رایان بعد از کشایش این حصار دولت ملازمت دریافت در حضرت اعلیحضرت بصوب دکن

موجب توقف نماند حضرت جنت مکانی غره شهر صفر سنه هزار و سی هجری مطابق [...] ماه خلعت

خلعت خاصه با چارقب مرصع که دور گریبان و سر آستین و دور دامان به لالی آبدار زینت یافته بود و خنجر

مرصع و شمشیر مرصع و دو اسپ سر آمد اسپان خاصه یکی عربی با زین مرصع و دیگری عراقی با زین طلا و فیل

رایان

[...]صه فتح جنگ نام با یراق نقره و ماده فیل عنایت نموده از دار السلطنه [...] رای

[...]کی مصدر فتح قلعه کانگره شده بود به خلعت و اسپ و فیل و حسب الالتماس اعلیحضرت بخطاب راجه

بکرماجیت و راجه بهیم و افضل خان و چندی دیگر به خلعت و اسپ و فیل و برخی به خلعت تنها نوازش

یافتند و [...] گشت که پس از انجام مهم [...] فیروزی سوای چهل کرور دام سابق که سی هشت کرور منصب

سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود دو کرور دام انعام ده کرور دام دیگر از محال

دکن بجلدوی فتح تن کرده که مجموع پنجاه کرور دام بوده باشد و عبد الله خان بهادر و خواجه ابو الحسن دیوان [...]

[...]دار خان و سید نظام خلف میران صدر جهان صدر و معتمد خان بخشی و واقعه نویس لشکر منصور

و جمعی دیگر از بندها و گروهی انبوه از برق اندازان سوار و پیاده با توپخانه در خدمت خدیو اقبال

معین گشتند و پنجاه لک روپیه خزانه همراه ساختند چون طینت مقدس از سعادت ابدی و هدایت

سرمدی سرشته اند و ذات مقدس بمحاسن و مکارم مخمر گشته خدیو پاک نهاد که از شرب باده

که باعث آن رضاجوئی حضرت جنت مکانی بود مستقر و متنفر بوده هرگز بی باعثی و ضرورتی مرتکب

نمی شدند و در ایام جشن به تکلیف حضرت جنت مکانی ارتکاب می نمودند و همواره همت اهتمام

پیوند برای [illegible] آن جویای سبب بود در توقف که متوجه تسخیر ممالک دکن میشدند [illegible]
[illegible] نموده حرص حضرت جنت مکانی رسانیده که صعوبت مهم دکن بر خاطر [illegible] واضح است
این امر تنبیه لسان سابق نیست بل مراتب ازان [illegible] تواتر است خواهش آنست که چنانچه حضرت
گیتی ستانی فردوس مکانی توجه بمحاربه رانا سانگا که با لشکر گران با آن بادشاه دین پناه در معرکه
آرای پیکار شده بود از شرب خمر توبه نمودند و به یمن نیت حق گرا مدد آسمانی رسید و فتح و فیروزی
[illegible] در این مرید نیز در انتهای سال حال که انجام قرن اول عمر است و سی سال قمری تمام میشود
از شراب باز آید تا به برکت آن بر اعدا ظفر یابد و پیش قبله و ولی نعمت خویش سرخروئی حاصل نماید
درین باب از حضرت التماس دارد و اجازت آن حضرت تلقی بقبول نمود تحسین فرموده
بر گذارد که حق سبحانه تعالی گرامی فرزند را درین نیت راسخ دارا دو توفیق کرامت کناد و [illegible]
خداشناس در بیت گردهی کهاتی جاندا روزی که جشن وزن قمری انجام سال سی ام و آغاز
سال سی و یکم از عمر ابد طراز بر کنار آب چنبل منعقد شده بود شراب ابهاید در آب [illegible] بخشیدند و
اسباب بزم باده از ساغر و صراحی و دیگر ظروف مرصع و [illegible] طلا شکسته به فقرا و اهل استحقاق قسمت
نمودند زهی توفیق و حبی سعادت که با فزونی عیش و کامرانی و فراوانی مواد تنعم و شادمانی
از کمال خداشناسی در عین جوانی و هنگام استیلای شهوات و استیفای لذات نفس خود کام
رام کردانند چون حوالی اجین مضرب خیام فیروزی شد از عرضداشت محمد تقی فوجدار مالوه که حراست
حصار ماندو و نیز بعهده او بود بمسامع علیه رسید که منصور خان فرنگی با قریب هشت هزار سوار دکنی
از آب نربده گذشته و اطراف قلعه را سوخته دست نهب و غارت دراز ساخته است بادشاه
دورین خواجه ابوالحسن را برسم منقلا با چهار هزار سوار از بندهای بادشاهی و ابراهیم بیگ میر بخشی
خود را که بهادر و لی خواجه [illegible] مفوض شد با هزار سوار از ملازمان سرکار خود دستوری داده ند و حکم

بگوش شد که محمد تقی که با چهار هزار سوار در قلعه است پس از رسیدن خواجه بماند و باز پیوسته باتفاق غنیم
راه ایلغار می‌سپرند و لاور آن رزم جوی پیمانه [illegible] نبال عدو و مال مقاهیر [illegible]
کوزاهتیده بود چنانچه غنیم را مجال آن نماند که [illegible] آب نربده و بر باپور توقف نخواهد نمود اند گردو فرار نمود
به قلعه کلان خود که در نواحی بر باپور [illegible] پیوست و سران فوج منصور بر کنار آب نربده دایره نمودند
حقیقت معروض [illegible] یرلیغ شد که تا وصول موکب جهان کشا همانجا اقامت کرده باشند و اعلام
ظفر انجام کوچ بر کوچ بسرعت نزدیکی در آمد و بیست و هفتم ربیع الآخر سال هزار و سی و سه که روز نوروز بود
شادی آباد ماندو بنور ورود ظفر آمود زینت تازه یافت با آنکه همگی امرای تعینات [illegible] ال [illegible] رسیده
بودند و [illegible] ملازمت سعادت چندان جمعیتی نبود و عرایض خانخانان و دیگر دولتخواهان ظاهر بین متواتر
رسید که غنیم عاقبت وخیم باستظهار کثرت باد نخوت در سر بهمه جا داده چیره و خیره گشته است
الحال لاحق شدن امرای عساکر اقبال در ماندو و اقامت نمایند بصواب اقرب است و اکثر دولت
خواهان حضور نیز درین رای موافقت داشتند اما شهنشاه از مضمار فیروزی که مطلع نظر خورشید پیش
تائید صعود آسمانی است قلت موافق و کثرت مخالف را وزنی ننهاده پس از توقف چند روزه که
بجهت قسمت اسلحه و توزک افواج در ماندو واقع شد شب دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی مطابق
شانزدهم فروردین بصوب بر باپور نهضت فرمودند و روز شرف بر ساحل آب نربده دایره
شد در همین روز عبدالله خان بهادر با دو هزار سوار از خود و همراهان از کالپی که در تیول او بود
رسیده بشرف ملازمت اندوخت و درین منزل ترتیب افواج هنگام سواری بدین نمط مقرر
گردید فوج قول بذات اقدس زیب و آرایش پذیرد فوج هراول بسرداری عبدالله خان بهادر
[illegible] و برانغار بخواجه ابوالحسن مستظهر گردد و جوانغار براجه بکرماجیت قوت گیرد تا عبور
موکب گیتی نورد از آب نربده خانخانان از بیم غنیم [illegible] نتوانست شتافت چون نوزدهم

جمادی الاولی مطابق بیست و سوم فروردین حوالی برهانپور مخیم سرادق عظمت گشت خانخانان [illegible]

آنکه مبادا غنیم عمده را خالی بیند [illegible] ظرفی به شهر برهانپور درآید کومکیان را در آنجا گذاشته تنها آمد

[illegible] سعادت ملازمت نمود و در ساعت بجهت محافظت شهر رخصت انصراف یافت روز پنجشنبه

بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق بیست و ششم فروردین شهر برهانپور بقدوم میمنت لزوم آسمانی

پایه گشت و تمامی بندهای دولت ملازمت دریافتند خانخانان و کومکیان و مردم شهر که دل از جان بر

داشته بودند از ناموس و ناموس گذشته حیات تازه و نشاط بی اندازه اندوختند چون غنیم سیه گلیم

با وجود دعوی دلاوری طوفان تمام از حوالی شهر برخاسته و در آنجا بود که نیکلروهی برهانپور است رحل اقامت

انداخت خدیو اقبال از خانخانان و عبدالله خان و داراب خان پور خانخانان و خواجه ابوالحسن

کنگاش خواستند خانخانان که از زمان حضرت عرش آشیانی تا امروز خانخانان و سپهسالار الکا بوده

حضرت جنت مکانی بود معروض داشت که ازین رهگذر که مخالف قوت و استیلای تمام دارد تا

ایام بارش دو ماه بیش نمانده و درین مدت نیز بسبب [illegible] حرارت تردد دشوار است اگر لشکر

منصوره افواج قاهره را از آب عادل آباد که هفت کروهی برهانپور است و بدریای پورنه زبان زد

روزگار است گذرانیده همانجا توقف نماید بعد از سپری شدن برشکال به توفیق ایزد متعال بالاگهات

برآمده به تسخیر آن ملک پرداخته خواهد شد عبدالله خان بهادر و داراب خان و خواجه ابوالحسن

تصویب رای نمودند و معروض داشتند که جانفشانی سپهسالار محض صوابدید است و عین صلاح بر زبان

غیرت و بهیم خداوند که کمند همت بر آسمان می اندازد رفت که آنچه بندها را مقتضای دولتخواهی

در خورد دانش بخاطر رسید بموقف عرض رسانیدند حال هرچه رای رای دوربین اقتضا کند انشاء

الله تعالی بفعل خواهد آمد چون اقلاعات تعینیان صوبه دکن در یا تصرف غنیم بود و از بیم مرکز

گذر برف نی تمام بحال آنها راه یافته حکم شد که طلب آنها نقد حساب نموده معروض دارند و متعهد

متصدیان خزانه و [illegible] طلب بموجب سیاهه در حضور اقدس تن کنند و ذات مقدس از [illegible]
اقبال برآمده تا ربع شب بعطای زر می پرداختند و در عرض [illegible] صد هزار
تومان عراق و صد و بیست لک خانی ماوراء النهر باشد به بندها که از بی جاگیری در کمال [illegible]
و عسرت میگذرانیدند عنایت فرموده سامان بخشیدند و درین ایام سه کانه [illegible] القدر [illegible]
که باداء صلوة و تمامی [illegible] همت خامه وفا کنند اوقات بکار دیگر جز زر پاشی صرف نمیکنند سی هزار
سوار مکمل که از جمله آن هفت هزار سوار گزیده خوش اسپه تمام یراق از سرکار اعلیحضرت بود باقی
لشکر بادشاهی توزک ساخته پنج فوج هر فوجی شش هزار سوار خونخوار جنگگذار بسرکردگی پنج
سردار دارالخان عبدالله خان بهادر خواجه ابوالحسن راجه بکرماجیت راجه بهیم قرار دادند و
خانخانان را در خدمت نگاهداشتند تا کارشکنی و تزویر و تلبیس نتواند نمود چون برای سرداری
کل لشکر یکی ناگزیر است تا همگی بندهای عمده نزد او فراهم آمده صلاح کار برگزینند و در مصلحت و
کنکاش سخن [illegible] همداستان شنوند باشاره [illegible] بظاهر سرداری آن خان مقرر شد و در حقیقت بر راجه
بکرماجیت چه مدار کار بر و [illegible] خزانه با او شب یکشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق بیست و
نهم فروردین بعد از انقضای سه روز از روز دخول جمیع امرا و اعیان و سایر بندها را اقدر مرتبه
بخلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ و فیل برنواخته دستوری دادند و در جریده ساختن
این افواج اهتمام تمام بکار بردند و ارشاد فرمودند که غنیم را فرصت جنگ غیر افاغنه که اهل
اینند بار بزرگی کری نامند نداده بمهابت اجتماعی جلوریز شده بضرب تیغ و سنان براه فرار
انداخته بتکامشی ببر دارند و در اثنای تعاقب به قتل و اسر دمار از روزگار شان بر آرند و
[illegible] عنبر که صاحب مدار و اختیار بود و در حقیقت نظام الملک او و با نظام الملک جز نامی نه چه [illegible]
او را در قید نگاه میداشت گاهی در مجلس می آورد و خود دست بسته پیش او می استاد و دیگران

نصفی در همین و نیمی در لب دریا می‌ایستادند و نه اوها یارای نگاه بجانب کسی و نه این را مجال نظر ابی

او با بحر و حباب به رسم پنجاه هزار سوار به سرداری یاقوت خان سپهسالار دکنیش که باصطلاح

دکنیان حبشی نامند معین ساخته بود همین که سران افواج بحر امواج از آب بر با نبور که به حبشی موسوم

است گذشته مطابق ارشاد اقدس بآیین شایسته افواج برآراسته یک گروه نبرد دیدند و بحر کین

و خیر کی تمام متوجه به فزونی و کثرت نمودار شده هنگامه آویز و ستیز فراز آمد از تیشه و کمان آتش

گرم گردانیدند و آتش پیکار را به هر کشید هوا از بانهای غنیم تیره تار گشت و زمین از سم ستوران

زیر تر لرزان سیماب و دلاوران عرصه هیجا و شیران بیشه وغا بطریقی که از پیشگاه پادشاه

حقیقت آگاه دوربین صواب گزین مقرر شده بود دست پنجه جلادت گشاده و تیغ خون

آشام از نیام کشیده برق وار و صاعقه کردار جلو انداختند و به حمله های کوه شکن غنیم را برداشتند

مخالف از نهیب سطوت بهادران و بیم صولت دلیران روی همت از معرکه کارزار برتافت و

نیل ناکامی بر رخسار روزگار کشیده راه فرار پیش گرفت گریزان شدند آن گروه دلیر

جو نخجیر زخم خورده از پیش شیر یلی حیبه افگنند تا جان برد کلاه آن و کمر تا سرآسمان برد افواج قاهره

تعاقب نموده از آب عادل آباد که خانخانان معروض داشته بود که اگر در عرض دو ماه تا رسیدن

برسات غنیم را ازین آب گذرانیده آید کار عظیمی به وقوع آمده باشد گذرانیدند و از مخالف جمعی

قتیل و جوقی اسیر گشتند و فراوان اسپ و شتر و پالکی و نشانها بدست مبارزان افتاد و بعد دکاری

بدسگالان قضا و قدر لشکر منصور هر روز در اثنای طی مراحل و قطع منازل مقاهیر را مالش سزا داده

جمعی مقتول و برخی ماسور میگردانیدند کار بر آن تیره روزان آنچنان تنگ شد که بنات النعش وار

متفرق گشته هر فریقی بطریقی شتافت و هر جوقی بگهاتی برآمد عسکر اقبال شش هم روز از نهضت

بفراز گهات دیول گانو که شاهزاده پرویز با آن لشکر گران و حشر بیکران و توشبان غنیم ایلتنل

مظفر و منصور بختیار میر متید مخالفان اعتصام بدست او نیز کرده
میداد و لشکر با خود وزیر اعظم و عمده‌های دیگر صورت [illegible] فت خیال
کاری اقبال زیاده برین نمیباشد که از دست کمینه کمتر [illegible] ره احقر تمامی لشکر ایران را
زیر و زبر ساخت طرز ایران زمین و وضع ایرانیان بعرض معتکفان عتبه علیه اقبال رسیده
باشد که در محاربات کلان توپ‌های آتش‌بار [illegible] تو اخفا بر رمکاه می‌آید اگر بهترین ظفر که هرگز
مبادا شنیده و نوکران علمی برافراخته آی آی او زبان ترکی بر میکشند و اگر شکست
میخورد [illegible] راه عقب برشتافته خود را نمایان میسازد چنانچه خطی که احمد خوشنویس
حسب الدین سیر [illegible] بهادر نوشته و نقل آن باین عرضداشت ارسال داشته مصداق
اینمعنی است زهی قوت و اقبال و قدرت و سطوت اجلال که قطرهٔ بی سر و برگ را
بی‌پایان موج و ذره بیمقدار چندین اوج کرامت فرمود و بعد از فتح سه روز در سرزمین مفتوح
مقام نموده حسب الطلب پادشاهزاده والا گهر کوچ کرده فردای آن سیوم رمضان
ادراک خدمت صاحبزادهٔ نامدار نمود حقیقه را عرضداشت کرده بود تا فی الحال که
ششم شهر مذکور سنه هزار و پنجاه و نه از عسکر ظفر پیکر متوجه ملازمت اشرف اقدس
ظاهر شد که عرضداشت مذکور در راه تلف شده لاجرم [illegible] دید که [illegible] بعرض

سواری او رسید و سکندر و سپهسالار زبره اسپ زنهار بر داشتند و محمد
[illegible] دست [illegible] بسیار بها نمود و در سر جوئی او درجه شهادت یافتند و گور [illegible]
و پیادهای راج در رو [illegible] تنگه در [illegible] راتهور و [illegible] جیوهان و علاول و شهباز و حاجی
و قطب غازی با او رفیق بودند و درست [illegible] که در باب [illegible] و جاگیر خود [illegible]
[illegible] التماسی بود تردد شایسته نموده [illegible] بیجان نیز منصب [illegible] نمود و آنچه ظاهر شد
در همراهان [illegible] طاهر خان و قباد خان مصدر تردد شدند بعنایت [illegible] فتاح [illegible] از
و اقبال بادشاه عدو کداز نسیم ظفر بر پرچم لوای فلک فرسای بادشاهی وزیده شکست
بر [illegible] افغان افتاد و تا دو نیم کروه بندهای درگاه تعاقب نمودند و توپخانه [illegible]
در [illegible] آمد جمعی کثیر از فرقه مخذول علف تیغ بیدریغ گشت و نشان و طبل و [illegible]
[illegible] از [illegible] نام و نشان غنیمت غازیان لشکر اسلام شد کلهای سر
سواران افغان [illegible] معرکه آویزه [illegible] حصار قندهار گردید بعد از حصول چنین فتحی عظیم چون
ظلمت شب مانند پیشانی بخت آنها پرده بر انداخت سر سجده شکر فتاح حقیقی
زمین نیاز سوده نقاره زنان بمنزلگاه بازگشت و غنیم برگشته بخت همپای بخت
خویش برگشته [illegible] نمود [illegible] نفسی راست ناکرده صدای نقاره نوبت
نصف اللیل لشکر فیروزی اثر شنیده بگمان طبل سواری بندگان درگاه از انجا
نیز فرار نموده پانزده بیست کروه بر کنار آب هیرمند رفت و فتح و نصرت که [illegible]
ان [illegible] ایران و توران یادگار خواهد بود نصیب اولیای دولت ابد [illegible] گردید
امیدوار است که بر دولتخواهان درگاه مبارک [illegible] و [illegible] باد و اقبال
گاه [illegible] اقلیم سلامت اگر این فتح خداداد بفر و شکوه بادشاهزاده [illegible]

عدالت پناه را عفو فرمودیم و در مقام عنایت درآمده تمامی ملکی که از عادل خان مرحوم بطریق ارث
یافته بود برو مسلم داشتیم و از روی مرید نوازی از ملک نظام الملک [illegible] نکو و قلعه‌هائیکه در آن
محال است و قلعه سولاپور و محال متعلقه آن و قلعه پرینده و چارده محل متعلق بدان قلعه و ولایت
کوکن با قلعه‌هائیکه در آن است و بر کنارهای [illegible] گوا و جاگنه را بآن عدالت مرتبت عنایت نمودیم
و مقرر شد که سایر [illegible] نظام الملک بممالک محروسه منضم باشد اما این عنایت مشروط است بآنکه نظام
الملک و نظام الملکیه اصلا در میان نباشد و آن عدالت پناه متعرض محالی که از سابق و حال درین
سرحد ضمیمه ممالک محروسه گشته نگردد و از حد خود که درین مرتبه قرار یافته تجاوز ننماید اگر بنده از درگاه
والا از روی بی سعادتی فرار نماید او را در ملک خود جای ندهد خدا و رسول خدا را شاهد [illegible]
ساخته حکم میفرمائیم که مادام که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد او بشروط مذکور عمل نمایند و خلاف
آن نکنند ان شاء الله تعالی از ما و از فرزندان کامکار نامدار برخوردار ما و از امرای عالیمقدار ما
ضرری بملک آن عدالت پناه نخواهد [illegible] رسید و خلاف عهودی که درین لوح طلا که در ثبات ثانی لوح
محفوظ است منقوش گشته بعمل نخواهد آمد و این قول و قرار نسلا بعد نسل همچو سد اسکندر استوار
خواهد بود بتحریر فی التاریخ بیست و سیوم شهر ذی الحجه هزار و چهل و پنج هجری مطابق نهم ماه خرداد سنه
نهم جلوس مقدس و ایالت ولایت دکن که شصت و چار قلعه دارد و پنجاه و سه بر جبال مرتفعه و یازده
بر روی زمین و مشتمل است بر چار صوبه یکی دولت‌آباد و احمدنگر و دیگر محال که آنرا صوبه دکن می‌نامند
و حاکم‌نشین این ولایت که بنظام الملک تعلق داشت سابقا احمدنگر بود و بعد از آن دولت‌آباد گشت
دوم تلنگانه و این دو صوبه بالای گهات واقع [illegible]ه سیوم خاندیس که حصار آن آسیر و شهر
برهانپور که چار کروهی قلعه مذکور است شهرت دارد چارم برار که ایلچپور حاکم‌نشین آنست و حصن
[illegible]هور نواحی ایلچپور گاویل است که بر فرق کوه اساس یافته است و حصانت و رصانت از دیگر

حصون آن ملک امتیاز دارد و صوبهٔ سیوم بالکل و از جایهم برخی با پایان گهات آباد است و جمع
هر چهار صوبه دو ارب و اند است که موافق دوازده ماهه پنج کرور روپیه باشد بپادشاهزادهٔ کامگار بخت بیدار
محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرمودند و بیستم صفر مطابق غره امرداد آن نور دیدهٔ خلافت را بمرحمت
خلعت خاصه با چارقب و شمشیر مرصع و جمدهر مرصع با پهولکتاره و صد اسپ عراقی و صد اسپ ترکی و
مهاسندر نام فیل خاصه با ماده فیل و دو لکه روپیه نقد سر بلند گردانیده از حوالی دولتاباد مرخص
ساختند و اهتمام فتح قلاع وه کانه که از جمله چهل قلعه ملک بی نظام ساهو و دیگر فساد پیشگان متصرف
بودند و افواج قاهره آنها را در محاصره داشتند بر آن گوهر بحر جهانبانی مقرر گردید و خانزمان بهادر با
سایر تیولداران هر چهار صوبه بهمراهی آن اختر برج معالی معین شد و سید خانجهان را به عنایت
خلعت خاصه نوازش فرموده فرمان دادند که تا خانزمان بهادر از تسخیر حصار جنیر و غیره فارغ گردد
آن نوئین بلند مقدار بخدمت پادشاهزاده بخت بیدار قیام نماید و خاقان سلیمان مکان با عساکر
ظفر نشان از راه گهات چوند الو نهضت نموده موضع کرالسا که از مضافات برار بنور است و در
غایت نزاهت و دلگشائی است به نزول میمنت و وصول سعادت آمود گردانیدند و بواسطهٔ
ریزش ابر و فزونی گل و لای و طغیان دریای تپتی در آن موضع روزی چند توقف فرمودند
[illegible] تفصیل این اجمال آنکه یکی از شوریده
سران فتنه اندوز خود را بالیستو که در جنگ ناشندنی سالار لشکر بود و بعد از شکست آن بر
گشته روزگار جانب قلعهٔ کولاس که به قطب الملک تعلق دارد لکر بخته بحیف الف در گذرانیده
و پسری سلطان دانیال مرحوم بر خود بسته که پایهای تباه و فکرهای کوتاه به بلخ رفت و والی
بلخ او را در لیست این دودمان والا شان صادق پنداشته به اراده پیوند اعزاز نمود چون دین
دعوی صدق آن کاذب به یقین نه پیوست از بن غربت با تهمت آن حیله ساز کذب پیرا از آنجا

بیم آنکه مبادا پرده از روی کار او بر افتد و موجب رسوائی گردد از اظهار شیفتگی از فسخ ارادهٔ مذکور نموده
بصوب ایران نشتافت والی ایران اگر چه او را نزد خود نطلبید اما به کمال آگاهی باید دعوای او
فروغی از راستی در انسته باشند لختی بتکلفات رسمی پرداخت و از آن رو که آن خطا اندیش دریافت
که درین سرزمین کارش روائی نخواهد گرفت بنابر آن بر نتابی و سرگردانی به بغداد و روم رفت
و پس از دیری کام ناکام بهسته آمد و باز از آنجا که اجل موعود آمد معهود تنش نزدیک رسیده بود درینجا نیز این
دعوی باز دو سر برزد خواص خان صوبه دار ولایت ته بعد از آگهی آن نکوهیده جلال خسران مآل را مسلسل ساخته
روانه درگاه آسمان جاه گردانید چون به بارگاه جلال رسید و قاضی حاجی که او را دیده بود و شناخته بود بحضور
مقدس رسانید لمحه از پیشگاه جهانبانی استفسار رفت که قاضی حاجی را میشناسی گفت میشناسم و
اشارت بدو کرد بموجب حکم عالم آرای نظام پیرا دوش آن مهوش نابخردی را از بار سر که
دیوخانه افکار خبیث بود سبک ساختند و او را بسزای کردار ناسزا رسانیدند بتسع ربیع الاول آقا افضل
بتول دار بروده بفرمان طلب از [illegible] آمده بشرف ملازمت اندوخت و بمرحمت خلعت و
اسب و خدمت دیوانی دکن مباهی گشته مرخص گردید و دو اسب از طویله خاصه با زین طلای مینا کار
و ساده مصحوب او به بادشاهزادهٔ والاگهر محمد اورنگ زیب بهادر عنایت شد بیست و دوازدهم مبلغ
معتد به نقد اعطا فرمودند فردای آن به پیشکاری اقبال از دریای نیلی بر کشتی گذاره فرموده ساحل
آنرا مخیط سرادق جاه و جلال گردانیدند شصت اسپ عراقی با برخی اشیای نفیسه که وزیر خان صوبه دار
دار السلطنه لاهور بعنوان پیشکش ارسال داشته بود بنظر اکسیر اثر درآمد بیست و دوم به بادشاهزاده اقبالمند
محمد دارا شکوه از حلقه خاصه فیل با ماده فیل عنایت شد امیر خان ولد قاسم خان نمکین بخلعت و اسب
و تهانه داری بهیر غره امتیاز اندوخت بیست و سوم عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمرحمت خلعت
و جمدهر مرصع با پهولکتاره و سر افرازی صوبه بهار که بحکومت آن بدو منوط بود دستوری یافت

سیف الله عرب به خلعت و فوجداری جوبره مفتخر گشت بیست و ششم کنار آب نربده مضرب خیام
گردون احتشام گردید و صاحبقران ثانی بفرخی و فیروزی ازین دریا نیز بکشتی عبور فرمودند بیست و نهم دولتخانه
شادی آباد ماندو را از فر قدوم سعادت لزوم رونق تازه بخشیدند [illegible] روز دوشنبه
هفتم ربیع الثانی سنه هزار و چهل و شش موافق هفدهم شهریور جشن قمری وزن انتهای سال چهل و ششم
و ابتدای سال چهل و هفتم از زندگانی جاودانی فرخنده شادمانی باقاصی و ادانی رسانید و آن
مظهر الطاف سبحانی به طلا و دیگر اشیای معهوده سنجیده آمد و درین روز فرخنده نواب فلک
قباب بادشاهزاده جهانیان بیگم صاحب دو لک روپیه و همچنین گوهر بحر خلافت یک لک روپیه و ثمره
شجره سلطنت محمد شاه شجاع بهادر هشتاد هزار روپیه انعام فرمودند رستم خان بعنایت خلعت
خاصه و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا سرافراز گشته به سنبهل که در جاگیر او مقرر بود مرخص گردید
شاهنواز خان باضافه پانصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و حسن خان
نبیره یاقوت خان به اضافه هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و تاجی باضافه
هزاری ذات بمنصب سه هزاری هزار سوار نوازش یافتند و کلیان جهالا که رانا جگت سنگه او را به
تهنیت گذاری فتوحات تازه با پیشکش فرستاده بود و طرفی از احوال او در تضاعیف سوانح سال هفتم
نگارش یافته دولت بار اندوخته پیشکش گذرانید چون بمسامع جلیله رسید جوهری که حسب الحکم برای انتخاب
و قیمت جواهر پیشکش همراه عبد اللطیف بگلکنده رفته بود در روز پذیره شدن قطب الملک [illegible]
قدر توان و تبرک خاقان زمان را نگین یاقوت نادر قیمتی در دست او دیده و عبد اللطیف از و
شنیده روزی که پیشکش او از نظر انور گذشت عبد اللطیف و جوهری مذکور حقیقت آن گزارش نما
گوهر معروض داشتند به علامی افضل خان که همواره عرایض و ملتمسات او بعرض مقدس میرسانید حکم
که باو بنویسد تا آن انگشتر بفرستد قطب الملک پس از وصول نوشته علامی انگشتر مذکور را که یاقوت

بوزن دوازده رتی است و بکمال خوش رنگی و تمام عیاری دارد به پیشگاه حضور فرستاده بود بساط
علامی از نظر اشرف گذشت و پسند بدیههٔ خاطر خورشید مآثر گردید و پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت
و عوض پنجاه هزار روپیه که از قیمت پیشکش او کم آمده بود محسوب گردید شیخ محمد طاهر سفیر قطب الملک بعنایت
خلعت و اسپ و دوازده هزار روپیه و محمد تقی وغیره که همراه آمده بودند به خلعت و اسپ و هشت هزار روپیه
عز افتخار اندوخته رخصت انصراف یافتند و از آنجا که قطب الملک از رسوخ بندگی التماس شبیه و فیل
نموده بود شبیه شهنشاه مهر گستر شبیه مقدس که بندش از لآلی متلالی بود به آویزه مروارید گرانبها و فیل از
حلقه خاصه طوفان نام با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل و سیزده تقوز پارچه نفیس و زرین لوحی که نقش
عهدنامه نگارین نموده مصحوب خواجه طاهر گرزبردار و شیخ محمد طاهر حاجب قطب الملک عنایت نموده فرستادند
چون خواجه طاهر در برهانپور رسید درگذشت حکم شد که خواجه محمد زاهد والد خواجه محمد رفیع که از خانه زادان
درگاه است اشیای مذکوره به قطب الملک رساند ... ایالت و شوکت پناه عظمت و حشمت
دستگاه عمده ارباب دول قد ... ظل زبدهٔ مخلصان ارادت کیش قطب الملک بعنایت بی
غایت بادشاهانه مستظهر و مفتخر گشته بداند که چون درینولا آن قطب فلک ایالت بیاوری بخت
اختیار بندگی و اطاعت این درگاه آسمان جاه نموده خطبه را که مزین بنام نامی خلفای راشدین مهدیین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و محلی بالقاب سامیهٔ ما بود در ملک خود بر روش مناسب بلند آوازه
گردانید و وجوه دراهم و دنانیر را به سکه مبارک ما آراسته و پیراسته ساخت و قرار داد که همیشه بهمین
دستور در تمام آن ملک خطبه میخوانده باشند و زر را به سکهٔ مبارک ما مسکوک مینموده باشند و
با پیشکشی که مقرر فرموده بودیم بدرگاه والا ارسال داشته ...ل کرد و از جمله آنچه بعادل خان میداد
هر سال هولله هون را که هشت لکه روپیه باشد بسرکار خاصه شریفه رساند بنابرین ما تقصیرات
بندگیهٔ او را عفو فرمودیم و ملکی که در تصرف آن عمدهٔ ارباب دول است بر او مقرر و مسلم داشتیم و خدا و رسول

باشامد این مراتب ساخته حکم میفرمائیم که مادام که آن قطب فلک ایالت و اولاد و احفاد او به
شروط مذکور عمل نمایند و خلاف آن نه کنند انشاء الله تعالی از ما و از فرزندان کامکار
نامدار برخوردار ما و امرای عالیمقدار ما ضرری بملک آن مرید نخواهد رسید و خلاف عهودی که
درین لوح جلاله در ثبات ثانی لوح محفوظ است منقوش گشته بعمل نخواهد آمد و این قرار نسلا بعد نسل
همچو سد اسکندر استوار خواهد بود بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و شش هجری مطابق هفدهم
ماه شهریور سنه نه جلوس مقدس سمت تحریر یافت سواد عرضداشت قطب الملک که در جواب این
کرامت نامه [illegible] نوشته بود عرضه داشت مخلص صادق الاعتقاد و مرید موروثی فدویت
نهاد عبدالله قطب الملک تحفهٔ دعائی که کروبیان ملاء اعلی را استقبال آن زیبد و هدیهٔ ثنائی که
لمعات شوارق آن بر عالم و عالمیان پرتو اندازد اتحاف درگاه آسمان جاه و اهدای بارگاه عرش اشتباه
اعلیحضرت کیوان رفعت فریدون حشمت گردون بسطت سلیمان جاه عالم پناه مهر درخشان
سپهر سلطنت و جهانبانی ماه درخشان آسمان خلافت و کشورستانی سلطان سلاطین الآفاق
خاقان خواقین العصر بالارث و الاستحقاق مالک ممالک اقالیم سبعه بالطول و العرض جالس سریر
انا جعلناک خلیفة فی الارض خسرو سلیمان فر نوشیروان داد دارای خورشید رای اسکندر
استعداد ناصب رایات عالیات فتح و ظفر رافع اعلام نصرت فرجام سلطنت هفت کشور معمار خانه
دولت و دین مصداق کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین خدایگان عرصهٔ عالم و اسطه امن و
امان زمرهٔ بنی آدم بادشاه سلیمان اقتدار مسیحا آثار افضل و اکمل خواقین روزگار ادام الله تعالی
ماثر سلطنته و خلافته و حشمته و اقباله علی صفایح الشهور و السنین و اشاع احکام معدلته و نصفته و ابهته
وجلاله فی السموات و الارضین بجاه محمد سید الاولین و الآخرین گردانیده بعرض ایستادگان مجلس
خلد تزئین و بسمع بار یافتگان محفل فردوس قرین میرساند که همایون توقیع رفیع منیع و گرامی

دیگر اینکه فرمان جهان مطاع عالم مطیع که از موقف مرحمت و ذره پروری و مقر عطوفت و مرید نوازی
بنام این فدوی صادق الاراده شرف نفاذ یافته بود و در ضمن هر حرف آن عنایتی و در طی هر
سطر آن مکرمتی اندراج داشت مع لوح مبارک همایون و صفحهٔ دهر مرحمت مشحون که نمونه
انموذج لوح محفوظ خالق بیچون و شبیه سرنوشت کائنات از وصمت تغیر و تبدیل مصون و مامون
بود و شبیه بی شبیه و نظیر مبارک که از برکات وصول فیض موصول آن عطیه عظمی و میامن ورود
مسعود آن موهبت کبری محن فراق زمانی به راحت وصال جاودانی تبدیل یافت و نکبات حرمان
ملازمت حضور فایض النور به سعادت لقای وافر السرور مبدل شده مصحوب سیادت و عزت دستگاه
عمدة السادات الاجلاء خواجه زاهد ارسال یافته بود به ساعتی که تولاکنند یا بن خورشید کالوحی
المنزل من السماء به میامن ورود سراسر مسعود تارک مفاخرت و فرق مباهات این مرید موروثی
را عرش فرسا گردانید و عنایت قبل ظهور نشان که بی شائبه تکلف و غایله تصلف تا غایت فیلی
باین حسن اندام و خوشنمائی و باین لطافت ترکیب و تناسب اعضا و نیکو منظری بنظر این فدوی
در نیامده است و محتمل که تا حال واقع نشده باشد که باین مشابه فیلی از فیلان نه و الا بهیچ یکی از
مریدان ثابت الاراده عنایت شده باشد مع بعضی تبرکات ذات البرکات که نمونه حله های
جنان و رشک نفایس جهان بود فرق عزت را باوج دولت رسانید شکر نعما و سپاس آلاء منحصر
در اعتراف العجز و قصور رسید اند چه اگر خواهد که آدای شکر یک لطف از الطاف گوناگون و تفقدات
از حد و حصر بیرون که در ضمن فرمان عالیشان عطوفت عنوان نسبت باین مرید صادق الاعتقاد
مندرج بود باید سالها از عهدهٔ آن نمیتواند برآمد و اگر در مقام سپاس یک عنایت از عنایات
مذکوره فوق در آید عمر نوح وا متداد زمان بآن وفا نمیکند اگر سالها عذر لطف تو خواهم
برون نایم از عهدهٔ آن کما هی همان به که آنرا بلطف گذارم که هم لطفت از خود کند عذرخواهی

چون علامات طلوع آن کوکب درخشان از مشارق عاطفت و احسان سمت ظهور یافت علی الامر
المشرفه که لازمهٔ ارادت و وظیفهٔ بندگی این مرید موروثی است باقدام استکانت و خضوع استقبال کرده
بلوازم تعظیم و تکریم و مراسم ادب و تسلیم قیام نمود چنانچه شمهٔ از آن از عرضداشت سیادت
و عزت دستگاه مومی الیه [illegible] پایهٔ سریر اعلی منصهٔ ظهور رسیده باشد و امیدوار است که بعد از
وصول مشار الیه بسعادت استلام درگاه خلایق پناه حقیقت صدق ارادت و خلوص عقیدت و انقیاد
احکام مطاعه و پیروی اوامر لازم الاطاعه این فدوی صادق الارادت بمسامع جاه و جلال رسیده
باین وسیله بحلیه [illegible] بسلک مخلصان خاص و فدویان قویم الاختصاص در آید و بعضی اشارات ذات
البشارات و احکام مطاعه لازم الاطاعه که در مطاوی منشور اقبال شرف تحریر یافته بود بتقریر دلپذیر
سیادت و وکالت مشار الیه و عزت و فضیلت نصاب شیخ محمد طاهر که بیاوری بخت به سعادت آستان
بوس آن درگاه آسمان جاه استسعاد یافته مشمول مراحم و عواطف معاودت نموده بگوش جان و ضمایر
رسید همه را سمعاً و طاعةً از صمیم قلب تلقی بقبول نموده توفیق امتثال اوامر مطاعه را در هر باب از
درگاه احدیت سائل است و فیل یکه موتی که در فرمان قضا جریان در باب آن اندراج یافته که
سرآمد فیلان نامی این فدوی است و فی الواقع فیل نامی جز آن نداشت بموجب اشارهٔ والا که در لصق
فرمان قدر توان مرقوم بخط قدسی مط که بنام عمدة الملک خاندوران بهادر شرف صدور یافته بود و
نقل آن بنظر این فدوی در آمد قبل از ورود این فرمان عالیشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شده است
محتمل که داخل فیلخانهٔ معلی شده باشد با آنکه اطاعت به فعل آمده لیکن چون خالی فرستادن عرضداشت
مناسب نبود و تحفه که قابل فرستادن باشد بنزد فدوی نمانده حیرت داشت که چه کند چنانچه سیادت
و وکالت پناه مومی الیه بعرض خواهد رسانید و در آن اثنا بعضی تجار الماسی که بوزن الماس سابق
بود و در آب و رنگ برتری بر آن داشت و صاحبش مدعی آنکه الماس کمینه است بنظر رسیده اگر چه ظاهر است

خطاب عمدة الملک خاندوران است

است که الماس بابن وزن هرچند که خوش آب و رنگ باشد لیاقت آن ندارد که تنها فرستاده شود
اما بحکم ما لا یدرک کله و لا یترک کله خریده ببرادرسال آن جسارت نمود بلطف کریم و کرم عمیم عذر خواه جسارت
آن خواهند شد زیاده ترک ادب نمی نماید ظل ظلیل سلطنت و خلافت [illegible] بر مفارق
عالمیان پاینده باد چون بعرض مقدس رسید که در بیشهٔ نواحی حصن ماند و شیر بسیار جمع آمده و به
سکان آن مکان فرط تعرض و ایذا می رسانند و درون حصار درآمده آدم می ربایند چنانچه کسی نماند و
بر گذار جمعی که در اندک وقتی افزون از حد و بیست کس گرفتار چنگال آن جان شکران خونخوار گشته
اند خاقان مهر گستر بدآن صوب توجه نموده بذات اقدس هفت قلاده شیر شکار و قوی هیکل را
به تفنگ شکار فرمودند و دو شیر بچه را ملازمان رکاب اقبال زنده گرفتند ساکنان [illegible] سرزمین
از اضرار سباع مذکوره رهائی یافته زمزمهٔ دعای فزونی عمر ابد انجام پادشاه [illegible] به فلک [illegible]
رسانیدند ششم جمادی الاولی تربیت خان بعنایت خلعت و علم و اسپ سرفراز گشته بجاگیر مرز
جیتپور که از فتنه گرائی و تباه [illegible] و شقاوت اندوزی می بود [illegible] ری یافت
درین تاریخ [illegible] معتقد خان هفت فیل که از [illegible] ارسال داشته بود به نظر اکسیر اثر درآمد و از
افیال مذکور یک فیل بگوهر اکلیل خلافت مهین پادشاهزادهٔ والاقدر مرحمت شد دوازدهم تربیت خان
به ادراک شرف ملازمت مباهی گشت و زمینداران ولایت جیتپور که تاب صدمات کمند آوران نصرت
شعار در خود نیافته از راه انکسار پیش آمده بود همراه آورده به سعادت آستانبوس فایز گردانید
امان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار و خدمت قلعه داری حصار قندهار سربلند
گردید چون موسم برسات منقضی شد اعلام اقبال شانزدهم از راه اوجین و [illegible] جانب
دار الخلافه نهضت فرمودند فدائی خان از مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا سرافراز [illegible] به
گورکهپور که در اقطاع او مقرر بود رخصت نمودند از آنجا که از [illegible] و رشید خان بمسامع جلال

نهضت بدار الخلافه اکبرآباد

که میرزا خان ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان که خدمت فوجداری کانگره بدو مفوض بود
از شوریدگی دماغ رانده و اکثر بنده بنابران و خواص حاجی ها به عنایت خلعت و خنجر مرصع و بجهت لزوم
فزونی جمعیت برای ضبط محال کوهستان به اضافه هزاری ذات و هزار و دویست سوار بمنصب دو هزاری
ذات و دو هزار سوار و بخطاب شاه قلیخان و عنایت علم و اسپ با ساز طلا و فیل بلند پایگی بخشیده بخدمت
مذکور معین گردانیدند بعد و جادم را با جگت سنگه پسر رانا نوشتادن سرپیچ مرصع و شمشیر یراق میناکار
مصحوب کلیان جهالا که از جانب رانا بدرگاه خواقین پناه آمده بود مفتخر ساختند درین ایام میمنت نظام
به نیرنگی اقبال خاقانی حصار اودگیر و قلعه اوسه مفتوح گردید تبیین این مقال آنکه چون خان دوران
بهادر بعد از والانعام از انقیاد عادل خان به تسخیر قلاع مذکوره مقید گردید بخت باسبانان هر دو
قلعه پیام داد که اکنون که همگی قلعه و ولایت بی نظام از لشکر فیروزی اقبال گیتی آرای شهنشاه اقلیم گشا
مسخر گشته و عادل خان از فراهمی ناروائی این دو قلعه باز آمده اولی آنکه قلعه را به اولیای دولت
قاهره بسپارید و الا عنقریب هر دو حصار بجبر و قهر مفتوح خواهد گردید و جان و مال شما عرضه تلف خواهد گشت
عاقبت آن ناسپاسان بی اساس مآل کار بنظر در نیاورده باستحکام برج و باره پرداختند خان دوران
بهادر روز یکشنبه بیست و پنجم محرم در سواد قصبه اودگیر دایره نموده بعد از ملاحظه دور حصار به تقسیم ملچار
پرداخت نظر بهادر خویشگی و اهتمام خان و پهلوان درویش سرخ را درون قصبه محاذی دروازه
جنوبی و سرافراز خان دکنی و سزاوار خان ولد لشکر خان و جمعی از منصبداران را مقابل دریچه قلعه که
میان جنوب و مغرب واقع است و تابینان مبارز خان و حسن آقای رومی با طایفه برق اندازان
توپخانه چون زن عزبی حصن که نقب بدیر بود معین ساخت و مقرر نمود که هرگاه ملچارنشینان را به کمک
احتیاج افتد تابینان خود را بفرستند دلیر خان و کارطلب خان بدستیاری جلادت و پامردی جرأت
ملچارها را پیش برده شروع در کندن نقب نمودند و چون نقبها به قلعه نزدیک رسید حصاریان

خطاب شاه قلیخان [illegible]

فتح قلعه اوسه و اودگیر [illegible] عادل خان [illegible]

ذکر خانه زادان

ذکر شهزاده [illegible] ولد لشکر خان

نشینان را پای ثبات از دست رفت و سیدی مفتاح حبشی پاسبان قلعه مضطرب گشته بخانخانان
بهادر پیغام داد که اگر مرا در سلک بندهای درگاه خواقین پناه منخرط سازند قلعه را می سپارم
بهادر با آنکه طمعت آن داد قبول نمود آن کوتاه بین آرزوهای دیگر که شایسته گی آن نداشت
در میان آورد خان مشار الیه نقبی که بسر بنای شیر حاجی کشیده بود آتش زد اگرچه تمامی آن برج که
بزرگ صد گز بود با توپ و منجنیق و دیگر ادوات بکار که بر فراز آن بود بپرید لیکن از آن رو که خللی
به قواعد حصن ارک راه نیافت سرور لشکر فیروزی در آن روز دلاوران ببر و اژدر را از یورش باز
داشته بمفتاح گفته فرستاد که اگر از عاقبت بینی و خرد گزینی حصار را با اولیای دولت پایدار بسپارد
بجان امان مییابد و الا آماده باشد که طعمه شمشیر آتش افشان فتنه نشان بهادران ظفر نشان گردد
و سیدی مفتاح از طغیان هراس جز اطاعت چاره نیافته نزد خانخانان [illegible] در اواخر روز پنجشنبه
هشتم جمادی الاولی که از آغاز محاصره تا این وقت سه ماه و کسری گذشته بود قلعه را با اسمعیل پسر
ابراهیم عادل خان که در آنجا محبوس بود و محمد عادل خان برای گرفتن او ملطفات [illegible] سیدی مفتاح
را استمالت میکرد و انید به بندهای بادشاهی سپرد و چنان حصار استوار که بر فرق کوه از سنگ و ساروج
در کمال متانت اساس یافته و سوای خندقی ژرف که بر دور آن کنده اند خندقی دیگر در سنگ خارا
مواد و فزونی رصانت آن در جهان گشته است بکمتر مدتی مسخر گردید اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر
ابراهیم عادل خان و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک چون ابراهیم عادل خان میخواست که پسر دوم او محمد
جانشین گردد و بدولت نام غلام کلاونتی که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه دار بیجاپور شده بود در مرض
موت وصیت نمود که بعد از وی محمد را بسروری بر دارند پس از آنکه ابراهیم از جهان گذشت در دولت و محمد
مسند حکومت نشست و درویش محمد را نابینا کرده اند زنان درویش محمد اسمعیل را که در آن اوان شش ساله
بود مصحوب حبشی پنهانی نزد بی نظام فرستاده بودند باشند که از خنگ دشمنان رهایی یابد او آنکه

خطاب حبش خان بسیدی مفتاح

مهیا دارد سیدی اسمعیل شهرت پذیرفت و خاطر عادل خان از آن انحراف پذیرفت تا دیده بینش سیدی
مفتاح قلعه دار ادونی را روانه ساخت او مدت ده سال اسمعیل بهادر را تا آنجا بزندان نگاهداشت و درین وقت
که حصن ادونی [illegible] مدار او حواله نمود خاندوران بهادر منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار
و خطاب حبش خان برای سیدی مفتاح [illegible] درگاه جهان پناه التماس نموده بقلعه ادونی که در اثنای قبل
حصن ادونی کریان مکان رفته بعد از ترتیب ملچار رسید [illegible] با گروهی جنگ آزمای نبرد کرا مجاهره کلام شسته
نبود شتافت و به بهوجراج قلعه دار گفته فرستاد که اگر بتان گاه از تسخیر قلعه ادونی عبرت گرفته بی محنت
کارزار حصار وا گذارد از دست برد بهادران قلعه گشا رهائی خواهد یافت و الا بکیفر اعمال ناشایسته
گرفتار خواهد آمد چون از قبول این معنی خبری بخاندوران بهادر نرسید بیکار گزینان حضرت آئین را
[illegible] نمودند [illegible] آن سعی نمایند تا آنکه از بالای قلعه توپ و تفنگ پی هم می انداختند شیران بیشه
و غازیان اندک وقتی ملچارها بخندق نزدیک رسانیده از هر جانب نقبها خواستند درونیان را از دیدن
این حال [illegible] ارکان استبداد متزلزل گردید و از امن [illegible] زینهار طلبیدند بهوجراج قلعه دار که گشته
خاطر او از همگنان افزون بود چون بیرون حصار راه نجات نیافت بخاندوران بهادر گفته فرستاد که
قلعه را می سپارم بشرطیکه امان نامه داده مرا در زمره بندگان درگاه والا در آورند بعد از آنکه خاطرش
مطمئن گردید بیست و نهم جمادی الاولی که از ابتدای محاصره تا این تاریخ سه ماه سپری گشته بود خاندوران
بهادر را دیده حصار سپرد و سرکرده عساکر فیروزی هزاری ذات و پانصد سوار منصب برای او تجویز
نموده بدرگاه عرش اشتباه معروض داشت و از نظم و نسق قلعه خاطر فراهم آورده اهتمام خانرا که بعزم
[illegible] آسمان صولت متوجه است به پاسبانی آن بازگذاشته عنان معاودت برتافت
[illegible] عرایض خاندوران بهادر به پایه سریر گردون نظیر فرمان شد که مطابق بتجویز خان
مشارالیه مردم به قلعه دار داده در ولایت تلنگانه جاگیر تنخواه نمایند و از پیشگاه عنایت بخاندوران بهادر خلعت

خلعت خاصه و اسپ با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل مرحمت نموده فرستادند
مغل خان ولد زین خان کوکه باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاری ذات و هزار و
پانصد سوار و به قلعه‌داری اودگیر نوازش یافت
روز جمعه غرهٔ جمادی الثانیه سنه هزار و چهل و شش هجری
مطابق نهم آبان ماه دهم سال فرخ فال از جلوس اقدس سریر آرای خلافت و جهانبانی آغاز شد
و ابواب مسرت بر روی روزگار باز شد آئینی تازه گرفت و عشرت رونقی بی اندازه دوم ساحت
اوجین به نزول اعلام نصرت فرجام منور گشت میر فیض الله مخاطب برحمت خان را خلعت و علم مرحمت
نموده بسرکار بیجاگده که در تیول او بود دستوری دادند و از دهم موضع کهوری از مضافات پرگنه رامپور
مخیم اقبال گردید چون موضع مذکور وطن راو ستی سنگه بود یک فیل بعنوان پیشکش گذرانید و بعنایت
خلعت سر برافراخت سیزدهم نواحی پرگنه خیرآباد دایره شد از آنجا که کلارا دوی کچهواهه بوی
پرگنه پلانیهه که در اقطاع راو هتی سنگه است واقع شد موهن سنگه و ججهار سنگه اور ولت ملازمت
اند و تحفه یک فیل پیشکش نمودند و هر دو مرحمت خلعت و اسپ سرافراز گردیدند بیست و یکم منداور از توابع پرگنه
سرور مرکز رایات جهانگشا گشت هاد سنگه ولد راو ستر سال که وطنش نیز در آن نزدیکی بود در رکاب والا آمده یک فیل
پیشکش نموده بعنایت خلعت و اسپ نوازش یافت چون از
پیشگاه عنایت خاقانی ولایت دهندیره بسیورام ولد بلرام پسر کلان راجه گوپالداس گور مرحمت شده او
با جمعی بر ولایت مذکور رفته اندرمن زمیندار آنجا را اخراج او قهراً از آنجا برآورده و ولایت را بتصرف در آورده بس
از چندی زمیندار مذکور حشری فراهم آورده به قصد پیکار بر سیورام آمد و از روی استیلا آن ملک را دوباره
متصرف گشت بنابر آن راجه بیتهلداس بتادیب آن فتنه سر و از پی اشتر مامور گردید و به التماس
راجه معتمد خان و سیورام مذکور که برادرزادهٔ راجه بیتهلداس است و سید عبدالماجد امرسیه و جیرام ولد راجه

الوپ سنگه و راجه بهروز ولد راجه روز افزون و خواجه ابوالبقا برادرزادهٔ عبدالله خان بهادر فیروزجنگ
و سید جادون و بهری سنگه ولد راو دودن و نشتاب خان پسر ملک علی و امیر بیگ ولد شاه بیگ
خان کابلی و دلدار بیگ قدیمی و سید سعادت الله حاجی لوری و ششصد سوار احدی کماندار و برق
انداز بهمراهی او معین گشتند و بیست و نهم راجه [illegible] معتمد خان و دیگر منصبداران امرا در خور مرتبت خلعت
و اسپ عنایت نموده بدان صوب مرخص گردانیدند اگرچه شهنشاه فلک بارگاه پیش از جلوس مبارک
در اثنای نهضت الویهٔ نصرت پیکر از حضیر بدار الخلافه اکبرآباد بزیارت مقتدای ارباب عقیده و اخلاق پیشوای
رهنمون شناسان انفس و آفاق رهنمای سرگشتگان بادیهٔ یقین خواجه معین الملة والدین دریافته بودند چنانچه
در تصانیف وقایع پیش از جلوس اقدس گذارش یافته آمد اما چون بعد از فوز بمرتبهٔ خلافت الهی این معنی بجلوهٔ
ظهور رسیده بود خاقان حقیقت شناس بمتابعت نیاکان بزرگوار پیش از اورنگ نشینی بتربت جنت
زینت آن واقف اسرار کونی و الهی رفته استمداد فتوح نموده اند بصوب اجمیر متوجه گشتند هفتم رجب
باین [illegible] بهرور ورود سعادت آمود فرموده دولتخانهٔ والا را که بر ساحل تالاب اناساگر ترتیب یافته
به نزول اقدس فروغ آگین گردانیدند حضرت جنت مکانی بر بند این تالاب دلپذیر عمارتی از سنگ مرمر
بنا نهاده بودند بفرمان سریرآرای جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی چهرهٔ دولتخانهٔ خاص و عام حد نهایت
دلگشایی و روح افزائی انجام پذیرفته است و قریب یک لک روپیه صرف این عمارت شده از نصف کمتر
در ایام دولت حضرت جنت مکانی و بیش از نصف درین عهد سعادت مهد بپایان رسیده از دولتخانهٔ
معلی تا مزار خلد آثار آن اسوهٔ اصحاب تحقیق از روی ادب پیاده رفته رسم زیارت بتقدیم رسانیدند
و ده هزار روپیه [illegible] به مستحقین آن مکان و خدمتشان عنایت کرده مسجدی که در ایام
سلطنت از حضور حکم بنای آن صادر شده بود و لیکن از جلوس مقدس بصرف چهل هزار روپیه باتمام
رسیده سرعت فرموده بعد از نماز شام بدولتخانهٔ والا معاودت نمودند بیبدل خان گیلانی تاریخ

بار دوم [illegible] بعد از جلوس [illegible]

پیاده رفتن حضرت برای زیارت

تمام شدن مسجد [illegible] بصرف چهل هزار روپیه

رسیدن مژده فتح قلعه جنیر
دختر ... دختر بکلواری و ...
و چودهن و چوند و ...

تاریخ انجام این مقام فیض انتظام قبله اهل زمان سند مسند شاه زمان یافته دوازدهم ماه حکور پسر
تیکه رانا جکت سنکه بدرگاه عرش اشتباه آمده دولت تقبیل آستان سلاطین مطاف اندوخته و بنه آن
بخشش گذرانیده بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و مالای مروارید سرافراز گردید عرضداشت خانزمان بهادر
مشتمل بر مژده تسخیر حصار جنیر و خزان و تمشیت دادن مهام دکن و دفع فساد دکنیان بپایه سریر
فلک نظیر رسیده اولیای دولت ابد قرین را فرح طراز ساخت تفصیل این اجمال آنکه خان مذکور بعد
از آنکه از درگاه آسمان جاه مرتبه دیگر رخصت شده به کومکیان و تابینیان خود ملحق گشت و آگهی یافت که
ساهوی ضلالت خو بنوکری عادل خان تن در داده میخواهد که حصن جنیر و دیگر حصون را به بندهای شاهی
بسپارد و عادل خان رند وله را فرستاده که در قلع بنیاد ساهوی شقاوت نهاد و تخلیص قلاع که
در تصرف آن بدنهاد است با هواخواهان این سلطنت جاوید طراز یکدل بوده از صوابدید سر کرده
افواج قاهره بیرون نرود بجنیر شتافته مداخل و مخارج حصار را بنظر درآورد و ... خان را با کاکا
طلب خان و راو ... سنکه و داود خان و سید میرزا و قریب هزار سوار ... سنکه و هزار
پیاده برق انداز تعین نمود تا بمحاصره قلعه پرداخته خاطر از تقسیم ملچار و تهیه مواد محاصره وا پرداخته
به اراده استیصال ساهوی خسران مآل که در حوالی قصبه پونه اقامت داشت بره پونه ... در آمد
و بکنار دریای ... رسیده از کذشت بارندکی و طغیان آب نزدیک یکماه توقف کزید
همین که آب رو بکمی آورد از آن رودخانه عبور نموده بر کنار آب ... قریب ... نزول آمد
ساهوی ... هفده کروهی لوه کانو بود بمجرد ... این خبر بصوب کوهستان کوندانه و ... پوره
کریزان کشت چون میان افواج قاهره و آن مرحوم ... دریای کلان ... و ...
طغیان داشت و تیز ... از این پیش ... بخانزمان نوشته بود که ... سایر حصون نظام را از
ساهو گرفته ... نا ... بخانزمان بهادر ... فرستاده

در باب تعاقب ان نیز عاقبت مشورت خواست و بعد از رسیدن نوشته زندوله مطابق اراده او از
دربای اتیدان گذشت و سه فوج از دلاوران نبرد خو ترتیب داده کارفرمائی یکی بخویش و دوم به راو ستر سال
و سیوم به بیر تهیراج مقرر کرده آمده راه نورگیه ... که وسعت و آبادی داشت پیش گرفت و درینولا ساهوی فساد خو
بسرعت هرچه تمامتر از گتل کوهها عبور نموده بولایت ... در آمد و به بهانه دار و مدار اجوری و دیگر مرزبانان
آن نواحی پناه برد که باشند چندی او را جای دهند چون زمینداران مذکور از مآل اندیشی آن نکوهیده فرجام
را ناکامی تمام از حد و دخود راندند ناچار معاودت نموده از گتل فرود آمد و درین اثنا عسکر فیروزی از ان
گتل گذشته داخل ولایت کوکن گردیدند زندوله نیز خود را نیز در یک گتل رسانید آن تیره رای ادبار کرا عنان
حزم از دست داده هنشته به اسکیمه جانب ماهولی فرار نمود خانزمان بهادر نیز بنا بر معنی الکی یافته هرچند
از دو و نیم کروه نگذشته بود و زندوله هم بدان سبب که نیز پیوسته در توقف مصلحت ندیده بیکامشی در آمد شنود
که آن سیه روی ... خود به ماهولی رسید و از اتفاقات حسنه بهمان مسلکی که ساهوی نورد بیه انبران آمد
وارون اختر راهی گشت درین وقت خبر آوردند که آن گمراه خانه سیاه در حصار ماهولی که میان کوه
و جنگل واقع است و از آنجا یازده کروه مسافت دارد فرود آمده میخواهد که لختی توقف نموده روانه
گردد دیر کرده لشکر نصرت طراز جلو ریز سه کروهی قلعه رسیده بر فراز کوه بر آمده و سیاهی ادبار
زدگان دیده با آنکه از دشواری چاتی راه و گذشت گل ولای قلیلی با او رسیده بود بپایین آمده اطراف
غنیم روآورد ساهوی مقهور از سطوت دلیران کار طلب مغلوب هراس گشته برخی از احمال و اثقال را
بجلدی روانه ساخت و تتمه را گذاشته خود نیز از عقب راهی گردید اندکی راه قطع نموده بود که مبارزان بکار
جو در رسیده آن ... سستی بسیاری از مقاهیر را به تیغ خون آشام برانداختند و بکجه آوری اسبابی
که آن مقهور گذاشته بر راه فرار شتافت نپرداخته قریب دوازده کروه تعاقب نمودند چون از فرط
سرما و فراوانی تردد در گل ولای پای مراکب اکثر منصبداران و تابینان خانزمان نیروی حرکت نمانده و ساهوی

ساهو وی فی الحال فرصت غنیمت شمرده همراه جمعی از خیل بهادران ضرغام صولت هزار اوق جان کندن
بر بالایی بافت دلیران نبرد آزما نشسته و ماند و پیش و سپس اورا با نقاره و چهتری و پالکی و نشانهای خویش که انعام
که او در انعام الملک نامیده با خود میگردانید به دست آورده فرمان فتح و نصرت سرا جعت کردند و شت بهکام
در مکانی که گل های کمتر داشت دایره نموده و از آنجا ... های عساکر منصوره نرسیده بود هنگام آن
کم گشتگان بادیه فرار را که غنیمت گرفته بود ... بر با مساخته با سودی که گذرانیده ... و آن ضلالت اندیش
در یک شبانه روز خود را به پای قلعه ماهولی رسانیده نخست خواست که به همت سرهنگ و ... تگلواری برد
لیکن از بیم آنکه مبادا در راه بدست غازیان لشکر ظفر اثر گرفتار آید همانجا اقامت نموده جمعی را که با او
همراه طریق مرافقت می پیمودند نگاه داشته باقی را مطلق العنان گردانید و خود با پسر و برادر و قلیلی
از اسباب و اموال که همراه او بود به اراده تحصن به قلعه در آمد خانزمان بهادر ... رده کروهی ماهولی
این خبر شنفته با وجود صعوبت راه در یکروز به پای حصار رسید کیچیان پایین قلعه و طایفه که به
فراهم آمده بودند ... می بردند از مشاهده لشکر فیروزی مضطرب گشته گریختند و تمامی آن دو قلعه با مرها
با تصرف غزاه افواج قاهره در آمد سرکرده لشکر اقبال ملجا مجاوری دروازه کلان قلعه را به راجه
بهار سنگه بندیله سپرده بر محصوران راه آمد و شد باز بست پس از چندی رند وله نیز در رسیده برابر
دروازه دوم که از دروازه نخستین تا این در بواسطه کوه و جنگلی که در میان واقع شده هفت کروه
مسافت بود ملچار ساخت بعد از آنکه از هر دو جانب کار بر حصار نشینان تنگ شد ساهو وی او باتار
ملتجی به خانزمان بهادر نوشت که قلعه را می سپارم بشرط آنکه مرا در زمره بندگان درگاه خواقین پناه جا دهد
خان مشار الیه پاسخ فرستاد که اگر ماهوی خود خواهی با ... که فرمان چنین رفته و الا زود باشد
که نایره شمشیر مبارزان قلعه گشا کاخ زندگانی ترا خاکستر گرداند او ناچار متابعت عادل خان ... تن
در داده التماس عهدنامه عادل خان نمود و پس از وصول عهدنامه از خرد ... آرزوهای که نه در خور حوصله

کوتاه او باشند و دستیان آورده از آنچه قرار یافته بود برگشت و چون استیلای شمشیرداران جبشه و خا
روز بروز بیشتر اند بروشنیاد و نزدیک برسید که حصار کنانیش باید جماهوی مخذول از قلعه برآمده در کوه
زده که با طلبیده دریافت و خویش بی نظام را با او سپرده و بنیه برای نوکری عادل خان گشته معروض نمود
که حصن جنیر و غیره را به بندهای [illegible] آسمان جاه حواله نماید و صباح آن طوماری مشتمل بر بعضی ملتمسات
مصحوب قاضی ابوسعید که عهدنامهٔ عادل خان آورده بود در سیل خود نزد خانزمان بهادر فرستاد از آن رو که
حکمی درین باب بخانزمان بهادر نرسیده بود مخلصانه جواب آنرا موقوف داشته قاضی ابوسعید را رخصت
نمود و نقل طومار را با عرضداشت خود روانهٔ درگاه والا گردانید و بعد از ورود یرلیغ قضا نفاذ متضمن پذیرائی
ملتمسات آن دل بجای داده را به مطمئن ساختن او ساهو جمعی را از معتمدان خویش همراه قاضی ابوسعید
با نوشتجات متضمن سپردن حصن جنیر و دیگر حصون متینه مثل تربنک و [illegible]
و جهد و هر سیر با ولهای دولت قاهره پیش خانزمان بهادر فرستاد سردار افواج فیروزی پس از رسیدن
این جماعت برای پاسبانی هر یک از قلاع مذکوره یکی از بندهای پادشاهی را با گروهی از سوار و پیاده
همراه مردم ساهو تعیین کرده و قدغن نمود که زود بدالصوب شتافته قلاع بتصرف درآورند و خاطر از
انجام این مهام فراهم آورده روزی چند در آن نواحی بجهت خویش بی نظام که ساهو او را بنزد دوله داده بود
و رندوله در باب سپردن او بهواخواهان سلطنت ابد اعتصام بعادل خان نوشته منتظر جواب بود
اقامت نمود درین اثنا نوشتهٔ عادل خان که مبنی از دادن خویش بی نظام بود بنزد دوله رسید و رندوله او را
حواله خانزمان نموده با ساهو به بیجاپور راهی میکرد و خانزمان بهادر از آنجا بسمت دولت آباد معاودت
کرده بملازمت شاهزادهٔ بخت یار محمد اورنگ زیب بهادر رسید اکنون شمهٔ احوال خاندوران بهادر
و فتوحاتی که بیمن اقبال خاقانی پس از انفتاح قلعهٔ اوسه وادگیر او را دست داده می پردازد چون خان
فتنه دالنه شنیده بود که قطب الملک فیلی دارد کج موتی نام که بحسن صورت و لطف سیرت سرآمد افیال

احوال خاندوران بهادر

اقبال دولت وفرمان طلب آن شیر از پیشگاه خلافت صادر گردیده بنابران از تسخیر حصار ادونی و اوده گیر
واپرداخته به کوتگر که سرحد ملک قطب الملک است رفت و به ترغیب و ترهیب آن فیل را با جبت و هنجار
هون که مبلغ یک لک روپیه باشد بصیغه نعلبندی از و گرفت و از آنجا به ثغور دیوگده آمده حصار بیلکچهر
دانسته را که از توابع پرگنه گرمانند کانو بیراه است و جمعی از گوندان فتنه پرست آنرا در تصرف داشته
اطاعت حکام و صوبه داری نمی نمودند مفتوح گردانید و کنک سنکه بیس پا نزد گوکیا مرزبان دیوگده فرستاده
پیغام داده که اگر میخواهی از دست اندازی بهادران کشورگیر محروس مانی خود را با پیشکش شایسته مرزبان
والا عقوبت اساس زند کافی توان یا خواهد در آمد پس از آن که عساکر منصوره یک منزلی ناکپور رسید
کنک سنکه با وکیل آمد خان دوران بهادر را یافت و ظاهر شد که دود سودا بدماغش رسیده است و باد غرور
در سرش پیچیده و بدانچه خان دوران بهادر بزبان کنک سنکه حواله نموده تن در نداده میخواهد که بمکر و حیله
بگذراند خان مذکور بناکپور رسیده گنالیس حصن آنرا که بمتانت و استواری از دیگر قلاع ولایت گوکیا
امتیاز داشت وجهه همت گردانیده بترتیب ملچار و تهیه دیگر مواد قلعه کشائی پرداخت و متدبرات
صائبه و رای ثاقبه در عرض پنج روز ملچارها به کنار خندق رسانیده قوائم عزیمت حصارنشینان را
متزلزل گردانید ناگزیر مقاهیر که بحصانت قلعه مغرور گشته آتش فتنه می افروختند از در استکانت
درآمده زینهار طلبیدند خان دوران بهادر گفته فرستاد که اگر رستگاری خود میخواهند همگی اسباب و اسلحه
و دواب با درون قلعه گذاشته بیرون آیند از آنجا که اسباب هلاک شان آماده شده بود و ابواب
زوال گشاده از قبول این معنی سر برتافته در استحکام قلعه کوشش نمودند سرگرده لشکر پهلوان درویش
سنج را اشارت نمود تا بر خندق حصار که عرضش شش ذراع بود و در فاصله بید جسر ترتیب سازد از آن
لشکر اسلام از آن عبور نموده قلعه را گرد گرفتند در خلال این احوال گوکیا زمیندار چانده که بطلب خان دوران
بهادر از ملک خود راهی گشته بود با هزار و پانصد سوار و سه هزار پیاده آمده هفتاد هزار روپیه مهمانی گونیان

گذرانیده دستگرام زمیندار کهور بحکم اقدس نزدیک دو هزار سوار و پنجهزار پیاده از سپاهی و تفنگچی
و فراوان اسباب و مواشی که در اثنای راه بوردی از اهل ولایت کوکبا که هنگام مرور افواج قاهره گریخته
در شعاب جبال و اماکن معضله قرار گرفته بودند گرفته بود همراه آورده بلشکر فیروزی پیوست و پس از
آگهی بر حقیقت محاصره و انجام یافتن بعضی کارها که بکارفرمائی پهلوان درویش بروی کار آمده
بود بخان دوران بهادر گفت که اگر بالفعل بر انیدن قلعه توقف دارید بگیرید بنده آن شوریده سران را بخود دارا
آگاه می‌گردانم زینهار که اگر از خواب غفلت بیدار گشته ره گرای اطاعت شوند و باتفاق کیباکس نزد
کوکبا فرستاده باندرزهای گرانمایه و مواعظ هوش افزا بر سر انقیاد آورد و او وکیل خود را با طوماری که اسامی
یکصد و پنجاه فیل نر و ماده در آن مندرج بود پیش خاندوران بهادر فرستاده التماس نمود که اگر دست از محاصره
باز داشته بجز امان دهید آمده افیال مذکوره مسکین زاتم خاندوران بهادر در پاسخ داد که مدعای او منحصر
در آن است که حصارها از متحصنان خالی گذاشته با فیلانی که داخل طومار کرده فرستاده است بیاید تا
جمعی بر سیم کنگ در آنجا بنشانیم چون وکیل کوکبا بگذاشتن قلعه راضی نشد دلیران ناموس پرست
نقب ملچار پهلوان درویش را آتش داده یک برج قلعه را با جماعه مقاهیر که بر فراز آن بودند بر انداختند
از آن پس در نقب ملچار راجه جی سنگه که بپای برج کلان سر کشیده بود آتش زدند اگرچه از کمی باروت
نپرید اما خلل فاحش بقواعد آن راه یافت نقب سوم که اهتمام آن به سپهدار خان تعلق داشت چون
برافروخته آمد یک برج و قطعی از دیوار با جماعه مخاذیل بر پرید دراهی وسیع واگشت مبارزان پیکار
پژوه خصوصا سپهدار خان و راجه جی سنگه بپا مردی شهامت بقلعه در شده تمامی مقهوران را از هم
گذرانیدند و دو نوحی قلعه دار زنده گرفتار آمد و مبارز شکری اقبال حضرت شاهنشاهی خود را در معرض
تلف دانسته روز مبارک شنبه بیست و نهم شعبان پانزده کروهی دیوگده آمده خاندوران بهادر
را دید و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و همگی فیلان خود را که از نر و ماده یکصد و هفتاد بود پیشکش

پیشکش سرکار والا کرده مقرر نمود که بعد ازین از مسالک قویم خدمتگذاری و منهج مستقیم فرمان برداری
بیرون نیاید و در هر سال چهار لک روپیه بخزانه عامره برساند چون آثار رسوخ کوکب فرخندگی این دولت بلند
صولت بظهور پیوست خاندوران بهادر که حصن ناگپور را با دو ناحیه گذاشت و با جمعیت رخصت آمود بنواحی گالی بهشت
رسید چهار از سهیم سمین مرزبانان آنجا که درین هنگام بره نمونی طالع دولت عبودیت خاقان ... شان دریافته
رد و یک فیل با ماده فیل بعنوان پیشکش گرفته بدرگاه خواقین پناه راهی گردید پانزدهم رجب الویه نصرت طراز
... ن احمر بصوب دار الخلافه اکبرآباد نهضت نموده ساحل تالاب جوگی را فروغ آمود گردانید
راجه جگت سنگه بمرحمت خلعت خاصه و اسپ از طویله خاصه با زین مطلا و فیل و راجه کنور ولد رانا جگت سنگ
بخلعت و کهپوه مرصع و شمشیر براق طلای مینا کار و اسپ و فیل و چندی دیگر از راجپوتان نامی مثل
راو بلوی چوهان و راوت مان سنگه چندراوت و غیر ایشان نیز که همراه راج کنور بودند بخلعت و
سرافراز گردیده دستوری یافتند و برانا جگت سنگه یک فیل مرحمت نموده براجکنور حواله فرمودند
که به پدر برساند نیز درهم ساحت قصبه متوا که در تیول راجه جیسنگه مقرر بود به نزول اقدس زینت و
بها یافت و پیشکش راجه اسپی چند و یک فیل و بیست هزار روپیه نقد منظور انور و برآمد اعلیحضرت از
شمول رأفت اسپ و فیل پذیرفته نقد براجه بخشیدند شاه بیگ خان باضافه هزاری ذات بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار و خدمت قلعه داری حصار جیر سرافراز گشت بیست و پنجم علامی افضل خان
و مکرمت خان با عمله دفتر و کارخانجات زاید از راه راست بدار الخلافه مرخص گشتند و رایات فیروزی
بنشاط اندوزی شکار بصوب باری برافراخته آمد شب بیست و هفتم دو هزار ... روپیه منظور باصحاب نیاز
عطا شد غره شعبان ملتفت خان ولد اعظم خان بعنایت خلعت و از تغیر عبد الرحمن پسر صادق خان
بخدمت عرض مکرر نوازش یافت هشتم منازلی که بر کنار تالاب باری در عرض دو سال بصرف یک
و چهل هزار روپیه انجام پذیرفته به قدوم شهنشاه فلک بارگاه رشک افزای خلد برین گردیده و چون از

سنگ سرخ در کمال دلکشائی اتمام یافته بود بقلال محل موسوم گشت درین تاریخ سیف خان صوبه دار

[illegible] و باوراک [illegible] دولت ملازمت سر بر افراخت راجه بهلداس و معتمد خان و سایر بندهای بادشاهی

بالش زمیندار [illegible] دستوری یافته بودند پس از رسیدن آنجا حصار شهر را که در نهایت استحکام

و متانت بود محاصره نموده قلعه [illegible] را در مضیق اضطراب انداختند ناگزیر میرزا [illegible] زینهار

طلبیده [illegible] محمد خانزاده بود و ولایت را بتصرف اولیای دولت قاهره واگذاشته به تقبیل عتبهٔ جلال

عز افتخار اندوختند و معتمد خان زمیندار مذکور را با یک فیل که از [illegible] پیشکش گرفته بود در شهر

خصوصاً بدرگاه اعلیحضرت جان بخشی او نموده حکم فرمودند که در قلعهٔ چنیر محبوس دارند شب پانزدهم که

لیلة البرات بود ده هزار روپیه مقرر به نیازمندان مرحمت فرمودند [illegible]

[illegible] فرازندهٔ چتر جهانبانی حضرت صاحبقران ثانی روز پنجشنبه بیستم

از باغ نور منزل بر فیل کوه سار آسمان رفتار بدار الخلافه توجه فرمودند و [illegible] داخل ارک

گردیده [illegible] این عرش نشان [illegible] دولتخانه خاص و عام را که برای فرخنده محفل وزن شمسی انتهای سال چهل و

سوم و ابتدای سال چهل و چهارم از عمر ابد طراز این فردوس برین آرایش یافته بود و نور آگین ساخته بر سریر

فلک نظیر که بتخت مرصع زبان زد روزگار است جلوس نمودند این ایوان بجای ایوان پارچه که در

زمان جنت آشیانی و چندی درین دولت ابد قرین بسر بردی جهروکه دولتخانه خاص و عام میکشیدند و ایوان

چوبین که آن نیز اگرچه برای پناه حضار این محفل منیف هم درین محفل سلطنت خداداد بنا یافته بود اما

چون مناسبتی باین عمارت رفیعه نداشت برداشته شد نگارپردازی مهندسان بدیع آثار [illegible]

[illegible] ذراع و پهنای بیست و پنج و نیم از سنگ سرخ که [illegible] و مرمر سفید ساخته [illegible]

افزای [illegible] صبح کرد آنیده اند و دیگر تکلفاتش بحد [illegible] در نیاید بطاق [illegible] طاق بر افروخته

خم طاق بلندش چون مه نو ز رفعت با فلک پهلو همی سود چو ماهش سر سوئی بالا بر افراخت زمین را آسمانی

نی دیگر افزوده جهروکه دولتخانه خاص و عام شبیه چندان تکلفی نداشت درین اوان سعادت عنوان
که همگی مستهجنات روزگار رو به عدم کشیده است و تمامی مستحسنات به اوج کمال رسیده است از سنگ
که در هر جا بر دیوار آن احجار قیمتی رنگارنگ پرچین کرده و آسمانه آنرا طلا [illegible] ساخته نموداری سقف
آسمان گردانیده اند بنا نموده چینی خانه آن نگارین خانه که ظروف مرصع و آلات مذهب است منظر
صبح عالم افروز است و عقب جهروکه نشیمنی است روبروی دولتخانه خاص که جدار آن و سقف آن از [illegible]
سنگ است و تمام این خانه به چونه مهتابی که در جلا و صفا بهتر از چونه سنگ مرمر است آئینه نما اگرچه در
آغاز جلوس میمنت مانوس از روی بندگی و حق پرستی کافه برایا از سجده که عبادتی است مخصوص
آفریدگار جهانیان باز داشته بجای آن زمین بوس قرار داده بودند چنانچه گذارده آمد لیکن چون
به سجده مشتبه بود پادشاه حق آگاه درین روز آنرا نیز معاف نموده بجای آن تسلیم چهارم
مقرر گردانیدند و حکم شد که در برابر عنایتی از عنایات خاقانی سر برافرازند همین طریقه مسلوک
باشد و از دولتخانه خاص و عام بدولتخانه خاص تشریف برده منازل آنرا که حسب الحکم بنگامی که
سرزمین دکن بانهضت رایات اقلیم گشا منور بود مرتب ساخته بودند فروغ آمود گردانیدند پس از

تعریف عمارت مشکوی

لحظه مشکوی معلی که بتغییر عمارات سابق مجدداً انجام پذیرفته بشرف قدوم ارزانی داشتند و از جمله مغانی
دولتخانه خاص خانه الیست طنبی از سنگ مرمر بطول پانزده گز در عرض نه بذراع پادشاهی که درازی
آن چهل انگشت است دیوار این خانه را بگوناگون نقوش برآراسته بطلا مزین گردانیده اند و دو جانب
آن دو شاه نشین هر یک به سقف نیم کاسه که باقسام رنگ آمیزی و انواع علف آرائش یافته است
در کمال زیبایی واقع شده اگرچه سقف این خانه را بملاحظه سنگینی چوب پوش ساخته اند اما بر
آن تنکه های سیمین گرفته به نهجی بطلا مثبت گردانیده اند که گوئی لوامع خورشیدی است از رسیده سحری
تابان یا اشعه جام جمشیدی است بر بساط کافوری درخشان و پیش آن ایوانی است سر بکیوان کشیده

که بجای ایوان پیشین مطابق طرح تازه [illegible] عی که حیرت افزای دشوار پسندان باشد سراپا از سنگ
مرمر بطول بیست وشش ذراع وعرض پانزده دو ستونه بنا نهاده اند ومتن ازاره این ایوان منبت
است ودر حاشیه پرچین کاری به عقیق ومرجان وسقفش مانند سقف نه خانه طبقی زهی فرخنده قصری
کز لطافت همانا نسخهٔ خلد برین است سبزه زیب افروزی وزینت فزائی تو گوئی آسمانی بر زمین است
ودر زیر این عمارت رفیع البنیان منیع الارکان ته خانه الیست روح افزا که در ودیوار آن را العقیقی جا آیینه
بندی نموده اند وبرخی بطلا وگوناگون رنگها بر آراسته این خانه دو حوض دارد یکی به آب [illegible]
مملو میگردد وازان نهری بطول پانزده ذراع وعرض یک منشعب گشته در حوض دیگر که ازان وسیع
تر است میریزد وصحن ایوان مذکور بطول چهل ویک گز است وعرض هشت ونه که در زیر آن خانها
ساخته اند ودر آن خزانه اشرفی است وغربی صحن مذبور چبوتره است از سنگ مرمر که در تابستان
پایان روز وشب هنگام جلوس مسعود می نمایند وآن مشرف است بر صحن روی زمین که بطول شصت وشش
گز [illegible] وعرض پنجاه وپنج وشرقی آن تختی است از سنگ محک مشرف بر دریای جون وسه طرف
صحن پائین عمارات عالیه دو طبقه از سنگ برافراشته شده که اکثر آن گنجینهٔ جواهر ثمینه ومرصع آلات
نفیسه است وجنوبی این صحن مثمن نشیمنی است چتر آسا از سنگ مرمر بر چار ستون در نهایت تکلف
وصفا ودر آن اورنگ زرین اورنگ سدره آهنگ بجلوس مقدس بلندپایگی می‌یابد محاذی ایوان دولتخانه
خاص ایوانی است بطول بیست وپنج گز وعرض پنج ونیم متصل آن حمامی مشتمل بر منازل متعدده که
بر دریای جون وچمن پای جهروکه درشن وبمحلی بساتین الاطراف آب اشراف دارد وصنعت گران
جادو طراز وهنروران شگرف هر در صنعت پرچین کاری وآئینه بندی ومنبت ودیگر صنایع عجیبه
درون وبیرونش چنان پرداخته اند که بالغ نظر در بنیان دشوار گذرین است ودر وسط خانه کلان
آن حوضی است پنج در پنج مانند آیینهٔ دل صافی ضمیر روشن که در اطراف چهارگانه آن فواره در جوش

جوشن است و دریاسوز خشت کش و سرد خانه و گرم خانه سربام های طلبی خیابان تعبیه یافته که تمام زرد خانه

و ریاض مذکوره در نظر است طاق و در حمام نیز پنجره های طلبی زیب افزوده و تکیه بدایع کرده شده و

زمان دولت حضرت عرش آشیانی بر شاه برجی که متصل دولتخانه خاص است محل خانه بود از سنگ

مرمر و پیش آن ایوانی هم از آن سنگ و جز این عمارتی از سنگ مرمر بنا یافته بود در زمانه های

حضرت جنت مکانی اطراف سه گانه آن ایوانها از سنگ مرمر بر افراخته اند و درین عهد میمنت

چون عمارات مذکوره پسندیده طبع و شوار پسند شهنشاه جهان بهره ور نشد که به همین نیت عالم

آرا زنو نقش است این کهن طاق را عمارت کری گرد آفاق را بنفقات آنرا منهدم گردانیده

و عمارتی دیگر از سنگ مرمر در نهایت دلکشائی مشتمل بر مثمن خانه بقطر هفت ذراع که اضلاع پنجگانه

آن که مشرف است بر دو دو خانه ایوانی دارد و بغایت رنگین و دلنشین و در سه ضلع غربی این

نشیمن است و در نهایت زینت و پیش آن ایوان سه چشمه اساس تهبر ریخته تمامی این عمارت از درون

و بیرون پرچین کاریست باصناف احجار میان عمارت محل و شاه برج دو خانه طلبی گچی

نقوش طلا واقع شده و در آن ایوانی است دو رویه از سنگ مرمر که آنرا نیز مرزالقانی نموده اند از مکان

مقدس که منار سعادات و مهبط برکات است ایوانی از سنگ مرمر به درازی بیست و شش ذراع

و پهنائی ده و نیم که صدر آن با کرسی اساطین منبت طلا اندوده است و جداول آن پرچین کاری با احجار

ملونه و سقفش مفرج برنائی که منبت آنرا نیز بطلا اندوده اند و عقب این ایوان پنج بنیان خانه

طلبی از سنگ مرمر بطول پانزده گز و عرض هشت و نیم که سقف و دیوارهای آن در رنگ دیوار ایوان است

و بصور و تماثیل نموذجی است از منازل آسمان و در دو جانب آن دو شاه نشین است در وسط

این منزل اقبال و شاه برج بنگله خوش مبارک است از سنگ مرمر که مطلع آفتاب خلافت

و آنرا بنقوش طلا زینت افزا گردانیده بر پشت بام آن الواح طلا خیابان تعبیه کرده اند که خلق

از آن جا چو خورشید در کمان افتد و در صحن آرامگاه معلی که هشتاد گز مربع است حوضی است طول

پانزده گز و عرض سه و در آن پنج فواره در جوش درخشنده حوضی چو لوح ضمیر چو آیینه عقل

صورت پذیر ز لالش هر بینش ولی چون بصر هر قطره اش مایه صد گهر نهر آن آب که جاری است جاری

و سر روی آن باغی است خلد آسا که جای بنیش باقسام ازهار و انواع ریاحین مشحون است چبوتره میان

باغ و خیابانها و بنهای آنرا همه از سنگ مرمر ساخته اند اکنون بنگارش منازل فردوس مشاکل نواب فلک

نقاب والا جناب ملکه دوران بیگم صاحب می پردازد و پهلوی آرامگاه گردون جاه ایوانی است

ناگون نقوش در کمال زیبایی و تکلف قرینه عمارتی که میان شاه برج و آرامگاه مقدس واقع شده

پس ایوان طنبی خانه و رنگ آمیزی ایوان و در شرقی صحن این مبانی بنگله ایست مشرف

بر دریای جون قرینه بنگله مبارک و در دو جانب آن دو حجره ایست زیب افزا صدر و سقوف و اساطین

بنگله و هر دو حجره طلا اندود و نقش آمود است پشت بام این منازل سه گانه بالواح طلا آرایش یافته

تا زمین را طبیعت است آرام تا زمان را گذشتن است آیین از زمانش گزند باد و عا نوزمینش همه

باد آمیش عالمش بنده باد و دهر غلام ایزدش پایه باد و چرخ معین نوزدهم بعد از سپری شدن

یک پهر و یک گهری از روز جمعه که باختیار انجم شناسان ساعت وزن مبارک بود خاقان

نوال ابر افضال بادر دولتخانه خاص و عام بطلا و دیگر اشیا بآیین مقرر سنجیده شدند و آرزومندان جهان

کامیاب گردیدند درین روز خجسته بپادشاهزاده های کامگار ستوده اطوار خلعت زرنگار عنایت

شد و امرای [illegible] الاقتدار و دیگر بندهای اخلاص شعار نیز در خور مرتبت بمرحمت خلعت نوازش

یافتند سعید خان باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه

جیتهلداس باضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب چار هزاری سه هزار سوار و به عنایت ولایت بندیره

[illegible] توطن و معتمد خان باضافه پانصدی ذات بمنصب چار هزاری هزار و دو دست سوار نجابت

ونجابت خان که در همین روز احراز شرف ملازمت نمود باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار و مهر شمس باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و فوجدار
و تیولداری پرگنه بروده و مهردل خان باضافه پانصدی ذات و هزار سوار بمنصب دو هزاری دو هزار
سوار و خدمت تهانه داری بنکش پایان از تغیر راجه جگت سنگه و از اصل و اضافه [illegible]
قراول بیگی بمنصب دو هزاری هزار سوار و هر یکی از سعادت خان و اکبر قلی سلطان گهر [illegible]
و پانصدی هزار و پانصد سوار و عوضخان قاقشال بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار عز
افتخار اندوختند نهم اسفندار ولد آصف خان خانخانان سپه سالار بمنصب پانصدی ذات و دویست
سوار مفتخر و مباهی گشت بهادر خان روهیله باستلام آستان معلی فرق مباهات برافراخت
بیست و پنجم بمزار فیض آثار حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی تشریف فرمودند و هنگام مراجعت بسوی
بادشاهزاده فرخنده سیر محمد شاه شجاع بهادر که مزاجش از منهج اعتدال منحرف گشته بود بمقدم حضرت
توام سعادت اماکنت انوار الاکبر مراسم پا انداز و نثار و لوازم پیشکش بجا آورده مشمول عواطف شاهی
گردید بیست و هفتم بهادر خان بمرحمت خلعت و اسپ عربی از طویله خاصه با زین طلا بلند پایگی یافته
بصوب قنوج مرخص شد مرشد قلیخان به عنایت خلعت و فیل امتیاز اندوخته بمهترا و مهابن که خدمت
فوجداری آن بدو منوط بود دستوری یافت بیست و نهم دو ساعت مختار جواهر و مرصع آلات
شصت هزار روپیه و اضاف اقمشه چهل هزار روپیه و شصت هزار روپیه نقد [illegible] به یک لک و
شصت هزار روپیه باشد برسم ساچق بمنزل شاهنواز خان صفوی که پیش ازین کریمه فخیمه او را
برای بادشاهزاده بخت بیدار محمد اورنگزیب بهادر خطبه نموده بود بمصحوب موسوی خان
صدر و میر جمله میر بخشی و مکرمت خان میر سامان و خلیل الله خان فرستادند بیست و یکم رمضان
الله ویردی [illegible] بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و فوجداری سرکار لکهنو و بیسواره [illegible]

... عبدالرحیم بیک برادر عبدالرحمن بی اتالیق عبدالعزیز بخشی بیگی نذر محمد خان والی بلخ با راه
بندگی آستان سلاطین مطاف از بلخ آمده به تلثیم عتبه فلک رتبه تارک بختمندی برافراخت و بکلایت ساز
الغون و سه تقوز اسپ و همین مقدار شتر بعنوان پیشکش گذرانید اعلیحضرت او را بمرحمت خلعت و خنجر
مرصع و شمشیر با یراق طلای مینا کار و منصب هزاری ششصد سوار و بیست و چهار هزار روپیه نقد کامیاب
گردانیدند و حضرت خدیو خدا آگاه تمام این ماه به صوم گذرانیده سی هزار روپیه بفقرا و ارباب استحقاق بذل نمودند
در جمعه غرۀ شوال که عید فطر بود بعیدگاه تشریف برده در مجلس فیض مآب دامن امیدواران را مملو
از نثار عطا ساختند سموم التهاب ماده دموی باسافل اعضای صحیحت انتمای خدیو عالم خداوند بنی
آدم که سلامت همه آفاق در سلامت اوست سبب الم شدید گردید به تجویز پزشکان آزمون کار
حجامت میمنت آثار دو مرتبه خون کشیده شد و شاهزاده‌های کامکار و امرای نامدار مبالغ گرامند
برسم تصدق به اهل استحقاق رسانیده جابجا به یمن زندگی آن سرمایه امن و امانی جهانیان و پیرایه مسرت
و امانی عالمیان از درگاه شفابخش حقیقی مسالت نمودند به الطاف خفیه و جلیه حکیم مطلق طبیعت اشرف
بمذاق گرائید مدت نوزده روز که ایام وجع و نقاهت بود در دولتخانه خاص و عام تشریف فرمود
نه و در دولتخانه خاص گاهی گاهی از خاصان نشیمن حضور را در خوابگاه مقدس طلب فرموده بشرف کورنش
برسانیدند و بعواطف ملکانه تسلیه بخش خواطر بیم دیده و دلهای آزرده این گروه اخلاص پژوه میگشتند
از آنجا که همت والا شاهانه برفاهیت کافه انام مبذول است اکثر اوقات علامی افضل خان را درون
طلبیده مهام ضروریه ملکی و مالی را سرانجام میدادند تا بر بساط مرکز خاکی زردروی طبع بزردی عرفان
سود سبزی سحاب یاد خیاب حضرت او مرجع حیات شد بگرفته حادثه زر خیاب دی احتیاب
نور جهان افروز روز جمعه بیست و دوم شهر شوال سنه هزار و چهل و ششم هجری بعد انقضای هفت ساعت
و بیست و پنج دقیقه و هفت ثانیه نجومی آفتاب جهانتاب رخت به بیت الشرف کشید اورنگ آرای

آرای خلافت پس از نوزده روز عارضهٔ جسمانی آن صحت افزای روحانی جهان را تیره داشت در ساعت
مسعود و اوان محمود از آرامگاه مقدس بیرون آمده بر تخت مرصع جلوس فرمودند کامرانی را آب رفته
بجو آمد و ناکامی را سنگ بر سبو. پادشاهزادهای بخت بنیاد رفیع مقدار و امرا ... و دیگر بندهای
اخلاص شعار مبالغ گرامند برسم تصدق و نثار گذرانیدند. بهجهانی کام اندوز ...
اعلی قصاید غرا بعرض اقدس رسانیده از دریای عنایت خاقانی صلات گرانمایه اندوختند. درین روز
تخت پیشکش نواب گردون قباب بیگم صاحب از جواهر گرانبها و مرصع آلات و دیگر نوادر اشیا
که از آنجمله تختی بود بزرین الصنایع صنعت کاری آراسته و قیمت مجموع دو لک و پنجاه هزار روپیه شد منظور نظر
در آمده درجهٔ قبول یافت. پس از آن پیشکش دراری سماء عظمت و جلال پادشاهزادهای ستوده خصال
محمد دارا شکوه و محمد شاه شجاع بهادر و محمد مرادبخش مشتمل بر جواهر ثمینه و مرصع آلات و اقمشهٔ لطیفه بعز نظر
انور گذشت. صباح آن علامی افضل خان جواهر قیمتی و دیگر امتعه پیشکش نمود و متاع یک لک روپیه شرف
پذیرائی یافت. شایسته خان هم پیشکش شایسته منظور اکسیر اثر در آورد. میر جمله میربخشی ...
با دیگر جواهر که قیمت همه یک لک و شصت هزار روپیه شد پیشکش کرد و چندی دیگر از اولیای دولت
بخور مرتبت پیشکشها گذرانیدند. روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم خاندوران بهادر به تقبیل سده
سنیه جبههٔ سعادت برافروخته هزار اشرفی نذر گذرانید و اسمعیل نبیرهٔ ابراهیم عادل خان که بعد از
گشایش حصن اودگیر بدستش افتاده بود به پیشگاه حضور آورد فرمان شد که او را ... ساخته در حصار
دار الخلافت اکبرآباد نگاهدارند. راجه جی سنگه و مبارز خان افغان و ... که جی سنگه و
مادهو سنگه ولد راو رتن و گروهی دیگر که همراه خان منزلت بودند بنیز دولت استلام عتبهٔ والا
کردیدند. خاندوران بهادر پس از احراز شرف ملازمت سه اسپ ... دولت فیل بابت کوکبا و غیره
با هشت لک روپیه نقد که مرزبانان گوندوانه و جتان کهتی برسم پیشکش پادشاهی و برخی باده داده

بنظر اقدس درآورده ده لکه روپیه قیمت شایان بند و از جمله افیال نامور فیل کج موتی نام را نیز مشارالیه
حسب الحکم از قطب الملک گرفته و مبلغ یک لک روپیه از جانب خود بر یراق طلای آن صرف نموده بود
بنابر شناسائی نیکو خدمتی منظور الطاف خسروانه و ارث بیادو شاه پسند موسوم گردید و یک لکه روپیه
بمبرة مقرر شد شگرف کاری تائیدات رحمانی و نیرنگ پردازی تقدیرات آسمانی و کارگشائی
اقبال خاقانی و کیفیت پیرائی توجهات جهانبانی است که پیشکشی بدین کیفیت و کمیت در اندک وقتی گرفته آمد
و الا از عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه تا این زمان میمنت نشان هیچ یکی از نه
در امکان فتح یکمرتبه چنین پیشکش نمایان از گردن کشی نگرفته خاقان قدردان خاندوران بهادر را که
بو اسطه اخلاص و مردانگی او در پیش نهاد مردانه با فروغی دیگر داشت در جلدوی این فتح بمرحمت خلعت
خاصه با چارقب طلادوزی و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع و به اضافه هزاری ذات و هزار سوار
دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاری ذات شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه که تنخواه آن ده کرور و هشتاد
لکه دام است که دوازده ماهه آن بیست و هفت لکه روپیه باشد و بخطاب نصرت جنگ و عطای دو اسپ
از طویله خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل پایه برا
ترنهادند و پرگنه شجاعلپور را از خالصه شریفه برآورده در طلب اضافه او عنایت نمودند و از بنده
پروری و پرورده نوازی بر زبان حقیقت بیان رفت که در این مهم اگرچه اکثر بندها مصدر مساعی جمیله
گشته اند اما مردانگیهای پسندیده و تدبیرات گزیده آن فدوی جان فشان بر همه مزیت دارد و خان
موصی الیه در ازای این نوازش و الا لوازم استکانت و مراسم سپاس بتقدیم رسانیده معروض داشت
که بعد کارکاری اقبال روز افزون و کامکاری دولت ابد مقرون چنین امور دشوار گشائی دیر پذیر
بکمتر وقتی بتیسیر می پذیرد و الا از دست و بازوی امثال فدویان چه آید که در خور پذیرائی بندگان این
درگاه خواقین پناه شاید و از نیروی این کمین مایه چه گشاید که در جنب ترتیب و عطوفت خاقانی

بهادرانه وکارسازیهای جهان پرور از انوار خلافت این پادشاه تسلیا بخش کم پذیر را که در نظر خورشید
انور نقش خونیا بجغرافیه‌ها وقعی و وزنی ندارد تا به تسخیر این قلاع و تفتیح این ممالک چه رسد و با این بندگان
اخلاص گزین ارادت آیین را بفتح قلعه و ضبط شهری مشمول اعطاف ملکانه والطاف پادشاهانه
گردانیده عز اعتبار و شرف افتخار می‌بخشد همواره تا بان [illegible] سان وا راد راجه جی [illegible] گه به عنایت
خلعت خاصه وکهپوه مرصع با پهولکتاره و به اضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار [illegible] و برحمت کل
پرگنه چاتسو از توابع صوبه اجمیر که متصل وطن او واقع شده و داخل خالصه بود و اسپ بتچاق از طویله خاصه با
زین مطلا سرافراز گردید و هر یکی از رام سنگه و ماهو سنگه به خلعت و منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل
اضافه و عنایت اسپ با زین نقره مباهی گشت و سیدی مفتاح حارس حصن اودگیر که بقلاوزی طالع
در زمرهٔ بندگان درگاه خواقین پناه منتظم گشته از پیشگاه خلافت به خطاب حبش خان [illegible]
بود و با خاندوران بهادر نصرت جنگ آمده سعادت تقبیل آستان ملایک آشیان اندوخت و یک
فیل پیشکش گذرانید درهمین تاریخ سید خانجهان از دولت آباد آمده سعادت ملازمت [illegible]
و هزار اشرفی نذر گذرانید جعفرخان جواهر و اقمشه نفیسه پیشکش کرد و متاع یک لکه روپیه بشرف پذیرایی
رسید و با اضافه هزاری ذات بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گردید بیست و ششم شهریور
آرای خلافت با کواکب ثواقب فلک سلطنت و مخدرات تتق عصمت بمنزل یمین الدوله تشریف
فرموده آن نوئین والا مقدار را بصنوف عواطف بر نواختند و متاع پنجلکه رو[illegible]له پیشکش یمین
که بعد از ادای لوازم پا انداز و نثار از جواهر گرانبها و مرصع آلات و اضنام [illegible] و دیگر نفایس بنظر
اقدس در آورده بود بشرف قبول یافت و همانجا نعمت خاصه تناول [illegible]ده هنگام فروغ [illegible]
دولتخانه معلی را به پرتو انوار خلافت فروغ آگین ساختند در این نوروز مسرت اندوز از جمله پیشکش
پادشاهزاده‌های والانژاد و نوئینان اخلاص نهاد بشرف قبول رسید سی لکه روپیه بود سیوم

ذی القعده بخانه دوران بهادر نصرت جنگ اسپ از طویله خاصه با زین طلا مرحمت شد صلابت خان ولد
صادق خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری ذات و هشتصد سوار سربلند گردید میرزا عظیم کاشغری بمنصب
… بی و دولت سوار سرافرازی یافت چهارم قزلباش خان باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار
پانصدی ذات و هشتصد سوار و از اصل و اضافه اسحق بیگ دیوان سرکار نواب عالمیان مآب
… ره قباب است و جلال بیگم صاحب بمنصب هزاری ذات و صد سوار نوازش یافتند و حسب
التماس خانه دوران بهادر نصرت جنگ مبارک خان نیازی و راجه دیبی سنگه بمرحمت علم و …
… سرافراز گشتند دوازدهم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف بود راجه بیتهلداس بخلعت و اسپ از
طویله خاصه با زین مطلا سربلند گشته بولایت و تنبیه مره که بطریق وطن باو مرحمت شده بود رخصت یافت
… نجان کاکر باضافه پانصدی ذات و هشتصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و یکدل خان
… اجه سرا که دیرین بنده درگاه معلی است و به تحویلداری لباس خاصه و جواهر خاصه سرافراز از اصل
و اضافه بمنصب هزاری و دویست سوار سربلند گردیده باقیای تائی که در شعر طبیعت روان دارد
قصائد فارسی او از آمیزش لغات هندوستانی تاثیر فراوان قصیده که در مدح شهنشاه جود
گستر گفته بود بمسامع جلال رسانید بفرمان خاقان سخن پرور او را بزر سنجیده مبلغ هم سنگ زر که
پنج هزار روپیه بود باو دادند
بیان این مقال آنکه
چون شاه قلیخان پهوسیف زمیندار را که در زمره بندگان درگاه آسمان جاه در آمده همواره کومکی
فوجدار دامن کوه قلعه کانگره می بود پس از چندی باضلال دیو نفسانی ره گرای فساد گشته در اداء
خدمت قاصر شده و آثار خبث طبیعت فتنه آمای آن ادبار انتما روز بروز ظاهر شد چنانچه از بیم و هراسی که
… از دورنگی و ناسپاسی است هرگاه نزد فوجداری می آمد جمعی کثیر همراه می آورد و نزد خود طلبید آن شقاوت

شقاوت پژوه با جوقی از عشیره و گروهی دیگر از سواره و پیاده راجپوت کماندار و تفنگچی به اراده
شورش انگیزی رسید شاه قلیخان از اطوار آن نکوهیده آثار این معنی دریافته طایفه را که حوالی خانه
او منزل داشتند درون حصار برده در سرای خود مستعد پیکار نگاهداشت بهوجبل از رسیدن بر خانه
خان مذبور از دیدن جماعه که انتظار نبرد می بردند به یقین دانست [illegible] چون ضمیر او بر وی [illegible] ایستاده با گروه
از مآل کار چشم بربسته آتش کارزار برافروخت مبارزان از سه پهر روز تا پنهان شدن آفتاب
گیتی افروز داد جلادت داده کاخ هستی بسیاری از کفار اشرار به تیغ [illegible] و شعله سنان خاکستر
ساختند و بهوجبل نیز در اثنای زد و خورد افروزینه جهنم گشت و از غزاة لشکر منصور میر چلی افسر
کاشغره (?) و برخی دیگر به پایه شهادت رسیده زندگی ابد یافتند پس از آنکه این ماجرا از عرضداشت
شاه قلیخان بعرض مقدس رسید او را به عنایت خلعت و نقاره و فیل سرافراز گردانیدند چون
اکبرآباد بر ساحل دریای جون که اکثر آن به سبب آب کند پست و بلند است اساس یافته و در سر آغاز
معموری بطرح آباد گشته پیش دروازه قلعه ارک که دولتسرای پادشاهی و همگی کارخانه‌های
سرکار والا در آن است فسحتی در خور جلوخانه نبود و هر بام و شام که هنگام طلوع آفتاب جهانتاب و
ظهور ماه شب افروز سلطنت است و درین دو وقت خلایق بار شرف کورنش در می‌یابند از کثرت
ازدحام مردم متأذی می‌گشتند به تخصیص در اعیاد و دیگر ایام سور و سرور و اوقات سواری مقدس
که از هجوم خیول و فیول و خدم و حشم همگنان بیم جان داشتند و نیز مسجدی که شایسته این مصر
جامع باشد نبود خاقان ممالک‌ستان که همت والانهمت بر اکمال نقص و اصلاح مفاسد مصروف
دارند درین ایام که از دولت‌آباد مراجعت نموده دار الخلافه را بورود مسعود میمنت آمود گردانیدند
پیش دروازه قلعه و بند بازار کلان چوکی بطرح مثمن بغدادی که قطر آن یکصد و هفتاد ذراع بادشاهی
و در هر ضلع طویل چهارده حجره و ایوان و در ضلع قصیر پنجه دکان باشند طرح افکندند و فرمان شد

غربی چوک مذکور مسجدی منیع الشان رفیع الارکان بطول یکصد و سی و دو ذراع با ... سمت
قبله سه گنبد داشته باشند و در اطراف سه گانه پنجاه و سه طاق ایوان و صحن آن هشتاد گز در هشتاد از
سرکار خاصه شریفه بنا کنند چون نواب گردون قباب خورشید احتجاب قدسی القاب بادشاهزاده
جهانیان بیگم صاحب که احراز مثوبات اخروی و اکتساب مبرات دنیوی شیمهٔ رضیهٔ آن مالکهٔ زمان
است التماس نمودند که این معبد منیف و منسک شریف را که باعث بقای ذکر جمیل و حصول اجر جزیل
است بنا نمایند مقرر فرمودند که عمارت این پرستش گاه را پیشکاران سرکار آن نور حدقهٔ جهانبانی
به انجام رسانند و سوای منازلی که بسرکار اقدس تعلق داشت خانه چندی که از سکنهٔ شهر که زمین آن داخل
مسجد شد برخی را به بهای ده پانزده خریدند و لختی را منازل عوض داده مالکان آنرا خورسند گردانیدند
شب ... که تاریخ ارتحال حضرت مهد علیا ممتاز الزمانی بود بحکم خدیو خداآگاه گروهی از فضلا و حفاظ
و قراء و دیگر ارباب سعادت و اصحاب سیادت بر مزار آن فیض آثار آن مطرح انوار الهی فراهم آمده به تسبیح
و تهلیل پرداختند خاقان حق پرور با بادشاهزادهای رفیع مقدار و نوئینان والا اعتبار بآن
مکان خلد نشان تشریف برده مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بجماعهٔ مذکوره عطا فرموده بعد از یک پهر
بدولتخانه والا مراجعت نمودند و فردای آن مرقد مطهر آن محفوفهٔ مراحم سبحانی دیگر باره به پرتو ورود
شهنشاه دین پناه منور گردید مخدرات مشکوی دولت که در پیوند سعادت حضور دریافته
بودند فیض ... زیارت کشیدند و مبلغ بیست و پنج هزار روپیه بمستحقان قسمت شد بیست و دوم در
محفل اقبال منزل ... کمی و نارسانه کاری دیوان یکی از صوبجات در میان آمد از راه فرط
کامه و عاطفت شامله ... بان حقیقت بیان رفت که کارهای فراخنای دنیا بی مسامحه و مساهله
... نشود ولیا باشد که مهمات جلیله و معاملات نبیله از ترک مدارا و عدم مواسا اختلال پذیرد و فتنه
سبب توزیع خاطر و تشتت جمعیت متکفلان گردد سخن باستغنای حافظ شیرازی این معنی بدین پایه جا...

لقب ... دیوان
و ذکر انصاف ...
علی کرم الله وجهه

شیوانه باز در قالب نظم ریخته سخت میکرد و جهان بر مردمان سخت کوش چنانچه در زمان
خلافت امیر المؤمنین و یعسوب الموحدین کرم الله وجهه بظهور رسید چه مطلع نظر آن برگزیده عالی
در احکام دین و اوامر شرع متین حق محض بود و در بعضی امور اغماض عین هر چند ناگزیر بودی نفرمودی
و این باعث شورش بیم گردید تا آنکه رفته رفته کار بمحاربه و مقاتله که تاریخ نامه ها از آن ممتاز گردید کشید
درین اثنا صفاوه خاندان نبوت نقاوه دودمان فتوت سید جلال بخاری بعرض مقدس رسانید
که امیر المؤمنین میفرموده که دنیا بدو پا قائم است حق و باطل من میخواستم که بپای حق آنرا قائم دارم
از پیش نرفت پرده کشای غوامض اسرار یعنی نقد بود در بین گذارش فرمود که بر تقدیر صحت این نقل
باید که شیخین معظمین که در جمیع شیون پیروی طریقه انیقه نبوی مینمودند در حین خلافت خود ارتکاب
باطل نموده باشند بل اشرف موجودات و اکرم مخلوقات نیز چه شنیده حق گذار حکم نبیذ پیرو که در زمان
صدق نشان این برگزیدهای ایزدی باطل روائی گیرد اگرچه برخی از دانشوران که بدولت حضور
کامیاب بودند در خور دانش خویش در این باب توجیهات باز نمودند اما پسندیده طبع اشرف نیفتاد
خلیفه حق گرای فطرت دقیقه سنجش لوح محفوظ از رست و سامی فکرت صورت آمیخت جام جهان
نمای سداد به مصباح این بیان وجیه و توجیه نبیه ظلمت اشکال از دلها برگرفت که همانا بیمن وجود
فیض آمود اکمل کائنات و افضل مکنونات مرآیای قلوب از زنگ خلاف مصفا گشته بود و صفحات
طبایع از غبار اختلاف مزاجهانیان اقوال و افعال آن قافله سالار هدایت و شمع شبستان
رسالت که حق صرف و صواب بحت بود سرمایه حصول مآرب میدانستند از خدا و ره متابعت بر نیا
و هم چنین در عهد صدیق و فاروق چون ایام من قرب زمان خاتم الانبیا آثار رشد و هدایت حق و گرایش
صدق در دلها بود هیچ یکی سر از اطاعت بر نمیتافت بعد از روزگار سعادت اطوار این نفوس
قدسیه زمانه از عدالت و سویت که انتظام جهان و التیام جهانیان بآن بسته است دور افتاد چنانچه

حادثهٔ قتل ذی النورین و خونریزی و فتنه انگیزی که در خلافت علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بر روی
کار آمد از آن نشان میدهد حاضران لب بلا تقدس از رفع این اشکال و دفع این اعضال بنا بلیش
خلل الهی به تقاضا رسانیده بمراسم دعا و لوازم ثنا پرداختند بیت و بنا بر اهتمام خان حارس حصن
اوسه را [illegible] نقاره و مغول خان [illegible] خان نگهبان حصار او دگیر را به عنایت علم سر بلند
گردانیدند صلح ماه اختر برج جهانبانی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که نوبهار والا از دولتآباد
برای ازدواج میمنت امتزاج روانه پایه سریر عرش نظیر گشته بودند در باغ نور منزل نزول نمودند
شهنشاه مهر آیین از عواطف پدری این رباعی طالبای املی را بر قوم قلم اعجاز رقم ساخته نزد آن
والا گهر فرستادند [illegible] تا مرده اگر دیر در آیی چه شود یا تاخته پیش از خبر آیی چه شود
[illegible] ازر [illegible] اگر زود تر آیی چه شود غرهٔ ذی الحجه پادشاهزاده کامگار مراد بخش
با یمین الدوله و خاندوران بهادر نصرت جنگ و علامی افضل خان و سید خانجهان و شایسته خان و
جعفر خان حسب الحکم آن بخت بیدار را به سعادت کورنش رسانیدند خاقان دوران آن قرة
تاج سلطنت را در آغوش عاطفت کشیده به عنایت خلعت خاصه و دیگر مراحم و تفقدات
پادشاهانه نوازش فرمودند پادشاهزاده بخت بیدار هزار اشرفی بر سبیل نذر و همین قدر بعنوان
نثار گذرانیدند و در باب خوانین نظام که فتنه پژوهان دکن برای گرمی هنگامه شورش و فساد او را
نظام الملک [illegible] بودند و خانزمان بهادر از ساهو گرفته نزد پادشاهزاده فرستاده بود
و در رکاب آن عمده [illegible] مفاخر و معالی بدرگاه آسمان جاه آمد فرمان شد که سید خان جهان او را
[illegible] نظام الملک دیگر که [illegible] سلطنت حضرت عرش آشیانی هنگام گشایش حصار احمدنگر بدست آمده
بود [illegible] در فتح دولتآباد که مخصوص این دولت خدادادست در قلعه استوار گوالیار نگاه دارد
[illegible] الحجه نوید کامرانی رسانیده پادشاه دین پرور بعیدگاه تشریف فرموده نماز را به نیاز ادا

روا فرمودند پس از معاودت بدولتخانه معلی سنت قربان به تقدیم رسید و ورود ابواب و آیات
جهانیان به زر نثار کام دل بر گرفتند چهاردهم بادشاهزاده نوازش راجه جی سنگه را که در مهم دکن کارهای
نمایان از وی بروی کار آمده بود بمرحمت خلعت خاصه و فیل نوازش فرموده دستوری دادند که چندی
به انبیر که وطن اوست رفته از محنت سفر آسوده گردد و چون در سرزمین قیمت اسپ تا هزار روپیه
خانه زاد رسیده جهت مادیان برای نتاج باد عنایت شد از غرایب وقایع نگار آن جنوبی ممالک
بعرض اقدس رسید که خانزمان بهادر با مراض متباینه که از دیرباز با وی بود در دولتاباد رخت
حیات بر بست خاقان مهرگستر که صورت مهربانی و معنی قدردانی اند مراتب حال آن خانه زاد فدوی
که به حسن عقیدت و لطف ارادت منظور نظر اکسیر اثر بود تاسف نمودند مبارز خان باضافه پانصدی
ذات بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و پانصد و رشید خان انصاری باضافه هزاری ذات بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار و سزاوار خان باضافه پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و شنکرام زمیندار کمون باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار از
اصل و اضافه سهراب خان بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و آگاه خان بمنصب هزاری دویست
سوار مباهی گشتند درین تاریخ حسینی را به خلعت و جمدهر مرصع بر نواخته با هیران فرستادند و شمشیر
مرصع و متکای مرصع که قیمت مجموع پنجاه هزار روپیه بود باو حواله نمودند که به شاه صفی رساند و
نامه از منشآت علامی افضل خان متضمن بایسار رسیدن جهار که سواد دستخط در [illegible] نگارین نامه
ثبت ممنوع و مصحوب او ارسال داشتند حمد بیحد مر خدائیرا که حبیب خود را به فتوحات غیبیه برگزیده
و بتائیدات لاریبیه اختصاص بخشیده و بخطاب مستطاب انا فتحنا لک فتحا مبینا مستبشر و بنص قاطع
و ینصرک الله نصرا عزیزا مستظهر گردانیده و سلاطین معدلت آئین را از برکت متابعت
سرور انبیا و مرسلین بمرتبه عالیه سروری و ظل اللهی رسانیده و به تبعیت آن ذات مقدس فیض

کستر و صفات کمال حق را جامع بهترین مظاهر ابواب فتح و نصرت را بر روی آن [illegible] صاحب
شکوه گشوده بجنود ملهم نصرتها بر اعدا مظفر و منصور و بمعاجم کنیزه ناخذه و نهاخزاین ملک طبقه عظیم الشان
را مملو و معمور ساخت و صلوة معدود بر قایل نصرت بالرعب مسیرة شهر علی رؤس الاشهاد و فاتح ابواب
سبعه [illegible] دمکالیه تا مؤید خالق عباد که در مضمار نبوت قصبات سبق از انبیا و رسل ماسبق ربوده
و بقوت انا نبی بالسیف اعدای دین مبین را مغلوب و منکوب نموده و بر آل ولایت مآل آن مالک
ملک کمال که مالکان ملک ولایت اند سیما بر اهل بیت آن قدوسی جناب که طهارت ایشان
ثابت به نص کتاب و محبت آن طایفه عظیم الشان اجر رسالت صدر نشین دیوان یوم الحساب است
و بر اصحاب قدسی مکان آن نبی مبعوث با انس و جان خصوصاً بر خلفای راشدین مهدیین رضوان
الله علیهم اجمعین که آیات فرقان مجید ناطق است به علو شان و احادیث مخبر صادق شاهد است
بسمو مکان آن بزرگان بعد از ادای حمد و صلوات و ارسال سلامی که ساکنان جنان آرزو
سعید بی به فیض آن و ابهای دعائیکه قدسیان اجابت را مهیا بهر نثار آن داشته باشند مشهود
ضمیر انور و خاطر فیض گستر عالی حضرت والا رتبت زینت فزای سریر سلطنت رونق افزای محلس
نوبت بلند سازنده رتبه اقبال عالی گردانیده درجه جلال ثمره شجره مصطفوی نور حدیقه مرتضوی دودمان
رفیع مکان صفویه را صفوت خاندان عظیم الشان علویه را علو رتبت خواقین کامکار را سلاله سلاطین
نامدار اسما علاه [illegible] دولت را بر و مسند نهال منهل شوکت را صافی ترین زلال آسمان سلطنت را
خورشید زمین [illegible] جمشید با حرزه کامکاری را قره ناصیه نامداری را غره شاه جم جاه فرزند
[illegible] به ماه گردانیده [illegible] بکه چون ظاهر بود آن سزاوار تخت و تاج را از استماع اخبار فتوحاتی
که این نیازمند درگاه صمدیت را روی داده ابتهاج تمام حاصل میکرد و به مقتضای دوستی و یگانگی
الفت که اطلاع بر حصول اسباب مسرت و بهجت خود مسرور میکردند لهذا بوسیله این صحیفه و واسطه این

این صحیفه [illegible] بعضی از فتوحات را که درین ایام خجسته در جام نصیب گشته اعلام نموده میشود

شرح این مقال بر سبیل اجمال آنکه نهاد خاطر ملکوت ناظر چنین بود که بتماشای قلعه دولتاباد

که سیاحان هفت اقلیم و مساحان روی زمین با متانت آن حصن حصین معترف اند و آن قلعه را

در متانت بی نظیر آفاق و در رفعت قرین طاق نه رواق میدانند و درین نزدیکی بعون عنایت

ایزدی بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده از دار الخلافه اکبرآباد بصوب دکن نهضت واقع

شود و در آن ضمن قلعه چندی از ملک نظام الملک که بتصرف در نیامده مفتوح گردانیده معاملات

آن سرحد را آنچنان انتظام دهیم که خاطر از مهمات آن طرف بالکل جمع گردد و دیگر احتیاج توجه بدان

صوب نماند الحق بعد از مشاهده آن حصار ظاهر شد که آنچه در توصیف آن مذکور میساختند بیان

واقع بود معلوم نیست که قلعه دیگر بدین آیین بوده باشد اگر آن قلعه در سرحدی که بملک آن فرزند

نامدار کامکار فلک اقتدار اتصال دارد واقع میبود آنرا بممالک محروسه آن در سلسله سلطنت و عظمت

منتظم می ساختیم تا تماشای خلقت غریب و صنعت عجیب آن می نمودند چون این

و بدین نقش میسر نیست صورت آنرا فرستاده آمد تا از آن بر غرائب بیاورت و ندرت صنعت آن آگهی

بهم رسد اتفاقا در اثنای اراده این نهضت بظهور پیوست که راجه ججهار سنگه بندیله که او و راجه برسنگدیو

پدر او از تفقد و رعایت این دولت ابدی الاتصال یافته بودند که بحسب ملک و مال از اقران و امثال

امتیاز تمامی آنها را حاصل شده بود از غایت شقاوت و نهایت جهالت قدر این همه نعمت که به

برکت این دولت عظمی بهم رسانیده بودند ندانسته بملاک لشکر و مال بیشمار و کثرت پیاده و سوار

و قلاع استوار و قلبی زمین های آن مرز و بوم و انبوهی بیشه های اطراف مساکن آن قوم شوم مغرور گشته

سالک مسلک طغیان و ناهج منهج عصیان گردیده بنشوح این قضیه باعث شد که رکنت به سمت

دولتاباد از ... ملک آن کافر کافر نعمت بوقوع آید تا خاطر درین ضمن از آن مهم که منتظر الکتاب

فضیلت دارد و مستلزم تحصیل ثواب غزاست بر ذوی جمیع ستوده [illegible] رایات اقبال به تاریخ هشتم ماه

مهر سنه [illegible] مطابق هفدهم شهر ربیع الثانی سنه هزار و چهل و پنج از دارالخلافه اکبرآباد بصوب دکن

منتهض شده از این طرف به فوج یکی به سرداری عمده سادات رفیع الدرجات زبده خوانین منیع

المرتبات موتمن الدولة العلیة العالیة معتمد السلطنة البهیة اخی فانه مخلص من [illegible] عبدالله خان

بهادر فیروز جنگ و دیگری بسرکردگی خلاصه سادات عظام نقاوه امرای کرام رکن السلطنة العظمی

اعتضاد الخلافة الکبری انواع عنایت و اصناف مرحمت را در خور خاندوران خان نهاده و فوجی

دیگر به سری سیادت و امارت مرتبت شجاعت و شهامت منقبت عمده امرای رفیع مکان مورد

مراحم بیکران رستم زمان سپهدار خان جهان تعین نمودیم و همراهی هر یکی از این سرداران والا مکان جمعی از

مجاهدان را که شیر ژیان بیشه وغا و دلیران معرکه هیجا اند مقرر ساختیم این هر سه سند بحسب تقدیم این

خدمت را که باعث فزونی عزت و مرتبت در دنیا و موجب زیادتی ثواب و درجه در عقبی

[illegible] دانسته بلاتوقف و تاخیر از روی شوق تمام بشروع و رسان نمودند [illegible] که در هیچ

زمان [illegible] آن بنیه را بالضرب تیر و تیشه از بیخ و ریشه برکندند و هیچ قلعه را که از قلاع عمده آن

ملک بود و بحصانت و متانت شهرت تمام داشت و فزونی رصانت مقتضی آنکه لشکر [illegible] البعید

مدت مدید به محاصره صورت گرفتی بعون عنایت الهی سر [illegible] مفتوح گردانیدند آن کافر

بدفرجام تاب صدمه مقدم لشکر فیروزی اثر اسلام نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و از میان

ولایت گوندوانه [illegible] روانه شده باشد که خود را به پناه داران آنجا رساند و به وسیله شفاعت

آنها بجان امان یابد افواج قاهره اسلام بایلغار تعاقب نمودند با وجود آنکه فاصله بسیار بود خود را

در سرحد ملک [illegible] الملک به آن سالک سبیل غوایت رسانیدند و آن سرگردان وادی ضلالت

را بسزا رسانیده [illegible] و اکثر همراهان او به جهنم واصل گردانیدند و اهل و عیال او را از صغیر و کبیر اسیر ساخته

ساخته‌سرهای آنها را با انبارهای مدرگاه معلی فرستادند و از نقد و جنس از جواهر و مرصع آلات
و فیل و اسب و غیرها همه را درشت بدست لشکر ظفر ور آمد و سوای چنین صد لک روپیه نقد از مال آن مقهور
بخزانه عامره واصل شد و بتخانها بمساجد مبدل گردید و آواز اذان نعم البدل صدای ناقوس آن بد
کیشان گشت آن عمده‌های دولت ابدپیوند مظفر و منصور در نواحی شادی آباد معروف دت
ملازمت مستعد گشتند هر یک از آن ارکان دولت عظمی را با دیگر بندهای که درین مهم با آنها بودند
در خور سعی و کوشش که از آنها بظهور رسیده بود مشمول عواطف بادشاهانه و مراحم شاهنشاهانه
گردانیده کوچ بر کوچ بجانب دولتاباد متوجه گشتیم چون برخی از اوباش نظام الملکیه با وجود گرفتاری
نظام الملک و محبوس بودن او در قلعه گوالیار به اعتماد استحکام قلاع و حصونی که در تصرف آنها ماند
بود باد غرور را بدماغ بیمغز خود راه داده از خویشان و در نظام الملک شخصی را که در یکی از آن قلاع
محبوس بود بر آورده بجای نظام الملک او را اعتبار نموده دست آویز فتنه انگیزی خود ساخته به امداد
عادل خان که قوت و قدرت او از سایر دنیاداران دکن بیشتر است در آن سرحد غبار فتنه و فساد
بر انگیخته بودند و بر کنارات اطراف و اکناف آن قلاع را بتصرف خو[د د]ر آورده پس از رسیدن موکب
جلال بحوالی دولتاباد بتاریخ بیست و ششم ماه بهمن مطابق هفتم شهر رمضان المبارک سه فوج
یکی بسرداری رکن السلطنة عظمی خاندوران بهادر و دیگر بسرکردگی [ام]رای رفیع الشان سید خانجهان
و فوجی دیگر به باشلیقی فائز مرتبه امارت فارس مضمار شجاعت مورد الطاف بیکران مشمول
اعطاف نمایان عمدة الملک خانزمان بهادر بر سر آن فئه باغیه بقیه نظام الملکیه و عادل خان که از روی
خود در سالی و کم خردی توفیق آن نیافت که بلا توقف و تاخیر طریق بندگی و فرمان برداری مسلک
دارد و مع هذا از ارتکاب امداد آن ارباب ف[ساد نم]وده تحریک اللجاجه وخیم العاقبه برین معنی مسکرد
تعیین نمودیم بمجرد [ر]وانه شدن عساکر منصوره آن فئه باغیه تاب مقابله و مقاتله در خود نیافته

از ان ملک برآمده به ملک عادل خان درآمدند بندهای درگاه والا ملک نظام الملک را بالمره منصرف
گشته بملک عادل خان که جا و اوان بقیه نظام الملکیه را در ملک خود ضمیمه دیگر تقصیرات و زلات خود نموده بود بر
آمدند و اکثر ولایت معمور او را بتحت قتل و بند و تاخت و تاراج و نهب و غارت خراب مطلق ساختند و خان
مذکور بعد از مشاهده این خسران مآل از خرابی ملک خود بخرابی حال خود استدلال نموده متیقن او گردید که
این معنی منتهی بخرابی خانه میشود و حال او همچون حال نظام الملک میگردد لا علاج از در عجز و انکسار درآمده
از افعال قبیحه گذشته خود نادم و پشیمان گشت و عرایض مشتمل بر التماس عفو گناهان و محتوی بر قبول
احکام قضا جریان مصحوب رسولان چرب زبان و معتمدان کاردان ارسال داشت و هر حکمی که بآن فرموده
شد آنرا بقبول تلقی نموده و بیست لک روپیه پیشکش از نقد و جنس و جواهر نفیس و مرصع آلات قیمتی
و فیلان کوه پیکر فرستاده بمقتضای اذا ملکت فاسجح رقم عفو بر جریده زلات او کشیده حکم نمودیم
که عساکر منصوره دولت از خرابی ملک او باز دارند و قطب الملک آنقدر قوت و قدرت نداشت که اراده
مخالفت بخاطر راه دهد و در انقیاد احکام تاخیر نماید بلا توقف و تاخیر سالک صراط مستقیم اطاعت و انقیاد
گشته شیوه ستوده بندگی را مرعی داشته لوازم آنرا کما ینبغی بجای آورد و مبلغ چهل لک روپیه از نقد و جنس
از نفائس جواهر و نوادر مرصع آلات و تکیه فیل بدرگاه آسمان جاه ارسال داشت چون خاطر از معاملات
دکن بالکلیه جمع شد حکومت چهار صوبه عمده را که صوبه دولت آباد و برار و تلنگانه و خاندیس باشد بفرزند
سعادتمند کامکار نامدار مؤید و منصور نخستین ثمره باصره دولت غره ناصیه سعادت تازه نهال بوستان
خلافت کبری نوباوه گلستان سلطنت عظمی نور حدقه حشمت نور حدیقه شوکت گنجینه سلطنت را گوهر یکتا
ور... شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مفوض فرموده آن عالی نسب را در آن سرحد گذاشتیم و
مقرر نمودیم که عمدة الملک خانزمان بهادر و سایر جاگیرداران صوبجات مذکوره در خدمت بادشاهزاده
نامدار کامکار بوده باشند و بتاریخ سی و یکم ماه تیر موافق هفدهم شهر صفر هزار ... و شش هجری از بن سفر

سفر خیر اثر عنان عزیمت را بصوب دار الخلافه معطوف [ساخته] بنده بیست و ششم ماه دی مطابق
هیزدهم شهر شعبان سنه مذبوره بمبارکی بدار الخلافه اکبرآباد داخل شدیم مجملاً بهمین عنایت الهی که
همیشه شامل حال این نیازمند درگاه صمدیت است درین یورش در عرض یکسال این قسم فتوحات
نمایان و این چنین غنایم بیکران نصیب این نیازمند درگاه ملک منان گردید و از نقد [illegible]
پیشکشهای دنیاداران دکن و زمینداران گوندوانه و چه از مال بندیلیه دو صد لکه روپیه با چهار صد
فیل به سرکار خاصه شریفه عاید گشت و ولایتی که حاصل آن قریب بصد لکه روپیه است و سی و یک قلعه
مثل جنیر و دهرپ و ترنبک و اوسه و اودگر و غیرها سوای نه قلعه عمده که قلعه دولتاباد و قلعه قندهار
و غیرها باشد و در یلیاق سابق و بعد از آن از ممالک نظام الملک با ملکی که حاصل آن نزدیک بصد لکه
روپیه است بدست در آمده بود بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد که بهمگی مفتوحات این دو یورش
چهل و پنج قلعه نامی مشهور از ولایت نظام الملک و مملکت بندیلیه و ملکی که حاصل آن قریب بدو صد لکه
روپیه است بوده باشد اگرچه وقوع این مقدار فتوحات نظر بر رسوم و عادات درین قدر زمان در نظر
ظاهربینان مستبعد مینماید اما چون در جنب قدرت الهی آسان است میتواند بود که بنده را بمزید لطف
و احسان امتیاز داده باشد درین مقدار زمان چنین تسخیرات جسیم و غنایم عظیم روزی گرداند توقع
آن که آن زیب سریر سلطنت و کامگاری نیز شیوه مرضیه ارسال رسل و رسایل را که رافع حجاب
بیگانگی و مثبت دعوای یگانگی است مرعی داشته بنگارش اخبار مسرت آثار فتوحات تازه که آن
تازه نهال گلشن جلال و اقبال را روی دهد مسرت بخش خاطر دوست گزین این نیازمند درگاه بی نیاز
گردانیده چمن مودت را نضارت تازه و گلشن محبت را خضرت بی اندازه دهند از عرضداشت رکن السلطنت
و امارت مرتبت سزاوار عواطف بیکران صفدر خان که در اثنای تحریر رقیمه رسید چنین ظاهر شد که
آن سیادت و امارت پناه بخدمت آن فرزند کامکار مشرف گشته مشمول عنایات آن نامدار شده

ذکر صفدر خان

ظن غالب آنست که تا رسیدن این نامه در آنجا باشد این صحیفهٔ الوداد را مصحوب معتمد شجاعت شعار
حسینی ارسال داشته شد که باتفاق خان مشار الیه بگذراند و حرفی چند در فرمانی که بنام خان موصی الیه
صادر شده و همراه این نامه فرستاده آمد مرقوم گشته آن مقدمات را از خان سیادت و امارت
مرتبت خواهند شنید همواره بر سریر سلطنت و کامکاری متمکن بوده معدلت پیرا و نصفت آرا باشند

نگارش جشن کدخدائی بادشاهزاده [illegible] بیست و نهم این سال

یک لکه و شصت هزار روپیه از جواهر و اقسام اقمشهٔ نفیسه و نقد از سرکار خاصهٔ شریفه برسم ساچق
مصحوب موسوی خان صدر و میر جمله میر بخشی و مکرمت خان میر سامان و خلیل الله خان و چندی از
پیر و کیان مشکوی اقبال بخانهٔ سلالهٔ دودمان سیادت شاه نوازخان خلف میرزا رستم صفوی که صبیهٔ
کریمهٔ او را بپادشاهزادهٔ بخت بیدار محمد اورنگ زیب بهادر خطبه نموده بودند ارسال یافته بود چنانچه
گذارش یافت در هنگامی که ساعت خجسته عقد نزدیک رسید از آنجا که مواد ازدواج مهین خلف خلافت
بادشاهزادهٔ محمد دارا شکوه و دومین پور سلطنت پادشاهزادهٔ محمد شاه شجاع بهادر را نواب فلک
جناب بیگم صاحب ترتیب داده بودند خدیو ابر دست دریا دل باین قدوهٔ مخدرات جهان امر فرمودند
که لوازم این جشن خجسته از سرکار اقدس سرانجام خواهد یافت پانزدهم ذی الحجه سال هزار و چهل و ششم
هجری روز وزن آن نونهال چمن اقبال ده لکه روپیه نقد به الوالا گهر انعام فرمودند تا اسباب این
طوی فرخنده را از جواهر ثمینه و مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و غیرها و گوناگون اقمشه و فرشها
و بساطها و تورها و خلعتها و دیگر لوازم کارخانه جات آماده نمایند شب دوشنبه بیست و دوم این ماه
مطابق بیست و نهم اردی بهشت از خانهٔ صفاوهٔ خاندان صفویه شاهنوازخان بآئین پسندیده
حنا آورده و بزم فرح افزای حنابندان در دولتخانهٔ خاص منعقد گشت و اقسام آتشبازی که از جانب
شاهنوازخان آورده بودند افروخته عرصهٔ روی زمین را رشک سپهر برین گردانیدند حسب الحکم

الحکم الارفع یمین الدوله آصف خان که با دیگر امرای عظام در آن مجلس نشاط آگین نشسته بودند رسم نثارهای
به تقدیم رسانید و قوطه‌های زرکش داده آمد و خوانهای پان و انواع تنقلات و عطریات به نیکوترین
طرزی در آن محفل چیدند از نغمه و ساز مطربان سحر پرداز عیش و طرب را روز بازار و سرود و نشاط
را سبز و کاری دیگر پدید شد بارها آسمانیان خبر صدای کامرانی بهم رسید و سامعهٔ زمینیان جز آوای شادمانی
نمی شنید شب یکشنبه بیست و سوم که پیش از ظهور تباشیر صبح به چهار گهری ساعت عقد مبارک که گزیدهٔ
ستاره شماران بود بفرمان گیتی خداوند در درج عظمت پادشاهزاده مرادبخش و یمین الدوله [illegible]
بمنزل پادشاهزادهٔ جوان بخت که در ایام سعادت آغاز میمنت انجام پادشاهزادگی اعلی حضرت نشیمن
اقبال بوده بر کنار دریای جون مبنی گشته و بعد از جلوس مقدس بآن نامدار عنایت شده است رفته
آن اختر برج حشمت و جلال را از راه کنار دریای جون بدولتخانهٔ اقدس آورده بشرف کورنش رسانیدند
خاقان زمان آن غرهٔ ناصیهٔ دولت را به عنایت خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و دو تسبیح در ثمینه
و جمدهر مرصع با پهولکتاره و شمشیر مرصع با پردله مرصع و دو اسپ عربی و عراقی از طویلهٔ خاصه با زین مرصع
و طلای میناکار و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل مشمول عواطف گردانیده
بدست جود به نیت فرق آن گوهر دریای ابهت سه پاره سبیزه لآلی آبدار که در میان لعل و زمرد نیز منتظم بود نثار
بخشیدند پادشاهزادهٔ ارجمند سپاس عنایات و مراسم تسلیمات بجا آوردند فرمان شد که پادشاهزادهٔ
والا تبار مرادبخش و یمین الدوله و دیگر امرای بلندمکان در رکاب گرامی خدمت آن درة التاج شوکت سوار شده
بمنزل شاه نواز خان ببرند در نوردیدن ساحت نگارش اقسام آتشبازی که این شب مبارک بوقوع
آن روز مسرت شده بود پای چوبین خامه لنگ است و عرصهٔ بیان برای گذارش آن تنگ اواخر
این شب سعادت آمود اعلی حضرت از وفور شفقت برای سربلندی قرهٔ باصرهٔ جهانبانی بر سفینهٔ دولت
تشریف فرموده منزل شاه نواز خان را بفر قدوم فیض لزوم آسمانی پایه گردانیدند و در حضور سراپا نور آن

دو گرانمایه گوهر در سلک عقد ازدواج انتظام یافتند و چهار لکه روپیه کابین مقرر گردید و زمزمه تهنیت
طنطنه عشرت از حضیض خاک به اوج افلاک رسید و نوای مزامیر و آوای مزاهیر زمین و زمان را در
گرفت عروج افزای اورنگ خلافت از آن محفل ابتهاج کشتی سوار بدولت سرای والا مراجعت نمودند
[illegible] سور این پادشاهزاده کامبخش و اعوام سرور این شهنشاه فلک خرگاه تا رسم شادی در
جهانیان و اثر آبادی در جهان است متواتر و متوالی داراد ❊ مدام تا همی امروز باشد از پی دی
همیشه تا همی امسال باشد از پی پار ❊ بقاش باد و سر عیش سبز و روزگار بکام ❊ فلک مساعد و دولت رفیق
و داور یار ❊ طالب کلیم تاریخ این گزین پیوند را بدینگونه لباس نظم داد ❊ جهان کرده سامان بزم
نشاطی که غلغلک عیشش بگردون رسیده ❊ قران کرده سعدین و زینسان قرانی فرح خیز و فرخنده
دوران ندیده ❊ ز پیوند این گلبن باغ دولت ❊ زمانه گل عیش جاوید چیده ❊ فلک مرتبه اورنگ زیب
آنکه ایزد ❊ سزاوار تائید غیبش ندیده ❊ نهال برومند بستان دولت ❊ که اقبال در سایه اش آرمیده
خرد بهر تاریخ تزویج گفتا ❊ دو گوهر بیک عقد دوران کشیده ❊ از آن رو که رسم مقرر هندوستان است
که پدر عروس در مجلس عقد حاضر نمیشود شاهنوازخان و آن نسب شرف حضور اقدس در نیافته پیشکش
نگذرانید روز یکشنبه بیست و هشتم جواهر و مرصع آلات و دیگر امتعه بنظر کیمیا اثر درآمد و از آنجمله متاع یک لکه
روپیه بشرف پذیرائی یافت روز مبارک دوشنبه بیست و نهم خاقان سلیمان مکان بمنزل گوهر درج
جهانبانی بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تشریف فرمودند و آن کامگار جوان بخت بتقدیم
مراسم پا انداز و نثار پرداخته انواع جواهر و مرصع آلات و گوناگون اقمشه برسم پیشکش گذرانیدند
و به حکم اقدس به یمین الدوله آصف خان سپه سالار دو قبضه یاره جیغه و شمشیر مرصع و به علامی افضل خان
و خانزمان بهادر نصرت جنگ و سعید خان جهان خلعت چارقب طلادوزی و به لختی دیگر از اولیای
دولت خلعت با قرجی و به بسیاری از بندهای روشناس خلعت تنها عنایت نمودند نوئینان تا تمکین

عملین رسیده بمای اخلاص گزین نخست در جناب اقدس پس از آن بحکم مقدس در خدمت انواع تسلیمات
عنایت بجا آورده چون گروه شقاوت پژوه مندیله که طینت ایشان آمیخته شورش و فساد است باجود
کشته شدن ججهار تیره روزگار و قمع بنیاد دیگر اسرار عبرت نگرفته پسر جهاجه نام طفلی را که از اولاد آن
بدنژاد بود و از معرکه نبرد گریزانیده بودند دست آویز فتنه ساخته سر عصیان برداشتند و دست طغیان
به آزار زیردستان آن ملک دراز کرده لختی از قریات خراب گردانیدند درین روز خاندوران بهادر
نصرت جنگ را به عنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویله خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقه خاصه عنایت
فرموده از پیشگاه خلافت مرخص گردانیدند و فرمان شد که از استیصال آن ضلالت اندیشان واپرداخته
بصوب مالوه که در تیول او است برود و از آنجا که خاندوران بهادر در دولتآباد رخت هستی بربسته بود چنانچه
گذارش یافت درهمین تاریخ شایسته خان خلف سپهسالار را دستوری بخشیده مقرر نمودند که پیش
از وصول پادشاهزاده والاقدر محمد اورنگ زیب بهادر بدولتآباد شتافته بنیابت بنظم مهام آنجا
قیام نماید و از سواران منصب او که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه
گردانیدند [illegible] گذارش این ماجرای عبرت
افزا بر سبیل اجمال آنکه پرتاب معهود به یمین بندگی و پرستش درگاه خواقین پناه حکومت سرزمین
ممنه گزین خود که از دیرباز آرزوی آن داشت یافته بود تا که مآل کار آن برگشته روزگار نکو فهمیده
بود برهزنی بخت رسیده و دشمنی خرد شنیده سر از اطاعت [illegible] پذیری برتافت و باعداد مواد ادبار
واحضار مصالح نبرد پرداخت پس از آنکه حقیقت ضلالت و جهالت او بعرض اولیای دولت پایه سریر
خلافت رسید فرمان شد که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با تعیناتیان صوبه بهار بمالش آن بد
گوهر آشفته روزگار پرداخته بخانه بوم موجب حکم جهان مطاع اواسط جمادی الثانیه با همگی تابعینان خود
و مختار خان میتولدار منگیر که از مضافات آن صوبه است و دیگر بندهای پادشاهی متوجه قلع آن مفسد

و تسخیر ولایت او گردید و در این اثنا فدائی خان از کاردانی بی آنکه حکمی باو رسد از کوه کیپور که در تیول او
بود نزدیک رزمگاه رسید و قریب رزمگاه با نقاره دلیران شمشیر آهنگ استیصال مقاهیر وجه همت گردانیده
تخت حصار بهوجپور را که حاکم نشین آن سرزمین است و بر تیاب و ارژن طالع و آنجا متحصن گشته بود
محاصره نمود از استواری قلعه و انبوهی جنگل دشوار گذار و فراوانی تفنگچی و کماندار محاصره ممتد شد تا شش ماه
کشید و از جانبین هر روز به توپ و تفنگ هنگامه قتال گرم میگردید آخر کار بتدبیرات صائبه عبدالله خان
بهادر و جد و جهد دلاوران نصرت نشان آن مکان منیع با حصنی که از نخوت طالع به شکل مثلث بر ساحل
رود بهوجپور بنا نهاده بر تیاب که عبارت از سه برج است نام کرده بود و یازده قلعه دیگر که در آن نزدیکی
بود مفتوح شد و جمعی کثیر از طائفه نابکار طعمه ثعبان سنان و لقمه نهنگ حسام گشتند و بسیاری بالقید اسار
در آمدند تا آنکه بر تیاب فوجی کرا با عیال و برخی دیگر خود را از یاس دم شمشیر و خم کمند بر مردان معرکه بیجا
بباغی که درون قلعه بهوجپور ترتیب داده بود انداخت و بعد از آنکه جنگ آوران لشکر منصور تعاقب
نموده جانب باغ شتافتند با همرهان از رخنه دیوار باغ برآمده بخانه که میان قلعه در نهایت استحکام
ساخته بود پناه برد الف قاصد طهماسب بیگ و فریدون بیگ دو لیر محمد یار بیگ ملقب به زبردست خان
بالجمله بیرون از مایان او با [illegible] خانه الخ نشسته با همردی شجاعت بشمشیر در آمده بودند در حوالی آن
شقاوت انتما با جمعی از عقب میرسد جنگ درمی پیوندد و آن دو ناموس جوی شجاعت خود داد نبرد
داده مردانه شربت شهادت می چشند [illegible] و دیگر رخساره دلیری بگلگونه جراحت می آرایند و مقام
دروازه خانه را بسته در آنجا متحصن گشتند و افواج قاهره با نشسته کوب خود را رسانیده مختار خان
که مقدمه این لشکر بود محاذی دروازه ملچار ساخت و جوقی از بهادران رزم بیرت سه جانب دیگر را
گرد گرفته بکارزار پرداختند هر چند بر تیاب حمله می آورد و از [illegible] آویز راه گریز بدست آورده بدر رود
شیران بیشه وغا بضرب شمشیر او را باز گردانیده [illegible] از همراهان او یا روانه جهنم میساختند از یک

نام نواب زبردست خان اصلی محمد یار بیگ است ۱۲

یک پهر روز دوشنبه هشتم ذی الحجه تا صبح روز دیگر جنگ قائم بود چون آن مقهور دریافت که عنقریب گرفتار
خواهد آمد با آن مقرر جهال کفار قرار جوهر کردن و کشته شدن بخود داد انجام کار از شست دلی رو به تشنی
تاب آب شمشیر نیاورده از طغیان تشنگی و فقدان آب مضطر گشته به عبدالله خان بهادر پیغام داد
که پناه به شما آورده ام اکنون در بستن و کندن شستن اختیار شماست و به رسم معهود زینهار جویان از سلسله
و لباس برهنه شده لنگی بر بست و دست زن خود گرفته به وساطت یکی از خواجه سرایان معتمد فیروز جنگ
نزد آن نوئین والا مکان آمد فیروز جنگ او را با زنش مقید ساخته سایر ضلالت اندوزان را که همراه
آن خسارت زده طریق وفاق می پیمودند بکوی عدم فرستاد دو فیل نر و ماده فیل و فراوان اموال نرتاپ
و دیگر مفاسد به دست غزاه دین و کماة ظفر آئین افتاده غره محرم چون این ماجرا از عرضداشت فیروز جنگ
بمسامع جلال رسید حکم قضا نفاذ صادر شد که نرتاب مخذول را به یاسا رسانیده زن او را با اموال
خود متصرف شود فیروز جنگ بعد از ورود یرلیغ جهانگشا لختی از غنایم بکمند اوداران نصرت شعار وا
گذاشته زنش را مسلمان ساخت و به نکاح نبیره خود در آورد دوم سیزده فیل با یراق نقره و جلد
ماده فیل و پنجاه اسب تانگهن ابلق و دیگر غرایب ولایت بنگاله که اسلام خان صوبه دار آن ملک بعنوان
پیشکش ارسال داشته بود از نظر انور گذشت ده هزار روپیه مقرر این ماه به محتاجان و بینوایان عطا
فرمودند چون بعرض اقدس رسید که باقر خان نجم ثانی ناظم صوبه اله آباد به اجل طبیعی درگذشت
شهنشاه فلک بارگاه هیبت و حارم سید شجاعت خان ابن سید جهانگیر خان بن سید محمود خان
بارهه را به مرحمت خلعت بر نواخته به تفویض خدمت صوبه داری آنجا بلند پایگی بخشیدند و بجهت ناگزیر
بودن فزونی جمعیت برای نظم صوبه به اضافه دو هزار سوار بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سرافراز
گردانیدند و به عنایت اسپ بنجاق با زین مطلا و فیل سرافراخته دستوری دادند یازدهم صفر که روز
تیر از ماه تیر بود جشن گلابی ترتیب یافت بادشاهزاده ای کامکار یمین الدوله صراحیهای مرصع

[illegible]

فوت باقرخان نجم ثانی

ایالت اله آباد به سید شجاعت خان

و دیگر امرا و منصبداران صراحیهای مینیاکار و زرین و سیمین پر از گلاب و عرق بهار و عرق فتنه
از نظر انور گذرانیدند پیر تهیاج راتهور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هفتصد سوار سر افراز
گشت چهارم بعرض مقدس رسید که افغانی نوکر مختار خان که متعهد ضبط تیول او بود هنگام مفتح محاسبه
شمشیر کین آخته برو انداخت او بهمان زخم جهان بدرود کرد و کشنده را حضار از هم گذرانیدند
اگرچه مختار خان هم جمدهری بان زیاده سر و زبون اثر رسانیده بود اما کارگر نیامد یازدهم نجابتخان
ولد میرزا شاهرخ باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری ذات و سوار مفتخر گشت و از سواران منصب
مرشد قلیخان فوجدار متهرا و مهابن که دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار بود پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر نمودند و او را بمرحمت نقاره نیز مباهی ساختند بیست و پنجم سعید خان بهادر بعنایت
خلعت خاصه فرق عزت برافراخت و دستوری گوالیار که در اقطاع او بود یافت و عبدالرحیم بیگ
برادر عبدالرحمن اتالیق عبدالعزیز مهین خلف نذر محمد خان باضافه پانصدی ذات و دو صد سوار
بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سر بلند گشته بجاگیر خود که در صوبه بهار تنخواه یافته بود مرخص
شد درین هنگام که فیض افضال سحاب کوه و هامون را به سبزهای گوناگون آرایش بخشیده است
و باغ و راغ بفزونی خضارت و نضارت بالغ نظر تماشائیان گردیده خاطر اقدس بسیر و شکار باری
که درین موسم روح افزا مینو نما میگردد عشرت گرا شد سیوم ربیع الاول بدان صوب توجه فرمودند و
از ان رو که میلاد سعادت نهاد آفتاب فلک رسالت انجمن افروز هدایت علیه و علی آله افضل الصلوة
و اکمل التحیات نزدیک رسیده بود بموسوی خان صدر حکم شد که دوازده هزار روپیه بفقرا و مستحقین برسانند
دهم این ماه فرازنده اکلیل کامرانی قرین هزار فرخی و شادمانی ظل جهانبانی بر ساحت باری
انداخته منازل آنرا به نزول میمنت وصول فروغ آگین گردانیدند و هشت روز به نشاط نخجیر
پرداخته دو قلاده شیر و بیست نیله گاو و شصت آهو به تفنگ شکار نمودند ... با فر سرمدی و دولت

کشته شدن مختار خان

و دولت ابدی بدار الخلافه مراجعت نمودند درین ضمن کشمیر و شکار و بنارس و فتحپور نیز بمسرت
افزا گردید بیست و دوم دار الخلافه بلوامع رایات جهان گشا ابتدا فروخته آمد بیست و سوم از عرایض منهیان
صوبه تته بعرض مقدس رسید که در شهر و قرای قریبه دریای شور دوازده پهر متوالی بشدت تمام باران
بارید به بسیاری از منازل و مغانی را خراب گردانید و فراوان آدم و اقسام دواب هلاک گشتند
وزیدن ریاح عاصفه که امواج باد عاد بود اشجار بلند تنومند را از بیخ بر کند و تلاطم امواج فزون از
شمار ماهی بر کنار انداخت و قریب هزار سفینه خالی و حبوب آمود از تموج دریا فرو نشست ازین
سبب خسارت تمام بخداوندان سفاین راه یافت و هر مزرعی که از شورش باد و آب دریا افتاده
شوره زار گشته زراعت بدینگاند روز یکشنبه دوم ربیع الثانی سال هزار
و چهل و هفتم هجری مطابق غره شهریور بزم شادی آرای شهنشاهی انتهای قمری وزن اختتام سال
چهل و هفتم و افتتاح سال چهل و هشتم از عمر جاودانی حضرت خاقانی دلپذیر انشاط آگین ساخت و
به آئین هر سال وزن اقدس بطلا و دیگر اشیا و رسم نثار به تقدیم رسید درین روز فرخنده گوهر درج
خلافت پادشاهزاده والا مرتبت محمد دارا شکوه را باضافه سه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب پانزده
هزاری ذات و نه هزار سوار و هر کدام از سرو جویبار مفاخر محمد شاه شجاع بهادر و نهال چمن اقبال
محمد اورنگ زیب بهادر را باضافه دو هزاری ذات و هزار سوار بمنصب دوازده هزاری ذات
و هفت هزار سوار نوازش فرمودند و از آن رو که اختر فلک عالی بهین پادشاهزاده والا گهر را
آفتاب گیر مرحمت شده بود درین روز مسرت افروز این دو اختر برج خلافت را نیز بدین عنایت
سر بلند گردانیدند شجاعت خان ناظم صوبه الهآباد که بمنصب چار هزاری چار هزار سوار سرافرازست
دو هزار رو با اصفد سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر کرده بود تا ضبط این صوبه که بزور طلب است کما ینبغی نماید
بخلعت و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و مرحمت علم.

... ام ابا و جیغه و اسب و فیل و سرافراز خان باضافه پانصدی ذات و دو صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار و به فوجداری سرکار لکهنو و بیسواره از تغیر
اعتقاد و میر جمله خان و عنایت علم سربلند گردیدند و محمد عرب ملقب بعرب خان باضافه پانصدی ذات
و هفتصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد سوار
دو اسپه سه اسپه و بخدمت حراست قلعه فتح آباد معروف به دهارور و مرحمت علم و محمد حسین برادر همت خان
بمنصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و خدمت محافظت قلعه ظفرنگر نوازش یافتند جان سپار خان
بخدمت بخشیگری احدیان سرافراز گشت چون درین سال امساک باران جهانیان را در مضیق
اضطراب انداخته بود پنجم روز جشن وزن مبارک بحکم خدیو گیتی پرور دو حدیقه ریاض سیادت و شعبه
ازهار کرامت ذو الحسب و الکمال سید جلال و قاضی محمد اسلم و ملا عبد السلام مفتی عسکر و شیخ محب علی
سندهی و مظهر بدایع شیخ ناظر و گروهی دیگر از اصحاب طهارت و تقی نماز استسقا بیرون آمده بزبان
تضرع و ابتهال از ایزد متعال عام افضال مسألت نموده بودند اگرچه قدری باران بارید اما لب تشنگان نبات
را سیراب نساخت روز جشن مقدس که روز ذات الاعالم و تاریخ انبساط عالمیان است بیمن نیت
عالم آرا بحر الطاف ایزدی بجوش آمده و ابر رحمت دریا بار گردید زمانه و زمانیان را مرحمت گشتند
که از فر اقبال شاه جهان جهاندار جم همت و کامران همیشه جهان عیش در خوش می نهاده بکف ساغر بی
غمی دهم میر جمله مرتضی که لختی از احوال او گزارش یافت بلقوه و فالج رخت هستی ازین جهان بر بست
محمد قلی قطب الملک حاکم گلکنده از دوام ارتکاب شرب مدام بحکم جهات ملکی و معاملات مالی نمیرسید
گذاشته خود با نمی پرداخت پس از آنکه نوبت حکومت از و گذشته بعد ببرادر زاده اش سلطان
محمد رسید او از رشد و کاردانی بمصالح ایالت پرداخته میر را از سر زمین خود برآورد و میر بصوب صفاهان
شتافت جمعی از قصور فهمیدگی احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت حضرت جنت مکانی معروض داشتند

... میر جمله مرتضی احوال او

در [illegible] فرمان بخط مقدس نوشته میر را طلب فرمودند از آنجا که از دیرباز آرزوی این سعادت
داشت در ایام [illegible] شاه عباس از اصفهان فرار نموده بملازمت حضرت جنت مکانی آمد و بکمی مدتی
بمرتبه میرسامانی رسید و در [illegible] کرده و [illegible] صولت خیر بوسیله [illegible] بندگی همان خدمت سرافراز
شده و روزی چند میر بخشی بوده از [illegible] سیادت [illegible] داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار پسندیده
نصیبه نداشت و بد اعتقاد و سبک بود [illegible] بنده پرور معتمد خان بخشی دوم را بنظر بقدم خدمت
بمرحمت خلعت بر نواخته میر بخشی گردانیدند و تربیت خان را بعنایت خلعت و باضافه پانصدی
ذات و دولت سوار بمنصب دو هزاری ذات و هزار و دویست سوار و بخشیگری دوم مفتخر ساختند
دوازدهم آخر روز شهنشاه فلک بارگاه از وفور رافت بمنزل جعفر خان که بر کنار دریای جون تازه
اساس یافته تشریف فرمودند و پیشکشی که خان مومی الیه پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار بنظر اقدس
در آورد پذیرفته به تماشای مهتاب پرداخته پس از سپری شدن یک پهر شب بدولتخانه اقبال آشیانه
مراجعت نمودند بیست و سوم بعد از انقضای دو و نیم گهری از ساعتی که مختار ستاره شناسان بود گوهر
بحر خلافت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بمرحمت خلعت خاصه و سرپیچ مرصع و مروارید و مرصع بخش بها
و تسبیح لالی گران ارز و خنجر خاصه و شمشیر خاصه و صد اسب عراقی و ترکی از آن میان دو اسب از طویله خاصه
بزین طلای مینا کار و طلای ساده و فیل از حلقه خاصه با یراق نقره و جل مخمل زربفت و ماده فیل
مشمول عواطف ساختند و ولایت بکلانه که باعتدال آب و هوا و کثرت معموری شهرت دارد و در
وسط ملک بادشاهی واقع شده از یک جانب بخاندیس و دکن و از سمت دیگر بتوابع سورت و
گجرات پیوسته است و کافری بهرجی نام از دیرگاه آنرا بتصرف دارد و بالتماس آن کوکب سمای عظمت نیز
عنایت شد و حکم فرمودند که بدولت آباد رسیده فوجی از دلیران کارزار [illegible] آن ولایت بفرستند
و از فرط عاطفت فاتحه خوانده مرخص گردانیدند عزت خان برادر زاده عبدالله خان بهادر

رخصت محمد اورنگ زیب بولایت

فیروزخان بخلعت و به اضافهٔ هزاری ذات و هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو
هزار سوار و بخدمت نظم صوبه دار الملک دهلی از تغییر اصالت خان و مرحمت اسپ و آگاه خان خواجه سرا
بخلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات و هزار سوار و به خدمت فوجداری این روی دریای
جون تارک افتخار برافراختند چون ایفای عهود و ادای نذور و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال
ضعفا و رفع احتیاج فقرا همیشه پیش نهاد همت والای خدیو حق شناس است از جمله مبلغ پنجلک روپیه
که بعد از دو رنگ آرائی نذر نموده بودند که بسدنهٔ مکه معظمه و مدینه طیبه و سادات عظام و شرفای کرام
و متوطنان و محتاجان آن دو بقعه شریفه برسانند دو لکه و چهل هزار روپیه مصحوب حکیم مسیح الزمان و ملا
خواجه جان بان مکان متبرک سال قبل ارسال یافته بود چنانچه در تاریخ سال چارم گذارش آمده درین ولا
مبلغ شصت هزار روپیه دیگر همراه حکیم ابوالقاسم مخاطب بحکیم الملک که از بزرگان محرم و بندگان معتمد
این درگاه است و از سعادت پژوهی رخصت سفر فیض اثر حجاز گرفته روانه ساختند تا در آن دو موطن
ملائکه مسکن بمستحقین قسمت نماید و باعظم خان صوبه دار گجرات یرلیغ شد که بصوابدید حکیم مبلغ مذکور
را متاع باب بر عرب خرید نموده با موصی الیه بفرستند [illegible] در
عهد دولت حضرت جنت مکانی که همواره تسخیر ولایت مذکور پیش نهاد همت علیا داشتند هاشم خان
ولد قاسم خان میر بحر حاکم کشمیر بفرمان آنحضرت سوار و پیادهٔ بسیار از سپاهی و زمیندار گرد آورده هر چند
دست و پا زد که در آن ملک در آمده کاری تواند ساخت صورت نگرفت آخر کار جمعی کثیر به کشتن
داده و خسارت تمام کشیده برگشته بود درین هنگام که آوازهٔ جهانگشائی و کشورگیری عساکر
منصوره ارکان بنیان گردن کشان و فتنه گران روزگار را مصداق کریمه جعلنا عالیها سافلها
گردانیده است حکم شد که ظفرخان حارس کشمیر بایست آنجا بدان صوب شتافته ولایت مذکور را مسخر
کرده اند او به تهیهٔ این سیاق پرداخته قریب هشت هزار سوار و پیاده از بندهای بادشاهی و تابینان

و تا بنیان جو [illegible] نان آن نواحی فراهم آورده از راه گرچه بهره به نزدی درآمد و عقبات معضله
این راه دشوار گذار [illegible] گزارش خواهد یافت پیموده در عرض یک ماه لشکر دو نام پرگنه که آغاز
اک تبت است و این طرف [illegible] نیلاب آباد رسیده نزدیک حصار علی رای دائره کرد علی رای که
ابدال مرزبان حال تبت بر دو سر کوهی بس بلند طولانی دو حصار استوار برافراخته بلندتران بکبرپوچه
زبان زد گشته است و دیگری کاسپت است به گچنه هر کدام راهی دارد [illegible] چون کلوگاه های وسیله تنگ
در راه آمد شد قلعه نشینان نزد هم بر فراز کوه واقع شده ابدال در حصن کبرپوچه متحصن گشته بود و مراد نامی
را که وکیل در انق و فاتق مهماتش بود بحراست قلعه گچنه باز داشته عیال و اموال را در حصار شکر که آن نیز دوی
نیلاب بر فرق جبلی رفیع امتناس پذیرفته است نگاه داشته ظفرخان از رفعت و متانت هر دو محکمه
مصلحت در محاصره و پیکار ندیده چنین اندیشید که سپاهی و رعیت تبت را که از ناهنجاری ابدال دل
آزرده بودند بمدارا و مواسا جانب خود بکشد و جوقی برای گشایش حصار شکر و اسیر کردن فرزندان
ابدال تعیین نماید چه همگی مدت اقامت عسکر منصور در آن سرزمین بیش از دو ماه نیست و اگر زیاده
برین توقف واقع شود از فزونی برف راه برآمد مسدود میگردد بنابران میر فخرالدین را که نوکر معتمد
او بود با فرهاد بیک بلوچ و نزدیک چهار هزار سوار و پیاده بر قلعه شکر فرستاده خود بقلع ابدال پرداخت
و حسن خواهرزاده ابدال را با دیگر تبتیان که در زمره بندگان درگاه آسمان جاه منتظم اند لختی از منسوبان آن
کشمیر که با سکان آن مرز و بوم آشنائی داشتند بران داشت که بترغیب و ترهیب این گروه را به شاهراه
اطاعت و انقیاد رهنمون گردند و برخی بسد مداخل و مخارج آن دو حصن حصین پرداخت میر فخرالدین
بساحل دریای نیلاب رسیده کشتی چند ترتیب داد چون فتنه پژوهان از جهت دیواری سر راه
کشیده گروهی از تفنگچیان بقصد باز داشت افواج قاهره عقب آن نشانده [illegible] نزدیک دو هزار
آدم بدلالت جمعی از سکنه آن ولایت بنصف شب روانه ساخت تا به سمت پایان آب شناخته راه را از

دست ضلالت پیشگان برآورند دلاوران جنگ جوطی مسافت نموده تیغ تیز بر طایفهٔ مذکور کشیدند و فریقی را
بر خاک هلاک انداختند بقیة السیف را ره سپر فرار گردانیدند میرزا نیلاب نوخته بپای قلعه شکر
آمده به سرانجام مواد قلعه‌گشائی پرداخت روز دیگر دولت لسه ابدال که پانزده ساله بود و با جمعی حراست
حصار تقدیم می‌رسانید غزاة لشکر فیروزی را که الکا شسته با همراهان باندازت قتال بیرون آمد میرزا
فرهاد بیگ پس از آگهی بسرعت هرچه تمامتر خود را بکمر کوه رسانیده سر راه گرفتند و نایرهٔ حرب برافروخته
بسیاری را از هم گذرانیدند از لشکر ظفر اثر میرزا فرهاد بیگ بلوچ مجروح و چندی از نوکران طغرل خان مقتول
گردیدند شقاوت منشان رهائی جو خود را در کمر نزد دانسته جانب قلعه برگشتند دلاوران تا دروازه جلو
لشکر کامنی نموده بیرون آن ملجا بر ساختند و از آن روز که غلبه عساکر اقبال رعب تمام در دل لسه ابدال
انداخته بود آن نکوهیده مآل پای ثبات از دست داده به برآوردن عیال خود مقید نگردیده از سیم
و زر هرچه توانست با خود گرفته شب هنگام از در دیگر که جانب کاشغر بود بدر آمده بدان سو راهی شد
بیت: هنوز ربیع الاول که فروغ صبح عالم را در گرفت و نور شباشیر پردهٔ ظلمت از روی روزگار
برگرفت میرزا نوراتان از کار آگهی یافته با جمعی بقلعه در آمد اما از نهب و غارت همراهان ضبط اموال
نتوانست نمود و عیال ابدال بدست آورده طایفه را بدنبال لسه ابدال فرستاد انیان بدو نرسیده قلیلی
از طلا و نقره که در راه افتاده بود گرفته برگردیدند طغرل خان از استماع خبر فتح این دژ قوی بنیاد
گشته گرمجوچه و کهچنه جد و جهد فراپیش گرفت و با نشانه او جماعه از قطان تبت که به لشکر طغرل خان
پیوسته از روی بندگی در گاه والا دانستند حراس قلعه کهچنه را که از قلت آذوقه مضطر گشته بودند باندر
گیراطریق رستگاری باز نموده از ابدال برگردانیدند و کنور سین کشتواری و دیگر دماغ یکهیلوال
ابدال را بمقدمات نهاونت و مقالات مصالحت از اهتمام استحکام قلعه کهچنه غافل ساختند طغرل خان
بموجب قرارداد ششم ربیع الثانی روز پنجشنبه فوجی با آدم خان تبتی برادر خورد ابدال که در زندگی عید

[illegible]

پدر خویش علی رای در عهد دولت حضرت جنت مکانی در هنگامیکه اعتقاد خان ناظم صوبهٔ کشمیر بی بجرا خت
شرف ملازمت دریافته و از آن باز تا امروز بهمین بندگی این آستان فلک نشان کامیاب مقاصد
ات و محمد زمان خویش خود را بقلعهٔ کهچه فرستاد حارس آن با سایر قلعه نشینان برآمده قلعه را سپرد
ابدال از مخالفت مردم و سپردن قلعه و اسار زن و فرزند به یاس و یاس افتاد و جز تیهار چاره
ناگزیر حصن کهرپوچه را واگذاشته بوساطت شادمان پکهلیوال طغرخان را دید روز دیگر سرگروه لشکر
با جوقی از بندهای بادشاهی و تابعینان خود ابدال را همراه گرفته به قلعهٔ کهرپوچه رفت و خطبهٔ خاقان
ممالک ستان خوانده بمعسکر فیروزی برگشت و عرضداشت مبنی از کیفیت تسخیر قلاع که بیمن اقبال
دشمن مال شهنشاه ملک بارگاه بزودی و آسانی تیسر پذیرفت بجهت پایهٔ سریر خلافت روانه ساخت
درین اثنا میر فخر الدین نیز با فوجی که همراه او رفته بود و عیال و سایر منتسبان ابدال و دره‌ای که رو به
که دلت یغماچیان بآن نرسیده بود سالم و غانم مراجعت نمود از نیرنگی تائیدات آسمانی که در بارهٔ
اولیای دولت قاهره اناً فاناً جلوه ظهور میدهد آنکه زنان و فرزندان حبیب چک و احمد چک که در
زمان حکومت اعتقاد خان بسبب شورش و فتنه انگیزی از کشمیر بصوب تبت گریخته بودند و در آن
هنگام ابدال ایشان را به کشمیر فرستاده بود تا به انگیختن گرد فساد مجاهدان را پراگنده خاطر سازند
بعد از سر طغرخان در آمدند و حبیب چک دیگر که در صوبه داری میرزا علی بیگ اکبرشاهی با دیدهٔ خجالت
نور دیده به تبتیان پناه برده بود با فرزندان و خویشان خود امان جسته نزد طغرخان آمد خان
مشار الیه باندیشهٔ آنکه مبادا از رنجش حرف را بهانه بسته شود با مفسدانی که به تحریص ابدال جانب
کشمیر رفته اند فتنه برانگیزند بی تنظیم و تنسیق ولایت و تنقیح اموال ابدال را با تبعهٔ او و دیگر ثقات
گزینان آن ملک و چکان مذکور همراه گرفته و ملک تبت را بعهدهٔ ... مراد وکیل ابدال واگذاشته
به کشمیر مراجعت نمود بیست و نهم ربیع الثانی چون حقیقت مراجعت او بعرض مقدس رسید

بر لبیع قدر نفاذ صادر شد که بعد از تسخیر ملک و تفتیح قلاع و ایل شدن مرزبانان ... یت و تبت
آمدن دیگر ادبار به پیشروان پی ضبط مملکت و نظم حال رعیت بسرعت برآمدن ... بوکیل ابدال
بپیش از آنکه خاطر از انقیاد او فراهم کرده و سپردن پسندیده خرد ... صواب گزین نبود از
تن تنک عصیان اقادیل و تغافل افغان اند شرح صعوبت راه تبت و کیفیت آنملک منهیانه

صعوبت راه تبت

تبت دو ممر عام دارد یکی کرج و دیگری لار که طوغ خان بدین دو مسلک آمد و شد نموده اگرچه مسافت راه
کرج چار منزل از راه لار اقرب است و بیشتر آن بر کوههای بلند و گتلهای تنگ آن یک سوار هیچ
نگذرد واقع شده اما چون نسبت به لار برف و سرما کمتر دارد از ین راه زود به تبت میرسد و راه لار
هر چند به تبت نزدیک است اما از کثرت و دوام برف و یخ بعسرت تمام نوردیده می آید و درین راه جبلی
است باذخ به ارتفاع نیم کروه که سراپای آن از یخ فرو گرفته است و بر فراز آن میانه جاره فراوان ره
نوردان از آن صعوبت برگذرند منزلی چند از ین راه به سبب ناهمواری تابستانی قطع میشود لیکن
سی کروهی کشمیر گتلی است که سفر گزینان جهان پیمای به سختی و دشواری آن کمتر نشان دهند در رفعت
دو برابر پیر پنجال است و چنان تند که صعود و هبوط آن سواره میسر نگردد و از ان رو که درین دو طریق
آذوقه فراوان نمی آید به جز آنچه همراهان او چندان آذوقه برگرفته بودند که تا معاودت به کشمیر
کفایت نمود ملک تبت که بکی جبیت و یک پرگنه و سی و هفت قلعه دارد از فزونی کوه و تنگی عرصه
بغایت کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید اگرچه ضبط آن ولایت چنانچه
باید نشده بود تا بر حقیقت خراج آن از قرار واقع آگهی یافته شود اما چنین شنفته آمد که محصول سال
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست و در آن دیار جوی آبی است که بر یک شیوه‌ئی آن قراضه‌های
طلا هم میرسد نزدیک دو هزار ... طلا که از کم عیاری تولچه زیاده بر هفت روپیه نیرزد هر سال از اجاره
آن حاصل میشود و اکثر اثمار سرد سیری مانند زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور در آن سرزمین لطیف

است سیبی دارد که درون و بیرونش سرخ است توت و خیار و زردآلو و
شفتالو و ... در یک موسم بهم میرسد از آنجا که برازنده اورنگ جهانبانی حضرت صاحبقران
ثانی با اصغای مقالات ارباب تقی و کلمات ائمه هدی و استماع حکایات عدالت سمات رافعان
لوای سلطنت سالکان مسالک دولت سیما برازنده اورنگ و دیهیم خاقان هفت اقلیم ثالث
القطبین حضرت صاحبقران نور الله مضجعه که همواره اقتدای آداب رضیه و اقتفای اطوار بهیه آنحضرت
را مرقاة مدارج دین و دولت و میزان قوانین ملک و ملت میدانند توجه تام دارند وزرای دانشور
و ندمای سخن گستر همیشه دلنشین داستانهای باستانی بشیوا بیانی گذارش میدهند درین
ایام از کتاب واقعات حضرت صاحبقرانی که بزبان ترکی بود میرزا ابوطالب تربتی از کتابخانه
والی یمن بدست آورده بپارسی ترجمه نموده داستان نصایح خردافزا که آنحضرت هنگام تعیین میرزا
پیر محمد خلف میرزا جهانگیر بامارت کابل و غزنین و قندهار وغیره فرموده بودند و در آن کتاب مندرج
است بعرض مقدس رسید نسخه از آن سرو جویبار خلافت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که
بنظم مهام صوبه دکن پیش ازین بچند روز مرخص گشته بودند از کمال رافت و فرزندی عاطفت فرستادند و
بامر خاقانی درین هدایت نامه نیز برای هوش افزائی خوانندگان اندراج یافت نقل داستان
در هر وقت بخاطر رسید که بثغور کابلستان و حدود هندوستان و نواحی غزنین و باختر و قندهار
کاردانی فرستاده آید که بنظم آن ولایت فیصل تواند پرداخت دل مصلحت اندیش بران شد که یکی از
امیرزاده های کامکار مفوض گردد باز اندیشه رفت که مبادا هوای سلطنت و انتقال از کاخ دماغ او
سر برزند چه جای آنست که اگر به تومینی تفویض باید این خیال محال مغزش بسوزاند یا به امیرزاده چه
رسد لختی در تامل بودم که بدل پرتو افگند که اگر تنگری تعالی مرا سلطنت ارزانی داشته کرا باید که بمحی لفت
گرداند و الا از نیروی بلند و چه کشاید درین اثنا کتاب بوستان برسم فال گشودم این ابیات برآمد

نظم چو دولت نه بخشد سپهر بلند نیاید بمردانگی در کمند نه سختی رسد از ضعیفی بمور نه شیران

به سرپنجه خوردند زور خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد مرا از ... اشعار آبدار ضعف

بشکفت بخود گفتم که سرحد هندوستان تا آب سند و غزنین و کابل تا ... سندبار که مملکت سلطان محمود

غزنوی است گزیده آنکه یکی از فرزندان ... اگر احیاناً براه بغی درآید و بر من برآید فلذه الکبد من

خواهد بود نه مضغه جسد غیر من بر این اراده راسخ گشتم و ایالت آن حدود با میرزاده پیر محمد مقرر کرده بندم

و چون سران و سرداران تومنات و قشونات و هزارجات فراهم آمدند او را طلب داشتیم و کلاه خود بر

فرق وی گذاشته فرجی خاصه پوشانیدیم و گفتم که ترا به پنج چیز مامور میگردانم اول آنکه چون به تختگاه

سلطان محمود غزنوی برنشینی و بران مملکت فرمان فرما شوی مرا و خود را فراموش نکنی و از پایه خود

در نگذری دوم از حال همالکان ملک غافل نگردی سیوم در ضبط مملکت و رعایت رعیت تساهل

نورزی که تنگری تعالی بجهت آنکه بر احوال زیردستان و مظلومان آگاه باشیم ملک خود را بما عطا فرموده

چهارم در نظم لشکر بکوشی و هر که بتو در آید نگاهداری که تنگری تعالی برات روزی او را بر تو نوشته و سپاهی

را رخصت ندهی و اگر از تو دستوری طلبید و بدانی که در سپاهیگری خبا نچه باید بیست با حوال او خیانت

بپردازی که بعزاعیاش ... قیام نماید چه سپاهی جان خود را میفروشد و سربازی میکند و بدانکه

حصار ملک سپاه است نه دستگاه پنجم دین مصطفوی را رونق بخشی و بر خلاف اوامر و نواهی الهی کاری

نکنی که قوام دولت بدین باز بسته است و با سادات و علما و صلحا معاشرت نیکو نمائی و از اشرار

و ارذال اجتناب ورزی و در همین محفل گروهی از نوئینان و بهادران لشکر گران همراه وی تعیین فرمودیم

و امیر قطب الدین ابن عم امیر سلیمان شاه بادوان بیکی و اسلام خواجه پسر ایلچی خواجه برلاس و تمور

خواجه پسر اقبوقا و حسین صوفی لیث ... الدین ترخان و حبیب خواجه خویش امیر غیاث بهادر و اقبال

برغوچی و شمس الدین پسر اوچ قرا و سونج تیمور تلغبه بنشستند و از هر باب سخنی گفتند هر مکنون ضمیر او آگهی دهد

بعهد رسیده ام امیر قطب الدین پاسخ داد که اگر پشت قایم باشد بر شکم چوب نخورم و گفت پشت پناه
من امیر است و دیگر [illegible] شناسم اسلام خواجه باز نمود که اوضاع خانه یکی است اگر دو گردد خانه خراب شود
برات خواجه بر گذارد که چه [illegible] است که افروغ آن ره می نوزه ایم و ما چراغ امیر را افروخته میدانیم و
در سایه آن زندگی مینمائیم امیر علی غالبی ادا کرد که ما را العبد از امیر زندگی مباد و هر یکی لوازم اخلاص و
اطاعت و اختصاص و تباعت خویش ظاهر میگردانید و درین اثنا امیرزاده معروض داشت که اگر برابر عصیان
و رزم سر از حکم تنکری تعالی بر تافته باشم و دین خود را در باخته گفتم چاره حصه ملک خود را بتو ارزانی
داشته ام برادران از حقد و حسد در حق تو سختان خواهند ساخت باید که آثار زهر دشمنی و خاکسای از تو
بظهور پیوندد و وی را در آغوش عاطفت کشیده مرخص فرمودم چون هر عشره از سنین خلود آئین جلوس
سعادت مانوس دوری از ادوار جهانبانی مقرر گشته و بفرمان اقدس وقایع هر دوری جلدی
اکنونکه سوانح نخستین دور خلافت این پادشاه دین پرور شهنشاه دادگر که ایزد کام بخش
او تجابت کامکار لیش چون اعوام و دهور با هم پیوسته دارا د و ساعات فرمانگذاری مانند ایام
شهور از هم ناگسسته بفرخی و خجستگی صورت رقم پذیرفته خاتمه این مجلد مخلد را که خاتمه ادوار
نامتناهی باد به تنمیق مناصب درازی سما و خلافت لالی دریای جلالت انوار با جره عظمت از
حدیقه ابهت و نوئینان والا مکان و سایر منصبداران تا پانصدی منصب و ترقیم بندی از احوال
فیض اشتمال مبارزان نفس شکن و مجاهدان ریاضت فن و علمای دانش گستر و حکمای عیسی اثر
و شعرای سخن طراز نگارین میگرداند پادشاهزاده
محمد دارا شکوه نخستین گوهر دریای عظمت پانزده هزاری نه هزار سوار پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر
دومین مهر سماء ابهت دوازده هزاری هفت هزار سوار پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سومین
سرو جویبار سلطنت دوازده هزاری هفت هزار سوار پادشاهزاده مراد بخش چارمین نتیجه دودمان

دولت با یکصد روپیه روزانه [illegible] و امرای عالیشان و دیگر منصبداران [illegible] یمین الدوله

آصف خان خانخانان سپهسالار نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه هفت هزاری مهابت خان خانخانان

سپه سالار هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه ماه جمادی الاولی سال هفتم از جلوس مقدس

در برهانپور ره گرای سفر آخرت گردید خان جهان لودی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه

اسپه بیست و ششم صفر سال دوم از اورنگ آرائی خدیو زمان مطابق بیست و دوم مهر برهنمائی شقاوت ازلی

از آستان اقبال رو برتافته خاک فرار بر فرق روزگار خود بیخت و روز دوشنبه غره رجب سال چهارم موافق

پانزدهم بهمن علف تیغ مبارزان فیروزی انتما گردید چنانچه بتفصیل گزارش یافت شش هزاری خاندوران

بهادر نصرت جنگ شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه خواجه ابوالحسن شش هزاری شش هزار

بیستم رمضان سال ششم از جلوس اقدس ودیعت حیات سپرد آعظم خان شش هزاری شش

هزار سوار عبدالله خان بهادر فیروز جنگ شش هزاری شش هزار سوار افضل خان شش هزاری

چار هزار سوار پنجهزاری سید خان جهان باربه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه خانزمان بهادر

پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه چاردهم ذی الحجه سال دهم در دولتآباد برحمت حق پیوست

اسلام خان پنجهزاری پنجهزار سوار چار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سعید خان پنجهزاری پنجهزار سوار سه

هزار سوار دو اسپه سه اسپه شایسته خان پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه قاسم خان

پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه سال پنجم در صوبه داری بنگاله داعی حق را لبیک گفت

وزیر خان پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه رانا جگت سنگه پنجهزاری پنجهزار سوار راجه ججهار سنگه

ولد راجه سورج سنگه راتهور پنجهزاری پنجهزار سوار راجه جی سنگه پنجهزاری پنجهزار سوار رستم خان دکنی پنجهزاری

پنجهزار سوار سپهدار خان پنجهزاری پنجهزار سوار شیر خان تونور پنجهزاری پنجهزار سوار سال چارم در صوبه

داری احمدآباد ازین جهان بگذشت راو رتن هادا پنجهزاری پنجهزار سوار سال چارم در بالاگهات

کهات رخت هستی بربست راجه ججهار [illegible] ولد راجه برسنکه دیو بندیله پنجهزاری پنجهزار سوار آن کافر ماجرا
در سال هشتم جزای کردار خود گرفتار آمده بکوی عدم فرو رفت یاقوت خان حبشی پنجهزاری پنجهزار
سوار در رمضان سال [illegible] نمونی ادبار فرار نموده بیست و چهارم ذی قعده سال مذکور در دولتاباد
ودیعت حیات سپرد مالوجی برادر کهیلوجی دکنی پنجهزاری پنجهزار سوار اوداجیرام دکنی پنجهزاری
پنجهزار سوار سال ششم سپری گشت بهادرجی ولد جادون رای دکنی پنجهزاری پنجهزار سوار سال هشتم
درگذشت میرزا عیسی ترخان پنجهزاری چهار هزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه اعتقاد خان پنجهزاری
چهار هزار سوار لشکر خان پنجهزاری چهار هزار سوار رحیم خان ولد آدم خان دکنی پنجهزاری چهار هزار سوار
در سال چهارم درگذشت جعفر خان پنجهزاری سه هزار سوار میر جمله پنجهزاری دو هزار سوار دهم ربیع الثانی
سال دهم بساط حیات در نوردید [illegible] سید شجاعت خان بارهه چهار هزاری چهار هزار سوار
دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه قلیج خان چهار هزاری چهار هزار سوار سیف خان چهار هزاری
چهار هزار سوار صادق خان چهار هزاری چهار هزار سوار نهم ربیع الاول سال ششم رخت هستی بربست
باقر خان نجم ثانی چهار هزاری چهار هزار سوار سال دهم در صوبه اله آباد درگذشت الله ویردی خان چهار
هزاری چهار هزار سوار معتقد خان چهار هزاری چهار هزار سوار دریا خان روهیله چهار هزاری
هزار سوار سال سوم از بدبختی فرار نموده بخانجهان مقهور پیوست و هفدهم جمادی الثانی آغاز سال
چهارم جگراج سنکه پسر راجه ججهار سنکه بندیله او را در سرزمین خود به قتل رسانید بهادر خان روهیله چهار
هزاری چهار هزار سوار دلاور خان بریج چهار هزاری چهار هزار سوار سال چهارم درگذشت شیر خواجه
چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار در سنه احدی ودیعت حیات سپرد مبارز خان روهیله چهار هزاری
سه هزار و پانصد سوار راجه بهارته بندیله چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار در سال هفتم سپری
گردید راجه بیتهلداس چهار هزاری سه هزار سوار جان سپار خان چهار هزاری سه هزار سوار در سنه

احدی در صوبه الهآباد بگذشت شاه بیگ خان چارهزاری سه هزار سوار [illegible] میر
جمال الدین حسین انجو چارهزاری سه هزار سوار سال دوم در صوبه داری تته مراحل زندگی در نوردید
سید دلیر خان بارهه چارهزاری سه هزار سوار در سال ششم ازین عالم انتقال نمود فدائی خان
چارهزاری سه هزار سوار سرافراز خان چارهزاری سه هزار سوار رشید خان انصاری چارهزاری
سه هزار سوار راو سور بهورتیه چارهزاری سه هزار سوار در سال چهارم سپری گشت سرافراز خان
دکنی چارهزاری سه هزار سوار جگدیو رای برادر جادون رای دکنی چارهزاری سه هزار سوار شاهنواز خان
صفوی چارهزاری دوهزار و پانصد سوار صفدر خان چارهزاری دوهزار و پانصد سوار همیر رای دکنی چارهزاری
دوهزار و پانصد سوار در سال هفتم پیمانهٔ زندگی او بر آمود محلدار خان دکنی چارهزاری دوهزار سوار
معتمد خان چارهزاری هزار و دویست سوار موسوی خان صدر چارهزاری هفتصد و پنجاه سوار
سه هزاری نجابت خان ولد میرزا شاهرخ سه هزاری سه هزار سوار جهانگیر قلیخان سه هزاری
سه هزار سوار در سال پنجم رخت حیات بربست سردار خان سه هزاری سه هزار سوار [illegible]
[illegible] سه هزاری سه هزار سوار جوهر خان دکنی سه هزاری سه هزار سوار اصالت خان
سه هزاری دوهزار و پانصد سوار شمشیر خان سه هزاری دوهزار و پانصد سوار سال پنجم ازین جهان
درگذشت بیگلر خان سه هزاری دوهزار و پانصد سوار سال سیوم ودیعت حیات سپرد میرزا خان
ولد شاهنواز خان ابن عبدالرحیم خانخانان سه هزاری دوهزار سوار یوسف محمد خان تاشکندی سه هزاری
دوهزار سوار مخلص خان سه هزاری دوهزار سوار در سال دهم سفر آخرت گزید ترکمان خان سه هزاری
دوهزار سوار سال هفتم درگذشت قزلباش خان سه هزاری دوهزار سوار شهباز خان معروف به
بشیر خان روهیله سه هزاری دوهزار سوار سال چهارم در دکن جانفشانی نموده حیات ابد اندوخت
مرتضی خان ولد سید صدر جهان سه هزاری دوهزار سوار امیر خان سه هزاری دوهزار سوار خواص

خواص [illegible] سه هزاری دو هزار سوار امر سنگه ولد راجه گجسنگه راتهور سه هزاری دو هزار سوار
ماهو سنگه [illegible] رتن هادا سه هزاری دو هزار سوار راجه بهار سنگه ولد راجه برسنگدیو بندیله
سه هزاری دو هزار سوار راجه جگت ولد راجه باسو سه هزاری دو هزار سوار فخر الملک ولد یاقوت خان
بدجوهر سه هزاری دو هزار سوار سال پنجم درگذشت حسن خان ولد فخر الملک سه هزاری دو هزار سوار
سال پنجم درگذشت حمید خان خویش ملک عنبر حبشی سه هزاری دو هزار سوار سال سیوم درگذشت
کامطلب خان دکنی سه هزاری دو هزار سوار اوداجیرام ولد اوداجیرام سه هزاری دو هزار سوار ظفر خان
سه هزاری هزار و پانصد سوار اسد خان معموری سه هزاری هزار و پانصد سوار سال چهارم درگذشت
راجه رای سنگه ولد مهاراجه بهیم سیسودیه سه هزاری هزار و پانصد سوار راجه انیرای سه هزاری هزار
و پانصد سوار در سال دهم سپری گشت پرسوجی دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار منکوجی
دکنی سه هزاری هزار و پانصد سوار حبش خان سه هزاری هزار و پانصد سوار جادون رای دکنی
سه هزاری هزار و پانصد سوار سید هزبر خان بارهه سه هزاری هزار سوار راجه منروپ کچهواهه
سه هزاری هزار سوار سال سیوم درگذشت دتاجی ولد بهاورجی دکنی سه هزاری هزار سوار
حکیم مسیح الزمان سه هزاری پانصد سوار [illegible] مرشد [illegible] خان دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه میر شمس دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار سزاوار خان
ولد لشکر خان دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار عزت خان برادرزادهٔ عبدالله خان بهادر
فیروز جنگ دو هزار و پانصدی دو هزار سوار دیانت خان دشت بیاضی دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار در سال سیوم ره نورد آخرت گردید افتخار خان برادر سعید خان دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار سال چهارم درگذشت احمد خان ولد محمد خان [illegible]ی دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار صف شکن خان ولد سید یوسف خان دو هزار و پانصدی دو هزار سوار راجه دیبی سنگه

ولد راجه بهارتهه بندیله دوهزار و پانصدی دوهزار سوار الله یار خان دوهزار و پانصدی هزار و صد سوار
خنجر خان ترکمان دوهزار و پانصدی هزار و هفتصد سوار سال دوم درگذشت خدمت پرست خان
دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بیست و ششم صفر سال دوم در نبرد خانجهان مقهور جان درباخت نظر
بهادر خویشگی دوهزار و پانصدی هزار و پانصد سوار شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه دوهزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار شمس خان دکنی دوهزار و پانصدی هزار و دو صد و پنجاه سوار سال سیوم درگذشت جان نثار خان
دوهزار و پانصدی هزار و دویست سوار باقی خان قلماق دوهزاری دوهزار سوار شاه قلی خان
اوزبک دوهزاری دوهزار سوار مبارک خان نیازی دوهزاری دوهزار سوار بیردل خان ولد دلاور خان
بریچ دوهزاری دوهزار سوار جگراج بندیله دوهزاری دوهزار سوار سال هشتم همراه پدر به قتل
رسید سیو بهیراج راتهور دوهزاری هزار و هفتصد سوار عرب خان دوهزاری هزار و پانصد سوار پانصد
سوار دو اسپه سه اسپه مغل خان ولد زین خان کوکه دوهزاری هزار و پانصد سوار مکرمت خان دوهزاری
هزار و پانصد سوار احمد بیگ خان دوهزاری هزار و پانصد سوار سادات خان دوهزاری هزار و پانصد
سوار اهتمام خان دوهزاری هزار و پانصد سوار مختار خان سبزواری دوهزاری هزار و پانصد سوار
سال دهم شهید شد عزت خان دوهزاری هزار و پانصد سوار سال ششم درگذشت عزیز الله خان
ولد یوسف خان دوهزاری هزار و پانصد سوار راو کرن ولد راو سورج بهورتیه دوهزاری هزار و پانصد سوار
راو دودا ابن گره راو چاندا دوهزاری هزار و پانصد سوار سال ششم در مهم دولتاباد جان نثار گردید راوت
دهنکر دکنی دوهزاری هزار و پانصد سوار بابو خان کرانی دوهزاری هزار و پانصد سوار سال سیوم
درگذشت تربیت خان دوهزاری هزار و دویست سوار دینداد خان دوهزاری هزار و دو صد
سوار سال هشتم درگذشت میرزا والی دوهزاری هزار سوار میرزا حسن ولد میرزا رستم صفوی
دوهزاری هزار سوار لهراسب خان ولد مهابت خان خانخانان دوهزاری هزار سوار خلیل الله

اعتقاد خان دو هزاری هزار سوار جان نثار خان خواجه بابا نام دو هزاری هزار سوار اخلاص خان

دو هزاری هزار سوار اکرام خان ولد اسلام خان فتحپوری دو هزاری هزار سوار محمد زمان طهرانی دو هزاری

هزار سوار فیروز خان خواجه سرا دو هزاری هزار سوار راجه رامداس نروری دو هزاری هزار سوار

راجه روز افزون دو هزاری هزار سوار سال هشتم درگذشت شیر خان ترین دو هزاری هزار سوار

بختیار خان دکنی دو هزاری هزار سوار سید عمر دکنی دو هزاری هزار سوار آتش خان دکنی دو هزاری

هزار سوار جبیرای دو هزاری هزار سوار سرور خان حبشی دو هزاری هزار سوار بیتهوجی ولد اجلاجی دکنی

دو هزاری [illegible] سوار صلابت خان ولد صادق خان دو هزاری هشتصد سوار باباجی دیوریه دو هزاری هشتصد

سوار نور الدین قلی دو هزاری هفتصد سوار سال نهم راجپوتی او را به قتل رسانید خواجه جهان خوافی دو هزاری

ششصد سوار [illegible] سعادت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار عوض خان قاقشال هزار

و پانصدی هزار و پانصد سوار همت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار در سال دهم ودیعت حیات

سپرد رحمت خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار اکبر قلی سلطان گکهر هزار و پانصدی هزار و پانصد

سوار راول پونجا زمیندار دونگرپور هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار شریف خان قدیم هزار و پانصدی

هزار و دویست سوار سال نهم درگذشت اسفندیار ولد حسن بیگ شیخ عمری هزار و پانصدی هزار و دویست

سوار سرانداز خان لماق چیله هزار و پانصدی هزار و دویست سوار زین العابدین ولد آصف خانی

جعفر بیگ هزار و پانصدی هزار سوار سال دوم رخت هستی بربست سهراب خان دیگر پسر خان مزبور هزار و

پانصدی هزار سوار شجاع ولد معصوم خان کابلی هزار و پانصدی هزار سوار مرحمت خان هزار و پانصدی

هزار سوار سال چهارم درگذشت جهان خان کاکر هزار و پانصدی هزار سوار سکندر برادر شهباز خان

دوتانی هزار و پانصدی هزار سوار سید یعقوب ولد سید کمال بخاری هزار و پانصدی هزار سوار سال سوم

درگذشت یاسین خان ولد شیر خان تونور هزار و پانصدی هزار سوار سال ششم تغییری گشت شیورام

ولد بلرام گور هزار و پانصدی هزار سوار هردی رام ولد بالکا کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار سال نهم
درگذشت ستر سال کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار سال سیوم در پیکار خانجهان نقد
حیات بمردانگی درباخت راجه دوارکاداس ولد راجه گردهر کچهواهه هزار و پانصدی هزار سوار سال چارم
در جنگ آن سعادت گرای جانبازی نمود راو هتی سنگه ولد راو دودا چندراوت هزار و پانصدی
هزار سوار راجه پرتاب اوجینیه هزار و پانصدی هزار سوار در سال دهم بدست عبدالله خان بهادر
فیروزجنگ گرفتار آمده بپاداش نمک حرامی حسب الحکم بیاسا رسید جان سپار خان هزار و پانصدی
هشتصد سوار خواجه برخوردار هزار و پانصدی هشتصد سوار زبردست خان هزار و پانصدی هشتصد
سوار قزاق خان هزار و پانصدی هشتصد سوار ذوالفقار خان هزار و پانصدی هشتصد سوار عبد
الرحیم اوزبک هزار و پانصدی هشتصد سوار میر عبدالله خویش سید یوسف خان هزار و پانصدی هشتصد
سوار در سنه هشت درگذشت کرمسی راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار سال سیوم در نبرد خانجهان
مقتول گشته شد بهیم راتهور هزار و پانصدی هشتصد سوار چندرمن بندیله هزار و پانصدی هشتصد سوار
یادگار حسین خان هزار و پانصدی هفتصد سوار سال ششم درگذشت جگمال ولد کشن سنگه راتهور
هزار و پانصدی هفتصد سوار در سال دوم سپری گشت ملتفت خان هزار و پانصدی ششصد سوار
یکه تاز خان هزار و پانصدی ششصد سوار ذوالفقار خان ترکمان هزار و پانصدی ششصد سوار سال
چارم درگذشت سنگرام زمیندار کنوره هزار و پانصدی ششصد سوار خدمت خان خواجه سرا هزار
و پانصدی پانصد و پنجاه سوار جمال خان توجانی هزار و پانصدی پانصد سوار اعتماد خان خواجه سرا
هزار و پانصدی پانصد سوار سال دوم درگذشت حکیم عبدالحاذق ولد حکیم همام گیلانی هزار و پانصدی
سیصد سوار قاضی محمد سعید کروهری هزار و پانصدی دوصد سوار سال نهم درگذشت هزاری اماق بیگ
هزاری هزار سوار محمد حسین ولد یوسف تکنام هزاری هزار سوار آگاه خان خواجه سرا هزاری هزار

هزار سوار راو [illegible] رسی زمیندار بالبنواله هزاری هزار سوار شیخ الهدیه ولد کشور خان هزاری ششصد

سوار الله [illegible] مدد لشکر خان هزاری ششصد سوار دولت خان ولد الف خان قیام خانی

هزاری ششصد سوار محمد صالح ولد میرزا شاهی برادرزادهٔ آصف خان جعفر هزاری ششصد سوار

سال دوم درگذشت نوبت خان هزاری ششصد سوار سال نهم رخت حیات بربست حسینی

برادر باقر خان نجم ثانی هزاری ششصد سوار سال هشتم درگذشت ابو محمد کمبو هزاری ششصد سوار

سال پنجم سپری گشت ببر خان میانه هزاری ششصد سوار سال هفتم در احمدآباد درگذشت هر سنگه

ولد کشن سنگه [illegible] هزاری ششصد سوار راجه جیرام ولد راجه انیرای هزاری ششصد سوار محمد شریف

خالوی باقر خان نجم ثانی هزاری هفتصد سوار لعل خان هزاری هفتصد سوار در سنه احدی رخت

حیات بربست سید غلام محمد بخاری هزاری هفتصد سوار نصیب شیروانی قدیمی هزاری هفتصد سوار

سید علاول برادر سید کبیر هزاری هفتصد سوار سال هفتم در دکن شهید شد عثمان عم بهادر خان روهیله

هزاری هفتصد سوار جانباز خان هزاری ششصد سوار قلعه دار خان چیله هزاری ششصد سوار دیانتخان

هزاری ششصد سوار عبدالرحمن هزاری ششصد سوار مرتضی قلی برادر جان سپار خان هزاری ششصد

سوار سال دهم در دکن درگذشت عبدالرحمن روهیله هزاری ششصد سوار عبدالقادر ولد احداد هزاری

ششصد سوار سال سوم در جنگ نجابتخان ناکار جان سپرد راجه بیربهان بدگوجر هزاری ششصد سوار

سال سوم بساط زندگانی درپیچید بیتهلداس ولد راجه هرسنگه بوندیله هزاری ششصد سوار کشن سنگه

بهدوریه هزاری ششصد سوار روپ چند گوالیاری هزاری ششصد سوار بهرام خان ولد جهانگیر قلیخان

بن خان اعظم کوکلتاش هزاری پانصد سوار میرزا خان ولد زین خان هزاری پانصد سوار سال چارم

درگذشت خواجه مرجوز داروغه مهابتخان خانخانان هزاری پانصد سوار پردل خان هزاری

پانصد سوار سال چارم درگذشت عقیدت خان هزاری پانصد سوار سال چارم درگذشت اقا فضل

هزاری پانصد سوار احداد مهمند هزاری پانصد سوار بهارامل ولد کشن سنگه راتهور هزاری پانصد سوار
در سنه احدی درگذشت راجه گردهر پسر کیشوداس نبیره جیمل میرتیه هزاری پانصد سوار سال سیوم
در پیکار خان جهان نکوهیده آثار جان فشانی نمود جیت سنگه راتهور هزاری پانصد سوار سال
سیوم درگذشت مترسین برادر راجه بسام سنگه تونور هزاری پانصد سوار سال هشتم فرو رفت
محمد علی کامرانی هزاری پانصد سوار حسین ولد خان جهان تیره بخت هزاری پانصد سوار بیست و ششم
صفر سال دوم علف تیغ مبارزان لشکر فیروزی گردید سکندر خان هزاری چارصد و پنجاه سوار
سال چهارم درگذشت ترکتاز خان هزاری چارصد سوار لطیف خان نقشبندی هزاری چارصد
سوار امام قلی ولد جان نثار خان هزاری چارصد سوار سال سیوم در نبرد خان جهان مطرود جان
در باخته سرخروئی حاصل کرد سیف الملوک کاشغری هزاری چارصد سوار سال پنجم درگذشت سید
مبارک قدیمی هزاری چارصد سوار سال ششم بسلامتی درنوردید جعفر خان هزاری چارصد سوار
سال سیوم درگذشت علاول ولد اتابیک ترین هزاری چارصد سوار بهادر برادرزاده خانجهان مردود
هزاری چارصد سوار سال سیوم در اثنای جنگ اعظم خان بکوی عدم فرو رفت راجه گورسین
کنتواری هزاری سیصد سوار وفا خان خواجه سرا هزاری دوصد و پنجاه سوار سال هفتم درگذشت
میرزا حیدر ولد میرزا مظفر صفوی هزاری دوصد سوار سال چارم ازین جهان بگذشت میربا
هزاری دوصد سوار میرخان هزاری دوصد سوار میر عبدالکریم هزاری دوصد سوار حکیم خوشحال
ولد حکیم همام هزاری دوصد سوار یکدل خان خواجه سرا هزاری دوصد سوار تشریف خان هزاری دوصد
سوار سال پنجم درگذشت حبیب سور هزاری دوصد سوار میر شرف هزاری دوصد سوار سال
چارم درگذشت رای مانیداس هزاری صد و پنجاه سوار سال پنجم سپری گشت اسحاق بیگ
هزاری صد سوار معز الملک هزاری صد سوار امانت خان هزاری صد سوار رای سنوالیداس هزاری

هزاری صد سوار سال چارم درگذشت راجه مان سنگه گوالیاری هفصدی ششصد و پنجاه سوار
سبل سنگه ... بهوج سنگه راتهور هفصدی ششصد سوار قزلباش خان هفصدی هفصد سوار سال سوم
درگذشت شیرزه خان هفصدی ششصد سوار سال هشتم درگذشت شادی خان هفصدی ششصد سوار گوپال سنگه
ولد راجه منروپ کچهواهه هفصدی ششصد سوار سید ولی هفصدی پانصد سوار ذوالفقار خان ترکمان هفصدی
پانصد سوار شمشیر خان ولد شیر خان تونور هفصدی پانصد سوار سید ماکهن بارهه هفصدی پانصد سوار سال
هشتم درگذشت گوکلداس سیسودیه هفصدی پانصد سوار کرم الله ولد علیمردان بهادر هفصدی چارصد سوار علی قلی
برادر ترکمان خان هفصدی چارصد سوار راو چند کچهواهه هفصدی چارصد سوار سال چارم فوت رای کاشیداس
هفصدی چارصد سوار نور ولد میرزا صدر صفوی هفصدی سیصد سوار نور الدوله ولد مرتضی خان انجو هفصدی
سیصد سوار مرحمت خان ولد صادق خان هفصدی سیصد سوار اتیل افغان هفصدی سیصد سوار سال
چارم با خانجهان حرام نمک بکوی عدم فرو رفت سلطان نظر برادر سیف خان هفصدی دوصد و پنجاه سوار
محمد زمان ولد حاکم خان هفصدی دوصد و پنجاه سوار یحیی ولد سیف خان هفصدی دوصد سوار شاهی بیگ
پسر سیف خان هفصدی صد و پنجاه سوار دیانت رای هفصدی صد و پنجاه سوار سید عبدالوهاب
ولد سید عبدالرحمن ششصدی ششصد سوار سید شهاب ولد سید عزت خان ششصدی ششصد
سوار سید عبدالواحد ولد سید مصطفی خان بخاری ششصدی ششصد سوار مهیش داس ولد دلیپ
راتهور ششصدی ششصد سوار اختیار ولد مبارز خان روهیله ششصدی ششصد سوار سال ششم
کشته شد شادمان پکهلیوال ششصدی ششصد سوار نظام ولد غزنین خان جالوری ششصدی پانصد
و پنجاه سوار سال ششم درگذشت اردشیر نبیره احمد بیگ خان ششصدی پانصد سوار سید بهیکر
برادرزاده مرتضی خان بخاری ششصدی پانصد سوار سیف الله ولد شمشیر خان عرب ششصدی پانصد
سوار خضر خان گکهر ششصدی پانصد سوار کمال الدین ولد شیر خان روهیله ششصدی پانصد سوار

رای تلوک چند نبیرهٔ رای منوهر هشتصدی پانصد سوار ○ لکهمی سین چوهان هشتصدی پانصد سوار ○
سید لطف علی بهکری هشتصدی چهارصد سوار ○ عنایت الله ولد میرزا عیسی ترخان هشتصدی چهارصد
سوار ○ میر فاضل مخدوم زاده هشتصدی چهارصد سوار ○ صوفی بهادر هشتصدی چهارصد سوار ○ حاجی خواجه
هشتصدی چهارصد سوار سال چهارم گذشت ○ محمد علی خویش قلیچ خان هشتصدی چهارصد سوار ○ فرخزاد ولد
جهانگیر قلیخان هشتصدی چهارصد سوار سال ششم درگذشت ○ رحمن الله پسر شجاعت خان عرب هشتصدی
چهارصد سوار سال سوم در جنگ خانجهان مقهور جان درباخت ○ رنبار خان پسر شهباز خان کنبو هشتصدی
چهارصد سوار ○ بهوجراج ولد رای سال درباری هشتصدی چهارصد سوار ○ بهادر ارزند افغان هشتصدی
چهارصد سوار سال سوم سپری گردید ○ صفدر برادر شیر خان روهیله هشتصدی چهارصد سوار ○ عظمت
پسر خانجهان منکو هشتصدی چهارصد سوار سال دوم بناران غوری کشته شد ○ راجه اودی سنگه
ولد راجه شیام سنگه تونور هشتصدی چهارصد سوار سال سوم درگذشت ○ بهادر بابی هشتصدی سیصد
و پنجاه سوار ○ عثمان ولد بهادر خان توربیکی هشتصدی سیصد و پنجاه سوار سال نهم درگذشت ○ یوسف بیگ
کابلی هشتصدی سیصد سوار ○ بهادر بیگ ترکمان هشتصدی سیصد سوار ○ شیرزاد خویش خان عالم
هشتصدی سیصد سوار سال چهارم در نبرد خانجهان مخذول جانفشانی نمود ○ لشکری ولد مخلص خان
هشتصدی سیصد سوار سال ششم درگذشت ○ بهادر ولد جان سپار خان هشتصدی سیصد سوار سال
هفتم درگذشت ○ سبحان سنگه سیسودیه هشتصدی سیصد سوار ○ رانا جودها زمیندار امرکوت هشتصدی سیصد
سوار ○ میرزا مراد کام صفوی هشتصدی دوصد سوار ○ داراب دل ولد شاه نواز خان بن عبدالرحیم خانخانان
هشتصدی دوصد سوار ○ میرک حسین خوافی هشتصدی دوصد سوار ○ حیات خان نبیرهٔ دریا خان که در عهد
حضرت جنت مکانی بخدمت بیوتات موسوم بود هشتصدی دوصد سوار ○ مقیم خان هشتصدی دوصد سوار
سال ششم درگذشت ○ خواجه عبدالله نقشبندی هشتصدی دوصد سوار سال دهم رهسپر آخرت گشت

گشت ه فتح سنگه سیسودیه ولد مهاراجه بهیم هشتصدی دوصد سوار در سنه احدی درگذشت ه میرزا والی ولد
مظفرخان هشتصدی صد و پنجاه سوار ه بی بدل خان گیلانی هشتصدی صد سوار ه شیخ عبداللطیف هشتصدی
پنجاه سوار ه [illegible] ه کرپارام گور هفتصدی هفتصد سوار ه ستر سال ولد راو سور بهورتیه هفتصدی
ششصد سوار ه سید اسدالله ولد سید بایزید بخاری هفتصدی پانصد و پنجاه سوار ه راجه بهروز
ولد راجه روزافزون هفتصدی پانصد سوار ه هادی داد برادر رشید خان انصاری هفتصدی
پانصد سوار ه سید صدر همشیره زاده مرتضی خان بخاری هفتصدی پانصد سوار ه سید حسن
مساعد هفتصدی چهارصد سوار ه نصرالله عرب هفتصدی چهارصد سوار ه حبشی خان هفتصدی
چهارصد سوار سال پنجم درگذشت ه حیات ولد علیخان ترین هفتصدی سیصد و پنجاه سوار ه
چیقون بیگ جلایر هفتصدی سیصد و پنجاه سوار در سنه احدی سپری گشت ه میرزا برادر رشید خان
انصاری هفتصدی سیصد و پنجاه سوار سال چهارم درگذشت ه تیمن بیگ خویش خواجه بیگ میرزا
هفتصدی سیصد سوار ه اجمیری کوکه هفتصدی سیصد سوار ه جگن ناته راتهور هفتصدی سیصد
سوار ه محمد طاهر خویش شهاب الدین احمد خان هفتصدی سیصد سوار ه عادل خان ولد قاسم خان
میر بحر هفتصدی سیصد سوار ه محمد بیگ اباکش هفتصدی سیصد سوار ه نصیرالدین محمود هفتصدی
سیصد سوار ه سعید شیرازی هفتصدی سیصد سوار ه بیر نراین زمیندار نجیب از توابع صوبه بهار
هفتصدی سیصد سوار سال ششم درگذشت ه روپ سنگه هفتصدی سیصد سوار ه نجیب ولد بهادر خان
بلوچ هفتصدی دوصد و هشتاد سوار ه حسن خان برادر خدمتگار خان هفتصدی دوصد و شصت سوار
صف شکن ولد میرزا حسن صفوی هفتصدی دوصد و پنجاه سوار سال هفتم درگذشت ه صالح برادر اشرفی
هفتصدی دوصد و پنجاه سوار ه عنایت الله ولد امانت خان هفتصدی دوصد سوار سال سوم ودیعت
حیات سپرد ه حاجی نیاز هفتصدی دوصد سوار سال دوم درگذشت ه میرزا محمد سلدوز هفتصدی

دوصد سوار سال سیوم ودیعت حیات سپرد سید سعادت الله حاجی پوری هفتصدی دوصد سوار
کاظم خویش وزیر الملک هفتصدی دوصد سوار بالا ولد راجه جگناته کچهواهه هفتصدی [illegible] صد سوار
سال سیوم درگذشت رای نهار سید این هفتصدی دوصد سوار حسام الدین ولد نظام الدین خان
هفتصدی صد و پنجاه سوار انور ولد سلاح خان هفتصدی صد و پنجاه سوار نصر الله ولد مختار بیگ
هفتصدی صد و پنجاه سوار سال دهم درگذشت سلطان محمود خویش خواجه ابو الحسن هفتصدی صد و
پنجاه سوار سال پنجم سپری گردید عارف بیگ شیخ عمری هفتصدی صد و پنجاه سوار سال سیوم درگذشت
جمال خان قراول هفتصدی صد و پنجاه سوار فرحت خان خواجه سرا هفتصدی صد و بیست سوار کفا
معروف بمحمد مقیم هفتصدی صد سوار غازی بیگ هفتصدی صد سوار شمس الدین ولد نظر بهادر
خویشگی ششصدی ششصد سوار مجاهد ولد فیروز جالوری ششصدی ششصد سوار سید عبد الماجد [illegible]
ششصدی چارصد سوار عبد الغفور ولد عرب خان ششصدی چارصد سوار جعفر برادر باقی خان
نجم ثانی ششصدی چارصد سوار در سال ششم کشته شد سید عبد الله باربه ششصدی چارصد سوار
میرزا خویش قزلباش خان ششصدی چارصد سوار فیروز برادر غزنین خان جالوری ششصدی چارصد
سوار سال چارم درگذشت سیام سنگه ولد کرمسی راتهور ششصدی چارصد سوار راجه اودی بهان
ولد راجه گردهر ششصدی چارصد سوار اودی سین ولد راو ستر سال کچهواهه ششصدی چارصد سوار
محمد شریف قدیمی ششصدی سیصد و پنجاه سوار میر یوسف کولابی ششصدی سیصد سوار
سید شاه علی ولد سید اسد ششصدی سیصد سوار سید سلیمان ولد سید قاسم باربه ششصدی
سیصد سوار محمد بیگ ششصدی سیصد سوار ابو البقا برادر زاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ
ششصدی سیصد سوار سید عبد المنعم امروهه ششصدی سیصد سوار سال نهم رخت هستی بربست
حسن قلی خلج ششصدی سیصد سوار ادهم ولد نیابت خان ششصدی سیصد سوار سال چارم

چارم درگذشت ○ پاینده بیگ خواجه خضری ششصدی دوصد و هشتاد سوار سال هفتم سپری گشت
سلطان [illegible] ولد [illegible] کوکه ششصدی دوصد و پنجاه سوار ○ خواجه عنایت الله ششصدی دوصد
و پنجاه سوار ○ میرزا بزرگ نواسهٔ سعید خان ششصدی دوصد و پنجاه سوار سال پنجم درگذشت ○ میر جعفر
ولد میر حاج ششصدی دوصد سوار ○ میر شاه علی ششصدی دوصد سوار ○ پهلوان درویش ششصدی
دوصد سوار ○ محمد سعید پسر خواندهٔ مرتضی خان بخاری ششصدی دوصد سوار ○ سید صادق ششصدی
دوصد سوار ○ محمد یوسف ششصدی دوصد سوار ○ نذر بیگ تیمان ششصدی دوصد سوار سال دوم
درگذشت ○ بهرام ولد صادق خان ششصدی صد و پنجاه سوار ○ جلال الدین محمد نواسهٔ مخدوم الملک ششصدی
صد و پنجاه سوار در سال چارم روزگارش بسر آمد ○ زلفی بیگ ششصدی صد و پنجاه سوار سال سیوم درگذشت
میر باقر ششصدی یکصد و بیست و پنج سوار سال پنجم سپری گشت ○ سیام(?) خان حبشی ششصدی صد و بیست
سوار ○ زین الدین علی برادر اسلام خان ششصدی صد سوار ○ محمد قاسم برادر خواجه ابوالحسن ششصدی صد
سوار ○ بلند خان ولد بهروز(?) کلال ششصدی صد سوار سال هم درگذشت ○ قاضی محمد اسلم ششصدی شصت
سوار ○ محمد حسین جابری ششصدی ذات سال ششم درگذشت ○ محمد شاه بکه(?) پانصدی پانصد
سوار ○ منطو(?) ولد مبارک خان سروانی پانصدی چارصد و پنجاه سوار ○ سید باقر ولد سید حامد
بخاری پانصدی چارصد سوار ○ محمد شریف ولد افضل توبکچی پانصدی چارصد سوار ○ بهادر کنبو پانصدی
چارصد سوار ○ بر سنگه(?) [illegible] ولد راجه [illegible] پانصدی چارصد سوار ○ [illegible]
پانصدی چارصد سوار ○ مهتر ادریس کهوکهر(?) پانصدی چارصد سوار ○ هری سنگه ولد راو چاندا(?) پانصدی
چارصد سوار سال نهم درگذشت ○ شیرویه(?) خواجه سرا پانصدی چارصد سوار ○ ناهر سولنکی(?)
پانصدی چارصد سوار ○ محمد زمان ولد داود علی [illegible] پانصدی سیصد و پنجاه سوار ○ امام قلی
پانصدی سیصد سوار ○ چلبی رومی پانصدی سیصد سوار ○ بیرم(?) خان زمیندار [illegible] پانصدی

سه صد سوار ۰ راجه جگمن جادون پانصدی سه صد سوار ۰ سید اختیار الدین پانصدی سه صد
سوار ۰ حبیب کررانی پانصدی سه صد سوار ۰ چندر بهان زمیندار کانگره پانصدی سه صد سوار
خوشحال پسر خوانده میرزا رستم صفوی پانصدی سه صد سوار ۰ جبار قلی گکهر پانصدی سه صد سوار
دلیپ ولد مانه راتهور پانصدی سه صد سوار سال سیوم درگذشت ۰ ملک نذر جادون پانصدی سه صد
سوار ۰ جمال پانصدی سه صد سوار سال چارم درگذشت ۰ محمود ولد بابو منگلی پانصدی سه صد سوار
راجه اودی سنگه ولد راجه مان زمیندار پانصدی سه صد سوار سال دهم درگذشت ۰ عبدالله نجم ثانی
پانصدی دوصد و هشتاد سوار ۰ ابو البقا ولد شریف خان پانصدی دوصد و پنجاه سوار ۰ پشوتن
نبیره شیخ ابو الفضل پانصدی دوصد و پنجاه سوار ۰ سید حسن ولد سید دلیر خان پانصدی دوصد و پنجاه
سوار ۰ خلیل ولد دلیر خان پانصدی دوصد و پنجاه سوار ۰ راوت دیال داس جهالا پانصدی
دوصد و پنجاه سوار ۰ فتح الله ولد میر علی برلاس پانصدی دوصد و پنجاه سوار ۰ میر ابا البقا برادر
شجاعت خان عرب پانصدی دوصد و پنجاه سوار ۰ سید مبارک پانصدی دوصد و پنجاه سوار سال
ششم درگذشت ۰ مادهو سنگه سیسودیه پانصدی دوصد و پنجاه سوار سال چارم درگذشت ۰ اسحق بیگ
برادر یادگار حسین خان پانصدی دوصد و چهل سوار ۰ سید جاون ایرجی پانصدی دوصد و
چهل سوار ۰ بهمن یار ولد یمین الدوله پانصدی دوصد سوار ۰ جمال تبکچی پانصدی دوصد سوار ۰ میر
مقتدای غزنوی پانصدی دوصد سوار ۰ نعیم بیگ ولد اخلاص خان پانصدی دوصد سوار ۰ نجف علی
ولد قزلباش خان پانصدی دوصد سوار ۰ لاول خان پانصدی دوصد سوار ۰ یعقوب بیگ
منهقط پانصدی دوصد سوار ۰ عبد العزیز عرب پانصدی دوصد سوار ۰ میر غیاث پانصدی
دوصد سوار ۰ خدایار ولد النگ یلنگتوش پانصدی دوصد سوار سال دهم درگذشت ۰ سکندر بیگ
ولد حسن علیخان پانصدی دویست سوار سال پنجم درگذشت ۰ محمد زمان داماد اله داد انصاری

انصاری پانصدی دو صد سوار ○ میان داد ولد پسر جلاله پانصدی دو صد سوار سال چهارم سپری گشت ○ بنی داس ولد راجه بیرسنگه دیو بندیله پانصدی دو صد سوار ○ نر هر داس برادر بنی داس

پانصدی دو صد سوار سال هفتم به اجل طبیعی در گذشت ○ بدن سنگه بهدوریه پانصدی دو صد سوار ○

گوردهن داس برادر راجه بیتهلداس پانصدی دو صد سوار ○ زبردست؟ زمیندار سوسنگ پانصدی دو صد

سوار ○ هردی داس جهالا پانصدی دو صد سوار سال سیوم در گذشت ○ نر هر داس جهالا پانصدی دو صد

سال سیوم در جنگ خانجهان همراه جان بد لیری در باخت ○ مرتضی قلی ولد خان اعظم کوکلتاش

پانصدی دو صد سوار ○ گرشاسب ولد مهابت خان خانخانان پانصدی دو صد سوار ○ میرزا شیخ ولد

سعید خان پانصدی دو صد سوار ○ سعد الله دیگر پسر سعید خان پانصدی دو صد سوار ○ شکر الله ولد

خان زمان بهادر پانصدی دو صد سوار ○ سید عبد الرسول ولد عبد الله خان پانصدی دو صد سوار ○ جبر

ولد الله ویردی خان پانصدی دو صد سوار ○ میر خلیل ولد آعظم خان پانصدی دو صد سوار ○ شیخ قطب

ولد شجاعت خان فتحپوری پانصدی دو صد سوار ○ میر آعظم کاشغری پانصدی دو صد سوار ○ سید راجی

ولد سید مبارک مانکپوری پانصدی دو صد سوار ○ خواجه زین الدین خویش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ

پانصدی دو صد سوار ○ شتاب خان ولد ملک علی پانصدی دو صد سوار ○ آی محمد تاشکندی پانصدی

دو صد سوار ○ عنایت الله تتوی پانصدی دو صد سوار ○ حسنی پانصدی دو صد سوار ○ ابو البقا ولد

قاضی خان پانصدی دو صد سوار ○ ادهم ولد علی رای تبتی پانصدی دو صد سوار ○ جعفر بلوچ پانصدی

دو صد سوار ○ نعمان بیگ حارثی پانصدی صد و هفتاد سوار ○ امیر بیگ ولد شاه بیگ خان کابلی

پانصدی صد و پنجاه سوار ○ درویش بیگ قاقشال پانصدی صد و پنجاه سوار ○ شریف بیگ درمان

پانصدی صد و پنجاه سوار ○ عبد المؤمن پانصدی صد و پنجاه سوار ○ حاجی محمد بار اوزبک پانصدی صد

و پنجاه سوار ○ شیخ موسی گیلانی پانصدی صد و پنجاه سوار ○ مکند داس ولد راجه گوپال داس گور پانصدی

صد و پنجاه سوار سال چهارم در بغی و خانجهان او بار آثاره بدلیری سپهری گشت سید عبد الغفور
پانصدی صد و پنجاه سوار سال چهارم درگذشت خورشید نظر ولد خواجه ابو الحسن پانصدی صد و پنجاه
سوار سال نهم درگذشت حاجی اوراز اوزبک پانصدی صد و پنجاه سوار دریا و اوزبکی پانصدی
صد و بیست و پنج سوار محمد واحد پانصدی صد و بیست و پنج سوار سال ششم درگذشت فتح ضیا نبیره حکیم
ابو الفتح پانصدی صد سوار ملک امان پانصدی صد سوار محمد تقی نقشی پانصدی صد سوار محمد رشید
خاندورانی پانصدی صد سوار روزبهان خواجه سرا پانصدی صد سوار صالح بیگ جلایر پانصدی صد
سوار ظریف پانصدی صد سوار خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان پانصدی صد سوار سید عبد القادر
مانکپوری پانصدی صد سوار یعقوب بیگ ولد شاه بیگ خان کابلی پانصدی صد سوار میر قاسم همدانی
پانصدی صد سوار علی اصغر ولد آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار سال ششم در دریا موئی سوخ
دلدار بیگ قدیمی پانصدی صد سوار کرما پانصدی صد سوار سال ششم درگذشت خواجه هاشم ولد خواجه
پانصدی صد سوار مقیم خویش آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار محسن ولد مختار بیگ پانصدی
صد سوار سال ششم درگذشت صابر ولد باقر خان پانصدی صد سوار سال سیوم درگذشت خدمت رای
پانصدی صد سوار طالب بیگ پانصدی صد سوار سال سیوم درگذشت عبد الرسول هریج پانصدی
صد سوار سال هشتم درگذشت رکن الدوله ولد میر حسام الدین انجو پانصدی صد سوار حسن ولد محمد خان
نیازی پانصدی صد سوار حکیم ابو الفتح پانصدی صد سوار سال ششم درگذشت شیخ معین الدین
راجگری پانصدی هشتاد سوار دوستکام ولد معتمد خان پانصدی هشتاد سوار منگو رام دکنی
پانصدی هشتاد سوار مسکین ولد تاتار خان سنغوجی پانصدی هفتاد سوار میر عبد الوهاب معموری
پانصدی ذات نگارش احوال مشایخ و غیرهم و آن مبنی است بر طبقات چند طبقه مشایخ کبار
شروع در آن از سادات صحیح النسب که مودت این طبقه علیه اجر تبلیغ فرقان است و محبت این

این طایفه سمیه را بلوازم ایمان بمنوده میشود سید محمد رضوی محتد گرامیش بخاراست و مولد و منشاش
احمدآباد گجرات به پنج واسطه بمظهر انوار ولایت و منظر اسرار هدایت شاه عالم بخاری قدس سره که از فرید
فیض مورد او گجرات مزار زوار عالم و مطاف طواف جهانیست میرسد و نسب شاه عالم به بیست و یک
واسطه به امیر المومنین و امام المسلمین علی ابن ابیطالب رضی الله تعالی عنه منتهی میگردد و سید محمد به
صباحت وجه و فصاحت زبان و سماحت ید و رجاحت خرد و دیگر مکارم جلیله و مآثر جمیله اتصاف داشت
پیش از جلوس مقدس دوبار در گجرات بشرف ملازمت دریافته مشمول عنایات گشته بود نخست هنگامیکه
اعلیحضرت [...]ت جنت مکانی به آنجا تشریف برده بودند دیگر باره زمانیکه موکب اقبال از خیر برکت
دار الخلافه توجه داشت بعد از آنکه اورنگ جهانبانی بجلوس مقدس پایهٔ آسمانی یافت سید از اشتداد
عارضه ضیق النفس بدولت حضور نتوانست رسید و سید جلال خلف الصدق خود را بتهنیت گذاری
درگاه گیتی پناه فرستاد و سال هشتم جلوس میمنت مانوس مطابق هزار و چهل و پنجم هجری از جهان فانی بعالم
جاودانی ارتحال نمود و در گنبدی که بدروازهٔ غربی روضه شاه عالم پیوسته است مدفون گردید او در
تاریخ ولادت خود بدین مصراع [...] من و دست و دامان آل رسول ملهم گشته بود [...] شاه
بحر معرفت غواص لجه حقیقت بود و در تصفیهٔ باطن و تهذیب نفس و نوردیدن مراتب و منازل ایزد
شناسی و تبیین غوامض حقایق و شرح مشکلات معارف زبدهٔ دهر و اسوهٔ عصر موطن گرامی او سیوستان
است از توابع صوبهٔ ملتان در سلک راه حق طریقه انیقه قادریه داشت در عنفوان شباب بدار السلطنه
آمده با نفس توسن مجاهده فراپیش گرفت و قریب چهل سال در کنج ناکامی و زاویه گمنامی بفروغ ریاضت
و پرتو معرفت نشیب و فراز این طریق دشوار گذار را طی نموده چنان بسر برد که درین مدت مدید
و عهد بعید هیچ یکی بر چگونگی حالاتش آگاه نگردید بمرور ایام اطوار خفیه و آثار جلیه او بر ملا افتاد و گروهی از طلاب
حق بدو گرویده صاحب مقامات منیعه و درجات رفیعه گردیدند و چون از زخارف دنیه و دنیویه

دل بر گرفته بود و بر خداوندان ثروت نظر بر تربیت مستمندان داشتی و از مخالطت و مجالست این طایفه
نفور بودی و تا از خواهش حطام ناپایدار این نشأه دنیی مدار منفور نمی‌گردید تلقین نمی‌نمودی با وجود دیرین
زندگی پیرامون تاهل و تعلق نگشت و از فرونی استغنا در خواهش بر خود بسته داشت و به آمیزش
و اختلاط همگنان کمتر می‌پرداخت پادشاه اسلام شهنشاه انام که از ایزد بهره‌وی و حید والا بدریافت
حق شناسان حقیقت آئین فراوان توجه دارند دو مرتبه یکی پیش از سفر کشمیر فردوس نظیر و دیگر بعد
از مراجعت که در سنه هفت واقع شده کلبهٔ شیخ را بقدوم فیض لزوم منور ساخته‌اند و تفصیل آن
رقم پذیر خامه وقایع نگار گشته دیدهٔ جهان بینش از امتداد زندگانی که بسبب فتور قوای و قصور
ارکان است نابینا شده بود چون گویم که از مشاهده اشباح و هیاکل مهجوران پیشگاه خدا بینی
[illegible]ران شاه راه معرفت گزینی باز پوشیده در سال هزار و چهل و چارم هجری از محنت کده دنیی
بدار السرور آخرت انتقال نمود قبر گرامیش در موضع غیاث پور است نزدیک بعالم گنج دار السلطنه
لاهور مکرر بزبان حقیقت بنیان حضرت خاقانی گذشته که از مرتاضان هندوستان هشت نشان
کس را همرتبتی بدرجه کمال یافته شد میان میر و شیخ محمد فضل الله که در برهانپور رحل اقامت انداخته
بر رهنمونی سالکان جادهٔ حق طلبی اشتغال دارند اعلیحضرت در ایام میمنت انتظام پادشاهزادگی
بمنزل شیخ تشریف فرموده التفات نادر یافته بودند [illegible] گرامی خلف سید محمد مذکور است و محاورهٔ
دلکش و مصاحبت روح افزا با حسن خلق و لطف خُلق فراهم دارد و علوم ادبیه را نیکو ورزیده و در مصطلحات
طایفهٔ سنیهٔ صوفیه و احوال مشایخ عالیه نیک مستحضر است و بخداپرستی و پرهیزکاری متصف از جودت
قریحت و نظم طبیعت گاهی مضامین رنگین و معانی دلنشین را بلباس شعر می‌آراید و از آنجا که نژاد
سعادت نهاد وی به امام المتقین قدوة اولیا امام رضا می‌پیوندد خود را برضائی متخلص گردانیده است
در زندگی پدر و بعد از آن نیز مکرر بدیدن آستانبوس رسیده از دریای بی‌پایان عواطف خاقانی کام اندوز گردیده

کردیده اکثری بر زبان وحی بیان پادشاه حق آگاه رفته که سید کو از روی نجابت ذات و شرافت
صفات و دیگر خصایل بهیه و شمایل رضیه شایسته صحبت فیض منقبت ماست و سزاوار آنکه همواره بوسیله
دوام ملازمت سپهر سعادت ما کامیاب باشند تا بیخ ولادتش ... وارث رسول یافته اند بیشتر
سکان هندوستان با این سلسله نسبت اعتقاد دارند لهذا این طبقه همیشه منبع اولیا و منشا عرفا
است از آنجمله یکی سید جلال ملقب بمخدوم جهانیان است که مضجع متبرک او در بلده اُچ واقع شده
دیگر سید برهان الدین معروف بقطب عالم که نبیره مخدوم جهانیان است نخستین کسیکه از این قبیله بگجرات
آمده او در قریه بتوه سه کروهی احمدآباد مدفون است دیگر سید محمد مشهور بشاه عالم که بیرون شهر احمدآباد
در رسول آباد آسوده است و مناقب این سه برگزیده از بس روی از شهرت بمرتبه اشتهار رسیده احتیاج باظهار
ندارد ... نبیره مقتدای عرفا کبار خواجه علاء الدین عطار است و از دانایان
انفس و آفاق خواجه اسحاق ده بیدی مخاطب بخواجه زادان در سلطنت حضرت عرش آشیانی از توران
بکابل و از آنجا بهندوستان بهشت نشان آمده و شرف ملازمت آنحضرت دریافته و در این ایام در
کشمیر اقامت گزیده است خانقاهی عالی در آنجا بنا نموده با گروهی از ارادت کیشان بعبادت و ریاضت اشتغال
دارد و پس از اورنگ آرایی پادشاه حق آگاه حضرت صاحبقران ثانی امر بدرگاه گیتی پناه رسیده و از جمله
شمار مراحم خاقانی ریاض آمالش سرسبز و شاداب گردیده موضعی چند بطریق سیورغال در کشمیر بخرج نظیر
بجهت اوقات گذار خواجه و فرزندان و متعلقان او مرحمت شده و در روزهای وزن مبارک و دیگر
ایام متبرکه نیز بانعامات زر سرخ و سفید کامیاب میگردد ... از بدخشان بلاهور آمده
به ارادت سایح دریای اسرار الهی و سالک بیدای حقایق نامتناهی میان میر مستسعد گشته و یافته و ببرکات
صحبت نوراگینش منازل و مقامات علیه صوفیه پیموده او نیز مانند پیر خود بقید ازدواج در نیامده
و بزاویه وحدت در ساخته راه آمد و شد مسدود دارد و چندی پیش از انتقال آن زبده نمای

سیر گلستان وادی طلب زمستان ملاهور و تابستان کشمیر میگذرانید پس از آن بموجب ارشاد پیر
در نزهت آباد کشمیر رحل اقامت انداخت و از آن تاریخ تا حال بعبادت ایزدی مشغول است [illegible] مولد و منشا
پاکش هست در ریعان شباب دار السلطنه لاهور آمده بعد از تحصیل علوم رسمیه و حسب ارشاد باسوه اولیای
زمان ملا میان میر ارادت آورده بریاضات و مجاهدات پرداخته نفس خودکام را بناکامی رام گردانید در لباس و طعام
بخشن و ناگوار اختصار نمود است و از فرط و فور درویشی پیرامون تاهل بل هیچ سببی از اسباب تعلق نگشته
آنچه از خوارق عادات و نوادر تصرفات شیخ جمعی که بحلیه راستی آراسته اند حکایت مینمایند اگر بسیر نویسد
نامه بطول میانجامد در دار السلطنه لاهور ملک مجلس فیض آمود ... از زنده او فریک جهانبانی رسیده مسرت اندوز
گردیده چون بپیشگاه ضمیر خورشید تنویر خاقانی غیب دان چهره توانگنده که احوال سعادت اشتمال او از تکلف و
تصنع مبرا است مدت ها اوانی او تمام صحبت داشته و به گذرانیدن نکات حکمت و معارف سعادت افزا پرداخته در صحبت
فرموده اند اکنون چند در دار السلطنه بمحل خوشی ... ای ابیری بهره ... در دار السلطنه رحل اقامت
انداخته پای بسر دو... بدامن عزلت کشیده بود بخواند و جهت مواد معیشت مقید نگشتی و هر چه بی خواهش رسیدی بصرف
مصارف نکاه بیروی باخلاق ستوده همگنان از خود راضی داشت و لوح ضمیرش از نقوش جهان ساده بود مایده
ضیافتش برای توانگر و فقیر آماده اوقات شبانه روزی بر اوراد و وظائف بسر بردی و لب از مقالات سعادت
افزای بزرگان دین و متوالیات فیض انتمای رهروان وادی یقین خرد و کرداشت که آنرا هم تنقیح ذکر نمودی از
فروتنی تجرد کرد و تاهل نگردید [illegible] او اوقاتش در کمال بی تعینی بسر رفتی بتواضع شغف تمام داشت مجلسش
اکثری بیر حرو و سرود گرم بودی و چون از نغمه هندوستان بقدر آگهی داشت خود نیز بسیرت صوفیه لحنی
تصانیف بسته است و در بعضی سفرها باردوی معلی همراهی گزیدی و به شمول تفقدات شاهنشاهی تحرا امتیاز
اندوختی مدحعلم [illegible] پدرش قاضی نظام مرد اوایل زمان حضرت عرش آشیانی بهندوستان آمده
داخل بندهای بادشاهی گردید و بپاس خدمات شایسته برتبه امارت رسید و بخطاب قاضی خان

خان پس از آن بغاذی خان تا کُک برافراخت مولد فقیر بدخشان است و منشأ این هندوستان مدتی در
سلک منصبداران انسلاک داشت بر افقت قاید توفیق و معاونت سایق تائید اجتناب از متنعمات فانیه
جسمانیه نموده زاویه نشین گشت خلاصه اوقاتش بطاعت و عبادت بسر می گشتی و در دور و فرختم مصحف نمودی
نسبت ارادت و اجازت بسالک مسالک ولایت و کرامت خواجه عبد الباقی داشت اصل خواجه سمرقندی است
مولدش کابل در اواخر عمر بدار الملک دهلی آمده توطن گزیده به ارشاد و ایزد طلبان می پرداخت
از علوم ظاهری بهره مند است و از تکلفات رسمی و تصنعات عرفی بیگانه جشتیه اوقات بر انجاح حوایج مسلمانان
و اسلام کفره و اصلاح فجره مصروف دارد تا باوراک سعادت حضور مستعد بود بامر خاقان عدل پرور داد
گستر جمعی را که بجاذبه توفیق از تنگنای کفر بوسعت آباد ایمان میگرایند از نظر اکسیر اثر گذرانیده در اسعاف
… هر دشان میکوشند او خود را بکر ده کوه جبر که قبیله ایست از قبایل جغتا منسوب میسازد علی بیک جد او
در ایام ملازمت حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه بهندوستان بهشت نشان آمده در غزوات قاعده شتابی
شهادت رسید پدرش صدر الدین محمد در سرآغاز جوانی همراه موکب معلای حضرت جنت آشیانی به تته
رفته بمقتضای آبخورش در آنجا اقامت گزیده او در آن سرزمین متولد گردید و از آن رو به سندی اشتهار
یافت در صغر سن او والدش از این جهان رخت هستی بر بست و او همت بر کسب علوم گماشت بعد از آنکه
مملکت سند داخل ممالک محروسه شد نوکری عبد الرحیم خانخانان اختیار نموده از سند بهند آمد و لبستی …
… دل از تعلق بر گرفته در برهانپور منزوی گشت پس از چندی چون بعزم زیارت حرمین شریفین بغر
گزین گشته بو … بصورت رسید صحبت فیض منقبت بهیج مناهج شریعت کاشف اسرار حقیقت شیخ محمد
فضل الله طیب الله ثراه دریافته از آن شان خرقه برگرفت و بطواف مکانین مکرمین شتافت بعد از مراجعت
بانه به برهانپور متوطن گردیده از آنجا که بخت بیدار بود و دولت مددکار هنگام نخستین نوروز حضرت صاحبقران
ثانی الصوب دکن بعد از جلوس بر اورنگ جهانبانی بدرگاه گیتی پناه آمده بشرف ملازمت اندوخت و

مدتی ملازم رکاب فیروزی انتساب بود اکنون از پیشگاه حضور مرخص گشته در برهانپور به پرستش ایزدی و
دعای دوام دولت گردون صولت کامیاب است شیخ ابو المعالی مولد و منشأ او قصبهٔ بهیره است از
برکنات دار السلطنهٔ لاهور در خدمت میان میر قدس سره تجرد اختیار نموده و از اهل و عیال گسیخته اکنون
به شغلی که آنان ره نورد بیدای یقین فرا گرفته مشغول است و پای آمد و شد او کوتاه چشم گریان و دل بریان
دارد و سیمای حالش بر سوز و گداز دلالت میکند شیخ ناظر اسمش ناصر محمد است و احال الشیخ ناظر که به پرستش
بدان نامور گردانیده در بهکاران معروف او مرید سلالهٔ خاندان نبوت نقاوهٔ دودمان ولایت سید احمد
بن سید رفیع الدین بن سید جعفر شیرازی است که از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال بود و در گجرات
اقامت داشت مولد و منشأ او طیبهٔ طیبه است در آغاز سلوک طی به سیاحت گذرانیده از ایام دولت
انتظام پادشاهزادگی حضرت خلافت پناهی ملازم رکاب اقدس بوده به شمول عواطف بیکران پادشاه
درویش نواز عز امتیاز دارد و در صف شجاعت پیشه جامه پوشیده اکنون با نیم آستینی پشمین که آن نیز سینه آمود باشد
شبا روز می پوشند و همواره اسلحه با خود داشته شبها بیرون خوابگاه اقدس بعبادت ایزدی میگذرانند
در پیشگاه الوهیت بخدمت این مفتاح ارزاق خلایق و مغلاق شدائد بوائق خود را ممتاز مینماید با وجود
یومیه و نقد و اسپ و فیل که از سرکار بدو عنایت شده اکثر اوقات بصحرا شتافته خرمنگاه همه برداشته
می آرد و آنرا فروخته قوت خود میگرداند و لبا باشد که بجای طعام بعلف بگذرانند تفصیل این امور عجیبه و شئون
غریبه که ازو به ظهور میرسد و در حضور اقدس نیز مکرر بروی کار آمده مانند ساختن مروارید از قطرهٔ آب و اشرفی
و روپیه از سفال و نبات و نمک از خاک و ماهی از منبع جوی بین زیاده بر آن است که بقلم تحریر در آید اعلیحضرت
میفرمودند که پیش ازین گاهی شیخ را در حضور اقدس تواجد دست میداد و بمرتبه اثر داشت که اگر نشسته
می بودیم بی اختیار برمیخاستیم روزی در محفل خلد آئین که نغمه سرایان جادو پرداز نوای ساز و آواز برافراخته
بودند شیخ بوجد در آمد و در اثنای آن آب طلبید مقداری خود خورد و باقی بمردم داد هر کدام که از آن نوش نمودند

نموده‌اند این شاهد ناب است و مرتبه حضرت شاهنشاهی از راجه بکرماجیت که بنده معتبر این درگاه بود نقل فرمودند
که او بعرض رسانید که روزی شیخ بمن گفت که نماز معکوس میگذارم ببین و قریب و شروع دران نموده دیدم که
سیاهی محاسن او به سپیدی مبدل شد و باز مشاهده کردم که سرش از تن جدا است پس از لمحه بحالت سابق
باز آمد از بس چنین حکایات شگرف و روایات شگفت از اهل اعتقاد و خداوندان وداد که مدارشان بر
گرمی کار و رواج بازار شیخ است کمتر پذیرفته می آید اما از نیکان دین که بغرض آلوده نباشند باور میتوان کرد
نوبتی احوال او در مجلس فردوس تزئین مذکور میشد که قرة باصره خلافت بادشاهزاده محمد داراشکوه و قاضی محمد اسلم
بعرض اقدس رسانیدند که در دار الخلافه اکبرآباد دیدیم که مرتبه کوزه و باره دیگر رومالی را کبوتر ساخت و نیز معروض
داشتند که اکثری برگ کاه بدست ما داده و آن کرم شده به پرواز آمده است احوال برخی از مشاهیر دین
بنامه ثبت شد و الا در این اوان محمود و زمان مسعود که هنگام ورود برکات و ظهور سعادات نامتناهی
است در همگی اطراف و اکناف سواد اعظم هندوستان بهشت نشان هنگامه ایزدپرستی بوجود باسعود این
گروه حق پژوه رونق دارد نامش ملا شکرالله است و زادبومش شیراز همگی
مراتب دانش و کمال نزد میر ابراهیم همدانی و میر تقی الدین محمد نسابه شیرازی اندوخته بهندوستان بهشت نشان
آمد و در سلک بندگان حضرت جنت مکانی منسلک گشت هنگامیکه اعلیحضرت در ایام بادشاهزادگی از خدمت آنحضرت
بمهم رانا امرسنگه دستوری یافته بادونی پور توجه فرمودند او در زمره منصبداران که در رکاب دولت خدیو جهان
معین گشته بودند رخصت یافت و بفرخندگی طالع و یاوری بخت منظور نظر عنایت شد و در اودیپور بر وفق
ملتمس گیتی خداوند بخدمت دیوانی خاقان جهانبان سر برافراخت و بمیامن تربیت بادشاه دانا پرور
دانش نو آموز آداب بندگی ملوک و مراسم نظم مهام کسب کرد چون قبله اقبال بعد از انجام مهم رانا امرسنگه
احراز شرف ملازمت حضرت جنت مکانی نمودند بالتماس این جهان افضال بخطاب افضل خانی نامور گشت
پس از آنکه اورنگ خلافت بجلوس مقدس آرایش پذیرفت و دیرینه آرزوی روزگار بسرفراز روائی برآمد

از جوهرشناسی و قدردانی حضرت خاقانی در بیست و چهارم رجب سال دوم سر برآرایی از تغیر ارادت خان
که آخر بخطاب اعظم خانی سرافرازی یافت چون او بصوبه داری دکن سربلند شد بپایهٔ جلیل وزارت کل
ممالک محروسه رسید و مراتب مناصب عالیه نوردیده بمنصب جلیل هفت هزاری ذات و چهار هزار سوار مرتقی
گردید (ملا محمد فاضل) مولودش بدخشان است و در ابتدای جوانی بخت بکابل رسیده نزد ملا صادق حلوائی
تلمذ نمود و بعد از آن به توران رفته فیض صحبت حلال معاقد منقول کشاف غوامض معقول ملا میرزا جان شیرازی
دریافت و فنون حکمت را از ملا یوسف کوسه که از رشید تلامذهٔ آن سرآمد اساتذهٔ زمان بود کسب نموده بدار السلطنه
لاهور وارد گردید و تفسیر و اصول را پیش ملا جمال لاهوری که در عربیت یگانهٔ روزگار بود خوانده حاوی علوم عقلیه و نقلیه
گشت در عهد سلطنت حضرت جنت مکانی به منصب عدالت اردوی کیهان نورد عز امتیاز داشت و در زمان خلافت
حضرت خاقانی نیز تا سال هشتم بهمان منصب مفتخر بود و اکنون در دار السلطنه با افادهٔ علوم اشتغال دارد و به نقد
و سیورغالی که از پیشگاه عنایت بادشاه ابر دست بحر نوال برای او مقرر است بجمعیت و رفاهیت تمام میگذراند
(ملا عبد الحکیم) مولد و منشاء او قصبهٔ سیالکوت است نشو و نما در کمالات نموده در مضمار فضایل از همسران قصب السبق
ربوده اکثر علوم نزد ملا کمال کشمیری که در سیالکوت مسکن داشت و به انوار ریاضات باطنی روشن بود تلمذ نموده است
در ایام سعادت فرجام حضرت جنت مکانی بفقر و ریاضت معیشت در ساخته بخلوت گزین بود و درین دولت
خداداد که بازار دانش رواج دیگر گرفته است و کار دانش وران رونق از سر اسباب رفاهیت حال و فراغت بال
فراهم دارد چندی ده در نسبت برسم سیورغال عز و مرحمت شده و گاه گاه بدرگاه عرش اشتباه آمده کامیاب حضور
میگردد و از دربار افضال شهنشاه بیهمال مبالغ گرانمند نقد نیز مییابد و فی الحقیقه خاطر بوظایف دعای کامروایی اولیای
این سلطنت جاوید طراز و افادهٔ طلبهٔ علم می پردازد و در فنون علوم بنام بادشاه دانش نواز تصانیف تازه
دارد (شیخ عبد الحق دهلوی) مجمع فضایل صوری و معنوی است در سرآغاز آگهی به اندوختن علوم و حفظ کلام الهی
اشتغال نموده چون سنین عمرش از عشرین بیست رسید از پایهٔ تحصیل بدرجهٔ تدریس برآمده چندی بهنگامهٔ افاده گرم

کرم داشته بپای طلب بادیه پیمای سفر حجاز گردید و زیارت حرمین معظمین دریافته در حوزهٔ درس بسیاری
از اکابر علمای حدیث خصوصاً النسخهٔ اسلاف محدثین نخبهٔ اخلاف منورعین شیخ عبدالوهاب متقی که قاطن
ام القری بود و لوامع انوار ولایت و سواطع آثار هدایت از ناصیهٔ احوالش هویدا کتب معتبرهٔ احادیث
به سند رسانید و مدتی در آن امکنهٔ شریفه بسر برده بوطن مألوف مراجعت نمود و بافاضهٔ علوم دینیه پرداخت
او در فنون دانش یگانه و یکصد و کسری از تصانیف مختصره و مطوله دارد تا آنکه عنقود زندگیش به تسعین پیوسته است
از سلامت قوی به انواع طاعات و ریاضات و تعلیم و تالیف و تصحیح بآن ایام شباب می پردازد از اعقاب
او هفت تن تحصیل علوم رسمیه نموده به افاده مشغول اند یکی از نیاکانش در رکاب ظفر انتساب حضرت صاحبقران
جهان ستان از توران بهندوستان آمده بود و آنحضرت هنگام معاودت او را بالحی از امرا در دار الملک
دهلی گذاشته بودند او در آن دیار متأهل گشته اقامت گزید و از آن جا به دار الملک وطن اجداد او شیخ آمد
و مولد او نیز همان شهر کرامت بهر است [ملا یوسف لاهوری] او عالم عامل بود و کسب کمالات از ملا جمال لاهوری
نموده در منقولات مهارت تمام داشت علم تفسیر نیکو دانستی و آن را به نیکوترین طرزی بیان کردی و از
علوم معقوله نیز بعضی اندوخته بود قریب پنجاه سال به افاده پرداخت و بسیاری از و بهره مند گشتند و به
کمال رسیدند هشتاد و [illegible] از زندگانی نود و ده انتقال نمود [ملا عبدالسلام لاهوری] که اصناف عربیت در زبان او
بوم خود ورزیده چون بدار السلطنهٔ لاهور آمد نزد حاوی معقول و منقول ملا عبدالسلام لاهوری مفتی که فنون
ادبیه و فقه و اصول فقه را نیکو دانستی و هشتاد سال عمر یافت و قریب شصت سال به افاده مشغول بود
و جمعی کثیر از افادهٔ او به پایهٔ فضیلت رسیدند در نخستین سال جلوس اقدس داعی حق را لبیک اجابت
گفت هر چه خوانده بود سره کرد و آنچه مانده بود کسب نمود و چندی به دانش آموزی طلبهٔ متلمذه گذرانید و
و از اسعاد بخت بیدار خود را بآستان خواقین مکان رسانید و در سلک ملازمان درگاه خواقین پناه
درآمده لختی بخدمت افتای عسکر فیروزی قیام می نمود و اکنون از غره ... سال که باعث اختلال

حواس و انحلال اعضا است حسب الحکم دست از آن باز داشته در اردوی کیهان‌پوی بدرس متداولات
و دعای دولت ابدی سمات اشتغال دارد قاضی محمد زاهد کابلی بذریعهٔ فضیلت و ورع در ایام سلطنت
حضرت جنت مکانی منصب قضای کابل یافته بود و در عهد خلافت حضرت صاحبقران ثانی نیز چندی
بهمان منصب قیام نمود سال سیوم جلوس ازین جهان رخت هستی بربست قاضی محمد اسلم در صغر سن از
هرات که مسقط الرأس اوست به بخارا شتافته برخی از علوم در بلدهٔ کسب نموده و در آغاز جوانی از آنجا بهندوستان
بهشت‌نشان آمده مشمول مراحم حضرت جنت مکانی شد پس از آنکه وفور دینداری و پرهیزکاری او ملا
افتاد خدمت والا رتبت قضای عسکر بدو تفویض یافت و درین عهد سعادت مهد از سال جلوس مبارک
تا امروز خدمت مذکور بدستور سابق با منصب امامت نماز پادشاه دین‌پناه بدو مفوض است قاضی
[illegible] هروی که احوال او نگارش یافت از تلامذهٔ تذکرهٔ علمای پیشین میر محمد باقر مشتهر بداماد
بود و از فن حکمت الهی تمام داشت چون بر پیشگاه خلافت ظاهر شد که در خدمتگذاری جدکاره است ادات
چندی بداروغگی داغ و تصحیحه فیلی بخدمت عرض مکرر و مدتی بدیوانی بیوتات نوازش یافته بپایهٔ هزاری
رسیده در سال هشتم جلوس اقدس جهان را بدرود کرد ملا میرک شیخ هروی در عنفوان شعور از هرات به
هندوستان آمده بیشتر متداولات نزد ملا عبدالسلام لاهوری اکتساب نمود و در ایام پیری بزیارت
حرمین محترمین موفق گشته پیش اکابر محدثین آن اماکن فیض مواطن کتب احادیث به سند رسانید
و از آنجا برگشته در زمرهٔ بندگان آستان عرش مکان در آمد و بخدمت بدولت تعلیم مهین کوکب اقبال بادشاهزاده
کامکار محمد دارا شکوه تارک اعتبار برافراخت و الحال بخدمت معلمی ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت پادشاهزاده
مراد بخش سرافراز است ملا عبداللطیف سلطانپوری بگردآوری علوم و حل معضلات و تحقیق دقایق
و تشخیص حقایق آن چنانچه باید پرداخته بود و حدت فهم و جودت طبع و قوت حافظه او زینت افزای
فضایل گشته بیشتر کتب متداوله این دیار نزد سرآمد نحاریر زمان ملا جمال لاهوری خوانده و معقولات

و معقولات را پیش هرات جلایل ملکات جریده جزایل کمالات یادگار حکمای یونانی نموذج دانشوران
باستانی میر فتح الله شیرازی استفاده نموده بود و از بیداری بخت و سازگاری روزگار پیش از جلوس
اشرف بسعادت بندگی درگاه افاضل پناه دریافت بآموزگاری مهین گوهر بحر خلافت مفتخر گشت و مدتی
بدین خدمت جلیل القدر شرف اندوز بود و بعد از آنکه چراغ باصره اش کم نور گردیده پادشاه دانا نواز از
مراحم ملکی و عواطف پادشاهی محلی چند برسم سیورغال بدو عنایت فرموده دستوری داده اند که بوطن خویش
شتافته بدرس علوم دینیه فراپیش نهد میر هاشم معروف به حکیم هاشم خلف میر محمد قاسم گیلانی است مدت
دوازده سال در حرمین شریفین بوده منقولات را از شیخ محمد مغربی محدث و شیخ عبد الرحیم جمانی و
ملا علی نبیره ملا عصام الدین مشهور و معقولات را از میر نصیر الدین حسین پسر زاده میر غیاث الدین منصور
و میرزا ابراهیم همدانی فراگرفته بهندوستان آمد و طب در بافی نزد سرآمد اطبا حکیم علی گیلانی ورزیده
چندی در احمدآباد گجرات بتدریس مشغول بود چون دانائی او در فنون فضایل خصوصا طب بعرض
اقدس رسید حکم شد که در همان بلده بخدمت صدارت و طبابت بپردازد پس از انقضای مدتی ملتزم
عتبه دولت شده سینه گشته بامر خاقانی شرف تعلیم اختر برج سعادت پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
دریافت اکنون در ملازمت آن والاگهر کامیاب است بر تفسیر بیضاوی حاشیه نگاشته بنام نامی حضرت
شاهنشاهی خلد الله ظلال اقباله و ابد ظلال افضاله مطرز گردانیده است شیخ [illegible] نبیره حکیم شمس الدین گیلانی است
که از پیشگاه عنایت حضرت عرش آشیانی بخطاب حکیم الملک مباهی بود در مکه معظمه که مولد و منشأ اوست
مبتدیان
دانش اندوخته بهندوستان آمد و بهره مندی طالع خود بدرگاه آسمان جاه که مأمن دانشوران و ملجای خرد
است رسانید چون به هنرکاری و شایسته کرداری او با دیگر فضایل بعرض مقدس رسید در خور استعدادش
وظیفه مقرر نموده او را امیر عدل دار الخلافه نموده اند ملقب حکما حکیم علیم الدین ملقب به وزیر خان پس از
تحصیل عربیت ملحی از کتب طب نزد حکیم دوائی خوانده بفروغ کوکب بخت پیش از اورنگ آرائی حضرت

ت هنشاهی داخل بندهای این درگاه عرش اشتباه گردید و از مساعدت طالع و موافقت دولت
بکمتر مدتی بمدارج و معارج شهنشاه فلک بارگاه و بادشاهزادهای والاجاه بنیک دریافته جوهر دانائی و
شناسائی خود برروی روز انداخت و بدین وسیله به سعادت محرمیت استعداد یافت و از کاردانی
و معامله فهمی و خلوص اخلاص و رسوخ ارادت و وفور دیانت بمناصب و خدمات عالیه فائز گشته چندی
بدیوانی بیوتات و برخی بمیرسامانی و مایه بدیوانی بلند پایگی داشت و بعد از آنکه قوائم سریر جهانبانی
به جلوس حضرت صاحبقران ثانی استحکام گرا گشت بادشاه ذره پرور ذره نواز او را بپایه پنجهزاری ذات و سوار
که از مراتب علیای این دولت است علیا و صوبه داری پنجاب که وطن گاه و زاد بوم او است رسانیده
کامیاب صوری و معنوی گردانیدند. حکیم [illegible] خلف حکیم فخرالدین محمد شیرازی است که شاه طهماسب
والی ایران او را به حکیم میرزا محمد موسوم گردانیده بود و در همگنان بهمان نام اشتهار یافته نسبت ما[illegible]
بحارث بن کلده که از حذاق اطبای عرب بود منتهی میگردد حارث مذکور دولت حضور سرور کائنات
مکرر دریافته بود و بدعای اجابت انتمای آن حضرت طبیبان دانا و بزرگان شناسا از قبیله او بهم رسیدند
و تا امروز فن طبابت در آن دودمان باقی است چون زنبیل بیگ عم او در آغاز فرمانفرمائی حضرت
عرش آشیانی از ولایت آمده بدین بندگی درگاه خواقین پناه منظور نظر عاطفت گشته بود حکیم صدرا
نیز بعضی از مصنفات این فن خوانده در سنه هزار و یازده بهندوستان آمد و برهنمونی سعادت ابدی
و قلاوزی بخت بیدار در سلک بندهای حضرت عرش آشیانی انسلاک یافته کامیاب مقاصد گردید
پس از آنکه شرف بندگی حضرت جنت مکانی دریافت و استعداد و استحقاق او بظهور انجامید او را مشمول
عواطف گردانیده بمسیح الزمان نامور ساختند و درین عهد میمنت مهد که روز بازار مستعدان روزگار
و دانشوران بهودماریست بپایه اعتبار او را بافزایش نهاده بمنصب سه هزاری سربرافراخت و چون
از فروتنی و ورع دست از معالجه که احتمال مضرت نیز دارد دامن کشیده بود خدمت عرض مکرر بر او مقرر

معزز گشت و چندی بخدمت مرجوعه قیام نمود تا آنکه در زمان سلطنت حضرت جنت مکانی بشرف
طواف حرمین مکرمین در یافته بود و درین اوان فیض نشان نیز به آرزوی تمام مرخص گشته خود را به
مکه معظمه رسانید بعد از مراجعت بهنگام گذارش بندر غیث حکومت بندر سورت بالتماس حاصل
نموده بدان صوب شتافت او هم چنانکه در طب ماهر است از علوم دیگر نیز آگاهی دارد و اکثر متداولات
را از شیخ بهاء الدین محمد جبل عاملی و علم طب از حکیم محمد باقر پسر حکیم عماد الدین محمود در ایران اندوخته به
هندوستان آمده و درینجا نیز پیش حکیم علی گیلانی که سرآمد اطبای عهد دولت مهد حضرت عرش آشیانی
بود تلمذ نموده طبیعت موزون دارد و بالهی متخلص است پسر حکیم شمس الدین
مذکور است در هندوستان متولد گشته و همانجا کسب فضایل نموده در فن خود مهارت تمام دارد و به تجلیه ورع
متحلی است در عهد دولت حضرت جنت مکانی اگرچه منظور نظر عاطفت بود اما درین هنگام که بجام
انعام خاقانی چمن آرزوی دانش وران جهان سرسبز و سیراب دارد و به صنوف مراحم پادشاهی عز اختصاص
یافته بپایه والای دوهزاری رسید حکیم رکنا ولد حکیم نظام الدین احمد کاشی زاد و بومش کاشان است
از علم طب بهره وافر دارد و معالجات صائبه از و بوقوع آمده نزد شاه عباس والی ایران اگرچه
بقدر عزت و اعتبار داشت لیکن از خوی ناهموار و سلوک بی هنجار خود در آنجا نتوانست ماند
ناگزیر بهندوستان آمده و بدرگاه گیتی پناه حضرت عرش آشیانی رسیده دولت ملازمت اندوخت
چون روزگار بدین دولت بی اندازه نشو نمائی تازه یافت چندی در زمره بندگان آستان
معلی بوده از ضعف پیری رخصت انصراف بوطن حاصل نموده و از ابر جود خدیو زمان خداوند جهان
کشت امید خویش سرسبز گردانیده روانه گشت و بعراق رفته پس از چندی بزیارت حرمین
شریفین شتافت و بعد از احراز این سعادت بدانجا معاودت نمود اکنون بعیان من ثنا طرازی
دولت پردازی خدیو آفاق اکثری مبالغ گرامند از درگاه آسمان جاه بدو ارسال می یابد او از

سخنوران ایران است و اشعارش مقبول همگنان حکیم مومنای شیرازی به طبابت معروف است
و به میمنت موصوف اخلاق مهذبه و اطوار مرضیه فراهم دارد و پس از آنکه بهندوستان بهشت نشان
آمد بخت با حاجی مهابت خان همراهی گزیده بود و در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل ملازمان آستان گردون
مکان گشت و درین سلطنت پایدار از جوهر شناسی شهنشاه روزگار در زمره پزشکان ملازم انتظام دارد و بمزید
اعطاف پادشاهی مقضی المرام است حکیم فتح الله ولد حکیم ابوالقاسم شیرازی است از طب بنیک آگاه است
و طبعی دیگر دانش نیز اندوخته اولا نزد امام قلیخان پسر الله وردیخان حاکم فارس بطبابت میپرداخت بعد
از کشته شدن او بتقلا ورزی طالع سفر گزین هندوستان گردیده خود را بدرگاه خلایق پناه حضرت صاحبقران
ثانی رسانید و به دستیاری معالجات پسندیده در جرگه حکمای معتمد در آمده و محفوف اعطاف خاقانی گردید
جد او حکیم فتح الله از بیداری بخت بهندوستان آمده شرف اندوز ملازمت حضرت عرش آشیانی گردیده
بود و مدتی به بندگی پادشاه گردون جاه مفتخر بوده در پایان زندگانی بزادگاه خود مرخص گشت و در
نواحی آن عنصری پیوند تن از هم گسیخت مقرب خان نامش شیخ حسن است در فن جراحی لسان پدر
خویش شیخ بهینا که بوسیله بندگی حضرت عرش آشیانی نامور شده بود بدل ندارد و بتربیت و نوازش
حضرت جنت مکانی بدرجه امارت دریافته بلقب مقرب خان گشته بود و درین دولت خداداد ابد میعاد
و از اختلال قوی و اضمحلال اعضا فرصت انزوا گرفته در وطن گاه خود که بطریق سیورغال بدو عنایت شده و
خراج آن یک لک روپیه است چنانچه گذاشته شد در کمال آسایش و آرامش بسر می برد شیخ قاسم بود
عبد الرحیم کهین برادر مقرب خان است و در جراحی که شیوه نیاکان اوست شاگرد رشید عم خویش
و از دیگر فنون طب نیز بهره وافر یافته و رباعی را نیکو ورزیده و بهمین خدمتگذاری درگاه خواقین نشان
اسباب جمعیت آماده دارد و ابواب رفاهیت گشاده طبقه شعرا حاجی محمد جان قدسی مشهدی
برنگینی الفاظ و تازه آئینی معانی در دل همگنان جا دارد و سعادت منشی و پاک گوهری از اطوار گزیده

گزیده او هویداست در سال پنجم جلوس اقبال مانوس فرزند اکلیل کشورستانی حضرت صاحبقران
ثانی بهندوستان آمده در سلک مناقب گذاران انسلاک یافت بنده ای از اشعار او برسم یادگار مینگارد
من آن نیم که کنم سرکشی به تیغ جفا چو شمع زنده سر خویش دیده ام بر پا دمی که بگذرد م بی
کرشمه ساقی نفس کند بدلم کار رشته مینا کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت وگر نه شد به نشان
آشنا چو تیر خطا نه زخم به سینه نه پیکان جدل نه خار به پای به تنگ عیشی من کس مباد در دنیا شبی که عقده
گشایم ز ناخن از مویش چو شمع جان بسر انگشتم آید از اعضا برای زینت مژگان بدیده خواهم خون
وگر نه بر کف دریا کسی نه بسته حنا تا آب خود چو زمرد کسی که سبز بود نه نشان اهل آشنا سبز شوکت دریا
ای مرا بی رخت افتاده دو عالم ز نظر مردم چشم مرا خاک رهت نور بصر خط رخسار تو با جوش طلسمی
دارد که توان خواند نش از رو نتوان کرد ز بر با من خسته رنگ عالمی ای پیر دانه من بلی رخته بالم
تو بکی سوختنی تا همای کرم آموخته دولت تو شد بر سر دولت کسی سایه نمیکند دگر بجا که دولت تو منشور
سنجاق طلبد همه گفتند که بر آب نویسد محضر خویش را ضمنا گر در شط خون اندازد همچو ماهی ز جبینش بال برآرد
خنجر مروزنم تو گر از جوهر ستم باشد رعشه پنجه اش از تیغ بریزد جوهر گر کنی نا امیدم منع نباید بیرون
غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر در حضور تو ستایش نتوان کرد و تر دانگرفت است کسی انشیار و در زر
زود به کردم من بی صبر داغ خویش را اول شب میکشد مطلق چراغ خویش را عیش این باغ
به اندازه یک تنگدلی است کاش گل غنچه شود تا دل ما بگشاید هر که امشب می نمی نوشد کامش خوب
نیست یار سادر حلقه رندان نشستن خوب نیست در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است گر همه
پیمانه عمر است خالی خوب نیست سر نوشتم را قضا از بس پریشان زد رقم هر که دیدش گفت مضمونی درین
مکتوب نیست در شاخ من متی طلب را جا نیست میکوبم و از بیحکیم پرواز نیست با گوهر اشک
خونیش ساخته ام عشقم چو حباب بر کف دریا نیست همدانی مولد و کاشانی

موطن است لباس نظمش بر قامت معنی زیباست و زیور استعاراتش بر چهرهٔ مضامین زینت افزا سر آغاز
جوانی به شیراز شتافته و آداب شعر آموزی فرا پیش گرفت و لختی بر بعضی علوم آشنائی بهم رسانده رو به هندوستان
بهشت نشان که منشاء هنرمندان است آورد اگرچه مدتی در سرزمین دکن و برخی در دیگر ممالک هندوستان
بسر برده ظرفی از کامروائی نه بسته بود اما چون طنطنهٔ اورنگ آرائی حضرت شاهنشاهی گوش جهانیان پر کرد و صیت
و همگی هنروران اقالیم سبعه روی امید بدین درگاه که کعبهٔ آمال آرزومندان است نهادند بآستان معلی رسید
و در زمرهٔ بندگان درآمد و بکیفیت ستایش محامد و گزارش مفاخر این والا دولت ابد مدت دامن آرزو گرانبار روائی
گردانید این ابیات ازوست   چمن تمام فرح شد ز انبساط بهار   چه باده در سر جوش گل بکوشند
دستار   رطوبتی است هوا را که بر نمی آید   ز زیر شبنم نرگس چو چشم عینک دار   کشیده وسمه بر ابروی موجه سبزه
تر نهاده بر تو گلها حنا بدست چنار   شود در جدول تقویم هفته آب روان   کند رطوبت ایام اگر اثر در
[illegible] مقدار آب [illegible]   بحر شعر [illegible] با سفینهٔ اشعار   زمانه ساز طرب میزند غنا چه بکوش
رسد ز زاویهٔ عنکبوت نغمهٔ تار   پیاله ساقی [illegible] شراب قسم است   بخاکپای صراحی و آبروی بهار   ز فرط مستی
[illegible] زود [illegible] کمیت باده نیابت [illegible] بهار   گشت ابر چنان گرد از چهرهٔ خاک که نیست
جز ابر کوی حوادث عنان   وبی که لشکر گل را بهار عرض دهد   به سعی نامیه گرد و گل پیاده سوار   درین بهار عجب
نیست ز آب نغمهٔ تر که برگ بید برون آید از نای موسیقار   تا شد مژه ام ز اشک خشک فتاد از نظر من اکنون
چه کنم رشته که وقتی گهری داشت   شیرینم و مغز سخنانم تلخ است   عیش همه عالم از زبانم تلخ است
من هم از خویش در عذابم که مدام   از گفتن حرف حق دهانم تلخ است   خواری ازو هر دو آتش اندوخته دید
[illegible] ازو بان چوب را ادب آموخته دید   با تیره دلان زمانه را کاری نیست   آفت ز باد شمع افروخته دید
[illegible] گیلانی که مجملی از احوال او در تقریبات گزارش یافت از رسائی طبع و رسائی فکر اکثری به نظم معانی
می پردازد و الفاظش همواره در [illegible] است و مضامین نو آئینش رنگین و در عهد حضرت جنت مکانی از ولایت

ولایت آمده به هند کی عتبهٔ فلک رتبه سرافراز گشته بود و چون در فنون هنر زرگری و خاتمکاری نیک
ظاهر گردید بداروغگی زرگرخانهٔ خاصه و خطاب بی بدل خان سر عزت برافروخت درین زمان محمود نیز
بهمان خدمت سربلند پایگی دارد این چند بیت از اشعار اوست غزل سواره آن مه زرین رکاب
می آید بچهره رشک هزار آفتاب می آید باب تیغ تو دل میکشد ز آب حیات چو تشنه کو بهوبی
آب از شراب می آید کند عرق رخت ای نازنین ز تاب نگاه بدور حسن تو از آتش آب می آید
تو مست حسنی و من مست عشق حیف حجاب چنین دو مستی کی از شراب می آید رباعی از ناز چو آغاز کنی
عشوه گری را آرام بری آدمی و حور و پری را شاید که بچین سر زلف تو بر در راه بگرفته دم دامن باد
سحری را از جیب دلم تا نکنی دست ستم دور با ناله هم آغوش کنم بی اثری را رباعی ز تاب عشق هر که پیش او
بی تاب میکردم گهی از شرم آتش میشوم گه آب میکردم ابروی چون زدم هر گاه خندد دولستان میمن
بکروش مضطرب چون قطرهٔ سیماب میکردم نسیمی گرد زد بر تاب زلف عنبر افشانش چو زلف سنبلش پیچش
کرم پیچ و تاب میکردم ز شوق دیدنش از پای تا سر دیده ام لیکن نه از بیداریش آگه نه گرد خواب
میکردم ابیات ای گلشن بهار ترا صد بهار گل یک گل ز حسن تو نشکفت از هزار گل مژگان چو سایهٔ
بر گل روی تو افکند ترسم شود نگار چو از نوک خار گل گر بگذری ز روی نوازش بگلستان بلبل کند براه
تو ای گل نثار گل رباعی دارم اندر غنچهٔ دل از خیالت گلشنی همچو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی تیر
مژگان بسکه رد چشمت ز مستی بر دلم شیشه دارم که هر داغش بود دیر و بزنی رباعی آنی که سریرت آسمان
پایه بود بر ملک جهان عدل تو سرمایه بود تا هست خدا تو نیز خواهی بود زیرا که همیشه ذات با سایه بود
شهید مولد و منشا او فتحپور سیکری است از موزونی طبع بی مادهٔ علمی شعر گفتی و مضامین گزیده را
لباس رنگین پوشانیدی این چند بیت از اشعار اوست بیت ای بروئی تو گرو آئینه را چشم نیاز شانه
راوست دعا در شب زلف تو دراز بیت گر صبا موفشاند دشت پر سنبل کند ور بدریا رخ گشوید خارهای گل

کند [illegible] هوائی شعشعت زلفت ماهی از کوثر برون آرد — شکر خند تو موج گوهر از خنجر برون آرد — هوایت در
سری گنجد که در زیر دم تیغت — چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد — زلف او پار رشته باکهم
وکشتم خجل زانکه این معنی چو زلفش پیش پا افتاده است — ابیات — اگر گیسو ز افشانی هوا در مشک تر پیچیم وگر
رخسار بنمائی شب ما در سحر پیچی — فسونگر داند آن خاکی که از وی بوی مار آید شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر
پیچی — بند من دود دم نه تو بادی نه من زلفم نه تو شانه — که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچی — بدین حسن
تو انگه زلف چون دلو ملکدار داری — که گاهی سایبانی رخ کنی که در کمر پیچی — قطعه همه که — بفرخ فالی و فیروز
مندی سخن را داده ام از دولت بلندی — طراز آفرین بستم قلم را — زده ام بر نام شاهنشه رقم را — شهاب الدین
محمد شاه آفاق — چو ابر و با بسر هم جفت و هم طاق — سایه گرانمایه این آسمان پایه ایزدی که چون طوبی
وجود و نیز ونیک سایه نشین اوست و مانند آفتاب آباد و خراب نورآگین او تا سایه و آفتاب همنشین
یکدیگرند و روز و شب قرین یکدیگر بر مفارق جهانیان مبسوط و ممدود باد فقط

تمت شد الکتاب بعون الملک الوهاب مسمی بجلد اول شاه جهان نامه
تاریخ ششم ماه ذی قعده سنه ۱۲۳۵ هجریه نبویه صلی الله علیه وسلم
مطابق شانزدهم ماه اگست سنه ۱۸۲۰ عیسوی در بلده
[illegible] حسب فرمایش [illegible] صاحب [illegible]
صورت اختتام پذیرفت
انجام یافت